

تاریخ مشروطه ایران

نوشته احمد کسروی



تاریخ مشروطه ایران

جلد اول

نوشته
کسروی تبریزی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۳

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

برای آگاهی خوانندگان

«تاریخ مشروطه ایران»، مهمترین اثر تاریخی احمد کسروی می‌باشد که به صورت سلسله مقالاتی از سال ۱۳۱۳ در مجله پیمان منتشر می‌شده است. پیرامون نگرش تاریخی کسروی در «مقدمه ناشر» به طور مبسوط سخن رفته اما آنچه که یادآوری آن در اینجا لازم می‌نماید این است که در تحلیل نگرش دینی و تاریخی وی نباید حوادثی را که در زندگانی‌ش سرنوشت‌ساز بوده و تأثیر عمیقی در افکار و احساسات او بجای گذارد از یاد برد. همانطور که در کتاب «زندگانی من» می‌نویسد وی طلبه مدرسه علمیه طائیه تبریز بوده که بر اثر تجدد خواهی‌ش مورد کین خواهی و ضرب و شتم «طلاب دهاتی» قرار می‌گیرد. او که روحاً تندخو و سخت بی‌حوصله بوده، تحصیل علوم دینی را رها کرده و به تعلیم و تدریس زبان انگلیسی و ارمنی در مدرسه امریکایی تبریز می‌پردازد. در نیمه دوم حکومت رضاخان وی با استفاده از آزادی قلم و بیانی که رضاخان برای حمله به معتقدات دینی و روحانیون فراهم ساخته بود، به نشر اندیشه‌های خود تحت عنوان «پاکدینی» پرداخت. پاکدینی کسروی که جوهر اعتقاد فلسفی وی بود، متأثر از وهاب‌گری، مبتنی بر پذیرش توحید و مبارزه با هرگونه آداب و مراسم دینی به نام خرافه‌پرستی بود. پاکدینی او که بتدریج در حمله به اسلام و تشیع شدت یافت به طور عمده در انجیل وی، «ورجاوند بنیاده» آمده است.

«تاریخ مشروطه ایران»، محصول دوران نشر پاکدینی اوست، بطوری که در جای جای کتاب می‌توان پاکدینی او را در برخورد با معتقدات دینی و مقدسات مذهبی و علما و روحانیون مشاهده کرد. نامیدن مذهب شیعه به «کیش شیعه» و حضرت عبدالعظیم (ع) به «عبدالعظیم» و علما به «سلایان» و... چیزی جز تحقیر و تحویف آنها به نام پاکدینی نیست؛ عقیده سخیف و منحرفی که سرانجام حوصله مردم مسلمان را به سرآورد و خشم انقلابیشان در صفیر گلوله‌ای به دست یکی از فدائیان اسلام به حیات او پایان داد. با تمام این اوصاف «تاریخ مشروطه ایران» کسروی نظر به مستندات فراوان تاریخی که در مقدمه ناشر بدان اشاره رفته ضروری بنظر رسید که به چاپ مجدد آن اقدام شود.



کسروی، احمد

تاریخ مشروطه ایران (جلد اول)

چاپ سیزدهم: ۱۳۵۶ - چاپ چهاردهم: ۱۳۵۷ - چاپ پانزدهم: ۱۳۵۹

چاپ شانزدهم: ۱۳۶۳

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است.

تیراژ: ۱۶/۵۰۰ نسخه

مقدمه ناشر

گرچه بیش از ۷۸ سال از انقلاب مشروطیت نمی‌گذرد با این وجود هیچ واقعه‌ای مانند آن با جعل و تحریف و ابهام روبرو نبوده است. علت آن را باید در سیطره غریب‌زدگی بر فرهنگ و تفکر کشورمان دانست که مشروطه‌زدگی وجه غالب سیاسی آن است.

همه نویسندگان و مورخان که به نقل آن واقعه پرداخته‌اند از آن رو که خود در سلک مشروطه‌خواهان بوده و یا تعلق فکری و سیاسی به آن دوره داشته‌اند به تعریف و تمجید از مشروطه‌خواهان برخاسته و مخالفان آن را همگی در یک صف قرار داده و با چماق اتهام، آنها را مسؤول همه پیامدهای ناگوار مشروطیت دانسته‌اند.

«تاریخ مشروطه ایران» کسروی از این امر مستثنی نیست و این عیب کلی در سرتاسرش دیده می‌شود. اما امتیاز کتاب آن است که نویسنده کوشیده است تا مشاهدات و مسموعات خویش را که در هنگام انقلاب جوان بالغی بوده و در جریان کامل اخبار و رویدادهای دوسین کانون انقلاب (تبریز) قرار داشته و بسیاری از سران انقلاب آذربایجان را از نزدیک می‌شناخته و به رفتار و کردار آنان و سهم هر یک در پیشبرد انقلاب واقف بوده، در کتابش بیاورد؛ هرچند که در سواردی از راه صواب منحرف شده و به نقل شایعات پرداخته است بدون آنکه در کشف صحت و سقم آنها کاوش نماید.

ارزش تاریخی کتاب در نقل این رویدادهاست. اما چون نویسنده در جریان مشروطیت و پس از آن تا سالها در تبریز بوده، از حوادث و رویدادهایی که در تهران و مرکز انقلاب می‌گذشته اطلاع درستی نداشته و در نقل رویدادهای پایتخت از کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی سود جسته است.

این بی‌اطلاعی سبب شده تا رویدادهای تهران را بدون ذکر جزئیات و فرازهای حساس آن را به اختصار برگزار کند و در عوض به تفصیل رویدادهای آذربایجان پردازد. این، یکی از عیوب عمده کتاب است که بعداً بدان خواهیم پرداخت.

اگر مورخ را صاحب دید و فلسفه خاص تاریخی بدانیم، کسروی بدون شک مورخ نیست زیرا بر این کتاب نگرش و فلسفه تاریخی خاصی حاکم نیست و اگر غرض از مورخ شخصی مطلع از حوادث و رویدادهای سیاسی یک دوره باشد باز او را نمی‌توان مورخ دانست، زیرا وی از حوادث و جریان‌های سیاسی مهمی (مانند قراردادهای رویترو و لاتاری و تشکیل

فراماسونری) که حدود شصت سال قبل از مشروطیت در کشورمان به وقوع پیوسته است اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (ص ۸ و ۱۱).

قرارداد رویتزر که هیجده سال قبل از قرارداد رژی (قضیه تنباکو) با کمپانی رویتزر به امضا رسید بزرگترین قراردادی بود که تا آن روز با یک کمپانی خارجی بسته می‌شد. براساس این قرارداد تمام منابع زیرزمینی و روزمینی کشور به مدت هفتاد سال به یک کمپانی انگلیسی واگذار می‌گردید.^۱

این قرارداد ننگین که در زمان صدارت سپهسالار و با مشاورت میرزا سلیم خان منعقد شد، با پایمردی و مقاومت حاج‌ملاعلی کنی و سید صالح عرب فسخ شد.^۲ کسروی بدون اطلاع از خیانت آشکار ملک‌خان در عقد این قرارداد و نیز در معاهده ننگین لاتاری که به عزل وی از مقام سفارت انگلستان انجامید، او را «دلسوز» کشور و مخالف استیازدادن به بیگانگان می‌داند (ص ۱۱). همچنین وی از فراماسونری که بزرگترین جریان سیاسی کشور در عهد ناصری است اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (ص ۱۱). و حال آنکه اکثریت قریب به اتفاق رجال منورالفکر دوره ناصری و مشروطیت یا از اعضای فراموشخانه (فراماسونری) محسوب می‌شدند و یا از تعالیم آن ملهم بودند و روشن است که بدون اطلاع از اهداف فراماسونری، تحلیل و بررسی انقلاب مشروطه ممکن نیست.^۳

کسروی مانند اغلب مورخان رواج روزنامه و ایجاد دبستان را از عوامل بیداری مردم و انقلاب مشروطیت به‌شمار می‌آورد (ص ۱۲۸)، ولی حقیقت آن است که تعداد محدود دبستانها و روزنامه‌ها و افراد باسواد ناچیزتر از آن بودند که منشأ حرکتی انقلابی شوند؛ بخصوص وقتی که در نظر آوریم که باسوادان غیر روحانی از طبقه اعیان و اشراف جامعه و حاسی استعداد بودند و فرصت طلبانه به‌صفت انقلاب پیوستند، کم‌اهمیتی عوامل مذکور بیشتر روشن می‌شود.

انقلاب مشروطیت در نتیجه مظالم و فشار روزافزون شاه و شاهزادگان و حکام و مأموران دولتی به‌توده‌های محروم و نیز بر اثر مداخلات بیگانگان در همه امور کشور به‌وجود آمد. به‌گفته ناظم‌الاسلام کرمانی مردم چنان به‌ستوه آمده بودند که «همین قدر منتظر بهانه یا اذنی از طرف علما بودند که دکاکین را ببندند»^۴ تا با این قدرت‌نمایی دست‌عمال دولت

۱. رجوع کنید به، محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ۲ ج، تهران، اقبال، ۱۳۵۲، ص ۱۰۰۸-۱۰۴۷.

۲. برای اطلاع بیشتر از علل مخالفت کنی با ملک‌خان و قرارداد رویتزر رجوع کنید به نامه کنی به ناصرالدین‌شاه در کتاب، عصر بی‌خبری با تاریخ امتهازات در ایران، تألیف ابراهیم تیموری، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۷۴.

۳. برای اطلاع بیشتر از تاریخچه و اهداف فراماسونری در ایران، رجوع کنید به، اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۳ ج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷. و نیز، محمود کتیرایی، فراماسونری در ایران از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران، تهران، اقبال، ۱۳۵۵. و نیز، حامد الگار، درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران، ترجمه یعقوب‌آزاد، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۰.

۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ۳ ج، در یک ج، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۳، ص ۲۶۸.

و بیگانگان را برای همیشه از جان و مال و ناموسشان کوتاه‌کنند. حوادثی از قبیل به‌چوب بستن تاجر قند در تهران و انتشار عکس نوز بلژیکی در لباس روحانیت که در آخرین سالهای سلطنت مظفرالدین شاه رخ داد در واقع جرعه‌هایی بود که بر مخزن باروت خشم مردم خورد و یکباره شعله‌های آتش انقلاب سراسر کشور را فرا گرفت.

کسروی بر این نظر است که دو پیشوای روحانی مشروطه (طباطبایی و بهبهانی) با اطلاع از معنی و هدف مشروطیت به‌کوشش برخاستند (ص ۵۱) و «در نتیجه کوششهای مردانه و بخردانه یکسال و نیم دو سید و همدستان ایشان، مشروطه در ایران پیدا شد.» (ص ۱۲۵) وی از اینکه آن دو سید پس از داده شدن فرمان مشروطیت و باز شدن مجلس و نوشته شدن قانون اساسی تلاش بیشتری برای پیشبرد مشروطه نکردند از آنها انتقاد می‌کند (ص ۲۶۱). واقعیت امر آن است که به‌جز طباطبایی که به‌سبب سفرهایش به روسیه و کشورهای عربی و ترکیه و دیدن رهبران و سیاستمداران گوناگون، از بدو ورود به تهران در سال ۱۳۱۲ «به‌خیال مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای ملی» بوده، هیچ روحانی دیگری معنای واقعی مشروطیت را نمی‌دانسته است.^۵ طباطبایی نیز تنها مجتهد برجسته شیعه زمان خودش بود که سخنانش مفاهیم سلطنت به‌معنای نو آن را در برداشت... اینکه باسواد و معلومات بودن را برای یک رژیم نو مشروطه لازم می‌داند نشان می‌دهد که طباطبایی به‌خوبی می‌دانسته که معنی مشروطه چیست.^۶ اما وی در جریان مبارزه علیه عین‌الدوله و اوجگیری نهضت، از شاه و صدراعظم ایجاد «عدالتخانه» و «مجلس» «انجمنی» را که به‌داد عامه مردم برسد، طلب می‌کرد. در نامه‌اش به مظفرالدین‌شاه می‌نویسد: «تمام مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به‌داد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند [از میان خواهد برد]».^۷ طباطبایی آشکارا اعلام می‌کرد که وی مجلس عدالتی می‌خواهد که مردم را از ستم حکام محلی برهاند و قانون اسلام را اجرا کند. او مشروطیت و جمهوریت را برای مردم ایران زودرس می‌دانست: «... مشروطه نمی‌خواهیم یعنی مردم ایران هنوز به‌آن درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی‌باشند زیرا که مشروطیت در وقتی است که افراد یک ملت عالم شوند».^۸

ایجاد عدالتخانه خواست اصلی همه علمای تهران بود که به‌عنوان اعتراض به‌اعمال سرکوبگرانه عین‌الدوله و بی‌تفاوتی شاه در برابر آن در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند. آنان یکی از شرایط بازگشت خود را «ایجاد عدالتخانه دولتی» دانستند تا «به‌عرایض کلیه رعایا و مظلومین رسیدگی شود و رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً به‌عمل آید و در اجرای عدل ملاحظه از احدی نشود».^۹

کسروی معلوم نمی‌کند که چرا ایجاد عدالتخانه که خواست اصلی علما و مردم بود

۵. اسلام کاظمیه، یادداشت‌های سید محمد طباطبایی، ص ۴۷۴ (به نقل از، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تألیف عبدالهادی حائری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۱۰۵).

۶. تشیع و مشروطیت، پیشین، ص ۱۰۶. ۷. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، ص ۳۳۹.

۸. همان، ص ۳۸۱. ۹. همان، ص ۳۰۴.

به مشروطیت تغییر یافت در حالی که این تغییر را باید نخستین انحراف از خط کلی نهضت عدالتخواهی مردم دانست. زیرا همه مردم و علما نسبت به عدالتخانه تصور روشنی داشتند اما شناخت درستی نسبت به مشروطیت نداشتند، حتی اغلب آزادیخواهان و منورالفکرانی که مردم را به آزادیخواهی و مشروطه طلبی تشویق می کردند تصویری مبهم و نادرست از آن داشتند. کسروی در این باره می نویسد: «... بیشتر اینها به یکبار بی سرمایه و خود کسانی می بودند که اگر کسی یکی از آنان را دیدی و چنین پرسیدی: «اینکه می خواهی روزنامه برپا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت؟...» دیگری هیچ نیندیشیده و خود نمی داند که چه خواهد نوشت! بلکه نمی داند روزنامه را بهرچه نویسد و همین اندازه که دیده دیگران به چنین کاری برخاسته اند او نیز به هوس افتاده.» (ص ۲۷۴). وی همچنین می نویسد که آنها معنای واقعی آزادیخواهی و میهن دوستی را نمی دانستند و به نام آزادیخواهی، پرده دری می کردند و به نام میهن دوستی، شعرها در ستایش آب و هوا و کوه و بیابان می سرودند (ص ۲۶۲).

* * *

پیش از آنکه به علل تأیید و حمایت علما از نهضت مشروطه بپردازیم باید ببینیم که لفظ مشروطه کی و چگونه در بین مردم رواج یافت.

کسروی اشاره ای به معنا و مفهوم لفظ مشروطیت و منشأ انتشار آن در تهران که مرکز تحولات و تصمیم گیریهای انقلابی بود نمی کند^{۱۰}، اما یادآور می شود که نخستین بار نام مشروطه را کنسول انگلیس در تبریز بر زبان آورد و مردم تبریز نیز از آن پس با لفظ مشروطه آشنا شدند (ص ۱۰۶).

در این باره ناظم الاسلام کرمانی (مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان) که در تهران می زیسته و جزو مشاورین سید محمد طباطبایی بوده، اطلاعات دقیقی راجع به انتشار لفظ مشروطیت و تحولاتی که منجر به اعطای فرمان مشروطیت گشت بدست می دهد. این فصل حساس از تاریخ مشروطه که متأسفانه از نظر بسیاری از مورخین مشروطه و از جمله کسروی بی اهمیت تلقی گشته و اشاره ای بدان نشده یکی از فرازهای حساس تاریخ مشروطه است که بدون شناخت آن، نمی توان علت انحراف نهضت را جستجو کرد.

کرمانی بدون آنکه خود توجهی به این انحراف داشته باشد مراحل انحراف نهضت را به دقت شرح می دهد. این انحراف از همان روز هجرت علما به قم آغاز شد. در بعدازظهر آن روز جمعی از تجار به توصیه بهبهانی* و به منظور حمایت از حرکت علما و اعتراض به

۱۰. برای اطلاع از معنا و مفهوم مشروطیت و چگونگی شیوع این لفظ در ایران رجوع کنید به، تشیع و مشروطیت، ص ۲۵۲-۲۵۹.

* کسروی برخلاف کرمانی بر این عقیده است که درخواست بهبهانی این بود که سفیر انگلیس در میان ایشان و شاه میانجی باشد... این هرگز گمان نمی رود که بهبهانی یا طباطبایی به پناهندن مردم به سفارتخانه خرسندی داده اند و یا چنین گفتگویی در بودن ایشان می رفته... این اندیشه از خامان سر زد.» (ص ۱۰۹)

در نهم جولای بهبهانی نامه به سفیر نوشت و یادری او را درخواست نمود. سفیر پاسخ داد که دولت انگلیس یادری به کسانی نتواند کرد که رفتارشان با دولت خود دشمنانه است. (ص ۱۰۹)

سیاستهای سرکوبگرانه عین الدوله به سفارت انگلستان پناهنده شدند. سفارت انگلستان که مؤید رژیم استبدادی بود کوشش داشت تا با رخنه کردن در نهضت، رهبریت آن را بتدریج از دست علما خارج کرده و به دست منورالفکران لیبرال انگلوفیل بسپارد تا توسط آنها این نهضت ملی را در جهت اهداف خود هدایت کند. تحصن بست نشینان در سفارت انگلستان، این فرصت طلایی را به آن دولت داد.

متعاقب این سیاست بود که به اشاره سفارت انگلستان «سربازها که در کوچه و بازار چمباتمه زده بودند و مردم را اذیت می کردند به اردوی خارج شهر رفتند. یک نفر سرباز در شهر دیده نمی شد. جز عده ای سرباز که در خیابان علاءالدوله گماشتند برای محافظت مردم که مبادا یکی از دیوانیان به یکی از متحصنین بی احترامی کند!» [مردم با این حال که دیده شد به طرف سفارتخانه می رفتند یا برای الحاق به متحصنین یا برای تماشا و سیاحت. و برای جلب قلوب بست نشینان «اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوک و پذیرایی» را ظاهر ساختند و حتی برخلاف سیاست بین المللی و موضعگیری پیشین، شارژدافر (کاردار) سفارت هم با آنها همصدا شد.

سفارت مأمنی شده بود برای بست نشینان تا به دور از آزار سربازان، ضمن صرف شام و ناهار مجانی، آموزشهای سیاسی لازم را فراگیرند. ناظم الاسلام در این باره می نویسد: «می توان گفت سفارتخانه درحکم یک مدرسه شده است، چه در زیر هر چادر و هر گوشه ای جمعی دور هم نشسته اند و یک نفر عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم می دهند یعنی چیزهای تازه به گوش مردم می خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد.» کرمانی توضیح بیشتری پیرامون این آموزشها و نیز مذاکرات محرمانه اجزاء سفارت با تجار متحصن نمی دهد^{۱۱}. در این مدت دست اندرکاران سفارت تلاش می کردند تا مردم را با مجلس شورای ملی و اهداف آن آشنا سازند. به این منظور تلگراف بی مأخذی را که «از مضامین آن آثار کذب هویدا بود» از جانب پادشاه انگلستان انتشار دادند و در میان مردم پراکنده. «مردم را هیجانی حاصل گردید و به گوش آنها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات دهنده همه از ظلم و تعدی، مجلس شورای ملی است.»^{۱۲}

اما در این زمان مهمترین مسأله دولت و ملت هجرت علما به قم بود. اهمیت این مسأله تا بدان حد بود که با وجود تلاش اعضای سفارت، احدی از بست نشینان جرأت نمی کرد جز بازگشت علما، تقاضای دیگری نماید^{۱۳}. اما بتدریج مسأله بست نشینان، خود مسأله بفرنج دیگری در جوار مسأله هجرت علما شد و بر اثر آموزشهای سیاسی شاگردان دارالفنون «در آخر امر [بست نشینان] دولت قانونی را تقاضا می نمودند.»^{۱۴}

مظفرالدین شاه که زیر فشار سیاسی و روانی عظیمی قرار گرفته بود عین الدوله را عزل کرد و عضدالملک (از رجال خوشنام قاجار) را برای دادن اطمینان به علما و معاودتشان به تهران، به قم فرستاد. در این زمان، علمای مهاجر که از تهران به دور بودند اخبار و رویدادهای پایتخت را از طریق سفارت دریافت می کردند. سفارت گرچه این زمان نقش

۱۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۴۳۵ و ۴۵۷. ۱۲. همان، ص ۴۵۲.

۱۳. همان، ص ۴۳۳. ۱۴. همان، ص ۴۴۶.

پیک را اجرا می کرد اما در واقع به تصمیمات علمای مهاجر جهت می داد. به عنوان مثال پس از عزل عین الدوله «متحصنین [سفارت] تلگرافی به علما و مهاجرین مخابره کردند و به آنها رسانیدند که بدون اجرای مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید» و از طرف سید عبدالله پاسخ رسید که «ما فریب نمی خوریم... تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم کرد...»^{۱۵}

مظفرالدین شاه به تاریخ چهاردهم جمادی الآخر سال ۱۳۲۴ دستخطی خطاب به صدراعظم صادر کرد و در آن با تشکیل «مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه دارالخلافة» موافقت نمود و از وی خواست تا با ابلاغ دستخط به آقایان علما «هرچه زودتر تشریف فرمای دارالخلافة شوند»^{۱۶}

صدراعظم نیز صورت دستخط شاه را به قم تلگراف کرد. نکته قابل توجه اینکه «صحنه گردانان سفارت، دستخط شاه را به این بهانه موهوم که معتبر نیست و ضمانت اجرا ندارد توسط عمال خود از درودیوار کردند و اصرار داشتند که «باید وزیرمختار انگلیس ضمانت اجرای آن را بنماید»^{۱۷}

پس از صدور دستخط شاه، علمای مهاجر به منظور اطمینان یافتن بیشتر از نظرات شاه، نمایندگانی به تهران فرستادند تا صحت و سقم اخبار را به اطلاعشان برسانند. نمایندگان عبارت بودند از: سید محمدصادق طباطبائی (پسر سید محمد طباطبائی) و سید مطهر و سید علاءالدین و میرزا محسن (از اقوام بهبهانی). اما این نمایندگان، هیچ کدام صلاحیت این امر بزرگ را دارا نبودند و وجهه ای نزد مردم نداشتند: «مردم از اعتمادالاسلام و آقامیرزا محسن خیلی بد می گویند و خائف می باشند...»^{۱۸} و سید محمدصادق نیز به سبب مخالفت با حجاب بانوان^{۱۹} و پوشیدن لباسهای نامناسب و گرفتن رشوه مورد انتقاد بود.^{۲۰}

به هر صورت نمایندگان علما پس از دیدار با بست نشینان همراه صدراعظم به نزد شاه رفتند. از جزئیات دیدار و گفتگوی آنها با صدراعظم و شاه، ناظم الاسلام سخنی نمی گوید، اما پس از این دیدار بود که شاه دستخطی در تکمیل دستخط اول در روز شانزدهم جمادی الثانی صادر کرد که ضمن تأیید دستخط پیشین، بر تشکیل مجلس شورای اسلامی تأکید شده بود.^{۲۱}

صدور این دستخط جدید پس از دیدار نمایندگان علما با شاه، مبین آن است که علمای قم خواهان تشکیل مجلس شورای اسلامی بوده اند و صدور این دستخط جز اجابت خواست علما و اطمینان دادن به آنها نبوده است. از سوی دیگر صدور این دستخط به معنای آن بود که علی رغم تلاشهای سفارت، شاه و دربار تسلیم نظرات علما هستند.

۱۵. همان، ص ۴۵۹. ۱۶. همان، ص ۴۷۰.

۱۷. همان، ص ۴۷۲. کسروی می نویسد که چون در آن فرمان نام نوده (ملت) برده نشده و از آن سوی جمله های آن روشن نمی بود... کوشندگان سفارت آن را نپسندیده و با خواست خود سازگار ندیدند و کسانی فرستاده چایشده های آن را از دیوارها کشیدند. (ص ۱۲۰)

۱۸. همان، ص ۴۷۵. ۱۹. همان، ص ۱۶۰.

۲۰. همان، ص ۴۹۷. ۲۱. همان، ص ۴۷۶.

پس از صدور این دستخط، کوششهای ومیعی انجام شد تا این دستخط تغییر یابد؛ چه این دستخط ضمن تأیید رهبریت علما، مجلس آینده را طبق ضوابط اسلامی وعده می داد. در چنان مجلسی طبعاً بسیاری از منورالفکران لیبرال که به جدایی دین از سیاست قائل بودند جایی نداشتند. از این رو این دستخط با مخالفت کاردار و صحنه گردانان سفارت و منورالفکران روبرو شد. حتی ناظم الاسلام کرمانی که به طباطبائی و فرزندانش ارادت می ورزد ناخشنودی خود را از علما و نمایندگانشان - که مسببان اصلی صدور دستخط دوم شاه بودند - اظهار می دارد.^{۲۲}

پس از صدور دستخط دوم، نمایندگان علما متن آن را همان روز به قم مخابره کردند. صحنه گردانان سفارت که پس از صدور دستخط دوم شاه جرأت نداشتند ناخشنودی خود را ابراز کنند بهانه آوردند که «تا سفارت انگلیس ضمانت اجرای دستخط را و عمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس [؟] را ندهد، از این سفارتخانه حرکت نمی کنیم و خارج نمی شویم و بازارها را باز نمی کنیم»^{۲۳} به همین جهت روز بعد ظاهراً به منظور اطمینان یافتن و گرفتن ضمانت و در باطن برای تغییر دستخط شاه همراه با کاردار سفارت به نزد صدراعظم رفتند. کرمانی نتایج این مذاکرات را چنین شرح می دهد: «... قرار شد دو دستخط سابق را تغییر دهند و مضامین هر دو را در یک دستخط بنویسند و نیز در دستخط [دوم] که مجلس شورای اسلامی نوشته اند باید این عبارت به مجلس شورای ملی تبدیل شود، چه شاید بعضی به اغراض شخصیه، یکی از مبعوثین را تکفیر کنند و آنوقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه می کند و شاید یک زمانی مانند حاج شیخ فضل الله ملایبی پیدا شود که به غرض شخصی خود، همه اهل مجلس را تکفیر و لا اقل تفسیق کند آنوقت محرک مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است. دیگر آنکه طایفه یهود و ارمنه و مجوس نیز باید منتخب خود را به این مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها نمی سازد، مناسب لفظ ملی است. باری پس از مذاکرات بسیار، صدراعظم متقبل گردید که همه مقاصد آقایان و تجار و کسبه را برآورده نماید»^{۲۴}.

یک روز پس از ملاقات کاردار و صحنه گردانان سفارت با صدراعظم، نمایندگان علما به منزل صدراعظم رفتند و از آنجا عازم محل سکونت شاه شدند. ناظم الاسلام کرمانی علت این دیدار را شرح نمی دهد. زیرا پس از صدور دستخط دوم شاه مبنی بر موافقت کامل با خواست علما، دیدار دیگر، موردی نداشت. این دیدار به منظور تأیید مذاکرات دیروز نمایندگان بود، زیرا تغییر دستخط بدون جلب نظر موافق نمایندگان علما امکان نداشت. چه، اگر فرضاً بدون موافقت آنها این امر عملی می شد احتمال آن می رفت که پس از ورود علمای مهاجر به تهران و مشاهده دستخط تغییر یافته شاه، به اهداف توطئه پی برده و به شاه اعتراض نمایند* و بلوای مجددی شروع شود درحالی که حضور نمایندگان علما و تأیید

۲۲. همان، ص ۴۷۸. ۲۳. همان، ص ۴۷۹. ۲۴. همان، ص ۴۷۹ و ۴۸۰.

* شیخ فضل الله در یکی از لوابیح خود به تغییر دستخط شاه اشاره می کند و آن را يك توطئه می داند و می نویسد: «از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی داریم لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت. این فقره سند صحیح دارد و عندالحاجه مذکور و...»

آنها، این خطرات احتمالی را برطرف می‌کرد.

نمایندگان علما گرچه متن دستخط دوم شاه را دایر بر موافقت با خواستهای علمای مهاجر روز شانزدهم جمادی‌الآخر به‌قم مخایره کرده بودند مع‌ذلک بدون کسب اجازه از علمای مهاجر دو روز بعد به دیدار صدراعظم شناختند تا ضمن تأیید نظرات صحنه‌گردانان سفارت، تغییر دستخط دوم را از شاه بخواهند. پیش از ملاقات شاه بین امیربهادر (وزیر دربار) و سیدمحمدصادق طباطبایی مجادله‌ای روی می‌دهد که شایان توجه است. دلایلی که سید محمدصادق جهت تغییر دستخط دوم می‌آورد مانند دلایلی است که صحنه‌گردانان سفارت روز پیش برای صدراعظم عنوان نمودند. براین اساس گمان قوی می‌رود که نمایندگان علما با صحنه‌گردانان سفارت جلسه‌ای داشته‌اند که طی آن از نظرات آنها مطلع شده‌اند. اما کرماتی به این ملاقات اشاره‌ای نمی‌کند ولی به شرح دیدار و مجادله وزیر دربار و سیدمحمدصادق طباطبایی می‌پردازد. این ملاقات مهم می‌تواند برای پژوهندگان و علاقه‌مندان به نهضت مشروطیت قابل توجه و بررسی جدی باشد زیرا چرخش نهضت و انحراف آن، توسط نمایندگان علما به‌وضوح دیده می‌شود.

مؤلف، جریان دیدار وزیر دربار و سیدمحمدصادق را چنین می‌نگارد: «... وزیر دربار گفت [مجلس] شورای اسلامی خوب است چرا به شورای ملی بدل گردید؟ جناب آقامیرزا-محمدصادق جواب داد برای اینکه رعیت (یعنی سفارت) این لفظ را خواست [زیرا] که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهند نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی‌دین و خارج از اسلام است. به این بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند باید خارج شوند اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهد بود. دیگر آنکه اگر اسلامی مبدل به ملی نشود مردم از سفارتخانه بیرون نخواهند آمد.»^{۲۶}

نمایندگان علما از دیدار مجدد با شاه طفره رفتند زیرا که همه خواست علما در دستخط دوم برآورده شده بود و دستخط سوم دیگر معنا نداشت و در صورت پرسش شاه از علت تغییر دستخط دوم، پاسخ مناسبی نداشتند. چون بیم آن می‌رفت که در صورت حضور امیربهادر در آن دیدار، وی شاه را از تغییر دستخط منصرف سازد لهذا با صحنه‌سازی قبلی فقط صدراعظم را همراه با مستدعیات خود به نزد شاه فرستادند. «... صدراعظم با نایب‌السلطنه حرکت کردند که بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه. به جناب آقامیرزاسید محمدصادق و دیگران هم تکلیف کردند که شما هم بیایید حضور [شاه] و با هم عرایض ملت (سفارت) را عرض کنیم. و کلای آقایان به ملاحظه اینکه شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به قبول آنچه میل درباریها در آن است لذا عذر آوردند و گفتند که ما از طرف علما و آقایان مهاجرین آمده‌ایم که با وزراء مذاکره نماییم نه با شاه. نایب‌السلطنه چون می‌دانست اگر امیربهادر حضور اعلیحضرت شرف شود سنگ جلو می‌اندازد و مانع اصلاح خواهد گردید لذا به صدراعظم رسانید و گفت شاید شما بخواهید که با شاه بعضی مطالب محرمانه را گفتگو نمایید و شاید

مشهور می‌شود. د.ک. به، لسوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری، به کوشش هما رضوانی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۲۸.

شاه بخواهد بعضی فرمایشات سری بفرمایند. من با وزیر دربار نمی‌آیم. صدراعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه و آنچه می‌دانست عرض کرد. اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود. فرمان را [مطابق خواست نمایندگان علما] امضا و مهر نمودند. کار تمام شد. فرمان را آورد و داد به وکلای آقایان.»^{۲۷}

گرچه تاریخ دستخط سوم روز هیجدهم جمادی‌الثانی بود اما تاریخ آن را روز چهاردهم جمادی‌الثانی نوشتند. ناظم‌الاسلام کرماتی معتقد است «محض اینکه مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند.»^{۲۸} این احتمال ضعیف بنظر می‌رسد. ظن قوی آن است که در ادامه آن همه مذاکره و توطئه‌ای که برای تحصیل این دستخط انجام شد، تغییر تاریخ آن به روز چهاردهم به این منظور بوده است که دستخط سوم شاه را همان دستخط اول وانمود کنند. زیرا دستخط سوم شاه عین همان دستخط اول است با این تفاوت که در دستخط اول نام «مجلس» آمده در صورتی که در دستخط سوم این نام به «مجلس شورای ملی» تغییر یافته است.

پس از صدور این دستخط، نمایندگان علما به همراه مشیرالملک (پسر بزرگ صدراعظم) به سفارتخانه آمدند و مراتب را به اطلاع رساندند. «بعد مشیرالدوله حالیه (مشیرالملک سابق)... رفت روی صندلی، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که کشف از اذن و اجازه تشکیل مجلس شورای ملی بود... قرائت نمود.»^{۲۹} پس از قرائت آن، مشیرالملک تلگراف علمای قم را در پاسخ تلگراف سیدمحمدصادق که دو روز پیش سخایره کرده بود برای بست‌نشینان سفارتخانه خواند. در این تلگراف، علما موافقت و خشنودی خود را، از دستخط دوم شاه اظهار داشته و به بست‌نشینان بشارت داده بودند که «مقاصد شما و ما انجام گرفت از سفارتخانه برخیزید و پیش از این نمایند که مفاسدی برساندن زیاد می‌باشد که در تلگراف نمی‌توانیم اظهار کنیم. اگر مقاصد شما بقیه دارد در زاویه حضرت عبدالعظیم می‌مانیم تا آن بقیه هم انجام گیرد.»^{۳۰}

جواب تلگراف علما پس از صدور دستخط سوم شاه توسط مشیرالملک قرائت گردید مربوط به دو روز پیش یعنی روزی بود که شاه فرمان تشکیل مجلس شورای اسلامی را صادر کرده بود، اما چنان وانمود گردید که علما با دستخط سوم شاه—که مجلس شورای ملی وعده داده شده بود—موافقت کرده‌اند. نکته مهمی که علما در تلگرافشان خاطر نشان ساختند ترک سفارتخانه بود. این نکته می‌رساند که علمای مهاجر نسبت به بست‌نشینی در سفارت انگلستان نظر خوبی نداشته و از عواقب آن بیمناک بوده‌اند.

پس از قرائت تلگراف علما، گروه کثیری از مردم، سفارتخانه را ترک کردند و به بازار یا منازل خود بازگشتند.*

به این ترتیب لفظ مجلس شورای ملی در تهران و در تبریز از طرف سفارت انگلستان

۲۶. همان، ص ۴۸۴. ۲۷. همان، ص ۴۸۲. ۲۸. همان، ص ۴۸۱.

۲۹. همان، ص ۴۸۱.

* کسروی بر این نظر است که مردم پس از صدور دستخط دوم شاه، به تاریخ شانزدهم جمادی‌الثانی، همان روز سفارتخانه را ترک کردند (ص ۱۲۰).

با توضیحاتی که داده شد قول کسروی نادرست بنظر می‌رسد.

در بین مردم شایع شد و از آن پس چنانکه ملاحظه خواهید کرد همه تلاشهایی که برای ایجاد عدالتخانه یا مجلس عدالت می‌شد در جهت تشکیل مجلس شورای ملی قرار گرفت، زیرا در صورت ایجاد عدالتخانه، علما یا زمام امور را در دست می‌گرفتند و یا لااقل در نظارت بر اجرای احکام آن که قاعدتاً می‌بایست مبتنی بر احکام اسلامی باشد نقش عمده‌ای می‌داشتند و حال آنکه با تشکیل مجلس شورا و تدوین قانون اساسی موضوعه، طبعاً جایی برای مداخله و نظارت علما باقی نمی‌ماند. اما جای این پرسش باقی است که چرا علما با ایجاد مشروطیت و مجلس شورا و تدوین قانون اساسی که منشا اختلافات عظیمی گشت موافقت کردند؟

قدر مسلم آن است که در آثار منورالفکران مشروطه‌خواه عرب از قبیل کواکبی و ایرانی همچون ملک‌خان و مستشارالدوله که مستقیم و غیرمستقیم از مشروطیت و قانون سخن رانده‌اند، نه تنها نشانی از تعارض و مخالفت مشروطیت و اسلام دیده نمی‌شود بلکه آنها کوشیده‌اند تا در مواردی مشروطیت و اسلام را یکی بدانند. این قبیل منابع که مورد رجوع علما بود سبب گشت تا آنان وجوه اشتراک و همانندیهای زیادی بین مشروطیت و اسلام بیفتند و در نتیجه از مشروطیت دفاع نمایند. دکتر حائری، نویسنده کتاب تشیع و مشروطیت در این باره می‌نویسد: «کوششی سخت و بی‌گیر از سوی اندیشه‌گران نوخواه ایران صورت گرفت تا رهبران مذهبی را نسبت به اختلافهای اساسی و تعیین‌کننده موجود میان نهادهای نو سیاسی و اسلام بی‌توجه نگاه دارند. آنان به اندیشه‌های نو سیاسی در انگلیس و فرانسه دسترسی مستقیم داشتند ولی به حکم اقتضا و مصلحت، اندیشه‌های مشروطه‌گری را رنگ اسلامی زدند. آنان معنای واقعی مشروطه‌گری غربی را پنهان نگاه داشتند و در مواردی هم مشروطه و اسلام را یکی دانستند. نوگرایان به اصطلاح لیبرال و آگاه به شیوه‌های فکری اروپایی به حمایت علما نیاز فراوان داشتند، زیرا علما تنها مقام مؤثر و با نفوذ در میان بورژوازی ملی و بقیه توده‌های مردم بودند. از سوی دیگر نوگرایان لیبرال علاقه داشتند که علما به برخی از مسائل مربوط به ناهماهنگی اسلام و دموکراسی بی‌توجه بمانند و گرنه از پشتیبانی کامل علما در انقلاب مشروطیت بی‌بهره می‌ماندند. خود علما هم نتوانستند حقایق لازم را درباره مشروطه‌گری از منابع عربی و ترکی بدست آورند، زیرا آن نوشته‌ها نیز به دلایلی از برخی حقایق تهی بود. نیز باید افزود که عناوین آزادی، برابری، دادگری و بسیاری دیگر از موضوعهایی که در حوزه بحث مشروطیت بود پیشاپیش در اسلام، به معنای ویژه خود وجود داشت و آن مفاهیم در حدی، مبهم و دور از مرحله فعلیت خود در هر یک از دو حوزه مشروطه و اسلام با یکدیگر مشابه و همسان خودنمایی می‌کرد. چون نوگرایان اندیشمندان دنیای اسلام تفسیری صادقانه و تهی از مصلحت و اقتضا از آن مفاهیم بدست ندادند برخی از رهبران مذهبی ما با استفاده از نوشته‌های آن نوگرایان بدین باور شدند که آن مفاهیم با اسلام ناهماهنگ نیست و در نتیجه خود نیز کوشش کردند که آنان را در چهارچوب اسلام تفسیر کنند.^{۳۰}

کسروی نیز بر همین نظر است و می‌نویسد: «اگر راستی را خواهیم این علمای نجف

و دو سید (طباطبایی و بهبهانی) و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه خواهی می‌نمودند معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتند.» (ص ۲۸۷) البته او در مورد مشروطه‌خواه بودن دو سید متناقض سخن می‌گوید و در بسیاری موارد آنها را مشروطه‌خواهان واقعی که معنا و هدف درست مشروطیت را می‌دانستند معرفی می‌کند (ص ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲).

با توجه به نقش بارز علما در جنبش مشروطیت بود که تا چند ماه پس از اعطای فرمان، کسی یارای مخالفت آشکار و نیز اظهار درست مشروطیت را نداشت. به قول کسروی «چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده و در سخن گوئیها چنین نموده شده بود که به رواج شریعت کوشیده خواهد شد و هنوز جدایی میانه خواستها پدید نیامده بود از این رو [از سوی مشروطه‌خواهان] کوشش بسیار به دینداری می‌رفت.» (ص ۱۶۵)

با تأیید و حمایت پدیدرغ علما از مشروطیت بود که «انبوه مردم به یکبار از مشروطه و معنی آن ناآگاه می‌بودند و تنها به نام پیروی از پیشروان به جوش و تکان برخاستند.» (ص ۲۶۱) و «ساده‌دلانه تنها داشتن این قانون (قانون اساسی) را چاره همه دردها می‌شمردند.» (ص ۱۸۸) همچنانکه پیش از این «درباره دبستانها این خوش‌گمانی را می‌داشتند و چنین می‌پنداشتند که همینکه جوانان از آن دبستانها بیرون آیند ایران گلستان خواهد بود.» (ص ۱۸۸)

پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس شورای ملی، آزادی سیاسی بدون حد و حصری در کشور بوجود آمد. شبنامه‌های متعددی نوشته شد و روزنامه‌های رنگارنگی منتشر گشت و روزنامه‌نگاران هر یک از روی ذوق و سلیقه خود در پیرامون مشروطیت و اهداف آن قلمفرسایی کردند و به اظهار فضل پرداختند. ترقیخواهی و مشروطه‌طلبی سنگری شده بود تا مشروطه‌خواهان لیبرال در پشت آن به شعائر و سنن دینی و تدسات مذهبی چاژند و گوی سبقت از یکدیگر بریابند.

مخالفت آشکار و نهان مشروطه‌خواهان با معتقدات دینی و روحانیت که در روزنامه‌ها و محافل عمومی و خصوصی اظهار می‌شد سبب گشت تا بتدریج گروه‌کثیری از علمای مشروطه‌خواه دست از حمایت مشروطه برداشته و در برابر آن شدیداً ایستادگی کنند و با افشاگریهای خود مردم را به انحراف آن آگاه سازند. این مخالفت زمانی جدی و آشکار شد که مجلس جهت تکمیل نظامنامه (قانون) اساسی، نوشتن متمم آن را آغاز کرد.* در نوشتن این متمم شش تن شرکت داشتند که دو نفر از وکلای آذربایجان (تقی‌زاده و مستشارالدوله) از اعضای آن بودند. این متمم نیز مانند متن قانون، از قانون اساسی فرانسه سال ۱۸۳۰ و ۱۸۷۵ ترجمه و اقتباس شده بود.^{۳۱} گرچه سعی می‌شد که برای جلوگیری

* کسروی بر این عقیده است که بر اثر اعتراض و خرده‌گیری انجمن یبیز به قانون اساسی بود که دارالشوری نوشتن متمم (دنباله) را آغاز کرد (ص ۴۶۹).

۳۱. منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی)، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱، ص ۸۵ و ۸۶.

از ایجاد سوءظن، اصول آن با موازین شرعی آراسته شود اما تقی‌زاده بر این بود که وکلا باید سعی کنند مجلس را مانند مجالس فرانسه و انگلیس بگردانند.^{۲۲} این افکار و اندیشه‌ها که تحت عنوان مشروطه‌خواهی ابراز می‌شد باعث شد تا تعداد زیادی از علما و روحانیون و در رأس آنها، نوری، این «فتنه‌ها» را «سولود» و یا «همزاد» مشروطه دانسته (ص ۴۱۹) و در نتیجه صف خود را از مشروطه‌خواهانی که اروپا را کعبه آمال خود می‌پنداشتند جدا نمایند.

کسروی ضمن شرح جدا شدن صف مشروطه‌خواهان لیبرال از صف علما، فوایدی را برای آن برمی‌شمرد: «... اکنون که اینکار رخ می‌داد یکی از نتیجه‌های آن این خواستی بود که آزادیخواهان، دیگر یاد شریعت و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرک خواستن از سلاطین ندارند.» (ص ۲۴۸) وی این جدایی را جبری و سودمند می‌داند ولی آنها را بدان جهت که «هر گاسی را به پیروی از اروپا برمی‌داشتند» نکوهش می‌کند (ص ۲۴۸). در جای دیگر می‌نویسد: «اگر پاس اسلام را به این اندازه نگه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بود؟... قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته؟» (ص ۳۲۴)

این مورد و موارد متعدد دیگر سبب آن است که کسروی سخت طرفدار مشروطه غربی بوده و کاملاً به جدایی سیاست و دیانت اعتقاد داشته است. از همین روست که اصل ۲ را که بر نظارت پنج تن از علمای هر عصر بر مصوبات مجلس تأکید داشت و با اصرار حاج شیخ فضل‌الله نوری در قانون اساسی وارد گردید «دستبرد» در قانون می‌نامد (ص ۳۱۷، ۳۲۲).

کسروی که خود پرورده مکتب مشروطه است در سراسر کتاب، دشمنیش را با تشیع و روحانیت نشان می‌دهد. او مراسم خاص شیعه را کارهای بی‌معنی می‌نامد (ص ۴۲۹)، (ص ۵۷۷) و علما را همگی به زبان مردم می‌شمرد (ص ۱۳۴)، هر چند که معترف است مردم به تبعیت از آنان قیام کردند (ص ۲۶۱) و نیز اذعان دارد که «اگر این فتوای علمای نجف [پس از بمباران مجلس] نبود، کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی. همان ستارخان بارها این را بر زبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم». همچنین بازرگانان توانگر که پول به نام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از فتوای علمای نجف بودند.» (ص ۷۳۰)

گرچه کسروی بدفعات از سهم علمای مشروطه‌خواه ایران و عتبات در پیشبرد مشروطه سخن رانده ولی باید دید که تا چه میزان با مداخله آنها موافقت داشته است. پاسخ آن را در موقعی که به علل ناکامی مشروطیت خواهیم پرداخت می‌آوریم.

قانون اساسی، وظیفه مجلس را تهیه قوانینی جهت «تشییید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکت و اساس وزارتخانه‌ها» می‌دانست (اصل شانزدهم) و حال آنکه متمم آن، همه روابط و حقوق فردی و جمعی مردم را در بر می‌گرفت و طبقاً به قلمرو احکام شرع کشیده می‌شد.

شیخ فضل‌الله که حدود اختیارات مجلس را فراتر از آنچه اظهار می‌شد دید، زبان به اعتراض گشود و چنین اظهار داشت: «قرار بود مجلس شوری فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که بدلخواه اداره می‌شد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیأت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تجاوز را مسدود نماید» (ص ۴۲۱). وی از اینکه «در مجلس شورا کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دائره احتیاج به قانون توسعه قائل شده‌اند.» به شدت انتقاد نمود (ص ۴۲۱) و به نشانه اعتراض به اصول غیر اسلامی متمم قانون اساسی و بویژه اصل هشتم با جمعی از یاران و همفکرانش در حضرت عبدالعظیم (ع) تحصن جست تا فریاد خود را بدین وسیله به گوش مردم برساند، زیرا که بدخواهان و روزنامه‌نگاران در تهران مجالی برای اظهار نظر شفاهی و کتبی وی باقی نگذاشته بودند.^{۲۳}

آنها علی‌رغم مشکلات فراوان، روزنامه‌ای به نام «لایحه» انتشار دادند که حاوی «شبح مقاصد شیخ فضل‌الله و سایر مهاجرین» بود. در یکی از این لوایح آمده است که «دو دسته دشمنان دین و دولت (بابیه و طبیعیه)» در قانون اساسی دخل و تصرف کرده‌اند، از این رو «برای جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه‌های فاسده مفسده» در این اساس مبتنی و نیز برای اینکه قوانین منطبق با احکام شرع شود، چهار فقره پیشنهاد گردیده است: «اول آنکه بعد از افظ مشروطه، لفظ مشروعه نوشته شود. دوم آنکه هیأتی از مجتهدین به انتخاب علماء مقلدین هر عصر بر مصوبات مجلس نظارت نمایند. سوم آنکه فصلی راجع به احکام شرعیه درباره فرقه بابیه و سایر زنادقه و ملاحده در نظامنامه اساسیه منظور و مندرج گردد و چهارم آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب ما نوشته‌اند، محض ملاحظه مشروعیّت و حفظ اسلامیت آن، پاره تصرفات در بعضی فصول با حضور همگی حجج اسلامیه شده است باید آن فصول نیز به همان اصلاحات و تصحیحاتی که همگی فرموده‌اند مندرج شود.» (ص ۴۲۲).

تحصن شیخ فضل‌الله و عنمای همفکرش در حضرت عبدالعظیم (ع) بازتاب گسترده‌ای داشت و مجلس را به زیر سؤال برد. مجلس بناچار برای رفع اتهام از خود بلافاصله اصل پیشنهادی شیخ فضل‌الله را - که به تأیید علمای نجف نیز رسیده بود - برای بار دوم به شور گذاشت* که پس از تصحیح و تنقیح با اکثریت آراء تصویب شد و «تنها تقی‌زاده و یکی دو تن دیگر از آذربایجانیان به نبودن آن خرسندی نمی‌دادند.» (ص ۳۷۰).

۳۳. برای اطلاع از علل مخالفت شیخ فضل‌الله با مجلس و مشروطه رجوع کنید به، همارضوانی، لوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به، محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ‌شهبه فضل‌الله نوری (جلد اول)، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به، تشیع و مشروطیت، ص ۲۷۷-۳۲۷.

* کسروی می‌نویسد که این اصل در روز ۶ ربیع‌الثانی در مجلس خوانده شد اما نمایندگان آذربایجان که می‌دانستند «اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آن را بر است خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت [۱۱] با آن مخالفت کردند و با مخالفت آنها قانون خوانده نشد، (ص ۳۱۸) اما معلوم نمی‌کند در چه زمانی مجلس آن را تصویب کرد. روزنامه مجلس در شماره ۱۱۴ که یکشنبه ۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ه.ق منتشر شده تاریخ تصویب آن را روز ۳ جمادی‌الاول می‌داند. ر.ک به، لوایح... ص ۱۸.

گرچه اصل پیشنهادی نوری به عنوان اصل ۲ بتصویب رسید اما این به معنای اسلامی شدن متمم قانون اساسی نبود. هنوز اصولی وجود داشت که از نظر نوری و یاراناش در تعارض کامل با اصول اسلامی بود. اصل هشتم که همه افراد ایران را از هر مذهب و مسلک در برابر قانون دولتی برابر می شمرد و نیز اصل بیستم که همه مطبوعات را «به غیر از کتب ضلال و سواد مضره به دین مبین [اسلام]» آزاد اعلام می کرد از نظر شیخ-فضل الله، مغایر با اصول اسلامی بود. وی در پاسخ بلندی به پرسش یک نفر که انگیزه موافقت اولیه و مخالفت بعدی او را با مشروطیت پرسیده، علت تغییر موضع و موارد انتقاد خود را به متمم قانون اساسی برمی شمرد.^{۳۴}

اختلاف عقیدتی شیخ فضل الله با مجلس از یکسو و کشمکش مجلس با دولت از سوی دیگر، مجلس را در موضع ضعف قرار می داد. شاه و دولت بر سر حدود قدرت و اختیارات خود با مجلس در کشمکش بودند و از کارشکنی و ایجاد مانع در کار آن کوتاهی نمی کردند و مردم نیز که تازه از بند استبداد رسته و آزادی بدست آمده را سرهون وجود مجلس - که مورد تأیید علمای نجف بود - دانستند از آن در مقابل شاه و دولت و مخالفان مشروطه حمایت می کردند. مجلس نیز با توجه به حسن نیت علما و حمایت مردم نسبت به خود، برای تحقیر و کوبیدن شیخ و یاراناش، مخالفت او را از سر سودجویی و به تحریک دولت قلمداد می کرد.

کسروی گرچه اذعان دارد که شیخ فضل الله «چنین می خواست که احکام شرع را به رویه قانون در آورد و به مجلس بپذیراند» (ص ۲۸۷) با این وجود همصدا با مخالفان، مشروعه خواهی او را دسیسه و تفرقه افکنی دربار برای تضعیف مجلس می داند (ص ۳۴۵). و اما اعلام همدردی بسیاری از علمای شهرهای ایران با نوری و یاراناش، مجلس و روزنامه های تندرویی چون ندای وطن، حبل المتین و صوراسرافیل را از موضع تهاجمی اولیه باز داشت و آنها را در حالت انفعالی قرار داد. سرانجام پس از گذشت سه ماه وقتی مجلس در دستخطی که صادر کرد معنی مشروطیت و اهداف مجلس را همان برشمرد که متحصنین انتظار داشتند، آنها نیز آن را وافی به مقصود شمردند و از تحمّن خارج شدند.^{۳۵}

* * *

از مطالب قابل توجه کتاب که مؤلف آن را با آب و تاب تمام شرح می دهد نقش تبریز و انجمن آذربایجان و مجاهدین آذربایجانی و قفقازی در آن دوران است. خواننده کنجکاو بخوبی درمی یابد که تا چه اندازه اعمال افراطی مجاهدین تندرو در بمباران مجلس و انهدام مشروطیت مؤثر بوده است. اما کسروی نه تنها ایرادی بر این تندروها نمی گیرد بلکه شدیداً از آن دفاع می کند تا جایی که تروریست آشوب طلبی چون حیدرخان-عمو اوغلی را، جوانی دلیر و کاردان و از پیشروان شورش (انقلاب) ایران می نامد (ص ۴۴۸).

۳۴. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴، ابن سینا، ص ۲۰۹-۲۲۰. و نیز درک به، رسائل، اعلامیه ها...، ص ۱۰۱-۱۱۵.

۳۵. لوائج...، ص ۶۸ و رسائل، اعلامیه ها...، ص ۳۶۳-۳۶۹.

مجاهدین، گروهی از مشروطه خواهان بودند که مرام اشتراکی داشتند. اینان دو دسته بودند: گروهی که پس از آغاز نهضت از طرف کمیته باکو با سلاح و مهمات به ایران فرستاده شدند. آنها ایرانیانی بودند که عضو کمیته بوده و سالها در قفقاز به سر می بردند. گروه دیگر، تعدادی از مردم تبریز بودند که انجمنی به نام مرکز غیبی تشکیل داده و داوطلبان را قنون رزم می آموختند. این دو گروه مرام یکسانی داشتند و مرامنامه آنها اقتباسی بود از مرامنامه کمیته سوسیال دموکراتهای روسیه.

آنان که منشی چپ روی داشتند انقلاب واقعی را تنها از راه مبارزه مسلحانه میسر می دانستند. از همین رو در جریان نهضت و پس از آن به مسلح کردن مردم پرداختند و گروههای مسلح رزنده ای به نام مجاهد پدید آوردند. در توجیه کارشان می گفتند که چون محمدعلی شاه باطناً با مشروطه مخالف است و دیر یا زود با مشروطه به ستیز برخواید خاست، پس وجود نیروهای نظامی (مجاهدین) برای چنان روزی ضروری بنظر می رسد. بعد از صدور فرمان مشروطیت مجاهدین انجمنی تشکیل دادند که با حمایت و همکاری علما، اداره امور شهر تبریز را در دست گرفتند. این همکاری دیری نپایید زیرا مجاهدین و بویژه قفقازیان بنابر ایدئولوژی خود «به سلاویان و کیش (روحانیت و اسلام) پروا نمی داشتند» (ص ۳۹۱) و از سوی دیگر، علما و در رأس آنها میرزا حسن مجتهد، سخت پای بند ملاحظات شرعی بود. مجاهدین که نمی توانستند آشکارا با تبلیغ مرام خود، میرزا حسن را از سر راه بردارند دست به شایعه سازی علیه وی زدند و با وارد کردن اتهام انبازداری و دفاع از مالکین به آبروی وی لطمه وارد ساخته و از شهر اخراجش کردند.

اخراج مجتهد شکاف بزرگی در صف مشروطه خواهان ایجاد کرد. کسروی می نویسد: «از روزی که حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران با مشروطه (مجاهدین) دشمنی نمودند، انبوهی نیز از مردم شهر پیروی از آنان کرده از مشروطه رو گردانیدند و کم کم کینه آن را در دل گرفتند... اینان عنوانی جز اینکه مشروطه خواهان لامذهبی نمی داشتند و هر رفتاری را که از ایشان سر می زد راست و دروغ دلیل لامذهبی ایشان می گرفتند... مشروطه خواهان نیز روز بروز از دین دل سرد گردیده بی پروایی بیشتر می نمودند.» (ص ۴۸۹) این بی پروایی سبب شد تا «سلاویان بزرگ اینجا (تبریز) بیشتر از دیگران از مشروطه رو گردانیدند و جز از نفقه الاسلام باز نمانده همگی به دشمنی [با مشروطه] برخاستند.» (ص ۲۶۳)

مجاهدین، انجمنهای مشابهی در شهرهای دیگر آذربایجان برپا کردند و این در حالی بود که «در بیشتر شهرها [مردم] معنی مشروطه را نمی دانستند و از کارهایی که انجمن بایستی کرد آگاه نمی بودند.» (ص ۱۹۶). این انجمنها مانند انجمن تبریز به مسلح کردن مردم پرداخته و با علمای شهرها به ستیز برخاستند تا جایی که مجاهدینی که برای تشکیل انجمن از باکو به خوی آمده بودند مجتهد خوی را شهید و امام جمعه شهر را ترور کردند (ص ۴۷۱).

پس از تشکیل مجلس، انجمن، نمایندگان خود را به نام نمایندگان مردم آذربایجان به مجلس فرستاد. زمانی نمایندگان به تهران رسیدند که متن قانون اساسی نوشته شده بود. نمایندگان آذربایجان که به تندروان شناخته می شدند بیش از دیگر نمایندگان با دستاویز کردن نقایص قانون، خواستار متمم آن شدند. در کمیسیونی که برای این کار در نظر گرفته

شد دو تن از نمایندگان آذربایجان شرکت داشتند.

پس از پایان یافتن کار متمم - که ترجمه‌ای از قانون اساسی فرانسه بود - قرار شد تا کمیسیون مرکب از علما و از جمله شیخ فضل‌الله آن را با موازین اسلامی مطابقت دهند.^{۳۶} در اینجا بود که توطئه همه جانبه‌ای از درون و بیرون مجلس صورت گرفت تا کار این کمیسیون را مختل سازد.

اقلیت تندرو مجلس به رهبری تقی‌زاده، مخالف هرگونه دخل و تصرفی توسط علما در متمم بود. از همین رو بود که وی و دیگر نمایندگان آذربایجان با اصل ۲ پیشنهادی شیخ فضل‌الله شدیداً مخالفت نمودند. گرچه او بارها سعی کوشید تا با دفاع از اسلام و مشروطیت، منظور اصلی خود را پنهان سازد.^{۳۷} اما بسیاری از نمایندگان و مردم او را به خاطر مخالفتش با نظارت علما، بیدین می‌دانستند (ص ۳۲۴).

تقی‌زاده با ارسال تلگراف و نامه‌های رمزی به تبریز، انجمن را در جریان کار مجلس قرار می‌داد و آنها را به بستن بازار و دکاکین و تحصن در تلگرافخانه و... دعوت می‌نمود و از سوی دیگر وانمود می‌کرد که در برابر تقاضای موکلین خود که خواهان تصویب فوری متمم قانون هستند کاری نمی‌تواند انجام دهد. وی گرچه یکبار ظاهراً آشوب مردم تبریز را محکوم نمود (ص ۲۱۱) اما بعدها خود اقرار کرد اغتشاشی که یک هفته در تبریز بطول انجامید به تحریک او بوده است.^{۳۸}

وی و دیگر نمایندگان آذربایجان، کمیسیون مطابقت را حبله دربار و به نفع محمدعلی‌شاه می‌دانستند و از این رو اهالی آذربایجان را به مطالبه و یا تصویب فوری متمم تحریک می‌کردند. کسروی در این باره اطلاعات جالبی بدست می‌دهد اما او که خود طرفدار مشروطه غربی است در تحلیلش، حق را به نمایندگان و انجمن آذربایجان می‌دهد که نمی‌گذاشتند قانون اساسی رنگ شریعت بخود گیرد.

کسروی غرض اصلی انجمن را از به راه انداختن اعتصاب و تحصن چنین می‌داند: «... اینسان از همان می‌ترسیدند که قانون اساسی به دست علما افتد که یا آن را تباه گردانند، یک قانون اساسی بی‌ارجی بیرون دهند و یا دو تیرگی به میان انداخته بهانه به دست دولت اندازند. این بود که به خروش و ناخشنودی برخاسته چنین می‌گفتند: مگر ملت قانون مذهبی و عبادات از دولت می‌خواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی مشروطه‌ای را که در تمام دولتهای مشروطه مجریست می‌خواهیم. قانون شرع را هزارویصدواند سال پیش پیغمبر ما آورده و در دست داریم.» (ص ۳۰۹) وی ادامه می‌دهد: «راست است که آزادیخواهان تبریز دلیرانه «قانون مشروطه اروپایی» را می‌خواستند و آشکاره سخن خود را می‌گفتند، [اما] چیزی که هست این سخن جز از دلهای پیشروان بر نمی‌خاست و چنانکه گفتیم دیگران آن را نافهمیده بر زبان می‌آوردند

۳۶. رسائل، اعلامیه‌ها...، ص ۱۴۵-۱۴۷.

انتخاب این کمیسیون نشان‌دهنده موارد غیر اسلامی و احیاناً ضد اسلامی برخی اصول متمم بود. از همین رو بود که رئیس مجلس، منبع‌الدوله، نیز خواستار تجدید نظر علمای نجف در آن بود (ص ۳۷۰).

۳۷. پیدایش و تحول احزاب...، ص ۹۳. ۳۸. همان، ص ۱۹۶.

که اگر فهمیدندی بیشترشان دودل ایستادندی و یا آنان بسوی دیگر گردانیدندی.» (ص ۳۲۵).

حسن کار کسروی در این کتاب همین است که گرفتار ذهنیت روشنفکرانه‌ای که مورخین متأخر بدان دچار شدند، نگشته است. وی گویندگان اصلی سخن را نشان می‌دهد و کلام خواص را بر زبان عوام جاری نمی‌سازد.

خلاصه آنکه بزودی معلوم گشت که آشوب تبریز جز ایجاد مانع در راه کمیسیون مطابقت و نیز تحریک شاه و دربار به مقابله با مجلس نیست. بدین علت بود که نمایندگان مجلس، اعتصاب و تحصن مردم تبریز را آشوب طلبی می‌دانستند و طباطبایی و بهبهانی نیز از تندروی انجمن آذربایجان و رفتار ناشایست آن با مجتهد گلایه می‌نمودند (ص ۲۰۰).

نظر کسروی پیرامون مجلس و شاه و دربار همان نظر نمایندگان آذربایجان است: داشتن قانون مشروطه‌ای به سبک غرب و از موضع قدرت (نظامی) با شاه و دولت برخورد کردن. وی از طباطبایی و بهبهانی از اینکه «خرسندی به آساده‌گیهای جنگجویانه نمی‌دادند» انتقاد کرده (ص ۳۹۲) و آنها را به خوش بینی و محافظه کاری و حتی ارتباط داشتن با دربار متمم می‌کند (ص ۳۹۳).

حقیقت آن است که دو سید و اغلب نمایندگان از یکطرف به خاطر نرمنی که در شاه دیده بودند و از طرف دیگر به خاطر ضعف و دو دستگی در مجلس و نیز آشفتگی در امور کشور، راه تفاهم و مدارا با شاه و دولت را پیشنهاد می‌کردند و از هرگونه برخورد خصمانه با شاه احتراز داشتند و از همکاری دولت و مجلس استقبال می‌کردند در حالی که جسارت نمایندگان آذربایجان و فشار انجمن، نه به جهت سامان یافتن اوضاع بلکه - همانطور که کسروی متذکر می‌شود - به خاطر برانداختن محمدعلی‌شاه بوده است (ص ۳۳۰).

* * *

پس از چند ماه اختلاف بین شاه و دولت با مجلس، سرانجام شاه از در آشتی با مجلس در آمد بویژه آنکه طباطبایی و بهبهانی و اکثریت نمایندگان، خواهان چنان تفاهمی بودند. بدین منظور در حضور طباطبایی و بهبهانی و جمعی از نمایندگان، ضمن اظهار گلایه از روزنامه‌ها و آزادیخواهان، سوگند خورد که از مشروطیت دفاع کرده و قانون اساسی را محترم دارد (ص ۵۲۹) که این نیز با استقبال مجلس روبرو گشت. همچنین دولت برای نشان دادن حسن نیت خود، بنا به دستور مجلس قوانین برای سرکوبی شورشیان و رامین فرستاد.

تفاهم و آشتی بین شاه و دولت با مجلس طبعاً به منزله درستی نظر اکثریت نمایندگان مجلس بود که خواهان چنان تفاهمی بودند و از طرفی به مثابه نادرستی نظرات اقلیت مجلس و بویژه نمایندگان آذربایجان بود که راه دشمنی و ستیزه با شاه را می‌پیمودند. کسروی بدون ارائه دلیلی این تفاهم را نیرنگ دربار می‌داند و به جریاناتی که منجر به برهم خوردن این تفاهم شد اشاره‌های جالبی می‌کند.

چند صباحی بیشتر از این آشتی نگذشته بود که با نارنجک به شاه سوء قصد شد اما وی جان سالم بدر برد. مجلس این سوء قصد را محکوم کرد اما شاه از آن خواست تا مسببین را پیدا کند. شهربانی نیز جستجوهای وسیعی آغاز کرد و چند نفر آذربایجانی و از جمله

حیدرعمو اوغلی را در ارتباط با سوء قصد دستگیر کردند. هر چند عاملین اصلی، همانها بودند (۵۴۳) اما روزنامه‌ها و مشروطه خواهانی که با حیدرخان و کمیته باکو تماس داشتند با هیاهو، مانع محاکمه گشته و آنها آزاد شدند*. مجلس نیز نه تنها عاملین را نیافت و ماجرا را دنبال نکرد بلکه به این عنوان که شهربانی برای یافتن آنها به منازل مردم ریخته و قانون شکنی نموده، علی‌رغم میل شاه، حاکم تهران و رئیس شهربانی را به محاکمه طلبیدند.

این موضعگیری مجلس طبعاً به معنای بی‌تفاوتی نسبت به سوء قصد و بعضاً جانبداری از مسببین احتمالی واقعه بود که در نهایت رشته‌های تفاهم و آشتی بین شاه و مجلس را از هم می‌گسست و بار دیگر آن دو را در مقابل هم قرار می‌داد^{۳۹}. این سوء قصد که به تحریک کمیته باکو و انجمن آذربایجان صورت گرفت جز این هدفی بدنبال نداشت. در آن صورت استدلال انجمن آذربایجان و نمایندگانشان که شاه را مخالف مجلس می‌دانستند و تفاهم اکثریت نمایندگان را نشانه ساده لوحی می‌پنداشتند به کرسی می‌نشست و مشی ستیزه جویانه آنها با شاه و دولت، جانشین سیاست تفاهم و آشتی می‌گشت.

شاه نیز طی نامه‌ای به مجلس با اشاره به حوادث مذکور نوشت: «هر چه گفتند شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهل و اغماض نمودیم... آیا نمی‌دانید که می‌خواهند رابطه و اتحاد حقیقی در میان دولت و ملت برقرار بماند؟» (ص ۵۸۴ - ۵۸۵).

روابط شاه و مجلس بار دیگر به سردی گرایید. در این میان روزنامه‌ها نیز همصدا با تندروان، از هر زمان بیشتر پرده‌داری می‌کردند و آشکارا از محاکمه و اعدام شاه سخن می‌گفتند و ماجرای اعدام لویی شانزدهم را خاطر نشان می‌ساختند.

کسروی گرچه بر این عقیده است که «محمدعلی میرزا از گام نخست با مشروطه بدخواهی می‌نمود» (ص ۵۷۷) اما بلافاصله می‌افزاید که مدتی شاه «از برانداختن مجلس نویسد گردیده، دیگر نقشه‌ای را دنبال نمی‌کرد. لکن پیشامدهایی که یکی از آنها داستان بمب‌اندازی و دیگری بدزبانیهای [روزنامه] مساوات و دیگر روزنامه‌ها بوده او را به تکان آورده و بار دیگر به اندیشه برانداختن مجلس انداخت.» (ص ۵۷۸). در چنین زمانی که امکان هرگونه تفاهمی از میان رفته بود، اوضاع به دست کسان آشوب طلبی افتاده بود که در انتظار چنان روزی بودند. کسروی در اینجا به نکته مهمی اشاره دارد. وی می‌نویسد چون در این زمان سیاست روسیه و انگلستان چنین ایجاب می‌کرد که محمدعلی شاه در مسندش

* کسروی در تمجید از این اقدام حیدر عمواوغلی می‌نویسد: «این... می‌رساند که او یک شورشخواه (انقلابی) راست و شایانی می‌بوده و به کارهای بزرگ می‌کوشیده. پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او می‌بود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه‌های بزرگی را در پی داشتی.» (ص ۵۴۳)

۳۹. تقی‌زاده در یکی از مقالاتش به نام «تاریخ ادایل انقلاب مشروطیت ایران» راجع به واقعه بمب‌اندازی، از محمدعلی شاه با ملایمت صحبت می‌کند و می‌گوید که نسبت به او بی‌عدالتی شده و پس از اینکه بسوی او بمب انداختند دیگر شانس آشتی از بین رفت. (به نقل از: بیدایش و تحول احزاب...، ص ۲۳)

باقی بماند از این رو وقتی که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه می‌رفته و برخی نمایندگان تندروی می‌نموده‌اند، بر خلاف انتظار تقی‌زاده به جلوگیری برخاسته و چنین گفته: «این مذاکرات که می‌شود فعلاً لازم نیست... نتیجه در مجلس خصوصی گرفته و به همه اطلاع داده می‌شود.» (ص ۵۲۱)

کسروی در جایی می‌نویسد که تقی‌زاده مخالف جنگ و ستیز با شاه بود و از مشروطه خواهان می‌خواست «که در برابر شاه تفنگ و افزار جنگ بکار نبرند» (ص ۵۶۵) و حتی مردم مسلحی را که برای دفاع از مجلس آمده بودند پراکنده ساخت (ص ۵۸۷). اما در جای دیگر می‌افزاید: «حاجی میرزا ابراهیم آقا و تقی‌زاده و کسان دیگری جنگ را می‌خواستند، بویژه تقی‌زاده که چون رئیس انجمن آذربایجان می‌بود و پشتگرمی به دلیری آذربایجان می‌داشت پافشاری آشکار درباره جنگ می‌کرد.» (ص ۶۱۳)

معلوم نیست که در این باره آیا کسروی تناقض گویی کرده و یا تقی‌زاده تغییر سیاست داده است. آنچه مسلم است ایست که در این دوران بحرانی و حساس موضع تقی‌زاده کاملاً در راستای سیاست انگلستان قرار داشته است و از همین رو در جریان بمباران مجلس در پناه حمایت سفارت انگلستان از هرگونه گزند در امان ماند.

از این زمان تا چند ماه پس از بمباران مجلس که بنظر می‌رسید شاه بر تبریز مسلط خواهد شد، دو کشور انگلستان و روسیه خواهان بقای محمدعلی شاه بودند و چه بسا آن دو کشور که به فروکش شور مشروطه خواهی مردم و ناتوانی سیاسی مشروطه خواهان نیک‌آگاه بودند، خود چنین تصادمی را براه انداختند تا شاه را برای همیشه از دغدغه مشروطیت برهانند و با استحکام پایه‌های سلطنت وی، اختلافات خود را بر سر ایران حل نمایند. با توجه به اوضاع سیاسی اروپا در آن زمان بخوبی می‌توان دید که سیاست خارجی انگلستان بر کنار آمدن با روسیه و حل اختلافات سیاسی با آن کشور بوده است تا از این طریق جبهه متحدی را در مقابل توسعه طلبی آلمان تشکیل دهند و چون سیاست روسیه در ایران بر طرفداری از محمدعلی شاه و سرکوب مشروطه خواهان استوار بود، انگلستان نیز بناچار از حمایت مشروطه خواهان چشم پوشید و همان سیاست روسیه را در پیش گرفت.

در این زورآزمایی بین شاه و مجلس، مجلس از وضع مطلوبی برخوردار نبود. کسروی وضع کلی نمایندگان و آزادیخواهان را چنین تصویر می‌کند: «در این هنگام نمایندگان مجلس و سران آزادی به چند دسته می‌بودند: یکدسته دل از مجلس و مشروطه کنده و اینان نه تنها کاری انجام نمی‌دادند [بلکه] کارشکنی نیز می‌نمودند. همینانند که پس از برافتادن مجلس، از شاه نه تنها گزند ندیدند، نوازش و پاداش نیز یافتند. یکدسته اگر هم با دربار بستگی نمی‌داشتند خود کسان بی‌رنگی می‌بودند و مشروطه و خودکامگی را با یک دیده می‌دیدند و ناگزیر در این هنگام خود را به کنار می‌گرفتند. یکدسته مشروطه را می‌خواستند ولی جان خود را بیشتر دوست می‌داشتند و در این هنگام تا می‌توانستند کناره جویی نشان می‌دادند. چندتنی نیز افزار دست بیگانگان می‌بودند که در هر پیشامدی جز پیروی از دستور آنان نمی‌نمودند. یک نیم بیشتر نمایندگان از اینگونه می‌بودند که درخور هیچ امید می‌بودند. تنها یکدسته، از جان و دل مشروطه را می‌خواستند و اینان نیز سر رشته را گم کرده نمی‌دانستند چه کنند، بویژه که با آن دسته‌های دیگر درآمیخته در اندیشه جداسر و

آزاد نمی‌بودند.» (ص ۶۰۴)

وضع مردم که بزرگترین حامی جنبش بودند از این بدتر بود. آنها که امیدوار بودند با استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس همه گرفتاریها و مشکلاتشان حل شود و نان فراوان و گوشت ارزان گردد (ص ۱۶۱) وقتی دیدند مجلس نتوانسته برخلاف تصورشان گرمی از مشکلات آنها را بگشاید دل از مشروطه‌کنندگان و بتدریج «جنبش دهبها که بسیار سرسری می‌بود فرو نشست و شهرهای کوچک نیز خاموش گردیدند... از مشهد و همدان و زنجان و مراغه و سبزوار و اینگونه شهرها آوازی شنیده نمی‌شد.» (ص ۵۶۸)

با چنین ضعف و فتوری بود که مجلس به تحریک بزدلانی چون تقی‌زاده به جنگ با شاه برخاست. نتیجه آن شد که در عرض چند ساعت مجلس بمباران و نمایندگان و آزادیخواهان کشته، مجروح و دستگیر شدند و صدایی از مردم تهران برخاست.

کسروی ضمن شرح واقعه بمباران مجلس به افشای چهره‌های سفاک و بزدلی چون تقی‌زاده می‌پردازد و می‌نویسد: «... این نماینده جوان آذربایجان در روزهای بازپسین خواهان جنگ می‌بود. با این حال در این روز از خانه بیرون نیامد و رخ نمود.» (ص ۶۵۳)

وی همچنین ماجرای فرار وی و سه تن دیگر را در پناه ماسور سفارتخانه انگلستان به تفصیل شرح می‌دهد که بسیار ارزشمند است. درباره نمایندگان آذربایجان که از نمایندگان تندرو مجلس بودند می‌نویسد: «یکی آنست که چند روز پیش از بمباران مجلس به نام مرخصی روانه تبریز گردید... آن دیگری (تقی‌زاده) خود را افزار بیگانگان گردانیده جز با دستور فلان سفارت کار نمی‌کرد. آن دیگری نهانی با دربار راه می‌داشت. یکی دیگر را می‌گویند که با جادر زنانه خود را به دربار انداخته با محمدعلی میرزا دیدار کرد و با او نهش نهاد. اینهاست نمونه‌هایی از نامردیهای نمایندگان.» (ص ۵۷۱) وی سپس در رد این رفتار نمایندگان می‌نویسد: «بی‌ارجمان در روز جنگ نامردی نموده رو پنهان گردانیده و مایه شکست مشروطه شدند.» (ص ۶۶۷)

کسروی گرچه در سراسر کتاب بیش از حد به مدح و ثنای انجمن آذربایجان پرداخته و هر اقدام مثبت و چشمگیر مجلس را در نتیجه هوشیاری و فشار انجمن و نمایندگان آذربایجان به دولت می‌داند، با این وجود به زبونی سران انجمن پس از بمباران مجلس اعتراف می‌کند: «بسیاری از سردستانان و نمایندگان انجمن سخت ترسیدند و هر یکی به اندیشه جان و دارا خود افتاد. انجمن ایالتی که می‌بایست در چنین هنگامی پشتیبان مجاهدان باشد و به آنان دلداری دهد بهم خورد و نمایندگان هر یکی خود را به نهانکاری کشید.» (ص ۶۷۸) تا جایی که «سرجنبانان و نمایندگان انجمن بیشترشان مشروطه را پایان یافته پنداشته... خود را به کنار کشیدند و برخی از ایشان به کنسولخانه‌ها پناهندند.» (ص ۶۸۵)

علی‌رغم این اعتراف آشکار به سفاکی و بزدلی نمایندگان و سران آزادیخواه و نیز چند دستگی نمایندگان و از همه مهمتر ضعف و ناتوانی مجلس در برآوردن خواستها و مشکلات متعدد مردم، کسروی سهم عمده شکست مجلس را متوجه مردم می‌سازد و آنها را به شدت مذمت می‌کند: «آنچه این ننگ را بدتر می‌گردانید این بود که چون در تهران این داستان

رخ داد آگاهی از آن به شهرها رسید در بیشتر آنها بی‌هیچ گونه ایستادگی دستگاه مشروطه را برچیدند و آن هاپهویها بیکباره فرو نشست و این نمونه‌ای از رویه کاریهای توده ایران می‌بود و زبان همگی را به بدگویی بازگردانید.» (ص ۶۷۰)

کسروی به گمان خود با شمردن این دلایل، شکست مشروطه نوپا را توجیه می‌کند، اما به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چرا مردمی که در راه ایجاد عدالتخانه همه گونه فشار و تنگنا را تحمل نمودند پس از گذشت چند ماه که شکست مشروطه را دیدند لب فرو بستند و دم برنیاوردند. آیا بی‌تفاوتی مردم را باید در نتیجه روحیه نفاق‌آمیز و رویه کاریشان دانست و یا معلول عدم تناسب مجلس با نیازهای اساسی آنها؟ وی علت این بی‌تفاوتی مردم را «توجه رهبران مشروطه و از جمله دوسید می‌کند. در اینکه آیا دو سید معنی و هدف مشروطیت را می‌دانستند یا نه، کسروی متناقض سخن گفته است. او گاهی آن دو را از رده کسانی می‌شمرد که با آگاهی از معنی و هدف مشروطیت در راه استقرار آن می‌کوشیدند (ص ۵۱ و ۲۸۶) و زمانی نیز آنان را همانند علمای نجف در زمره کسانی می‌داند که «معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی‌دانستند.» (ص ۲۸۷ و ۲۶۱) مؤلف، ثمره و نهایت تلاش دوسید را «همان داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشوری و نوشته شدن قانون اساسی» دانسته و از اینکه بیش از این در پیشبرد مشروطیت کوششی نکردند از آنها انتقاد می‌کند (ص ۲۶۱).

چنانکه گفتیم، حقیقت آن است که گذشته از طباطبایی، هیچ یک از رهبران روحانی مشروطه معنی و هدف واقعی مشروطیت را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بنیادین اسلام و مشروطیت اطلاعی نمی‌داشتند. اما زمانی که تعارض آشکاری بین آن دو پیش می‌آمد - همانطور که کسروی می‌نویسد «خرسندی نمی‌دادند که قانون باخشیج (برضد) «شریعت» گذارده شود و از آن به جلوگیری می‌کوشیدند.» (ص ۲۸۶). در این صورت چگونه می‌توان انتظار داشت که علما از مشروطه‌ای به سبک غرب که بر اساس جدایی دیانت از سیاست است حمایت کرده و مردم را به دفاع از آن فراخوانند. وقتی که در مجلس دوم این تعارض، بیشتر آشکار شد بهبهانی که خود از مدافعین سرسخت مشروطیت بود، در مقابل مصوبات مجلس ایستاد و سرانجام جان خود را بر سر آن باخت و نائینی (مؤلف کتاب تنبیه‌الایه و تنزیه‌العله) نظریه پرداز روحانی مشروطه، هیچ گاه از مشروطه سخن نگفت.

سخن نهایی خود را پیرامون علل و اسباب و مسببان ناکامی مشروطیت، از قول استاد دکتر رضا داوری می‌آوریم:

در یک انقلاب که با آن نظامی نفسی می‌شود و نظام دیگری به جای آن گذاشته می‌شود باید اجمالاً معلوم باشد که چه چیز باید برود و چرا باید برود و چه چیز باید بیاید. پس انقلاب اقتضا می‌کند که لااقل یک نظام سیاسی و مدنی برود و نظام دیگری بیاید،

۴۰. این مطلب خلاصه‌ای است از مقاله‌ای مفصل به نام «رهبری در مشروطیت و در انقلاب اسلامی» که با اندک جرح و تعدیلی آورده شده است. ر.ک به انقلاب اسلامی ایران و وضع کنونی عالم، تألیف دکتر رضا داوری اردکانی، تهران، مرکز فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۸۷-۱۰۱.

بسته به اینکه انقلاب، نظام موجود را در چه جهت نفی کند، طبیعت نظام آینده هم متفاوت می‌شود. بنا بر این هر انقلاب، دو شأن نفی و اثبات دارد. انقلاب مشروطیت هم دو شأن نفی و اثبات داشت: شأن نفی آن، نفی استبداد و ظلم و انحطاط بود. شأن اثبات مشروطیت را باید در افکار حاکم بر رهبران روشنفکر و متجدد و فرنگی‌باب و در مقاصد ایشان و در قواعد و قوانینی که آورده‌اند باز شناخت.

قاعدتاً می‌بایست که در انقلاب مشروطیت با نفی استبداد و حکومت مطلقه، نظام دموکراسی غربی و لوازم آن برقرار شود. ولی این اثبات در واقع تمام و کامل نبود؛ زیرا روشنفکران مشروطه خواه آن زمان صرفاً در خیال، دموکراسی غرب را آوردند و چون اثبات شأن خیالی بود در نفی هم مداومت ممکن نشد و استبداد بزودی بازگشت. می‌گویند که مداخله خارجی، استبداد را بازگرداند. مداخله خارجی در صورتی ممکن است که زمینه مساعد باشد. وقتی تمام رهبران مشروطه به استثنای یکی دو روحانی و چند آدم‌باکنهاد مثل ستارخان و باقرخان به‌ساز قدرت جهانی حاکم آن زمان رقصیدند، دیگر گله از کی باید بکنیم؟ اینکه سیاستهای خارجی بعد از مشروطیت همچنان به‌جای ماند بدان دلیل بود که انقلاب مشروطیت که می‌بایست به تشکیل حکومت مستقل ملی مؤدی شود از همان ابتدا از درون شکست خورد. البته در نزاعهای فرقه‌ای، مسؤول و مقصر را می‌جویند و هر کس دیگری را مقصر می‌دانند. این است که زیاد می‌خوانیم که اگر فلان کس از نهضت جدا نمی‌شد و آن دیگری خیانت نمی‌کرد سرنوشت نهضت چیز دیگری بود. اما چرا با جدایی یکی و خیانت دیگری یک انقلاب شکست می‌خورد و چگونه است یک انقلاب بستگی به این و آن پیدا می‌کند؟

یک انقلاب اگر عمق و ریشه داشته باشد از جدایی و خیانت این و آن آسیب نمی‌بیند و اگر آسیب دید حتماً ضعفی در آن انقلاب وجود دارد یعنی در دل و جان مردم نفوذ و ریشه ندارد. انقلاب مشروطیت یک جریان روشنفکری بود که طبقات مختلف مردم هم از کسبه و تجار و علما هم و بیش در آن شرکت کردند. مردم عادی و علما از آن جهت با مشروطه هم‌آوازی کردند که حکومت قاجار را ظالم می‌دانستند و دین اجازه ظلم نمی‌دهد و پیشوای دین نمی‌تواند مؤید حکومت ظالم و شاهد ظلم او باشد. یعنی آنها در جهت نفی انقلاب مشروطه شریک بودند و این شرکت، بی‌تردید در پیروزیهای اولیه مشروطه‌طلبان مؤثر بود. اما مردم عادی نه نظامات دموکراسی غربی را می‌شناختند و نه برای آن قیام کرده بودند. علمای دین هم از مضمون مشروطه درست و چنانکه باید باخبر نبودند و وقتی باخبر شدند قدری دیر شده بود. حاج شیخ فضل‌الله نوری متوجه شأن اثبات مشروطیت شده بود و با آن مخالفت کرد و در این مخالفت در مقابل مشروطه خواهان قرار گرفت. او در واقع در مقابل صورت خیالی نظام سیاسی اقتباس شده از غرب ایستاد و به‌سزای خود رسید و بر سر آخوند خراسانی معلوم نشد که چه آمد. آقای نائینی هم که سی سال بعد از مشروطیت زنده ماند و مجلس درس و بحث پر رونق داشت هرگز دیگر از سیاست و از کتاب تئیه‌الامه خود چیزی نگفت.

اکنون رسیدگی کنیم که مشروطه را چه کسانی رهبری کرده‌اند؟ اگر مشروطه یک انقلاب دینی بود ناگزیر می‌بایست روحانیت رهبری آن را بدست داشته باشد. چنانکه

رهبر انقلاب فعلی ما بی هیچ بحث و چون و چرایی امام خمینی است و عنوان امام است را درست و به‌جا به‌او داده‌اند. در مشروطیت، روحانیت بی‌اثر نبود. روحانیت جنبشی ضد ظلم و استبداد را یاری داد و مشروطه را تأیید کرد اما جهت انقلاب را علمای دین معین نکردند. آنها ظاهراً تأمل نکرده بودند که حقیقت مشروطه چیست. اگر مشروطه می‌بایست به تدوین قانون اساسی یا اقتباس آن از قواعد ممالک غربی بینجامد بالطبع رهبران آن هم همان تنظیم‌کنندگان قانون اساسی و سیاستمداران ناتوان بودند نه علمایی که فقط برای حمایت از مردم و جلوگیری از ظلم، خواهان محدودیت حکومت بودند.

در مورد مشروطیت و آنچه بر سرش آمد نه ستارخان و باقرخان تقصیر داشتند و نه علمایی که با مشروطه موافقت کرده بودند مسؤول بودند. اصلاً اینکه مشروطه رهبران مشخص و معینی ندارد بدان جهت است که انقلاب، قدرتی نداشته است. نهالی را از جایی آوردند و با خون مردم آبیاری کردند و این نهال هرگز در خاک این دیار ریشه نگرفت و به‌همین جهت هر روز پژمرده‌تر شد تا اینکه وجود آن را هم لازم ندانستند و بیخ خشکند شده‌اش را در آوردند و دور انداختند. این مشروطه، دیگر درست مشروطه غربی بود و علمای اسلام نمی‌توانستند رهبرش باشند؛ زیرا اقتضای چنین انقلابی، جدایی سیاست از دیانت بود و روحانی اگر در سیاست وارد می‌شد نمی‌توانست بگوید که دیانت دخالت نداشته باشد. اگر روحانی وارد کار سیاست می‌شود لاجرم دین را راهنما قرار می‌دهد. ولی ماهیت انقلاب مشروطیت نه فقط دینی نبود بلکه قدرت روحانیت را هم محدود کرد.

مشروطیت در صورتی که جدی بود می‌بایست به استقرار حکومت بورژوازی و پیشرفت علوم و فنون جدید منجر شود که نبود و نشد و اگر می‌شد روحانیت نمی‌توانست قوم را راهبر به استقرار قدرت بورژوازی باشد. مشروطه هم که سیر کرد و به کودتای اسفند ۱۲۹۹ رسید ربطی به روحانیت نداشت. منتها عادت بر این جاری است که انقلاب مشروطه را از مقدمات و نتایج آن انتراع کنند و با تأکید بر صداقت و پاکسازی مجاهدان مشروطه، صورت حماسه به‌آن بدهند و احکام احساساتی در باب آن صادر کنند.

پس مسأله را درست دریابیم. مشروطیت دو وجه داشته است: یکی وجه غربزدگی آن که به دین ربطی نداشت و دیدیم که روشنفکران آن زمان هم که خود را معلمان آزاد-فکری می‌دانستند، یا آشکارا در مقابل دین ایستادند یا طریق تفاق پیش گرفتند و کوشیدند که مضامین بازگرفته از غرب را در قالب دین بریزند. از آنجا که این وجه مشروطیت، ریشه و عمق نداشت و ادب و فرهنگ ضعیف مشروطه بر تفکر مبتنی نبود، تاب نیاورد و به دیکتاتوری رضاخانی انجامید.

انقلاب مشروطیت حتی انقلاب بورژوا - دموکراتیک نبود بلکه صورت ناقص الخلقه آن بود. زیرا اگر جدأ انقلاب بورژوا - دموکراتیک بود می‌بایست که ضد استعمار هم باشد. اما وجه دیگر مشروطیت، قیام علیه ظلم و فشار و خفقان بود. مردم از ظلم شاه و درباریان و ارباب قدرت و ستم به‌جان آمده بودند ولی برای دموکراسی به معنی اصطلاحی لفظ قیام نکردند بلکه خواستند که عدالت حاکم شود.

خلاصه کلام آنکه مشکل مشروطه در این بود که شأن نفی و اثبات آن در مردمی

که انقلاب کردند با هم ارتباطی نداشت، یعنی تمام کسانی که ظلم را نفی می کردند، قانون اساسی و نظام و نظامهایی را که بعداً پدید آمد اثبات نمی کردند و هر کس بخواهد در شکست مشروطیت و اسیر ماندن آن تحقیق کند باید به این نکته توجه داشته باشد.

کلمه‌هایی که باید معنی‌های آنها روشن گردانیم

آگ	عیب	گلکار	بنا
آخشیج	ضد	سکالیدن	شور کردن
انگیزه	علت	شاینده ، شایا	لایق
بابا	واجب	کاجال	اثاث خانه
باینده	وظیفه	سکالش	شور
سها نیدن	متأثر گردانیدن	سهش	تأثر ، حس
بیوسیدن	انتظار داشتن	سهدن	متأثر شدن
نابیوسان	نا منتظر	مویستر	سلمان‌ی
بی یکسویی	بیطرفی	روانیدن	اجرا کردن
پرگ	اذن	داراک	مال
پرگیدن	اذن دادن	هنا بیدن	تأثیر کردن
پروا	توجه ، اعتنا	نهش	قرار
پیکره	عکس	هماورد	حریف
خستویدن	اقرار کردن	هنایش	تأثیر
خود کامگی	استبداد	همباز	شريك
خورده خود کامگی	استبداد صغیر	نکاره	نقش ، رسم
خوشانیدن	خشکانیدن	رده	صف
دستینه	امضا	یارستن	جسارت کردن
در رفت	خرج		

بخش

بنام پاك آفریدگار

سپاس خدارا که مارا فیروز گردانید ، و اینک بچاپ دوم این تاریخ آغاز میکنیم . چاپ نخست بنام « تاریخ هیجده ساله آذربایجان » پایان رسیده . زیرا هنگامیکه آن را آغاز کردیم میخواستیم تنها پیشآمدهای آذربایجان را ، از آغاز جنبش مشروطه خواهی تا هیجده سال دیگر بنویسیم ، ولی چون بکار پرداختیم دیدیم جدا کردن رخدادهای تهران و آذربایجان و دیگر جاها از هم نشدنست . از آنسوی چون تاریخ را همراه مهنامه پیمان و کم کم بیرون میدادیم ، همینکه چند شماره از آن مهنامه بیرون آمد بسیاری از خوانندگان دلبستگی باین تاریخ نمودند ، و آگاهیهایی که میداشتند برای ما نوشتند ، و یادداشتهایی که از خودشان یا از دیگران در دست میداشتند برای ما فرستادند ، و همچنین با فرستادن روزنامه ها ، و کتابها ، و سندها ، و پیکرها یا ری بسیار نمودند . می توان گفت يك تكلی در میان يك دسته پدید آمد . باین همراهمار را جز آن نشایستی که به پیشآمدهای همه جا ، از تهران ، و آذربایجان ، و گیلان ، و دیگر کانون های جنبش آزادیخواهی پردازیم . از این گذشته بکرشته انگیزه هایی در میان بود که مرا بنوشتن تاریخ مشروطه ایران و امید داشت . این بود « تاریخ هیجده ساله آذربایجان » ، از نیمه راه خود ، رویه « تاریخ مشروطه ایران » گرفت ، و اکنون چاپ دوم را بهمین نام که درست تر و بهتر است آغاز میکنیم ، و می باید دانست که در این چاپ بسیار داستانها و پیکرها افزوده گردیده (بویژه در بخش یکم) ، و خود کتاب نویسی شده .

اما انگیزه هایی که گفتم مرا بنوشتن تاریخ مشروطه و امید داشت فهرست وار آنها را میشمارم :

۱- سی سال گذشت و یکی از آنانکه در جنبش پادرمیان داشته بود و یا خود میتوانست آگاهیهایی گرد آورد بنوشتن آن بر نخاست ، و من دیدم داستانها از میان میرود و در آینده کسی گرد آوردن آنها نخواهد توانست . يك جنبشی که در زمان ما رخ داده ، اگر ما داستان آن را ننویسیم دیگران چگونه خواهند نوشت ؟!..

۲- جنبش مشروطه خواهی با پاکدلیها آغازید ولی با ناپاکدلیها پایان رسید ، و دستهایی ، از درون و بیرون ، بمیان آمد ، آن را بهم زد و ناانجام گذاشت ، و کار باشفتگی کشور ، و ناتوانی دولت ، و از هم گسیختن رشتهها انجامید ، و مردم ندانستند آن چگونه



پ ۱
شادروان سید محمد طباطبایی

آمد و چگونه رفت، وانگیزه ناانجام ماندنش چه بود. دانستن این رازها آسان نمی بود، و اگر هم کسانی بگرد آوردن داستانها پرداختندی باین رازها کمتر پی بردندی و گنج وار درماندندی.

۳- شیوه مردم سب اندیشه است که همیشه در چنین داستانی کسان-توانگر و بنام و باشکوه را بدیده گیرند و کارهای بزرگ را بنام آنان خوانند، و دیگران را که کنندگان آن کارها بوده اند از یاد برند. این شیوه در ایران رواج بسیار میدارد، و در همین داستان مشروطه نمونه های بسیاری از آن پدید آمد. مثلاً جنبش مشروطه را در ایران آقایان طباطبایی و بهبهانی و دیگران پدید آوردند. ولی دیده شد در روزنامه ها و کتابها میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را بنیادگزار آن ستودند. در جاییکه این مشیرالدوله هیچ کوشی در آن راه نکرد بلکه خواهیم دید که بهمدستی محمد علی میرزا بپرداختن آن میکوشیده، و تنها کاری که او کرده اینست که پس از برداشته شدن عین الدوله بجای او نشسته و مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را در زمان سرروزی این بیرون داده.

در تاریخ بیداری ایرانیان چا پلوسانه امیر اعظم را که هیچ کاری نکرده از سران آزادی شمرده. علاءالملک را که از دشمنان بنام آزادی بوده، و در زمان «خورد» خود - کامگی، از سوی محمد علی میرزا به پترسبورگ رفته تا زبان روزنامه های آزادیخواه روس را که خرده به بیدادگری های لیاخف می گرفتند ببندد و امپراطور را بیازگزاردن لیاخف در ایران خرسند گرداند، در میان مردان آزادیخواه یاد کرده و تاریخچه زندگانش را نوشته.

ناآگاهی ایرانیان از سود و زیان، و سستی اندیشه های ایشان باندازه ایست که کسان بسیاریکه از وزیران و دیگران با مشروطه دورویی نموده، و از باغشاه درآمد و در بهارستان جا گرفته اند، ارزبونی اندیشه بدی آنها را ندانسته و بچون و چرایی برنخاسته اند، و تا بنویسیم آن کسان را ببدی نمیشناختند.

در جنبش مشروطه دو دسته با در میان داشته اند: یکی وزیران و درباریان و مردان برجسته و بنام، و دیگری بازاریان و کسان گمنام و بیشکوه. آن دسته کمتر یکی درستی نمودند و این دسته کمتر یکی نادرستی نشان دادند. هر چه هست کارها را این دسته گمنام و بیشکوه پیش بردند و تاریخ باید بنام ایشان نوشته شود.

ولی چون سستی اندیشه و سستی خوی ها وارونه این را خواستار است، در این چندگام بیگار ننشسته و بوارونه گردانیدن داستانها کوشیده و بروی راستیها پرده هایی کشیده، و اگر نوشتن تاریخ باینان، باین سست اندیشگان، و اگر از شدی بیگمان همه داستانها را وارونه گردانیده و تاریخ را بنام دسته نادرست دیگر پرداختندی.

۴- مردم ایران که گرفتار پراکندگی اندیشه اند، و شهادت تن را دارای يك راه و يك اندیشه نتوانید یافت، پیش آمد مشروطه زمینه دیگری برای پراکنده اندیشیها شده بود،

و بارها در انجمن ها گفتگو بمیان آمده و يك رشته سخنان خام و بی پای از کسانی شنیده میشد. هر يك جنبشی که هزاران مردان ارجمند و پاك بکوشش برخاستند، و هزاران جوانان جان در راه آن باختند، بی خردانی از نا آگاهی این را يك پیش آمد بسیار کوچکی وانموده و چنین میگفتند: «چیزی بود دیگران پیش آورده بودند و خودشان هم برداشتند»

اینان را چندین درد و بیچارگی هم آمیخته: از یکسو ناآگاهی و نادانی، که از داستان جنبش و رازهای آن چیزی نمیدانند، و از یکسو رشک و خود خواهی، که چشم دیدن و شنیدن نیکی های دیگران نمیدارند، و از یکسو دشمنی که خودشان یا پدرانشان با جنبش آزادی نموده اند، و با آنکه امروز از سود و نتیجه مشروطه بهره می برند هنوز کینه از دل نزدوده اند. اینها دست بهم داده بچنان گفته های پست بیخردانه شان و امیداشت، و چون داستان جنبش نوشته شده و کسی آگاهی درستی از آن نمیداشت پاسخ گفته نمی شد.

۵- چنانکه گفتیم در جنبش مشروطه کار را کسان گمنام و بیشکوه از پیش بردند، ولی چون خواسته میشد جنبش ناانجام بماند آن مردان غیرتمند را کنار زدند، و تا توانستند بد رفتاری نمودند، و زندگی را با آنان تلخ گردانیدند که خود داستان دلسوز دیگر است، و این بسیار ناسزا بود که چنان مردانی نامهایشان نیز از میان رود و باری در تاریخ ارجمندی از آنان نموده نشود و راستیهای پرده نگردد. این کار نه بخدا خوش افتادی، و نه باراستی پرستی و پاکدلی سازش داشتی، و از آنسوی چه از دیده پیشرفت توده و کشور، و چه از دیده رواج-خوبیهای ستوده زبانهای بسیار از آن پدید آمدی.

۶- بسیاری از پیش آمدهای ایران در زمان جنبش آزادیخواهی، در روزنامه ها و کتابهای اروپایی نوشته شده، ولی پیداست که نویسندگان جز در پی سود کشور خود نبوده اند و برخ دادها رویه دیگری پوشانیده اند، و ما اگر این تاریخ را پنهان می آنها سندی گردیدی و بزبان ایران همیشه پیش رفتی.

۷- یکی از گرفتاریهای ایرانیانست که پیش آمدها را زود فراموش کنند، و ما می بینیم دسته های انبوهی آن زمانهای تیره گذشته را از یاد برده اند، و از آسایشی که امروز میدارند خشنودی نمینمایند، و يك چیزی در بایده که همیشه روزگار درهم و تیره گذشته را در پیش چشم ایشان هویدا گرداند.

از هر باره که ببندیشیم بایستی این تاریخ نوشته شود و من خود را ناگزیر دیده و بان برخاستم و پس ازرنجهای بسیار اینک باین نتیجه رسیده ایم که يك چاپ درستی از آن بیرون دهیم، و چون نیک مردانی «شرکتی» پدید آورده و در رفت این چاپ را در این هنگام گرانی کاغذ و چاپخانه بگردن گرفته اند در اینجا من سپاس می گزارم و در بخش بازبین کتاب چگونگی شرکت و نامهای پدید آورندگان آن را خواهیم آورد.

در اینجا میباید چند چیز را یادآوری کنم :

۱) کسانی چون خود را تاریخ نویس می‌پندارند مراهم در رده خود می‌شمارند. بآنان یادآوری میکنم که من تاریخ نویس نیستم و در رده ایشان نمی‌باشم. بسیار کسانی بیک کاری برخیزند و از رده کنندگان آن کار نباشند.

۲) آنچه را که در این تاریخ آورده ام، بیشتر آنها از روی آگاهیهاست که خود میداشتم و یا جسته بدست آوردم. و چیزهایی را هم از کتابها، و روزنامه‌ها، و یادداشتها (که فهرست آنها را در بخش بازپسین خواهم آورد) برداشته‌ام. هر چه هست این کتاب از روی جستجو و فهم و اندیشه نوشته گردیده و درخور آن میباشد که از سندهای تاریخ ایران شمرده شود. دیگران هم اگر خواهند، از نوشته‌های این بردارند، و بنام کتاب (نه بنام من) میان نوشته‌های خود یاد کنند. این شیوه‌ای که کسانی در ایران پیش گرفته‌اند و سخنی یا کتابی را برداشته و با دستبردهایی دیگر گردانیده و بدزدی بنام خود پراکنده میکنند شیوه بسیار پستی است و همیشه باید این کسان را به پستی شناخت.

۳) کلمه «آقا» را تا توانیم بر سر نامها نخواهیم آورد. چه این معنایی در برنمیدارد و نادانسته‌ای را دانسته نمیکرداند. مردم در روبرو یکدیگر را «آقا» میخوانند و این یک گونه پاسداریست که باهم مینمایند، ولی در تاریخ جایی برای چنین کاری نیست. مگر آنان که همیشه «آقا» با نامهاشان بوده‌است و ما هم ناگزیریم بیاوریم.

اما لقبها، ما دوست میداشتیم آنها را هم یاد نکنیم ولی بچند انگیزه ناچاریم : نخست بسیار کسانی با لقب شناخته شده‌اند و ما نامهای آنان را نمی‌شناسیم. دوم در تلگرافها و نوشته‌ها که خواهیم آورد بیشتر لقبها یاد شده و این نیک نبود که تاریخ را دو گونه گردانیم، و در آنها که لقب آورده شده، ما تنها نامها را یاد کنیم. سوم باید در تاریخ کوشید و داستان‌ها را بدانسان که روداده نشان داد، و تا بتوان براسستی‌ها نزدیکتر رفت، و برداشتن لقب‌ها با این نکته ناسازگار بودی و داستان‌ها را بدانسان که بوده نشان ندادی.

ما که بدی‌ها و کمی‌های آن زمان را باز مینماییم یکی از آن کمی‌ها و بدی‌ها این لقبها بوده و بهیچ راه نبایستی آنها را نشان ندهیم و دیگر گردانیم.

راست است که لقب از میان رفته، ولی باید دانست که کلاهها و رختهای گوناگون آن زمان هم از میان رفته. در جاییکه مادر پیکره‌ها آن کلاهها و رختها را نشان میدهیم و آن را کمکی بروشنی تاریخ می‌شماریم، انگیزه نمیداشت که از لقب‌ها پرهیز جویم.

در باره خان و مبرز و نامهای شهرهایی که دیگر شده نیز این سخن را می‌گوییم و اینها را هم بدانسان که آن روز بوده خواهیم آورد تا برسیم بآن زمانی که اینها برداشته شده و یا دیگر گردیده. تهران بهمن‌ماه ۱۳۱۹

احمد کسروی

گفتار یکم

ایرانیان چگونه بیدار شدند؟

در این گفتار سخن رانده میشود از پیش آمدن
جای ایران از زمان حاجی میرزا حسینخان
سپهسالار تا آغاز جنبش مشروطه خواهی.

میدانیم که چون نادرشاه کشته گردید آن بزرگی که با کوششهای
خود برای ایران پدید آورده بود از میان رفت. ولی ایران بازیکی
جنبش مشروطه از کشورهای بنام آسیا شمرده میشود، و کریمخان و جانشینان او،
اگر چیزی بکشور نیفزودند چیزی هم از آن نکاستند. لیکن در زمان
قاجاریان ایران بسیار ناتوان گردید، و از بزرگی، و جایگاه، و آوازه آن بسیار کاست، و
انگیزه این، بیش از همه يك چیز بود، و آن اینکه جهان دیگر شده و کشورها بتکان آمده،
ولی ایران بهمان حال پیشین باز میماند.

از سال ۱۱۵۷ (۱۱۹۳) که کریمخان زند درگذشت تا سال ۱۲۱۲ (۱۲۴۹) که
فتحعلیشاه بدرود زندگی گفت پنجاه و اند سال بود، و در این زمان کم در اروپا تکانهای سختی
پیدا شده، و داستانهای تاریخی بیمانندی، از شورش فرانسه، و پیدایش ناپلئون و جنگهای
پیای آن، و جنبش توده ها، و پیشرفت فن جنگ، و پدید آمدن افزارهای نوین، و مانند اینها -
رو داده، و در نتیجه آنها دولتهای بزرگ و نیرومندی پیدا شده بود. کشور ایران از آن
تکانها و دیگر گونیهایی بهره و نا آگاه مانده، و راستی آنست که نه پادشاهان قاجاری،
و نه سرجنابان توده، از آن تکان و دیگر گونیهایی سر در نمی آوردند، و نا آگاهانه با شیوه
کهن خود بسر میبردند.

نتیجه آن بود که دولت نیرومند و بزرگ و بیداری، یکی در شمال ایران، و دیگری
در جنوب آن پیدا شده، و ایران ناتوان و نا آگاه در میان آنان ماند، و راستی آنکه برای
چنان زمانی پادشاهان کم جریزه قاجاری شایسته سر رشته داری نبودند.

اینان از پیش آمدها چیزی یاد نگرفتند. شکستهای پیای فتحعلیشاه در برابر روس
و شکستهای محمدشاه و ناصرالدینشاه در برابر انگلیس بایران زیان بسیار رسانید، و از
بزرگی آن بسیار کاست، ولی پادشاهان قاجاری و توده ایرانیان را بیدار نکردانید.

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه ، بی آنکه رفتار خود را دیگر کنند پی هم آمدند و رفتند ، و مردم نیز چشم بسته و ناآگاه ، در زیر دست آنان روزگزارند ، و تنها در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدین بود که اندک تکان و بیداری در توده پدیدار گردید .

اینان خودکاری نمیکردند و دیگران را هم نمیگزاردند. در زمان محمد شاه میرزا ابوالقاسم قایم مقام وزیر کردانی بود و بشایندگی کارها را پیش میبرد . ولی محمدشاه او را کشت و جایش را بحاجی میرزا آقاسی داد .

در زمان ناصرالدین شاه میرزا تقیخان امیر کبیر به پیراستن و آراستن ایران میکوشید ، و چه در سیاست ، و چه در کشورداری کردانی از خود نشان میداد . ناصرالدینشاه او را کشت و بجایش میرزا آقاخان نوری را نشانند . سپس هم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار بکارهایی برخاست و آگاهی و کردانی از خود مینمود . ولی ناصرالدینشاه او را نکه نداشت ، و مردم نیز ارج او و کارهایش را ندانستند .

در سال ۱۲۵۰ (۱۲۸۸) ناصرالدینشاه او را از استانبول خواسته ، **حاجی میرزا حسین خان سپهسالار** نخست وزیر عدلیه و سپس صدراعظم گردانید. سپهسالار چون مرد کردان و نیکی بود ، و در زمان استانبول و دیگر جاهها مانده و از چگونگی کشورهای اروپایی آگاهی میداشت ، خواست در ایران نیز تکانی پدید آورد و سامانی بکارهای دولت دهد . از اکام گسیختگی حکمرانان شهرها جلو گرفت و رشوه را از میان برداشت . یکی از کارهای نیک او این بود که وزارتخانه ها و درباری بآیین اروپا پدید آورد . پیش از آن برخی وزارتخانهها میبود ولی مرز و سامانی در میان نبوده ، و شاه یا صدر اعظم بهمه کارها در آمدی و فرمان دادی . سپهسالار چنین نهاد که يك صدراعظم و نه وزارتخانه برپا شود بدینسان : وزارت داخله ، وزارت خارجه ، وزارت جنگ ، وزارت مالیات ، وزارت عدلیه ، وزارت علوم ، وزارت فواید ، وزارت تجارت و زراعت ، وزارت دربار ، و کارها در میان اینها بخشیده شود ، که هر وزارتخانه ای بکارهای خود پردازد و در آن کارها جدا سر و آزاد ، ولی در نزد صدراعظم پاسخده باشد . این وزارتخانه ها با اداره صدر اعظمی و دربار اعظم ، نامیده شود ، کارهای بزرگ کشوری با بودن صدراعظم در مجلس وزراء ، بگفتگو آید ، و هفته ای دوروز این مجلس برپا گردد .

« لایحه ای ، که بتاريخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۹ برای اینکار نوشته و بدستبته شاه رسانیده در دست است ، و از خواندن آن اندازه فهم و کردانی سپهسالار نیک دانسته میشود (۱) . در زمان او گفتگوی کشیده شدن راه آهن بمیان آمد و امتیاز آن بانگلیسیان داده شد ، ولی ما از چگونگی آن آگاهی نیافته ایم .

این مرد نیک چون میخواست شاه را از چگونگی دولت های اروپا ، و از همدستی (۱) روپه آن در مقدمه (تاریخ بیداری ایرانیان) آورده شده .

پادشاهان باتوده ، و اندازه پیشرفت آنها آگاه ، و او را با اندیشه های خود در بساطه ایران همدستان گردانند بهتر دانست او را بر فتن اروپا و دیدن آنجا و ادارد ، و در سایه انگیزش او بود که در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) شاه با سپهسالار آهنگ اروپا کرد . لیکن این سفر زبانی در پی داشت ، و آن اینکه در نبودن سپهسالار کسانیکه از



پ ۲

معین الملک (سفیر کبیر ایران) حاجی میرزا حسینخان سپهسالار میرزا علیخان امین الملک

این بیکره در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) که ناصرالدینشاه برای نخستین بار بساروپا میرفت در استانبول برداشته شده . امین الملک همان امین الدوله است .

کارهای او ناخشنود می بودند فرصت یافته و بمالیان چنین گفتند : « سپهسالار میخواهد ایران را بحال فرنگستان اندازد و امتیاز راه آهن را به انگلیسیان داده ، مالیان که

سید صالح عرب و حاجی ملاعلی و دیگران بودند از این سخن بتکان آمدند ، و بدشمنی سپهسالار برخاسته و او را بیدین خواندند ، و نامه‌ای بنام ناصرالدین‌شاه نوشتند که سپهسالار را با خود بتهران نیاورد . این نامه بشاه دررشت رسید ، و چون ملایان در آن زمان بسیار نیرومند میبودند ، شاه ناگزیر شد حکمرانی گیلان را به سپهسالار داده او را در آنجا گذاشت و خود بی او بتهران آمد .

لیکن سال دیگر دوباره او را بتهران خواست و وزیر خارجه و سپهسالار گردانید ، و حاجی میرزا حسینخان از برخی ملایان دلجویی کرد و باز در کارهای بزرگی بود ، و در سال ۱۲۵۷ (۱۲۹۵) دوباره شاه را بر رفتن اروپا برانگیخت ، و خود در پی اندیشه‌هایش می‌بود ، ولی چون شاه از درون همدستان نبود ، و برخی ملایان همچنان دشمنی مینمودند ، و یکی از همسایگان نیز از کارشکنی با زنی استاد اندیشه‌های سپهسالار به نتیجه نرسید ، و شاه او را از کارکناره گردانیده بحکمرانی خراسان فرستاد و در سال ۱۲۶۰ (۱۲۹۸) در آنجا درگذشت .

در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۶) ناصرالدین‌شاه با رسوم اروپا رفت ، و

میرزا ملکم‌خان وسید جمال‌الدین

در این سفر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان را که بجای سپهسالار صدراعظم بود همراه برد . ولی این سفرها هیچ سودی نداشت . اگر چه پس از بازگشت از این سفر شاه دل بستگی بقانون

مینمود و بمیرزا علی‌خان امین‌الدوله دستور داد که قانونی برای ایران بنویسد ، و روزنامه‌ی اختر این را مؤلف پیشرفت کارهای ایران دانسته گفتاری نوشت . ولی چنانکه نوشته‌اند همه اینها بیهوده بود و شاه بجای آنکه شکوه و نیروی اروپا را نتیجه همدستی دولت‌ها و توده‌ها دانسته اونیز توده را بتکان آورد و بکارهای سودمندی وادارد ، از دیدن آن شکوه و نیرو خیره گردیده و بنومیدی گرایید ، و در برابر همسایگان ناتوانی و زبونی بیشتر نمود .

بویژه که همسخن و همدم او امین‌السلطان گردیده ، و این مرد بیگانه آرزو و خواستش این بود که سرکار باشد ، و بمردم سروری فروشد ، و دستش بگرفتن و دادن باز باشد ، و همه هوش و زیرکی خود را در این راه بکار میبرد و برای نگهداری خود در سرکار ، گردن بخواهشهای بیگانگان می‌گذاشت .

نتیجه این خیرگی و ناتوانی شاه و نادرستی و بدخواهی امین‌السلطان آن بود که در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدین‌شاه «امتیازهایی» به بیگانگان ، بویژه انگلیسیان داده شد که شناخته‌ترین آنها امتیازتتن و تنباکوه بود ، و اینها مردم را بشورانید ، چنانکه داستان آنرا خواهیم نوشت .

از کسانی که در زمان ناصرالدین‌شاه دلسوزی بتوده و کشور نموده و به بیداری مردم کوشیده اند یکی میرزا ملکم‌خان اسپهانی و دیگری سید جمال‌الدین اسدآبادی شمرده میشود . ملکم از جلفای اسپهان ، و از ارمغان آنجا بوده ، و در کارهای دولتی پاگزارده

و جایگاه بالایی یافته ، و با اروپا رفته ، و چنانکه گفته میشود اسلام پذیرفته ، و چون مرد با فهم و بیداری بوده و از سیاست دولتهای اروپایی درباره آسیا آگاهی درستی یافته ، دلش بحال ایران میسوخته ، و این بوده که به بیداری مردم میکوشیده . در زمان صدر اعظمی حاجی میرزا حسینخان این همراه و همدم او بوده .

میرزا ملکم خان نوشته‌هایی میدارد که همگی آگاهی و دانش او را میرساند و این بیگمانست که با خود کامگی ناصرالدین‌شاه ، و خود خواهی و نادرستی امین‌السلطان دشمنی مینموده ، و با امتیازهایی که به بیگانگان داده میشده خرده میگرفته و زبان آنها را باز مینموده ، چیزی که هست ملکم از دست «فریماسون» بوده و نوشته‌هایش آن رنگ را داشته است ، و ما چون از اندیشه و خواست آن دسته آگاه نیستیم در باره ملکم نیز داوری نخواهیم توانست .

میرزا ملکم خان روزنامه‌ای بفارسی نیز نوشته که در لندن بچاپ می‌رسانیده و نسخه‌های آن در دست است . ملکم خان تا دو سال از آغاز جنبش مشروطه زنده بود و در اروپا میزیست .

اما سید جمال‌الدین دوبار بایران آمده ، و در بار دوم در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۷) با دستور شاه او را از ایران بیرون کرده‌اند . سید مرد دلیری می‌بوده ، و از خود کامگی شاه و از سودجویی امین‌السلطان نکوهشها میکرد و مردم را می‌سپهانیده و می‌شورانیده و کسانی بر سر او گرد آمده بوده‌اند . چیزی که هست از کارهای سید جمال‌الدین در ایران و مصر و عثمانی نتیجه درستی بدست نیامده ، و شاگردانش در گفتگو از و راه گزافه پیموده‌اند . (۱)

سید بکار بزرگی بر خاسته بوده ، ولی راه آنرا نمی‌شناخته و آنکاه هیچگاه خود را فراموش نمیکرده . در چنین کوششهایی نخستین گام خود را فراموش کردنت . سید اگر بجای رفتن باین دربار و آن درباره مردم به بیدار ساختن مردم و پیراستن اندیشه‌ها کوشیدی ب نتیجه بهتری رسیدی .

در بار دوم ، سید را ناصرالدین‌شاه در مونیخ دید و بایران خواند ، ولی ما نمیدانیم بچه کاری خواند و چه نویدی باو داد . شاگردانش می‌گویند : «نوید صدراعظمی باو داد» ، ولی نه باور کردنیست . در کشوری همچو ایران آن روز کار صدراعظمی با سر روزیری بآن سادگی و آزادی نبوده .

از این گذشته ، خواندن جمال‌الدین بایران با آگاهی از اتابک بوده و پیداست که برای نشستن در جای خود او خواننده نشده . آری میتوان گفت که خود سید چنین

(۱) مثلاً محمد پاشای مخزومی که کتابی بنام (خاطرات جمال‌الدین الافغانی) نوشته در

باری بیرون کردن سید از ایران مینویسد : «این آگاهی چون پراکنده شد دوستاران جمال‌الدین بدولت شوریدند و نزدیک بود جویها از خون روان گردد» در جاییکه پاک دروغ است .

چشمی از شاه داشته است .

نامه سید جمال الدین

به ناصرالدین شاه

نامه‌های از سید بقاری در دست است که می‌گویند هنگام بست نشینی در عبدالعظیم به ناصرالدین شاه نوشته ، و چون آن نامه انگیزه آمدن سید را بایران اندکی روشن می‌گرداند بسا همه درازیش در اینجا می‌آوریم : (۱)

« عرض داشت بسده سنیّه عالیّه و عتبه رفیقه سامیه اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه ،
 « در (مونیک) وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی در زمره ،
 « طرب (۹) بودم در همان محضر سنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که ،
 « این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریّه اولاً به (پطرزبورغ) رفته پس از انجام آنها ،
 « بایران بیایم اعلی حضرت شاهنشاه اقامه الله به دعایه الممدن استحضار فرمودند در شب عمان ،
 « یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم باین عاجز مکالمه نمودند خلاصه اش این شد آنکه ،
 « اولاد دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست که ایشان را بر جلس (۹) و نشانه ،
 « سهام نمایند و از در معادات و معانیت بر آیند چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم ،
 « مالک و صاحب ملک نیستند و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست دیگر آنکه مسئله کارون ،
 « و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است نهایت اینست ،
 « که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود پطرز بورغ ،
 « باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده ،
 « وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را در باره دولت روس مسجل ،
 « و کنم ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به (مسئو کیرس) رئیس السوزراء و وزیر دول ،
 « و خارجه و مستشارهای ایشان (ویلنکالی) و (زینوویف) شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب ،
 « وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق ،
 « و اسهلی ارائه شود در طرف چند روز مسئله کارون و بانک و معادن را حل نموده بحالت ،
 « سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاج مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه ،
 « و خیر ملت اسلام میدانستم به پطرزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق ،
 « زمین با خود هم مشرب می‌دانستم چون ژنرال (ابروچف) در حریبه و ژنرال (دیختر) ،
 « در وزارت دربار و ژنرال (اغنائیف) سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودپکف) ،
 « که از خواتین نافذ الکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که مسابین روس و انگلیس است ،
 « میکوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار بامسیو (کیرس) و بامستشار - ،
 « های ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً ،
 « در این سمی نمودم که باده و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که ،

(۱) این نامه را در مقدمه (تاریخ بیداری ایرانیان) آورده که ما نیز بدانسانکه هست و با

غلطهاییکه می‌دارد از آنجا آوریم .

« صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که علی‌الدوام بسا دولت ایران از در مسالمت و ،
 « ماده و مجامله بر آید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منح و سماح ،
 « اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی ترکمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ،
 « ایشان می‌نمودم چون دانستم که اینمطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان ،
 « انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظم را ،
 « پیش نهاده گفتم و وزیر اعظم بنفس خود در مونیک بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند ،
 « اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانک و ،
 « معادن را حل نمایند و مواز نه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره ،
 « برقرار کنند و در تلواین مطلب ایقنقدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیر اعظم و ،
 « حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره هم این مطالب را از ،
 « پطرزبورغ بایشان نوشتم مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آنکه مکرر از حسن ،
 « مقاصد و نیات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ ،
 « و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمایم و بعد ،
 « از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاهاً خواهیم ،
 « گفت که بنهج جواب بجناب وزیر اعظم برسانید البته اگر این مسئله بنهجی حل شود که ،
 « موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است پس از چندین بار مشورت ،
 « دو مسلك پلنیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده و بمن ،
 « گفتند که اگر جناب وزیر اعظم میخواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب ،
 « رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلنیک ،
 « خود را بر آندو مسلك معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بسلا غرامت و بلا جدال حل ،
 « شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بقتضایی ،
 « توانستم پس از اطلاع تام از مسائل سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت ،
 « اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خشنود کرده باشم چون بطهران رسیدم خارج شهر ،
 « توقف نموده بجناب وزیر اعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاجی محمد حسن امین‌الضرب ،
 « را معین نمودند که در آنجا فرود آیم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز ،
 « مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار و آنهم بعد از یکماه که عز ،
 « شرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در اینمدت جناب وزیر ،
 « اعظم بهیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پطرزبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله ،
 « که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چندبار بعضی از حاشیه خود را ،
 « برای احوال پرسی فرستادم و عده ملاقات مفصل میدادند چون مدت طول کشید از کیفیت ،
 « مسئله سؤال شد در جواب گفتم که تا هنوز از وزیر اعظم استفسار نشده است و سبب راهم ،
 « نمیدانم در وقتی که اعمال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با آن همه محاجات ،

« و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پترزبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاحظه و بازی ،
 « و اهانت و تحقیر و یا خود حیلہ سیاسیہ مقصود کشف افکار طرف مقابلست (کاش سؤال ،
 « میشد و کشف افکار طرف مقابل میگردد) شمرده سفارت خود در دارالخلافه طهران ،
 « تلگراف نمودند که سید جمال‌الدین از طرف وزیر اعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر ،
 « وزیر اعظم میخواهد که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی بسا سفارت روس در ،
 « طهران یا با سفارت ایران در پترزبورغ مکالمه نمایند و سید جمال‌الدین که بنهج غیر ،
 « رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی ازینطرف بگوید مقبول نیست (لا ،
 « حول ولا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده بر جوع قهقری بنقطه اولی برگشت (شکفت) ،
 « عقده حل کرده رادوباره محکم کردن (شکفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه تباہ اینگونه ،
 « حرکات را بخرد خدا داد دیپلوماسی از هر کس بهتر میدانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون ،
 « آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جهان بجای آنکه تأسف نمایند که چرا ،
 « افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشانرا استماع نکردند ،
 « (بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال‌الدین نگفته بودم که بوزارت روس ،
 « تبلیغ نمایند) و من ایشانرا بپترزبورغ نفرستادم (انالله وانا الیه راجعون) اینک لعین مکوس ،
 « و اینک فکر عقیم اینک نتیجه فاسده بسا اینمسلک چگونه توان راه اخطار را بست و از ،
 « مهالك دوری جست (بلاسب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تعالی ،
 « مگر بقدرت کامله خود ما را از آثار وخیمه اینحرکات تحفظ کند . .) و اعجاب اینواقعه ،
 « اینست پس از آنکه وعده احترامات و ستایش خود را از اسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی ،
 « شنیدم حاجی محمد حسن امین‌الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی اینست ،
 « که اینعاجز طهران را ترك نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هر چه در خیایای ذهن ،
 « خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم - آیا بجهت آن بود که دولت روس را بسراهمین ،
 « و وسائط دعوت بمسلك و مواده دولت ایران نمودم یا برای آنست که بخواهش وزیر ،
 « اعظم بپترزبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم - یا ،
 « بدینجهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوه کدوچد بدست ،
 « آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه پیاداش مهمانی اول بمن گذشت منرا ،
 « کافی بود که دیگر خیال ایرانرا نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم بخلاف ،
 « آنچه گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع دیگر این چه نقش است که باز ،
 « ژاژ خویان گوازه پسند بالله علیکم اگر خدا نخواستہ ظهورات مرا از مسلك خیرخواهی ،
 « منحرف و منحرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب ،
 « هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این میدارد که ذهن وقاد نقاد ،
 « اعلیحضرت شاهنشاه را در باره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم ،
 « نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق ،

« وینصرکم بالحکمة و یشبذ دولتکم بقدرته و یحرسه عن کبد الخائنین آمین . العاجز ،
 « جمال‌الدین‌الحسینی . »

آغاز بیداری

در توده ایران

گفتیم در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدینشاه امتیازهایی
 بیگانگان داده شد . نخست در زمان سپهسالار امتیاز کشیدن
 راه آهن از بوشهر تا گیلان با انگلیسیان داده شده بود ، که می‌باید
 آنرا از لغزشهای سپهسالار شمرد . این امتیاز بکار بسته نشد و پس

از ده و اند سالی پس گرفته شد و ازمیان رفت . ولی در سال ۱۲۶۸ ناصرالدینشاه امتیاز
 های دیگری داد که شناخته‌ترین آنها « امتیاز توتون و تنباکو » بود . مردم زیان اینها
 را نمیدانستند ، و تا آن زمان توده را پروای سود و زیان کشور کردن ، و در کارهای دولتی
 بچون و چرا برخاستن در میان نبوده . ولی چون اینها پای بیگانگان را بکشور باز کرد و
 اروپاییان در ایران فراوان شدند ، مردم بویژه ملایان دیدن آنان نتوانستند و برنجش و
 گله پرداختند ، و همین دیده آنان را باز کرد و در سابه جنبش و ایستادگی « امتیاز توتون
 و تنباکو » ازمیان رفت .

این امتیاز ایران را بسیار زیانمند بود . زیرا فروش همگی توتون و تنباکوی کشور ،
 چه در درون و چه در بیرون . بیکن انگلیسی سپرده میشد ، در برابر آنکه سالانه پانزده
 هزار لیره بدولت پردازد و از سود ویژه یک چهارم دولت را باشد ، در حالیکه در عثمانی که
 توتون و تنباکویش کمتر از ایران باشد تنها فروش در درون کشور بیک کمپانی وا گزارده
 شده بود در برابر آنکه سالانه هفتصد هزار لیره بدولت عثمانی پردازد و از سود نیز پنجیک
 دولت را باشد . ببینید جدایی تا بکجاست ؟

مردم این حساب را نمیدانستند ، ولی از آنکه بیگانگان پا بدرون کشور میگشایند
 بیمناک میبودند . سپس هم برایشان سنگین می‌افتاد که توتون و تنباکویی را که میسکارند
 بیک بیگانه با بهای کمی بفروشد و سپس با بهای بسیاری بازخرند .

.. گیرنده امتیاز بکن بود ولی در لندن شرکتی برای آن با ۶۵۰،۰۰۰ لیره بر پا
 گردید ، و از بهار سال ۱۲۷۰ (۱۳۰۸) کارکنان آن در ایران بکار پرداخت .

از گام نخست مردم ناخشنودی نمودند ، و بازرگانان بمیانجیگری امین‌الدوله بشاه
 نامه نوشته و دادخواهی کردند . ولی چون شاه و امین‌السلطان خودشان امتیاز را داده و
 هوادار آن بودند نتیجه از دادخواهی دیده نشد ، و از آنسوی چون کارکنان کمپانی بهمه
 شهرها رفته و بکار پرداخته بودند ، ناخشنودی فزونتر گردیده و کم‌کم رویه تکان و جنبش
 بخود گرفت .

پیش از همه تبریز بکار برخاست ، و مردم آگهی های کمپانی را که بدیوارها
 چسبانیده بود پاره کردند و بجای آن نوشته های شور آمیزی چسبانیدند . امیر نظام
 گروسی پیشکار مظفرالدین میرزا و والی شهر بود ولیعهد از او خواست که بسا مردم سخت

گیرد و بشورندگان کبفر دهد، امیر نظام نپذیرفته و از کارکناره جویی نمود.
کمپانی ناگزیر شده خواست دلجویی نماید و چنین پیش نهاد که کار کنانش در
آذربایجان جز از آذربایجانیان نباشد، ولی مردم این را نپذیرفتند و در شور و تکان
ایستادگی نمودند.

پس از تبریز اسپهان بتکان آمد، و پس از آن در تهران شور و جنبش پیدا گردید.
در همه جا علما پیشگام بودند. در تبریز حاجی میرزا جواد، و در اسپهان آقا نجفی، و در
تهران میرزا محمدحسن آشتیانی و دیگران پا در میان داشتند. از سامرا مجتهد بزرگ
میرزا محمدحسن شیرازی تلگراف بشاه فرستاد و زبانهای امتیاز را باز نمود و درخواست
بهم زدن آنرا کرد. (۱)

گرفتاری بزرگ شده و شاه نمیدانست چکار کند. نخست خواست فروش در درون

کشور را از کمپانی باز
گرفته و تنها فروش در
کشورهای بیگانه را
بآن سپارد. لیکن مردم
و علما باین خرسندی
ندادند و از کوشش باز
نايستادند. علما بکراه
دیگری اندیشیدند،
و آن اینکه بکمپانی
کاری نداشتند و مردم
را از کشیدن چوپوق و
غلیان بازدارند و این
بود میرزای شیرازی
فتوای بحرام بودن غلیان
و چوپوق داد و همینکه
این فتوی بتلگراف
بشهرها رسید مردم در
همه جا از خرد و بزرگ
و از زن و مرد، و از
توانگر و بیچیز آنرا



پ ۳

میرزا محمد حسن آشتیانی

پذیرفتند و به یکبار همه دکانهای توتون و تنباکو فروشی را بسته و غلیان و چوپوق را
(۱) آن تلگراف و دیگر تلگرافها که در این باره میان دولت و علما آمد و شد کرده در
تاریخ بیداری ایرانیان آورده شده.

کنار گزاردند.

این کار چنان انجام گرفت که مایه شکست همگی بیگانگان گردید کمپانی ناگزیر
شد بشاه گله کند و چاره خواهد، و شاه خواست زور آزمایی کند و بمیرزای آشتیانی پیام
فرستاد که یا در آشکار و میان مردم غلیان کشد و آن فتوی را بشکند و یا از تهران بیرون
رود. او بیرون رفتن را نپذیرفته و بآمادگی پرداخت ولی مردم شوریده و نگزاردند
و چون دسته ای از آنان در پیرامون ارك انبوه شده و میخواستند بیرون روند با فرمان
آقا بالاخان (که سپس سردار افخم گردید) سر بازان شلیک کردند که هفت تن کشته
گردیدند و بیست تن و بیشتر زخمی شدند. چون شورش رفته رفته سخت تر میگردد و
بیگانگان که در تهران و دیگر جاها می بودند بیم می نمودند شاه ناگزیر گردید با کمپانی
گفتگو کند و با پذیرفتن پانصد هزار لیره تاوان امتیاز را بهم زند. این کار در دی ماه
۱۲۷۰ (جمادی الاول ۱۳۰۹) بود. آن پانصد هزار لیره را از بانک شاهنشاهی که تازه
بنیاد یافته بود گرفته و به کمپانی دادند، و این نخستین وام دولت ایران بود.

پس از ششماه کمابیش شور و تکان، داستان پایان رسید. این را می توان
نخستین تکانی در توده ایران، شمرد، و این اگرچه با دست علما بود، و همچشمی دو
همسایه بی هنایش نبود، خود پیش آمد ارجداری بشمار است و باید در تاریخ یاد آن
بماند، و برای آنکه دانسته شود ترس مردم از چه بوده، و نمونه ای از اندیشه و سبب
آنروزی در دست باشد بخشی از يك نوشته ای را که بیگمان از خامه یکی از علما بوده
و در همان روزها بدبوارها چسبانیده شده در اینجا می آوریم:

مقاله ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مسئله توتون و تنباکو و شخص مستاجر انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها،
که منتسب بر رؤساء ملت گردیده است من باب المقدمه عرضه میدارم که از اصول موضوعه
و مسلمات تمام ارباب عقولست که باید شخصی که مالک نقطه از نقاطست سد احتمالات ورود
واجبی را بر آن نقطه بنماید حتی هر گاه عاقل احتمال بدهد فلان که اقرب مردمست باو
و اگر چندی در خانه او بنشیند اظهار مالکیت خواهد نمود و اخراج نتوان کرد مگر بمشقت
و فرمود (۱) از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد باینکه اگر کسی دشمن قوی،
دینچه داشته باشد و احتمال بدهد شاید شبیخون بخانه او یزند یا در صدد قتل او بر آید و پیرا
راحت نشاید و ثقیبات و ثغور آن خانه کمال محافظت و مراقبت باید بنماید دیگر آنکه الملك
و عقیم از شیم نفوس و مسلمات ملوکست چه بسیار عقود و عهود بنود بسته شد و صلاح حفظ
و مملکت و سلطنت در انتقاض آن منتقض گردیده و دشمنان را بایمان منقلبه مطمئن ساخته
و پس از استیلای از پایش در آوردند و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده

«است از اصول برهان و امور قوی بنیاد است و بتکرر مشاهده از حالت اهالی انگلیس و مکرر
«و خیال آنها نسبت با اهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویدا کالشمس فی وسط السماء»
«گردیده که قرارداد آنها پایه اصلی ندارد چنانچه در بدو ضبط هند با سم تجارت رعایای
«آنجا را تبعه ساخته و از خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام
«مملکت استیلا یافتند و به قرارهای اولیه وفا نمودند مصر را هم بدین نهج مقهور ساختند»
«و الآن آنان در صدد ضبط و بردن مملکت ایران برآمده اند اعاذنا الله تعالی من ذلك از
«طرف فارس که اول ثغور اسلامت راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفه
«قدیم آستان ثامن الائمه است بنای شهریان تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن
«نقطه بنحو تمام و اکمل فراهم آوردند مستأجر تنباکورا چه واداشته که همچو بنای عظیمی
«باسم محل تنباکو در نقطه باغ یلخانی که مشرف بر تمام شهر و ارباب و سایر نقاط این شهر
«است بنماید قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته اند مانند کشتی زره پوش»
«توپ بر او گردش میکند با اینکه برای او ممکن بود سرای امین را خالی از اغیار اجاره
«نماید از کجا با اشاره دولت آنها نباشد بلکه مظنون اینست که تمام این مخارج گزاف از
«مالک مملکت آنها است و الا تاجر را چکار بهفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری»
«بنماید کی میتواند اصل مایه خود را از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد از کجا میتواند
«اطمینان تحصیل نمود که در بارهای قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ باین محل حمل ننماید»
«که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند با سم مفتش
«تاسی تومان بسر کردها دادن و غلامها در اطراف مهیا ساختن دلیل واضحیست بر طول آمال
«و بلندی خیال و دفع ضرر مظنون بلکه محتمل عقلا لازم...» (۱)

ناصرالدینشاه پنجاه سال پادشاهی کرد، و در زمان او خواه و ناخواه
روزنامه و دبستان پیوستگی میان ایران و اروپا فزونی گرفت، و چیزهای بسیاری
از تلگراف، و تلفون، و پستخانه و ضرابخانه، و چراغ گاز، و اداره
پولیس، و مانند اینها از اروپاییان گرفته شد. وزارتخانه ها بشیوه اروپا برپا گردید،
و دارالفنون برای آموختن زبان فرانسه و پاره دانشها، یکی در تهران و دیگری در تبریز
بنیاد یافت. نیز روزنامه و دبستان برپا گردید که چون با داستان جنبش توده پیوستگی
می دارد در اینجا از آنها سخن می رانیم:

روزنامه را در ایران نخست دولت برپا کرد و روزنامه های نخستین رسمی بودند.
از زمان ناصرالدینشاه روزنامه ای بزبان فارسی که دولتی نبوده کم میشناسیم، و در اینجا
تنها «اختر» را که در استانبول چاپ میشد نام می بریم.

این روزنامه ارجدار، و نویسندگانش کسان با غیرت و نیکی میبودند، و چنانکه
(۱) این نیز از تاریخ بیداری آورده و غلطیایی که داشته بحال خود گزارش شده. بازمانده آن
چون بارپرست آورده شده.

گفتیم در پیش آمد «امتیاز توتون و تنباکو» گفتارهای منزدار و سودمندی نوشتند که یکی
از انگیزه های آگاهی مردم آن گفتارها بود.

اما دبستان، می باید بنیاد گزار آن حاجی میرزا حسن رشیدی را شماریم، و برای
آنکه داستان نیک دانسته شود می باید نخست چگونگی «مکتبها» را بنویسیم:

باید دانست پیش از مشروطه در ایران، درس خواندن دو گونه بودی: یکی از آن
مدرسه ها که کسانی که ملاشدن خواستندی در آنها درس خواندندی، و دیگری از آن مکتبها،
که بچکان در آنها خواندن و نوشتن یاد گرفتندی.

مدرسه ها در ایران فراوان میبود، و در هر شهری چند مدرسه شمرده میشد و
«طلبه» ها (۱) که در آن نشیمن گزیدندی از صرف و نحو عربی، و منطق، و اصول، و فقه،
و حکمت، و مانند اینها درس خواندندی. هنگامیکه در ایران جنبش مشروطه آغازید
این مدرسه ها رواج و رونق خود را میداشت و چنانکه خواهیم دید طلبه ها در پیش آمد
پادرمیان داشتند.

اما مکتبها، نخست باید دانست که جز از «امیان» (۲) ها و توانگران و
بازرگانان فرزندان خود را بدرس خواندن نفرستادندی، و اینان جز خواندن و نوشتن که
در دربار و بازار بکارشان آید نخواستندی. دانشهاییکه امروز هست نبود، و توده انبوه
بدرس نیاز ندیدی. (۳) از آنسوی در مکتبها برای یاد دادن الفبا يك شیوه نارسا و
نادرستی در میان می بود، و یکسال کما بیش مینخواست تا شاگرد الفبا را نیک شناسد و کلمه
هایی را خواندن و نوشتن تواند. بچه چون بمکتب رسیدی نخست درس الفبا خواندی،
و پس از آن «جزوعم» (جزو باز پسین قرآن) را از سوره «قل اعوذ» آغاز کردی، و پس
از آن باز مانده قرآن را (آن نیز بوارونه، و از آغاز بانجام) خواندی و پس از آن
کتابهای گلستان، و جامع عباسی، و نصاب، و ترسل، و ابواب جنان، و تاریخ نادر،
و تاریخ معجم را، یکی پس از دیگری درس خواندی، و بدینسان زبان یاد گرفتی،
و پس از چندسال باین نتیجه رسیدی که فارسی را خواندن و نوشتن تواند.

از آنسوی درنگ شاگردان در مکتب، و رفتار ایشان با یکدیگر، و رفتار آخوند
مکتب دار با آنان ستوده نبود. شاگردان دوشکجه گسترده به روی زمین، پهلوی
هم نشستندی، و آخوند دم پنجره جای بلندتری گرفته نشیمن ساختی، و به تنهایی بهمگی

(۱) «طلبه» در عربی بمعنی «خواهندگان» است و بیکن گفته نشود، ولی چون در ایران هر یکتن
را «طلبه» خواندندی مابین بیروی نموده ایم.

(۲) این کلمه نیز در عربی بيك تن گفته نشود. ولی در ایران و عثمانی بيك تن گفته شدی و
در باربان و کسان توانگر و توانا را باین نام خواندندی.

(۳) دیر زمانی در ایران خواندن و نوشتن جز شایسته میرزایان (شاهزادگان) نبوده، و این
بوده «میرزا» دو معنی پیدا کرده: یکی شاهزاده، و دیگری نویسنده و خواننده. هنوز تا زمان
ماکان نوبت و خوانا را «میرزا» خواندندی.



پ ۴

ناصرالدینشاه

شاگردان يكايك درس گفتی، و درس پس گرفتی، و نوشتن آموختی، و کسانی از آنان بنامه نویسی برای دیگران نیز (بامزد) پرداختی. شاگردان با هم بیازبها و شوخیها پرداختندی، و هر کدام که درس را روان پس ندادی یا خط را نیک ننوشتی چوب بدستها باپاهایش زده شدی.

این بود معنی مکتب و شبوه درس آموزی آنها، و چون بیشتر مکتب داران مسجدها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی، این بود آنها را «مسجده» نیز خواندندی. اما

حاجی میرزا حسن، او یکی از ملازادگان تبریز می بود، و در جوانی به بیروت رفت و در آنجا دبستانها را دید و شیوه آموزگاری آنها را یاد گرفت و چون به تبریز بازگشت بر آن شد که دبستانی (۱) بشیوه آنها بنیادگزارد، و در سال ۱۲۶۷ (۱۳۰۵) بود که باین کار پرداخت، بدینسان که بشیوه مکتب داران مسجدی را در شکلان گرفت، و هم بشیوه آنان شاگردان را بروی زمین نشاند. چیزیکه بود بجلو ایشان پیش تخته نهاد، و الفبا را بشیوه آسان و نوینی (شیوه ایکه امروز هست) آموخت، و از کتابهای آسان درس فارسی گفت، و شاگردان را پاکیزه نگه داشت، و در آمدن و رفتن برده گزاشت، و پس از همه يك تابلویی که نام «مدرسه رشديه» بزوی آن نوشته بود بالای در زد. (۲) با آنکه چیزی از دانشهای نوین نمی آموخت، و پروای بسیار می نمود، بازملایان بدستاویز آنکه الفبا دیگر شده و بکراه نوینی پیش آمده ناخشنودی نمودند و سرانجام او را از مسجد بیرون کردند. چند سال بدینسان از جایی بجایی میرفت و بهر کجا ترش رویبها از مردم می دید تا حیاط مسجد شیخ الاسلام را که خود مدرسه کهن بوده گرفت و با پول خود اطاقهای پاکیزه ای ساخت، و آنجا را دبستان گردانیده نیمکت و تخته سیاه و دیگر افزارها فراهم گردانید، و شاگردان هم گرد آمدند. دیرگاهی در اینجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی می نمودند روزی طلبه ها بآنجا ریختند، و همه نیمکتها و تخته ها را درهم شکستند و دبستان را بهم زدند.

پس از این، حاجی میرزا حسن در تبریز نماند و بقفقاز و مصر رفت، و بود تا امین الدوله بوالیگری آذربایجان آمد و چون داستان دبستان و پیشرفتی که در کار آموزگاری از آن پدیدار بوده شنید با تلگراف رشديه را به تبریز خواست، و با دست او دوباره دبستان باشکوهی در شکلان بنیاد نهاد که بشاگردان رخت و نهار داده میشد و همه در رفت آن را امین الدوله می پرداخت، و بود تا در سال ۱۲۷۶ (آخرهای ۱۳۱۴) که امین الدوله بتهران خواسته شد و او را حاجی میرزا حسن را با خود آورد تا در اینجا هم دبستانی بنیاد نهد. آن دبستان تبریز ببرادر بزرگتر رشديه سپرده گردید.

پس از ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۳) نوبت شاهی به

پسرش مظفرالدین رسید. این شاه جر بزه پدر خود را هم نمیداشت،

و امیدی به نیکی حال ایران با دست وی نمی رفت. ولی او خود

همدردی و نیکخواهی می نمود، و از ناتوانی کشور و آشفنگی

کارها سخن رانده نویدها می داد، و مردم که پس از پیش آمد تنباکو تکانی خورده، و بسود وزیران کشور دل بستگی پیدا کرده بودند از این سخنان خوشدل میگردیدند. امین السلطان

(۱) اینها را نیز «مدرسه» نامیدندی ولی چون نام فارسی دبستان است، همه جا آن را می آوریم.

(۲) یکی از آناتکه در آن دبستان نخستین درس خوانده آقای صبری است که اکنون در تهرانست و این آگاهی ها بیشتر از او گرفته شده.

همچنان رشته کار را در دست میداشت، ولی پس از یکسال شاه او را برداشت و میرزا علیخان امینالدوله را از تبریز بتهران خواست و رشته کارها را بدست وی سپرد، و چنین گفت که از کسی باک نکرده به پیشرفت کشور بکوشد.

امینالدوله بنیکی شناخته بود، و چون بتهران رسید و شاه نیز نیکی کارها را میخواست بکوشش پرداخت. چنانکه گفتیم با دست رشديه در اینجا هم بنیاد دبستان نهاد و خود به پشتیبانی از آن برخاست. از آنسوی چون آشفنگی کارها را از نبودن قانون میدانست بر آن شد قانونی برای کشور بگزارد و آن را بشاه بپذیراند. نیز بجلوگیری از رشوه و ستمگری حکمرانان و درباریان کوشید، و برای درآمد و دررفت کشور سامانی اندیشید. کار دبستان نیک پیش رفت. امینالدوله شاه را بآنجا برد، و از خود و از شاه و از دیگران سی و شش هزار تومان (۳۶۰۰۰۰ ریال) پول گرد آورد که سود آن بدبستان داده شود، و برای سرکشی بکارهای دبستان و رواج دادن بدانشها «انجمن معارف» برپا کرد. مردم چون پروای شاه و امینالدوله را بدبستان دیدند، و جدایی را که میبانه آن بامکتب میبود دریافتند رو بآن آوردند، و با دلخواه فرزندان خود را فرستادند.

ولی از دیگر اندیشه های امینالدوله نتیجه دیده نشد. در روزنامه حبلالمتین گفتگویی را میبانه مظفردالدینشاه و امینالدوله مینویسد که میباید در اینجا بیاوریم.

شاه باو میگوید:

«سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام بمقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده. «خیلی باید جد و جهد و کوشش کرد تا به مسایکان و دول همجواری خود برسیم. لذا تمویق «در اجرای اصلاحات و تأمل در کارها ابدأ روانیست. هر قدر زودتر با اصلاحات پردازیم «دیر است. باید دواسبه تاخت تا بمنزل رسید.»

«جناب امینالدوله ما خود سبب تعلل و تأمل شمارا در اجرای اصلاحات میدانیم که «بملاحظات اختیارات مطلقه ماست. این نکته را خودمان کاملاً دانسته ایم و هر گاه رضا «بمحدودیت خود نبودیم چنین تکلیفی بشما نمی نمودیم.»

«شما را با کمال اطمینان امر می نمایم که با قوت قلب و استقامت رأی با اصلاحات «لازمه ولو آنکه منافعی با اختیارات مطلقه ما باشد سریعاً و آجلاً پردازید از این و بعد «هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد. ترتیب اصلاحات را بدهید، بحضور آورده امضا نمایم.»

امینالدوله پاسخ میدهد:

«قربان - خیالات اقدس و مقاصد مقدس همایون اعلی بااصاله حاوی و سائق جمیع «ترقیات ملت و دولت تصور و هادی ماست. ولی يك مانع دیگر در پیش هست که تا تدارك «آن نشود، کاملاً کارها را بر اساس صحیح نتوانیم قائم داشت، و آن اصلاح مالیه دولت «است، و مالیه دولت بدون مصارف لازمه اصلاح نمی پذیرد، و از برای آن مصارف فوق العاده، «محتاج بقرض هستیم، و امروز قرض ما از داخله ممکن نیست در صدد هستیم که از دولت

«ببطرفی مانند بلژیک یا امثال آن، استقرامن مختصری کرده، با اساس صحیحی و شالوده، «درستی بتدارك کلیه اصلاحات پردازیم، حسب الامر همایون، از امروز بمقدمات عمل «پرداخته بر حسب حکم مبارک هر امری را بمجرای حقیقی خود قرار میدهیم.»

پیدا است که این گفتگو در آغاز تخت نشینی شاه (چنانکه نوشته حبلالمتین است) نبوده، و دو چیز در اینجا بسیار شگفت است: یکی آنکه با این تشنگی شاه بروان گردانیدن قانون و درست گردانیدن کارها سستی امینالدوله از چه رو بوده؟ ... دیگری اینکه شاه با این دلخواه و آرزو چگونه امینالدوله را برداشته و امینالسلطان را دوباره آورده؟. پیدا است که دستهای نیرومند نهائی در کار بوده، و راستی آنست که در این هنگام همایسه شمالی بکوششهایی برخاسته، و برای دست داشتن در کارهای ایران تلاش بسیار میکرد. هر چه هست امینالدوله هم، با همه نیکی مرد دلیر و توانایی نبوده، و گرنه بسا این همداستانی شاه بسختیها چیره در آمدی.

در «تاریخ بیداری» می نویسد: بدخواهان از هر سو بکار شکنی برخاستند، و دروغها ساخته همه را بدشمنی برانگیختند، و «مقربان حضرت و اجزای خلوت همایونی جمعی بواسطه برنیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند و پاره دیگر فریب وعده و وعید خاین دولت و ملت و برهمزن حوزه جمعیت (امینالسلطان) را خوردند و در نزد مظفردالدینشاه آنچه توانستند بهر اسام و هر عنوانی بی شرمانه عرضه داشتند.»

می نویسد: حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله (۱) که با امینالدوله دشمنی می داشت بشاه گفت اگر امینالدوله یکماه دیگر بر سر کار باشد دولت قاجاری را براندازد، و این گفته او بهنگامی افتاد که امینالدوله «لا بچه ای» بشاه داده و در آن گفته بود: نخست باید ماهانه شاه باندازه باشد تا بتوان بدیگران ماهانه باندازه داد. «در این هنگام اجزای خلوت بشاه عرض کردند که پادشاه ایران همه وقت مواجب میداده است و رعایا از سفره و عطای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب بشاه دهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد. این نیست جز اینکه امینالدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید.»

مینویسد: «آن اظهار حاجی شیخ محسن خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعضی علماء و اظهار عداوت از طرفین.»

نیز می گویند: کسانی از درباریان و درویشان قرآن بدست جلو شاه را گرفته و گله و ناله از امینالدوله نمودند و بگریه و زاری برداشتن او را از روی کارخواستار گردیدند. اینها همه راست است، ولی چنانکه گفتیم جز از اینها و جز از کوششها و کار شکنی های امینالسلطان و کارکنان او، انگیزه بزرگ دیگری در کار بوده، و خود امینالدوله هم چاره ساز و توانا نبوده.

یکی از کارهای این زمان خواستن سه تن بلژیکی (که نوز، و دو تن دیگر باشد)،

و سپردن کارهای گمرکی بدست ایشانست. گمرک تا این زمان سامان درستی نداشت، و دولت آن را بکسانی باجاره میداد. ولی چون اینان آمدند اداره‌ای برای آن بشیوه اروپا بنیاد نهادند. این کار نیک بوده، ولی خواهیم دید که این بلژیکیان چه دشمنیها به ایران کردند و چه زیانها رسانیدند. یکی از نامه‌های شوم در تاریخ ایران «نوز» را باید شمرد.



پ ه

شادروان امین‌الدوله

وامه‌های ایران در بهار سال ۱۲۷۸ (۱۳۱۷) امین‌الدوله از کار برخاست. و در تهران نمانده روانه گیلان گردید. و از اینسوی امین‌السلطان از قم بتهران آمده و همچون پیش صدر اعظم گردید (و گویا لقب اتابک را این زمان یافت) در اینمیان گفتگوی گرفتن وامی در میان بود. شاه سخت بی‌پول گردیده، و از آنسوی چون بیمار بود پزشکان رفتن باروپا وشست وشو در آبهای کانی آنجا را پیشنهاد می‌کردند، و برای رفتن باین سفر هم نیاز به پول میداشت. چنانکه دیدیم این آهنگ از زمان امین‌الدوله پیدا شده و او میخواست از بلژیک یایک دولت بی‌یکسوی دیگری وام خواهد. ولی گویا نتوانسته و سرانجام گفتگو با دولت انگلیس می‌رفته که یکمیلیون و دوپست هزار لیره وام دهند و گمرکهای جنوبی ایران در گرو آنان باشد. لیکن آنان دیر پاسخ داده‌اند، و در این میان اتابک بروی کار آمده بود و او روسوی روسیان بر-گردانید، و بمیانجگیری میرزا رضاخان ارفع‌الدوله که سفیر پترسبورگ بود کار را انجام داد. روسیان گمرکهای شمالی ایران را بکرو گرفتند و بیست و دو میلیون ونیم‌مئات، با

سودی صدی پنج، برای مدت هفتادوپنجمال بایران دادند. باین شرط که از آن، وام بانک شاهنشاهی (پانصد هزار لیره تاوان امتیاز توتون و تنباکو) پرداخته شده، و ایران تا این وام روسی را باز نداده از هیچ دولت دیگری وام نگیرد.

این در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۸ و ۱۳۱۷) بوده، و در روزنامه رسمی که آگاهی آن را دادند چنین نوشتند که از آن پول وام بانک شاهنشاهی را پرداخته، و بند اهواز را (که بستن آن از زمان ناصرالدینشاه گفتگو میشد) بسته، و برای شهر بی‌آب - قزوین آب خواهند آورد، و با بادیهای دیگری نیز خواهند برخاست.

لیکن تنها وام بانک شاهنشاهی را پرداخته و باز مانده را برداشته. و در تابستان همانسال شاه و اتابک و دیگران روانه اروپا گردیدند، و دیرگاهی درروستان، و فرانسه، و عثمانی و دیگر جاها بگردش و تماشا پرداخته و پولها را بیپایان رسانیده، و باکیسه‌تهی بایران بازگشتند.

این رفتار ایشان بمردم بسیارگران افتاد و ناخشنودی پدیدار شد. مردم همه بدیها را از اتابک می‌شماردند و او را افزار سیاست همسایه شمالی میدانستند، و او را که گرجی نژاد میبود ارمنی نژاد پنداشته، و همین را گواه دیگری بید خواهی او با ایران میکردند.

آنچه این ناخشنودیها را بیشتر میکردانید رفتاری بود که اتابک بادبستانها می - نمود. پس از برافتادن امین‌الدوله انجمن معارف از سرپرستی دبستان رشده و پرداختن پول بانجا باز ایستاد، و خود دبستانهای دیگری بنیاد نهاد، و چنین گفته میشد دست نادرستی بهول دراز میشود. مردم همه اینها را از اتابک دانسته، و او را جلوگیر بیداری توده و پیشرفت کشور میشناختند، و دسته بزرگی از درباریان و دیگران بدگوییهای بسیار ازو میکردند، و دسته‌ای بدشمنی او برخاسته بودند.

در تاریخ بیداری مینویسد: شیخ یحیی کاشانی گفتاری درباره نادرستیهای انجمن معارف و بدخواهیهای اتابک نوشته برای چاپ شدن بروزنامه حبل‌المتین فرستاد، و چون آن گفتار چاپ شد و بایران آمد، یک انجمن نهانی که برای دشمنی با اتابک و کوشش در راه برانداختن او برپا شده بود نویسنده آن شیخ یحیی را بانجمن خواندند، و او باز گفتارهایی نوشت و بحبل‌المتین فرستاد، و کم‌کم روزنامه ثریا نیز بزبان آمد و او هم سخنانی نوشت. در نتیجه اینها اتابک از آمدن روزنامه‌های فارسی بایران جلو گرفت.

ولی کوشندگان از پانشتستند، و این بار «شبنامه»ها نوشته و در درون پاکت با اینجا و آنجا میانداختند، و چون چند تنی از ایشان از نزدیکان شاه میبودند، با دست اینان شبنامه‌ها بروی میز شاه گذارده میشد، و او برداشته میخواند بی آنکه نویسنده و آوزنده را بشناسد. از اینسو دبستان رشده که باز زیر نگهداری امین‌الدوله بود، و در نبودن او شیخ هادی نجم آبادی سرکشی مینمود، در سایه رنجیدگی که کارکنان اینجا

را از اتابك میبود ، دبستان ناگزیر کانونی برای بدگویی از اتابك و نکوهش از کارهای او گردیده ، و چون برای شاگردان و آموزگاران ناهار از دبستان داده میشد ، گذشته از شیخ یحیی که از آموزگاران بود ، سید حسن برادر دارنده حبل المتین ، و مئمر الملك از باشندگان انجمن نهائی ، نیز باینجا میآمدند ، و همیشه نکوهش از اتابك مینمودند ، و آموزگاران را بدگویی از او در میان درس و امیدداشتند .

این کارها با اتابك گران میافتاد ، و بسا دست آقا بالاخان سرپولیس کوشندگان را میجست ، و چون بدبستان رشديه گمان بیشتر میرفت و ناظم دبستان محمدامین ، آگاهیهایی بکارکنان اتابك داده بود ، بمیانجگیری او میرزا حسن برادر كوچك رشديه را بنام گردش و میهمانی بقلهك خوانده و نزدیک اتابك بردند ، و ازو چگونگی کارهای دبستان را بدست آوردند ، از آنسوی در همان روزها پیش آمدی بیکباره پرده از روی کارها برداشت .

چگونگی آنکه باز شبنامه ای نوشتند ؛ و در آن نکوهش بسیار از داستان و ام گرفتن از روس نمودند ؛ و قصیده ای را که فخر الواعظین کاشانی درباره اتابك سروده بود ، و چند بیتش در پائین آورده میشود ؛ در آن گنجانیدند :

ارمنی زاده میازار مسلمان را	بکف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب	پس چه حاجت که با فلاک کشی ایوان را
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر	پاك از لوث وجود تو کند بستان را
کله لیبی تو از روس ندارد ثمری	کاین سیه کله در آخر بکشد مهمان را

شاه در نیاوران بود ؛ و چنین رخ داد که بهنگامیکه موقر السلطنه پاکت شبنامه را روی میز اومی نهاد ؛ شاه که در برابر آینه ایستاده بود هم در آینه کار او را دید ؛ و بدینسان آوردند ؛ شبنامه ها و گذارند ؛ آنها بروی میز شاه که موقر السلطنه بود شناخته گردید ؛ و چون او را بفشار گزاردند و چوب بپاهایش زدند ناچار شده نامه ای باشندگان انجمن را یکایک شمرد ؛ و این بود با دستور شاه آقا بالاخان همه را دستگیر ساخت ؛

شیخ یحیی کاشانی نویسنده گفتارها .

سید حسن برادر دارنده حبل المتین .

میرزا مهدیخان وزیر همایون که وزیر پست ؛ و در سفر اروپا از همراهان شاه بود .

میرزا محمد علیخان قوام الدوله که از درباریان و خود مرد توانگری می بود و با اتابك دشمنی سخت مینمود .

ناصر خاقان که پیشخدمت شاه ، و در سفر اروپا از همراهان او بود .

موقر السلطنه داماد شاه .

مئمر الملك که از مردم قفقاز بوده و بتهران آمده ؛ و چون از میوه ها « کونسروها »

میساخت از شاه این لقب را یافته و ماها نه ازو میگرفته .

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری .

میرزا محمد علیخان نوری .

میرزا محمد علیخان بهنگام دستگیری ؛ چون شب بود و در پشت بام خوابیده بودند از سراسیمگی از بام افتاد ؛ و پس از چند ساعتی در اداره شهربانی در گذشت . شیخ - یحیی را دست بسته با سبی نشانند و باردبیل فرستادند . سید حسن را بیاس برادرش و بمیانجگیری عین الدوله که حکمران تهران میبود بدیه او مبارک آباد روانه گردانیدند . دیگران هم هر یکی را بجایی فرستادند . حاج میرزا حسن رشديه بخانه شیخ هادی - نجم آبادی پناهیده و از گزند آسوده ماند . اگر نرم دلی مظفرالدین شاه نبود کمیتریکی از ایشان زنده ماندی .

در روزنامه های روسستان این پیش آمد را بزرگتر گردانیده و بنام « يك بدخواهی بشاه » باز نمودند و نوشتند . این پیش آمد در مهر ماه ۱۲۸۰ (جمادی الاخری ۱۳۱۹) بود . این پیش آمدها در شاه و اتابك نهانید ، و اندکی پس از آن بود که بار دیگر بآرزوی وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن افتادند ، و بار دیگر ده میلیون منات از دولت روس وام گرفتند ، و این بار گذشته از چیزهای دیگر امتیاز کشیدن يك راه شوسه از جلفا و تبریز تا قزوین و تهران را بآن دولت دادند و در تابستان ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) باز شاه و وزیر و همراهان روانه اروپا شدند ، و این بار بلند نیز رفتند ، و پس از چند ماه باز با کیسه تهی بایران باز گردیدند .

رنجش مردم

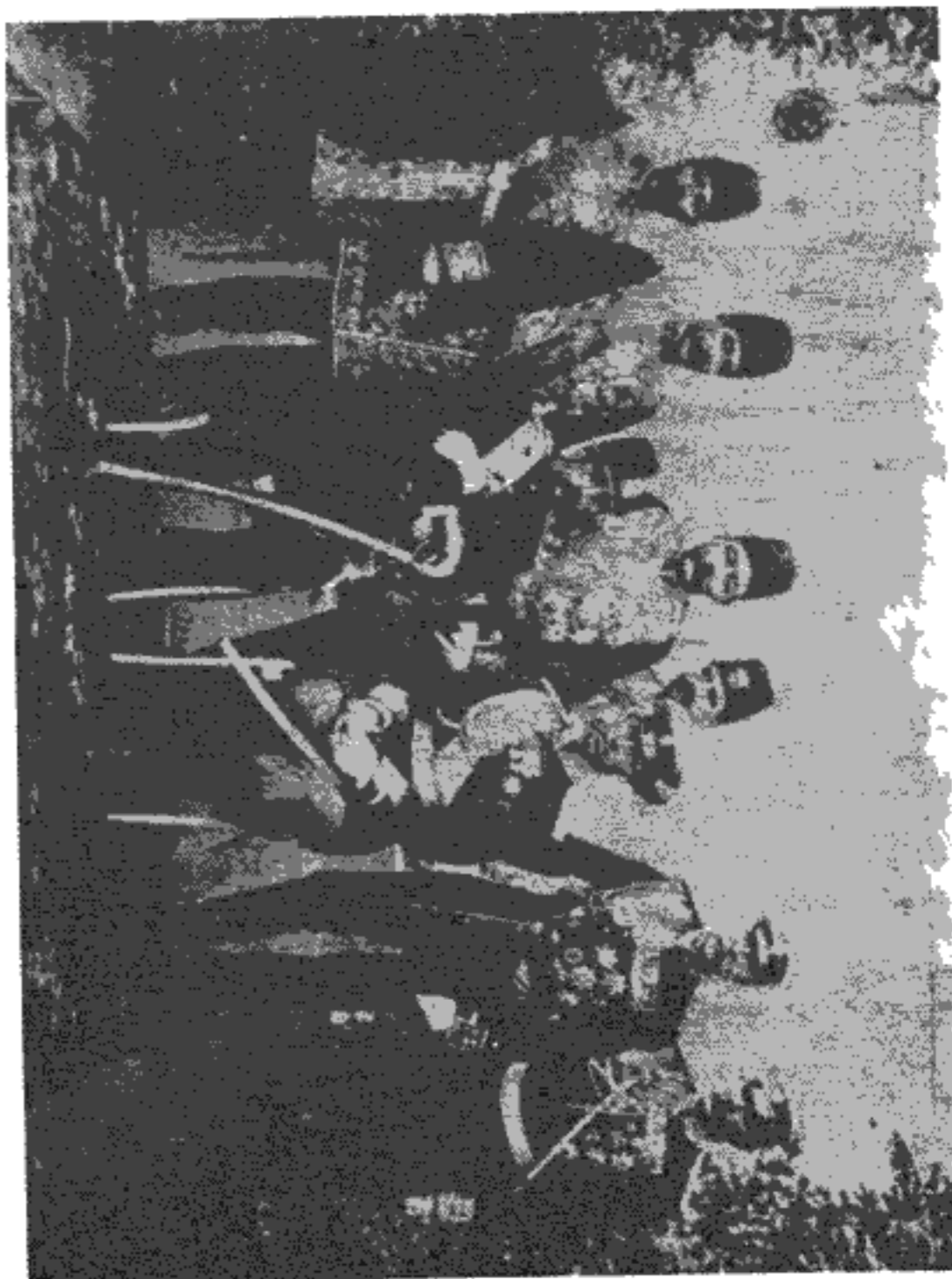
از بلژیکیان

آنچه زشتی این سفرها را بیشتر و رنجش مردم را فزونتر میگردانید داستانهایی بود که از گزافه دهیهای شاه ، و نادانیهای برخی همراهان او ، بزبانها افتاده و با فزونیهایی گفته میشد . مثلاً گفته میشد شاه خاک برای گلخانه خود سپارش داده که از اروپا بفرستند . میرزا علی محمد خان کاشانی نویسنده ؛ ثریا و پرورش در مصر ، که در سفر نخست روانه اروپا گردیده ، و با شاه و پیرامونیان او همراهی نموده بود ، و آگاهیها برای روزنامه خود میفرستاد . گله بسیار از ناآگاهی و بی پروایی پیرامونیان شاه کرده ، و از زبان یکی از ایرانیان (۱) چنین میآورد :

« شنیدم در پترزبورخ دولت روس محض خودنمایی بیست هزار قشون از نمره اول قشون روس در جلو اعلیحضرت همایونی سان داده بود و اعلیحضرت همایونی تمجید کرده بودند یکی از ملتزمین که نزدیک بوده بترکی گفته بود من با پانصد سوار ابوابجمی خودم همه این بیست هزار نفر را شکست میدهم . این گوینده امیر بهادر جنگ بوده ، و داستانهای خنك دیگری نیز از او گفته میشد .

شاه ، و صدراعظم ، و وزیران ، و بزرگان میرفتند ، و چند ماهی در اروپا میگردیدند ،

(۱) میرزا حسینخان پرمیرزا نصرالله خان مشیرالدوله که سپس خود دارای این لقب گردید .



پیکره ۶

پیکره ۶ نشان میدهد مظفرالدینشاه را با ولیعهد دولت روس (برادر امبراتور نکولا) ، و آنانکه در پشت سر ایستاده‌اند : یکم و دوم از درباریان روس بوده‌اند که ما نمیشناسیم . سوم ارفع‌الدوله ، چهارم اتابک ، پنجم حکیم‌الملک ، ششم مولق‌الملک است

و پولهایی را که با گروگزاردن کشور بدست آمده بود با دست‌گشاده بکار میبردند ، و پس از همه اینها يك چیزی که بسود کشور باشد همراه نمی‌آوردند ، و با پیکرشته سرافکنند گیها باز میگردیدند . از همه بدتر آن بود که در کشورهای بیگانه دودستگی بمیان خود انداخته و یکدسته به پیشوایی میرزا محمودخان حکیم‌الملک انگلیس خواهی ، و یکدسته به پیشروی اتابک روس خواهی مینمودند ، و بدینسان خامی و بی‌ارجی خود را به بیگانگان نشان میدادند که خامه برمیداشتند و در روزنامه‌ها گفتار مینوشتند و ریشخند مینمودند .

اینها نتیجه آنرا داد که از ارج و جایگاه دولت در نزد توده بسیار کاست ، و مردم از شاه و دربار نومید گردیدند . در اینمیان داستان گمرک و بکارگماردن بلژیکیان هم يك رشته رنجشایی پدید آورده بود و بنومیدی مردم می‌افزود .

چنانکه گفتیم در سال ۱۲۸۷ ، در زمان امین‌الدوله سه تن بلژیکی را آورده و کار گمرک ایران را با ایشان سپردند . سرآنان نوز بود که نخست عنوان « مدیرکل گمرکات » باو دادند ، و میبایست در زیر دست صدر اعظم کارهای گمرکی را راه برد ، ولی سال دیگر ، بهنگامیکه شاه آهنگ اروپا داشت ، بدست‌آویز آنکه صدراعظم همراه او خواهد رفت ، نوز را « وزیرکل گمرکات » گردانیده و بی‌کباره در کارهایش خودسر ساختند .

ایشان بکار پرداخته و اداره گمرکی بشیوه کشورهای اروپایی پدید آوردند ، و تعرفه را نیز دیگر کردند ، و شاه فرمانی بیرون داد که باجهای گوناگونی که بنام‌های « راهداری » و « قبان‌داری » و « حقوق‌خانات » و مانند اینها از کاروانیان و بازرگانان ایرانی گرفته میشد از میان برخیزد ، و همچون بازرگانان بیگانه تنها يك « حقوق گمرکی » درمرز گرفته شود و پس (۱) .

از این کار زیانی دیده نمیشد ، و مردم از نهان بلژیکیان و از بدخواهی آنان که هنوز بیرون نیفتاده بود آگاهی نمیداشتند ، و با اینهمه در بوشهر و شیراز و یزد و اسپهان و تهران ، بازرگانان و ملایان ناخشنودی نمودند ، و دست‌آویزایشان دو چیز بود : یکی آنکه بودن يك بیگانه‌ای را بر سر کارهای کشوری برنمی‌تافتند ، و ملایان نیز که از هر چیز تازه‌ای می‌میدند ، با آنان همراهی مینمودند . دوم تعرفه گمرکی را که بلژیکیان نوشته بودند بزیان خود می‌شمردند . در سال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه در سفر اروپا میبود ، در همه آن شهرها بازرگانان شوریده و با دولت درگله و گفتگو می‌بودند ، ولی به نتیجه‌ای نرسیدند و دامنه گفتگو تا به پس از بازگشت شاه کشید .

دولت باین دادخواهیها گوش نمیداد ، و از آنسوی بلژیکیان بیدرفتناری می‌افزودند ، و آشکاره میانه بازرگانان ایرانی و بیگانگان ، بلکه میانه مسیحیان ایرانی با مسلمانان جدایی می‌گزاردند ، و با مسلمانان بسیار سخت می‌گرفتند . این رنجشها چون با ناخشنودیهای که از رهگذر وام‌گرفتن و بگردش اروپا رفتن در میان میبود ، توأم می‌گردید يك

(۱) در این باره کتاب « استقلال گمرکی ایران » دیده شود .

هیا هوپی می‌شد. مردم مظفرالدین‌شاه را ساده دل و ناتوان شناخته همه بدبها را از میرزا علی‌اصغر خان اتابک میدانستند.

در این زمان در ایران، رشته کار بدست دو گروه میبود: یکی درباریان و نزدیکان شاه که سخنی باو توانستندی رسانید، و دیگری علماء که مردم را توانستندی شورانید. اتابک در میان هر دو گروه دشمنانی میداشت.

در تاریخ بیداری مینویسد: هنگامیکه شاه در اروپا بود (در سفر دوم)، در تهران سیدعلی‌اکبر مجتهد تفریسی وسید محمد طباطبایی و امامجمعه و دیگران، باچند تنی از درباریان انجمنی ساختند و با هم پیمان نهادند که ببرانداختن اتابک بکوشند، و پیمان نوشتند و سوگند یاد کردند، ولی چون اتابک از سفر بازگشت اقبال الدوله کاشانی که پیکراهی از پیمان نامه برداشته بود آن را با اتابک نشان داد و چگونگی را باو بازگفت، و پیش دیگران بهانه آورد که کیفیت گم شده و دیگری آن را پیدا کرده و با اتابک رسانیده. اتابک چون از داستان آگاه شد در زمان پانصد تومان به سیدعلی‌اکبر فرستاد و دل او را جست، و میان دیگران هم پراکندگی انداخت، و از درباریان هر کس را دشمن خود میدانست بجای دوری فرستاد.

چنانکه به حکیم‌الملک که همچشم و دشمن او شمرده میشد حکمرانی گیلان داد و از تهران دورش گسردانید، و او چون بگیلان رسید دیری نگذشت که ناگهان بمرد. مردم چنین پنداشتند که اتابک زهر باو خورانیده، و این را گناه دیگری ازو شمردند.

بدینسان ناخشنودی روزافزون بود، و در بهار سال ۱۲۸۲ (۱۳۲۱)، بنوشته براون در تهران ویزد شورش نمودار گردید، و در یزد کار بدتر شده و بکشتار-بهای بیان انجامید. این در خردادماه (جون) بود، و سپس در مرداد و شهریور دوباره بهایی‌کشی در یزد و اسپهان هردو در گرفت.

این شگفت خواهد نمود که مردم که از ترفه گمرکی، و از بکار گماردن بلژیکیان گله مینمودند، و از اتابک و گرایش او به مسایه بیگانه رنجیده میبودند، کینه از بهاییان جویند. مگر چه پیوستگی میان آن کارها با بهاییان بوده؟... راز است که بگفتگوی درازی نیاز میدارد، و در اینجا میباید بکزاریم و بگذریم.

در این هنگام در تبریز هم داستان شگفتی رو داد، و آن اینکه میرزا علی‌اکبر نامی از ملایان (که از همان زمان نام «مجاهد» گرفت و اکنون هم در تبریز زنده و بهمین نام شناخته است)، بهنگامیکه از ارمنستان، از جلو یک میخانه میگذشت، یکی از مستان از میخانه بیرون آمده و جام باده جلو میرزا گرفت. (بگفته عامیان تعارف کرد). میرزا که مردی تند و زودخشمی میباشد سخت بر آشت، و چون خشمناک بمدرسه بازگشت و چگونگی را بازگفت، طلبه‌ها بشوریدند، و بعنوان آنکه «به علماء توهین شده»، بخانه حاجی میرزا حسن مجتهد رفته و او را کشیده و بمسجد (مسجد شاهزاده) آوردند،

و در اینمیان بازرگانان چون از داستان گمرک و بلژیکیان رنجیده و همچون بازرگانان دیگر جاها در ناخشنودی میبودند، از پیش آمد بهانه بسته و بازار را بستند و آنان نیز بمسجد آمدند، و از آنسوی ملایان هنوز دلتنگی از دبستانها را فراموش نکرده بودند، و همه این رنجیدگیها را رویهم ریخته و چنین گفتند: «میباید مسیو پریم برود، و میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و مدرسه‌ها بسته شود».

مسیو پریم یکی از بلژیکیان و سرگمرک آذربایجان میبود، و مهمانخانه‌ها چون چیز نوینی میبود و ارمنیان و قفقازیان باز کرده و در آنها باده نیز میفروختندی ملایان دشمنی میداشتند. مدرسه‌ها نیز همان دبستانهاست که این زمان چندتا در تبریز برپا میبود. دو روز باین عنوان بازارها بسته و شور و غوغا میرفت. محمد علیمیرزا که ولیمهد دولت و سر رشته کارهای آذربایجان بدست او میبود ناگزیر شده «دستخطی» فرستاد بدینسان: «مجمعین مسجد شاهزاده، الساعة مسیو پریم را روانه گردانیدم و دستور دادم میخانه‌ها، و مهمانخانه‌ها، و مدرسه‌ها را ببندند، شما متفرق شوید».

همینکه این نوشته خوانده شد طلبه‌ها بیرون ریختند، و میخانه‌ها، و مهمانخانه‌ها، و دبستانها را تاراج کردند، و آشوب و غوغای بزرگی بر پا گردید. یکی از دبستانها که در این پیش آمد تاراج یافت دبستان «کمال» بود که راهبرش میرزا حسینخان میبود و روزنامه‌ای نیز بهمان نام مینوشتی، و پس از این پیش آمد در تبریز نمانده و بفقاز و مصر رفت. مسیو پریم را که محمد علیمیرزا بیرون فرستاده بود در باسمنج مینشست، و پس از ده و بیست روز که آشوب فرونشست، و طلبه‌ها و دیگران آن تاراج را کردند و پی کارهای خود رفتند، محمد علیمیرزا کالسکه فرستاد و او را بشهر بازگردانید، و بجای او حاجی میرزا حسن مجتهد را ناگزیر کرد که در شهر نماند و او روانه تهران گردید.

این پیش آمدها در تیرماه ۱۲۸۲ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۱) بود. (۱)

این ناخشنودی‌ها ماندن اتابک را بروی کار دشوار میگردانید. این مرد افزار کارش خوشرویی با مردم و دلجویی از هواداران خود، و پول دادن بملایان و دیگران میبود؛ و همیشه با اینها کار خود را پیش بردی، ولی این زمان آن افزار کند گردیده، و کسانی به دشمنیش برخاسته بودند که پول نمیگرفتند و فریب نمیخوردند.

این زمان در میان ملایان کسانی پیدا شده بودند که از چگونگی جهان آگاه میبودند، و زیادهای کارهای اتابک را بکشور نیک میدانستند، و از دلسوزی و غیرتمندی بازمی‌ایستادند در تهران طباطبایی همچنان با اتابک دشمنی مینمود، و چنین رخ داد که حاجی شیخ فضل الله نوری که از مجتهدان بنام و باشکوه تهران شمرده میشد و تازه از مکه بازگشته بود، در دشمنی با اتابک با وی همراهی کرد. از آنسوی در نجف آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و

(۱) این داستان را برآورد بکوتاهی نوشته، ولی ما باین کتابی از زبان آقای جواد ناطق

وحاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) این زمان بنام شده بودند، و اینانهم دلبستگی بکارهای ایران نموده، و رنجیدگی از کارهای اتابک نشان میدادند، و بکسانی در ایران نامه مینوشتند. پس از همه، روزنامه حبل المتین که از اتابک زبان دیده و دشمنی سخت پیدا کرده بود، با دست کارکنان خود، چه در نجف و چه در دیگر جاها بزیان اتابک میکوشید. سرانجام ناخشنودی علمای نجف کار خود را کرد و در همه جا پراکنده شد که علمای نجف میرزا علی اصغر خان را «تکفیر» کرده اند، و این بدلیری مردم افزود. از آنسوی کسانی در دربار پادشاه بگفتگو درآمدند و چگونگی را باورسانیدند و در بدخواهی با اتابک پافشاری نمودند.

در تاریخ بیداری مینویسد: مظفر الدینشاه با مردان درباری بسکالشی نشست و با آنان چنین گفت: من از برداشتن امین السلطان باک نمیدارم، جز آنکه میترسم از این پیش آمد رشته کارها از هم گسلد. عین الدوله و برادرش سهسالار زبان دادند که کارها را نیک راه برند و نگزارند رشته از هم گسلد.

کوتاه سخن: در آخرهای شهریور ۱۲۸۲ (دهه سوم جمادی الثانیه ۱۳۲۱) بود که اتابک از کار افتاد، و عین الدوله بنام «وزیر اعظم» بجای وی نشست. اتابک در ایران نماند و روانه اروپا گردید. در همان روزها نوشته‌ای بامهر و دستینه علمای نجف پراکنده گردید که اتابک را «کافر» میخواند. گفته اند: این نوشته را سید محمد علی برادر دارنده حبل المتین که در نجف میبود ساخته، و از خود نوشته هم ساختگی آن پیداست، و ما اینک آنرا در اینجا میآوریم:

باسمه تبارک و تعالی

«بر قاطبه اهل اسلام سیما ساکنین ایران مخفی نماند که تسلیط کفر و استیلاء، اجانب بر نفوس محترمه اسلامی و بخشیدن حریت بفرقه ضاله پاییه خذلهم الله و اشاعه، منکرات و اباحه بیع مسکرات در ایران بحدی رسیده که جای توقف و مجال تأمل باقی، نمانده و یوما در تزیاید و آنچه در مقام تدبیر و دفع این عوامل هائله شده اثری ندیدیم، و این نیز بر ما ثابت و محقق گردید که تمام این مفاسد مستند بشخص اول دولت علیه، ایران میرزا علی اصغر خان صدراعظم است و پادشاه اسلام اعلیحضرت مظفر الدینشاه، ایران خلد الله ملکه در نهایت دین داری و رعیت پروری و غایت اهتمام را در حفظ حدود، مسلمین داشته و دارد و تمام این مفاسد را این شخص خاین دولت و ملت اسلام بران، ذات اقدس اغفال نموده چاره جز اظهار مافی الضمیر ندیدیم. لهذا بر حسب تکلیف، شرعی و حفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است به خیانت ذاتی و کفر، باطنی و ارتداد ملی او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین و عامه مؤمنین بدانند که از این، و بعد مس با رطوبت میرزا علی اصغر خان جایز نیست و اوامر و نواهی او مثل اوامر و نواهی جبت و طاغوت است و در زمره انصار یزیدین معاویه محشور خواهد بود قوله،

«تعالی لن یجعل الله للكافرين على المسلمين سبيلا اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا وغبية ولبنا، و بتاريخ ۲۱ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ الاحقر محمد الشرببانی (مهر) الاحقر الجانی، و محمد کاظم الخراسانی (مهر) محمد حسن المامقانی (مهر) الجانی نجل المرحوم، و میرزا خلیل (مهر) (۱)

عین الدوله بکار آغاز کرد، و چون در زمان اتابک یکی از نکوهندگان کارهای او این میبود مردم امیدها به نیکوکاریش بستند، و از آنسوی اونیز بدلاجویهایی کوشید. چنانکه بشیخ یحیی که تا این هنگام در اردبیل میبود و در سایه نگهداری شاهزاده امامقلی میرزا حکمران آنجا زنده مانده بود پرك بازگشت بتهران داد. نیز آمدن حبل المتین و دیگر روزنامه های فارسی را بایران که از چهار سال باز جلوگیری میشد آزاد گردانید، و بلکه چنانکه میگویند خواست اداره حبل المتین را بتهران آورد، و لسی دارنده اش خرسندی ننمود. از این پرواها و پشتیبانها بود که حبل المتین بیکبار هوادار عین الدوله گردید، و بلکه میباید گفت خود را به او فروخت. (چنانکه باز هم خواهیم نمود).

در همان روزها يك داستان شگفتی در تهران رو داد. گفته ایم در شهرهای ایران مدرسه های بزرگی برای طلبه ها بودی. این طلبه ها که بیشترشان از روسنا ها با از شهرهای دیگر آمدندی و خانه هاشان همان مدرسه بودی از ماهانه ای که از در آمد «موقوفات» مدرسه بهر یکی داده شدی زیستندی، و راه درس خواندنشان آن بودی که هر چند تنی، یا گروهی بخانه یکی از مجتهدان رفتندی، و ازو درس فقه و اصول و منطق و مانند اینها خواندندی، و گاهی نیز تنها برای بستگی پیدا کردن و پول گرفتن از مجتهدی یا امامجمعه ای بر سر او گرد آمدندی. رویهمرفته افزار کار مجتهدان، یا بهتر گوئیم: «سپاه شریعت» اینان بودندی.

تهران هم مدرسه های بزرگی با «موقوفات» بسیار میداشتی، و در این زمان چنین رو داد که میانه طلبه های مدرسه محمدیه (در بازار)، با طلبه های مدرسه صدر (در جلوخان مسجد شاه) کشاکش و زد و خوردی رخ داد. چون مدرسه محمدیه «موقوفات» بیشتر میداشت طلبه های مدرسه صدریه میکوشیدند با آنجا دست یابند، و خود بنشینند، و کسانی

(۱) از این نوشته پیکره هایی (گویا در اسنانبول) برداشته و بسنه جا فرستاده اند. و نسخه ای از آن نزد آقای ضیاء الدین نوریت که ما از روی آن بدانستیم بود آوردم. در تاریخ بیداری نوشته یکی از انگیزه های برافزادن اتابک این نوشته بود. ولی تاریخ نوشته چند روز پیش از برافزادن اتابک است. و این نشانیست که يك نوشته در چند روز در نجف نوشته شود، و در اسنانبول یا در شهر دیگری پیکره ها از آن برداشته گردد، و بتهران بیاید و بدست مردم بیفتد و نتیجه دهد. بنگمان این پس از رفتن اتابک، بتهران رسیده. ولی گفتگو از «تکفیر» اتابک که دشمنانش پراکنده کرده بودند از پیش از آن در میان بود، و علمای نجف نیز بیزاری ازو می نمودند، و اینست در برابر این نوشته ساخته هم خاموشی گزیده اند.

از ملایان بزرگ هم پشتگرمی به ایشان میدادند. بهر حال پیش آمد چون کوچک بود عین الدوله پروا ننمود. ولی هواداران اتابک که خواهان آشوب میبودند، و برخی ملایان هوسباز که آرزوی نام در آوردن و سروری فروختن میداشتند فرصت بدست آوردند و پاتش دامن زدند.

در تاریخ بیداری نامهای سید علی اکبر تفریسی، و پسر او، و حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه، و امیرخان سردار، و سالارالدوله، و شماعالسلطنه، و دیگران را میبرد، که از اینسو یا از آنسو هواداری مینموده اند. کوتاه سخن آنکه دوباره زد و خوردی میان طلبه ها در گرفت که بادگنک و قه بجان همدیگر افتادند و کسانی کوفته گردیده، و یا خسته شدند، و بروی زمین ماندند.

حکمران تهران بدستگیری سردستانان پرداخت، ولی یکی از آنان که معتمدالاسلام رشتی بود، بخانه سیدعبدالله بهبهانی که از شمار مجتهدان بنام میبود پناهنده، و شادروان بهبهانی او را نگهداشت.

از این رفتار، طلبه های مدرسه صدر از بهبهانی رنجیدند، و چون امامجمعه نیز پشتگرمی بآنان میداد، بیباکانه برآن شدند که از بهبهانی کینه جویند، و شبی بهنگامیکه بهبهانی از جلو مسجد شاه میگذشت، دسته ای از طلبه ها با دگنک و قداره بیرون ریخته بر سر او و همراهانش تاختند. در تاریخ بیداری مینویسد: استر آقا رم خورده او را، بی آنکه آسیبی ببیند بخانه رسانید. ولی دیگران گفته اند او را هم زدند.

عین الدوله چون بهبهانی را هوادار اتابک میشناخت و ازو رنجیده میبود، و باشد که خود در نهان دست در پیش آمد میداشت، باین هم پروا ننمود. ولی چون یکدسته از ملایان به پشتیبانی بهبهانی برخاستند و پافشاری نمودند، عین الدوله ناگزیر شد بکاری برخیزد، و از ملایان زبان گرفت که میانجیگری ننمایند، و آنگاه دستور دستگیری طلبه ها را داد، و برای آنکه سخنی خود را در کارها بمردم نشان دهد و چشمها را بترساند سختگیری بسیار نمود، چهارده تن از طلبه ها را دستگیر ساختند، بدینسان:

شیخ احمد خراسانی، شیخ علی اکبر اشتهاردی، شیخ بابا اشتهاردی، شیخ اسماعیل رشتی، حاجی میرزا آقا همدانی، شیخ جعفر تنکابنی، سیدحسین قمی، سید تقی قمی، شیخ علی حمای، سید عزیزالله قمی، سید علی قمی، شیخ ابوطالب قمی، یدالله قمی، شیخ عبدالحسین همدانی.

اینان را که گرفتند، همه را در گاری نشانند، و پانصد سوار همراهشان گردانیدند، و از خیابانهای تهران گذرانیدند، بلشکر گاه که در بیرون شهر میبود برده، و در آنجا بهمگی چوب زدند، و پس از یکی دوروز، همه را باسترها نشانده، و هر هفت تن را بیک زنجیری بستند، و روانه اردبیل گردانیدند.

این رفتار عین الدوله بجهت گران افتاد، تا آنروز چنین رفتاری با طلبه ها دیده نشده بود.

آنروز مردم بملا و طلبه ارج بسیار نهادند، بویژه اگر «سید» بودند، و بگمان بسیاری از ایشان اگر کسی بکفش آخوند کفشکه گفتی «کافر» گردیدی.

در تهران و دیگر جاها رنجیدگی بسیار نمودند، و در زنجان مردم بازارها را بسته برآن شدند که بریزند و دستگیران را از دست سواران دولتی بگیرند. سواران ناگزیر شدند از بیرون شهر در گذرند. (۱)

در تهران بهبهانی پیام عین الدوله فرستاد که من از شما سپاسمندم، و طلبه ها را هم آمرزیدم، آنانرا آزاد گردانید، عین الدوله با بیروایی پاسخ داد: من آنان را بیاس دلخواه آقا نگر فتم که او سپاسمند باشد، و چون خواست آزادشان گردانم. این پاسخ رنجش بهبهانی را از عین الدوله بیشتر گردانید.

این پیش آمد در مهرماه ۱۲۸۲ (رجب ۱۳۲۱)، و نخستین داستانی بود که چگونگی رفتار عین الدوله و اندازه خودکامگی او را نشان داد.

امین السلطان رفته ولی نتیجه های بدخواهی او باز میماند، و در

پیمان گمرکی با روسیان و تعرفه نوین
زمستان همین سال پیمان گمرکی که با روسیان بسته شده، و تعرفه نوین گمرکی که از روی آن درست گردیده بود، بیرون آمد. این پیمان، با دست نوز آماده گردیده و در سال ۱۲۸۰

(۱۳۱۹)، پس از بازگشت شاه از سفر دوم اروپا، دستینه بآن نهاده شده، و در ۱۲۸۱ (۱۳۲۰)، پیمان نامه ها بهمدیگر داده گردیده، ولی بکار بستن آن باز مانده بود که از بهمن ماه اینسال ۱۲۸۲ بآن برخاستند.

این پیمان و تعرفه یکسره بزبان ایران، و نتیجه آن این بایستی بود که اندکی افزار سازی و پارچه بافی و مانند اینها که ایرانیان می داشتند از میان رود، و کار دادوستد و بازرگانی از رونق افتد، و کشاورزی و گسله داری نیز آسیب ببیند، و در پایان، آن باشد که مردم ایران دست بسته و بیکار مانده، و بشهرهای قفقاز و دیگر جاها کوچند، و یا در کشور خود بسختی افتاده و از ناچاری به مسایه بیگانه گرایند.

اگر کسانی میخواهند از چگونگی این پیمان و تعرفه، و از خواستهاییکه همسایه شمالی را از بستن آن بوده، و از زیانهاییکه بایران میرسانیده آگاه گردند، کتاب «استقلال گمرکی ایران» (۲) را بخوانند.

در این کتاب يك راز را آشکار گردانیده، و آن اینکه پیمان و تعرفه از چند سال پیشتر آماده گردیده بوده است، و ما از اینجا پی بر ازهای دیگری برده، میفهمیم که گفتگوی این از زمان شادروان امین الدوله آغاز شده، و میتوانیم گفت که یکی از انگیزه های افتادن امین الدوله ناھمدستان آن با این پیمان و تعرفه بوده. نیز میفهمیم

(۱) سرانجام پس از دو ماه نیز در سایه پافشاری زنجانیان بود که عین الدوله آنانرا آزاد گردانید.

(۲) نوشته آقای رضای صفی نسا - در سال ۱۳۰۷ در تهران بچاپ رسیده.

که آن پیشرفت تند نوز، و رسیدن اوبه «وزیری گمرکات»، زمینه سازی برای چنین پیمانی بوده، رویهمرفته میباید گفت: همسایه شمالی از سست نهادی شاه، و از ناپاکی امین السلطان، و ناآگاهی توده فرصت یافته، خواست خود را بادست بلژیکیان و دیگران پیش میبرد.

بی‌انگیزه نیست که شوستر، نوز را افزار دست روس و «نگه دلشته بنام»، او می شمارد، و باز بی‌انگیزه نیست که صفی‌نیا مینویسد: «امضای این قرار داد ضربت سختی بود که پس از عهدنامه ترکمان چای با استقلال ایران وارد شده.

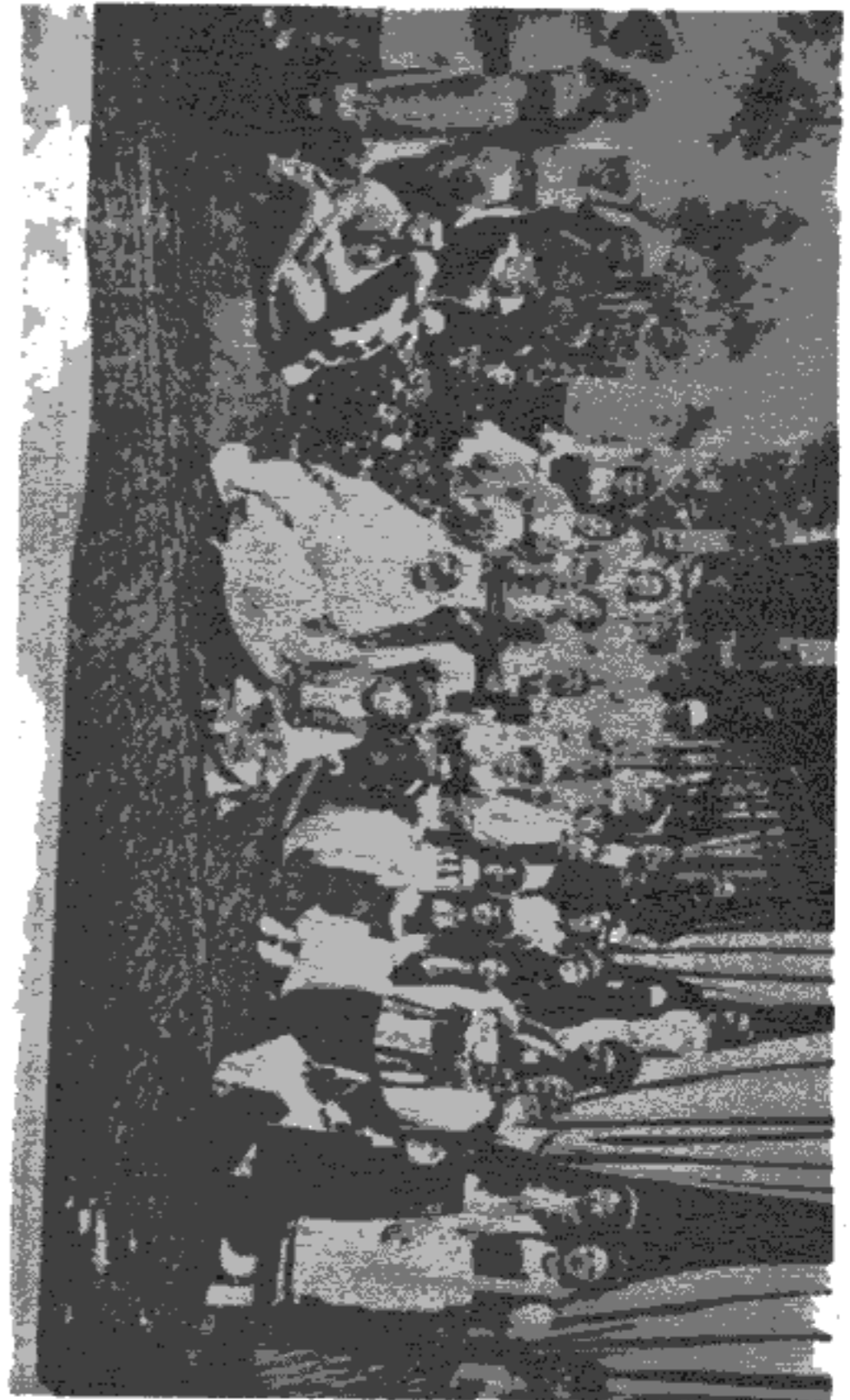
این خود تنگ‌بست که یک پادشاه یا یک صدر اعظم، چنین کار ارجداری را، که آبادی کشور یا ویرانی آن را نتیجه دادی، بیک بیگانه نا آزموده‌ای سپارد. نوز اگر هم پیمانی بسود ایران بسته بودی، باز گناه مظفرالدین‌شاه و اتابک، در واگزاردن چنین کاری باو، درخور آمرزش نبودی.

این تعرفه برای کالاهاییکه از روستان بایران آمدی بدهی کم، و برای کالاهاییکه از ایران بروستان رفتی، با از هندوستان و فرانسه و دیگر جاها بایران آمدی بدهی بسیار، بسته بود، و از اینرو نه تنها بزبان ایران بلکه بزبان همه کشورهای دیگر نیز میبود، و از اینرو انگلیسیان سخت آزرده‌گی نمودند، و دولت ناگزیر شد چندماه نگذشته با آنان نیز پیمان و تعرفه نویسی بندد، و از زبان بازرگانان ایشان جلو گیرد.

ولی زیان ایرانیان همچنان بازماند، و میبایست بسوزند و بسازند، و این تعرفه‌مایه دیگری برای رفجیدگیها و ناخشنودی‌های مردم گردید. بویژه با دژ رفتارهاییکه نوز و دیگر بلژیکیان مینمودند و مردم را سخت میآزرده‌ند.

سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲)، در سایه چیرگی عین‌الدوله باسودگی گذشت، ولی در پایان آن در تهران یکداستانی روداد، و آن اینکه پیکره‌ای از نوز و دیگر بلژیکیان بدست افتاد که زنان و مردان بزمی (بال) ساخته‌اند، و هر یکی از مردان رخت دیگری (از رخت‌های گوناگون ایران) بتن کرده‌اند، و خود نوز «عمامه» سر گزارده و همچون ملایان «عباء» بدوش انداخته.

این بزم در دو سال پیش بوده، ولی این زمان که از یکسو مردم از گمرک و کارکنان بلژیکی آن سخت آزرده میبودند، و از یکسو بهبهانی از عین‌الدوله رنجیدگی میداشت و از یکسو کارکنان اتابک بیکار نایستاده از عین‌الدوله بکار شکنی میکوشیدند، این پیکره را پیدا کرده، و چون محرم فرا رسیده و بازار ملایان گرم خواستی بود، بدست آنان دادند، و آنان بدستاویز اینکه نوز «باسلام استهزاء و بعلماء توهین کرده»، بناله و نکوهش برخاستند، نخست خودشادروان بهبهانی در خانه خود بالای منبر یاد بدرفتاریهای های نوز را کرده و در پایان سخن این داستانرا بمیان آورد، و چنین گفت که میباید از مظفرالدین‌شاه برداشتن نوز را خواست. سپس ملایان دیگری از صدر العلماء، و حاجی



پ ۸

این پیکره همانست که نوز را با رخت ملایی نشان میدهد و مابقی هیاهو بوده، کسان دیگری از زن و مرد که دیده میشوند همه از بلژیکیان و زیر دستان نوز میباشند.

شیخ مرتضی (پسر میرزای آشتیانی)، و شیخ محمد رضای قسبی، و سید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبایی)، پیروی نمودند، و هر یکی در بالای منبر بدگوییها از نوز کردند. تا نشستهای محرمی بپایان رسید این هیاهو بر پا بود، و در این میان سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) که جنبش آزادیخواهی از آن میآغازد، فرارسید.

عینالدوله، با آن بی‌پروایی و برتر فروشی که میداشت، باین هیاهو ارجی ننهاد، و شاه نیز پروا ننمود، و نتیجه‌ای در بیرون از آن ناخشنودیها و بدگوییها دیده نشد، و چون محرم بپایان رسید هیاهو نیز فرونشست، ولی خواهیم دید که دنباله آن بریده نشد، و از همین زمان بود که پیمان همدستی میانه شادروان بهبهانی و طباطبایی بسته گردید، و جنبش آزادیخواهی سرچشمه گرفت که ما از آن در گفتار دوم سخن خواهیم راند. در اینجا، در پایان گفتار برای روشنی تاریخ بچند سخن دیگری میپردازیم.

چنانکه دیدیم اندیشه اینکه باید در کشور قانونی باشد و زندگی پیشرفت دبستانها از روی آن پیش رود، از زمان حاج میرزا حسینخان سپهسالار آغازید. از پیش از آن، ما از جنبش اندیشه‌ای در میان ایرانیان،

آگاهی نمیداریم. سپس هم نخستین تکان در توده و آغاز بیداری در میان مردم از پیش آمد «امتیاز توتون و تنباکو» پیدا شد. باید گفت این تکان در مردم ایران فرونشست، و از همان زمان، بیداری مردم، دلبستگی آنان بکارهای توده و کشور، در يك راه پیشرفت افتاد، و بایک تندی که کمتر گمان رفتی رو به روییدن و بالیدن گراشت.

نشان این، نخست رواج روزافزون دبستانهاست. زیرا چنانکه گفتیم دبستان در ایران از سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۴) آغازید، که امینالدوله با دست رشديه، نخست در تبریز و سپس در تهران، آنرا باز کرد. در تهران تادیری تنها يك دبستان (رشديه) میبود، ولی پس از زمانی، در سایه رو آوردن مردم دبستانهای دیگری بنیاد یافت. نخست برخی از ملایان، در اینجا دشمنی مینمودند، و کسانی از آنان میخواستند بهواداری از الفبای کهن کتاب نویسند، ولی در این میان دو تن از ملایان نیکنام، خود پشتیبان دبستان گردیدند:

یکی از آن دو، شادروان شیخ هادی نجم‌آبادی بود که خود مرد دانشمند و آزاد اندیشه و نیکی میبود، پس از برافتادن امینالدوله سرکشی و پشتیبانی بدبستان رشديه و نگهداری آن را بگردن گرفت، و دیگری شادروان سید محمد طباطبایی بود که خود بنیاد دبستانی بنام «اسلام» نهاد و تا توانست از هواداری و واداشتن مردم بهواداری باز نایستاد. پروای این دو تن بکار دبستان زبان دیگران را بست، و با همه روگردانی که اتابک از این کار میداشت و ناخشنودی خود را پوشیده نمیداشت، دبستانها سال بسال بیشتر میگردید، و ما میبینیم در سال ۱۲۷۹ که چهار یا پنج سال از آغاز پیدایش دبستان میگذشت، بیست و يك دبستان بر پا میبوده (هفده در پایتخت، و چهار در تبریز و بوشهر ورشت و مشهد)، و اینها همه پدید آورده خود مردم بوده، و در رفتنشان رانیر آنان میداده‌اند، و دولت را پایی در میان نبوده.

انبوهی از مردم زبان بیسوادی را دریافته، و از آنسوی جدایی را که میانه دبستان و مکتب میبود با دیده میدیدند، و این بود بادلخواه و آرزو روبان میآوردند. یکی از کارهای نیک این میبود که در پایان سال، بهنگام آزمایش شاگردان، در حیاط دبستان جشنی بر پا نموده، و پدران و شاگردان و کسان دیگری را میخواندند، و اینان از دیدن آنکه يك بچه کوچک، در دو سه ماه که الفبا خوانده، نوشتن یاد گرفته و هر کلمه که گفته میشود بیفلفط بروی تخته سیاه مینویسد، و شاگردان بزرگتری، کشورهای اروپا و امریکا را بنام می‌شمارند و از هر کجا آگاهیهای میدهند، سخت شادمان میگردیدند، و بادلخواه دست دهش باز میکردند و بسیار رخ میداد که در رفت یکساله یک دبستان را مردم در همان نشست جشنی میدادند. (۱)

تا سال ۱۲۸۵ که مظفرالدینشاه مشروطه را داد دبستان را رواج بسیار یافته، کمتر شهری بود که يك یا دو دبستان یا بیشتر در آن نباشد. دلبستگی مردم باینها بجایی رسید که کار بگزاره اندیشی کشید، و بسیاری از ایشان چنین پنداشتند که تنها چاره دردهای کشور همان دبستانست، و چون جوانانی از آن بیرون آیند همه در ماند گیها از میان خواهد برخاست. هر زمان که جشنی میگرفتند آگاهی از آن در روزنامه‌ها مینوشتند و شادمانیهای بی‌اندازه مینمودند، و نویدها بخود میدادند. بجایی رسید که احمد بيك آقايوف نویسنده روزنامه «حیات»، قفقاز، که خود مردی دانشمند میبود و بکارهای ایران دلبستگی نشان میداد، بزبان آمد و خامی این اندیشه ایرانیان را باز نمود. (۲)

در گفتگو از دبستانها میباید یادی هم از حاجی زین‌العابدین تقیوف کنیم. این مرد یکی از توانگران بنام جهان و خود مرد رادی میبود و دهشهای بجا مینمود، و در سال ۱۲۷۹، بادست «انجمن معارف» ارمنان شایانی بدبستانهای نوپیدا ایران فرستاد بدینسان که يك رشته نقشه‌های بزرگ دیواری، و دفترها برای نوشتن شاگردان، و برخی کتابها در بیست و يك بسته، برای بیست و يك دبستان ایران ارمنان کرده، و چهار هزار منات برای دبستان رشديه، و پانصد منات برای دبستان سادات پول فرستاد.

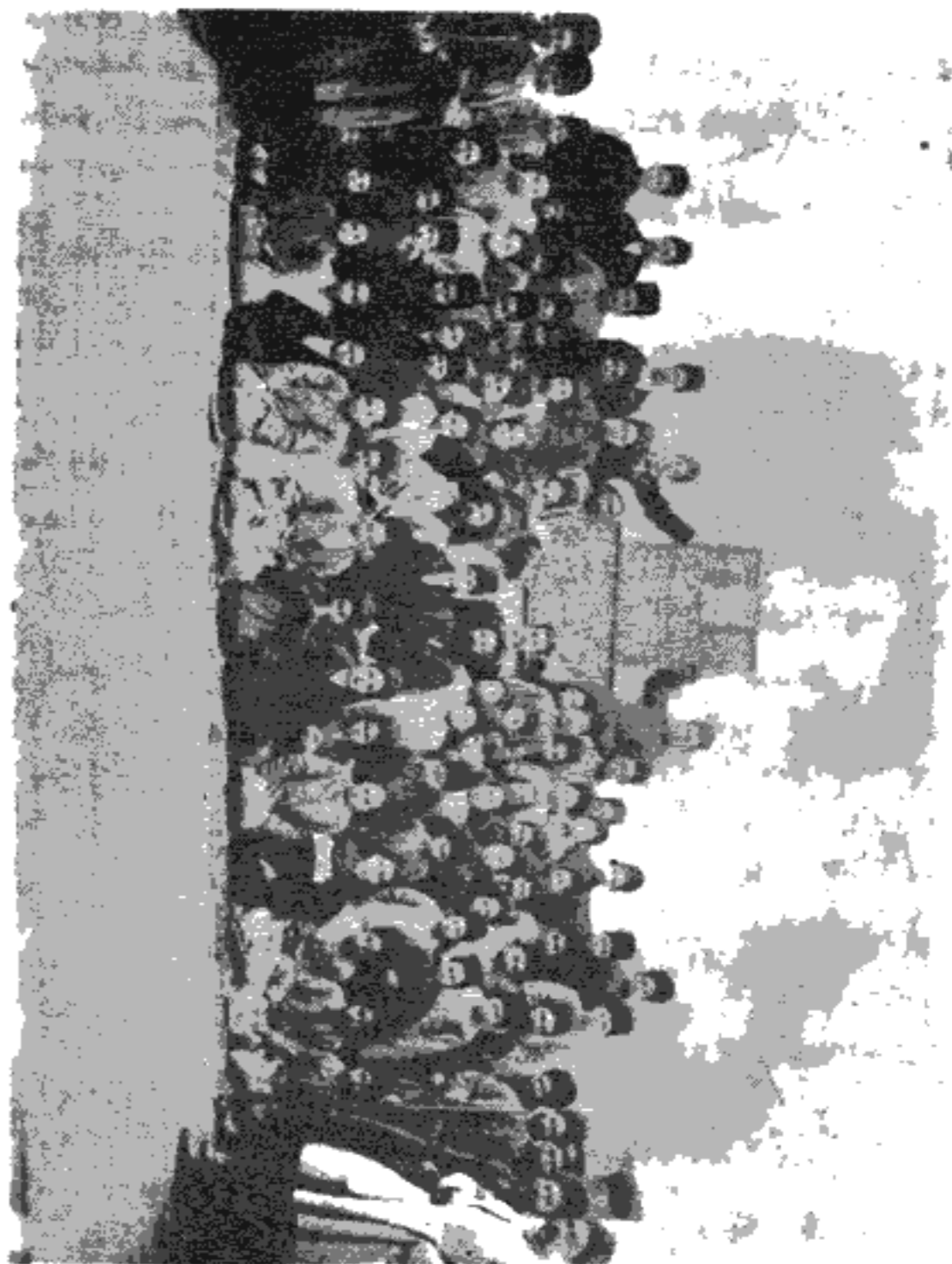
نشان دوم آن پیشرفت فزونی روزنامه‌ها، و رو آوردن مردم فزونی روزنامه‌ها بخواندن آنهاست. چنانکه گفتیم پیش از آن زمان روزنامه‌ها بیشتر دولتی بودی، و ما جز از آنها تنها «اختر» استانبول، و «حکمت» مصر، و «قانون» لندن را میشناسیم. اما پس از آغاز آن تکان و پیشرفت، چند روزنامه دیگری پدید آمد، که بنامترین آنها «حبل‌المتین» کلکته، و «تربیت» تهران، و «ثربا»

(۱) اینگونه جشن‌های با شکوه گرفتن، و پول از مردم دریافتن، چند سال پس از آغاز مشروطه هم رواج میداشت.

(۲) آن گفتار «حیات» را آقای جعفر خامنه‌ای از ترکی ترجمه کرده و در یکی از شماره‌های حبل‌المتین کلکته بچاپ رسیده.

و «پروش» مصر، و «الحدیده» یا عدالت تبریز بود.

اینها اگر از نویسندگانشان گفتگو کنیم، برخی نیک و برخی بد میبودند. نیکی نویسندگان اختر را یاد کرده‌ایم. گفتارهای این روزنامه مایه بیداری کسان بسیاری گردیده. حاجی میرزا حسن رشیده که بنیادگزار دبستانهاست، میگوید مرا برقتن بیروت و یاد گرفتن شیوه نوین آموزشی يك گفتاری از اختر برانگیخت. روزی با پدرم آنرا



پ ۹

این پیکره نشان می‌دهد نخست آزمایشی یکی از دبستانها را (دبستان بصیرت امیریه) که گویا در اهران بوده.

میخواندیم دیدیم نوشته: در اروپا از هزار تن ده تن بیسوادند، ولی در ایران از هزارتن تنها ده تن باسواد میباشند، وانگیزه این، بدی شیوه آموزش، و دشواری درس‌القیاست. باید در ایران دبستانهایی بشیوه اروپا بنیاد یابد. این نوشته درمن و پدرم سخت هتایید، و منکه ملازاده بودم و میبایست پنجف رفته درس ملایی بخوانم، با همداستانی از پدرم روانه استانبول و مصر و بیروت گردیدم، و در این شهر باز پسین چگونگی آموزشی نوین را یاد گرفتم. این نمونه‌ایست که چگونه یکسخن پاکدلانه راست کار خود را کند.

نویسنده «حکمت»، میرزا مهدیخان تبریزی از نیکانست. روزنامه او را کم دیده‌ام، ولی از نیکیش آگاه میباشم. اینمرد دانشمند میبود و کتابها نیز نوشته، و شعرهای وطنی، نیز میسروده. در سال ۱۲۷۹ گویا، به تهران آمده، و اتابک با او پذیرایی و مهربانی درینج نگفته، و لقب «زعیم الدوله» و سالانه سیصد تومان برایش از شاه گرفته، ولی تا آنجا که ما میدانیم، اینها او را از راه نبرده است.

از «قانون» و نویسنده آن میرزا ملکم خان در پیش گفتگو داشته‌ایم. نویسنده تربیت یکشاعر درباری بوده، و روزنامه اش نیز همچون دیوان یکشاعر درباری پراز ستایشهاست. مثلا نزد شاعر السلطنه رفته، و گفتار درازی در ستایش او نوشته و چنین میگوید:

« پس از استیناس، با حضرت گردون اساس، یکوقت متذکر شدم و دیدم من بسا خرد خرده بین رو برو شده‌ام، و با هوش سروش گفت و شنود مینمایم. گمان نمیکنم سن حضرت شاهنشاه زاده زیاده از شانزده و هفده باشد، لیکن با آفریننده سنین و شهور، و روشنی بخش ماه و هور، بخاطر ندارم در مدت شصت سال عمر خود از خورد سال و سال خورده شخصی باین فطانت و ذکاء دیده باشم. بنام ایزد، نقاد سخن، کشاف سر، جوهر درایت، گوهر فراست، مختصر باضمیری بتابش آفتاب، و خاطری ریزنده تر از سحاب، از دقایق و حقایق مهام ملکی و امور دولتی تالطایف و ظرایف ادبیات از شعر و انشاء و غیرها ندیدم نکته که نداند و نوشته که نخواند...»

تربیا، نخست نوشتن آن با میرزا علیمحمد خان کاشانی بود و آوازه گفتارهای تند آن بهمه جا میرسید، ولی سپس او جدا گردید، و خود نامه پرورش را بنیاد نهاد و تربیا از ارج افتاد. سال ششم آن را که در سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲) در تهران چاپ شده و نویسنده اش سید فرج‌الله کاشانی بوده، من دیده‌ام روزنامه بسیار پستی است.

یکی از زشتیهای این روزنامه کشاکی است که با حبل‌المتین پیدا کرده، و سخنان سبک و زشت بسیار، که خود دشنامست، بدارنده حبل‌المتین می‌شمارد. حبل‌المتین گاهی سخن از قانون و «حکومت مشروعه» بمیان می‌آورد، این در پاسخ آن مینویسد:

« در پادشاهی که اسخی از تمام سلاطین سلف، و اعدل از ملوک دادگستر جهانست، خرافات و ترهات سلطنت مشروعه و غیر مشروعه چرا میبافی، و هر آهنگر و عمله و بقال را

محقق در تدقیقات امور دولت می‌شماری ... اینسخنان مشابیه بکلام جن زدگانست چه سود بخشد ... این بوالفضولیهای مردود ، از سید جمال مهبود است ، توسید جلال بی جمال چه میگویی؟!»

اتابک که رفته بود حبل‌المتین نکوهش ازو مینوشت. این در پرده هواداری از اتابک میکنند ، (وبیگمان از هواداران اتابک پول می گرفته) و چنین پاسخ میدهد :

تخطئه اعمال هریک از خدام آستان شاهنشاهی بآن ساحت قدس راجع میشود . چه رسد به تخطئه کسیکه یکقرن در دولت صاحب حکم و قلم بوده ، و برگزیده و امین دو پادشاه ذیجاء برگزیده عالم ... پس باید گفت العیاذ بالله در یکقرن دو پادشاه بقدر حبل‌المتین ندانسته اند ، و نه چنین است. يك پادشاه عقل چهل وزیر ، و يك وزیر عقل چهل مرد خردمندرا دارد . ما مردم بازاری اسرار دولت ، و حکمت عملیه سلطنترا چه دانیم؟!»

پرورش ، سال نخست آن راکه من دیدم از بهترین روزنامه هاست . نویسنده آن میرزا علیمحمد خان ، مرد با غیرت و دانشوری میبوده ، و گفتارهای تکان دهنده و تند مینوشته . در سال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه بار دوم بسفر اروپا رفت ، اینمرد هم از مصر روانه گردید ، و در اروپا وزیران و همراهان دیگر شاه را دید ، و گفتارهای پرمغز نبکی برای نامه خود نوشت .

الحدید ، نویسنده آن سید حسینخان از نیکانست و در روزنامه اش نیز که سپس آنرا بنام «عدالت» نوشت ، از چاپلوسی خودداری کرده و گفتارهای سودمند مینوشت .

اما حبل‌المتین ، میباید از آن جداگانه سخن رانیم . این نامه هفتگی از همه روزنامه های آنزمان بزرگتر ، و بنامتر میبود ، و در هندوستان چاپ شده و آزادی برای سخن راندن میداشت . یکی از چیزهایی که مایه رواج آن گردید ، این بود که حاجی زین‌العابدین تقیوف پول بسیاری فرستاد که روزنامه بعلمای نجف و دیگر جا بی پول فرستاده شود. از اینجا پیوستگی میان روزنامه و علماء پدید آمد ، و شادروان شیخ حسن ممقانی ، که این زمان با فاضل شریانی، دوتن « مرجع تقلید » میبودند، بستایش حبل‌المتین برخاست و مردم را بخواندن آن برانگیخت .

این روزنامه گفتارها در باره گرفتاریهای سیاسی ایران مینوشت ، و دلسوزیها و راهنماییهای بسیار میکرد ، و در پیش آمد وام از روس گفتارهای تندی بچاپ رسانید ، (بهمین انگیزه چهار سال از آمدن آن بایران جلوگیری شد) ، و بارها پیشنهاد قانون و حکومت مشروطه (یا مشروعه) نمود ، و مردم دلبستگی بسیار باین روزنامه پیدا کردند ، و نویسنده آن سید جلال‌الدین کاشانی (مؤبدالاسلام) بنیکی شناخته میبود ، ولی راستی را از سود جویان بوده ، و بهر کجا که سودی برای خود امید میداشته کوشش بنیکی توده و کشور را فراموش میکرد .

ما در روزنامه اش چاپلوسیهای فراوان می‌یابیم . هر کسی که بسر کاری آمده ، هنوز بکاری برنخاسته و آزموده نگردیده ، بشیوه شاعران ، ستایش ازو میکرده ، هنگامیکه نوز « وزیر گمرکات » گردید او چنین مینویسد : « جناب مسیو نوز اصلاً از نجبای بلژیک ، و شخصاً مرد درستکار و با کفایت ، و مدت یکسالست از جانب دولت مدیر و مستخدم اداره گمرکات ممالک محروسه ایران میباشد ، مستقلاً بمعهده وزارت کل گمرکات ایران مباهی و مفتخر گشت ، این نمونه ستایشگریها و گزافه نویسیهای اوست . یکمرد بیگانه ناشناسی را بدینسان بالامیبرد .

از محمد علیمیرزای ولیمهد ، و ارفع الدوله ، و عین الدوله و دیگران ستایشهای گزافه آمیز بسیار میکرده ، و چنانکه گفتیم چون عین الدوله وزیر اعظم گردید ، این خود را بآن فروخت ، و از آنزمان حبل‌المتین را جز « عین الدوله نامه » نتوان خواندوما رفتار زشت او را ، با کوششهای شادروان طباطبایی و بهیانی خواهیم نوشت .

در ایران روزنامه ها ، چه پیش از مشروطه و چه پس از آن، راهی برای خود نمیداشت و اینست همیشه وارونه نویسیها میگردند . حبل‌المتین باین آنگ هم گرفتار بود ، و

شما می بینید در این شماره از داد گستری مظفرالدینشاه ، یا از کوششها و بیداریهای ولیمهدش محمد علیمیرزا ستایشهای بسیار نوشته ، و در شماره دیگر بناله و فریاد از گرفتاریهای مردم ایران ، وستمگری حکمرانان ، و ویرانی و نابسامانی کشور پرداخته است .

راستی آنست که اینان میخواستند کوشش در راه ایران بنمایند، ولی در این میان خود هم نان خورند و پول اندوزند. این شیوه انبوه کوشندگان میبود.

من در يك شماره از حبل‌المتین دیدم دو گفتاری از یکنن (یوسف زاده همدانی) بچاپ رسانیده : یکی در ستایش « اتحاد اسلام » و واداشتن مردم بآن ، و دیگری در ستایش « سوسیالیزم » و شمردن سودهای آنچنان زندگانی ، که نه نویسنده ناسازگاری آن دو راه را با هم دریافته ، و نه چاپ کننده بآن پی برده .



جز از امین‌السلطان که زیان بحبل‌المتین زده بود، از دیگران هرکسی وزیر شده، چه پیش از مشروطه، و چه در زمان خورده خودکامگی، و چه در زمان التیماتوم روس و بسته بودن دارالشوری، این روزنامه او را ستوده و چاپلوسیها گفته. این بوده چگونگی روزنامه‌ها در آن زمان. نیک و بد را با هم میداشته‌اند، و اگر رویهمرفته را بگیریم سودمند میبوده‌اند، و میتوان یکی از انگیزه‌های تکان توده همین‌ها را شمرد. زیرا گذشته از آنکه برخی از آنها نیک بوده و راهنماییهای سودمند میکردند. بعدها نیز این سود را میداشته‌اند که از کشورهای اروپا، و از پیشرفت و نیرومندی آنها، و از دانشها و اختراعاتها، و مانند اینها سخن میرانده‌اند، و مردم را آگاه میکردانیده‌اند، و همینها مایهٔ تکان و بیداری میشده.

چنین رخ داد که در آن زمان نخست جنگ ترانسوال و انگلیس برخاست، و سپس جنگ ژاپون و روس پیش آمد. تا چند سال این جنگها در میان بود، و روزنامه‌ها داستانهای آنها را مینوشتند، و بیدار شدگان باخشنودی و دلخوشی آنها را میخواندند و سخت میسپیدند. این داستانها در ایران، کار بسیار کرده. دلیریهای یکمشت ترانسوالی، و ایستادگیهای مردانهٔ آنان در برابر دولت بزرگی همچون انگلیس، و شکستهاییکه چند بار بسپاه این دولت دادند، و همچنین لشکرهای آمادهٔ ژاپون، و کاردانیهای سرداران ایشان، و فیروزیهای پیایی که می‌یافتند، ایرانیان را تکان سختی میداد. ژاپون که تا چندی پیش گمنام بوده و در سایهٔ مشروطه و تکان توده باین جایگاه رسیده بود، درس بزرگی بایرانیان می‌آموخت، و همه را میسپانید. داستانهای این جنگ چندان پراکنده گردید و شناخته شد که نامهای «پورت‌آتور»، و «مارشال اوپاما»، و «جنرال گروپاتکین»، و مانند اینها زبانزد مردم گردید، و مثلاً اگر کسی برتری فروختی یا بخود بالبدی چنین گفتندی: «مکرپورت‌آتور را گشاده‌ای که چنین میبالی؟!»، و بسیاری از نویسندگان گزافه‌نویسیهایی از موهن دوستی ژاپونیان، و از نیکخویی، و از خردمندی آنان مینوشتند. یکی از سودهای روزنامه‌ها، چنانکه گفتیم، این بود که مردم را از این پیش آمدهای بزرگ جهان آگاه میکردانید، و از آنسوی رو آوردن مردم باینها نشان پیشرفت تکان و بیداری شمرده میشد.

يك چیز دیگری که میباید از انگیزه‌های بیداری ایرانیان شمرد کتابهای طالبوف و سیاحتنامهٔ ابراهیم بیک میباشد. اینها نیز کار بسیاری کرده.

بیک

عبدالرحیم طالبوف، از مردم تبریز، و چنانکه خود نوشته پس يك درود گری بوده که در جوانی بفقارزرقنه و در آنجا با کوشش و رنج دارایی اندوخته، و پس از آن در ولادتفقارز بکوشه نشینی پرداخته. این مرد از دانشمندان میبود و از فیزیک، و شیمی، و ستاره‌شناسی، و مانند این آگاهی

بسیار میداشت، و کتابهایش بسیار است، ولی خواست ما در اینجا دو کتاب اوست: یکی «کتاب احمد» و دیگری «مسالك المحسنين».

در کتاب احمد که دو بخش است و پاکیزه بچاپ رسیده، طالبوف با پسر پنداری خود احمد، گفتگو میکند، و دانشهایی بازبان ساده باو میآموزد، و از پیشرفت اروپاییان و پس ماندن ایرانیان، سخن بمیان میآورد، و کتاب بسیار سودمند و شیرینی است.

در مسالك المحسنين چند تنی از تهران، بیک گردش دانشی برخاسته، و با افزار و دریاست آهنک قله دماوند میکنند. کتاب برای داستان این گردش است، ولی نویسنده در آن میان، از چگونگی مردم و گرفتاریهای کشور، سخن‌ها میآورد و کتاب بسیار شیرین و سودمند است.

يك ناآگاهی که در آن کتاب دیده میشود آنست که طالبوف این روی کوههای البرز را، همچون آنروی دیگرش، جنگل و پر درخت دانسته، و نه چنین است. برخی از ملایان، چنانکه شبؤ ایشان بود، طالبوف را «تکفیر» کرده و مردم را از خواندن کتابهای او باز میداشتند، ولی این جز نشان نادانی آنان نتواند بود.

اما سیاحتنامهٔ ابراهیم بیک، ارج آنرا کسانی میدانند که آنروزها خوانده‌اند و تکانی را که در خواننده پدید میآورد بیاد میدارند. این کتاب داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی در مصر میسراید، که بارزوی دیدن میهن خود، همراه لاله اش یوسف عمو، بایران آمده، و در پایتخت دیگر شهرها هرچه دیده، از ناآگاهی مردم، و سرگرمی آنان بکارهای بیهوده، و فریبکاریهای ملایان، و ستمگریهای حکمرانان، و بی‌پروایی دولت، و مانند اینها، با زبان ساده و شیرینی، و با آهنک دلسوزی، برشته نوشتن کشیده. انبوه ایرانیان که در آنروز، خو باین آلودگیها و بدیها گرفته بودند، و جز از زندگانی بد خود بزندگانی دیگری گمان نمیبردند، از خواندن این کتاب، تسو گفتی از خواب بیدار میشدند، و تکان سخت میخوردند. بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده، و بکوشندگان دیگر پیوسته‌اند.

در نتیجهٔ این هنایش او در خوانندگان، بود که به پراکنده شدنش در میان ایرانیان خرسندی نمیدادند و تا دیرگاهی مردم آنرا در نهان خواندندی.

این کتاب درسه بخش است، و این گفتگوها دربارهٔ بخش یکم میباشد. دو بخش دیگر، این جایگاه را نداشت، و خود نیز دیرتر نوشته شده و چندان نتیجه از آنها بر نخاست.

اما نویسنده اش، در آن هنگام دانسته نبود، ولی سپس که مشروطه داده شده و آزادی رو داد، در بخش سوم آن نام حاجی زین‌المابدین مراغه‌ای، از بازرگانان استانبول، پدید آمد. کسانی پاور نکردند که چنان کتاب پرمغزی از خامهٔ يك بازرگان

ساده بیرون آمده باشد، و برخی از دشمنان چنین گفتند که بخش یکم را میرزا مهدیخان (یکی از نویسندگان روزنامه اختر) نوشته و بچاپ رسانیده بود، و پس از مرگ او حاجی زین‌العابدین بخشهای دوم و سوم را نوشته، و همه را بنام خود خوانده، و دلیلی که بآن گفته خود یاد میکردند این بود که شیوه نوشتن بخش یکم بشیوه گفتارهای اختر بسیار میماند، و از آنسوی بخشهای دوم و سوم، از هر باره با بخش یکم جداست. ولی این گفته‌ها درخور پذیرفتن نیست، و بخشهای دوم و سوم که بیگمان از حاجی زین‌العابدین است خود آگاهی و پرمایگی نویسنده آنها را نشان میدهد، و اگر کمی جدایی با بخش یکم در میانست، این در بسیار کتابها رخ دهد که همه بخشها بیکسان در نیاید.

آنچه توان پنداشت اینست که میرزا مهدیخان یا نویسنده آگاه دیگری بحاجی زین‌العابدین یاوری کرده، و این از ارج کوششهای حاجی نامبرده نخواهد کاست. ما اگر تنها چاپ کردن و پراکنده ساختن آن کتاب را از حاجی زین‌العابدین بدانیم باید ارجشناسی از او نماییم و بنامش در تاریخ جایی باز کنیم. تنها بچاپ رسانیدن چنین کتابی در آن زمان انگیزه ناپودی چاپ‌کننده توانستی بود. این نه نیست که بر شک، نیکیهای کسانی را نپذیریم.

تنها خرده‌ای که بکتاب ابراهیم بیگ توان گرفت، آن شعرها و گفته‌های بیهوده پراکنده است که باخر بخش سوم افزوده شده. از این گذشته ما را گله‌ای هم از حاجی مراغه‌ای هست که در جای خود خواهیم آورد.

چون میخواهیم هر آنچه با بیداری ایرانیان پیوستگی میدارد یاد **شعرهای وطنی** کنیم میبایست از چکامه‌های «وطنی» که برخی شاعران در آن زمانها سروده‌اند هم نامی بریم. ایرانیان از سالیان دراز گرفتار شعر بوده‌اند، و از این کار زیان‌های بسیار برده‌اند. ولی گاهی نیز شعرهای بی‌زیانی سروده‌اند که ما از آنها این چکامه‌های وطنی را می‌شماریم.

چون در میان آنکه با اندیشه‌های اروپایی و چگونگی زندگانی اروپاییان آشنا میگردند بعنوان «میهن» و «میهن دوستی» نیز آشنا میشدند، کسانی چنین خواستند که چکامه‌هایی در آن زمینه بسرایند و در روزنامه‌ها پراکنده کنند. یکی از نیکیهای روزنامه‌ها بچاپ رسانیدن اینگونه چکامه‌ها و رواج دادن بآنها بود.

اگرچه چامه‌سرایان در ایران پیروی از «قافیه» نمایند، و در بیشتر شعرها تنها برای گنجاندن يك کلمه‌ای (قافیه) جمله پردازند، و روشن‌تر گوئیم همیشه معنی را فدای سخن گردانند، و در این چکامه‌ها نیز همین رفتار را کرده‌اند، و اینست شما می‌بینید در يك چکامه‌سی بیتی که سروده شده بیش از چهار یا پنج معنای درستی نیست، با اینحال خودکار نیکیست و بسیار بهتر از پرداختن بفزلهای بی‌مغز بوده، و اینست ما نمونه‌هایی را از آنها در اینجا یاد میکنیم.

یکی از آن شاعران، حاجی محمد اسمعیل منیر مازندرانی بوده. (گویا در تاجن و آن پیرامونها مزیسته)، و او را چکامه‌های بیست و در یکی میگوید:

عنكبوت ار لانه دارد آدمی دارد وطن،
عنكبوت آسا تو هم دور وطن تاری بتن
بهر حفظ لانه خود می تند تار عنكبوت
ز عنكبوتی کم نه‌ای، ای غافل از حفظ وطن
عقل کل مهر وطن را معنی ایمان شمرد
معنی ایمان بود مهر وطن بی ریب و ظن
شیخ اگر معنی وطن نشناخت معذورش بدار
این وطن نامش بود ایران، بیا بشنو زمن
در دیگری میگوید:

دشمن گرفته دور بدور دیسارتان
ای قوم از چه نیست جوی ننگ و عارتان؟! ..
یاد آورید همت آن خفنگان خاک
اسلاف با شرافت عالی تبارتان
.....



پ ۱۱
سید جلال‌الدین دارنده جبل‌المتین

تا بارتان شراب شد و کارتان قمار
بیدرد و عار گشته صفار و کبارتان
در ملک غیر سیرکنان شهر بارتان
درمملکتان بسیر بدند اهل شرق و غرب
دیگری از آن شاعران،
میرزا حسن خان بدیع (۱) بوده که
در بصره و خوزستان مزیسته، و او را
هم چکامه‌های بیست و در یکی میگوید:
چرا نمینگری حالت فکر وطن؟!
چرا نمیشنوی ناله‌های زار وطن؟! ..
میرزا مهدیخان حکمت و
طالبوفران نیز از این چکامه‌ها هست،
ولی چون خواست ما آوردن همه آنها
نیست به این چند نمونه بس میکنیم.

گفتار سوم

تبریز چگونه برخواست ؟

در این گفتار باز نموده میشود حال آذربایجان در پیش از مشروطه ، و سخن رانده میشود ، از گزارش جنبش مشروطه ، از زمان برخاستن تبریز تا هنگام مرگ مظفرالدینشاه .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه را تهران پدید آورد ، ولسی پیش رفت آنرا تبریز بگردن گرفت . ما داستان را تا داده شدن فرمان مشروطه ، و نوشته گردیدن و دستبند یافتن نظامنامه انتخابات ، و آغاز کردن بکار برگزیدن نمایندگان تهران ، پیش آمدیم . تا اینجا تنها تهران کار میکرد ، ولی از اینجا تبریز پا بمیان نهاد و سنگینی بیشتر بار را بگردن گرفت . اینست میباید در اینجا از جنبش تبریز و از کوشش های آن بسخن پردازیم . لیکن میباید رشته تاریخ را بریده و در اینجا هم دیباچه ای پردازیم و حال آذربایجان را در سالهای پیشتر از جنبش مشروطه باز نماییم ، و انگیزه هایی را که برای تکان مردم در اینجا ، در میان میبوده روشن گردانیم . در این میان میدان خواهیم داشت که برخی از گرفتاریهای ایران و چندی از حالهای ایشان را نیز بجهت جو گزاریم .

گفتیم : ایرانیان ، ناآگاه از پیش آمدهای جهان و تکان اروپا ، روز میگزاردند تا از زمان سیهسالار قزوینی بیداری در ایران آغازید ، و از زمان داستان امتیاز توتون و تنباکو تکانی در توده پدید آمد ، و آن تکان و بیداری در پیشرفت میبود تا بدانسان بمشروطه - خواهی انجامید .

پیداست که همه شهرها ، کم یا بیش ، بهره از آن تکان می یافتند ، و آذربایجان هم بی بهره از آن نمیبود . چون پس از پایتخت بزرگترین شهر ایران تبریز شمرده میشد ، و ولعهد همیشه اینجا می نشست ، و پیوستگی با تهران همیشه در میان میبود ، از اینرو با همه دوری ، از چیزهایی که در پایتخت رخ میداد و مایه بیداری مردم میشد . ناآگاه و بی بهره نمی ماند ، از اینسوی انگیزه هایی برای بیداری ، خود این را در میان میبود که نزدیکیش بقفقاز و خاک عثمانی باشد ، و اینها آمادگی و بیداری آذربایجانیان را بیشتر میکردانید .

قفقاز را از آذربایجان بکردوی (ارس) جدا میکردانند ، و اینست آنرا در اینجا

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

داوتای (آنور) نامیدندی ، و سالانه گروه انبوهی از مردم ، از بازارگانان و سوداگران و کارگران با آنجا رفتندی ، و هر یکی پس از چندسال ماندن باز گردیدندی ، و آنچه را که از چگونگی روستان و روسیان و دیگر اروپاییان شنیده و یا دیده بودند بآرمغان آوردندی . همین کار را کسانی که باستانبول رفتندی کردند .

آذربایجانیان در بازارگانی و فرسندان کالا بکشورهای بیگانه ، از همه مردم ایران جلوتر میبودند ، و در همه کشورهای قفقاز از تفلیس و باکو و باتوم و عشق آباد و دیگرها رشته بازارگانی را بیشتر ، اینان در دست میداشتند . همچنین در استانبول و دیگر شهرهای عثمانی و برخی از شهرهای اروپا در بازارگانی دست گشاده داشتندی .

این بازارگانان ، در سایه آنکه رنج بخود آسان گرفتندی و سفرها رفتندی ، از یکسوداراک اندوختندی و با پیشانی گشاده زیستندی ، و از یکسو آگاهی از جهان و زندگانی پیدا کرده و بکشور و پیشرفت آن دلبستگی بیشتر داشتندی . این گروه بازارگانان در آذربایجان ، خود يك گروه کارآمد ارجداری میبودند ، و چنانکه خواهیم دید ، در جنبش مشروطه هم ، در دادن پول و در کوشش بدیگران پیشی و پیشی جستند .

ما دبستان و روزنامه را از نشانه های جنبش و بیداری توده شمردیم ، و این را هم گفتیم که دبستان نخست از آذربایجان ، یا بهتر گویم از شهر تبریز ، آغازید ، و سپس از اینجا بود که به تهران و دیگر شهرها رسید .

اما روزنامه : چنانکه گفتیم نخستین روزنامه ها رسمی میبود . در تبریز هم ، در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا روزنامه ای بنام «ناصری» با دست ندیمباشی نامی نوشته میشده . سپس که روزنامه های دیگر پیدا شده ، در اینجا هم تبریز پیشی پیدا کرده . زیرا ، تا آنجا که ما میدانیم ، نخستین روزنامه از اینگونه ، «اختر» بوده که کسانی از تبریزیان آنرا در استانبول مینوشته اند .

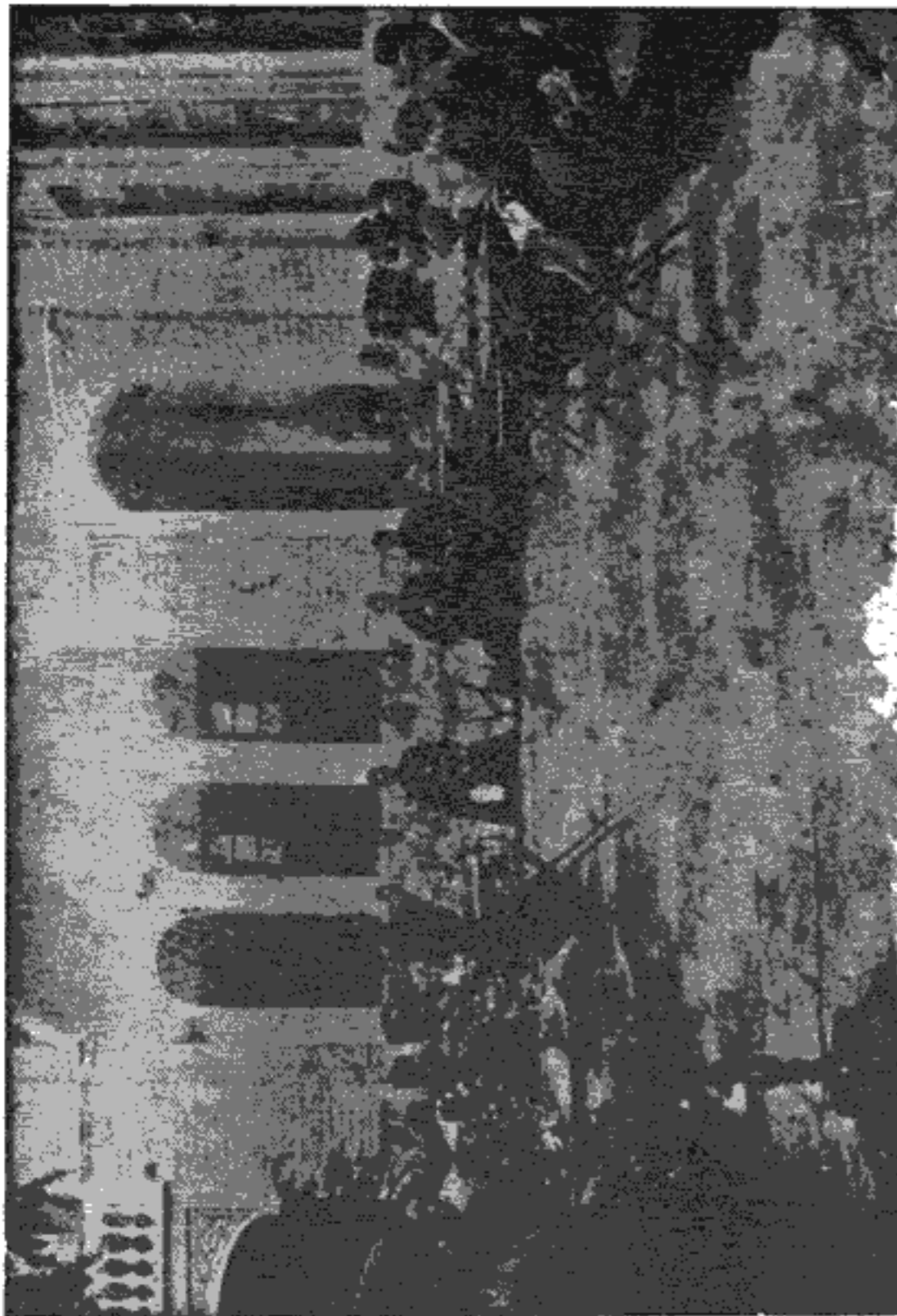
اگر از روزنامه های خود شهرها گفتگو کنیم و تهران را با تبریز بسنجیم ، راست است که «تربیت» در تهران جلوتر آغازیده ، و «الحدیده» تبریز پس از آن بوده ، چیزیکه هست «الحدیده» را بیای تربیت نتوان برد .

رویه مرفته آذربایجان ، بویژه شهر تبریز ، برای بیداری آماده تر از دیگر جاها میبود . ما پیش آمد شوریدن به «امتیاز توتون و تنباکو» را نخستین تکان در توده ایران شمرده ایم . چنانکه گفتیم ، در آن شورش ، پیشگام تبریزیان گردیدند و این نمونه ای از آمادگی ایشان میباشد .

چیزیکه هست در تبریز یا آذربایجان ، پیشوایانی همچون دو سید ، پیدا نشدند و این مردان گرانمایه بهره تهران بودند . در تبریز در آخرهای زمان ناصرالدینشاه مجتهد آذربایجان حاجی میرزا جواد میبود . این مرد در فزونی پروان و چیرگی بمردم ، در میان همکاران خود ، کمتر مانند داشته . سخنش در همه جا می گذشته ، و دولت پاش

میداشته ، و مردم جانفشانیها در راهش مینموده اند . ولی این مرد کسیکه معنی کشور و توده بداند و پروای چنین چیزها کند نبوده .

من زمان او را ندیده ام و خود آگاهی از او نمیدارم ، ولی از داستانهایش نیک میدانم



که از این چیزها آگاهی نمیداشته ، و جز سروری و فرمانروایی خود را نمیخواست. راستی اینست که در آن زمان يك دولت بوده و يك شریعت . روشنتر گویم : یکسو ناصرالدینشاه فرمان میرانده بنام دولت ، و یکسوملایان فرمان میرانده اند بنام شریعت ، و این دو ، چون همیشه با هم در نهان و آشکار کشاکش میداشته اند ، از اینرو ملایان هر چه بفرمانروایی خود افزودند آن را پیشرفت شریعت نام نهادند ، و مردم نیز جز این نخواستند و ندانستند . اما اینکه کشور را دشمنانی هست و می باید اندیشه آنان هم کرد ، و یا اینکه کشور را قانونی در باید که ستم کمتر باشد ، و دیگرمانند آنها ، چیزهاییست که حاجی میرزا جواد و ماندهای او هیچ نمیدانسته اند .

در زمان او یکداستانی رخ داده که از یکسو سر سپردگی مردم را باو چند برابر گردانیده و از یکسو بخامی و نا آگاهی خود او بسیار افزوده . چگونگی آنکه جوانی از تبریز بقفقاز رفته و در آنجا کار میکرده و چنین روداده که کسی را کشته و یا گناه دیگری نزدیک بآن کرده ، و این بوده او را گرفته و بسبیریا فرستاده بوده اند . مادر جوان بحاجی میرزا جواد پناهیده و ازو رهایی پسرش را میخواهد . حاجی میرزا جواد تلگرافی بامپراتور روس فرستاده رهایی آن جوان را درخواست مینماید ، (و دانسته نیست این برهنمایی که بوده) و پس از چند روز پاسخ میرسد که امپراتور درخواست او را پذیرفت و دستور داد که جوان را از سبیریا خواسته روانه ایران شود و بمادرش برسانند .

پیداست که خواست امپراتور چه بوده و بهره دلجویی از مجتهد آذربایجان مینموده . ولی آنروز اینها را نمیدانستند ، و مردم معنی دیگری فهمیدند و آنرا از « قوت شریعت » شمردند و در دل بستگی بحاجی میرزا جواد پافشارتر گردیدند .

تا سالها این بزبانها میبود : « قوت شریعت در زمان حاجی میرزا جواد آقا میبود که از اینجا تا پترزبورگ حکم میرانده . بیگمان او خود نیز جز این معنی را نمیفهمیده و از آنچه در زیر پرده این دلجویی نهان میبود آگاهی نمیداشته .

ما ازو نکوهش نمینماییم . زیرا ستمگری یا بدی دیگری نشنیده ایم . نا آگاهی را می نویسیم ، و همه مجتهدان آذربایجان همچو او نا آگاه میبودند .

از اینسوی گرفتاریهای کیشی که بزرگترین انگیزه بی پروایی **کشاکشهای کیشی** ایرانیان بکارهای زندگانی همان بوده در آذربایجان سختی و در آذربایجان فزونی میداشت . داستان سنی و شیعی که از زمان شاه اسمعیل و سلطان سلیم رنگ سیاسی بخود گرفته و در میان دو توده ایرانی و عثمانی مایه کینه و دشمنی گردیده بود و همیشه اندیشهها را بخود پرداخته میداشت ، در آذربایجان سخت تر از همه جا میبود . در اینجا در نتیجه خونریزیها و کشتارها و تاراجهای پیاپی که از زمان صفویان و پس از آن رخ داده بوده کینه بی اندازه گردیده و مایه رواج یکسرشته کارهای بیخردانه شده بود .

ایرانیان که شیعی میبودند ، اگر حساب کنیم ، بی گمان يك چهار يك سال را با کارهای کیشی بسر دادند . سینه زدندی ، نالیدندی ، گریستندی ، زیارت عاشورا خواندندی ، بدعای ندبه پرداختندی ، در پای منبرها نشسته گوش به « فضایل اهل بیت » دادندی ، پول گرد آورده بزیارت رفتندی . گذشته از اینها یکسرشته کارهایی بنام « تبری » داشتندی . هر سال نهم ربیع الاول را عید گرفته و بازارها را بستندی ، و خرد و بزرگی بکارهای بیخردانه ای برخاستندی . بنوشته مجلسی و دیگران ، در آن سه روز بکسی گناه نوشته نشدی .

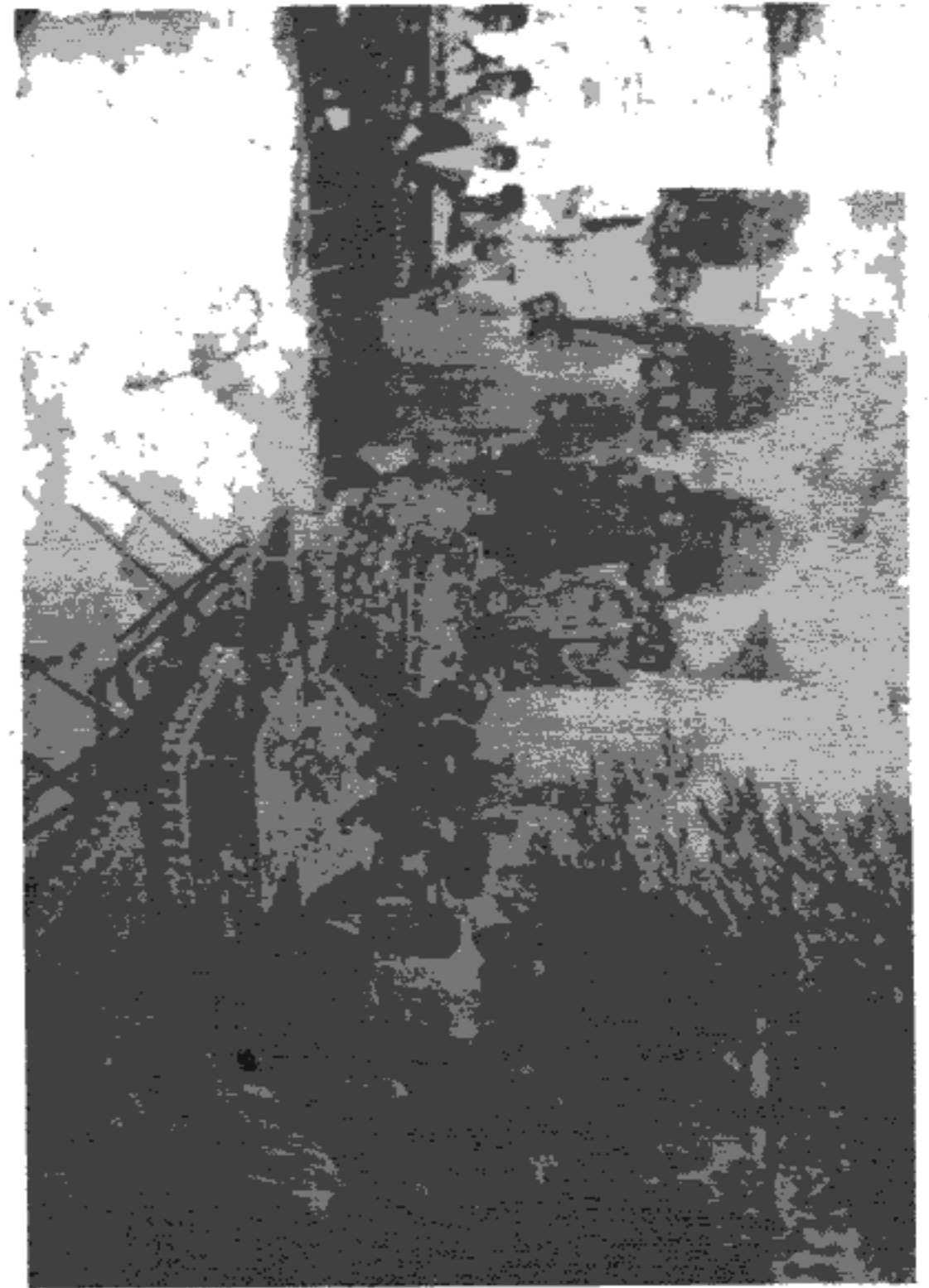
بنوشته این ملایان ، پس از مرگ پینمبر اسلام جانشینی از آن دامادش علی بوده ، و سه خلیفه با زور ازدست او گرفته اند ، و همه بدیها در جهان از این يك کارایشان برخاسته ، و همه گناهان بگردن آن سه تن ، بویژه بگردن دومین ایشان میباشد ، اینست شیعیان سر هر کار بدی یاد آنان کردند و نامهاشان ببدی بردندی . مردمی با این باور ، پیداست که چه حالی داشتندی و از پرداختن بکار زندگانی و کشور تا چه اندازه دور بودند . همه این کارها و کینهها و باورها در آذربایجان بیشتر از سایر جاها بودی . نمایشهای محرمی تبریز که من خود بدیده دیده ام - از دسته بستن ، و سر شکستن ، و زنجیر زدن ، و سینه کوفتن ، و حجله آراستن ، و عرب شدن ، و زینب گردیدن و مانند اینها - خود داستان دراز است و برای باز نمودن آن بسخن بسیاری نیاز است . در اینجا بیش از سه يك سال با این کارها گذشتی .

در نهم ربیع الاول . گذشته از بدیهای دیگر رفتار شگفتی در اینجا بودی ، و آن اینکه مردم یکدیگر را خیسانیدندی . آنروز هر کس یارستی آب بروی دیگری بریزد و سراپایش را تر گرداند . یکی که از کوچه می گذشتی دیگری از پشت بسام يك دیگ آب بسر او ریختی ، یا از جلو با جام آب برویش پاشیدی . کسانی دسته شدند و نزدیک جویی یا حوضی ایستادندی و رهگذران را گرفته و بآب انداختندی طلبه ها مدرسه ها را فرش گسترده و بچشن و شادی برخاستندی و کسانی فرستاده و توانگران را از خانه هاشان کشیده و بآنجا بردندی و پول از آنان گرفتندی و یا بحوض انداختندی دانسته نیست این رفتار از کجا پیدا شده بوده .

درویشان « تبرایی » ، که در زمان صفویان پدید آمده و بجلو اسب وزیران و امیران افتاده ، و یا در میان مردم بسریا ایستاده ، زبان بید گوئیها از مردان تاریخی آغاز اسلام باز کردند ، تا این زمان بازمانده و هنوز کسانی از آنان بنام « لمنتچی » در بازارها دیده شدند .

آذربایجان که بکردستان پیوسته و يك بخشی هم از آن کردنشین میباشد ، این کارها در آن يك زبان بزرگ دیگری در برداشتی و آن فزونی کینه گردان سنی بودی . این داستان سنی و شیعی است . گذشته از این يك گرفتاری دیگری بنام شیخی و

متشرع و کریمخانی در میان بودی . در زمان فتحعلیشاه شیخ احمد احسائی یکی از مجتهدان عراق میبوده و در ایران و دیگر جاها شاگردان بسیار میداشته ، او بیکرشته سخنان نوینی برخاسته و دیگر مجتهدان با وی دشمنی نموده او را بیدین خوانده اند ، و نتیجه



پ ۳۵

این بیکره بخشی از نشست با شکوه روزگشایش مجلس چندگانه را نشان میدهد

آن گردیده که در میان ایرانیان دو تیرگی پیدا شده . یکدسته پیروی از شیخ نموده و شیخی ، نامیده شده اند و دسته دیگری در برابر آنان خود را « متشرع » خوانده اند . در تبریز در میان دو تیره ، جنگ و خونریزی پیش آمده و تا دیرگاهی مردم ایمنی نداشته اند . هنوز مسجدی در تبریز « قائلو مسجد » (مسجد خونین) نامیده میشود و چنین میگویند که در آنجا بنام شیخی و متشرع خونریزی رخ داده .

پس از شیخ احمد جانشین او سید کاظم رشتی بوده . ولی پس از او بازگشاکش پیدا شده ، و حاجی محمد کریمخان در کرمان بدعوی جانشینی برخاسته و خود چیزهای دیگری بگفته های شیخ افزوده ، و در تبریز حاجی میرزا شفیع او را نپذیرفته و بهمان گفته های شیخ ایستادگی نشان داده ، و نتیجه آن گردیده که در تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان مردم سه تیره گردیده اند : شیخیان یا پیروان حاجی میرزا شفیع ، کریمخانیان یا پیروان حاجی محمد کریمخان ، متشرعان یا دشمنان آن دو دسته و پیروان دیگر ملایان .

در سالهای پیش از مشروطه که ما گفتگو از آن میداریم ، دیگر میانه اینان زد و خورد و خونریزی نبودی . ولی سه دسته از هم جدا بستند ، بدینسان که بخانه های یکدیگر آمد و رفت نکردندی ، و دختر از یکدیگر نگرفتندی ، و مسجدها شان جدا بودی ، و هر ساله در رمضان بالای منبرها گفتگوهای کیشی و بدگویی از هم دیگر را بمیان آوردندی .

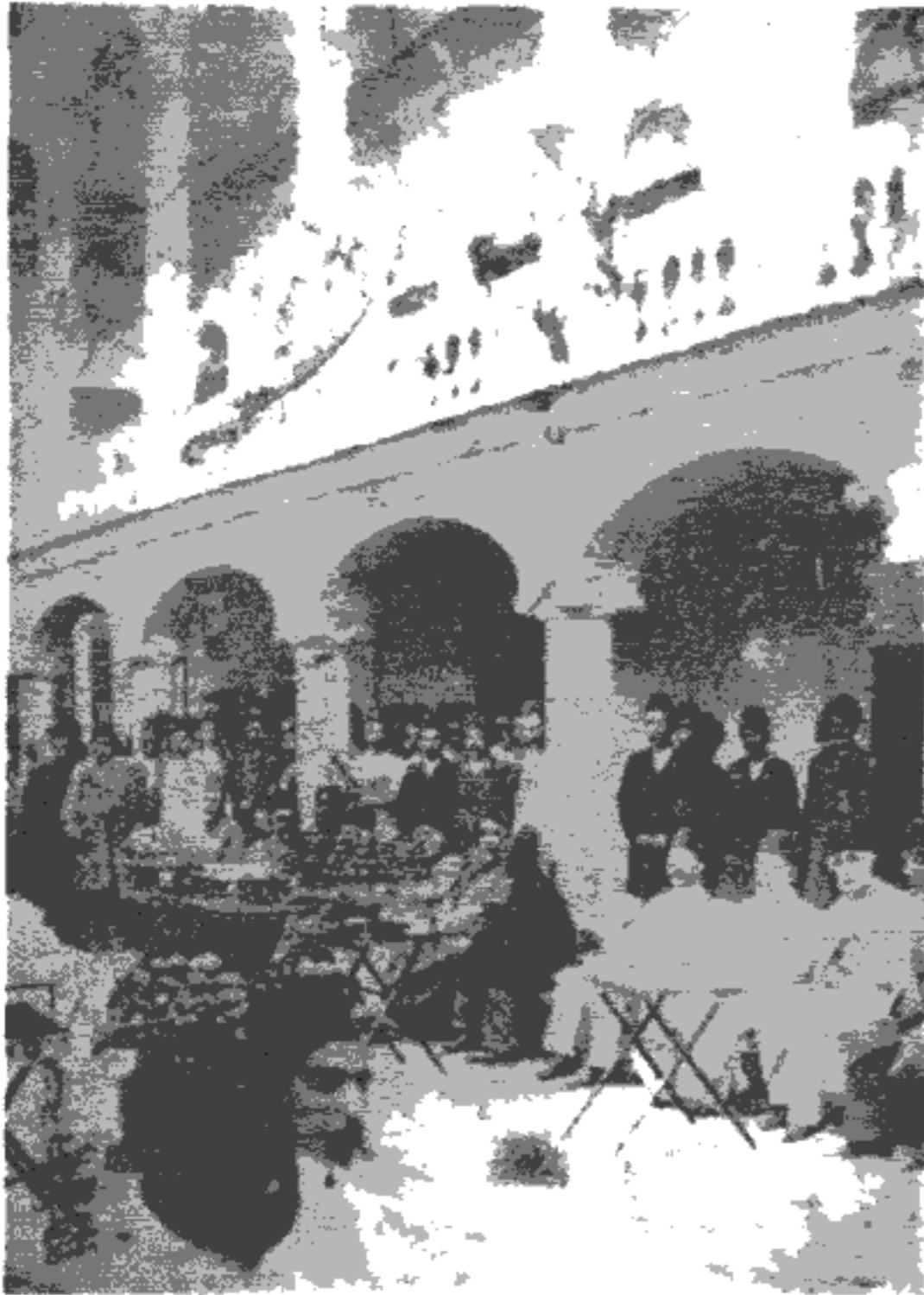
اما پیروان اینان : چنانکه گفتیم شیخیان پیروان حاجی میرزا شفیع بودند که پس از وپسرش حاجی میرزا موسی جانشین گردیده و پس از او نوبت بمیرزا علی آقا ثقة الاسلام رسیده بود . اینان چند مسجد بزرگی را در دست میداشتند و در رمضان و دیگر هنگامها در آنها گرد می آمدند . جز از خاندان ثقة الاسلام ملایان دیگری نیز - در تبریز و نجف - میداشتند .

کریمخانیان پیروان کریمخان و خاندان او میبودند و آنان چون در کرمان نشستندی برای راه بردن پیروان در تبریز ، کسانی را نماینده گماردندی . در زمانیکه مشروطه برخاست این نماینده حاجی سید محمد قرم باغی می بود ، ولی پس از چند سالی او چون مرد ، شیخ علی جوان جانشین گردید .

متشرعان که دسته انبوه اینان میبودند پیروی از ملایان دیگر میکردند . اینان پیشوایان بزرگترشان علمای نجف و کربلا شمرده شدند که بایشان « تقلید » نمودندی و رساله های ایشان بکار بستندی . ولی در هر شهری نیز مجتهدان و ملایان بسیاری برای راه بردن مردم بودندی ، و برخی از اینانست که دارا ک بسیار اندوختندی ، و نوکران و بستگان فراوان از طلبه ها و سیدها گرد آوردندی ، و دستگاہ فرمانروایی گسترده در برابر دولت بالا افراشتندی . اینگونه مجتهدان از رده « اعیان » بشمار رفتندی .

در تبریز ، از صد سال باز ، اینگونه پیشوایی و فرمانروایی ، از آن خاندان میرزا احمد بودی . اینان از صد سال باز ، دارا ک بسیار اندوخته و دبه های بسیار بدست

خداست ، دعا کنیم خدا او را بمملکت مهربان گردانده . در تبریز تنها کسی که چنین نمیبود شادروان ثقة الاسلام است که از او سخن خواهیم راند .



آورده ، و از هر باره ریشه دوانیده بودند . چنانکه گفتیم در زمان ناصرالدینشاه ، رشته دردست حاجی میرزا جواد میبود که نزدیک بیسی سال پیشوایی و فرمانروایی کرد ، و چون او در سال ۱۲۷۴ (۱۳۱۳) درگذشت ، نوبت به پسرش میرزا رضا رسید ، و چون پس از سه سال این هم درگذشت ، برادر زاده حاجی میرزا جواد ، حاجی میرزا حسن مجتهد که از نجف بازگشته بود ، بنام مجتهد رشته را بدست آورد ، و از آن سوی برادر زاده این حاجی میرزا کریم ، بنام « امامجمعه » بکار پرداخت .

در سالهای پیش از مشروطه ، این دو تن میبودند و هر یکی دارا ک بسیار و دستگاه بزرگی میداشتند ، و عمو و برادرزاده بایکدیگر همچشمی و کشاکش نیز می نمودند . از آن سوی مجتهدان دیگری نیز از میرزا صادق آقا و برادر او حاجی میرزا محسن و حاجی میرزا ابوالحسن انگلی و دیگران نیز میبودند .

گفتگو از رفتار و زندگانی اینان بسخنی نیازمند است و ما را در اینجا چنان میدانی نیست . آنچه می باید گفت اینست که اینان ، چه نیکان و چه بدانان ، جز بزیان مردم نمیبودند . اینان از جوانی بمدرسه رفته وزمانی در ایران وزمانی در عراق درس خوانده ، و پکرشته آموزا کهایی ، از کیش شیمی و اصول وفقه و حدیث و قرآن ، یاد گرفتندی ، و بگمان خود « جانشین امام » شده باز گردیدندی . کنون آزمندان و بدانان ، آن آموزا کها را افزاری برای پول اندوزی و چیرگی گرفتندی ، و مردم را زبردست خود گردانیدندی ، و نیکانسان پافشاری بیاد دادن همان آموزا کها بمردم نموده ، و آنانرا با پکرشته کارهای بیهوده ای ، از گریستن وسینه زدن و بزیارت رفتن ودعای ندبه خواندن و مانند اینها واداشتندی ، و با آتش کینه های کبشی را در دلها فروزانتر گردانیدندی . بدان بآن سان ، و نیکان باینسان مردم را سرگرم گردانیده از یاد کشور و توده باز داشتندی .

راست است نیکانسان پکرشته نیکها نیز از راستگویی و درستکاری و نیکی بدیگران وماتند اینها ، بمردم آموختندی واز اینرو کسان سودمندی بودند . چیزیکه هست رو بهمرفته زیانسان بیش از سودشان درآمدی .

اینان ، چه بدان و چه نیکان ، هیچگاه بیاد نیاوردندی ، که این کشور را که مادر آن آن میزیم ، دشمنانی هست که ببردنش میکوشند و میباید ما را نیز بنگهداشتنش کوشیم و همواره بیدار باشیم و بسیج افزار کنیم - چنین چیزی را نه خود اندیشیدندی ، و نه اگر کسی گفتی گوش دادندی . بسیاری از آنان چنین سخنانی را « بیدینی » شماردندی و بیخردانه مردم را از آن بازداشتندی ، و این بود که کتابهای طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بیگ را بنزدیک نگذاردندی . بارها دیده شدی که در نشستی با بودن ملایی چنین سخنی بمیان آمدی ، وملا روترش کردی و جلو رفتی ، ویا در پاسخ چنین گفتی : « این مملکت شیعه را صاحبی هست . او خودش نکه میدارد » . پس چنین گفتی : « قلب پادشاه در دست

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری و با آن انگیزه‌های کشته شدن میرزا آقا خان کرمانی و یاران او و سرش محمد علیمیرزا و لیمهد شد و کارهای آذربایجان با و سپرده گردید ، از یکسو ستمگری و بدی خود او ، و از یکسو برخی پیش آمدها ، خواه و ناخواه ، مردم را بزبان آورد و تکان داد .

یک پیش آمد دلسوزی ، در آغاز و لیمهدی محمد علیمیرزا ، کشته شدن میرزا آقا - خان کرمانی و حاجی شیخ احمد روحی و حاجی میرزا حسنخان خبیرالملک بود که هر سه را در یکجا در تبریز کشتند . میرزا آقا خان و حاجی شیخ احمد داستان درازی میدارند . در جوانی از کرمان با سپهان و از آنجا بتهران آمده‌اند و از اینجا روانه استانبول گردیده‌اند و در آنجا چند زبانی ، از انگلیسی و فرانسه‌ای و ترکی - عثمانی یاد گرفته‌اند . اینان پیشرفت اروپا و نیرومندی دولت های اروپایی را دیده و از اینسو با شفتگی کار شرق و درماندگی شرقیان مینگریسته‌اند و دلهاشان ببرد می‌آمده و دست و پایی میزده‌اند ، و در اینمیان خود نیز از حالی بحالی می‌افتاده‌اند . نخست در ایران ، همچون دیگران ، شیمی می‌بوده‌اند ، سپس در آنجا ازلی گردیده‌اند و دختران صبح ازل را بزنی گرفته‌اند ، سپس بیکیبار بیدین گردیده و آشکاره «طبیعی گری» نموده‌اند ، و در پایان کار بسید جمال‌الدین اسد - آبادی پیوسته و باز بمسلمانی گراییده ، و بهمدستی او به «اتحاد اسلام» کوشیده‌اند . هر یکی نیز کتابهایی نوشته‌اند که شناخته می‌باشد .

اما خبیرالملک ژنرال کونسول ایران در استانبول می‌بوده و او نیز با سید جمال و اینان همدستی مینموده ، و سه تن بنام «اتحاد اسلام» نامه هایی بایران ، باین و آن ، می نوشته‌اند . بیچارگان خود را بآتش زده و برای رهایی این توده‌ها بهر چاره‌ای دست می‌یازیده‌اند .

در سال ۱۲۷۴ (۱۳۱۳) که آخرین سال پادشاهی ناصرالدین‌شاه می‌بود ، علاءالملک سفیر ایران دستگیر گردانیدن اینان را از دربار عثمانی خواست ، و چنانکه در تاریخ - بیداری نوشته ، بسطان چنین وانمود که در شورش ارمنیان که سال پیش از آن رو داده بوده ، اینان دست داشته‌اند .

با دستور سلطان ، این سه تن را گرفته به طربزان فرستادند ، و در آنجا بزندان انداختند ، و چون در همان سال کشته شدن ناصرالدین‌شاه با دست میرزا رضا کرمانی رخ داد ، و در آن باره بسید جمال‌الدین بدگمانیها می‌رفت ، از اینان هم چشم نهوشیدند . بخواهش دولت آنانرا تا مرز آورده و بایرانیان سپردند ، و از آنجا به تبریز آوردند و هر سه را بکشتند و چون وزیراکرم که در آن زمان «نایب‌الحکومه» آذربایجان می‌بوده و از چگونگی کشته شدن اینان نیک آگاه گردیده ، یادداشتی در آن باره به نزد ناظم‌الاسلام

نویسنده تاریخ بیداری فرستاده ما نیز همانرا در اینجا می‌آوریم . چنین مینویسد :

یک روز محمد علی میرزا که آن ایام تازه ولیمهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان نمود که سه نفر مقصر از اسلامبول می آورند سی نفر سوار بفرستید در آواجق چالدران که سرحد ایران و عثمانی است مقصرین را تحویل گرفته به تبریز بیاورند بنده هم رستم خان قراجه داغی را باسی سوار روانه نموده رستمخان قریب یکماه در سرحد معطل شده از حضرات خبری نشد مشارالیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود . محمد علی میرزا تلگرافی بطهران کرد که رستمخان یکماه در سرحد معطل و چون از حضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است .

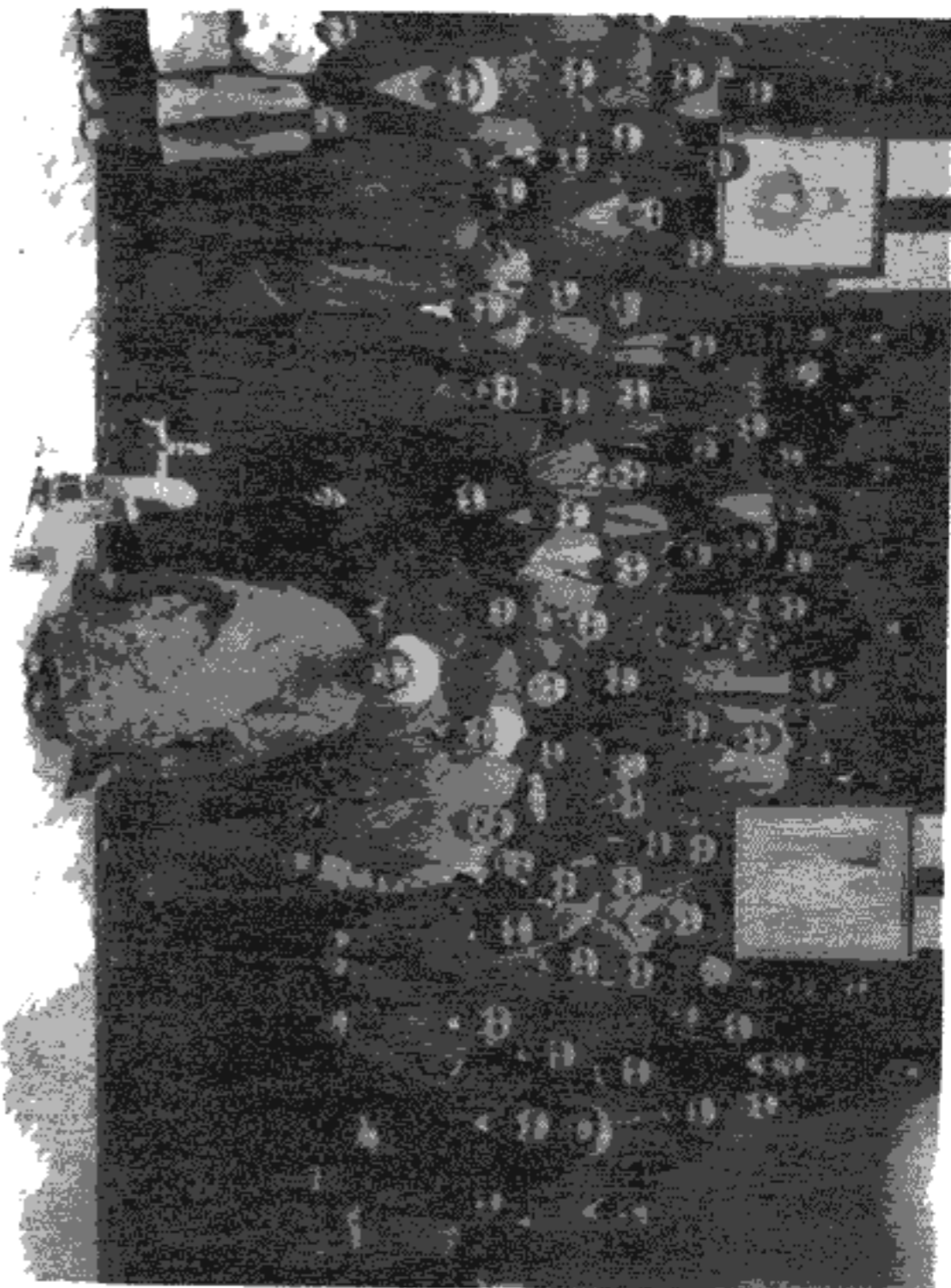
از تهران جواب دادند که مقصرین این روزها بسرحد وارد میشوند معجلا رستم - خان را بسرحد مراجعت دهید مجدداً رستم خان را روانه کردیم بنده هم نمیدانستم که این مقصرین کیها هستند و تقصیرشان چیست .

دو سه دفعه هم از محمد علیمیرزا تحقیق کردم گفت منم نمیدانم ولی محققاً میدانسته چون از بنده ظنین بوده نمیخواست بگوید و از اینجا سه ظن او که حسن ظن بوده معلوم میشود حضرات را که وارد مرند دو منزلی تبریز نمودند محض احتیاط که مبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها فراهم بیاید اسکندر خان فتح السلطان کشیک چی باشی خود را هم با جمعی سوار بمرند فرستاد که در ممیت رستمخان با هم باشند .

همچنین چون بنده نایب‌الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را داشتم حضرات را بمن نداد . خود محمد علی میرزا خانه‌ای در محله ششکلان داشت بجهت ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی در همان عمارت و خانه مخصوص خود می‌نشست شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانه اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از حال آن بیچاره‌ها مطلع شوم .

در این بین از پاره‌ای جاها تحقیقات لازمه را نموده و در صدد استخلاص آنها برآمدم حتی یکی از قراولها ده تومان داده قلمسدان و کاغذی بحضرات رساندم که از محبس بمرحوم میرزا آقای مجتهد پسر مرحوم حاجی میرزا جواد آقا و سایر علماء کاغذالتجاء نوشته و استخلاص خود را بخواهند و آنها هم بعلماء کاغذ نوشته توسط همان قراول کاغذها بعلما رسید بنده هم خیلی طالب و مایل بودم که با حضرات ملاقاتی کنم یک روز وقت غروب نمیدانم برای چه کاری از دارالحکومه بخانه محمد علی میرزا رفته دیدم تنها در اطاق کتابی میخواند به بنده هم اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از این سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسنخان است برای ایران قانون نوشته کتاب را داد دست بنده من هم چند سطر خوانده بعد گفت شما این محبوسین را ندیده‌اید جان من امشب بمحبس رفته آنها را استنطاق کنید گفتم باین شرط میروم که یک نفر با من بیاید خودتان هم در پشت در ایستاده هر چه صحبت می‌کنم بشنوید قبول کرد محمد علی میرزا و بنده واسکندر خان

فتح اسلطان و میرزا قهرمانخان نیر السلطان رفتیم بمحبس خودش پشت در ایستاد ما سه نفر وارد زندان شدیم دیدم این بیچاره‌ها تازه از نماز فارغ و هنوز



پ ۳۷

این بیکره نشان میدهد دسته کریمخانیان تبریز را با پیشوای ایشان آقا شیخ‌علی جوان (این بیکره دو سه سال پس از آغاز مشروطه برداشته شده)

خلیلی را بپایشان نگذاشته و سه نفری صحبت میکنند فتوح السلطان و میرزا قهرمانخان رو بروی آنها نشسته بنده محض اینکه نمیخواستم محمد علی میرزا حال ملالت مرا ببیند گوشه محبس بنشسته محمد علی میرزا هم از سوراخ در نگاه میکرد فتح السلطان و میرزا قهرمان خان با حضرات بنشای صحبت گذاشته بعد از ربع ساعت گفتم منم میخواهم باشما قدری صحبت کنم گفتند شما میرزا محمود خان حکیم فرمانفرما هستید گفتم می بینید که لهجه من ترکی و یکی از نوکر های ولیعهد قوطی سیکار خود را در آورده بهریک يك سیکار تعارف نموده خود هم سیکاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات حبسی مرا شناختند صحبت از مرحوم آقا سید جمال الدین انداختم که در کجا با او آشنا شدید گفتند در استانبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود و ایشان رئیس بودند ما هم ا اعضای مجلس در آنجا آشنا شده ایم بنده صحبت را کشیدم بفریاد اتحاد اسلام و نتیجه آن که برای اسلام حاصل میشود .

خیلی در این خصوص صحبت کردیم حضرات بنده را خوب شناختند دیدم این بیچاره‌ها دور نیست بعض صحبت ها کنند که مضر حال آنها باشد بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده نمیخواستم صحبت دیگری بمیان بیاید در آخر گفتم که ناصرالدین شاه را برای چه کشتند شیخ احمد گفت بسکه نوشتند دادند دستش و قبول نکرد کشتند . بنده هم پاشدم شیخ احمد گفت خواهش دارم بقدر نیمساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت نمایم بیچاره ها نمیدانستند که محمد علی میرزا پشت در ایستاده و من طفره میزنم گفتم چون من روماتیسم دارم و هوای زیر زمین رطوبتی است نمیتوانم زیاد تر از این بنشینم گفتند از ولیعهد خواهش میکنیم که فردا شب با پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند که شما هم تشریف بیاورید قدری صحبت نمایم گفتم چه عیب دارد اگر ولیعهد اجازه بدهد حاضرم همینکه پاشدم شیخ احمد گفت میدانی این چه زنجیر است که گردن ما زده اندا گرمیدانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی يك مرتبه بزبارت آن می آمدید من هم واقماً خون ب سرم زده از حال طبیعی خارج شده بودم گفتم من میدانم اگر بعضی ها هم بدانند . همین حرف تا مدتی که در تبریز بودم بکلی محمد علی میرزا از من سلب اطمینان نموده و مرا دچار چه صدماتی نمود بعد از اینکه از محبس بیرون آمدم محمد علی میرزا گفت که استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا و علمی بود گفتم بلی در اول استنطاق باید به پختگی حرف زد که طرف مقابل را از خود دانسته در استنطاق دویم و سوم هر چه در دل دارند بگویند .

بنده بانهایت افسردگی رفتم منزل و همه را در تدارك چاره استخلاص و فکر نجات آنها را میکردم یکی دو مجلس هم با مرحوم میرزا آقای امامجمعه و مرحوم حاجی میرزا موسی ثقة الاسلام در باب حضرات مذاکراتی بمیان گذاشتیم که روز اربعین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها بطهران نمایم چند روز از این مقدمه گذشت صبح زود بمن

خبر آوردند که حضرات را شب تلف کردند فوراً بی اختیار رفتیم نزد محمدعلیمیرزا قبل از اینکه بنده عنوان کنم گفت که شب حسین قلیخان عموزاده امیر بهادر ماموراً بادستخط شاه از طهران رسید که حضرات را تلف و سر آنها را بنهران بفرستم منم مجبور باطاعت بودم گفتم بنده که نایب الحکومه هستم اقلاً میخواستید به بنده بفرمایید گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت بگویم . باری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت - نسترن یکی یکی بیچارهها را آورده سر بریده در صورتیکه خودش هم در بالا خانه نشسته و تماشا میکرد سر هر سه را بریده بعد پوست سر آنها را کنده پراز گاه نموده همانشب بتوسط حسین قلیخان بطهران فرستاده بود سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه که در وسط شهر میگردد زیر ریکها پنهان کرده بودند .

فردای همان شب که بچهها توی رودخانه بازی میکردند سرهای بی پوست از زیر ریک در آمده به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم سرها را در جایی دفن نموده در صدد پیدا کردن نعش آن شهدا افتادم معلوم شد که نعشها را همان شب برده در داغ بولی زیر دیوار گذاشته دیوار را هم روی نعشها خراب کرده اند شب دوم نایب عبدالله آدم خود را با چند نفر محرمانه فرستادم نعشها را در آورده و سرها را هم بردند غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند . تا اینجاست یادداشت وزیر اکرم .

اینان را که کشتند چنین گفتند : سه تن بابی می بودند . دیگران را که می کشتند این نام را مینهادند چه رسد بکسانی که دوتن از ایشان زمانی از شناختگان بایبان می - بوده اند . ولی کسان بسیاری داستان آنانرا دانستند و سخت آزرده گردیدند ، و چند سال دیرتر که آزادیخواهانی پیدا شده و بکوششهایی برخاستند ، همیشه نامهای آنان را بزبان داشتندی و یکی از بیدادگری قاجاریان همین را شمردندی .

یکی از گرفتاریهای زمان خود کامگی انبار داری بوده که همیشه **داستان نان** دبه دارانی گندم وجو را نفروختندی تا نان کمیاب و گران شدی ، و آنگاه ببهای بیشتر فروختندی . این کار ، در سالهای پیش از مشروطه در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیشتر دبه داران از ملایان و اعیانها و بازرگانان بان میپرداختند ، و دولت که میبایست جلو گیرد ، نمیگرفت . زیرا خود محمد علی میرزا دبه میداشت و اونیز از گرانی غله بهره مند میگردد . در نتیجه این ، نان همیشه کمیاب و جلو ناوایبها پر از انبوه زن و مرد بودی ، که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده شدی .

این يك گرفتاری برای مردم کمچیز شده بود و چند بار آشوبی پدید آورد که یکی از آنها آشوب خونین سال ۱۲۷۷ (۱۳۱۶) و تاراج خانه های نظام العلماء و علاء الملك و دیگران بود . در اینسال نان کمیاب تر و سختی مردم بیشتر بود ، و سید محمد یزدی که آنزمان تازه به تبریز آمده بود در مسجدها و روضه خوانیها بمنبر میرفت و از انبارداران

بدگویی میکرد و باد باتش خشم مردم میزد . در نتیجه اینها و برخی دستهایی که در میان بود کسانی جلو افتادند و بازارها بسته گردید و مردم در سید حمزه گرد آمدند و بفریاد و ناله پرداختند . امیر گروسی که پیشکار آذربایجان می بود خواست بسا پیام و



سخن آشوب را فرو نشاند نتوانست. در اینمیان نام ناظم‌العلماء بزبانها افتاده و چنین گفته میشد نانوائانی برای خریدن گندم بنزد اورفته‌اند و او نخواستہ بفروشد و بدگویی بسیار از خاندانش کرده میشد. این بود روز دوم مردم آهنگ خانه او کردند و گرد آن را گرفتند. نظام‌العلماء و کسانش از پیش دانسته و تفنگچی آماده کرده بود و اینان بشلیک برخاستند و چنانکه گفته میشد بسیاری از مردم تیرخورده و از پا افتادند. ولی مردم پراکنده نشدند و از اینسو نیز تفنگچیان پیدا شده و بجنگ پرداختند و چند تن را نیز اینان زدند. همچنین بکینه ملایان، چند تن از طلبه‌ها را که از درس باز میگشتند و آگاهی از هیچ کاری نمیداشتند دستگیر کرده سنگدلانه سر بریدند.

شبهانه نظام‌العلماء و برادرانش بیاری شادروان حاجی میرزا موسی ثقة‌الاسلام راهی پیدا کرده با خاندانهای خود بیرون رفتند، و فردا مردم بخانه‌های ایشان ریخته همگی را تاراج کردند و افزار و کالچال فراوان بردند، و پس از این کارها بود که محمد - علمیرزا بچاره‌جویی برخاست و بامیر نظام دستور پراکندن مردم را فرستاد. این پیش آمد در مرداد ۱۲۷۷ (ربیع‌الثانی ۱۳۱۶) بود.

چنین پیداست که او را کینه از علاء‌الملک و دیگران (برادر نظام‌العلماء) در دل میبوده، و خود در این داستان دست میداشته و کینه جویی میخواست.

پس از تاراج خانه‌ها مردم پراکنده شدند و آشوب فرو نشست. ولی بکمی نان در بازار و سختی زندگانی مردم بینوا چاره‌ای کرده نشد، و این گرفتاری میبود تا جنبش مشروطه خواهی پیش آمد و بیگمان یکی از انگیزه‌های آن، این را باید شمرد.

سه چهار سال پیش از مشروطه را، من خود بیاد میدارم. این زمان بزرگی میبودم و گاهی ببازار میرفتم و انبوهی زنان و مردان را در جلو دکانها با دیده میدیدم.

در سالهاییکه از آسمان باریده و از زمین روئیده و غله بفراوانی بدست آمده بود، مردم میبایست نان را با رنج و اندوه بدست آورند. زنان بیوه بچه‌های خود را در خانه گزارده برای گرفتن نان چهار و پنج ساعت در جلو دکان بایستند مردان کارگر تا شام کوشیده و پولی بدست آورده و از نیافتن نان تهیدست بخانه باز گردند.

در آن زمان در آذربایجان مردان خانه دار و آبرومند از بازار نان نخریدندی و یکی از شرطهای خانه داری نان در خانه پختن را شمردندی. نانوائیها در بازار بیش از همه برای کمچیزان و بینوائیان بودی، و آنان هم با این رنج و سختی دچار میبودند.

نانوائیان در سایه پشتیبانی محمد علی میرزا بمردم چیرگی می نمودند و بدرفتاری می کردند، و از اینکه مردم را نیازمند خود میدیدند از چند راه بیدادگری نشان می دادند. زیرا از یکسو بهای نان را بالا برده گران میفروختند، و از یکسو نانرا ناپخته بیرون آورده و جز آرد چیزهای دیگر بان می آمیختند، و پس از همه بجای یکمن،

سه چارک بلکه کمتر میدادند. نانوائیان آشکار گفتندی: «یکمن ما سه چارک است مردم بدانید.»

بیاد میدارم نانوائی میخواست بکریلا رود و برای آنکه پولش و حلال باشد همینرا بمردم میگفت، در جاییکه این هم دروغ میبود و چنانکه مردم میگفتند، از سه چارک هم کمتر میداد.

این زمان کم فروشی خود یکی از گرفتاریها میبود. چون کسی جلو نمیکرفت و سنگی در میان نمیبود، نه تنها نانوائیان، همه دکانداران کم میفروختند. ولی آنچه بمردم گران میافتاد کم فروشی نانوائیان میبود. زیرا نانی را که با بهای گران و رنج فراوان بدست می آوردند، بجای یکمن سه چارک یا کمتر میگرفتند.

اینها از چند راه مایه بیداری مردم میشد: از یکسو از محمد علی میرزا که پادشاه آینده کشور خواستی بود نومید و بیزار میکردیدند، و از یکسو از ملایان که در انبارداری همدست دیگران میبودند دل سرد میشدند. رویهمرفته باندیشه زندگانی نزدیکتر میکردیدند و کم کم این درمی یافتند که خود باید بچاره کوشند.

از ملایان نخست امام جمعه، و سپس مجتهد بانبارداری شناخته میبودند. مجتهد خود بیزاری نمودی و گناه را بگردن پسرش حاجی میرزا مسعود انداختی. ولی امام جمعه باین پرده کشی هم نیاز ندیدی.

در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) بهنگامیکه مظفرالدین شاه در اروپا

کشته شدن جعفر
آقا شکاک
میبود و محمد علمیرزا در تهران عنوان «نایب‌السلطنگی» می داشت در تبریز يك داستان شگفتی رخ داد که اگر چه بجنبش مشروطه پیوستگی نزدیکی نمیدارد، چون با رشته تاریخ و داستان‌هایی که در سال های دیرتر رو داده پیوستگی میدارد، و خود یکی از پیش آمد های بود که از ارج دولت در نزد مردم بسیار کاست، از اینرو آن را در اینجا مینویسیم:

ایل شکاک از کردانیند که در نزد يك خاک عثمانی نشیمن دارند. سران اینان هر زمان فرصت دیدندی با دولت نافرمانی کردند و بتاخت و تاراج برخاستندی. در اینزمانها، از چند سال باز، محمد آقا سر آن ایل و پسرش جعفر آقا نافرمانی مینمودند و از تاخت و تاز باز نمبایستادند. نظام‌السلطنه که پس از رفتن محمد علمیرزا بتهران، به پیشکاری آذربایجان آمده بود بجعفر آقا زینهار داد و او را بتبریز خواست. جعفر آقا باهفت تن از برگزیدگان کسان خود، که یکی از ایشان میرزا نام دایش میبود، آمد، و نظام‌السلطنه با او مهربانی نمود.

چون اینزمان در قفقاز گرما گرم جنگ ارمنی و مسلمان میبود و آگاهیهایی که از آنجا میرسید در تبریز مردم را مبشورانید و در اینجا نیز هر زمان بیم آشوب میرفت چند روزی نگهداری ارمنستان را باو سپرد که با کسان خود بگردد و اگر آشوبی رخ داد

جلو مردم را گیرد .

تا چندی آنان در شهر میبودند و همچنان با تفنگ و فشنگ میگردیدند ، و چون از بازارها پاکوچه‌ها میگذشتند مردم بتماشا میایستادند .

ولی یکروز ناگهان آواز افتاد که جعفر آقا را کشته‌اند و کسان او شلیک‌کنان گریخته و چندکس را با تیر زده‌اند ، و در شهر تکانی پدید گردید . چگونگی این‌بوده که محمد علی‌میرزا از تهران ، با تلگراف دستور بنظام‌السلطنه فرستاد که جعفر آقا را بکشد ، و او چنین درست کرده که محمد حسین‌خان ضرغام را که از سرکردگان سواران

قره‌داغ بود برای خود خوانده و نیز بچند تنی از فراشان و دیگران تفنگ و تپانچه داده و در زیرزمینی - های سرای آماده گردانیده ، و پس از آن جعفر آقا را بانجا خوانده .

جعفر آقا بی آنکه بدگمان باشد پاکسان خود درآمده ، و آنان را در حیاط در پایین گزارده ، و خود برای دیدن نظام‌السلطنه از پله‌ها بالا رفته . فراشان او را باطاق کوچکی راه نموده‌اند . ولی همینکه نشسته ضرغام تفنگی بدست ، از روزه او را نشانه گردانیده . جعفر آقا حسنه و افتاده و جان سپرده .

کسان او در پایین ، همینکه آواز تیر شنیده‌اند چگونگی را دریافته‌اند . و شلیک‌کنان از پله‌ها بالا رفته‌اند . فراشان گریخته‌اند ، و آنان خود را بسر کشته جعفر آقا رسانیده چون او را بیجان یافته‌اند ، نایستاده و باندیشه‌هایی خود افتاده‌اند

و پنجره‌ای را باز کرده و از آنجا یکایک بالا خزیده و خود را به پشت بام رسانیده‌اند ، و از آنجا نیز خود را بکوچه رسانیده و شلیک‌کنان راه افتاده‌اند ، و بهر کسی رسیده‌اند زده‌اند و از شهر بیرون رفته‌اند . کسان نظام‌السلطنه بیش از این نتوانسته‌اند که دوتن از ایشان را بزنند (یکی را در حیاط و دیگری را بهنگام خزیدن به پشت بام) و دیگران



ب ۳۹

میرزا آقا خان کرمانی

جان بدر برده‌اند .

این داستان از هزار باره شکفت آور بود ، و از ارج کارکنان دولت بسیار میکاست : از یکسو زینهار شکستن و کسی را به نیرنگ کشتن ، و از یکسو کار نادانستن و در برابر چندان کرد ناتوانی نشان دادن . آنگاه مردم از پایان کار می‌اندیشیدند که با آن ناتوانی دولت مایه ریخته شدن خون هزاران بیگناه خواهد گردید و کردان بخونخواهی سر بر آورده بتاخت و تاز خواهند برخاست .

کشته جعفر آقا را با آن دوتن آوردند ، و در عالی قاپو آویزان گردانیدند . من این‌هنگام بمکتب میرفتم ، و با دو سه تن از شاگردان بتماشا رفتیم . هر سه را سرنگون آویزان کرده بودند .

اما آن کردان که رفته بودند نظام‌السلطنه یکدسته سوار از دنبالشان فرستاد که در ارونق بایشان رسیدند ، و آنان دلیرانه بجنگ ایستادند و بتعهداری خود کوشیدند ، و در میان زد و خورد زیرکانه اسبهایی از اینان بدست آوردند و بر نشسته از میان رفتند ، و این نمونه دیگری از سستی کارهای دولت بود .

محمد آقا پدر جعفر آقا باین دستاویز بار دیگر بنا فرمانی برخاست و آنوب فراهم گردانید ، و چون در این‌هنگام گفتگوی مرزی با عثمانی پیدا شده و رنجشهایی میان دودولت میبود ، او فرصت شمرده باستانبول رفت و در آنجا از دولت نوازش یافت و لقب پاشایی گرفت و بکارهایی میکوشید . ولی در سایه پیش آمدی باو بدگمان گردیدند و آنچه داده بودند پس گرفتند و او کاری نتوانست . لیکن خواهیم دید که پسر دبگرش اسماعیل آقا با سیمکو بچه کارهایی برخاست .

گفتیم جنگهای ترانسوال و انگلیس ، و روس و ژاپون ، که در سالهای پیش از مشروطه رخ میداد و روزنامه‌های فارسی داستانهایی آنها را مینوشتند ، و در همه جا مایه بیداری ایرانیان میشد . و نیز شورش روسستان و جنبش آزادیخواهان آنجا ، و کوششهای بس شکفتیکه مینمودند مردم را تکان میداد . در آذربایجان گذشته از اینها ، جنگ مسلمان و ارمنی در قفقاز ، مایه تکان و بیداری میبود .

این جنگ زا - یا بهتر گویم این خونریزی را - کینه تیزی برخی از ارمنیان پیش آورده بود ، و چنانکه گفته میشد دولت روس نیز با تیش آن باد میزد زیرا در نتیجه شکستی که آن دولت را پیش آمده و شورش و آشوب در بیشتر جاها رخ داده بود ، بیم شورش قفقازیان نیز میرفت ، و دولت برای جلوگیری از چنان پیش آمدی ، و برای سرگرمی مردم ، بودن چنین جنگی را در میان مسلمانان و ارمنیان نیک میشمرد .

نخست در ماه بهمن ۱۲۸۳ در باکو جنگی برخاست . بدینسان که روز یکشنبه سیام آناه (۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۲۲) ، ارمنیان آقا رضی نامی را که از یکخاندان توانگری و

خود جوان نبکی میبود کشتند ، و از همانجا خونریزی آغاز گردید ، و چهار شبانه روز با سخنی در میان میبود . دسته‌های انبوهی از دوسو ، با گناه و بیگناه ، کشته شدند ، و چند کاخ بلند و بزرگی خوراک آتش گردید . سرانجام بکوشش حاجی زین‌العابدین تقیوف و شیخ الاسلام و دیگران آرامش و آشتی برپا شد .

ولی دلاها از کینه پاك نمی‌بود ، و چند زمانی نگذشت که بار دیگر خون ریزی‌های سخنی ، چه در باکو ، و چه در دیگر شهرهای قفقاز ، در گرفت و خدامیدان که تا چند اندازه مردان و زنان کشته شدند .

روزنامه های فارسی این داستانها را مینوشتند . روز نامه تربیت هوا داری از ارمنیان مینمود و حبل‌المتین و روزنامه‌های دیگر پشتیبانی از مسلمانان نشان میدادند . این داستان در همه جا بمردم گران می افتاد . ولی در آذربایجان بویژه در تبریز ، بدیگر - گونه می‌هنایید . زیرا گذشته از نزدیکی میان قفقاز و آذربایجان ، و گذشته از دل‌بستگی که آذربایجانیان را بقفقاز میبود ، چون گروه انبوهی از مردم اینجا در قفقاز میبودند ، و چنین آگهی میرسید که ارمنیان در کشتن مسلمانان ، جدایی مبانه ایرانیان و دیگران نمیگزارند - اینها مردم را سخت ناآوده میگردانید .

بیم میرفت که در اینجا نیز خونریزی رو دهد ، ولی نگهبانی دولت و جلوگیری برخی از علماء و رفتار دوران‌دیشانه سران ارمنی جلو را گرفت . ارمنیان خود را ایرانی میخواندند و از رفتار همجنسان خود در شهر های قفقاز بیزار می نمودند ، و بعلماء نزدیک رفته دلهای آنان را بسوی خود میگردانیدند ، تا آنجا که چون در همان هنگامها شیخ حسن مامقانی در نجف مرد و در شهرهای ایران برای او ختم میگزاردند ، در تبریز ارمنیان نیز همدردی نمودند و در مسجد قلعه بیگی که در ارمنستان است ختم گزاری کردند .

بدینسان در اینجا جنگی رونداد . در سال ۱۲۸۵ ، یکماه کمابیش ، پیش از داستان مشروطه ، يك روز آوازی افتاد و مردم بازار را بستند و نزدیک بود رشته از دست رود . لیکن باز علماء و دولت جلو گرفتند .

در این جلوگیری یکی از پیشکامان امام‌جمعه میبود که بنگهداری از ارمنیان میکوشید ، چندانکه این رفتار او مایه دل آزردهای قفقازیان گردید و روزنامه‌های آنجا زبان بکله و بدگویی باز کردند .

باری این پیش‌آمد بنگان و بیداری مردم بسیار میافزود ، و آنچه بیش از همه مایه پندآموزی گردیده و بزبانها افتاده بود اینکه در آن خون ریزی ، در باکو و دیگر جاها ، چند هزار تن ایرانیان بیگناه ، از بازارگانان و کارگران و دیگران کشته شدند ، و دولت ایران هیچ پروا ننمود و بگفتگوی در باره آنان برنخواست - همین یکی بمردم بسیار گران میافتاد و اندازه بی‌پروایی و بی‌کارگی دولت قاجاری را نیک هویدا میگردانید .



پ ۴۰

شیخ احمد روحی

شده بود و دولت در برابر آن جز خاموشی و بی‌پروایی نمی نمود سخت خشمناک و نومید میگردیدند .

در این میان حال و رفتار محمد علیمیرزا خود انگیزه دیگری برای بیداری و بیزارگی مردم میبود . این مرد که پادشاه کشور خواستی بود ، گرایش بسیاری بروسایان از خود نشان میداد ، و یکجوان بسیار زیرک روسی بنام « شاپشال » بعنوان آموزنده زبان روسی در نزد او میزیست که خود آموزنده همه کارهای او میبود .

گرایش او بروسایان تا آنجا رسید که پیکره‌ای بارخت و قزاقی ، از خود برداشته بیباکانه آن را بدست مردم داد . مردم می اندیشیدند آینده کشور ، با چنین کشورداری چه خواهد بود؟ ... از پادشاهان قاجاری کسی بحال و رفتار این نبوده . ایرانیان قرن‌ها با خود کائنکی زیسته و بدتر رفتاری و ستمگری فرمانروایان خو گرفته بودند ، و با این همه از بدرفتاری‌های این سخت می‌آزرده .

در همان سالها در آذربایجان یکداستان دیگری رخ داده بود ، و آن اینکه يك مسیونر انگلیسی در میان تبریز و ارومی کشته شده و کشته؛ او شناخته نگردیده بود . دولت انگلیس با فشاری نشان داد و دیر زمانی گفتگوی آن در میان میبود و کسان بسیاری رنج میدیدند . تا سر - انجام پشاه هزار تومان خونبهای او داده شد . مردم آن داستان را با این پیش آمد قفقاز بستگی گزارده ، و از اینکه خون هزاران ایرانی بیگناه ریخته

بدیهای محمدعلی

میرزای ولیعهد

جوان آزمند ، با همه دارا ک بسیار و جایگاه بلند ، از مردم پول درمی یافت . از کسانی وام گرفته نمیبپرداخت ، و ستمگرانی این خوی او را شناخته و با دادن پولهایی و یا از راه دیگری ، باو نزدیکی جسته و بیشتگر می یاوریهای او در ستمگری با مردم اندازه نگه نمیداشتند . من برای نمونه دو داستانی را در اینجا مینویسم :

حاجی محمد تقی صراف که در تهران و تبریز خانه و حجره میداشت و سرمایه بزرگی اندوخته بود با دادن پولهایی بمحمد علیمیرزا از نزدیکان او میشود ، و از دولت زمینهای و خالصه ، لاکه دیزج (۱) را میخرد ، و بدستاویر آن بزمینهای دیگران نیز دست میبازد . حاجی عباس لاکه دیزجی که خود پیرمرد دلیری میبود و يك پسر جوانی میداشت در برابر او ایستادگی نموده بنگهداری زمینهای خود میکوشد و پسر او کسان حاجی محمد تقی را کتک میزند . حاجی محمد تقی این را بمحمد علیمیرزا میکوبد ، و او دستور میدهد پسر حاجی عباس را گرفته بانبار میفرستند و زمینها را بازور گرفته بدست حاجی محمد تقی میسپارند . حاجی عباس رام نشده و از کوشش باز نمیبایستد ، و قبالة و سندیکه میداشت بدست گرفته بخانههای علماء مبرود و دادخواهی میکند ، و چون میبیند نتیجه نداد روزی چند قفلی برداشته بدرهای مسجدهای مجتهد و میرزا صادق و دیگران میرود و بهر یکی قفلی میزند ، باین عنوان که در شهریکه باین آشکاری ستم میکنند ، نخست باید بجلوگیری از ستم کوشید . ملایان پاسخ میدهند ما را توانایی نیست که جلو ستمگران را بگیریم ، ولی اگر کسی بپرسد ما راستی را نویسیم . حاجی عباس پرسشنامه ای درست میکند و ملایان هر یکی پاسخی مینویسند . گفته میشد میرزا صادق آقا نوشته : « اگر غصب املاک حاجی عباس درست است پس غصب فدک نیز درست بوده » . حاجی عباس آن نوشته را برداشته بعالی فایو میرود و بهنگامیکه محمد علیمیرزا از اندرون بیرون میآمده فریاد بدادخواهی بلند میکند . محمد علیمیرزا او را بجلومیخواند و چگونگی را میپرسد . حاجی عباس داد خواهی کرده و آن نوشته را میدهد . محمد علیمیرزا بر آشفته آن را دور میاندازد و دشنامهایی بحاجی عباس می شمارد . حاجی عباس میگوید : تو بجای نوّه منی ، چه شایسته است که دشنام دهی ؟ .. محمد علیمیرزا بخشم افزوده میگوید او را بگیرند و بند کنند و از آنسوی دستور میدهد پسرش را از انبار میآورند و در برابر چشم پدر بشکنجه میپردازند . بدینسان که روغن بیاهای او مالیده روی آتش میگیرند و پایهای او را میسوزانند . بیچاره جوان از این آسیب بدرود زندگی میگوید . حاجی عباس در انبار میبود تا روزیکه بادیکر زندانیان برای کار کردن در گلکاری های دولتی بیرونش آورده بودند فرصت جسته میگریزد و خود را بخانه حاجی میرزا جواد مجتهد میرساند و بستی مینشیند ، و در آنجا میبود تا جنبش مشروطه خواهی پیش آمد و او نیز بدیکران پیوست . داستان دوم : سید محمد یزدی که نامش را بردیم ، چون عمویش سید علی از علمای

(۱) کوی از تبریز است .

بنام میبود و سالها که در تبریز مینشست . باندرون محمد علیمیرزا برای دعا و مساندن این میرفت ، این نیز به نزد محمد علیمیرزا راه یافته و یکی از نزدیکان او گردیده و در اندک زمانی داراکی اندوخته بود . در همانسال ها میرزا حسن خان صدرا لوزاره نامی . از توانگران تبریز در گذشت و از او فرزندان از کوچک و بزرگ بازماند . سید محمد یکی از خانه های او را خرید ، و چون از چگونگی کارهای آنخاندان آگاهی یافت که رشته کارهای « صغیران » در در دست مادر ایشانست و پول و دارا ک بسیار میدارند ، شبی با نردبان از پشت بام بخانه ایشان فرورفت و خود را بسربالین آن زن رسانید ، و به سر زبانی بود او را رام گردانیده زن خود کرد (عقد خواند) ، و بدینسان رشته دارا ک او و فرزندان را بدست گرفت و با زور بدارا ک دیگران دست انداخت ، دکانها و گرمابه و پول هر چه بود از آن خود گردانید ، و چون از نزدیکان محمد علیمیرزا میبود کسی نتوانست جلو گیرد ، و میبود تا پس از مشروطه دختر بزرگ صدرا لوزاره این داستان را به روزنامه ها نوشت و از انجمن ایالتی دادخواست ، و انجمن کسانیرا فرستاد تا دست سید محمد را از دارا ک ایشان کوتاه گردانید .

داستان دشمنی حاجی میر مناف صراف و دیگر سیدهای دوچی را با محمد علیمیرزا خواهیم دید ، انگیزه این آن بود که محمد علیمیرزا پولهایی از حاجی میر مناف گرفت و پسر شانزده ساله او را سرتیب گردانید ، حاجی میر مناف با کسی گفتگویی درباره دیهی میداشت و محمد علیمیرزا هر زمان از یکسو پول میگرفت و هواداری از آن مینمود .

اینهاست نمونه ستمگری های محمد علیمیرزا و نزدیکان او . با این بدیها و ستمگریها نمیبخواست که کسی گله ای کند و یابدی گوید ، و يك گروه را پورتچی در میان مردم پراکنده گردانیده بود که اگر کسی سخنی گفتی یا گله ای کردی باو آگاهی دادندی . مردم چندان ترسیده بودند که در خانه های خود هم از گفتگو خودداری مینمودند .

باین بدیهای او باید افزود نمایشهای دیندارانه او را . زیرا همه ساله در دعای محرم تکیه بر پا کردی . شب عاشورا با پای برهنه بکوچه ها افتاده بجهل مسجد شمع سردی ، در رمضان دریکی از سه روز « احیاء » بمسجد حاجی شیخ محمد حسین آمده در پشت سر او نماز خواندی ، کتاب های دعا بچاپ رسانیدی .

همانسال که مشروطه برخاست ، در محرم آن ، حاجی شیخ محمد حسین يك « روایت » نویسی (يك نسخه نویسی) از زیارت عاشورا پیدا کرده بود . محمد علیمیرزا با شتاب آنرا در چاپخانه ویژه خود بچاپ رسانید و میان مردم پراکنده گردانید .

بدینسان زمینه برای جنبش مردم در تبریز آماده میگردد ، در سالهای باز پسین ، در اینجا هم کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده ای را میفهمیدند ، و از چگونگی کشور های اروپا آگاه میبودند و آرزوی کوشی را برای برداشتن خود کامگی میکردند ، و

کوشندگان تبریز

آقا محمد سلماسی ، جعفر آقا گنجهای ، میرزا علی اصغر خوبی ، میرزا محمود اسکویی ،
مشهدی حبیب (۱)

اینان با همراهان دیگرشان که ما نمیشناسیم ، هر یکی از راه دیگری بیدار شده بودند ، و کسانی از ایشان ، که تقی زاده و شریف زاده و ابوالضیاء و تربیت و عدالت و صفر رف باشند ، دانش نیز اندوخته و برخی از زبانهای اروپایی را میدانستند و در حبل المتین و دیگر جاها گفتارها مینوشتند . عدالت را گفتیم که روزنامه «الحدیده» را بنیاد نهاد و سپس عدالت را نوشت . ابوالضیاء از همدستان او بود . تقی زاده و تربیت نامه ای بنام «گنجینه فنون» مینوشتند .

یکدسته از اینان بر گرد سرعدالت میبودند که در خانه او نشستند و بر پا میکردند و گفتگو از کشور و گرفتاریهای آن بمیان میآوردند . یکدسته که حاجی رسول و جعفر آقا و علی مسیو و میرزا علی اصغر خوبی و آقا محمد سلماسی باشند نشستی میداشتند که شبنامه ها نوشته و با ژلاتین بچاپ رسانیده و میان مردم پراکنده میکردند و بیدند کسانی هم جداگانه یا بهمدستی یکی دو تن بکوششهایی برمیخواستند .

بخشعلی آقا ، نامی از کارکنان گمرک در جلفای روس ، با اینان پیوستگی میداشت و به بیاننامه های پیرا که آزاد بخوانان روس در قفقاز پراکنده میساختند با اینان میرسانید و کسانی از اینان که بقفقاز میرفتند یا در آنجا میبودند .

از علمای بزرگ شادروان ثقة الاسلام با اینان همداستان میبود . این مرد با جایگاهی که میداشت و پیشوای شیخیان میبود از خواندن مهنامه ها و کتابهای مصری و دیگر کتابها بیدار گردیده و از پاکدلی و غیرتمندی دلسوزی بنوده میبنموده و با اینان همداستی در بیخ نمیکفته .

شگفت تر از همه کار صفروف است که «راپورتچی باشی» محمدعلیمیرزا میبوده که راپورتها که میرسیده از زیر دست او میگذاشته ، و با چنین کاری خود از آزاد بخوانان میبوده و با آنان همراهی و همدردی مینموده ، و بهنگام خود یا در راه میگردید و گرفتاری رها میکردانیده

این صفروف روزنامه ای بنام «احتیاج» بر پا کرد که چند شماره از آن بیرون آمد . ولی چون سخنانی نوشت که بمحمدعلیمیرزا ناخوش افتاد بادستور او چوب بپایش زدند و از روزنامه اش جلو گرفتند .

اینان یکدسته ای میبودند که مایه بیداریشان آگاهی از حال توده های اروپایی و پیشرفت آنان شده بود . از آنسوی برخی از پیشنمازان که پس از مجتهدان در پایگاه دوم ملایی شمرده شدند ، از بیروایی محمدعلیمیرزا و نزدیکان او بسدین و شریعت ، و از پولاندوزی و آزمندی مجتهدان بزرگ ، و از چیرگی مسیحیان ، و اروپاییان در کشور ،

(۱) آقای صبری که اکنون در تهرانست و بسیاری از این نامها را او گفته .



پ ۴۱

جعفر آقا شکاک باکسان خود

اینان کم کم یکدیگر را شناخته و دسته ای گردیده و بکوششهایی میپرداختند ، ما از آنان کسانی را میشناسیم و کسانی را هم نامهاشان شنیده ایم ، و اینک آنچه میدانیم در اینجا می شماریم :

میرزا خدا داد حکاکباشی ، برادرش میرزا محمود ، سید حسن تقی زاده ، میرزا سید حسینخان (عدالت) ، سید محمد شبستری (ابوالضیاء) ، سید حسن شریف زاده ، میرزا محمد علیخان تربیت ، حاجی علی دوا فروش ، میرزا محمود غنیزاده ، حاجی میرزا آقا فرش فروش ، کر بلائی علی مسیو ، حاجی رسول صدقیانی ، میرزا علیقلیخان صفروف ،

آزرده گردیده و اندکی بیدار شده بودند. اینان نیز پیروی از علمای تهران و دیگر جاها بشکاف آمده و چند تنی با هم آشنا گردیده و دسته ای شده بودند، و در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴) یا اندکی پیش از آن بود که اینان هم نشستی بنام «انجمن اسلامی» بر پا کردند، که بنام روضه خوانی و کوشش برواج کالاهای ایرانی و جلوگیری از فزونی کالاهای بیگانه با هم نشستند و بگفتگو پرداختند. ما از اینان نامهای حاجی میرزا ابوالحسن چایکناری، و شیخ اسمعیل هشترودی، و شیخ سلیم، و میرزا جواد ناصحزاده، و میرزا حسین واعظ رامیشناسیم.

جلوگیری از رواج کالاهای بیگانه یکی از کوششهای آنزمان میبود. در سایه تعرفه گمرکی که گفتیم نوز با روسیان بست در اندک زمانی کالاهای روسی در ایران بسیار فزون گردیده و مایهٔ بیم همگی شده بود. از این رو کوشندگان در همه جا بجلوگیری از آن کوشیدند. در تهران دو سید و همدستان ایشان در نشستهای خود چایی ندادند و مردم را بخریدن و بکار بردن کالاهای ایرانی وا داشتند. در این باره کوششهایی از ملایان اسپهان و دیگر جاها نیز میرفت و از علمای نجف نوشته ها میرسید.

در تبریز هم اینان همان را عنوان کردند، ولی خود بخواست بزرگتری میکوشیدند و همراهی با کوشندگان تهران و هم آوازی با آنان رامیخواستند.

بهنگامیکه در تهران داستان مسجد آدینه و دنباله های آن پیش میرفت، در تبریز بدینسان دو دسته آماده میایستادند و در آرزوی هم آوازی با آنان میبودند. چیزیکه هست در تبریز فشار و جلوگیری بسیار بیشتر از تهران میبود. رفتاریکه محمد علی میرزا در اینجا میکرد به رفتار مظفرالدینشاه یا عینالدوله در تهران نمیافست.

راستی را کانون خودکامگی تبریز میبود و دشمن بزرگ مشروطه و آزادی در اینجا میشست. محمد علی میرزا گذشته از آنکه خود را پادشاه آینده کشور میدانست و بجنبش توده هیچگونه خرسندی نمیداد، در سایه گرایشیکه بهمسایه شمالی میداشت ناخشنودی آنان را هیچگاه نمیخواست. این بود در تبریز نشسته و تنها بان بس نمینمود که جلو تبریزیان را بگیرد و باندک تکانی میدان ندهد، بخفه کردن جنبش تهران نیز میکوشید و بترنگها بکار میزد، و چنانکه سپس گفتگویش بمیان آمد و دانسته شد، گویا در همین روزها این، حاجی سید احمد خسرو شاهی را که یکی از پیشنمازان تبریز میبود بنجف فرستاده بود که با علمای آنجا گفتگو کند و آنان را بدشمنی مشروطه بر انگیزد. نیز يك پیشنماز دیگری را بتهران برای گفتگو با علمای آنجا روانه گردانیده بود.

این بکارهای شاه و دیگران ارجسی نمیکزاشت و چنین میخواست خود کوششهایی کند و جنبشی را که پیش آمده بود نا انجام گزارد. گفتیم این بیاری کوشندگان برخاست و علمای تبریز را بتلگراف خانه فرستاد که آن تلگرافها را بشاه و بقم و دیگر شهرها کردند ولی چنانکه گفتیم، این کار تنها برای برانداختن عینالدوله بود، و دیده میشود که استادانه

آن را بانجام رسانید. زیرا بنام همراهی با کوشندگان و پشتیبانی از علمای کوچنده، بان برخاست و ملایان تبریز را بتلگراف خانه فرستاد، و چند روزی در تبریز پیشنمازان بمسجد نرفتند و نماز جماعت نخواندند، ولی همینکه عینالدوله برافتاد و او دل آسوده گردید بدستاوین آنکه شاه میانجیگریش را دربار علمای کوچنده پذیرفته، دستگاه را بهمزد و ملایان نیز پی کار خود رفتند، و یکی نپرسید: «پس نتیجه چشد؟! آیا علمای کوچنده باز گشتند یا نه؟! آیا بدرخواستهای ایشان گوش داده شد یا نه؟!»

این از یکسو زیسرکی محمد علی میرزا و دلیستگی او را بهنهان داشتن پیش آمد. های تهران نشان میدهد، و از یکسو بی ارجی علمای تبریز و افزار دست بودن آنان رامیبرساند.

با این فشار و سخت گیری، جنبش در تبریز بسیار دشوار مینمود. بویژه با ناتوانی که کوشندگان را میبود. پیش آمد های تهران نهان گرفته میشد و روزنامه ها چیزی نمینوشتند. یگانه روزنامه آزاد جبل المتین بود که آنهم خود را افزار کار عینالدوله گردانیده بود. تنها آگاهی بکوشندگان یا بدیگران از نامههایی میرسید که کسانی از تهران مینوشتند، و اینها نیز نهانی خوانده میشد.

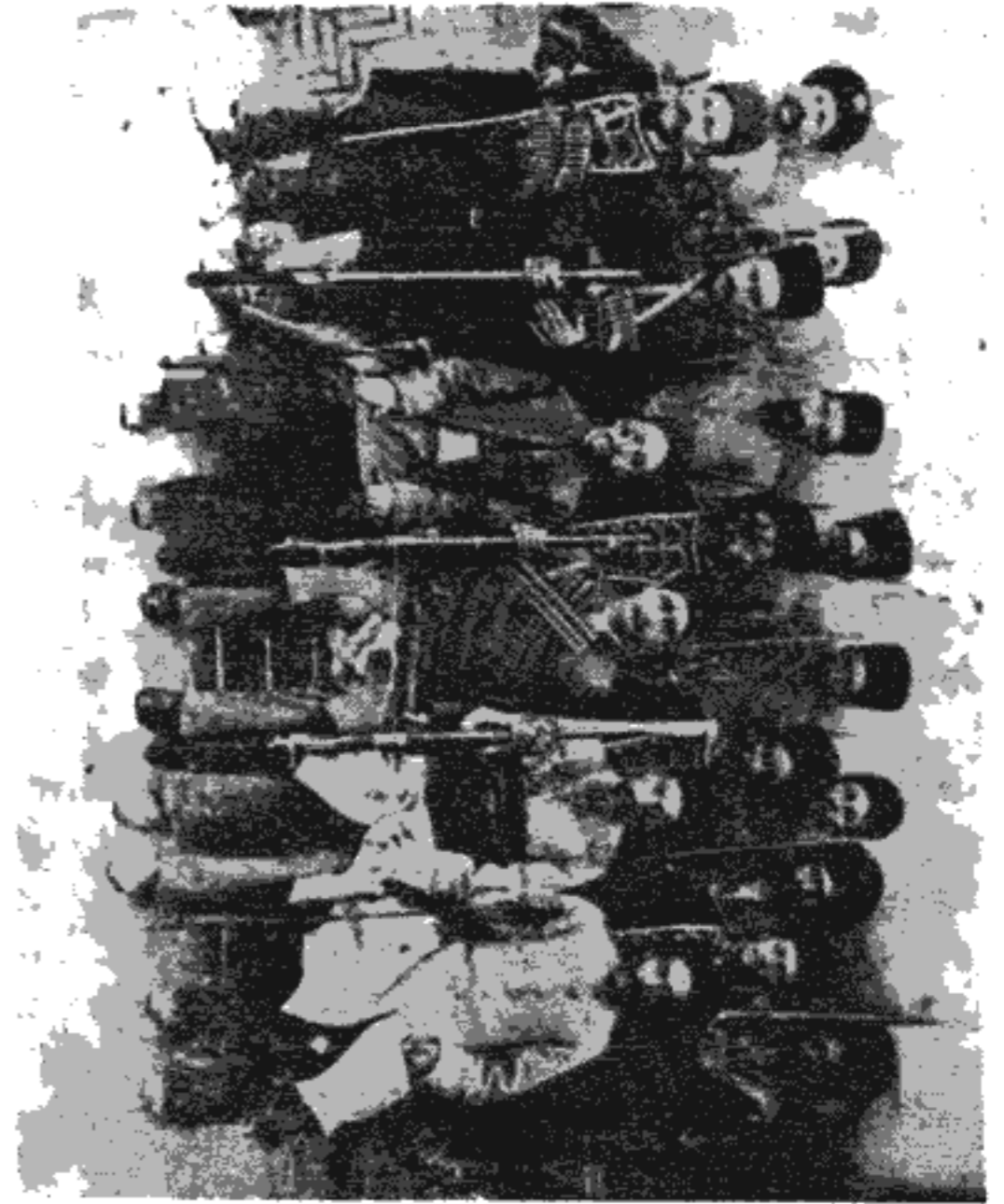
در تهران فرمان مشروطه داده شده و مجلس چند گاهه بر پا گردیده **جنبش تبریز** و «نظامنامه انتخابات» نوشته میشد: ولی در تبریز و دیگر شهرها نشانی دیده نمیشد. کوشندگان در تکاپو میبودند و نشستها بر پا می کردند. در این میان در کوی دوجی يك دسته دیگری برای کوشش پدید آمده بود. رنجیدگی حاجی میر مناف را از محمد علی میرزا نوشتیم. او از يك خاندان بزرگی که وسادات ارزله (۱) نامیده میشدند میبود و همگی آنان با محمد علی میرزا دشمن شده بودند. میرهاشم که از آن سیدها و خود یکی از پیشنمازان میبود کسانی را بسر خود گرد آورده و از آنان پیمان گرفته بود که نترسند و دست بهم داده بکوشند.

بدینسان آمادگیها میرفت تا در آخرهای شهریور نامههایی رسید که در باره همچنان دشمنی و ایستادگی میکند و شاه از دستینه نهادن به «نظامنامه انتخابات» خود داری مینماید، و دوباره بازارها بسته شده و شور و خروشی برخاسته. از این آگاهیهها کوشندگان در اینجا نیز بشکاف آمدند و بر آن شدند که در اینجا نیز جنبشی نمایند، و باین کار میرهاشم و همدستان او پیشکام گردیدند. در اینجا هم پیروی از تهران رفتن بکونسول خانسه انگلیس را برگزیدند.

میرهاشم برادر خود میر ستار را که از کارکنان بانک انگلیسی میبود بنام آنکه از بانک پیامی میبرد بکونسولخانه فرستاد. کونسول پاسخ روشنی نداده و گفته بود: «در تهران سفارتخانه ما مردم را پذیرفت. در اینجا هم خواهیم دید چه میشود.»

(۱) ارزله نام دیهی از پیراهونهای تبریز است.

آنان از این پاسخ خشنودی فهمیدند و شب چهارشنبه بیست و هفتم شهریور (۲۹ - رجب) ، در خانه میرجلیل (یکی از سیدهای دوچی) نشستی برپا کردند . باشندگان میر - هاشم ، میرزا علی اکبر مجاهد ، میرزا جواد ناصح زاده ، میرجلیل خداوند خانه ، میرخلیل ، سید رضی ، میر حاجی آقا ، میرستار ، میر ربیع ، میر یعقوب ، سید علی ، ملا - محمدعلی ترکانپوری ، میرزا نجفقلیخان هشتروزی ، محمدباقر و برخی دیگر میبودند. آقا -



پ ۴۲

ضرغام کشنده جعفر آقا با برادرش سامخان ارشد و سواران خودشان دوتن که در جلو درمیان نشسته اند از راست بچپ نخست ضرغام و دوم برادرش میباشد - این پیکره گویا دو سه سال دیرتر برداشته شده

میرباقر پسر حاجی میرجعفر اسلامبولچی از کیسه خود دررفت کوشش را بگردن میگرفت. آنشب همه را بسکالشی نشستند . میرزا علی اکبر مجاهد به رفتن کونسولخانه خشنودی نمی نمود . لیکن پس از گفتگوی بسیار همگی آنرا پذیرفتند .

فردا پیش از درآمدن آفتاب دوتن دوتن بیرون آمده آهنگ کونسولخانه کردند. میرجلیل از راه جدا گردیده بمدرسه صادقیه رفت که طلبه های آنجا را با خود بیاورد . هنگامیکه رسیدند کونسول خوابیده بود ، و چون بیدار شد میرزا علی اکبر و میرهاشم بنزد او رفتند و خواست خود را بمیان نهادند . کونسول پاسخ داد : «ما نتوانیم بکارهای درونی ایران درآئیم ، و شما را با این اندکی ، نتوانیم پذیرفت . ولی اگر بازار بندد و علماء و دیکران نیز بیایند چون بنام توده است نتوانیم پذیرفت .»

این گفته او مایه دلگیری گردید . زیرا اینان بیش از چهارده یا پانزده تن نمی - بودند و بیسته شدن بازار هم امید نمیستند ، و از آن سوی اگر بیرون رفتندی همگی دستگیر شدند . این دلگیری فزون تر گردید هنگامیکه میرجلیل تنها و تهیدست باز گردید و چنین دانسته شد طلبه ها با او همراهی ننموده اند . با اینهمه نومیدی بخود راه ندادند .

هنگام نیمروز شیخ سلیم و حاجی میرزا ابوالحسن چایکناری با چند تن درآمدند. از دیدن ایشان همگی شادمانی نمودند و تا نیمه حیاط پیشوای شتافتند و از سر و روی ایشان بوسیدند . نیز کسانی از آزادیخواهان که آگاه میشدند بکتن و دوتن میآمدند . انبوه مردم آگاه نمی بودند و آنانکه آگاه میبودند دلیری نمی نمودند . محمدعلیمیرزا را از چگونگی آگاه گردیده و راپورتچیان را فرستاده بود که در آن پیرامونها ایستند و آیندگان و روندگان را بشناسند .

آقا میرباقر دررفت رامیپرداخت و چای و ناهار و دیگر چیزها را آماده میگردانید و یکی از تالارهای کونسولگری را فرش گسترانید و بنشستند . در این میان مفاخرالدوله کار گزار از سوی محمدعلیمیرزا آمد و چون بنشست چنین گفت : «والا حضرت اقدس از آقایان کلمه مند است . زیرا همیشه رعایت خاطر آقایان را کرده . اکنون هم اگر فرمایشی داشتند خوب بود بخود ایشان اظهار میکردند» از اینگونه سخنانی گفت . حاجی میرزا ابوالحسن پیرمرد ساده درونی میبود و از دیرکردن «حواله مستمری» خود بگله پرداخت. مفاخرالدوله خشنود گردید و چنین گفت : «من الساعه حواله آنرا صادر میکنم . والا حضرت امر فرمود نان راهم ارزان گردانند .» ناصح زاده از پایین تالار سخن او را بریده با آواز بلندی چنین گفت : «آقا چه میفرمایید؟! چه مستمری؟! چه نان؟! چه ما برای این چیزها باینجا نیامده ایم . ما آزادی میخواهیم ، عدالت میخواهیم ، پس از این بساید در مملکت قانون جاری شود .» مفاخرالدوله که تا آنروز چنین سخنانی را نشنیده بود بکه خورد و پاسخی نتوانست و چنین گفت : «این را باید بعرض برسانم ،» و برخاست

و برفت .

در این میان در بازار گفتگویی افتاده و کسانی از کوشندگان آن روز بهسر که رسیده چنین گفته بودند : « امروز بازار بسته خواهد شد ، مردم بکونسول خانه انگلیس خواهند رفت » . ولی این کوشش نتیجه نداده بود و مردم از ترس محمدعلیمیرزا تسکانی نمی یارستند .

هنگام پسین چندتن از جوانان ، از آنانکه در کونسولگری میبودند بگردن گرفتند که بروند و بازار را ببندانند ، و چهار تن که میر یعقوب و سیدعلی و میر صمد و محمدباقر بودند (۱) روانه گردیدند و چون بیازار شیشه گرخانه رسیدند چند تیر پیاپی شلیک کردند و میر یعقوب قمه بدست تا نزدیکیهای بازار امیر رفت . از این شلیک و هیاهو مردم بهم برآمدند ، و چون آماده میبودند بیدرنگ بازارها را بستند ، و بسیاری از ایشان رو بسوی کونسولخانه نهادند .

کسانیکه میآمدند چون از چگونگی کمتر آگاه میبودند چنین نهاده شد که یکی بانان گفتاری راند و چگونگی را بفهماند . این را ناصحزاده بگردن گرفت و بهروی پلهها ایستاد و بمردم گفتار راند .

امروز بدینسان گذشت . امروز نام مشروطه در میان نمیبود و سخن از « عدالت طلبی » و « آزادیخواهی » میرفت . چنانکه گفتیم اینان هم آوازی با کوشندگان تهران میخواستند و چون از آنجا آگاهیهای درستی نرسیده بود نام مشروطه را نشنیده و داده شدن آن را نمیدانستند . لیکن شبانه کونسول که از پیش آمدهای تهران نیک آگاه میبود چگونگی را بازگفت و نام مشروطه از آنجا بمیان آمد .

فردا پنجشنبه کار بروفق خود افزود . زیرا از یکسو انبوه مردم رو بکونسولخانه آوردند . کسانیکه دیروز بازار را بسته و بخانه های خود شتافته و باینجا نیامده بودند امروز میآمدند . کسانیکه دیروز داستان را نشنیده بودند امروز شنیده و باینجا میشتافتند . کونسولخانه و آن پیرامونها پر از مردم میبود . مسجد مصمص خان را در آن نزدیکی فرش کردند و جایگاه دیگری برای گرد آمدن مردم پدید آوردند . از یکسو هم علمای بزرگ ، از حاجی میرزا حسن مجتهد و حاجی میرزا کریم امام جمعه و میرزا صادق و حاجی میرزا محسن وثقه الاسلام و حاجی سید محمد قره باغی و دیگران همگی بمردم پیوستند و به مسجد مصمص خان آمدند .

امروز بازارگانان پیشنهاد کردند در رفت را بگردن گیرند و پول پردازند . نخست حاجی مهدی آقا کوزه کنانی پیشگام گردید . بدینسان که رو بملایان کرد و چنین گفت :

(۱) آقای کروی یا همان آقا میرباقر که نامش را میبریم یادداشتی نوشته که بسیاری از این آگاهیها از روی آنست و ادبجای چهارتن شش تن نوشته که دوشن هم میرربیع و میرستار برادران میرهاشم را شمرده .

در این راه که بخرسندی و سرفرازی ایرانیان خواهد انجامید من جان و دارک درینغ نخواهم داشت و همه در رفت را خود از کیسه خواهم پرداخت . « ولی دیگران بان خرسندی ندادند و چنین نهادند که همگی پولهایی پردازند ، و برای این کار صندوقی بنام « صندوق مصارف انجمن عدالت و مشروطه خواهان اسلام » پدید آوردند که مهری برای خود داشت و رسیدهای چاپی آماده گردانید . صندوقداری را آقا میر باقر و سرکشی را حاجی محمد صادق قازانچایی و کربلایی علی مسیو بگردن گرفتند .

امروز با دستور محمد علیمیرزا در دکانهای ناانوائی چراغ روشن گردانیده و بهای



پ ۴۳

میرزا محمدعلی خان
تربیت

سید حسن
تقی زاده

سید حسن
شریفزاده

میرزا محمودخان
حکاباشی

وگرسنه جانبازی می بیوسید، نمایندگانی بمسجد فرستاده خواستار شدند که هم آنان بمسجد آیند و بادیگران همراهی نمایند. ولی پاسخ داده شد در آنجا که هستید، بشاید واز درون دل باماهمراهی نمایید.

توانگران، از بازرگانان و دیگران، در پول دادن ب صندوق «اعانه» بهمدیگر پیشی هیچستند. آقا میرباقر که گفتیم صندوق دار میبود می نویسد: «از صبح تا غروب ساعتی فراغت نداشتم». چنین شور و تکانی در يك توده کمتر دیده شود. در اینجا همچون تهران زنان پا در میان نداشتند. ولی مردان شور و سهش بی اندازه نشان میدادند، و میتوان انگیزه این شور و سهش را چند چیز شمرد:

نخست: شایندگی مردم و جریزه خدادادی آنان، داستانهای بیکه يك سال و دو سال دیرتر رخ داد و ما آنها را خواهیم نوشت بهترین نمونه شایندگی مردم تبریز میباشد.

دوم: بودن رهبران و پیشوایان پاکدرون و نیکی. گذشته از کوشندگان که شمردیم و کنون بیشتر آنان پادرمیان میداشتند و پاکدلانه و مردانه میکوشیدند بکدسته از بازرگانان آبرومند و کاردان از حاجی رحیم آقا با کوچی، و حاجی میر محمد علی اسپهانی، و حاجی میرزا علینقی گنجه ای، و حاجی محمد علی بادامچی و دیگران، جلو مردم افتاده و کوشش مینمودند، جز از میر هاشم که از همان روزها خود خواهی و سود جویش شناخته گردید دیگران همه پاکدلی مینمودند.

سوم: گرانمایگی و دلگشی خود داستان. مردمیکه سالهای دراز گرفتار خود کامگی بوده و همیشه ستم کشیده بودند کنون خود را در برابر مشروطه یا بهتر گویم زندگانی «دموکراتی» میدیدند و راه مردانگی و سرفرازی را در برابر خود باز می یافتند، و نوید های بسیار درباره پیشرفت کشور و آسایش توده میشنیدند. پیداست که چگونه دلهاشان روشن میگردد و چگونه می سهیدند و بتکان می آمدند.

در این باره بیشتر کار را سخن گویان (ناطقان) میکردند، و میباید نخستین ایشان میرزا جواد ناصح زاده را بشماریم. این مرد نخستین کسی بود که در پیشروی مردم ایستاد، و بایک شیوه نوینی که دیگران هم از او یاد گرفتند، سخن گفت، و از همان هنگام بنام «ناطق» شناخته گردید.

اندکی از دیدار خود سخن رانم: من در آن هنگام شانزده ساله بودم و درس میخواندم روز چهارشنبه بستن بازار را شنیدم ولی انگیزه آن را ندانستم. فردا پنجشنبه پیش از نیمروز از خانه میآمدم، در ویجویه مردم را در تکان تندی دیدم. دسته دسته مردم میرفتند. یکجا دیدم دو تن گفتگو میکنند:

— نان را ارزان گردانیده بودند فرستادند و چراغها را خاموش گردانیدند.

— ارزانی نان را نمیخواهند پس چه میخواهند؟ ..

— مشروطه میخواهند.

نان را کم کردند. چون سالها در آذربایجان نان گران و کمیاب و خود مایه دل آزرده گی مردم شده بود محمد علی میرزا میخواست با کاستن از بهای آن از مردم دلجویی کند و از گرایش ایشان بکوشندگان جلو گیرد و کوشندگان خواست او را دریافته و کسانسی را فرستادند و چراغها را خاموش گردانیدند و بمحمد علی میرزا چنین پاسخ دادند: «درخواست ما ارزانی نان نیست. ما مشروطه میخواهیم». محمد علی میرزا پاسخ فرستاد: در این باره میباید از تهران دستور خواهم و درخواست شمارا «ب حضور مبارک شاهنشاهی» تلگراف خواهم کرد.

اینان خود نیز تلگراف بتهران کردند و خواست خود را باز نمودند. همچنین کونسول انگلیس بسفارتخانه خودشان بتلگراف آگاهی فرستاد. ولی پاسخ دیر کرد و ده روز بازارها بسته ماند، و مردم همچنان هر روز در مسجد صمصامخان و در کونسول خانه گرد میآمدند.

این ده روز برای تبریز روزهای بسیار سودمندی بود که باید **هنایش این جنبش در مردم تبریز** در تاریخ یاد آنها بماند. مردمیکه قرنهای در زیر یوغ ستم و خود کامگی بسر برده، و جز کشا کشهای کیشی، و نمایشهای بیهوده محرم و صفر و مانند آن کاری نشناخته، و از معنی توده و کشور و اینگونه دانستنیها بی بهره مانده، و هیچگاه آزادی برای گفتگو از دردهای خود و برای گله و ناله از ستمهای درباریان نداشته بودند، کنون بکمرشسته سخنان سودمند نوینی درباره آبادی کشور و سرفرازی توده میشنیدند، و خود را برای هر گفتگویی آزاد می یافتند، و رویهمرفته يك آیند؛ بسیار خوشی و درخشانی را در پیش رو میدیدند و بی اندازه خوشنود و خرسند میگرددند.

يك کلمه گویم: این ده روز در تبریز را دیگر گردانید، دشمنی سنی و شیعی زیانش را همه دانستند. کینه های شیخی و متشرع و کریمخانی از میان برخاست. دلها از آرزوی همدستی با یکدیگر و جانفشانی در راه توده و کشور پر گردید. در مسجد پیشوایان سه گروه زانو بزنانوی همدیگر می نشستند و از دشمنی های بیکه تا آن روز کرده بودند پشیمانی مینمودند. حاجی سید محمد قره باغی پیشوای کریمخانان بپا برخاسته چنین گفت: مردم آن دسته بندیها همه برای «جلب مرده و آواز نعلین» میبود و اینرمان باید همه را کنار گزارده در این راه خرسندی و نیکنامی ایرانیان دوش بدوش هم گام برداریم.

ارمنیان که تا آن هنگام با مسلمانان آمیزش و جوشش نکردندی. و چند ماه پیش آن بیم را از همدیگر داشته بودند، اکنون همه مهربانی مینمودند و در نهان با آزادیخواهان همدستی میداشتند.

چند فوج سرباز که در دشت شاطرانلو (در نزدیکی تبریز) لشکر گاه میداشتند، و گویا محمد علی میرزا آنان را برای چنین روزی آماده گردانیده بود و از سربازان لخت

— مشروطه!؟ .. مشروطه چیست!؟ ..

— توهم برو تا بدانی مشروطه چیست .

آنمرد روان گردید . من نیز که نخستین بار نام مشروطه را میشنیدم و همچون آن مرد آرزومند دانستن معنی آن بودم پی‌اورا گرفتم . نخست در پیرامون مسجد صمصام خان مردم را انبوه دیدم . مسجد پر گردیده و کسانی در کوچه‌ها نیز ایستاده بودند . کسی پهلوی منبر سرپا ایستاده سخن می‌گفت . آوازش را می‌شنیدم ولی گفته‌هایش را نمی‌فهمیدم ، دیدم کسانی نایستاده در می‌گذرند . من نیز در گذشتم . در چند گامی از آنجا



پ ۴۴

چهارتن که برای پنداندن بازار رفته‌اند
این پیکره را پس برداشته و خواسته‌اند که همان حال راه‌پیداگردانند

خانه‌ای را باز و مردم را در آن انبوه دیدم و پدرون رفتم . دیدم باغچه‌ایست سبز و زیبا ، و مردم سرپا ایستاده‌اند ، و آخوند جوان زرد مویی با دستار سفید کوچک ، دو دست بنرده‌های پله‌ها تکیه داده و می‌خواهد سخن گوید . همه خاموشند و می‌خواهند گفته‌های او را بشنوند . می‌خواهند معنی مشروطه را بدانند . آخوند با چهره گبیرا و زبان شیوا بسخن آغاز کرد

بلبلان وقت گل‌آمد که بنالند از شوق
خبرت هست که مرغان چمن می‌گویند
تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
آخر ای خفته سر از بالش غفلت بردار
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

این شعرها را خوانده سپس بزبان ترکی معنی مشروطه را گفت ، و در این میان از گرفتاریهای توده و از ستمگری درباریان و از خواری کشور و مانند اینها سخنانی راند و بسیاری از مردم بگریه افتادند . هنایشبکه این سخنان در من کرد پس از گذشتن سی و اند سال هنوز فراموش نکرده .

دیگری از سخن گویان میرزا حسین میبود . او نیز با آواز دلکش و رسا

شعرها خواندی :

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم
دیهم و سریر از گهر و عاج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم
زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم
ماییم که از دریا امواج گرفتیم
و اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار (۱)

دیگری از ایشان شیخ سلیم میبود . این مرد چه در اینهنکام و چه پس از آن با زبان ساده روستایی سخنانی گفتی ، و پیش از همه دلسوزی به بینوایان نموده و داستان کمیابی نان و گرانی گوشت را بمیان آوردی ، و نویدها دادی که چون مشروطه باشد نان فراوان و ارزان ، و گوشت در دسترس همگی خواهد بود ، و بینوایان از نان و کباب سیر خواهند گردید ، و بالای منبر انگشتان را پهن کرده و وجب خود را نشان داده و با همان زبان ترکی روستایی چنین گفتی : « کباب بواينده کاسب » . این گفته‌های او نیز ارج دیگری میداشت و مایه دلداری بینوایان میبود .

میرزا علی اکبر مجاهد گاهی بمنبر رفتی و بهمان تندی که در نهاد اوست ، از ستمگری درباریان بدگفتی . میر هاشم نیز گاهی سخن راندی . برخی کسانی که قفقاز یا استانبول را دیده بودند ، و آگاهی‌هایی از پیشرفت اروپا میداشتند ، هر یکی که خواستی سرپا ایستاده سخنانی راندی .

میر ربیع برادر میر هاشم یکبار بپا برخاسته و از محمد علی میرزا بدگویی کرد و دیوانه‌وار رخت خود را پاره ساخت . مردم از رفتار او رنجیدند و دیگر راه ندادند .

(۱) این شعرها از يك چکامه ادیب الممالک است که واعظان تکه تکه بالای منبر خواندندی .

از خود میرهاشم نیز رفتار بدی دیده میشد. بنام آنکه من پیش افتاده‌ام و مردم را با اینجا کشانیده‌ام بهمه برتری میفروخت و گاهی که از کونسولخانه بیرون می‌آمد سبدهای دوچی و جوانان آنجا را، با تپانچه‌ها بکمر، ببیش و پس خود میانداخت. از همانجا آزرده‌گی پدید آمده بود.

بدینسان روزها میگذشت. در اینجا نیز، همچون تهران، بهمگی شام و نهار میدادند. چیزیکه هست در اینجا چادری نزده و بیشتر مردم در مسجد و پیرامونهای آن گرد می‌آمدند، و شبها جز سران و پیشروان نمی‌ماندند و دیگران بخانه های خود میرفتند.

اندیشید نیست که شاه که یکماه و نیم پیش از این، فرمان پذیرفتن شاه درخواست تبریزیان را

شصت گانه دارالشوری برگزیده میشدند، بهر چه پاسخ تبریزیان را زود نداد، و پس از آن کارها ایستادگی چه انگیزه میداشت؟! پیداست که جلوگیرهایی در میان میبوده و کارهایی در پرده میرفته که ما هنوز ندانسته‌ایم. رشته کارهای آذربایجان بیش از همه در دست محمد علی میرزا میبود و میتوان گفت ایستادگی از سوی این پیش می‌آمده. کارهای آن روزی دربارنچندان در هم و آشفته میبوده که با اندیشه توان دریافت.

هرچه بود دولت خواه و ناخواه گردن گذاشت و روز پنجشنبه چهارم مهر ماه (هشتم شعبان) میبود که از تهران بولیعهد پاسخ رسید، و او این را با دستخطی از خود، بنزد مستر راتسلاو کونسول انگلیس فرستاد و نامه‌ای هم نوشت، و مستر راتسلاو رونویس آن دستخط و آن نامه را، با خود تلگراف شاه، بنام «انجمن عدالت طلبان تبریز» به نزد حاجی مهدی آقا و دیگر سران جنبش فرستاد (۱). نیز همان روز تلگرافی از سفارت خانه انگلیس (۲) بکونسول رسید که رونویس آنرا نیز فرستاد.

از این مژده مردم شاد گردیدند و همان روز از مسجد و کونسولگری بیرون آمدند و بازارها را باز کردند، و بچراغان و شادمانی پرداختند. نیز همان روز یکدسته از سران جنبش و از بازرگانان، بیابغ شمال بنزد محمد علی میرزا رفتند. محمد علی میرزا آنان را پذیرفت و بسخنائی پرداخت از اینگونه: «من بیش از شما خواستار قانونی بودن کشور هستم. اگر در کشور قانونی باشد من آسوده‌تر گسردم...» سپس داستان کشته شدن کشیش انگلیسی و فشاری را که بایران آمده بود بمیان آورده چنین گفت: «در آن پیش آمد بیست و پنجهزار تومان من و بیست و پنجهزار تومان امامقلی میرزا تاوان دادیم. اگر کشور قانونی داشتی پاسخ دادیمی که آن کشیش پیروی از قانون ننموده و خود را بکشتن داده». از اینگونه سخنان که دانسته نیست دلش از آن آگاه میبود یا نه گفت:

(۱) نوشته راتسلاو و تلگراف شاه بولیعهد اکنون در دست منست.

(۲) در این هنگام سراسیر نیلگرایس سفیر انگلیس بلندن رفته بود و چنانکه دیدیم بجای او مستر کرانت دف شاردافر (کلرپر داز) سفارت کار میکرد و این تلگراف نیز ازوست.

و باشندگان خشنودی از گفتار او نمودند و سپاس گزار شدند و باز گردیدند. تلگرافی که مظفرالدینشاه بولیعهد فرستاده چون خود آن در دست ماست پیکره‌اش را در اینجا می‌آوریم (پیکره ۴۵).



اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

مسن	عندکتابک	از تهران	بدر	تاریخ اصل	اطلاعات
دستخط	برگ				

توسط ولیعهد با ما در مکتب آذربایجان تسلیم مهندس برای علی و نظام نام آن را با این دست فرودیم و کله در تبریز و سایر ولایات بطور انبیا بید و تبرجیات کارشفر شوند و نسبت متصفین فرودنگر بولیعهد عدمش مرغاب

تاریخ	۱ شهریور	ساعت	دقیقه	کیرت مطلب	۱۳۲
-------	----------	------	-------	-----------	-----

ب ۴۵

تلگراف مظفرالدینشاه بولیعهد

دستخط و نامه و تلگراف سفارت را نیز می‌نویسم:

ناده ولیعهد بکونسول

«میسو راتسلاو جنرال قونسول چهار فقره را که اهالی استدعا کرده بودند برطبق»

« مقررات علیه همایونی مهر و امضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم که الآن از طرف،
« قرین الشرف ملوکانه در برقراری مجلس و اجرای نظامنامه رسیده فرستادم که باهالی،
« داده همگی مطلع و شکر گزار باشند و بطوریکه آنها تعهد کرده اند مطمئناً برسوند،
« بازار را باز کرده مشغول کسب و کار باشند ۸ شعبان المعظم ۱۳۲۴ »

دستخط ولیعهد

« اولاً از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس ارواحنا فداء و از طرف،
« خودم باشخاصیکه در قونسولخانه و مسجد متحصن هستند اطمینان میدهم که درباره آنها،
« عفو عمومی خواهد شد و مطلقاً در ازای اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و،
« غیره نخواهد شد. »

« دوم مجلس شورای ملی را بطوریکه بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی بملت
« اعطا و مرحمت کرده من هم تصدیق دارم و اجرا خواهم نمود و بولایات جزء هم اعلام،
« خواهد شد. »

« سوم برای اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی،
« دولت و ملت است عموم رعیت چه در شهر تبریز و چه در ولایات مملکت آذربایجان،
« چراغان بکنند. »

« چهارم در تعیین و انتخاب و کلاه بزودی قراری بدهند که وکلای تبریز و سایر،
« ولایات معین شده روانه تهران بشوند. »

تلگراف سفارتخانه

« صدراعظم باینجانب اطلاع داد نسخه های چاپی دستخط اعلیحضرت همایونی در،
« اعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس بامانای آذربایجان و حکام ولایات فرستاده شد و انتخاب،
« و کلاه هم در موقع اجراء شما هم باید پناهندگان و بستی ها را اطلاع بدهید و توضیح،
« نمایید اجرای وعده های اعلیحضرت شهریاری فقط مربوط بدولت ایران است ضمانت،
« دول در آن باب جایز نیست بگوئید مسلم و آشکار است ترتیب مجلس ملی نیست،
« مگر بمرور. »

بدینسان تبریز آزادی گرفت. پس از این مشروطه در همه جا
کارهاییکه مردم
میکردند
آشکار شد و بهمه شهرها آگاهی رسید، و از تهران « نظامنامه
انتخابات » و دستور برگزیدن نمایندگان را بهمه جا فرستادند. در
برخی شهرها حکمرانان گردنکشی کرده بمردم میدان ندادند.
ولی در تبریز و رشت مردم آزادی یافته می جنبیدند. بدیگر شهر های آذربایجان هم
آگاهی داده شد و در آنها نیز تکان پدید آمد.

می بایست « نظامنامه » و دستور از تهران برسد تا نمایندگان را برگزینند. ولی

تبریزیان نچندان شوریده بودند که آرام نشینند و رسیدن آنها را بیوسند. یکدسته که
بجلو افتاده و آن تکان را پدید آورده بودند مردم دست از دامن ایشان بر نمیداشتند و
از گردشان پراکنده نمیشدند. ناگزیر گردیدند خانه های گیرند و آنجا را کانونی گردانند.
کسانی از توانگران از دادن خانه بآنان بیم میداشتند. میرزا مهدیخان خانه های خود را
که در آغاز ارمنستان و نزدیک بازار میبود و خود جایگاه نیکی میداشت بآنان واگذاشت،
و خود سرکشی بآنجا (ناظمی) را برگردن گرفت، و از همان زمان بود که بنام « میرزا
مهدی خان انجمن » شناخته گردید.

بیست تن از سران جنبش برگزیده شدند که بهمدستی علماء در انجمن نشینند و کارها
را راه ببرند. نیز دارندگان هرپیشه ای، از چیت فروشان، و زین دوزان، و مسیوه
فروشان، و توتونچیان، و قند فروشان، و دیگران، نماینده ای برای خود برگزیدند،
و اینان بهمدستی انجمن نشینان بکارهایی می پرداختند.

هنوز دشمنی برای آزادی پیدا نشده و محمدعلیمیرزا و پیرامونیان او در بیرون
بکاری بر نمیخواستند. ولی مردم دور اندیشه از پاننشسته و میدان را تهی گزاردن
نمیخواستند. در دلها گرایش سختی برای نیک شدن و نیکی نمودن پیدا شده و مردم را
آرام نمیکزاشت. همه آن میخواستند که بنیکی هایی کوشند و گامهایی بردارند.

چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده، و در سخن گوئیها چنین نموده شده
بود که برواج « شریعت » کوشیده خواهد شد، و هنوز جدایی میانه خواستها پدید نیامده
بود، از اینرو کوشش بسیار بدینداری میرفت. هنگام نیمروز در بازار از هر گوشه
آواز اذان برمیخواست. در مسجد ها و در پشت سر پیشمازان انبوهی بیشتر میگردد. هر
کسی راستی و درستی بیش از پیش، از خود مینمود و بدستگیری از بینوایان
بیشتر میکوشید.

در تبریز کوچه ای بنام « قره چیلر کوچه سی » هست که نشیمنگاه دسته ای از کولیان
یا (قره چیان) میباشد. اینسان کارشان مطربی بودی که مردانشان دف زدندی و آواز
خواندندی و پسرانشان رقصیدندی. چون اینکار را گناه شمردندی و از آنسوی خانه های
اینان همیشه آشیانه بدکاران بودی که مردم او باش از فراشهای دربار و دیگران در آنجا
گرد آمدندی و بد مستیها نمودندی، این زمان آنان را از کار بازداشتند. بدینسان که
برخی را از شهر بیرون کردند و برخی را « توبه » داده و سرهاشان را تراشیدند.

تراشیدن ریش گناه شمرده شدی و جز از درباریان و برخی او باش بآن برنخواستندی.
در همان روز های نخست موی ستران (سلمانیان) نشستی بر پا کردند و باهم پیمان نهادند
که دیگر ریش تراشند. در این باره شعری هم گفتند: « تراشیدن ریش موقوف شده. »
روزنامه ملا نصرالدین ریشخند های بسیار نوشته و نگاره ای (کاریکاتوری) بنام
میتینغ موی ستران تبریز درست گردانیده.

نان که گفتیم در زمان خودکامگی یکی از گرفتاریها میبود و همیشه زنان و مردان در جلو دکانهای نانوائی انبوه شدند و بفریاد برخاستندی ، این زمان در سراسر شهر نان فراوان گردیده و در برابر هر دکانی جز از دو سه تن خرنده دیده نمیشدی ، پیش از



ب ۴۶

محمد علیمیرزای ولیعهد

مشروطه نان منی (هزار مثقال) بدو قران فروخته شدی ، و گفتیم که بجای یکمن سه چارک بلکه کمتر از آن ، دادندی . این زمان بهای آن به هشت عباسی پایین آمد و کم نیز نمیدادند .

کم فروشی که خود گرفتاری دیگری شمرده شدی ، این زمان بیکبار از میان برخاسته و همه دکانداران خود درست کاری مینمودند و اگر کسی را آرزوی نادرستی میبود از ترس مردم دلیری نمیداشت .

کینه های شیخی و متشرع و کریمخانی در کنار مانده و سنی و شیعی از میان برخاسته ، کسی یارای آنکه زبان بچنین سخنانی بسازد نمیبود ، و تبرائیمان (لعنتچیان) بیکبار ناپدید گردیدند .

در تبریز از پیش دبستانها میبود . ولی این زمان گرایش مردم بآنها بیشتر گردیده و در هر کوی توانگران نشست برپا کرده . گفتگو از بنیاد گزاردن دبستانها میکردند . نیز کسانی با آرزوی پدید آوردن « شرکت » و بنیاد نهادن کارخانه می افتادند .

در این میان کسانی از سران کوشندگان ، از شادروانان کربلایی علی مسبو و حاجی رسول صدقیانی و حاجی علی دوافروش و سید حسن شریفزاده و میرزا محمد علیخان تربیت و جعفر آقا گنجهای و آقا میرباقر و میرزا علی اسفرخویی و آقا تقی شجاعی و آقا محمد صادقی خامنه و سید رضا (۱) يك نشست نهانی بنام « مرکز غیبی » برپا کرده بیک کار ارجدارتر دیگری می کوشیدند و آن اینکه دسته ای بنام « مجاهد » پدید آورند .

اینها کارهاییست که پس از بیرون آمدن از بست نشینی ، بیدرتنگ باینها پرداختند و مادنباله اینها را خواهیم نوشت .

در این میان در تهران دارالشوری برپا گردید . گفتیم مجلس **باز شدن دارالشوری** چند گاهه « نظامنامه انتخابات » را نوشت و آنرا بدستینه شاه رسانید ، و از روی آن در تهران ببرگزیدن نمایندگان آغاز گردید .

این « نظامنامه » مردم را بشش گروه (طبقه) میبخشید بدینسان : شاهزادگان و قاجاریان ، علماء و طلبه ها ، اعیانها ، بازرگانان ، زمینداران و کشاورزان ، و پیشهوران که هر گروهی نمایندگان جداگانه برگزینند ، و برای تهران شصت نماینده بدیده می گرفت بدینسان :

شاهزادگان و قاجاریان چهارتن ، علماء و طلبه ها چهارتن ، بازرگانان ده تن ، زمینداران و کشاورزان ده تن ، پیشهوران سی و دو تن ، از اینرو بیشتر نمایندگان از بازاریان و پیشهوران بایستی بود و خواهیم دید که در مجلس یکم اینان بسیار میبودند . هنگامیکه در تبریز جنبش رو داده و آن داستانها میرفت در تهران ببرگزیدن

(۱) دوازده تن بوده اند و نام یکی را از ایشان ما نمیدانیم .

نمایندگان کوشیده میشد، و آن جنبش تبریر پیشرفت این را تند تر گردانید و بسیاری از آنانکه دو دل بوده و در کنار میایستادند ازدودلی بیرون آمده و بکار پرداختند. روزیکشنبه چهاردهم مهر (۱۸ شعبان) مجلس گشاده خواستی بود، و تا آن روز برگزیدن نمایندگان را پایان رسانیدند. کسان پایین برگزیده شدند:

از شاهزادگان و قاجاریان: اسدالله میرزا، یحیی میرزا، حاجی امجدالسلطان، معظم‌الملک.

از علما و طلبه‌ها: آقا میرزا محسن (برادر صدرالعلماء)، حاجی شیخ علی نوری، میرزا طاهر تنکابنی، حاجی سید نصرالله اخوی.

از بازرگانان: حاجی حسین آقا امین‌الضرب، حاجی سید مرتضی مرتضوی، حاجی محمد اسمعیل منازعه، حاجی معین‌التجار بوشهری، میرزا محمود اسپهانی، حاجی محمد علی شالغروش، حاجی محمد تقی شاهرودی، وثوق‌الدوله، محقق‌الدوله، مخبر‌الملک.

از اعیانها: صنیع‌الدوله، نصرالسلطان، صدیق‌حضرت، احتشام‌السلطنه، سعدالدوله، حسنعلیخان (پسر مخبر‌الدوله)، مشار‌الملک، عون‌الدوله، دبیر السلطان، حاجی سید باقراخوی، سیدالحکماء (۱).

از پیشه‌وران، میرزا محمود کتبا بفروش، حاجی میرزا ابراهیم خیاط‌باشی، حاجی سید ابراهیم حریر فروش، شیخ حسین سقطفروش، حاجی محمد ابراهیم وارث، ملا حسن وارث، حاجی محمد تقی بنکدار، دکتر سید ولی‌الله خان، امین‌التجار کردستانی، حاجی سید آقا تیرفروش، حاجی میرزا احمد زرگرباشی، حاجی شیخ اسماعیل بلور فروش، مشهدی باقر بقال، شیخ حسن علاقه‌بند، استاد حسن معمار، سید حسین بروجردی، شیخ حسین علی، آقا حسین قلی، حاجی عباسعلی، حاجی عبدالوهاب، حاجی علی‌اکبر پلوپز، استاد غلام رضا یخدان‌ساز، حاجی سید محمد ساعت‌ساز، حاجی سید محمد باقر، سید محمد تقی هراتی، سید مصطفی‌سمسار، سید مهدی دلال (۲).

از زردشتیان: ارباب جمشید.

در این فهرست آنچه میباید نیک دید نامهای وثوق‌الدوله و مخبر‌الملک و دیگر اینگونه لقب دارانست، اینان مردان بنامی می‌بودند و برخی از ایشان از جهان آگاه و خود کسان کاردانی شمرده میشدند. مامی‌پرسیم: آیا اینان رادل بکشور و تسوده میسوخت و هواخواه مشروطه میبودند؟.. اگر چنین است پس چرا در آن کوششها که دوسید و همدستان ایشان در راه رسیدن بمشروطه میکردند اینان همراهی ننمودند و در آن روزهای سخت

(۱) اینرا از حبل‌المتین آوردیم و چنانکه دیده میشود یکی بیشتر است. زیرا ده تن بایستی باشند و یازده نهند.

(۲) اینها را از حبل‌المتین و از کتاب «تاریخ مجلس ملی ایران» آوردیم و چنانکه دیده می‌شود چند تن کم است.

کمترین یاوری نشان ندادند؟ اگر هوادار مشروطه نمیبودند پس چگونه اکنون بدلخواه نمایندگی مجلس را پذیرفتند؟ پیداست که اینان را خواستهای دیگری در دل میبوده، و یاجز در پی سودجویی نمیبوده‌اند.

از آنسوی نامهای مشهدی باقر بقال و حاجی علی‌اکبر پلوپز دیدنیست. از اینگونه کسان نا آگاه چه کار برخاستی؟! در این هنگام که رشته‌کارها از چنگ دربار در آورده شده و بدست توده میافتاد مردان کاردان و آزموده میبایست که بجایی رسد. همچون ناصر‌الملک نمیگویم مشروطه برای ایران زود بود. ایران اگر در زیر فشار خود کامگی ماندی مشروطه برای آن همیشه زود بودی. میگویم: جنبش خام میبود، در این هنگام پیشوایانی میبایست که با گفتن و نوشتن معنی درست تر مشروطه و راه کشور داری، و چگونگی گرفتاری‌های ایران را بکوشها رسانند، و از میان توده مردان شایسته و کاردان پدید



آوردند ، و چنین پیشوایانی نبودند . دو سید که جنبش را پیش آورده بودند این کار از ایشان بر نمیآمد ، و دیگران که کم یا بیش میتوانستند ، آن اندیشه بلندی که بچنین کار پاکدلانه برخیزند نمیداشتند ، و هر یکی از راه دیگری سود خود میجستند . یکی از کمی-های جنبش ایرانیان این بود و خواهیم دید که رسیدن نمایندگان شهرها نیز این کمی را بر نداشت ، و از میان آنان نیز چنان پیشوایانی بر نخواست .

این نمونه خامی ایرانیانست که زمان درازی کوشیده بودند که رشته کارهای کشور را از دست سودجویان و هوسبازان دربار بیرون آورند و کتونی که فیروز شده بودند ، همان درباریان بار خنهای دیگری پیش میآمدند و اینان بمیان خود راه میدادند و بساز رشته را بدست آنان میسپاردند و زبان این را نمیدانستند .

اما گشایش مجلس : روزیکشنبه هنگام پسین همه وزیران و سفیران و کونسولها و بسیاری از اعیانها بار خنهای رسمی در کاخ گلستان گرد آمدند . دو سید و دیگر مجتهدان تهران و همه نمایندگان برگزیده شده نیز بودند . شاه چون درد پا می داشت در صندلی چرخدارش آوردند ، گفتاریکه برای گشایش آماده شده بود نظام الملك بنام شاه خواند ، و چون پایان رسید موزیک نواخته شد و در همان هنگام از میدان توپخانه یکصد و ده توپ شلیک گردید ، آن گفتار شاه را در روزنامهها نوشته اند و چون دراز است ما در اینجا نمی آوریم .

پس از شکستن سلام سفیران و کونسولها و دیگران پراکنده شدند و نمایندگان بمدرسه نظام (همان جایگاه مجلس چند گاهه) باز گشتند و پس از کمی گفتگو چون شب فرا رسیده بود پراکنده گردیدند. آن شب در تهران و دیگر شهرها بنام گشایش پارلمان ایران چراغانی کردند و در همه جا آگاهی از این گشایش پراکنده گردید .

فردا دوشنبه دوباره نمایندگان گرد آمده و صنیع الدوله را رییس ، و وثوق الدوله را نایب رییس یکم ، و امین الضرب را نایب رییس دوم برگزیدند . چون میبایست ، نظامنامه داخلی، نوشته شود کسانی از نمایندگان را برای نوشتن آن نامزد گردانیدند . در این میان «قانون اساسی» نیز نوشته میشد . (گویا مشیر الملك و مؤتمن الملك پسران صدراعظم آنرا مینوشتند ، یا بهتر گویم ترجمه می کردند) .

دو سه نشست در همان مدرسه نظام بر پا گردید ، و چون نامه نوشته و از شاه درخواست جایگاهی برای مجلس کرده بودند ، بادستور او کاخ بهارستان را که شادروان حاجی میرزا حسین خان سپهسالار در پهلوی مسجد و مدرسه خود ساخته بود ، جایگاه مجلس گرفتند و نشست ها را در آنجا بر پا کردند .

چون نمایندگان نا آزموده ، و آنگاه اندک میبودند ، و در آن کاخ میز و صندلی نمیبود و همه بروی زمین مینشستند ، و از نبودن سخن دیگر ، بگفتگوی نان و گوشت تهران میپرداختند تا چندی مجلس سرد و بیرونق می بود ولی خواهیم دید که کم کم گرم

گردید و به رونق افزود .

بیرون کردن میر

هاشم و امامجمعه

از تبریز

به تبریز باز میگردیم : گفتیم مردم آرام نمی گرفتند و سران جنبش کوششهایی مینمودند . در این میان میرهاشم رفتار شگفتی می نمود . این مرد که پیش نماز گوشه گیری میبوده اکنون بنام آنکه من پیشگام شده و تکانی پدید آورده ام بآرزوی سروری افتاده بهمگی چیرگی مینمود . چنانکه گفتیم هنوز از روزهای

بست نشینی این بدر رفتاری از او نمایان گردید . زیرا هر زمانیکه می آمد گروهی از سیدها و جوانان دوجی را با تپانچه ها بکمر ، پیش و پس خود میادداشت و چنان راه میرفت که توگفتی بیگلربیگی است . صندوق اعانه که برای در رفت بست نشینان بر پا گردیده بود ، این آنرا گنجینه خود پنداشته براتها مینوشت . در تنهایی کونسول را دیده بدیگران ارج نمیکذاشت . پس از بیرون آمدن از بست بدر رفتاری بیشتر گردانیده و خود بتنهاپی بدیدن و لبعهد میرفت و با او بگفتگو مینشست .

این کار او مایه بدگمانی شد و بزبانها افتاد که میرهاشم پول از ولبعهد گرفته و باوزبان داده که بیرچیدن دستگاه جنبش کوشد . چنین گفته میشد : «بولبعهد گفته کسبکه شتر را بالای بام برده همو تواند پایین آورد» . از کوتاه اندیشی ، جنبش را که نتیجه کوششهای صدها مردان میبود پدید آورد خود می شمرد و بخوابانیدن آن امید میبست .

آزادخواهان سخت رنجیدند ولی بیاس مردم دوجی ، و از ترس تپانچه پیرامونبان میرهاشم سخنی نمی یارستند ، تا روز بیست و سوم مهر (۲۷ شعبان) که نشست انجمن بر پا گردیده بود میرزا حسین واعظ رو بنمایندگان پیشه و روان گردانیده ، بی آنکه نام میرهاشم را برد بشمردن بد رفتاریهای او پرداخت و نکوهشها نمود . لکن در آنمیان که وی سخن میگفت میرهاشم بادسته خود رسید و بانجمن در آمده بنشست ، و از گفته های میرزا حسین دریافت که نکوهش از کارهای او کرده میشود ، و با میرزا حسین پر خاش نمود ، و در این میان برادران و کسان او بدرون ریخته میرزا حسین را بسیار زدند . دیگران یا گریخته یا از ترس خاموش ایستادند .

این پیش آمد بسآزردگی مردم افزود . فردا يك دسته از آزادخواهان در مسجد گرد آمده و بازار را بندانیدند ، و ملایان و دیگران را بانجا آورده بیرون رفتن میرهاشم را از شهر خواستار گردیدند و پافشاری نمودند . میرهاشم ایستادگی نیارسته از شهر بیرون گردید و آهنگ تهران کرد .

این آسیب نخست بود که بجنبش تبریز رسید . زیرا در سایه آن ، مردم دوجی که در شماره بسیار و در کوشش و تلاش دلیر و پافشار میبودند ، و گام نخست را در راه جنبش آنان برداشته بودند ، بیشترشان خود را کنسار کشیدند ، و کم کم بدشمنی برخاستند ، و خواهیم دید که از این دو تیرگی چه زیانها برخاست .

در این میان «نظامنامه انتخابات» و دستور آن از تهران رسیده بود. چنانکه دستور «نظامنامه» بودش تن را برای «نظارت» بر گزیدند که در حیات انجمن جا گیرند و کار برگزیدن را روان گردانند. محمدعلیمیرزا نیز از سوی خود اجلال‌الملک را برگماشت. و چون رمضان فرارسیده بود و روزها کار کردن سخت بودی چنین نهادند شب‌ها انجمن را بازکنند. در این روزها روزنامه ای بنام «انجمن» برپا گردید که شماره یکم آن روز شنبه بیست و هفتم مهر (یکم رمضان) بیرون آمد.



در همان هنگام باز داستانی پیش آمد و آن بیرون کردن حاجی میرزا کریم امامجمعه از شهر بود. این مرد را گفتیم پیش از مشروطه دستگاہ فرمان روایی میداشت. هر زمان که بیرون آمدی صد تن کما پیش سید و طلبه و نوکر از پیش و پس آستر او راه رفتندی. گفته اش در همه جا پیش رفتی. خانه اش بست بودی که هر که پناهییدی ایمن گردیدی میتوان گفت پس از محمد علی میرزا بزرگترین فرمان روایی در تبریز او را میبود. داستان دپه داری و انبارداری او را نوشته ایم.

چنین کسی چگونه بر تافتی که گردن بقانون گزارد و با دیگران یکسان باشد؟! چگونه بر تافتی که مردم بیدار گردند و بکارهای زندگی پرداخته و پروای او و دستگاہی ننمایند؟! روزهای نخست که بمسجد صمصامخان آمد از ناچاری بود. آن روز معنی درست پیش آمد و نتیجه آنرا نمیدانست. ولی سپس که دانست کار خود را سخت میدید، و بجای آنکه به نیکیهایی برخیزد و جا برای خود میان توده باز نماید، باین اندیشه افتاد که با دادن پولی سخنگویان (واعظان) را بفریبد و بسوی خود کشد، و سیصد تومان پول بمیرزا جواد ناطق (ناصر زاده) داد که رسدی خود بردارد و رسدی بدیگران دهد.

ناطق پول را بمندوق انجمن داد و پرده از روی کار امامجمعه برداشته شد، و شب یکشنبه بیست و هشتم مهر (۲ رمضان) آزادبخواهان در حیات انجمن گرد آمدند، و داستان را عنوان کرده و جوش و خروش نمودند، و بدیهای امامجمعه را یاد کرده بیرون کردن او را از شهر خواستار شدند، و چنین گفتند، اگر بیرون نرود فردا ما خود او را بیرون خواهیم کرد؛ سران انجمن، بادست اجلال‌الملک، چگونگی را بولیعهد گفتند، و ولیعهد دستور فرستاد که امامجمعه فردا در شهر نماند و بیرون رود.

فردا امامجمعه بر منبر رفت و خواستش این بود که با گفتن سخنانی مردم را از شهس باز نشانده که به ماندنش در شهر خرسندی دهند. ولی نتیجه از این کار بدست نیامد و او ناگزیر شده از شهر بیرون رفت.

ولی چون در باغ وزیر در نزدیکی شهر می نشست و چنین گفته میشد کسانی بنزد او رفت و آمد می دارند و بزبان آزادی گفتگو می کنند، و از اینسوی در شهر پسرش حاجی بیوک آقا جانشین پدر گردیده و با پیرامونیان انبوه و شکوه بسیار بمسجد می آمد، روز شنبه چهاردهم آبان باردیگر آزادبخواهان بشوریدند و بازارها را بستند و هباهو بر پا کردند، انجمن باز چگونگی را بولیعهد باز نمود، و ولیعهد فرمایشی خود نیرالسلطان را فرستاد که برود و امامجمعه را از پیرامون شهر دور گرداند. نیز دستور داد که پسر او بمسجد نیاید.

امامجمعه به قزلجه میدان که در چهار فرسخی تبریز و بسرا راه تهرانت رفت، و در آنجا که دپه خود او می بود نشیمن گرفت. از اینسوی کسانی از مردم رفتند و میرزا غفار آقا را که دارنده پیشین مسجد بوده و امام جمعه با زور از دستش در آورده بوده بمسجد

آوردند که نماز بگذارد.

کار برگزیدن نمایندگان پیش میرفت . هر گروهی (طبقه) بنوبت نخستین نبرد با خود نمایندگان خود را بر میگزیدند . از آنسوی چون رمضان در میان و مسجدها برپا میبود ، واعظان مشروطه فرصت بدست آورده در منبرها سخن از مشروطه و کشور میراندند . شب سیزدهم آبان (۱۷ رمضان) بار دیگر شور و خروش برخاست .

از روزیکه تلگراف از شاه رسیده و مشروطه آشکار شده بود محمد علی میرزا همراهی نشان میداد ، و چنانکه نوشتیم هر درخواستی که انجمن میکرد می پذیرفت ، ولی این نشان پاکدلی او نمیبود و همیشه پی فرصت میکشید که بجلوگیری کوشد . این بود چون کار برگزیدن نمایندگان پایان رسید پیام فرستاد که دیگر انجمن را برچینند . زیرا انجمن و نظارت ، کارش را انجام داده ، و انجمن دیگر که آزادیخواهان خود پدید آورده بودند بنیادی از قانون نمیداشت .

از این پیام انجمن نشینان که بیشترشان از ملایان و بازرگان می بودند بیم کرده و فرمان برداری نمودند ، و انجمن را رها کردند . ولی آزادیخواهان ، یا بهتر گویم : مجاهدان خرسندی ندادند ، و چون آنشب انجمن نشینان و دیگران در خانه حاجی میرزا حسن مجتهد ، برای افطار میهمان میبودند ، اینان آهنگ آنجا کردند ، و بهنگامیکه نیرالسلطان فراشبازی ولیعهد نیز میبود رسیده و با مجتهد و دیگران بگفتگو پرداخته از رها کردن انجمن بازخواست نمودند ، و داستان پیام را پرسیدند . مجتهد پاسخ داد: چنین پیامی رسیده و راست هم هست . تا رسیدن قانون اساسی نباید انجمنی باشد .

اینان گفتند : ما نخواهیم گذاشت انجمن بسته شود . ما چیزی را که گرفته ایم از دست نخواهیم داد . از اینگونه سخنانی گفتند . بخواش مجتهد نیرالسلطان با تلفن با محمد علی میرزا گفتگو کرد . محمد علی میرزا باز همان سخن را گفت . مجاهدان همینکه این را شنیدند بیکیبار شور و خروش نمودند . چون دسته انبوهی در حیات می بودند یکی در بلندی ایستاده چنین گفت : مردم اینان میخواهند انجمن را ببندند که پس از بسته شدن آن ناچار واعظان خاموش گردند و کم کم خونهای ما سرد شود ، و آنگاه باز چیره گردیده و بیارند بسرهای ما آنچه میخواهند : ولی «آنسبوی بشکست و آن پیمان ریخت» . تا بکتن از ما زنده است از آزادی دست بر نخواهیم داشت ، و اگر تهرانیان هم رها کنند ما خود بتنهایی در نگهداری این دستگاه خواهیم کوشید .

باین گفته ها باشندگان با «زنده باد مشروطه خواهان» ، و «زنده باد آزادی - طلبان» ، و با شور و فریاد پاسخ دادند . هیاهویی که تا آن روز در تبریز مانندش دیده نشده بود برخاست و سخنانی که تا آن روز در ایران گفته نشده بود بزبانها آمد . آشکاره باز نمودند که اگر بجنگ و خونریزی هم برسد از ایستادگی نخواهند برگشت .

دیرگاهی این نمایش در میان میبود . نیرالسلطان دوباره با محمد علی میرزا با تلفن گفتگو کرد ، و چگونگی داستان را بدانسان که دیده بود باو باز نمود . پاسخ داده بود : « ما خواستیم تا آمدن قانون اساسی انجمن نباشد . کنسون که نمیپذیرند چنانکه میخواهند رفتار کنند» .



از این پاسخ مردم شور و خروش کم کردند ، و از آنسوی با پیشنهاد نیرالسلطان محمد علی میرزا دستخطی نوشت که انجمن همچنان برپا باشد و بکتن نیز از سوی او برای بکار بستن دستور های انجمن باشد . نیرالسلطان خود دستخط را برداشته آورد . مردم گفتند : میباید همین شبانه آقاییان را بانجمن ببریم ، و در زمان فانوسها را روشن کرده و مجتهد و دیگران را پیش انداخته ، با شور و خروش شادی بانجمن آمدند و بنام فیروزی خوانهای شیرینی از بازار آورده آن گروه انبوه که بیش از هزار تن میبودند همه را شیرین کام گردانیدند . دستخط را اینجامی آوریم :

پ ۴۹

حاجی رسول آقا صدقیانی

« انجمن ملی تبریز کما فی السابق برقرار بوده و یک نفر مأمور بنصدیق اجزاء انجمن ، و از جانب حضرت اقدس معین و در انجمن حاضر خواهد شد که اعضاء انجمن در امورات ، جزئی و کلی ملت هر چه حکم نموده اند بموقع اجرا گذارند و کار گذاران حضرت والا ، در اجراء تمام احکامات انجمن ملی تقویت خواهند نمود . »
« هفدهم رمضان المبارک ۱۳۲۴ »

این نخستین نبرد محمد علی میرزا و آزادیخواهان تبریز بود . چنانکه گفتیم کربلایی علی مسبو و حاجی رسول صدقیانی و حاجی علی دوا فروش بهمدستی نه تن دیگر انجمن نهانی بنام «مرکز غیبی» پدید آورده بودند ، و خود رشته کارها در دست آنان می بود . در بیرون حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگر ملایان و برخی بازرگانان در انجمن نشسته و سر رشته دار شمرده میشدند . ولی آنان را آن شایستگی نمی بود و در نهان رشته جنبش

را آن انجمن نهانی میداشت و داستان بیرون کردن میرهاشم و امام جمعه و جلوگیری از بسته شدن انجمن همگی از ایشان میبود. آنان نیک میدانستند که خودکامگی از میان نرفته و تنها نام مشروطه نتیجه ای را دربر نخواهد داشت و باید نیرو بسیجید و برای نبرد آماده گردید. نیک میدانستند که اگر مردم را بخود رها کنند کم کم سست گردیده و از جوش فروخواهند نشست و این بود هرزمان بهانه دیگری پیش آورده آنان را بتکان وادار می داشتند و با خودکامگی نبرد را رها نمی کردند.

در تاریخ مشروطه برخی داستانهای ارجدادی هست و کسانی شایندگی و کاردانی نیکی از خود نشان داده اند. یکی از آنها داستان همدستی دو سید و پدید آوردن جنبش تهرانست که ما نوشیم و از هر باره درخور ستایش است. دیگری همدستی این سه تن نامبرده و همراهان ایشانست که جنبش تبریز را با هوش و کاردانی بسیار پیش بردند و دسته مجاهدان را پدید آوردند. کارهای ایشان نیز همه ارجدار و درخور ستایش میباشد. این ایستادگی ایشان در برابر محمدعلیمیرزا و نگهداری از انجمن نتیجه آن را داد که رشته کارهای همه آذربایجان بدست آزادیخواهان افتاد و محمدعلیمیرزا سپر انداخت و ناگزیر شد بکارشکنی های نهانی پردازد.

روزنامه های قفقاز پیش آمدهای آذربایجان را می پاییدند و هر چه رخ میداد بگفتگو می گزاردند، و بسیاری از آنها، که یکی هم روزنامه «ارشاد» میبود جنبش ایران را يك چیز سرسری پنداشته و ارجی بآن نمی نهادند و گاهی سخنان سردی می نوشتند. ولی این پیش آمد اندیشه آنها را دیگر کرد و همان روزنامه ارشاد داستان را عنوان کرده ستایش ها نوشت.

در این میان در تهران دارالشوری نیز بیک کار بزرگی برخاست و

بانك ملی

بارج و جایگاه خود در پیش خویش و بیگانه افزود. چگونگی آنکه دولت، برای بار سوم، آهنگ و ام گرفتن میداشت و در این باره با دولت روس و انگلیس بگفتگو پرداخته و چیزهایی نهاده بوده اند، و روز شنبه هجدهم آبان، حاجی مخبرالسلطنه از سوی مشیرالدوله صدر اعظم بمجلس آمد و آن را بمجلس آورد. هنوز بیشتر نمایندگان بتهران نیامده و قانونی برای کشور گزارده نشده دولت از مجلس همدستانی با چنان کار را میخواست. تو گفتی آن کوششها شده و دارالشوری بر پا گردیده بود برای اینکه کارهای ریشه برانداز درباریان رویه قانونی بخود گیرد. دو وام پیشین را گرفته و خورده و کتون چشم براه وام دیگری می ایستادند که با همدستانی دارالشوری بکنند و باز بخورند.

مخبرالسلطنه نامه ای از صدراعظم بیرون آورد که باو مینویسد: شما بمجلس شوری بروید و از سوی دولت پیام برید که دولت بیست کرور تومان، در درون کشور و بیرون آن، و امدار است که می باید بپردازد برای پرداختن آنها با دو دولت گفتگو کرده

و آنها برای دادن وامی بهمان اندازه آماده گردیده اند و دستور بیانك استقراضی و بیانك شاهنشاهی رسیده. ولی باید نمایندگان رأی دهند و آنان را گرفته بیاورید.

سپس نسخه پیمانی را که با دو دولت نهاده شده بود بیرون آورد و برای نمایندگان خواند: دو دولت بیست کرور تومان بدولت ایران، با سود صدی هفت، وام میدادند بشرطهایی:

نخست آنکه دولت ایران جاهایی را که این پول بکار خواهد رفت بدو دولت بنماید.

دوم آنکه دولت روس از این وام طلب پیشین خود را کم نکند.

سوم آنکه شرطها همان شرطهای دو وام پیشین باشد.

چهارم آنکه چهار کرور از این پول را نارسیدن نوروز بپردازند.

پنجم آنکه گرو این وام نزد روس گمرکهای شمال و نزد انگلیس تلگرافخانه و پستخانه باشد.

ششم آنکه بازمانده وام هنگامی داده شود که دولت ایران از چند ماه پیش خواستن آن را بدو دولت آگاهی دهد.

مخبرالسلطنه میگفت: از چند ماه باز ماهانه سفیران و کونسولهای ایران در شهر-

های بیگانه، و ماهانه سپاهیان و سرکردگان و کارکنان اداره ها در خود کشور پرداخته نشده و بدربار نیز پولی برای دررفت داده نگردیده. برای پرداختن اینها چهار کرور را در بایست میداریم که اگر بزودی نرسد کارها همه خواهد خوابید.

از این پیشنهاد همه بمجلس افتاد و نمایندگان بدو دسته شدند. یکدسته همدستانی نمودند و دسته دیگر که همدستان نمی بودند خاموش ایستادند. عنوان تهیدستی دولت و

اینکه اگر پول نرسد همه اداره ها خواهد خوابید زبانها را می بست. در این میان حاجی معین التجار کاردانی بسیار نیکی از خود نشان داد، و آن اینکه پیشنهاد دولت را نپذیرفت و نسخه پیمان نامه را بدست گرفته بکاپک بند های آن را خواند و زبان های آنها را باز نمود، و سپس دلیرانه چنین گفت: «باور من اینست که این بیست کرور بدهی که دولت

میگوید راست نیست. زیرا شاهزاده اتابك (عین الدوله) همیشه خود ستایی نمودی که در آمد و در رفت دولت را باندازه هم گردانیده ام و ششصد هزار تومان هم فزونی میداریم

که در نزد تومانیان است. ما او را تا این اندازه دروغگو و بساوه سران شناخته ایم. دولت رویه در آمد و در رفت سه سال باز پسین را بمجلس فرستد تا رسیدگی کنیم. اگر

براستی دولت بدهکار است بگردن توده خواهد بود که آن را راه بیندازد، ولی نه از راه وام گرفتن از روس و انگلیس، و آن هم با این شرط های سنگین، که برای چهار کرور

پول کشور را بدست آنان سپاریم. و آنگاه باشد که ما در رسیدگی برویه در آمد و در رفت، جایی پیدا کنیم که این چهار کرور از آن بدست آید و دیگر نیازی بوام گرفتن

از خودی یا از بیگانه پیدانکنیم . کنون ما کور کورانه نخواهیم توانست درباره گرفتن یا نگرفتن وام رأی دهیم . سپس بیاد وامهای پیشین پرداخته و از دولت خواستار گردید که پیمان نامه های آنها را بمجلس فرستد تا توده از چگونگی آنها نیز آگاه گردد، و یکرشته سخنانی هم درباره آنها گفت که همگی آگاهی او را از کارهای دولت میرسانید .



از این گفته های پرمغز و دلیرانه او حال مجلس دیگر شد ، و نمایندگان که با پیشنهاد همدستان نمی بودند دلیری پیدا کردند و همگی بیک زبان از وام گرفتن ناخرسندی نمودند ، و بار دیگر

همه در مجلس پدید آمد . کسانی که از پیش همدستانی نموده بودند شرمسار گردیده خاموش ماندند . مخبر السلطنه چون چگونگی را دید رفت تا بدولت آگاهی دهد .

ولی فردا دوباره بمجلس آمد و چنین آغاز سخن کرد : « رویه درآمد و در رفت سه ساله را که میخواهید دولت را ایستادگی از آن نمی باشد ، ولی از این کار چاره زودی بدریاست های دولت نشود . کنون را ما دو کرور تومان میخواهیم که اگر نرسد اداره ها خواهد خوابید ، شما با باین اندازه وام خرسندی دهید ، و یا خودتان از جای دیگر برای ما راه اندازید ، و باید تا سه روز این کار انجام گیرد . »

نمایندگان از این سخن اوسخت برآشفتنند ، و چون دلیر شده بودند و آوازه ها بهم انداخته پاسخ دادند : « توده نتواند خانه ولانه خود را نزد بیگانگان گرو گزارده ، چرا که امیر بهادر جنگ و فلان وزیر و فلان دبیر پول میخواهد ... ، از اینگونه تندبها

بسیار کردند .

حاجی معین باز بسخن درآمد و این بار چنین گفت : « دولت از توده است و توده از دولت میباشد . میان این دو جدایی نیست . اکنون که دولت تا بدو کرور پایین آمده پیداست که بسیار بی پولست ، و ما می باید بآن دستگیری کنیم . ولی با این شتاب که می نمایند هیچ کاری نتواند بود . درسه روز ما اگر از روس و انگلیس هم خواهیم ، نخواهیم توانست پول گرفت . »

مخبر السلطنه گفت : « این دو کرور در بانکها آماده است و تنها همدستانی شما را میخواهند که بپردازند . »

حاجی معین گفت : « اگر این اندازه را بی گرو میدهند بگیریید . ولی باید در رفت آن با آگاهی از مجلس باشد . »

مخبر السلطنه گفت : « بی گرو نمیدهند و میباید همان پیمان نامه را دیگر گردانید و این اندازه را از روی همان گرفت . »

حاجی معین گفت : « بدینسان وام گرفتن ، اگر چه يكصد هزار تومان باشد ، خوب نیست . دولت با این اندازه را بی گرو بگیرد و خود صدر اعظم بپایندد ، و یا دولت پرك دهد ما باررگانان بنام خود گیریم و بدولت پردازیم . »

مخبر السلطنه گفت : « چون اینگونه وام دادن بسود سیاست ایشان نیست نخواهند داد و شما ناگزیر خواهید بود همان شرطها را بپذیرید . »

بدینسان گفتگو بدرازی انجامید . مخبر السلطنه هر چه پا فشرد که پیشنهاد را بپذیراند نمایندگان ، بویژه بازارگانان ، نپذیرفتند ، و سرانجام چنین نهاده شد که اگر دولت پرك دهد ، اینان خود بانکی بر پا نمایند ، و از سرمایه آن ، دو کرور تومان بدولت وام دهند .

روز پنجشنبه بیست و سوم آبان (۲۷ رمضان) چون دانسته شد دولت پرك داده نمایندگان بگفتگوی « بانك ملی » پرداختند . بازارگانان که پیشروان ایشان حاجی - معین التجار و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل و ارباب جمشید میبودند بگردن گرفتند که آن را بنیاد گزارند . داستان « بانك ملی » که سالها یکی از آرزوهای ایرانیان شمرده شدی از اینجا پیش آمد .

نمونه سرشهای

ایرانیان

این پیش آمد در آغاز کار مجلس دو نتیجه نیکی در پی داشت : یکی آنکه مجلس ارج بیشتر پیدا کرد . زیرا درباریان و بیگانگان چنین می پنداشتند که ایرانیان چون تازه بتکان آمده اند و آگاهی بسیاری نمیدارند ، تنها بآن بس خواهند کرد که در درون کشور قانونی باشد و داستان خود کامکی در میان نباشد ، و مجلس را بچشم همان « عدالتخانه » دیده چنین میدانستند که هر چه دولت پیشنهاد کند کور وار خواهند پذیرفت . رویهمرفته

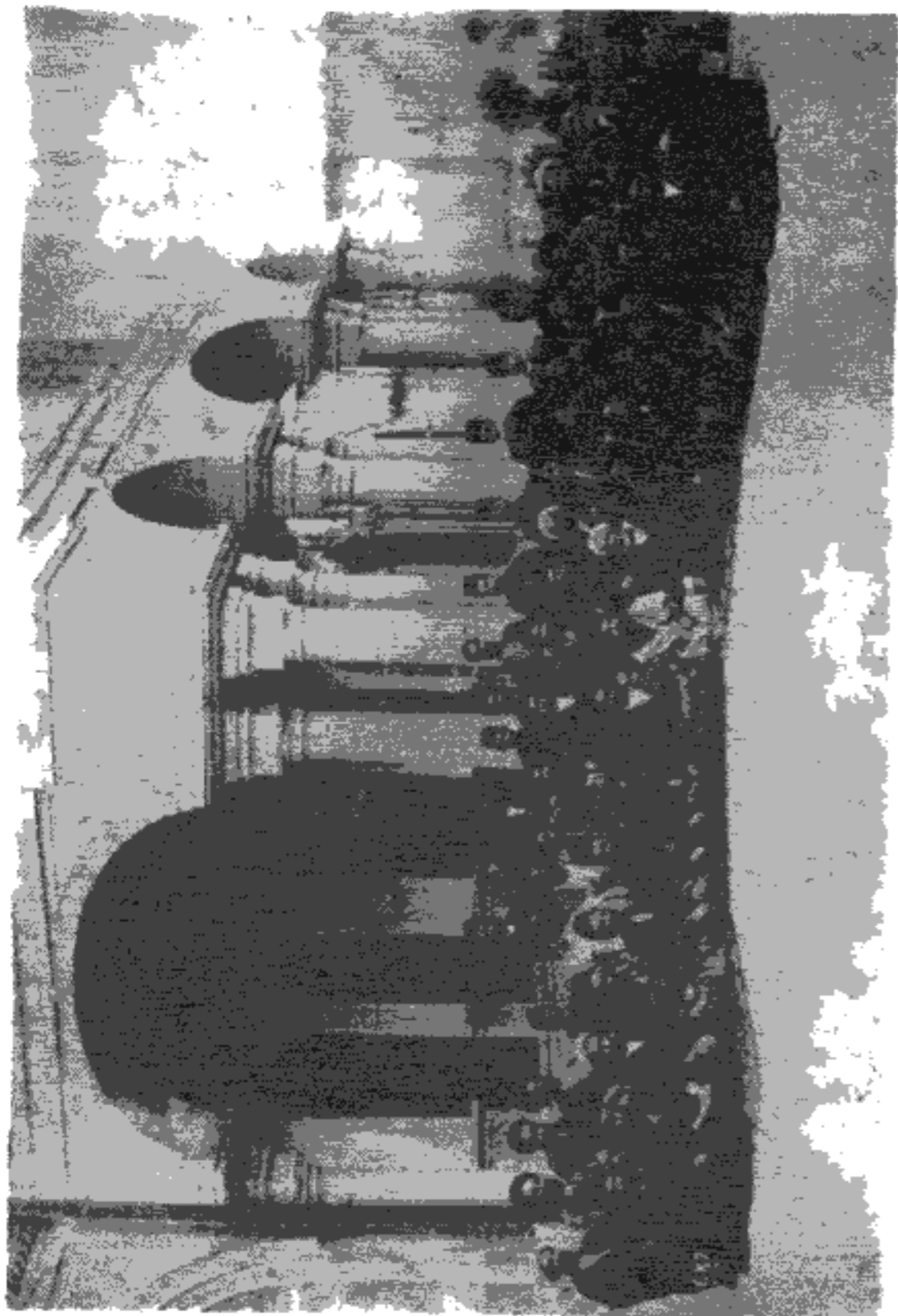
گمان‌اندیشه‌های سیاسی با ایرانیان نمی‌بردند. این ایستادگی نمایندگان و آن گفته‌های پرمفرد حاجی معین‌التجار نادرستی پندار و گمان ایشان را نشان‌داد و بارزش مجلس افزود. آوازه این ایستادگی تا پروژنامه‌های اروپا رسید. پس از آن گفتگوها دولت نومید نشده و باز در آرزوی وام از روس و انگلیس میبود، و چند روز پس از آن ناصرالملک وزیر مالیه بمجلس آمد و بار دیگر آن گفتگو را بمیان آورد و از نیازمندی و تهیدستی دولت سخن راند. ولی مجلس استوار ایستاد و حاجی معین گفت: ما در پی بر پا کردن بانکی هستیم. شما نیز در نوشتن نظامنامه و شرطهای آن بماراه نمایید. ناصرالملک گفت: تا پنج سال دیگر این کار شما سامان نخواهد گرفت و فعلا مریض ما گنه‌گنه لازم دارد تا رفع تب بشود. بعد از قطع تب بتقویت مزاج بساید پرداخت. آقای وزیر اروپا دیده بسیار شتاب‌میداشت که کشور را گرو گزارد و چند کرو پول گیرد و کبسه‌های درباریان بیدردو بدخواه را برگرداند، و با گنه‌گنه پول تبهای آز و هوس آنان را فرو نشاند، و در برابر چنان مردانگی که یکمشت بازرگانان مینمودند، بجای آنکه آفرین خواند و دلگرمی بآنان دهد، با ریشخند بنومید گردانیدن ایشان میکوشید.

حاجی معین گفت: «آیا دولت میتواند بچهار صد هزار تومان تا یک کروور بس کند که ما آنرا پرداخته و باندیشه بازمانده باشیم.؟» ناصرالملک پاسخ داد: «شما خودتان ببینید، با این آلودگیها میتوان بیک کروور بس کرد.»

راستی آن بود که دولتیان با دستهای دیگری می‌جنبیدند و خواستشان بیش از همه گرفته‌شدن آن وام میبود. اینست با پیشنهادهای همراهان نمایندگان همداستانی نمینمودند. حاجی معین دوباره یادآوری کرد که دولت پیمان نامه‌های وامهای پیشین را بمجلس فرستد. نیز ریز در رفتهای وامی را که خواسته میشد نشان دهد. ناصرالملک نومیدانه بیرون رفت، و چون بازرگانان بکار بانک پرداخته بودند و فیروزانه پیش میرفتند و بهانه‌ای برای دربار باز نمانده بود، دیگر گفتگوی آن وام گرفتن را بمیان نیاوردند.

نتیجه دیگر اینکه مردم میدان یافته اندازه سهشهای خود را بهمه نشان دادند. زیرا از روزیکه گفتگو بمیان آمد، انبوه مردم از توانگران و کم‌چیزان خشنودیها نمودند و همراهی نشان دادند. سپس چون بازرگانان زمینه آنرا آماده گردانیدند، بدینسان که سرمایه آن راسی کروور تومان گرفتند که هر کسی از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهم تواند داشت، و نظامنامه آنرا نوشته برای دستینه شاه فرستادند، و چند حجره بازرگانی را برای گرفتن پول از مردم شناسانیدند - مردم رو بانجا ها آوردند و پول پرداختن آغاز کردند. توانگران که پولهای میپرداختند بجای خود، کم‌چیزان از همبازی باز نمی‌ایستادند. طلبه‌ها نشست بر پا کرده و پول از میان خود گرد آورده و میفرستادند و گفته میشد کسانی کتلهای خود را فروخته و پول بسبجیده‌اند. شاگردان دبستانها همین کار را میکردند. زنان گفتگو از فروش گوشواره و گردن‌بند بمیان می‌آوردند. روزی در

پسای منبر سید جمال واعظ در مسجد میرزا موسی زنی بپا خاسته چنین گفت: دولت -



ایران چرا از خارجه قرض میکند . مگر ما مرده ایم ؟ ! من يك زن رخت شوری هستم به سهم خود يك تومان میدهم . دیگر زنها نیز حاضرند . از اینگونه نمایشها بسیار رو - میداد .

ملایان که بچنین کارها کمتر در آمدندی آنان هم همراهی مینمودند . حاجی شیخ - فضل الله دوست تومان بگردن گرفت . حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه که چنانکه گفتیم بدشمنی با مشروطه شناخته گردیده و میان مردم بد نام شده بود فرصت یافته بمجلس نامه ای نوشت و همراهی با توده نموده پنج هزار تومان بگردن گرفت .

راستی را مردم تکان خورده ودلها پر از سهش گردیده بود ، و انبوه مردم با امید و آرزوی سرشاری بکاربرخاسته میخواستند نیک شوند ، و بیبشرف و نیرومندی کشور کوشند و در سایه این جنبش و تکان همگانی خودخواهیها و هوسها در دلهای کسانی ناتوان گردیده و اینان نیز خواه و ناخواه به همراهی میگریزیدند . جز از درباریان کهن کار تیره درون که همچنان می ایستادند دیگران همگی تکان خورده بودند .

اینها در تهران بود . برای همبازی شهرهای دیگر ، بازارگانان بنیاد گزار بتلگراف - خانه رفتند و بازارگانان آنها را بتلگرافخانه خواستند ، و با هر دسته ای جدا گانه گفتگو کردند و از همگی نوید همراهی شنیدند . تبریزیان در باره بانك همراهی نشان داده ولی در باره وام دادن بدولت بیاسخ سنجیده دیگری برخاستند که خواهیم آورد . گذشته از شهرهای خود ایران ، از قفقاز و هندوستان و استانبول ، ایرانیان همراهی نشان دادند ، تا چندی در همه جا گفتگوها و کوششها می رفت و ما نتیجه را خواهیم آورد .

در این هنگام در مجلس گفتگوی و نظامنامه اساسی (قانون اساسی) نیز در میان میبود ، نسخه ای را که آماده گردانیده و برای دستینه شاه فرستاده بودند باز گردانیدن آن را خواستار میشدند ، و چون درباریان ناخوشی شاه را بهانه کرده و آنرا نگه داشته و باز

بیکره ۵۱ نشان میدهد نمایندگان تهران را در مجلس یکم . نامه های آنان بدینسانست :

شانزده تن که در جلو ، روی زمین نشسته اند (از سمت راست بچپ) : ۱) میرزا محمود کتا بفروش (۲) حاجی میرزا احمد زگر باشی (۳) حاجی محمد تقی بنکدار (۴) ارباب جمشید (۵) حاجی شیخ اسماعیل بلور فروش (۶) حاجی سید محمد ساعت ساز (۷) حاجی معین التجار (۸) اسد الله میرزا (۹) حاجی محمد باقر صابونی (۱۰) استاد غلامرضا یخدا ناساز (۱۱) حاجی علی اکبر پلویز (۱۲) حاجی عبدالوهاب کلاهدوز (۱۳) میرزا حسینقلی سیگاری (۱۴) شیخ حسینعلی (۱۵) شیخ حسین (۱۶) مشهدی باقر بقال .

بیست تن که روی صندلی نشسته اند : ۱) حاجی محمد ابراهیم وارث (۲) حاجی محمد علی شافروش (۳) حاجی سید محمد صراف (۴) حاجی سید ابراهیم (۵) مرتضوی (۶) حاجی امین الضرب (۷) حاجی محمد اسماعیل (۸) میرزا ظاهر (۹) وثوق الدوله (۱۰) آقا میرزا محسن (۱۱) صنیع الدوله (۱۲) سید محمد تقی هراتی (۱۳) حاجی سید محمد باقر (۱۴) حاجی سید آقا تیر فروش (۱۵) یحیی میرزا (۱۶) عظیم الملك (۱۷) سید حسین بروجرودی (۱۸) سید مهدی (۱۹) سید مصطفی (۲۰) فتحیه (۲۱) .

یازده تن که پشت سر ایستاده اند : ۱) حاجی میرزا ابراهیم خان خیاط (۲) مخیر الملك (۳) ملا حسن وارث (۴) دکتر سید ولی الله خان (۵) صدیق حضرت (۶) حاجی محمد تقی شاهرودی (۷) سید الحکماء (۸) حسنعلی خان (۹) حاجی عباسعلی نانوا (۱۰) استاد حسن معمار (۱۱) محقق الدوله .

نمی فرستادند ، مجلس ناگزیر میشد پیاپی یادآوری کند . نمایندگان شهرها یکی یکی میرسیدند .

پس از داده شدن مشروطه در تهران روزنامه ای (جز از آنها که از پیش میبود) برپا نشده بود ، تا امتیاز روزنامه ای بنام « مجلس » به آقا میرزا محسن (برادر صدر - الملماء) داده شد که براهبری (مدیری) میرزا محمد صادق طباطبایی (پسر شادروان - طباطبایی) و نویسندگی ادیب الممالک فراهانی از ماه آذر آغاز شده شد و شماره یکم آن روز یکشنبه سوم آذر (هشتم شوال) بیرون آمد . این روزنامه چنانکه از نامش پیدا بود بیش از همه گفتگوهای مجلس را مینوشت . تا آنجا که ما میدانیم پس از روزنامه «انجمن» تبریز، دومین روزنامه زمان آزادی است .

در تبریز آزادپخواهان فیروزانه میکوشیدند . در بیرون انجمن (با چنانکه خود می نامیدند مجلس ملی) ، و در نهان مرکز غیبی کارها را پیش میبرد . چون دست محمد علیمیرزا و پیرامونیان او را بر تافته بودند انجمن ، هم بجای عدلیه نشسته و بدادخواهیهای ، که از خود تبریزیان از شهرهای دیگر میرسید گوش میداد ، و هم بجای حکمران نشسته بایمنی شهر و سامان آن میکوشید . مرکز غیبی که بیشتر در خانه شادروان علی مسیو بر پا شدی با دو چشم باز کارهای محمد علیمیرزا و پیرامونیان او را می پایید و براه بردن دسته مجاهدان که تازه پدید می آمدند میپرداخت .

چون ماه رمضان پایان رسید و مسجد ها سرچیده شد اینان دیدند مسی باید رشته گفتگو از مشروطه و سود های آن بریده نشود و چنین نهادند که روزهای آدینه همه بازارها بسته شود و سه تن از واعظان که شادروان شیخ سلیم و میرزا جواد ناطق و میرزا حسین می بودند ، در سه مسجد بمنبر روند . این کار بسیار سودمند افتاد و در نتیجه این بود که در تبریز داستان تفنگ گرفتن و مشق کردن پیش رفت ، چنانکه خواهیم دید . محمد علیمیرزا از ایستادگی و نبرد آشکار نومید گردیده در نهان بکار شکنی هایی میپرداخت و کسانی از پیرامونیانش که سید محمد یزدی و مفاخر الملك و مفاخر الدوله و دیگران میبودند آسوده نمی نشستند ، و در سایه بدخواهیهای اینان بود که در پیرامونهای شهر ناایمنی پیدا شده و کسی بجلو گیری بر نمیخواست . حاجی مشیر دفتر که میبایست دستورهای انجمن را بکار بندد بی پروایی نشان میداد . مرکز غیبی باز فرصت یافته بکار برخاست . بدینسان که روز یکشنبه سوم آذر (۸ شوال) يك دسته از مجاهدان بانجمن رفته و از نا بسامانی کارها و از ناایمنی پیرامونهای شهر و بی پروایی حکمرانان گله و ناخشنودی نمودند ، و فردا همگی بازارها را بسته در انجمن و پیرامونهای آن گرد آمدند . کسانی رفته و علما و دیگران را بانجمن آوردند ، و گله های خود را گفته و چاره خواستند ، و چنین گفتند : اگر چاره نکنید ما بازارها را نخواهیم گشود و از اینجا بیرون نخواهیم رفت . از هر سو آوازه های شور و

خروش شنیده میشد. مجتهد با تلفون از ولیعهد خواهش فرستاده‌ای کرد که بپاید و

درخواستهای مردم را بشنود و رفته باوباز گوید. ولیعهد نیز السلطان را فرستاد. ولی او چون آمد و سخنان مردم را شنید و رفت و دوباره آمد پاسخ درستی نیاورد. ولیعهد بی پروایی نموده و چنین گفته بود: «اهالی خاطر جمع شده متفرق شوند»

مردم از این پاسخ بر آشفتند و باز هیاهو بر پا کردند و سخنان تندى گفتند شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین هر یکی جداگانه بمردم سخن راندند، آنان را خاموش گردانیدند. و پس از گفتگو چنین نهادند که خود علماء بیباغ نزد محمد علی میرزا روند و با او چگونگی را



پ ۵۲

وثوق الدوله نایب رییس یکم مجلس

بمیان نهاد، و چون علماء رفتند و کله‌های مردم را باز نمودند محمد علی میرزا بساز-پیر انداخته و گردن بدرخواستها گذاشت و با نوید هایی علماء را باز گردانید. مردم نیز رام گردیده از فردا بازارها را باز کردند.

در پی این پیش آمد بود که از تهران حاجی مهدی آقا و دیگر بازرگانان را بتلگرافخانه خواسته و گفتگوی بانك ملی را بمیان آوردند، اینان پاسخ دادند که نشستی برپا کرده و بسکالشی پرداخته نتیجه را آگاهی خواهند داد، و این بود روز آدینه هشتم آذر (۱۳ سوال) در خانه حاجی مهدی آقا با بودن مجتهد وثقه الاسلام و میرزا صادق آقا و حاجی

میرزا محسن و حاجی سیدالمحققین و دسته‌ای از بازرگانان و دیگران. نشستی برپا نمودند و زمینه را بگفتگو گزاردند، و پس از سخنانی چنین نهادند که با بنیاد گزاردن بانك ملی همراهی نمایند و در اینجا هم پولهایی گرد آورند، ولی با دادن وام بدولت که بیشتر آن بکپسه بدخواهان توده خواستی رفت همداستان نباشند، و در این باره دوتلگراف، یکی با دستینه علماء، و دیگری با دستینه بازرگانان بنهران فرستادند. ما تلگراف بازرگانان را در اینجا میآوریم:

«حضور محترم آقایان اعضاء مجلس مقدس شورای ملی و عموم آقایان تجار محترم، دام اجلالهم در خصوص استقراض و تأسیس بانك ملی قرار بود مذاکره عمومی شده جواب داده شود اینست که عرض میشود روز جمعه سیزدهم ماه در محضر علماء اعلام و حجج الاسلام و جمعی از رجال دولت و تجار این مسئله طرح شده مذاکره شد تمامی طبقات محترمه با کمال عطیب خاطر در تأسیس این بانك ملی که اسباب استخلاص دولت و ملت است حاضرند ولی آنچه در این باب میخواهند تأمینات است میفرمایند از قرار مذکور بودجه مملکت فوق، و الغایه جا خالی دارد اولاً باید بودجه مملکت اصلاح شود تا در آتیه حاجتی با استقراض جدید، نشود و تا قانون اساسی با استحضار و کلاء اطراف حکم و بودجه اصلاح نشود امکان تأسیس بانك نخواهد بود.»

«خواهید فرمود که قانون اساسی اول سال نو بموقع اجرا گذاشته خواهد شد و دولت فعلاً محتاج پنج کرور است و تا اول سال جدید این وجه را اشد احتیاج هست جواب میفرمایند که امانت دولت بحمد الله منمولترین اهالی ایران هستند و جمعی از ایشان را مخصوصاً ممکن است که در ازاء ثروت فوق العاده که از سایه دولت از مهرهای مخصوص، تحصیل کرده‌اند پنج کرور سهل است اضعاف آنرا مجاناً تقدیم نمایند تا چه رسد به عنوان قرض اما استقراض از خارجه را بهیچ وجه تصویب نمینمایند و رضایت ندارند.»

در اینمیان ناخوشی مظفرالدینشاه سخت تر گردیده و برای محمد علی میرزا يك گرفتاری دیگری پیش آمده بود. زیرا شماع السلطنه

میرزا بتهران

ببار دیگر آرزوی ولیعهدی را دنبال میکرد و بکوششهایی میپرداخت. محمد علی میرزا از این میترسید که سران آزادی بوی گرایند. از اینرو در حال آنکه دشمنی سخت با مشروطه میداشت و در نهان به برانداختن آن میکوشید، و چنانکه دیدیم با تبریزیان همیشه در نبرد می بود، در بیرون میکوشید دلجویی از سران آزادی در تهران کند و دشمنی خود را با مشروطه پوشیده دارد. برای این نامه‌ای بشادروان بهبهانی نوشت که او هم فرستاد و در روزنامه مجلس بچاپ رسید. ما آنرا در اینجا میآوریم:

«از قراریکه شنیدم از تبریز کاغذی بجناب عالی نوشته اند که ولیعهد مخالف با عقاید و ملت است و مجلس را که بندگان اقدس همایونی اروحنا فداء داده است ولیعهد قبول،

ندارد اولاً بذات مقدس پروردگار قسم است که این مطلب بکلی خلاف و بی‌اصل است و دمن از خدا میخواهم که انشاءالله این دولت و ملت ترقی کرده و رفع این مذلتها بشود ثانیاً «بسرحدت قسم که اگر آدمی بعتبات فرستاده باشم اگر من آدم بعتبات فرستاده باشم دره و پرده نخواهد ماند و آشکار خواهد شد برای چه چرا باید من مخالف این عقیده و منکره و آبادی مملکت باشم؟ ثالثاً از شخص شما تعجب دارم چرا این خیال و تصور را نسبت به دمن نموده‌اید و چرا این کاغذ را باور کرده‌اید مگر خودتان آن اشخاص مترس را، و نمیدانید این سهل است هزار از این اقدامات در علیه من مینمایند شما چرا باید باور کنید، خواهش دارم سایرین را هم خودتان اطلاع بدهید که بدانند این تهمت است و منتظر جواب، کاغذ هشتم زیاده زحمت ندارم».

از این نامه پیداست که تا چه اندازه میترسیده است و تاچه اندازه فروتنی مینموده، از بهبهانی پاسخ میطلبد که از همراهی او دلگرمی پیدا کند.

در همان روزها بدخواهی او با مشروطه در تهران و دیگر جاها بزبانها افتاده بود،

چنانکه در مجلس هم گفتگو از آن میان آمد. میتوان پنداشت که شماع-السلطنه و کارکنان او این سخن را رواج میداده‌اند. در جاییکه خود شماع السلطنه بدخواهی مشروطه شناخته تر از این میبود و در سایه ستمهایی که در فارس کرده بود مردم او را بیشتر دشمن میداشتند. هرچه هست این نامه سراپا دروغ محمد-علیمیرزا بجای افتاده و کسان بسیاری که یکی از آنان مدیر حبل‌المتین بود از چاپلوسی یا از ناآگاهی همین رادستاویز گرفته بستایشهای گزافه آمیزی پزداختند و او را «بکانه حامی مشروطه» نشان دادند. شکفت تراز همه خوش گمانی دو سپید درباره او میبود.

این نمونه هوشمندی محمد-علیمیرزاست که با آن همه دشمنی با



ب ۵۳

حاجی سید نصرالله تقوی

مشروطه کسانى همچون بهبهانى و طباطبایى را فریب میداد و هواخواه خود میکردانید. کشاکش و لبمهدی در نهان میرفت و بیش از همه رنگ سیاسی بخود میداشت. و اینست ما از آن آگاهی درستی نیافته‌ایم. هرچه بود این بار هم فیروزی محمدعلیمیرزا

راشد، و چون ناخوشی شاه روز بروز فزونتر میگردد و امید بهبود کم شده بود بنام آنکه به فرنگستان خواهم رفت او را از تبریز خواست که رشته کارها را بدست گیرد.

این تلگراف روز هشتم آذر (۱۳ شوال) رسید، و محمدعلیمیرزا با شتاب بسیج راه کرد و شاهزاده امامقلی میرزا را بجای خود گذاشت، و روز سه شنبه دوازدهم آذر (۱۷ شوال) با پیرامونیان خود از تبریز روانه گردید. مردم پاسداری نمودند و آن روز بازارها را بسته و برای راه انداختن او در خیابان و بیرون شهر گردآمدند. این رفتن او بک سود و یکزیانی داشت. سودش این بود که تبریز آزاد گردید و کوشندگان آزادانه توانستند اندیشه های خود را درباره پدید آوردن مجاهدان و دیگر چیزها بکار بندند. زیانش آن بود که تهران که پایتخت کشور است گرفتار کارشکنی های او گردید.

چنانکه گفتیم نظامنامه با قانون اساسی نوشته شد و برای دستینه شاه بدربار فرستاده گردیده بود، و درباریان چون همیشه بجلو-گیری از کار مشروطه میکوشیدند آنرا نگه داشته باز نمیکردانیدند.

سپس چون فشار مجلس را دیدند درباره برخی از بند های آن گفتگو پیش آوردند. از جمله درباره مجلس سنا بگفتگو برخاستند، و خواست درباریان این بود که مجلس سنا را چنان گردانند که دارالشوری در زیر دست او باشد و ارج بیشتر را آن مجلس دارد. نمایندگان خواست آنان را در یافته پاسخهایی میدادند.

بدینسان گفتگو میرفت تا روز دوشنبه بیست و پنجم آذر (یکم ذی القعدة) ولیعهد بتهران رسید، و از سوی آزادیخواهان و دیگران پیشواز با شکوهی بجا آمد، و از سوی مجلس نمایندگان برای گفتن «خوش آمدیده» به پیش او رفتند، و چون از همان روزهای نخست شاه او را جانشین گردانیده خود را کنار کشید، و از اینسوی محمدعلیمیرزا هنوز خود را نیازمند پشتیبانی بهبهانی و طباطبایى میدید، گفتگو درباره قانون اساسی همچنان پیش میرفت. محمدعلیمیرزا حاجی محتشم السلطنه و مشیرالملک (پسر مشیرالدوله صدراعظم) را از سوی خود بمجلس فرستاد که بیایند و در باره برخی از بندها گفتگو کنند، و اینان نیز بیشتر در زمینه مجلس سنا گفتگو کردند، و هرچه بود آنرا پایان رسانیدند.

روزیکشنبه هشتم دیماه (۱۴ ذی القعدة) مظفرالدینشاه که باز پسین روزهای زندگی را بسر میبرد بآن دستینه نهاد و سپس ولیعهد پیروی نمود، و بدینسان برای توده ایران و قانون اساسی، داده شد. مردم از این، شادبها نمودند و روز سه شنبه را برای آوردن آن به مجلس برگزیدند.

آن روز همگی علمای بزرگ و کسان دیگری در مجلس گرد آمدند و تماشاچیان همه آن پیرامون ها را پر گردانیدند، مشیرالدوله صدر اعظم و ناصرالملک وزیر مالیه و محتشم السلطنه و مشیرالملک قانون را برداشته آهنگ مجلس کردند. مجلسیان تادم در پیشواز نمودند و بیاسداری و شادمانی بسیار آنان را بدرون آوردند. سید محمد تقی

هراتی که یکی از نمایندگان بود «خطابه ای خواند . مردم شادمانیها نمودند و آواز به «زنده باده و استوارباده بلند گردانیدند . نمایندگان یکدیگر را بغل میگرفتند و از سر و روی یکدیگر میبوسیدند و برخی از شادی گریه مینمودند .

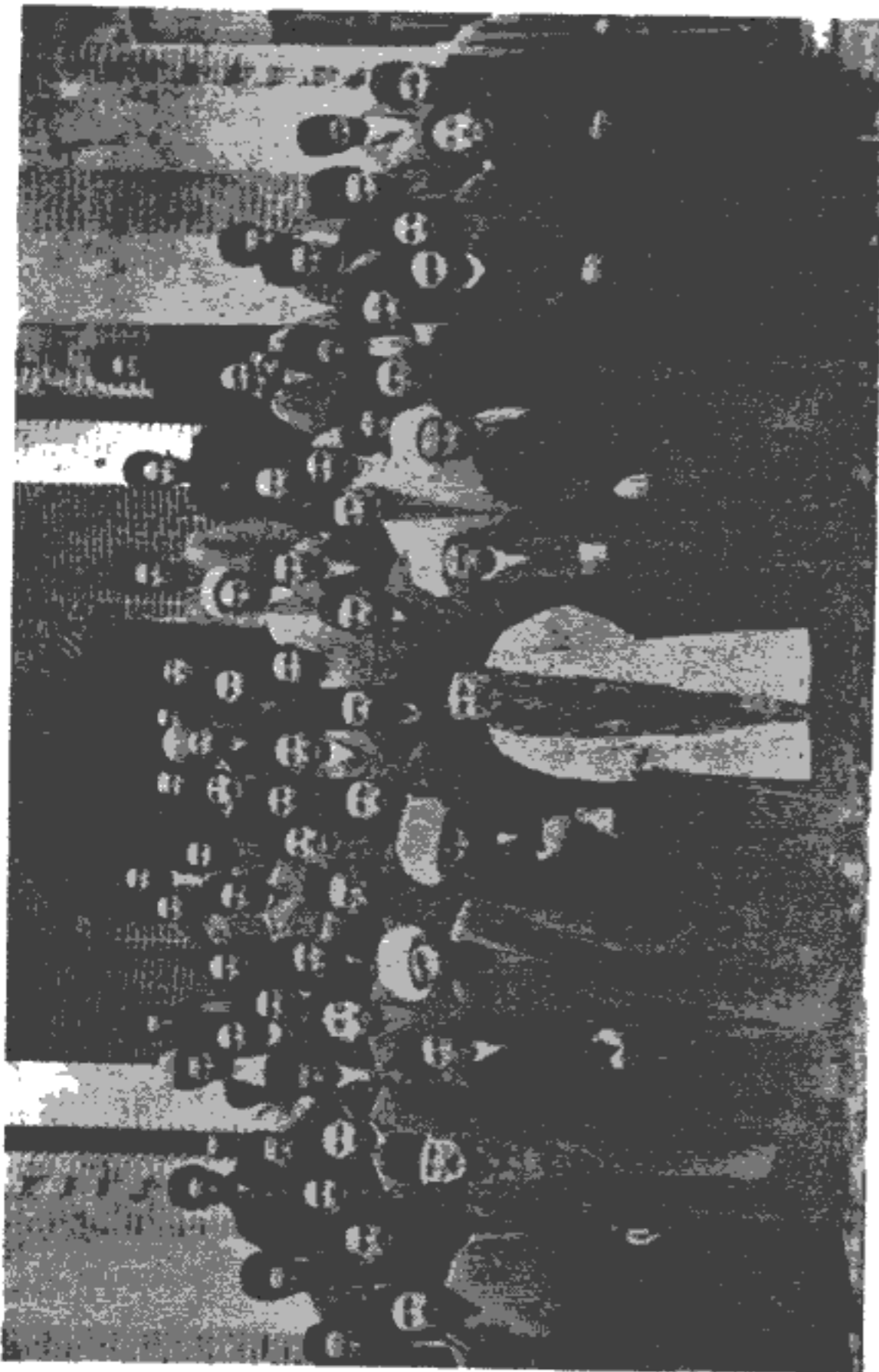
آن شب در مدرسه مروی جشنی گرفته شد و شادروان بهیانی پیش آمد را به انجمن تبریز و دیگر جاها آگاهی داد . فردا شب باز در مدرسه سهسالار جشن و چراغانی پرداختند .

آروز باین چیزها ارج بیش از اندازه خود داده میشد . مردم از سادگی باینها دلبنگی بیشتر مینمودند . این بسیار ارج میداشت که کشوری که قرن ها با خود کامگی و در دست هوسبازان و ستمگران زندگی کرده بود کتون دارای يك قانونی باشد و دیگر دست ستمگران و هوسبازان باز نیاشد . هر بندی را که از قانون اساسی بسنجیم برای مردم ایران مایه آسایش و پیشرفت میبود . ما باین خرده نمیگیریم که بچنین قانونی ارج میگزارند و شادمانی مینمودند . ابراد ما از آنست که ساده دلانه تنها داشتن این قانون را چاره همه درد ها میسردند . مثلا اگر کسی گله از نا ایمنی کشور میکرد یا ناله از بدخواهی درباریان مینمود شنونده در زمان پاسخ می گفت : « بگذار قانون اساسی برسد همه اینها درست خواهد شد ، و این بدخواهان در جای خود خواهند نشست » . از سادگی گرفتاریها و پابندهای بزرگی را که میداشتند ، از پراکندگی اندیشه ها و از آلودگی خویها و از دست اندازهای بیگانگان ، نمیدانستند ، و دلهای خود را با این چیز ها خوش می کردند . چنانکه گفتیم : نخست درباره دبستان ها این خوش گمانی را میداشتند و چنین می پنداشتند که همینکه جوانان از آن دبستان ها بیرون آیند ایران گلستان خواهد بود . سپس که داستان مشروطه پیش آمد هر زمان بچیز دیگری دل می بستند . این زمان بقانون اساسی دل بسته بودند و اینست از داشتن آن شادمانی بی اندازه می نمودند .

دارالشوری روز بروز با رج و نیرو می افروود . رسیدن « نظامنامه داخلی » و « قانون اساسی » راه کار را روشنتر گردانیده ، و این بود ، چنانکه تبریزیان یسار آوری کرده بودند بر آن شدند که بیک اندازه گردانیدن درآمد و رفت دولت پردازند و بگفتگو از آن برخاستند .

چنانکه گفتیم در تبریز بر گردیدن نمایندگان انجام گرفت . ولی
روانه گردانیدن
نمایندگان از
آذربایجان

چون بسیاری از آنان که برگزیده شده بودند از مجتهد و ثقة الاسلام بی پروایی مینمودند و دانسته نبود که پذیرفته اند یا نه ، و از آنسوی دانسته نبود در رفت سفر را از کجا پردازند ، کار همچنان بی نتیجه می ماند . در اینمیان از تهران چند بار یاد آوری کردند و نیز مجاهدان فشار آوردند ، و این بود انجمن بان پرداخت و پس از گفتگوی بسیار کسان پایین بنمایندگی شناسانیده شدند .



حاجی میرزا ابراهیم آقا، آقا میرزا فضلعلی، سید حسن تقی‌زاده، مستشارالدوله، حاجی امام‌جمعه‌خویی، احسن‌الدوله، هدایت‌الله میرزا، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میر-هاشم دوچی، حاجی محمد آقا حریری، حاجی میرزا آقا قرش فروش، شرف‌الدوله. تقی‌زاده چند روز پیش از جنبش تبریز آهنگ مصر کرده بود و چون از برگزیده شدن خود آگاه گردید یکسره روانه تهران شد و این زمان در مجلس میبود. میرهاشم نیز در تهران میبود و «اعتبارنامه» او را بننگرافخانه فرستادند. آنچه می‌باید گفت اینست که آن را انجمن برگزیده و خواستش دلجویی میبود. طالبوف در ولایت‌قفقاز می‌زیست و تنها بنام ارجشناسی از کوششهای پیشین او و از نوشته‌هایش او را برگزیدند. ولی او این زمان وامیزد و دلخوشی از این جنبش و کوشش ایرانیان نمیداشت. این در بسیار کسانست که در راهی که میکوشند چون بیک جایی رسیدند دیگر آزرده شوند و روبرگردانند. طالبوف از این کسان میبود و این زمان آزرده گشته مینمود. نامه‌ای از او در شماره دوم روزنامه انجمن است که چاپلوسانه محمد علی‌میرزا را «حضرت اقدس و الاولیاء و روحانفداء» مینویسد. نامه دیگری در شماره سی و سوم آن روزنامه است که میگوید: «ایرانی که تاکنون اسیر یک گاو دو شاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود بکاو هزار شاخه رجاله دچار گردد. آنوقت مستبدین به نابالغی ما میخندند و دشمنان اطراف شادی‌کنان لاجول گویند. فاش میگویم که (من این مسئله بیچون و چرا میبینم) و گرنه بفرمایید کدام تبریزی قراچه داغیست که برای منع دخول و سوختن نسخه‌های ملا نصرالدین باغوا می‌ماندین شورش نماید و از مجمع مطالبه اذن دخول بکند. هر کس هجو ولی نعمت تاجدار خود را بگیرد و بخواند یا با نویسنده او مکاتبه نماید چنین بی‌غیرت چه حق دارد خود را ایرانی حساب بکند؟!...»

از مشروطه گرفتن ایرانیان آزرده گمی مینماید. باین دستاویز که اگر نتوانند خود را راه برند دچار آشوب خواهند بود. یکی نپرسیده که چه میخواهی؟! اگر میگوئی نمی‌بایست مشروطه گرفته شود پس آن نوشته‌های تو بهر چه بود؟! اگر میبایست گرفته شود پس این سخنان دلسردی آور بهر چیست؟!.

داستان ملا نصرالدین اینست که این روزنامه در آن سال در قفقاز آغاز شده بود و پیکر ۵۴ نشان میدهد کسانی را از پیشروان جنبش تبریز و از نمایندگان انجمن‌واز نمایندگان که برای دوازده شوری برگزیده شده بودند. آنانکه در جلوا ایستاده‌اند «از راست بچپ»: میر یعقوب یکی از «کارکنان انجمن». حاجی غنی سراف، میرزا جواد ناطق «ناصح زاده»، حاجی نظام‌الدوله «سرا انجمن»، شادروان شیخ سلیم، میرزا فضلعلی آقا، شریف‌الدوله، هدایت‌الله میرزا، حاجی محمد آقا حریری. از آنانکه در پشت سر ایستاده‌اند. آنکه در پشت سر حاجی نظام‌الدوله ایستاده حاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی است، آنسوتر حاجی ملک‌التجار است، آنسوتر مرتضوی است، آنسوتر حاجی معین‌الرعایا است.

چنانکه خواهیم آورد یکی از روزنامه‌های سودمند میبود. گویا با دستور محمد علی‌میرزا بود که در پستخانه آنرا نگه داشته نمی‌گزارند بمردم برسد. مجاهدان در آن باره بانجمن شکایت کردند و انجمن با تلگراف از دارالشوری درخواست آزاد گزاردن آنرا کرد. این به آقای طالبوف بر خورده و آن را دلیل میگیرد که ایرانیان شایای مشروطه گرفتن نبوده‌اند و محمد علی‌میرزا را «ولی نعمت» ایرانیان شمرده دشنام میدهد بکسیکه نکوهش او را در روزنامه ملا نصرالدین خوانده یا بنویسنده آن روزنامه نامه نوشته است.

مردم آن ارجشناسی را از کوششهای او نموده‌اند و او این خرده‌گیریهای بیمنزرا با آنان مینماید. بدتر آنکه بهمین بهانه‌ها آقای طالبوف بنهران نیامد و در چنان زمانی که يك دانشمند کارآگاه سودمندترین نیکی را بتوده توانستی کرد خود را کنار گرفت. تلگرافی که از تبریز برایش فرستادند در پاسخ آن نمایندگی را پذیرفت. ولی شرط کرد که در ماه صفر (سه چهار ماه دیگر) روانه تهران شود. سپس در ماه صفر نیز سرباز زد و نرفت. از این رده که «وازنندگان» باید نامید بسیار بودند که ما هر یکی را در جای خود یاد خواهیم کرد.

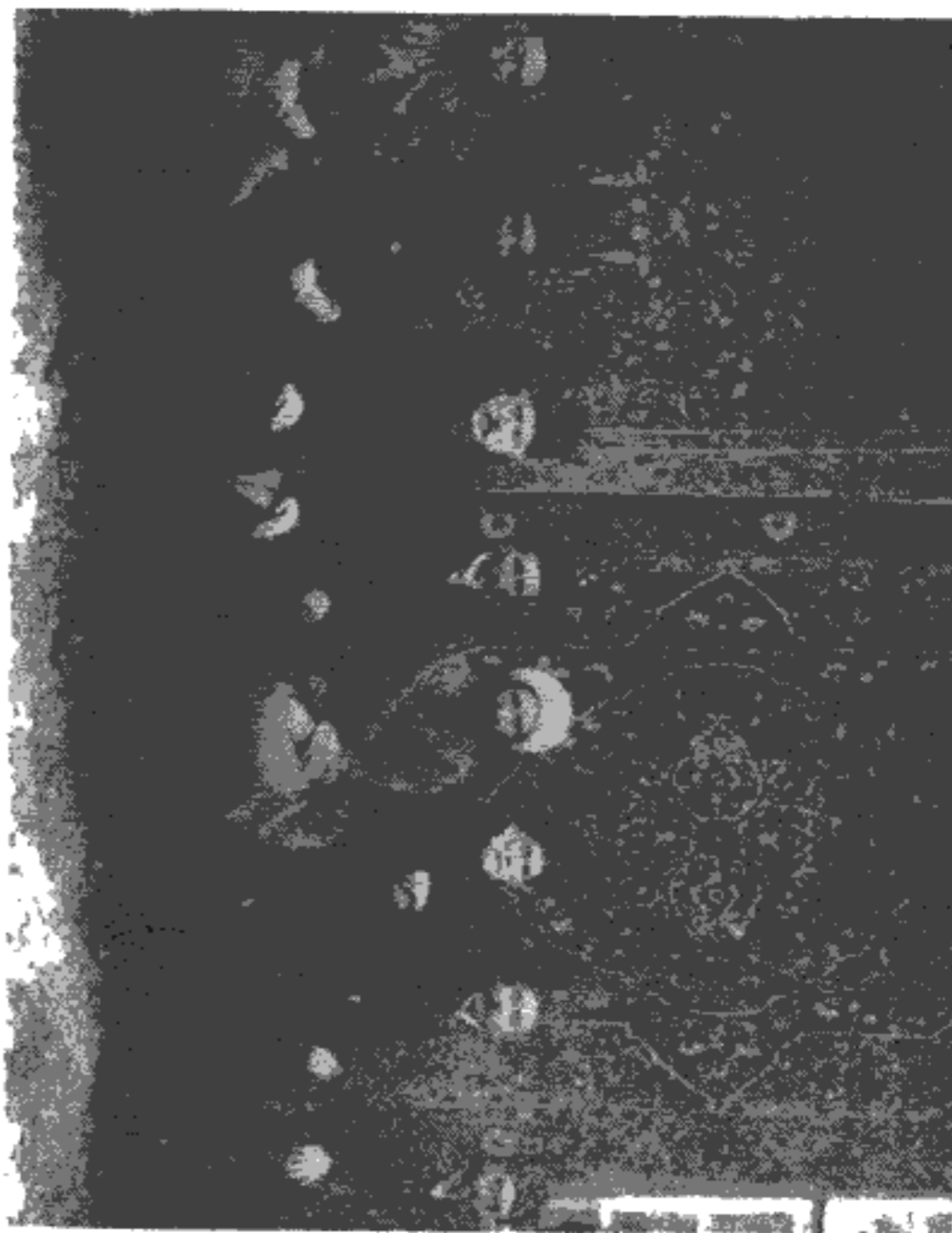
از دوازده تن که شمردیم تنها نه تن در آذربایجان می‌بودند که میبایست روانه کردند. از آنان هم دو تن که حاجی امام‌جمعه و حاجی محمد آقا باشند آماده نشده بودند. آن از خوی نیامده، و این کارهایش انجام نگرفته بود. تنها هفت تن آماده رفتن بودند، و برای راه انداختن آنان روز سه شنبه هفدهم دیماه برگزیده شد که میباید آنرا یکی از روزهای بیمانند تبریز شمرد، و برای آنکه دلبستگی تبریزیان بجنبش، و اینکه چگونه کار را بزرگ‌شمردند و از ذرون دل به پیشرفت آن میکوشیدند دانسته شود می‌باید داستان را گشاده تر نویسیم:

آن روز مردم بازارها را باز نکردند و همگی سر راه نمایندگان انبوه شدند و از در انجمن تا کنار پل آجی که بیگمان بیشتر از يك چهار يك فرسخ است کوچه‌ها را گرفتند. علما و سران آزادی در انجمن گرد آمده بودند و همه اطرافها و حیاطها پر شده بود. نمایندگان نخست باینجا در آمدند. مردم بیکبار از دیدن ایشان آواز شادمانی بلند گردانیدند. در اینجا میبایست «اعتبار نامه» ها داده شود. نخست میرزا حسین سخنانی گفت. میرزا فضلعلی آقا و شرف‌الدوله چیزی نوشته بودند، در باره دلبستگی خود بکار توده و اینکه آرزومند جانفشانی میباشند و میروند تا در راه توده بکوشند، دادند آنرا هم میرزا حسین خواند. و مردم همه بیک آواز بانگ بر آوردند: «بروید در پناه خدا، با جان و داراک به پشتیبانی شما خواهیم کوشید».

اعتبار نامه هاداده شد. و پس از برخی نمایشها و پیکره برداشتن هنگام راه‌افتادن رسید. نمایندگان و علماء و سر دستگان و مردم همگی پیاده روانه گردیدند، و تا جلومسجد امیر خیز که درشکه‌ها را در آنجا نگه می‌داشتند پیاده رفتند. بر سر راه مردم همه شور

و خروش مینمودند و شادمانی نشان میدادند .

در جلو مسجد امیر خیز منبری نهاده بودند . نمایندگان بروی پله های آن نشستند . شیخ سلیم قرآنی بدست بالای منبر ایستاده و چنین خواست میانه نمایندگان و مردم پیمانی پدید آورد . نخست از سوی مردم ، از نمایندگان پیمان گرفت که در آن سفری که میکنند همیشه به پیشرفت کارهای توده کوشند ، و فیروزی و نیرومندی ایران را در اندیشه دارند ، و



پ ۵۵

نمایندگان هشتگانه آذربایجان در باکو

از راست بچپ : حاجی میرزا ابراهیم آقا ، مستشارالدوله ، طالبوف ، آقا میرزا فضلعلی ، مشرفالدوله ، هدایت الله میرزا ، احسن الدوله ، حاجی میرزا آقا فرشی .

نکه داری مشروطه را با پای خود شناسند . سپس رو بمردم گردانیده چنین گفت : « این مردان ارجمند را که از سوی خود نماینده گردانیده میفرستید و آنان جان بکف گرفته و خود را بخدا سپرده روانه میگردند بگویند که در راه نکه داری از آنان تا چه اندازه آماده خواهید بود که این قرآن میانه شما و آنان داور باشد ؟ . . . باز همگی مردم با یک آواز چنین گفتند : باداراک و جان تا آخرین قطره خون خود در باری و نکه داری آنان آماده ایم و قرآن را باین گفته خود گواه میگیریم و چنان بانگ بر آوردند که تو گفتی در سراسر شهر آواز آنان را شنیدند .

پس از پیمان بندی نمایندگان بدروود گفته و بدرشکه ها نشستند و روانه گردیدند . آهنگ جلفا داشتند که از آنجا از راه قفقاز و گیلان بنهران رسند . در شهرهای قفقاز در همه جا از اینان باشورو شادی پیشواز کردند . در باکو گذشته از ایرانیان که بسیار فراوان میبودند و پیشواز و پذیرایی با شکوهی کردند ، حاجی زین العابدین تقیوف مهمانی کرد و پذیرایی شایانی نمود . طالبوف برای دیدن اینان با کو آمد و هشت تن در یکجا پیکره برداشتند . ولی دوباره بولادی قفقاز باز گشت و نوید داد که از پی آنان آهنگ تهران کند . نویدیکه بکار نیست .

چون نام قفقاز برده شد می باید هنایشی را که جنبش مشروطه خواهی در ایرانیان در آنجا کرد باز نمایم : چنانکه گفتیم ایرانیان در قفقاز بسیار میبودند . گذشته از بازرگانان و پیشه وران گروه انبوهی کارگر در کانهای نفت با کو کار میکردند و با رنج و خولازی بسیار روز می گزاردند . در سایه کمی کار و فزونی ستم در کشور خود ماندن نتوانسته و بشهرهای بیگانه پناه برده و بان کارهای سخت تن در داده بودند ، و چنانکه گفتیم در جنگ ارمنی و مسلمان چند هزار تن از آنان بیگناه کشته شدند و خونهایشان از میان رفت . زیان ناتوانی دولت ایران را آنان بیشتر در می یافتند و این بود چون آگاهی از جنبش مشروطه و برپا گردیدن دارالشوری بایشان رسید بیش از دیگران شاد گردیدند ، و بیاد خانه و خویشان خود افتاده بیاز گشتن امید مند شدند ، و چنانکه گفتیم در هر شهری از نمایندگان پیشواز و پذیرایی با شکوهی نمودند .

کارگران کانهای نفت در صابونچی و بسالاخانی بده هزار تن میرسیدند ، و از نمایندگان خواستار شدند که بدیدن ایشان روند و نمایندگان درخواست آنانرا پذیرفته و آهنگ آنجا کردند و پس از دیدن و اندوه خوردن دوباره باز گردیدند .

کسانی از آگاهان ایشان پیامهایی بدارالشوری فرستاده و خواستار شدند ، اگر بشود آنان نیز نمایندگان از میان خود برگزیده بدارالشوری فرستند .

پیش از جنبش مشروطه ، چون روسیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران هر کدام دسته ای میداشتند کسانی از اینان نیز دسته ای پدید آورده بودند که از همشهریان خود نکه داری کنند ، و اینان در نهان ، با کوشندگان تبریز پیوستگی می داشتند و از حال هم دیگر آگاه

می‌شدند. از بنیاد گزاران آن نریمانوف، سوچی میرزا، میرزا جعفر زنجانی، مهدی محمد عموغلی، محمدتقی شیرین زاده سلماسی، حاجی‌خان، نورالله خان یسکانی، مهدی محمدعلیخان، میرزا ابوالحسن تهرانی، اکبر اسکویی، حسین سرایی، مهدی باقرخان ارومیه‌ای، مهدی اسماعیل میایی بودند. پس از مشروطه اینان، چون مردان آزموده و آگاهی می‌بودند و نیک میدانستند که مشروطه ایران که بارامش و آسانی گرفته شده بارامش و آسانی پیش نخواهد رفت و ناگزیر بکوششهایی نیاز خواهد افتاد، باین شدند که با هم شهریان خود همدستی نمایند و فرستادگانی بشهرها فرستادند.

به تبریز نخست مهدی اسماعیل و سپس مهدی محمدعلیخان و حاجی‌خان و دیگران آمدند و اینانند که بنام «مجاهدان قفقازی» شناخته شدند چون از قفقاز آمده و خودرخت قفقازی بتن می‌کردند بآن نام خوانده گردیدند و گرنه از خود ایرانیان میبودند. آمدن اینان بدلیری آزادبخواهان افزود، و چون مردان آزموده و دیده‌بازی می‌بودند در هر کاری پیش گام می‌شدند و راه بدیگران می‌نمودند و کسانی از اینان بسخنکویی نیز می‌پرداختند و با آگاهانیدن مردم می‌کوشیدند. یکدسته از پیباکی اینان رمیدند و ملایان آنان را بیدین خوانده و بیزاری نمودند لیکن انبوه آزادبخواهان بآنان ارج گزاردند و از آمدنشان خشنودی نمودند.

به پیروی از اینان بود که علی مسیو و همدستان اودسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند و همان «دستور نامه» ایشان بود که بقارسی ترجمه کرده و بدست مجاهدان دادند. از هر باره ایرانیان قفقاز یاوری به پیشرفت مشروطه می‌کردند، و ما بارها بیاد کارهای آنان خواهیم پرداخت. گذشته از ایرانیان، خود قفقازیان از دلسوزی و یاوری باز نمی‌ایستادند، و چنانکه گفتیم روزنامه‌های آنان - از «ارشاد» که احمد بیگ آقاییوف می‌نوشت، و از «تازه حیات» که هاشم بیگ مینوشت و از «ملانصرالدین» که میرزا جلیل و چندتن دیگری از قفقازیان و ایرانیان می‌نوشتند، به جنبش ایرانیان ارج می‌نهادند، و آنچه در ایران رخ میداد در روزنامه‌های خود نوشته و در پیرامون آن سخن میراندند. این بود روزنامه‌های آنان در ایران، بویژه در آذربایجان، خوانندگان بسیار میداشت. بویژه «ملانصرالدین» که چون بازبان شوخی و با ترکی بسیار ساده نوشته میشد و نگاره‌ها (کاریکاتورها) می‌داشت آنرا بیشتر می‌خواندند. در ماه‌های نخست جنبش، محمدعلی میرزا از پراکنده شدن آن در میان مردم جلوگیری و در پستخانه نگه میداشتند. ولی آزادبخواهان آزرده می‌نمودند و از انجمن درخواستند که جلوگیری را بردارد و انجمن باتلگراف از دارالشوری آزاد گردانیدن آنرا خواست. این همان داستانیست که طالبوف در نامه خود می‌آورد و آزرده می‌نماید.

«ملانصرالدین» از روزنامه‌هاییست که باید یاد آن در تاریخ بماند. این روزنامه یک شاعر خوب، و یک نگارنده (نقاش) خوب، و چند تن نویسنده خوب می‌داشت، و با

همان زبان شوخی، از بدیها سرزنش و نکوهش می‌نمود و نوشته‌هایش کارگر می‌افتاد. بگرفته کارهای بدی هست که بازبان سرزنش و ریشخند زودتر از میان رود.

شاعر ملانصر -
الدین میرزا علی‌اکبر
صابر شیروانی می‌بود
که شعرهایش در کتاب
جداگانه‌ای بنام «هوب
هوب نامه» بچاپ رسیده
و در همه جا هست.

یکی از شوخیهای
ملا نصرالدین در باره
مجلس ایران آنست که
در یکی از شماره‌های
خود می‌نویسد: «بیشتر
نمایندگان مجلس ایران
از ملایان هستند. زیرا
در قانون ایشان برای
نماینده دانش را شرط
ندانسته‌اند».

در تبریز ملایان
آن را از او راقی مصله
شمرند و نوشته‌ای
در باره آن نوشتند که

**جنگ حیدری و
نعمتی در اردبیل**



پ ۵۶

کربلایی علی مسیو

فرستادند علمای نجف نیز مهر کردند و آن را بچاپ رسانیده پراکنده گرداندند. ولی سودی نداشت و جلوگیری از رواج «ملانصرالدین» نکرد.

چنانکه گفتیم در سایه جنبش تبریز داده شدن مشروطه را بهمه شهرها آگاهی دادند و در همه جا، کم یا بیش، تکان در مردم پدید آمد: در شهرهای آذربایجان از خوی و ارومی و مراغه و اردبیل و دیگر جاها نیز تکانها پدید آمد، و چون انجمن تبریز

(انجمن ایالتی) بهمه آنها دستور می فرستاد که در آنجا هم انجمن (انجمن ولایتی) برپا کنند و بکارهای شهر خود پردازند و از هر شهری يك نماینده ای برای تبریز میخواست در همه آنها انجمن برپا گردید ولی در بیشتر شهرها معنی مشروطه را نمیدانستند و از کارهاییکه انجمن بایستی کرد آگاه نمی بودند و این بود در می ماندند . در همه جا ملایان پیش افتاده با اندیشه و دلخواه خود بکارهایی می پرداختند و آن را میدانی برای پیشرفت آرزوهای خود می پنداشتند . در هر شهری ، اگر هم يك یا چند تن می بودند که معنی مشروطه را میدانستند بسخن آنان گوش نمیدادند .

در مراغه حاجی میرزا حسن شکوهی از سالها در این راه می کوشیده و با روزنامه ها پیوستگی میداشته و او درباره انجمن مراغه می نویسد : « نمیدانستند و نمی فهمیدند که مشروطه چیست . کتابچه قانون اساسی چون بمراغه آمد ابدأ معنی فصول او را نفهمیدند و تعجب میکردند که اینهمه شورش در سر این فصول بیهوده بچه می آرزیند ، می نویسد : « مردم تو گوئی چنین میدانستند که اعضاء انجمن با ایشان نماز جماعت خواهند گزارد و یا مسائل شرعی یاد خواهند داد که در تقدس و تدین ایشان دقت زیاد می کردند . »

در این میان در اردبیل يك داستان شگفتی پیش آمد ، و آن اینکه بر سر برپا کردن انجمن جنگ حیدری و نعمتی برخاست .

از چیزهای افسوس آور در تاریخ ایران داستان دوتیرگی حیدری و نعمتی است . ما نمیدانیم این از کی پدید آمده و چگونه پدید آمده ، حیدر که بوده و نعمت که بوده . این میدانیم که زمان درازی شهرهای ایران دچار چنین دو تیرگی بوده اند . بدینسان که در هر شهری مردم بدو دسته بوده اند : یکی حیدری و دیگری نعمتی ، و هر دسته ای با آن دیگری همیشه در هر کاری همچشمی و دشمنی می نموده اند و باندك بهانه بکشاکش برمیخاسته اند و زد و خورد می کرده اند . از زمان صفویان این در میان میبوده تا کم کم از سختی افتاده و در بیشتر شهرها از میان رفته ، و تا زمان مشروطه تنها در شهرهای اندکی باز مانده بود که هر چند سال یکبار آواز از آنها برخاستی ، بویژه بهنگام محرم که چون دسته ها بستندی و آن نمایشها را نمودندی او باش میدان یافته به کینه جویبها و خودنمایشها پرداختندی .

یکی از آن شهرها قزوین میبود که در همان سال نخست مشروطه در دهم محرم ، در بیرون دروازه دو دسته باهم بزد و خورد پرداختند و در میانه دوتن کشته شد و گروهی بیشتر از سی و چهل تن زخمی شدند .

دیگری از آنها شوشتر می بود که تا همین نزدیکیها باز میماند و من در سال ۱۳۰۲ که بخوزستان رفتم برای نخستین بار آن را در آنجا دیدم . شهر بدو بخش شده ، يك بخش را نعمتی خانه و دیگری را حیدری خانه میخواندند ، و باشندگان هر بخش خود را از

دیگران جدای گرفتند .

دیگری اردبیل می بود که تا آغاز مشروطه باز میماند و در نتیجه آن بود که بر سر برپا کردن انجمن کار بکشاکش وزد و خورد انجامید . چگونگی آنکه در آغاز مشروطه حکمران اردبیل ساعدالملک بود که یکی از نزدیکان محمد علی میرزا و خود مرد ستمگری می بود . مردم از دست او بناله برخاستند و بدارالشوری و بانجمن ایالتی تبریز تلگرافها کردند . انجمن پافشاری نمود تا او را برداشتنند ، و پس از آن بود که تلگرافی بمیرزا علی اکبر آقا مجتهد بزرگ آنجا کرده در خواست نمود که انجمن ولایتی برپا گرداند . میرزا علی اکبر آقا مردم را در مسجد گرد آورد و تلگراف را با آنان خواند و بهمدستی آنان انجمنی برپا کرد . ولی چون میرزا علی اکبر آقا از سوی نعمتیان می بود حیدریان بهمچشمی برخاستند و آنان نیز به پیشوایی حاجی میرزا ابراهیم آقا انجمن دیگری پدید آوردند ، و نادانی از دوسو دشمنیها نمودند و هر روز در مسجد ها گرد آمده و ناهار نیز در آنجا می خوردند و بنام همچشمی بنمایشهایی برمیخواستند . سر انجام بانجاکشید که حیدریان سواران فولادلو و نعمتیان سواران قوجه بکلوراکه هر دو گروه از شاهسونان سا را جگر می بودند بشهر خواندند و در برابر یکدیگر سنگر بسته بکلوله بازی پرداختند که چند کس در میانه کشته گردیده و یازخمی شدند .

این آگاهی ها که به تبریز می رسید در انجمن گفتگو کردند که هر دو را از میرزا علی اکبر آقا و حاجی میرزا ابراهیم به تبریز خوانند و سپس چنین نهادند که دوتن از تبریز باردبیل روانه گردانند .

شد مجلس شوری یکی بیشتر نیست آن ها نمیدانم چه میگویند این وضع تبریز اسباب اغتشاش شده.

سعدالدوله گفت : « باید صبر کرد تا وکلای آن ها بیایند و خودشان بنویسند که آنچه را که پیش گرفته اند صحیح نیست ».

پاسخ داد : « تا منتظر باشید آن ها بیایند هرج و مرج خواهد شد. تقی زاده و حاجی محمد اسماعیل بسخن در آمده و هر یکی جدا گانه پاسخ داده و گفتند : آنجا مجلس نیست . انجمن ایالتی است برای رسیدگی بدادخواهی مردم است . طباطبایی پاسخ داد : « کارش از این بالاتر است حاجی میرزا حسن آقا را مجبور

گفتار چهارم

چه کشاکشهایی با محمد علی میرزا برخواست ؟ . .

در این گفتار سخن رانده میشود از پیش آمد - های سال یکم مشروطه از زمان مرگ مظفرالدین شاه تا هنگام درآمدن انقلاب با ایران

در آن روز که در تبریز نمایندگان را راه می انداختند و بدانسان **مرگ مظفرالدین شاه** شورشادمانی می نمودند مظفرالدین شاه در تهران باز پسین روز زندگانی خود را بسر می برد . تو گفتی تبریزیان این را دریافته و خود میدانستند که بزودی محمد علی میرزا بتخت خواهد نشست و بکنند بنیاد آزادی خواهد کوشید ، و تا نمایندگان تهران رسد زمینه دیگر شده و بکوشها و جانفشانیهایی برای نکه داری مشروطه نیاز خواهد افتاد ، و این بود که بدانسان پیمان جانفشانی از یکدیگر می گرفتند .

شب چهارشنبه هجدهم دیماه (۲۴ ذی القعدة) شش ساعت از شب رفته مظفرالدین شاه بدرود زندگی گفت . همان شب او را شسته و کفن کردند و فردا از میانش برداشتند و از روز پنجشنبه تا سه روز در تکیه دولت و پس از آن تا چند روز در مسجد آدینه و مسجد سه سالار ختم برایش گزاردند . نمایندگان نیز پاسداری نمودند و تا سه بار نشست بر نکردند ، و بسر در مجلس تورپه کشیدند .

این پادشاه تنها نیکیش آن همراهی بود که با مشروطه می نمود و تا میتوانست و می یارست جلو درباریان و دیگران را می گرفت . در این هنگام ، مرگ او ، مشروطه - خواهان را از آن همراهی بی بهره و کار را با ایشان سخت گردانید .

محمد علی میرزا بجای او بتخت نشست ولی تاجگذاری روز بیست و هشتم دیماه (۴ ذی الحجه) خواستی بود . کار آگاهان دشمنی او را با مشروطه دانسته و بیمناک میبودند . ولی بسیاری فریب دوروییهای او را خورده دلگرم می ایستادند .

در همان روزها در مجلس سخنانی بمیان آمد که میرساند که دوسید بیشتر از دیگران فریب رویه کاریهای او را خورده اند و خوش گمانی فزونتر می دارند . چگونگی آنکه شادروان طباطبایی سخن از انجمن تبریز بمیان آورد و چنین گفت :

خپلی شکایت از مجلس تبریز دارند . اگر این طور باشد مملکت هرج و مرج خواهد



پ ۵۷

مظفرالدین شاه

این پیکره پس از دادن مشروطه و برای فرستاده شدن بخود شاه برداشته شده و باشد که آخرین پیکره اوست

کردند اموال خودش را بایشان واگذار کرد.

بازگسانی از نمایندگان پاسخهایی دادند. بهبهانی گفت: «شاه خیلی شکایت کرده از وضع مجلس تبریز که اسباب زحمت شده» پس از گفتگوهای باز طباطبایی سخن در - آمده چنین گفت: «من بخوبی اطلاع دارم بنظام الملك پیغام داده بودند ماهی سیصد تومان میدهیم میخواهی بیا و کار بکاری نداشته باش، بهبهانی هم گفت: «بلی آن ها قدری تند حرکت می کنند باید در این مطلب مذاکره شود. امروز بحمدالله شاه رؤف و مشفق است.»

این گفتگو می رسانید که محمد علیمیرزا دوسید را دیده و با آنان گله از انجمن تبریز کرده، و بیگمان خواستش این بوده که با دست اینان آن انجمن را از میان بردارد و از سوی آن دل آسوده گردد. چون همان روزها نقشه بر انداختن مشروطه را می کشید نخست میخواست انجمن تبریز را بر اندازد، و جای خرسندیست که تقیزاده و دیگران پاسخهایی دادند و طباطبایی را نرم گردانیدند.

دوسید از نقشه او آگاه نمی بودند. از آنسوی اینان چون با آرامش و بی خونریزی مشروطه از مظفرالدینشاه گرفته و از شیوه ویژه خود که «سخنی را گفتن و بروی آن ایستادگی نمودن» باشد نتیجه بدست آورده بودند، چنین میخواستند که همیشه آن راه را پیمایند، و این بود نیازی به بسیجیدن پشتیبان و نیرو نمیدیدند و بتلاشهای دورانیشانه تبریز ارج نمیگزاردند، و ما خواهیم دید که تا پایان کار اینان آن شیوه زیان مند را رها نکردند، و بارها رخ داد که در نتیجه همین شیوه بتنگنا افتادند، و در هر بار تبریز بغزبادشان رسید و از آن گرفتاری رهانشان گردانید. یکی از آن ها گرفتاری بود که سه هفته پس از این گفتگو رخ نمود و خواهیم دید که جز در سایه پا فشاری تبریز از سر باز نشد.

گرفتن دارک حاجی میرزا حسن و فرستادن پیام بنظام الملك هر دو دروغ می بود. داستان مجتهد این بود که در آخرهای آذرماه، روزی او نمایندگان انجمن را بخانه خود خواند، و چون رفتند رو بایشان گردانیده چنین گفت: «میان مردم پراکنده اند که مجتهد بدخواه مشروطه است. اگر در آغاز کار خواهان آن بود اکنون نمی باشد. نیز مرا بانبارداری بد نام ساخته اند. اکنون که غله گران و مردم از رهگذر نان در رنج و فشارند این دروغ را باسانی باور میکنند. من برای آن که نان ارزان و مردم آسوده گردند، بدخواه خود رشته همه دبه هایم را بدست شما می سپارم که گندمهای مرا آورده به بهایی که میخواهید بفروشید و این کار را میکنم تا مردم بدانند من خواهان مشروطه هستم. نمایندگان درخواست او را نمی پذیرفتند و او پا فشاری نمود و نوشته پایین را بامهر خود سپرد:

«داعی بجهت صلاح ملت و تنزل قیمت اختیار غله تمام دهات و علاقجات خود را»

«باجزای محترمین انجمن مقدس داده و ایشان را وکیل مطلق بلاعزل نمودم که تمام غله، دهات مرا ضبط و تصرف نموده و هر وقت بهر قیمت که دانند بفروش رسانند. در خصوص، اجرت عمل و کرایه و سایر مخارج هرقراری گزارند قبول دارم. بالکلیه اختیار با ایشانست» حتی در وصولی هر چه گویند بکمال اعتماد و اطمینان تصدیق خواهم داشت.»

«بتاریخ چهارم ذیقعد الحرام ۱۳۲۴»

از این رفتار توانستیمی گفت که مجتهد از درون دل بمیان توده آمده بود و این زمان دلسوزانه بامردم راه میرفته. ولی کارها و رفتارهای دیگر این مرد که سپس خواهیم دید جلو چنین گمانی را میگیرد. میباید گفت انگیزه این پیش از همه ترس بوده. زیرا چون در سایه بی پروایی نظام الملك و کار شکنی دبه داران و دیگران غله بشهر کمتر می آمد و این روزها نان کمیاب شده باز مردم سخت میکشیدند و مردم بدبه داران خشمناک شده بد گویی بسیار میکردند و در میان آزادی خواهان گفتگوی آن میرفت که انبارهای دبه داران را بدست گیرند و آنان را بفروش گندمهای خود وادارند، مجتهد برای نگرانی آبروی خود بآن رفتار برخاست

هر چه هست کار نیکی بود، و حاجی میرزا محمود تاجر باشی که یکی از نمایندگان انجمن میبود برگمارده شد که گندمهای او را بشهر آورد و بفروشد و اوتا هشتاد خروار آورانید و فروخت، و سپس کناره جوئی نمود.

اما نظام الملك پس از رفتن محمد علیمیرزا از تهران بوالیکری آذربایجان آمد. آزادی خواهان پیشواز کردند و پاسداری نمودند. ولی او بهیچ کاری نمیکوشید و جز بد خواهی با آزادی از خود نمینمود، و داستان پیام فرستادن بساو از ریشه دروغ بود. این دروغها را او ساخته و بمحمد علیمیرزا نوشته و او نیز اینها را دستاویز آزردهی از انجمن گردانیده و بدوسید گفته بوده.

چون شماره ۲۸ روزنامه مجلس به تبریز رسید و آن گفتگوی طباطبایی و دیگران را در بر میداشت، نمایندگان تبریز چگونگی را دریافتند ولی بجای رنجش و آزردهی بچاره برخاستند، بدینسان که در روزنامه انجمن دو گفتار درازی در این باره نوشتند و چگونگی را روشن گردانیدند. خود مجتهد هم تلگراف بدارالشوری فرستاده داستان را بدانسان که روداده بود باز نمود. از آنسوی تا این هنگام در تهران بد خواهی محمد علیمیرزا بامشروطه و نقشه کار او بیرون افتاده و دو سید نیز خوش گمانی کم کرده بودند.

روز شنبه بیست و هشتم دیماه (۴ ذی الحجه) محمد علیمیرزا تاجگزاری کرد. وزیران و اعیانها و علما و سفیران و کنسولها همه را خوانده بودند، و بآیین باستان مشیرالدوله صدراعظم تاج را بسر او نهاد و در همان هنگام موزیک و شلیک توپ آغاز گردید و سه روز در تهران و همه شهرها چراغان کردند. در تبریز

تاجگزاری محمدعلی

میرزا و بی پروایی

او با مجلس

پنج روز چراغان بود .

در کتاب آبی جمله‌هایی نوشته که میباید در اینجا بیاوریم . مینویسد : « تاج چون بزرگ و سنگین میبود سر وی تاب نكهداری آن را نداشت . این بود تا گزیر شد که بهر دو دست آنرا نکه دارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه رسمی ایرانی که جقه نادری رامی داشت بسر گذاشت » .

در این نشست نمایندگان مجلس نبودند . صنیع الدوله و سعدالدوله را بنام اعیانی



پ ۵۸

محمد علیمیرزا باتاج شاهی

(تاجیکه بسر او بزرگ بود و سنگینی می نمود)

خواننده و بنام نمایندگی مجلس هیچ کس را نخوانده بودند . از همین جا شهس محمد - علی میرزا درباره مشروطه و مجلس نمودار میشد .

کسیکه در نامه خود بشادروان بهبهانی ، آن سوگندها را خورده و خود را خواهان مشروطه باز نموده بود ، کنون بیکیبار باز گشته و این بی پروایی را مینمود . همان روز در مجلس گفتگو بمیان آمد ، و کسانی از نمایندگان کله کردند و برخی جمله‌های مفزرداری نیز بمیان آمد .

میرزا طاهر گفت : «سلطان سلطان ملت است . باید از طرف ملت تاج گزارند و مجلس نماینده ملت است» .

میرزا محمود کتایب فروش گفت : « حالا که اول مجلس است اگر میتوانم مطالبه حق خودش را بکند والا بعدها نمیتواند کاری از پیش ببرد » .

ولی از این کله ها و گفتگوها سودی نتوانستی بود . محمد علیمیرزا کار خود را پیش برده و از ترسی که از رهگذر رسیدن بتاج و تخت میداشت بیرون آمده و این زمان در اندیشه بر انداختن مجلس و مشروطه میبود .

این مرد با خود کامکی بزرگ گردیده و پادشاهی را جز گردن کشیدن و فرمان راندن نمی شناخت . و کنون که در هنگام جوانی بتاج و تخت رسیده بود این بروی سنگین میافتاد که کسانی از توده در برابر او بالا افرازند ، و با وی گفتگو از کارهای توده و کشور کنند . معنی مشروطه و سود همدستی با توده چیزهایی بود که بمفرد او راه نمی یافت .

از آنسوی گرایش او به مسایه شمالی ، و بودن آموزگاری همچون شاپشال ، و همکویانی همچون مفاخر الملک و مفاخر الدوله و امیر بهادر و ساعد الملک و سید محمد یزدی و حاجی میرزا اسدالله (۱) و مانند اینها در نزد او ، کار را سخت تر گردانیده و جای سازی با مشروطه و مجلس باز نمیگذاشت .

چنین گفته میشد پدر زتش کامران میرزا هم از بدخواهان مشروطه است و او را به بر انداختن مجلس دلیر تر میگرداند . رفتار باز پسین مجلس و نپذیرفتن آن ، پیمان نامه وام را بهمگی درباریان گران افتاده و بخشم و بدخواهی آنان بسیار افزوده بود .

محمد علیمیرزا به بر انداختن مجلس یکدل شده و چنین میخواست که با آن همه بی - پروایی نماید ، و هر چه خواست ندهد ، و هر چه قانون گذاشت و یا دستور داد نرواناند ، آن را يك دستگام بیکاره ای گرداند ، و از آنسوی در شهرها ، در هر یکی که پیش رود ، حکمرانان دشمنی با مشروطه نمایند و میدان بتکان و جنبش مردم ندهند ، و از بر گزیدن نماینده برای مجلس جلو گیرند (چنان که در همین هنگام در خراسان آصف الدوله این

۱- یکی از ملایان فریبکار تبریز بود که با چاپ کردن کتاب دعا و مانند این خود را بمحمد علیمیرزا و اندرون او نزدیک ساخته بود ، و چون با مشروطه بدخواهی مینمود از تبریز بیرونش کردند و این زمان در تهران میبود . همچنین سید محمد یزدی را از تبریز بیرون کردند و به تهران آمده بود .

رفتار را میکرد و در تنگابن امیر اسعد پسر سپهدار (۱) شیخ محمد نامی را از علمای آنجا بگناه آن که میخواسته انجمنی برای برگزیدن نمایندگان برپا کند گرفته و بیاهایش چوب زده ، و دیگری را از ملایان ریش بریده بود). از آنسوی بنام اینکه ما مسلمانیم و مشروطه با مسلمانسی نمی سازد عنوان « مشروعه » را بمیان آورده و برخی از ملایان را بکار انگیزد و کشاکش بمیان اندازد ، و پس از همه کار را بآنجا رساند که مجلس تنها برای قانون گزاری باشد و آن را کاری باینکه دولت چرا وام میکیرد نباشد . يك قانون اساسی نارسایی که داده بودند آن را پس گرفتن میخواستند و عنوان « مشروعه » دستاویزی برای بهم زدن آن میباشد .

درباره آصف الدوله و جلوگیری او از برپا کردن انجمن ، وزیر داخله چنین پاسخ میداد : « مردم بسیار حرف میزنند سند لازم است . بعلم الیقین باید اطلاع پیدا کرد شاید برای این بوده که چون میخواستند انجمن ملی تشکیل دهند و هرزگی و شرارت کنند حاکم جلوگیری کرده است . »

این پاسخ بدتر از رفتار آصف الدوله بود و اندازه بی پروایی دولت را بمجلس نیک نشان میداد . درباره پسر سپهدار طباطبایی بصدر اعظم نوشت و او پاسخ داد : « شیخ محمد هرزه بود امیر اسعد تنبیه اش کرده . »

روز بیست و نهم دیماه که یکروز پس از تاجگذاری بود در مجلس گفتگو از این زمینه ها بمیان آمد و نمایندگان بازگله بسیاری کردند . دوروز پس از آن در نشست دیگر ، بازگله بمیان آمد و این بار برخی جمله های تندى نیز گفته شد .

حاجی سید نصر الله گفت : « اطراف شاه کسانی هستند که راضی به پیشرفت مجلس نیستند و نمیخواهند که قانونی باشد . »

استاد حسن معمار گفت : « اینها سالها است که به الدم واشتمل این مردم را چاپیدند بخوردند . ابدأ راضی نخواهند شد که جلوگیری از ایشان شود . »

طباطبایی گفت : « اگر آنها این مجلس را نخواهند بر ماست که بگوئیم سلطنت با مجلس توأم است و این پادشاه پادشاه مجلس است . »

از اینگونه سخنها میرفت . چیزی که بود از پرده دری خودداری نموده و همیشه گناه را بگردن وزیران و درباریان می انداختند ، و چنین وانمودند که خود شاه با توده و مجلس همراه است و ایثانند که بدخواهی مینمایند ، و نتیجه ای که از این گفتگوهای خود می گرفتند آن بود که بنویسند و شاه را از بدخواهی وزیران آگاه گردانند و هم از او چاره خواهند . چنانکه شاه با اینان دو رویه راه میرفت ، اینان هم از روی ترس یا از راه دور اندیشی با وی پرده نگه داشته و دورنگی مینمودند .

کوشش مجلس به بر انداختن نوز و پیریم

لیکن در این میان مجلس بیک کاری برخاسته بود که در نتیجه آن می بایست این پرده از میان برخیزد و کاریکروی به گردد . چنانکه گفتیم چون داستان بنیاد گزاردن بانک ملی و وام دادن بدولت بمیان آمد تبریزیان پاسخ دادند که میباید نخست ببودجه دولت پرداخته درآمد و در رفت را بیک اندازه گردانید ، این یادآوری بسیار بجا بود . زیرا چنانکه سپس رسیدگی کردند و دانسته شد در آن هنگام ، درآمد دولت در سال پانزده کرور - تومان و نیم ، و در رفتش بیست و یک کرور تومان و نیم می بوده که سالانه شش کرور کمی بودجه میداشتند و می بایست جای آن را با وام پر گردانند . کنون اگر بانک ملی بنیاد

یافتی و دو کرور تومان وام بدولت دادی نتیجه آن شدی که پس از چند ماه باز تهیدستی نمایند و باز وام خواهند . همانا درباریان نیز در این هنگام آن اندیشه را در دل میداشتند . چون از نپذیرفتن پیمان نامه وام نجیده می بودند برای کینه جوئی چنین میخواستند

که بازار گانان و دیگران را در بنیاد گزاردن بانک ملی با فشار تر گردانند و از این راه همه سرمایه آنان را از میان برده رنجهاشان بیهوده گردانند . تبریزیان این را پیش بینی کرده و به آن یادآوری برخاستند ، و مجلسیان آن را پذیرفتند و داستان بودجه را بالاتر از هر کاری شمرده و بان پرداختند .

ولی در اینجا دو دشواری در میان بود : یکی آنکه میبایست در باره درآمد و در رفت دولت پرسشهایی از وزیران بکنند ، در حالیکه وزیران

بمجلس نمی آمدند و خود را بمجلس نمی شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی ننوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیر مالیه و وزیر خارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند و هر زمان به صنیع الدوله رئیس مجلس یادآوری میکرد ، و او بدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها در دست مسبو نوز و دیگر بلژیکیان میباشد و آنان بمجلس ارجی نمی گزارند و پروایی نمی نمودند .



پ ۵۹

میرزا نصر الله خان مشیر الدوله (صدر اعظم) پاسخده مجلس نمی شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی ننوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیر مالیه و وزیر خارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند و هر زمان به صنیع الدوله رئیس مجلس یادآوری میکرد ، و او بدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها در دست مسبو نوز و دیگر بلژیکیان میباشد و آنان بمجلس ارجی نمی گزارند و پروایی نمی نمودند .

چنانکه گفتیم مسبو نوز چند کار بزرگی را در دست خود میداشت و اداره های گمرک و پستخانه و تلگرافخانه و صندوق مالبه همه در چنگ وی میبود . راستی را این بلژیکیان برای دیگران کار میکردند ، و این بود با پشتیبانی آنان پیشرفت بسیاری کرده و بدینسان همه رشته های درآمد را در دست خود گرفته بودند ، و آشکاره به بهمزدن کارهای ایران و خوشانیدن سرچشمه های در آمد دولت می کوشیدند که نیاز کشور را بوام گرفتن از بیگانگان بیشتر گردانند .

از همینجا اندازه زبونی و ناتوانی دربار قاجاری روشن میگردد . چندتن بیگانه را آورده و رشته کارهای بزرگ را بدست آنان سپرده و با آنکه دشمنی و بدخواهی آنان را با چشم میدیدند ، پروایی نمیکردند و با صد بیدردی روز می گزاردند .

چنانکه گفته ایم آزدگی از ذر رفتاری بلژیکیان و بدخواهی آنان یکی از انگیزه های جنبش تهران بود ، و همه کوشندگان دل پر از کینه آنان میداشتند . همچنین سعدالدوله از زمان « وزیر تجارتمی » خود کینه های بسیار از آنان در دل میداشت .

از هر باره مجلس آماده میبود که از نوز و همدستان او بیدگویی پردازد و بکوتاه کردن دستهای آنان کوشد ، و این پیش آمد گفتگو از بودجه زمینه برای چنان کاری آماده میگردد . چیزیکه هست بلژیکیان نیز نا آگاه نمی بودند و بیکار نمی ایستادند . محمدعلیمیرزا با آن گرایشی که به همسایه شمالی میداشت از نگهداری آنان دست برنمیداشت و میدانی بانکه گفتگو از آنان بمیان آید نمیداد .

وزیر مالیه ناصرالملک ، که پس از چند بار درخواست سعدالدوله روز بیست و ششم دیماه (دو روز پیش از تاجگذاری) بمجلس آمد ، میرزا ابوالحسن خان نماینده فارس ازو پرسید : « عایدات اداره گمرک چقدر است ؟ » . ناصرالملک پاسخ داد : « گمرک وزیر علیحده دارد باید این مطلب از او سؤال شود . چیزیکه هست ما میتوانیم آنچه که بما صورت دادند بگوییم » . میرزا ابوالحسن خان گفت : « چرا باید گمرک وزیر مخصوصی داشته باشد و در تحت اداره وزیر مالیه نباشد ؟! ابدأ ملت اطمینان باین مطلب ندارند . ناصرالملک باین پاسخ نداده گفت : « مطلبی که راجع بمن باشد در جوابش حاضرم » . هرچه سعدالدوله و دیگران در این باره پرسیدند از کردن خود انداخت و پاسخ نداد . چه راستی آن بود که نوز در کار خود جداسر میبود و بوزیر مالیه پروا نمیکرد و حساب هم نمی داد و ناصرالملک تنها نام وزیر مالیه را میداشت .

این گفتگوها در مجلس اندازه چیرگی بلژیکیان را آشکارتر میکردانید ، و از آن سوی زشتکارهای پیشین آنان را در زمان عین الدوله به پیش چشمها میآورد . این بود بارها می پرسیدند : چرا باید یکتن بیگانه را وزیر گردانند . ناصرالملک میگفت : « این را بنویسید از صدر اعظم بپرسید » . این خود داستانی شد که بکوشند و آن بیگانگان بد خواه را براندازند .

پس از گفتگوها ، نامه ای از سوی مجلس بصدر اعظم نوشتند که وزیران را بمجلس بشناسند و زمینه کار و اندازه پاسخدهی هر یکی را روشن گردانند . از این دو نتیجه را میخواستند : یکی آنکه نوز که او را بمجلس نتوانستندی شناسانید از وزیری برافتد . دیگری اینکه وزیران خود را در برابر مجلس پاسخده شناسند و هر زمان که مجلس خواستشان بیایند .

در نتیجه این نامه روز پنجشنبه دهم بهمن (۱۶ ذی الحجه) هشت وزیر که (سپس نامه های ایشان را خواهیم آورد) بمجلس آمدند ، و صدر اعظم نوید داده بود که در نشست دیگر خود نیز بیاید .

با وزیران گفتگو بمیان آمد . ولی نتیجه ای که خواسته میشد بدست نیامد . وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس بکردن نکرفته و نبودن قانون را بهانه آوردند ، هنگامیکه پرسیده شد : آیا جز از این هشت تن وزیر دیگری هست ؟ .. وزیر داخله پاسخ داد : « این مطلب را باید از صدر اعظم پرسید » . از ناصرالملک در باره گمرک پرسیده شد که آیا پاسخدهی آن اداره را بکردن خود میگیرد یا همچون آنروز از کردن میاندازد ، پاسخ گفت : « ترتیب دیروز و امروز همانست فرقی نکرده » . بدینسان مجلس بی نتیجه به پایان رسید .

روز سیزدهم بهمن ماه (۱۹ ذی الحجه) چون مجلس بر پا گردید **شناسانیدن وزیران** حاجی محتشم السلطنه از سوی صدر اعظم بانجا آمد و « نظامنامه مجلس سنا ، و امتیاز نامه بانک ملی ، را با خود آورد ، و نامه ای از صدر اعظم رسانید که در آن وزیران را شناسانیده و کار هر یکی را نشان داده بود ، بدینسان :

مشیر السلطنه وزیر عدلیه ، ناصرالملک وزیر مالیه ، علاء السلطنه وزیر امور خارجه ، وزیر افضم وزیر داخله ، علاء الملک وزیر علوم ، فخرالملک وزیر تجارت . دبیر الدوله وزیر لشکر ، مهندس الممالک ، وزیر معادن و طرق و شوارع .

چنین نوشته بود : « آنها مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هر وقت وجود آنها لازم باشد در مجلس خودشان یا معاون ایشان حاضر خواهند شد » .

نمایندگان در پیرامون این نامه بگفتگو پرداختند و در چند زمینه سخن بمیان آمد : نخست درباره « وزیر لشکر » ایراد گرفتند . چگونگی این بود که از دیس باز وزیر جنگ کامران میرزا بود ، و کنون میخواستند همو وزیر جنگ باشد ، ولی او را بمجلس نمی شناسانیدند ، و بجای او دیگری را بنام « وزیر لشکر » می شناسانیدند .

دوم بپاسخدهی وزیران در برابر شاه ایراد گرفتند . زیرا معنی آن پاسخده نبودن آنان در برابر مجلس میبود . م تشم السلطنه پاسخ داد . شما قانونی برای وزیران ننوشته اید تا در پیرامون آن پاسخده مجلس باشند ، و بدینسان بهانه میآورد .

سوم پرسیدند آیا جز از اینها وزیری هست یا نه ؟ .. پاسخ داد : « وزیری که طرف

سؤال و جواب هستند اینها هستند میرهاشم دوچی پرسید: «پس آن وزرای دیگر چیست؟...» پاسخ داد: «وزراء بردو قسند: وزرای لقبی، وزرای شغلی.» گفتگو بسیار شد.

نمایندگان هر چه پرسیدند حاجی محتشم السلطنه يك پاسخ سرسری داد راستی این بود که محمد علی میرزا مجلس را خوار می گرفت و چنین می خواست که پدرزن خود کامران میرزا را در وزیر جنگی نگه دارد بی آنکه کسی بتواند از او باز پرسری کند. همچنین مسبو نوز و دیگر هم شهریان او را در آن کارهایی که میداشتند بگزارد بی آنکه مجلس یا وزیر مالیه بتواند از آنان حساب خواهد یا بازخواست نماید. پس از همه، مجلس را از نیرو انداخته وزیران را بزیر دست آن نهد، و خود در زیر دست نگه دارد.



پ ۶۰

مشیر السلطنه (وزیر عدلیه)

مشروطه میبود. يك مجلسی در میان خواستی بود ولی تنها برای قانون گزاردن و بی هیچ نیرویی. بدینسان محمد علی میرزا آنچه را که پدرش داده بود پس میگرفت. مجلس خواسته بود وزیران را زیر دست خود گرداند و نوز را از کار براندازد محمد علی میرزا نیرنگی پیش میآورد که خود آن را بیکاره گرداند.

شگفت تر آنکه مجلسیان معنی پیش آمد و اندازه زیان آن را نمیدانستند، و این بود تنها بگفتگوهای خود سرانه بس میکردند.

در میان این گفتگوها يك تندى که دیده شد از سعدالدوله بود. بدینسان چون محتشم السلطنه نامه صدراعظم را خواند و تنها يك پرشی درباره وزیر لشکر، رفت و او پاسخ داد، آغاز کرد بخواندن نامه دیگری از صدراعظم درباره «امتیاز بانک ملی» و میخواست چنین وانماید که آن نوشته صدراعظم يك چیز ساده است و جای گفتگوی درباره آن نیست و اینست می باید درباره بانک ملی گفتگو شود. سعدالدوله در قبال این تندى نموده چنین گفت: «شما این امتیاز نامه و این سند را دادید سرما را بیچانید، و فردا بیایدو بگویند که دو کرور قرض داریم باید بدهید».

کسانی از نمایندگان که صنیع الدوله و خویشاوندانش مخبر الملک و حسینعلیخان بودند هواداری از دولت نموده می کوشیدند آن نوشته چنانکه بود پذیرفته شود. حسن علی خان میگفت: نوز را چون بشما نشاناسانیدند همین بس است. شما چکار میدارید. که باز وزیری هست یانه! مخبر الملک نیز آنرا میگفت. تقیزاده و سعدالدوله و دیگران ایستادگی مینمودند. ولی نتیجه نمی داد و محتشم السلطنه بهمگی پاسخ میگفت: درباره نوز تنها باین بس کردند که نام «وزیر» ندارد، و تقیزاده پیشنهاد کرد که در نوشته صدراعظم در آنجا که میگوید: «وزرا اینها هستند» يك کلمه «لا غیر» افزوده شود. محتشم السلطنه آن را هم نپذیرفت و چنین بهانه آورد: «این مطلبی که شما میگویند در اینجا توضیح واضحات خواهد بود».

نشست با این گفتگوها پایان رسید. در نشست دیگر ادیبالتجار نماینده اسپهان درخواست که باز در آن باره گفتگو شود. صنیع الدوله خرسندی نداد و چنین خواست که «نظامنامه مجلس سنا» را بگفتگو گزارد. ولی نمایندگان خاموش نشدند و خواه و ناه خواه گفتگو بمیان آمد و کار بازردهگی کشید. صنیع الدوله از مجلس برخاسته به اطاق دیگر رفت و نمایندگان نیز رفتند. پس از چندی که باز گشتند صنیع الدوله گفت: «اگر میخواهید مجلس فایده بحال ملت داشته باشد باید کار کرد. از منازعه و مشاجره لفظی هیچ فایده حاصل نخواهد شد. اینست نظامنامه مجلس سنا، اول شروع بمذاکره و تصحیح آن بشود. بعد هم بهمین ترتیب باید مشغول کار شده این را گفت و «نظامنامه» سنا را بگفتگو گذاشت و آن گفتگو را بیکبار از میان برد. نمایندگان نیز گردن نهادند. بدینسان محمد علی میرزا استادانه نقشه خود را بکار بست، و درباریان خود را فیروز می شماردند. چیزیکه هست جنبش ناگهانی تبریز حمال را بهم زد و نقشه را دیگرگون گردانید.

ما نیک نمیدانیم تبریزیان چگونه از این پیش آمدها آگاه میشدند و اندیشه های درونی محمد علی میرزا را درمی یافتند. آنرا که در تهران از نزدیک نمیدانستند آنان

معنی اینها از میان

بردن مجلس و برانداختن

را از تهران بیای تلگراف خواسته گفتگو کنند . تلگرافی از انجمن بکسانی از نمایندگان مجلس فرستاده شد . همچنین علما تلگراف بدو سید کردند . تلگراف اینان را در پایین می آوریم :

« خدمت حضرات آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم امروز پاره مکاتیب از ، طهران بجمعی از اهالی تبریز رسیده و مال همه آنها اینست که اعضای محترم ، دارالشورای ملی طهران دل تنگی از عدم پیشرفت امورات مشروطه دارند و اعلیحضرت ، همایونی را موافق نمیدانند و باین واسطه اهالی تبریز تماماً مشوش و بازار بسته و ، هنگامه است اهالی دولت را مشروطه دانسته و تمکین تمام داشتند این اخبارات موحشه ، اسباب هیجان عمومی شده اعضای انجمن تبریز باعضای دارالشوری اطلاع داده اند که ، فردا پنجشنبه چهار ساعت از دسته گذشته در تلگرافخانه حاضر شوند تا مخابره حضوری ، بشود این است که متمنی هستیم که حضرات حجج الاسلام نیز در ساعت مزبوره شرف ، حضور داشته باشند که دعا گوینان نیز حاضر شده مخابره و مشاوره حضوری نماییم (عموم ، حجج الاسلام تبریز) ،

فردا پنجشنبه علما و نمایندگان انجمن و سران جنبش در تلگرافخانه گرد آمدند . مردم نیز بازارها را باز نکرده در حیاط تلگرافخانه و آن پیرامونها انبوه شدند که چگونگی را بدانند و در اینمیان از شور و خروش باز نمایانند . کسانی از کوشندگان دسته ای از بچگان پدید آورده و جمله های شورانگیزی بآنان یاد دادند که بترکی می سرورند : « برقاشوق قانمزوار و کسلا . ملنه نثار کتور مشوق ، اینها همه برای تند گردانیدن سهشا و فزودن به پا فشاری مردم بود . سخنگویان ، از شادروان شیخ سلیم و میرزا حسین و میرزا جواد بیای سخنها می گفتند و مردم را بآرامش و پا فشاری وامی داشتند . پس از پیش آمد بست نشینی چنین جوش و جنبشی در تبریز برنخاسته بود .

با تهران گفتگو آغاز گردیده و این شکفت که از آنجا همه خونسردی و دل آسودگی نشان میدادند و این بیم و جوش تبریز را بی انگیزه و بیجا می شماردند ، رویه های برخی از تلگرافها چون در دست می باشد در اینجا می آوریم :

طهران

« خدمت آقایان دام اجلالهم تلگراف انجمن مقدس زیارت شد فوری بتلگرافخانه ، آمده فرستادم جناب مستطاب اجل سعدالدوله و آقای مرتضوی و جناب حاج امین - ، « الضرب تشریف بیاورند جناب آقای سید حسن تشریف دارند هنوز آقایان نرسیده اند ، « قصد چیست و اسباب اغتشاش کسی بنظر بنده اینگونه اقدامات مانع پیشرفت ، « مقصد اصلی و تعویق امور صلاح عامه که در نظر است خواهد بود (محمد اسمعیل) ، ، « (تقی زاده) ،

در تبریز از دور می دانستند . این زمان از نمایندگان آذربایجان جز دو تن که تقی زاده و میر هاشم باشند در تهران نمی بودند . بمیر هاشم جز گمان بد نتوان برد و میتوان گفت تقی زاده این آگاهها را به تبریز می داد . چیزیکه هست چرا او خود در مجلس نمیگفت ؟ ! . چرا معنی این رفتار محمد علی میرزا را که از میان بردن مشروطه می بود آشکار نمیگردانید تا مردم بدانند و بشورند ؟ ! .. اینها را نیک نمیدانیم .

در تبریز پس از راه انداختن نمایندگان آرامش بود . چون آگاهی شورش بهمن ماه از مرگ مظفرالدین شاه رسید اندوه خواری نمودند و تلگراف بدارالشوری فرستادند . سپس چون آگاهی از تاجگذاری پسرش رسید پنج شب چراغان کردند . از آن پیش آمدها آگاهی نمی بود . ولی چون « قانون اساسی » رسیده بود آن را نارضا می یافتند و خرده بیان میکردند . نیز نا ایمی هایی در آذربایجان بویژه در پیرامونهای ارومی رخ داده بود و نظام الملك پروای آنها نمیداشت از اینرو آزرده می نمودند . نیز آگاهها از تهران می رسید که سید محمد یزدی ، و دیگر بدخواهان جنبش آزادی که از تبریز بیرون رانده شده بودند ، در تهران پیرامون شاه را گرفته اند . همچنین ساعد الملك که در نتیجه گله مندی اردبیلیان انجمن پافشاری نمود او را از حکمرانی برانداخت ، در تهران « وزیر مخزن » گردیده . اینها مایه دل آزردهگی میشد ، ولی خاموش می ایستادند .

روز سه شنبه پانزدهم بهمن (۲۱ ذی الحجه) نامه هایی از تهران رسید که پیش آمد های دل آزار باز پسین را از دژ رفتاری پسر سبهدار باشیخ محمد و دیگران ، و بی پروایی شاه با مجلسیان و نخواندن آنان بتاجگذاری ، و پافشاری او برای نگهداری بلژیکیان ، و نپذیرفتن وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس و مانند اینها آگاهی میداد .

اینها سران جنبش را بشورانید . اینان خواست محمد علی میرزا را از آن رفتار بیک دانستند و آنچه زر پس پرده میبود دریافتند ، و این بود خاموشی را کنار گزارده بکار برخاستند . بدینسان که روز چهارشنبه شانزدهم بهمن (۲۲ ذی حجه) یکدسته از مجاهدان بانجمن درآمده با نمایندگان که در آنجا میبودند بگفتگو برخاستند و تندبها نمودند که از چنان پیش آمدها بی نا آگاه میباشند و بی پروایی می نمایند . کم کم آگاهی بنمایندگان پیشه وران رسیده همگی در انجمن گرد آمدند . همچنین مردم چگونگی را شنیده و بازارها را بسته و بانجا آوردند . میرزا جواد ناطق نامه ها را باز خواند و خود سخنانی گفت . مردم بشور و فریاد برخاستند . کسانی ناله و گریه می نمودند و کسانی زبان بنفرین و بدگویی می گشادند . از هر سو همه و غوغا شنیده میشد . مردم تو گویی یک چیز بسیار گرانبهای از دست داده اند و بیتابها می نمودند . در این میان علما و ملایان را نیز یکایک می آوردند ، و چون همگی گرد آمدند ، واعظان بخاموش گردانیدن مردم کوشیدند و پس از گفت و شنید چنین نهادند که فردا در تلگرافخانه گرد آیند و کسانی

قبریز

« اولاد نهایت تشکر و امتنان از زحمات جنابان عالی داریم عجالاً خواهشمندیم ،
 « نهایت فوریت جمعی از آقایان دارالشورای کبری حاضر فرمایید جنابان حجج الاسلام ،
 « طهران فرموده اند که تشریف فرمای تلگراف خانه شوند مرحمت فرموده آقایان حجج -
 « الاسلام راهم اطلاع دهید مرحمت فرمایند که آقایان علما منتظر تشریف دارند عمده ،



ب ۶۱

حاجی مخبر السلطنه

(این بیکره چند سال دیرتر از آن زمان برداشته شده)

« اغتشاش بواسطه سست بودن مجلس شورای کبری و عدم پیشرفت مقاصد و کلا و بعضی ،
 « مطالب که باحضور عموم عرض میشود (انجمن ملی)»

طهران

« حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته ،
 « تشریف دارند و جناب حاج سید مرتضی آقا حاضرند و کلای محترم آذربایجان فردا ،
 « جمعه ۴ بغروب مانده وارد خواهند شد بعضی از اعضای محترم مجلس شوری هم اطلاع ،
 « دادم الآن تشریف بیاورند مطالب لازمه را بفرمایید (محمد اسمعیل)»

قبریز

« مستدعی از آقایان حاضرین تلگراف خانه میباشیم که اسامی آقایانیکه تشریف ،
 « دارند مخا بره فرمایید که مطلع بشویم علماء تجار عموم اهالی انجمن ملی»

طهران

« آقایانیکه تشریف حضور مبذول فرموده اند حضرت مستطابان حجج الاسلام آقای ،
 « آقاسید عبدالله و بندگان آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاتهم جناب مستطاب اجل ،
 « سعد الدوله جناب حاجی سید مرتضی حاجی امین الضرب جناب حاجی معین - ،
 « التجار جناب تقی زاده جناب مشار الملک نواب والا اسدالله میرزا (اقل محمد ،
 « اسمعیل)»

قبریز

« آنچه عرض میشود تماماً گفته جمیع ملت است که دیروز بازار را بسنه بانجمن ،
 « مقدس اجتماع نموده صراحتاً میگویند و واضح جواب میخواهند اولاً در عدم پیشرفت ،
 « امورات و کارهای شورای کبری ممانع کجاست و سبب چیست ثانیاً در حالتیکه شورای ،
 « کبری حق دارند از کلیه کارها باخبر و مداخله داشته باشند سبب چیست که از اغلب ،
 « کارها بی اطلاعند مثل تاج گذاری و تعیین ولایت عهد و عزل و نصب حکام و دادن بعضی ،
 « کارهای عمده باشخاص غیر صحیح و مسئول ندانستن وزراء خودشان را و عدم اجراء ،
 « بعضی از اصول نظامنامه اساسی و فتور در کارها و غیره که اینها اسباب یأس و هیجان ملت ،
 « شده است (مجتهد و جناب حاجی میرزا محسن آقا ثقة الاسلام و شیخ الاسلام و علماء و تجار ،
 « و عموم ملت)»

قهران

« خدمت علمای اعلام و سایر آقایان و تجاریکه در تلگرافخانه مبارک هستند عرض ،
 « میشود بر حسب احضاریکه نموده بودید اقل العلماء باتفاق جنابان حاج سید مرتضی آقا ،
 « و حاجی محمد اسمعیل آقا و تقی زاده زید عزهم در تلگرافخانه حاضریم و برای استحضار ،

« شما زحمت داده میشوید که آنچه از طهران برای شما نوشته اند خلاف محض و کذب صرف ، است اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه و دولته نسبت بمجلس مشاوره ملی کمال ، و مساعدت و همراهی را دارند آنچه شاهنشاه مبرور البسه الله حلال النور در باب مجلس و ، موجبات آسایش عامه نوشته و دستخط فرموده اند اعلیحضرت همایونی امضا فرموده اند و ، با کمال عدل و نصفت برای تمهید انتظام امور ملك و مملکت غایت مجاهدت و مرحمت ، دارند خیالات شما تماماً بی مأخذ است . بهتر اینکه همگی بر سر کار و کسب خود ، رفته باغتشاش ولایت راضی نشوید و آسوده باشید که عنقریب آثار مزحمت و توجهات ، همایونی ظاهر و عامه مردم آسوده خواهند شد مجلس مشاوره طهران نیز در کمال انتظام ، همه روزه منعقد و عموم منتخبین مشغول جرح و تعدیل امور عمومی هستند (محمد ابن صادق الحسینی الطباطبائی)

طهران

« خدمت علمای اعلام و آقایان تجار محترم متوقفین تلگرافخانه مبارکه عرض ، میشود بطوریکه تلگراف کرده بودید اقل العلماء باتفاق جنابان حاجی امین الضرب ، و حاجی معین التجار و سایرین در تلگرافخانه حاضر هستیم و همان قسمی که حضرت ، مستطاب حجة الاسلام آقا سید محمد مجتهد الطباطبائی سلمه الله تعالی مرقوم فرموده اند ، آنچه شنیده اید خلاف محض و دروغ صرف است بندگان اعلیحضرت همایونی با کمال ، مراقبت و نصفت در انتظام امور کافه مردم مملکت نهایت مساعدت و مرحمت را دارند و ، مخصوصاً با فرط مساعدت در پیشرفت امور مجلس ملی توجهات کامله مبذول میفرمایند ، چنانچه امتیازنامه بانگ ملی را دو روز قبل بشرف امضای مبارک موشع فرمودند که ، بر حسب خواهش عامه تجار و اهالی این منظور عمده هم صورت وقوع حاصل گشت ، در این صورت ابداً جای این تصورات نیست و بلکه باید عامه مردم متشکر بوده امروز ، در مساعدت با وظایف بانگ ملی کمک نمایند پس بهتر اینست که فوراً با کمال آسایش ، و خیال بر کسب و کار خود رفته منتظر ظهور توجهات کامله ملوکانه و نظم امور عامه باشید ، (داعی عبدالله الموسوی بهبهانی)»

از این تلگرافها نیز پیداست ، که چنانکه گفتیم در طهران خواست محمد علی میرزا را در نمی یافتند ، و معنی آن رفتار او را بمجلس نمیدانستند ، و شکفت تر آنکه دوسید بازخوش گمانی مینمودند . تبریزیان هفت چیز را پیشنهاد میکردند که بدستگیری مجلس از شاه خواسته شود . ماهمان نوشته آنان را میآوریم :

در خواستهای هفتگانه تبریزیان

(۱) شخص همایونی باید دستخطی برای اسكات عامه صادر نمایند که دولت ایران مشروطه تامه است .
(۲) عدد وزرای مسئول فعلاً از هشت عدد متجاوز نیست و هر گاه بعد ها تشکیل يك

وزارت خانه لازم گردد بامضای مجلس تشکیل داده خواهد شد
(۳) از این به بعد از خارجه وزیر نباید معین و مقرر شود .

(۴) در هر ولایات و ایالات با اطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد .
(۵) وزرای افتخاری ابداً نباید باشند . یعنی اسم وزارت بجز بر هشت وزیر مسئول در دایره دولت نباید برده شود .
(۶) عزل مسیو نوز و پسریم و توقیف لاورس رییس گمرکخانه تبریز فوری لازم است .

(۷) عزل ساعد المملک .
از يك تا پنج چیزها بیست که میخواستند دولت بپذیرد و در قانون اساسی آورده شود .

برای استواری مشروطه و درستی آن اینها را در بایست میسر شدند . از آنسوی هر یکی از اینها پیشرفت يك خواستی را در بر میداشت یکم برای جلو گیری از اندیشه ای بود که محمد علی میرزا در باره مجلس میداشت و چنین میخواست که آن تنها برای قانونگزاری باشد و مشروطه بمعنی درست خود که در کشور های اروپا میبود بایرانیان داده نشود . دوم نیز برای استواری کار مشروطه و مجلس بود .

سوم را برای کوتاه گردانیدن دست

پ ۶۲

فرمانها

بیگانگان میخواستند . چهارم برای جلو گیری از خود سری حکمرانان بود ، و چنین میخواستند که در همه شهرها رشته در دست خود مردم باشد تا حکمرانان نتوانند بادستور محمد علی میرزا کار شکنی هایی کنند . این را خود تبریزیان بکار بسته و چنان انجمنی برپا



گردانیده بودند و میخواستند در همه جا آن باشد.

اما درخواستهای ششم و هفتم: برداشتن نوزو دستیار او پریم یکی از آرمانهای آزادیخواهان گردیده بود و خود ماندن آنان بر سر کار پس از آنهمه بدخواهیها، مایه تنگی شمرده میشد. بازداشتن لاورس برای این بود که او دزدیهای کرده و آهنگ گریختن از ایران میداشت. ساعدالملک را نیز دیدیم که دور رانده انجمن میبود، و این به تبریزیان گران می افتاد که بر سر کار باشد.

روز پنجشنبه با این تلگرافها بی پایان رسید. امروز تلگراف نمایندگان هفتگانه از قزوین آمد که از آنجا باهنگک تهران روانه می گردند. در راه کیلان دچار برف گردیده و دیر کرده و کتون پس از يك ماه بقزوین رسیده بودند. از آنسوی از تهران آخرین پاسخ این بود که چون فردا نمایندگان آذربایجان میرسند درخواستهای شمارا با بودن آنان گفتگو کرده پاسخ دهیم. بدینسان مردم پراکنده شده بخانه های خود رفتند.

فردا آدینه باز سرجنبانان در تلگرافخانه گرد آمدند و مردم نیز حیاطهای تلگرافخانه و توپخانه و جبهه خانه را پر گردانیدند. یکدسته می آمدند و یکدسته می رفتند. واعظان مردم را بیکار نکزارده سخنانی می گفتند، و چون در چنین هنگامها کسانی تندرویها نمایند و آشوب پدید آورند، اینسان با پند جلو گیری می نمودند و مردم را آرام بودن و چشم بسوی پیشروان داشتن و ادار می کردند. امروز دبستانها از شاگردان دسته ها پدید آورده بودند که سرود خوانان با آنجا می آمدند:

آمال مز افکار مز اقبال و طندر سرحد یمزه قلعه بزیم خاک و طندر
دعوا گونی یکسر گورونن قانلو کفندر ایرانلو لاروخ جان و پرروخ نام آلا روخ بز
دعوا ده شهادتله هاسمی کام آلا روخ بز (۱)

تا هنگام پسین بدینسان گذشت. و چون مردم بیتابیها می نمودند و پیدا بود که اگر پاسخی بدلخواه نرسد از پا نخواهند نشست شادروان ثقة الاسلام تلگرافی بخود شاه فرستاد و چگونگی را باز گفت. سپس مجتهد تلگراف دیگری هم بدانسان فرستاد.

امادر تهران، امروز شور دیگری میبود. چنانکه گفتیم امروز نمایندگان هفتگانه بتهران می رسیدند. مردم دسته دسته به پیشواز می شتافتند و شور و شادی بسیار مینمودند تهران یکی از روزهای کم مانندی بخود میدید. گذشته از عنوان نمایندگی نام آذربایجان این زمان ارجمند شمرده میشد. از آنسوی بی پروایی شاه بمجلس و چیرگیهایی که در پایان می نمودند بهممه برخورد بود و مردم رسیدن نمایندگان هفتگانه را در این - هنگام مایه فیروزی برای مجلس میشماردند. پیشهوران با سران خود تا بیرون دروازه به رده ایستاده بودند، و چون نمایندگان فرا رسیدند، گاوی بنام مردم تهران، زیر پای

(۱) این شعرها از نامق کمال شاعر عثمانیست که بنام عثمانیان سروده. در تبریز آنها را بنام ایرانیان گردانید و بسیاری خواندندی. امروز هم شاگردان دبستانها می خوانندند

آنان سر بریدند. حاجی صادق نامی از شادمانی يك دیوانگی از خود می نمود، و آن اینکه دو پسر نوری خود را همراه آورده بود که زیر پای نمایندگان آذربایجان قربانی خواهم کرد. آقا میرزا فضلعلی چنین گفت: «مامیباید قربانی این نورسان باشیم. از ما گذشته و همه کوششهای ما از بهر اینان است».

مردم خواستار شدند که همه نمایندگان در یکجا نشیمن گیرند که کار دید آسان باشد. حاجی محمد اسماعیل همه را بخانه خود خواند، ولی فرصت دید بسیار کم بود. زیرا همان روز نمایندگان را از تبریز بتلگرافخانه خواسته بودند. پس از آمدن صنیع الدوله و سعدالدوله و برخی دیگر از سران مجلسیان که گفتگویی با آنان کردند. باهنگک تلگرافخانه روانه گردیدند و تا فرورفتن آفتاب در آنجا میبودند.

از آنسوی شب در خانه مشیرالدوله صدر اعظم نشستی خواستی بی پرده شدن اندیشه بود، که با بودن صنیع الدوله و سعدالدوله و حاجی معین و مرتضوی های محمد علیمیرزا و امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل، درباره درخواستهای - هفتگانه تبریز گفتگو کرده شود. مشیرالدوله فرستاد و نمایندگان تازه رسیده را نیز خواند و اینان از تلگرافخانه با آنجا رفتند.

گفتگو آغاز شد. سعدالدوله از سوی تبریزیان سخن میگفت و درخواستهای ایشان را باز مینمود. مشیرالدوله گفت: «دولت میخواهد هزار وزیر داشته باشد شما با وزرایی که دولت بشما معرفی میکند طرف هستید، شما چکار دارید که دولت فلان قدر وزیر - دارد؟!»

سعدالدوله گفت: «در دولت مشروطه باید وزراء مسئول باشند و غیر از وزرایی معین هیچ وزیری خواه افتخاری یا رسمی باید نباشد. مگر ما دولت مشروطه نیستیم؟! مگر دولت بما مشروطه نداده؟!»

مشیرالدوله گفت: «خیر ما دولت مشروطه نیستیم و دولت بشما مشروطه نداده. مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است».

سعدالدوله رو بدیگران بر گردانیده گفت: «آقایان شنیدند که چه میفرمایند. در این صورت ما غیر از تعیین تکلیف ملت تکلیفی نداریم. بعد از این بودن ما در این مجلس زیاد است برویم».

حاجی امین الضرب بها برخاست و چنین گفت: «دولت نمیتواند بگوید من بشما مشروطه نداده ام. اگر ما مشروطه نیستیم چرا از ولایات مبعوث میفرستند؟! اما خود ما ترا رسماً مشروطه میدانیم و حقوقی که داریم هیچ کس نمیتواند از ما پس گیرد مگر با خون ملت...» سپس مستشارالدوله بها خاست و بسخنانی پرداخت و در پایان چنین گفت: «حال که دولت نکول میکند و میخواهد ملت را فریب دهد تکلیف ما غیر از اطلاع دادن بمذمت خودمان که در تلگرافخانه جمع و منتظر هستند نیست. مرخص فرمایید برویم و آنان را از

انتظار برهانیم.

این را گفت و همگی برخاستند که بیرون آیند. مشیرالدوله گفت: خشم ننمایید که بنشینید و آنچه میخواهید بنویسید که فردا پناه نشان دهم. سعدالدوله گفت: ما آنچه که می‌داریم نتوانیم دوباره از دولت بخواهیم. خواست ما درست گردانیدن قانون است



ب ۶۳
شاپال

که کمیهای آن برداشته شود. مشیرالدوله گفت: کمیهای آن چیست؟! گفت: پاسخده بودن وزیران، و باندازه بودن شماره آنان، و برداشته شدن فزونیان، که یکی از آنان نوز و پریم است. این را گفت و بدیهای نوز را شمردن گرفت.

مشیرالدوله گفت: اینها همه راست است، ولی دولت ناگزیر است نوز را بدانسان که بودنگه دارد. سعدالدوله پاسخ داد: ولی تسوده ناگزیر نیست که بد خواهان را بپذیرد.

بدینسان گفت و شنید میرفت. سعدالدوله تندبها مینمود و دیگران پشتیبانی از او نشان میدادند، و مشیرالدوله نرمی مینمود. و سرانجام چنین نهاده شد که فردا بنمایندگان دیگر نیز آگاهی دهند و مجلس را بیرون از نوبت برپا کنند و با سکالش نوشته‌ای پدید آورده بنزد صدراعظم فرستند که پناه نشان دهد و پاسخ گیرد. بدینسان نشست به پایان رسید.

می‌باید برخی جمله های مشیرالدوله را نیک اندیشید. اینها اندیشه های محمد علی‌میرزا می‌بود که از دهان صدراعظم بیرون می‌آمد. دولت بشما مشروطه نداده. مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است. آنچه در نامه خود بمجلس درباره پاسخدهی وزیران و دیگر چیزها نوشته بود، از آن نیز این معنی را میخواست. ولی مجلسیان آن را نفهمیدند، و چنانکه دیدیم باخونسردی در پیرامون آن گفتگو میکردند و کسانی نیز هواداری از دولت مینمودند، درباره نوز آشکاره می‌گویند، دولت ناگزیر است او را بسر کارنگه دارد. چرا دولت ناگزیر می‌بود؟! زیرا نوز و همکاران او بسود روسیان کار میکردند و آنان بنام آنکه گمرک در گرو ایشانست و میباید در دست کسانی باشد که آنان بشناسند و دل‌گرم باشند نگهداری از ایشان مینمودند، و محمد علی‌میرزا نمی‌پارست که کاری نه بدلخواه آنان کند. این اندازه درماندگی و ناتوانی دولت خود کامه می‌بود. با اینهمه بامردم، آن گردنکشی و دژ رفتاری را می‌نمودند. مردم که از درون دل بکار برخاسته و آرزو می‌کردند بایشان یاوری نمایند و پشتیبان باشند و در برابر بیگانگان نیرومندشان گردانند، در برابر اینها آن بدیهها را از خود نشان میدادند.

روزشنبه نوزدهم بهمن (۲۶ ذی‌الحجه)، مجلس بیش از نیمروز در يك اطاق نهانی برپا گردید. نمایندگان تبریز هم آمدند. تقیزاده و حاجی امین‌الضرب هر کدام نوشته دیگری درباره کمیهای قانون اساسی آماده کرده بودند. آنها را خواندند و پس از گفتگو و سکالش چون دیدند در آن باره به سخن بسیاری نیازمندند و چنان فرصتی نیست بهتر دیدند که بهمان فهرست درخواستهای تبریز بس کنند و آنها را نوشته با دست حاجی منبر السلطنه بنزد صدراعظم فرستادند که تا چهار ساعت دیگر پاسخ از شاه گرفته و بفرستد. سپس چون پاسخی نرسید هفت تن را از نمایندگان برگزیده نزد صدراعظم فرستادند. از آن نیز نتیجه نشد محمد علی‌میرزا ایستادگی می‌نمود و بیباکانه پاسخها

می‌داد. مجلس تا شام برپا می‌بود و رسیدن پاسخ رامی بیوسید.

امروز تهرانیان هم در شورش همدستی نمودند. گذشته از جنبش تبریز گفتگو - های دیشبی با صدراعظم همه را بیدار میگردانید، دسته های انبوهی از آنان در حیاط مجلس و آن پیرامونها گرد آمده همراهی با درخواستهای تبریزیان مینمودند و چنین میخواستند که در اینجا هم بازار را ببندند. ولی مجلس خرسندی نداد و جلو گرفت. از آنسوی در تبریز امروز همچنان شور و خروش بر پا میبود. گذشته از تلگرافخانه و آن پیرامونها، مردم در برخی مسجدها گرد آمده و همراهی با کوشندگان مینمودند. گذشته از شهر، از باسمنج و شبستر با تلفون همدردی نشان میدادند. چون ساعت بساعت با تلگراف از پیش آمدهای تهران آگاه میشدند، از ایستادگی محمد علیمیرزا سخت برآشفته، و یکدسته باین شدند که برای فشار آوردن باو بیک گام دیگری بر خیزند، و آن اینکه اداره های پست و تلگراف و تذکره و صندوق مالیه و قورخانه را بدست گیرند، و نگزارند دولتیان بکار پردازند. ولی دور اندیشان این را نپسندیدند، و تنها باین بس کردند که تلگرافخانه را بدست دارند و نگزارند تلگرافهای دیگری فرستاده شود.

شاگردان دبستان باز رده بسته و سرود خوانان میآمدند و میرفتند و شنیدنیست که در میان آن شور و خروش کسانی نیکوکاری را فراموش نمیکردند و برای دبستانها دعاغانه گرد آورده و میدادند.

داستان فرستاده فرستادن محمد علیمیرزا به عتبات که از دیرباز بر زبانها افتاده بود، این پیش آمدها راست بودن آن را میرسانید، و این بود علماء تلگرافی نوشتند که برای علمای نجف فرستاده شود، و چون بتلگرافخانه ایران بدگمان میبودند کسی را فرستادند که از آنسوی ارس، از سیم قفقاز آن را بفرستد. آن تلگراف را با پاسخی که علمای نجف دادند و چندی پس از آن رسید در روزنامه ها نوشته اند و ما در اینجا نمی آوریم.

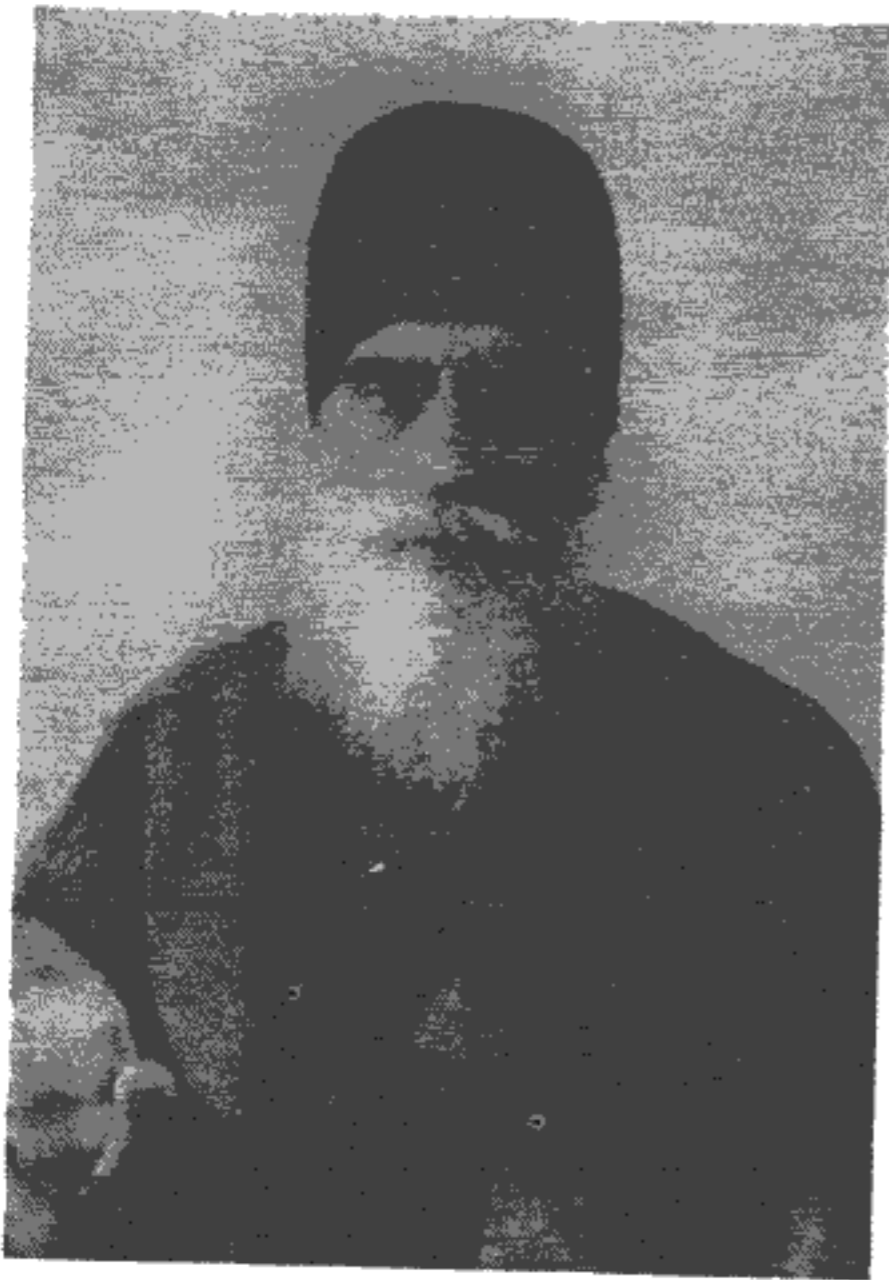
روز یکشنبه باز بامداد مجلس برپا گردید. باز نشست نهانی می‌بود.

گردن گزاردن ولی چون تهرانیان در حیاط و آن پیرامونها انبوه شده بودند و **محمدعلیمیرزا** سخت بیتابی مینمودند، پروای نهانی بودن نشست را نکرده **بدرخواستها** بدرون رفتند، و با نمایندگان در شور و سهش همبازی نمودند.

چه مجلسیان و چه دیگران پاسخ دربار را می بیوسیدند و پیایی فرستاده بنزد مشیرالدوله فرستاده می‌پرسیدند. هنگام نیمروز چون دو سید و دیگران میخواستند بخانه خود روند مجلسیان نگزارند و خواهش کردند که در مجلس بمانند، و از اینجا پیداست که بیم نیز میداشتند.

پس از نیمروز حاجی مخبرالسلطنه آمد و نوشته از مشیرالدوله آورد که او را برای

گفتگو با مجلسیان نماینده گردانیده بود. سخن آغاز کردند. نماینده دولت مشروطه را نمیپذیرفت و میگفت: «این کلمه غلط است»، و در میان سخن میفهمانید که این را نخواهید و هرچیز دیگری میخواهید بخواهید. مجلسیان پاسخهای سختی دادند. رفت که دوباره پاسخ بیاورد و هنگام شام می‌بود که آمد و چنین پیام آورد: «شاه میفرماید با همه محذورات عزل مسیو نوز و پریم آنها را معزول کردیم. لفظ مشروطه را هم «مشروع» میکنیم. ما دولت اسلام هستیم و سلطنت مشروع باشد». مجلسیان باز بر آشفتند و بهیاهوی سختی برخاستند و آشکاره پاسخ دادند که جز از «مشروطه» نام دیگری نخواهیم پذیرفت.



پ ۶۴
عضدالملک

در تبریز امروز همچنان بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها میبودند، و باز شور و خروش میرفت. امروز دفترهای مالیه را مهر و موم کردند و تذکره خانه را از کار بازداشتند و انبار ذخیره را بدست گرفتند. امروز نظام الملك والی بتلگرافخانه آمد و پیداست که از روی ترس میبود. شاگردان دبستان امروز نیز آمدند و رفتند.

هنگام پسین چون از تهران جز تلگرافهای نومیدی آمیز نمیرسید یکدسته بینایی بیشتر نمودند. شادروان شیخ سلیم روی پنجره ایستاد با سخنانی آرام گردانیدن آنان کوشید و چنین گفت: «انشاءالله تافردا جواب میرسد. اگر خدا نکرده مقصودمان حاصل نشود خواهیم گفت کلمه را که میدانیم».

پنج ساعت از شب دوشنبه میگذشت که از تهران تلگراف نمایندگان درباره برداشته شدن نوز و پریم رسید و مردم اندک آرام گردیده و پراکنده شدند.

روز دوشنبه بیست و یکم بهمن (۲۷ ذی الحجه) باز از بامداد مجلس برپا گردید باز حاجی مخبرالسلطنه آمد و این بار چنین عنوان کرد: «دربروز مأمور بگفتن بودم امروز مأمور به شنیدن هستم. ولی من باب خیرخواهی عرض میکنم که مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست. جهت اینکه در دولت مشروطه آزادی همه چیز هست در این صورت آزادی ادیان هم لابد باید بشود. آنهاست که در میان ما عددشان کم نیست ما آن ها را نمیشناسیم آنوقت دستاویز میکنند که ما را آزادی باید و در هیچ مواقع مانع نباید شد و ضرر این بر اسلام است».

این سخنان را باو سپرده بودند که بیاید و بگوید و باشد که از این راه دو تیرگی به میان مجلسیان افتد. ولی چه دو سید و علماء و چه دیگران همگی ناخشنودی نمودند. و در در خواستهای خود با فشاری نشان دادند. حاجی مخبرالسلطنه باز رفت که پاسخ بیاورد.

امروز هم تهرانیان در بهارستان انبوه میبودند و شور و خروش نشان میدادند. از آنسوی در تبریز امروز خشم مردم بیشتر گردیده و گفتگو از آن میرفت که قورخانه را بدست گیرند و تفنگها را بیرون آورده بمجاهدان بخشند. واعظان باز آرام گردانیدن مردم کوشیدند شاگردان دبستانها آمده و چون در حیاط جا باز نبود بروی پشت بام رده کشیده و سرود میخواندند:

آه ای آزادگان از دست استبداد داد خانمان شش هزاران ساله را بریاد داد
یکتفرکز مادرش هنگام زاد آزاد زاد بهر چه خود را بدست جور استبداد داد
هردم از هر گوشه ای میآید این فریاد داد آه ای آزادگان از دست استبداد داد
خانمان شش هزاران ساله را بر باد داد

هنگام پسین از نمایندگان تلگراف آمد که بدلداری کوشیده و چنین نوشته بودند: همه مردم ایران با شما هم آوازند. از بامداد در مجلس بودیم «انشاءالله

تا دو ساعت از شب رفته نتیجه عمل معلوم میشود. بهر قسم است شورش اهالی را ساکت کنید».

بدینسان روز میگذشت. آنان در دارالشوری و ایقان در تلگرافخانه چشم براه پاسخ دربار میدوختند. در این میان کسانی از نیکخواهان به میانگیری می کوشیدند. یکی از آنان عضدالملک سرایل قاجار میبود که عمراه حاجی مخبرالسلطنه بدربار میرفت و بجلوگیری از محمد علی میرزای کوشید.

محمد علی میرزا خود را در تنگنا میدید، و از آنسوی نمیتوانست کردن بمشروطه گزارد. این بود در پاسخ دودل می ایستاد. ولی چون فشار تبریز ساعت بساعت فزونیتر می گردید ناگزیر شد پاسخ دهد و کردن بخواست توده گزارد، و خواه و ناخواه دستخط بیرون داد.

یکساعت و نیم از شب سه شنبه گذشته حاجی مخبرالسلطنه آن را بمجلس آورد. مردم که چند هزارتن در صحن بهارستان و در اطاقهای آن گرد میبودند شادی بسیار نمودند، و چون حاجی مخبرالسلطنه در برابر دو سید و دیگر علماء ایستاد و آن را خواند از هرسو، از درون و بیرون، آوازه ها به «زنده باد مشروطه» بلند گردید. مردم شادی و خشنودی بی اندازه نشان دادند. همانشب دارالشوری بتلگراف به تبریز و دیگر شهرها آگاهی فرستاد.

در تبریز فردا باز مردم در تلگرافخانه گرد میبودند و باز برخی در خواستها کرده بگشادن بازارها خرسندی نمیدادند. ولی سردستان پاسخ دادند و همه را بیازار فرستادند.

تلگراف دارالشوری را که دستخط شاه نیز در آنست در اینجا می آوریم:

«خدمت حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام آذربایجان ادام الله توفیقاتهم و «
«انجمن محترم ملی بحمدالله والمنة که توفیقات الهی و همت ابنای وطن خصوصاً اهالی «
«باغیرت آذربایجان در تکمیل نواقص قانون اساسی استحکام مشروطیت لفظاً و معنأ دستخط «
«جهان مطاع ملوکانه شرف سنوح بخشید جادارد مجلس بعموم ابنای وطن بگویند «
«الیوم اکمت لکم دینکم عین دستخط همایونی ذیلامخا بره میشود.»

«جناب اشرف صدراعظم سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در «
«توجه باجرا اصول قوانین اساسی که امضاء آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله «
«برهانه گرفتیم بیش از آن است که ملت بتواند تصور کنند و این بدیهی است از همان «
«روز که فرمان شاهنشاه میروور انارالله برهانه شرف صدور یافت امر بتأسیس مجلس «
«شورای ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون بشمار میآید «
«منتهی ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانهها «
«و دوائر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آنوقت «

« بموقع اجرا گذارده شود عین این دستخط ما را برای جنابان مستظابان حجج الاسلام ، سلمه الله تعالی و مجلس شورای ملی ابلاغ نمایند (۲۷) ذیحجه الحرام ۱۳۲۴ ، (شورای ملی) » .

برای نوشتن دنباله قانون اساسی از مجلس ، سعدالدوله و تقیزاده و مشارالملك و حاجی امین الضرب و حاجی سید نصرالله و مستشارالدوله را برگزیدند و خواهیم دید که چه نتیجه پدید آمد .

اما نوز و پریم ، باسانی نمیخواستند از میان بروند و این را باور نمی کردند که ایران دیگر شده و يك نیروی بنام آزادخواهان پدید آمده که بد خواهان را بر نمی تابد . آنان را چون برداشتن یکتن دیگر از بلژیکیان بنام « کینه » بجای نوز نشست که مدیر گمرک و خود در زیر دست نوز می بود و همان رفتار او را مینمود . نوز نیز از دادن حساب خودداری نشان میداد و چنین گفته میشد پاره نوشته های اداره را که بزبان خود دیده در آورده و آتش زده . از آنسوی لاورس که تبریزیان بند کردن او را خواسته و شاه نیز پذیرفته بود بند نگردیده و از ایران روانه شده بود .

پدینسان شورش پس از شش روز به پایان رسید . اما نتیجه های نخستین دستهای که از توده جدا گردیدند آن : نخست مشروطه استوار گردید و راه رخنه بآن بسته شد . دوم کمیتهای قانون اساسی دانسته شد و بنوشتن يك « دنباله ای » برای آن آغاز کردند . سوم مسیو نوز که خود خاری شده و بچشم ایرانیان فرو میرفت از کار برداشته شد . چهارم محمد علی میرزا دانست که هم آورد او نه تهران ، بلکه تبریز میباشد ، و اگر بر انداختن مشروطه را می خواهد باید نخست بچاره آنجا کوشد و خواهیم دید که بچه اندیشه هایی در بساره آن شهر پرداخت .

اینها مایه شد که بار دیگر در مجلس گفتگوهایی از نوز و بلژیکیان بمیان آمده و از وزیر مالیه بازخواستهایی شد . نیز انجمن تبریز بار دیگر تلگراف فرستاد و سخت گیریهایی بدارالشوری نمود .

اینها از یکسو نیروی مجلس را در برابر دربار فزونتر میگردانید و از یکسومیان مردم ارج آنرا بیشتر ميساخت . مردم يك دستگاہی را که هیچگاه نپنداشتندی با دیده می دیدند . با اینهمه چون در آن میان محرم (سال ۱۳۲۵) فرا رسید و بشیوه همه ساله روضه خوانیها برپا شد برخی روضه خوانها در تهران بیدگویی از مشروطه و مجلس پرداختند . یکی از آنان سید اکبر شاه بود که از دیر گاهی خود را بدخواه دوسید گردانیده بود ، و این زمان گستاخ گردیده از مجلس و مشروطه هم بدمیگفت .

چنانکه نوشته ایم در آغاز کوششهای دوسید این یکی از پیرامونیان آنان میبود و در کوچیدن بمیدالمعظم همراهی نمود ، و یکماه که در آنجا درنگ داشتند این با حاجی

شیخ محمد هرروز بمنبر رفتندی و مردم را سرگرم داشتندی . لیکن پس از بازگشت از عبدالعظیم بنام آنکه پول باو کم داده شده از پولهایی که برای دوسید فرستاده می شد تنها بیست و پنج تومان باورسیده ، آزرده گی می نمود ، و کم کم از دو سید جدا

گردید و زبان بگله و بدگویی باز کرد ، و این بار خود را بحاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه بست ، و در (محرم ۱۳۲۴) که در خانه او بمنبر میرفت از زبانندرازیها درباره دوسید باز نمی ایستاد . چون دو سید و همراهان ایشان در روضه خوانیهای خود از دادن چایی بمردم ، بنام آنکه قند و چای کالای بیگانه است و میباید کمتر بکار برد ، خودداری می نمودند ، این در منبر بنکوهش از آنان برخاسته چنین می گفت ، « عجب دارم از جمعی که بجهت دخترها و عروسهای خود لباسهای زربفت درست می کنند و بجهت عزای سبط رسول از دادن چایی مضایقه می نمایند » ، سپس چون مشروطه داده شد و جایگاه دو سید



پ ۶۵

شعاع السلطنه

بسیار بالاتر گردید و امامجمعه و دیگران از راه فروتنی پیش آمدند . این نیز بخاموشی گرایید و زبان در بست . لیکن چون محمد علی میرزا پادشاه گردید و با مشروطه دشمنی نشان داد این باز مایه دلیری اکبر شاه و مانند گان او گردید .

اگرچه محمد علی میرزا سپر انداخته و این زمان جز همراهی با مجلس نشان نمیداد . لیکن راز درون او را همگی میدانستند و چون از اینسوی محرم فرا رسیده و بازار اینان گرم شده بود خودداری نتوانسته بیدگوییهای میپرداختند . بویژه در جاییکه دارنده خانه از بدخواهان مشروطه میبود که گستاخی بیشتر می کردند .

روز سه شنبه بیست و نهم بهمن (۶ محرم) در خانه سید محمد پسر سید علی اکبر تفرشی سید اکبر شاه باز بیدگویی از مجلس پرداخت . از پایین سیدی پاسخ داده بجلو گیری کوشید و کسانی هم با این یاوری نمودند . از آنسوی شیخ زین الدین زنجانی به پشتیبانی از اکبر شاه برخاست و طلبه های همراه او سید مشروطه خواه را زدند ، و از اینسوی

یکدسته از طلبه‌های مدرسه حاجی ابوالحسن بیاری این آمدند و در میان‌ه زد و خورد رخ داد. طلبه‌های مشروطه خواه دسته بندی کرده بخانه بهبهانی و طباطبایی رفتند و داد خواستند، و دوسید چگونگی را بشاه نوشته و پافشاری نمودند، و در نتیجه آن‌شاه دستور داد شیخ زین‌الدین را از تهران بیرون کنند و سید اکبر شاه و بدگویان نیز بمنبر نروند. شیخ زین‌الدین و همدستان او که سید محمد تفرشی و سید اکبر شاه و صدراالمحققین و گروهی از طلبه‌ها بودند، چون چنین دیدند به عبدالعظیم پناه پندند، و چنانکه گفته می‌شد شماره شان تا هفتاد و هشتاد تن می‌رسید. اینان نخستین دسته‌ای بودند که از توده جدا گردیدند و چون آگاهی از کار اینان بشهرها رسید مایه دلگیری آزادبخواهان گردید.

ولی در این هنگام هنوز بدبهای خود کامگی فراموش نکرده و تکانی که جنبش بدبها داده بود از نیرو نیفتاده بود، از آنسوی خود اینان کسان ارجداری شمرده نمی‌شدند و دستاویزی برای جدا شدن از توده در دست نمی‌داشتند، این بود مردم پروا ننمودند. محمد علی میرزا که در پی برانگیختن دشمنانی برای مجلس می‌بود او هم باینان ارج نداشت. نتیجه آن شد که پس از سه هفته کما بیش پشیمانی نمودند و نامه‌ای با دستینه اکبر شاه و صدراالمحققین بمجلس نوشته و در آن «بتمام قسمهای مشروعه» سوگند خوردند که «از اول تا کنون بمجلس شورای اسلامی» دشمنی نداشته‌اند و نمیدارند و بیزاری از کار خود نمودند. در مجلس گفتگو بمیان آمد و دوسید و دیگران سخنانی راندند و بیزاری جویی آنان را پذیرفتند. آنان چشم میداشتند که کسانی بروند و ایشان را بتهران باز گردانند ولی چشمداشت بیجایی بود و بخودشان واگزار شدند که پراکنده شوند و باز گردند.

در این میان دارالشوری چند رشته کارهای ارجداری را از پیش می‌برد زیرا از یکسوتکان بهمه جا رسیده و در همه شهرهای ایران میانه کهنه ونو، و خود کامگی و مشروطه، و ستم و داد نبرد آغازیده و در بسیار جاها دوتیر گیهای کهن کار خود رامیکرد و آشوب در میان پدید می‌آورد. مجلس بهمه اینها از دور دیده بانی می‌نمود و بهواداران آزادی یآوری میرسانید، و در برخی جاها انجمن تبریز این کار را بگردن می‌گرفت.

در خراسان که آصف الدوله بجلوگیری از بر پا کردن انجمن برخاسته بود در سایه فشار او را از والیکری برداشتند، و او خوار و زیون بتهران آمد. مجلس باین اندازه پس نکرده و داستان فروش دخترهای قوچان را دنبال کرده بارها از این باره گفتگو شد. ایرانیان عشق آباد تلگرافی بمجلس فرستاده بودند بدینسان: «ما بچشم خود دیدیم که اطفال قوچانیهارا در عشق آباد مثل گوسفند و سایر حیوانات بترکمانان می‌فروختند و کسی نبود دادرسی نماید». این تلگراف چون در مجلس خوانده شد بسیاری از نمایندگان خودداری نتوانسته بگریستند، و در نشست ششم اسفند (۱۳ محرم) میرزا محمود کتایب فروش آگاه‌بهای گشاده تری در آن باره داده چنین گفت که داستان دوتاست: یکی آنکه چون

در سال گذشته در خراسان ملخ خواری شده و کشتها بار نداده بود مردم بشاه نامه نوشته

و دادخواهی کردند و شاه گفت کسی برای بازرسی فرستاده شود. ولی عین‌الدوله گوش نداد و آصف الدوله و کارکنان او فشار آورده مالیات خواستند و مردم ناگزیر شده دختران خود را فروختند که ترکمانها خریدند. دیگر آنکه سالار مفخم بجنوردی از سوی دولت برای جلوگیری از تاخت و تاراج ترکمانها می‌بود و سالانه پولی از آن باره می‌گرفت. ولی آصف - الدوله آن پول را برید و او نیز ترکمانان را برانگیخت که بخاک قوچان ریختند و پس از کشتار و تاراج شصت تن کما بیش از زنان و دختران را دستگیر کرده با خود بردند و در عشق آباد فروختند. در پایان این گفتگوها مجلس پافشاری نمود که آصف الدوله ببازپرس و داوری کشیده شود.



پ ۶۶
سید اکبر شاه

پسر سپهدار که در تنکابن آن دژ رفتاری را کرده بود او را از آنجا برداشتند. در قزوین دو تن نماینده برای مجلس برگزیده شده، ولی چون دو تیرگی در میان بود سته دیگر در شاهزاده حسین گرد آمده و باشوب برخاسته و از روانه گردانیدن آنان جلو میگرفتند. مجلس تلگراف فرستاد و آشوب را فرو نشاند و دوتن نماینده، که شیخ حسین شهیدی و میرزا حسین طبیب می‌بودند بتهران آمده بکار خود پرداختند.

در رشت انجمن برپا گردیده، ولی یکدسته از بدخواهان بدشمنی برخاسته و آشوب مینمودند و آنان هم انجمن دیگری برپا کرده بودند که سپهدار حکمران آنجا پشتیبانی نشان میداد. انجمن تبریز و دارالشوری بابتلگراف یآوری از انجمن آزادبخواهان نمودند و پس از کشاکشهای بسیاری در آنجا نیز آزادبخواهان فیروز گردیدند.

ظل السلطان که از زمان ناصرالدین‌شاه فرمانروای اسپهان و آن پیرامونها بوده و در آنجاها سراها ساخته و دیه‌ها خریده و ریشه سختی دوآینده بود، بانگیزش آقاجنی و دیگران، اسپهانیان برو شوریده و برداشتن ویرا میخواستند، و چون از تهران درخواست

آنان پذیرفته نمیشد بازارها را بسته و پافشاری بسیار مینمودند. مجلس هم، چون برافزاندن اینگونه فرمانروایان ریشه دار را بسوده مشروطه میدید همراهی با ایشان مینمودند و در نتیجه ظل السلطان از آنجا برداشته شد.

در کرمانشاهان بر سر برپا کردن انجمن کینه‌های کهن بجوش آمده و آشوب بزرگی برخاسته بود. چنانکه چند بار زد و خورد رخ داد و کسانی در میانه کشته شدند. مجلس بفرو نشانیدن آشوب آنجا کوشید. ولی کاری نتوانست و تا دیری کشاکش و نا ایمنی در میان میبود.

این آشوبها از تکان مشروطه پدید آمده و چنانکه گفتیم خود کشاکشی میان کهنه و نو میبود. چهزیکه هست نادانیها و کینه‌های کهن نیز بمیان می‌آمد. این کشاکشها ناگزیر ساخت که صنایع الدوله بگله پرداخته و چنین گوید: «غیر از اهالی آذربایجان که بترتیب صحیح انتخاب و کلای خود را نموده و با احترام روانه کردند سایر ولایات نفهمیدند و اغراض سابقه خودشان را در اینمورد بروز دادند، مثل قزوین و کرمانشاه و غیره».

اینها در ماه اسفند میبود. روزهای باز پسین آئین مجلس يك کار ارجدار دیگری هم بانجام رسانید. چنانکه گفتیم بودجه سالانه دولت شش کسرو رکم میداشت که بایستی جای آنرا برگردانند. مجلس کمیونی برای این کار برگزیده بود که یکی از باشندگان آن وثوق الدوله میبود. اینان برای چاره دو کار را باندیشه گرفتند: یکی آنکه بدرآمد افزایشند، و دیگری اینکه از دریافت بکاهند. درباره افزونی بدرآمد نیز چند چیز را باندیشه گرفتند:

(۱) افزودن «تفاوت عمل» بدرآمد. چگونگی آنکه دولت مالیاتهایی بدیده‌ها و دیگر چیزها گزارده بود و کتابچه‌ای برای آن در دست میداشت. ولی حکمرانان زمان بزمان بآن مالیاتها افزوده و خود کتابچه دیگری پدید آورده بودند، و چون مالیات را حکمرانان گرد آورده و بدولت پرداختند، اینان از مردم از روی کتابچه خودشان گرفتندی و بدولت از روی کتابچه خود آن پرداختندی، و آن فزونی را که «تفاوت عمل» نامیده شدی بدو بخش کردند: بخشی را بصدراعظم و دیگران بعنوان پیشکش دادندی و بخشی را خودشان برداشتندی و در برخی جاها این فزونی بسیار فزون بودی. مثلاً در کرمان مالیات گزارده دولت ۴۴۰۰۰ تومان، و مالیات گرفته حکمرانان ۱۷۰۰۰۰ تومان میبود. کمیون چنین نهاد که همه این فزونیها بحساب دولت درآید.

(۲) برانداختن «تیول». بسیاری از آبادیها به «تیول» داده شده بود. بدینسان که کسانی که از درباریان و از سرکردگان فوج و مانند اینها از دولت سالانه یا ماهانه گرفتندی دولت بجای آنکه خود یکسره پردازد مالیات يك دیهی را باو واگزاردی که خود از دیه نشینان بگیرد، و این کسان چون سالیان دراز این کار را کرده بودند آن دیه‌ها

را از آن خود می‌شمردندی. در اینجا نیز فزونی در میسان میبود. زیرا بیشتر دیه‌ها زمان بزمان آباد تر گردیده و مالیاتش فزونتر شده بود ولی فزونی را نیز تیول داران گرفتندی. کمیون چنین نهاد که تیول بیکبار برانداخته شود و همه آن مالیاتها بحساب دولت درآید، و بآن کسان از صندوق ماهانه یا سالانه داده شود.

(۳) برانداختن تسعیر. چگونگی آنکه يك بخش مالیات دیه‌ها غله بودی که می‌بایست سالانه بانبار دولت بفرستند. ولی از سالیان دراز چنین میبود که بهای آن را بدولت می‌پرداختند. از اینجا نیز فزونی پیدا می‌شد. زیرا آنان که در زمان بسیار پیشتری این را با دولت نهاد و بهای کمی برای غله گفتگو کرده بودند همیشه بهای کم آن زمان را می‌پرداختند در حالیکه بهای غله اکنون پنج یاشش برابر آن گردیده بود.

این سه زمینه در مجلس در چند نشست بگفتگو آمد، و نخست کسانی خرده‌هایی می‌گرفتند و ناخشنودبهایی مینمودند. ولی چون گفتگو شد و زمینه روشن گردید همرا پذیرفتند. ولی این پیش‌آمد يك نتیجه دیگری نیز در پی خواستی داشت، و آن اینکه یکدسته از مفتخواران را از توده جدا گرداند. زیرا همه دیه‌داران و تیول داران و حکمرانان از آن خواستندی رنجید، و خواهیم دید که از این راه چه دشمنیها پدید آمد و چه کینه‌ها رخ داد.

نخستین کابینه قانونی

يك پیش‌آمد دیگری در همانروزها کنار جویی مشیرالدوله صدراعظم بود. دانسته شد بهرچه کنار جوست. آیا خودخواست یا محمدعلیمیرزا نخواست. پس از کنار جویی او يك کابینه‌ای بدانسان که خواست مجلس بود و انجمن تبریز همچنان در درخواست

آن پافشاری نشان داده باز یادآوریها مینمود پدید آمد. بدینسان که همه کارها و اداره‌های دولتی را بهشت بخش گردانیده و هشت وزارتخانه پدید آوردند. اداره‌های تلگراف و تذکره و صندوق مالیه که از دست نوز گرفته شده بود هر یکی بوزارت خانه دیگری داده شد. هشت وزیر برگزیده گردیده، و چون میبایست بمجلس شناسانیده شده و هر یکی پاسخ دهی را بگردن گیرد، روز پنجشنبه بیست و نهم اسفند (۶ صفر ۱۳۲۵) بمجلس آمدند، و چون صدراعظم یا سرو وزیر در میان نمی‌بود وزیر داخله آنان را بشناسانید، بدینسان:

نایب السلطنه وزیر جنگ، فرمانفرما وزیر عدلیه، علاء السلطنه وزیر امور خارجه، وزیر افخم وزیر داخله، ناصر الملک وزیر مالیه، مخبر السلطنه وزیر علوم و معارف، مهندس الممالک وزیر قواید عامه، وزیر همایون وزیر تجارت.

چنین گفته شد چون وزیر جنگ خود ناخوش بوده و بمجلس نتوانسته بسپاید دبیرالدوله بعنوان دستیاری او آمده. راستی این بود که نایب السلطنه میخواست دست از وزیر جنگی بر ندارد، از یکسو هم آمدن بمجلس را کمی خود می‌شمرد و باین بهانه دست می‌پازید.

وزیر داخله چنین گفت: «غرض این بود که هیئت وزراء و کابینه تغییری کرده بود معرفی از ایشان در مجلس بشود و همه ملت امروزه بدانند که دولت و ملت یکپست و باید دست بیکدیگر داده و کار بکنند تا مملکت معمور و آباد گردد.»

شادروان بهبهانی از سوی مجلس سپاس گزارد. گفته شد چنانکه نمایندگان سوگند خورده اند میباید وزیران هم سوگند خورند. وزیر داخله که خود جانشین سر وزیر هم میبود چنین پاسخ داد:

«فردا که جمعه و اول سال است انشاءالله پس فردا جمع شده در حضور اعلیحضرت همایونی باحضور حجج الاسلام قسم یاد مینمایم.»

وزیر عدلیه گفت: «هیچ روز مبارکتر از امروز نیست که تماماً با جان و مال برای ترقی مملکت حاضر شده اند. والیته حاضریم قسم یاد نمایم و هیچ ابسایی از قسم نداریم.»

نمایندگان و تماشاچیان شادی بسیار نمودند. ولی این گفته ها از وزیران و آن نوید سوگند که میدادند جز یکرشته دروغهایی نبود. محمد علیمیرزا همچنان با مشروطه دشمنی میداشت. چیزیکه هست چون در نهان بکارهایی میکوشید در بیرون رویه کارهایی مینمود. در همین روزها با میرزا علی اصغر خان اتابک که در اروپا میبود گفتگومیداشت که او را بایران بازخواهد و رشته کارها را بدست او سپارد و این کابینه جز چند گاهه نخواستی بود.

اداره های زیر دست و زمبینه کارهای هر وزیر را پرسیدند و وزیر داخله فهرستی در آورد بدینسان:

وزارت عدلیه

اداره محاکمات داخلی.

وزارت خارجه

اداره تشریفات، اداره تذکره، اداره محاکمات خارجه، اداره پولیتیکي، اداره قونسولگری.

وزارت داخله

اداره ایالات، اداره تلگراف، اداره پست، اداره نظمیة، محبس، اداره قرسوران، اداره بلدیة، اداره پولیس و ژاندارم، اداره حفظالمصحة.

وزارت مالیه

اداره مالیات، اداره گمرکات، اداره خالصجات، اداره مخابرات، اداره وظایف، اداره تفتیش محاسبات.

وزارت جنگ

اداره مخزن، اداره ذخیره، اداره قورخانه و کارخانجات نظامی، اتا مسازور،

اداره محاسبات نظامی، اداره توپخانه، اداره سواره نظام، اداره پیاده نظام، اداره محاکمات عسکری، اداره بحریه.

وزارت علوم

اداره مدارس، اداره اوقاف، اداره مطبوعات، اداره حفریات موزه، اداره مطبوعه دولتی، اداره ابنیه عتیقه.

وزارت فواید عامه

اداره طرق و شوارع، اداره معادن، اداره شوسه و راه آهن و جنگلها.

وزارت تجارت

اداره تجارت، اداره محاکمات تجارتي داخله، اداره فلاحه، اداره صنایع این نخستین کابینه قانونی بود که بمجلس شناسانیده گردید. یکی از کارها که در این زمان در تهران رخداد، آن بود که حاجی شیخ فضل الله بدستاویز برخی از نوشته های کتاب «مسالك المحسنين» طالبوف را بیدین خواند (تکفیر کرد). این سخن بروزنامه ها نیز افتاد و در جبل المتین در آن باره گفتار نوشته شد، و گویا یکی از بهانه ها که طالبوف برای نرفتن بتهران داشت همین میبود.

در اینمیان در پایان سال در تبریز نیز، برخی کارها رخ میداد. کمیایی برخی پیش آمدهای تبریز نان که گفتیم همچنان مایه گرفتاری می بود. چون انجمن نان را بهشت عباسی پایین آورده بود، این بنا نوایان گران افتاده بکار شکنی می کوشیدند. از آن سوی دیه داران که بیشترشان مشروطه را از درون دل دوست نمیداشتند از فروش غله خود داری شان میدادند. انجمن از نظام الملك خواست که بآنان فشار آورد و بفروش غله وادارد و نظام الملك همراهی نشان داد، ولی در نهان جز بکار شکنی نکوشید. گروهی از آزادیخواهان در انجمن انبوه شده و خواستار گردیدند که پرك داده شود خود آنان بکار بر خیزند. ولی انجمن آن را مانه آشوب دانسته بجلوگیری پرداخت.

روز سی ام بهمن (هفتم محرم) میرهاشم دوجبی از تهران باز گردید. چنانکه گفتیم این را از تبریز بیرون کردند، و سپس انجمن ایالتی بنام دلجویی از مردم دوجبی و بیاس پیشگامی آنان، او را یکی از نمایندگان دوازده گانه آذربایجان برگزید، و با تلگراف «اعتبارنامه» برای وی فرستاد، و میرهاشم چند روزی بمجلس میرفت و در گفتگوها همراهی مینمود، ولی سپس دانسته نیست بهر چه کناره گرفت و چنانکه گفتیم به تبریز باز گردید. ما را در این باره آگاهی درستی نیست. گویا او خود آروزمند باز گشتن به تبریز می بود. و انجمن باز برای دلجویی از مردم دوجبی این را پذیرفته و بباز گشتن او خشنودی نموده و خود امید می بست که میرهاشم گذشته را فراموش ساخته دلسوزانه همدستی خواهد کرد، و بهمین امید بود که چند روزی پس از آن، کسانی از باشندگان انجمن بخانه

وی رفتند و او را برداشته با شکوه و پاسداری بانجمن آورده و یکی از نمایندگان گردانیدند .

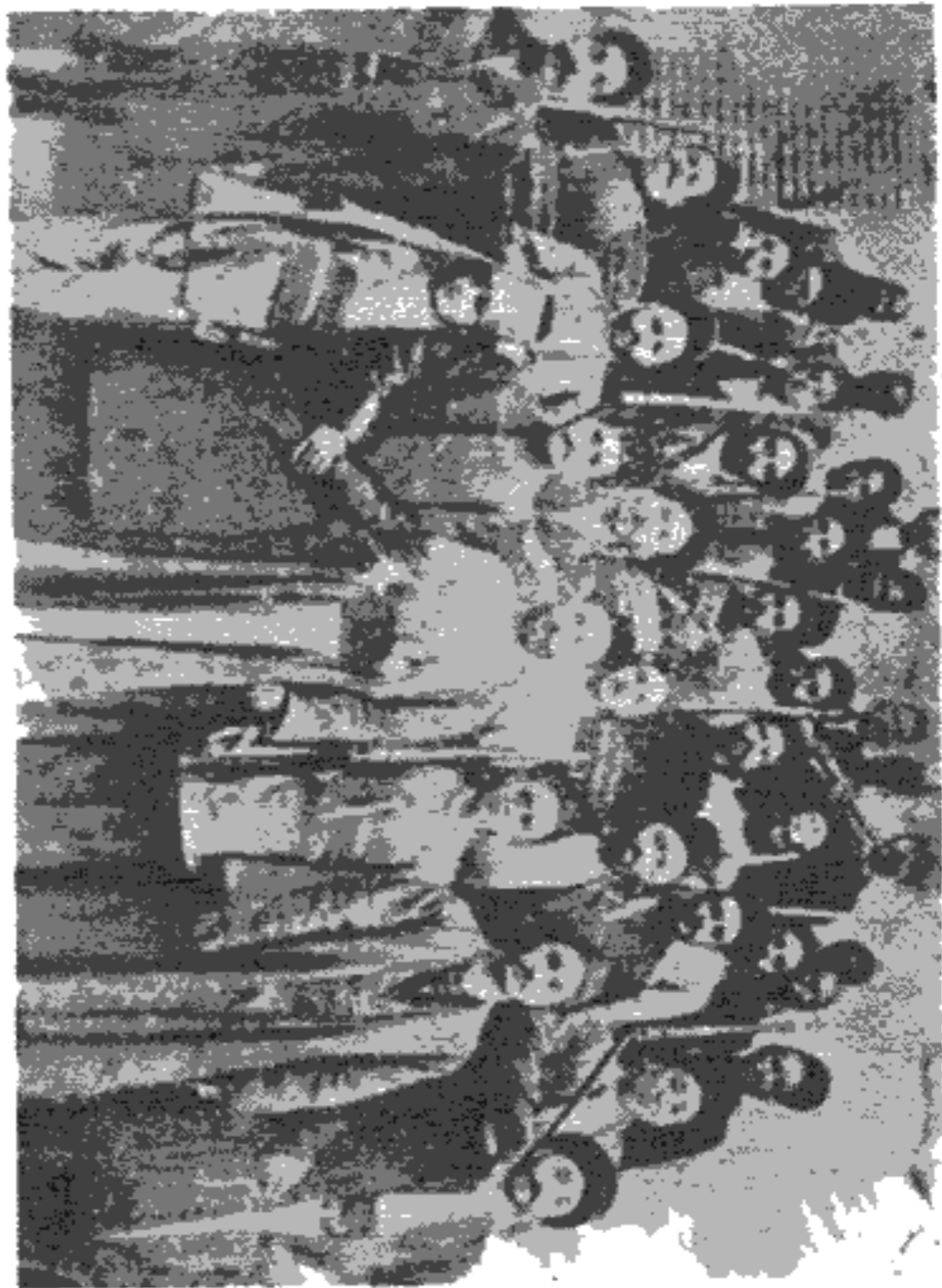
دو تن از نمایندگان مجلس که هنوز نرفته بودند (حاجی امامجمعه خوبی رحاجی محمد آقای حریری) روز چهارشنبه هفتم اسفند (۲ محرم) بازارها را بسته و آنان را نیز با شکوه بسیار روانه گردانیدند . این دو تن نیز از راه قفقاز آهنگ کردند .

شب دوشنبه دوازدهم اسفند (۱۹ محرم) داستان شگفتی رخ داد ، و آن اینکه حاجی میرزا حسن میلانی را که یکی از نمایندگان انجمن می بود ، هنگامیکه از انجمن در آمده و همراه یک نوکر بخانه می رفت در کوچه با گلوله زدند . گلوله از دوش او خورده و از دهانش بیرون افتاد . زنده بگریخت و شناخته نکردید . حاجی میرزا حسن را بخانه اش بردند و تا چندی در بستر می خوابید تا بهبود یافت . زنده راه رچه جستند پیدا نکردند ، و چون حاجی میرزا حسن مردی بازرگان و بی آزار می بود و خود او دشمنانی نمیداشت گمان بیشتر به بد خواهان مشروطه می رفت که بکینه جویی یا برای ترسانیدن چشمها بچنین کاری برخاسته اند .

گفتیم مسیو نوز گردنکشی نموده حساب نمیداد ، و از آنسوی اداره های گمرک و پستخانه همچنان در دست بلژیکیان می بود و آنان رفتار خود را با زیر دستان مسلمان دیگر کرده و باز دژ خوبی مینمودند و از دشنام و پرده دری نیز باز نمی ایستادند . این بود انجمن بار دیگر یک تلگراف درازی بدارالشوری فرستاده از دست کاری نمایندگان در باره وزیران و بلژیکیان آزرده گی نمود ، (و گفتیم که این سختگیری کارگر افتاد و کابینه بدانسان که خواست مجلس میبود پدید آمد و بنوز نیز در باره حساب فشار آوردند) . از آنسوی در تبریز کارکنان گمرک و پستخانه بمران اروپایی خود شوریدند ، و همگی دست از کار کشیدند و چنین گفتند که تا اداره ها از دست اروپاییان گرفته نشود ما بکار نخواهیم پرداخت . انجمن پشتیبانی از آنان نموده تلگرافی بدارالشوری فرستاد . بد زبانی بلژیکیان بهمگی برخورد کرده بود و بارها در انجمن گله از رفتار آنان بمیان آمد . انجمن خواستار بود که چنانکه نوز رفته دیگر بلژیکیان هم بروند ، و این بود بشورش کارکنان گمرک و پستخانه ارج بیشتر میگزاشت . گذشته از تلگرافهایی که بدارالشوری و نمایندگان آذربایجان در آنجا می شد ، حاجی میرزا حسن مجتهد و ثقة الاسلام و حاجی میرزا محسن هر کدام تلگرافی بشاه فرستادند و برداشته شدن بلژیکیان را خواستار گردیدند .

ولی این کوششها نتیجه نداد ، و با حال آنروزی نشدنی بود که بیکیار دست بلژیکیان را از کار دور گردانند . و از کوششهای انجمن تنها این نتیجه بدست آمد که در تبریز بمران گمرک و پست از کارکنانیکه شوریده بودند دلجویی نموده و نوید نیک رفتاری داده و دوباره ، بمرکارشان بردند .

یکی دیگر از کارهای انجمن در این روزها برپا گردانیدن استیفاق بود . چنانکه گفتیم در آغاز کار بدادخواهیها نیز خود انجمن می رسید . ولی سپس دادگاهی بنیاد



۱۰

این بسخره در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده و نشان میدهد یکدسته از کوشندگان و آزادیخواهان تبریز را و نامهای آنان را از راست بچپ چنین است :

رده یکم : ۱) میرقاسم لیلادایی (۲) آقا کریم اسکندانی (۳) حسن پسر علی مسیو (۴) علی مسیو (۵) ضرغام - دانسته نیست برای چه میان آزادیخواهان بوده (۶) قدیر پسر علی مسیو (۷) نمی شناسیم .

رده دوم : ۱) و (۲) نمی شناسیم (۳) محمود آقا پسر حاجی محمد عمو (۴) میرعلی اکبر سراج (۵) حاجی محمد عمو (۶) نمی شناسیم .

رده سوم : ۱) (نمی شناسیم (۲) مهدی محمد علیخان (۳) نمی شناسیم (۴) کر بلائی حسین باغبان (۵) نمی شناسیم .

از رده چهارم کسی را نمی شناسیم . از رده پنجم آنکه تفنگ بدست ایستاده اسد آقا فشنکچی و آنکه پهلوئی او ایستاده حاجی خان پسر علی مسیو است .

نهاد ، و اکنون «استیناف» یادادگاه دوم نیز پدید آورد . هنوز مجلس قانونی برای عدلیه نگزارده و از تهران دستوری در این باره نرسیده بود . ولی چون مردم نیازمیداشتند انجمن در این کار نیز پیشگام گردید .

در این میان فروردین ۱۲۸۶ فرارسید و بهار آغازید . این برای ایرانیان نخستین بهار آزادی ، و خود از خوشترین زمانها میبود . انبوه مردم با دلهای پر از امید و آرزو ، در راه پیشرفت کشور بکوشش برخاسته ، و پیر و جوان ، و توانگر و کم‌چیز ، و ملا و

نخستین بهار آزادی

عامی . همگی کار میکردند . هوسها و کینه ها زبون گردیده و آرزوی پیشرفت کشور و توده بهمگی آنها چیرگی میداشت .

در تبریز ، در این بهار يك کار گرانمایه بزرگی پیش میرفت ، و آن مشق سپاهیکری و تیراندازی کردن میبود . این کار از زمستان آغازیده بود ، ولی پیشرفت آن در بهار رخ داد .

چنانکه گفتیم از چند ماه باز ، بادستور انجمن ، روزهای آدینه بازارها بسته میشد و مردم درسه مسجد گرد می آمدند ، و سه تن از سخنگویان که شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین میبودند هر کدام دریکی از آن



پ ۶۸

حاجی شیخ علی اصغر لیلایوایی

مسجدها بمنبر میرفتند و بمردم سخن میگفتند . اینکار پیشرفت بسیاری کرد . بوژه از آن میرزا حسین که خود دستگامی گردید . اینمرد با آواز رسا و گیرا شعرهای شورانگیز ، از فارسی و ترکی خواندی و سخنان هناینده گفتی و دلها را بتکان آوردی . مردم باو رو آوردند و مسجد میرزا مهدی با آن بزرگی سراسر پرشدی و کسانی هم در دالان دم در سراپا ایستادندی .

تا دبری تنها این سه تن میبودند . ولی سپس شادروانان میرزا علی و بجوینهای و حاجی شیخ علی اصغر لیلایوایی نیز بساین کار برخاستند و آنان نیز از شمار واعظان مشروطه گردیدند . نیز من ملا محرم نامی را بیاد میدارم که او نیز بمنبر میرفت و سخنانی را از مشروطه و آزادی میگفت . ولی همپایه اینان نمیبود و چندین شناخته نگردید .

اینان سخن از قانون ، و از برابری ، و از همدستی و مانند اینها را نداشتند ، و نویدها بمردم درباره آینده دادندی ، و بیشتر برای گفته های خود گواه از قرآن و حدیث آوردندی . معنی مشروطه و نتیجه های آن را ، بدانسان که اروپاییان می شناختند کمتر میدانستند ، و از سیاست و از رفتاریکه با همسایگان بایستی داشت کمتر آگاه میبودند .

ولی بارها از ناتوانی کشور سخن بمیان آورده و شکست فتحعلیشاه و از دست دادن قفقاز و داستانهای مانند آن را یاد کرده دلها را بهانیدندی ، و مردم را بگرفتن تفنگ و آموختن تیراندازی و سپاهیکری برانگیختندی . این خواست همگی پیشروان میبود و مردم چون سهیده و خود آرزومند کوشش و جانفشانی در راه کشور میایستادند ، همبکنه سخنگویان سخنانی در آن زمینه پرداختند بتکان آمدند و کسان بسیاری از بازاریان و دیگران تفنگ و فشنگ خریدند ، و روزهای آدینه در بیرونهای شهر گرد می آمدند و تیراندازی مینمودند و یا باسب دوانی میپرداختند .

باین کار از زمستان آغاز کرده بودند . ولی چون بهار آمد بیشتر بان کوشیدند ، و از گردشها و خوشیها بسیار کاسته و باین کار افزودند .

هکماوار که خاندان ما در آنجا می نشست یکی از گردشگاههای تبریز است . نوبهاران که سبزه از زمین روید و درختان انبوه بادام از شکوفه رخت سفید پوشد ، فرسخ در فرسخ زمین همه سبز و شاداب و هوا همه پراز گل و شکوفه گردد . در سالهای پیشین ، در بهار ، روزهای آدینه مردم شهر دسته بدسته باینجا رو آوردندی و در باغها پراکنده گردیده و بخوشی و شادی پرداختندی ، و از هر سو هیاهو و آواز بلند بودی ، و در این میان فراشان درباری در اینجا و آنجا مست گردیده و بدمستیها کردند و فریاد و آشوب برانگیختندی . ولی در این بهار ، من نیک بیاد میدارم که جز دسته های اندکی در این باغها دیده نمیشدند و اینان نیز ، اگر بنزد بکشان رفتی و گوش دادیمی دیدیمی بیش از همه سخن از کشور و پیشرفت آن می رانند . دیگر نه فراشی میداشت و نه کسی را بسارای بدمستی میباشد .

ولی از آنسوی در بیرون پل آجی که دشت و بیابان است روزهای آدینه دسته دسته مردم، سواره و پیاده گرد می آمدند. سوارگان با سب دوانی و پیادگان بتیراندازی می پرداختند. گذشته از بزرگان، برای بچگان تفنگ چوبین ساخته بودند که آنان نیز در گوشه ای گرد آمده و تیراندازی میکردند.

این گام نخست بود، و سپس آنرا برای بهتری انداختند، و آن اینکه در هر کوبی یکدسته، با آموزگاری یکی از سرکردگان سرباز (سرکردگان فوجها)، بمشق سپاهیگری پرداختند. پیر و جوان، و توانگر و کم چیر، به رده ایستاده و با آواز یکدو، پا بزمین میکوفتند. ملایان و سیدان، بادستار و رختهای بلند، تفنگ بدوش انداخته همپای دیگران مشق میکردند.

بدینسان در هر کوبی سربازخانه ای پدید آورده بسیج موزیک و دیگر افزارها کردند. نیز دسته هایی رخت یکسان دوزانیده پوشیدند. از بس سهیده بودند تنها پروزه ای آدینه بس نکرده چنین نهادند که همه وزها باین کار پردازند. هر روز هنگام پشین

بازارها را بسته و چیت فروش و قند فروش و مسگر و سمسار و بازارگان و هر چه که میبودند بخانه های خود میشتافتند و رخت دیگر کرده و تفنگ برداشته آهنگ سربازخانه کوی خود میکردند و در آنجا همراه دیگران بمشق میپرداختند. هر روز هنگام پشین از هر کوبی آواز کوس و شبپور و غوغای یکدو، بر میخواست و روز بروز بشکوه و بزرگی کار میافزود. شهر بیکبار دیگر گردیده و گفتگوی همه از تفنگ خریدن، و مشق سربازی کردن و آماده جنگ و جانفشانی گردیدن شده بود، و چون از کوچه ها گذشته پیاپی این شعرا از زبان بچگان شنیدی:



پ ۶۹

شادروان میرزا علی واعظ

پاشاسون دولت مشروطه من هر آن پاشاسون

پاشاسون مشق ایلین ملت ایران پاشاسون (۱)

(۱) شعری بود که در مشق کردن میخواندند و بزبان بچه ها نیز افتاده بود

این شور، همراه گفتگو از کشور و نگهداری آن، بهمه جا رسیده و در بیشتر شهرها این آرزو در میان میبود. لیکن جز از تبریز (اندکی هم در رشت) در هیچیک پیش برده نشد و نتیجه بدست نیامد. در تهران ابوالسادات کربلایی و منتضد العلماء نامانی به آن برخاستند که رخت سیاهی بتن کرده و تفنگ بدوش انداخته مشق میکردند، و یکدسته هم با آنان پیوستند، چیزیکه هست چون پیشروان هوا خواهی نشان ندادند پس از زمانی دلسرد گردیده بکنار رفتند. شنیدنیست که مجلس بچنین کاری خرسندی نمیداد، و دو سید آن را «مایه اغتشاش» می شماردند.

لیکن در تبریز گذشته از آنکه انبوه مردم از درون دل آن را میخواستند و با آرزو و امید بسیار بآن رو آورده بودند، پیشروان پشتیبانی بسیار نشان میدادند. پس از همه اینها، «مرکز غیبی» بنگهبانی برخاسته آن را هوشیارانه راه میبرد. افزار جنگ بدست مردم پراکنده دادن مایه هر گونه بیم تواند بسود. برای جلوگیری سردستانان کاردان و هوشیار میباید که از آشوب و خونریزی جلوگیری کنند و کار را بانجام رسانند. آن کانون نهانی این شایندگی را از خود نشان میداد.

این کانون پدید آوردن یکدسته جنگجویانی بنام «مجاهد» میکوشید و راستی را یک سپاهی از میان توده می آراست و برای پیشرفت آن خواست خود بود که این داستان تفنگ خریدن و مشق تیراندازی کردن را، بدستیاری سخنگویان و دیگران پیش آورده بود و از پشتیبانی و هوا خواهی نیز باز نمی ایستاد.

بدینسان يك بهار بسیار خوش و تاریخی پیش آمده بود. اگر چه از محمد علی میرزا پاره بدخواهیها نمودار میشد، و در بسیار جاها ناایمنی پدید آمده و دولت از جلوگیری باز می ایستاد، و از آنسوی در همین روزها گفتگو از بازگشتن میرزا علی اصغر خان انابك که محمد علی میرزا خواسته بود میرفت، و از همه اینها سرگرانی محمد علی میرزا با مشروطه فهمیده میشد و ناگزیر مایه بیم و اندوه میکردید، با اینهمه يك روز کار خوش و درخشانی میگذاشت. در سراسر کشور تکانی پیدا شده و انبوه مردم با امید و دلگرمی به نیکیهای میکوشیدند و هنوز کشاکش با دوتبرگی در میان دیده نمی شد. گذشته از شهرهای بزرگ، در شهرهای کوچک جنبش و کوشش پیش میرفت.

در آذربایجان در همه شهرها، از خوی و ارومی و اردبیل و باوجیلاغ و سلماس و مراغه و ماکو و بناب و دیگر جاها تکان پدید آمده، و چون در برخی از آنها، در نتیجه ناآگاهی از معنی مشروطه، و یا بانگیزه کینه های کهن کشاکش پیدا شده بود انجمن ایالتی بهتر دانست فرستادگانی بانجاها فرستد و با دست آنان سامانی بکارها دهد.

در اردبیل که گفتیم حیدریان و نعمتیان هر یکی انجمن دیگری بر پا کردند و در میانهمه زد و خورد و تاراج رخ داد انجمن حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی را با دوتن دیگر روانه

گردانید ، و اینان چون باردیبل رسیدند ، بدستیاری نقیخان رشیدالملک که بفرمانروایی آنجا آمده بود هر دو انجمن را بهم زده و یک انجمن دیگری برپا گردانیدند . شش تن که بنمایندگی برگزیده شدند حاجی میرزا فخرالدین شیخ الاسلام ، حاجی میرزا ابراهیم ، و حاجی میرزا یعقوب ، و حاجی محمد حسین ، و میرزا ابراهیم ارباب ، و آقا عبدالخالق بودند . رشیدالملک یکسانی از سردستانان که مایه کشاکش شده بودند چوب زد و از شهر بیرونشان گردانید ، بدینسان دراردیبل جنبش براه خود افتاد .

درمراغه که انجمنی برپا کرده بودند و در آنجا هم رنجیدگی درمیان میبود ، انجمن ایالتی شیخ اسماعیل هشترودی را بآنجا فرستاد . این نیز انجمن پیشین را بهم زده و دوباره انجمن درستی برپا گردانید . از کسانی که برگزیده شدند یکی میرزا محمدحسن مقدس و دیگری میرآقا صدرالسادات بود . شادروان مقدس که ملای پاکدامن و غیرتمندی میبود دلسوزانه ببیشرفت مشروطه میکوشید . چنانکه گفته ایم یکی از آزادیخواهان روشن فهم اینجا حاجی میرزا حسن شکوهی میبود .

دریناب میانه انجمن و سیف‌العلماء رنجیدگی پیدا شده بود و هشترودی بیرداشتن آن هم کوشید . از مشروطه طلبان در اینجا حاجی سیف‌الله (یکی از بازرگانان) میبود .

بزرگتر از همه کشاکش ماکو بود . در اینجا هم مردم بتکان آمده و آرزوی کوشش میداشتند . ولی اقبال‌السلطنه که خودش و پدرانش سالیان دراز فرمان رانده و در آنجا ریشه دوانیده بودند خرسندی نداده از بازکردن انجمن جلو میگرفت . خواهرزاده او - عزت‌الله خان هواداری از مشروطه طلبان نموده دشمنی با دایی خود نشان میداد . باینهمه برپاکردن انجمن نمی‌یارسند و ناگزیر گردیده از انجمن ایالتی چاره خواستند .

انجمن میرزا جواد ناطق را بآنجا فرستاد ، و این نخست بخوی در آمده چندروزی در آنجا در خانه حاجی میرزا علی اصغر آقا که یکی از بازرگانان مشروطه خواه میبود ماند و در انجمن و دیگر جاها گفتارها راند . سپس آهنگ ماکو کرد ، و چون اقبال‌السلطنه در چند فرسخی شهر در یکی از دیه‌ها می‌نشست بدیدن اورفت . اقبال‌السلطنه بهانه آورده چنین میگفت : « اینجا مرز سه دولت است . و من پاسخده آرامش و ایمنی اینجا میباشم . اگر انجمنی برپا شود مردم بگردنکشی برخیزند و رشته از هم گسلند . ناطق پاسخهایی داد و او را از اندیشه جنگ و دشمنی با مردم بیرون آورد ، و از آنجا روانه ماکو شده و بهمدستی آزادیخواهان انجمن برپا گردانید . ولی خواهیم دید که چه داستانها - ای دلگدازی در پی بود .

بدینسان انجمن ایالتی بمشروطه در همه جا پیشرفت می‌داد . ولی در آخر های فروردین در خود تبریز يك آشوب ریشه داری پیش آمد و آن دشمنی حاجی میرزا حسن مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن ایالتی با مشروطه بود که به بیرون کردن مجتهد از شهر

**دشمنی مجتهد
بامشروطه**

انجامید . این آشوب با آنکه بیروزی آزادیخواهان پایان یافت دنباله های زیان آور بسیاری داشت و خود رخنه نخست را در بنیاد همدستی توده پدید آورد .

میباید گفت : جنبش مشروطه در ایران ناگهان برخاست ، و همگی توده از علما و عامیان ، از توانگران و کم‌چیزان ، در آن پا داشتند . ولی این دسته ها سود و زیانشان یکی نمیبود و میبایست در يك جا از هم جدا گردند . اینان اگر هم در دلبستگی بسود و نگاهداری آن یکدل توانستندی بود در چگونگی و راه کاریکدل نتوانستندی بود .

ملایان که بمشروطه در آمده بودند بسیاری از ایشان « نه همه شان » معنی مشروطه را نمیدانستند و چنین می‌پنداشتند . که چون رشته کارها از دست دربار گرفته شود یکسره بدست اینان سپرده خواهد شد . ولی کم کم آخشیج آن را دیدند . در تبریز پیدایش مجاهدان و اینکه خود يك نیروی جداگانه ای شده و بر خود بکارهایی برمی‌خواستند . باینان گران میافتاد . از آنسوی توانگران و دیه داران گذشته از آنکه جنبش مردم زیر دست و برابر ایستادن آنان را بر نمی‌تافتند ، کارهای باز پسین مجلس - از برانداختن « تبول ، و - « تسعیر » و مانند اینها - آنان را سخت مبرنجانید ، این بود هر دو دسته دلسرد گردیده و ناگزیر میشدند که از همراهی با توده کنار بگیرند .

مجتهد که هم در میان ملایان جا میداشت و هم از شمار دیه داران میبود ، بیش از دیگران دلسرد گردیده و پیش از آنان بجدا شدن برخاسته بود . چنانکه داستان می‌رساند میانه او با نظام‌الملک سازشی برای بهم زدن انجمن میبوده . مجتهد از بیباکی چنین - کاری را آسان می‌شمارده .

پیش آمد این بود : قراچمن (یا چنانکه بنازگی نام داده اند سیاه چمن) دیه بزرگی بر سر راه تهران می‌باشد که از تبریز تا آنجا هفده فرسنگ کما بیش است . مردم آنجا با حاجی محمد علی نامی که دارنده دیه و با اجاره دار آن می بود گفتگویی پیدا میکنند . مجتهد هواداری از این نموده بنظام‌الملک سپارشی میکند . نظام‌الملک که خود خواهان چنین فرصتی میبود نصرالسلطان حاکم میانج را با صد سواره و صد پیاده بر سر قراچمن میفرستد ، و اینسان دیه را چاپیده و در ستمگری اندازه نمیشناسد . چنین گفته میشد که سه تن بچه از ترس مرده اند و چند زن در حال مردن میباشند . سپس به برخی خانه ها آتش زده و چون گروهی از قراچمنیان به دیه ازومدل گریخته بودند از دنباله آنان رفته و کسانی را هم در آنجا میکشند .

این آگهی چون به تبریز رسید همگی سخت آزرده و روز آدینه بیست و دوم - فروردین (۲۸ صفر) هنگام پسین یکدسته از طلبه ها و از قراچمنیان و دیگران در حیاط انجمن گرد آمده و بناله و داد خواهی پرداختند و هیاهوی بزرگی برپا کردند . ولی چون انجمن تهی و جز چند تنی از سران پیشه‌وران کسی در آنجا نمیبود آن روز را پراکنده شده رفتند .

فردا شب همهچنان در حیات انجمن گرد آمدند ، و چون نامه‌ای بنام دادخواهی از- قراچمن رسیده بود آن را خواندند که کسانی بگریه افتادند . بیشتری از نمایندگان انجمن نیامده بودند و راستی آن بود که به پیش آمد ارج نهاده میخواستند بایی پروایی آن را از میان برند . کسانی از سران پیشه واران می گفتند سه تن فرستاده به دیه فرستیم که پیش- آمد را رسیدگی کنند و آگاهی درستی آورند . شادروان شیخ سلیم ایستادگی نموده گفت : داستانی باین آشکاری چه نیاز برسید کیست ؟ . . . کاری که می باید کرد آنست که حاجی محمد علی را که مایه این گزند است بگیرند و بند کنند و از نظام الملك پرسیده شود که بهر چه دستور چنین تاراج و کشتاری را داده ؟!

در نتیجه این سخن سه تن را برگزیده بنزد نظام الملك فرستادند ، و اینان هنگام پسین که دوباره مردم در انجمن گرد آمده بودند باز گشته و چنین آگاهی آوردند : نظام- الملك نخست می گفت اینها که میگویند دروغست . سواران تاراجی نکرده و آدمی هم نکشته اند . سپس چون پا فشاری نمودیم پاسخ داد : « حاکم شرع خودتان حاجی میرزا حسن آقا که نافذالحکم است حکم فرموده و من هم مأمور فرستاده ام . نیز آگاهی آوردند

که نظام الملك دستور داده بود حاجی محمد علی را بگیرند و بند کنند ، و او چون دانسته گریخته و در خانه حاجی میرزا حسن بستی نشسته . از این آگاهی داستان رنگه دیگری پیدا کرد . و مردم پی بر راستی برده و دانستند که مجتهد با مشروطه بد خواهی آغاز کرده ، و این بود چنین نهادند که فردا بازار- ها را بسته و در انجمن گرد آیند و به پیش آمد چاره کنند . فردا بکشنه بازارها را بسته و در انجمن گرد آمدند و فریاد و ناله برخاسته و چنین گفتند : مجتهد باید بیاید و با بودن پیشنهادان پاسخ دهد که برای چه این کار را کرده ؟!

چنانکه گفتیم بسیاری از نمایندگان دل بسوی مجتهد میداشتند و این بود بخاموش گردانیدن مردم می کوشیدند . ولی مردم خاموش



پ ۷۰

حاجی میرزا حسن شکوهی

نمی شدند . در اینمیان از شیخ سلیم در خواستند که وی بخاموش گردانیدن مردم بکوشد . شیخ سلیم چون بادرخواست مردم همدستان می بود آن را نپذیرفت . نمایندگان باو نیز بد گفتند و ناپاسداری نمودند . شیخ سلیم آزرده گردیده از انجمن بیرون رفت .

برای نخستین بار از انجمن تبریز بدخواهی دیده میشد . نمایندگان بازور و فشار مردم را از انجمن بیرون کرده و بیاز کردن بازار فرستادند . ولی مردم بویژه ستمدیدگان ایستادگی نشان داده و چون از انجمن بد رفتاری می دیدند ، این بار در مسجد آدینه گرد آمدند و بناله و فریاد برخاستند . یکی کله های ایشان رفتار بدی بود که در انجمن با شیخ سلیم شده بود .

از آنسوی نمایندگان بدخواه انجمن چون از چگونگی آگاه شدند کسانی را فرستاده و مردم را از مسجد نیز بپراکنند و برای دلجویی از ایشان چنین نهادند که چهارتن پیشنماز را برگزینند و برای باز پرس و رسیدگی بقراچمن فرستند . از آنسوی برای پرده پوشی به پیش آمد روزنامه انجمن داستان را جز بکوتاهی ننوشت و پرده از روی کار مجتهد و همدستان او برداشت .

پنداشته میشد داستان بپایان رسید . ولی بد خواهان خود رهنا نکردند و همان روز در انجمن بگفتگو از بیرون کردن شیخ سلیم **انجمن و مجاهدان** از شهر پرداختند . هواداری او بنوده و ایستادگی که در باره داستان قراچمن نشان داده بود باینان گران می افتاد و این بود چنین گفتند : « آقا شیخ هر روز مایه اغتشاش شهر میشود باید او را از اینجا تبعید کرد . کسانی تنها باو بس نکرده بیرون کردن آقا میرزا علی و بجوبه و دیگران را هم خواستند . پیداست که دست مجتهد و نظام الملك در میان می بود .

شیخ سلیم خود پیام فرستاد که چون او را بنمایندگی دارالشوری برگزیده بودند و مردم نگزارند برود ، کنون « اعتبارنامه » ای باو دهند و روانه تهرانش گردانند . نمایندگان بدخواه از این پیام خشنود گردیده و آن را راه بهتری برای دور راندن شیخ دیدند و چنین نهادند که « اعتبارنامه » ای باو داده گردانند و با این نهی نشست را بپایان رسانیدند .

لیکن مجاهدان و توده آزاد بخواهان از این سخت بیازردند و این کار انجمن را جز نتیجه بدخواهی برخی نمایندگان نشناختند . آن در آغاز کار بود که بهر کس از پیشروان و زورمندان خوش گمانی نهوده و بجلو می انداختند . اکنون در آن شش ماه این اندازه پیش آمده بودند که ارجی باین و آن نهاده و فریب نام انجمن را نخورده و سود و زیان خود را بشناستند .

این بود گردن به نهش انجمن نگزاردند و فردا که چهارشنبه بیست و هفتم فروردین (۳ ربیع الاولی) بود دسته دسته بخانه های شیخ سلیم و میرهاشم و دیگران رفته و آنان

را باشکوه بمسجد آدینه آوردند و بنام آنکه بنیاد مشروطه را اینان نهاده‌اند بستگی بایشان آشکار گردانیدند و همگی با هم پیمان کوشش و جانفشانی تازه کردند. بدینسان بیزاری خود را از کردار و رفتار انجمن بی‌پرده گردانیدند، و بدینسان دو تیرگی میان ایشان با انجمن (یا بهتر گویم: با نمایندگان بدخواه) پدید آمد. این کار، از دیده پیشرفت توده ارج بسیار میداشت. زیرا نشان میداد که توده انبوه چنانکه از زیر دستی درباریان بیرون آمده‌اند از زیردستی ملایان نیز بیرون آمدن میخواهند.

پنجشنبه و آدینه بازارها باز و در بیرون آرامش می‌بود. لیکن در نهان بسیج آشوبی دیده میشد. مجتهد و همدستان او بکارهایی می‌کوشیدند. مجتهد با آن‌کینه توزی این بر نمیتافت که دوسه واعظ را از شهر بیرون کردن نتواند. از آنسوی در همان روزها روزنامه مجلس و برخی نامه‌ها از تهران رسیده و از بازگشتن «تیول» و «تسیر» آگاهی آورده، و بدینسان چند تن از نمایندگان دیه دار انجمن را، که حاجی نظام‌الدوله و بسیرالسلطنه و ملک التجار میبودند از مشروطه دلتنگ گردانیده و همچنین دیگر دبه داران را رنجانیده بود.

روزشنبه دانسته شد حاجی میرزا حسن در خانه خود تفنگچی گرد آورده و کسان بسیاری بآنجا میروند. از آنسوی نمایندگان انجمن و همچنین سران پیشه و ران بخانه حاجی ملک التجار خوانده شده بودند که چند تن از داستان آگاه و دیگران همگی نا آگاه می‌بودند، و اینان چون در آنجا گرد آمدند حاجی ملک بسخن آمده چنین گفت: «می‌باید بخانه مجتهد برویم، در آنجا نشستی هست».

کسانی از سران پیشه و ران بدگمان گردیده و از میان راه جدا گردیدند ولی دیگران با حاجی نظام‌الدوله و حاجی ملک روانه گردیده بخانه مجتهد درآمدند. در اینجا تالار پر از مردم و یکدسته تفنگچی که مجتهد از میان کسان خود و از روستاییان زیر دست پدید آورده بود در حیات جلو پنجره می‌ایستادند.

مجتهد بسخن آمده و رو به حاجی نظام‌الدوله و حاجی مهدی آقا گردانیده چنین گفت: «شما رییس و ریش سفید انجمن هستید بعضی مطالب دارم میخواهم عرض نمایم» پاسخ دادند: «بفرمایید». مجتهد بسخن پرداخته و در پایان بیرون کردن شیخ سلیم و میرزا علی واعظ و چند تن دیگر را (که نامه‌های اینان را نمی‌برد) خواستار گردید.

پیاپی سخن او اسماعیل خان نامی که از کسان مجتهد و از تفنگچیان او می‌بود در دم پنجره تالار ایستاده با آواز بلند چنین گفت: «جناب آقا، حضرت سلمان تنها اوشمشیر از روی رخت بست و آماده یآوری بشریعت گردید. ولی ما امروز صد نفر هستیم که همگی مان شمشیرهای خود را از روی رخت بسته‌ایم» (۱) این را گفت و تفنگ خود را بالا

(۱) يك افسانه است که امام علی بن ابیطالب چون میخواست بگرفتن خلافت برخیزد از یاران او تنها سلمان شمشیر را از روی رخت بسته بود و دیگران نرس نموده و از زیر رخت بسته بودند.

گرفت، و بادست تفنگچیان دیگر راهم نشان داد. سپس با آواز بلند تری چنین گفت: «ما حاضریم سر هر کس را میخواهید الآن بریده بیاوریم. آقایان حکمش را بدهند تا هر کجا که هستند پیدا کنیم و بکشیم...» از اینگونه سخنان پیاپی می‌گفت و خواستش شورانیدن تفنگچیان و دیگران می‌بود.

در این نشست گذشته از سران پیشه و ران کسانی از مجاهدان نیز می‌بودند که بودن نشست را شنیده و برای جستجوی آگاهی آمده بودند، و همگی می‌دانستند که گوشه سخن اسماعیلخان بایشان است. ولی چون تهیدست و اندک میبودند پاسخی نمی‌یارسند. ولی آقا کریم که از سران مجاهدان بشمار میرفت خاموشی نتوانسته بپاخواست و رو با اسماعیلخان گردانیده چنین گفت: «چه داد و فریاد میکنی. ملت از تسوپ و تفنگ دولت تترسید و حقوق خود را گرفت. تو اکنون میخواهی با چند تن تفنگچی مردم را ترسانیده مفسده بر پا کنی؟ داد و فریاد لازم نیست. صبر کن هر چه آقایان حکم کردند آنطور رفتار خواهد شد».

این دلیری او ارج داشت و از تندوی بدخواهان کاست. سران پیشه و ران و مجاهدان چون از راز کار آگاه شدند و جایی برای پاسخ دادن و ایستادگی نمودن نمیدیدند يك به يك از نشست بیرون رفتند. مجتهد درخواست خود پافشاری مینمود، و سرانجام فرمانی بنام انجمن درباره بیرون گردانیدن آن چهار تن نوشته و با مهر انجمن مهر کرده و رفیع الدوله بیگلربیگی را بآنجا خواسته و نوشته را بوی دادند که تا فرو رفتن آفتاب آن کسان را بیرون کند.

بدینسان نشست را بپایان رسانیدند، و چون کاری بود که بدرخواست مجتهد و در خانه او، و بنام انجمن کرده و از آنسوی نظام‌الملک را پشتیبان خود میداشتند جز پیشرفت و فیروزی گمان دیگری نمیبردند.

ولی در بیرون همینکه آگاهی پراکنده گردید آزادخواهان بهم برآمدند و بشور و غوغا برخاستند، و باندک زمانی بازارها را بسته رو بسوی انجمن آوردند و چون آنجا را تهی یافتند در زمان کسانی را برای آوردن پیشنمازان (که هنوز از مشروطه برنگشته بودند) فرستادند همچنین جستجوی نمایندگان گانی که هوادار خود میشناختند کردند. سران پیشه و ران رایکایک گرد آوردند. چون گفته میشد بیگلربیگی فراشا بخانه میرزا علی فرستاده که او را بیدرنگ بیرون کنند یکدسته آهنگ آنجا کرده فرایشان را از خانه بیرون گردانیدند. از اینسوی چون نمایندگان گرد آمدند از ایشان بیازخواست پرداختند که چرا در بیرون از انجمن و بخواهی این و آن، بفرمان بیرون کردن کسانی دستینه نهاده‌اند، و چنین گفتند: انجمن پناهگاه توده است اگر خواسته میشود کسی را از شهر بیرون کنند باید در اینجا بگناهی رسند و پس از آن بیرونش کنند، این چند کسی که دستور بیرون کردن آنان را داده‌اند آیا چه گناهی

کرده اند؟!...

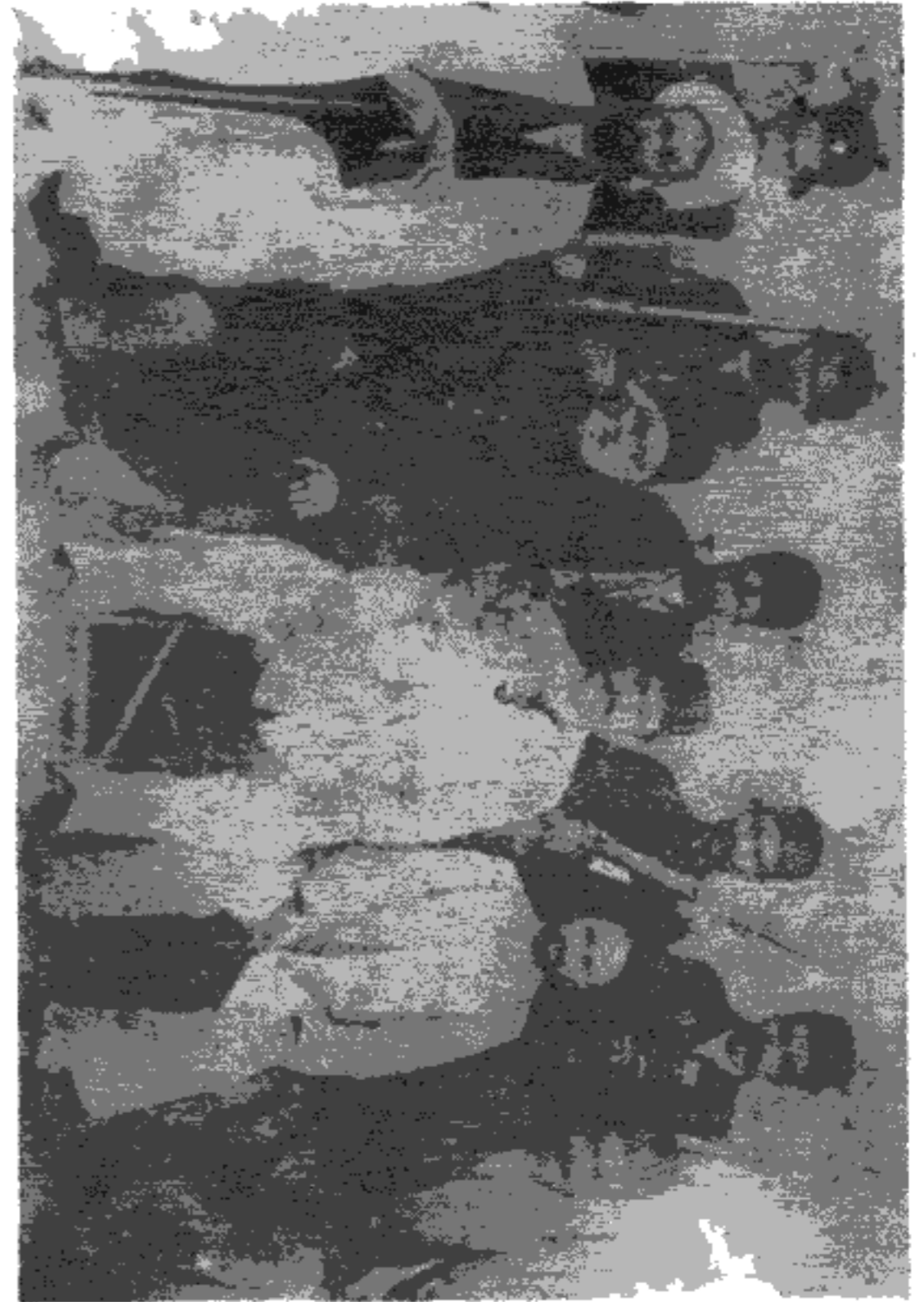
نمایندگان از پاسخ درمانده گفتند: ما را ناگزیر گردانیدند. گفتند: پس کنون بفرستید و آن نوشته را که بازورنویسانیده شده پس بگیرید.

این را گفتند و پسا فشاری نشان دادند. چند تن از نمایندگان و پیشنمازان پیش بیگلر بیگی رفته نوشته را پس خواستند. ولی او سر باز زد و نوشته را برد و حاجی میرزا حسن پس داد. مردم ایستادگی نمودند که آن نوشته را بدست آورند و چند بار بنزد حاجی میرزا حسن فرستادند و او پافشاری نموده آن را نداد. در اینمیان درانجمن و در بیرون شور و خروش بسیار میرفت و از مجتهد و همدستان او که حاجی نظام الدوله و بصیرالسلطنه و حاجی ملک التجار می بودند بد میگفتند، و چون تا فرو رفتن آفتاب نوشته بدست نیامد و مجتهد همچنان پا فشرده چنین گفتند: اینان بدخواه توده اند و میباید از شهر بیرون روند. اگر مجتهد امشب از شهر بیرون نرفت ما خود فردا بیرونش گردانیم. چنین نهادند که فردا با تفنگ و افزار جنگ بیایند. بدینسان روز را بی پایان رسانیده پراکنده شدند.

شبانه آگاهی آوردند که مجتهد آن نوشته را پاره کرده و دور ریخته. ولی مردم بآن بس نکرده و چنانکه نهاده بودند بامدادان از هر کوی دسته دسته رو با انجمن آوردند. بسیاری از ایشان تفنگ و تپانچه همراه می داشتند، و این نخستین شورش با افزار جنگ شمرده میشد. همچنین پیشنمازان یکایک گرد آمدند. باز شور و خروش و بدگویی پیش میرفت و باز کسانی را نزد مجتهد فرستادند و پیام دادند که بی آنکه خونریزی شود خودش و پس بزرگش حاجی میرزا محمود از شهر بیرون روند.

همانا مجتهد باور نمی کرد مردم بیگبار از او رو گردانند و بر رفتن شتاب نینمود. ولی از اینسو مردم پافشاری سختی نشان میدادند، امروزه تن از ملایان خیابان تفنگ بدوش آمده بودند که اگر نرفت خود باوی بچنگند. از ایرانیان که سالیان دراز در زیر دست ملایان زیسته و همیشه آنان را جانشینان امام و نمایندگان خدا باور کرده بودند دلیری بچنین کاری گمان نرفتی. در اینجا دو چیز کار را آسان میگردانید: یکی دلبستگی بسیار مردم بمشروطه و پیشرفتی که آنان را در شناختن سود و زیان رو داده بود. دیگری بد نامی که حاجی میرزا حسن از راه انبار داری پیدا کرده بود و انبوه مردم او را يك مردم شکوه دوست و خود خواهی میشناختند. با اینهمه بسیاری از دلها بویژه از عامیان ساده درون، بیمناک می بودند و خواهیم دید که از همین زمان رمیدگی از مشروطه پیدا کردند.

اگر مجتهد بچنگ ایستادی و نرفتی باشد که گروه بزرگی بسوی او گراییدندی. ولی تا آنروز در تبریز جنگی رونداه و هر کسی از نام جنگ و خونریزی ترسیدی، و او نیز



پ ۷۰

این بیکره نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان ارومی (رضائیه) را - از رده یکم از دست راست، نخست مشهدی اسماعیل وسوم مشهدی باقر خان و پنجم میرزا محمود سلماسی است. دیگران شناخته نمی باشند.

ترسیده و آهنگ رفتن کرد، و با پسران و پیرامونیان خود که بیشتر ملایان و سیدان میبودند از خانه بیرون آمد. ولی چون بشکلات رسید در آنجا بمنبر رفت و همانا میخواست بد مشروطه را گوید و با پاسخگویی مردم رابوسی خود کشاند. مجاهدان در انجمن چون این را شنیدند بر آن شدند که بروند و بازور او را روانه گردانند، و بیکبار دوسه هزار تن از ایشان با شور و خروش روانه گردیدند. حاجی شیخ علی اصغر لیلوایی و شیخ اسماعیل هشترودی و دیگران جلو ایشان را گرفته با صد زبان باز گردانیدند، و برای جلوگیری از زدو خورد دوباره چند تن از پیشنهادکنندگان را فرستادند که رفتند و او را از شکلات نیز تکان دادند.

بدینسان او را از شهر بیرون کردند و تلگراف پایین را برای آگاهی نمایندگان دارالشوری تهران فرستادند:

«تهران خدمت آقایان و کلامی محترم آذربایجان ادام الله بقاءهم - خودتان اطلاعات، کامله دارید که بمضیها بملاحظه اغراض شخصانی اسباب چینی مینمودند که مقصود از دست رفتن قوانین عدلیه مشروطیت متروک شود و همواره مانع از پیشرفت مقصود بودند، از آنجمله جناب حاجی میرزا حسن آقای مجتهد که در این مدت آنچه توانست اقدامات در تخریب این مقصود مقدس نمود تا اینکه عموم علماء و ملت جمع شده از جهت اسکات، و فتنه و صلاح عموم ملت ایشان از شهر تشریف بردند. محض اطلاع جنابان عالی، عرض گردید.»

«عموم ملت تبریز علماء اعضای انجمن ملی»

در تهران این را نپسندیدند. بویژه دوسید که بیازردند و هنگام پسین تلگرافی از آنان به تبریز رسید که از هراست مجتهد را خشنود گردانیده بشهر باز گردانند، و پیداست که با آن شور و خشم مجاهدان چنین کاری نشدنی بود.

فردا دوشنبه یکم اردی بهشت (۸ ربیع الاول) سران آزادی و کسانی از پیشنهادکنندگان در انجمن گرد آمدند و در باره نمایندگان بد خواه گفتگو کردند و چنین نهادند که آنان را بیرون از انجمن شناسند و بجای حاجی میرزا حسن و آن چندتن، نمایندگان دیگری برگزیده شوند.

امروز دانسته شد حاجی میرزا محسن و آقا میرزا صادق و حاجی سید احمد خسرو شاهی هم از شهر بیرون رفته اند، همچنین ثقه الاسلام بیرون رفته. نیز همانروز حاجی نظام الدوله و بصیر السلطنه و حاجی ملک التجار و آقا موسی مرتضوی در شهر نمانده بیرون رفتند.

در انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که علما را باز گردانند و کسانی را برای باز گردانیدن ایشان فرستادند. ولی پروای آن دیگران نکردند.

چنانکه گفتیم این آشوب ناگزیری، و خود نتیجه پیشرفت مشروطه می بود. در

نتیجه پیشرفت مشروطه سودوزیان توده انبوه با ملایان و دبه داران جدا میگردید. بویژه در تبریز که شور آزادیخواهی بیش از همه جا کارگر میبود.

کنون ملایان میبایست یا آزادی نمایند و با مردم همدمی کنند، و یا از مشروطه



خواهی کنار گیرند و دربند سود خود باشند. مجتهد و دیگران این دو را برمیگزیدند. چنانکه دیدیم در این پیش آمد میرزا صادق و دیگران هم از مردم رو گردانیده از شهر بیرون رفتند. اینان دلسوزی به حاجی میرزا حسن نمی نمودند. آقا میرزا صادق سالیان دراز با حاجی میرزا حسن همچشمی و دشمنی نموده و یکدیگر را «کافر» خوانده بودند، و هنوز آن دشمنی در میانشان پایدار میماند. این رو گردانیدن و بیرون رفتن از شهر، جز برای کنار گیری از مشروطه و باز گشتن بشبوه کهن ملایی نبود. اینست با آنکه انجمن کسانی پی آنان فرستاد که باشکوه و پاسداری بشهرشان آوردند، بار دل با مشروطه پاک نکردند و از همان زمان رفتار دیگر گردانیده در نهان و آشکار بدشمنی کوشیدند.

ب ۷۱

آقا کریم اسکندانی

آری این زمان هنوز بسیاری از پیشنهادکنندگان (یا ملایان کویها) با آزادیخواهان میبودند و چنانکه دیدیم، در این پیش آمد بیش از همه ایشان پادر میان داشتند. نیز حاجی میرزا ابوالحسن انگلی که یکی از مجتهدان شمرده شدی (بالا مجتهد) با آزادیخواهان مانده، و پس از رفتن مجتهد و کنار گیری دیگران، میدان برای او باز گردید. چیزیکه هست همه اینها جز چند گاهه نمیبود. همان پیشنهادکنندگان نیز کم کم و یکایک کنار گرفتند، و نماند در میان مشروطه خواهان مگر آنانکه بیکبار از پیشه ملایی واز در آمد و شکوه آن چشم پوشیدند، و بکسره با آزادیخواهان پیوستند. همان حاجی میرزا ابوالحسن نیز با آنکه تا چندی گشاد و بست بسیاری کرد و در سایه پشتیبانی آزادیخواهان شناختگی یافت باز از پیشه خود دست برداری نتوانست، و پس از زمانی او نیز کنساره گرفت و خواهیم

دید که چندسال دیرتر چه دشمنی بزرگی بامشروطه، بلکه بکشور نشان داد. ازملایان بزرگ تبریز تنها کسیکه بامشروطه همراه ماند ثقةالاسلام بود. اینمرد اگرچه جوش و گرمی بسیار نشان نمیداد ولی در دلبستگی به پیشرفت کشور وتوده پایدار ماند. اما بیرون رفتن او از شهر در این پیش آمدانگیزه دیگری میداشت. چون همیشه میانه خاندان او باخانواده مجتهد همچشمی ودشمنی رفته بود دراینهنگام برای بستن زبان بدگویان باوی همدردی مینمود.

این ازسوی ملایان بود که بدینسان از مشروطه کناره میگرفتند. این کار از تبریز آغازید و سپس در تهران و دیگر جائیز رونمود. اما ازسوی آزادخواهان، آنان هم خودرا از یوغ ملایان آزاد می گردانیدند، و ناگزیر جنبش نیز از این پس رنگ دیگری خواست گرفت. زیرا چنانکه گفتیم، چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از «شریعت» و رواج آن میرفت و انبوهی از مردم میپنداشتند که آنچه خواسته میشود همینست. سپس کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و اینگونه چیزها بمیان آمد و گوشها بان آشنا گردید، و بدینسان يك خواست دیگری پیدا شد که آزادخواهان میانه آن و این دو دل گردیدند، و خود نا سازگاری این دو خواست بود که آزادخواهان و ملایان را از هم جدا میگردانید، و کتون که این کار رخ میداد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادخواهان دیگر یاد «شریعت» و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرك خواستن از ملایان ندارند.

این نیز ناگزیری بود و زبان هم نخواستی داشت. چیزیکه هست آزادخواهان در آن خواست خود که کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد راه روشنی در پیش نمیداشتند، و هر گامی را بپیروی از اروپا برمیداشتند. «فلان چیز در اروپا هست ما نیز باید داشته باشیم» - این بود عنوان کارهای ایشان.

این هم، اگر از روی بینش بودی باز زبان کم داشتی. افسوس که چنین نمیبود و يك چیزهایی را از روزنامه ها از کتابها و روزنامه های اروپایی برداشته و فهمیده و ناهمیده می نوشتند، و چیزهایی را هم اروپا رفتگان از رویه زندگانی اروپاییان یاد گرفته در بازگشت بارمغان می آوردند، و اینها يك آشفتگی بزرگی در کار پدید آورد و سر انجام باروپا بپیکری رسید که خود داستان جدا بیست.

در اینمیان درماکو نیز آشوب پدید آمده و داستانی رو میداد: **آغاز داستان ماکو** بدینسان که چون در آنجا انجمن با دست ناطق برپا گردید و عزت الله خان سالار مکرّم هواداری از مشروطه مینمود، روز بروز بشور و جنبش افزود و در همه دیه ها تکان پدید آمد. دیه نشینان نام مشروطه شنیده و معنی آن را آشوب و خودسری میپنداشتند و این بود لگام گسختگی مینمودند، و در بسیاری از دیه ها بیرقی بالای مسجدها زده و در آنجا گسرد آمده و بنام اینکه «ما مشروطه

شده ایم، بشور و آشوب میپرداختند. سرانجام بانجا رسید که دسته بندی نموده بمافدن اقبال السلطنه در ماکو خرسندی ندادند و با زور او را با سه تن دیگر از ماکو بیرون گردانیدند. اقبال السلطنه ایستادگی ننمود و زنان و کسانش را در دزد گزارد خود از مرز گذشته بخاک قفقاز رفت، از اینسوی سالار مکرّم و چندتن از سران جنبش رشته کارها - یا بهتر گویم رشته آشفتگیها - را بدست خود گرفته بخود نمایها پرداختند.

کردان که بیشترشان تاراجگران و آدمکشان می بودند در دیه های خود نشستها بر پا می نمودند، و بی آنکه معنی مشروطه را بدانند، و بی آنکه رفتار و کردار دیگر گردانند، لاف مشروطه خواهی و همدستی و یگانگی میزدند، و به تبریز و دیگر جاها تلگراف ها میفرستادند. این در بسیار جاها می بود که همینکه نشستی بر پا میکردند و پنجاه تن و صد

تن با هم می نشستند و چند سخنی از اینجا و آنجا میراندند، همان را همدستی و یگانگی می نامیدند و با تلگراف بهمه جا آگاهی میدادند. اگر در یکجا گفتگویی از تفنگ گرفتن و مشق کردن میرفت همان را دستاویزی ساخته بروزنامه ها چنین مینوشتند: «در فلانجا پنجاه هزار قشون ملی حاضر است». در آذربایجان هم ماکو این رفتار را میکرد. برای آنکه نمونه ای از لاف و گزافگویی آنان در دست باشد نامه ای را که بروزنامه انجمن نوشته اند و بچاپ رسیده در اینجا میآوریم:

«الحمد لله حالیه خوی و سلماس و محال ماکو خیلی منظم و عموم اهالی ماکو مشروطه، و طلب و درخت قوی استبداد را که عبارت از اقبال السلطنه و سایر متنفذین ماکو و آقایان،



پ ۷۲
ثقة الاسلام

« او اوجیق باشد از بیخ و بن کنده اند و الآن بقرار چند هزار نفر تفنگچی از ماکو و
 « او اوجیق و اطراف شاکی السلاح هستند که هر کسی در ضد مشروطه حرفی بزند ریشه
 « او را از روی زمین قطع نمایند و جناب عزت الله خان سالار بیدق مشروطه را برافراشته
 « عموم اهالی ماکو که عبارت از هزار و پانصد قریه و دهات است و اکراد و عشایر
 « جلالی و غیره عموماً اتحاد و اتفاق نموده و آقای عزت الله خان سالار از اعلی و ادنی
 « و رئیس و مرؤس هر کس را سه بار بکلام مجید الهی قسم داده است اول اینکه قسم
 « یاد کرده اند بخود سالار خیانت ننمایند دوم اینکه با جان و مال در راه مشروطه و
 « پیشرفت آن و انتشار عدل سعی و جاهد بوده آنی غفلت نکنند سوم آنکه قسم
 « خورده اند که ملت هم بیکدیگر خیانت ننمایند و در حفظ و حراست مال و جان یکدیگر
 « کوتاهی ننمایند . تا حال ملت ماکو خواه عجم و خواه اکراد و عشایر این امنیت و
 « آسودگی و راحت را ندیده بودند . بجناب آقای شیخ سلیم سلام برسانید بگویید
 « هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را برهم زده و میان ملت نفاق اندازند
 « اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده بعد از آن بمقصود نایل
 « شوند والا اهل ماکو تا نفس آخرین در پیشرفت این امر مقدس حاضر و نخواهند گذاشت
 « که ظالمین اعمال منحوسه خود را دوباره بگردن ملت بار کنند اینها همه از انفاص
 « قدسیه جناب آقامیرزا جواد و همت بلند جناب سالار مکرّم بود که مثل ماکو جایی باین
 « زودی الحمد لله ترقی کرده و پی به حقوق خود بردند . »

در تبریز نماینده ماکو هر زمان ستایشها از غیرت و مردانگی عزت الله خان سروده
 و او را دعا مینمود . چون پس از رفتن اقبال السلطنه آنجا بی حکمران مانده بود سالار
 مکرّم حکمرانی را برای خود میخواست ، و این بود که این نماینده در تبریز و نمایندگان
 انجمن ماکو در تلگرافخانه خوی با فشاری مینمودند که حکمرانی به عزت الله خان داده
 شود . خود او نیز تلگرافها برای انجمن ایالتی فرستاده دلبستگی بمشروطه نموده
 دستورها میخواست .

انجمن ایالتی چند بار از نظام الملك خواستار گردید که برای ماکو حکمرانی فرستد .
 نظام الملك چنانکه بدیگر در خواستها گوش نمیداد باین هم گوش نداد و بر سر همین
 يك داستان رخ داد ، بدینسان که روزی باز برای همین در خواست کسانی نزد نظام
 الملك فرستاده شده بودند ، و آنان چون باز گشتند پاسخ آوردند که نظام الملك میگوید :
 « میباید دستور از تهران خواست » . دسته ای از مردم که بشیوه همه روزه در حیات انجمن
 گرد میبودند ، این را چون شنیدند بر آشفته و چنین گفتند : « پس والی برای چیست ؟ ! »
 يك والی که سر هر کاری دستور از تهران خواهد خواست بچه کار آید . . .
 از اینگونه سخنانی میگفتند و نمایندگان انجمن بجلوگیری کوشیده و آرامشان گردانیدند .
 ولی نظام الملك چون این را شنید بیازرد ، و بنام اینکه از آذربایجان بیرون میروم

آهنگ باسمنج کرد ، و دو روز در آنجا میبود تا فرستادگانی از سوی انجمن رفتند و او را
 باز گردانیدند .

این در نیمه های اردیبهشت بود ، کار ماکو بدینسان با هبامو میگذشت تا شنیده
 شد که مشروطه طلبان - یا بهتر گویم آشوب جویان - آنجا عزت الله خان را نیز بیرون
 کرده بنزد داییش فرستاده اند و خواهیم دید که دنباله آن داستان چه گردید .

در آن هنگام که این داستانها در آذربایجان میرفت در تهران

بازگشتن اتابك دارالشوری بگزاردن قانونها و نوشتن دنباله قانون اساسی و
بایران جلوگیری از کار شکنی های محمد علی میرزا میپرداخت ، کار

بانك ملی انجام گرفته و چون از ری « نظامنامه » میبایست يك
 پنجيك سرمایه خود را به دولت وام دهد با آگاهی از دارالشوری شصت و پنجهزار تومان
 برای داده شدن بسپاهیان و دیگران پرداختند .

در اینمیان گفتگو از آمدن میرزا علی اصغر خان اتابك میرفت . او را محمد علی میرزا
 خواسته و هنوز کسی نمیدانست پس از آمدن چکار خواهد کرد . ولی چون اتابك در
 هنگام صدر اعظمی خود ، چه در پادشاهی ناصرالدینشاه و چه در زمان مظفرالدینشاه ،
 دلسوزی به کشور نموده و بارها بدخواهی از خود نشان داده بود و همگی ایرانیان او
 را افزار همسایه شمالی میپنداشتند ، از آنسوی محمد علی میرزا که او را خواسته بود
 بدخواهیش با مشروطه و آزادی بیگمان گردیده بود ، از ایشرو مردم آمدن او را جز برای
 بهمزدن دارالشوری نمیپنداشتند . راستی را محمد علی میرزا از کوششهای خود نتیجه ندیده
 و چنین میخواست که از هوش و آزمودگی اتابك باوری جوید و با دست او دستگاه مشروطه
 را از میان بردارد .

در مجلس دوبار گفتگو بمیان آمد : یکی در نشست شانزدهم فروردین (۲۲ صفر) ،
 که یکی از نمایندگان (گویا تقی زاده) ناخشنودی از آمدن او نموده پیشنهاد کرد مجلس
 قانونی بگزارد که کسانی که نادرستی با کشور کرده اند نباید بسر کار آیند ، و در این باره
 تندی نشان داد . دیگری در نشست بیست و سوم فروردین (۲۹ صفر) ، که چون سخن از
 بدخواهی وزیران میرفت نام اتابك نیز بمیان آمد ، و یکی از نمایندگان آذربایجان
 (باز گویا همان تقی زاده) ، او را فروشنده ایران خواند . و تندیهایی در باره آمدن او بایران
 نمود ، و یکدسته از نمایندگان با وی هم آواز شدند . شادروان طباطبایی نیز بسخن
 آمده گفت : « بعد از اینکه میرزا علی اصغر خان وارد این مملکت شد باید گفت فعلی -
 الايران الاسلام . »

برخی روزنامه های اروپایی نیز بدیننی مینمودند . از روزنامه های فارسی نخست
 حبل المتین کلکته ، گفتاری را از روزنامه « هرالد » انگلیسی ترجمه کرد و خود هم
 بدیننیها نمود .

لیکن محمد علی میرزا و اتابک پروای این ناخشنودها که نموده میشد نکردند . اتابک همانا بجنبش توده ارج بسیاری نمینهاد و آزادیخواهان را در برابر هوش و جرئیه و

آزمایشهای سی ساله خود کوچک میشمرد . و آنگاه چنانکه سپس دانسته شد در ایران و در خود مجلس، هواداران بسیار میداشت و پشتش باینان گرم میبود .

با اینحال بزمنه چینیهایی نیز برخاست بدینسان که میرزا ملکم خان را که در میان مشروطه خواهان جایگاهی میداشت ، و خود این زمان بسیار پیر شده و دور از ایران در اروپا میزیست ، دید و او را فریفته نامه‌ای در باره خود برای سعدالدوله گرفت .

همچنین طالبوف را که نیز میان آزادیخواهان ارجمند میبود ولی او خود با اینان دلسردی



پ ۷۲

حاجی محمد بالا

یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز

مینمود دید و ازو هم سفارشنامه‌ای برای سعدالدوله بدست آورد (۱)

چنین و امینمود که از کارهاییکه در زمانهای صدراعظمی خود کرده پشیمانست ، و در آنروز جز آن کارها نمیتوانسته بکند ، ولی کنون چون توده بتکان آمده و حال و زمان دیگر شده میخواهد بجای آن بدیها نیکی کند و به پیشرفت کارها کوشد . میرزا ملکم خان در نامه خود مینوشت : « امین السلطان آن امین السلطان نیست . با تجاری که حاصل کرده بوجود او خوشبختی ایران را باید تبریک گفت ، سعدالدوله چون این زمان جایگاه

(۱) این آگاهیها از روی گفتاریست که یکی در «مجله استبداد» درباره سعدالدوله نوشته.

بلندی میان مشروطه خواهان میداشت و در مجلس سخنش پیش میرفت با این نامه ها او را بهوا خواهی خود میکشید .

با این بسیجها بود که در ماه فروردین از اروپا آهنگه ایران کرد . در خاک روس پذیرایی گرمی دید . ولی در همان هنگام داستانی در باکو رخ داد که میبایست او را از آمدن پشیمان گرداند . چگونگی آنکه مجاهدان قفقاز که چشم براه او دوخته و آمدنش را می بیوسیدند میرزا عباسخان نامی را که با دو تن همراه خود از اروپا باز میگشت اتابک پنداشته و چند گلوله باوزدند که با همانها در گذشت .

اما اتابک ، با کشتی زره پوش روسی ، از دریای خزر گذشته روز سیام فروردین (ششم ربیع الاولی) ، آسوده بیندر انزلی رسید . در اینجا جهازشاهی آمدن او را می بیوسید همچنان قزاق و سواره برسر پل پاس میداشت . از اینسوی مجاهدان انزلی گرد آمده و اندیشه جلوگیری از او میداشتند .

چون کشتی پدیدار شد جهازشاهی بیپشواز شتافت ، و اتابک را از کشتی روسی گرفته بکنار آورد . مجاهدان سر راه را گرفته هیا هو بلند کردند . قزاق و سواره شمشیر کشیده خواستند ایشان را بپراکنند ، ولی نتوانستند و مجاهدان چیرگی نموده راه ندادند . اتابک دوباره بجهاز بازگشت و در آنجا ماند .

میبایست از تهران رستور برسد . از یکسو سپه‌دار حکمران کیلان چگونگی را به دربار تلگراف کرد ، و از یکسو انجمن رشت بمجلس آگاهی داده مستشارالدوله و تقی زاده و میرزا فضلعلی و وکیلالتجار (یکی از نمایندگان کیلان) را بپای تلگراف خواست .

امروز در دربار ، در نزد محمدعلی میرزا نشستی برپا و دو سید و حاجی شیخ فضل الله نیز در آنجا میبودند . گفته میشد وزیران سوگند خواهند خورد . ولی در میان گفتگو تلگراف کیلان رسید و کار ناانجام ماند . شاه خود تلگرافی فرستاد و بدرخواست او علماء نیز تلگرافی فرستادند . ولی هیچیک نتیجه نداد و مجاهدان پروا ننمودند .

اما در مجلس ، در نشست همانروز ، باردیگر گفتگو بمیان آمد . آن چهار نماینده بتلگرافخانه نرفتند و سخن را در نشست بمیان آوردند . ولی امروز حال مجلس دیگر ، و خود پیدا میبود که هوا خواهان اتابک در آن چندروزه بسیار کوشیده اند . همان نماینده آذربایجان (تقی زاده) باز بدینی و ناخشنودی نمود ولی نه با تندی ، و دیگران با وی همدانسانی ننمودند و کسانی آشکاره بهواداری برخاستند .

یکی گفت : « اگر بخوایم تمام این اشخاص را بخیان سابق از مملکت خارج نمایم ده نفر دیگری برای ما باقی نخواهد ماند » . نیز گفت : « ملت از آمدن این ریکنفر نخواهد ترسید » . دیگری داستان درازی عنوان کرد که در هشت ماه پیش که هنوز مجلس برپا نشده بود امین السلطان را در اروپا دیده و با او گفتگو کرده ، و امین السلطان از

کارهای گذشته خود ناخشنودی مینموده و چنین میگفته: «تاریخ بعد از این نشان خواهد داد که آیا من میتوانم غیر از این رفتاریکه کردم رفتاری کرد». نیز میگفته: «حالا باید دولت ایران مشروطه و مقننه باشد». دیگری گفت: «تا دو روز قبل من از آن اشخاص بودم که میگفتم نباید امینالسلطان باین مملکت بیاید. ولی دیشب فکر کردم و دیدم اگر بنا شد اینطور باشد باید همه از این مملکت بروند و این نمیشود». دیگری سخنانی راند و در پایان چنین گفت: «اهالی مانع از ورود او نشوند. قناس قبل از جنابت صحیح نیست».

پیدا بود آن شور و تکانیکه از آغاز باز شدن مجلس در نمایندگان پیدا شده و جلو سوجدویبهای آنان را میگرفت کتفون از نیرو افتاده. مجلسی که در گفتگوی و امکرفتن از دو دولت، و در پیش آمد پاسخدهی وزیران، چنان استواری از خود نشان داده بود کتفون چنین سستی نشان میداد و گروهی از نمایندگان، تنها بنام دوستی با امینالسلطان و با در نتیجه يك خواهشی که از هر یکی از ایشان شده بود، با آمدن چنان بد خواهی بایران همدانسانی می نمودند، و در برابر چنان کار بیم آوری بچنین بهانه های سستی بر میخواستند، در همان روزها در مجلس گفتگو از خواستن عینالدوله بتهران و کیفردادن کرده بودند و کتفون در باره اتابك و کارهای او چنین چشم پوشی مینمودند.

پس از گفت و شنید چنین نهادند که از زبان آن چهار نماینده بتلگراف رشت این پاسخ داده شود:

«از طرف مجلس محترم شورای ملی در ورود امینالسلطان ردع و منعی نیست. البته اهالی آنجا خاصه انجمن در جلوگیری از اغتشاش مساعی جمیله مبذول دارند. پس از رسیدن این تلگراف، مجاهدان گیلان دست از جلوگیری برداشتند و اتابك همراه قزاق و سواره برشت آمد و از آنجا آهنگ تهران کرد.

در این میان کارکنان او از تلاش باز نمیایستادند و چنین میپراکنند که اتابك بامحمد علیمیرزا شرط کرده که دست از دشمنی با مجلس و مشروطه بردارد و همدستی و همراهی نماید، و با این شرط است که بایران بازگشته.

در همان روزها که بتهران رسید و نزد محمد علیمیرزا رفت گفتگوی میان آن دورا چنین پراکنند که اتابك بمحمد علیمیرزا گفته: خردمندان اروپا سالها رنج برده و مشروطه را اندیشیده اند که مرزدولت با توده شناخته میباشد. مشروطه اگر هم بسود دیگران نباشد هر آینه بسود خود شاه میباشد. این قانون و مشروطه که شاه در گذشته ب مردم ایران داده در همه پایتخت های اروپا آن را دانسته و ایران را باینگونه شناخته اند، و کتفون می- باید کمیهای آن را از میان برداشت و پیشرفت آن کوشید، و اگر عرض نمایند که مشروطیت را میتوان بهم زد خیانت بدولت و شخص مبارک همایونی کرده اند».

اینها همه فریبکاری و خود برای فرو نشانیدن خشم آزادیخواهان میبود. از آنسوی

میایست وزیر افخم بکنار رود و اتابك بجای او سررشته دار کشور باشد و این شگفت که هم این را مجلس کرد و بکاریکه محمد علیمیرزا بایستی کند رویه قانونی داد. چنانکه گفتیم کابینه وزیر افخم که نخستین کابینه قانونی بشمار میرفت با همه نوپدها بیکه بمجلس داده بود بدر رفتاری بسیار مینمود. وزیران بامجلس بیروایی نموده و دستورهای آنرا بکار نمی بستند و بنامه های آن پاسخ نمیدادند. این بود در مجلس همیشه کله و بدگویی میرفت. بویژه از وزیر خارجه که چون بیک نامه مجلس درباره يك پیش آمدی در آذربایجان پانزده روز پاسخ نفرستاده و پس از آن هم يك پاسخ نایجایی داده بسود ناخشنودی بسیار نشان میدادند.

در نشست نهم اردیبهشت (۱۶ ربیع الاولی) چون باز کله از وزیران میرفت صنیعالدوله رئیس مجلس چنین گفت: «موافق قانون اساسی که امروز در دست ما فقط میتوانیم با افراد وزراء ایراد وارد آوریم حال تقصیر هر کدام مدلل شده رأی گرفته شود که عزل او خواسته شود».

در نتیجه این پیشنهاد گفتگو پیش آمد و نمایندگان خواستند در باره علاءالسلطنه وزیر خارجه رأی دهند. صنیعالدوله جلو گرفته چنین گفت: «چون بدو صحبت وزارت داخله شده بود اول در خصوص خواستن عزل او رأی گرفته شود»، و این بود که بسان پرداختند و نمایندگان رأی بپرداخته شدن وزیر افخم وزیر داخله که سر وزیر نیز میبود دادند، و بدینسان نشست پایان رسید و دیگر گفتگویی از وزیر خارجه کرده نشد. پیداست که مجلس سنگینی خود را از دست داده، و بیش از همه بدلخواه اتابك کار میکرد.

بهمین عنوان محمد علیمیرزا وزیر کابینه وزیر افخم را بهم زد و کابینه سررشته داری نوبی که اتابك وزیر داخله و سر وزیر آن بود پدید آورد، اینان روز شنبه سیزدهم اردیبهشت (۲۰ ربیع الاولی) بمجلس اتابك خواستندی آمد.

ولی برای آنکه دل های نمایندگان را بیشتر بدست آورند و آن روز گفتگو و کشاکش بمیان نیاید روز پنجشنبه يك نشست ویژه ای (بی بودن تماشاچیان) برپا گردید و حاجی مخبرالسلطنه از سوی دولت بآنجا در آمد و بدینسان بسخن پرداخت:

«باید در خاطر داشته باشید روزیکه من دستخط مشروطیت را آوردم چه شادیا کردید».

گفتند: «بلی چنین بود».

گفت: «آنروز انظ مشروطیت را حامل بودم ولی امروز معنی آن بشارت میدهم. این را میدانید که وزرای هشتگانه مسئول لفظی بودند. علت چه بود نمیدانم. شاید خودتان میدانید که ایشان مسئول بودند ولی از عهده مسئولیت خودشان بر نمی آمدند...»

لیکن در این چند روز ترتیبی پیش آمده من که وزیر علوم هستم میتوانم عرض نمایم که از روز شنبه بیستم ماه هشت وزراء اینجا حاضر شده مسئولیت لفظی و معنوی را بعهده خواهیم گرفت و در تمامی کارها رفتارمان مثل رفتار وزرای دولت مشروطه خواهد شد . فعلاً اتحاد نامه ای را که در حضور اعلیحضرت شهرباری نوشته و یازده نفر که هشت نفر آن وزیر و مسئولند مهر کرده ایم در اینجا قرائت می کنم مسبق باشید ...»

سپس نوشته ای را بیرون آورد که وزیران در آن ، « بشرف و ناموس خود ، سوگند خورده و خدا را گواه گرفته بودند که از آن پس همیشه با مجلس همراه بوده و ریشه اختلال را از کشور بکنند و مال و دارا که در این راه دریغ ندارند . شاه نیز در کنار نوشته بود :

چنانکه در متن نوشته و مهر کرده اید بروید و متحداً و متفقاً اسباب سعادت دولت و ملت را فراهم آورید .



ب ۷۴

حاجی رحیم آقا باکوچی

و انشاء الله آثارش را هم خواهید دید . . . این سخنان همه را خاموش گردانید . همانا زیرکی و چرب زبانی اتابک حاجی مخبر السلطنه را هم فریفته بوده . روز شنبه اتابک با هفت وزیر بمجلس درآمدند . نخست اتابک با آن زبان نرم و

فریبای خود بگفتاری پرداخت در این زمینه : شاه بوارونه آنچه که پنداشته شده ، با کنستیتسیون یا مشروطه همراه است . ما وزیران نیز همگی با هم پیمان نهاده ایم که با مجلس و توده همراهی نماییم و کارها را از پیش بریم . بهنگامیکه من بتهران رسیدم شاه از من درباره مشروطه کشورهای اروپا پرسید . گفتم باید دولت و توده همدست باشند تا کارها از پیش رود .

سپس گفتم : « تمام دول امروزه منتظرند که ما چه خواهیم کرد . تمام روزنامه های فرنگستان تاکنون در هر ماهی يك خبر از ایران نمینوشند ، ولی حالا هر روزه يكستون از احوالات امروزه ما مینویسند . حال که اعلیحضرت همایونی بمیل مبارک ساعی در پیشرفت این اساس میباشد دیگر جای مسامحه و درنگ نیست و سزاوار نخواهد بود که بجد و جهد اقدام در امورات نشود .

مجلسیان سست نهادانه سپاس گزار شدند . سپس اتابک وزیران را بشناسیدن که همان هفت وزیر پیش می بودند و تنها وزیر افخم در میان نمی بود .

بدینسان مجلس پایان رسید و اتابک سررشته دار کارهای ایران گردید . باتلکراف سررشته داری او و هواخواهی که بمشروطه و مجلس مینمود ، و نیکی که خواستی کرد ، همه جا آگاهی داده شد . ولی در تبریز و دیگر شهرها این رویه کاری او را کمتر باور میکردند . من خود داستانی بیاد میدارم ، و آن اینکه همان هنگام روزی در تبریز بحیاط انجمن رفتم . چنانکه همیشه بودی گروهی را در آنجا ایستاده دیدم و یکی از مجاهدان قفقازی (که سپس شناخته ام مهدی اسماعیل میایی بوده) دم پنجره تالار ایستاده بآنان سخن میراند . چون گوش دادم اتابک و آمدن او را یاد میکرد و چنین میگفت : « این وزیر کهنه کاریست آمده میباشد ازو بیم داریم ، سپس داستانی گفت که صراف میمونی میداشت که او را بنگهبانی دکانش گذاشتی و خود پی کار رفتی . روزی باز صراف پی کاری رفته بود . جیب بری بجلو دکان رسید . چون میمون و پولها را دید خواست نیرنگی زند و پولها را بر باید ، و چون میدانست میمون ادا باز است و هر کاری که یکی در برابرش کند او نیز کند باوی بیازی پرداخت . گاهی دهانش را کج کرد و گاهی دستش را بلند گردانید و پیایی بازبایی نمود . هر چه این میکرد میمون نیز میکرد . سرانجام جیب بر دو دست بروی چشمهای خود گذاشت و چون میمون نیز چنین کرد فرست داد و یکمشت پولی برداشته بگریخت . میمون چون چشم باز کرد او را و پولها را رفته دید ، و در این میان صراف بازگشت و چون چگونگی را دانست چند چوبی بمیمون زد . میمون از آن هنگام آزموده گردید و از آن پس ، هر زمان که جیب بر را دیدی با دو دست چشمهای خود را هر چه گشاده تر گردانیدی . از این داستان نتیجه گرفته میگفت : « کنون ما نیز میباید چشمهای خود را هر چه گشاده تر گردانیم .

اما کارهای اتابک ، آن را در گفتار جداگانه خواهیم نوشت . زمان او يك

روزگار جدایی در تاریخ مشروطه است. زیرا گذشته از اتابک و نیرنگهای استادانه او که گرفتاریهای نوینی برای مجلس و آزادیخواهان پدید آورد و نزدیک بود دست همه را برتابد و دستگاه را از میان بردارد، از این هنگام خود جنبش آزادی بحال دیگر میافتاد.

یک توده که در جنبش میباشد دیگر گونیهایی پیاپی او را رو دهد. در این هنگام که نه ماه پیشتر از آغاز مشروطه میگذشت دیگر گونیهایی پیاپی در توده رو داده و کنون هم در کار رو دادن میباشد. زیرا چنانکه دیدیم از یکسو شور و سهش آغاز جنبش از نیرو افتاده و از این زمان رخنه ها در تیپ آزادیخواهان پیدا میشود، و از یکسو با ملایان و توانگران جای سازش نمانده و جدایی آغاز میگردد.

اینها رو بهطرفته یکدور نوی را در تاریخ مشروطه پدید میآورد که ما در گفتار دیگری از آن سخن خواهیم راند.

گفتار پنجم

جستجویی از حال مردم

در این گفتار سخن راننده میشود از اندازه
هنای جنبش مشروطه در شهرهای ایران
واز دبستانها و روزنامه‌هایی که در ماه‌های
نخست جنبش بنیاد یافت .

تا اینجا پیش‌آمدهای نه ماهه جنبش مشروطه را پیاپی نوشتیم .
یکی از کمپهای لیکن در اینجا (در پایان بخش) باید رشته تاریخ را بریده و از
جنبش مشروطه پیشرفت باز ایستاده برخی چیزهایی را که نگفته‌ایم بگوییم و
جستجویی هم از حال مردم کنیم .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه خواهی را در ایران، دسته اندکی پدید آوردند و توده
انبوه معنی مشروطه را نمیدانستند و پیداست که خواهان آن نمیبودند . از آنسوی پیشروان
هم بچند تیره می‌بودند : يك تیره نواندیشان که اروپا را دیده یا شنیده و خود يك مشروطه
اروپایی میخواستند و پیداست که اندازه آگاهی اینان از اروپا و از معنی مشروطه و قانون
یکسان نمیبود و بسیاری جز آگاهیهای سرسری نمیداشتند . يك تیره بزرگتر دیگری
ملایان میبودند که پیشگامی را هم اینان بگردن گرفتند . اینان هم بدو دسته میبودند :
يك دسته که شادروانان بهبهانی و طباطبایی و همراهان ایشان و آخوند خراسانی و حاجی
تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان اینان بودند ، چون بکشور دلبستگی
می‌داشتند و آن را در دست دربار خودکامه قاجاری رو بنا بودی می‌دیدند ، برای جلوگیری
از آن ، مشروطه و مجلس شوری را در بایست می‌شماردند ، و در همانحال معنی مشروطه
را چنانکه سپس دیدند و دانستند نمیدانستند ، و آن را بدانسان که در اروپا بود
نمیطلبیدند ، و خود از کشور داری و چگونگی پیشرفت توده و اینگونه اندیشه‌ها بسیار
دور میبودند . یکدسته دیگری معنی مشروطه را هیچ ندانسته و بکشور توده و هم دلبستگی
نمیداشتند و درآمدشان بمشروطه خواهی بآرزوی رواج « شریعت » و پیشرفت دستگاه
خودشان میبود ، و خواهیم دید که اینان سپس عنوان « مشروطه » را بمیان آوردند ، و دیر یا
زود از میان مشروطه خواهان بکنار رفتند .

این حال پیشروان بود . انبوه مردم بیکبار از مشروطه و معنی آن ناآگاه می‌بودند

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

و تنها بنام پیروی از پیشروان بجوش و تکان برخاستند .

این بود در آغاز جنبش کسانی میبایست که بمردم راهنما و آموزگار باشند و معنی زندگانی توده‌ای و کشور ، و چگونگی پیشرفت را بدانسان که در میان اروپاییان میبود بهمگی یاد دهند و آنان را بکارهای سودمندی وادارند .

از پیشروان مشروطه نبایستی چشم داشت که مردم را از همه گرفتاریها (از پراکندگی کبشها و اندیشه ها و از آلودگی خویها) بیبرایند . این کار از دست آنان بر نیامدی ، و اگر بچنین کاری برخاسته‌اند جای افسوس نیست . جای افسوس آنست که با آن تکاپوکه بنام آزادی خواهی مردم داده بودند باری در این زمینه با آنان آموزگاری ننمودند . معنی درست مشروطه و مجلس و قانون را با آنان نفهمانیدند ، و یگراهی برای کوشش برای ایشان باز نکردند ، و يك آرمانی بایشان نشان ندادند .

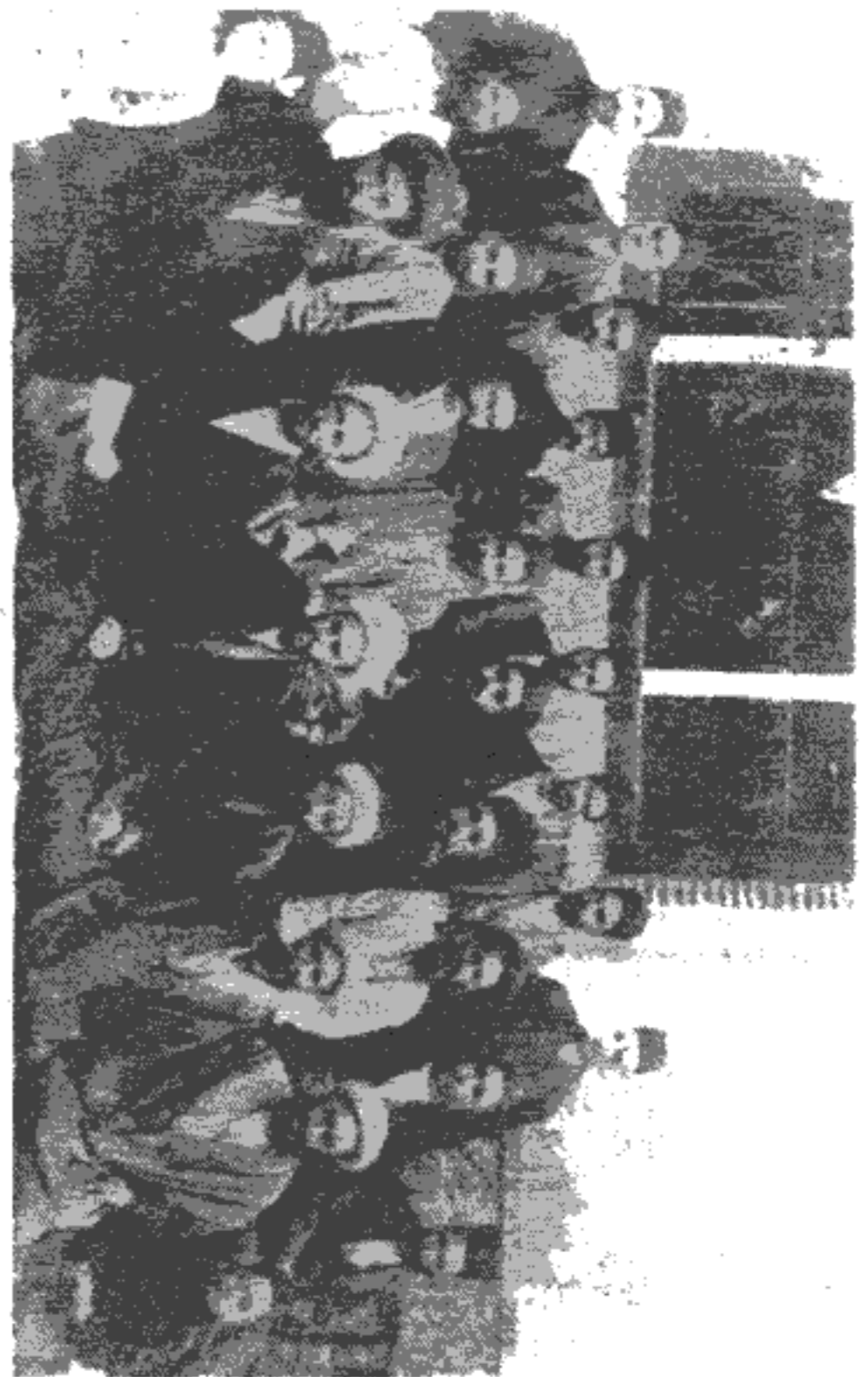
در این نه ماه آغاز جنبش زمینه آماده‌ای برای اینکار در میان میبود . در این چند ماه اگر راهنمایانی بدینسان در تهران که پابنخت کشور و بودند نگاه دارالشوری میبود ، پیدا شدند و با گفتن و نوشتن آموزا کهای در بایست را بمردم آموختندی ، آینده جنبش جز آن گردیدی که گردید و ما نیز خواهیم نوشت .

آن شور و سهش که در مردم پدید آمده بود اگر با آگاهیهای سودمندی دربارۀ زندگانی توده‌ای و کشور داری و این زمینه‌ها توأم گردیدی بزودی خاموشی نیافتی و با يك فریبکاریهایی از ملابان و دیگران ، کینه با مشروطه و آزادی جای آنها را نگرفتی ، نبودن چنین راهنمایانی نه تنها کشور را از پیشرفت بی بهره گردانید خود زیانهای نیز پدید آورد و در بسیار جاها بجنبش جامعه هیا هو و آشوب پوشانید .

کاریکه دو سید و همدستان ایشان کردند بسیار ارجدار میبود و باید همیشه در تاریخ نامهای آنان بزرگی برده شود . ولی ایشان میبایست در پی آن کار در اندیشه راه بردن مردم باشند ، و این شکفت است که نبودند ، و همان داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشوری و نوشته شدن قانون اساسی را پس دانسته و بکار دیگری نیاز ندیدند .

این خود لغزشی از ایشان بود . ایشان مردم را شورانیدند و بپا برانگیختند ولی راهی برای پیش رفتن و کوشیدن ننمودند ، و این کار نتیجه آنرا داد که تا دیرگاهی در همه جا رشته در دست ملابان و روضه خوانان میبود ، و اینان بدلخواه خود مشروطه را همان رواج « شریعت » میزندیدند ، و از قرآن و احادیث ، دلپها یاد میکردند ، و در نشتهای خود همیشه روضه میخوانانیدند ، و انبوه مردم جنبش را جز برای همین نمی دانستند . داستان حاجی شیخ فضل الله نوری و پیشنهادهای او را بمجلس ، خواهیم آورد .

تا دیری مردم گبیج این کارها میبودند . شوریده و برای کوشش آماده گردیده ولی با اینها میگذرانند . سپس کم کم اندیشه های دیگری پراکنده گردید . آن دسته از پیشروان که مشروطه را بمعنی اروپاییش میخواستند گاهی گفتار از « میهن دوستی » و



پ ۷۵

این پیکره در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) (گویا در يك مهمانی) برداشته شده و چون چند تنی از آزادپخواهان را نشان میدهد در اینجا آورده شده
از رده یکم - از دست راست) : دوم میرزا اسمعیل نویری ، سوم شیخ محمد خیابانی
چهارم میرزا محمدعلی سلطان الادبیه ، ششم حاجی شیخ علی اکبر آقا اهرایی است .
از رده دوم - چهارم حاجی محمد علی پادامچی است .

جانفشانی و اندند ، و زمانی نام کارخانه ماشین بمیان آوردند ، و هنگامی سخن از آبادی کشور و کشیدن راه آهن و مانند اینها گفتند .

در نتیجه اینها مردم دو دل گردیدند و کم کم جدایی میانه دورشته اندیشه پدید آمد ، و چون ملایان سود خود را در همراهی با مشروطه نمیدیدند و خود میبایست جدا گردند یکدسته بزرگی با ایشان رفتند ، و ایندسته که پایدار ماندند باز راهی برای کوشش و پیشرفت در جلو خود نیافتند و باز سرگردان ماندند . این دسته نواندیشان نیز مردم راز را بردن نتوانستند .

اینان ب مردم میگفتند ، و باید میهن خود را دوست داریم ، باید در راه آن جانفشانی کنیم ، باید با یکدیگر همدست شویم ، باید دانش آموزیم ، اینها را میگفتند و مردم را بتکان میآوردند ، بی آنکه معنی درست میهن دوستی و جانفشانی و همدستی را یاد دهند ، و بی آنکه راه اینها را باز نمایند . بخود مردم و امیکزاردند که معنی اینها را بدانند و راهش را بشناسند ، و آنان هر کسی بدخواه و فهم خود معنایی بآنها می داد و از روی هوس بکارهایی برمیخواست .

انبوهی از آزادیخواهان بایایی برای خود ، جز بدگویی از محمد علی میرزا و گله و ناله از خود کامکی نمیشناختند ، و هر کس هر چه بد گویی بیشتر میکرد و از پرده دری هم باز نمی ایستاد این را نشان بیشی آزادیخواهی خود میبنداشت . بسیاری از ایشان همدستی را جز فراهم نشستن و انجمن برپا گردانیدن نمیدانستند . آنچه نام «میهن» برده میشد از هزار تن یکی معنای درست آنرا نمیدانست و انبوه ایشان میهن را سرزمین و کوه و بیابان شماره و بنام میهن دوستی شمرها درستایش آب و هوای آن میسرودند و دلبنسکیهای گزافه آمیز شاعرانه نشان میدادند .

چندگونی در میان شهرها
 یکی از نتیجه های شکفت اینس بیراهی ، جدایی و چند تیرگی بود که ناگزیر در میان شهرها پدید میآمد ، زیرا چون راهیکه همگی آن را پیمایند نمیبود ، و چنانکه گفتیم مردم را شورانیده و نا آسوده گردانیده و بخودشان واگزارده بودند که کوششهایی کنند ، خواه ناخواه اندازه فهم و آگاهی خود آنها ، و سستی و استواری خویها ، و بودن و نبودن پیشروانی ، در پدید آوردن حال هر شهری کارگر افتاد و جنبش و کوشش در هر کدام از آنها رنگ و رویه دیگری بخود میگرفت .

مثلا در تبریز چون اندیشه ها بلندتر ، و آگاهی از معنی مشروطه و قانون بیشتر و خویها استوارتر میبود ، و از اینسو پیشروان دلسوز و کوشنده پا در میان می داشتند ، در نتیجه اینها جنبش و کوشش پایه استواری یافت ، و بیک رشته کارهای ارجدار و سودمندی از پدید آوردن دسته مجاهدان و بنیاد نهادن دبستانها و مانند اینها پرداخته شد ، و چنانکه دیدیم ، در آن نه ماه تبریز چند بار با خود کامگی تیرد کرد و درهمگی فیروز درآمد .

در تبریز هر چیز را به معنی درست خود می فهمیدند و هر کاری را دلسوزانه پیش می بردند . خرده گرفتن این شهر بقانون اساسی ، برخاستن آن بشمردن کمیهای قانون ، و ایستادگی برای پیشرفت خواست خود که یاد کردیم بهترین نمونه از نیک فهمی و کوشش دلسوزانه تبریزیان می باشد .

چنانکه گفته ایم در این شهر یک کمی پیدا نشدن علمایی همپای دو سید بود . نیز چنانکه دیدیم ملایان بزرگ اینجا بیشتر از دیگران ، از مشروطه رو گردانیدند و جز از نفقه الاسلام بازمانده همگی بدشمنی برخاستند . تبریز اگر همه چیز نازد باین نتواند نازید ، چیزیکه هست در اینجا از ملایان کوچک (از پیش نمازان و واعظان) دسته بیشتری با آزادی همراهی نمودند و تا پایان پایدار ماندند ، و برخی از اینان جانفشانیهای بزرگی کرده و بنام شدند .

گذشته از آنانکه یاد کرده ایم میباید در اینجا نامهای حاجی سید المحققین و شیخ سلیمان میرزا اسماعیل نوبری و شیخ محمد خیابانی و ضیاء العلماء و ملاحمره و ملاغفار را بریم . اینان همگی در مشروطه خواهی پایدار ماندند .

حاجی سید المحققین پسر نظام العلماء و خود در نجف درس خوانده و از شماره مجتهدان میبود . شیخ سلیمان پیش نماز کوی چوست دوزان و خود پیر مرد غیر تمندی می بود . نوبری و خیابانی تازه بملائی رسیده بودند ، ضیاء العلماء از یک خاندان توانگر و خود جوان دانشمندی میبود که گذشته از درسهای ملائی بزبان های اروپایی نیز می پرداخت . ملاحمره از روضه خوانان و از سر دستگان کوی خیابان بشمار مبرفت و در آن کوی هواداران بسیار میداشت . ملاغفار هم روضه خوان میبود .

از شهرهای آذربایجان خوی و سلماس و ارومی ، هر یکی باندازه خود پیروی از تبریز نمودند و جنبش در آنها ریشه دوآید . در خوی گذشته از آزادیخواهان خود آنجا که از روی دلبنسکی بکشور وتوده می کوشیدند میرزا جعفر زنجانی با چند تن مجاهد از قفقاز بآنجا آمده و پدید آوردن دسته مجاهد می کوشید . در سلماس انجمن برپا شده و حاجی پیش نماز رئیس آن و سررشته دار کارها میبود و نیک می کوشید . یکی از آزادیخواهان آنجا شادروان میرزا سعید بود که گاهی در استانبول و گاهی در تبریز و گاهی در سلماس میزیست و جوانی سراپا غیرت و مردانگی می بود . در ارومی گذشته از دیگران شادروان میرزا محمود سلماسی که یکی از علمای بنام می بود بکوشش می پرداخت و مشهدی باقرخان که از قفقاز آمده بود بهمدستی او به پدید آوردن مجاهدان می کوشید . با همه گرفتاریهای مرزی که یاد خواهیم کرد پیشرفت جنبش در اینجا براه خود می بود .

امامراغه و اردبیل و دیگر جاها در نیمه راه ماندند و پیروی نتوانستند . ماکو که آن هیاو و گزافکوبیها می نمود هیچ کاری نتوانست و خواهیم دید که پایان آن خود نمایها چه شد .

از شهرهای دیگر، رشت و انزلی و قزوین به تبریز نزدیک بود. در رشت در آغاز پیش آمد آشفته‌گیهایی پیدا شد. ولی زود از میان رفت و در آنجا نیز جنبش و کوشش برای



ب ۷۶

ملاحمره خیابانی

از ست خوبی همه بنمایش میپرداختند و جنبش در اینجا بیش از همه، خود نمایی و رویه کاری می‌بود.

در آغاز جنبش که تازه فرمان مشروطه داده شده بود در اینجا شبنامه نویسی رواج بی‌اندازه مبداشت که صدها کسان بان میپرداختند و آنچه از خشک و تر میدانستند بروی کاغذ آورده پراکنده می‌ساختند. بسیاری از ایشان به پیشکامان جنبش از دوسید و دیگران رشک برده نکوهشها می‌نوشتند و با ایشان راهنمایی می‌کردند. مشروطه که يك چیز

خودافتاد و ما خواهیم دید که در پیش آمدهای آینده، گیلان همیشه همدست آذربایجان میباشد. از قزوین شور و خروش بسیاری دیده نمی‌شد. ولی از پیش آمدهای آینده خواهیم دید که جنبش در آنجا هم برای خود بوده.

اما از اینسوی در تهران و دیگر شهرها جنبش گونه دیگری پیدا کرده، و در سایه سستی خویشا و کمی آگاهها و نبودن پیشروان دلسوز، بجای کوشش، همه خود - نمایی و یا آشوبکاری از مردم دیده میشد. تهران با آنکه پیش افتاد و جنبش را پدید آورد، خود آن را پروردن نتوانست. تهرانها

تازه‌ای بود از اروپا رسیده، و هر کسی میبایست در پی یاد گرفتن و دانستن معنی آن باشد، اینان بجای آن، همه یاد میدادند و هر کسی از پیش خود معنی دیگری بمشروطه و قانون میداد و در پیرامن آن سخن میراند، و این یکی از کارهای شکفت می‌بود.

سپس کم کم شبنامه نویسی از میان رفت و این بار نوبت به انجمن سازی رسید. نخست انجمنهایی، این کس و آن کس، بنام دامر بمشروطه بنیاد میکردند. يك انجمن حاجی سید محمدعلی همت آبادی بنیاد نهاد. دیگری میرزا عبدالرحیم الهی پدید آورد. همچنین دیگران انجمن هایی ساختند. انجمن همت آبادی برای آن بود که اگر پادشاه خواری یا ریش تراشیده ای دیدند با او دامر بمشروطه گفتند کار بجایی رسید که در دارالشوری گفتگو از این انجمنها بمیان آمد و از مجلس دستور داده شد که انجمن همت آبادی بسته شود.

سپس انجمنهایی بگونه دیگری پدید آمدن گرفت. انجمن شیرازیان، انجمن قاجاریه، انجمن عراق عجم، انجمن فاطمیه و دیگر از اینگونه که هر گروهی برای خود انجمنی برپا میساخت مشروطه که برای سردن اینگونه جدا بیا و دسته بندیها میبود اینان همانرا دستاویز گرفته دسته بندی میکردند. شکفت تر آنکه این گونه انجمنها که پدید میآوردند آنرا يك کار بزرگی میشماردند و يك «لايحه» درازی نوشته برای مجلس میفرستادند که «ما چنین اتحاد و اتفاق کرده ایم و چنان خواهیم کوشید...» و گاهی هم چنین «لايحه» ای در مجلس خوانده میشد. دانشی بر پا کردن و ده تن و بیست تن گردهم نشستن و بگفتگوهای پراکنده ای پرداختن، را یگانگی و همدستی می‌شناختند.

تفنگ خریدن و مشق سربازی کردن چون کار سختی میبود در اینجا پیش نرفت. نه مردم بان ارج گزاردند و نه پیشروان بان واداشتند. ولی بجای آن آگاهی در یکی از انجمنها ده یا بیست تن تفنگهای کهنه ای از اینجا و از آنجا پیدا کرده و بدوش انداخته و بهره می‌ایستادند و پیکره از خود بر میداشتند و خود را از این خود نمایی نیز بی - بهره نمیکزاردند.

این بود حال تهران. اما در شهرهای دیگر بیش از همه کتاکش و غوغا میرفت، و يك چیزی که تازه رواج یافته و توگفتی مردم آنرا از پایای مشروطه خواهی می‌شماردند گرد آمدن در تلگراف خانه و تهران و دارالشوری و دیگر جاها پایپی تلگراف کردن بود. کار بجایی رسید که دارالشوری از این رفتار مردم آزرده گی نشان داد و بارها در مجلس این سخن بمیان آمد.

در یکی از روزنامه های تهران (۱) در آن روزها، تکه ای در باره اسپهان نوشته که چون نمونه نیکی از نمایشهای بیهوده برخی شهرها و نشان هوسبازی ملایان میباشد آن را در اینجا می‌آوریم. چنین مینویسد:

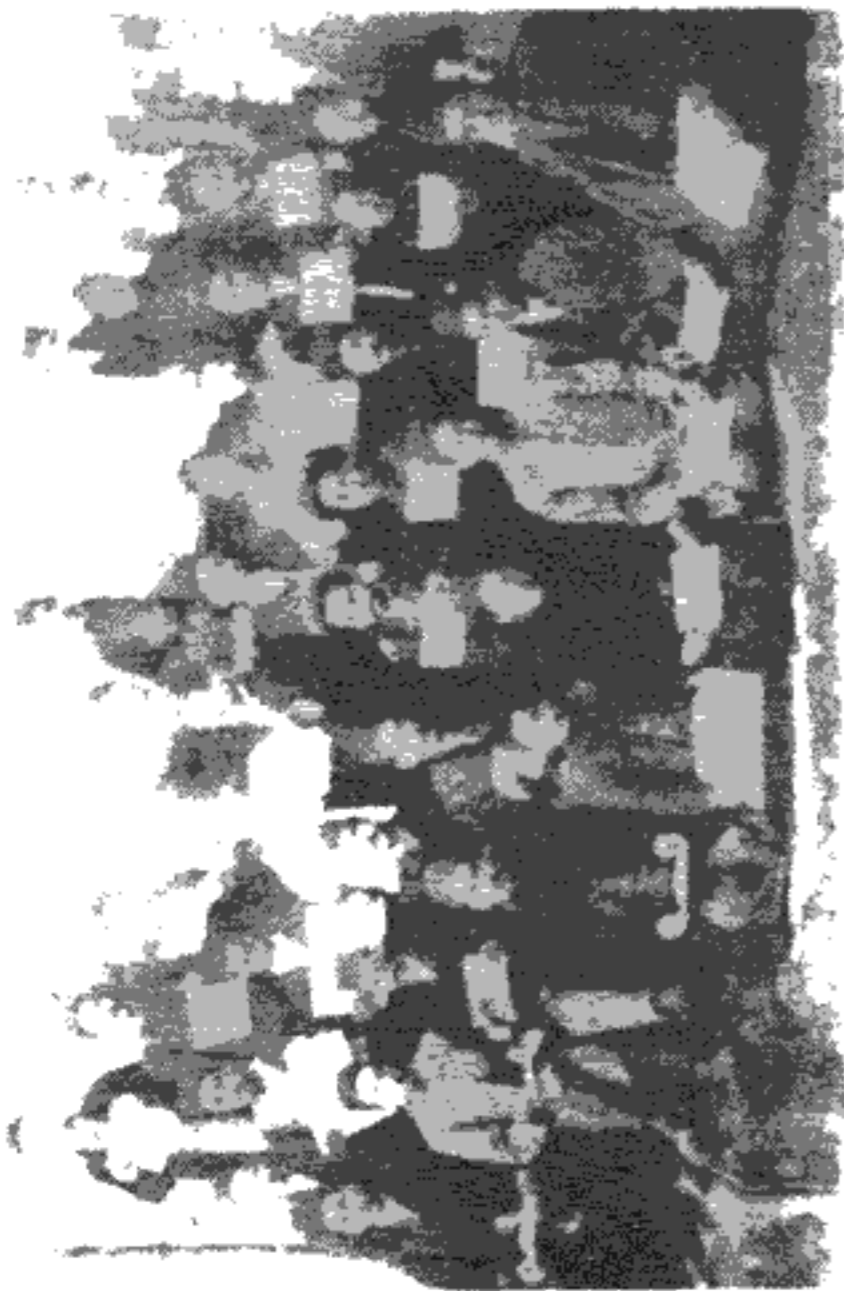
و چند روز قبل جناب آقای ثقة الاسلام و جناب آقای حاجی آقا نورالله تشریف برده بودند در سده بجهت تمشیت مجلس آنجا . شخصی از آقایان محترم آنجا خواب دیده بود حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را که خلاصه جواب اینست که حضرت بان آقا فرموده بودند فرزند بگو بمردم مجلس مشروطه را یاری کنید . بهر حال آقا خواب خود را بمردم سده فرموده بودند از قرار مذکور هفت صد نفر از جوانهای رشید سده اسم خود را به ثبت داده اند که لباس مخصوص بپوشند با نشان مجلس ، سربازهای فدایی مجلس بوده باشند و فعلا در تهیه نشان ساختن هستند و نیز از قرار مذکور روی نشانهای آنها نوشته است «سرباز فدوی مجلس مقدس» و هر پنجاه نفر يك رییس برای خود معین نموده اند و روی نشان رییس آنها این شعر نوشته شده .

فدای مجلس ملی وحکم نورالله
اقول اشهد ان لا اله الا الله .

می باید در اینجا چندسخنی هم از دبستانها و روزنامه ها نویسیم.
فزونی دبستانها گفته ایم از کارهای اروپایی ، این دو پیش از مشروطه ، بایران رسیده و رواج یافته بود ، و پیداست که پس از مشروطه رواج آنها بیشتر گردید .

بدبستانها مردم بیشتر رو آوردند ، و از اینها گمان بود که گفتگو از درس خواندن دختران و باز شدن دبستانها برای آنها نیز بزبانها افتاد ، و چون هنوز دو تیرگی بمیان نیفتاده و شور مشروطه خواهی زور آور میبود کمتر کسی دشمنی میبارست . گذشته از شهرهای بزرگ ، در شهرهای کوچک از مراغه و مرند و مانند آنها ، دبستانها بر پا گردید . در قاین که يك آبادی کوچک و دور افتاده است شوکت الملك حکمران آنجا دبستان آبرومندی بنیاد نهاد و آموزگاران از تهران خواست . در تبریز در این باره هم شور بسیاری بر خاسته و سران آزادی یکی از کوششها که بخود بایا می شماردند بنیاد گزاردن دبستانها میبود . از پیش از مشروطه در اینجا جز دویا سه دبستان باز نمانده و آنها نیز رونقی نمیداشت ، و با آنکه بدبستان يك تبریزی رواج داده بود تبریز را بهره کمی از آن میبود . پس از مشروطه بفزونی آنها کوشیدند . در بیشتر کوبها ده یا دوازده تن از شناختگان و توانگران دست بهم میدادند و سرمایه ای از خودشان و از دیگران گرد آورده و دبستانی برای آن بنیاد می نهادند که ماهانه آموزگاران و دیگر دررفت هارا میپرداختند و از هر باره نگهداری و راهبری مینمودند . از اینگونه دبستانها بسیار بنیاد یافت و در هر یکی شاگردان فراوان گرد آمدند .

چنانکه گفته ایم مردم از سادگی ارج بیش از اندازه بانها داده و امید های بیجا بدرس خواندن جوانان میبستند . در اینجا هم در پایان سال ، در هر دبستانی جشن با شکوهی میگرفتند که انبوهی از پیشروان آزادی و سران اداره ها و دیگران را می خواندند ، و پس از نماشهایی از سرود و موزیک و سخنگویی مانند اینها ، پولهایی بنام



پ ۷۷

این پیکره که در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده نشان میدهد سید حسن شریفزاده و مشیر صنایع و حاجی علی دوافروش را بایکدسته از شاگردان بزرگ دبستانها که هر یکی روزنامه ای بدست گرفته اند .

«اعانه» از باشندگان میگرفتند .

مردم بدلخواه و شادی پول میدادند ، و چه بسا در يك جشن دررفت يكساله دبستان گرد می آمد . روزی در نشستی من نیز بودم . و در يك ساعت هزار و دوست تومان پول پرداخته شد .

باید يك نمونه ای از دل بستگی مردم به نیکی توده و پیشرفت کشور این پول دادن

را گرفت. در تبریز بسیاری از توانگران، بویژه بازرگانان توگفتی خود را وامدار می-شماردند که با دبستان و اینگونه بنیادها همدستی نمایند و خود پیشدستی کرده پول می پرداختند.

یکی از کسانی که در اینگونه دهشها همیشه پیشگام بودی و میباید در اینجا یادش کنیم شادروان حاجی شیخ علی اکبر اهرایی است. این نیکمرد که خود از فهم و خرد و آگاهی بهره شایانی می داشت کمتر جای پول دادن بودی که در آن همراهی نمودی.

ما در این تاریخ بارها یاد بازرگانان آذربایجان کرده ایم. اینان در پیشرفت مشروطه بیش از دیگران کار میکردند. زیرا هم با پول و هم با کوشش و جانفشانی در آن پا میداشتند.

در آن روزهای آزمایش کسانی از اینان توانایی بسیاری از خود نشان میدادند. بدینسان که در نشستها و سکالشاها بوده و با اندیشه همراهی مینمودند، و چون نیاز میافتاد پول پرداختن دریغ نمیداشتند، و اگر سختی پیش میآمد در بستن بارار و شتافتن بانجمن بدیگران پیشی میجستند، و با این همراهیهای خود بمجاهدان و دیگران دلداده بیافشاری آنان می افزودند. گذشته از کسانی که یاد کرده ایم میباید در اینجا نام شادروان حاجی محمد بالارا بریم. اینمرد برادر آقا شیخ سلیمان و خود بازرگان بنامی میبود که با فرزندان و خویشانش همگی از آزادیخواهان شمرده می شدند، و خواهیم دید که چه زبانهایی از این راه بردند.

اما روزنامه نویسی، آن نیز پس از مشروطه بالا رفت و برخی روزنامه های تبریز آبرومندی پیدا شدند، و مادر اینجانبها نیز روزنامه هایی که در نه ماه نخست پیدا شدند می پردازیم، و از تبریز و تهران از هریکی جدا گانه سخن میرانیم.

چنانکه گفتیم پس از داده شدن مشروطه، نخستین روزنامه در تبریز پدید آمد. کوشندگان تبریز که انجمن را بر پا کردند، برای نوشتن کارهای آن نیز روزنامه ای پدید آوردند که تا دیری «روزنامه ملی» نامیده میشد و سپس نام «روزنامه انجمن» پیدا کرد. این نامه را میرزا علی اکبر خان (از خانواده کیلی) مینوشت و با آنکه جز بکارهای انجمن و پیش آمدهای آذربایجان نمیپرداخت، و خود با زبان ساده نوشته شده و بروی سنگ چاپ مییافت، یکی از سودمندترین روزنامه های آن زمانست، و ما در این تاریخ بسیاری از آگاهیهای خود را از آن برداشته ایم.

بسادگی این روزنامه و پاکدرونی نویسنده آن، گواه این است که چون مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن ایالتی، از مشروطه روگردانیدند و در آن میان داستان قراچمن پیش آمد، و چنانکه نوشتیم این نمایندگان بمجتهد هوا داری مینمودند و چنین میخواستند که پیش آمد را کوچک گیرند و بعنوان آنکه چهار تن فرستاده بفرستیم تا داستان را در

خود قراچمن باز جویند پرده بروی آن می کشیدند، و میرزا علی اکبر خان نیز دستور دادند که به پرده کشی کوشد. اونا گزیر شد بدستور آنان رفتار کرده ولی از آنسوی آزرده گی خود را پوشیده نداشته و در یکی از شماره ها گفتاری عنوان کرده بدینسان: «ای قلم تاکی در قید سلاسل و اغلال مقید، و تاکی زبان مبارکت با مهر ستمکاری مختوم خواهد بود!» سپس که آزادیخواهان در برابر مجتهد و آن دسته نمایندگان ایستادگی نمودند و فیروز گم دیدند، از این نیز بیازخواست پرداختند، و این خود آن را با سادگی چنین می نویسد:

بعد این بنده مدیر جریده انجمن را بمقام محاکمه و بیژال آورده گفتند ما شما را از طرف عموم معین کرده در این اداره و انجمن گزاشته ایم که ما وقع... را بدون مدافعه و ملاحظه و پرده پوشی در جریده درج نمایید تا ما همه روزه از اتفاقات مستحضر شده مفسد و مفرض را شناخته از حرکات ظالم و خاین خبردار شویم نه اینکه پشت و روی کاغذ را با حضرت مستطاب و جناب مستطاب و القاب بمصرف موهومی پر کرده و بحرکات ظالمانه ظلام و مستبدین و محنکرین پرده پوشی نمایید. این بنده هم ناچار شده بعض اسناد و نسخ باطل شده را ارائه نموده گفتم بجهت همین ملاحظه و تقید بود که هر روز از این خدمت استعفا مینمودم و میدیدم در صورتیکه مستبدین جناب آقا شیخ سلیم و دیگران را با آنهمه زحمات و خدمات که در این امر مقدس متحمل شده اند بیک اشاره چشم اخراج و تبعید مینمایند و رسیدگی و احقاق حق نمیشود و اعلانات مکرر در تقید جرایم و شکایت از قلم در جریده درج شده کسی نمیبوسد از محاکمه امروز وحشت داشتم و در سلاسل تهدید و استبداد مقید بودم... فرمودند شما محقق بوده اید (عفی الله عما سلف).

ولی بعد از این اگر در مأموریت خودتان سرمویی تخلف و ملاحظه و مدافعه داشته و پرده پوشی از حرکات فردی از افراد نمایید دیگر معفو نبوده مؤاخذه خواهید شد.

یک روزنامه آبرومند دیگری در تبریز در همان روزها روزنامه «آذربایجان» بود که همچون «ملانصرالدین» قفقاز با زبان شوخی آمیز نوشته میشد و نگاره های شوخی آمیز (کاریکاتور) میداشت میتوان گفت که پس از «ملانصرالدین» بهترین روزنامه از آنگونه بوده.

این نامه را حاجی میرزا آقای بلوری که یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز میبود بنیاد نهاد و نوشتن آنرا میرزا علیقلی صفروف که نامش برده ایم بگردن میداشت محمد علی میرزا در زمان ولیعهدی خود چاپخانه ای در تبریز میداشت که چون میخواست بتهران رود آن را فروخت و حاجی میرزا آقا آن را خرید، و این روزنامه که یکسال بیرون آمد در آن چاپخانه بچاپ میرسید، و چنانکه از نگاره هایش پیداست یک نگارگر استادی هم داشته.

جز از اینها روزنامه های دیگری، بنامهای «امید» و «آزاد» و «اتحاد ملی» و

چنانکه گفتیم روزنامه «آذربایجان» همان شیوه «ملانصرالدین» را میداشت، و این بود با آن به همچشمیهای شوخی آمیزی بر میخواست و گاهی بشعرهای آن پاسخ مینوشت. چنانکه چون میرزا علی اسفرخان اتابک بایران آمد و مجلس در باره او ستکاری از خود نشان داد ملانصرالدین این را دستاویز گرفته شعرهایی (از گفته صابر) در سرزنش ایرانیان، و اینکه جنبش ایران جزیک چیز سرسری نیست، بچاپ رسانید که برخی از آن شعرها اینهاست:

ملانصرالدین و آذربایجان

هه دی گوروم نه اولدی بس
دوتمش ایسدی بری گوگی
بوقسا قانوبدا عیبکی
شمدی حریف سوز همان
انجمن اهلنگ ، قوچاق
ویزرمبه جاق رضا گله
نولدی که تیز بوشالدی بس
کهنه قاپی همان دابان
سپس چون اتابک کشته گردید آذربایجان این را عنوان گرفته پاسخی بترکی بآن شعرها نوشت که برخی از آن اینهاست:

هه گوره سن پرنده در
گور نجه مستجاب ایدوب
ویسردی کمال لطفله
ایمدی نجه اولدی ملامو
انجمن املنون دیدون
سن سایانی کناره قوی
من دیدیم اتابکون
ایمدی نجه اولدی ملامو
سالمشیدی تزلزله
گلدی قولانغه ناگهان
نالا دیلز اتابکی
ایمدی نجه اولدی ملامو
بر به بر ادعا مزی
تاری بزیم دعا مزی
مطلب و مدعا مزی
من دین اولدی اولمادی؟
غیرت و همتی گزگ
گور نه لری سایار فلک
واردی باشندا بز کلک
من دین اولدی اولمادی؟
جانمی وا وطن سی
قاصد خوش سخن سی
باتدی بو نشه دن سی
من دین اولدی اولمادی؟

«ملانصرالدین» دوباره باینها پاسخ نوشت که برخی شعرهای آن نیز آورده میشود
لوغلا شوب آگورمه مش!
تربیه سز اوشاق کیمی
چوخدا بیله فریلداما
بوش بوشنه هریلداما



۲۸۰

ضیاء العلماء بادایی خود حاجی محمد قلیخان

مانند اینها، نیز بیرون آمد. ولی هر یکی پس از چند شماره ناپدید شد. میرزا سید حسینخان دارنده عدالت، که روزنامه اش تا پس از چند ماه از آغاز مشروطه بیرون آمد روزنامه کوچکی به زبان ترکی بنام «آنادیلی» بیرون داد که آنهم زود از میان رفت.

اینها روزنامه های تیریز است. يك روزنامه آبرومند دیگری بنام «فریاد» در همان زمان در ارومی نوشته میشد که دارنده آن، میرزا حبیب الله آقازاده و نویسنده اش میرزا محمود غنی زاده بودند.

باش قولا غوگه دو زلیموب
دینمه دانشمایات بالام ،
منتظم اولماش عمل
صبح طلوع ایتمه مش
بر گل آچیلماق ایله ذه
دینمه دانشمایات بالام!
قتل ایله دگز اتابکی
وار کنه مین اتا بگز
کهنه قاپی پوتیز لپکه
دینمه دانشمایات بالام !
کبرم اتابک اولدی ده
بحر عمیق حربهده
اسکی حمام در اسکی تاس
دینمه دانشمایات بالام !
سویله مکا . وزارت
یا ازون ال ازون پاپاغ
الکه گزه شمند و فر
دینمه دانشمایات بالام !
باز آذربایجان پاسخی داد که چند شعر آن اینهاست :

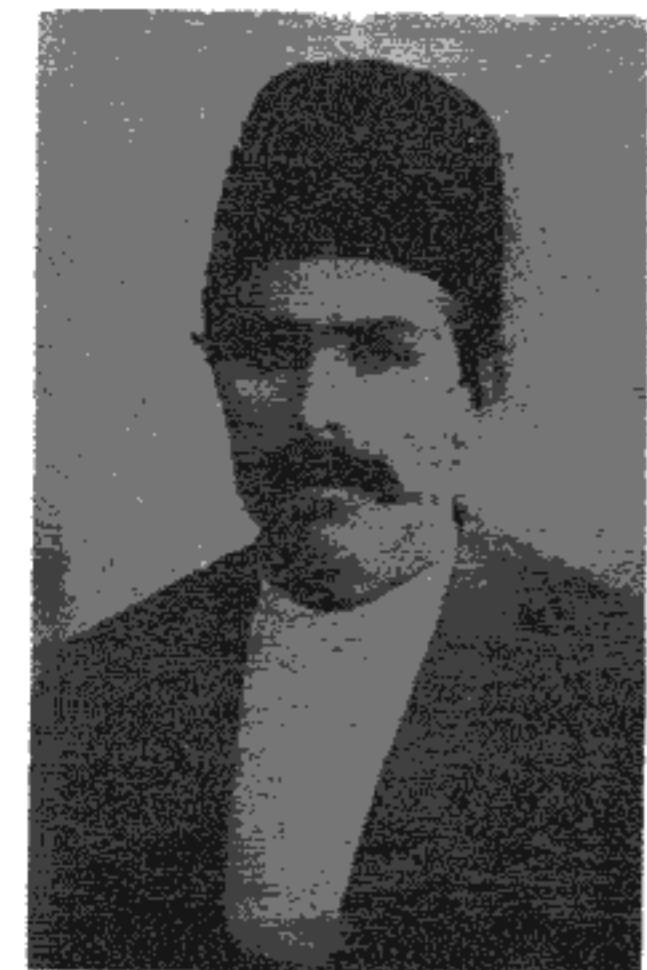
چوخدا باسوب گوریلداما
سن دین اولمیوب هله
رونق کار اولورمی با؟!..
وقت نهار اولورمی با!..
فصل بهار اولورمی یا !?
سن دین اولمیوب هله .
منکه بو امری دانمرم
بوخسه عملی قانمرم ! ؟
تازه لسه اینانمرم
سن دین اولمیوب هله .
توب و تفنگز هانی !?
کشنی جنگز هانی
پس یکی رنگز هانی ! ؟ ..
سن دین اولمیوب هله .
مالیه گز دوزلدی می ؟
قالاشوب گودلدی می! ؟
بول تا پایلدی گلدی می ! ؟
سن دین اولمیوب هله
عازم کوی ملک ری
بردن ایلك تمام طی ؟ !
لفظ عرب شوی شوی
دینمه دانشما صبر ایله.
باخدی بزه هرلدادی
بر نفسه جرلدادی
فر فراتک فریلدادی
سنده که بوخدی حوصله
دینمه دانشما صبر ایله.

این شعرهای « آذربایجان » در تبریز شناخته گردید و بزبانها افتاد که بچه ها در کوچه ها میخواندند و شعرهای دیگری از اینگونه ، باز ساخته گردید . آنروز در آن روزگار شور و تکان این چیزها ارج می داشت .

اما در تهران ، نخستین روزنامه پس از مشروطه روزنامه مجلس ، روزنامه های تهران گردید . چنانکه گفته ایم « امتیاز » آن بنام آقا میرزا محسن ، و راهبردش با دست میرزا محمد صادق طباطبایی بود ، و خود با کاغذ و حروف خوب چاپ می یافت و یکی از روزنامه های آبرومند شمرده میشد . در این روزنامه نیز گفتار ، بدانسان که روزنامه ها نویسند ، کمتر دیده میشدی . ولی خود از سودمند ترین روزنامه ها میبود ، و ما از آن نیز آگاهی های بسیاری برداشته ایم .

یکی از داستانهای این روزنامه آنست که چون گفته های نمایندگان را در مجلس ، می نوشتی نخست تا دیرگاهی نام هر نماینده را هم میبرد . سپس گویا بخواهش خود نمایندگان نام بردن را کنار گذاشت و هر گفته ای را بنام « یکی از وکلا » می آورد . ولی مردم این را ایراد گرفتند و از تبریز و دیگر جاهانامه ها فرستادند که ناگزیر شد باز بشیوه نخست خود باز گردد . این نمونه ای از دلبستگی مردم بگفتگوهای دارالشوری ، و از پروای ایشان به نیک و بد نمایندگان میباشد .

پس از « مجلس » روزنامه های دیگر فراوان پیدا شدند: وطن، ندای وطن ، کلید سیاسی ، کشکول ،



پ ۷۹

میرزا جهانگیر خان شیرازی

تمدن ، ندای اسلام ، بلدهیه ، صبح صادق ، حی علی الفلاح ، صراط المستقیم ، کوکب دری ، نوروز ، الجمال ، الجناب ، محاکمات ، ترقی ، فواید عامه ، حیات ، جام جم ، خرم عراق عجم ، زبان ملت ، آدمیت ، حلم آموز ، تدبیر ، اتحاد ، روح القدس ، مجله استبداد ، و بسیار از اینگونه .

اینها آنهاست که در نه ماهه نخست و با اندکی پس از آن بیرون آمد ، و پیداست که روزنامه های دیگری نیز در پی میبود . شبنامه نویسی کهنه شده و از میان رفته ، و اینبار هوسها بروزنامه نویسی برگشته بود . میتوان گفت بهار و تابستان سال ۱۲۸۶

زمان فزونی این هوس میبود و دسته بزرگی دیوانهوار روپروزنامه نویسی آورده بودند . همین کاریک نمونه دیگری از حال مردم تهران ، و از اندازه هنجایش جنبش مشروطه در آن میباشد ، و ما میتوانیم بکرسیدگی دیگری هم از این راه کنیم .

این روزنامه ها ، نویسندگان برخی از آنها را میشناسیم . نویسندہ ندای وطن مجدالاسلام کرمانی بوده که نامش را در پیش برده ایم ، این مرد بدنام میبود و سپس نامترگردید و از روزنامه اش هم ، باهمه آراستگی بیرون آن ، پیداست که جز برای ناه خوردن نوشته نمیشده . نویسندہ تمدن مدبرالممالک بوده ، و چنانکه از روزنامه هایش پیداست آگاهیهایی از حال اروپا و سیاست دولتهای بزرگ میداشته که در آنروز ارجد میبوده . با اینهمه روزنامه اش سودمند نبوده ، و سپس هم یکی از هواداران ظل السلطان و از کارکنان او بوده . عراق عجم را ادیب الممالک مینوشته که هنرش تنها سخن ساز بوده . تدین رافخرالاسلام مینوشت که یکی از آسوریان ارومی (زاییده شده در امریکا) بوده و سپس مسلمان گردیده و بنهران آمده و از پیرامونیان شادروان طباطبایی بشمار میرفته و با دستور او با کشیشان و دیگران بچخشهای دین و کیش میپرداخته و در روزنامه او نیز پیش از همه گفتگوهای کیشی را دنبال میکرد . نویسندہ روح القدس سلطان العلماء خراسانی را سپس نیک خواهیم شناخت .

روزنامه های دیگر ، نویسندگان آنها را نمیشناسیم و با درخور گفتگویی نیستند بیشتر اینها بیکبار بی سرمایه و خود کسانی میبودند که اگر کسی یکی از آنانرا دیدی چنین پرسیدی ، «اینکه میخواهی روزنامه برپا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت ؟ ... دیدی هیچ ننیدیشده و خود نمیدانده که چه خواهد نوشت ؟ بلکه نمیداند روزنامه ر بهر چه نویسد ، و همین اندازه که دیده دیگران بچنین کاری بر خاسته اند او نیز بهوس افتاده .

برخی از اینها از نامش پیداست که چه بوده . «حی علی الفلاح» ، «صراط المستقیم» ، «حلم آموز» ، «الجناب» ، «کلید سیاسی» . در پشت سر این نامها چه بایستی بود ؟ خود روزنامه هانیز دید نیست ، روزنامه که برای بیدار کردن مردم و یاد دادن چیزها نادانسته بایستی بود ، هرکس در آن دانسته های کهن خود را برشته نوشتن میکشد . این یکی از فلسفه سخن میراند و میخواهد بادلایل های فلسفی مشروطه را روشن گرداند . آن یکی از گفته های سوفیان دلیل میآورد و شعرهای مثنوی را مینویسد . آن دیگر از راه قرآن و حدیث درمیآید و مشروطه را بیک دستگاه اسلامی میگرداند .

نکته اینست که هیچ يك از آنان کمی در خود سراغ نمیداشتند و نیازی بیاد گرفتن نمیدیدند و بلکه هر یکی در پی یاد دادن میبودند . مشروطه که يك چیز تازه ای بود از اروپا رسیده ، و میبایست تادیری همگی در پی شناختن و یاد گرفتن آن باشند ، اینان نیازی بآن ندیده ، و نامش را شنیده و هر یکی از اندیشه خود معنایی بآن داده ، و با شتاب

در پی بیرون ریختن دانشهای خود میبودند .

جنبش مشروطه که پیش آمده بود و خود يك زندگانی نوینی میآغازید میبایست بکوشید دانا کهای نوینی در زمینه زندگانی آزاد ، و چگونگی نگهداری کشور ، و با یاهای مردم ، و مرزی که میانه آنها با دولت باید بود ، پراکنده گردد و بمردم یاد داده شود . نیز دانا کهای کهن بیهوده از فلسفه و عرفان و مانند اینها ، از میان رود . لیکن اینها فرصت نداده و بآن میکوشیدند که مشروطه را از معنی درست خود بیرون آورند و هر کس بدخواه معنای دیگری بآن دهند و بدینسان آن را يك چیز بیکاره ای گردانند .

روشنتر گویم : بجای آنکه پیروی از آیین مشروطه کنند میکوشیدند آن را پرورفتار و شیوه زندگانی خود گردانند .

يك چیز بسیار شگفت « جمله های پا در هوایی » است که در همه روزنامه ها رواج پیدا داشت . مثلاً یکی امروز میخواست نگارشی در ستایش دانش بنویسد چنین می نوشت : « علم است که صفحه اروپا را بهشت روی زمین گردانیده ، علم است که ملل متمدنه را بسیادت و سعادت رسانیده ، علم است که ژاپون را در ردیف دولدرجه اول گردانیده ... » از اینگونه بیست یاسی جمله را پی هم می آورد . فردا میخواست بستایش از « اخلاق » پردازد و این بار همان جمله ها را در باره « اخلاق » میآورد . پس فردا نوبت ستایش به « تمدن » می رسد باز همان ها را می شمرد . تا سالها شیوه چیز نویسی همین میبود و روزنامه های پر مایه از حبل المتین و مجلس و مانند آنها نیز همین شیوه را دنبال می کردند . اگر سخن بدرازی نیانجامیدی توانستیمی نمونه هایی را از نوشته های خود آنها در اینجا بیاوریم .

این هم گفتیم که بسیاری از اینان ، در آزادخواهی با یایی برای خود ، جز گله و ناله از دربار و بدگویی از شاه و پیرامونیان او نمی شناختند ، و چنین میدانستند که هر چه بیشتر بنالند و بیشتر بدگویند آزادی خواهی بیشتر نموده اند ، و این بود در برخی از روزنامه ها هر چند میتوانستند تندی مینمودند (یکی از اینها روح القدس بود که داستانش را خواهیم آورد) .

این روزنامه ها جز از ندای وطن و تمدن و صبح صادق دیری نپاییدند و هر یکی پس از ده یابست شماره از میان رفت . صبح صادق نیز بسیار نپایید . ولی تمدن و ندای وطن تا توپ بستن مجلس برپا میبودند .

در پایان نه ماه نخست ، در میان دیگر روزنامه ها ، دو نامه **دوروزنامه دیگر** آبرومندی هم در تهران پدید آمد که یکی از آنها « حبل المتین » تهران ، و دیگری « صور اسرافیل » بود .

حبل المتین را سید حسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام بنیاد نهاد ، و خود شاخه ای از حبل المتین کلکته شمرده میشد ، چون نخستین روزنامه روزانه در ایران می بود ، و با کاغذ

نهادند ، و آنچه ما از خواندن شماره‌های این میفهمیم بهتر از خود آن بوده .
در داستان «پیمان انگلیس و روس» که بیاد آن خواهیم پرداخت و همچنین در برخی پیش
آمد های دیگر ، این روزنامه گفتار های مفردار خوبی نوشت ، می‌توان گفت سید حسن
پس از آن بدخواهی‌ها که با جنبش مشروطه خواهی کرده ، و بهواداری از عین‌الدوله
آن دشمنی‌ها را با کوشش های دو سید نموده بود، این زمان به نیکبایی برخاست و شکست
را بدینسان بست .

اما صور اسرافیل ، آن را میرزا قاسمخان تبریزی و میرزا جهانگیر خان شیرازی
بنیاد نهادند و میرزا علی اکبر خان قزوینی (دهخدا) یکی از نویسندگان او بود . این
روزنامه هم با کاغذ و حروف خوب چاپ میشد و راهبران آن مایه می‌داشتند و تا زمان توپ
بستن مجلس بر پامیبود .

در این روزنامه يك بخش شوخی آمیزی زیر عنوان «چرند و پرند» نوشته می‌شد که
دهخدا آن را می‌نوشت ، و از اینرو «صور اسرافیل» به «ملانصرالدین» و «آذربایجان»
مانندگی پیدامی‌کرد . خوانندگان باین بخش بیشتر رو می‌آوردند و انگیزه رواج روزنامه
بیش از همه ، این بخش می‌بود .

بیشتر روزنامه های تهران، این آك راهم میداشت که بهش‌های توده نزدیک نیامد
و باشوریکه برخاسته بود همراهی نمی‌توانست . توده‌ای بنام مشروطه خواهی و قانون طلبی
بتکان آمده دلها پر از سهش و آرزو گردیده ، و از آنسوی هر چند روز یکبار داستان
تکان دهنده دیگری رخ می‌دهد . کنون یکروزنامه میباید یا شیوه آموزگاری پیش گیرد
و باز ندیدن معنی مشروطه و قانون و دادن آگاهیهای سود مند از چگونگی توده‌ها و
سیاست دولتها و مانند این ، اندیشه‌ها را پیش برد ، و بایاری در جوش و سهش مردم
همبازی نموده و در شادیها شادی و در دلتنگی‌ها دلتنگی نشان دهد . آن روزنامه‌ها هیچ
یکی از اینها را نمی‌توانستند ، و چون خواستشان بیش از همه خود نمایی بود جز بنوشته‌های
خشکی ، از فلسفه و عرفان و حدیث ، نمی‌پرداختند . شعر که کالای ایرانست اینان
باری باشعرهای ساده و آسانی در جوش و سهش بامردم همراهی نمی‌کردند . گاهی اگر
شعرهایی سروده میشد جز همان قصیده‌های ترکستانی و غزلهای هندوستانی نمی‌بود ،
و بیش از همه ، به درستی قافیه و یابفزونی «جناس» و «ترصیح» کوشیده می‌شد . آن شعرهای
ترکی عامیانه ملانصرالدین و آذربایجان که ما نمونه‌هایی از آنها را آوردیم ، در تهران
آن نیز دیده نمی‌شد .

روزنامه صور اسرافیل ، در این زمینه از آنها جدا می‌بود و به سهش‌ها و آرزو های
مردم تا اندازه‌ای نزدیک می‌آمد . و در پیش آمده‌ها پابمیان نهاده گفتارها می‌نوشت . همان
بخش «چرند و پرند» آن بیشتر در زمینه پیش آمده‌ها می‌بود . مثلا در همان روزها در
تهران، همچون تبریز، نان کمیاب شده و مردم سختی می‌کشیدند و نان فروشان فرصت بدست



پ ۸۰

میرزا علی اکبر خان دهخدا

و حروف خوب بچاپ میرسید، و آنگاه گفتارهای آنرا شیخ یحیی کاشانی که هم نویسنده خوب
می‌بود و هم آگاهی بیشتر از دیگران میداشت مینوشت ؛ ارجی در میان مردم پیدا کرد . و
تا زمان توپ بستن مجلس همچنان پیش رفت .

حبل‌المتین هفتگی کلکته همچنان بیرون می‌آمد ، ولی پیداست که این زمان ارج
پیشین را نمیداشت . زیرا این زمان روزنامه‌های دیگری پیدا شده و نیاز مردم را بخواندن
آن کمتر گردانیده بود . بویژه که آن برای رسیدن به تهران یکماه بیشتر زمان میخواست و
نوشته‌ها از بها میافتاد . این بود که این را بنام يك شاخه‌ای از آن در تهران بنیاد

آورده به آرد خاک می آمیختند . صور اسرافیل این را عنوان کرده يك « چرند و پرندی » نوشت .

چنانکه گفتیم از چندی باز ، در مجلس گفتگوی فروش دختران قوچان بمیان آمده بود و دارالشوری می کوشید که آن دخترها را بازگرداند ، و آصف الدوله فرمانفرمای خراسان که این گناه بگردن او انداخته میشد پنهان خوانده شده و دارالشوری او را بیاز خواست و داوری کشیده و داستان ساخت دنبال می کرد . روپهرفته باز گردانیدن دختران قوچانی یکی از آرزوهای آزادیخواهان شده بود . صور اسرافیل درباره آن ، گفتاری برویه پیس نوشت و شعرهای ساده هتاینده ای از زبان دخترها ساخت :

هفده و هجده و نوزده و بیست ای خدا کسی فکر ما نیست

چنانکه گفتیم جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود ، بیش از همه ، رویه و رنگ « شریعت طلبی » می داشت تا کم کم رنگ و رویه « میهن پرستی » گرفت . این دو رنگی در روزنامه ها نیز پدیدار بود ، و روزنامه صور اسرافیل از گام نخست این رویه نویسن را میداشت و نویسندگان آن آگاهی نیکی از تاریخ اروپا و کشور های آنجا ، از خود نشان میدادند و بر سر همین نواندیشی ، دشمنیها باوی پدید آمد ، تا آنجا که شادروان طباطبایی از آن آزرده گی نمود ، و یکبار نیز بادستور وزیر علوم جلوگیری از بیرون آمدن آن شد ، ولی دو باره راه آن را باز نمودند و صور اسرافیل میبود تا داستان توپ بستن بدارالشوری پیش آمد و ما سرگذشت میرزا جهانگیر خان و دیگر نویسندگان آن را خواهیم آورد .

در نه ماهه نخست جز از تبریز و تهران ، دو روزنامه بیشتر پدید نیامد : یکی « فردین » ارومی بود که نوشتیم ، و دیگری « جهاد اکبر » اسپهان بود که میباید آن را هم نام بریم . تا آنجا که ما میدانیم در شهرهای دیگر از شیراز و همدان و مشهد ورشت و مانند اینها ، در این نه ماه روزنامه ای نوشته نشده .

بخش دوم

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

گفتار ششم

اتابك بچه نیرنگهایی گرشید آ...

در این گفتار گفتگو میشود از نیرنگهایی که
اتابك برای بیم زدن دستگاه مشروطه
بکار برد و از پیش آمده های زمان سررشته داری
او تا جاداشدن ملایان از مشروطه خواهان.

چنانکه گفته ایم آمدن میرزا علی اصفرخان اتابك بایران، یکدور
اندیشه های اتابك نوبی در تاریخ مشروطه پدید آورد. اینمرد با روی خوشی که
می نمود در دلش جز بدخواهی و دشمنی نمی بود، و با آن نویدها
که میداد و سوگندها که میخورد جز بر انداختن مشروطه را نمی خواست. محمدعلیمیرزا
و آموزگاران زيرکی و کارآزمودگی این را بدیده گرفته برای برچیدن دستگاه شورش
و جنبش بایرانش خوانده بودند.

چنانکه گفته ایم، پیش از آمدن او محمدعلیمیرزا خود به نبردی برخاسته و شکست
خورده، و این زمان نقشه اش آن شده بود که با مجلس دورویه راه رود و هرگونه همراهی
از آن دریغ دارد، و در همه جا حکمرانان و نیرومندان را با شوب و ستمگری و آزار مردم
برانگیزد، و میان علما دوتیرگی انداخته کسانی را از آنان بدشمنی مجلس وادارد.

اتابك این نقشه را بزرگتر گردانیده بایك چابکی و پافشاری بسیار بکار پرداخت.
یکی از نیرنگهای او این بود که کسانی را از سران مجلس بکناره جویی از آن برانگیزد،
و نیز یکدسته از نمایندگان را بهواداری خود وادارد، که بدینسان مجلس را از شکوه و
نیرو اندازد، و خواهیم دید که با چه استادی این نیرنگ را بکار بست.

پیش از آمدن او در چند جا آشوب پدیدار گردیده، حاجی آقا محسن در عراق،
متولیباشی در قم، قوام الملک در شیراز، هریکی از راه دیگری با مجلس و مشروطه
بدشمنی برخاستند. حاجی آقا محسن از ملایان دیده دار عراق، و خود مرد بیباک و
بیدادگری بود. پیش از جنبش مشروطه بیدادگریها کرده و در نتیجه آن بتهرانش
خواسته بودند. این زمان که باز در عراق میبود، بانگیزش محمدعلیمیرزا یا بدلخواه
خود، دوباره بکار برخاسته بود. چنانکه گفته میشد سوارها برای تاراج و کشتار باین
دیه و آن دیه میفرستاد. یکمرد مجتهدی رفتار شامسونان میکرد. بارها در مجلس



پ ۸۱
عباس آقا تبریزی

ستمگریهای او بمیان می آمد. در نشست روز سه شنبه نهم اردیبهشت ۱۲۸۶ (۱۶ ربیع-الاول ۱۳۲۵) تلگراف زنهای ابراهیم آباد خوانده شد که از قم فرستاده و در آن چنین می گفتند: چهارده تن از کسان ایشان بفرموده شیخ عبدالله ثانی، (۱) حاجی آقا محسن کشته شده است و هفده باهجه تن زخمی گردیده و نزدیک بمرگ میباشند. و گروهی را نیز گرفته بند کرده اند.

مجلس از این تلگراف بنگران آمد. یکی از نمایندگان گفت: «اگر اینطور است ثمر نشستن مادر اینجا و حرف زدن چیست؟! ..» دیگری گفت: «خیلی عجب است که میگویید اگر اینطور است، و حال آنکه تعدیات حاجی آقا محسن بالاتر از اینهاست». متولیباشی در قم، با مشروطه بدشمنی برخاسته و دسته ای بر سر خود گرد آورده، جلوگیری از جنبش آزادیخواهان میکرد و بانجمن راه نمیداد، بمردم ستم دریغ نمیداشت. یکدسته بدادخواهی او بتهران آمده بودند و بارها در مجلس یاد بیدادگری او میرفت. قوام الملک که حکمرانی شیراز از سالها در خاندان ایشان بوده و در فارس پیروان وزیر دستان بسیار میداشت، با مشروطه دشمنی مینمود، و میان او و پسرانش با «انجمن-اسلامی» و آزادیخواهان کشاکش سختی برخاسته بود. آزادیخواهان در تلگرافخانه گرد آمده، و قوام الملک و کسانش مسجد نو را جایگاه گرفته بودند. هر روز تلگرافهای ناله و فریاد میرسید و در مجلس بارها گفتگو بمیان می آمد. از اینسوی «انجمن اتحادیه فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند، به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته، در بهارستان چادر زده از مجلس دادخواهی میکردند.

مجلس بارها درباره اینها بدولت یادآوری میکرد ولی نتیجه دیده نمیشد، و همچنان میبود تا اتابک سررشته دار گردید، و آن نویدها را در باره همراهی با مجلس داد، و چون در این زمینه پافشاری میرفت، برویه کاری با تلگراف حاجی آقا محسن و متولیباشی را بتهران خواست. قوام الملک را نیز از حکمرانی برکنار گردانید. لیکن نتیجه ای از اینها دیده نشد و آنان پروای تلگراف ننمودند.

روز سه شنبه ۱۶ اردیبهشت (۲۳ ربیع الاول) که روز مجلس میبود در حیاط بهارستان هنگامه ای برپا گردید. شیرازیان که بدادخواهی در آنجا بست می نشستند امروز دسته هایی از انجمنهای دیگر را هم بیاری خود خواندند. نیز ستمدیدگان قم و عراق که از دست متولیباشی و حاجی آقا محسن بدادخواهی آمده بودند با آنان پیوستند.

در این هنگام یکی از گرفتاریها ناخشنودی شاهسونان ببنادای از حکمران خودشان، پالکونیک روسی، میبود. پالکونیک که او را برای فرماندهی قزاقخانه بایران آورده

(۱) شیخ عبدالله یکی از «مشیخ» بزرگ کردمی بود که در زمان ناصرالدینشاه بنام لشکرکشی و جنگ با «رافضیان» از خاک عثمانی باذربایجان تاخت و کسان او در کشتار مرد و زن و بچه و در تاراج و ویرانی اندازه نگه نداشتند و این بود که به ستمگری شناخته گردید.

بودند، حکمرانی ایل شاهسون ببنادای که در پیرامون ساوه می نشستند، نیز با وی میبود و تا میتوانست با مردم چیرگی و ستمگری دریغ نمیکفت. همچنین با سرکردگان ایرانی قزاقخانه دژ رفتاری بسیار مینمود.



۸۲
در راست یسبی: حاجی شیخ مازندرانی - حاجی تهرانی - آخوند خراسانی

از اینرو پس از جنبش آزادیخواهی، کسانی از آن سرکردگان، گردنفرازی نموده از قزاقخانه خود را کنار کشیدند. نیز ایل شاهسون در برابر او ایستادگی نشار داده بناله و دادخواهی برخاستند. در این هنگام یکدسته از آنان نیز در بهارستان بست می نشستند، و امروز آنان هم با دیگران یکی گردیدند. رویهمرفته چند هزار دادخواه گرد آمده بجوش و خروش پرداختند. نخست از

ستمگرهای قوام سخن راندند و تلگرافی از شیراز خواندند که « قوام بشرارت افزوده و جمعی را از اجله علما صدمه زده و اذیت کرده. چند نفر قریب بهلاکتند ». سپس عراقیان و قمیان و شاهسونان، هر گروهی بنوبت خود، از بیدادگرهای حاجی آقا محسن و متولی باشی و پالکونیک یاد کردند.

سپس سید محمد رفیع نامی که بتازگی از قم و عراق بازگشته بود بروی بلندی آمده بسخن پرداخت. نخست از بدی قمیان و نگراییدن آنان بمشروطه، و از بیدادهای متولیباشی سخن رانده سپس بیدادهای حاجی آقا محسن درآمد، و از چیرگی او در عراق، و اینکه با زور مردم را به بستن بازار واداشته، خانه‌های دو تن را بتاراج داده چند هزار سوار گرد آورده و بر سر علیخان در ابراهیم آباد فرستاده، که با جنگ و خونریزی با نجا دست یافته، چهارده تن کشته، هجده تن زخمی کرده‌اند، يك كودك سه ساله را بچاه انداخته‌اند، بزنان گزند و آزار درینغ نگفته‌اند، سخن راند.

این داستانها را بدرازی سروده همه را بگریه انداخت. مردم به هیاهای می-گریستند و نامهای حاجی آقا محسن و پالکونیک و قوام و متولی باشی را با نفرین و بیزاری بزبان می‌آوردند.

چون سخنرانی به پایان رسید همگی روسالون مجلس آوردند، و بآوردن بگردادخواهی نموده چاره طلبیدند، همچنین از قانون اساسی نام برده بپایان رسانیدن و بیرون دادن آن را خواستار شدند. سپس چون نمایندگان از مجلس برخاستند جلو آنان را گرفته راه ندادند. سعدالدوله بجلو آمده پند بایشان داد، و خود بگردن گرفت که بخانه اتابك رفته برداشتن قوام و حاجی آقا محسن و متولیباشی و پالکونیک را از شیراز و عراق و قم و ساوه بطلبید، و پافشاری نموده نتیجه بدست آورد. بدینسان مردم را پس گردانیده راه بنمایندگان باز کرد.

لیکن این رفتن سعدالدوله بخانه اتابك، نتیجه اش کناره جویی او از نمایندگان گرید. اتابك او را فریفته بسوی دربار کشید. مردی که در زمان خود کامگی بهواداری از مشروطه و قانون برخاسته، و بکیفر آن از وزیری برافتاده و با رنج و خواری بسیار به یزد رانده شده، و سپس در زمان مشروطه از مردم ارجمندی بسیار دیده، و باشکوه و پاسداری بنهران بازگشته، و یکی از نمایندگان برگزیده مجلس شده، و از مردم نام پدر توده، (ابوالمله) یافته بود، بیکبار همه این چیزها را فراموش کرده، و از جایگاه بلندیکه یافته بود چشم پوشیده بسوی دربار گرایید، و در چنین هنگامی از مجلس کناره جست.

داستان نامه هایی را که اتابك از میرزا ملک خان و طالبوف برای این آورده بسوده نوشته‌ایم؛ (۱) لیکن آنها انگیزه اینکار نتوانستی بود. طالبوف یا میرزا ملک خان ازو، کناره جویی از مجلس نخواسته بودند. می‌باید گفت؛ انگیزه جز ناشایستی خودش

نبوده. با بیرون رفتن او از مجلس مشارالملك و برخی دیگر نیز کناره جویی کردند، و این يك فیروزی از اتابك بود که مجلس را از این نمایندگان بی بهره گردانید. اما داستان قوام و دیگران و نتیجه آن شورش و نمایش، روز پنج شنبه هجدهم اردی-بهشت (۲۵ ربیع الاول)، محتشم السلطنه دستیار وزیر داخله (اتابك)، که بنمایندگی ازو بمجلس می‌آمد در آن باره چنین گفت:

« حاجی آقا محسن همین دو روزه از عراق حرکت خواهند کرد. در باب قوام الملك و پسرهایش هم تلگرافات اکیده شده خاطر آسوده دارید که همین چند روزه حرکت خواهند کرد... متولیباشی حضرت معصومه هم احضار شده‌اند.

لیکن اینها جز فریبهایی نبود، و خواهیم دید که اتابك بجای خوابانیدن این آشوبها گرفتارهای دیگری برای مجلس پدید آورد.

در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. چنانکه **اندیشه‌های حاجی** گفته‌ایم تبریزیان خرده‌هایی بقانون اساسی گرفته چیزهایی را **شیخ فضل الله** درخواست نمودند که بآن افزوده گردد.

مجلس ناگزیر شد کمیونی برگزید. و اینان يك قانون بزرگ-تر دیگری بنام «متمم قانون اساسی» نوشته آماده گردانیدند. لیکن از ترس آنکه بهانه بدست بدخواهان افتد ناگزیر شدند از دیده علما بگذرانند، و این بود نشستهایی در مجلس برای این کار برپا میگردند که بهبهانی و طباطبایی و حاجی شیخ فضل الله و برخی دیگری از علماء گرد آمده در آن پیرامون گفتگو میگردند.

ولی این گفتگوها دودستگی بمیان علما انداخت و دشواریهایی پدید آورد، و برای آنکه داستان نیک روشن شود در اینجا اندکی ایستاده و در باره این علما و اندیشه-ها و آرزوهای ایشان سخنانی برانیم:

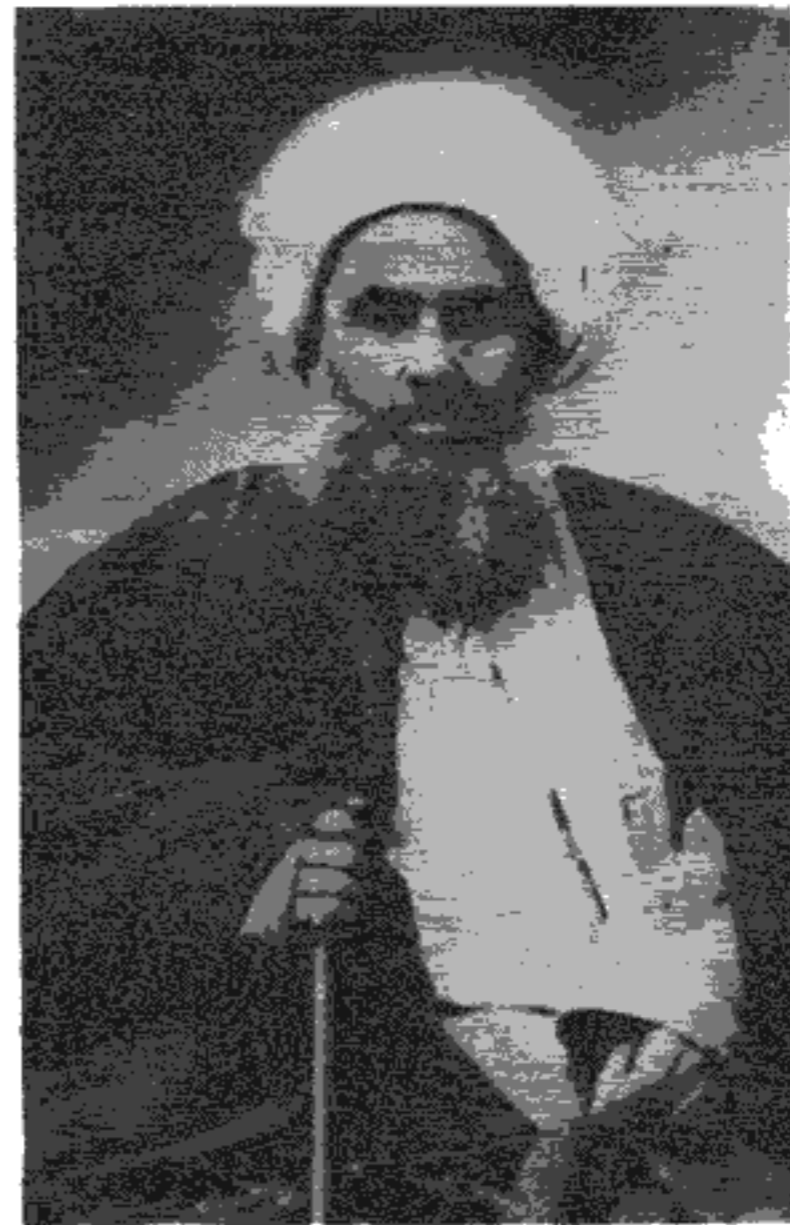
چنانکه گفته‌ایم جنبش مشروطه را در تهران دو سید پدید آوردند و صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمد رضای قمی و کسان دیگری از ملایان با آنان همگام میبودند. سپس در پیش آمد بست نشینی در مسجد آدینه و کوچیدن بقم حاجی شیخ فضل الله نیز با آنان همراهی نمود و پس از آن همیشه همراه میبود.

پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهر ای جسته بکنار رفتند. ولی دو سید و حاجی شیخ فضل الله همچنان باز ماندند، و چون مشروطه را پدید آوردند خود می‌شماردند از نگهبانی ماز نمی‌ایستادند. دوسید با آنکه بنمایندگی برگزیده نشده بودند همیشه در نشستهای مجلس میبودند و بگفتگوها در می‌آمدند. حاجی شیخ فضل الله نیز گاهی میبود.

اینان مشروطه را پیش بردند لیکن در اندیشه و آرزو یکی نمیبودند. دو سید راستی را مشروطه و قانون میخواستند، ولی حاجی شیخ فضل الله «رواج شریعت» را

میطلبید و بیکیار از هم جدا میبودند .

دو سید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را میشنیدند ، و همچون بسیاری از کوشندگان ، انگیزه و سرچشمه کار را جز بودن قانون و



پ ۸۳

حاجی شیخ فضل الله نوری

گاهی نیز در پاسخ پرسشهایی که میرفت اندیشه خود را باز نموده چنین میگفتند : اکنون که « صاحب شریعت » (امام زمان) نا پیداست و « اجرای شریعت » نمی شود و خواست و ناخواست « حکام جور » چیره گردیده اند باری بهتر است برای جلوگیری از خود - کامگی و ستمگری ایشان قانونی در این میان باشد و « عقلای امت » محلی برپا کرده در کارها « شور » کنند .

مشروطه در اروپا و نبودن آن در ایران نمیدانستند ، و از اینرو از درون دل به پدید آوردن مشروطه و قانون میکوشیدند . چیزی که هست اینان که از علمای شیعی و بیگمان هوادار « شریعت » و « مذهب » میبودند ، خرسندی نمیدادند که قانونی با شیخ « شریعت » گزارده شود و از آن بجلو گیری میکوشیدند .

آخوند ملا کاظم خراسانی و حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی ، که آنان نیز از نجف به پشتیبانی برخاسته و با تلگراف و نامه یاورینهای بسیار

بجایی مینمودند ، همین راه را میپیمودند ، و

این اندیشه آنان میبود باید گفت مشروطه را از « شریعت » جدا میکردند ، و از اینرو چون کسی میگفت : « مشروطه باید مشروعه باشد » ، بانگ پرو زده میگفتند : « ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمیشود » . (۱)

لیکن اینان نیز با بستگی به « شریعت » نموده میخواستند قانونی که آشکاره آخشیج آن باشد گزارده نشود و کارهاییکه با « مذهب » نمیسازد بمیان نیاید ، و در این باره ایستادگی از خود نشان میدادند .

اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه خواهی مینمودند ، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی دانستند ، و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمیداشتند ، مردان غیرتمند از یکسو پریشانی ایران و ناتوانی دولت را دیده و چاره ای برای آن جز بودن مشروطه و مجلس نمیدیدند و با پافشاری بسیار بهواداری از آن میکوشیدند ، و از یکسو خود در بند کیش بوده چشم پوشی از آن نمیتوانستند . در میان این دو در میماندند .

اما حاجی شیخ فضل الله بیکیار در راه دیگری میبود . اینمرد از یکسو بشکوه و آرایش زندگی ، و بنام و آوازه ، دل بستگی بسیار مبداشت و « پارک الشریعه » بنیاد نهاده و اسب و کالسکه بسیج کرده همیشه بادستگاه اعیانی میزیست ، از یکسو فریفته « شریعت » میبود و رواج آن را بسیار میخواست . توده و کشور و اینگونه چیزها نزد او ارجی نمی داشت . باین اندیشه ها کمتر نزدیک آمده بود . با شور و جنبش مشروطه خواهی همراهی نمود ولی معنای آن را نمیدانست .

چون در زمانهای پیش ، در ایران بیش از دو نیرو نبودی : یکی « حکومت » و دیگری « شریعت » و هر زمان که با حکومت کشاکش رفتی جز به - برای پیشرفت کار « شریعت » رفتی ، و او این شور و جنبش را که با دربار قاجاری میرفت ، نیز از آنگونه میشمرد و از يك نیروی سومی ، نیروی توده ، که این زمان پدید آمده و گام ، بگام زور آورتر میگردد ، نا آگاه مانده گمان دیگری نمی برد . باین امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین میخواست که « احکام شرع » را برویه قانون آورد و بمجلس بپذیراند . رویهمرفته به بنیاد نهادن يك « حکومت شرعی » میکوشید .

برای اینکه از اندیشه و سهش او نمونه درستی در دست باشد بخشی از نامه او را که در دیماه ۱۲۸۵ (ذی القعدة ۱۳۲۴) با سپهان برای آقا نجفی نوشته در (۱) جمله ایست که حاجی شیخ عبدالله مازندرانی به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته .

حاجی میرزا حسن هنگامیکه از تبریز با خشم بیرون آمده تلگرافی (یا نامه ای) بنجف فرستاده و در آن پس از بدگویی از مشروطه خواهان چنین گفته : « باید مشروطه مشروعه باشد » . حاجی شیخ در پاسخ او گفته : « ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی شود » . این داستان آن زمان بزبانها افتاد و شاعر (خامنه ای) هم گفته : « بلی از گاو مجسم مجوف ضلالت انسان » لیکن من تاکنون تلگراف یا نامه حاجی شیخ را درجایی ندیده ام .

اینجا میآوریم :

«چنین بنظر میرسد که اگر وضع مملکت برگرفتن خراج شرعی بر صدقات لازمه»
 «از زکوة و غیرها و بعبارت اخری اخذالعشر مما ینبت من الارض و طرح جمیع عناوین»
 «دیگر و صرف در مصارف اصناف ثمانیه من العالمین و الفارمین و المؤلفه و فی سبیل الله»
 «الخ بشود بشرحی که محتاج بذکر نیست و جناب عالی محض توجه محیط بتمام آن میشود»
 «کارها اصلاح و زاد فی شرف الاسلام و حصل الشرف فوق الشرف و فیه من الفوائد»
 «الاسلامیه مالا یخفی اگر چه مناقشات علمیه در دقیق نظر بسیار است و لکن مقصود بعد»
 «از وقوع عمل بوجه لا بدیه بصحت اسم است و منافع مترتبه بر این اسم و اما طرق»
 «دیگر معالیه ملل الاروبیین فقیه اضمحلال الدین و انحطاط الاسلام و اهل و خوف»
 «الوقوع ولو بعد حین فی مفاصد کثیره» . و بالجمله اگر از اول امر عنوان مجلس عنوان»
 «سلطنت جدید بر قوانین شرعی باشد قائمه اسلام همواره مشید خواهد بود» .

این را باقا نجفی نوشته که او را با خود هم اندیشه گرداند ، و سپس رونوشتش را بنجف برای پسر خود فرستاده که آخوند خراسانی و دیگر علمای آنجا را بیگانه کند . این در چند ماه پیش ، و در هنگامی بوده که آزادیخواهان نیک شناخته نگردیده ، و خواست ایشان که روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن کشور میبود ، نه رواج دادن به «شریعت» . نیک دانسته نشده ، و جز امید و خوش گمانی در دل این مجتهد شیعی جانمیداشت .

لیکن کم کم چگونگی بیرون می آمد ، و نیروی آزادیخواهان می سترسید و جدایی که میانه خواست ایشان و اندیشه ایندسته از میان علما آغاز دو دستگی
 میان علما و از مشروطه دلسرد می شدند و بکله وبدگویی بر میخواستند . بیش از همه نوشته های روزنامه ها باینان گران می افتاد .

روزنامه ها آنروز چیزیکه باخشیح دین یا «شریعت» باشد نمی نوشتند ، و خود نیارستندی نوشت . آنروز دشمنی باکیش یا دین در میان نمیبود ، و هنوز بیشتر پیشروان جنبش، خود از دینداران ، یا بهتر گویم : از پیروان کیش شیعی ، میبودند .

لیکن همینکه روزنامه ها در سرا پای ستونهای خود گفتگو از «شریعت» و علما نمی کردند ، همینکه سخن از آبادی کشور و نیرومندی توده میرانند و چیزهای نوینی از درس خواندن دختران و باروفا فرستاده شدن شاگردان و مانند اینها بمیان میآوردند ، همینکه در برابر علما ایستاده خود جدا سرانه اندیشه بیرون می دادند ، اینها در دیده آنان جز روگردانی از دین و بی پروایی با «شریعت» نمودار نمی شد .

آن دل بستگی که آزادیخواهان بکشور مینمودند و بدین و علما نمی نمودند ، مایه رنجش اینان میگردید ، و همین را دلیل بیدینی آزادیخواهان میشماردند . این شکفت تر که

نام بایی (بهایی) بروی آنان میگزاردند .

«در نگاه نخست پنداشته میشود که چون دشمنی سختی را که ایرانیان در باره بایان (بهاییان) می داشتند می دانسته اند ، برای برآغلانیدن مردم برآزادیخواهان ، این

نام را بروی آنان میگزاردند . لیکن مامیبینیم در نامه های که به نزدیکان و راز - داران خود مینوشته اند نیز این نام رامی برده - اند . از اینجا پیداست که براستی چنین پنداری در دلهاشان میبود .

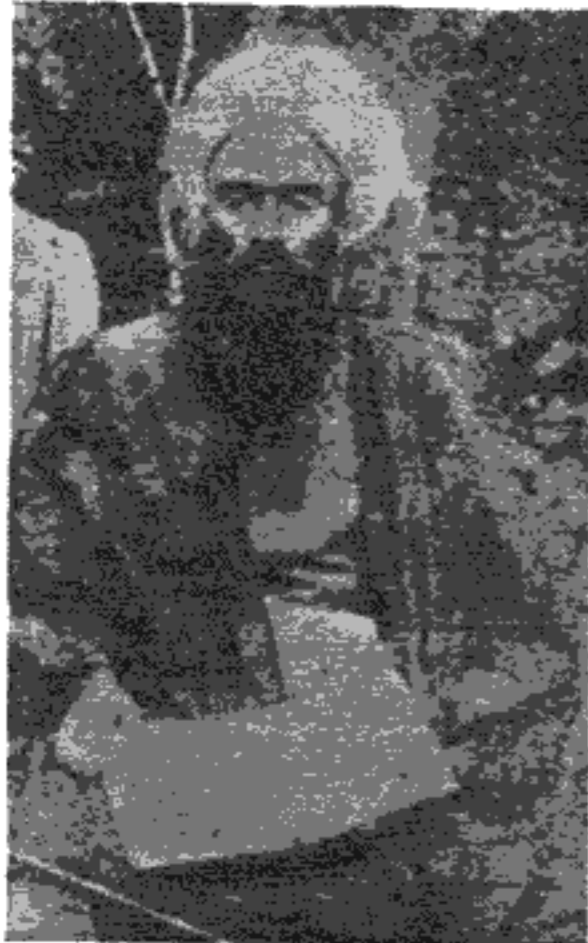
سید احمد طباطبایی که از آغاز کوشش همگام برادر خود (شادروان طباطبایی) بوده ، و در کوچیدن به عبدالعظیم و قم همراهی نموده ، و اینزمان کم - کم از مشروطه دلسرد میشده ، در نامه ای که بدختر خود در نجف نوشته

چنین میگوید: «از مجلس

پ ۸۴
 شیخ محمد رضای قمی

شورایملی هم بجز سختگیری بر مردم چیز دیگری ظاهر نشده . چیزیکه ظاهر شده اینکه بایبه و طبیعین قوت گرفته طلوعی دارند که شاید مسلمین باید از آنها تقیه کنند» . میگوید: «فلا در حیاط شاهی مقابل خانه جناب آقا سید ریحان الله زنها مجلس منعقد کردند رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل است که سنه سابقه ملکه ایران را بفرنگستان برده و یکی زن میرزا حسن رشدی معروف و یکی بی بی نامی که هر سه از قرار مشهور محقق - البایبه هستند» .

در نامه دیگری که بداماد خود نوشته چنین می گوید : «نمیدانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر بدین و دنیای مردم میزند و چه آثار شریه بر آن مترتب است .



مجلسیکه بایبه و طبیبیه داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیس آن مجلس باشند بهتر از این نخواهد شد ، نمیدانید که این فرقه ضاله بایبه و لامذهبا چه قوتی گرفته و چه فتنه و آشوب میکنند . خدا لعنت کند سید جمال الدین واعظ لا مذهب را چقدر مردم را بضالت انداخت . بنحویکه مردم از بسکه آن خبیث سرمبزر گفته که دعا و قرآن نخوانید و روزنامه بخوانید روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب میدانند و دعا و قرآن را موقوف کردند آنهم چه روزنامه که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است . البته از روزنامه مجلس و کوکب دری و ندای وطن با آنجا فرستاده اند (۱)

نامه خود حاجی شیخ فضل الله را که به پسرش نوشته نیز خواهیم آورد ، اینان از یکسوکیش بهاییان را نمیدانستند ، و از یکسو باندیشه و آرزوی آزادیخواهان فرو نرفته و خواست آنان را در نمی یافتند . این معنی که یکمردمی خود سر رشته کارها را بدست گیرند و خود در بند نگهداری کشور باشند بدلهای آنان راه نیافته بود . آنان چنین دیده بودند که نگهداری کشور را دولت کند ، و مردم نیز گرد علماشان را گرفته براهنمایی ایشان بکار زندگی و کیش خود پردازند . این شور و سهش که آزادیخواهان درباره کشور و پیشرفت آن از خود می نمودند اینان انگیزه ای برای آن نمی دانستند ، و چون بایبان ، بهتر گویم : پیروان سید باب ، در آغاز پیدایش خود بکوشش های جانبازانه ای در راه پیشرفت کیش خود برخاسته و همه را بشکفت آورده بودند ، اینان آن داستان ها را بیاد می آوردند و در باره آزادیخواهان و کوششهای آنان چنین می پنداشتند « همان بایبانند . از آن راه نتوانستند دین خود را آشکار گردانند این بار از این راه پیش آمدند » . دل بستگی بی اندازه بکیش شیعی و آموزگهای آن چشم خرد و فهم اینان را چنان بسته بود که چنین پنداری را بدلهای آنان کارکنان در بار می انداختند . زیرا بیگمان در این هنگام کارکنان نهانی اتابک بنزد ملایان آمد و رفت میکردند و به بازگرداندن ایشان از مشروطه میکوشیدند ، و بیگمان یکی از افزار های ایشان « بایب » خواندن آزادیخواهان میبود . (چنانکه سپس این را خواهیم دید .)

این هم میباید گفت که خواست اینان از « بایبه » بهاییان بوده . پیروان سید باب که بایب نامیده شده بودند ، پس از کشته شدن آن سید و برخاستن میرزا حسینعلی بهاء الله بدو دسته جدا شدند : یکدسته میرزا حسین علی را نپذیرفته و از میرزا یحیی صبح ازل که جانشین باب میبود ، جدا نکردیدند و بنام او « ازلی » خوانده شدند ، یکدسته به بهاء الله گراییده بنام او « بهایی » شناخته گردیدند .

(۱) این نامه ها آن یکی در چهارم ربیع الاول و این یکی در هفتم ربیع الثانی ۱۳۲۵ و نزدیک به همان روزها بوده که گفتگو مینماییم ، داماد سید احمد طباطبایی آقا ضیاء الدین پسر حاجی شیخ فضل الله است .

دسته بیشتر ، اینان میبودند و کوشش را نیز اینان مینمودند . ملایان همین را می گفتند ، ولی چون از سر گذشت های اخیر ایشان آگاهی نمیداشتند با همان نام پیشین « بایبه » شان مینامیدند ، و آزادیخواهان را از دسته آنان می پنداشتند .

در جاییکه چگونگی وارونه این میبود و ما اگر بخواهیم همبستگی را که میان بهاییان و ازلیان با مشروطه بوده ، برآستی روشن گردانیم باید بگوییم : بهاییان هواخواه خود کامکی ، و ازلیان هواخواه مشروطه می بودند .

داستان اینست که چون میرزا حسینعلی بدعوی برخاست و دسته ای بنیاد نهاد رویان ، چه در ایران و چه در قفقاز ، پشتیبانی از او نمودند . بهاء الله نیز در نوشته های خود گرایش بروسیان نشان داد . از آنسوی انگلیسیان بنام همچشمی در سیاست به پشتیبانی از ازلیان برخاستند . بویژه پس از گرفتن قبرس از دست عثمانیان ، که چون میرزا یحیی صبح ازل با خاندان خود در آن آبخوست میزیست ، و خواه ناخواه بسته و زیر دست انگلیسیان گردید . چاپ کردن برآون کتاب « نقطه الکاف » حاجی میرزا جانی کاشانی را و دیباچه ای که خود او (با خامه میرزا محمد قزوینی) بر آن کتاب نوشته ، همه از این راه است .

ازلیان در ایران کمتر میبودند و خود ساخت نهان میداشتند . زیرا در سایه این نهانی از دست و زبان مردم ایمن میماندند ، و آنکاه بهنگام فرصت باسانی توانستندی بادست ملایان مردم را به « بهاییان » برآغلانند و از آنان کینه جویند . بسیاری از بهایی - کیشها در ایران ، با کوشش اینان بوده .

داستان شگفت گله مندی مردم از « تعرفه گمرکی » میسو نوز در سال ۱۲۸۲ ، که در یزد واسپهان به بهایی کشی انجامید ، می توان آن را یکی از نتیجه های این همچشمی دودولت ، و دشمنی دودسته بایکدیگر شمرد . (۱)

از سخن خود دور تیغیم ، در جنبش مشروطه چون دولت انگلیس هوا خواه آن میبود ازلیان پابمیان نهادند ما تنها در اینجا نام خاندان دولت آبادی را میبریم . حاجی میرزا هادی بزرگ اینخاندان نماینده صبح ازل در ایران میبود ، از آنسوی چون دولت امپراتوری روس دشمنی با مشروطه نشان میداد بهاییان بادستور عباس افندی عبدالبهاء خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمد علیمیرزا می بودند .

پیش از آنکه اتابک بایران آید زمینه دو دستگی میانه علما برپا شده بود ، زیرا چنانکه گفتیم مشروطه اروپایی و کیش شیعی **کشاکش بر سر قانون اساسی** دوتاست و این دو را باهم سازش نتوانستی بود ، و آنرا سازشی که آخوند خراسانی و همراهان او می اندیشیدند بجایی نتوانستی رسید . ملایان یک چیزی را در برابر « شریعت » دیدن نمیتوانستند و « باخشیج نبودن قانونها » مایه خرسندی آنان نمی گردید . بویژه پابستگی که میانه « شریعت » و زندگی

چنانکه گفتیم در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. کمیونی از مجلس آنرا آماده گردانیده بود، و تقبیرزاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی از دیگر نمایندگان شتابزدگی درباره بیرون آمدن آن مینمودند. مردم نیز آنرا میطلبیدند. همین قانون نوشتن و آنرا طلبیدن بعلمای «شریعت خواه» گران می افتاد و برنجش آنان می افزود. قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش، و شور و سهش مردم زور آور میبود. از اینرو رنجش نشان داده نشد. ولی این هنگام آن شور و سهش از زود افتاده و يك سهش دیگری بنام «شریعت خواهی» در دل های کسانی پیدا شده بود. گذشته از حاجی شیخ فضل الله و پیروان او برخی از نمایندگان مجلس «شریعت خواهی» می نمودند.

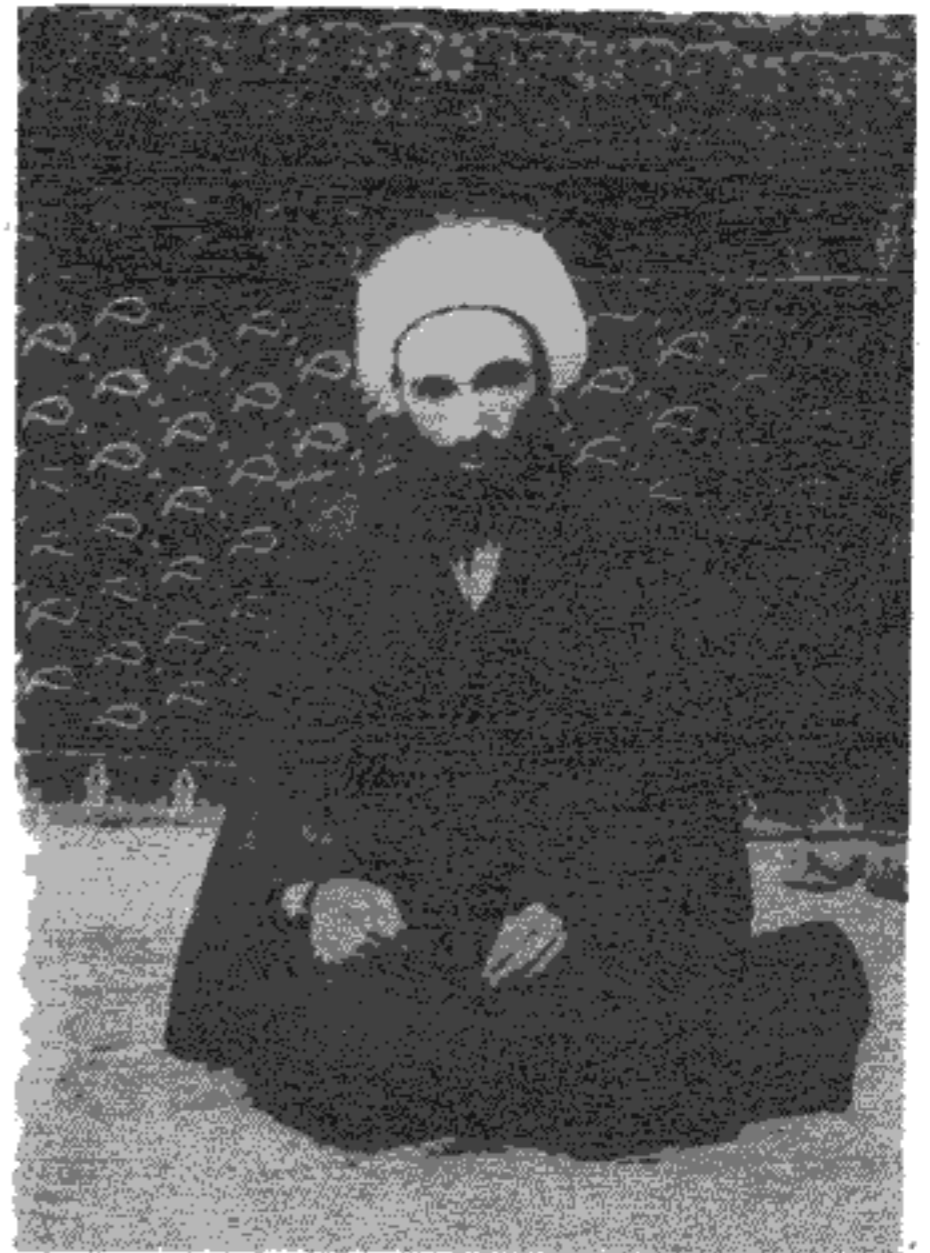
اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا «طبیعی» می پنداشتند چنین میگفتند: «خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن مینویسند.» این گونه سختانی را در میان مردم نیز پراکنده می گردانیدند.

از اینرو چون کمیون کار خود را پایان رسانید و قانون اساسی آماده گردید دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید، و برای جلوگیری از بدگمانیهای مردم چنین نهاد که کسانی از علماء با چند تنی از نمایندگان بنشینند و آنرا اصل باصل از دیده گذرانند. این را چاره کار پنداشت، در حالیکه این خود مایه دشواری خواستی بود.

زیرا حاجی شیخ فضل الله و دسته او آماده میبودند که در آن نشست ایرادهایی بقانون گیرند و باندیشه خود پیشرفت دهند. بدینسان بایستی یا يك کشاکش بزرگی در میانه در گیرد و در بیرون بدو تبرگی مردم انجامد، و یا قانون اساسی گوهر خود را از دست داده رویه «شریعت» بخود گیرد.

برای آنکه اندیشه حاجی شیخ فضل الله و چگونگی سهش های او نيك بدست آید بهتر است نامه ای را که در همان روزها برای پسر خود در نجف نوشته و نسخه آن در دست ما است در اینجا بیاوریم. متن نامه با خط دیگریست. حاجی شیخ فضل الله در کنار آن با خط خود مینویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم فرزندا عزیزا مهربانا يوم ۲۴ ع ۱ است بحمد الله همگی «سالم مدت است بخط خود چیزی بشما ننوشته ام مختصر گرفتاری و کار با اندازه ای شد که فرصت، «خواندن کاغذ نیست چهرسد بنوشتن تمام ممالک ایران از تبریز و اصفهان و شیراز و رشت، «ووو خراب وضع مردم مختلف و انجمنهای حادثه مخرب ملت و دولت اسلام هیچ متوقع، «نبود اگر تفصیل نوشته شود يك کتاب است حضرات فاسد العقیده از فرقه جدید و از دهری، «و طبیعی ووو وقت را منتهم دانسته در مقام تخریب اسلام و کندن ریشه روزنامه ها مثل، «موقف تطایر کتب قیمه ما من جریده الاوفیها سهم علی الاسلام و العلماء قضی الامر و مضی، «مردم مقدس تازه ملتفت شدند که بد شد جناب مجتهد را از تبریز بیرون کردند علی الظاهر،



پ ۸۵

شیخ مرتضی آشتیانی

آنان میبود و هر یکی بنام پیشوایی دستگاهی برچیده میداشتند و بهیچراه چشم پوشی از آن نمی توانستند. آن هوشیاری در باره نیرومندی دولتهای همسایه و بیمناکی حال ایران که دوسید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و دیگران را میبود و ایشان را بتلاش میانداخت در اینان هر گز نمیبود.

اتابك چون زمینه دو دستگی را آماده دید فرصت را از دست نداده بسود جویی برخاست، و باتش از دور و نزدیک دامن زد. چنانکه گفتیم کارکنان او بنزد علما آمد و رفت میکردند و رنجش و بدگمانی آنان را از مشروطه خواهان بیشتر میگردانیدند.

« این اوقات وارد میشوند جناب حاجی خمایی و قریب بنده نفر از علمای رشت مدتی اینجا دورشت روز بروز بدتر رئیس انجمن رشت حاجی میرزا محمد رضا تفصیل نویسی از مقام دبیر و نست اینقدرها را هم از زبان من نقل مکن الله فی الاسلام والدین این اوقات مشغول در نظامنامه اساسی در اینجا امر ختم خواهد بود چند روز است مجلس فوق العاده منعقد و داعی هم می‌روم برای اصلاح و مشغول خدا کند متخرجین مقصد خود را از پیش نبرند، دیک کلمه در نظامنامه آزادی قلم ذکر شد این همه مفاسد روزنامه‌ها وای اگر آزادی در عقاید بود چنانکه اصرار دارند آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد این کلمات را غیر از حجة الاسلام و آخوند با حدی اظهار مکن مجمل امتناع بالاختیار شد و هو بنافی الاختیار قطعاً افسوس، و که نمیشود گفت چه رسد بنوشتن ظواهر الفساد فی البر والبحر... »

بدینسان یک گرهی پیش آمده بود. دربار میخواست از پیش آمد سود جوید و باین دسته از علما پشتیبانی نموده کشاکش را هر چه بزرگتر گرداند و نگزارد قانون اساسی پرداخته گردد، و اگر اینان کاری نتوانستند و قانون پرداخته شد، این زمان عنوان کند که باید علمای نجف آن را ببینند. محمد علی میرزا رویه دینداری و پرهیزکاری بخود داده میگفت: « تا علمای نجف امضاء نکنند من امضاء نخواهم کرده. چون در نجف سید کاظم یزدی که یکی از مجتهدان بنام و خود از رده آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میباشد: و دسته بزرگی از ایرانیان باو « تقلید » می‌داشتند، راه حاجی شیخ فضل الله را پیش گرفته با مشروطه دشمنی نشان میداد، محمد علی میرزا نیک میدانست که میانه علمای نجف یکسختی نخواهد بود و قانون اساسی از نجف باز نخواهد گشت.

بدینسان نقشه نا انجام گزاردن جنبش مشروطه خواهی، و پدید آوردن کشاکش و زد و خورد در میان مردم کشیده، اسنادانه آن را پیش میبردند.

مجلسیان این نقشه را در نمی‌یافتند، و اگر در مییافتند اندازه زیانش را نمیدانستند. اگر راستی را خواهیم در مجلس این زمان دو تیرگی میباشد. چنانکه گفتیم کسانی از نمایندگان « شریعت خواهی » مینمودند، و دیگران نیز از ترس همراهی نشان می‌دادند. پیروان حاجی شیخ فضل الله هواداری از دین را شمشیری ساخته، با آن زبان هر کسی را میبردند. برای نمونه داستان پایین را مینویسم:

سه شبه بیست و سوم اردیبهشت (یکم ربیع الثانی) در مجلس گفتگواز قانون اساسی بمیان آمد، و چون گفته میشد تبریزیان شوریده و آنها میخواهند سید محمد تقی هراتی که یکی از پیروان بهبهانی بوده و بکوشش او نمایندگی دارالشوری یافته بود، و این زمان به حاجی شیخ فضل الله گراییده و هواداری از دست او مینمود دلیرانه چنین پاسخ داد:

« ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است، و این قانون اساسی قانونیست که باید امور یک مملکتی بر وفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آنها بکرات حجج اسلامیه غوررسی نموده اگر ده هزار هم



پ ۸۶

این پیکره چون میرزا مصطفی آشتیانی را نشان میدهد آورده شده.

نشستگان از دست راست، حاجی شیخ علی (شیخ المراقین)، میرزا مصطفی، از ایستادگان آنکه در پشت سر شیخ المراقین ایستاده کسیست که بنام شیخ شیپور شناخته بوده، دیگران ناشناخته‌اند. اجتماع کنند و خونها هم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری شود. حالا باید از حجج اسلامیه استدعا نمود که بلکه زودتر صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند.

کسانی از نمایندگان آذربایجان (تقبی زاده و برخی دیگر)، نقشه دربار و زیسان و آسیب آنها دریافتند و چون میبایست چاره را از تبریز خواهند چگونگی را با آنجا نوشتند

و این، شورش اردیبهشت ماه را که یکی از برجسته ترین پیش آمدهای تاریخ مشروطه است پدید آورد.

شورش اردیبهشت ماه (در تبریز)
در تبریز پس از بیرون کردن مجتهد از شهر، داستان ارجدار دیگری رخ نداد. در آنجا نیز مردم چشم براه رسیدن قانون اساسی میداشتند، و چون زمینه آنرا اینان پیشنهاد کرده بودند بیشتر از دیگر شهرها دلبستگی نشان میدادند. این را گفته ایم که در

آن روز هابقانون بیشتر از اندازه ارج مینهادند، و انبوه آزادیخواهان چنین مینداشتند که چون قانون بیرون آید و بدست مردم رسد، هر کسی بخواهدش و آرزو آنرا پذیرفته بکار خواهد بست، و هر کس بایای خود راشناخته از روی آن رفتار خواهد کرد. در کار - هاییکه میکردند چنین میگفتند: «عجالتاً باید چنین کرد تا قانون اساسی بیاید و تکلیف هر کسی معین شود». از ساده دلی و خامی بدینسان خوش گمانی مینمودند.

از آنسوی چون در اینهنگام در بسیار جاها آشفتنگی در میان میبود، و مردم از هر سورو بانجمن آذربایجان بر گردانیده چاره میطلبیدند چنانکه در همان روزها رشتیان چون حکمرانی ظفر السلطنه را نپذیرفته و آمدن او را بگیلان نمیخواستند و باین نام شوریده بودند، با تلگراف از تبریز یاری میطلبیدند، و ستمدیدگان ابراهیم آباد از قسم با تلگراف داد میخواستند - انجمن این آشفنگیها را از نبودن قانون اساسی پنداشته، و چاره را بودن آن میشمرد. آزادیخواهان نیز بهمان باور میبودند.

روز یکشنبه هفتم اردیبهشت (۱۴ ربیع الاول) یکدسته از مردم که در حیاط انجمن گرد آمده بودند گفتگوی قانون اساسی را بمیان آورده خواستار گردیدند که انجمن آنرا از مجلس شوری بخواهد. انجمن خواهش ایشانرا پذیرفته تلگرافی بدارالشوری فرستاد. در اینمیان يك دروغی در تبریز پراکنده گردید، و آن اینکه قانون اساسی را يك ماه است نوشته اند و از مجلس نیز گذشته، ولی شاه نمیپذیرد و دستینه نمیگزارد. برخی میگفتند: میخواهند بخواهش اتابك آنرا دیگرگونه گردانند.

اینسخنان با آزادیخواهان گران افتاد، و این بود روز سهشنبه نهم اردیبهشت (۱۶ - ربیع الاول) يك تلگراف بسیار درازی، بمیانگیری اتابك بشاه فرستادند، که در آن پس از شمردن جانفشانیهای آذربایجان در راه نگهداری تاج و تخت، خواهش پذیرفتن قانون اساسی و دستینه نهادن بآن را کردند.

فردای آنروز از تهران از نمایندگان تلگراف رسید که «قانون اساسی چند روز است بعد از اتمام در کمیونی قرائت شده حال در مجلس عمومی خوانده میشود». این پاسخ مایه آرامش مردم گردید.

لیکن در اینمیان نامههایی از تهران رسید، که بد خواهی دربار را آگاهی میداد. اینها مایه بیم گردید و پیشروان بهتر دیدند که بجنبشی برخیزند و در برابر بار ایستاده

جلو نقشه آنرا گیرند. در همانهنگام يك داستان دیگر پیش آمد که آزادیخواهان فرصت را از دست نداده و همان را عنوان گرفته اندیشه خود را بکار بستند.

چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و یکم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاول) تلگرافی از تهران رسید، بدینسان که همه علماء و پیشنمازان و نمایندگان انجمن سه ساعت بفرود مانده در تلگرافخانه باشند که بمطالب حضوری فوری داریم و آقایان حجج الاسلام طهران و وکلای دارالشوری کبری عموماً در تلگرافخانه حاضر خواهند شد.

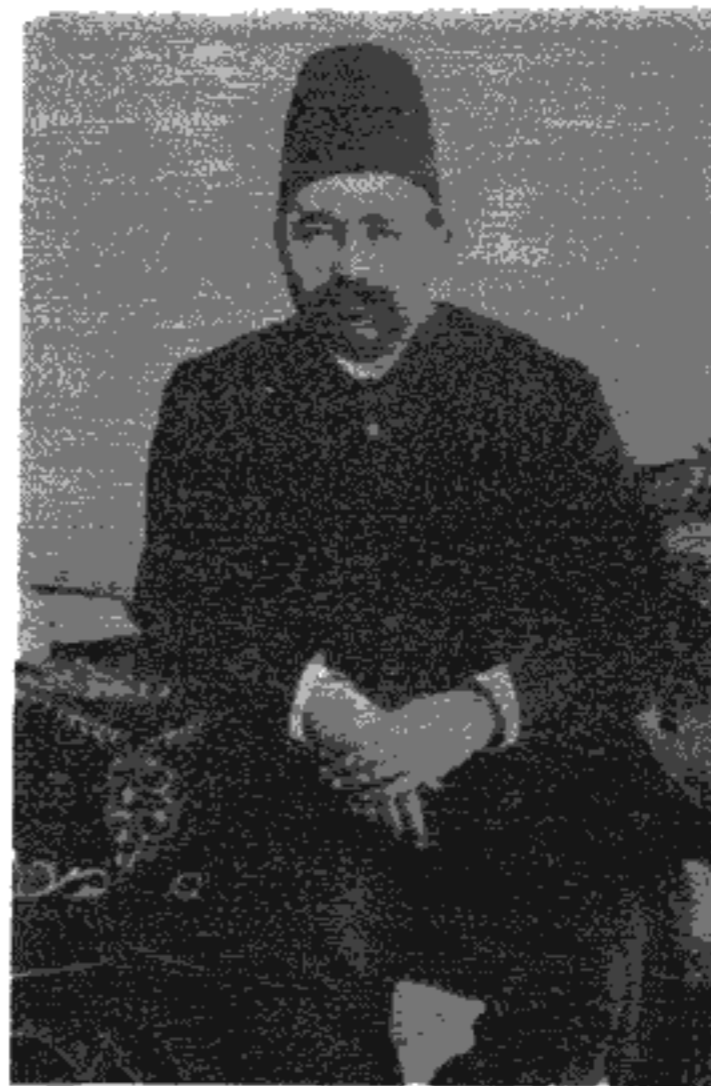
مردم از این تلگراف در شگفت شدند و بتکان آمدند. هر کسی گمان دیگری میبرد. و چون هنگام پسین رسید علماء و پیشنمازان و سردستانان در تلگرافخانه گرد آمدند. مردم نیز در حیاط انبوه شدند. از تهران تلگراف پایین رسید:

« بعد از عرض سلام و احوالپرسی بخدمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و آقایان علماء اعلام و اعضای انجمن محترم ملی دامت تا پیدائتم دیروز از زنجان تلگرافاً »
« پرسیده بودند که جناب آقای مجتهد دامت برکاته (۲۸) ماه وارد زنجان خواهند شد عقلاً »
« آنجا صلاح در این دیده اند که عموماً معظم له را محترماً بتبریز معاودت دهند و کلای »
« آذربایجان چه تصویب مینمایند حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم و »
« این خادمان ملت متفقاً لازم دیدیم خاطر شریف آقایان حجج الاسلام و علماء اعلام و آقایان دایم جماعت و اعضای انجمن محترم را مسبوق داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد از آذربایجان و تشریف فرمایی ایشان بطهران و قم بملاحظات عدیده که توضیح آن در خدمت »
« عقلاً قوم لازم نیست بکلی منافی مقصود خیرخواهان مملکت است شرافت بقعه شریفه »
« حضرت معصومه که بالطبع جالب است اگر اسباب خارجی هم محرك متنفذین قوم گردد »
« دور نیست اجتماع آنها باطراف و احوال خالی از اثر نباشد در موقعیکه احتیاج تمام »
« بر اتحاد قلوب و اقوال داریم اختلاف کلمه و اجتماع متشککین در مرکز ایران با تقویت »
« منوی آن محل مقدس بمتببات عالیات ابداً صلاح نیست محض استحکام اساس مقدس »
« مشروطیت که ترویج دین مبین است و ملاحظه شرافت ملت آذربایجانی بر عموم مسلمین »
« امروز فرض فوری است که در رفع هر قسم اختلاف به ترك هر نوع شخصیات راضی شده »
« تشدید مبانی اتحاد را خدمت کنند لهذا جمعاً متمنی هستیم که جنابان آقایان عظام از آنجا »
« و ماها از اینجا ترتیبات مراجعت دادن آقای معظم له را فراهم بیاوریم (محمد اسماعیل) »
« (مرتضوی) (محسن) (حسین) (وکلای آذربایجان) (احقر محمد الطباطبائی) »
« (احقر عبدالله الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان) . »

تبریزیان از این تلگراف دل آزرده شدند. بساز گشتن مجتهد نجیزی بود که تبریزیان بپذیرند. دارالشوری بسیم میداشت که مجتهد در قم یا در عبدالعظیم نشیمن گیرد و بد خواهان مشروطه بر سر او گرد آیند. تبریزیان بیم میداشتند که اگر باز گردد در شهر آشوب پدید آورد. چون آن نامه ها که گفتیم از تهران رسیده بود و آن اندیشه در میان

میبود در پاسخ تلگراف گفتگوی قانون اساسی را پیش کشیدند ، و پس از گفت و شنید بسیار که با مردم رفت و شورو خروشهایی که نموده شد پاسخ پایین را بتهران دادند :

« حضور مبارک آقایان حجج الاسلام و وکلای آذربایجان دامت برکاتهم تلگراف ، مبارک برای عموم علمای اعلام و قاطبه ملت که بازار و دکانین را بسته و در تلگرافخانه ،



پ ۸۷

میرزا علی اصغر خان اتابک

تن کما بیش میبودند برای گرفتن پاسخ در آنجا گزاردند . سه ساعت از شب گذشته تلگراف پایین رسید :

« تلگراف جنابان عالی جواب سؤال ماها نیست قانون اساسی در مجلس قرائت میشود ، و عوض يك مجلس هر روز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون با حضور ، آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام مرتب و مشغول است قانونی که سعادت ابدی مملکت را ، تأمین خواهد کرد با این عجله و اصرار مرتب نمیشود هیجان عمومی و بستن بازار و دکانین ، صورت لزوم ندارد مجلس مقدس در ادای تکلیف خود بقدری ساعی و مجد است که ، احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود از مزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام ،

« مبارک حاضرند قرائت ، جواب عموم آقایان ، علما و ملت خواستن ، قانون است مادامیکه ، قانوننامه را بطرف ، آذربایجان حرکت ، ندهند بازار و دکانین ، باز نخواهد شد و از ، تلگراف خانه مبارک ، بیرون نخواهیم رفت ، (انجمن ملی تبریز) ، بدینسان شورش آغازید ، شورش که خواهیم دید یکماه بیشتر در میان میبود . مردم تا پاسی از شب گذشته در تلگرافخانه میبودند و سپس پراکنده شده بخانه های خود رفتند ولی یکدسته را که صد

دو علمای اعلام و اعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد ، دامت برکاته والیه عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگر این مطلب اهمیت ، فوق العاده نداشت جمعی باینجا حاضر نشده و شما راهم زحمت نمیدادیم حال که جواب ، مستقیم داده نمیشود و وقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را باختلاف آراء ، عوام گذاشته و رفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سید محمد طباطبائی) (احقر فضل الله نوری) ، (مرتضوی) (محمد اسماعیل) (وکلای آذربایجان) (وکیل زنجان) ،

فردا دوشنبه بادستور انجمن بازارها را باز نکردند ، و همه مردم رویتلگرافخانه آورده و در آنجا گرد شدند . حیاط تلگرافخانه پر گردیده مردم به پشت بامها هم رفتند . نخست تلگراف پایین را برای نمایندگان آذربایجان بتهران فرستادند :

« خدمت آقایان فخام و کلاء ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم مکرر در باب قانون ، اساسی عرض و هیجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه کردید بالاخره بجایی منتهی شد که ، عموم ملت بستوه آمده از کسب و تجارت خود تعطیل و بازار را بسته تمام علماء و اعیان و ، تجار و اصناف و عموم اهالی در تلگرافخانه جمع و منتظر جنابان عالی هستیم که ممجلا بتلگرافخانه ، تشریف بیاورید (انجمن ملی تبریز) ،

چون مردم دسنة دسنة میآمدند و میرفتند ناطقان بسخن پرداخته معنی قانون اساسی و سود های آنرا باز مینمودند و چنین میگفتند : هر کشوری يك قانون اساسی دارد . هر مردمی که يك قانون ندارد در دیده دیگران « وحشی » شمرده شوند . هشت ماه است ما رنج کشیده و همیشه چشم براه قانون اساسی دوخته ایم و کنون چنین پیداست که قانونی که نوشته بودند پس از رسیدن اتابک باز داشته اند و چنین میخواهند که آنرا دیگر گردانند . ما تا قانون اساسی را نگیریم کارها بسامان نخواهد بود و هر کسی پایای خود را نخواهد شناخت . تا قانون اساسی را ندهند ما باید بازارها را باز نکنیم و از ایستادگی بکنار نرویم .

از اینگونه سخنان ب مردم میگفتند ، و چون گفتگو این بود که اگر تا یکماه نیز قانون اساسی نرسد بازارها را باز نکنند و بهمینگونه بهمه شهرهای دیگر آگاهی دادند ، بیاس حال بینوایان چنین نهادند که هر که را شاگردی یا کارگری بوده همچنان مزد آنان را بپردازد و هر که راه مسایه بیچیز است دستگیری ازودریغ نکوید . امروز شاگردان دبستانها نیز با بیرق سرخی بدست ، سرود خوانان میآمدند و پس از نمایش باز میگشتند .

امروز در تهران گذشته از چند تن نماینده آذربایجان ، و گذشته از وثوق الدوله ، سنیع الدوله رییس مجلس بتلگرافخانه آمده بود و همه روز را گفتگو در میان میرفت .



پ ۸۸

حاجی میرزا ابراهیم آقا

(آنکه با کلاه پیلویش نسته شناخته نیست)

«ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما با وضاع
 «حالیه مشکل بلکه محال مینمود اولاً باید اهالی محترم آذربایجان بدانند که بعد از وضع
 «فصولی که در قانون اساسی مجلس شورای ملی بصره همایونی موشح شده قسمت عمده
 «از بقیه آن که اهمیت فوق العاده دارد بلکه روح و حقیقت قانون اساسی همانست قسمتی
 «است که راجع بحقوق عمومی ملیه و ترتیب قضاوت و محاکمات عدلیه است و در ضمن این
 «قسمت مطلب اساسیه و مهمی است که صرف نظر و سکوت از آنها در حقیقت صرف نظر
 «و سکوت از تمام قوانین اساسی یعنی اگر آن مطالب در قانون اساسی درج نشود میتوان

امروز راستی راجحشی میانه تبریز و تهران میرفت . آنان که در
 تلگرافخانه تهران میبودند دولت را بیگناه نشان داده و جایی برای
 بیم ندیده و این رفتار تبریز را بی انگیزه می شماردند ، و چنین
 میگفتند : باید قانون اساسی بحال خود از مجلس بگذرد و نباید
 درباره آن شتاب نمود . اینان که در تلگرافخانه تبریز میبودند پاسخ میدادند که درباره
 قانون اساسی بیمهایی هست و باید در باره آن شتاب داشت . هر دو سو بروی گفته خود
 پامیفشردند و از تهران تندی نیز مینمودند . تلگرافها را در اینجا می آوریم :
 از تبریز پیام فرستادند :

«خدمت ذیسمادت آقایان و کلاء محترم آذربایجان دامت اجلالهم در تلگراف دیروز»
 «عزیز نمودیم حالیه هم عموم آقایان علماء اعلام مدظلمهم العالی و عموم ملت در تلگرافخانه»
 «مبارکه نشسته جداً و مصراً مطالبه قانون اساسی را که مدتها است وعده میفرمایند»
 «مینماییم و صراحتاً عرض مینماییم این مطالبه و این اجتماع عمومی که هست دخلی با اجتماعهای»
 «سابقه ندارد و تأخیر مرحمت شدن قانون اساسی بهیچوجه مصلحت نیست و خدای نخواست»
 «اگر باز هم تأخیر شود نتیجه او وخیم خواهد شد عذر و فرمایش غیر موجه هم ابداء»
 «مسموع نخواهد شد جمیع بازار و دکاکین بسته امورات تعطیل منتظر مرحمت قانون»
 «اساسی هستیم (انجمن ملی تبریز)».

از تهران پاسخ دراز پایین را دادند :

«دیروز عصر و کلاهی محترم آذربایجان برای مخایره مطلبی اعضاء انجمن محترم»
 «تبریز را بتلگرافخانه دعوت کرده بودند و بعد از مخایره مطلب معلوم شد با اینکه»
 «و کلاهی آذربایجان و سایر اعضاء مجلس شورای ملی یقین راسخ داشتند که بعد از مخایره»
 «چند روز قبل و نصایح و مواعظی که بادلایل و براهین تلگرافاً با اعضاء انجمن محترم»
 «اظهار داشته اند اقل تاچندی بعضی اقدامات بخاطر اهالی آذربایجان خطور نخواهد کرد»
 «باکمال سکون و طمأنینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی در تتمیم قانون»
 «اساسی و ترتیب قوانین دستورالعمل حکام و تنظیمات ادارات و غیره خواهند بود ولی بر»
 «خلاف انتظار معلوم میشود از دیروز باز اهالی بازار و دکاکین را بسته و برای مطالبه»
 «تکمیل قانون اساسی در تلگرافخانه ازدحامی دارند این خبر با عدم انتظار مجلس شورای»
 «ملی و فرط اشتغال بترتیب قانون اساسی و سایر مهمات فوق العاده مایه تعجب و حیرت»
 «شد بالاخره این اقدام و حرکات غیر مترقب بر این محول شده که شاید جزئیات و خصوصیات»
 «قانون اساسی در نظرا اهالی آذربایجان درست معلوم و مکشوف نیست و لازم شد که در»
 «این تلگراف تا یک اندازه کیفیات و تقسیمات جزئیه قانون اساسی تشریح شود و موافقتیکه»
 «برای پیشرفت آن جزئیات با این عجله و شتاب در میان است تصریحاً اظهار شود تا بدانند»
 «که مجلس شورای ملی ابداً در این موضوع کوتاهی و اهمالی نکرده اگر وقایعی که مجلس»

«گفت باید از قانون اساسی صرف نظر کرد و بهمان مقدار که در قانون مجلس شورای ملی نوشته شده قناعت نمود و در این دو قسمت مطالب و فصولی است که در نظر اشخاص ، که بحقایق اسرار شرع مطاع واقف نیستند سهل قبول بنظر نمی آید مجلس شورای ملی از اول این نکته را در نظر داشت که با وجود معاندین قوی و دشمنهای اجنبی و خانگی که برای این مشروع مقدس داریم دشمن زیاد کردن از طریق عقل خارج و جلب قلوب عامه مردم از شرایط عاقبت بینی و مال اندیشی است این ملاحظه مهم مجلس را مجبور کرد که از وضع و انتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران ، که از اعماق مطلب بکلی بی خبر و برای اجرای مقاصد خود بطواهر امور توسل ، میجویند احتراز کند این بود که از چند روز قبل از روزی که در تلگراف خانه باعضاء ، انجمن مخایره حضوری شد مجلس مرکب از بزرگان حجج الاسلام و محققین علماء ، اعلام دارالخلافة و دانشمندان و کلاء آذربایجان و طهران تشکیل داده و هر روز ، چند ساعت در مواد قانون اساسی با کمال بی غرضی و دقت فوق العاده مباحثه علنی ، میشود و بواسطه دقت امر و اهمیت موضوع هر روز بیش از دو سه ماده از تحت نظر ، مباحثه خارج نمیشود و مخصوصاً در مجلس مزبور تمام مصالح و فوایدی که نتیجه وضع ، این قانون است بحث و ایراد میشود و انصافاً علماء اعلام با کمال جد و جهد مشغول ، تمییح عبارات قانون هستند که معانی و حقایقی که مقصود است بالفاظی که در انظار عوام ، و معاندین این اساس مقدس موهم نباشد تعبیر شود و دور نبود اگر بعضی موانع و عوائق ، خارج از قبیل انقلابات ولایات و فساد طلبی بعضی فتنه جویان معادله نمیکرد تا ، اکنون قانون اساسی تکمیل و بصره مقدسه همایونی نیز رسیده بود ولی با کمال ، و تأسف دیده میشود که هر وقت اعضاء مجلس شورای ملی با هزار زحمت مجلس برای ، انجام این امر فراهم میکنند وصول خیر فتنه از یکی از اطراف زحمات باطل و حواس ، را متفرق میکنند مثل اینکه دیروز در موقعیکه ابدأ انتظار این مقدمه نبود خبر تبریز ، رسید و کلاء محترم را امروز بآمدن تلگراف خانه مجبور کرد بالجمله باید دانست ، اگر باعضاء انجمن تبریز و سایر اهالی آذربایجان القاء شده است که تأخیر قانون اساسی ، من باب عدم مساعدت دولت یا شخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند ، یاد میشود که تا این ساعت ابدأ عدم مساعدت در این موضوع بخصوص از امناء دولت ، مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس حاصل است که هر وقت فصول قانون ، اساسی در مجلس تصویب و به پیشگاه همایون فرستاده شود بعد از اقل مدتی بصره ، همایون خواهد رسید و ابدأ از طرف قرین الشرف همیونی مضایقه و تأمل نخواهد رفت ، و البته اگر مضایقت از آن طرف احساس میشود مخفی و مستور نخواهد ماند آنوقت ، اهالی آذربایجان نیز در این قبیل اقدامات مشتوم و مطمون نخواهند بود پس علت ، و تأخیر غیر از همین ملاحظات دقیقه و مهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست و گمان میکنیم ،

«اگر اهالی آذربایجان هم بانظر صائب و فکر دور اندیش در قیافه امور نظر کنند این ، ملاحظات مجلس را تصویب خواهند کرد و مساعی مجلس محترم در حفظ استقبال و استقلال ، ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزی نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواست ، اگر مقرر شود اهالی آذربایجان خود را مکلف بر رعایت نکات مشروعه فوق ندانسته در چنین ، مطلب مهم که بانواع مشکلات و ملاحظات شرعی و احتمالیه محاط است مجبوریت حفظ ، احتیاط را احساس نکنند چون مجلس شورایی که امروز مرکز اختیارات و ادارات ، است نمیتواند فقط با رعایت میل و سلیقه بکقطعه ایران ملاحظات کلیه را ترك کند ، مددور است از اینکه نظر باز دحام تبریز سعادت استقبال و موجبات استقلال کلیه ایران ، را در خطر اندازد و هر گاه چنانچه مخمل آتیه و انظارات این مقصود مورد ندارد باید ، انجمن محترم اهالی غیرت مند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول لیسن افتناغ کنند ، و يك چندی باعضاء مجلس شورای ملی وقت و فرصت بدهند که شاید بخواست خداوند ، بمایانه نتیجه زحمات خود موفق و بهره مند شوند (یحیی) (مرتضی قلی) (مستشار الدوله) ، (شرف الدوله) (وثوق الدوله) (میرزا آقا) (محمد) (احسن الدوله)»

این تلگراف که هنگام نیمروز پایان رسید و بدست مردم داده شد به تبریزیان خوش نیفتاد و بان کردن نهادند ، و برای آنکه ایستادگی خود را نشان دهند چادر بزرگی آورده در حیاط تلگرافخانه بر پا کردند نیز چادرهایی در حیاط توپخانه که پهلوی آنجا میبود بلند گردانیدند . مجاهدان اطاقهایی را برای خود برگزیدند و فرش گسترده ، پیشوران هر دسته ای برای خود سماور و قلیان و دیگر افزارهایی از خانه آوردند . برای آنکه ایستادگی خود را بطهران بفهمانند پیام پایین را فرستادند .

« خدمت و کلاهی محترم خودمان زحمت میدهم تلگراف مبسوط مفصل جنابان عالی ، زیارت شد و از اینکه ترتیب تدوین و تصحیح قانون اساسی را شرح فرموده اید نهایت تشکر ، دراصل نمودیم معلوم میشود ملت آذربایجان را اینقدر پلید و نفهم بجای آورده اند که آنچه ، درخواسته و مستدعی شده اند از روی نفهمی و عدم اطلاع بوده جا دارد که باین حسن ظن ، جنابان عالی نسبت بموکلین خودتان تحسین و تمجید کنیم و حال آنکه ملت آذربایجان باین ، هیجان عمومی تمام نقاط مملکت شکر خدا را چنان در روی نقشه صحیح حرکت کرده اند ، که مورد تعجب و تحسین تمام عقلا و سیاسیون واقع شده اند و بحمدالله تعالی تا با امروز ، و اتفاقی نشده که موجب انفعال و سر افکنندگی و کلاء محترم خودمان گسردد با این ، مقدمات هیچ انتظار زیارت چنین بی مهری از و کلاء محترم خودمان نداشتیم و چون برای ، ذیل مقصود از همه چیزمان صرف نظر کرده و منحمل همه نوع ناملازمات شده ایم باز قوه ، تحمل و طاقت صبوری داریم لیکن خواستن قانون اساسی را امروز برای خودمان ، ذخیره سعادت و نیکبختی ملت و مملکت دانسته با کمال عجز و انکسار خواهانیم اصرار ، هم نداریم که همین حالا تمام شده و بصره همایونی موشح شود و اگر بعد از این مدت ،

«اطاله باز امرار وقت لازم دارد عرض نداریم تا هر مدتی برای تتمیم قانون اساسی وقت ،
 «لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم از تمامی امورات شخصی و غیره تعطیل کرده در ،
 «تلگرافخانه دولت و توپخانه مبارکه که حریم آنست و فعلاً مشغول چادر زدن هستیم نشسته ،
 «منتظر اتمام و امضاء قانون اساسی خواهیم بود و اینکه پاره‌ای اتفاقات و وقایع را مانع ،
 «تتمیم قانون قرار میدهند اگر بامعان نظر ملاحظه فرمایید همه حوادث واقعه و انقلاب ،
 «بواسطه تأخیر قانون اساسی و عدم تعیین تکالیف عامه بوده که هیچکس قانوناً محکوم ،
 «بحد و معین نبوده محض اینکه این نوع تعطیل و هبجان عمومی و تحصن ملت در تلگرافخانه»



پ ۸۹
 سید حسن تقی‌زاده

«مبارکه و اطراف آن تعبیر باغتشاش و بلوایی در مجلس محترم دارالشورای کبرای ملی ،
 «نشود صریحاً عرض میکنیم تا هر مدتی که این ملت بیچاره تعطیل از کار کرده و در ،
 «تلگرافخانه خواهند بود بهیچ وجه من الوجوه حرکات و اتفاتی نامناسبی رونخواهد داد ،
 «اما در تعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی که مدتی است تمام شده و هنوز بصره همیونی ،
 «موشح نشده چه میفرمایید علت تأخیر آن چیست و چرا باید وزراء عظام در امضا وصحه ،
 «همایونی آن این همه تعلل و تسامح فرمایند این آخرین عرضی است که عرضه میداریم ،
 «تا قانون اساسی و نظامنامه انجمن های ایالتی بامضاء دولت نرسد از تعطیل و هبجان ،
 «مظلومانه منصرف نخواهیم شد (عموم ملت آذربایجان) .

از تهران پاسخ پایین رسید :

«مقصود از تلگراف مفصل امروز خدا نخواستہ نسبت نقصان فهم بموکلین محترم ،
 «وارد آوردن نبود عرض اصلی توضیح و تشریح جهات اطاله تصحیح قانون اساسی بود که ،
 «محض احترام از سوء شهرتی که در باب قانون اساسی باطراف سرایت کرده بود لابد ،
 «آقایان علمای اعلام به مذاقه کامل هر یک از مواد آنرا به تحت نظر می‌آورند به تفصیلی ،
 «که امروز صبح عرض شد در باب نظامنامه انجمن ایالتی مطلقاً اعمال و مسامحه از طرف ،
 «دولت ملحوظ نیست سه چهار روز بیش نیست که قرائت چهارم آن نظامنامه تمام شده ،
 «بصره فرستاده شده است مجلس وزراء باجهد تمام مشغول رؤیت آنست انشاءالله تا دو ،
 «سه روز از صبح همایونی میگردد و علاوه بر اینها که همیونی دیگر هر روز در مجلس ،
 «مشغول تصحیح نظامنامه حکام است که مرکب از پانزده ماده است حسن رفتار ملت ،
 «آذربایجان در این مدت چنانکه موجب تحسین و تمجید عموم بوده باعث تشکر و سربلندی ،
 «و کلای آذربایجان شده است غالباً عرایض مجدانه خادمان ملت در اسکات هبجان ،
 «عمومی و رفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت و امتیازی که آذربایجان کسب نموده ،
 «است بوده نخواسته‌ایم و نمیخواهیم که چنین افتخار بزرگ را سهولت از دست دهیم و ،
 «در این موقع هم اطمینان کامل بر نجابت ملت محترم آذربایجان داریم هیچوقت علویت ،
 «و شرف مقصود خودشان را هرگز به پستیهای اغتشاشات عادیه مشوب و مکدر نخواهند ،
 «کرد لیکن مادامیکه اهالی تبریز دست از کسب و کار خود کشیده در اطراف تلگراف ،
 «خانه سرگردان بمانند بدیهی است حسبات و کالت و مقتضیات نگرانی از طرف مجلس ،
 «و دولت فراغت خاطری در هیئت و کلاء نخواهند گذاشت که باحواس جمع مشغول خدمات ،
 «محوه باشند و لابد عوض اشتغال به تنظیم و تدوین نظامنامه ها باید در تلگرافخانه ،
 «بالتماس و التجاه امرار وقت شود اگر این ترتیب صرفه و صلاح عمومی را تأمین ،
 «مینماید ما هم عرض نداریم الساعه مرخص شده برویم که اسباب تسریع و تتمیم فرمایشات ،
 «راجمه بنظامنامهها را تدارک نماییم التماس آخر این است که اهالی محترم هم با ما ،
 «همراهی نموده بیجهت پریشانی حواس و افکار را باعث نشوند (و کلای آذربایجان) ،

پس از خواندن این تلگراف کسانی از سر دستگان بدگمان گردیده پنداشتند که آن تلگرافها از نمایندگان آذربایجان نیست و گمان کردند درباریان خود این پاسخها را نوشته و بنام نمایندگان یا کسان دیگری از پیشروان آزادی بتلگرافچی میدهند و او یا سبم به تبریز میرساند، و آنچه بدگمانی ایشان را بیشتر میکردانید این بود که در تلگراف پازرسین نامهای نمایندگان یاد نشده بود. نیز از نیامدن تقی زاده بتلگرافخانه و از کناره جویی سعدالدوله در شکفت میبودند. با تلگراف اینها را پرسیدند و پاسخ رسید تقی زاده اندک ناخوشی میدارد و سعدالدوله خود کناره جسته است.

امروز کسانی از مجاهدان و دیگران نوشته هایی نوشته و بچاپ رسانیده و میان مردم می پراکنند، و در یکی از آنها چنین گفته میشد: «اگر قانون اساسی باید بامضاء علماء برسد خیلی چیزهاست که باید بامضاء علماء برسد که آنها نسبت بقانون حکم اصل را دارد و قانون فرع آنست...» خواستشان پادشاهی محمد علی میرزا بود که میگفتند پس میباید آن نیز با پرگی از علماء باشد. میگفتند: اگر ما میخواهیم حکومت «مشروع» باشد باید آنرا از ریشه درست گردانیم.

از تهران نمایندگان پافشاری نموده پاسخ میطلبیدند، و چنین میخواستند که تبریزیان از بدگمانی که بمحمد علی میرزا و اتابک میداشتند در گذرند، و بازار باز گردیده مردم پی کار خود روند. لیکن تبریزیان همچنان ایستادگی مینمودند تا بدینسان روز بیایان آمد.

فردا سه شنبه همچنان مردم رو بتلگرافخانه آوردند، و چون **پافشاری تبریز** چادریکه برپا کرده بودند کوچک میبود و آنهمه مردم را از باران که پیایی میبارید نکه نمیداشت، باربران چادر بزرگی را که حاجی محمد قلی نامی از بازرگانان برای روضه خوانیهای خود میداشت، آورده بر پا کردند. امروز تلگراف پایین را بتهران برای نمایندگان آذربایجان فرستادند:

«خدمت جنابان آقایان وکلای محترم آذربایجان با نهایت احترام عرض میکنیم، «از دیروز تا بحال آنچه را تصور فرمایید اقدامات لازم بهر لسان و بیان بملت عرضه، «شد هیچ تدبیر در مقابل اراده عمومی منتج نتیجه نشد مخصوصاً لایحه قریب باین، «مضمون نوشته باعضاء انجمن داده اند که در این مدت هرچه شما وکلای محترم بملت، «فرموده اید و صلاح دانسته اید تمرد از قبول فرمایشات مقرر نکرده ایم تا جان داریم، «باقضاء انسانیت و وکالتی که داده ایم تعاشی و تمرد نخواهیم داشت ولیکن در این چند، «روز اخیر بر ما ملت ثابت شده و قراین خارجی هم بخوبی معلوم میدارد که عرایض شما، «اعضاء انجمن هم در تهران پیشرفت ندارد زیرا تا با امروز در هر قسم مطلبی که بتوسط، «وکلای محترم آذربایجان بجاهای لازم مروض داشته اید ابداً اعتنائی نکرده اند بلکه، «قابل استماع ندانسته اند و ما ملت نمی فهمیم معنی مجلس دارالشورای کبری و انجمنهای،

«ایالتی چیست بالجمله صریحاً عرض میکنیم تا قانون اساسی بامضاء دولت و شخص سلطنت، «نرسیده از تعطیل عموم منصرف نخواهیم شد و از شما وکلای خودمانهم استدعای مخصوص، «داریم دیگر در این مسئله تجدید مطلب نفرموده و بر خودتان زحمت ندهید انتهی حالاً با، «این ترتیب که عرض شد بحقوق اسلامیت و همه انبیاء و اولیاء هم قسم است که اسکات، «اهالی و متقاعد کردن عامه از قدرت این بندگان خارج است از جنابان عالی مستدعی، «هستیم تفصیلاً اقدام صحیحی بفرمایید این مطلب را هم بدانید اهالی تهیه ماهانه برای، «خودشان کرده و آنرا فائماً مشغول استحکام اساس تحصن و مطالبه قانون اساسی می - «باشند چه ضرر دارد مجلس دارالشوری و اولیاء دولت وضع حالیه شهر و هیجان عامه، «در محرمانه از تلگرافخانه سؤال فرمایید تا معلوم شود آنچه را عرض کرده ایم عسری، «از اعشار از هزار يك ما وقع نیست دیگر رأی و اختیار با جنابان عالی است و فعلاً از این، «بندگان غیر از عرض مستدعیات ملت کاری ساخته نیست زیرا وعده و نوید این مدت يك، «مرتبه و بکلی اعتبارات بندگان را در پیش ملت برده و روی اظهار هیچ گونه مطلبی، «بملت نداریم و چون در تلگراف حضوری دیروز فرموده بودید که مجلس دارالشوری، «برای رعایت سلیقه و مشك يكقطعه ایران از ملاحظات عمومی صرف نظر نمیتواند، «بکند جواب ملت این است که مگر ملت آذربایجان در اقدامات خودشان ملاحظه صرفه، «خود را داشته اند یا خدای نکرده سایر اهالی نقاط ممالک محروسه ایران را در مستدعیات، «خودشان سهم و شریک ندانسته اند که مجلس دارالشوری این نسبت را بآذربایجانی، «بدهند (انجمن ملی تبریز)»

امروز انبوهی مردم بیشتر میبود، چندانکه تلگرافخانه و توپخانه و آن پیرامونها با بزرگی و فراخی که میداشت تنگ درمیآمد، و ناگزیر گردیدند خانه ای را در همسایگی که تهی میبود از دارنده پرک خواهند و فرش گسترانیده نشیمنگاه مردم گردانند.

امروز گذشته از انجمن ایالتی، بازرگانان و پیشنمازان، هر دسته ای جدا گانه تلگراف بنمایندگان فرستادند. در حیاطها مردم دسته دسته آمده و مبرفتند، و در میان کسانی از واعظان و دیگران سخن میراندند. هنگام نیمروز تلگراف پایین از تهران رسید:

«علت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحاً عرض کردیم که کمیونی منتخب، «شده دو ماه تمام مشغول ترتیب آن شد در ثانی کمیونی دیگر چند روز بتتقیح آن مشغول، «گشت لیکن چند ماده آن شرعاً جای تأمل بود لهذا کمیونی ثانی مرکب از آقایان، «وحجج الاسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان و غیره چند، «روز است به تطبیق آن با موازین شرعیه سعی و جهد دارند اگر مقصود از وضع قانون این، «است که لایجری بماند سهل است مجلس را (متهم) بعدم اعتناء شرح مطهر نمایند صریح، «بفرمایید (؟) همین امروز مداخله با آقایان علمای اعلام را قطع نموده بصره همایونی، «ببرسانیم اگر استفاده از قوانین منحصر بتأمین اجراء است یا سوء شهرتی که مسبوق شده است،



پ ۹۰

محمد علی میرزا در رخت قزاقی

« قبل از تطبیق با قوانین شرع مقدس چنین قانونی در مملکت اسلام هرگز بموقع اجرا
 و نخواهد رسید پس تکلیف قطعی ما را معین فرمایید یا هیجان عمومی ساکت شده اهالی
 و سرکار خود رفته امان دهند بسر فرصت هم بشود (۶) بمجله آقایان علمای اعلام تکلیف
 و خود را ادا کنند و این سوه شهرت مرتفع گردد و یا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آنرا با
 « شرع انور بیان و امر فرمایند فوراً اطاعت کرده امروز با امضاء همیونی بفرستیم حاضرین
 « تلگرافخانه (امام جمعه) (مستشارالدوله) (محمد اسماعیل) »

بعلماء و یازرگانان نیز پاسخی نزدیک باین رسید، این تلگرافها بخشم تبریزیان
 افزود. چه اینان از همان میترسیدند که قانون اساسی بدست علماء افتد که با آنرا تپاه

گردانیده يك قانون بسیار بی ارجی بیرون دهند، و یا دو تیرگی بمیان انداخته بهانه
 بدست دولت اندازند.

این بود بخروش و ناخشنودی برخاسته چنین میگفتند: « مگر ملت قانون مذهبی
 و عبادات از دولت میخواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی
 مشروطه ای را که در میان تمام دولتهای مشروطه مجربست میخواهم. قانون شرع را در
 هزار و سیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده و در دست داریم... »

این سخنانی بود که از سر دستگان می تراوید و با زبان واعظان بمردم گفته میشد
 این معنایش بکنار نهادن « شریعت » میبود. ولی واعظان و یا بسیاری از دیگران این
 را نمی فهمیدند و نا فهمیده بزبان می آوردند. اینان بمشروطه و قانون دلبستگی پیدا کرده
 آنرا میخواستند. ولی از شریعت نیز چشم پوشیده بودند.

اما پیشمازان که این زمان با مشروطه خواهان همراهی مینمودند و تلگراف برای
 طلبیدن قانون اساسی بتهران میفرستادند، بیشتر ایشان معنی مشروطه را نمی فهمیدند
 و دلبستگی هم بآن نمیداشتند. چون این زمان حاجی میرزا حسن و دیگر مجتهدان از
 میان رفته و میدان برای اینان باز شده بود از آن خشنود میبودند، و همینکه رو آوردن
 مردم را بسوی خود میدیدند بسیار شادمان میگرددند و هر چه آنان میخواستند بکار می-
 بستند. آن تلگرافها را آزادخواهان مینوشتنند و اینان بی آنکه معنی درست مشروطه و
 قانون اساسی را بدانند، تنها بیاس آنکه در رده علماء شمرده شوند آنرا مهر میکردند.
 امروز شادروان ثقة الاسلام نیز بتلگرافخانه آمد، و او نیز سخنانی بدینسان گفت.

« مقصود از قانون اختراع شرع تازه ای نیست. قانون شریعت محمدیه منسوخ نمیشود و
 جز حجج الاسلام و علمای اعلام کسی حق ندارد در آن باب دخالت کند، در این باب قانون
 نوشته نخواهد شد. احکام شرعی همانست که هست و تا انقراض عالم مستمر خواهد شد.

آنچه ملت میخواهد و وکلای ملت در تحت نظارت حجج الاسلام تهران میخواهند برای
 آن قانونی گزارند قانون سیاسی و ملکی است. از قبیل تعیین حقوق سلطنت و تشخیص حدود
 حکام و قرار دولت بادل خارج و منع تقلبات و تعدیات و حفظ حقوق تبعه ایران و مالیات
 و غیره که در این باب حجج الاسلام تهران نیز با علماء و وکلای اطراف سمی بلیغ دارند
 که اگر در این باب نیز امری راجع بشریعت مطهره باشد با شریعت تطبیق نمایند... »

این با آنچه اندیشه پیشروان آزادی، بویژه اروپا دیدگان ایشان، میبود جدایی
 میداشت. این همانست که گفتیم آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میگفتند. نیز
 گفتیم که اینان از معنی درست مشروطه و از ناسازگاری که با آن « شریعت » خواستی
 داشت آگاه نمیبودند.

سالها در ایران يك « حکومت عرفی » و يك « شریعت » با هم بوده و دو دستگاہ با
 هم بسر برده بود. اینان مشروطه را بجای « حکومت عرفی » گزارده و چنین میپنداشتند

که «شریعت» باین نیز خواهد ماند و با هم بسر خواهند برد .

انجمن ایالتی برای آنکه ایستادگی تبریزیان بروی گفته خودشان و با فشاری آنان را بتهران بفرماند تلگراف پایین را فرستاد :

«مفهوم تلگرافات جنابانعالی براین است که از برای اتمام قانون اساسی چندروزه استمهال شود بسیارخوب عموم ملت عرض میکنند تا چند روز قانون اساسی تمام و بصره»
«مبارکه اعلیحضرت همایونی خواهد رسید معین و تصریح فرمایید که عموماً در تلگرافخانه»
«بکمال سکوت و آرام نشسته منتظرشوند و بجنابانعالی هم در دسر ندهند تا اینکه قانون»
«داساسی را تمام نموده و بصره مبارکه رسانیده بملت برسانید آسوده شوند.»

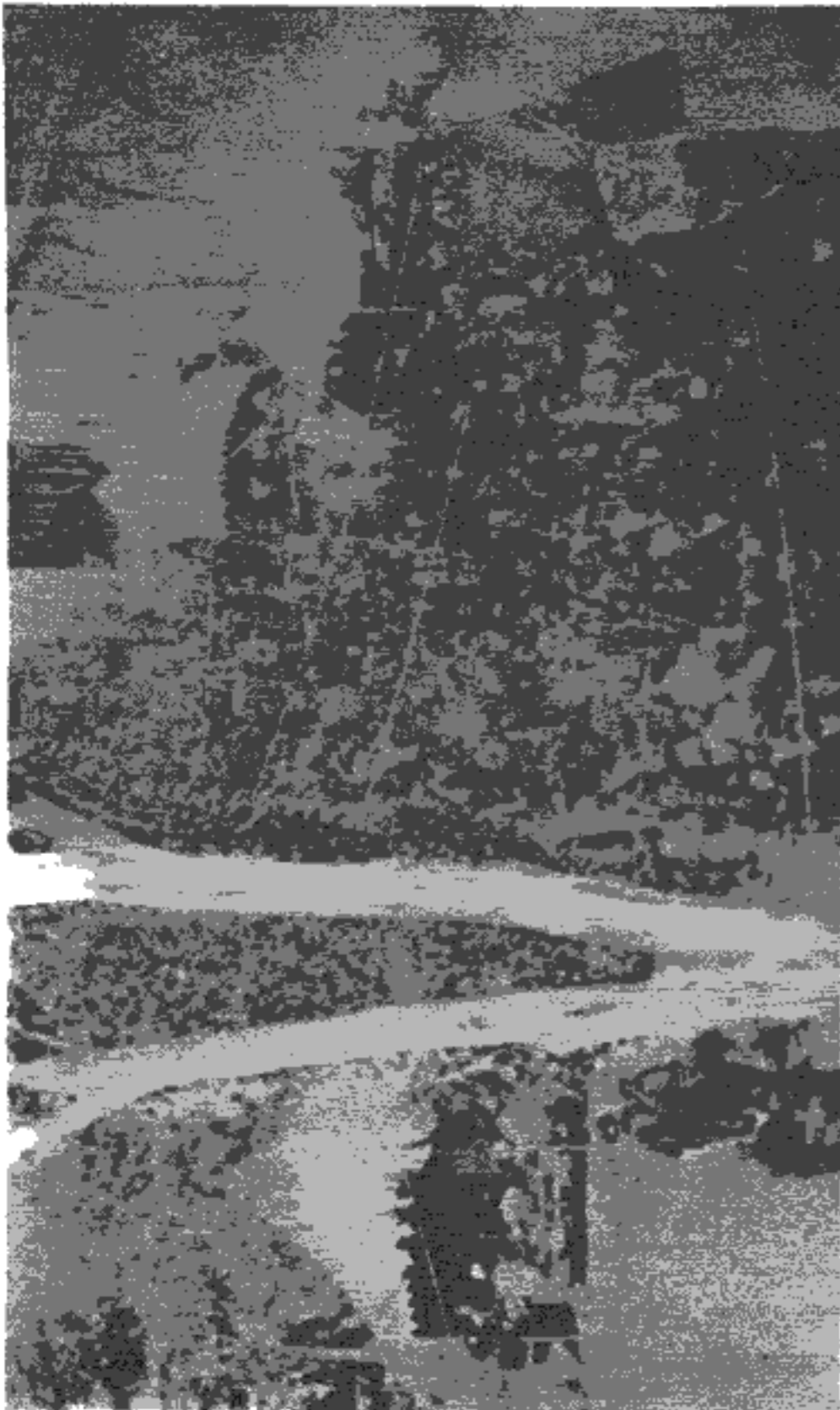
«(انجمن ملی تبریز)»

همچنین اعیانها و شاهزادگان هر دسته‌ای جداگانه تلگرافی فرستادند و سختی شورش را آگاهی دادند . امروز تلگراف از اسپهان رسید که در آنجا نیز مردم شوریده و بتلگرافخانه آمده با تبریز هم آوازی میکنند .

روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت (دوم ربیع الثانی) همچنان بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد میبودند و چشم براه تلگراف تهران میداشتند . انجمن پیام زیرین را بنمایندگان فرستاده آنان را بتلگرافخانه خواست :

«خدمت و کلاهی محترم آذربایجان دامت تا بیواتهم (دستی از دور بر آتش دارید)»
«باتقلاب و هیجان عمومی در مطالبه قانون اساسی باعلی درجه رسیده جواب تلگراف دیروز»
«را تا بحال مرحمت نفرموده‌اید تاخیر جواب را حمل بر عدم اعتناء میکنند مستدعی»
«دانکه تشریف فرمای تلگرافخانه شوید و جواب را حضوراً بفرمایید (انجمن ملی تبریز)»
نیز علما تلگرافی بملمای تهران ، و شاهزادگان و اعیانها تلگرافی با تائب فرستاده سختی شور و خروش مردم را باز نمودند . شاگردان دبستانها با بیرقهای سرخ سرود - خوانان میآمدند و میرفتنند . هنگام نیمروز تلگراف زیرین رسید :

«خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلالهم وضع قوانین و بامضا رسانیدن آنها از»
«تکالیف حتمیه و کلاهی ملت است خصوصاً آنکه هم وطنان عزیز و برادران غیرتمند ما»
«برای مطالبه این قانون در هیجان فوق العاده و زحمت و خسارت فوق الطاقه باشند خداوند»
«شاهد است در این چند روز که اهالی غیور تبریز برای اخذ حقی از حقوق مسلمة خود سلب»
«راحت از خود نموده اند بکلی فراغت خاطر و راحت آسایش جسمانی و روحانی از ما»
«منسلب است لیکن بشرحیکه مکرر عرض شده است قانون اساسی هنوز بتصویب مجلس»
«نرسیده است که بامضاء برود سوء شهرت که در آذربایجان از بابت قانون اساسی متوجه»
«مجلس دارالشوری بوده لازم آورد که در مجلسی مرکب از حضرات حجج الاسلام و علمای»
«اعلام مواد آنرا بشرح انور تطبیق نماید چند روز است مشغول مطابقه هستند حال خادمان»
«ملت در تکلیف خود متحیریم نه با آقایان علمای اعلام میتوانیم گفت که از مطابقه صرف نظر»



پ ۹۱

این پیکره نشان میدهد گوشه‌ای از حیاط توپخانه را در روزهای شورش اردیبهشت

«فرمایند و نه برادران عزیز تبریزی خواهش ما را قبول میکنند که چند روز دیگر بر سر داد و ستد خود رفته فرصت بدهند که قانون اساسی از این مرحله خلاص شده بامضاء بروود (یحیی) - (تقی زاده) - (مستشارالدوله) - (حاجی میرزا ابراهیم (محمد))» (میرزا آقا) .

این تلگراف چون بمردم خوانده شد بخشم آمدند و چنین گفتند «این پاسخ تلگراف ما نیست . باید بارمراز نمایندگان خود بپرسیم، شادروانان میرزا علی ویجویه ای و شیخ سلیم با میرزا حسین ، هر یکی در نوبت خود ، بمردماندرز داده بآرام گردانیدن ایشان میکوشیدند . اینان میگفتند : «بهر است چند روز مهلت داده شود» ، مردم خرسندی نداده بهایهوی میپرداختند .

امروز تلگرافها از شیراز ورشت وانزلی و سلماس و مراغه و ارومی و دیگر شهرها رسید که در همه آنها بازارها را بسته و باتبریز هم آواز شده اند . در رشت و انزلی شورش و جنبش بس با شکوه بوده . در آنجا نیز مجاهدان دسته دسته بسا کوس و شپور آمد و رفت میکردند .

این تلگرافها بشور و سهش مردم میافزود ، و چون سر دستگان سخت میگرفتند چنین نهادند که باز از تهران بپرسند چندروزه قانون بپایان خواهد رسید تا مردم آن چند روز را در تلگرافخانه آرام ایستند و بیوسان باشند . انجمن تلگراف پایین را بتهران فرستاد : «والله وبالله این بندگن شریک درد وزحمت جنابانعالی هستیم لیکن تأسف داریم» که فرمایش جنابانعالی وعرایض بندگان را ملت نمیبپذیرند چنانکه دیروز عرض کردیم» «قانون اساسی تا چند روز دیگر از امان نظر آقایان حجج الاسلام خواهد گذشت که ، بالزام مدت ملت را اسکات نموده به نوید امضاء آن بسکوت و سکون در تلگرافخانه ، نشست منتظر بشارت امضاء قانون اساسی باشند (انجمن ملی تبریز)»

از تهران چنین پاسخ دادند :

«برای اینکه کمیون مطابقه با شرع انور کار خود را تمام نموده بید در مجلس ، قرائت شده بعد از تصویب پاک نویسی شده بامضاء برود و در آنجا هیئت وزراء اعمان» «نظر نموده بامضای همایونی برسد اقلاً بیست روز مدت لازم است سعی تمام داریم بلکه ، انشاءالله زودتر تمام نموده آسایش هم وطنان عزیز را فراهم بیاوریم الساعه بمجلس» «میرویم که مشغول انجام همین خدمت باشیم ولی چون نمیتوانیم راضی باشیم که برادران ، محترم از داد و ستد مشاغل خود باز مانده گرفتار این همه زحمت و خسارت باشند بسا ، دنگرانی کلی میرویم و استدعا داریم وکلای محترم در اسکات هیجان عمومی بذل همت ، فرمایید (مستشارالدوله) (یحیی) (فضلعلی) (تقی زاده) (شرفالدوله) (ابراهیم)» (محمد) (میرزا آقا)»

روز پنجشنبه انبوهی مردم هرچه بیشتر و شور و خروش هرچه فزونتر میبود .

مردم قانون اساسی را چاره همه دردها دانسته وارج بی اندازه بآن مینهادند، وازاینسوی ندادن آنرا با نابودکردن مشروطه بیک معنی میشمردند . این بود چاره جز پافشاری نمیدیدند ، و هرچه از تهران ایستادگی بیشتر میدیدند بخشم و شورش میافزودند .

این زمان انبوه تبریزیان مشروطه خواه ، و اینان همه یکدل میبودند و پشتیبانی بهم مینمودند ، و چون جلوگیری نمیداشتند در پافشاری بطلبیدن قانون اندازه نگه نمی داشتند ، و خود این پافشاری را باپامیشمردند . دسته مجاهدان بسیار بزرگ و نیرومند میبود و کوشش بنکهداری مشروطه را بگردن گرفته آنرا کار خود میشمرد . امروز گفته شد در برخی کویها زنان در مسجدها گرد آمده اند و آنان نیز شورش و سهی از خود نشان میدهند . نیز آگاهی آمد که مجاهدان نوبه آماده سفر گردیده اند که بتهران روند . میرجواد گری پیشنماز آن کوی با چند تن دیگر رفتند که از آنان جلوگیرند .

انجمن باز تلگراف زیرین را فرستاد :

«خدمت وکلای آذربایجان دامت تأییداتهم وضع و انقلاب شهر از امروز صبح ، بتحریر نمی آید تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان با بچه های شیره خواره ، در مساجد محلات جمع اهالی بیطاقتی و بیصبری باعلی درجه رسانده تسکین و تسلی ، و اهالی امکان ندارد حق تعالی تفضل فرماید (انجمن ملی تبریز)»

از تهران پاسخ پایین را دادند :

«انجمن محترم ملی بسا اینکه حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله ، مجتهد دامت برکاته کسالت مزاج دارند بنا باستدعای جمعی با طبیب و دوا از صبح ، تشریف آورده باتفاق حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد دامت ، برکاته و آقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقه تمام نشود هر چند شب ، لازم شود در مجلس بسر برده و بدولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود امیدواریم ، با جدی که همگی در این باب دازند تطبیق قانون اساسی خیلی زودتر تمام شو . حضرات آقایان حجج الاسلام دامت تأییداتهم و مجلس شورای ملی مساعی کامله تعهد ، میفرمایند که تصویب دولت و امضای همایونی بطول نیانجامیده هرچه زودتر هموطنان ، عزیز را از شدايد انتظار و هیجان خلاص فرمایند لهذا استدعای چند روزی را مکرر ، میکنیم که برادران غیرتمند بسرداد وستد خود رفته فراغت خاطر بی بخادمان ملت احسان ، فرمایند که از نهایت اضطراب و نگرانی خلاص شده و مشغول خدمت باشیم حاضرین ، مجلس (فضلعلی) (مستشارالدوله) (تقی زاده) (ابراهیم)»

دو باره از تبریز تلگرافی بدوسید و حاجی شیخ فضل الله فرستاده از آنان درخواستند که قانون را زودتر بپایان رسانند . دو سید پاسخ مهر آمیزی دادند . چون گفته میشد بهبهانی ناخوش بوده و با آنحال برای گفتگو در پیرامون قانون بمجلس آمده تلگرافی

بنام سپاسگزاری و دعا گویی باو فرستادند .

گذشته از اینها برای دلگرمی بارمز پرسشهایی از نمایندگان کردند . آنان پاسخ دادند تلگرافهای چند روزه راست بوده ، و باردیگر مهلت خواستند که ده روزه قانون را بپایان رسانند . مردم باین مهلت خرسندی داده لیکن گفتند : بازارها را باز نمیکنیم و ده روز را در اینجا بسر میبریم تا چون قانون داده شد آنگاه از اینجا بیرون رویم ، و بدینسان ایستادگی بروی گفته خود نشان دادند .

کنون بتهران باز گردیم : چنانکه دیدیم داستان قانون اساسی در دستبردهای یکه علما این شهر رنگ دیگری میداشت . بهنگامیکه بسیاری از شهرهای در قانون میگردند دیگر بطلبیدن قانون شور و خروش مینمودند ، در اینجا در سایه دو دستگی علما ، مردم هم بدو دسته گردیده و یکدسته هوا داری از «شریعت» مینمودند . از آنسوی در مجلس بیشتر نمایندگان باین داستان ارج چندانی ننهاده ، بشور و خروش شهرها معنایی جز آشوب طلبی نمی دادند .

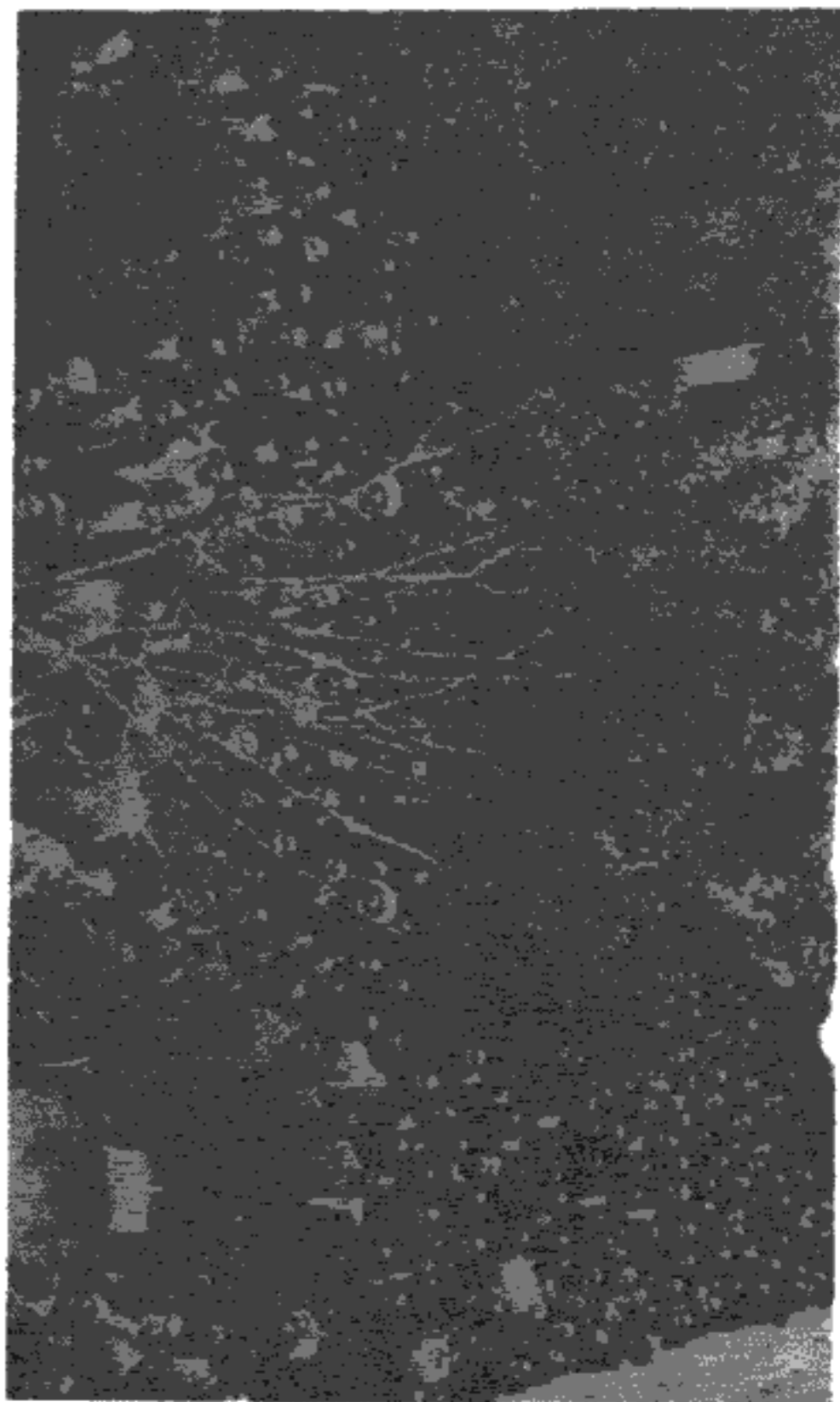
صنیع الدوله رئیس مجلس که همیشه هوا داری از دولت نمودی این زمان بیشتر مینمود و از آن جوش و خروشها آزرده گی نشان میداد . چنانکه نوشتیم برخی از نمایندگان نیز هوا داری از «شریعت» مینمودند و اینان دلیرانه پاسخهایی میگفتند ، و دیگران از ترس خاموش مینشستند .

روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت در اینجا نیز تکانی پدیدار شد . بدینسان که گروهی از زنان دسته ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی بمجلس رفتند . این بار دیگر بود که زنان روپوشیده ایران باچادر و چاقچور ، همپایی در جنبش آزادی مینمودند و پیداست که آنان را برانگیخته بودند .

مجلس باین نمایش نیز ارجی ننهاد و بزنان پاسخ داد : «شما محرکی دارید » . فردا نیز صنیع الدوله همین را بهانه ساخته در خواست کنار جویی از «ریاست» کرد . از قانون اساسی در نشستهای علماء و نمایندگان گفتگو میرفت . پس از رسیدن تلگرافهای تبریز و دیگر شهرها بآن بیشتر پرداختند و در پیشرفت کار شتابی نشان دادند . ولی چنانکه گمان میرفت علمای «شریعت خواه» بایرادهایی برخاستند ، و در چند «اصل» نا همداستانی نمودند .

نخست درباره اصل هشتم که میگوید : «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود ، ایراد گرفته گفتند : «مسلم و کافر در دیه و حدود متساوی نتواند بود اگر مسلمانی يك يهودی یا يك زردشتی یا يك کافر دیگری را کشت او را بکیفر نتوان کشتن و باید «دیه» گرفت » .

دوم درباره اصل نوزدهم که میگوید : «تأسیس مدارس بمخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود . . . » خرده گرفته



پ ۹۲

این پیکره نشان میدهد انبوهی مردم را در تلگرافخانه و آن پیرامونها . روی صندلی دفتری نهاده شده که دانسته نیست چیست . آنکه پشت صندلی ایستاده شادروان علی مسیو و آنکه در راست او ایستاده باقرخان میباشد .



پ ۹۳

شادروان شیخ سلیم باطنی چند از مجاهدان و دیگران (آنکه در پهلوی او اردست

راستی نشسته میرزا عبدالامیر شیخ الاسلام است)

« مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامت ملت »
 « ایران تأسیس شده باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه آن مخالفتی یا قواعد »
 « مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام نداشته باشد و »
 « معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با »
 « قواعد اسلامیه در عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لذا مقرر »
 « است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود »
 « که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره »
 « نمایند . اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد »
 « کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییر پذیر »
 « نخواهد بود . حرر فی هفتم شهر ۱۰۱۰ »

این نوشته بکسانی از ملایان و طلبه های شریعت خواص خوش افتاده هوا داری از آن نشان میدادند . برخی رویه این را با تلگراف بدلمای نجف آگاهی داده و فتوی « میخواستند . در آن نشست این را «اصل دوم» قانون اساسی گردانیدند .

با این دستبرد ها قانون اساسی پرداخته شد و روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت

میگفتند : «تحصیل اجباری مخالف شریعت است » .

سوم درباره اصل بیستم که میگوید : «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و همیزی در آنان ممنوع است » بایراد بر خاسته میگفتند : « بایست تحت نظر علماء باشد » .

گفتگو در باره اینها به بیرون نیز رسید و در برخی روزنامه ها گفتار هایی نوشته شد . بیش از همه در پیرامون اصل هشتم سخن میرفت و زردشتیان که این زمان پرو بالی باز کرده بودند نامه هایی بمجلس نوشته برای خود برابری میخواستند . يك نویسنده ای در روزنامه جبل المتین تهران ، در این زمینه چنین نوشت : «اگر بخواهیم حقوق مساوات را جاری نکنیم بمحدورات بزرگ دچار میشویم . یکی از آن محدودرات آنکه مجوس و یهود و ارمنی وقتی قیمت خون خود را معادل بیست و پنج تومان (۱) کم یا زیاد در قانون ملاحظه نمایند گمان نمیکنم تابعیت این ملت و این سلطنت و این قانون را بر عهده بگیرد دست تظلم بنمایندگان دول دیگر بلند ننماید که چه تقصیر کرده ام خون من انسان بقدر يك حیوان پستتر شده . اگر جواب دهیم که شما اهل کتاب هستید و روح ایمانی ندارید از اینجهت قیمت تو قیمت حیوان است جواب خواهند گفت که یک نفر کشیش آلمانی (۲) که در ارومیه کشته شد مگر اهل کتاب نبود که مبلغ شصت و پنج هزار تومان دادید . جز اینکه بتخصیص و تخصص قایل شویم که دو نفر از اهل کتاب و اهل ذمه یکی شصت و پنج هزار تومان دبه او باشد و یکی بیست و پنج تومان . یکی قیمت شصت نفر مسلمان قیمت او باشد دیگری قیمت يك الاغ پستی . آیا این انصاف است عدالت است محذور دیگر ایفکه ببینیم آیا قانونیکه این اندازه دارای اختلاف باشد در مجمع حقوق بشریت قبول مینمایند و افراد تیره این چنین ملت در ممالک خارجه چه قیمت خواهد داشت . . . »

حاجی شیخ فضل الله مجلس را از هر باره زیر دست ملایان میخواست و از یکماه پیش يك « اصل » برای افزوده شدن بقانون اساسی آماده گردانیده و آنرا با خط خود نوشته نسخه هایی از آن بدست مردم داده بود ، و کتون پافشاری درباره آن نشان میداد . اینست نوشته او :

« این مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه حضرت امام عصره جل الله فرجه و بذل »

(۱) از روی آیین اسلام «اهل کتاب» یا جهودان و نصرانیان و زردشتیان که در سهرهای اسلام و در زینهار مسلمانان زیستندی «ذمی» یا «اهل ذمه» نامیده شدند ، و اگر مسلمانی یکمردی را از ایشان کشتی او را بکیفر نتوانستندی کشت . بایستی خونها یا «دیه» که هشتصد درهم بودی از او بگیرند . اگر کشته زن بودی چهار صد درهم بایستی گرفت . درهم پول نقره آغاز اسلام است . هر درهمی رویه مرسته ۳ گرم یا ۱۵ نخود میبوده که اگر بیهای امروزی نقره را بدیده گیریم ۸۰۰ درهم بیشتر از هزار ریال خواهد بود ولی در آن هنگام که این گفتگو هامیرفت نقره بسیار ارزانتر از اکنون میبود و آنکاه گویا اندازه سنگینی درهم را نمیدانسته اند ، از اینرو ۸۰۰ درهم بیست و پنجاه ریال یا بیست و پنج تومان میگرفته اند .

(۲) کشیش انگلیسی میبوده . برای داستان کشته شدن او بخش یکم صفحه ۱۴۷ دیده شود .

(۶ ربیع الثانی) آن را در مجلس خواستندی خواند که نمایندگان بر است دارند و بدستینه شاه فرستاده شود.

نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده بخشم آمدند، و با هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن آن جلوگیری کنند. چه میدانستند که اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آنرا برست خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت. مجلس دلیری خود را از دست داده و برای ایستادگی نمی بود. هواداران شریعت، چه در مجلس و چه در بیرون، کم کم به حماق «تکفیر» نیز دست میزدند.

روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی بمیان آمد تقی زاده گفت: باید باردیگر در کمیسیون خوانده شود تا بمجلس بیاید. شیخ حسین شهیدی ایراد گرفته گفت: وایر آقایان همان اشخاصی بودند که میگفتند تبریز و رشت و زنجان بهم خورده. حالا چطور شد میگویند سه دفعه باید قرائت شود. اگر مقصود از این اصلاح تغییر است که منافی با شرع باشد محال است بشود. اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است بهتر از این تصحیح و تنقیح نمیشود که شده.

تقی زاده پاسخ داد و پافشاری نمود و قانون خوانده نشد. بدینسان از یک آسیبی که نزدیک شده بود جلوگیری گردید.

در این میان در آذربایجان یک داستان دیگری رخ میداد. داستانی که پرده از روی بدخواههای شاه برمیداشت. چگونگی آنکه چون در قره داغ آشفتگیهایی رخ داده، و در باره پرداخت مالیات و بهره مالکانه کشاکشایی پیش آمده بود، و بارها بانجمن نامه مینوشتند، و از اینسوی کارنان در تبریز همچنان دشوار می بود، انجمن محمد قلیخان را که از سران قره داغ می بود ولی در تبریز می نشست و اینزمان مشروطه خواهی مینمود. با میریمقوب مجاهد و کسان دیگری، بعنوان فرستاده، بانجا روانه گردانیده بود که بکارها سامانی دهد، و نیز غله از آنجا برای شهر بار کنند.

روز شنبه بیست و هفتم اردیبهشت (۵ ربیع الثانی) که بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه می بودند، ناگهان میریمقوب باز آمده چنین آگاهی آورد. در ازومدل حسین پاشاخان گماشته رحیمخان جلوغله را گرفت و با فرستادگان انجمن زد و خوردی رخ داد. مردم تخمدل به فرستادگان یاری نموده نگراردند آسیبی بایشان رسد. حسین پاشا خان از نصر الممالک (بیوکخان) پسر رحیمخان باوری خواست و او با یکدسته سوار بر سر تخمدان آمده کسانی را کشت و دیهرا تاراج کرد. کشکان بسیار بودند. فرستادگان انجمن به ورزقان پناهیده اند و در آنجا در تنگنا هستند.

از این آگاهی سر دستکان تکانی خوردند. زیرا چنان بی باکی از پسر رحیمخان جز بادستور تهران نتوانستی بود. دانستند که در بار دست بخونریزی باز نموده.

قره داغ یا ارسبار که نشیمنگاه ایلهای دلیر و جنگجو می بود، رحیمخان از چند سال بازایل بیکی وریس سواران آنجا بوده، و این زمان با لقب «سردار نصرت» در تهران در نزد محمد علی میرزا میزیست و یکی از نزدیکان او بشمار میرفت.

این مرد خودش و سوارانش بناخت و تاراج خوی گرفته بودند و این پیشه ایشان می بود. ولی جلو گرفتن از غله، و زد و خورد با فرستادگان انجمن، و کشتار مردم جز از آن کارها می بود. چنین بی باکی جز با پیر محمد علی میرزا و اتابک، بلکه جز با انگیزش آنان نتوانستی رخ داد.

این پیش آمد، با آن نتیجه ای که در تهران از نشست علما و از گفتگوی آنان در باره قانون اساسی بدست آمده بود، نیک می رسانید که بدگمانی تبریز بدربار بجا، و آن خوش گمانی تهران بیجا می بود. و بدینسان چرخش و گفتگو در میان دو شهر با فیروزی تبریز پایان می یافت.

تبریزیان اتابک و محمد علی میرزا را در یک کوششی برای برانداختن مشروطه دانسته و در پشت سر آن نشست ملایان دست دربار را در تکان می یافتند، و از این رو ترس افزاده از پیش بچاره میکوشیدند. لیکن تهرانیان، با بهتر گویم: تهران نشینان، بدگمان نبوده این ترس تبریز را بی انگیزه می شماردند، و این بود زبان گشاده نکوهش مینمودند. ولی اکنون پیش آمده ها انگیزه آن ترس را آشکار می آورد، و درستی دریافت تبریزیان را روشن می گردانید. یکی از نتیجه های آن پیش آمد این میشد که نمایندگان آذربایجان با تبریز یکدل گردند.

باری انجمن گفته های میریمقوب را از مردم نهان داشت. زیرا آنان که از داستان قانون اساسی خشمناک می بودند، از این داستان بخشم افزودندی. لیکن همان روز چگونگی را باتلگراف تهران بنمایندگان آذربایجان آگاهی فرستاد.

روزهای یکشنبه و دوشنبه همچنان گذشت. مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها بسر می بردند و بی پایان رسیدن ده روز را می بیوسیدند که مرده به پایان رسیدن قانون اساسی را از تهران بشنوند. در حالیکه قانون اساسی بدیر افتاده، و چنانکه دیدیم خود نمایندگان آذربایجان جلوگیری از خوانده شدن آن در مجلس کرده بودند.

روز سه شنبه ناگهان از تهران تلگراف پایین رسید:

«انجمن محترم ملی دامت تا پیداتهم قانون اساسی که از مطابقه بعضی از علماء، و بیرون آمد صلاحیت قبول مجلس را ندارد لهذا احتمال مباحثه طولانی ما را مجبور، و مینماید از هم وطنان محترم عموماً استدعا نمایم که بازار را تعطیل نکرده مهلتی، و بدهند زیرا بستن بازار تولید عجله مضر مینماید و صراحتاً عرض میکنم که با چنین عجله نمیتوان سرمایه سعادت مملکت را از مشکلات واقعه خلاص کرد این فقره کلیه، و بطور قطع معلوم شود که تمامی اوقات شبانه روزی و کلای محترم عموماً و وکلای»

« آذربایجان خصوصاً مصروف این کار است و تا تمام نشود هیچ مطلبی دیگر از جزئی و کلی دست نخواهیم زد البته طول مهلت که به تصفیه قانون و تکمیل حقوق ملت صرف ، شود بهتر از استعجال است که نتیجه مضره ناقص حاصل کند و سبب تضییع حقوق ملت ، گردد (مستشار الدوله) (حاجی میرزا ابراهیم) (حاجی میرزا آقا) (تقی زاده) ، (هدایت الله میرزا) »

سردستگان از این تلگراف سخت رنجیدند و در کار خود درماندند ، و چنین خواستند که آنها آشکار نگردانند . لیکن مردم چون دانستند تلگرافی آمده فشار آورده خوانده شدن آنها خواستند و چون از چگونگی آگاه شدند سخت برآشفتنند و بهایهوی و بدگویی برخاستند .

کسانی بنمایندگان بدگمانی نموده میگفتند : « ما میدانستیم که سرده روز این جوابها را بخواهند داد » . یکدسته بدربار بدگفته و سخن را تا برداشتن محمد علی میرزا از پادشاهی رسانیده چنین میگفتند : « ما قانون اساسی را که حدود سلطنت مشروطه و حقوق ملت را مشخص و معین مینماید میخواهیم . والا شریعت در جای خود محفوظ است و همه کس تکالیف شرعی خود را میداند . صراحتاً میگوییم : هر گاه قانون اساسی که در مجمع و کلابی علما و سایرین نوشته و تمام شده است امضا کرده بملت ندهند آنچه گفتنیست خواهیم گفت و مطالبه خواهیم کرد آنچه که تا حال مطالبه نشده ... »

بیشتر از بیست هزار تن مردم که گرد آمده بودند ، و یکدسته چون میرفت دسته دیگری بجایش میآمد ، سخنرانانی از سران مجاهدان پیاپی سخن رانده اینها را بگوش مردم میرسانیدند . چون در اینجا هر گونه جلوگیری یا کارشکنی را درباره قانون اساسی از دربار میشناختند و ملایان جزا فرزند استاتابک و محمد علی میرزا نمیدانستند ، سردستگان آماده شده بودند که اگر قانون اساسی را بداند انسان که خواست آزادیخواهانست ، ندهند کردن به پادشاهی محمد علی میرزا نگزارند .

انجمن ناگزیر شد بکاستن از شور و خروش مردم کوشد و برای آن تلگراف تند پایین را در پاسخ نمایندگان نوشت ، که پیش از فرستادن آنها برای مردم خواندند :

« خدمت و کلاه محترم آذربایجان دامت تا پیداتهم از اینکه قانون اساسی از مطابقه ، بیرون آمده و صلاحیت قبول مجلس را ندارد شمار فرموده اید اولاً این تلگراف جنابانعالی ، را چه برای باز کردن بازار چه بجهت موققت باسکات ملت ابدأ نتوانستیم بملت اظهار ، نماییم ثانیاً معلوم گردید مجلس مطابقه در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و ، قانون اساسی بوده نه کمیسیون مطابقه چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی میداند ، و بکله اهالی فرو رفته که بعضی از اعضاء مطابقه اشخاص معلم و طرفدار استقلال و ، استبداد هستند و یقین قطعی داشتند که از این کمیسیون مطابقه در صلاح و رفاهیت ، عامه ابدأ مطلبی تراوش نخواهد کرد سهل است بهر وسیله ای که موجب اخلال و اطاله ،



« قانون است موفق نشده دست یابند خودشان را سعادت مند و نیک بخت خواهند دانست »
 « چنانچه عرض شد البته با این اطلاعات ملت از اساس کمیسیون مطابقت ابدأ صلاح ندیدیم »
 « تلگراف جناب عالی بملت اظهارشود باز شدن بازار را که نهایت صلاح ملت است ملتفت »
 « هستید و چنین تلگرافی مخایره می فرمایید از مضرات ارائه تلگراف مسبوق نیستید »
 « (حفظتم شبناً و غایت علیکم اشیاء) صریحاً عرض میکنیم ملت آذربایجان ابدأ حاضر »
 « نیستند تمکین برآرد چند نفر اشخاص معلم نموده خودشان را محکوم آنها بدانند تا »
 « حقوق ملیه شان ضایع و پایمال استبداد شود مستعدی میشویم در کدام یک از مواد قانون »
 « اساسی ایراد و لازم بمباحثه دانسته اید اجمالاً شمار فرمایید (انجمن ملی تبریز) »

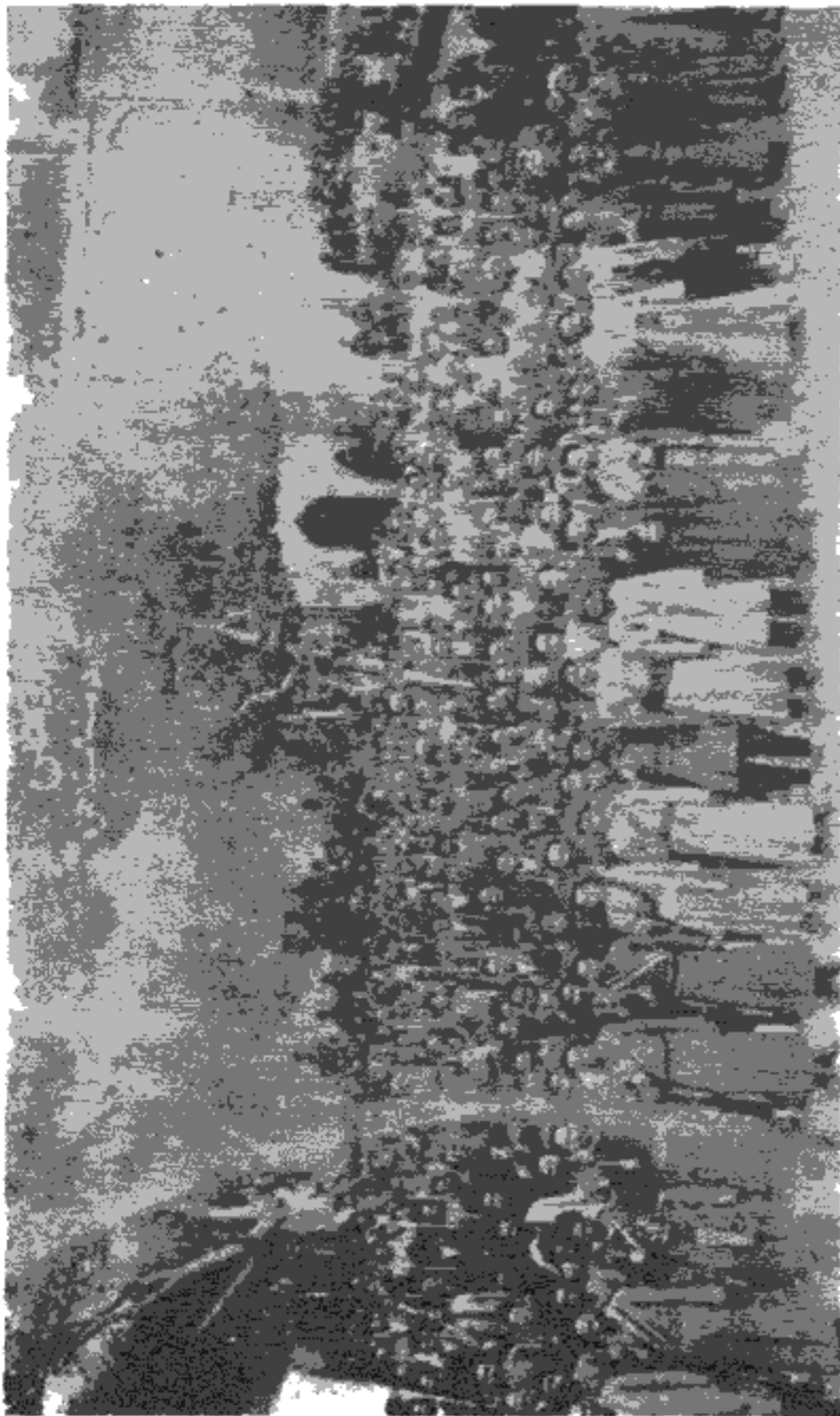
این حال تبریز می بود که دلیرانه از مشروطه نگهداری مینمودند
درماندگی مجلس و آشکاره میگفتند : « ما قانون مشروطه میخواهیم نه شریعت » .
 لیکن تهران حال دیگری میداشت . زیرا دودستگی در میان مردم
 همچنان پیش میرفت ، و دربار از دور و نزدیک با آتش دامن میزد . ست نهادی تهرانیان
 بار دیگر خود را نمودار میساخت کسانیکه ده ماه پیش در راه مشروطه خواهی آن شور و
 خروش را نموده بودند ، کنون انبوهی از آنان در برابر « شریعت خواهان » خاموش
 ایستاده و پاخود شریعت خواهی مینمودند .

بدتر از همه حال مجلس میبود . نمایندگان یکدسته « شریعت خواهی » مینمودند ،
 و دسته دیگر از ترس آنان برویه کاری میپرداختند . اگر تقیزاده جلو نگرقتی ، و قانون
 اساسی بادتبردهای علما در مجلس خوانده شدی هر آینه پذیرفته گردیدی .

برای نمونه از درماندگی مجلس و رویه کاری نمایندگان ، بخشی از گفتگوهای نشست
 روز پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع الثانی) را در اینجا میآوریم :

حاجی شیخ یحیی و کیل کرمان لایحه ای خواند که در آن چنین میگفت : « مشاغل این
 مجلس مقدس بسیار است . ولی بملاحظه الاهم فالاهم بمقیده داعی مهمترین مسائل اتمام
 قانون اساسی است . چرا که حافظ این مجلس محترم کلبه اتحاد و اتفاق عموم است و
 از روزی که مذاکره بعضی از فصول شده این مذاکرات مورث اختلافات ناگوار شده و
 این مطلب شمشیری بدست مستبدین داده و هزار گونه و هزار قسم القاء شبهه و اختلاف
 مینمایند در صورتیکه اگر بدید! انصاف بنگریم اختلاف باین درجه نیست . در یکی دو مسئله
 آنها ممکن است بدوساعت توجه اصلاح شود . هر گاه مقتضی است در مجلس محترم عمومی
 مذاکره شود بنده هم رأی خود را علناً عرض مینمایم و اگر مقتضی نیست استدعا
 میکنم زود تر تشکیل کمیسیون قانونی بشود تا در آنجا رأی خود را عرضه بدارم .
 همین قدر اصلاح این کلمات اختلافیه و اتمام قانون اساسی فوق العاده بمحل
 اهمیت است .

آقا میرزا محسن - اختلافی در بین نبوده و اگر تأخیری شده علت عروض نقاھتی



پ ۹۵

این بیکره نشان میدهد دسته مجاهدان سید حمزه را

است که بمزاج آقای سید عبدالله عارض گردیده .

آقای سید نصرالله - برای یکی دو مخالفت لفظی نمیدانم این چه مهمه ایست که در شهر منتشر شده . همه میدانند حجج الاسلام که بر همه طبقات خلق از مطالبه مجلس تقدم جستند فقط برای تقویت و اعلای کلمه اسلام بود . بلی رفع ظلم و وضع عدل نیز مطلوبست . اهم ازو حفظ استقلال و مقام شریعت است ، چنانکه در این تغییر وضع بقدر شمره خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست هر کس بمجلس مقدس امری که مخالف ناموس شرع باشد نسبت دهد مقتری و مفسد است و لامحاله این نسبت کذب از جانب مخالفین مجلس اشاعه میشود در انتشار ظلم و لوروزی هزار نفر کشته شود غایت ما فی الباب فسق است . لیکن چیزیکه موجب نقض احکام و وضع قوانین مخالف اسلام باشد کفر صریحست و قابل تحمل نیست . این حرفها مثل لوائح کفریست که منکرین از لسان مجلس طلبان در میان مردم منتشر میکنند که شاید وهنی بمقام منبع مجلس محترم وارد آورند (والله متمنوره ولو کره المشرکون) .

حاجی میرزا ابراهیم آقا - مفسدین از هر نقشه که بکار بردند نتیجه نبردند . حالا از راه آقای اختلاف پیش آمده اند ولی آنها خیال خامیست و بهیچوجه از این راه هم بمقصود خود نائل نخواهند شد خدا لعنت کند کسی را که بقدر سرمویی باسلام خیانت کند . تا اینجا آنچه خواستیم آورد . این دو تن ، حاجی سید نصرالله و حاجی میرزا ابراهیم ، از دسته قانون خواهان می بودند . با آنها چه چنین دلبستگی به شریعت نشان میدادند :

« چنانکه در این تغییر وضع بقدر شمره خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست » . دیگر چگونه میتوان قانون اساسی نوشت ؟! .. چگونه میتوان پروای « شریعت » نداشت و زردشتی و ارمنی و جهود را با دیگران « مساوی الحقوق » شناخت ؟! ..

« خدا لعنت کند کسی را که سرمویی باسلام خیانت کند » . اگر پاس اسلام را باین اندازه نکه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بوده ؟! .. قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته ؟! آیا اینسخنان جزاز راه ترس میبوده ؟! ..

در این نشست شاد روان طباطبایی ، آن پیشکام جنبش مشروطه خواهی ، نیز میبود ، و او هم بگفتگو درآمد . ولی چه گفت ؟! .. « و کلا نباید باین حرفها اعتنا کنند ما تا حال ازو کلای آذربایجان خیانتی ندیده ایم و نخواهیم دید » . چون تقی زاده و دیگران را که « شریعت خواهی » نمینمودند بیدین میخواندند مرد پاک نهاد این بدنامی را از آنان برمیکردانید . بیش از این باوری نمیتوانست و از خود قانون سخنی نمی یارست .

آن مجلسی که برابر ایستد و سینه سپر گرداند ، وبه « شریعت خواهان » پاسخ داده بگوید : « اگر شریعت کار زندگی را راه انداختی بمشروطه چه نیاز افتادی ؟! .. نمی بود ،

و نمایندگان آنچه در دل میداشتند گفتن نمی یارستند .

سخن کوتاه کنیم ؛ شور و شهن آزادی خواهی در میان تسوده تهران فرونشسته ، پیشگامان ست گردیده ، دو سید بکاری برنمیخواستند ، علمای نجف از آن راه دور چگونگی را در نیافته بحاجی شیخ فضل الله خوش گمانی مینمودند و با او همراهی نشان میدادند . از هر باره چنین مینمود که محمدعلیمیرزا و اتابک در نیرنگهای خود فیروز خواهند گردید و با زور « شریعت » مشروطه را بهم خواهند زد .

آن ایستادگی که در تبریز ورشت و دیگر شهرها مینمودند چاره تهران نتوانستی کرد ، و هر آینه کار باشوب انجامیدی . و آنگاه در خود آن شهرها بیم دو دستگی رفتی . هنوز مشروطه خواهی آن نیرویی که « شریعت » را بکنار اندازد نمیداشت . راست است که آزادی خواهان تبریز دلیرانه « قانون مشروطه اروپایی » را میخواستند و آشکاره سخن خود را میگفتند . چیزیکه هست این سخن جز از دل های پیشروان برنمیخواست ، و چنانکه گفتیم دیگران آنها نفهمیده بزبان می آوردند ، که اگر فهمیدندی بیشترشان دو دل ایستادندی و یا آنان نیز بسوی دیگر گراییدندی .

رشته بجای باریکی رسیده بود و بیم گسیختن میرفت . لیکن در این میان پیش آمد تاخت و کشتار پسر رحیمخان و داستان اکرام السلطان ، که پی هم رخ داد ، نقشه هایی را که دربار برای بهمزدن مشروطه کشیده بود آشکار آورد ، و گفتگو هایی که در این باره در نشستهای مجلس ، بویژه در نشستهای پنجشنبه و شنبه یکم و سوم خرداد ، بمیان آمد و حالیکه نمایندگان از خود نمودند ، تهرانیان را دوباره بشور آورد و آتش مشروطه خواهی را در دل های آنان بار دیگر فروزان گردانید و بدینسان سوی مشروطه خواهان نیرو گرفت و آسیبی که از رهگذر « شریعت » آماده گردیده بود از میان رفت . چنانکه همین داستان را خواهیم نوشت .

چنانکه دیدیم روز سه شنبه سی ام اردیبهشت در تبریز جوش و خروش بس سختی بود . زیرا مردم از تلگراف نمایندگان درباره دیرکردن قانون اساسی سخت برآشفته و بسخنان تند میخواستند و انجمن تلگراف تند میخواستند . شب چهارشنبه در آنجا

داستان اکرام السلطان

داستان شگفتی رخ داد ، داستانی که پرده از روی نقشه های خونخوارانه شاه بیکبار برداشت . چگونگی آنکه پاسی از شب گذشته که مردم از تلگرافخانه و توپخانه سراکنند میشدند ، مجاهدان که در آن شور و آشوب پاسبانی سران آزادی را بگردن داشته و همیشه در آن پیرامونها گردیدندی ، دوسه یا کسی را با تفنگ و فشنگ در يك کناری دیده بد گمان گردیدند ، و چون خواستند دستگیر کنند و بازجویی پردازند ، یکی از آنان بنام حاجی آقا (کرد حاجی آقا) که بس دلیر و بی باک میبود ایستادگی نمود . مجاهدان فرصت نداده او را در همانجا کشتند و دیگری بنام اسدالله دستگیر کردند ، و چون به بازجو و

باز پرس پرداختند دانسته شد اکرام السلطان برادر حاجب الدوله فراشاهی شاه (همان نیرالسلطان پیشین) از تهران به تبریز آمده ، و این کسان را که از تفنگچیان زمان ولیعهدی محمد علیمیرزا و خود جوانان بسیار دلیر و بی‌پاک میبودند با چند تن دیگر بکشتن پیشروان آزادی برانگیخته و بهریکی يك تفنگ آلمانی و صد فشنگ و بیست اشرفی پول داده ، و اینان برای انجام چنان کاری بتلگرافخانه آمده بوده‌اند .

چون اسدالله یکی از عمدستان خود نریمان پسر عمویش را نشان میداد مجاهدان شبانه پرس آورفته همورا کشند .

فردا چون این داستان پراکنده گردید شور و تکان در شهر بیشتر شد و خشمها فزونی یافت . چون نریمان را که کشته و در خانه اش (در کوی چوستدوزان) انداخته



پ ۹۶

میر یعقوب با چند تن از مجاهدان

بودند مردم دسته دسته بنمایش میرفتند . نویسنده نیز که اینزمان هفده سال میداشتم با یکی از دوستان بتماشایش رفتیم ، و چون بخانه درآمدم جوانی تناور و بلند و زیبارویی دیدیم که بر روی زمین خوابیده و کسی را درخانه ندیدیم .

از آنسوی در تلگرافخانه و توپخانه امروز انبوهی بسیار بیشتر گردیده و شور

و خروش فزونی یافت . امروز گذشته از داستان اسدالله و عمدستان او محمد قلبخان از قره داغ آمد و آگهیهای دیگری از تاخت و کشتار پسر رحیمخان و از نزدیک شدن او بشهر آورد . این داستان که تاکنون پوشیده می‌ماند ، امروز مردم از آن نیز آگاه گردیدند ، و همین خشم و سهش آزادیخواهان را بی‌اندازه گردانید .

دسته هایی از مجاهدان پرك خواستند که برای جنگ بقره داغ شتابند . کسانی نیز بشهر نرسیده بگرد آوردن تفنگ و فشنگ پرداختند .

رشته نگهداری شهر در دست دولتیان ازوالی و بیگلربیگی و کدخداها میبود . ولی بانان دلگرم نیایستی بود . بویژه در این هنگام که دولت آشکاره بدشمنی میکوشید .

امروز باز نمایندگان آذربایجان در تلگرافخانه میبودند . انجمن در باره داستان اسدالله ، و همچنین درباره آگهیهایی که از پافشاری پسر رحیمخان در تاخت و تاراج رسیده بود ، تلگراف پایین را فرستاد :

«توسط وکلای محترم آذربایجان بمجلس دارالشورای کبرای ملی شیدالله تعالی ارکانه ، شب چهارشنبه پاسی از شب رفته اسدالله نام نواد؛ حضر تغلی معروف در تلگرافخانه مبارکه ، گرفتار استنطاقی که از او دیشب شده است اینست درج میشود مرا اکرام السلطان ، درخواستی گفت من از طهران مأموریت دارم که در تبریز بهر وسیله که ممکن شود اخلاف بانجمن ملی رسانده موافق صورتیکه داده‌اند بیست و دو نفر از اجزاء و اعضای انجمن ، ملی باید کشته شود معلوم است هر کس که در این راه خدمت کند از طرف . . . بمقام عالی رسیده و چنین وچنان خواهد شد حالا تو بیا برو یکی دو نفر از اعضا را با گلوله ، بزن و چند تبر بمجمع اهالی افکنده مردم جان همدیگر میافتند تو از میانه خود را ، خلاص می‌کنی من گفتم تفنگ ندارم همین تفنگ آلمانی که دستم بود با صد تا فشنگ ، بمن داده بیست عدد هم اشرفی داد من گفتم تنها از من کاری بر نمیآید گفت مطمئن ، باش من سیصد نفر مثل تو آدم حاضر کرده‌ام بمالغی پول داده ام يك تفنگ که در ، انجمن صداکند درده دقیقه سیصد نفر حاضر میشود از من قولی گرفت من متعهد ، شدم که بادستور العمل مشارالیه رفتار کنم این بود که چند مرتبه بانجمن و تلگراف خانه ، آمدم فرصت پیدا نکردم حالا که برای انجام مقصود آمده بودم گرفتار شده‌ام حتی پریشب ، توی کوچه با حاجی مهدی آقا مصادف شدم خواستم او را بزنم باز دست قضا همراهی ، نکرد بمقصود نایل شوم چون خدای تعالی خواسته است که این ملت مظلوم از تعدی ، مستبدین مستخلص شود اینست هراقدامیکه از جانب مستبدین میشود بی‌نتیجه میماند ، اکرام السلطان برادر حاجب الدوله عالیله است که از طهران بجهت انجام این خدمت ، معین شده است از این طرف چند روز است که از تعدیات و قتل و غارت عمومی پسر ، رحیمخان چندین تلگراف عرض شده است ابدأ جلو گیری نشده احوالپرسی هم ، از پسر رحیمخان نشده است تا این که امروز شنبه سوار پسر رحیمخان بقریه مشك عنبره

«چهار فرسخی شهر آمده علی‌الاصح بر سوار و قدرت خود میافزاید گویا مجلس دارالشوری»
 «منتظر ورود پسر رحیمخان بشهر تبریز است تا عرایض انجمن ملی را صحیح بداند و»
 «که با این مسئله از نتایج همراهی اولیای دولت در پیشرفت مقاصد مجلس دارالشوری است»
 «منتظر جواب فوری (انجمن ملی تبریز)»
 از تهران پاسخ پایین را دادند :

«تفصیل شبهه را که داعی گرفتاری اسدالله شده اطلاع دهید و بعد از دستگیری آن و»
 «استنطاق برای کشف حقیقه امر چه اقدامات شده از اکرام السلطان در این خصوص تحقیقاتی»
 «شده یا نه نتیجه چه فهمیده میشود معلوم دارید از رفقای اسدالله چه خبر دارید»
 «(و کلای آذربایجان)»

انجمن دوباره تلگراف پایین را فرستاد :

«اسدالله در موقع ارتکاب سوء قصد گرفتار اکرام السلطان ده روز بوده در بابا باغی»
 «منوقف منتظر نتیجه اقدامات و تدابیر خود بوده در شب که خبر گرفتاری اسدالله را شنیده»
 «سوار شده فراراً رفته و تا حال محقق نیست کجا و کدام سمت رفته است و استنطاقیکه از»
 «اسدالله شده همانست که تفصیلاً عرض شده حالا رفیع الدوله بیکلر بیکی هم آمده تنها»
 «خودش استنطاق کرد بدون اجبار و تهدید باز بمعزای الیه گفته چون سیم تلگراف اهر را»
 «قطع کرده اند حالا از زرنق بالان بر آغوش با تلفون خبر دادند که پسر رحیمخان امروز»
 «رو باهر حرکت کرده در موقع ورود قصبه اهالی بمقام دفاع بر آمده دعوی سختی کرده اند»
 «معلوم نیست مقتول و مجروح چند نفرند بی پرده عرض میکنیم با اشاره و حکم دولت پسر»
 «رحیمخان باین صدد آمده و در خیال آمدن تبریز است چاره و تکلیف فوری میخواهند»
 «بمماطله گذرانند نائل بمقصود شوند ملت مسلح محض اینکه حمل بر اغتشاش نکنند»
 «ساکت تکلیف ملت را معین فرمایند (انجمن ملی تبریز)»

امروز بار نخست ستارخان در میان آزادیخواهان پدیدار گردیده بکار برخاست .
 بدینسان که چون دانسته شد اکرام السلطان پس از انجام کار خود در شهر و سرانگیختن
 اسدالله و حاجی آقا و دیگران ، به باغ «بابا باغی» (۱) در بیرون شهر رفته که در آنجا
 چشم براه نتیجه باشد ، انجمن کسی را خواست که بدانجا رود و او را دستگیر کرده بشهر
 بیاورد . ستارخان که این زمان از شمار مجاهدان می بود ولی در میان ایشان نامی نداشت ،
 خواستار آن کار شده با چند تنی به «بابا باغی» شتافت . نیک بیاد میدارم که چگونه از
 میان انبوهی راه باز میگرد و تفنگ به دست و گیوه بپا با همراهان خود از میدان توپخانه
 میگذشت . من پارت نخست بود او را میدیدم ، و چون از چهره مردانه و از چابکی رفتار و از
 خویشتن داری او در شگفت شدم ، پرسیدم : این کیست و کجا می رود ؟ گفتند : ستارخان
 قره داغیست که برای گرفتن اکرام السلطان به «بابا باغی» می رود .

(۱) باغی در یکفرسخی شهر است که شکارگاه و لیموها بود .



ب ۹۷

ستارخان

ولی اکرام السلطان بامداد زود از گرفتاری اسدالله و دیگران آگاه گردیده بیدارنگ
 روانه تهران شده بود که ستارخان با و نرسیده تهدیدت باز گردید .

در میان این آشوب و بهم خوردگی ، باز آزادیخواهان تبریز
 قانون اساسی را میطلبیدند و باز کسانی بدگویی از محمدعلیمیرزا
 کرده به برانداختن او میکوشیدند . سخنرانانی از اینان چنین
 میگفتند : «آیا پسر رحیمخان یاغیست که این قتل و غارت را

باز پافشاری

تبریز

مینماید یا اینکه از طرف دولت مأمور این کار شده ...! بانجمن ایالتی و سردستان فشار آورده می گفتند: «اگر پسر رحیمخان یا غیبت ما بدفاع از شهر خود و از هموطنان خود قادریم. اجازه دهید آماده سفر گردیم» می گفتند «تکلیف ملت را معین کنید».

همانا از روزیکه این شور و جنبش برخاست کسانی از سران مجاهدان، بویژه از آنانکه از قفقاز آمده بودند، چاره کار را برانداختن محمد علیمیرزا میدانستند و آن فشارها برای همین میبود. لیکن نمایندگان انجمن و کسان دیگری از پیشروان جنبش زمینه برای چنان کاری آماده نمیدیدند یا خود میترسیدند، و از اینر و جلو گیری می کردند.

امروز هم بجلو گیری از آنان میکوشیدند، و برای آرام گردانیدن ایشان بود که بار دیگر تلگراف پایین را درباره قانون اساسی به تهران فرستادند:

«توسط آقایان وکلای محترم آذربایجان دام اقبالهم مجلس شورای کبری شیدانه»
 «ارکانه اگر چه از وضع حال تبریز و هیجان اهالی این مملکت خاطر مبارک امناء ملت»
 «آگاه است ولی شدت تعطیل اعضاء انجمن مقدس ملی را مجبور بتجدید و تکرار»
 «مینمایند که تا زود تراست علاج و مداوای حال ملک و ملت آذربایجان را بفرمایند»
 «روز بروز و آنرا فائاً هیجان در تزیید و عموم طبقات از هر نوع که تصور بفرمایید تعطیل»
 «مطلق نموده و برای حصول مقصود تلاش مالی و جانی مینمایند حتی و لایات جزو و قصبه»
 «و دهات آذربایجان ازداد و سند و امور رعیتی دست کشیده و ایلات و عشایر اطراف بهیجان»
 «و حرکت آمده پای بر زمین می کوبند و مطالبه قانون اساسی را مینمایند و اراده آمدن»
 «شهر را دارند که همراهی با اهالی تبریز بکنند هیچ شاهدهی بهتر از این نیست که»
 «جماعت آرامنه با مفایرت مذهبی شریک درد ملت آذربایجان شده پریروز تلگرافاً»
 «بخاکپای مبارک همایونی و حضور مبارک امنای دارالشورای اعظم عریضه نگار شده اند»
 «بی پرده عرض می کنیم که هر گاه بقای ایران و حفظ ایرانیان رامینخواهند عاجلانه چاره»
 «این هیجان و تهاجم را بفرمایند که بناموس انسانیت و خاک وطن عزیز قسم هر گاه در»
 «سرموعد خیر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملت آذربایجان نرسد دیگر بهیچ تدبیر»
 «جلو گیری و سکون ملت ممکن نخواهد بود و صرف نظر از همه چیز باید کرد (انجمن»
 «ملی تبریز)»

همچنین اعیان تبریز تلگرافی باتابک فرستاده و حال شور و جوش مردم را با آگاهی دادند. از تهران از نمایندگان پاسخ پایین رسید.

«چنانکه مکرر عرض شده است بامضاء فرستادن قانون اساسی محتاج است باینکه»
 «مشکلات آن در مجلس تصفیه شود آنهم چند روز مهلت لازم دارد از طرف هیئت وزراء»
 «در این خصوص عدم مساعدت ملحوظ نیست چرا که موقع آن هنوز نرسیده است آقایان»
 «و حجج الاسلام دامت برکاتهم کمال همراهی را دارند مگر پاره ای از... محض خود نمایی»
 «و القاء شبهات کرده اند بهیچ وجه محل اعتناء و قابل توجه نیست لهذا از تمام»

«آقایان امناء و اعیان مملکت استدعا داریم متفقاً با انجمن محترم ملی صرف مساعی»
 «مجددانه فرمایند تعطیل عمومی موقوف شده بی جهت اینهمه خسارات فوق الطاقه را»
 «بر خود روا ندانند در صورتیکه موکلین محترم ما باین اصرار صواب دید ما را منظور»
 «ندارند فراغت خاطر و جسارت لازم از ما سلب میشود که بانجام خدمات مشکله موفق»
 «شویم ما را از این بابت آسوده فرمایند تا جداً بایفای وظایف پردازیم».

«وکلای آذربایجان»

پس از رسیدن این تلگراف، انجمن بر آن شد که از هر راه بسا شد مردم را بیاز کردن بازارها و ادارات، و این بود کسانی از واعظان و پیشمازان و از خود نمایندگان انجمن، بمیان مردم آمده با آنان سخنها راندند، و پس از خواهش و پافشاری بسیار بر آن نهادند که از فردا پنجشنبه بازاریان دکانهای خود را باز کرده بداد و سند و کار پردازند. لیکن علما و اعیان و سردستان تلگرافخانه را تهی نگزارده همچنان طلب قانون اساسی کنند. بازاریان نیز هنگام پسین، پس از بستن بازارها بانجا آیند. این را نهاده بنمایند گان نیز در تلگرافخانه تهران آگاهی دادند، امروز گذشته از نمایندگان آذربایجان محترم السلطنه دستیار اتابک بتلگرافخانه آمد. که آنچه پیام و دادخواهی از تبریز می رسد باتابک برساند. همچنین صنایع الدوله رییس مجلس برای شنیدن گفتگوها در تلگرافخانه می بود.

اینان همگی از نوید باز کردن بازارها خشنود گردیدند. ولی این نوید بکار بسنه نخواستی شد. زیرا همان هنگام که این گفتگوهای تلگرافی بسا تهران می رفت، چند تن سید از قره داغ بشهر آمده، و اینان آگاهیهای دیگری را از بیدادگری پسر رحیمخان و سواران او، و از چاپیدن دیدها، و کشتن مردان، و دست درازی بزنان، در میان مردم پراکنده گردانیدند. می گفتند: پسر رحیمخان و کسان او می گویند: «بهر دیهسی که سید و گماشته انجمن آمده خواهیم چاپید. بشهر تبریز هم در آمده انجمن را و بران، و هر که در آنجا باشد دست بسنه بشهران خواهیم فرستاد».

آن آگاهیها و این پیام، دوباره مردم را بخشم آورد. دوباره آوازها بهیاهو بلند گردید. کسانی بسخن آمده چنین گفتند: «با این کینه تیزی و بدخواهی که دشمن مینماید و در کوشش بنا بودی ما پافشاری نشان میدهد چه جای آنست که ما بازارها را باز کنیم؟! ما خرسندی نخواهیم داد که برادران ما در دیدها دچار آزار و ستم باشند و ما در شهر بخوشی و آرامی بکار داد و سند پردازیم. خرسندی نخواهیم داد که همچون کبک سردر زیر برف پنهان کنیم و از دشمن و تلاشهای آن نا آگاهی نماییم».

این گفتگوها تا پاسی از شب رفته در میان میبود. انجمن ناگزیر گردیده تلگراف پایین را بشهران فرستاد:

«پسر رحیمخان متصل دهات اطراف را با جمعیت و سوار بسیار چاپیده و بچهار»



پ ۹۸

رحیمخان بانقیخان رشیدالملک

(این بیکره گویا در سال ۱۲۸۱ در ساوجبلاغ برداشته شده)

«دیشبی مشارالیه تلگرافاً و عیناً معروض شود این است لایحه استنطاق با امضاء اعضاء
 «مجلس عیناً درج میشود (بعد از مراجعت از کینی (?) اکرام السلطان مرا خواسته گفت
 «اسب خوب سراغ داری گفتم قراباغی‌ها خواهند آمد از آنها میخریم دو روز بعد
 «کربلایی محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیمخان بود بعد
 «از ورود به حیاط مراتوی اطاقی خواسته گفت کاری بنو رجوع خواهم کرد بکسی نگویی
 «بعد مرا بقرآن که از بغلش در آورد قسم داد و گفت به هیچکس بروز ندهی حکم ...»

«فرسخی شهر آمده میگویند امشب وارد تبریز خواهد شد با ورود او شهر چه حالت خواهد
 شد تصور فرمایید مردم بطوری در هیجان هستند که نمیتوان تصور نمود این عنرایض راه
 و حرف و شوخی نپندارند که آنچه در این باب عرض میشود جواب مسرحت نیست همیشه از
 «حکومت هم بواسطه عدم استعداد چاره و فایده نیست استدعای مؤکد میشود چاره و
 «اقدامات فوری فرمایند . (انجمن ملی تبریز)»

بدینسان بکروز بسیار پرشورشی به تبریز گذشت . همان شب نشستی از علما و
 اعیان و دیگران برپا ساخته دوباره اسدالله را بهای بازپرس کشیده چیزهایی از او پرسیدند
 و آنچه پاسخ داد نوشتند و همگی پای آنرا مهر کردند که بتهران بفرستند . از این
 بازپرس آگاهی‌های دیگری درباره بدخواهی دربار بدست آمد، و این بخش مردم افزوده
 همانشب چنین نهادند که کسی بیاز کردن بازار خرسندی ندهد .

فرداشب همینکه آفتاب درآمد مردم روبنلگراف خانه نهادند و از
آمادگی‌های جنگی تبریز و بانجمن فشار آورده پرسخواستند که خود آماده رفتن بقره داغ
 شوند . انجمن ناگزیر شده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

«خدمت و کلاهی محترم آذربایجان دامت تا ابیداتهم عین تلگراف دیروز جنابان
 «عالی را در خصوص باز شدن بازار با صمیمه عقاید خودمان و ملاحظه صلاح عامه و
 «رعایت نکات دیگر بملت انهاء و القاء نمودیم قرار بوده امروز پنجشنبه بازار را باز
 «عموم اصناف و کسبه سر داد وستد و کسب خودشان بروند ولیکن بعد از دو ساعت فاصله
 «که مجلس معظمی از علماء اعلام و محترمین و اعیان و اشراف با حضور و کلاه و اعضاء
 «انجمن بجهت استنطاق از اسدالله خان نام تشکیل شده بود تمام زحمات را بی نتیجه
 «گذاشته عموم ملت از عقیده‌ای که در باز شدن بازار حاصل کرده بودند منصرف و این قسم
 «اقدام اکرام السلطان را در رخنه و اخلال اساس امر مقدس مشروطیت با دارایی مقام
 «عالیه در دربار دولت منتج نتایج وخیمه دانسته و امکان نخواهد داشت تا امضاء قانون
 «اساسی دیگر يك کلمه حرف دائر باین مسئله بملت گفت و برای اینکه اهمیت استنطاق
 «را ملتفت و کاملاً آگاه باشید خلاصه استنطاق اسدالله خان را و تقریریکه در محضر علماء
 «اعلام و سایر حاضرین در مجلس کرده و نوشته شده مخابره گردید و عین استنطاق هم
 «با پست ایفاد میشود (انجمن ملی تبریز)»

همچنین اعیان تلگراف دیگری با تائب فرستادند . نیز چون مردم خواستار بودند
 رویه بازپرس اسدالله را با تلگراف بتهران آگاهی دادند بدینسان :

«خدمت و کلاه محترم آذربایجان دامت تا ابیداتهم اینکه در تلگراف دو ساعت قبل
 «عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان با پست تقدیم میشود چون ملت راضی نشد
 «استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و با نهایت سختی خواستگار شدند که استنطاق

«است این چهار نفر باید کشته شوند میرزا حسین آقا شیخ سلیم حاجی مهدی حاجی»
 «محمد جعفر مؤمن پرسید تفنگ داری گفتم يك تفنگ ورنندل دارم يك تفنگ بردانقا»
 «گفت با این تفنگها نمیتوانی کار بکنی رفت يك تفنگ آلمانی بایک قطار فشنگ آورده»
 «بمن داد مراجعت کرده آمدم دو روز اتصالاً بتلگرافخانه آمده رفتم روز سیم باز آمدم»
 «فرستاده مرا برد گفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای»
 «این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفت چرا»
 «اقدامی در این باب نمیکنی گفتم ممکن نمیشود گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از»
 «تهران هم باشند بمن تا کیدم میکنند هر چه زود تر عمل را بانجام برسان پس حالا که اینطور»
 «امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لااقل یکی از اینها را بکش و اگر هم»
 «توانستی که سه تیر در میدان توپخانه خالی بکن بعد آمده آقا میرزا حسین را در میدان»
 «توپخانه دیده که با دو سه نفر و فانوس میخواهند بروند از عقب آنها رفته و هر چه»
 «خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه در توی دربند رفته و من هم»
 «از عقب سراو میرفتم دیدم امشب را امکان ندارم و نوکر را گفتم امشب را بگذاریم شب»
 «دیگر اقدام خواهم کرد در بازارچه صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم»
 «پشیمان شدم مرتبه دیگر دیدم و از اقدام نادم شدم بعد از آن بخانه خود رفتم صبح نوکر»
 «اکرام السلطان آمده قهوه خانه حاجی عبدالله کربلایی محمد نام آمده و با هم چایی»
 «خوردم بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاد خرج نمایدم امشب کار»
 «را تمام نمایدم بعد هر چه بخواهید خواهم داد امشب هم اکرام السلطان را ببینید عصری»
 «رفتم بمن گفت چرا کار را تمام نمیکنید معلوم میشود پشیمان شده اید گفتم حضرات را»
 «پیدا نمیکنم دوشب است که آقا میرزا حسن در تلگرافخانه میخواهد جای آقا شیخ سلیم»
 «هم معلوم نیست بعد اصرار کسر مأموریت خود را تمام کنی شب چهارشنبه آمدم»
 «بتلگرافخانه گرفتار شدم چهار شب قبل با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم در میان»
 «تقریرات خود اظهار نمود بکشد هم با اشخاص مفصله الذیل بخانه آقا میرزا حسین»
 «رفتم شاید او را بز نیم (تقی) (حاجی آقا) (اسماعیل) تقریر اسدالله خان در شب پنجشنبه»
 «(۱۰) ربیع الثانی بهمین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرد (علی»
 «بن موسی) (مبین التجار) (حاجی میرزا تقی آقا) (دبیر السلطنه) (صادق) (ربیع الدوله»
 «بیکلریگی) (محمد صادق خان پسر ساعد الملك) (اقبال لشکر) (محسن الطباطبایی)»
 «(آقا سید رضی) (خازن لشکر) (جعفر) (امین التجار) (بصیر السلطنه) (انجمن ملی تبریز)»
 پس از اندکی از تهران پاسخ پایین رسید.

«از شدت نگرانی که داشتیم از وضع استفسار شده تا حال جواب نرسیده بود و»
 «قلوب فدویان بی اندازه مضطرب مانده بود لهذا بتلگرافخانه آمدم که حضوراً استفسار»
 «شود تلگراف زیارت شد امروز صبح در مجلس اقدامات لازمه و تأکیدات اکید»
 «بوزارت داخله و وزارت جنگ بعمل آمد در رفع غایله و توقیف رحیمخان و انتزاع ریاست»

«ایل و سوار چلبیانلو و احضار پسر رحیمخان بوزارتین آنچه لازم است نوشته و گفته»
 «شده است با وضع مسامحه دولت نتیجه سریمه را نمیتوان امید داشت لهذا تا ظهور»
 «نتیجه اقدامات و کلا اهالی آذربایجان را لازم است که از مدافعه جان و مال و عرض»
 «ناموس اولاد وطن غفلت نداشته باشند البته مجلس هم تا دم آخر بتکلیف خود عمل»
 «کرده از تحصیل رفاه ملت صرف نظر نخواهد کرد و از اقدامات خودتان در باب مدافعه»
 «و حفظ نفوس ابنای وطن اطلاع بدهید اکرام السلطان بدست آمده یا خیر چون وقت»
 «مجلس منقضی میشود مرخص شده رفتم (تقیزاده) (احسن الدوله) (مستشار الدوله) (میرزا آقا)»
 «(حاجی میرزا ابراهیم)»

این تلگراف چون بمردم خوانده شد همه شادمانی نمودند. چون پسرک آمادگی
 برای نگهداری شهر داده شده بود مجاهدان در زمان بکار پرداختند و دبری نگذشت که
 شهر رویه سر بازخانه ای بخود گرفته. دسته های مجاهدان با طبل و شیپور و بیرقهای سرخ
 آمدن گرفتند. هر دسته ای بتلگرافخانه آمده. و از آنجا به توپخانه گذشته. و از آنجا
 بمیدان مشق رفته بمشق میپرداختند.

نتیجه کوششهای چند ماهه. امروز نمودار گردید. امروز بجای شور و خروش
 نمایشهای سپاهیان در میان می بود.

چون مجاهدان باین کار
 برخاستند نظام الملك والی نیز
 ناگزیر بکارهایی برخاست او نیز
 با آگاهی از انجمن کسانی را برای
 گرد آوردن «فوج بهادران» فرستاد
 که دوروزه سربازان را بشهر بیاورند.
 نیز دستور داد توپچیان که در شهر
 میبودند توپها را بیرون آورده آماده
 گردانند. همچنین سوارانی که در شهر
 میبودند در شهر گردیده نگهبانی
 نمایند.

شب آدینه خود مجاهدان در شهر
 گردیده نگهبانی می نمودند. فردا
 آدینه از آغاز روز باز نمایشهای جنگی
 در میان بود. دسته ها با طبل
 و شیپور و درفش. ملایان و -
 سیدان با شمشیرهای آخته در جلو.



میآمدند ، و از تلگرافخانه و توپخانه گذشته بمیدان مشق میرفتند . در تلگرافخانه شادروان شیخ سلیم یا آقا میرزا علی یامیرزا حسین سخنها پانان میراندند . میرزا جواد ناطق که از سفر ماکو و ارومی بازگشته بود گفتارها میراند . امروز شماره مجاهدان یا سپاهیان توده بیشتر و دسته‌ها پرشکوه‌تر میبود و تا هنگام پسین همچنان نمایش میرفت .

امروز تلگرافی از تهران رسید که درباره پسر رحیمخان دستیاران با وزیر داخله و وزیر جنگ گفتگو کرده‌ایم . بنظام الملك و همچنین به پسر رحیمخان دستور های تلگرافی داده شده ، ولی ما باین اندازه پس نکرده درخواستهای دیگری کرده‌ایم . در این تلگراف باز خواستار شده بودند بازارها باز شود و غدغنها نموده بودند . فردا شنبه مردم همچنان در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد آمدند . امروز چون مهلت ده روزه که نمایندگان از تهران ، برای پایان رسانیدن قانون اساسی ، گرفته بودند بانجام مبرسید ، انبوهی از مردم همان را دستاویز ساخته شور و خروش بیشتر مینمودند ؛ و تلگرافهایی را که از نمایندگان درباره خواننده نشدن قانون نامبرده و بدیر افتادن آن رسیده بود ، نادیده گرفته همچنان قانون میطلبیدند و پافشاری نشان میدادند ، و کسانی از آنان با طاقهای دستکاه درآمده به تلگرافچیان پرخاش مینمودند و فرصت کار نمیدادند .

چون شور و خروش دراز کشیده بود کم کم رشته از دست خردمندان بیرون رفته بدست آشوبگران میافتاد ، و کم کم برخی ناسامانیها پدیدار میگردد . شکفت است که باربران و اینگونه بیچیزان از پیش آمد لذت میبردند ، و با آنکه در نتیجه نبودن بازار بیکار و بی پول میماندند با سختی زندگانی ساخته باز شدن بازارها را نمیخواستند . اینان معنی قانون اساسی را نمیدانستند و با این همه در طلبیدن آن پافشاری مینمودند . از انجمن تلگراف دیشبی نمایندگان خوانده شد . ولی بجای سودزبان پدید آمد . زیرا مردم بهیاهو برخاسته داد زدند : « تا امضا شدن قانون اساسی بازارها را باز نخواهیم کرد » . تا نزدیکی نیمروز این هیاهو میرفت . میتوان گفت حواستن قانون اساسی سودایی، گردیده و سرهای کسانی افتاده بود .

در اینمیان آگاهیهایی که از قره داغ مبرسید بشور مردم میافزود انجمن هنگام پسین تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

« خدمت و کلاهی محترم آذربایجان دامت تأییداتهم در باب قتل و غارت پسر رحیمخان دیروز مخایره فرموده اند از وزارت داخله احکام لازم بحکومت آذربایجان »
 « و پسر رحیمخان صادر شد اولاً تا بحال چنین حکمی از طهران نرسیده اعضاء منضم »
 « دارالشورای کبری و جنابان عالی این مسئله را چنین بنظر حقارت مینگردند که گویا ، نزاع ملکی مابین دو نفر مالك واقع شده و مذاکره را برای اصلاح امر و رفع غایله با »

« وزارتین داخله و جنگ مینمایند که وزارت داخله میفرمایند احکام لازمه صادر شد »
 « هیئات هیئات آقایان و کلاهی محترم پسر رحیمخان عد؛ مقتولین دهات قره داغ را »
 « بدویست نفر رسانده شهر تبریز مثل وقعه شیخ عبیدالله پراز دهاتبهای اطراف شهر »
 « مساجد فحلات پر از زن و بچه بیچاره و بی صاحب رعیت کجا بیدچه میفرمایند سوارپسر »
 « رحیمخان تا قریه شیرنجه يك فرسخی شهر را چاپیده و غارت کرده میدانیم که اتکال »
 « رحیمخان بکجاست این حرکات جورانه پسر رحیمخان و قتل و غارتی که کرده آنآ »
 « فائاً بر عده سوار خود افزوده و تشدد بر قتل و غارت دارد باعث خوشوقتی کیهاست »
 « قربان و تصدق و کلاهی خودمان برویم تا کی و تا چه وقت باید معقولیت بخرج دهید »
 « مال و جان و ناموس مسلمانان بیاد رفت گرمسلمانی همین است که ماها داریم خاك بر »
 « سرما مسلمانان عجب امنیت مالی و جانی حاصل شد اگر معجلا خبر حبس و زنجیر و »
 « معزولی رحیمخان از ریاست اهل و سوار نرسد و دولت حکم صریح بر مجازات و گرفتاری »
 « پسر رحیمخان نکند نمیدانیم چه عرض کنیم چه خواهد شد (انجمن ملی تبریز) »

در کتاب آبی مینویسد : امروز نامه‌ای از بیوکخان بدست افتاد که برای نظام - الملك فرستاده و در آن تاراج کردن دیه ها را آگاهی داده و از نظام الملك پرک خواسته بود که بشهر درآید و انجمن را بیرون راند .

این سخن باور کردنیست . زیرا بیگمان آن تاخت و تازها با دستور دولت می بود ، و بیگمان بیوکخان را بشهر آوردن میخواستند . چیزیکه هست در روزنامه ها یادی از این نشده و من خود چنین چیزی بیاد نمیدارم . مبیاید گفت آنرا بیکبار پنهان داشته باشکار نیاورده اند .

این شور و خروش و جوش و جنبش که از دو هفته با زدر تبریز و دیگر شهرها میرفت ، و این تلگرافهای پیاپی که در میان تبریز و تهران در آمد و رفت میبود ، چنانکه دیدیم مجلس شوری در برابر آن جز بی پروایی نمینمود ، و آن کار تبریز را بی انگیزه دانسته رنجیدگی نشان میداد . لیکن داستان پسر رحیمخان و پس از آن داستان اکرم -

السلطان مجلس را نیز بجنبش آورد .

جنبش مجلس و نتیجه آن

چگونگی آنکه روز سه شنبه سیام اردیبهشت (ربیع الثانی) که تازه آگاهی از تاخت و کشتار پسر رحیمخان مبرسید ، و تنها تلگراف نخست انجمن که جلوگیری از آوردن غله و زرد و خورد با فرستادگان انجمن و کشتن کسانی را آگاهی میداد بدست نمایندگان آذربایجان رسیده بود مستشارالدوله داستان را در مجلس بمیان آورد . شرفالدوله نیز گفته او را دنبال کرد .

لیکن این گفته‌ها در مجلس نهانید و نمایندگان ، که گوشه‌اشان پر از فریاد های ستمدیدگان شیراز و عراق و قم میبود ، ایشرا نیز از شمار آنها گرفتند و پروایی نمودند .

چنانکه گفتیم مجلس ارج خود را از دست داده و خود يك دستگاہ بیکاره ای شده بود . پس فردا پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع الثانی) ، که تلگرافهای دیگری از تبریز ، چه درباره بیداد گریهای پسر رحیمخان و چه در زمینه داستان نوپدید اکرام السلطان ، رسیده بود نمایندگان آذربایجان بر آن شدند که داستان اکرام السلطان را که یکسره بشاه برمیخورد پوشیده دارند ، ولی از بیداد گریهای پسر رحیمخان دوباره بگفتگو پردازند . چنانکه دیدیم در نشست امروز بود که حاجی شیخ بهیجی وکیل کرمان سخن از قانون اساسی بمیان آورد ، و برخی نمایندگان آن روبه کارها را از خود نموده و درماندگی مجلس را بهمگی نشان دادند .

پس از آن گفتگو مستشارالدوله سخن در آمده دوباره داستان پسر رحیمخان را گفت ، و همه آگاهیهایی که از تبریز رسیده بود یاد کرد و چنانکه خواهش تبریزیان بود درخواست نمود ، که رحیمخان را از ایل بیگی گری برکنار گردانند ، و او را بند کرده بیازپرس و داوری کشند .

حاجی میرزا ابراهیم آقا سخن او را دنبال کرده گفت : اگر آن تاراج و کشتار بادستور دولت است پس این مجلس چیست ؟ .. اگر سرخود است پس چرا از رحیمخان بازخواست نمیکند ؟ ..

محتشم السلطنه نماینده اتابك خواست پرده کشی کند چنین گفت : « تصور نشود که صدور اینگونه حرکات با اطلاع دولت باشد ایلات حالشان معلوم است . . . سپس گفت : « سردار نصرت تبریز میجوید . . . باز گفت : « البته وزارت داخله بر حسب تکلیف خودشان اقدام خواهند نمود . »

حاجی سید نصرالله بهواداری ازو برخاسته چنین گفت : « ساحت دولت از این چیزها منزّه است . . . باید اصلاح راحتی الامکان از دولت بخواهید . »

ولی این پرده پوشیها سودی نداشت و سخن دامنه پیدا کرد ، و تقی زاده پس از سخنانی چنین گفت : « وزیران یا باین بیداد گریها چاره کنند یا همگی از کارکناره جویند . » حاجی امام جمعه خوبی گفت . اینکه میکویند بدولت بدگمان نباشیم چگونه شود ؟ . . . هر که دارای چهار هزار خانوار است رحیمخان تا بحال کی میبایست با آنجا تازد ؟ !

این گفتگو از پسر رحیمخان و پافشاری و کلای آذربایجان عنوان داد که هر نماینده ای از آشوب شهر دیگری بنالد ، و بدینسان نامهای بسیاری از بیدادگران ، از کهنه و نو ، بمیان آید .

وکیلالتجار از آشفتگی خلخال و از بیدادگری شکرالله خان گله کرد . سید حسین از بیدادگری سالار الدوله که این زمان تازه بکار برخاسته بود سخن راند . نمایندگان دیگری نامهای عمید السلطنه تالش و قوام الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آوردند .

متولیباشی بتهران آمده بود و نیازی بدادخواهی ازوباز نمیمانند .

حاجی آقا محسن را که بطهران خواسته بودند تا قم آمده و از آنجا بازگشته بود . نمایندگان می پرسیدند : که دستور داد که از آنجا باز گردد ؟ ! . . .

این سخنان در پرده گله و دادخواهی و بدگویی از اتابك میبود . چه او را پاسخده این آشوبها و بیدادها میدانستند . امروز نخستین روزی بود که بیشتر نمایندگان ازو بدگویی ورنجیدگی مینمودند . محتشم السلطنه بهریکی از اینها پاسخی میگفت و بهانه ای یاد میکرد . لیکن هر کس میدانست ارزش آنها چیست .

بدینسان برای

مجلس یکروز پرتگانی

میگذشت . يك نشستی

که با آن سستی و

درماندگی آغاز یافته

بود ، و با این تند

و سختگیری بیابان

میرسید .

در اینمیان

ستمدیدگان عزا قی و

شیرازی که بدادخواهی

از حاجی آقا محسن و

قوام در بهارستان بست

می نشستند و کسان

دیگری از تماشاچیان

رو بمجلس آورده و

بانبوهی ایستاده گوش

باین سخنان میدادند .

آنان نیز با این شورو

سش همبازی مینمودند .



پ ۱۰۰

قوام الملك شیرازی

همانروز چون مجلس بیابان رسید و نمایندگان و تماشاچیان با دل های پرسش پراکنده شدند ، داستان را بهمه جای تهران رسانیدند . ما هم دیدیم که نمایندگان آذربایجان این پیش آمد مجلس و گفتگوهای را که بابودن دستیار اتابك رفته بود ، به تبریز آگاهی داده در خواستند که بازارها باز شود . لیکن تبریزیان نپذیرفتند و انجمن روز آدینه تلگراف بس تندى به نمایندگان فرستاده ، ریختن زنان و بچکان بیدست و پای قره داغ را

بشهر، و اینکه پسر رحیمخان تا یکفرسخی شهر آبادبهارا چاییده، آگاهی داده، در آن تلگراف چنین گفت: «میدانیم اتکال پسر رحیمخان بکجاست؟...»

این بود روز شنبه چون هنگام سپین مجلس بر پا شد صنیع الدوله گفت: کارهای دیگر بماند، از تبریز آگاهیهای ارجداری رسیده که باید در نشست ویژه‌ای خوانده شود.

این را گفته بانمایندگان بپاخواستند و باطاق دیگری رفتند

در آنجا چون تلگراف تبریز خوانده شد خروش از نمایندگان برخاست. بسیاری از ایشان بگریه پرداختند. چنین حالی در مجلس تا آن روز دیده نشده بود. همانا داستان اکرام السلطان را در آنجا هم به میان نیاوردند.

امروز گروه انبوهی از مردم (پنجهزار تن بیشتر) به بهارستان رو آورده بودند. گفتگوهای روز پنجشنبه مجلس تهرانیان را شورانیده و برای همدردی با تبریز آماده گردانیده بود. اینان چون آگاهی از چگونگی میخواستند و بیتابی مینمودند، نمایندگان همچنان خروشان و اشکریزان بسالون بازگشتند. بسیاری از تماشاچیان نیز میگریستند. نمایندگان آذربایجان سخن درآمدند. میرزا فضلعلی گفت: دیگر گذشته از آنکه ما پرده پوشیم کنیم. برادران و خواهران شما در آذربایجان دچار پنجه بیدادند آیا شما چه میخواهید بکنید؟!.

حاجی محمد آقا نالان گفت: آذربایجانیان چه گناهی کرده‌اند دوستان و پنجاه تن از ایشان کشته شوند و شما در اینجا آسوده نشینید؟! . . . با اینحال دیگر ما چرا بمجلس می‌آییم؟! . . .

تقی زاده نالان گفت: من حال گفتن نمیدارم. شما چاره این کار کنید.

بدینسان هر کسی سخن میگفت. آن دو دستگی که در میان نمایندگان میبود فراموش شده همگی جز یکدلی نمی نمودند. پس از گفتگوهایی چهارتن از نمایندگان را - حاجی نصرالله، مستشارالدوله، حاجی میرزا ابراهیم آقا، حاجی محمد اسماعیل - برگزیده بدربار نزد اتابک فرستادند که چگونگی را گفته پاسخ خواهند.

اتابک بیارک خود رفته بود. فرستادگان همراه محترم السلطنه روانه آنجا شدند و با اتابک دیدار کرده چگونگی را گفتند. اتابک دلسوزی از خود نشان داده در زمان مخیر السلطنه و محترم السلطنه رابه دربار بنزد محمد علی میرزا فرستاد که چگونگی را باو آگاهی دهند و پاسخ بیاورند.

از آنسوی چون این چهار تن در بازگشت دیر کردند و مردم در بهارستان بیتابی مینمودند مجلس دوباره و توقی الدوله و حاجی معین التجار را برگزیده بدربار فرستاد. چون آنان نیز دیر کردند، این بار میرزا محسن وسید محمد بهبهانی (پسر شادروان بهبهانی) را برگزیده گسیل داشتند. چون از اینان نیز آگاهی نرسید حاجی امین الضربرا باکسانی روانه گردانیدند.

بدینسان فرستادگان پی هم میرفتند و تا چند ساعت از شب رفته مجلس بر پا و مردم در بهارستان چشم براه میداشتند. محمدعلیمیرزا دستخطی درباره برداشتن بیوکخان از ایل بیگی گری قره داغ و برکنار گردانیدن اواز سرکردگی سواران بیرون فرستاد و درباره رحیمخان نوید بند کردن او را داد.

فرستادگان پس از چند ساعت درنگ با این دستخط و نوید بازگشتند. لیکن مجلس این را نپذیرفت و مردم سخت بهیاهو برخاستند، مجلس چنین نهاد که با فشاری نموده سه چیز را از شاه بخواهد: یکی برکناری رحیمخان از کارهای دولتی و بند کردن او. دیگری برکناری پسر او از کارهای دولتی. سوم ایمنی تبریز و دلجویی از تبریزیان.

پس از این نهش چون شب به نیمه رسیده بود خواستند پراکنده شوند. مردم خرسندی نمیدادند و جلوشان رامیکرفتند و سرانجام تا فردا مهلت خواستند و بخانه‌های خود رفتند.

فردا یکشنبه چهارم خرداد (۱۳ ربیع الثانی)، در تهران یکی از روزهای خیزش تهرانیان پرهیاهوی تاریخی بود امروز تهرانیان بیاری تبریزیان بازارها بیاری تبریزیان را باز نکردند، و از آغاز روز دهم بدسته روسوی بهارستان آورده در آن پیرامونها انبوه شدند. مجلس از آغاز روز برپا گردیده بروی درخواستهای سه گانه ایستادگی نشان داد.

از دربار برویه کاری گفته بودند: با بودن علما و نمایندگان آذربایجان و کسانی از اعیان، از تبریز درباره پیش آمد جستجو رود: از اینرو نمایندگان دهکانه آذربایجان و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل همراه دوسید و پسران ایشان. آهنگ دربار کردند، و در آنجا با امام جمعه تهران و حاجی شیخ فضل الله و پسر او شیخ مهدی و نزل السلطان و نایب السلطنه و عضد الملک و اتابک و وزیران گرد آمده فراهم نشستند.

نخست با اتابک گفتگوهایی رفت. سپس همگی به تلگرافخانه عمارت گلستان رفتند و با تبریز بگفتگو پرداختند (گفتگورا خواهیم آورد).

مجلس همچنان برپا می بود و نتیجه رامی بیوسید. از آنسوی مردم همگی اطافهای مجلس و سراسر باغ بهارستان و جلوخان مجلس و خیابانها را پر کرده بودند، و در هر گوشه‌ای يك هلاپی، باطلبه، یا یکجوان فرنگ رفته‌ای، یا يك آزادبخواهی، بروی يك بلندی ایستاده بمردم سخن میراند. هر کس از دانسته‌های خود می گفت.

امروز تهرانیان در دشمنی با محمد علی میرزا اندازه نشناختند و آنچه میدانستند و توانستند گفتند. امروز نام مادر او «ام الخاقان» را بزبانها انداختند و سخنانی را که درسی و اند سال پیش درباره آن زن گفته شده بود، سخنانیکه بنیادی جز پندار و گمان نمیداشت. تازه گردانیدند.

یکمرد بافهم آذربایجانی که این زمان در تهران میزیسته و گاهی نامه‌هایی بحاجی مهدی آقا کوزه کنانی مینوشته و برخی پیش آمد ها رامی ستوده، یکی هم داستان امروز

استوده است ، و من بهتر میدانم برخی از نوشته های او را بیاورم .

مینویسد : «عمارت فوقانی و تحتانی و سخن و خیابانها از آدم مثل دریا موج میزد .
و بانکه از جیب دستمال یا قوطی سیکار بیرون آوردن اشکال داشت . در آن فضای وسیع
نرها تنگ میشد .

در هر اطاق و هر مجمع و هر گوشه نطقها ایستاده دست از جان شستند و آنچه در دل
اشقند گفتند . . . محض جهت نمونه از چند فقره اشاره مینمایم :

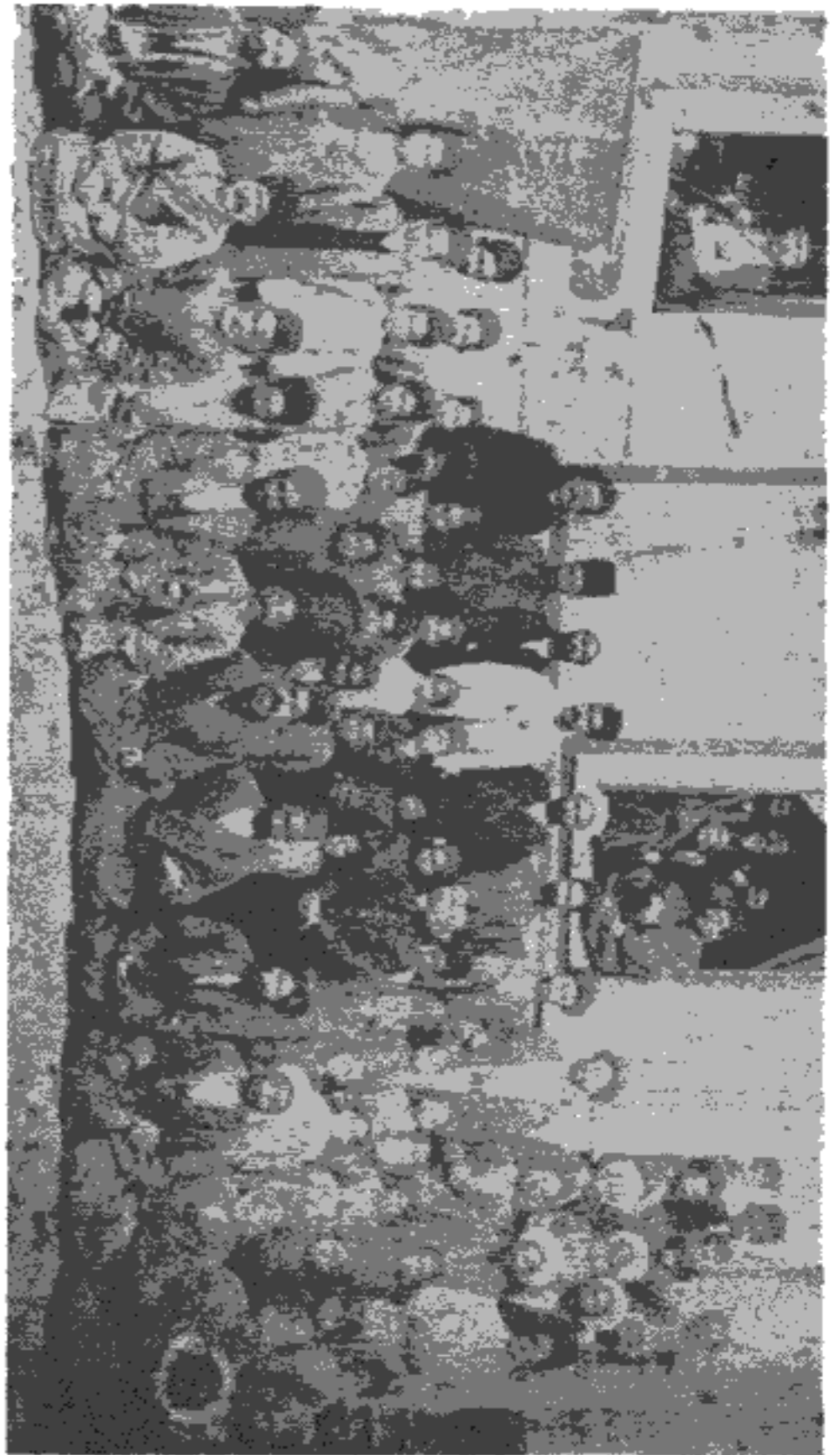
آخوندی می گفت : حضرات هر گاه خداوند روزی شما را قطع کند او را بندگی
میکنید ؟ ! . . هر گاه پیغمبری عوض آنکه شما را براه راست دعوت نماید ، براه کج دلالت
کند او را به پیغمبری قبول میکنید ؟ گفتند : نه . گفت : هر گاه پادشاه مستبد و جابرو
مخل آسایش رعیت باشد و به تباهی آن کوشد او را پادشاه می دانید ؟ ! . . گفتند نه .
گفت مگر نمی دانید که پسر رحیم خان را خود شاه . . . تحریک و تعلیم داده که دمار از
روزگار آذربایجان در بیاورد ؟ . . مردم داد زدند : ما هیچوقت چنین پادشاهی را نمیخواهیم .
یکنفر خان فرنگی مآب عینکی بیا ایستاده سر گذشت لویی شانزدهم را از سر تا
پا خواند و سخن را تا آنجا رسانید که هفتاد گناه بروتایت کردند و خودش و زنتش را سر
بریدند . مردم گفتند . فرانسه نباشد ایران باشد ، لوی شانزدهم نباشد محمدعلیشاه باشد
ما حاضریم اینرا بمحاکمه بکشیم .

یکنفر طلبه بیا ایستاده گفت : حضرات میدانید ماها در اینمدت از دست سلاطین -
قاجاریه چها کشیده ایم ؟ ! . سپس بنا کرد از فتحعلیشاه و محمد شاه گفتن . نوبت بناصر -
الدینشاه رسید از هر جا داد زدند خدا قبر او را پر از آتش کند . مظفرالدینشاه را رحمت
ودعا گفتند . آخر گفت الآن در دست یکنفر خبیث گیر کرده ایم ! یکمرتبه صداها بلند شد
ما چنین پادشاهی نمیخواهیم . ما پسر ام الخاقان را نمیخواهیم .

یکخانمی بیا ایستاده گفت : میدانید فرق مرده بازنده چیست ؟ . . مرده احساس درد
نمیکند ، و اگر دست و اعضای او را ببرند درك نمیکند . اما زنده متأسلم میشود . سپس
گفت ما ایرانیان مرده بودیم ولی اکنون زنده شده ایم و روح بسا بدان ما دمیده شده .
برادران ما را در آذربایجان قتل و غارت میکنند مثل اینست که دست ما را می برند ، و چشم ما
را میکنند ، ما نباید تحمل کنیم .

میرزا احمدخان نامی گفت : ما فعلا از شاه دو چیز میخواهیم : اول اینکه بزودی
هرچه تمامتر از تبریز ترضیه بیاورد . دوم اینکه رحیم خان را بما سپارد تا در جلو این
عمارت او را بسدار کشیم و الا باید خود شاه بدار کشیده شود . صداها بلند شده گفتند :
حرف اینست .

در طهران بیست و یکباب مکتب خانه بطرح جدید است . شاگردان تمامی آنها با
علم مخصوص وارد شده هر یکی در طرفی صف کشیده خطابه ها خواندند . یکنفر بچه -



پیکره ۱۰۱ نشان میدهد نشست آزمایش یکی از دبستانهای تهران را (دبستان سیادت در شهر نو)
پ ۱۰۱
که چون در تابستان سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۵) بر داشته شده در اینجا آوردیم .

دوازده ساله سرش را بلند کرده بوکلاکه در تالار فوقانی بودند خطاب کرده گفت: «ای وکلای ملت، ای بزرگان ما، شما نکو بیدما عمر خودمان را رانده ایم و از ما گذشته آخر ما صغیریم و از دست ما هیچ چیز نمیآید شما را قسم میدهم بخدا ما را در چنگ استبداد نگذارید. برای آینده ما فکری کنید، بیکمرتبه جماعت بگریه افتادند بحدی شیون شد که مثل روز عاشورا...»

تا اینجاست نوشته های مرد آذربایجانی، بدینسان مردم با سخنرانی و خروش و گله و گریه روز میگذاردند، و چشم براه باز گشت دو سید و نمایندگان آذربایجان از دربار میداشتند.

امروز زنان تهران نیز در خیزش پادر میان داشتند و چنانکه در حبس المین نوشته پانصد تن از ایشان در جلوخان بهارستان گردآمده بودند.

از آنسوی دوسید و نمایندگان اتابک و دیگران با تبریز در گفتگو میبودند. اتابک نظام الملک و والی آذربایجان را هم بتلگرافخانه خواسته بود و تلگراف پایین را برای او فرستاد:

رویه کاریهای دربار

«خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام الملک دام، و اقباله العالی در این چندروزه اخبار موخسه از آذربایجان رسیده و از قرار تلگرافاتیکه، و از انجمن آذربایجان بوکلاکه انجامیرسد حرکات پسر رحیمخان در قتل و غارت موجب هيجان و افکار عامه شده خیلی این فقرات باعث تغیر خاطر مبارک همایونی و موجب نگرانی اولیای، و دولت شده این است که امروز مخصوصاً با حضور حضرات حجج الاسلام و وکلاء محترم، و آذربایجان بتلگرافخانه گلستان حسب الامر حاضر شده ایم که اولاً از جناب مستطاب عالی، و با حضور انجمن آذربایجان حقیقت واقعه را تحقیق نمایم که این تفصیل چیست و این، و شهرت قتل و غارت چه معنی دارد پسر رحیمخان حالا در کجاست و این، و اتناقات در کجا واقع شده است البته باطراف تفصیل را فوراً تلگراف نمایید و ثانیاً، و چون حضرتعالی حاکم ولایت و مسئول نظم آنجا هستید هر اقدامی که لازم است برای، و رفع این غایله و قلع و قمع این فساد بنمایید و یا باید از دارالخلافه دستور العمل بخواهید، و که از آن قرار مقرر شود و مجری فرمایید و بهمه آقایان و اهالی اطمینان کامل بدهید، و که خاطر مقدس ملوکانه کاملاً آسایش رعایای خود را طالب و هر کس برای اغتشاش، و سلب امنیت اقدامی کرد البته بمجازات خواهد رسید هر گز اهالی آذربایجان و انجمن، و آنجا تصوری غیر این ننموده و مطمئن بوده که وقت اولیای دولت مصروف راحت و، و امنیت آنها است و انشاء الله تعالی نتایج خیریه آن کاملاً مشهود خواهد شد.» (اتابک اعظم)

همچنین نمایندگان آذربایجان بودن خودشان را در تلگرافخانه گلستان همراه دو سید و دیگران و خواستی را که در میانه میبود بنمایندگان انجمن تبریز و سران آزادی

آگاهی فرستادند.

از تبریز نظام الملک پاسخ داده تاخت و تاز پسر رحیمخان، و خشمناکی مردم را از پیش آمد باز نمود، اتابک درباره پسر رحیمخان دستور پایین را داد:

«درباب پسر رحیمخان و حرکات خلاف کارانه او که اشعار فرموده بودید خیلی مایه، و تغیر و تعجب گردید زحمت اظهار میدارد که پسر رحیمخان از ایل و سوار خود معزول و و حسب الامر اقدس اعلی ارواحنا فداء بکدخداها و بجاهای لازم تلگراف مؤکد بفرستید، و که مشارالیه معزول است و برای ایل و سوار هم هر طور خود حضرتعالی صلاح میدانید، و ترتیب سر کرده و رئیس بدهید و چون نظم آذربایجان برعهده حضرتعالی است و همیشه، و قشون آذربایجان کمک جاهای دیگر بوده اند نمیتوان گفت که محتاج باستمداد خارج، و است خود جناب مستطاب عالی بهر طور میتوانید برای پراکندن این اشراک و رفع، و اغتشاش و استقرار نظم اقدامات لازمه سریمه خواهید نمود که ولایت منظم و مردم آسوده، و و تشکراهالی باولیای دولت علیه برسد خود رحیمخان هم در دارالخلافه توقیف و پسر، و او را به تبریز جلب نموده و حبس فرمایید و از جزئیات قتل و غارت که واقع شده را پوزت، و کاملی ارسال فرمایید تا بمرض برسد حکم آن مقرر شود (اتابک اعظم)»

نظام الملک پیشنهاد کرد که بجای رحیمخان پسر عموی او کریم خان رشیدالدوله بایل بیگی گری قره داغ و بسرکردگی سواران آنجا گمارده شود. از تهران پیشنهاد را پذیرفته نوید دادند که رشیدالدوله را هر چه زودتر بفرستند.

نتیجه این گفتگوها آن شد که نظام الملک با شتاب سپاهی پدید آورد و بقره داغ بر بیوکخان فرستد، ما نیز آنرا خواهیم آورد، لیکن چنانکه گفتیم اینها چیز رویه کاری نمیبود. و راستی آنست که محمد علمیرزا در برابر مردم ایستادگی نتوانسته ناگزیر میشد پسر رحیمخان را از کار بیکه خواستی کرد باز دارد.

چگونگی آنکه دربار از یکماه پیش نقشه ای برای برانداختن مشروطه و مجلس، بدینسان کشیده بوده که بدستاویر مشروطه و مشروع دوتبرگی بمیان ملایان، و بدستگیری آنان بمیان مردم، اندازد، و از اینراه مجلس را سست و ناتوان گرداند، و در همان هنگام از یکسو در تهران با دست قزاق و سوار رحیمخان و دسته های دیگر مجلس را بسته سران مشروطه خواهان را بگیرد و از یکسو در آذربایجان پسر رحیمخان را با سوار قره داغ بر تبریز فرستاده در آنجا هم انجمن را بسته پیشروان را دستگیر گرداند.

این نقشه را همانا از آغاز رسیدن اتابک کشیده، و چنانکه دانسته شد میخواسته اند روز سی ام یا سی و یکم اردیبهشت (۸ یا ۹ ربیع الثانی) بکار بندند. لیکن چند چیز جلو آنرا گرفت.

(۱) برخاستن تبریزیان و بیداری و آمادگی آنان. چنانکه گفتیم تبریزیان خود بدولت بدگمان میبودند، و در اینمیان کسانی از نمایندگان آذربایجان که دانسته نیست از

آمد و آگاهی آورد که شاه دستور داد رحیمخان را گرفتند، و اکنون در کشفکخانه در بند است. مجلس بان خرسندی نداده خواستار شد که او را بحدایه بیاورند و در آنجا همچون دیگر گناهکاران زنجیر به گردن در بند نگهدارند.

محمد علی میرزا تن در نمداد، و در میان حاجی محترم السلطنه حاجی مخبر السلطنه به پیامبری آمد و رفت میکردند. نیز ظل السلطان و اتابک، آن یکی بدلقوبی از آزادبخواهان و این یکی بروبه کاری میانجیگری مینمودند.

از آنسوی مردم در بهارستان و آن پورامونها بشور و هیاهو افزوده میگفتند باید



پ ۱۰۳

حاجی شیخ فضل الله و بهبهانی

یکی از پیش آمدها آن بود که فردا چهاردهم ربیع الثانی روز زایش محمد علی میرزا میباشد و مبیایست شب را چراغان و آتشبازی کنند و از امروز به «آذین بندی» پردازند.

رحیمخان را بیاورند و در اینجا بدارزند. نیز داستان های آصف - الدوله و قوام الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آورده کسیفر آنان را میخواستند. همچنین قانون اساسی را مطالبیدند.

در تهران نیز واعظانی یا سخنرانانی، از سید محمد رفیع و شیخ علی زرنندی و دیگران پدید آمده، و امروز پدایی سخن میراندند.

هنگام شام هیاهوی مردم بجایی رسید که نخست تقی زاده و سپس طباطبایی بجلو پنجره آمده بجلوگیری از هیاهو کوشیدند و مردم اندرزا گفتند.

چه راهی، از دور، بودن یکچنین نقشه ای را دریافته بودند نامه نوشته تبریزیان را بیا گاهانیدند و بان خیزش برانگیختند. اگرچه برخاستن تبریزیان بنام طلبیدن قانون اساسی بود و بدگمانی که میداشتند جز در پیرامون آن قانون نمیبود. لیکن خیزش ایشان این سود را نیز در برداشت که بیدار و هوشیار باشند و ناگهگیر نگردند.



پ ۱۰۲

شادروان طباطبایی

نشان دادند، بسیار بجا میباشد. نمایندگان آذربایجان که با تلگراف آن ناخشنودیهها را از برخاستن تبریزیان مینمودند کنون برگشته نامه های پوزش آمیز مینوشتند، و از پیش آمد سپاسگزاری مینمودند.

باری از این پیش آمدها نقشه نا انجام ماند، و کنون مبیایست بیوکخان بجای خود باز گردد، و برای پرده کشی، رحیمخان از کارهای خود برکنار شود. لیکن مردم باین اندازه خرسندی نداده بند کردن رحیمخان و بلکه بدار کشیدن او را میخواستند و این محمد علی میرزا گران میاقتاد و ایستادگی نشان میداد.

چون بانظام الملك و سران تبریز گفتگو بپایان رسید و دوسید و نمایندگان آذربایجان بمجلس باز گشتند. اتابک بنزد شاه شتافت که نتیجه را باز گوید. تا هنگام پسین چشم برآه میداشتند و چنانکه دیدیم مردم پرده دریا می نمودند. آنگاه حاجی محترم السلطنه

(۲) برخاستن سالار الدوله که در همین روزها رخ داد. این شاهزاده سبکسر که داستانش را خواهیم آورد بطلب تاج و تخت برخاست و چنانکه خواهیم دید کاری نتوانست لیکن برخاستن او محمد علی میرزا را ترسانید و نقشه او را بهم زد.

(۳) جنبش همگانی تهران و ایستادگی دارالشوری. همین فشار و ایستادگی او را ناگزیر گردانید که بیکبار از نقشه خود چشم ببوشد و پسر رحیمخان را بجای خود باز گرداند.

اکنون دانسته میشد که آن خیزش تبریز، و شور و خروش بیست و اند روز تبریزیان، و آن آمادگیها که آزادبخواهان آنجا

در این هیاهو مردم آنرا نپذیرفته آشکاره گفتند: «هنوز دانسته نیست این شاه باشد یا نه»، و «آذین بندی»، بانگ شاهنشاهی و دیگر اداره های اروپایی را برچیده و شب نیز از آتش بازی دولتیان جلو گرفتند.

بدینسان روز بیابان رسید، و چون تا نیمساعت از شب رفته نتیجه بدست نیامد مجلسیان مردم را باز گردانیدند که فردا باز بیایند.

فردا دوشنبه در خانه صنیع الدوله نشستی از نمایندگان بر پا پذیرفتن محمدعلیمیرزا شده، و فرمانفرما از سوی شاه آمده خواهش میکرد که رحیمخان درخواست مردم را در خانه حاجب الدوله بی بند و زنجیر نگه داشته شود. نمایندگان باین خرسندی ندادند و بر روی درخواست خود ایستادگی نمودند، و چون نشست بهم خورد روانه مجلس شدند.

مردم همچون دیروز، بهارستان و آن پیرامونها را پر کرده می ایستادند و همچون دیروز شور و خروش مینمودند. محمدعلیمیرزا ناگزیر بود کردن بدرخواست مجلس بگزارد. نزدیک به نیمروز فرمانفرما و محتشم السلطنه بمجلس آمدند و دستخطی از محمدعلیمیرزا آوردند نزدیک باین: «فرمانفرما رحیمخان را بشما سپردیم او را زنجیر کرده نگهدارید و نگزارید بگریزد». برای دلگرمی مردم چنین گفتند: «رحیم خان اکنون در عدلیه در بند است». کسانی باور نمیکردند و بدلیه شتافتند و رحیمخان را در زنجیر تماشا کردند و باز گشتند.

این هنگام شادروان طباطبایی بجلسو مردم آمده بایشان سخن راند. که چون دولت با ما همراه گردید دیگر جایی برای بستن بازارها نماند. بروید بازارها را باز کنید درباره قانون اساسی نیز نوید انجام آنرا داد. مردم فرمانبرداری نموده و پراکنده شده بازارها را باز کردند.

از آنسوی در مجلس گفتگو از جشن آنروز بمیان آمد. نمایندگان خواستند گامی بدلجویی از شاه بردارند و چند تنی را برگزیده برای گفتن «مبارکباد» بدربار فرستادند. از آنسوی بیازاریان دستور دادند که بجای شب گذشته امشب را چراغان کنند.

بدینسان بار دیگر کشاکش با شکست دربار بیابان رسید: پس از پیش آمد بهمن ماه این بار دوم بود که کشاکش در میان دربار و مجلس برخاسته و بفیروزی مجلس انجام می یافت.

این خیزش تهران بیاری تبریز و گفتارهایی که در روزنامه های حبل المتین و صور اسرافیل و دیگر جاها، بنام سوک و مویه بکشتگان قره داغ (یا بگفته خودشان «شهادی آذربایجان») نوشتند، آوازش بشهرهای دیگر افتاد، و در بسیاری از آنها بنام سوگواری بازارها را بستند و در مسجدها «ختم» گزاردند. در رشت همینکه روزنامه های تهران رسید، تبریزیان آنجا پیش افتاده گریبان و نالان و شیون کنان از میان بازار

گذشته، و با اینحال بانجمن آمده و در آنجا بروی خاکها نشسته بگریه پرداختند. بازاریان نیز دکانها را بسته بآنجا شتافتند، و در حیاط انجمن چادر زده سه روز «ختم» داشتند. سپس ارمنیان در کلیسا دستگاه سوگواری چیدند. پس از آن طلبه ها «ختم» گزاردند. بدینسان یک هفته با گریه و سوک بسر میبردند و گفتارها میراندند و تلگراف ها بتهران و تبریز میفرستادند. در قزوین نیز بازارها را بستند و در مسجد «ختم» بر پا گردانیدند.

از آنسوی چون از این خیزش، محمدعلیمیرزا ناگزیر شد از کارهای پسر رحیمخان بیزاری جوید، و او را يك گردنکش نا فرمان برداری نشان دهد، و چنانکه آوردیم اتابك در تلگراف خود بنظام الملك دستور دنبال کردن و گرفتن او را داد، نظام الملك در تبریز از یکسو به نقی خان رشید الملك حکمران اردبیل، دستور تلگرافی فرستاد که بسا سوارانی که از شاهسونان و دیگران فراهم گرداند، بقره داغ شتابد و بیوکخان را دنبال کند و از یکسو بشاهزاده مقتدر الدوله فرمان داد که از سربازان و سواران شهر و پیرامونهای آن لشکری پدید آورد و آهنکه قره داغ کند.

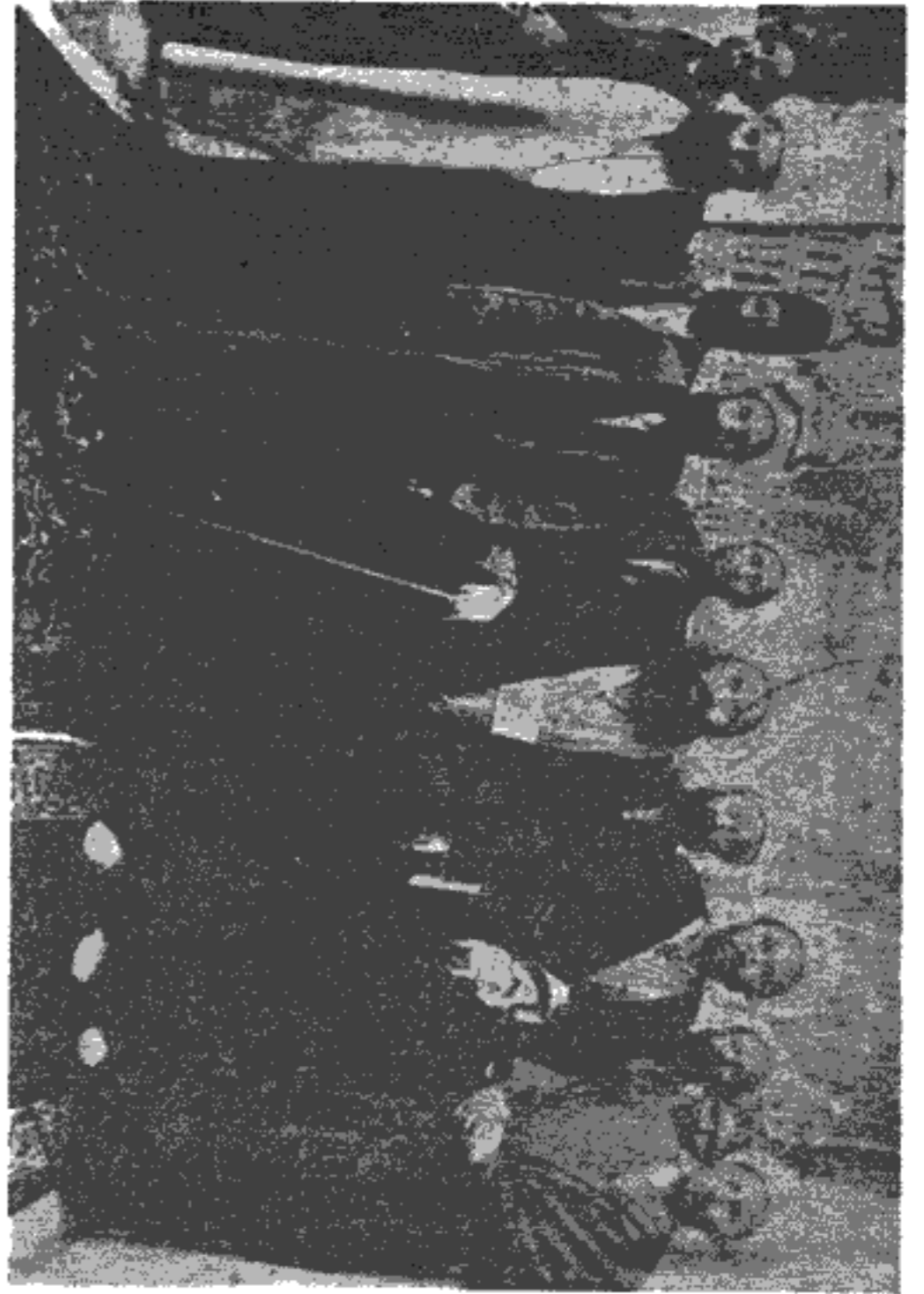
نقیخان با شتاب خود را بقره داغ رسانید و از اینسو مقتدر الدوله که به همراهی انجمن و نظام الملك بسیج سپاه میکرد از روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع الثانی) در کنار آجی چادرها فراشت و شجاع نظام مرندی با سواران خود با و پیوستند.

لیکن باینها نیازی نبود. زیرا همینکه نقشه برگشت و بر رحیمخان زنجیر زده شد بیوکخان خود از تاخت و تاراج دست کشیده بدیه خود گریخت و سواران از سراو پراکنده حاجی فرامرز خان و ضرغام نظام که با سواران خود همراهی باوی کرده بودند بترس افتاده نامه ای بمیانجیگری شجاع نظام برای انجمن فرستاده آمرزش و زینهار طلبیدند.

از انجمن پاسخ نوشتند که اگر آنچه از دیه ها بیغما برده اند بدارندگان آنها باز گردانند و از ستم دیدگان دلجویی کنند و خود سپاه مقتدر الدوله پیوندند گناههای گذشته ایشان آمرزیده خواهد شد. بدینسان آسیب پسر رحیمخان از میان برخاست.

در این روزها در تهران یکداستان خنده آوری نیز رخ داد. چگونگی آنکه یکروز دیده شد يك آگهی (اعلان) در میدان توپخانه چسبانیده و در آن چنین نوشته شده: «ترکها روز دوشنبه در خیابان چراغ گاز در مسجد سراج الملك حاضر باشند». مردم در شگفت شده ندانستند آنرا که چسبانیده و چه خواستی در مییافت.

هر چه بود روز دوشنبه (گویا همان دوشنبه پنجم خرداد که پس از نیمروز بازارها باز شد) کسانی از آذربایجانیان برای دانستن چگونگی بمسجد سراج الملك رفتند. دانسته شد پیشرو و بنیاد گزار میرزا رحیم فالچی تبریزیست، و گروهی نزدیک بیگصد و پنجاه تن از آذربایجانیان گمنام، از کهنه سربازان ممقان و آرونق که در تهران بصرافی پرداختندی و از فراشان درباری و از نوکرهای حاجب الدوله و مانند این فراهم آمده اند. از میرزا رحیم بیازپرس پرداختند. او چنین سخن راند: «مقصود ما اتحاد است و اظهار غیرت،



پ ۱۰۴

این بیکره نشان میدهد حاج شیخ فضل الله را با کسان دیگری . آنکه در میانه ایستاده حاج شیخ فضل الله است و آنکه در دست چپ ایستاده پسر او آقا ضیاء الدین میباید . در دست راست حاجی آقا علی اکبر برودر دست

من بعد هر کسی پشت سرما بد و ناسزا گوید باید با گلوله از دهانش بزنیم ، هر کسی بعلمای ما توهین کند همچنان . خوب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ماست و باین شهر

وارد شد ، چرا هیچ کسی پیشواز نکرد ؟ . چرا دست جمع بدیدنش نرفتمیم ؟ چند نفر و کلای تبریز آشکاره بایی ولامذهبنند ، چرا آنها را بسزاشان نرسانیم ؟ . این چه بی - غیرتست که یکنفر عراقی بچه ترك را بکشد و ببرد ؟ . پس غیرت ترکیت ما چه شده ؟ ! دانسته شد درباریان میخواهند ، همچون زمان خود کامگی دشمنی و همچشمی میانۀ عراقیان و آذربایجانیان بیندازند ، و بنام ترك و فارس اوپاش را بکشاکشی برانگیزند ، و برای این کار میرزا رحیم فالچی را که مرد نیرنگساز و بی آزر میبود بر گزیده اند . این داستان عنوانی بدست « متلك گویان » داد و بسرخي روز نامه ها بشوخیهای برخاستند .

آمدن میرزا آقا
اسپهانی به تبریز

از روز سه شنبه ششم خرداد (۱۵ ربیع الثانی) در تهران آرامش بود و مجلس که از پیش آمد های اخیر نیرو گرفته بود بکارهای خود میپرداخت . ولی در تبریز شورش همچنان پیش میرفت . روز دوشنبه پس از زنجیر کردن رحیمخان ، نمایندگان آذربایجان بتلگرافخانه آمده و چگونگی را آگاه داده باز خواستار گردیدند که بازار ها باز شود و مردم پی کار های خود روند . لیکن تبریزیان نپذیرفتند ، و بسا آنکه شانزده روز بود که از کار و پیشه دست کشیده و در آن چند گسار زبان بسیار دیده بودند بروی سخن خود ایستادگی نشان دادند و بتهران چنین پاسخ دادند که تا رسیدن قانون اساسی از تهران تلگرافخانه را رها نخواهیم کرد . بدینسان بگرد آمدن در تلگرافخانه و شورش و خروش روزانه پیشرفت دادند .

نظام الملک خواستار بود که در اینجا هم جشن و چراغانی ، بنام روز زایش محمد علی میرزا نموده شود ، ولی سردستگان نپذیرفتند ، و آنگاه بچشن و چراغانی دولتیان و توپ انداختن نیز خرسندی نداده جلو گرفتند .

در همان روزها يك کار ناستوده ای از تبریزیان سرزد ، و آن آوردن میرزا آقا اسپهانی به تبریز بود که اینزمان از استانبول بیرونش کرده بودند .

تبریزیان نام میرزا آقا را در میان پیشگامان مشروطه خواهی شنیده ، و داستان بیرون راندن او از تهران و فرستادنش را بکلات در صدراعظمی عین الدوله ، کم یا بیش دانسته بودند ، و از اینرو ارج بسیار باو مینهادند ، و چون گفته میشد انگیزۀ بیرون کردن او را از استانبول میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر ایران فراهم آورده ، در سایه دشمنی که همگی آزادبخواهان بسا ارفع الدوله میداشتند و او راهوا خواه روس و بد خواه ایران میشناختند ، بارج و جایگاه میرزا آقا افزودند و پیش خود او را یکی از گردان جهان آزادبخواهی پنداشتند ، و چون هنگام جوشش شهسا ، و رشته توانایی از دست فهم و اندیشه بیرون میبود ، در پاس داری و پذیرایی با او از اندازه بسیار دور افتادند ، و روزیکه او از راه مرند و صوفیان به تبریز میرسید (گویا روز یازدهم خرداد) نمایندگان

و سران آزادی و انبوه آزادیخواهان دسته های مردم ، تا پل آجی به پیشواز شتافتند ، او را باشکوه بسیار بزرگی بشهر آوردند ، و باین بس نکرده يك کس نا آزموده و ناشناخته ای راهراز خود گردانیده در انجمن جادادند و همگی گوش بچرب زبانیهای او تیز کردند ، و خواهیم دید که چگونه از این رفتار خودپشیمان گردیدند .

در آن روزها یکی از خامیها اینگونه گرایشها باین کس میبود . راستی اینست که دسته بزرگی بسآزادی میکوشیدند و همین آرمان ایشان میبود . و از اینرو همینکه کسی را در آن کوشش همراه میدیدند امید راهنمایی بهوش ودانش او میبستند و سخت باو میگراییدند و از بس دلباختگی داشتند گمان فریبکاری و رویه کاری باو نمی بردند .

مثلا طالبوف چون کتابی نوشته بود آن ارج را باو میدادند که بی آنکه خود آگاه باشد بنمایند گیش بر گزیدند و تا دیر گاهی چشم برآه آمدن او میداشتند و نامه های درخواست مینوشتند و با آنکه طالبوف اینزمان ازاندیشه های پیش بازگشته و از مشروطه خواهی ایرانیان آزرده گمی نشان میداد ، اینان او را يك پیشوای گرانباه ای شمرده آرزوی آمدنش را میکشیدند .

بمیرزا ملکم خان جایگاه بلندی داده و نامش را بسیار پاسدارانه میبردند و به پیامهایش ارج بسیار مینهادند .

سعدالدوله با اندک کاردانی و دل بستگی بمشروطه که نشان داده بود « ابوالمله » اش مینامیدند و آن جایگاه را بوی داده بودند که چون کناره جست از تبریز ورشت چند بار تلگراف کرده انگیزه آنها پرسیدند . اینها از ساده درونی و از دل بستگی بسیاری میبود که بمشروطه و آزادی می داشتند .

در این روزها در تبریز کارنان سخت تر گردیده و انجمن ناگزیر میبود که از یکسو هم بدیه داران فشار آورد و غله از آنان بخواهد ، و چون یکی از دبه داران در آذربایجان خود محمدعلیمیرزا و دیگری زنی می بودند بگماشتگان آنان نیز سختگیریها کردند . محمدعلیمیرزا در اینجا نیز سپر انداخته از اتابک بنظام الملك دستور رسید که غله های او را بشهر آورده ببهای روزانه بفروشند . همچنین از زن شاه چنین دستوری بگمایند - اش رسید .

روز سه شنبه سیزدهم خرداد (۲۲ ربیع الثانی) ، حاجی فرامرزان و ضرغام نظام به لشکر گاه مقتدرالدوله آمده بزیر توپ پناهیده بودند . نمایندگان انجمن و کسانی از سر دستگان بلشکر گاه رفتند که با آنان زینهار دهند و از زیر توپ بیرون آورند . یکدسته از دور اندیشان خرسندی نداده میگفتند : « اینان خون بیگناهان ریخته و با توده دشمنی نموده اند میباید کیفر بینند ، ولی بسیاری از نمایندگان و دیگران از سست نهادی و زود باوری چنین میپنداشتند که شاه و اتابک برآستی همراه شده اند ، و این بود که میخواستند از گذشته ها چشم پوشند و از گناه آندوتن و پیروانشان در گذرند . یکی از خامیها این



ب ۱۰۵

میرزا رضاخان ارفع الدوله

میبود که گناهکاران چون از در پوزش درمیآمدند و آمرزش میخواستند از آنها چشم میپوشیدند . بلکه فریب چرب زبانیهایشان خورده آنانرا پشیمانانسی برای خود میپنداشتند ، که این کار از کسانی که سر رشته کارهای توده را در دست میدارند بسیار نابخاست .

با این امید و آرزو آن دوتن را از زیر توپ بیرون آورده شادی کنان شبانه بشهر رسانیدند . همان شب تلگرافی از ارومی رسید که مردم در آنجا بدو دسته شده اند که یکدسته هوادار مجدالسلطنه و یکدسته بدخواه او میباشند و کشاکش میان این دو دسته سخت شده و مجدالسلطنه ناگزیر گردیده شهر را گسزارد بدیه خود رود ، ولی آشوب در شهر چندان بووه که کونسول روس رنجیدگی نموده و از دولت خواستار ایمنی

گردیده .

از این آگاهی پیشروان تکان خوردند و اندکی در پیرامون آن گفتگو رفت . ولی چون برخی از نمایندگان نمیبودند نتیجه گرفتن را برای فردا گزاردند ، و چون میخواستند پراکنده شوند که تلگرافهای دیگری رسیده داستان ما کو را آگاهی داد (چنانکه آنرا خواهیم آورد) .

از این تلگرافها همگی اندوهگین گردیدند . گرفتاری قره داغ بپایان نرسیده بود که يك گرفتاری سختتر دیگری در ما کو پیدا میشد ، و پسر رحیمخان نرفته اقبال السلطنه جای او را میگرفت . این پیش آمد ایستادگی در بار و پافشاری او را در دشمنی با مشروطه نشان میداد .

همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواستند و چگونگی را بآنان آگاهی دادند . نمایندگان نوید دادند که فردا در دارالشوری پیش آمد را بگفتگو گزارند . با این نوید از تلگرافخانه بیرون رفتند ، و از اینسو اینان پراکنده گردیده با دلهای پراکنده بخانه های خود رفتند .

فردا نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی زودتر از هر روز به کشته شدن حاجی تلگرافخانه آمده و در اطاقبکه برای خود برگزیده بودند فراهم نشسته ، و در پیرامون پیش آمد ما کو بگفتگو پرداختند . این داستان دلگدازتر از آن قره داغ میبود .

در این هنگام در بیرون در حباط تلگرافخانه یکداستان شگفتی پیش آمد . داستانی که هیچگاه گمان رودادش نرفتی . چگونگی آنکه امروز انبوهی مردم در تلگرافخانه بیش از دیگر روزها میبود . زیرا گذشته از شور و خروش قانون طلبی ، چنانکه گفتیم ، این زمان در تبریز نان بسیار کم یافته میشد ، و این خود گرفتاری دیگری برای خاندانهای کمچیز میبود ، و از اینرو دسته هایی از آنان رو بتلگرافخانه و توپخانه میآوردند که باشد چاره ای اندیشند . زنهای تبریز در جنبش آزادبخواهی هیچگاه همبازی ننمودند . ولی در اینروزها سختی نان یکدسته از زنهای بینواریا نیز بمیان شورشیان میکشاند .

امروز این دسته انبوه تر از دیگر روزها میبودند و چنین رخ داد که حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازارگانان توانگر و دبه دار تبریز ، و بانبارداری بد نام میبود ، بتلگرافخانه آمد و چون از میان مردم میگذشت زنی يك تکه نان سپاهی را که در دست میداشت بحاجی نشان داده زبان بدشنام و نفرین باز کرد ، و باین بس نکرده دست بلند گردانیده چکی به پشت گردن او نواخت . همینکه دست این زن بلند گردید دیگران بر سر حاجی ریخته بیباکانه مشت ولگد و پشت گردنی بسیار زدند ، و چون کسی از مجاهدان یا از سردستانان برای جلوگیری نمیبود آزار بسیار رسانیدند . لیکن در اینمیان کسانی از مجاهدان رسیده حاجی قاسم را از دست آنان گرفته نیمه جان بیکی از اطاقهای بالایی تلگرافخانه بردند

و در آنجا نهانش کردند ، و میرزا غفار زنوزی برای آرام گردانیدن مردم بگفتاری پرداخت .

ولی مردم همچنان در شور و تلاش میبودند و کینه جویی میخواستند . در این هنگام یکی از میان ایشان تبری بهوا انداخت و از آنسوی یکدسته از زنان که در بازارها نانی پیدا نکرده و باشیون و فریاد رو بتلگرافخانه آورده بودند فرا رسیدند . آن آواز تیر و این رسیدن زنان چنان تکانی بدسته بینوایان و گرسنگان داد که دیگر جلوگیری نشدنی بود و کسانی از آنان باطاقها شتافته بجستن حاجی قاسم برخاستند ، و چون یسافتند در زمان بحیاطش کشیدند و بیدریغ بمشت ولگد پرداختند و همچنان کشان کشان میبردند تا در دم خانه نیرالسلطان (خانه پهلوی تلگرافخانه) روان از تنش بیرون رفت . ولی مردم دست برنداشتند و تا میدان توپخانه برده و در آنجا وارونه آویزان کردند ، و بیشرمی نیز در ریغ نگفته یکی از اندامهایش را بریدند و بدهانش دادند .

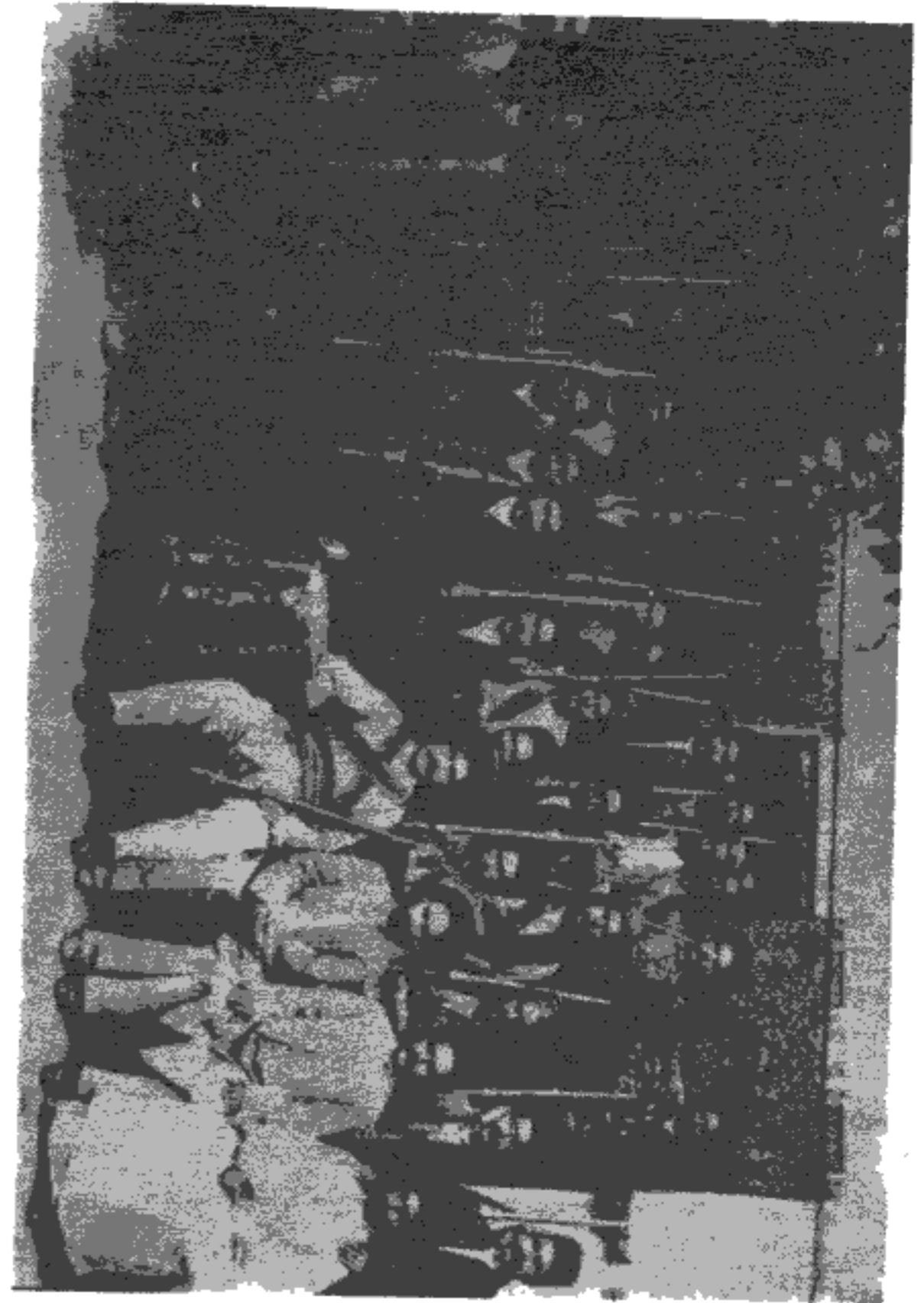
از بس خشمناک و برآشفته میبودند کسی جلوگیری نمیتوانست و نمیبارست . بسیاری از آنان جستجوی حاجی میرزا رفیمخان ، دارنده دبه ها و انبارهای محمد علم میرزا را ، میکردند که همورا بگیرند و از پهلوی حاجی قاسم بیاوبزند .

این پیش آمد میرسانید ، که چنانکه در شورش فرانسه در پاریس رخ داد ، گروه بیچیزان و پابرهنگان پیش آمده اند و کم کم چیره میگرددند ، و خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و اینست «خاصیت» خود را بیرون میآورد . این «خاصیت» شورش است که يك توده نخست دست بهم داده خود را از زیر دست خود کامکان و در باریسان بیرون آورند و سپس گروه بیچیزان و سختی کشان پیش آمده بکینه جویی از توانگران و خوش زیندگان پردازند . در پاریس دانتون و روبسپیر و هربجلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که بیکرشته کارهای هراس انگیز تاریخی برخاستند . در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند ، و گرنه در اینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی گردید .

بدینسان تبریز با شور و آشوب روز میگذاشت . در اینمیان از ما کو پیایپی تلگرافهای داد خواهی میرسید و چنانکه خواهیم آورد انجمن با تهران در گفتگو و سختگیری میبود .

اما قره داغ ، رشیدالملک آنجا را ایمن گردانیده بود ، و روز دو شنبه نوزدهم خرداد (۲۸ ربیع الثانی) تلگرافی از او رسید که مادر و عمه و برادر بیوکخان بلشکر گاه آمده و بسنی نشسته اند و برای بیوکخان آمرزش و زینهار میخواهند . بیوکخان پشیمانی مینماید و بگردن میگردد که آنچه تاراج کرده بمردم باز گرداند ، و خونبهای کشتگان را نیز دهد ، و پس از این دیگر نافرمانی بانجمن وتوده ننماید .

این نقشه را برای فرو نشانندن خشم مشروطه خواهان و رهانیدن بیوکخان کشیده بودند و راستی آنست که رشید الملک خود از کار کنان در بار و از همدستان بیوکخان



پ ۱۰۶

این بیکره نشان میدهد مشهدی باقر خان را با یکنسته از مجاهدان ارومی.

و دیگران میبود و با انجمن مشروطه خواهان دورویه راه میرفت.

در انجمن این تلگراف را بگفتگو آوردند و کسانی از نمایندگان باز سست نهادی نشان داده آیه قرآن (عفی الله عما سلف) خواندند، و داستان از آغاز اسلام و از گذشتههای پیغمبر یاد کردند، و نتیجه آن شد که پیشنهاد رشید الملک را در باره زینهار دادن به بیوکخان و پیروانش پذیرفته ولی چنین نهادند که زنان و فرزندان او، به نوا، به تبریز فرستاده شود. نیز برای رسیدگی بتاراجها و باز گرفتن داراکهای روستاییان فرستادگانی از تبریز روانه قره داغ شوند، و بهمینسان برای رشیدالملک آگاهی و دستور فرستادند.

بدینسان داستان قره داغ بپایان آمد و بیوکخان بی آنکه کیفری ببند رها گردید. رشیدالملک زنان او را بتبریز نفرستاد. فرستادگانی که از تبریز رفتند آنان نیز کارهای چندانی نتوانستند و پس از دیر گاهی باز گردیدند.

اما شورش تبریز و بستگی بازار تا چند روز دیگر همچنان برپا میبود، سردستانان مردم را رام گردانیدند و به باز کردن بازار واداشتند. این شورش که ما آنرا «شورش اردیبهشت» نام نهادیم، و چنانکه دیدیم یکماه بیشتر در میان میبود، یکی از پیش آمدهای بزرگ تاریخ مشروطه بشمار است. این خود نمونه ایست که اندازه دل بستگی مردم بمشروطه تا چه اندازه میبود و چگونه در راه آن زبان و آسیب را بخود هموار میکردانیدند.

این پیشامد گذشته از نتیجه های دیگر این سود را داشت که باستواری و نیرومندی دسته مجاهدان افزود، و چنانکه دیدیم پس از داستان تاخت و تاراج پسر رحیمخان و گفتگوی آنکه بشهر خواهد درآمد، پاسبانی شهر را اینان بگردن گرفتند که شبانه دسته دسته در کوچه ها میگردیدند و پاسبانی مینمودند. از این گذشته در نتیجه بیمی که بشهر میرفت اینان بداشتن تفنگ و فشنگ، بیشتر کوشیدند و افزار جنگ فزونتر بسیجیدند. چون سردستانان بخردی میداشتند از هر پیشامدی سود جسته به پیشرفت کار خود می کوشیدند.

این گفتار را در اینجا بپایان میرسانیم تا داستان جدا کردن ملایانرا از توده که در این هنگام در تهران در کار رودادن میبود در گفتار جدا گانه بیاوریم.

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

گفتار هفتم

نبرد « مشروطه » و « مشروطه » بکجا انجامید ؟!

در این گفتار سخن رانده میشود از
ایستادگیهای ملایان در برابر مشروطه خواهان
و از دیگر پیش آمدها از هنگام جد شدن
ایشان از توده ، تسکین شدن میرزا علی
اسفرخان آقا بک .

چنانکه گفتیم خیزش تهران بیاری تبریز با فیروزی توده پایان
همدستی سه هجرتهد یافته نیروی مجلس را بیشتر گردانید . یک نتیجه دیگر آن خیزش
این بود که شور آزادیخواهی در دلهای تهرانیان ، دوباره نیرو
گرفت ، و آن سستی که در نتیجه کشاکش « شریعت » و قانون پیش آمده بود ، از
میان رفت .

می باید گفت : در کشاکش قانون و شریعت ، مردم چون پای دربار را در میان
نمیدیدند تکانی نمیخوردند . ولی چون داستان پسر رحیم خان پیش آمد دست دربار در
آن کارها نمودار شد ، همین مایه تکان مردم گردید و شورها دوباره بجوش آمد . از هر باره
آن خیزش بسود آزادیخواهان بود و با فیروزی آنان به پایان رسید .

چیزیکه هست این فیروزی نبرد را از میان نبرد و بلکه آنرا سخت تر گردانید
زیرا آنکه دربار بود این بار دستش از جای دیگری نمودار گردید ، و چنانکه گفتیم پسر
رحیمخان از میان نرفته اقبال السلطنه جای او را گرفت . آنکه « شریعت خواهان » بودند ،
این بار بجای گفتگو و کشاکش به نبرد و دشمنی برخاستند ، و این جدا شدن ملایان از
توده انجامید . گذشته از اینها گرفتارهای دیگری برای مجلس و مشروطه خواهان پدید
آمد ، چنانکه همه اینها را یاد خواهیم کرد .

« شریعت خواهی » حاجی شیخ فضل الله و دشمنیش با مشروطه ، خواه و ناخواه ، او -
را بدربار نزدیک میگردانید ، پس از آن خیزش تهران بود که بخشم و دلننگی افزوده
یکسره با دربار بستگی یافت . چنین گفته میشود که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته
که در آن راه پکار برد ، و آنچه راستی این گفته را میرسانید آن بود که روزی هشتاد تن
کماییش از طلبهها را بخانه خود خواند و برای ایشان سفره گسترد ، سپس بدگوییهای
از مشروطه کرد و بهریکی دو قران پول داده روانهشان گردانید .

پ ۱۰۷

بیکره ۲۷ نشان میدهد یکدسته از مجاهدان تبریز را (دسته لیلادا)
از آنسوی حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی که گفتیم از تبریز بیرونش کردند چون
تهران رسید بکسر بعد العظیم رفته در آنجا نشیمن گرفت . همانا می بینید که مردم



دسته دسته بدیدنش روند. ولی از مردم نرفتند. تنها برخی ملایان رفتند. محمد علیمیرزا نیز حاجی سعدالملک نامی رافرستاد.

پس از چند روزی از عبدالعظیم پشهر آمد. آرسوی دارالشوری حاجی محمد اسماعیل و مرتضوی بنزد او رفتند و پیام بردند که از بدگویی بمشروطه و تبریزیان خود داری نمایند. در پاسخ گفته بود: «کدام دیوانه بی شعور است که منکر مشروطه باشد. راستی من از انجمن تبریز خوشم می آمد. اما اقوال و حرکاتی از ایشان صادر شد که ماها هرگز منحمل نمی توانیم شد. مثلا میگویند دررغایب حلوانه پخته از پول آن معلم خانه بناکنند، و قربانی نکنند و از پول آن مریضخانه سازند، و روضه خوانی موقوف باشد من ملت را بآن طفل تشبیه کرده ام که بدست او یکدانه اشرفی بدهند. طفل نمیداند آن اشرفی را چکند...»

ولی اینها جز سخنان زبانی نبود و او دل پرازخشم مشروطه میداشت، و این بود با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز گردید. ما دیدیم پیش از آمدن او، حاجی شیخ فضل الله در نامه خود به پسرش، بیرون کردن او را از تبریز، آگاهی داده دلسوزی مینمود. با این همدردی و دلسوزی نشدنی بود که بهم نپیوندند.

و چون حاجی خمایی، که از چند ماه باز، از رشت رنجیدگی نموده و بتهران آمده بود، نیز با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز می بود. سه مجتهد بهم پیوسته بسایکدیگر پیمان همدستی بستند، و کسانی را از ملایان مشروطه نخواست، از حاجی شیخ عبدالنبی و ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله روضه خوان و دیگران، با خود یکی گردانیده، و گروهی از طلبه ها را نیز گرد آورده، بدینسان یکدسته بزرگی برای ایستادگی در برابر مشروطه و مجلس پدید آوردند. تا چندی این دسته بندی نهانی بود و سپس با آشکار افتاد. «محرر» حاجی شیخ فضل الله در نامه ای که به پسر او در نجف، نوشته در این باره چنین خامه دوانی میکند: «این اوقات انجمنی از علما تشکیل شده بود که سیار است و حضرت مستطاب حجة الاسلام آقا و مجتهد تبریز و جناب خمایی و جناب آخوند ملا محمد آملی و و و و تشریف فرما تاکنون شده اند و در مجالس مخصوصه منعقد یافته است و هر روز منعقد در یکی از منازل اشخاص محترم که داوطلب میشوند میباشد و الحق علما و طلاب اجتماع خوب مینمایند و قریب هزار نفر و بیشتر علمای اعلام و طلاب کرام جمع شده و میشوند و بنای این مجلس بر حفظ بیضه اسلام و صون و صیانت از طرو موجبات مخالفت شرع و احکام موضوعه مجلس مقدس ملی میباشد»

بدینسان در تهران نیز، ملایان از توده رو گردانده و برای ایستادگی در برابر مشروطه دسته هیبستند. این دسته بندی آسیب بزرگی بمشروطه توانستی رسانید و آنرا از بنیاد توانستی برانداخت. بویژه با بستگی که میان این دسته با سید کاظم یزدی در نجف میبود و یکدست نیرومند نهانی همگی اینان را بهم بسته میداشت.

با آن پابستگی که انبوه مردم بکیش میداشتند و رشته «تقلید» بگردنشان میبود، هیچگاه نشدی که با سخن و دلیل آنانرا از پیروی بملایان و دشمنی با مشروطه نگه داشت و بیگمان از این دسته بندی کار «شریعت خواهان» بالا رفتی و بیگمان خونریزیها رو دادی و چون در این هنگام مشروطه ریشه چندان استواری نمیداشت باسانی بر افتادی و از میان رفتی.

آنچه مشروطه را نگهداشت پافشاری های مردانه دو سید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی بود. اینسان پافشاری های که دیدند و زیان هایی که کشیدند از پشتیبانی بمجلس و مشروطه باز نایستادند و آنرا نگه داشتند.

همینکه دسته بندی انجام یافت ملایان بکار برخاستند. حاجی شیخ فضل الله در نشستهای درس بیکرشته بدگوییها از مجلس و قانون نیز میپرداخت. حاجی میرزا لطف الله بالای منبر بی باکانه نکوهش از مشروطه نموده مشروطه خواهان را ببدین میخواند. یکدسته از طلبه ها ببهارستان آمده در جلو مجلس می ایستادند که هر گاه که گفتگوی قانون اساسی بمیان آمد و یا در میان گفتگوی دیگری، اگر کسی از نمایندگان آذربایجان یا از دیگران سخنی «بخلاف شرع» گفتند، بریزند و او را بیرون کشند و بزنند.

این رفتار بیباکانه آنان بازادبخواهان گران افتاد و این بود از این سو نیز جنبشی پدید آمد و گروهی برای جلوگیری آماده گردیدند. نام حاجی شیخ فضل الله بزبانها افتاده بدگویی فراوان گردید. تا آنجا که پسرش شیخ مهدی ازو بیزاری نشان داد. حاجی میرزا حسن که خانه ای بکرایه گرفته و در آن مینشست مردم همسایه پیامش دادند که می باید از این کوی بیرون روی.

آن يك داصلی را که گفتیم حاجی شیخ فضل الله نوشته و برای افزوده شدن بقانون اساسی پیشنهاد میکرد در این روزها آنرا به چاپ رسانیده و در میان مردم پراکنده. روزنامه «صبح صادق» هم آنرا در شماره خود آورد. ولی مردم از این کار بد او بخشم آمدند و باداره روزنامه ریخته و آنچه از آن شماره بدست آوردند پاره کردند.

بدینسان يك آشوب دیگری در تهران پدیدار شد و برای آنکه نمونه ای از هنایش آن دسته بندی و از انداره بیم آزادبخواهان در دست باشد، تلگرافی را که در همین روزها از تهران بنجف فرستاده شده در اینجا میآوریم:

«نجف - حجة الاسلام خراسانی روحی فداء سالها زیر سایه ظلم جاننا و مالا، «مجنون آسبا مانده بودیم حال رفتیم اندکی در ظل عدالت زندگی نمایم دولت علمای، «صوری که خانمان سوز ماها بوده در طهران جمع میکند تا امر را بحجج الاسلام و «علمای حقانیون مشبه نمایند که مشروطه خلاف مصلحت است المستغاث بکم من حیل، «المستبدین بعدیقه طاهره سوگند میدهم بسایر حجج الاسلام نجف و کربلا و کاظمین، «و سامره روحنا لهم الفداء برسانید و علاج فرمایید و الا پناهنده بخارجه در محشر جواب»

حجج الاسلام چون احتمال داشت طهران مخابره نکنند از بادکوبه مخابره شد (ملت)، يك نتیجه زشت این پیش آمدها پرسشهای پیاپی بود که کسانی از علمای نجف میکردند. خود فروشانی لنت میبردند از اینکه پا بستگی بدین و شریعت هر چه بیشتر نسایند، و بنامه یا بتلگراف «شرعی» یا «خلاف شرع» بودن مشروطه را بپرسند، و چون پاسخی رسید آنرا در اینجا و آنجا بخوانند و بدیگران برتری فروهند، و خواهیم دید که دامنه این پرسشها تا بکجا انجامید.

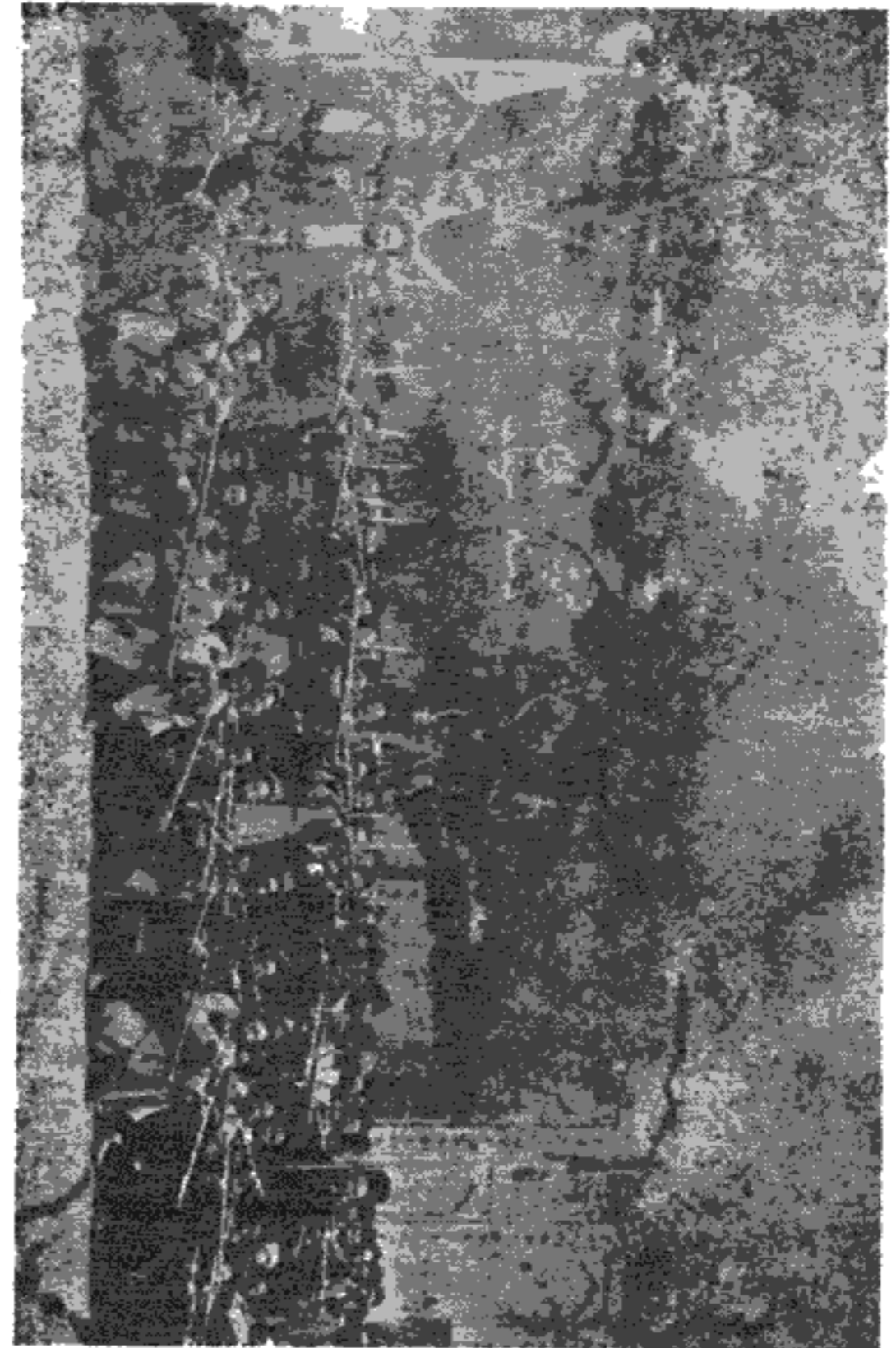
اما داستان ماکو، چنانکه گفته‌ایم (۱) چون جنبش آزادیخواهی **داستان ماکو** در آذربایجان رواج گرفت و در تبریز و دیگر شهرها آن شور و تکان پدید آمد آوازه این بماکو و آن پیرامونها رسیده در آنجا

نیز مردم بتکان آمده چنین خواستند که در ماکو انجمنی برپا کنند، ولی اقبال السلطنه که رشنه کارهای آنجا را در دست، و خود دستگاہ پادشاهی میداشت خرسندی ننمود و در میان او با آزادی خواهان کشاکش پدید آمد. از انجمن ایالتی میرزا جواد ناطق را برای گفتگو با او و برپا گردانیدن انجمن فرستاد، و این بماکورفته با اقبال السلطنه گفتگو کرد و انجمنی در آنجا برپا گردانید.

پس از این مردم بشور و تکان افزودند، و چون عزت‌الله خان خواهرزاده اقبال السلطنه همراهی با مشروطه خواهان نشان میداد بانگیزش او مردم بماندن اقبال السلطنه در خاک ماکو خرسندی نداده او را بقفقاز بیرون راندند، و با تلگراف و نامه با انجمن ایالتی گفتگو آغاز کرده حکم رانی آنجا را برای عزت‌الله خان طلبیدند، و کار شور و تکان را بالا برده در بیشتر دیه‌ها نیز انجمن باز نمودند، و بخود ستایبهای بیجایی برخاسته به تبریز پیام فرستادند، و هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را بهم زده و میان ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده و بعد از آن بمقصود نایل شوند ..»

پس از زمانی با عزت‌الله خان نیز راه نرفته دستش را از کارها کوتاه گردانیدند یکدسته از هواخواهان اقبال السلطنه در دزدی نزدیک بماکو نشیمن میداشتند بر سر ایشان رفته بجنگ وزد و خورد پرداختند.

در اینمیان اقبال السلطنه در ایروان یا نخجوان نشسته پیش آمدها را می‌پایید و همانا میانه او با محمد علی میرزا و اتابک همبستگیهایی میبود، و چون داستان جنگ با هوا خواهان خود شنیده بایران شتافت و از کردان جلالی چند صد تن سوار همراه بر - داشته بیاری پیروان خود رسید. کردان شبانه در برابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند و بامدادان بجنگ پرداخته بانان چیرگی نمودند و بسیاری را کشتند. سپس بشهر نیز دست یافته نمایندگان انجمن و پیروان آزادی را دستگیر گردانیدند و بمشروطه -



پ ۱۰۸

این پیکره نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز را (دسته سرخاب)

خواهان آزار و گزند بسیار رسانیدند . سپس کردان یغماگر بدیه‌ها رو آورده تاراج و کشتار دریغ نداشتند .

روزنامه جبل‌المنین تهران در يك شماره خود نوشته‌ای را از روزنامه کاسپی که بروسی در باکو پراکنده میشد ترجمه کرد که مایه سرافکنندگی هر ایرانی بایستی بود آگهی نویسی کاسپی از تهران پس از آنکه بنام سیزده دیه را می‌برد که بی‌کبار و پیران گردیده چنین می‌گوید : «ستهایی بمردم این آبادیها کرده اند که تاب فرساست : مردان را دوانیم کرده اند ، زنان را پستان بریده اند ، کودکان را برودخانه زنگبار انداخته اند ، هر کس نام انجمن را بزبان میراند زبان او را می‌برند » . میگوید : «از این زبان بریدگان بسیار است» . در این جمله‌ها اگر هم گزافه بکار رفته ، نتوان گفت که پاک دروغ است . زیرا دژخیمی و ستمگری این کردان بی‌اندازه میباشد ، و چون لکام آنان را رها کرده بجان بی‌دست و پایان اندازند هیچ ستمی دریغ ندارند . بویژه که نام «بابی» بروی مشروطه خواهان گزارده و بهانه نیکی بدست این خونخواران داده بودند .

چنانکه گفتیم شب چهارشنبه چهاردهم خرداد بود که آگاهی از خوی درباره این داستان خونین بانجمن ایالتی رسید و انجمن همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بشکرافخانه خواسته چگونگی را با آنان آگاهی داد ، و آنان نویدکوشش دادند . ولی چه کوششی خواستندی کرد جز اینکه داستان را در مجلس یاد کنند و ناله و دلسوزی نمایند ، و یا چگونگی را به اتابک نوشته و از او چاره خواهند ، و از این کارها نتیجه توانستی بود؟!...

این زمان دربار آشکاره ستیزه کاری مینمود ، و از چند راه با مجلس و مشروطه نبرد میکرد . از یکسو ، چنانکه گفتیم سه مجتهد همدست گردیده بدسته بندی میکوشیدند ، و ملامحمد آملی آشکاره در منبر بدگویی از مجلس و نمایندگان میکرد . از یکسو تقیب السادات که یکی از تیولداران میبود به دشمنی برخاسته و چادری بنام روضه خوانی در خانه خود آفرشته تیولداران و دیگر بدخواهان مجلس را در آنجا گرد می‌آورد . از یکسو آشوب در شهرها فزونی یافته ، قوام‌الملک در شیراز و حاجی آقا محسن در عراق همچنان می‌ایستادند ، و مظفرالدوله در زنجان و عمیدالسلطنه در تالش پیروی از ایشان مینمودند . محترم‌السلطنه نماینده اتابک در مجلس پاسخهای شگفتی بکله و ناله نمایندگان میداد ، و پیدا بود که خواستشان جز ستیزه کاری با مجلس نیست . چنانکه در نشست روز شنبه هفدهم خرداد (۲۶ ربیع الثانی) ، چون گفتگو از داستان سالارالدوله و آشوب کرمانشاه بمیان آمد و حاجی میرزا ابراهیم آقا از بدگوییهای ملا محمد آملی گله کرد ، محترم‌السلطنه چنین پاسخ داد : « مسئله باید کلیت داشته باشد تمام مفاسد را رفع کرد نه اینکه از بعضی جلوگیری نمایند و از بعضی نکنند در پایین اطلاق شما بمردم بد می‌گویند و شما انتظام داخلی خودتان را نمیدهید آنوقت متوقع هستید در روی منبر پاره

حرفها را نزنند » .

حاجی میرزا ابراهیم آقا گفت : « مسئله ما کو را چه کنیم؟! » . چند روز است مشغول قتل و غارت هستند » .

پاسخ داد : « باید تمام مملکت را یکی تصور کنید و اقدام در رفع مفاسد را تعمیم بدهید » .

اینها بود پاسخیکه نماینده دولت در برابر خونریزیهای اقبال‌السلطنه و داد -



ب ۱۰۹

شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ فضل‌الله

خواهیهای انجمن تبریز می گفت . کردان دژخوی دیهها را ویران می گردانیدند ، و دولت که پاسخده ایمنی کشور می بود ، نماینده آن ، در برابر مجلس چنین بهانه می آورد . از چادر زدن نقیب السادات سخنی رفت و یکی از نمایندگان چنین گفت : « عجب اینجاست که حکومت در عوض آنکه جلو گیری کند خودش فراش می فرستد در زدن چادر کمک کنند . دیگری گفت : « مفسد باید اخراج شود ، از صاحب چادر چرا جلو گیری نمی کنند و چادر را نمی خوابانند »

محتشم السلطنه چادر زنی شیرازیان را در جلو بهارستان بهانه گرفته چنین پاسخ داد : « عرض کردم حکم باید کلیت داشته باشد . . . اگر باید خوابانید اول این چادر دم در را بخوابانید که در شارع عام است آنکه در خانه خودش چادر زده » . یکی از نمایندگان گفت : « وکلای شیراز حاضرند الان آن چادر را بخوابانند بشرط اینکه بعد از این هر کجا چادری زده میشود جلو گیری شود »

محتشم السلطنه پاسخ داد : « شما آقا خیلی تند می روید اول بقانون محمدی کسی نمیتواند وارد خانه کسی شود او در خانه خودش چادر زده است ولی اینها در وسط شارع عام چادر زده اند و این در شرع مستحسن نیست »

گفتگو از ایمنی کشور مبرفت ، و در پارلمانی که بآیین اروپایی برای گزاردن قانونهای اروپایی بنیاد یافته بود ، نماینده يك « حکومت جوری » ، رویه آخوندی بخود گرفته « مسئله شرعی » یاد میکرد . از اینگونه گفتگو فراوان رفت و در پایان چنین نهاد شد که کمسیون از علماء و از برخی نمایندگان و از وزیران برپا گردد و در باره جلو گیری از آشوبها گفت و شنید شود . باین نوید بیجا مجلس بپایان رسید .

انجمن ایالتی تبریز داستان راست دنبال می کرد ، و بپای نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه خواسته بایشان سخت میگرفت . کار بجایی رسید که آشکاره گفتند : این آشوبها از انگیزش خود دولت است . اگر در تهران کاری از شما پیش نیورود بیاید در آذربایجان خود دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . نیز تلگراف پایین را برای اتابك فرستادند .

« توسط وکلای محترم آذربایجان حضرت اشرف اتابك اعظم ملت آذربایجان ، بی پرده اظهار عرض میدارد صدق مقال اینست که از روز ورود حضرت اشرف اطراف آذربایجان بلکه تمام نقاط ایران دچار انواع مصائب شده است و ظهور این غوائل با آن ، امیدوارها که بکفایت حضرت اشرف داشته اند مخالف است بلکه کم کم داعی بعضی ، شبهات از برای عامه ملت شده است لذا در مقام خیرخواهی عرض میکنیم که جهت اطمینان ، خاطر ملت باید فوری عزل اقبال السلطنه را از پیشگاه همیونی بخواید که موجب سکون هیجان ملت شود و تلگراف خوی راهم از نظر مبارک بگذرانید و ملاحظه فرمایید ،

« که کدام حس میتواند راضی باین فجایع شود . نتایج توقف چهارده ساله حضرت اشرف ، در ممالک متمدنه نباید موجب این قسم ظهورات غیر منتظره باشد فوری عزل اقبال ، و السلطنه را باتعمین مأمور ملت پرست و کافی از شخص حضرت اشرف متمنی است » .

« (عموم ملت) »

ازما کوهر روز آگهی دلگداز دیگری می رسید و انجمن خوی ایستادگی نموده پاسخ میخواست . مجاهدان و دیگران ، در تلگرافخانه بشور و خروش می پرداختند و سردستانان سخت می گرفتند .

ولی اینها هیچیک سودی نداشت ، و از تهران بیش از این نتیجه نشد که گفتند با دولت گفتگو میشود و اقدام خواهد شد . اتابك هم پاسخ آن تلگراف را باستایشهایی از خود داد ، و برای رویه کاری دستوری بنام نظام الملك فرستاد که « تحقیق واقعات ، ما کو کرده و با اصلاحات آنجا ، بکوشد .

آنچه در اینمیان بگستاخی دربار میافزود آگهی هایی می بود که از شکست سالارالدوله و گریختن او می رسید . چون از سوی او ایمن می گردیدند با مجلس و هواداران آن ستیزه بیشتر می گردانیدند .

داستان سالار

الدوله

چنانکه گفته ایم در سالهای بازپسین زندگانی مظفرالدین شاه که عین الدوله میخواست محمد علی میرزا از ولیعهدی بردارد ، یکی از پسران شاه که آرزوی جایگاه او میکرد و کوششهایی بکار میبرد همین ابوالفتح میرزا سالار الدوله میبود . او خود حکمرانی کردستان میداشت و در آنجا میزیست ، ولی کارکنانش در تهران می کوشیدند و حاجی میرزا نصرالله ملك المتکلمین که از کردستان به تهران آمده بود یکی از کارکنان او میبود . لیکن چنانکه گفته ایم آن اندیشه عین الدوله پیش نرفت و محمد علی میرزا در ولیعهدی پایدار مانده آن گفتگوها از میان رفت . ملك المتکلمین نیز با آزادیخواهان پیوست و یکی از سخنرانان بنام گردید .

ولی سالارالدوله همچنان در آرزوی پادشاهی می بود ، و چون کشا کشهای توده را با محمد علی میرزا میدیدد آتش امید و آرزو در دل او فروزانتر میگردد . این بود کم کم پرده آرزوی کار برداشته نافرمانی آشکار ساخت ، و بادسته هایی که از کردان و لران تاراجگر گرد آورده بود به بروجرد و آن پیرامونها تاخه بتاراج و آزار پرداخت . جوان سبکسر بجای دلجویی از مردم همه را از خود بیزار میگردانید .

یکی از افزارهای کار او دروغهایی بود که از زبان مجلس و مشروطه خواهان می ساخت و می پراکند . به بسیاری از سران ایل و سرکردگان سوار نامه فرستاده چنین می نوشت که از سوی مجلس او را بیاری مشروطه خوانده اند و او بخوایش آزادیخواهان روانه تهران میباشد .

در این هنگام در کرمانشاهان دوباره آشوب برپا شده بود، و مردم آنجا که دو دسته گردیده یکی هوا خواه مشروطه و دیگری بد خواه آن میبودند، دوباره بکشاکش وزد و خورد برخاسته و کسانی در میانه کشته شده بودند. از تهران آقا محمد مهدی سر دسته آزادیخواهان را باینجا خواستند، و او نافرمانی نموده با پیروان خود در کنسول خانه انگلیس بست نشست، و در این هنگام نامه‌ای از سالار الدوله که باو فرستاده بود بدست



ب ۱۱۰

سالارالدوله

افتاد که در آن چنین مینوشت:

« چنانکه آگاهی رسیده چند تن از نمایندگان پارلمان را در تهران کشته اند. تهران آشفته است از آذربایجان نیز یکدسته روانه گردیده اند، در این هنگام اگر شاهم «حس اسلامیت» میدارید همراهی کنید. من نیز همین روزها روانه خواهم گردید. »

کونسول انگلیس این نامه را بدست آورده، تهران فرستاد، و چگونگی باشکارا افتاده دانسته شد میان آقا محمد مهدی و سالارالدوله به بستگی میباشد، و سالار میخواست بنام هوا اداری از مشروطه مردم را بسوی خود کشد.

در مجلس بارها گفتگو بمیان آمد، و چون پیش آمد از دور بسیار بزرگ مینمود، مجلسیان چنین خواستند که دل بستگی بمحمد علی میرزا نشان داده و در چنین هنگامی پشتیبانی باو نموده دلجویی کنند. از اینرو بیزاری از سالار نموده و تلگرافی از سوی مجلس بنام نکوهش و رنجیدگی بوی فرستادند. نیز از سردارانی که سستی در شافتن بجنگ او مینمودند بدگفتند.

ولی پیش آمد بسیار کوچکتر از آن در آمد که پنداشته میشد، و شب یکشنبه هجدهم خرداد (۲۷ ربیع الثانی) آگاهی آمد که روز گذشته جنگ سختی میان سالارالدوله و سپاه او، با سرکردگان دولتی (گویا در نزدیکیهای نهاوند) رخ داده، و سالارالدوله پس از آنکه جنگی گریخته و سپاه او نیز شکست یافته و از میدان در رفته اند.

بدینسان کشاکش بر سر تاج و تخت از میان رفت، و آوازه‌ای که از آن بمیان

مردم افتاده بود فرونشست. همگی از سبکسری و کارندانی سالارالدوله در شکفت شدند، و این شکفت فزونیتر گردید هنگامیکه شنیده شد جوان بیخرد بکرمانشاهان رفته و در آنجا به کونسولخانه انگلیس پناهیده و دولت انگلیس را بمیانجیگری برانگیخته. محمد علی میرزا ناگزیر بود که از گناه او درگذرد، و پس از چندی او را همراه یکدسته قزاق تهران آوردند و در پارک اتابک جا دادند، و در آنجا میبود تا پس از چندی با اروپا رفت.

چنانکه گفتیم این خیزش سالارالدوله یکی از انگیزه‌هایی بود که محمد علی میرزا را از بکار بستن نقشه خود، در باره مجلس و مشروطه بازداشت، ولی چون سستی کار سالار دانسته شد و آگاهی‌هایی از فیروزی دولتیان میرسید، دوباره دربار دلیری نمود و با مجلس بی‌پروایی فزونیتر گردانید.

مردم همین را عنوان گرفته میگفتند: چه شد که سالارالدوله را با آن نیرویی که می‌داشت از جلو برداشتند، ولی حاجی آقا محسن را که يك ملایسی بیش نیست و از چند ماه باز سرکشی و بیدادگری می‌کند از جلو بر نمیدارند؟! قوام‌الملک را که بتلگراف دولت نیز بی‌پروایی کرده از آمدن بتهران سر باز زده ناگزیر بآمدن نمیکنند؟! ... باقبال السلطنه که بدانسان دیه‌ها را ویران میکند چاره نمیکنند؟! ... پرده از روی کار برداشته شده و همه کس میدانستند که خواست دولت جز دشمنی با مشروطه و از میان بردن آن نیست.

روز دو شنبه نوزدهم خرداد (فردای آنروزی که آگاهی از شکست سالارالدوله رسیده بود) اتابک با وزیران بمجلس خواستی آمد که در باره آشفتنکی شهرها گفتگو شود و چاره اندیشیده گردد، و چون آنروز رسید و نشست برپا گردید، نمایندگان گفتارهایی درباره آشفتنکی شهرها و بیدادگری گردنکشان و اینکه جلوگیری از آنها بگردن دولت است را کردند.

اتابک بهانه آورده چنین گفت: «اینکه تاکنون چنانکه باید اقدام شود نشده بواسطه دو امر بوده یکی تمام نشدن دستورالعملهای حکام است که امروز حکام خود را بی‌تکلیف میدانند و دیگری مهیا نبودن اسباب و آلات اجراء.»

فرمانفرما وزیر عدلیه آشوب‌پیرا که از بیست سال پیش در ایران رخ داده بود شمرده چنین گفت: «این اغتشاش بمنابین مختلفه دیگر همیشه در خاک آذربایجان و شیراز و غیره بوده و اختصاص باین چند ماهه اخیر نداشته.»

حاجی مخبرالسلطنه وزیر علوم بهانه رنگینتر دیگری پیش آورده چنین گفت: «تمام این معایب و مفاسد که عنوان میشود ناشی از نبودن پول است و تمام اینها راجع بسابق است و نتیجه اعمال از چهل سال تا بحال است... عجاله باید در صدد تهیه و تدارک پول برآمده علاج عاجلی باید اندیشید...»



پ ۱۱۱

نوشته‌ای که در ۲۱ خردادماه نوشته شده

تن و امی گزارید .

حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان میبود و اصطلاحات اصول را پیش کشیده چنین می گفت : « احکام شرعی دو قسم است یکقسم احکام اولیه واقعیه که احکام شأنیه میباشند و قسم دیگر احکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه و منجزه میباشند و آنچه که معمول به مکلف است این قسم آخر است و این مختلف خواهد شد باختلاف

اتابک بیاری او برخاسته چنین عنوان نمود : « در اینکه بدون پول امورات اصلاح نخواهد شد شبهه نیست در اینصورت محتاج میشوم بقرض ، قرض را باید از خارج کرد یا از داخل ، من با خدای خود در خانه کعبه عهد کردم که هرگز از خارج قرض نکنم پس باید از داخل قرض شود از داخل هم موقوفست با تمام امور بانك وقتیکه در فرنگستان بودم عنوان بانك ملی در ایران خیلی قلوب مردم را متوجه باین جا ساخته و این بانك اسباب افتخار ایرانیان گردیده ولی بعد از ورود بایران دیدم در اینجا هیچ خبری نیست حالا خوبست حجج الاسلام و وکلاء عظام همت کنند و مردم را تشویق نمایند تا عمل بانك انجام پذیرد .

بدینسان داستان بانك ملی را که از شرطهای آن وام دادن بدولت بود و همین مایه رمیدن مردم شده و نا انجام مانده بود بمیان آورد . با این گفتگو مجلس بیابان رسید و هیچ نتیجه‌ای بدست نیامد .

در اینجا بود که تبریزیان تندی نموده بنمایندگان تلگراف می کردند : اگر در آنجا کاری پیش نمیرود بیابید خود در اینجا دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . یا تلگراف می کردند : « خیلی از حس و زبرد داخله تعجب حاصل شده که ماتلگرافاً استخلاص مسلمانهای ما کو را از دولت می خواهیم ایشان جواب میدهند که احکام لازمه در این باب فرستاده شده این قسم معلوم است که ریختن خون مسلمانان اسباب تفریح ایشانست ... »

در این میان در نشستهای مجلس گفتگو از قانون اساسی میشد .
پیشرفت یکی از خواستهای ملایان آن بمیان آمد و صنایع الدوله رییس مجلس چنین گفت : « همه میدانید که اینگونه مطالب مهم از قبیل نظامنامه اساسی محتاج بچندین بار تکرار نظر است بلکه شاید پاره مطالب محتاج شود که بعلمای نجف اشرف اطلاع داده شود ، و این سخن از صنایع الدوله ساده فهمیده نمیشود .

پس در نشست بیستم خرداد (۲۹ ربیع الثانی) بخواندن آن آغاز کرده بگفتگو پرداختند . نخست سخن از « اصلی » ، که حاجی شیخ فضل الله درباره دیده بانی علما بقانونها پیشنهاد کرده و بقانون افزوده بودند ، میرفت . بیشتر نمایندگان به « شریعت خواهی » یا از روی فریبکاری ، یا از ترس دسته بندی طلبه ما در حیاط بهارستان ، بودن چنان « اصلی » را در قانون بایا مسی شماردند ، و گفتگو از این می کردند که آیا آن چند تن « عالم » را مردم برگزینند ، یا مجلس ، یا علما ، و در این پاره سخنهایی میرانندند .

تنها تقیزاده و یکی دوتن دیگر از آذربایجان باین بیودن آن خرسندی نمیدادند . تقیزاده اصل بیست و هفتم را ، که می گوید : « استقرار قانون موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعی » ، پیش کشیده می گفت : با بودن چنین بندی نیازی بآن « اصل » نیست . می گفت : « نگهبانی بقانونها را همگی علما باید کنند ، و شما با این « اصل » آنرا تنها بچند

موضوع و اختلاف حال مکلف و تشخیص موضوعات با اهل عرف است نه با علما از علما بیانی احکام کلیه است مثل اینکه اگر دو نفر طبیب عادل حاذق تشخیص بدهند حال مریضی را که باید شراب بخورد در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز و عقاب آن ازو مرتفع است پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت که موضوع بحث مجلس است با اطباء حاذق که وکلا باشند هست هر موضوعی که به تشخیص آنها معین شد حکم کلی بر او بار خواهد شد در اینصورت لازم بنظر علمانیست « دانسته نیست مشهدی باقر بقال ، و اسناد غلامرضای بخدان ساز ، از این گفته های او چه می فهمیدند .

همچنین در نشستهای پنجشنبه و شنبه بیست و دوم و بیست و چهارم خرداد (۳۱ جمادی الاولی) گفتگو میرفت ، و تا آن را با دیگر گونیهایی پذیرفتند و اصل دوم قانون اساسی گردانیدند ، بدینسان :

« مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل ، و مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج الاسلامیه کثر الله امثالهم ، و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن ، مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الا نام صلی الله علیه و آله ، و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر ، و عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر ، عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع ، از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه ، و اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی ، و نمایند پنج نفر از آنها را بسایبتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق با ، و بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان میشود ، و بدقت مذاکره و غور رسی نموده هر یک از آن مواد ممنونه که مخالفت با قواعد مقدسه ، و اسلام داشته باشد طرح آورد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علماء ، در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله ، و فرجه تغییر پذیر نخواهد بود .

این يك فیروزی از سوی « شریعت خواهان » بود و کسانی آن را يك کار بزرگی شماره شادی مینمودند . برخی میخواستند پیشنهاد آن را بخود بندند و کشاکشی در این باره میرفت . پیروان حاجی شیخ فضل الله از پیشنهاد با خط او ، پیکره برداشته در میان مردم پراکندند تا دانسته شود پیشنهاد از سوی او بوده .

پنداشته میشد پذیرفتن این « اصل » ملایان را خشنود گردانیده از دشمنی با مجلس و مشروطه باز خواهد گردانید . در اینمیان در بیرون هم گفتگویی میان دو سید با حاجی شیخ فضل الله میرفت . اینان میکوشیدند او را از دشمنی با مشروطه باز دارند ، و گویا

روز بیست و یکم خرداد (سلخ ربیع الثانی) بود که در خانه طباطبایی با بودن بهبهانی و آقا حسین قمی (یکی از علمایی که در کمسیون سنجش قانون با شرع میبود) و سید جمال الدین افجهای و چند تن از نمایندگان مجلس ، نشستی برپا شد که حاجی شیخ فضل الله نیز با آنجا آمد ، و پس از گفتگو هایی که در باره ناسازگار نبودن قانون های مجلس با « شریعت » بمیان آمد ، و دو سید نوپدهایی در این باره دادند ، حاجی شیخ فضل الله نیز نوید داد که دیگر دشمنی با مجلس نکند ، و مردم را بر سر خود گرد نیاورد ، و چادری بلند نکند ، و بدر خواست دو سید سوگند خورد ، و نوشته ای هم نوشته بدست طباطبایی سپرد . بدینسان نشست باخوشی و شادمانی پایان یافت و شیرینی آوردند و خوردند .

کنون ما پیکره يك پرسش و پاسخی را ، در باره مجلس و اینکه قانون های آن با « شریعت » ناسازگار نخواهد بود ، در دست میداریم که در « سلخ ربیع الثانی » نوشته شده و دو سید و افجهای و آقا حسین قمی و حاجی شیخ فضل الله و صدرالعلماء بان دستینه نهاده و مهر کرده اند ، و می باید گفت : یادگار آن نشست میباشد ، و اینک آن را در اینجا میآوریم : (پ ۱۱۱)

دو سید میخواستند همه چیز را با زبان و اندرز درست گردانند و در چنان شورشی که پس از هزارها سال در ایران رخ داده بود بجنگ و خونریزی نیاز نمیدیدند ، و این اندیشه ایشان یکی از سنگهایی در راه پیشرفت کار مشروطه گردیده بود .

باری کوشش ایشان سودی نداشت و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، که این زمان گروهی میبودند و از دولت پول می گرفتند از راه خود برنگشتند . با آن نوشته که نوشته ، و با آن فیروزی که در مجلس یافته و پیشنهاد خود را در قانون جا داده بودند ، باز ناخشنودی مینمودند و از کوشش های بدخواهانه بار نمیایستادند . در این روزها گذشته از حاجی شیخ فضل الله و ملا محمد آملی ، حاجی میرزا لطف الله روضه خوان در منبر بدگویی از مشروطه و مجلس میکرد .

تنها درد شریعت نمیبود . حاجی میرزا حسن و حاجی خمائی که از شهرهای خود دور افتاده ، و در تهران هم آبرویی نمیداشتند ، و بسیاری از ملایان که رشته سود جوئیهای خود را نزدیک بکسیختن میدیدند ، چاره جز همراهی با دربار و کوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه نمی شناختند .

از شگفتیهاست که برادر طباطبایی ، سید احمد ، بجایگاهی که برادرش یافته بود رشک می برد و پیش افتادن او را بر نتافته با مشروطه دشمنی نشان میداد ، و از اینرو با اینان همراهی مینمود .

همچنین ، پسر حاجی آقا محسن عراقی با اینان میبود . پدر در عراق بشیوه لر و شاهسون دیه تاراج و کشتار می کرد و پسر در تهران بنام نگهداری « شریعت » بدسته بندی میپرداخت .

اسلحه معمول و متداول بود؟!... مینویسد: «فدایی ملت و جان نثار وطن ادیب کرمانی در این روز خدمات شایانی نمود که بعد ها سال از خاطر ها نخواهد رفت». مینویسد: «بالاخره چادر را خوابانیده بلکه چندین قطعه نموده با امام زاده زید برده توقیف کردند».

بدینسان کشاکش با فیروزی آزادبخوانان پایان رسید. فردای آنروز هنگام پسین دسته های انبوهی از انجمنهای تهران در مدرسه صدر (که جایگاه انجمن اتحادیه طلاب میبود) گردآمدند، و پیش آمد دبروزی را بمیان نهاده بشور و خروش پرداختند. کسانی از آنان بخانه های طباطبایی و امام جمعه و صدر العلماء و دیگران رفته همگی را بمدرسه آوردند. بهبهانی بدرد چشم گرفتار و از تهران بیرون میبود. سخن راناسی از ملك المتكلمين و سيد جمال و شيخ علي زرندي سخن میراندند و چنین گفته میشد که با همان انبوهی بخانه های حاجی شیخ فضل الله و دیگران ریخته و همگی را از شهر بیرون رانند.

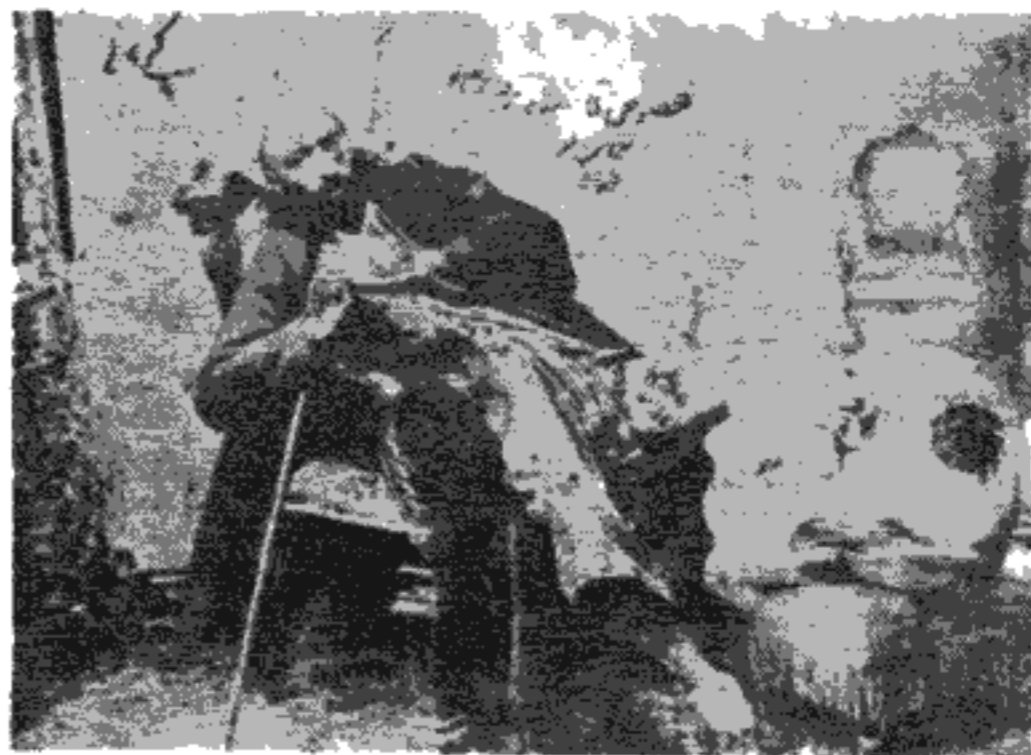
شادروان طباطبایی بالای منبر رفت و چنین گفت: «حاجی شیخ فضل الله چند روز پیش با من پیمان بسته که دیگر دشمنی با مشروطه نکند و مردم را بر سر خود گردنیاورد، و همین را نوشته و بمن سپرده. این را گفته نوشته را بیرون آورد و بهمه نشان داد، سپس با اندرز و خواهش شور و خروش را فرو نشاند و در همان بالای منبر نوشته ای بدست مردم داد بدینسان:

«بسم الله الرحمن الرحيم من متعهدم اگر جناب شیخ فضل الله برخلاف معاهده ای که، کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از تهران بیرون کنم ملا محمد آملی و حاجی، میرزا لطف الله هم باید بروند شهر جمادی الاولی محمد بن محمد صادق الطباطبایی».

بدینسان نشست بپایان رسید و مردم پراکنده گردیده بخانه های کوچیلین «شریعت» خود رفتند. «شریعت خواهان» میدان را بخود تنگ دیده و خواهان «عبدالعظیم» همان شب ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله رخت دیگر گردانیده از شهر بیرون رفته آهنگ عبدالعظیم کردند. همچنین حاجی شیخ فضل الله و حاجی میرزا حسن و دیگران با پیروان خود روانه گردیدند. تنها حاجی خماسی نرفته از آنان جدا شد. بهبهانی چند روز پیش از آن نامی از این در مجلس برده و سنایشی کرده و همین مایه جدایی او از دیگران گردید.

بدینسان یکدسته ای از علما از توده جدا گردیده و قانونی برای خود پدید آورده آشکاره بکشاکش و دشمنی پرداختند. این یکی از پیش آمدهای بزرگی در تاریخ مشروطه بود و دنباله بسیاری پیدا کرد. تا اینجا کشاکش در میان مشروطه و خود کامگی میبود، و تنها در باریان و پیروان ایشان با مشروطه دشمنی مینمودند. ولی از این هنگام کشاکش دیگری بنام مشروطه و کبش پدید آمد. چنانکه خواهیم دید با آنکه در آغاز

نیز گفته ایم که میانه اینان با سید کاظم یزدی بهمبستگی میبود و خواهیم دید که يك پسر او در عبدالعظیم با اینان پیوسته و با دست او نامه هایی از سید کاظم میرسید. از هر باره زمینه را برای دشمنی با مجلس آماده میدیدند، و این بود دست باز کرده بکوشهایی پرداختند. یکی از کارهاشان این بود که کسانی را (بنوشته روزنامه اتحاد



پ ۱۱۲ ادیب کرمانی

(این بیکره پس از پیش آمد داستان فراولخانه و زخمی شدن ادیب برداشته شده و چون در اینجا باز نامی از ادیب میرفت آورده ایم)

۱۷ تن را) برگزیده برای آغالبیدن مردم بشهرها فرستادند. سپس روز پنجشنبه بیست و نهم خرداد (هشتم جمادی الاولی) بیک کاری برخاستند، بدینسان که بدستاویز آنکه سیزدهم جمادی الاولی روز مرگ دختر پینمبر است باید یکدهه روزه خوانی کرد، چادر بسیار بزرگی (از چادرهای دولتی) بمسجد آدینه فرستادند که در آنجا افراشته شود، و چنین میخواستند که بنام روزه خوانی آنجا را کانون خود سازند. از اینسو مشروطه طلبان چون آگاه شدند، چند هزار مردم بمسجد شتافته بجلوگیری پرداختند، و چون اینان بیشتر میبودند فیروز در آمدند.

در روزنامه جبل المتین مینویسد: «یکی از مستخدمین استبداد بانگ بر آورد که ما را جز روزه خوانی قصدی نیست. ملت او را گرفته تفتیش کرده چند حربه از شلول و قمه همراه او دیدند. گفتند: «ای غدار شقی هیچ تاکنون در مجلس روزه استعمال

اینان کاری از پیش نبردند ولی سرانجام کناره گیری آنان هنایش خود را کرد و دسته های بزرگی از مردم و از همان مشروطه خواهان پیروی کردند و با مشروطه و مجلس بدشمنی پرداختند .

چنانکه گفته ایم (۱) سه ماه پیش از این شیخ زین الدین زنجانی و کسان دیگری جدا گردیده بعبداالعظیم رفته بودند . چیزیکه هست آنان را در میان مردم ارجی نمی بود و کاری از پیش نتوانستند برد . ولی این دسته میان مردم ارجی مبداشتند ، و آنکاه دولت از اینان پشتیبانی مینمود . از اینرو بیم آسیب وزیران میرفت .

در تهران نخست پنداشته میشد که چند تنی از ترس جان بعبداالعظیم پناهنده اند و در آنجا نمانده بمراقی یاقم خواهند رفت . ولی سپس دانسته شد خواست دیگری میدارند و آنکاه دسته های دیگری از طلبه ها و تیولداران و برخی اوباشان بآنان پیوستند . رویهم - رفته پانصد تن یا بیشتر در آنجا گرد آمدند که در رفت همه را حاجی شیخ فضل الله مبداد . اما کارهای آنان :

نخست روز سوم تیر (۱۳ جمادی الاولی) ملا محمد آملی تلگراف پایین را برای علمای نجف و کربلا فرستاد :

« بواسطه طغیان زنادقه و دعوت آنها بالحد و زندقه در مناظر و مجالس علناً و چهاراً ، و عدم رادعی تمام علماء الادو نقرسه شب است در زاویه حضرت عبداالعظیم مقیم الله ، الله ، و فی حفظ الاسلام جانی محمد آملی »

سپس روز هفتم تیر (۱۷ جمادی الاولی) تلگراف دیگری نوشته و همه پیشروان دستبینه بآن نهاده بهمه شهرهای بزرگی ایران (۱۴ شهر) فرستادند ، بدینسان :

« حضور حجج الاسلام دامت برکاتهم فصلی دائر بحفظ قوانین اسلام و هیئت مجتهدین ، و عظام و سایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف عموم متحیر اساس دین منزلزل جهة ، و پیش آمد غیر معهود اغلب علماء بحکم تکلیف مهاجر بزایوه مقدس عازم عنیات موقع ، و اقدامات لازم (فضل الله نوری) (احمد الحسینی الطباطبائی) (احمد الحسینی عراقی) (علی) (علی اکبر) » .

چنانکه دیده میشود در این تلگرافها هوش آخوندی خود را بکار انداخته و چنین خواسته اند که هناینده ترین کلمه ها و جمله ها را بکار برند . و این شگفت که یکدروغی نیز پرداخته اند . زیرا چنانکه گفتیم آن يك « اصلی » که در باره دیده بانی علما پیشنهاد شده بود مجلس آنرا پذیرفت و بقانون افزود . در این تلگراف آنرا « مردود » باز مینمایند .

روزنامه تمدن مینویسد : بادستور شاه تلگرافخانه این تلگرافها را مجانی پذیرفت نیز مینویسد : همان روز تلگرافی از سوی انجمن های تهران باخشیج آن تلگراف



پ ۱۱۳

حاجی محتشم السلطنه

ملایان بشهرها فرستاده گردید .

گذشته از این تلگرافها که بشهرها فرستادند برویه کاری نامه ای بشاء نوشتند که ما بقم خواهیم رفت و در آنجا علما را گرد آورده باشما خواهیم کوشید . نوشتند : « مجلس باسول اربعه ما کار نداشته باشد توحید ، نبوت ، امامت ، معاد » .

چون تیولداران نیز بایشان پیوستند ، و رویهم رفته کسان بد نهاد در میان نشان فراوان مبدودند باز مردم کوشیده کسانی را که از تهران بزیارت میرفتند گرفته و بکینه مشروطه خواهان کتک میزدند .

روزنامه حبل‌المثین و برخی روزنامه های دیگر گفتارها در باره پیش آمد نوشته و از ملایان بدگویی فراوان کردند. روز یکشنبه یکم تیرماه (۱۱ جمادی الاولی) در مجلس گفتگو از پیشامد رفت.

شادروان بهبهانی سخن درازی راند. طباطبایی گفت: « حال اگر صلاح میدانید ما بجهت اتمام حجت میرویم بحضرت عبدالعظیم ببینیم حرف آنها چیست » ولی نمایندگان خرسندی برفتن ایشان ندادند.

روز سه شنبه سوم تیر (۱۳ جمادی الاولی) که بازارها بسته و روز سوگواری میبود يك هنگامه ای در مسجد کهن سه سالار برخاست. چگونگی آنکه امروز پسر نقیب السادات با چند تن دیگری بشهر آمده و در مسجد سه سالار بزم روضه خوانی برپا کرده بودند و راستی آنکه میخواستند بیبانه روضه خوانی مردم را بشورانند و برخی از انجمنها از خواست آنان آگاه گردیده کسانی را از سوی خود بمسجد فرستاده بودند. يك ملایی بالای منبر رفته چنین عنوان کرد: « هر که بملما توهین کند کافر میگردد... » یکی از آزادیخواهان فرصت نداده از پایین پاسخی داد. حاجی ملا حسن نسامی اسبھانی رو باو گردانیده گفت: « راست میگوید. این فرنگی ما بها اسلام را خراب کردند شریعت را برداشتند ». یکی از آزادیخواهان از گوشه دیگری برخاسته گفت: « ما مطلع هستیم که این چه مجمعیست و شما را که فرستاده... » بدینسان کشاکش و هياهو برخاست و طلبه ها با چماقها بدست بمیان آمده بکنک کاری پرداختند. از آنسوی از بیرون آزادیخواهان آگاه گردیده بیاری همراهان خود شناختند و هنگامه بزرگ گردید. چون آگاهی بوزیر داخله رسید چند تن ژاندارم فرستاد که هنگامه را فرو نشانیده و پسر نقیب را که آزادیخواهان دستگیر کرده بودند بنام آنکه بزندان می بریم از دست ایشان بیرون آوردند.

روز سه شنبه دهم تیر (۲۰ جمادی الاولی) چون تلگراف انجمن زنجان (یاد آن خواهیم کرد) رسیده بود در مجلس بار دیگر سخن از ملایان بست نشین بمیان آمد و گفتگوی بسیار رفت. نمایندگان گله داشتند که چرا دولت جلوگیری از آنان نمیکند و سرانجام سخن بآنجا رسید که گفتند « یا دولت رفع نماید یا بملت واگزارد ».

فردای آن روز در عبدالعظیم میرزا ابراهیمخان منشی سفارت فرانسه را که یکی از آزادیخواهان بنام شمرده میشد و به « زیارت » رفته بود کتک زدند. این پیش آمد با آن سخنی که روز گذشته در مجلس گفته شده بود تهرانیان را بشورانید. انجمنها دست بهم داده چنین نهادند که روز آدینه بازارها باز نشود و همگی آزادیخواهان با هر گونه افزار جنگ در مسجد شاه گرد آیند که از آنجا روانه عبدالعظیم گردیده ملایان را بیرون گردانند و این اندیشه خود را بهمگان آگاهی دادند.

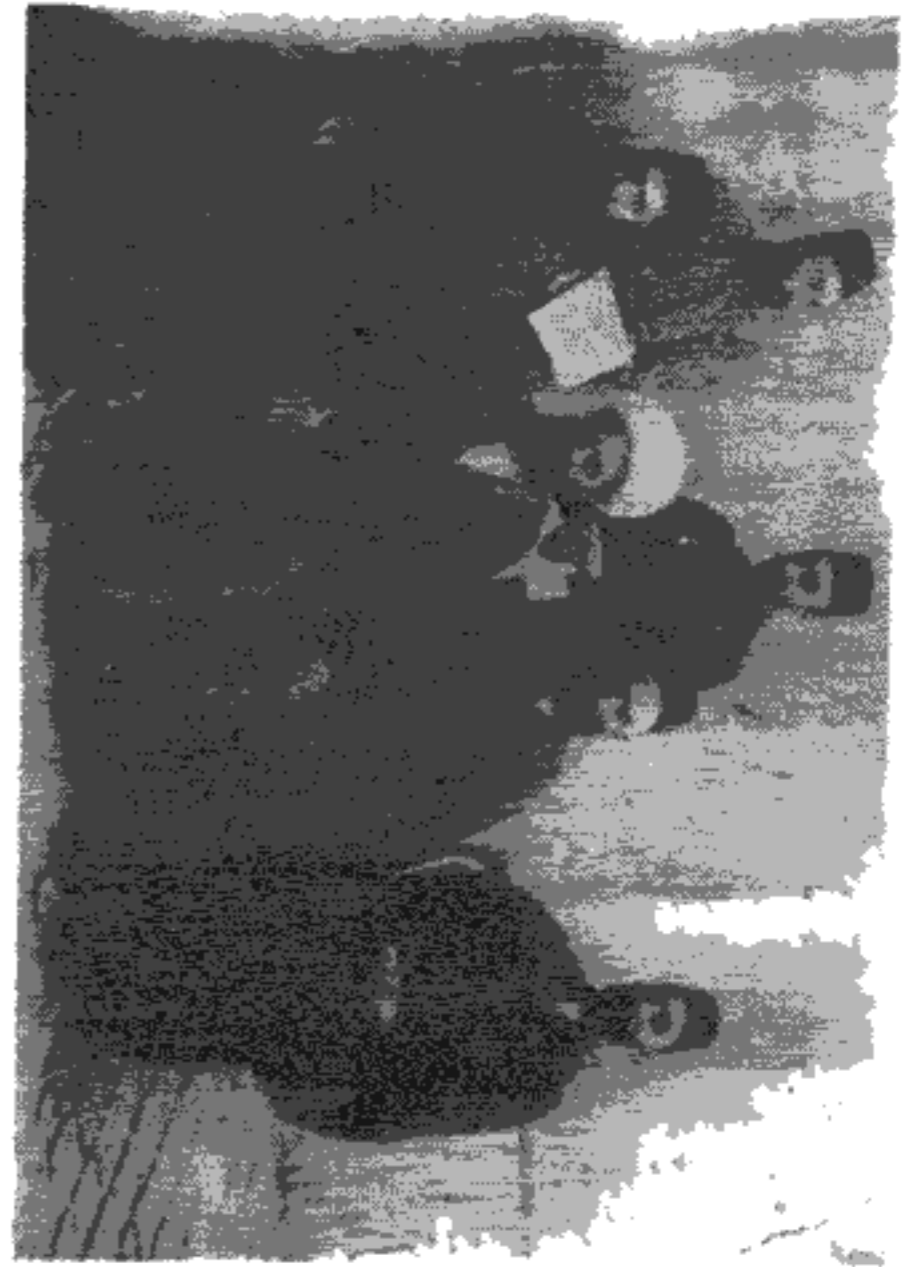
دو سید خواستند بار دیگر میانجیگری کنند و شب جمعه دوازدهم خرداد (۲۲ جمادی- الاولی) همراه صدرالعلماء و افضه ای و امام جمعه بی آگاهی از مجلس روانه عبدالعظیم

شده بخانه حاجی شیخ فضل الله فرود آمدند. باز باندرز و خواهش پرداخته چنین خواستند که حاج شیخ را ببازگشتن بتهران خرسند گردانند. ولی از گفتگو نتیجه بدست نیامد و ناگزیر شدند تهران بازگردند.

فردا پنجشنبه باز در مجلس سخن بمیان آمد. نمایندگان بکاریکه انجمنها میخواستند کرد خرسندی نداده و پس از گفتگوی بسیار بر آن شدند که کسانی را از نمایندگان بازار فرستاده بازاریان را از اندیشه نکشادن بازار باز گردانند. و نیز نامه هایی بانجمنها نوشته از آنان درخواست آرامش و خاموشی کنند.

بدینسان از يك آشوبی که بیگمان بخونریزی انجامیدی جلو گرفتند. فردا آدینه گروهی در مدرسه صدر گرد آمده و شور و خروشی نمودند. ولی چون مجلس درخواست آرامش کرده بود سردستانان بجلو گیری کوشیدند. در همان روزها مجلس تلگراف پایین را بشهرها فرستاد:

« خدمت آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام و عموم کار آگاهان ملت زیدت توفیقانهم »
 « حاجی شیخ فضل الله نوری از اول امر چون استحکام اساس مشروطیت را مخسل »
 « منافع شخصی خود دیده و دانسته است که با توسعه اسباب عدل و تحقیق که از جمله »
 « مزایای این اساس عالی است طریق استفاده شخصی مسدود میگردد و خفیه و آشکار »
 « گاهی بمنوان موافقت و گاهی با اعلان مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی »
 « نداشت ولی آقایان حجج الاسلام مشیدین این بنای رفیع و مجلس مقدس شورای ملی »
 « بگمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خطوط تنگ و تاریک باطل نادم شده »
 « بشاهراه روشن حق و سعادت توفیق عود نماید برفق و مماشات عمل مینمودند تا »
 « اینکه چندی قبل بگرفتن وجه معتد بهی سعی بلیغ بعمل آورده که حکومت سیستان »
 « وقاین را در حق حشمت الملك بر قرار نماید چون مجلس بملاحظات عدیده حکومت »
 « مشارالیه را تصویب نکرد بالمره معاندت بسا مجلس مقدس را علنی نمود که اهالی »
 « دارالخلافه از مخالفت های او بجان آمده و او هم مجبور بترك شهر پایتخت گشته و در زاویه »
 « مقدسه حضرت عبدالعظیم چند نفر از مفسدین و معاندین را از قبیل پسر حاجی آقامحسن »
 « عراقی معلوم الحال که از مدتی بواسطه تعدیات فوق العاده اش در عراق تحت احضار »
 « و جلب بمحاكمه است دور خود جمع نموده از قرار معلوم برای اخلال توجه عمومی واضلال »
 « مسلمین و القاء فتنه تلگرافات فساد انگیز بولایات مخابره نموده است اگر چه بسا »
 « توجهات خاصه آیه الله عنبات عالیات و عموم حجج الاسلام و علمای اعلام ایران و موافقت »
 « نامه اکابر دین مبین و همراهی عقلای مسلمین ظن کامل حاصل است که اغفالات این قسم »
 « عالمان بیعمل مظهر هیچ گونه اعتنا و اعتباری نخواهد بود مهذا بسرای اینکه عوام »
 « بیچاره در بلاد دور و نزدیک بدام تزویرات و تسویلات منرضین نیفتند لازم آمد مجملی »
 « از تفصیل حالات این شخص بتوسط التفات حضرات عالی گوش زد خاص و عام گردد تا »



پ ۱۱۴

شادروان حاجی شیخ علی اصغر لیلایوی با چند تن از سران آزادیخواهان تبریز

سینه روی شود هر که در او غش باشد (مجلس شورای ملی) ،

حاجی شیخ فضل الله و همدستان او که آن تلگراف را بشهرها فرستادند امیدمند شورش و جنبش مردم می بودند . ولی چنان نتیجه ای بدست نیامد . مردم چون نخستین بار بود که بدمشروطه را می شنیدند تکانی از آن خوردند و بیگمان این سخن جایی در دلهای آنان باز کرد . چیزیکه هست بشورش برنخاستند تنها در زنجان ملاقربانعلی آنرا دستاویزی ساخت و با انجمن بدرقناری کرد (چنانکه خواهیم آورد) ، و در نیشابور حاجی میرزا حسین که بدخواه مشروطه میبود بدلیبری افزود و با انجمن بکشاکش برخاست که درمیانه یکتن زخمی

گردید . در شهرهای ایران بیش از این اندازه ها کارگر نیفتاد . بویسزه پس از رسیدن تلگراف دارالشوری که مایه دلداری مردم گردید و از بیشتر شهرها پاسخهای همداستانی رسید .

اما در نجف از این تلگرافها آشوبی پدید آمد . زیرا چنانکه گفتیم در آنجا سید کاظم یزدی بامشروطه دشمنی مینمود و چون این تلگرافها باورسید و آگاهی از پیشامد یافت با اینان همداستانی نمود و پیروان او آشوب پدید آوردند .

این سید کاظم با آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی در يك شمار ولی از آنان پس ترمی بود .

این زمان چون ناسازگاری را که درمیانه کیش شیعی و مشروطه میبود ، و کشاکشی را که در میان آندو میرفت ، و رمبدهگی را که پیروان کیش شیعی از مجلس و مشروطه پیدا کرده بودند ، می دید دشمنی بامشروطه را يك راهی برای پیش افتادن خود میشناخت . آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و حاجی تهرانی مردانگی نموده و از دستگاه خود چشم پوشیده و در بند خشنودی یا ناخشنودی مردم نمی بودند ، و در چنین هنگامی نیز از پشتیبانی بمجلس باز نمی ایستادند . ولی سید کاظم جز سود خود را نمی جست و جز در پی دستگاه « آیت اللهی » نمی بود ، و توده و کشور و این چیزها در نزد او ارج نمیداشت .

در نجف ایرانیان دسته انبوهی میبودند و بسیاری از آنان هواداری از مشروطه مینمودند . همچنین دسته بزرگی از طلبه ها آزادیخواه میبودند . اینان خواستند سید را از بدخواهی باز دارند ، و ازو خواستار تلگرافی برای مجلس شدند . سید سر باز زد . در اینمیان يك کار بیخردانه ای نیز از کسانی رخ داد ، و آن اینکه نوشته بیم آمیزی بانگاره دو شلول پرداخته ، و آن راشبانه بدر صحن چسباندند . در آن روزها چنین کار فراوان کرده میشد .

پیروان سید همین را دستاویزی ساختند و بهیاهوی برخاستند که سید را میخواهند بکشند ، و آن کار بیهوده ای را بسیار بزرگ گردانیده با آزادیخواهان بدشمنی آشکار پرداختند و زبان به نفرین و دشنام گشادند .

بدینسان دو دستگی در نجف پدید آمد و چون دولت عثمانی هنوز مشروطه نشده و کار کنان سلطان عبدالحمید دشمنی سختی با مشروطه نشان می دادند حکمران نجف نیز بهواداری از سید برخاست . همچنین طلبه های عرب و بومیان نجف هواداری از او نمودند .

در این هنگام بود که چنانکه گفتیم ، تلگراف آملی از تهران رسید و او پاسخ پایین را فرستاد :

« جناب ثقة الاسلام آملی دامت برکاته از تجری مبتدعین و اشاعه کفریات ملحدین »

« که نتیجه حریت موهومه است قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش بعمون الله متمنیات ،
 « ایشان شدنی نیست البته دفع کفریات و حفظ عقیده و اجراء قوانین محکمه قرآنیه و ،
 « شریعت ابدیه محمدیه هم فرائض ربانیین علماء با ملاحظه جهات موجبات صلاح و سیانت ،
 « دین و دعاء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهود شود . »

سپس نامه‌ای نیز در همین زمینه نوشت . پس از دوسه روزی تلگراف دیگر ملایان
 رسید . آخوند و آن دو تن دیگر پروایی ننمودند ولی سید کاظم و پیروانش آنرا دستاویزی
 گرفته بیافشاری افزودند ، و پیروان سید شادبها نمودند . پس از چند روزی تلگراف
 مجلس رسید که بهمه علما فرستاده بودند . همچنین تلگراف درازی از انجمن‌های تهران
 رسید که از بدخواهی بست نشینان و در بار ناله نموده و در خواسته بودند که علماء حاجی
 شیخ فضل الله و هم دستانش را بتجف بخوانند . سید پروایی باینها ننمود و پیروانش آنها را
 نشان ناتوانی مجلس گرفتند ولی آخوند و یارانش پاسخ پایین را دادند .

« مجلس محترم شورای ملی رفع الله قواعد تلگراف موحش انجمن شریف واصل ،
 « و از مخالفت مخالفین بامجلس محترم ملی اسلامی خاطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته ،
 « عموم اهل علم و کافه ممتحنین شریعت مطهره حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و ،
 « سلم را اعلام می‌دارد که خداوند متعال گواه است ما بایمده دار غرض جز تقویت اسلام ،
 « و حفظ دماء مسلمین و اصلاح امور عامه نداریم علیهذا مجلسی که تأسیس آن برای رفع ،
 « ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر بمعروف و نهی از منکر و تقویت ملت و دولت و ،
 « ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب ،
 « است و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است رجاء و اتق ،
 « که تاکنون انشاء الله تعالی کسی مخالفت نکرده و نخواهد کرد و هر گاه برخلاف این ،
 « مضمون کتیباً و تلگرافاً نسبتی بماداده شود کذب محض احضار را صلاح ندیدیم مهمات ،
 « را اطلاع دهید الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم خراسانی الاحقر عبدالله ،
 « دمازندرانی »

رسیدن آن تلگرافهای پیاپی ، و داده شدن این پاسخهای آخشیج هم ، آشوبی در
 نجف پدید آورد و دو دستگی و دشمنی سختی در گرفت . سید کاظم که در فریفتن مردم
 و شورانیدن عامیان استاد میبود تکان سختی بایشان داد . ایلهای عرب که در پیرامون
 نجف و کربلا ، در کنار فرات نشیمن میدارند شیمی اند ، آگاهی بانان فرستاد که دسته دسته
 باتفنگ و فشنگ بنجف آمدند و گرد سید را گرفته بهیاهوی برخاستند . هر روز بشیوه
 عرب « هوسه » میکردند و شعرهایی در دشنام بمشروطه می‌خواندند . هر که را مشروطه -
 خواه میشناختند آزار دریغ نمی‌گفتند . هر روز که سید برای نماز بصحن می‌آمد چند
 هزار پیروان از ایرانی و تازی در پشت سرش بنماز می‌ایستادند ، در حالیکه در پشت سر
 آخوند پیش از سی‌تن یافته نمیشدند . کار بجایی رسید که آخوند و آن دو تن دیگر از



پ ۱۱۵

سید عبدالرحیم کاشانی رئیس انجمن بنی فاطمه که با بچه‌ها و
 بستگان خود تفنگ بدوش بیکره برداشته

شرمساری یا از بیمناکی ، میخواستند از رفتن بنماز باز ایستند . چنانکه گفتیم در این
 داستان دست دولت عثمانی نیز در میان میبود که با مشروطه ایران دشمنی نشان میداد
 و از رسیدن آن بخاک عثمانی سخت بیم داشت .

برای آنکه این داستان روشن گردد ، نامه‌ای را که در همان روزها یکی از پیروان
 سید کاظم بنام شیخ عبدالحسین یزدی به پسرش سید احمد که گفتیم در عبدالعظیم نزد حاجی
 شیخ فضل الله میبود نوشته و یاد این داستان را کرده در اینجا میآوریم . این نامه در بیستم

تیر (یکم جمادی الثانی) فرستاده شده ولی بتهران دیرتر رسیده و بایک نامه دیگری که ازسید علی پرسید رسیده بود ، در یکی از روزنامه های بست نشینان بچاپ رسیده :

« بعرض میرساند امید که خداوند وجود مبارک جنابعالی را از جمیع آلام و ، اسقام مصون و معجروس بدارد تلواً فی الجملة شرح بعضی وقایع را بعرض میرسانم که ، حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد بااعراض خبیثه خود که فی الحقیقه ، هدم اسلام و پایمال کردن کلمه طیبه (لا اله الا الله و محمد رسول اله صلی اله علیه و آله - ، و سلم) بود از حضرت مستطاب حجة الاسلام و آیه الله فی الانام حضرت آقا بگیرند امتناع ، شدید میفرمودند لذا مفسدین در مقام صدمه و اذیت آن وجود مبارک برآمدند حتی ، تهدید بقتل و صورتیکه مشتمل بر این معنی و دو شکل شش لول بر آن کشیدند نوشتند ، و پردرهای صحن مقدس چسبانیدند اهل نجف از عرب و عجم که این معنی را دیدند از بطلان ، این امر و اغراض مفسدین مطلع شدند بکلمه واحده آنها را لعن کردند و این معنی ، موجب آن شد که متدینین و علماء و اهل علم متمکن از بدگویی و انکار این امر مشوم ، شدند و بحمد الله اهل حق قوتی گرفتند لاینقطع شیوخ اعراب و علماء ایشان از حضرت ، و آقا و اصحاب ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنیع مینمودند که آنها را به مجازات ، خود برسانند و تلف کنند از خود حضرت آقا جوابی بغیر آنکه بخدا وا گذاشتیم و ، احدی را نمی شناسیم نشنیدند و یکروز خود آقا هم بر منبر درس بمحضر همه آقایان ، طلاب فرمودند که امر راجع بدین اسلام است و حفظ نفوس و اعراض مسلمین باید بشود ، و حفظ شوکت مذهب جعفری صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائیه المصومین و ، دماء باید بشود و این معنی جز بمطابقه با شریعت مطهره نخواهد شد و از کشتن هم ، باک ندارم چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست ، بردارم و دیگر حضرت آقا ساکت بودند هیچ نمیفرمودند تا آنکه مدتی لاینقطع از ، علماء و متدینین بلاد عجم و اهل علم و متدینین آنجا مکاتیب مشحون از تشکیلات فوق العاده ، و از ظهور فتن و شیوع بدع و بی پردگی کفره و زناده و ملاحده و فرنگی مآبان و انتشار ، کلمه کفریات و جسارت بانبیاء و ائمه و بالخصوص حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ، و حضرت ولی عصر عجل الله فرجه رسید حتی آنکه نوشته بودند که ملاحده علانیه وجود ، مبارک امام زمان علیه السلام را بوجود موعوم تعبیر میکنند باز هم حضرت آقا ساکت ، بودند تا آنکه در چندی قبل تلگرافی از جناب ثقة الاسلام آقای آخوند آملی دامت ، ایام افاضاته در شکایت از کمال شیوع این معانی و پناه بردن اهل علم و اخبار بحضرت ، عبدالعظیم رسید خیلی اسباب وحشت خاطر مبارک حضرت آقا گردید جوابی از آن تلگراف ، مطابق صورت جوف مرقوم فرمودند این معنی اسباب شدت اضطراب شیاطین و شرکاء ، مدحدین گردید در مقام اذیت آن وجود مبارک برآمدند و گاهی فی الجملة سوء ادب ، لسانی از آنها شنیده شد و بعضی از طلاب عرب مسبوق شدند کسبه بازار هم فی الجملة ،

« مستحضر شدند و در این بین هم تلگرافی از تهران رسید که مضمون آن شدت ضعف و اضطراب ، ملاحظه آنجا بود این مفسدین خیلی ناچار شدند و پرده حیارا بکلی از خود دور کردند و ، در صحن بنای های وهوی گذاشته شاید بتوانند خاطر آقا را مضطرب نمایند و تلگرافی ، مطابق اغراض خبیثه خود بگیرند عرب و عجم نجف که از این معنی مستحضر شدند فردای ، آن شب در محل نماز جماعت تمام مردم از کسبه و تجار و عرب و عجم همگی مسلح ، بودند خدمت حضرت آقا هجوم آوردند و فریاد میزدند که تمام مفسدین نجف را ، خواهیم کشت حضرت آقا و اصحاب هر چه آنها را آرامی میدادند آرام نمیگرفتند حکومت ، هم باجمعی عساکر در صدد امتثال و اطاعت آنچه امر بفرمایند برآمد جواب همان بود ، که بخدا وا گذاشتم و بغیر از خدا کسی را ندارم و نمی خواهم و افتضاح این امر بحدی ، رسید که حتی اطفال اهل نجف مفسدین اهل عجم را لعن میکنند و از قراریکه میگویند ، حکومت عثمانی در صدد اخراج مفسدین است این خبر آشوب نجف که بمشایر اطراف ، رسید از جانب شیوخ اعراب لاینقطع رسول خدمت حضرت آقا میرسید که ماها در جمیع ، مراتب حاضریم و با قبیله خود بنجف اشرف خواهیم آمد خداوند طول عمر بحضرت ، مستطاب شریعتمدار آقای اخوی آقا سید علی بدهد که الحق غوث الشریعه و حامی الشیعه ، ایشان بودند از اول ورود بنجف اشرف با آن لسان بلیغ با آیات قرآنی و خطب ، نهج البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه و اخبار اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین در جمیع ، مجالس و محافل صحن مطهر و مجلس درس طلاب را موعظه فرمودند که باید انجام ، امر ایران بمطابقه با شرع انور باشد تا نفوس و دماء و اموال مسلمین محفوظ ماند و ، تکمیل عقاید اسلامی مسلمین بشود و از جهت صحبت های ایشان بود که مقدسین و متدینین ، بیدار شدند و امر باینجا رسید .

« شکر الله مساعیه الجمیله والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته »

« العبد عبدالحسین یزدی »

این بود داستان جدا شدن « شریعت خواهان » از توده . در آن

یک کار بیرهوده ای هنگام که این کشاکشا در میانه تهران و عبدالعظیم و آن آشوب

در اسپهان

در نجف میرفت در اسپهان و آذربایجان و زنجان و قزوین و در خود

تهران و تبریز بار دیگر گفتگوهای میرفت . ما چون خواستیم داستان کشاکش « شریعت

خواهان » را بجایی رسانیم اینست بآن داستانها نپرداختیم . ولی کنون میباید یکماه

کما بیش باز گردیم و آن داستانها را یکایک بنویسیم :

نخست پیش آمد اسپهان را یاد میکنیم : چنانکه گفته ایم (۱) جنبش مشروطه -

خواهی در شهر های ایران بیک گونه نمی بود و در هر شهری از روی کمی یا بیش

در اسپهان پیش از جنبش، ملایان بویژه حاجی آقا نورالله و آقا نجفی، بسیار چیره میبودند و در همه چیز مردم را بدلتخواه خود راه میبردند. از اینرو مشروطه خواهی در اسپهان رویه ملا بازی داشت و اسپهانیان بیش از همه بکارهای بیهوده و نمایشهای خنک میپرداختند.

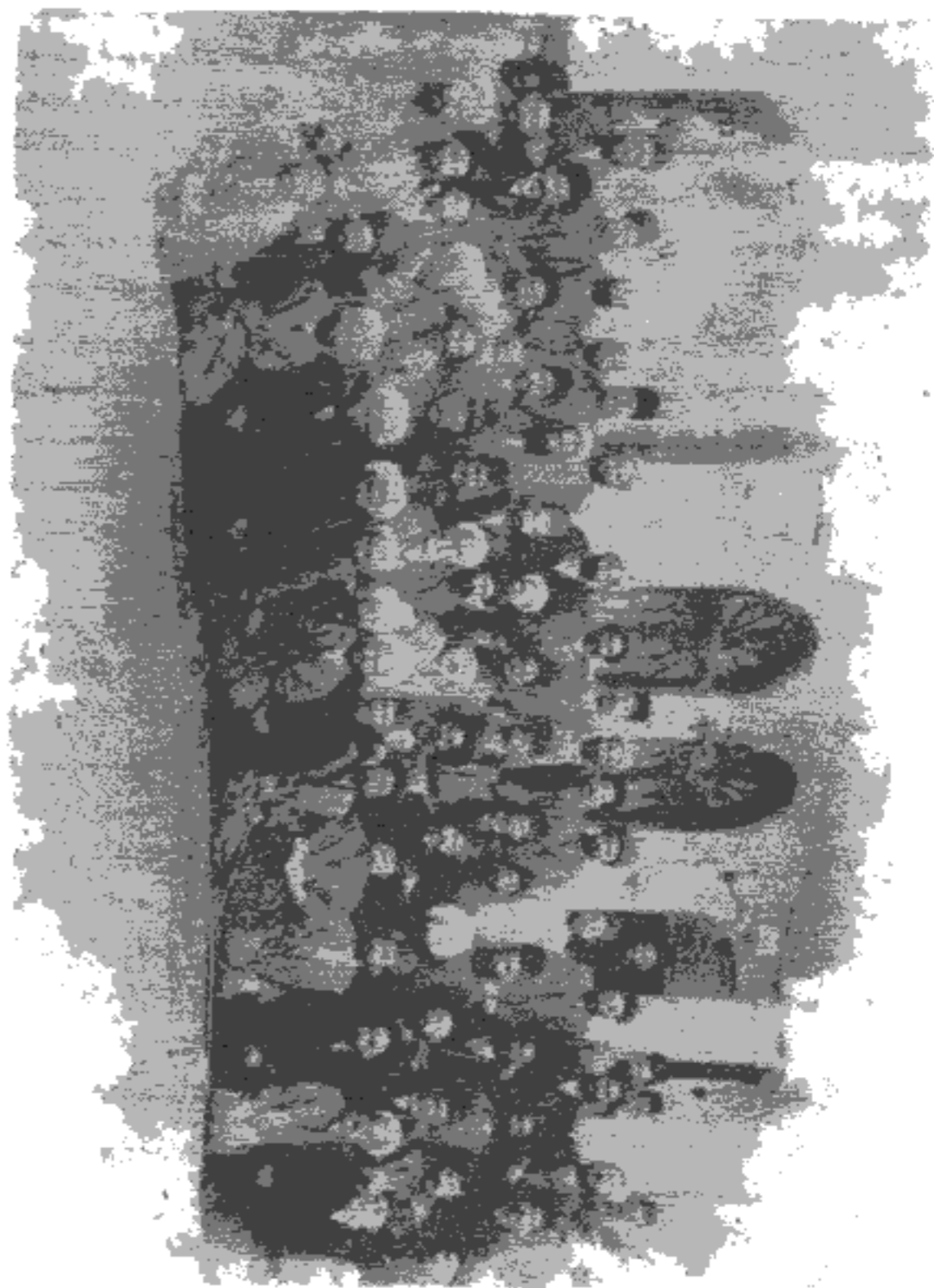
چنانکه گفتیم چون پسر رحیمخان در قره داغ با شوب پرداخت و کسانی را از روستاییان بیگناه کشت و این گفتگو جنبش تهران را پدید آورد در بسیاری از شهرها بنام آن کشتگان یا بگفته خودشان «بنام شهدای آذربایجان» ختمها درچیدند و سوگواریها کردند. لیکن سپس چون داستان ماکو پیش آمد دیگر درجایی بختم گزاردن و سوگواری کردن نپرداختند (و نبایستی پردازند). مگر در اسپهان، که با دستور ملایان چند روز بازار را بستند و بیک نمایشهای ناستوده و بیهوده ای برخاستند. چون یکی از اسپهانیان این داستان را نوشته و پروژنامه بلدیة فرستاده و آن بچاپ رسانیده بهتر میدانیم برخی از نوشته های او را بیاوریم. مینویسد:

«روز سه شنبه (۲۰ خرداد) مردم بانجمن مقدس رفتند در چهل ستون چندین هزار مردم جمع شدند تلگرافی که شب سه شنبه از اهالی غیور ایران پرور آذربایجان رسیده بود قرائت شد که جان ها فدای همه اشخاص غیور وطن دوست باد خلاصه مضمون شهدای ماکو که اقبال السلطنه دور قلعه ماکو را احاطه نموده و اهل قلعه را بقتل رسانیده و اموال آنها را بفارت برده اند اجساد طیب آن ها را سوزانیده. . . . طلب یاری از اسفهان خواسته بودند این خبر وحشت انگیز که با اهالی اسفهان رسید یکمرتبه صداها را بگریه بلند نمودند عجب محشری برپا شد اینقدر مردم گریستند که بعضی بیهوش شدند. . . .

از اهالی اسفهان چنین اتفاقی کسی خاطر ندارد خوبست سایرین هم از اینها یاد بگیرند. پس از قرائت تلگراف آذربایجان دو ساعت بفروب مانده بود تمام بازارها و دکانین را بستند علماء و تجار و اصناف از هر طبقه به تلگرافخانه رفتند باز تجدید قرائت تلگراف شد صدای ناله از خلق بلند و بعد تلگرافی بمجلس مقدس شورای کبرای ملی و بخاکهای مبارک همایونی مخابره شد.

روز چهارشنبه سلخ (ربیع الثانی) مردم در تهیه فاتحه خوانی بودند روز پنجشنبه غره جمادی الاولی بازارها را سیاه گرفتند و مجلس فاتحه خوانی در چهل ستون منعقد شده تمام اطاقهای چهل ستون را قرآن و شصت پاره گزارده بودند و تمام قاریها بقرائت قرآن مشغول یکساعت از ظهر گذشته حضرت آیه الله و آقای ثقة الاسلام مدظله العالی تشریف فرمای چهل ستون شدند آقایان علمای دیگر با تجار محترم هم تشریف آوردند منبر گزاردند حضرت اذاکرین کثر الله امثالهم تشریف فرمای منبر واقعه شهدای ماکورابیان نمودند شورشی برپاشد که نه زبان را یارای سخن و نه قلم را قدرت.

یکدسته سینه زن از مسجد جامع با علمهای سیاه و اشریعتا و اشریعتا گویان وارد



پ ۱۱۶

این پیکره نشان میدهد یکدسته از نمایندگان مجلس شوری را در دوره یکم. نمایندگان آذربایجان نیز در اینجا هستند

آگاهیهها و سستی یا استواری خویها و بودن و نبودن پیشروان شاینده، جنبش رنگ دیگری میداشت.

یکدسته هم از احمدآباد و یکدسته هم از مسجد حکیم و و و و از تمام محله های اصفهان فرد فرد دسته دسته سینه زن آمد در چهل ستون با تفصیلی که اگر بخوایم بگویم هفتاد من کاغذ شود از مردم بقدر کفایت از قلیان و چای و قهوه و غیره پذیرایی شد تا غروب آفتاب بهمین عنوان .

بتاریخ جمعه دوم شهر جمادی الاولی اولاً تمام دکانین اصفهان بسته بغیر از چهارسوق شیرازی امروز تمام چهار سوق را بسته و رفتند در مجلس فاتحه اگر بخوایم عرض کنم که امروز چقدر جمعیت بود امکان ندارد زیرا که از حساب بیرونست تمام اصفهان در هیجان امروز از دهات اطراف شهر ره نون دست جرد نصرت آباد و و و و دسته های فراوان همه با علمهای سیاه و بیرقهای وا اسلاما وا اسلاما گویان سرهای برهنه همه سینه زنان یکدسته زنجیر زن یکدسته سینه زن یکدسته سنگ زن ضیق وقت است مختصراً عرض میشود یکدسته از مدرسه ایتمام با بیرقهای سیاه اطفال هفت ساله الی ده ساله بالحن فصیح مترنم ابیات چند از آنجمله :

(ای شیعه چه غوغا است که روز همه شد شام)

(خون گریه کن از بی کسی و غربت اسلام)

مردم را از هیجان غیورانه طاقت طاق شد یکدسته نیز از مدرسه سادات یکدسته مدرسه معارف و و و و از تمام مدارس اصفهان دسته دسته و هر دسته بعنوان عجیب جنبش غیورانه از اهالی اصفهان مشاهده میشود .

بتاریخ شنبه ۳ این سه روزه فاتحه تمام بازارهای اصفهان بسته و بعضی از بازارها سیاه پوش امروز جمعیت بی اندازه پست و بلند چهل ستون را گرفته اند یکساعت از روز برآمده تمام آقایان عظام و رؤسای شهر بمسجد تشریف آورده چند نفر هم از ذاکرین روضه خواندند مردم از برای شهدای تبریز بی اختیار گریان در هر صورت طایفه یهود از بیچه هفت ساله تا مرد هفتاد ساله اجماع توریته ها را بالای دست گرفته و بلسان خود چیزی می گفتند و میگریستند و خاک و گاه بر سر و صورت میریختند سه مرتبه دور مجلس گردش کردند و دسته های دیگر از دهات و غیره . . .

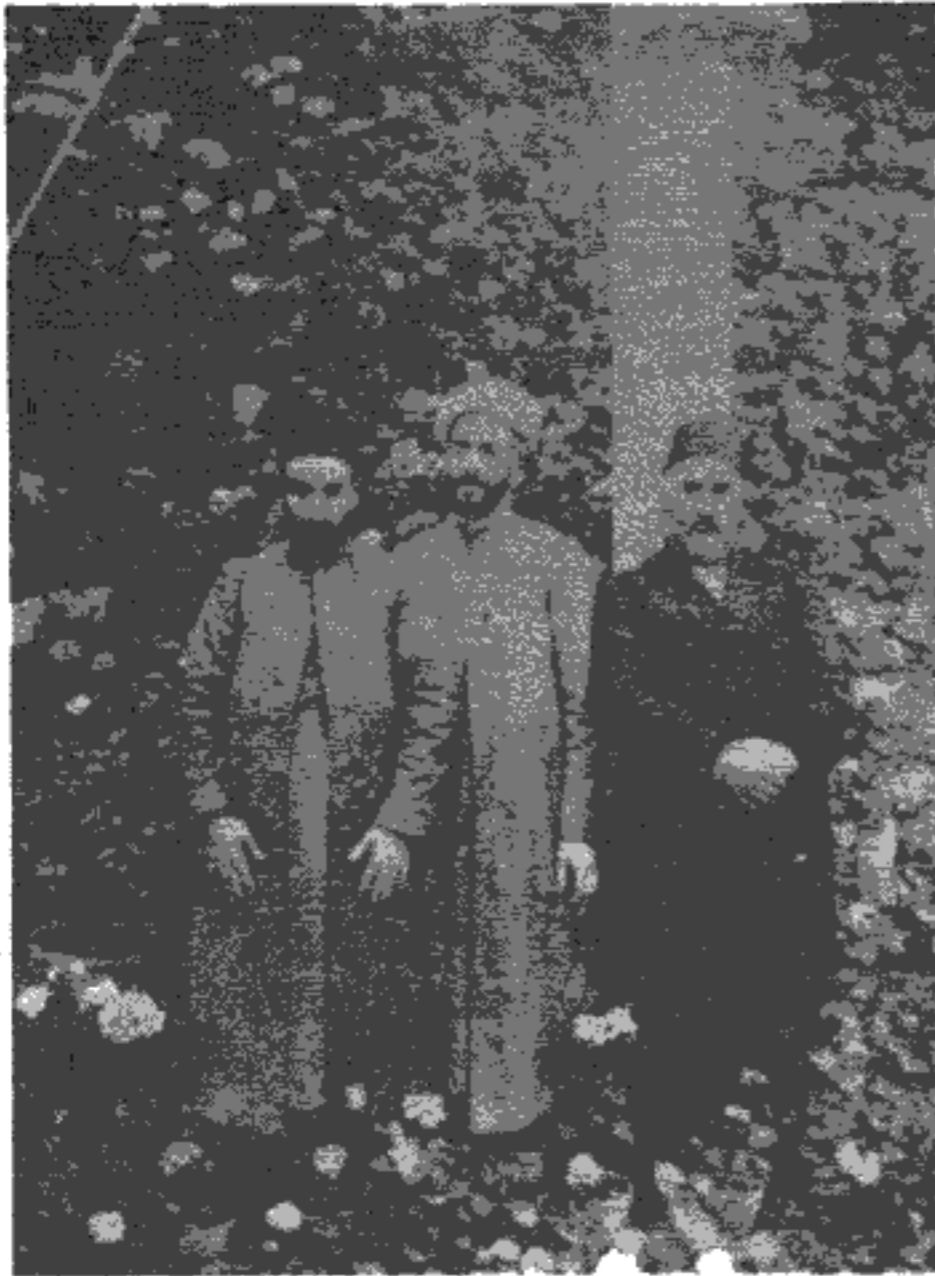
یکدسته هم از سده باین تفصیل اولاً آنجماعتی که عرض شد میخواهند سر باز ملی بشوند (۱) آمدند ولی تمام تفنگها بدوش فشنگها حمایل کرده شش لوله ها دور کمر با شمشیرهای کشیده و کفن بگردن و صداها را بلند کرده باین مقاله مترنم بودند :

ما بنده خداییم مشروطه را فداییم

مردم از دیدن آنها زار زار بی اختیار میگریستند و جماعتی هم برهنه و سینه زنان با الحان فصیح میگفتند :

کشند ز اسلام چو در قلعه ما کو ای شاه نجف شیر خدا صاحب ما کو

(۱) بخش یکم صفحه ۲۶۷ دیده شود .



پ ۱۱۷

شادروان حاجی میرزا علینقی گنجه ای - شیخ محمد خیابانی - حاجی محمد علی بادامچی

(این پیکره گویا چند سال دیرتر برداشته شده)

و نیز سیصد نفر قمه زن که هر کدام از بس قدره سر خود زده يك پارچه خون شده بودند و چندین نفر آنها بی طاقت شده حال ایستادن نداشتند و بعضی را بالای تخته و بر سر گزارده دور میگردانیدند غرض در این چند روزه خصوصاً روز سیم محشری بر پا بود و یکساعت از ظهر گذشته مجلس فاتحه ختم و مجلس انجمن منعقد گردید . . . روز یکشنبه ۴ دکانین باز و مردم مشغول کسب خود گردیدند .

خداوند این اتحاد و اتفاق را فیما بین مسلمین مستدام بدارد بحق محمد و آله الطاهرين .

اینست نمونه‌ای از راهبردن ملایان مردم ایران را. این نمایشهای بیخردانه میبود که میخواستند از میان نرود و فراموش نگردد .

اما میانه تهران و تبریز ، در این روزها در تهران يك دروغی در باره تبریز پراکنده شده بود ، و آن اینکه تبریزیان چون از محمد علی میرزا نومید شده‌اند میخواهند از تهران جدا گردند و خود جمهوری بنیاد نهند و اینست نمایندگان خود را از پارلمان

بازخواستند . در تبریز سخنی از اینگونه بمیان نیامده بود و هیچکس چنین اندیشه‌ای نمیداشت . اینرا در تهران ساخته و بزیانها انداخته بودند و سرچشمه آن تلگرافی بود که گفتیم تبریزیان در میان نالشیهای خود از بیدادگریهای اقبال السلطنه به نمایندگان آذربایجان فرستاده و در آن چنین گفته بودند : اگر در آنجا کاری از پیش نمرود بیاید خود در اینجا دست بهم دهیم و بچاره درد کوشیم . از این يك جمله آن دروغ ها را پدید آورده بودند و کم کم چندان پروبال بآن دادند که کسانی از پیشروان بیمناک گردیدند و دو سید تلگراف بسیار درازی بنام علمای تبریز فرستادند که در آن در میان دیگر گله گزاریها چنین گفته میشد :

«آذربایجان رکن رکن ایرانست هر نیک و بدی از آنجا طلوع نماید در تأمین و تخریب سعادت ایران اثر کلی دارد و بمناسبت اهمیت سرحدی مخصوصاً پاره مذاکره که در افواه آذربایجانی در حقیقت استقلال ایران را ستم قاتل است و با فرط وطن پرستی و غیرت ملیت که از خصایص اهل آذربایجانست چنان تباین دارد که ابداً نمیتوان بساور کرد که هر کس مختصر اطلاعی از پولتیک دول و اوضاع ملل دارد با داشتن درد وطن راضی شود که از اسباب تنصیف ایران ذره باذهان خطور کند .»

در تبریز شادروان ثقة الاسلام این تلگراف را آورده در انجمن خواند و نسخه‌هایی از آن برای ملایان فرستاد و گفتگو هایی رفت و چون خواست تلگراف کنندگان روشن نمی بود ، و چنانکه گفتیم در تبریز آگاهی از این زمین نمیداشتند ، از اینرو نتیجه‌ای از گفتگو بدست نیامد و سرانجام اینان نیز تلگراف درازی در پاسخ نوشتند که در آن نخست از بی پروایی‌های در بار در برابر درخواست توده و نبرنگ هایی که بکار زده میشد گله گزاردند : « وقتی که اقبال السلطنه سرحد دار بجوشد و رحیمخان بخروشد ، و پاره اقدامات موحشه بتحریر اکرام السلطان در مرکز آذربایجان و در تلگرافخانه که بست عامه است و رعیت برای داد خواهی در آنجا جمع شده ظاهر شود آیا باز ملت را می شود مؤاخذ شمرد ؟! » سپس در باره آن « مذاکره » که گفته میشد « در افواه آذربایجانی » است نا آگاهی نموده چنین پرسیدند : « مقصود از این مذاکره چیست که در حکم ستم

قاتل است ؟ .. تا حال آنچه در دل وزیران آذربایجانی بوده و هست مشروطه طلبی و قانون طلبی است لا غیر .»

لیکن در همان روزها یکداستان بیمگینی در تبریز رخ داد که مایه دیگری برای بدگمانی گردید ، و آن دو تیرگی مجاهدان و کشاکش آنان با یکدیگر بود . ما داستان پیدایش مجاهدان را آورده ایم (۱) و در اینجا باز بکوتاهی یاد میکنیم :

نخست یکسال پیش از جنبش مشروطه خواهی ایرانیان قفقاز در بساکو از روی «مرامنامه» «سوسیال دموکرات» روس ، دسته بنام «اجتماعیون عامیون» پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود . سپس چون در ایران جنبش مشروطه برخاست در تبریز شادروان علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی و دیگران ، همان «مرامنامه» را بفارسی ترجمه و دسته «مجاهدان» را پدید آوردند و خود يك انجمن نهانی بنام «مرکز غیبی» برپا کردند که رشته کارهای دسته را در دست میداشت و آنرا راه میبرد . در همان هنگام کسانی از همان ایرانیان قفقاز به تبریز و دیگر شهرها آمدند .

بدینسان مجاهدان در تبریز دو تیره میبودند : یکی آنانکه از قفقاز آمده و دیگری آنانکه از خود تبریز برخاسته بودند . آن تیره هم جز از تبریزیان نمی بودند . ولی چون از قفقاز رسیده و رخت قفقازی بپوشیدند « قفقازی » نامیده میشدند ، و خود آزموده تر و چاپکتر میبودند و بملایان و کیش پروا نمی داشتند و از اینرو مردم از آنان رمیده میبودند .

اینان چون خود را بسته کمیته با کومیشماردند چندانکه میبایست فرمانبرداری از «مرکز غیبی» نمی نمودند و از چندی باز باین اندیشه میبودند که دست علی مسیو و همراهان او را کوتاه ساخته ورشته کارها را خود بدست گیرند .

از اینجا کشاکش و دشمنی سختی در میان پدید آمد و بی آنکه مردم از چگونگی آگاه گردند از هر دو سو بسیج جنگ و خونریزی دیده شد که هر دو بی آنکه آن میرفت . در نتیجه این ، روزهای پنجشنبه و آدینه و شنبه بیست و نهم و سیام و یکم خرداد (۸ و ۹ و ۱۰ جمادی الاولی) بازارها باز نشد و انجمن برپا نگردید و مردم با بیم و نگرانی بسر بردند .

ولی چون سردستانان از هر دو سو بیشتر کسان با فهم و آزموده‌ای میبودند از خونریزی جلو گرفتند و بی آنکه در بیرون دانسته شود با یکدیگر آشتی نمودند . از روز یکشنبه بازارها باز گردید و مردم بکار خود پرداختند و چیزی بیرون نیفتاد و در روزنامه‌ها در این باره چیزی نوشته نشد . علی مسیو و همراهان او در اینجاهم کاردانی از خود نشان دادند .

با آنهمه این داستان نیز در تهران برنگ دیگری جلوه گر گردید، و چنانکه گفتیم خود انگیزه دیگری برای بدگمانی شد.

راستی آن بود که برخی پیش آمدهای تبریز اینزمان در تهران از آبروی تبریزیان کاسته و زبان خرده گیران را بر آنان باز گردانیده بود، یکی از آن پیش آمدها پذیراییهای نابجا از میرزا آقای اسپهانی و دیگری کشتن حاجی قاسم اردبیلی و دیگری داستان جدایی از تهران و اندیشه جمهوری میبود که گفتیم بدروغ پراکنده بودند، و چون داستان

باز پسین هم رخ داد و آگاهی از آن تهران رسید خرده گیری و بدگویی بیشتر گردید. همین را نشان چیرگی او باش گرفتند، و بیش از دیگران نمایندگان آذربایجان آزرده شدند.

این زمان ارج مجاهدان را نمی شناختند و نتیجه ای را که از پیدایش آنان بدست خواستی آمد نمیدانستند و این بود آنرا با انجمن بازیهای بیهوده تهرانیان یکی شمرده و نامه نوشته برخ تبریزیان میکشیدند که «در تهران زیاده از ده انجمن است اینها صورتاً از هم جدا ولی معنأ اتحاد و اتفاق دارند».

بجای آنکه بدانند جنگ آموخته گردانیدن چند هزار تن و بسامان نکه داشتن آنان يك كار دشواریست و از این کوشش، «مرکز غیبی» ارجشناسی نمایند بدینسان بدبینی و بدگویی از خود مینمودند.



پ ۱۱۸

شادروان میر کریم بزاز

راستی هم آنست که نمایندگان آذربایجان و دیگران که از توانگران می بودند پیش آمدن مجاهدان را که بیشتر آنان از کمچیزان برمبناستند دوست نمیداشتند از آنسوی دو سید که بنیاد گزار مشروطه شمرده میشدند میخواستند بدانسان که مشروطه را با گفتگوها و ایستادگیهای آشتی جوینانه گرفته اند با گفتگوها نیز پیش برند و از اینرو چرسندی با مادگیهای جنگجویانه یا بکوشهای دیگری نمیدادند و این لغزشی از ایشان میبود.

از آنسوی چنین پیداست که کارکنان دربار در پراکندن این دروغ ها و برگردانیدن دلها از تبریزیان دست میداشتند و سود خود را در آن میدیدند و این از شگفتیهاست که دو سید همیشه پدر بار خوشگمانی مینمودند و همیشه فریب محمد علی میرزا را میخوردند. نظام الملک که در تبریز می نشست جز این کاری نمیکرد که گزارشهای دروغی درباره انجمن تبریز و مجاهدان بمحمد علی میرزا فرستد و او نیز گله بدو سید کند.

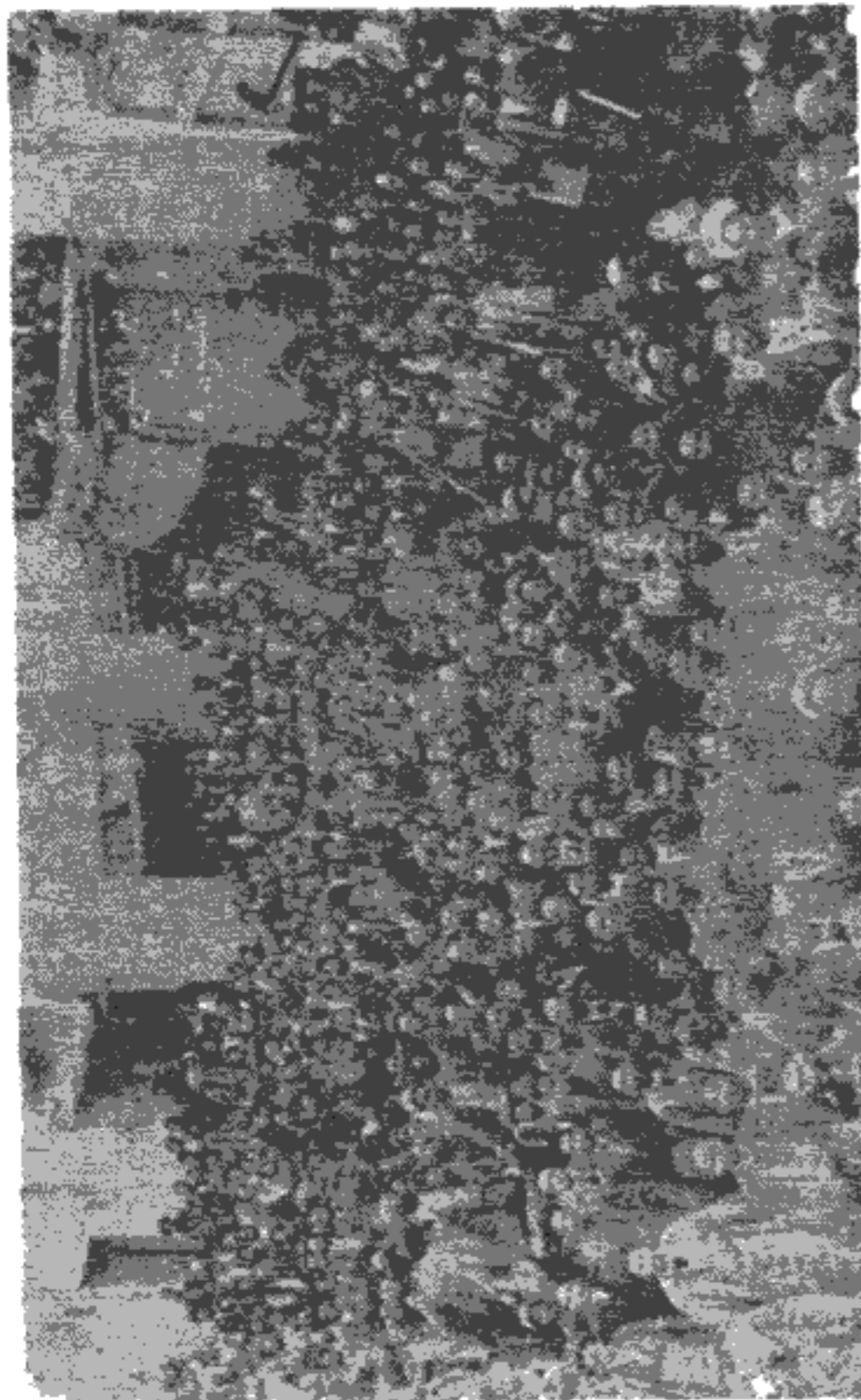
کوتاه سخن: بدگمانیها فزونتر گردیده کار بجایی رسید که نمایندگان آذربایجان روز دوشنبه دوم تیر (۱۲ جمادی الاولی) سردستان تبریز و نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بگفتگو و پیام فرستادن پرداختند. از تهران تلگراف بسیار درازی فرستاده چنین میگفتند: «هرج و مرج و اغتشاش تبریز در این روزها بعدی متواتر و شایع شده و در افواه افتاده و بدرجه ای کشیده که ما راضی و روز ناراحت و نگران و پریشان خاطر ساخته» و سپس چون در تهران چنین پراکنده شده بود که تبریزیان نه پروای دارالشوری را میدارند و نه فرمان از انجمن خود تبریز می برند از اینرو پرسیدند.

«اولاً جسارتاً میخواهیم بدانیم که آیا نفوذ و احترام این هیئت محترمه کافی است که با اختلال نظام و هرج و مرج ولایت يك اصلاح وافی پیش برده و يك حرف صحیحی بساین مردم حالی فرماید یا خدای نخواسته کافی نیست و باید از این ولایت فلک زده مأیوس شد ثانیاً آیا در عقیده اهل این شهر در این پایتخت دولت اسلام و شاهنشاهی ایران که مرکز سلطنت و مجلس مقدس محترم محبوب شورای ملی ایران و مقام حجج الاسلام حامیان حریت و مشروطیت است يك چیزی يك کسی يك نقطه يك اداره هست که بمعقیده اسلامیت و ایرانیت واجب الطاعه شمرده شود یا نیست اگر هست بفرماید تا عرایض تقدیم گردد».

از تبریز پاسخ داده و در برابر این دو پرسش شگفت چنین گفتند: «اما جواب سؤال اول که فرموده اید اینست که علماء و عقلا و سرآمدان ولایت در این چند روزه با جد و اافی مشغول اصلاح هستند... اما جواب سؤال ثانی اینست که آذربایجان جزو ایران و در هیئت اسلامی تابع شریعت غراء و در هیئت رعیتی مطیع اوامر سلطنتی و دارالشوری است» سپس گفتند: «حالا موقع گله نیست اگر فرمایش دارید بفرماید».

از تهران باز تلگراف درازی فرستادند و از تبریز پاسخی دادند و چون داستان خود بنیادی نداشته ما نیازی با آوردن آن گفتگو هانمی بینیم.

چنانکه گفتیم این بدگمانیها درباره تبریز بنیادی نمیداشت. ولی دید و باز دید گویند در تبریز یک چیز دیگری بود، و آن اینکه يك شهر چون بهجده کوی بخشیده می شد، و از پیش از زمان مشروطه هم چشمی هادر میان ایشان بوده و لوطیان (یا بگفته تبریزیان: پاشنه کشیدگان) هر کویی با دیگران کینه و دشمنی میداشتند و از اینسوی در اینهنکام بیشتر آن پاشنه کشیدگان بمیان مجاهدان آمده و دارای تفنگ و فشنگ گردیده بودند، از این رهگذر بیم برخی کارهای ناشایسته



پ ۱۱۹

این بیکره نشان میدهد کوی مقصودیه (نوبر) را در یکی از روزهای دید و بازدید . پسین دوشنبه به سرخاب خواستندی رفت . در اینجا نیز آنچه درخور نام و آبروی سرخابیان می بود در بیخ نداشتند ، و بازارچه سرخاب را که بر سر راه می بود آراسته و

میرفت و گاهی نیز زرد و خوردهای کوچکی در میان رخ میداد .

از اینرو چون تلگرافهای کله آمیز تهران رسید ثقه الاسلام و دیگران بهتر دیدند که نشست هایی برپا کرده آن همچشمی ها و کینه ها را نیز از میان بردارند . این بود همان شبانه نامه ای به بلدییه نوشته از هر کویی چندتنی ریش سفید و سر دسته خواستند که روز چهارشنبه چهارم تیر (۱۴ جمادی الاولی) در انجمن باشند و گفتگوهای رود ، و چون آنروز همگی سر دستگان نیامدند برای فردا پنجشنبه نهادند ، و چون این روز همگی گرد آمدند گفتگوهای بسیاری کرده و جاهدان را بدوستی و همدستی بایکدیگر واداشتند ، و سپس چنین نهادند که هر روز سه ساعت بغروب مانده در یک کویی فراهم گردند و بنیاد آشتی و همدستی را استوار گردانند ، و این داستان دیدو بازدید کوبه ها را پدید آورد که یکی از داستانهای پر شکوه و با ارج تاریخ مشروطه می باشد .

نخست کوی خیابان را ، که از کویهای بزرگ و بنام تبریز ، و مردمش بسرفرازی و غیرتمندی شناخته ، و در مشروطه خواهی از پیشگامان می بودند ، پیش انداختند . روز آدینه ششم تیرماه (۱۶ جمادی الاولی) پیش از نیروز ، مجاهدان و آزادخواهان همگی در آنجا فراهم شدند . خیابانها پذیرایی نمودند . شادروان شیخ سلیم بمنبر رفته سخنانی درباره همدستی و برادری و سود آنها راند و بازبان روستایی خود زنگ از دلها برد . پسین آنروز نوبت نوبر بود که از کویهای توانگر و آبرومند تبریز شمرده میشد . از سه ساعت بشام مردم رو با آنجا آوردند و مجاهدان فوج بفوج پای کوبان و مشق کنان آمدن گرفتند . میدان مقصودیه و مسجد آنجا پر گردیده پس از پذیراییها ، نخست شیخ سلیم و پس از آن میرهاشم بمنبر رفته باز از همدستی و برادری و سود آنها سخن راندند و بدیشان روز پایان رسیده مردم خرسند و شادمان بخانه های خود رفتند .

پسین شب نوبت و یجویه بود که آن هم از کویهای بزرگ شهر میباشد . چون راه این کوی دورتر است فوجهای مجاهدان بشکوه افزوده علماء و سیدهای هر کویی بجلو فوج خود افتاده ، با طبل و شیپور و درفشهای رنگارنگ راه افتادند . نیز در این روز دسته - هایی از بچگان با تفنگهای چوبین مشق کنان می آمدند . مردم و یجویه بپذیرایی و میهمان نوازی برخاسته ، و کوچها را آب پاشی کرده ، هر دسته ای که میرسید با شربت و چایی پذیرایی میکردند ، و از هر سو آواز زنده باد مشروطه ، بگوشها می رسید . مردم چندان گرد آمده بودند که مسجد سفید که کانون پذیرایی می بود و پیرامونهای آن همه پر گردیده بود و تنگی می نمود .

پسین یکشنبه نوبت دوجی بود . بدانسان که گفتیم فوجها تبپ به تبپ می آمدند ، و مردم گردنفر از دوجی ، آنچه در خور نام و آواز کوبشان می بود ، بنوازش و پذیرایی میکوشیدند . بگفته روزنامه انجمن دیده دوستان روشن و دشمنان کور گشتند ، و در اینجا نیز واعظان بمنبر رفته سخنها راندند و اندرزها دادند .

آذین بستند، و مجاهدان آن کوی بنام پذیرایی و درودگویی میهمانان، تا دوری بسیاری بر راه ایستادند. فوجها دسته دسته باشکوه بسیار می آمدند و هر دسته ای که میرسیدند پذیرایی میدیدند. در اینجا نیز نخست میرهاشم و سپس شیخ سلیم و پس از او ثقة الاسلام بمنبر رفته گفتارها را اندند.

سه شنبه نوبت باغمیشه بود، چون رفته رفته بشکوه و آرایش کار می افزود که از یکسو هر کویی در نوبت خود دستگاہ پذیرایی را رنگین تر و پهناور تر می گردانید، و از یکسو روز بروز بشماره میهمانان می افزود و فوجهای مجاهدان شکوه و آراستگی بیشتر میگرددانیدند، امروز هم مردم باغمیشه دستگاہ بزرگتری درچیده و از دم دروازه تا خانه های کلاتر، سراسر راه را آذین بسته و مجاهدان بومی بر سر راه صف زدند که هر فوجی که می رسید درود سپاهیان، می گزاردند. از اینسوی با همه دوری راه چندان مردم رو با آنجا آورده بودند که سراسر خیابانها پر از آدمی می بود.

پسین چهار شنبه نوبت امیر خیز بود. در اینجا نیز سراسر راهها را آذین بسته و امیر خیزان در هر گامی برای پذیرایی ایستاده بودند. از آنسوی فوجها با شکوه بیشتر، به همراهی علماء و سیدها و پیشروان آزادی یکی پس از دیگری می آمدند. نیز تماشاچیان از هر سو دسته دسته می رسیدند. در اینجا نیز واعظان بمنبر رفته گفتارهایی سرودند.

پسین پنجشنبه بکویهای غربی شهر - لیلاوا و اهراب و چرنداب - خواستندی رفت. در سراسر این کویها گذرگاهها را آذین بستند، و در هر چند گامی نیمکت و صندلی چیدند و چای و شربت و قلیان آماده گردانیدند، و آنچه آرایش بود از آویختن قالیهای گرانها و چیدن گلدانها دریغ نکفتند. چون کوی ارمنستان با آنها پیوسته است ارمنیان سهش - همشهریگری نشان داده، در پذیرایی از آیندگان و آذین بندی همبازی نمودند.

از پنجساعت بشام مانده سر فوجهای مجاهدان و دسته های تماشاچیان باز شد و هر دسته ای باشکوه دیگری می رسیدند. با همه فزونی جا مردم چندان رو آورده بودند که جانتگی می نمود، و با این انبوهی هر کسی از دیگران جز مهر و نوازش نمیدید و هیچگاه کشاکشی یا رنجشی در میان رخ نمیداد.

در پایان روز شیخ سلیم و میرهاشم بمنبر رفتند و موعظه ها کردند. همچنین حاج شیخ علی اسفر لیلاوایی گفتاری را اند.

روز آدینه سیزدهم تیر (۲۳ جمادی الاولی) نوبت حکماوار بود. این کوی چون راه بس دوری میداشت و خود یکی از گردشگاههای شهر شمرده میشد، از اینرو آمدن مردم از پیش از نیمروز آغازید. در اینجا نیز با همه کمچیزی مردم، کوچه ها را از دروازه تا میدان حاجی حیدر، که کانون پذیرایی می بود آب پاشیده و جاروب کرده و آذین بسته، و یک طاقی برپا کرده، در هر گوشه ای چایی و شربت و قلیان آماده گردانیده بودند. این نشان مردانگی آزادیخواهان بود که اینجا را با همه دوری و کوچکی فراموش نکرده

و از شمار کویهای شهر بیرون نگردانیده بودند.

چون هنگام پسین رسید چندان انبوهی رخ داد که سراسر کوچه ها پر از مردم گردید در اینجا نیز شیخ سلیم و میرهاشم و حاجی شیخ علی اسفر، یکی پس از دیگری، بمنبر رفتند و موعظه کردند.

پسین روز شنبه بشکلان خواستندی رفت. این کوی توانگرترین کویهای تبریز و بیشتر مردمش اعیانها می بودند در آذین بندی و آراستن خیابانها، و در شکوه و پذیرایی بالادست همه کویها را گرفت. از آغاز منازعه های مجیدالملک تا دوری بسیاری سراسر راهها را آذین بسته و فرشها گسترده و گلها چیدند. منازعه ها همه آراسته، و در جلو خانه ها چادر زده و برای پذیرایی آماده شدند. یکطاقی هم برپا کردند. نیز شعرهایی در ستایش مشروطه و سپاسگزاری از آزادی با خط درشت و روشن بروی پارچه ها نوشته از دیوار آویختند.

از سه ساعت بشام مانده که آمد و شد فوجها آغاز گردید سراسر شکلان پر از آوای کوس و شیپور می بود و آواز «یکدو» از هر سو شنیده میشد. فوج مجاهدان شکلان در سر راه صف زده به میهمانان درود سپاهیان، می گزاردند. بدینسان با صد شکوه و آراستگی پذیرایی و میهمانی پایان می یافت و هیچگونه نوازش و پذیرایی دریغ گفته نمیشد.

امروز بیش از دیگر روزها آوازه ها به «باشاسون اهل تهران» و «باشاسون مشروطه» و «باشاسون مجاهدان ایران» بلند می گردید.

پسین یکشنبه را سرکردگان دولتی و توپچیان، در میدان توپخانه پذیرایی از فوجهای مجاهدان و آزادیخواهان خواستندی کرد. اینان نیز سر راه را، از دم بازار و جبهه خانه تا میدان توپخانه آذین بسته، چندانکه شایسته یکدسته سرکردگانی می بود دستگاہ پذیرایی و میهمان نوازی درچیده بودند، و چون از دوساعت بشام آمد و شد فوجها و دسته های مردم آغازید بپذیرایی پرداختند، و از نوازشها و پذیراییهای برادرانه آنان شور و شهناسی در دلهای مجاهدان و آزادیخواهان پدید آمد.

بدینسان دید و بازدید کویها پایان رسید. این ده روز از روزهای بسیار خوش و پر شور تبریز بود. چنانکه گفتیم در این آمدورفت نه تنها مجاهدان، مردم نیز پادرمیان می داشتند، و کسیکه آنروزها را دیده می داند چه خوشی و گشاده رویی در میان مردم می بود، و با چه مهر و نوازشی با هم رفتار میکردند. علماء و پیشروان که این کار را بنیاد نهادند خواست ایشان یک دید و بازدید ساده ای می بود و چنانکه دیدیم نخست با سادگی آغاز یافت. ولی چون میهمان نوازی و پذیرایی، یکی از خوبیهای نیک ایرانیاست و تبریزیان در این باره از پیشگامان میباشند، از اینرو هر کویی در نوبت خود، در افزودن بشکوه و پذیرایی، بالا دست کوی پیش را گرفت، روز بروز بشکوه و آرایش فزونی یافت و

وسهش بیشتر گردانیدند. هرروز هنگام پستین بازارها بسته می‌شد و مردم رو بکویبکه نوبت پذیرایش می‌بود می‌آوردند. توگفتی عید بزرگی پیش آمده و مردم همگی با جشن و شادی بسر می‌برند. گذشته از آیتدگان و روندگان در رهگذرها، پشت بامها پر از تماشایبان، از زن و مرد، می‌گردید و دلزداننده تر از همه، آمد و رفت دسته های مجاهدان و آوازکوس و شپور آنان می‌بود. کوشش يك چند تنی، در چند ماه، از بازاربان و بزرگران چنین دسته‌های بسامان جنگی پدید آورده بود.

در این آمد و رفتها دیده می‌شد که این دسته‌ها، از یکماه باز، تاجه اندازه فزونی یافته‌اند. راستی این می‌بود که داستان تاخت و تاز پسر رحیمخان و بیمی که از آن بشهر میرفت بسیاری از تبریزیان را بخیریدن تفنگ و فشنگ و پیوستن بمجاهدان واداشته و کتون هم این پذیراییها و پاسدارها بسیاری را و امیداشت. هر روز شکوه این دسته‌ها و انبوهی آنها فزونتر از روز پیش دیده می‌شد.

بدینسان دلها پر از امید و آرزو می‌بود و هرکسی می‌پنداشت کینه و پراکندگی از تبریز رخت بسته کسی نمیدانست چه روزهای اندوه باری در پیش است و کسی گمان نمی‌برد که روزی خواهد آمد که جنگ و خونریزی جای این برادرها و همدستها را گرفته و این کویها که باهم دوستی و آشتی می‌نمایند بدشمنی بر خاسته و این خانه‌ها و دیوارها که اکنون آذین بندی می‌شود با گلوله های توپ و تفنگ ویرانه گردد.

گویا در این آمد و رفتها بود که آقا میر تقی نوبری که یکمرد ساده دل نیکخواهی می‌بود لقب «قلج آقا» یافت، چه همیشه یا همان رخت بلند و دستار سیاه، شمشیر برهنه بدست می‌گرفت، و جلو فوج مجاهدان نو بر می‌افتاد، و جوش و سهش بسیاری از خود نشان می‌داد.

در آن هنگام که در تبریز این جشن و شادی میرفت در بسیاری از شهرهای آذربایجان، از ماکو و ارومی و اردبیل، آشفنگی در **های آذربایجان** میان می‌بود. در ماکو چنانکه گفتیم کردان دیه‌ها را تاراج می‌کردند و بمردم گزند و آسیب دریغ نمی‌گفتند، و هر زمان يك آگاهی اندوه آور دیگری از آنجا میرسید. چنانکه دیدیم انجمن تبریز تلگرافهای بسیاری در این باره بتهران فرستاد و بگفته خودش «گریبان دریا» کرد ولی سودی بدست نیامد و آخرین نتیجه آن شد که از تهران دستور دادند که نظام الملك، اجلال الملك را برای بازجویی از پیش آمد و گفتگو با اقبال السلطنه بماکو فرستد. چون چاره دیگری نمی‌بود انجمن بان خرسندی داد، و او نیز آقا نقی شجاع الملك را که یکی از بازرگانان مشروطه خواه می‌بود، از سوی خود نماینده گردانیده همراه اجلال الملك فرستاد.

در ارومی در نتیجه گفتگوی مرزی که با عثمانیان در میان می‌بود و دسته های سپاه ایشان از مرز گذشته و بخاک ایران در آمده بودند (چنانکه داستان را خواهیم آورد).



پ ۱۲۰

این بیکره نشان میدهد کوی لیاوارا در یکی از روزهای دید و بازدید. دستگام پذیرایی بزرگتر گردید. از آنسوی مردم نیز روز بروز بشماره افزودند و جوش

کردان در آنجا نیز فرصت یافته و بناخت و تاز پرداخته دیه‌ها را کشتار و تاراج می‌کردند. بیچاره روستاییان گزند و آسیب فراوان می‌دیدند و چون بدولت امیدی نمی‌بود مجد - السلطنه که یکی از سرکردگان سپاه دولتی و اینزمان در کارهای توده‌ای از سر جنبانان می‌بود، خود بسیج سپاهی می‌کرد که بسرکوبی آنان شناهد، و از انجمن تبریز یآوری میخواست، انجمن با دست یکدسته از مجاهدان، اندی قورخانه و افزار جنگ برای او فرستاد.

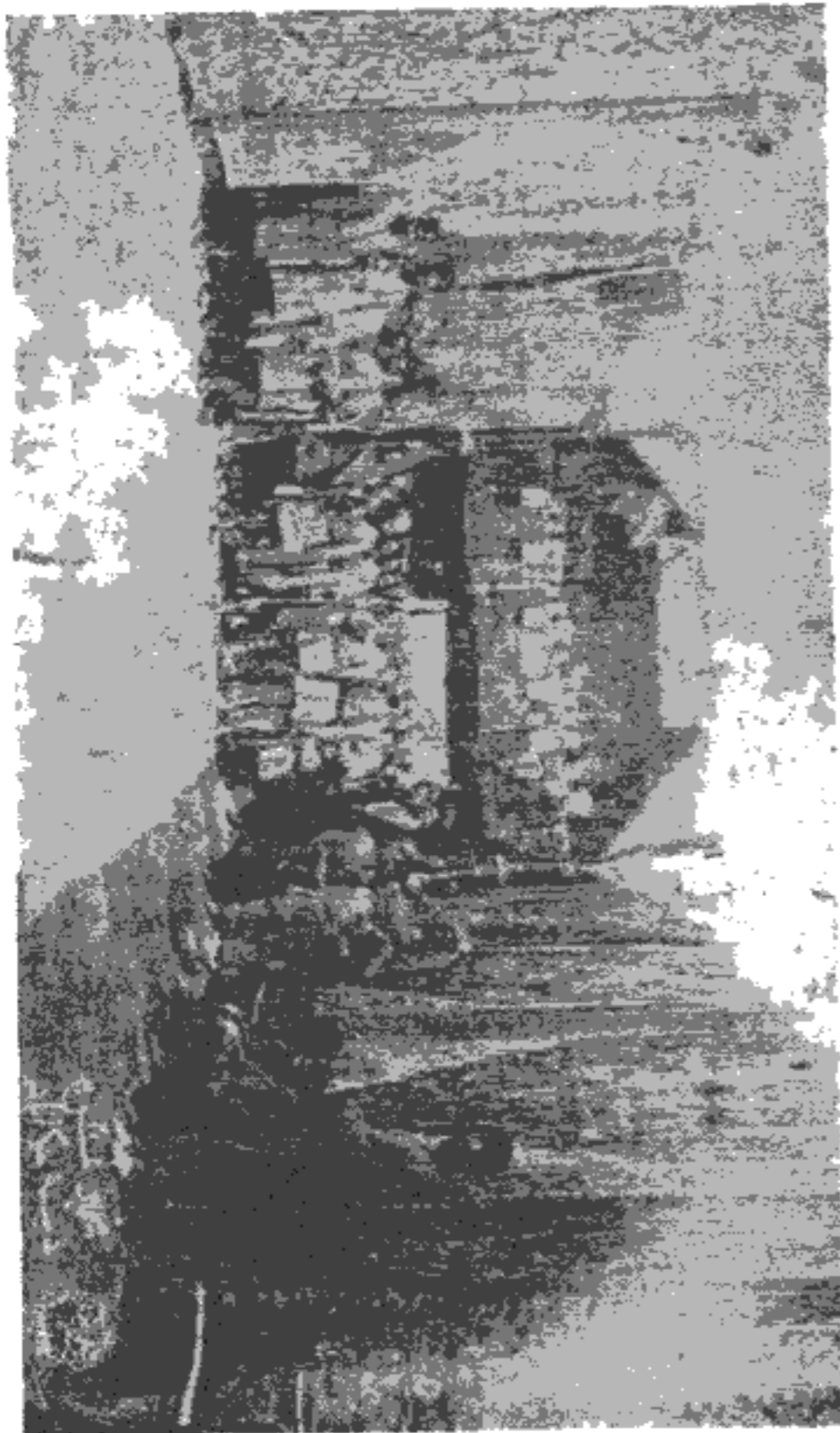
اما اردبیل، چنانکه گفته‌ایم در این شهر گذشته از دوتبرگی حیدری و نعمتی که هنوز کارگر می‌بود دوتن ملای بزرگی: آقا میرزا علی اکبر و حاجی میرزا ابراهیم، در این شهر می‌زیسته که همواره با یکدیگر دشمنی و همچشمی می‌نمودند. این آقا میرزا علی اکبر يك ملای شگفتی می‌بود. این نیز دلبستگی بسیار بکیش شیعی «شریعت» نمودی، و باندازه توانایی خود «حکومت شرعی» راندی. بدینسان که از پیروان خود «زکوة» و «خمس» گرد آوردی، و بگفتگوهای مردم رسیدگی کرده «فتوی» دادی، و بدولت و بکشور و توده و اینگونه چیزها پروا ننمودی. يك ملایی از تیب حاجی شیخ فضل‌الله وسید کاظم یزدی میبود، با این جدایی که شکوه دوستی حاجی شیخ فضل‌الله و فریبکاری سید کاظم را نمیداشت، و یکمرد ساده درونی می‌بود و آنچه از مردم می‌گرفت هم بسود خود آنان بکار میبرد.

يك نمونه دیگری از «شریعت خواهان» می‌بود، که جز راه خود را نشناختی، و اینکه بامشروطه همراهی نشان میداد و انجمن برپا می‌کرد، از ندانستن معنی مشروطه و نداشتن آگاهی از خواست آزادیخواهان می‌بود. چنانکه گفته‌ایم اینان جنبش را جز نبردی بادولت نمیشماردند و نتیجه آن را جز رواج «شریعت» نمی‌پنداشتند.

این بود چون جنبش مشروطه برخاست و در همه شهرها انجمن برپا می‌شد، در اردبیل نیز این دو ملا بکار برخاستند، و هر کدام انجمنی برپا کرده و کشاکش حیدری و نعمتی را بمیان آوردند، و هر یکی یکدسته از شاعسونان ینماگرا بیاری خود خوانده در شهر میدان زد و خورد پدید آوردند.

چنانکه گفتیم در همان هنگام انجمن تبریز نمایندگان فرستاد که هر دو انجمن را بستند و يك انجمن دیگری برای همگی شهر بنیاد نهادند. بدینسان آتش آشوب فرونشست و آرامش برپا گردید. بویژه با کاردانی که رشیدالملک فرمانروای اردبیل از خود نشان میداد.

لیکن در این هنگام چون رشیدالملک در قره داغ می‌بود، ملایان از دوری او میدان یافته دوباره بهمچشمی و دشمنی برخاستند، و باز هر کدام یکدسته از شاعسونان را برای پشتیبانی از خود، بشهر خواندند، و این مایه آشتی‌کاری کارها شد و چه در شهر و چه در بیرون آن تا امنی رواج گرفت.



پ ۱۲۱

این پیکره نشان میدهد طاق بندی کوی حکماوار را روز بازدید

مردم پدادخواهی تلگرافهایی پدارالشوری و انجمن تبریز فرستادند. انجمن بیدرنگه بچاره برخاسته دستور فرستاد که رشیدالملک باردبیل بازگردد. نیز برای فرستادن بانجا نمایندگان پایین را برگزید:

شیخ اسمعیل هشرودی، شریف العلماء، حاجی سطوت السلطنه، حاجی متمدده مایون، حاجی اسماعیل امیر خیزی.

اینان بزودی روانه گردیدند، و پیش از اینکه رشیدالملک بازگردد باردبیل رسیدند، و پامیانجگیری و گفتگو کشاکش را به پایان رسانیدند. پس از چندی تلگرافی از آقا میرزا علی اکبر و حاجی میرزا ابراهیم رسید که از «برکت انفاس قدسیه جناب مستطاب شریعتات آقا شیخ اسماعیل آقا سلمه الله تعالی و حسن اقدامات و اهتمامات و افسیه حضرات آقایان هیئت محترم دامت توفیقاتهم اسباب تکمیل محبت و مودت فراهم اختلافات بکلی رفع گردید».

اما زنجان، در اینجا يك آشوب خونینی رخ داد. اینجا یکی از کشته شدن سعد - شهرهایی می بود که مشروطه ریشه ندوانیده و آزادیخواهی پیشرفتی نداشتند. در اینجا نیز انجمنی برپا کرده بودند ولی بسیار ناتوان می بود. چنانکه گفتیم چون در نتیجه بدخواهیهای دربار در بسیاری از شهرها گردنکشانان برمیخواستند در اینجا مظفرالدوله که رئیس فوجی می بود برخاست و موزیکانچیان را بازار مردم و ستمگری برانگیخت. تادبری بازارگانان زنجان در تلگرافخانه نشسته بتهران دادخواهی می کردند.

از آن سوی در اینجا هم يك شکفتی، بنام «آخوند ملاقربانعلی می بود»، که لگام مردم را در دست داشته و از گراییدن بمشروطه باز میداشت. این آخوند نیز دلداد «حکومت شرعی» می بود، و خود در زنجان و آن پیرامونها فرمان میراند. زیرا به «دعویها» رسیدگی کردی، و «فتوی» دادی، «قصاص» کردی، و «حده» زدی، و «زکوة» و «مال امام» گرفت. بی تاج و تخت پادشاهی کردی.

این نیز از ملایانی می بود که به کشور وتوده و میهن و اینگونه چیزها پروان نمودی، و خود از این اندیشه ها دور بودی، و جز هوسهای آخوندی را دنبال نکردی.

این نیز، همچون میرزا علی اکبر اردبیلی پول نیندوختی و خود بانهیستی بسر بردی و از اینرو در میان پیروان نام نیک و جایگاه بلند میداشت و آوازه اش به بیشتر شهرها رسیده بود. میرزا علی اکبر زورش بیشتر از دانشش می بود، و از اینرو در میان خود ملایان جایگاهی نمی داشت. ولی این در زمینه آخوندی دانشمند شمرده میشد و خود یکی از مجتهدان بنام می بود.

چون اینمرد و داستانش نمونه نیکی از دژ آگاهی و دژ خویشی ملایان و پیروان ایشانست، از اینرو بدینسان ببادش میپردازم. این مرد یکی از خوبهایش سنگدلش

می بود و خونریزی را دوست میداشت. میگویند: روزی درباره آدمکشی «فتوی» بکشتن داد و گفت در همانجا در حیات سرش را بریدند.

در زنجان، در زمانهای نزدیک، از اینگونه ملایان، یکی ملا محمد علی بوده که در زمان محمد شاه با دولت بکشاکش پرداخته، و سپس در زمان ناصرالدینشاه بنام بایگیری بچنگ برخاسته و آن داستان شکفت تاریخی را پیدا کرده. دیگری این ملاقربانعلی است که ما بیادش پرداخته ایم، و میباید گفت ملا محمد علی با آن کار بیخردانه پایان زنده گانش بهتر و برتر از این می بود.

اینمرد در این زمان نود سال کما بیش میداشت و با این پیری سستی از خود نشان نمیداد، و رشته فرمانروایی از دست نهشته مردم را از گراییدن بمشروطه باز میداشت. در این میان سعد السلطنه در زنجان فرمانروا می بود. اینمرد در زمان ناصرالدینشاه فرمانروای قزوین شده و شش سال در آنجا مانده و کوشش بسیار با بادی آن شهر کرده، و رویهمرفته مرد نیکنامی می بود. این هنگام در زنجان نیز رفتار نیک مینمود. با این همه پیروان ملاقربانعلی او را بر نمی تافتند و ناخشنودی مینمودند.

روز سوم ماه تیر (۱۳ جمادی الاولی) یکی از فرمایشهای حکومت میخواست شیخ عبدالله نامی را بداره حکمرانی برد، شیخ عبدالله از دست او گریخته خود را بخانه ملاقربانعلی رساند و در آنجا بست نشست. کسان ملاقربانعلی که بیشتر او باش و لوطیان می بودند، چون از چگونگی آگاه شدند در پی فرارش افتاده و او را گرفته کتک بسیاری زدند، و با قه چند زخمی رسانیدند، و سپس سیبلهایش را بریده گفتند: «برو بسعد - السلطنه آگاهی ده».

آنروز سعد السلطنه بهنگام گذشتن از سبزه میدان، با یکی از آن او باش بنام سید بشیر، دچار آمد و دستور داد او را گرفتند، و در اداره حکومتی تازیانه باو زدند و سپس رهایش کردند. این آگاهی چون بملاقربانعلی رسید گفت: «فردا باید حکومت تبعید شود». کارکنان او شبانه بطله ها و دیگران آگاهی دادند و از آبادیهای نزدیک شهر مردم را خواستند.

فردا از آغاز روز پیروان که ششصد تن کما بیش می بودند در پیرامون خانه آخوند گرد آمدند، چون گفته میشد آخوند «حکم جهاد» خواهد داد، بسیاری از آنان قه و قداره و تپانچه همراه می داشتند و دیگران نیز دامنهای خود پر از سنگ کرده بودند. نخست با پیام آخوند ببازار ریخته دکانهایی را که باز شده بود بندانیدند. سپس آماده ایستاده چشم برافروختند.

آخوند دستور داد: «بروید میدان توپخانه». همگی روانه گردیده در یکسوی میدان، در برابر سرای حکومت به رده ایستادند. سعد السلطنه چند تن سرباز برای پاسبانی بدم در گمارده ولی سپرده بود تبری نیندازند. از اینسو زبان بدشنام گشادند.

کسان آخوند هردو را آماج تیرگردانیدند که نصرالله پس از نیمساعتی جان داد . پس از ساعتی سربازان از سوی حکومت به پشت بام آمده برای ترسانیدن مردم چند تیری بهوا انداختند . کسان آخوند آن را فرصت شمرده برخی از ایشان که تفنگ داشتند بجنک پرداختند و از اینسوی مردم بسرای حکومتی ریخته دست بتاراج و بنما گشادند و آنچه یافتند بردند ، و درها و پنجره هارا کردند . دوتن سید و دو تن توپچی سمدالسلطنه را دراطاق اندرون بگیر آورده بسیار زدند ، سپس باقمه وفداره چندزخم کاری رسانیدند . بفرشان نیز زخمهایی زدند .

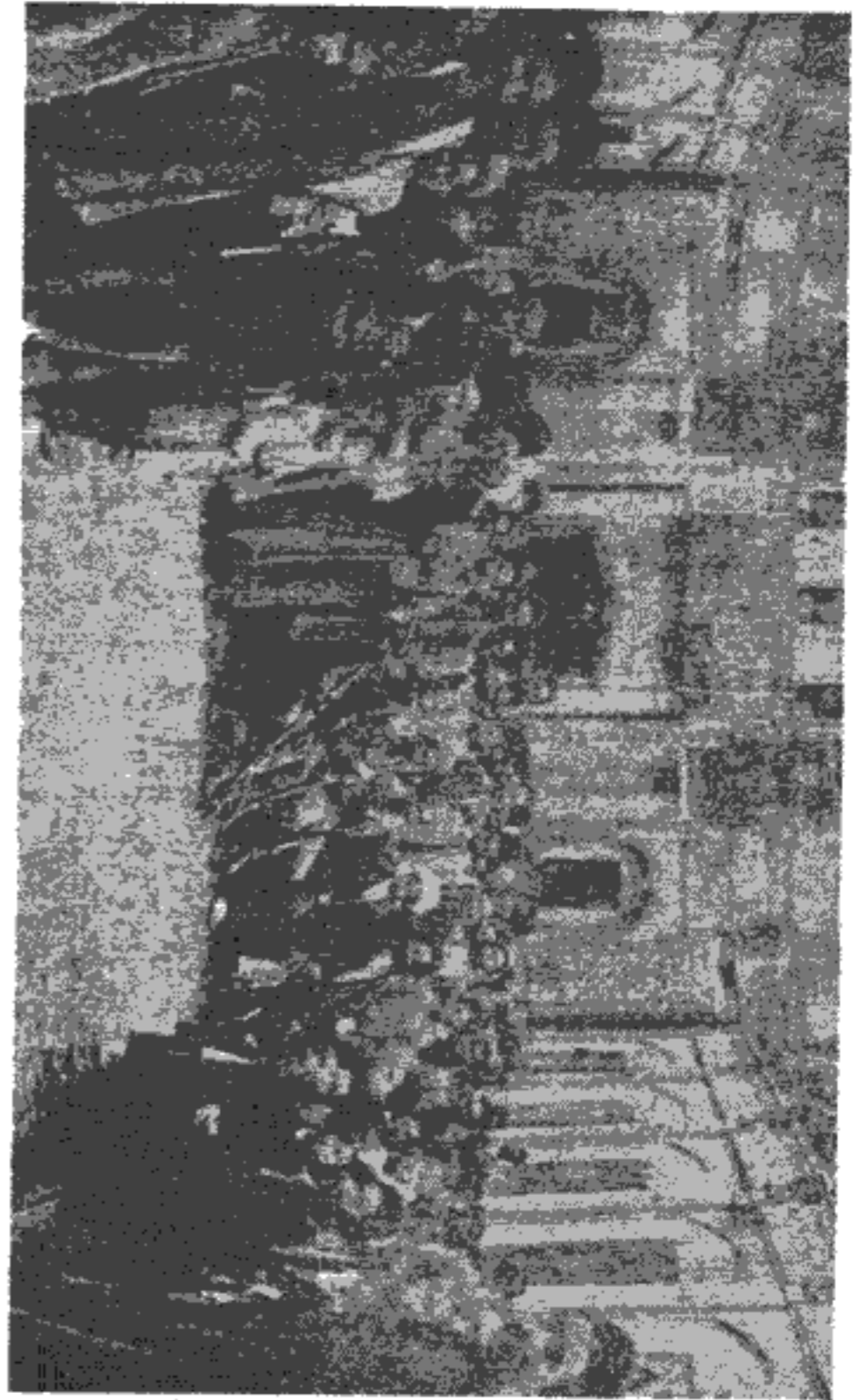
نبی نام فراش سمدالسلطنه را بدوش کشیده بخانه حاجی وزیر (یکی از توانگران زنجان) رسانید که در آنجا زخمهایش بندند ، ملاقربان علی چون شنید دستور داد بروید از آنجا هم بیرون کنید . او باش رو بخانه حاجی وزیر آورده خواستند آنجا را نیز تاراج کنند . اسمعالدوله و دیگران پیش افتاده جلو گرفتند . حاجی وزیر ناگزیر شد سمدالسلطنه را بیرون کند و یکدسته از اوباشان او را با آن زخمها در کالسه نشانده و تا بیرون شهر رسانیده رها کردند . بیچاره پیرمرد تا سلطانیه رفته پس از زمانی از آسیب زخمها بدرود زندگسی گفت . این بود نمونه ای از « حکم جهاد » ملایان . مانند این دژ رفتاری را از ملاقربانعلی در داستان عظیم زاده خواهیم دید .

این شکفت که چون این کار را کردند زیر کانه تلگرافی ، از زبان مردم بدارالتوری فرستادند ، بدینسان : « تعدیات سمدالسلطنه از حد گذشت یکنفر را تنگ قجر گذاشته و یکدختر را میخواست ببرد رفته در خانه آقا منحسن شده آقا یعقوب نام هیچ عارضی نداشت بدون جهت سیصد تومان از و پول گرفت .

از آنسوی برادر زاده آخوند تلگرافی بمحمد علمیرزا فرستاد ، نزدیک باین : « سمدالسلطنه مشروطه خواه بود میخواست مشروطه را در اینجا هم تاسیس کند از شهر بیرونش کردیم . آن تلگراف در مجلس بگفتگو آورده شد ولی باین یکی محمد علمیرزا پروا نداشت و آن تلگراف را نیز پنهان کرد .

یکی دوز پس از آن پیش آمد ، تلگراف حاجی شیخ فضل الله و باران او که گفتیم بهمه شهرها فرستادند بزنجان رسید . ملاقربانعلی از آن خشنود گردید ، و همان راعنوان ساخته بمسجد آمد و پیروان را بر خود گرد آورد و از مشروطه بدگوییهای کرد و بمشروطه خواهان بیمهایی داد . رویهمرفته مشروطه در این شهر پانگرفت ، و از این هنگام زنجان در دست ملاقربانعلی و پیروان او بود .

در مجلس در نشست سه شنبه دهم تیرماه (۲۰ جمادی الاولی) ، چون از انجمن زنجان تلگرافی رسیده بود ، باز گفتگو بمیان آمد . شادروان طباطبایی ، چنانکه شیوه او میبود ، پاسداری از ملاقربانعلی نموده چنین گفت : « جناب آخوند هیچوقت از خانه بیرون نمیآید و خبر از جایی ندارد این کار آدمهای ایشانست .



پ ۱۲۲

این پیکره نشان میدهد آذین بندی شکلان را در روز بازدید

سربازان پاسخی ندادند . دلبر گردیده گاهی چند تیری انداختند . در این میان نصرالله نامی از بازاریان با یکتن دیگری که از مشروطه خواهان میبودند نا آگاهان بمیدان رسیدند .

این سخن دور نمی بود . ملا قربانعلی با آن پیری توانایی چنین کارها را نمیداشت ، و بیشتر کارها را بنام او برادر زاده اش و دیگران میکردند . ولی او نیز بیکبار ناآگاه نمیبود .

نزدیک بهمان روزها داستانی هم در قزوین ، شهر همسایه زنجان ، رخ داد . چنانکه گفتیم حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، پیش از آنکه از تهران بروند ، کسانی را برای آشوب انداختن در شهرها فرستادند . یکی از آنکسان میرزا علینقی پسر سید احمد طباطبایی بود که رهسپار قزوین شد .

در این شهر نیز سید جمال نامی از ملایان ، دشمنی ، با مشروطه مینمود و یکی از بدخواهان پافشار جنبش میبود . میرزا علینقی بخانه او فرود آمد ، و پس از سکاش چنین نهادند که باشویی در شهر برخیزند . شبی سید جمال لوطیها و اوپاش شهر را بخانه خود خواند ، و آنان را بچند دسته بخشیده هر دسته ای را بخانه یکی از پیشروان آزادیخواهی فرستاد که بدست آورند و بکشند .

در این هنگام که دسته ها روانه شده بودند ، ناگهان کسی از تلفونخانه آمد و داستان مسجد آدینه را ، که پیروان حاجی شیخ فضل الله چادرزدن میخواستند و مردم بجلوگیری برخاستند و در کشاکش فیروزی از آن آزادیخواهان شد ، باز گفت .

سید جمال از این آگاهی بترس افتاده کسانی فرستاد و آن دسته ها را بازگردانید . جزیکه دسته که بخانه میرزا غفار رفتند و باکسان او بزد و خورد برخاستند و در میانه برخی از کسان میرزا غفار زخمی گردیدند .

فردا چون مجاهدان از این داستان آگاهی یافتند بشوریدند و نزدیک بود آشوب و خونریزی در قزوین روی دهد . چیزیکه بود شیخ الاسلام و پسر او میرزا حسن رئیس المجاهدین ، بمیان افتاده جلوگیری کردند . این داستانیست که در روزنامه «اتحاد» نوشته شده .

اکنون بتهران باز میگردیم . در اینجا نیز ، در میان کشاکش سرسال سیدعبید مشروطه و «مشروع» ، کارهایی رخ میداد . یکی از آنها باز پرس الحمیدوسید حسین و داوری درباره فروش دختران قوچانی میبود . چنانکه گفته ایم (۱) از آغاز گشایش مجلس این یکی از گفتگوهای بود که دنبال میشد . مجلس میخواست از یکسو دختران را بخانه هاشان بازگرداند ، و از یکسو کسانی را که در آن سیاهکاری دست میداشتند بکیفر رساند . برای این آصف الدوله والی خراسان و سالار مفخم بجنوردی سرکرده سواران آنجا را بتهران خواستند ، و مجلس پا فشاری نمود که آنان بیازپرس و داوری کشیده شوند ، و برای دیده بانی باین کارش تن از نمایندگان خود را ، تقی زاده را با پنجتن دیگر برگزید .

این بود در عدلیه با بودن وزیر عدلیه و دیگران نشستها برپا میشد و باز پرس میرفت و روزنامه های مجلس و حبل المتین پرسها و پاسخها را نوشته و با آگاهی مردم میرسانیدند .

دیگری ، گرفتن وزارت جنگ از چنگ کامران میرزا میبود . چنانکه گفتیم (۱) این مرد وزارت جنگ را مرده ریک خود میشناخت و از دست دادن نمیخواست ، و با آنکه در شمار وزیران میبود گامی به مجلس نمیگذاشت ، بلکه با مجلس دشمنی سختی مینمود ، و همچون زمانهای پیش خود سرانه کار میکرد روز پنجشنبه پنجم تیرماه (۱۵ جمادی الاولی)



ب ۱۲۳
کامران میرزا

در مجلس سخنی از بدهیهای او رفت و نمایندگان رأی به برداشته شدن او از وزارت دادند دیگری گرفتن سرسال برای سید عبدالحمید و حاجی سید حسین نخستین کشتگان راه آزادی بود. چون هجدهم جمادی الاولی روز کشته شدن سید عبدالحمید، و بیستم آن روز کشته شدن حاجی سید حسین میبود، «انجمن اتحاد طلاب» بر آن شد که روز هجدهم (هشتم تیرماه) سرسال با شکوهی برای آنان گیرد و از چند روز پیش به بسیج کار پرداخت. بدینسان که بروی گور سید عبدالحمید در مسجد آدینه پارچه های سیاه پوشانیده و دسته های گل چید. نیز پایوان مسجد پارچه های سیاه کشید. افزار «ختم» و سوگواری آماده گردانید.

چون آنروز رسید از آغاز روز مردم دسته دسته آمده، و بآیین مسلمانی فاتحه خوانده و به شیوه اروپایی دسته گل روی گور گزارده از دردیگر بیرون میرفتند. یکدسته از قزاق و ژاندارم نیز برای گل گزاردن آمدند و رفتند.

چون هنگام پسین رسید همگی وزیران با علماء و نمایندگان مجلس و دیگران در آنجا گرد آمدند. انبوهی چندان شد که پشت بامها نیز پر گردید. نخست قرآن خواندند و سپس حاجی شیخ محمد واعظ بمنبر رفته، و داستان گلوله خوردن سید عبدالحمید را بدانسان که خود دیده بود، بازبان روضه خوانی، بازگفت و مردم را بگریانید.

سپس شاگردان دبستانها با رخت و بیرق سیاه، سرود خوانان آمدند، و هر دسته ای بنوبت خود در جلو گور «خطابه» ای خوانده و دسته گل فرو گزاردند و بیرون رفتند.

در هنگام بیرون رفتن ایشان زنان از پشت بام گل بسره های آنان ریختند. سپس انجمنهای تهران، باشندگان هر یکی بنوبت خود آمده و گل گزارده رفتند. سید جمال واعظ و ملك المتكلمین و دیگران گفتارها راندند. تا نیمساعت بشام نشست برپا میبود، و پس از آن تا سه ساعت از شب رفته نیز مردم آمد و شد می کردند. برای تهران يك روز خوشی گذشت.

امروز نخستین بار بود که در ایران، در يك بزم سوگواری، شیوه ایرانی را با شیوه اروپایی توأم گردانیدند، و خواهیم دید که همین یکی از ایرادهایی بود که بست نشینان عبدالعظیم بمشروطه خواهان می گرفتند.

در روزنامه انجمن تبریز شعرهایی نوشته که در این نشست در جلو گور سید عبدالحمید خوانده گردیده و اینک آنها را میآورم:

ز امروز که از دار فنا رخت کشیدی
هر قطره خون کز بدنت ریخته شد ما
در راه وطن آنچه نهفتند و نگفتند
المنه لله که نمردیسم و بدیدیسم
بر یاد هماندم که سپردیم بخت
از جان بگذشتیم وز خونت نگذشتیم
بر داشته با خون دل خود بسرشتیم
ما در سر بازار بگفتیم و نوشتیم
شد سبز هر آن تخم که پارینه بگشتیم
این دسته گلی را به مزار تو بهشتیم

در همان روزها گله و ناله از حاجی آقا محسن فزونتر گردیده بود. در نشست چهاردهم تیر (۲۴ جمادی الاولی)، تلگرافی از عراق، در مجلس خوانده شد، بدینسان: «صمصام الممالک که مأمور حرکت دادن حاجی آقا محسن بود وارد شهر شد. پیش از آنکه از طرف صمصام الممالک اقدام شود حاجی آقا محسن اشرار را فرستاده دکاکین را بسته دیشب جمعی در پشت بام بازارها و غیره مشغول شلیک بودند امنیت سلب زودتر علاج نماییدا انجمن محلی عراق»

این گفتگو عنوان داد که برخی نمایندگان بدگویی بسیار از اتابک کردند. راستی آن میبود که این زمان نیرنگبازی اتابک بی پرده گردیده و هر کسی بی پرده بود که آن آشوبها و خونریزیها در این گوشه و آن گوشه کشور، جز با انگیزش او نیست. از چندی پیش این سخن بزبانها افتاده و روزنامه جبل المتین، بی آنکه پرده دری کند، گفتارهای پرمغزی مینوشت.

این روزنامه میگفت یکماه پیش کشور ایمن می بود و هواداران خود کامگی ناتوان و درمانده میبودند. ولی در این یکماه در بسیاری از گوشه های کشور آشوب برخاسته و از اینسو دیده میشود که هواداران خود کامگی گستاخ گردیده و به نیرو افزوده اند. آشوبهایی را که رخ داده بود شمرده و سپن می پرسید: «خوب در این ماه چه تازه واقع شده؟! آیا هیئت و کلا تغییر کرده؟ آیا کسی تازه وارد شده؟» و پاسخ این پرسشها را باندیشه خوانندگان باز میگذاشت.

اتابک تامی توانست برویه کاری می کوشید و هواداران او در مجلس و دیگر جاها تا میتوانستند پرده میکشیدند. ولی راستی در پرده نماند و دیر یازود آشکار افتد. بدگمانیها درباره او روز بروز فزونتر گردیده کنون بجایی می رسید که در مجلس گفتگو کنند و آشکاره او را «خائن» خوانند.

کنون باز داستان بست نشینان را دنبال می کنیم. چنانکه گفتیم، «لایحه» نویسی اینان نخست تلگرافهایی بشهرها فرستادند، و چون امید مند به نتیجه آن می بودند بدینسان نشستند. یکدستگاه آخوندی شکفتی برپا کرده بودند. حاجی شیخ فضل الله هر شب در سخن نماز جماعت

میخواند و سپس بمنبر رفته بیدگویی از مشروطه و مجلس میپرداخت.

در آن میان چنین خواستند که نوشته هایی میان مردم پراکنند. لیکن چاپخانه های تهران هیچیکی نخواست نوشته های آنان را بچاپ رساند. همانا نخست نوشته هایی را باخط خوشی نوشته و پیکره از آنها برداشته در میان مردم پراکنده می گردانیده اند، و اینست ما پیکره نوشته ای را از آنگونه در دست میداریم که در اینجا میآوریم (پ ۱۲۴)

لیکن پیداست که این کار در رفت بسیار داشته و گران میافتاده. این بود ناگزیر

گردیدند خود چاپخانه ای برپاکنند. برای این کار سنگی را با افزارهای آن، از سید مرتضی برغانی بیکصد و سی تومان خریدند و شبانه بار استرها کرده بعدالمنظوم بردند و در آنجا بکار انداختند. این يك گشایشی در کار ایشان پدید آورد. همانا از آخرهای تیرماه بود که به بیرون دادن لایحه ها پرداختند. کتون نسخه های بسیاری از آنها در دست ماست. بسا خط خوشی، برخی با تستملیق، و برخی با نسخ، نوشته شده و پاکیزه بچاپ رسیده. (۱)

اینان روزنامه نویسی نمیتوانستند و یا نمیخواستند، از اینرو نوشته های خود را «لایحه» نامیده و آنها را بیک گونه دیگری بیرون داده لند. همچون روزنامه ها از چند زمینه سخن نمیرانند و هر «لایحه» در يك زمینه میباشد. مثلاً در یکی از آنها درخواستهاهای خود را، که سه چیز میباشد، بازمینمایند. در دیگری از زبان حاجی شیخ فضل الله، اندیشه و ایرادهایی را که بمجلس میگرفته روشن میکردانند. در دیگری از زبان سیداحمد طباطبایی، انگیزه بازگشتن او را از مشروطه مینویسند. در دیگری تلگراف آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی را، که بمجلس کرده و روزنامه ها آنرا پراکنده. بودند، (همان تلگرافی که ما نیز آوردیم) بگفتگو گزارده میگویند: مجلس را با آن شرطهاییکه این دو مجتهد بزرگ ستوده اند مانیز میخواهیم ولی این مجلس که هست آن شرطها را دارا نیست.

در یکی از اینها از تلگرافی گفتگو میکنند، که آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی، بمیانگیری حاجی شیخ فضل الله، بمجلس فرستاده بوده اند، و حاجی شیخ فضل الله میگوید پیش از بیرون آمدن از تهران آن را بنزد رئیس مجلس فرستاده بوده. چون این تلگراف در جایی نیست و اینان در نوشته های خود نام آن را میبردند اینست در اینجا آنرا می آوریم:

«از نجف اشرف توسط جناب حجة الاسلام نوری دامت برکاته مجلس محترم شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه ماده شریفه ابدیه که بموجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج و قانونیت مواد سیاسیه و نحوه ها من الشرعیات را موافقت با شریعت مطهره، منوط نموده اند از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است و چون زناده عصر، بگمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه و الحاد مخنم و این اساس قسویم را، بدنام نموده لازم است ماده ابدیه دیگر در دفع این زناده و اجرای احکام الهیه عزاسمه، بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعمون الله تعالی نتیجه مقصود بر مجلس محترم،

(۱) میرزا محمد علیخان تربیت در کتابیکه درباره روزنامه های ایران نوشته و پرفسور براون آن را با تکلیبی ترجمه کرده گفته این «لایحه» ها تا شماره ۱۹ بیرون آمده ولی درست نیست و شماره آنها بیشتر از ۱۹ میباشد. اینان نخست با تستملیق مینوشتند و به برخی از آنها تاریخ یا شماره میگزاردند. و من تا شماره ۱۵ دیده ام. سپس گویا نویسنده دیگر شده و این بار با نسخ نوشته اند و شماره را نیز از سر گرفته اند و این رشته دوم است که تا ۱۹ رسیده است.



پ ۱۲۴

این پیکره یکی از لایحه های بست نشینان را نشان میدهد که با پیکره برداشتن در میان مردم پراکنده اند.

و مرتب و فرقه ضاله مایوس و اشکالی مرتب نشود انشاءالله تعالی الاحقر الجانی محمد ،
 و کاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی هفتم جمادی الاولی ،
 این تلگراف دروغ نیست . چنانکه پیش از این گفتیم ، آخوند و حاجی شیخ ، نخست
 بحاجی شیخ فضل الله بدگمان نبوده از دور با این همراهی می نموده اند ، و این تلگراف
 از اینروست .

اینان در لایحه های خود از هر راه به بازگردانیدن مردم از مشروطه میکوشیده اند .
 در همه جا مشروطه خواهان را « بابی » و « طسمی » نامیده خواست ایشان را « آشکار
 گردانیدن کیش خود » یا « آزادی از بنددین » نشان میداده اند . برای برآغالیدن مردم عامی ،
 آزادی و برابری را که بجهودان داده شده بود ، بیاد آنان میاندازند و برخی دروغ های
 زشتی برمیخیزند . بیش از همه روزنامه نویسان را دنبال کرده گله میکرده اند ، و
 سخنانی را که ما هیچگاه در روزنامه های آن زمان نمیابیم بنام آنسان مینوشته اند . هرچیز
 تازه ای را که از اروپا رسیده و در میان مردم رواج گرفته بود بیدینی نامیده ایراد میکردند .
 از روی هم رفته اینها نیز پیداست که راه « شلتاق » و بهانه جویی میبموده اند و انگیزه
 کارشان بیش از همه سودجویی میبوده .

بهرت راست خوانندگان برخی از آن لایحه ها را ببینند و بخوانند تا بدانند چه چیزهایی
 میخواستند ، و چه بهانه هایی میکشیدند ، و با چه عنوانهای پوچی در برابر کوششهای
 غیرتمندانه آزادخواهان ایستادگی و کارشکنی نشان میداده اند . چون چنانکه گفتیم بسیاری
 از لایحه ها را با خط خوش نستعلیق بیرون داده اند ، چند تا از اینها را با پیکره نشان
 میدهیم (پ ۱۲۵ ، پ ۱۲۶ ، پ ۱۲۷) ، برخی دیگر را هم در جای خود خواهیم آورد .
 در این میان چون روز چهاردهم جمادی الثانی که روز داده شدن
 فرمان مشروطه میبود نزدیک میشد ، دارالشوری چنین نهاد که
چشم فرمان مشروطه آنروز را بنام « روز نخست مشروطه » یکی از عیدها گردانند و
 در آن روز در همه شهرهای ایران جشن گرفته شود ، و این نهاد
 خود را با تلگراف بهمه جا آگاهی فرستاد .

در همه جا به بسیج جشن پرداختند . در خود تهران يك جشن بسیار با شکوه و
 بزرگی را بیدیده گرفته ، و از یک هفته پیش ، انجمنها و دیگران به بسیج برخاستند . این
 جشن بیش از همه ، از آن تهرانیان ، و خود سزنده بانان میبود که بیشتر از دیگران
 بان کوشند .

در تهران در این زمان ، چهل تا کما بیش انجمن میبود . اینها کمیسیون برای
 اینکار برگزیدند . از سوی مجلس هم آقا میرزا محسن برگزیده شد . اینان نخست بروی
 سر در مجلس طاقی ، برای نشیمن دو سید و دیگر علما ، و در دو پهلو آن دو طاقی
 برای نشیمن وزیران و نمایندگان بیگانه ، بستند . سپس دو سوی جلوخان مجلس را در

میان انجمنها بخشیدند که هر یکی طاقی بنام خود آراست . ارمنیان و جهودان و زردشتیان
 هر کدام طاق دیگری بستند . گذشته از اینها صدرالسلطنه و مشارالدوله و معین السلطان که
 خانه هاشان در آن نزدیکی میبود ، هر کدام طاقی بستند ، ظل السلطان که از چندی باز
 بمشروطه خواهان گرایش نشان میداد ، جلو خانه خود را طاقی بست و دستگاه پذیرایی
 درچید . اداره های دولتی هر یکی در هر کجا میبود طاقی بست .

در هر طاقی آنچه میتوانستند ، از آراستن و پیراستن ، و فرشهای گرانبها آویختن
 و گلدان گزاردن ، و چراغها چیدن در بیخ نگفتند . در هر طاقی دستگاه پذیرایی جداگانه
 برپا کردند . در کمتر جنبشی این کوشش از مردم دیده شدی .

از روز دوم مرداد (۱۴ جمادی الثانیه) جشن و شادان آغاز گردید و دوروز و دوشب
 در میان میبود . آنمرد با فهم آذربایجانی که گفتیم نامه بحاجی مهدی آقا مینوشته ، در
 يك نامه خود این جشن را ستوده و من اینك برخی نوشته های او را میآورم :

« جلو بهارستان را که میدان وسیعست دورتا دور طاق و آذین بسته و با چراغ و
 گل و سجاده های قیمتی آراستند . هشتاد طاقت هر یکی را یکی از انجمنهای تهران
 و اصناف صاحب شده و زینت داده و اقسام شربت و لیمونات و میوه و شیرینی چیده و از
 واردین با گرمی پذیرایی نمودند . آتش بازی توظهور صنعتی شد امتداد آن آنقدر بود
 که دو ساعت مردم را بتماشا مشغول کرد .

در صحن بهارستان خیابانها را طاق و آذین بسته و چراغانی کرده و شیرینی و میوه
 چیده . کافه بهارستان فتوگراف بهشت برین بود .

سفرای دول خارجه بموجب دعوت رسمی حضور داشتند . شاگردان مدارس دسته
 دسته حاضر و وزراء عظام و رجال دولت و وکلاء مجلس مشغول پذیرایی بودند . غیر از
 بهارستان و جلوخان و میدان آن ، ظل السلطان جلوخان عمارت خود و چند هزار قدم از یمین
 و یسار کوچه را چراغانی مفصل کرده بساطها چیده . هکذا بانوی عظمی جلو خان و کوچه
 و دیوار و پامها را زینت داده چراغانی کرده .

هر گاه بخواهیم از کم و کیف این جشن و چراغانی گفتگو کنیم در این حساب مرتبه
 آحاد و عشرات و مآت ندارد بلکه کمتر و اقل عدد در این باب هزار است . مثلاً باید بگوئیم
 در بهارستان هزار دستگاه جار آویزان است چند هزار چراغ روشن است در هر یکی از
 خیابانهای بهارستان هزار سندی هزار میز گزارده شده در هر طاقی از اطاقهای هشتگانه
 اقلا هزار چراغ روشن است در هر چند ساعت چند هزار شیشه شربت و لیمونات صرف میشود
 مصارف این جشن الی بیست هزار تومان بالغ میشود از پانصد هزار زبان بيك مرتبه صدای
 زنده باد مشروطه بلند می شود .

چون حضرات حجج الاسلام و فقهاء نیز حضور داشتند موزیک و آلات طرب ممنوع
 است در عوض آن نغمه خوش الحانی داریم که از همه نغمات روح افزاتر است و آن اینست

طبع در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی آباءه

الکرام برای آتیه و رفع اشتباه از برادران دینی

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤت مقاصد علماء اعلام و حج اسلام مهاجرین است بر کاتم بر وجه اجمال در این مرقب
برادران دینی نوشته شود که بدانند در غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض
اسلام از انحرافات که ظهیرین نژاد قدس لهما الله اراده نموده و انما لهم الله تعالی ما ارادوا انهم انما
اولاً بوجه شریک در اول قانون اساسی تصریح بکلیت است که مشروطیت در قانون محمدی صحت یافته
شود ثانیاً آنکه با این نظارت عمل که طبع رسیده بدون تغییر ضم قانون شود و تیسرین مرتبه نظر بر
اصطلاحات با عقده‌ها چه آنکه خودشان تیسرین مرتبه با این تقریر خودشان می‌شود و آنکه که حضرت تعالی
آقای آخوند خراسانی در فقه که اگر تا برسد بحمد الله تعالی حاجی شیخ فضل الله دست بر کتف
خوانده است تا آنکه تشریف در قانون اساسی درج شود

ثانیاً اصلاحات بر این قانون نسبت به مطلقاً تخصیص موقوفات و استناد به حاج آقا آستانه
مثل تزیین مطبوعات و روزنامه‌ها از کتب و تزیینات شرعی و اهل شیع و غیره که در محضر علماء اعلام
در جوار و کلا و افع شایه بجهان بخرد و نظام بدون تغییر و تبدیل این شود انشاء الله تعالی

پ ۱۲۵

این بیکره نشان میدهد یکی از لایحه‌های بست نشینان را

که بدون استثناء کف زده فریاد میکنند « زنده باد مشروطه »

جنابان آقا سید عبد الله و آقا سید محمد و آقا سید جمال افجه‌ای و سایر علماء را عس و حرج
بود که در هر اطافی نشسته تبریک گویند عبوراً سر پا تشریف فرما شده بطاقها و انجمنها

تبریک فرمودند .

شب دوم اهالی انجمنها و اصناف از همدیگر دید و بازدید کردند . آذربایجانیان
دو طاق بسته‌اند و امتیازشان اینست که چارها و لاله‌ها و کتیبه‌ها همه برنگ قرمز است .
این در تهران بود . در تبریز نیز از سه روز پیش بسیج کار کرده عمارت انجمن و
بازارچه صفی را در نزدیکی آن آذین بستند . همچنین در بازار درفشها افراشته هر کس
باندازه توانایی و دلخواه خود آذین بندی کرد . چون روز چهاردهم فرا رسید علماء و
سردستان در انجمن گرد آمدند و چراغانی و جشن پر شکوهی گزارده . فردا پنجشنبه
فوجهای مجاهدان از هر کوی بجنبش آمده . هر فوجی با رخت و نشان ویژه خود ، علماء
و سادات و سرکردگان در جلو ، مشق کنان و پای کوبان ، با درفش و موزیک روی بانجمن
آوردند . هر تپیی بنوبت خود آمده می‌رفتند . نیز مردم دسته دسته می‌آمدند و پس
از خوردن چایی و شیرینی باز می‌گشتند . ارمینیان یکدسته آمده و بارون‌ها ما را اسپ نامی
از ایشان خطابه‌ای خواند . همچنین حاجی شیخ علی اصغر و آقا میرهاشم گفتارهایی را دادند .
بدینسان جشن و پذیرایی با شکوه بسیار به پایان آمد .

از کارهای نیک در این روزها که نشان ارجمندی آزادین و اهان بود اینکه در
تهران روز آدینه سوم مرداد (۱۵ جمادی الثانیه) هنگام پستین ، دسته‌هایی از نمایندگان
انجمنها و دارالشورای ، باچتر و درفش ، روانه تکیه دولت گردیده و در آنجا بر سر خاک
مظفرالدینشاه خطابه‌ها خواندند و گلها بروی گورش پاشیدند ، و بنام « شاه مشروطه »
آمرزش از خدا برایش طلبیدند .

اما بست نشینان همچنان در جایگاه خود میبودند و « لایحه » ها

یکی از « لایحه‌های » بیرون میدادند و چون یکی از آن « لایحه » ها که ارجدارتر از
دیگران بوده در همین روزها (ششم مرداد - ۱۸ جمادی الثانیه)

بیرون داده شد در اینجا آنرا میآوریم :

« شرح مقاصد حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ فضل الله سلمه الله ،
« و سایر مهاجرین زاویه مقدسه از علماء عظام و غیرهم آن است که سال گذشته از سمت ،
« فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه ،
« و وزاء و حکامش بدلخواه خود با رعیت رفتار میکنند آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی ،
« و تجاوز است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تجاوز در آن مفتوح باشد آسآسانی ،
« بر نمیدارد و لایزال بر پریشانی رعیت و بی‌سامانی اهالی می‌افزاید تا آنجا که بالمره ،
« آن مملکت از استقلال می‌افتد و در هاضمه جانورهای جهانخور تحلیل میرود و گفتند ،
« معالجه این مرض مهلك معنی آن است که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهند که ،
« سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری ،
« قراری بگذارند که من بعد رفتار و کردار پادشاه و طبقات خدم و حشم او هیچوقت از »

« آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل و امین و صحیح از خود رعایا »
 « بتصویب یکدیگر بنویسند و بصحه پادشاه رسانیده در مملکت منتشر نمایند و گفتند نام »
 « آن حکمرانی بدلخواه بزبان این زمان سلطنت استبدادیه است و نام این حکمرانی »
 « قرار دادی سلطنت مشروطه است و نام قرار داد دهندگان و کلاه و یا مبعوثین است »
 « و نام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای ملی است و نام قرار دادهای »
 « آنها قانون است و نام کتابچه که آن قرار دادها را در آن مینویسند نظامنامه »
 « است سلسله علماء عظام و حجج الاسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تام »
 « بهم رسانیدند مکرر با یکدیگر ملاقات نمودند و مقالات سرودند و همه تصدیق فرمودند »
 « که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل »
 « مجلس شورای ملی کرد که تکالیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید »
 « تا آنکه بحمدالله تعالی پادشاه مرحوم موفق و مساعی علماء عظام مشکور و مجلس »
 « دارالشورای کبرای اسلامی مفتوح شد و اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر خلدالله سلطانه »
 « هم باین سعادت مساعدت که مبدول میفرمایند حائز گردید پس عنوان سخن و مبدء »
 « مذاکرات بی قانونی دوایر دولت بود و حاجت ما مردم ایران هم بوضع اصول و قوانین »
 « در وظایف درباری و معاملات دیوانی انحصار داشت و بعد همینکه مذاکرات مجلس »
 « شروع شد و عناوین دائر باصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثناء نطقها و »
 « لوائح و جرائد اموری بظهور رسید که هیچکس منتظر نبود و زائدالوصف مایه وحشت »
 « و حیرت رؤساء روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و معتدینین شد . »

« از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم »
 « لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت این فقره سند صحیح دارد عندالحاجه مذکور و »
 « مشهود میشود و دیگر در موقع اصدار دستخط مشروطیت از اعلیحضرت اقدس شاهنشاه »
 « عسر دام ظلّه الممدود در مجلس در حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه »
 « نمیخواهیم و دیگر برای العین همه دیدیم و می بینیم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت »
 « و لایقید لا ابالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف بیابسی بودن بوده اند و کسانی که منکر »
 « شریعت و معتقد بطبیعت هستند همه در حرکت آمده و بچرخ افتاده اند سنگهاست که »
 « بسینه میزنند و جنگهاست که با خلق خدا میکنند و دیگر روزنامه ها و شب نامه ها پیدا شد »
 « اکثر مشتمل بر سب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت »
 « تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انبساط نمود و آن قوانینی »
 « که بمقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را بنا اوضاع »
 « و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه ها »
 « و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه »
 « زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه جات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث »

بسم تعالی شاه

بمقدم اهل اسلام و اهل اسلام سیدار که از دین بپس شرای فی سکره اورد . از سید محمد
 وزیر طبقات . ایگدا کباب شد . و اصحاب غرض سیکونه . و نیزینه . و نیزینه . و نیزینه . و نیزینه .
 خدای سلام و تسلیم آقای حاج شیخ فضل الله عابدی که عالی سکر مجلس شورای ملی میباشند دروغ است دروغ . که دروغ
 موقع توقف زاویه مقدمه طلب و شان ابریز . و در حضور گنوی انبوه از عالم دعای شریک
 بیرون آورد و قیامی غلامانند و ایگدا که در حضور سایر روز گذشته این شیخ بنق فسر نمودند که اینها از سن بسپو
 سکر مجلس شورای ملی نیستیم . بگویند غیبت در ادوات این اساس پیش از بد کس میدانم . زیرا که ملا بزرگ که
 مجاهد حسابات مالیات و ابر کالک بنده بچکیت همراه بودند . و بعد با قاضی ذلیل برای من بسیار گرام . از خود
 آقایان مقام سینه اند این محبت ابریا شوی . آنگاه هم من جان بستم که بگویم . تفسیری در مقصد . و تجدیدی در کلام
 هم رسیده است . صریحاً بگویم بر سینه . و بنامین هم بر سینه . که من آن مجلس شورای ملی را اینچنین بستم که مردم سلا
 آن را میخواهند . این معنی که هست مردم سلا آن مجلسی بخواهند که اساسش بسلامت باشد . و بر خلاف آن
 و بر خلاف شریعت نمیخواهد . و بر خلاف ذریع شرفی . قانونی گذارد . من هم چنین مجلسی نخواهم
 پس من و مردم تسلیم بر یک رای بنسیم . اختلاف با شما . و لازم نیست . که سکر اسلامیت . در من این
 نیست بستند . و پرازیه ذریع ذریع . و در سینه ذریع شریع . طرف من و کاند تسلیم اینها واقع شد .
 شب روز در تلاش . گفتند بستند . که بر سلا تا این قدر در شریعت بستند . و گفته اند . که کرم

ب ۱۲۶

این بیکره نشان میدهد یکصد و بیست و شش را

« راههای آهن و در استجلاب صنایع فرنگ و از قبیل استهزاء مسلمانها در حواله دادن »
 « بشمشیر حضرت ابوالفضل و یا بر بل صراط و اینکه افکار و گفتار رسول مختار صلی الله »

« علیه و آله وسلم العیاذ بالله از روی بخار خوراکیهای اعراب بوده است مثل شیر شتر و گوشت سوسمار و اینکه امروز در فرنگستان فیلسوفها هستند خیلی از انبیاء و مرسلین »
 « آگاه تر و داناتر و بزرگتر و نستجیر بالله حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را »
 « امام موهوم خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقواهای ادوات قمار بکار بردن و صفحات « مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدن و پاشیدن و نگارش »
 « اینکه مردم بی تربیت ایران سالی بیست کرور تومان میبرند و قدری آب می آورند »
 « که زمزم است و قدری خاک که تربت است و اینکه اگر این مردم وحشی و سربری »
 « نبودند ایتهمه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمی کشتند و قیمت آن را صرف پل سازی »
 « و راه پردازی میکردند و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بسوده ذمی »
 « و مسلم خونشان متکافو باشد و بسا همدیگر در آمیزند و بی یکدیگر زن بدهند و زن بگیرند (زنده باد مساوات) و دیگر ظهور هرج و مرج در اطراف ممالک محروسه و »
 « سلب امنیت و خلاف نظم و شیوع خونریزی و تاخت و تاز و اثاره فتن و مفساد در هر »
 « صقع و هر ناحیه و رواج رقابت و خصومت و معادات در میان اهالی شهرهای بزرگ »
 « خصوصاً حوادث و سوانحی که در صفحه آذربایجان و سرحدات آن اتفاق افتاده و کشتارها »
 « که در کرمانشاهان و فارس و حدود نهاوند و غیرها واقع شده است و دیگر تجری »
 « طبقات مردم در فسق و فجور و منکرات میفرمایند چون ما و شماها همگی در طهران »
 « هستیم فقط طهران را از شما میپرسیم آیا از وقتی که اسم آزادی در این شهر شایع »
 « شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بیباکیها از کجا بکجا رسیده است »
 « و هیچوقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد از گذر لوطی صالح »
 « بپرسید و هیچوقت دیده بودید که یهودی علی الرؤس دختر مسلمان را کشیده باشد »
 « و امسال همگی دیدید یا مستحضر شدید ذاکرین و وعاظ میگویند که امسال مجالس روضه »
 « خوانی و تکاپای عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که از شمائر بزرگ شیعیه خانه »
 « است نزدیک نصف بنمطبل گذشت و متروک شد آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید »
 « و هیچ شنیده بودید تا این تاریخ که يك آدمی در دنیا گفته و یا نوشته و پراکنده کرده »
 « باشد که الوهیت خدا مشروطه است و لقد قالوا كلمة الكفر و هیچ شنیده بودید در این »
 « یک هزار و سیصد و چند سالی که از عمر اسلام اید الله انصاره گذشته است صورت یکی از »
 « مجددین دین را که در عداد کلینی و علم الهدی و محقق و شهیدین شمرده می شود بشکل »
 « حیوانی بارکش کشیده و تشهیر کرده باشند . »

« و دیگر افتتاح رسوم و سیر معموله بلاد کفر در قبه الاسلام تاریخ هجری هیچ خبر »
 « نمیدهد که در ممالک اسلامیة مجلس ترجمیم و ختم قرآن را بدستور فرنگستان تشکیل »
 « داده باشند مسجد جامع پایتخت اسلام فاتحه ذراری صدیقه طاهره سلام الله علیها بسیره »
 « خاصه فرنگان گلریزی کردن و دستمالهای مشکی بر بازوی دستجات اطفال مسلمین »

« بستن و جماعت زردشتیها را در خانه خدا وارد ساختن و در مجلس فاتحه مخصوصاً »
 « آلافرنگها و پاریس پرستها را مستخدم قرار دادن و ارباب عمایم و بزرگان شریعت را »
 « طوعاً یا کرهاً بآن محضر مطهر کشیدن (۱) ای پروان دین اسلام هیچ ختمی باین شکل »
 « دیده یا شنیده بودید . »

« و هیچ دیده و شنیده بودید که رؤساء روحانی هما را عنفاً در مجلس در قطار »
 « مادامهای فرنگان کشیده و در ازدحامی که سراپا علی رغم اسلام و اسلامیان است حاضر »
 « و مستبشر داشته باشند آن بازار شام آن شیپور سلام آن آتشبازها آن ورود سفراء »
 « آن عادیات خارجه آن هورا کشیدنها و آنهمه کتیبه های زنده باد زنده باد و (زنده باد »
 « مساوات) و (برادری و برابری) (۲) »

« میخواستید یکی راهم بنویسید (زنده باد شریعت) (زنده باد قرآن) (زنده باد اسلام) »
 « حقیقه چشم خاتم الانبیاء روشن و خاطر خاتم اوصیاء خرسند قرت الاعین سرت الانفس »
 « شما را ای مسلمانها ای اهل تهران بقرآن مجید بامیر المؤمنین بسیدالشهداء و بسامام »
 « زمان ارواحنا لهم الفداء قسم میدهیم که اگر پیغمبر شما حاضر بود و آن هنگامه جلوخان »
 « نکارستانرا میدید چه میفرمود آیا نفرین میکرد یا تبریک میگفت و آیا میفرمود »
 « خوب جشنی برای مجلس گرفته اید یا میفرمود خوب ختمی برای اسلام گذاشته اید آیا »
 « میفرمود زنده باد مشروطه یا میفرمود اهکذا تخلفون محمداً فی امته . »

« الهاکه نعمت مجلس شورای ملی اسلامی خصم لامذهبان باد »

« از طرف هیئت مهاجرین الی الله بجماعت آزادی خواه اعلان میشود که اگر »
 « هزار از این حقه ها بزنید و ساعتی صد سحر با بلی بکنید بهیچ نتیجه نایل نخواهید شد »
 « و سحر با معجزه پهلوی نخواهد زد و ما تن بتضییف اسلام و تحریف احکام نخواهیم داد »
 « مادام منا الروح فی الجثمان و دیگرهای دیگر هم هست بلکه بسیار است زیرا که این »
 « طفل یکساله ره صد ساله پیموده است ولی از تذکار و تعداد آنها میترسم برخی از »
 « منا دید سلسله و عظماء علماء عصر و فقهه الله لما یحب ویرضی آزرده شوند ورنه سخن »
 « بسیار است . »

« قومی هم قتلوا امیم اخی فاذا رمیت یصیبنی سهمی »

« حالا از برادران پاکیزه نهاد و همکیشان ایرانی نژاد سؤال میکنیم که آیا این فتنه های »
 « عجیب و این مفسده های عظیم در این مملکت واقع شده است یا نه و آیا این حوادث »
 « فوق العاده بعد از تأسیس این وضع جدید تولید گردیده است یا نه احترام میکنیم و »
 « نمیکوییم این شرور و مفساد از مجلس متولد شده و اینها اولاد اوست میگوییم اینها »
 « همزاد اوست آیا مجلس دارالشورای کبرای اسلامی بچه جهت و بکدام دلیل پایسد »

(۱) ختم رسال سید عبدالحمید و حاجی سید حسن را می گویند .

(۲) جشن رساله مشروطه را میگویند .

گفت و تشنه شود. کرم و آنا یکی برای دبر و سبیم و اخلاقی ما ایم

آیا برای همین شاه بیکسید (ای برادران اینی کن) که از تاریخ افتاد این مجلس بر چه در طهران آزادی
 حب و حبیبی شرب و بانی مذہب است یکدخدا پشت پرده بیستون آمد اند و بدست بندی و بزرگی در بزنی
 شروع کرده اند بگویند پسیم این در اختصاص و خویشاوندی است میان این سخ بروم. و این مجلس ستم
 در بار پستان. خدای تعالی را رضی بآرزگی کرد باره مجلس شورای فی خیر از فصیح. و کمال
 و فصیح. خیالی داشته باشد. و بر تخاص و ختب آئی گرفتار باشند کسانی که مطلب بر ابرخلاف
 آثار میدهند. و بر مسلمانان لب و اشتباه بکنند. و در این شب را از بر جت مد و دستان
 تا سخن با گوش سلطانان رسد. و بخرج مردم بدهند که قلابی و سایر ماجرین سکر اصل مجلس شورای فی خیر
 آیتا الزمونی نگرفانی که این چند روز با سمج اسلام و اسپین آقای حاجی. و آقای آخوند. و آقای آقا
 شیخ عبد الله. و است بر کاتم. جمع و آثار داده اند. و خواسته اند بر خلاف مشرب با مشرفی
 باشند. همان نگراف را خواسته اند تا بشهرت آقا این مسلم و است بر کاتم مشرب و مسلم باشند.
 و خواه مثل سببی دیگر بجزول و بر نوم. باشد. ما ماجرین آن نگراف را قبول داریم. و مقصد همان است
 که در آن نگراف مذکور است. کسانی که از روی قوانین خارج نظام اساسی برای مجلس شورای فی خیر
 بکنند کارشاه خود را بر طبق این صورت نگراف قرار بدهند دیگر عا کویان بر هیچ نکایت امر بجا نخواستند.

معلوم خواهد شد که نگراف مجلس و مخالف مجلس. پسیم با ایران (بف ظلم و تم ظلم)

تقدیر خداوند عز و جل پسیم بر هیچ یوم رسیده باشد.

پ ۱۲۷

این پیکره نشان میدهد یک صفحه دیگر از «لایحه» هست نشینان (دنباله پ ۱۲۶)

« از آنجا که همه کس از حقیقت حال مطلع نیست و از اوضاع عصر و اخبار عالم »
 « استحضار ندارد جهت و دلیل راهم حسب التکلیف ما خود شرح میدهم زیرا که فرمودند »
 « چون بدعنها ظاهر بشود بر عالم است که اطلاع خود را اظهار کنند (برادران دینی ما) »
 « در این عصر ما فرقه ها پیدا شده اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود هستند این »
 « فرقه مستحدثه را بر حسب تفاوت اغراض اسمهای مختلف است (انارشیت) (نهلیست) »
 « (سوسیالیست) (ناطورالیست) (بایست) و اینها يك نحو چالاکى و تردستی در آثاره »
 « فتنه و فساد دارند و بواسطه ورزشی که در این کارها کرده اند هر جا که هستند آنجا را »
 « آشفته و پریشان میکنند سالهاست که دودسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل »
 « شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند یکی فرقه »
 « پاییه است و دیگری فرقه طبیعیه این دو فرقه لفظاً مختلف و لباً متفق هستند و مقصد »
 « صمیمی آنها نسبت بمملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت »
 « این اوقات این دو فرقه از سوء القضاء هر دو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمانها »
 « وارد و منصرف شده اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران میکنند و »
 « میخواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند و اینکه حضرت حجة الاسلام »
 « والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل الله ایدة الله طرف بی ارادتی این جماعت واقع »
 « شده و مستوجب چندین ناسزا و سب و تهمت در روزنامه ها و شب نامه ها و مناسبر »
 « گردیده اند سگهای جهنم بر او با نك میزنند و بایبهای مسلم از او سخت میرمند برای »
 « همین است که ایشان کما هو حقّه بیدار این دودسته دزد شده اند و در تنزیه مجلس شوری »
 « از این دو فرقه پلید جداً ایستاده اند و بنوفیق الهی تقصیر نخواهند فرمود و از جان و »
 « مال دریغ نخواهند داشت تا بجمیع علماء مذهب جعفری از عرب و عجم جمیع این »
 « مطالب را محقق و مسلم بکنند و تمام تکالیف حتمیه الهیه این مقام را بروجه اکمل و »
 « اوفی بپردازند تهدید آن حضرت بنوعای سفله و اراذل از این جهت است و ارجاف »
 « گرفتن مبلغ گزاف از سفارت یا دولت یا دیگری از این بابت است و الا همه کس »
 « میدانند که خراسان بزرگتر از قاین است و وزارت جنگ مهمتر از حکومت سیستان »
 « است و و کلاه مجلس هم امناء ملت هستند و آن تلگرافی که يك لخت کذب صریح و »
 « جعل قبیح است از امناء ملت شایسته نبود و چنین خلاف با قسم و خیانت بر موکلین »
 « موجب انزال است از وکالت مکر کسانی که هیچ مستحضر نبوده اند و هم الاکثرون »
 « بالجمله تمام مفاسد ملکی و مخاطرات دینی از اینجا ظهور کرد که قرار بود مجلس شوری »
 « فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که بدلخواه اداره میشد قوانینی قرار »
 « بدهد که پادشاه و هیئت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تجاوز را مسدود »
 « نماید امروز می بینیم در مجلس شوری کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در »
 « دائره احتیاج بقانون توسعه قائل شده اند غافل از اینکه ملل اروپا شریعت مدونه »

نداشته‌اند لهذا برای هر عنوان نظامنامه نگاشته‌اند و در موقع اجراء گذاشته‌اند و ما
 « اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم ،
 « است نسخ برنمیدارد صادر آن شریعت در هر موضوع حکمی و برای هر موقع تکلیفی ،
 « مقرر فرموده است پس حاجت مردم ایران بوضع قانون منحصر است در کار های ،
 « سلطنتی که بر حسب اتفاقات عالم از رشته شریعتی موضوع شده و در اصطلاح فقهاء ،
 « دولت جائز و در عرف سیاسیین دولت مستبده گردیده است باری بعد از بیدار شدن ،
 « حضرات مؤسسين مجلس از حجج الاسلام و سایر مسلمین بظهور این فتن و بروز این ،
 « مناسد و اینکه تولد این نتایج سوء از دخالت دو دسته دشمنان دین و دولت که بایه و ،
 « طبیعیه هستند شده است قرار قاطع بر جلوگیری ابدی از تصرفات لامذهبان در این ،
 « اساس متین داده شد و جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه های فاسده مفسده ،
 « بنگاشتن و ملحوظ داشتن چند فقره است در نظامنامه اساسی یکی آنکه در نظامنامه ،
 « اساسی مجلس بعد از لفظ مشروطه لفظ مشروعه نوشته شود و دیگر آنکه فصل دائر ،
 « بمراعات موافقت قوانین مجلس با شرع مقدس و مراقبت هیئت از عدول مجتهدین در هر ،
 « عصر بر مجلس شوری بهمان عبارت که همگی نوشته‌ایم بر فصول نظامنامه افزوده ،
 « شود و هم مجلس شوری را بهیچوجه حق دخالت در تعیین آن هیئت از عدول مجتهدین ،
 « نخواهد بود و اختیار انتخاب و سایر جهات راجعه بان هیئت کلیه با علماء مقلدین هر عصر ،
 « است لافیر و دیگر آنکه محض جلوگیری از فرق لامذهب خاصه مرتدین از دین که ،
 « فرقه بایه و نحو آن است حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آخوند ملا محمد کاظم ،
 « مد ظلاله افزودن فصلی را فرمایش فرموده‌اند حکم ایشان هم معلوم است باید اطاعت ،
 « شود و مخصوصاً فصلی راجع باجراء احکام شرعیه در باره فرقه بایه و سایر زنادقه ،
 « و ملاحظه در نظامنامه اساسیه منظور و مندرج گردد .»

« و دیگر آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب ،
 « ما نوشته‌اند محض ملاحظه مشروعبت و حفظ اسلامیت آن پاره تصرفات در بعضی فصول ،
 « با حضور همگی حجج اسلامیه شده است باید آن فصول نیز بهمان اصلاحات و تصحیحاتی ،
 « که همگی فرموده‌اند مندرج شود و هیچ تغییر و ترک بعمل نیاید برای نمونه آن ،
 « تصرفات و تصحیحات مثلی بیاوریم تا همه برادر های دینی بدانند که بدو چه بوده ،
 « است و بعداً چه شده است از جمله يك فصل از قانون های خارجه ترجمه کرده‌اند این ،
 « است که مطبوعات مطلقاً آزاد است (یعنی هر چه را هر کس چاپ کرد احدی را حق ،
 « چون و چرا نیست) این قانون با شریعت ما نمیسازد لهذا علماء عظام تغییر دادند و ،
 « تصحیح فرمودند زیرا که نشر کتب ضلال و اشاعة فحشاء در دین اسلام ممنوع است . ،
 « کسی را شرعاً نمیرسد که کتابهای گمراه کننده مردم را منتشر کند و یا بدگویی و ،
 « هرزگی را در حق مسلمانی بنویسد و بمردم برساند پس چاپ کردن کتابهای ولتر .»

« فرانسوی که همه ناسزا بانبیاء علیهم السلام است و کتاب بیان سید علی محمد باب شیرازی ،
 « و نوشتجات میرزا حسینعلی تا کبری و برادر و پسرهایش که خدا یا پیغمبر یا امام بابیها ،
 « هستند و روزنامجات و لوایح مشتمل بر کفر و رده و سب علماء اسلام تماماً در قانون ،
 « قرآنی ممنوع و حرام است لامذهبها میخواهند این در بساز باشد تا این کار ها را ،
 « بتوانند کرد .»

« باری مهاجرین زاویه مقدسه را مقصودی جز تمسیت این فقرات مسطوره که ،
 « والله القاهر الغالب المدرك المهلك محض حراست اسلام و حفظ شریعت خیر الانام علیه ،
 « و آله الصلوة والسلام است نیست هر وقت و کلاه محترم که همه دم از مسلمانی و دینداری ،
 « و خدا شناسی میزنند مضایقه و ممانعت و مزاحمت خودشان را نسبت باین چهار فقره ترك ،
 « گفتند و اینها را پذیرفتند احدی از علماء اسلام و طبقات مسلمین را با ایشان سخنی ،
 « نخواهد بود و مجلس دارالشورای کبرای ملی اسلامی هم حقیقه بلقب (مقدس) و دعای ،
 « شیداه ارکانه شایسته و سزاوار خواهد گردید .»

« ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب و اوالقی السمع و هو شهید .»

در اینمیان از مرزهای آذربایجان يك گرفتاری سیاسی برای ایران پیش
 آمده داستانهای بی‌رخ میداد. چگونگی آنکه عثمانیان بدستاورز کشاکش
کشاکش مرزی
باعثمانی
 مرزی بخاک ایران در آمده بودند ، کردان را آسوده نمیکزاردند
 و آنان را با شوب و تاراجگری و میداشتند . از اینرو از چندی بار در
 پیرامونهای ارومی آشوب و نا ایمنی میبود و امروزها در نزدیکیهای ساوجبلاغ هم کردن
 بتکان آمدند و از اینسوی در پیرامونهای ارومی با عثمانیان جنگی پیش آمد .

این گفتگو با عثمانیان از دو سال پیش آغاز شده بود . در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳)
 یکدسته از سپاهیان ایشان از سوی عراق به پشتکوه و دسته دیگری از سوی کردستان
 باذربایجان پیش آمدند . در پشتکوه والی آنجا بجنگ برخاسته راهی نداد. در آذربایجان
 هم لشکری از تبریز رسیده بجلوگیری برخاستند . ولی در اینمیان از نمایندگان روس
 و انگلیس در تهران و استانبول بمیانجیگری برخاستند و در نتیجه آن چنین نهاد شد
 که کمسیونی در مرز از نمایندگان ایران و عثمانی با بودن نمایندگان از دو دولت
 میانجی برپا گردد و چگونگی بگفتگو گزارده شود . این در هنگامی میبود که در تهران
 دوسید و همدستانشان با عین الدوله نبرد و کشاکش میکردند و مشروطه می طلبیدند و
 احتشام السلطنه هواداری از اینان نشان میداد ، و عین الدوله چون میخواست او را از تهران
 دور گرداند از این پیش آمد سود جویی کرده بنمایندگی از ایران بکردستان فرستاد .
 احتشام السلطنه دیر زمانی در آنجا میبود ولی نتیجه‌ای بدست نیامد و پنهان باز
 گردید . از آنسوی عثمانیان کردهای مرزنشین را برانگیختند که با بادیها ریزند و تاراج
 و کشتار کنند. کردان که همیشه خواهان چنین کار هایی هستند فرصت را از دست ندادند .

بویژه که در نتیجه جنبش آزادیخواهی دشمنی میانه دولت و توده افتاده شیرازه سامان و ایمنی از هم کسبخته میبود .

از ماه تیر ناله ها از ارومی و ساوجبلاغ بانجمن تبریز و مجلس شوری آمدن گرفت . در ارومی مجدالسلطنه که یکی از سران آنجا بشمار میرفت با آگاهی انجمن تبریز بگرد آوردن لشکری پرداخت . انجمن برای او قورخانه و افزار فرستاد . چون نامی از عثمانی برده نمیشد و تنها عنوان تاراجگری کردان در میان می بود بداستان ارج بسیاری نداده يك کار ساده ای نشان داده میشد .



۱۲۸ پ

جلودر مجلس در جشن فرمان مشروطیت

مجدالسلطنه با لشکری که آراست از شهر بیرون رفته در چند فرسخی چادر زد و در اندک زمانی تاراجگران را دور رانده ایمنی برپا گردانید . ولی روز نهم مرداد

(۲۱ جمادی الثانیه) بامداد ناگهان سپاهیان عثمانی بر سر کوهها و پشته ها پدیدار گردیده بی آنکه آگاهی دهند با توپ و تفنگ بجنگ و شلیک پرداختند . مجدالسلطنه تا دیرى باور نمیکرد که سپاهیان عثمانی باشند و چنین میدانست که همان کردانند که بازر باشوب آورده اند و از اینرو فرمان جنگ داده بجلو گیری کوشید .

ولی چون گلوله های توپها رسیدو بیگمان گردید که سپاهیان عثمانی نیند چون مجدالسلطنه دستور جنگ با آنان نمیداشت و در شماره سپاه و افزار با آنان برابر نمیبود کسی را بنزد فرمانده عثمانی فرستاد که ما را با شما جنگی نیست . او پاسخ داد: ولی ما جز بجنگ شما نیامده ایم ، و اکنون که چنین میگوئید باید تا دو ساعت دیگر لشکر خود را برداشته بشهر باز گردید .

مجدالسلطنه شیپور بازگشت کشانیده با رسوایی رو بشهر آورد . در اینجنگ بسیاری از سربازان کشته گردیده چادر و افزار فراوان بتاراج رفت ، چون لشکر پریشان و سر شکسته بشهر باز میگشتند مایه اندوه مردم گردید . از آنسوی کردان میدان بازی یافته ، بناخت و بتاراج دلبر تر گردیدند ، چنانکه هر روز از گوشه دیگری ناله مستم دیدگان بر میخواست و زنان و بچگان گریان و نالان بشهر می آمدند ، در این ناخت و تاراج یکی از پیشگامان اسماعیل آقا (سیمگو) شکاک میبود که بکینه کشته شدن برادرش جعفر آقا دست بخون بیکناهان میآلود . دیه های پیرامون ارومی برخی شبعه نشین و برخی آسوری نشین میباشد و چون کردان با هر دو دسته دشمنی کبشی میداشتند بی هیچ باکی خون ها میریختند . گذشته از آنکه عثمانیان و ادارشان میکردند و بسیاری از آنان کردان خاک عثمانی میبودند . انجمن ارومی در یکی از تلگراف های خود که چند روز پس از شکست مجدالسلطنه بانجمن تبریز فرستاده چنین مینویسد :

« ... تمام دهات شهر غارت ذخیره قورخانه اردو منسوب حالیه قریب سیصد و « پنجاه نفر مسلمان مقتول اجساد برادران در بیرون شهر قادر بدفن نیستیم . کلبه اهالی « شهر مضطرب امشب را نمیدانیم بسر خواهیم بردیانه آنی نمانده که شهر غلبه شود « تمامی مسلمانان منتظر مرگ و قتل ... از دهات جایی نمانده که قتل و غارت نشود عموماً « در شهر متحصن ... »

چنانکه گفتیم در همین روزها در پیرامون ساوجبلاغ نیز آشوب و ناایمنی میبود و کردان عثمانی از آنسو نیز پیش آمده در آبادیها کشتار و تاراج میکردند .

انجمن های تبریز و ارومی چگونگی را بدارالشوری آگاهی میدادند و چون بمحمد علی میرزا و اتابک امیدی نمیرفت در نشتهای یازدهم و دوازدهم مرداد دارالشوری گفتگو از این زمینه بمیان آمد و نمایندگان شور و سهش بسیاری از خود نشان دادند . کسانی از پیشامد فرصت جسته از اتابک و بی پروایی او سخن راندند . کسانی پیشنهاد کردند که بکیفر این رفتار عثمانی ما نیز جلو گیری از رفتن « زوار » بمراق کنیم و

به‌علمای نجف بنویسیم که از آنجا کسب‌چیده بایران آیند. یکی از نمایندگان گفت: «آنها از دروازه آذربایجان آمده‌اند ما از دروازه عراق می‌رویم حکمش اینست». آقای بهبهانی پیشنهاد کرد که نخست تلگرافی به سلطان عثمانی کنند و سپس اگر نتیجه نداد خود بکار پردازند. ولی این پیشنهاد پذیرفته نگردید. مجلسی پس فشاری



ب ۱۲۹

سردار ارومیه‌ای - اجلال‌الملک - تقی‌زاده - حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای
این بیکر در سال ۱۲۸۹ برداشته شده و چون تقی‌زاده و اجلال‌الملک را نشان
میدهد در اینجا آورده شده است

داشت که سپاه فرستاده شود. ولی محمد علی‌میرزا پروایی نداشت و بیش از این کاری نکرد که فرمانفرما را والی آذربایجان گردانید که برود و در آنجا بچاره‌جویی پردازد.

والیکری فرمانفرما باذربایجان از دیرگاه در میان می‌بود. ولی انجمن تبریز ناخرسندی نشان میداد و ایستادگی مینمود. در این هنگام فرصت‌جسته آن خواست را بکار بستند.

روز شنبه هجدهم مرداد (۳۰ جمادی‌الثانی) که بار دیگر تلگرافهای ناله و قریاد از ارومی رسیده بود و در مجلس گفتگو بمیان آمد فرمانفرما چنین گفت: «آمده‌ام از مجلس مرخصی گرفته چا‌پاری بروم». همچنین میگفت که در آن چند روزه با تلگراف دستورهایی بسواره و سرباز آذربایجان فرستاده که آماده گردیده آهنگ ارومی کنند. باین سخنان خشم مجلسیان را فرونشاند. و راستی را خود باشتاب آهنگ آذربایجان کرد و روزی‌ام مرداد (۱۲ رجب) به تبریز درآمد و انجمن ایالتی و آزادیخواهان با همه ناخشنودی که از والیکری اوداشتند از پیشواز و پذیرایی بازنا‌یستادند.

لیکن از فرستادن سپاه بارومی نشانی دیده نمیشد. چون محمد علی‌میرزا از درون آنرا نمیخواست فرمانفرما کاری نتوانست و باشد که خود نیز نخواست.

از ارومی همچنان ناله و داد خواهی می‌کردند در دارالشوری کار با‌نجا رسید که کسانی از نمایندگان گفتند: دولت یا بچاره کار برخاسته جلو دشمن را بکبرد و یا آشکاره بگوید تا مردم خود چاره بیندیشند. از اینگونه تندبها فراوان میرفت ولی هیچگاه نتیجه دیده نمیشد. محمد علی‌میرزا در یک چنین پیشامدی نیز لجبازی فرو نمیکزاشت. برای بهانه میگفتند: با دولت عثمانی بگفتگو آغاز کرده‌ایم و با گفتگو کار را بیابان خواهیم رسانید.

فرمانفرما در آذربایجان با همه بی‌می‌که از بد رفتاری او میداشتند بی‌پرده شدن رفتار نیکی آغاز کرد و خود را هوادار مشروطه نشان داده بکاری نیرنگ‌های اتابک که مایه رنجش آزادیخواهان باشد دست نزد. لیکن در همان روزها داستانی در خوی رخ داد که بیکبار بدنهادهی اتابک را بی‌پرده گردانید.

داستان اقبال‌السلطنه و ستمگریهای کسردان ماکورا در آن پیرامونها آورده‌ایم. چنانکه گفتیم اتابک از سوی دولت اجلال‌الملک را برگزیده که بماکو بنزد اورفته بازبان از آن رفتارش بازگرداند. و انجمن ایالتی چون چاره دیگری نمیدید آقا نقی را از سوی خود همراه او گردانید. و اینان بماکورفته اقبال‌السلطنه را دیدند و گفتگو کردند. ولی بی‌هیچ نتیجه‌ای باز گردیدند.

در اینروزها در آنجا داستان دیگری پیش آمد. و آن اینکه چون از خوی یکدسته از مجاهدان را یا سربازان برای نکه داری آبادبهای آنجا فرستاده بودند ناگهان کسردان بسر آنان تاختند و چندتنی را از ایشان کشته بازمانده را از هم پراکنده‌اند. و بدیه‌های کلوانس وزورآوا تاخته و کشتار و تاراج در بیخ نکفتند. بیچاره روستاییان گریخته خود را بشهر رسانیدند. اینداستان بمردم خوی گران افتاد و حاجی حیدرخان امیر تومان که خود از

سرکردگان دولتی و دارنده زور آوا بود از شهر بآنجا رفت که دوباره از سربازان و مجاهدان نیرویی پدید آورد و با گردان بزد و خورد پردازد. اقبال السلطنه آهنگ او را دانسته چنین پیام فرستاد: «من این کارها را با دستور اتابک اعظم میکنم» و رونوشت تلگرافی را که از اتابک باورسیده بود فرستاد.

امیرتومان تلگراف را بشهر بنزد حکمران فرستاد که درباره اش از تلگراف خانه پرسشهایی کنند. این تلگراف در شهر مجاهدان را بشورایتید و یکدسته از آنان رو بنگرافخانه آورده در حیاط آنجا انبوه شدند و از رییس تلگراف پرسشهایی کردند. رییس میخواست پاسخی ندهد و برخی بیحوصلگی مینمودند و خروشی در میآوردند و در اینمیان ناگهان تیرهایی شلیک شد که یکی از آزادیخواهان کشته شد و دو تن زخم برداشتند رییس تلگراف نیز زخمی گردید. (۱) باین هیاهو نسخه تلگراف را گرفتند و چگونگی بدست آمد و ما اینک آنرا درپایین می آوریم:

«جناب جلالتمآب امیرالامراء العظام اقبال السلطنه زید مجده تلگراف شما از،
 «بابت بعضی مفسدین رسید از مراتب اظهاریه کاملاً اطلاع حاصل گردید اولاً میدانید که،
 «خدمات شما همیشه منظور نظر بوده است و کمال محبت را بشما داشته ایم از حرکات،
 «و حشیانه اینها نهایت تعجب را حاصل کردم با جلال الملك تأکیدات لازم شده و بحکومت (؟)،
 «نمودم که ملاحظه این نکات را نموده اقدامات خودشان را تغییر بدهند و ترتیبی پیشنهاد،
 «کنند که آسایش خاطر شما فراهم شود حضرت مستطاب اشرف افخم والاشاهزاده اکرم،
 «سرکار فرمانفرما دام اقباله فرمان فرمایی و سرداری کل آذربایجان برقرار شده همین،
 «دو روزه حرکت خواهند کرد دستورالعمل در این باب بایشان داده شده است استعداد،
 «و قشون هم بقدر لزوم فرستاده میشود انشاءالله بعد از ایشان رفع بعضی اتفاقات بکلی،
 «خواهد شد و بسرخي احوالات بکلی موقوف می شود شما نباید از اینگونه اتفاقات،
 «مأیوس بشوید و اظهارات مأیوسانه نمایید البته دولت در اصلاح امورات شما اقدامات،
 «خواهد کرد و از هر جهت آسوده شده باید در آن سرحد با کمال غیرت و دلگرمی،
 «مشغول خدمت باشید. (اتابک)»

از این تلگراف پیداست که آنهمه خونریزیهای اقبال السلطنه و گردان او با خشنودی از دربار بلکه با انگیزش آنجا میبوده. مجاهدان خوی از این تلگراف سخت برآشفتنند و چون سند استواری بدست آورده بودند از بدگوییهای آشکار با اتابک باز ناستادند و چون يك نسخه از آن را بتبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسید در اینجانب نیز آزادیخواهان بجوش و جنب برخاستند.

اینها در روزهایی بود که فرمانفرما در میانه تهران و تبریز راه میپیمود، و چون چنانکه گفتیم بتبریز رسید در روزهای نخست با رنجشهایی که آزادیخواهان از اتابک و

اقبال السلطنه مینمودند و جوش و خروش نشان میدادند دچار آمد، و برای آنکه در باره خود او بدگمانی رخ ندهد و خواه ناخواه تلگراف پایین را برای اقبال السلطنه فرستاد:

«خوی جناب جلالتمآب اقبال السلطنه سردار عجب است از وقتی که من بآذربایجان،
 «مأمور شده و آمدم بهیچوجه از شما کاغذ و تلگرافی نرسیده و ابدأ بمن اطلاع نداده اید،
 «که در چه کارید و چه می کنید و از وقایع ولایتی و امور سرحدی آنجا را پرتی نفرستاده اید،
 «حالا در استعلام از سلامت حال شما می نویسم و ضمناً اخطار مینمایم که بعد از ورود،
 «من بتبریز پاره ای اخبار و انتشارات نسبت باهالی و اجزای انجمن ما کو مذاکره مینمایند که،
 «باعث تعجب و حیرت من شده و ابدأ تصور نمی کنم که با وجود علم واضح شما بر وضع،
 «حالی که مزاج ولایت تغییر یافته است پاره ای اقدامات که تولید وحشت و اسباب حرف،
 «باشد بظهور برسد علی ای حال تفصیل وقایع امور ولایتی و سرحدی را که فعلاً بچه،
 «شکل است و حقیقت این اخبار و انتشارات را با اقداماتی که کرده اید تلگرافاً اطلاع،
 «بدهید که اقلاً مسبوق باشیم و چون برای امور راجع بارومیه محتمل است که یکمده،
 «سرباز لازم بدانیم نمی دانم جناب شما که نوکر و سرکرده منبیر سرحد دار دولتمین،
 «هستید و در چنین مواقع که موقع تاریک و هنگام خدمت و تحصیل نام و ننگ است می -،
 «توانید بانصد نفر از سوارهای خودتان را در وقت لزوم بارومی بفرستید و این خدمت،
 «را باید بکنید و امیرالامراء العظام محمد پاشا خان فوج ما کو مستعد و مدتی است که،
 «بجائی بمأموریت نرفته اند و باید بالضروره حاضر نمایند و باتفاق خود و با يك دو،
 «نفر صاحب منصب قابل و لایق کار آزموده بارومی ببرد و این خدمت را انجام بدهد،
 «جواب این مطالب را بوسیله تلگراف اظهار نمائید. فرمانفرما»

ولی در سایه بهم خوردگی میانه اقبال السلطنه و خویبان این تلگراف پس از سی و اند روز باو رسید و پاسخی را که در آن هنگام اقبال السلطنه داد در جای خود خواهیم آورد. در اینجا میباید بتهران بازگردیم و باز چند سخنی از بست نشینان رانیم:

چنانکه گفتیم اینان در عبدالعظیم چاپخانه سنگی برپا کرده «لایحه» ها مینوشتند و چاپ میکردند و بهمه جا میفرستادند. این «لایحه» ها بی هنایش نمیمانند و در میان مردم گفتگو هایی پدید میآورد. در شهرهای دور بدخواهان مشروطه آنها را دستاویزی میساختند. لایحه ششم مرداد که آوردیم نمونه نیکی از خورده گیریهای بیجای ایشانست: «افتتاح مدارس نسوان، صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راههای آهن و استجلاب صنایع فرهنگ، استهزاء مسلمانها در حواله دادن بشمشیر حضرت ابوالفضل و با بسرپل صراط، اینها و مانند اینهاست بهانه هایی که میکردند و با يك جنبش بزرگی دشمنی نشان میدادند.

لیکن این بهانه ها با همه بیپاییش در آنروز ها کارگر توانستی بود. مردم باین

(۱) حبل المثنین می نویسد: مرد.

« اینهمه فتنه و فساد و آشفتگی بلاد و عباد همزادش بوده باشد . »

با همراهی که سید یزدی با اینان میداشت و دولت عثمانی نیز با و پاسداری و پشتیبانی بسیار نشان میداد .

پس از پراکندن لایحه مرداد باز در مجلس گفتگوزاینان بمیان آمد . نمایندگان گفتند . باری جلوگیری از چاپخانه کنند . مجلس در این باره پافشاری بوزیر علوم آورد وزیر علوم بحکمرانان تهران نوشت و او کسانی برای بدست آوردن چاپخانه فرستاد . لیکن بست نشینان ایستادگی نمودند و چون در نهان شاه پشتیبانی از ایشان می نمود کاری پیش نرفت . حاجی شیخ فضل الله و همدستانش بسیار آروزمند میبودند که آخوند خراسانی را با خود همراه گردانند و باین کار بسیار میکوشیدند . مثلاً تلگرافی باخوند و دیگران میفرستادند بدینسان : مجلسیکه شما فرموده اید « مجلسیکه اساس آن با امر مسروف و نهی از منکر و رفع ظلم و حفظ بیضه اسلام و رفاه عامه باشد ، ما فرمانبرداریم و خودخواهان چنان مجلس میباشیم . لیکن این مجلسیکه هست آن نیست که شما فرموده اید . بدینسان راه بانان نشان میدادند که از پشتیبانی دارالشوری باز گردیده و چنین گویند که ما این مجلس را نگفته بودیم . این مجلس آن نیست که ما میخواستیم . ولی آخوند و حاجی شیخ چون از راه و کار اینان آگاه میبودند پاسخ می دادند : ما همان مجلس را که در بهارستان برپاست میکوییم .

در يك نامه ای که محرر حاجی شیخ فضل الله از زبان او بپسرش در نجف نوشته چنین میگوید : « افسوس که حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیت الله آقای آخوند مدظله العالی در این واقعه گوش بکلمات و اراجیف مفرضین دادند و مساعدت در دفع و رفع زنادقه و ملحدین و تشبید شرع مبین فرمودند . همان قسم که در همه موارد بر همه مقدم بودند در این واقعه عقب افتادند . »

حاجی شیخ فضل الله با خط خود مینویسد : « بحمد الله مقاصد اسلامیه بکوری چشم من بنکره در شرف پیشرفت روسیاهی بدوغال ... امیدوارم که جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای آخوند تا بحال رفع شبهه از ایشان شده باشد . اینها چون دلبلیست بارجمندی جایگاه آخوند و استواری پای آنشادروان در اینجا مینویسیم .

در نامه دیگری محرر امیدواری به پیشرفت کارشان نموده چنین مینویسد : بحمد الله تعالی امور خیلی پیشرفت کرده حقانیت و بیفرضی حضرت مستطاب حجة الاسلام روحی فداء بر همه کس معلوم و مشهود گردیده . مخالفین و معاندین که میگویند کلمه حق بر ادبها الباطل در این ایام بواسطه نشر لوایح و مطبوعات زاویه مقدسه که مردم بیدار شده اند خیلی در هیجان آمده اند ... »

در اینجا يك لایحه دیگری نیز از ایشان میآوریم . این نطقیست که شیخ علی لاهیجی نامی کرده و در تاریخ بیست و پنجم مرداد (۷ رجب) بچاپ رسیده . این نیز نمونه های



پ ۱۳۰

یکدسته از آزادیخواهان تبریز

این بیکره نشان میدهد آزادیخواهان تبریز را در باغ ملی آرامنه در جشن سر سال مشروطه . پندارها پابستگی میداشتند و کیش شیمی پایه اش باینگونه باور هاست . از آنسوی نا - سازگاری مشروطه و قانون اساسی اروپایی با کیش یا دینی که مردم داشتند در خور چاره نمیبود . باین لایحه در روزنامه های فارسی پاسخهایی نوشتند ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویه کاری و فریبکاری نبوده . دوباره میگویم : اگر پشتیبانهای آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی از نجف نبودی اینان مشروطه را بر انداختندی بویژه

نیکی را از بهانه جویبهای آنان در بر میدارد. آنچه را که روزنامه‌ها ایراد میکرد بیشتر آنها دروغ میباشد و چنین چیزهایی در روزنامه‌ها نمی‌بوده.

بسم الله الرحمن الرحيم

«معروض رأی برادران ساکنین تهران و مسلمانان آن سامان ،
 «میدارد که شما را قسم بحق آنخدایی که بعقبه خودتان او را ،
 «شناسا هستید و پرستش دارید لحظه‌ای پنبه غفلت را از گوش دل ،
 «بردارید و با دقت نظری در این بیان قاصر نمائید که بمثابعت ،
 «قول خدا (و ما ارسلنا رسولا الا بلسان قومه) جمیع مطالبش قریب بفهم عوام نوشته ،
 «شده و ببینید اگر نشانی از حقانیه دارد بی تأمل از روی انصاف تصدیق هیئت مهاجرین ،
 «زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم را بفرمائید تا حدیث شریف مسلم (المسلم من سلم ،
 «المسلمون من یده و لسانه) شامل حال شما بشود و مستوجب سخط و غضب پروردگار نشود ،

«و با او از بلند بهمه شما ،
 «میکوبم ای کسانی که ،
 «نظر بسلسله مخلوقات ،
 «و آثار آفاقه و ،
 «دانسبه و براهین عقلیه ،
 «و دلائل نقلیه و صیغه ،
 «الهیة انکار وجود صانع ،
 «ندارید بلکه بت ،
 «پرستان هم نظر بآیه ،
 «شریفه (هؤلاء شعما و ناء ،
 «عند الله) بتان خود را ،
 «شفیمان در نزد خدای ،
 «منان میدانسته نه خدای ،
 «زمین و آسمان و از ،
 «برای خدای خود در ،
 «خلق واسطها که انبیا ،
 «بوده اند قائلید و محمد ،
 «بن عبدالله را خاتم ،
 «النبیین میدانید و از ،
 «برای او خلقا و اوسیا ،



پ ۱۳۱

قوام الدوله

یکی از آزادیخواهان تهران

«دوازده گانه معتقدید و این اقرار لسانی و اعتقاد قلبی را ایمان خود و اسباب نجات خود ،

«دانسته‌اید و بمقتضای آیه شریفه انما المؤمنون اخوة هم مذهبمان خود را تا چندی قبل ،
 «برادران دینی و اخلاء ایمانی خود را اصداق روحانی یاد میکردید و الفت و زیارت و ضیافت ،
 «و قضاء حاجت احیاء ایشان و عیادت مرضی و مشایعت موتی ایشانرا عبادت و موجب نجات ،
 «دارین خود میدانستید و ارواح آباء و اجداد و امهات خود را از تلاوت قرآن شادمیساختید ،
 «و علماء اعلام و پیشوایان اسلام را که نظر بفرمایش علماء امتی کاتبیاء بنی اسرائیل مثل ،
 «پینمبران می‌پنداشتید و نظر بفرمایش العلماء و رثة الانبیاء و ارثان ایشان واجب الحرمة ،
 «میدانستید و اگر خطائی از ایشان بنظر می‌آوردید میگفتید جاهل را بعالم بحثی نیست و هر ،
 «نقصی را بر جهل خودتان وارد مینمودید و میگفتید چشم کج خویش را بدر آرزو تا دیده ،
 «نبیندش بجز راست و بمثابعت حضرت ختمی مرتبت من اکرم عالمأ فقد اکرمتمی هر گونه ،
 «اعانت و خدمات را نسبت بایشان روا نمند بودید و هر گاه پریشانی در امور زندگانی روی ،
 «می‌داد بفرمایش (الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر) خود را تسلیه میدادید و در کثرت ظلم ،
 «و جور زمان خود را نظر بحدیث به یملؤ الله الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً ،
 «چون عدالت تامه را منحصر بزمان ظهور حضرت حجة می‌دانستید لهذا منتظر قدم ،
 «معدلت لزوم آنحضرت بوده‌اید الحال چه واقع شده است میان ما و شما ای صاحبان این ،
 «عقاید مذکوره در این مدت قلیله که سست عنصری خود را نشان این و آن داده‌اید و ،
 «بمحض آنکه صیت مجلس معدلتی از برای طفیان ظلم ظلام و جور و عدوان بلند شد و ،
 «مجدانه از سلطان عصر خود خلد الله ملکه خواهش نمودید که سلطنت و حدانیه و منفرد باش ،
 «منبسط در جمعی از نفوس بی غرض و متدین دانشمند بشود و لسی فقط در امور دولتی تا ،
 «تسویه بقدر امکان در امور معیشت رعیت پیدا بشود ،

«ناگهان دیده شد که روزنامه‌هایی بهم رسید در تعداد بیش از هشتاد و شب نامه ها ،
 «و اعلاناتی از این طرف و آن طرف همه آنها محتوی بر سخنان سخیف و کفریات گوناگون و ،
 «دهرزگیهای رنگارنگ و بدست شما ضعفا الايمان افتاد که بدل نمودید ادعیه و اذکار و تلاوت ،
 «قرآن صباح و مساء و عزاداریهای حضرت سیدالشهدا را به خواندن و تصدیق آنها یا سکوت ،
 «در آنها در صورتیکه شما همان کسانی بوده‌اید که در سه سال قبل در مجلس روضه ،
 «مسجد میرزا موسی از استماع روزنامه حبل المتین کلکته که نوشته بود مردم کرور ها ،
 «لنوا خرج زیارت خامس آل عبا کنند و یک مشت خاک باسم تربت آورند و مخارجی در ،
 «راه حج کنند و در عوض قدری آب شور و تلخ باسم زمزم آورند صدای خود را در ناله و ،
 «گریه با آسمان رسانیده بودید الحال از کثرت انس روزنامه ادراک و شعور شما تغییر ،
 «کرده و رغبت بمناشرت فرنگیان و فرنگی مآبان و طبیبیان و لامذهبان پیدا کرده‌اید ،
 «و جلیس یهود و نصاری و فرقه ضاله بابیه شده‌اید و مانند کسانی که منکر خدا و ،
 «رسول و اوصیاء و آیات قرآنی و اخبار نبویه اند شده‌اید و بسخنان بیهوده و وعده های ،
 «بی اثر چهار نفر دنیا پرست لامذهب مکار که انتظار آبادی مملکت و زیادتی ثروت و ،

« آزادی رعیت را بشما می‌دهند فریب خورده‌اید و از مؤانست علماء و ابراز و اختیار ،
 « صاحبان دیانت و حجج اسلامیه و مقتدایان نماز خود که ماسدام العمر بسايشان اقتدا ،
 « داشته اید سرپیچان شده و عداوت ورزیده‌اید با خود گفتم سبحان الله مشکل دو تاشد ،
 « یکی بروز این همه روزنامه کفر آمیز در مدت قلیله از ابتدای بروز این مجلس ملی ،
 « دوم عود شما مردم نماز جماعت کن مسئله دان شب زنده دار لیبالی جمعه حضرت عبدالعظیم ،
 « از اغتقادات قلبیه و اقرار بر لسانیه و تبصیت اهل ضلال در گفتار و رفتار پس هاتف غیبی ،
 « در حل این دو اشکال باین متوال جوابم داد که ای فقیر منزوی که ماسدام العمر وقت ،
 « ضرورت مانند کور و کور و لال مثنی بین الناس مینمودی و خود را در قید اطاعت فرمان ،
 « امیر مؤمنان ترک دنیا الخسة شرکائها و کثره عنائها و قلة بقائها در آورده بودی ،
 « و همواره افعال مؤمنین را حمل بر صحت مینمودی و مردم را از اذیت بدی و لسانی ،
 « سالم گذاشته بودی مگر ملتفت کید اشرار و مکر فجار نشدی که دزدان ایام دنبال بازار ،
 « آشفته میگردند و هر مجلسی که در این زمان بر پاشود و ده نفر در او جمع آیند چهار ،
 « نفر طبیعی یکنفر بایی دو نفر فرنگی مآب و سه نفر هم شیمه اثنی عشری آنهم جاهل ،
 « مرکب یا عامی محض یا تابع شهوت و بنده شکم که معنی فهم رانداند فضلا از آنکه ادراک ،
 « خیر و شر را بنماید پس چه خواهد بود حال مجلسی که باسم معدلت منعقد و معدش ،
 « يك صدوسی نفر از وکلا و منتخبین باشد که البته در این مجلس همه قسم از مردم مذکور ،
 « خواهند بود بعلاوه حاشیه نشینان که اشتروا مرضات المخلوق بسخط الخالق و در این ،
 « چند روز دنیا فروخته‌اند حظوظ اخرویه خود را بدراهم و دنانیر پست دنیا که این مردم ،
 « سالهای زیادی انتظار امروزی را داشته و تخم تهیه آنرا در اراضی ایران می‌کاشتند ،
 « از انمقاد مدارس جدیده اطفال و بردن اطفال نابالغ را بآن مدارس از برای طبیعی ،
 « کردن ایشان و تشبه بفرنگیان در عینک و چوب دستی و سر پوست خبکی و ستره و شلوار ،
 « و ارسی صدادار و شاشیدن بدیوار برای بردن دین احمد مختار تا امروز این مجلس ،
 « شورای ملی فراهم شده دست آویز لامذهبی ایشان گردیده و اینگونه روزنامه ها را اسباب ،
 « کار خود کرده و در مستضعفین اسلامیان انداخته و رواج داده اکثر مردم را از بسی ،
 « اطلاعی از حقایق امور فریب داده و از عقاید اولیه که درباره اختیار و ابرار و علما داشته‌اند ،
 « برگشته و ذکر خیر ایشان الحال بسوء و مذمت مبدل شده و این نتایج خبیثه و عواقب ،
 « و خیمه کاشف از عاریت ایمان ایشان بود و کثرت حبله و مکر و خدعه و کذب و ،
 « قساوتشان ای برادر دینی مجلسی کجا و مذهب کجا تو رفتی مجلس برای تعدیل امور ،
 « دولت فراهم کنی یا اظهار مذهب که این روزنامهجات را محرك شده و مردم می را برای ،
 « افساد بر منبر بالا میکنی و گوشه و کنار مجلس چهار نفر را برای تصدیق آنها مینشانی ،
 « که صدای خود را بلند کنند و سایر مردم را بشور و غوغا آورند و اگر از کفریات آن ،
 « در روز نامهجات سؤال کنی می گویم از جمله روزنامه حبل المئین مذکور در باب زیارت

« خامس آل عبا و حج بیت الله که امروز دنباله آنرا این حبل المئین در روزنامه یکصد ،
 « و هشتاد و سه نوشته و قتل عثمانی را در ارومیه بهانه ترك رفتن بخاک روم و زیارت کرده ،
 « که مردم باسم تلافی زیارت را موقوف کنند و دیگر اعلان مجاهدین قفقازیانست که ،
 « بطهران فرستاده شد و بنجف اشرف هم رفت و از آنجا علماء بطهران نوشتند و در ،
 « روزنامه یکصد و چهل و سه مجلس درج شده که دین پیغمبر را کهنه نوشتند و پیغمبر ،
 « و عیسی را شاگرد سیاسی دانهای اروپا و علمای سیاسی دان این زمان گفته و در ذکر ،
 « اختیار رسول و امام تهدید بقتل و اسیری و نهب اموال نموده و نوشته بعد از این بمزخرفات ،
 « کهنه گوش نخواهیم داد و بیشتر از این فضولی نکنید و در روزنامه صور اسرافیل دین ،
 « پیغمبر را باز یچه خبر داده و در روزنامه کوکب دری آباء و اجداد خود را در عقاید و ،
 « اعمال سابقه ابله و احمق یاد کرده و در روزنامه سیزدهم عراق عجم مجلس شوری را ،
 « تالی کعبه و بیت العتیق بلکه بیعضی عبارات اشرف شمرده و مردم را امر بتوجه او حتی ،
 « عند الموت کرده و نیز در لایحه مبروقه فرمایشات نبی را از اثر گوشت سوسمار و بخار ،

« شیرشتر دانسته و در کتاب طالب .

« اف صرف اضحیه و قربانی و زکوة ،

« را سفاهت شمرده چنانکه فخر .

« الاسلام در روزنامه خود زکوة ،

« فطره و نذورات شمع شب عاشورا ،

« و سایر خیرات را از تحت قانون ،

« خارج نام برده و در کوکب دری ،

« تحصیل علوم دینی و فقهیه را تضییع ،

« عمر شمرده و گفته که انسان باید ،

« در ترقیات سیاست و ازدیاد ثروت ،

« بر آید و این اجمق ندانسته که امر ،

« در زق و اجل با خدا است ای بسا ،

« مردم که تدبیرها در حفظ و جلب ،

« رزق کرده بجائی نرسیده و اگر ،

« هم رسیده با عمرش سر آمده و یا ،

« از دین بدر رفته ان الانسان لیطنی ،

« ان رأه استغنی ای مسلمانان با .

« انصاف خود تصور نمایند که آیا این ،

« توهین علم و تخریب و توهین احکام شرعیه هست یا نه و نیز در کوکب دری حواله کننده ،
 « بشمشیر ابوالفضل را مسخره کرده و در شب نامه امام زمان را موهوم نوشته و در ،



پ ۱۳۲

میرزا علی خان یاورزاده

(یکی از آزادیخواهان تبریز)

« روزنامه ندای وطن فاحشه‌خانه و شراب‌فروشی را برای مخارج تنظیمات بلدیّه و تعمیر ،
 « خانها لازم شمرده و در روزنامه تنبیه علمای مذهب جعفری را بصورت حیوانات کشیده ،
 « چنانچه در روزنامه زشت و زیبا صورت پیغمبر (ص) و سلطان محمد علی شاه را در دو ،
 « صفحه کشیده و پیغمبر (ص) را مقنن سیاست مملکت عربستان گفته و بس و مخالف ،
 « قرآن شده و متصل در هر انجمنی فریاد زنده باد آزادی و برادری و برابری زنند که ،
 « باین آواز های تجری ایشان بجائی رسیده که مرد یهود با طفل مسلم لواط کند و ،
 « دیگری متعرض زنان عقیقه میشود و از جمله کارها مساوات کردن بین یهود و نصاری ،
 « و مجوس و مسلمانست که همگی در احکام حدود مساوی باشند پس من بشما میگویم ،
 « وای بر شما مسلمانان که شما خواندن این روزنامه ها را مایه ترقیبات و ادراک خود ،
 « دانسته اید و مخارج زن و بچه خود را صرف آنها کرده اید که از اهل اسلام و علماء ،
 « برائت پیدا کنید بدرجه ای که گویا هرگز با ایشان هم کیش نبوده اید و این علماء را که ،
 « بعد از غیبت کبری حجة بر شما هستند بهزار معایب واخذ درهم و دینار متهم ساخته اید ،
 « و مخالف مجلس نامیده اید با اینکه اینمجلس مجلسی باشد که بعض اجزاء آن که بدنام ،
 « کنند دیگرانند چون شب در آید در خانهای یکدیگر در آیند و تا صبح صرف شراب ،
 « و عرق و عیش نمایند و ظلمش صدبرابر زمان استبداد شده زیرا که در استبداد اگر یک نفر ،
 « ظالم بود الحال از اخذ رشوه و ظلمهای گوناگون مجلسیان صد ظالم پیدا شده و جمیع ،
 « مردم از جمیع کسب و کار و مدد معاش افتاده اند و مخالف اینگونه مجلس را مثل منکر ،
 « ضروریات دین که نماز و روزه و حج است بر دین شهرت داده اند ولی علماء کسانی هستند ،
 « که از مهد تالحد جمیع عبادات و معاملات و عقود و انکحه و ایثاعات و آبادی دین شما ،
 « بدست ایشانست مگر نه این عداوتها و فتنه ها از تاسیس این مجلس شورای ملی شده ،
 « که از حدوث این امر عظیم و اختلافات مردم برای دزدان دین که زنادقه و آزادی ،
 « طلبانند بازار آشفته پیدا شد و خود را در مجلس در آورده و امور مجلس را از اهلش ،
 « گرفته و مجلس را دست آویز عقاید فاسده و افعال شنیعه ساخته و محترمین از ذراری ،
 « رسول را و اهل عفت و طلاب دینیه آشکارا از چوب ستم مجروح نمایند و جمیع علماء ،
 « و عوام را بهم انداخته و چون غرضشان تخریب قوانین محمدیه است خوشحالی میکنند ،
 « و حال آنکه مجلس برای مطالب دولتی تاسیس شده نه برای امور دینی و اگر راست ،
 « میگویند چرا راضی نشدند که سه چهار فقره مطالب شرعی که منظور حضرت حجة الاسلام ،
 « نوری و ممضای علماء بزرگ نجف اشرف دامت برکاتهم است و تلگرافات عدیده و ،
 « مرقومات کثیره فرستاده اند در نظامنامه اساسی درج شود که این همه تهمت ها از آن ،
 « طرف ولو ایح رفع اشتباه از این طرف پیدا نشود پریدون لبطفنوا نورالله باقواهم و ،
 « یا ای الله الان ینم نوره ای مسلمانان انصاف بدهید آیا این مردم مخرب مجلسند یا کسانی که ،
 « در ابتداء تاسیس این اساس بزرگ مجلس ملی جد و جهد ها کرده و زحمت بی منتهی ،

« برای اصلاح قانون خارجه کشیده اند بمحض آنکه بسرای تهذیب مجلس از منهیات ،
 « شرعیه در لایحه خود از جانب قاطبه اسلامیان نوشته که این مجلس باید از روی قانون ،
 « محمدی باشد چهار نفر زنادقه و طبیعیه عکس مراد خود را از این مطلب فهمیده که ،
 « آزادی مطلق باشد عداوت با آن بزرگواران ورزیده و در صدد شتم و قتل برآمده ،
 « و گروهی از اهل اسلام هم که مؤمن و مسلم ظاهری اند با آنها همراهی کرده و بدرجه ،
 « با آن بزرگواران عداوت ورزیده که ناچار بزایوه مبارکه حضرت عبدالعظیم (ع) ،
 « پناهانده شده اند و شما این قدر بی توفیق شده اید که در این زمان امتحان که ادعای ،
 « یاری امام زمان را دارید عوض آن شمشیر زبان را برداشته اید و بجان نواب آن ،
 « حضرت افتاده اید آفرین آفرین بردین و ایمان شما مگر ندانسته اید که خدا هرگز ،
 « زمین را از حجت خالی نگذاشته و آنحجة انبیاء بود و یا اوصیاء و بهر پیغمبری از برای ،
 « امور معاد و معاش امت فانونی در کتب آسمانی فرستاده و به پیغمبر ماکه اکمل جمیع ،
 « انبیاء بوده است از برای امتش که اکمل امم سابقه بوده اند قوانینی در قرآن فرستاد ،
 « که اکمل جمیع قوانین سابقه بوده است که تا روز قیامت بماند و حاجتی بقانون اروپا ،
 « و آلمان مثلا نداشته باشد و اگر قانون این پیغمبر خاتم ناقص بود بر خدا لازم بود که ،
 « بعد از آن حضرت پیغمبری بیاورد و قانون عطا نماید تا حجتش بر خلق ناقص نماند و جزاء ،
 « سوء اخروی از روی ظلم نشود و می بینیم کسی را نیاورده بلکه قانون آن حضرت را ،
 « گوشوار گرانبها همه مردم خارجه کرده که امروز قوانین خود را از آن قانون اقتباس ،
 « کرده اند و بعد از انبیاء و اوصیاء علماء تارك هوا حافظ دین خدا و تابع امر مولی ،
 « مکلفانند و امور آن قانونی را که یدأ به ید با ایشان رسیده بمردم برسانند و مردم مقلد ،
 « ایشان باشند پس چرا ای امت سرکش طاغی این همه توهین و استخفاف باین علماء ،
 « مینمایید و در چنین وقتی که از مذاهب مختلفه هرج و مرج بسیار وقتل بیشمار در اکثر ،
 « بلاد پیدا شده دین و آئین خود را فراموش کرده در نهایت راحت نشسته اید و در صدد ،
 « فحش از علماء با دین و مهاجرین بر نمی آئید که متصل داد دین و صدای و امجد و قرآنا ،
 « بلند دارند ای اهل اسلام مگر پیغمبرتان نفرموده اهانت عالم اهانت من و اهانت من ،
 « اهانت خداست ورد بر علما رد بر من ورد بر من رد بر خداست مگر نمیدانستید که هر گونه ،
 « فسادى ظاهر شود از مخالفت شما است و خللی در دین علماء ظاهر نخواهد شد ای با انبیاء ،
 « و مرسلین و خلفاء راشدین و علماء عالمین که قتلها در حفظ دین از جور معاندین دیده و از ،
 « شتم و طعن و لعن آنها تزکیه حاصل کرده اند ای تابعین هوی و هوس چرا صدای حق ،
 « علما را بیاطل گوش زد مردم عوام میکنند و شیاطین وارد در دست و پای مردم ابله افتاده اید ،
 « و متصل مکاتبات علماء و تلگرافات آقایان و حجج اسلامیه نجف اشرف را مخفی و یا تنبیر ،
 « داده بطبع میرسانید و متصل اشتباه کاری میکنند و از آیات و اخبار خوانی و نویسی خود ،
 « در مناظر و روزنامه جات بیشتر از مهاجرین زاویه مقدسه داد مسلمانان میرزیدمانند بنی امیه ،



پ ۱۳۳

حکیم الملك (یکی از نمایندگان مجلس)

این بیکره در سالهای دیرتر برداشته شده و او را در رخت وزیری نشان میدهد.

محمد تقی که خود بهوا داری از اتابک شناخته میبود گفتگویی آنشب را کرد و گفته های یحیی میرزا را بمیان آورد و بسختی بسیار درازی پرداخت که باید باین کسان که آبروی نمایندگان را میپزند کیفیت داده شود و بیشتر نمایندگان در آن زمینه سخنانی راندند و بر آشتگی نشان داده خواستار شدند که یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا بیاز پرس کشیده شوند. آن روز بیشتر زمان مجلس با این گذشت ولی نتیجه ای بدست نیامد و پیش آمد در

« که بآیات و اخبار قتل سیدالشهداء (ع) را واجب کردند و در سدد آن نیستید که چهار روز بعضی از اهل منبر مفسد و روزنامه های فاسد را موقوف بدارید و اینهمه انجمنها که اسباب اختلال امور معاش همه مردم است برپا نکنید شاید امر این مجلس عظیم انجام پذیرد »
 « شماها که در حقیقت بقانون خارجه هم رفتار ندارید مگر نشنیده اید که در انگلیس مجلس منحصر بیک مجلس پارلمنت است و شما هر دسته و در هر گوشه تهران مجلسی بیک اسم و رسم برپا نموده اید و اسبابها از برای دخل خود فراهم کرده اید ای اهل اسلام آیا رواست که مملکت مملکت اسلام و سلطان سلطان اسلام و علماء علماء اسلام و قانون قانون محکم قرآن باشد چهار نفر لامذهب بخپال فاسد و تمهیدات باطله قانون اجانب را در مملکت اسلام جاری نمایند و حال آنکه با وجود سی کرور مسلم البته اختلاف و نزاع پیدا میشود و هرگز این امر عاقبت پیدا نخواهد کرد پس شما بعلاوه آنکه عقل ایمان ندارید عقل معاش هم ندارید و داد اسلام و عقل میزینید ای لامذهبانیکه اهل سلام را بهسم انداختید چرا و کما فی السابق مشی ندارید و از وجود نابود خود مجلس را معطل گذارده اید و همه مردم را وعده اتمام قانون میدهید آیا گمان میکنید که میتوانید چهل کرور مسلم را لامذهب نمایند و الله هنوز غیرت اسلام نرفته علماء طهران و سایر بلدان جایی نرفته اند نمیتوانید که آزادی مطلق را در بلاد اسلام جاری کرد اگر چه بمقاتله باشد و این قتالها مشید امر مجلس و موجد مراد شما نخواهد بود بگذارید عموم مردم اتحاد ورزند و بفانوی محمدی و این مجلس را منظم دارند تم الکلام والسلام علی من اتبع الهدی»

در این هنگام در تهران کابینه اتابک در نزد مردم بیکبار بی ارج گردیده

زبان مردم بیدگویی باز شده بود. بلکه بسیاری از ایشان از مجلس نیز بعنوان آنکه از اتابک هواداری مینماید بد میگفتند. روز یکشنبه دوازدهم مرداد (۲۴ جمادی الثانی) که هنگام پسین مجلس برپا میبود و شب هنگام پایان رسید و کم کم نمایندگان

خواستن مردم
کناره جویی
اتابک را

بیرون میرفتند در آن میان در حیطه بهارستان انبوهی از تماشاچیان گرد آمده از نایم نیه های کشور و از بی پروایی دولت و از سست کاری مجلس سخنها میگفتند و هر کس چیزی میسرود. از جمله یحیی میرزا که یکی از آزادیخواهان بشمار میرفتی بگفتار پرداخته بدگویی آشکار و بسیار از مجلسیان کرد و نتیجه سخنانش آن بود که وزیر داخله نمایندگان را با پول فریفته و اینست نمیکزارد کارها درست بشود. سپس کسانی از ایشان «تکفیر نامه» اتابک را که چند سال پیش بنام آنکه علمای نجف نوشته اند پراکنده شده بود بیرون آورده خواندند و آنچه بدگویی توانستند دریغ نداشتند. پس از این گفتارها پیشنهاد شد که فردا بازارها را ببندند و با این هایه پراکنده گردیده بخانه های خود رفتند. این نمونه ای بود که پرده اتابک دریده شد.

روز سه شنبه چهاردهم مرداد (۲۶ جمادی الثانی) که باز مجلس برپا گردید سید

بیرون پادآوازی پیدا کرد .

در اینمیان از ارومی تلگرافهای دادخواهی پیاپی میآمد ، پس از شکست مجد السلطنه کردان تاراجگر مرز نشین جلو گیری در پیش خود ندیده و در روستاها بناخت و تازپرداختند . در دبه های ارومی آسوری و سنی و شیعی همگی هستند . کردان تنها بسنیان پاس گزارده بدیگران کشتار و تاراج دریغ نمی گفتند . این بود بیچاره دهبیان خانه و کشتزار های خود را گزارده در آن هنگام بهره برداری نالان و گریبان رو بشهر میآوردند و در کوچه ها بسرگردانی میپرداختند .

کونسولگری روس بنام مسیحیگری و به سیاست دلجویی در کونسول خانه را بروی آسوریان باز کرد و با آنان خوار و بار و پول داد . همچنین کونسولهای آمریک و انگلیس دلسوزی نمودند . چنین گفته میشد که بنام دولتهای خود بدولت عثمانی گله ورنجیدگی نشان داده اند ، و همین مایه دردی بمسلمانان میشد که چرا دولتی نیز بشکهداری و پاسبانی از آنان بر نمبخیزد . این بود پیاپی بتهران تلگراف میفرستادند و دادخواهی مینمودند ، و این تلگرافها آزادیخواهان را می شورانید و انجمنهای تهران که اینزمان فراوان شده بود بشور و جنبش بر میخواستند .

روز پنجشنبه شانزدهم مرداد (۲۹ جمادی الثانی) نمایندگان ازی و یک انجمن در یکجا گرد آمده نامه ای بمجلس نوشته چنین خواستند که بدولت در این باره فشار آورده شود .

سپس روز چهارشنبه بیست و نهم مرداد (۱۱ رجب) ، یک شور و جنب دیگری در انجمن آذربایجان رخ داد . چون یک تلگراف بسیار درازی از مردم ارومی رسیده بود آذربایجانیان در انجمنی گرد آمده نخست آن تلگراف را خواندند ، و سپس بگفتگو پرداختند . گفته میشد دولت آشکاره بی پروایی مینماید . یکی گفت . از وزارت داخله بیازرگانان آذربایجان با تلفون پاسخ داده گفته اند که دولت دستور داده در آذربایجان از هر سواران و سربازان رو بارومی آورند و در آنجا لشکر گاهی پدید آورند . دیگران بپایهوی برخاستند که اینها همه دروغ است . دولت بما خواب خرگوشی میدهد . کم کم هایهوی بیشتر گردید . کسانی بکریه افتادند و سر انجام بر آن نهادند که همگی بمجلس رفته به گفتگو پردازند و برکنار گردانیدن کابینه را بخواهند ، و با آن انبوهی و هیاهورو بمجلس آوردند و چون فرارسیدند از مجلس تقی زاده و میرزا فضلعلی و حاجی امامجمعه برای خاموش گردانیدن ایشان بجلو دویدند ولی مردم خاموش نمیشدند و سرانجام گفته شد پنج تن از میان خود برگزینند که بمجلس روند و بفرستادگی از آنان گفتگو کنند .

این پنج تن چون بمجلس رفتند صادق رحیم اف که یکی از ایشان بود بسخن پرداخت . منبع الدوله بهوا داری از اتابک میکوشید و پاسخهایی میداد و نداشتن پول و سربازرا بهانه میآورد . سپس با وزیر علوم (حاجی مخبر السلطنه) که در مجلس میبود گفتگو

آغاز شد که چون این تکه ارجدار است خود گفت و شنید را میآوریم :

رحیم اف : بنده از طرف اینمردم سؤال میکنم آیا این وزیر داخله مسئولیت نظم داخلی را قبول فرموده یا نه ؟ . .

وزیر علوم : بلی ما هر هشت وزیر قبول مسئولیت کرده ایم .

رحیم اف : بنده هر هشت وزیر را عرض میکنم . در صورتیکه میفرمایید قبول مسئولیت فرموده اید پس جهت چیست که داخله خودتان را نظم نمیدهید ؟ ! . .

وزیر علوم : اینقدر که از قوه ما بفعل میآید و لازمه کوشش است که میکنیم .

رحیم اف : پس معلوم میشود که بیش از این از قوه این هشت وزیر بفعل نمیآید که نظم بدهند . در هر صورت بنده هم از طرف این مردم عرض میکنم که ما هم باین اندازه قانع نیستیم .

وزیر علوم : ما شب عیش خودمان را آنشب میمانیم که استعفاء داده باشیم . لیکن چند روز قبل در مجلس هم گفتیم وجدان ما مانع است که در وقت استراحت و آسایش بودیم و در اینوقت که وقت کار و زحمت است خود را عقب بکشیم و علاوه یقین میدانم آنروزیکه ما پایمان را عقب گزاریم مملکت ایران بیادفنا خواهد رفت .

رحیم اف : این گمانیست که خودتان میفرمایید .

وزیر علوم : شاید اینحرفی که شما میزنید سایر مردم راضی نمیباشند .

رحیم اف : بنده از طرف مردم عرض میکنم . در صورتیکه این وزرای مسئول ادارات خودشان را منظم ندارند یا مانعی داشته باشند یا اینکه نخواهند نظم بدهند استعفا بدهند با کمال تشکر و امتنان قبول خواهیم کرد . از طرف مردم می گویم : از امروز تا ده روز دیگر هر گاه وزراء ادارات خودشان را تنظیم و اغتشاش سایر ولایات را رفع کردند قباها والا باید استعفاء بدهند و هیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد .

رئیس مجلس : خیلی خوب .

وزیر علوم : اگر سر یازده روز یکی بزند سربکی را بشکند از وزراء خواهید دید ؟ ! .

رحیم اف : بنده آنچه را که اسم او را بینظمی میگویند عرض میکنم و او را ایراد خواهیم گرفت .

تا اینجاست رویه گفتگو . ببینید تا چه اندازه پرده در می میرفته . از اینسخنان حاجی مخبر السلطنه و از بهانه آوردنهایش پیداست که با همه این فشار مردم ، اتابک و همراهان او در اندیشه کناره جوئی نمیبودند و چنین میخواستند که بمانند تا مشروطه را از میان ببرند . چون در این هنگام دوتن از وزیران کم میبودند ، زیرا وزیر جنگ (کامران میرزا) را مجلس برکنار گردانیده و وزیر عدلیه (فرما نقرما) بوالیگری آذربایجان رفته بود ، باین عنوان در روزنامه حبل المثنین تهران گفتار درازی زیر عنوان « بحران وزراء » نوشته گردید و چون آن ناخشنودیها از سوی مردم میشد گمان بیشتر بآن میرفت که کابینه کناره

جوید ، ولی اینها جز پندار نمیبود و اتابك دو تن دیگری برای پرکردن جاهای تهی برگزیده و برای کاستن از تندى جوش و جنب مردم هم چاره میانیدشید ، و رویهمرفته بوارونه آنچه مردم میپنداشتند دراندیشه پایداری و پافشاری میبود . از آنسوی چنانکه خواهیم دید مجلس نیز هوای او را میداشت و بیشتر نمایندگان بویژه رئیس مجلس وسید محمد تقی و دیگران با آنکه نیرنگهای او را میدیدند دست از پشتیبانی برنمیداشتند .

در همین هنگام از آذربایجان نیز دشمنی آشکار با اتابك نموده خیزش آذربایجانیان میشد . زیرا مجاهدان خوی ، بدانسان که گفتیم بتلگرافخانه بدشمنی اتابك ریخته تلگراف اتابك را به اقبال السلطنه بدست آوردند . نسخه ای از این به تبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسد ، و این عنوان بدست مردم داد که پیش از پیش با اتابك دشمنی نشان دهند و از او بدگویند .

همان روز چهارشنبه بیست و نهم مرداد از ارومی نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بودند که گرفتاریهای خود را بازگویند و چون گفتگو پایان رسید ، انجمن يك تلگراف هناینده ای بمجلس فرستاد که در آن چیرگی عثمانی و تاراجگری کردان و آسیب دیدگی مردم را باز نموده سپس بادی از آن تلگراف اتابك کرد و جمله های تندى نوشت .



ب ۱۳۴

مستوفی الممالک

(این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

از آنسوی مجاهدان خوی ، چنانکه در پرده برداری از نیرنگ اتابك پیشگام شده بودند چنین خواستند که در کوشش به برداشته شدن او نیز پیشگام شوند . بویژه که در همان هنگام هر زمان گزند دیگری از کردان اقبال السلطنه بدیه های خوی میرسید و نمک بریشهای دلها میپاشید ، این بود لایحه درازی نوشته بچاپ رسانیدند که در آن بدگوییهای بسیار از اتابك (یا چنانکه در آن لایحه نامیده شده : از امین السلطان) کردند و او را « خاین السلطان » خواندند .

همچنین از نمایندگان مجلس بد نوشتند و پشتیبانی از یحیی میرزا و سلیمان میرزا

نموده در پایان لایحه چنین نوشتند که می باید دولت را به هیجان آورده بسا يك انقلاب وجود نحس امین السلطان را از این خاک دور کنند . نیز نوشتند : « امروز تلگرافهای مهیجانه از خوی کشیده خواهد شد لازمست اهالی تبریز هم با بذل حمیت و غیرت اجتماع نمایند ، تلگرافهای اکید بتهران بزنند این مفسدرا قلع کرده شروع بانتخاب جدید بشود . پاره ای از این و کلاکه در مقام خودشان اشتباه کرده اند اساس استبداد را مجدداً بنا خواهند کرد . اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آن وقت در دفع نحس وجود او بناگزاری خواهد شد ... » اینسخنان بدین بزرگی از خوی جای شگفت میبود . ولی چنانکه خواهیم دید این زمان میدزا جعفر زنجانی با همراهان خود که از قفقاز آمده بودند در خوی بنیاد استواری برای مجاهدان برپا میداشتند و این نوشته ها از زبان ایشانست ، و چنانکه در این لایحه نوید داده بودند ، از همانروز در تلگرافخانه گرد آمدند و بتبریز و شهرهای دیگر در همان زمینه تلگرافها فرستادند ، و خود در تلگرافخانه نشسته نتیجه را بیوسیدند .

اما در تبریز پس از پراکنده شدن تلگراف اتابك با اقبال السلطنه زمینه برای جنبش آماده گردیده بود و شب سه شنبه چهارم شهریور و همچنین روز آن يك شور و جنبشی در میان مجاهدان پدیدار شد . کسانی میخواستند فرمانفرما که او را فرستاده و نماینده اتابك میشناختند نافرمانی آشکار گردانند . فرمانفرما از این پیشامد بیم کرد و کسانی را از نمایندگان انجمن نزد خود خوانده گفتگو کرد ، و از خود دل بستگی بمشروطه آشکار ساخت ، و این نتیجه آن داد که میرزا آقا سپهانی و دیگران از پشتیبانی نشان دادند و مجاهدان را رام گردانیدند .

سپس روز یکشنبه نهم شهریور که انجمن ایالتی از آغاز روز برپا شده و نمایندگان بگفتگو پرداخته بودند پیامی از فرمانفرما رسید که دو تن از نمایندگان بنزد او بروند . نمایندگان حاجی محمد جعفر مؤمن و حاجی میر محمد علی اسپهانی را برگزیده روانه گردانیدند . اینان رفته و پس از نیمساعت بازگشته چنین پیام آوردند که فرمانفرما میگوید ، چنانکه بمن آگاهی رسیده است آزادیخواهان خوی در تلگراف خانه گرد آمده و بشش هفت جا تلگراف کرده اند که مردم را بشورانند و با خود همدست گردانیده برداشته شدن اتابك را بخواهند ، و می گوید من اینرا در این هنگام نیک نمیدانم ، و اینست از انجمن درخواست میکنند که بخوی و دیگر جاها تلگراف کند که این جنبش را رها کنند و مایه آشوب کشور نباشند .

از این پیام در میان نمایندگان گفتگو آغاز یافت . لایحه خوبیان که تازه رسیده بود خوانده شد . خواست فرمانفرما پشتیبانی از اتابك میبود و برخی نمایندگان باو گرایش میداشتند . ولی دیگران نمیخواستند افزار دست آنان باشند ، و از اینرو گفتگو برفت . لیکن در این گرم ناگهان فرارش تلگرافخانه باطاق در آمده نامه ای که (گویا)

رئیس تلگراف بمیرزا آقا اسپهانی نوشته بود بدست اوداد . نوشته نامه این بود :
«فدایت شوم امشب (۱) کار یکطرفی شد . یارو (اتابک) از حیات عاری شده بعزل
ابدی نایل گردید . دانسته شد اتابک مرده یا کشته شده ، و از این آگاهی همگی یکه
خوردند و دیگر جایی برای گفتگو باز نماند . سپس تلگرافهای دیگر رسیده دانسته شد
آنچه که خوبیان میخواستند عباس آقا نام صراف تبریزی ، ازیکراه بسیار بهتری انجام



پ ۱۳۵

کشته عباس آقا

(۱) در آذربایجان شب گذشته را «امشب» خوانند .

داده است .

کشته شدن اتابک

چنانکه گفتیم اتابک در اندیشه کناره گیری نمی بود ، او را از
اروپا برای برانداختن مشروطه خواسته بودند و گذشته از محمد
علیمیرزا با دولت روس در این زمینه پیمانی می داشت و هیچگاه
نمی بایست خود را کناره گیر دوتن از وزیران که نمی بودند مستوفی الممالک و علاء الملک
را بجای آنها برگزید . اما ناخشنودی که مردم نشان میدادند و در مجلس نیز چندبار گفته
میشد که یا کشور را بسامان آورد و یا کناره جوید ، برای آن نیز چنین چاره اندیشید که
بار دیگر نامه ای از زبان وزیران بمحمدعلیشاه نویسد و در آن دل بستگی بکشور و مجلس
و مشروطه نشان دهند و شاه نیز پاسخ نوید آمیزی بنویسد ، و رویهمرفته از نامه و پاسخ
چنین در آید که گناه از محمدعلیمیرزا است و گرنه اتابک خود خواهان پیشرفت کار ها
می باشد و بنرم گردانیدن محمدعلیمیرزا نیز میکوشد ، همین را دستاویز ساخته دوباره
بمجلس و مردم نویدها سرایند ، و دلگرمیها دهند ، و بار دیگر بادروغ کار خود را پیش
برند . و چون زود باوری و فریب خواری ایرانیان را آزموده بودند پیشرفت نقشه خود
دلگرمی میداشتند .

روز یکشنبه هشتم شهریور (۲۱ رجب) که هنگام پسین مجلس برپا و دوسید نیز در
آنجا میبودند وزیران نیز درآمدند . چون کمی گفتگو زفت اتابک به پشت تریبون در -
آمده چنین گفت : «چون در کابینه وزراء در این هنگام تغییر و تبدیلی داده شده بود از امروز
اول برای معرفی در مجلس حاضر شده اند . جناب مستوفی الممالک و وزیر جنگ مسئول و
جناب علاء الملک و وزیر عدلیه منتخب شده اند و ثانیاً در باب کلیه امورات با هیئت وزرا
شرفیاب خاکپای همایونی شدیم و آنچه لازم بود در اصلاح کلیه کارها عرض شد و بعضی
احکامات مطاعه لازمه صادر گردید برای این حاضر در مجلس شدیم که خاطر آقایان
و کلارا از مراتب مستحضر داریم و دستخطی هم صادر شد تأکید در اجرای قوانین
مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین که انشاء الله آقایان و کلا اقدامات مجدانه
نمایند و تأکید میکنیم که قانون اساسی را زود تر تمام کنند .»

در برابر این سخنان که سراپا فریب و بیشرمانه میبود نمایندگان بجای آنکه پاسخ
داده بگویند دیگر بشما پشتگرمی نداریم ، بیخردانه خشنودی نمودند و سپاس گزار شدند ،
و پس از برخی سخنانی که گفته شد سید محمد تقی هراتی که خود افزاری از افزارهای
اتابک میبود نامه (یا بگفته خودشان عرض داشت) وزیران را که بشاه نوشته بودند با
پاسخی که شاه داده بود و « دستخط » نامیده میشد باز خواند ، و ما نیز اینک آن ها
را میآوریم .

وزیران مینویسند :

« قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شویم خانه زادان بموجب تمهیدیکه »

« در خاکپای مبارکت کرده ایم و کلام خدا را بشهادت گرفته ایم ناگزیریم در هر موقع ،
 « آنچه را صلاح دولت خواهی نسبت بذات اقدس ملوکانه میدانیم در مصلحت ملك و دولت ،
 « و ملت که عین مصلحت پادشاه است می بینیم بعرض برسانیم پریشانی خلق آشفنگی ،
 « عموم اختلال اوضاع مملکت از این بیشتر نمیشود مردم تسویه امور را از مجلس میخواهند ،
 « مجلس موافق حتی که در قوانین اساسی به او داده شده است بوزرای مسئول رجوع ،
 « میکند و جداً اجرای قوانین اساسی را میخواهد امیدواری و وزراء در اجرای آن قوانین ،
 « بتقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهرباری است و البته این نکته در خاکپای مبارک ،
 « مبرهن است که تا صدور احکام بروفق قوانین اساسی مقرر نکردد شکایت مجلس توحش ،
 « مردم اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه نیست و ،
 « یقین داریم که نیات مقدسه ملوکانه باعراض دولت خواهانه این غلامان تباین ندارد ،
 « استدعای عاجزانه غلامان اینست که از برای رفع تزلزل ارکان ملك و آسایش خاطر ،
 « مبارک مؤکداً دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جداً بموقع اجرا گذارده ،
 « شود تارفع محذور از این غلامان شده بدون ملاحظه مشغول خدمتگذاری باشیم ،
 « زیاده قدرت جسارت ندارد الامر الاقدس الاعلی مطاع ،

شاه دستخط مینویسد :

« جناب اشرف اتابك اعظم اجرای قوانین بتقویت مجلس چیزی است که همیشه ،
 « مقصود و منظور من است تکلیف دولت و وزراء همین است و همیشه همینطور بوزراء ،
 « فرموده ایم و بعدها هم خواهیم فرمود و وزراء بدون دغدغه خاطر مشغول خدمات مرجوعه ،
 « بخود باشند و لازمه تقویت هم از طرف ما نسبت باحداد وزراء خواهد شد و مخصوصاً ،
 « می نویسیم که وزراء قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زود تر ،
 « نوشته و تمام شود . شهر رجب ۱۳۲۵ ،

پس از خواندن اینها باز سرپریشان گویی نمایندگان باز شد ، و چون از نا ایمنی
 گفتگو میشد اتابك زیرکانه پاسخ داد که اینها از نبودن قانون هاست ، قانونها که نوشته
 شدو از مجلس گذشت همه اینها از میان میرود . نیز همچون نشست چند هفته پیش سخن
 از بانك ملی بمیان آورد و خواستار شد که آنرا زود بپایان رسانند و در انجام مجلس چنین
 گفت : « امیدوارم انشاء الله تعالی عما قریب باتحاد و همدستی و کلا و وزراء تمام امور اصلاح
 و انتظام عمومی حاصل شود ، نشست با این جمله های فریب آمیز بپایان رسید ، و نمایندگان
 زود باور بارویهای خندان از جا برخاستند ، و برای آنکه چایی خوردند و قلبان و چوپوق کشند
 و زیران با بسیاری از نمایندگان بعمارت بالایی رفتند که تا دو ساعت از شب رفته در آنجا
 می بودند . اتابك باشهرین زبانی و نبرنگسازي نمایندگان را فریفته بادل شادو روی گشاده
 میگفت و می شنید و میخندید و هیچ نمیدانست که آخرین ساعت زندگی را بسر میبرد و زمانش
 تا هنگامی است که در آنجا نشسته است .

چون چایی و قلبان بپایان رسید اتابك با آقای بهبهانی بپایین آمدند و دست بدست هم
 داده گفتگوکنان راه افتاده تا بیرون در بهارستان رسیدند ، و در آنجا گدایی از آقای
 بهبهانی پول خواست و او باین پرداخت دوسه گامی جدا افتاد ولی اتابك که همچنان
 گام برمیداشت و چشم بسوی درشکه خود میداشت که نزدیک بیاید ناگهان جوانی از جلو در
 آمده باشلول که در دستش میبود سه تیر پیچی با و نواخت که هر سه کارگر افتاد ، تیری نیز
 بیای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت .

اتابك بسزمین
 افتاد و جوان زنده چون
 خواست بگریزد
 سربازی از نگهبانان در
 مجلس او را دنبال کرد .
 جوان زخمی نیز بسا و
 زده ، ولی از سراسیمگی
 بسا چون میدان را
 بخود تنگ میدید تیری
 هم بسروی خود تھی
 کرد که بمنسزش رسید
 و در زمان افتاد و جان
 داد . اتابك انسك
 جانی داشت . چون او
 را در درشکه گزارده
 خواستند بخانه اش برند
 تا یکربع دیگر او نیز
 در گذشت .

اتابك را بخانه اش
 رسانیدند که بشویند و در
 سفیده بپیچند و برای
 زیر خساك رفتن بقم

پ ۱۳۶

حیدر عمواعلی

فرستند . ولی جوان کشته همچنان بروی زمین ماند و کسی او را نمیشناخت تا پولیس
 رخنه ایش را کند و بجستجو پرداخت و از جیبش کارتی در آمد که در آن چنین مینوشت :

«عباس آقاصراف آذربایجانی عضو انجمن نمره ۴۱ فدایی ملت . (۱)»

(۱) بر او نمینوسد ، از جیبش دو کسول استرکین و یک بارچه سنگ دوزخ بیرون آمد



سپس شناخته گردید که جوانی بیست و دو ساله از مردم تبریز، و پدرش حاجی محمد، و خود عباس آقا نام میداشته، و در تهران بصرفی میپرداخته و در بازار بسیاری او را میشناخته اند. کشته او را بحیاط بهارستان آورده بروی خاک انداختند که یکروز یا بیشتر در آنجا ماند، و چون، چنانکه خواهیم نوشت، در آغاز کار مجلس و بسیاری از مردم تهران کار او را پندیدند و کسانی را که آشنا یا دوست او میشناختند اداره شهر بانی دنبال میکرد، جنازه جوان جانفشان بروی خاک میماند و کسی نزدیک نمیتوانست بیاید تا شهر بانی پس از انجام جستجوهایش باخواری بسیار او را از زمین برداشته بگورستان فرستاد.

میبایست دانست که درباره کشتن اتابک سخنان بیهوده ای بسیار گفته اند، هنوز هستند کسانی که میگویند: اتابک را یحیی میرزا زد و برای اینکه دیگری را بدنام گرداند یک تیری نیز به عباس آقا زد و او را بزانداخت یا میگویند: عباس آقارا پس از کشتن اتابک حیدر عمواغلی زد که زنده ماند و رازکار بیرون نیفتد، و یا میگویند دستور کشتن اتابک را محمدعلیمیرزا داد چون این در نهان خواهان مشروطه میبود. ولی اینها پندارهای بیست که از روی دلخواه و برای خود نمایی بافته اند. در این باره آگاهی درستی در دست نیست و آنچه ما از جستجو بدست آورده ایم اینست که در پایین مینویسیم:

اتابک چنانکه از رفتارش پیداشد پا فشاری به بر انداختن مشروطه مینمود و راستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباہ گردانیده نیروی مجلس را از دستش گرفته بود. این بسیاری از آزادخواهان سخت میافزاد و این بود آرزوی کشتن او را میکشیدند. در این هنگام در تهران یکمرد آزادخواهی میزیست که خود جوان ولی بسیار دلیر و کاردان میبود، و سپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید. این جوان چون در کارخانه برق حاجی امین الضرب کار میکرد و مهندس آنجا میبود حیدر خان برقی شناخته میشد.

ولی چون در سالهای دیرتر «حیدر عمواغلی» شناخته شد، ما نیز از همین جا او را بهمین نام خواهیم خواند. این حیدر عمواغلی از مردم سلماس بوده، ولی در قفقاز بزرگ شده و در تغلیس درس مهندسی برق میخوانده، درباره آمدن او بسایران چنین میگویند که چون یک دو سال پیش از مشروطه رضایوف که یکی از بازرگانان تبریز میبود، چنین میخواهد که بیارگاہ مشهد چراغ برق بکشاند، و برای این کار بیک مهندس مسلمانی نیاز میبوده حیدر عمواغلی را که سالتش بیش از بیست نبوده از تغلیس بمشهد میآورد، و سپس عمواغلی از آنجا بتهران آمده در کارخانه برق اینجا بکار میپردازد، و چون شورش مشروطه پدید میآید یکی از هواداران آن میگردد.

در سال دوم مشروطه که در تهران انجمنهایی برپا میگردد یک انجمن نیز آذربایجان بنام انجمن آذربایجان بنیاد نهادند که میباید گفت نیرومندترین و بکارترین انجمنها میبود.

حیدر عمواغلی یکی از کوشندگان در آن انجمن میبود، و چنین پیداست که بسا «کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان قفقاز بهم بستگی میداشت.

هرچه هست این حیدر عمواغلی کشتن اتابک را بگردن میگیرد، و چنین میگویند که تقیزاده هم آگاهی میداشته. و برای اینکه عباس آقا را که جوان خون گرم غیرتمندی میبود بر میگزیند و دستور کار را میدهد، و آنروز که عباس آقا تیر انداخت حیدر عمواغلی خود در جلو بهارستان میبود، و میگویند برای کمک به عباس آقا ریگ بچشم سربازان میباشیده، ولی دانسته نیست تا چه اندازه راستست. آن «انجمن نمره ۴۱» که در کارت جیب عباس آقا یاد شده جزیک نام نبوده. ما با همه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافتیم. این نام مایه ترس هزاران کسان گردید، و سدها کسان دعوی بهم بستگی با آن انجمن نمودند. با اینحال بنیادی نداشت.

یک چیزی که میباید در پایان گفتار بیفزاییم اینست که انگلیسیان چون اتابک را اغزار دست سیاست روس میشناختند از آزرده میبودند، و باشد که کشته شدن او را آرزو مینمودند و بدستکاری آقای تقیزاده از پیش آگاهی میداشتند، هرچه هست پس از کشته شدن او که در روزنامه های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند، در روزنامه های انگلیس بیشتر از دیگر روزنامه ها نوشته شد و یک چیز شگفت تر جمله های بیست که حبل المتین کلکته از روزنامه «ویلز» ترجمه کرده است، و ما اینک آنها را میآوریم:

«انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته عده رسمی اعضای»
 «آن بهشتاد و شش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها بشش هزار و سیصد»
 «بر حسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده اند که نگران حرکات یکصد»
 «وسی و دو تن از مستبدین باشند و هر یک را حکمی سربمهر در دست است که بموقع خود»
 «باز نموده مطابق دستور العمل او رفتار نمایند تصویر تمام قد عباس آقا را بزرگ نموده»
 «در یکی از زوایای انجمن سری گذارده و چهار چوبه دو تصویر را که بنمره یکی زیادتر»
 «و دیگری پائین تر از عباس آقا می باشد خالی گذارده اند.»

نمیدانیم روزنامه نویس انگلیسی این گزاره ها را از کجا آورده است؟! در جاییکه بگفته خود او انجمن نهانی میبوده این همه آگاهی ها را بانام و نشان ورقمهای ریز از کجا پیدا کرده؟! اگر بگوییم ساختگیست و تنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده، آنها هم از یک روزنامه اروپایی دوراست. میباید گفت پیکر ازی در اینجا هست. این راهم بنویسیم که چون حیدر عمواغلی بهم بستگی با کمیته قفقاز میداشت دور نیست که این دستور را از آنجا گرفته باشد، و آنچه این را استوار میگرداند جمله های لایحه مجاهدان خوی میباشد که در پیش آوردیم و در آن چنین مینویسد: «اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آنوقت در دفع نحس وجود او بناگزارای خواهد شد». زیرا چنانکه گفتیم



پ ۱۳۲

روز هفتم عباس آقا در تهران

اینسخن از آن میرزا جعفرزنجانی بوده که فرستاده کمیته قفقاز میباشد، و از این پیداست که کمیته اندیشه کشتن اتابک را دنبال میکرده است.

تاریخ مشروطه ایران

جلد دوم

نوشته
کسروی تبریزی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۳

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

گفتار هشتم

چگونه دربار با رادش گرایید ؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود از
پیشامدهای سه ماهه ، از زمان کشته شدن
اتابک تا هنگامیکه زمیبه به آشوب میدان
توپخانه آماده گردید .

کشتن اتابک يك شاهکاری بشمار است ، و چنانکه خواهیم دید
دلسوزی نابجای این شاهکار دلهای درباریان را پر از بیم و ترس گردانید ، و
مجلس باتابک جایگاه آزادیخواهان را در دیده بیگانگان و الا نسر ساخت ، و
پس از همه اینها ، کارها را برای دیگری انداخته يك دور نوینی
برای تاریخ جنبش مشروطه باز کرد . عباس آقا جانبازی بسیار مردانه ای نمود .
اتابک با آن راه نیرنگی که پیش گرفته بود جنبش آزادیخواهی را در همان آغازش ،
نا انجام گزاردی ، و آشوب و در هم کاری بسیار بمیان انداخته تسوده ایران را بیکبار
بی آبرو گردانیدی . بدترین دشمنان کسیست که در جامعه دوستی رخ نماید و آنهم چون
اتابک مرد آزموده کهنکاری باشد . عباس آقا با خون سرخ خود آزادیخواهان را رو -
سفید گردانید .

لیکن شکفت است که دارالشوری خود را بیکانه گرفته ، نمیخواست باین جانبازی
گرانبهای آنجوان ارجی گزارد . بلکه هواخواهان اتابک چیرگی نموده میخواستند آقای
خود را يك مرد نیکوکار و يك وزیر دلسوز نشان داده ، عباس آقا را يك آدمکش سبهاکار
باز نمایند .

شب یکشنبه نهم شهریور (۲۲ رجب) که آنداستان رو داد ، فردا از آغاز
روز ، دوسید و بسیاری از نمایندگان در حیاط بهارستان گرد آمدند ، و در باره
پیشامد بگفتگو پرداختند تلگراف پایین را که نمونه اندیشه مجلس است بانجمنهای
شهرها فرستادند :

« تلگرافخانه های عموم ولایات بحکام وانجمنهای ایالتی و ولایتی اطلاع بدهند ،
« دیروز (۱۱) ماه اتابک اعظم وزیر داخله برای معرفی وزراء جنگ و عدلیه حسب الرسم ،
« بمجلس شورای ملی حاضر شده بعد از انعقاد مجلس دوساعت از شب رفته در بیرون بهارستان ،



کسروی ، احمد

تاریخ مشروطه ایران (جلد دوم)

چاپ سیزدهم : ۱۳۵۶ - چاپ چهاردهم : ۱۳۵۷ - چاپ پانزدهم : ۱۳۵۹

چاپ شانزدهم : ۱۳۶۳

چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر ، تهران

حق چاپ محفوظ است .

تیراژ : ۱۶/۵۰۰ نسخه

« در موقع درشکه نشستن از طرف دو نفر شخص مجهول الحال بکلوله رولور مضروب و ،
 « بفاصله چند دقیقه برحمت ایزدی پیوست قاتل یا رفیق قاتل بلافاصله خود را کشته مجلس ،
 « شورای ملی باتفاق امانه دولت بجد تمام مشغول تحقیقات است که منشأ این سوء قصد ،
 « و مرتکبین اصلی آنرا بدست آورد قتل مرحوم اتابک اعظم از ضایعات عظیمه و موجب
 « تأسف و تحسرت است امید است کشف منشأ فساد و جزای قانونی مرتکب و شرکاء ،
 « او در سایه قدرت و سطوت مجلس شورای ملی سهولت میسر و از برای عموم ملت ایران ،
 « تشفی عادلانه حاصل شود.»

سپس چون هنگام پستین مجلس برپا گردیده گفتگو آغاز یافت ، نخست محقق الدوله
 که از نمایندگان خراسان ولیکن از هواداران دربار می بود . بایک تندی سخن پرداخته
 چنین گفت : « با این وضع رفتار که اینگونه اشخاص خدمتگزار بدین بلای ناگوار مبتلا
 کردند لازمست که اکیداً از طرف مجلس ارائه ترتیبی شود که اشخاص خاین را هرگز
 یارای اینگونه تجاوزات نماید .»

پس از وی ، سید محمد تقی هراتی که از هواداران ویژه اتابک می بود بپا برخواست
 و لایحه ای را که بازاریان نوشته و با خود بمجلس آورده بودند خواندن گرفت . ایسن
 بازاریان را همان سید محمد تقی و بستگان اتابک واداشته بودند ، و در لایحه شان پس از
 دیباچه ای چنین نوشته میشد : « اکنون که این واقعه بزرگ که قتل این شخص شخیص
 محترم که صدراعظم مملکت و اول مشروطه خواه و خدمتگزار بدولت و ملت بوده است
 بظلم و ظنbian واقع شده لهذا باکمال احترام استدعا مینماییم که جداً مجلس محترم از
 هیئت وزراء و حکومت شهر قاتل و محرک این عمل شنیع را خوانسنة مجازات قانونی دهند
 والا ما اصناف شما و کلای محترم را آسوده نخواهیم گذاشت .»

چند ساعتی با اینسخنان گذشت . کسانی فرصت یافته سهشهای بد خواهانه خود را
 بیرون ریختند . دیگران نیز با ازبیم ، و یا از آنکه در آزادیخواهی تا این اندازه همراه
 نمیبودند ، خاموش می ایستادند . گفته شد مجلس کمیونی برگزید که بجهتجوها و بازرسیهای
 شهربانی و عدلیه نگرهبانی کند . ولی این نیز بجایی نرسید ، و سرانجام آن کردند که
 تلگرافی برای شاه ، که اینزمان در سلطنت آباد میبود فرستند ، و پس از همدردی و
 دلسوزی ، پسا فتاری دولت را در بازجویی و بازرسی و دنبال کردن گناهکاران
 خواستار کردند .

از اتابکی که آنهمه دروغها و نیرنگها را دیده بودند هواداری مینمودند . شگفتتر
 آنکه کسانی بهانه آورده میگفتند : « گذشته ها هرچه بوده باشد . در همان نشست اخیر
 مجلس اتابک دلسوزی بسیار بمشروطه نشان می داد .» بیخردان بگفته های فریب آمیز
 او این ارج را می نهادند .

اینها نمونه ایست که اتابک بیشتر نمایندگان را زیر دست خود گردانیده مجلس

را از نیرو انداخته بود . کاری بایسن نیکی رخ داده بود و مجلس بان ارج نمی نهاد . از
 آنسوی در پیرون نیز بسیاری از دشمنان مشروطه جنب و جوش مینمودند ، و چنین میخواستند
 که دولت پیشآمد را عنوان و کسانی را از سران آزادی دستگیر گردانند . از روزنامه
 ها نیز « ندای وطن » که دارنده اش مجدد الاسلام کرمانسی ، جز در پی سود خود نبودی ،
 پیش آمد را در میان چارچوبه سپاه ، وزیر عنوان « انا لله وانا الیه راجعون » آگاهی داد .



پ ۱۴۸

سعد الدوله

از آنسوی با دستور شاه و به پشتیبانی مجلس ، شهربانی دست باز کرده میرزا
 صادق طاهباز را بنام همراهی با عباس آقا ، و همچنین شاگرد عباس آقا و کسان

دیگری را بگرفت و بزندان انداخت . برادر عباس آقا از تهران گریخته در قزوین بناشناس خود را کشت .

جنازه عباس آقا که دو روز بیشتر بروی خاکها بود کسانی از بازاریان بنام همکاری درخواستند که بایشان سپرده شود تا بخاک سپارند . ولی شهربانی نپذیرفت و خود شبانه آنرا با خواری بسیار بخاک سپرد . چنین گفته میشد که او را نخست با همان جلقه و شلوار که بتن میداشت در گودالی انداخته خاکی برویش ریخته اند ، لیکن سپس از ترس آگاهی آزادبخواهان بیرون آورده کفن کرده اند .

تا سه روز بدینسان چیرگی از سوی دربار می بود ، و آزادبخواهان نمی توانستند سخنی بگویند یا ایرادی بگیرند . ولی کم کم زبان آنان باز شد . نخست روزنامه روح القدس ، که آن زمان تازه بیرون می آمد ، در شماره های چهار و پنج خود گفتارها در بدی اتابک نوشت و از رفتاریکه با جنازه عباس آقا شده بود رنجیدگی نشان داد . از آنسوی انجمن آذربایجان به پشتیبانی از گرفتاران برخاسته بر رفتار شهربانی خسرده گرفت . دیگر انجمنها نیز بسا وی هم آواز گردیدند . کم کم در مجلس نیز این گفتگو بمیان آمد و نتیجه این شد که شهربانی دیگر کسی را نکرفت و داستان در اینجا پایان یافت .

از اینسوی کسانی بیازجویی از سر خاک عباس آقا پرداختند ، و شادروان قاضی ارداقی با برادرش میرزا علی اکبر در این باره کوشیده فیروز شدند ، و خوابگاه جاویدان آنجوان با غیرت را پیدا کرده گلکار گزاردند ، و آنرا با گچ و آجر بالا آوردند . سپس روز شنبه پانزدهم شهریور (۲۸ رجب) که روز هفتم مرگ آن جوان بود نزدیک بدو هزار تن از آذربایجانیان و تهرانیان و دیگران رو بسر خاک آنجوان گزاردند ، و دسته گل فراوان بروی کورش ریختند ، و نمایش و جنبش بسزا از خود نمودند . شادروانان ملك المتكلمین و بهاء الواعظین گفتارها راندند و ارجشناسی از جانفشانی عباس آقا نمودند . بدینسان پذیرایی شایسته ای بجا آوردند .

این در تهران بود . در آذربایجان چنانکه گفتیم ، از چند روز پیش جنبشی به دشمنی اتابک درخوی و تبریز می رفت ، و این بود همینکه آگاهی از کشته شدن او رسید بشادمانی برخاستند . در تبریز قلیچ آقا با شمشیر آخته ای بدست ، سوار اسب گردیده ، یکدسته از مجاهدان را بدنیال خود انداخته بسا موزیک بی بازار آمدند ، و کشته شدن دشمن مشروطه را آگاهی دادند . بازاریان بشادمانی چراغها را روشن گردانیدند . از آنسوی دربار عباس آقا ، چون در روزهای نخست که آذربایجانی بودنش دانسته نبود بکاری برخاستند ، ولی سپس که دانسته شد آذربایجانی و خود از مجاهدان می بوده به بسیج يك ختم با شکوهی پرداختند ، و روز آدینه بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) در مسجد میدان مقصودیه ختم گزاردند . آنروز از همه کویها مردم دسته دسته می آمدند و بازمی گشتند . مجاهدان

صف بصف با موزیک و بیری در آمد و شد می بودند . فردا شنبه تا نهمروز نیز برپا می بود ، و چون هنگام برچیدن ختم رسید میرزا غفار ز نوزی که از مجاهدان قفقاز شمرده میشد بيك گفتار شیوا و هناینده ای به ترکی و فارسی پرداخت ، و شعرهای بجایی خواند و دلهای همه را بتکان آورد ، و در پایان چنین گفت ، « بیسایید ای برادران در صفات مجاهدی ناسی باین جوان مرحوم کسرده خائنین بیدین را از صفحه مقدسه وطن عزیز پاک کنیم . »

سپس بشمرهای ترکی پرداخت :
آرقادا شلار قان توکون تا جوشه کلسون کاینات
ثابت اولسون تا جهاننه بزدکی عزم و ثبات
ذلته عمدۀ مرجحدور شرقلسی بر مصامت
ملته لازم دکلدور بیله افسرده حیات
ظلم و استبداد دوری درد و باس ایامیدر
آرقادا شلار قان توکون قان توکمکون ایامیدر
چنین ختم با شکوه بزرگی تا آنروز کمتر دیده شده بود .

کشته شدن اتابک نتیجه های بسیاری را در پی داشت ، و یکی از آنها کناره گیری صنیع الدوله رئیس مجلس بود . اینمرد ایران - بست نشینان خواه و دلسوز میبود ولی چنانکه رفتارشان داد ، با جنبش توده انبوه که معنی درست مشروطه همینست همراهی نمی توانست ، و از اینرو بمشروطه دلخوشی نشان نمیداد و در کشاکش ها پسوی در بار گرایش مینمود . این همانست که گفتیم پیشنهاد میکرد قانون اساسی را به نجف نزد علمای آنجا فرستند ، و این نمونه نا آگاهی او از مشروطه یا دلیل ناهمراهی می باشد . از آنسوی خاندان اینان با اتابک بستگی دیرین میداشتند ، و برادرش حاجی مخبر السلطنه در کابینه او از وزیران میبود .

از اینرو از روزیکه اتابک بایران آمد صنیع الدوله سرگرانیش با مشروطه بیشتر گردید ، و چند بار بکناره جویی کوشید . لیکن مجلسیان نپذیرفتند چون مرد آرام و سنگینی میبود با خواهش او را نکه داشتند . ولی چون اتابک کشته شد صنیع الدوله از مجلس پاکشید و سپس نیز کناره جویی خود را آگاهی داد .

در اینمیان احتشام السلطنه بتهران در آمد . اینمرد که با آزادبخواهی شناخته گردیده و از سوی تهران بنمایندگی برگزیده شده بود در کمیسیون مرزی میگردانید تا اینهنگام از آنجا بازگشت . نمایندگان آمدن او را فرصت شمرده بجای صنیع الدوله برگزیدند و کسانی بخانه اش رفته بمجلس آوردند .

در همانروزها محمدعلیمیرزا کابینه ای را که برگزیده بود بمجلس آگاهی داد ، بدینسان:

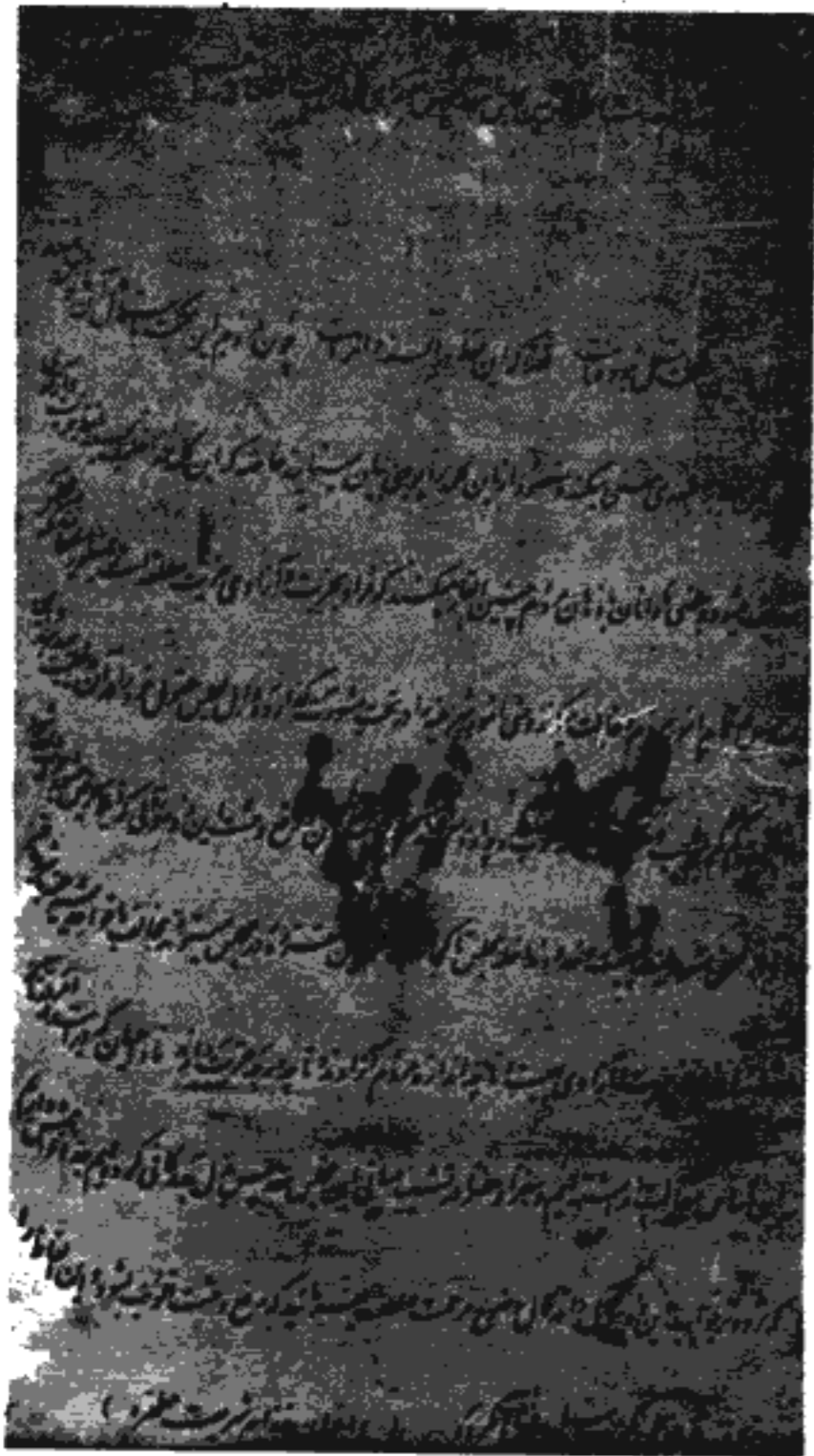
مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، سعدالدوله وزیر خارجه ، مستوفی -
الممالك وزیر جنگ ، قوام الدوله وزیر مالیه ، مشیرالملک وزیر عدلیه ، مهندسالممالک
وزیر فواید عامه ، مجدالممالک وزیر تجارت ، نیرالملک وزیر علوم و اوقاف .

در مجلس چون گفتگو شد بیشتر نمایندگان باین کابینه امید نیکی نمی بستند ، و
نبایستی ببندند . زیرا بیشترشان همان درباریان بیکاره می بودند ، و از آنسوی سعد -
الدوله وزیر خارجه از مجلس بیزاری نموده و خود را کنار کشیده بود . با این بدامیدی
چون مجلس خود نیز بیکاره شده بود آنها را پذیرفت و در نشست دوشنبه بیست و چهارم
شهریور (۷ شعبان) که برای شناسانیدن بمجلس آمدند کسی زبان بایراد نکشاد .

یک نتیجه دیگر کشته شدن اتابک بازگشتن حاجی شیخ فضل الله و دیگران بخانه -
های خودشان بود . زیرا چنانکه پس از مرگ اتابک دانسته شد در رفت آنان را در
عبدالعظیم اتابک از کیسه خود میداد ، و چون او کشته شد دیگر کسی پولی نداد و
پیشوایان دین با سخنی رو برو شدند ، و چاره ای جز آن نمیدیدند که دست از کشاکش
بردارند و به تهران باز گردند . لیکن برای آن نیز به دستاویزی نیاز می داشتند ،
و گر نه بیکبار بی آبرو گردیدندی . این بود باز دست بدامن دوسید زدند ، و اینان چنین
نهادند که صدر العلماء داماد بهبهانی ، یک پرسش نامه ای بسیج کند ، که در آن معنی
مشروطه و آزادی ، و اینکه آیا مجلس به « احکام شرع » نیز دست خواهد زد و یا تنها
بکارهای « عرفی » بس خواهد کرد ، از مجلس بپرسد و از اینسو مجلس یک پاسخی
بدلخواه بست نشینان دهد ، و دوسید نیز آن را مهر کنند ، و این پرسش و پاسخ دستاویزی
برای بازگشتن بست نشینان بخانه های خودشان باشد .

این یک مهربانسی و دلسوزی نا بجایی از دو سید در باره حاجی شیخ فضل الله و
همراهانش بود . بهر حال صدر العلماء بدستور رفتار کرده یک پرسش نامه ای بنام علماء
آماده گردانید . مجلس نیز بهمان دستور پاسخ داد . دو سید و آقا حسین رضوی هم در
پای آن جمله هایی نوشتند و مهر و دستینه نهادند ، و این پرسش و پاسخ در نشست روز
سه شنبه هجدهم شهریور (یکم شعبان) در مجلس خوانده شد ، بی آنکه نامی از حاجی شیخ
فضل الله یا دیگری برده شود .

بست نشینان همان پاسخ را گرفتند ، و در پای آن حاجی شیخ فضل الله و سید احمد
طباطبایی و حاجی میرزا حسن نیز مهر نهادند ، و چنین وانمودند که مجلس در خواستهای
ما را پذیرفت و ما سخن خود را پیش بردیم ، و همین را دستاویزی ساخته ، روز سه شنبه
بیست و پنجم شهریور (هشتم شعبان) شهر بازگشتند و هر یکی بخانه های خود رفتند و
بخاموشی گراییدند . بدینسان داستان بست نشینی که با آن تندی و هیاهو آغاز شده بود ،
با این خاموشی و خواری پایان پذیرفت ، و نتیجه دو چیز بیشتر نشد : یکی بردن آبروی
خودشان ، دیگری باز کردن زبان بدگویان بمشروطه و مجلس .



پ ۱۳۹

این بیکره نشان میدهد پرسش صدرالعلماء را از مجلس
در نامه ای که محرر حاجی شیخ فضل الله بپسر او در نجف در این باره نوشته چنین
میگوید : بعد از اینکه به برکات امام عصر صلوات الله علیه دفعه مقاصد اسلامی حضرت

خداوندگار اعظم آقا ارواحنا فداء حاصل گردید و حضرات حجج و مجالس امضا نمودند. بعد از تحصیل این نوشته که هزار مرتبه زحمت تحصیل آن زیاد تر بود از تحصیل نوشته و دستخط مشروطه گرفتن از شاه دیگر رأی مبارك حضرت آقا ارواحنا فداء بر این قرار گرفت که با همه همراهان ب شهر تشریف فرما شوند .

اینان آن پرسش و پاسخ را چاپ و پراکنده کردند . سپس پیکره ها از روی آنها برداشته همه جا فرستادند و ما اینک پیکره آنها را می آوریم . (پ ۱۳۹ و پ ۱۴۹)

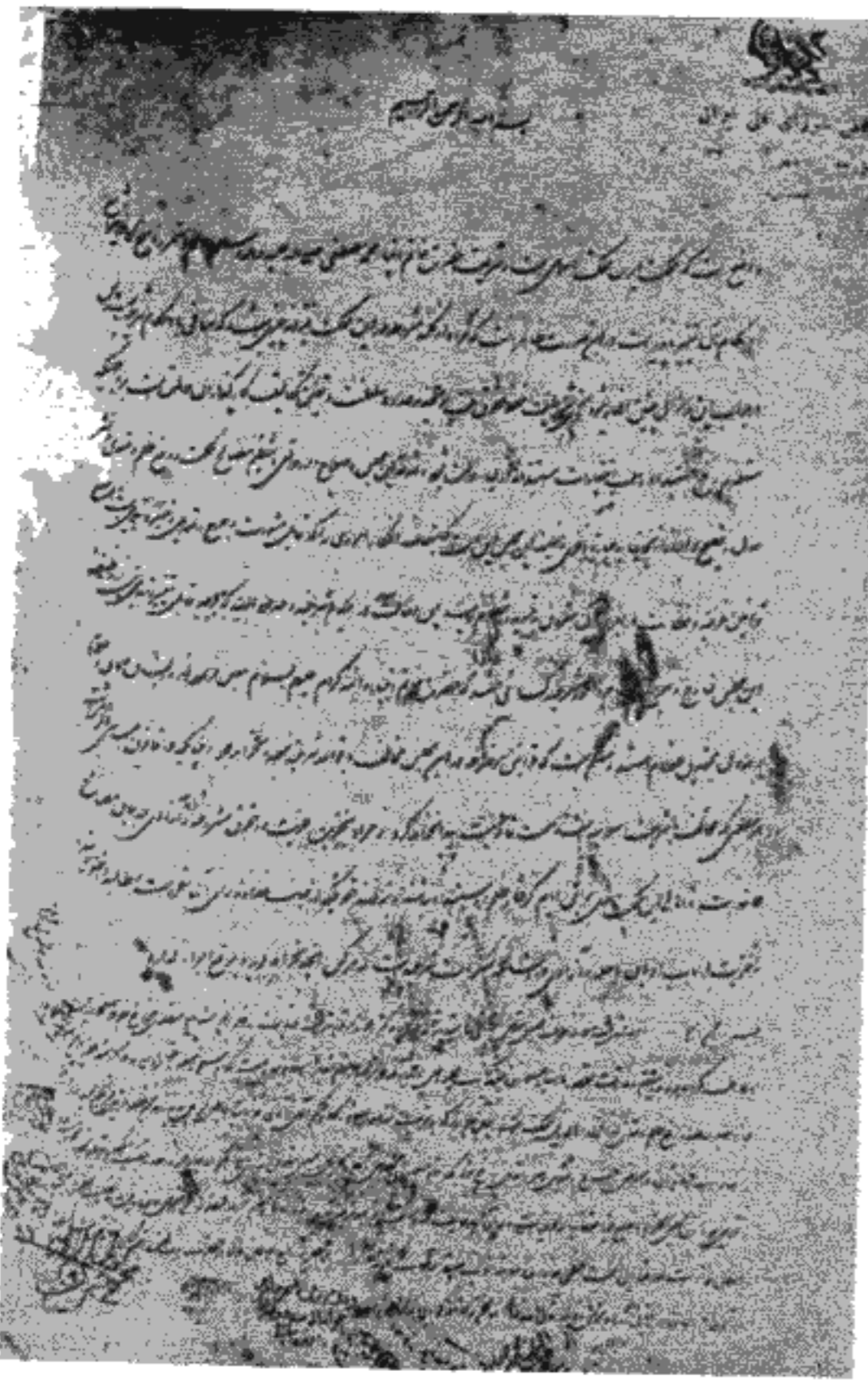
پیمان ۱۹۰۷ در میان

روس و انگلیس چنانکه گفتیم کشته شدن اتابک ، يك سنگ بزرگی را از سر راه پیشرفت مشروطه برداشت ، و امید میرفت که از آن پس پیشرفت بهتر و تندتر باشد . ولی جای افسوس است که در همان روزها يك سنگ بزرگ دیگری در سر راه آن پدیدار گردید ، و آن پیمان ۱۹۰۷ دوهولت روس و انگلیس بود که همان روزها در روزنامه هاشان پراکنده گردید . از دیرگاه گفتگوی این پیمان در میان دودولت میرفت ، و روزنامه هاشان آگاهی از آن میدادند ، و روزنامه جبل العتین کلکته نیز گفتارها نوشته ، از بیمیکه از رهگذر آن با ایران میرفت ، سخن میراند ، تا در این هنگام پایان رسید و روز سی و یکم اوت (هشتم شهریور و همان روزی که اتابک کشته گردید) در پترسبورگ بدستینه نمایندگان دودولت رسید .

تاریخچه این پیمان آنست که دولت های روس و انگلیس در ایران همیشه با یکدیگر همچشمی داشتند . در زمان مظفرالدینشاه و ناصرالدینشاه هر یکی از اینان می کوشید بیشتر از دیگری در ایران دامتیازه بدست آورد و جای پا بیشتر بسپج کند ، و هر یکی میکوشید دیگری را دور تر و بی بهره تر گرداند . روسیان از سالیان دراز آرزوی سپاه آوردن با ایران می داشتند . ولی هر زمان که میخواستند بچنان کاری برخیزند انگلیسیان از راه سیاست بجلوگیری میپرداختند .

اینست این دودولت اگرچه همسایگیشان زیان بزرگی با ایران میبود ، این همچشمی شان سودمند می افتاد . لیکن در این هنگام چون در اروپا آلمان سخت نیرومند گردیده و این دودولت جنگ خود را با آن نزدیک میدیدند یا خود خواهشند میبودند ، از اینرو بهتر می دانستند که با یکدیگر بهمدستی گرایند و هر گونه کشاکش و همچشمی را کنار گزارند و در نتیجه این بود که آن پیمان را باهم بسته چنین میخواستند که در ایران مرزی برای دست درازی و امتیاز طلبی هر یکی پدید آورند که در میانه برخورد و رنجشی پیدا نشود . راستی را انگلیسیان در اروپا خود را نیازمند سپاه بی شمار روس دیده ، بیاس سیاست اروپایی خود از سیاست آسیایی شان چشم می پوشیدند ، و برای دلجویی از روسیان در ایران جلو آنان را باز می گزارند .

زیان این پیمان با ایران آن میشد که از این پس ، روسیان چیرگی بیشتر نمایند و فشار و آزار بیشتر رسانند ، و چون دولت روس با مشروطه ایران دشمنی آشکار نشان



پ ۱۴۰

این پیکره نشان میدهد پاسخی را که مجلسی پیرش صدرالعلما داد

میداد ، يك زبان دیگرش این میشد که محمدعلیمیرزا در نبرد با آزادیخواهان چیره تر گردد و با فشاری بیشتر نماید ، و روسیان آشکاره با ویاوری کنند .
می باید گفت : بخش بزرگی از دشمنیهای آینده محمدعلیمیرزا با مجلس و مشروطه و داستان بمباران مجلس ، و سپس آمدن سپاه روس بایران و دژ رفتاریهای آنان در آذربایجان و گیلان ، و سپس بازگشت محمدعلیمیرزا در سال ۱۲۹۰ ، و پس از همه داستان شوم التیماتوم ، از نتیجههای این پیمان بوده است . اگر جنگ بزرگی اروپا در سال ۱۹۱۴ بر نخاستی ، و در پایان آن شورش بزرگی بلشویکی رخ ندادی ، خدا میداند که ایران از رهگذر این پیمان چه گزندها دیدی .

اینك تکه هایی را از آن پیمان در اینجا می آورم :

قرار داد در باب ایران

« نظرباینکه دولتین انگلیس و روس متفقاً متعهدند که انتکریته و استقلال ایران را ،
« مراعات نمایند و محض آنکه صمیماً مایل بحفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی ،
« صلح آمیز آن می باشند و مایلند که برای تمام سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی و ،
« صنعتی همیشه برقرار بوده باشد و چون هر يك از دولتین مذکورترین بملاحظه ترتیب ،
« جغرافیائی و اکونومی (ثروتی) اهتمام مخصوص در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات ،
« متصله و بامجاوره ایران سرحد روس از یکطرف و سرحد افغانستان و بلوچستان ،
« از طرفی دیگر دارند برای احتراز از هر گونه علل و اسباب حدوث اختلاف نسبت ،
« بمصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران بموجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر ،
« اتفاق نمودند . »

« فصل اول - دولت انگلیس متعهد می شود که در آنطرف خطی که از قصر شیرین ،
« از راه اصفهان و یزد و خلیج بنقطه ای از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان ،
« را تقاطع مینماید برای خود یا کمک عادی بر عیای خود یا معاونت باتباع دولت دیگر ،
« در سدد تحصیل هیچگونه امتیاز پلنیککی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و ،
« سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره بر نیاید . »

فصل دوم - دولت روس هم متعهد است که در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان
« از راه قازبک و بیرجند و کرمان رفته ببندرعباس منتهی میشود برای خود یا کمک باتباع ،
« خود یا معاونت بر عیای دول دیگر در سدد تحصیل هیچگونه امتیازات پلنیککی یا تجارتی ،
« از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره ،
« بر نیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجهاً من الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی که
« دولت انگلیس در مقام کمک بمطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره بر می آید ،
« ضدیت ننماید و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنجا دولت
« روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق بر نیاید . »

« فصل سوم - دولت روس متعهد میشود که بدون اینتکه قبلاً با دولت انگلیس ،
« مشاوره و تفهیمی شده باشد بهیچگونه امتیازی که بر عیای انگلیس در نواحی ایران ،
« واقع فی مابین خطوط مذکوره در فصل اول و دویم داده شود ضدیتی نکند و دولت ،
« انگلیس نیز بهمین نحو در باب امتیازاتی که بر عیای روس در همان نواحی ایران داده ،
« شود متعهد است تمام امتیازات موجوده حالبه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم ،
« هم بحال خود برقرار خواهد بود . »

شکفتنتر این بود که در گفتگوی این پیمان آگاهی بدولت ایران نداده و نماینده ای
از این کشور نطلبیده بود . سپس نیز با آنکه در هشتم شهریور بود که به آن در پترسبورگ
دستبنه نهادند تنها در هشتم مهرماه (۲۲ شعبان) بود که آگاهی از آن بوزارت خارجه
فرستادند . اگر چه روزنامه حبل المثنی کلکنه از یکسال پیش گفتارهایی در باره بسته
شدن چنین پیمانی و زیانهای آن سخنان بسیار رانده و ایسران را آگسآ گردانیده بود ،
و سپس چون آگاهی از دستبنه نهادن بآن پراکنده گردید ، حبل المثنی تهران يك رشته
گفتارهای دیگری نوشت و باز آگاهیهایی داد ، و این یکی از انگیزه های بنام شدن
آن روزنامه گردید .

بهر حال روز دو شنبه دهم مهرماه (۲۴ شعبان) در مجلس گفتگوی این پیمان بمیان
آمد ، نامه سفارت انگلیس بوزارت خارجه و متن پیمان خوانده گردید ، و برخی از
نمایندگان سخنانی رانندند . ولی راستی را بیشتر نمایندگان از اندازه زبان آن آگسآ
نمی بودند و از اینرو شور و گرمی که می بایست دیده نشد . با اینحال چنین پاسخ داده
شد : این پیمان تنها بخود دولت های انگلیس و روس روانست . ما در کار خود آزادیم ،
و اگر خواهیم توانیم بیگروسی در جنوب ، یا بیک انگلیسی در شمال امتیازی دهیم ، بدینسان
گردن نگزاردن خود را بآن پیمان آشکار گردانیدند .

در بیرون نیز این پیشآمد با آزادیخواهان گران افتاد ، و دولت انگلیس که از آغاز
جنبش مشروطه ، پشتیبانی با آزادیخواهان نموده در میان ایشان جایگاه ارجمندی یافته
بود ، با این پیشآمد از آنجایگاه پایین افتاد و رنجش بسیار رخ داد . سفارت انگلیس
این دریافته نامه ای بوزارت خارجه ایران فرستاد ، که در آن چنین نوشت : این پیمان
زیانی با آزادی و جداسری کشور ایران نخواهد داشت ، و دولت روس « مادامی که بمصالح
آنها خلل وارد نیامده از هر گونه مداخله ، در کارهای ایران خودداری خواهد
نمود ، و این نامه در روزنامه حبل المثنی بچاپ رسیده اندکسی از رنجش و خشم
آزادیخواهان کاست .

درباره این پیمان چه ذر آنهنگام ، و چه در سالهای دیرتر ، در روزنامه های ایران
و اروپا سخن بسیار رانده شده ، و پس از شورش بلشویکی در روسستان که بلشویکها
رازه های نهان دولت خود کاسه پیش را بیرون ریختند ، این دانسته شد که این پیمان

بندهای نهانی نیز در باره انداختن دولت عثمانی ، و بخشیدن خاک آن در میان روس و انگلیس و فرانسه ، داشته است ، و درباره ایران نیز خواستشان جز بر انداختن آزادی و جدا سازی این کشور نمی بوده ، ولی چون این سخنان هر چه بوده گذشته و از میان رفته ما نیز بهمین اندازه بس کرده درمی گذریم .

در همان روزها در تهران یکدستان شکفت دیگری رخ داد ، و آن **گراییدن درباریان** اینک انبوه درباریان بیکبار به مشروطه گراییدن و بنمایشهایی پرداختند . چگونگی این بود که چون اتابک با دست عباس آقا کشته گردید و از جیب کشنده آن کارت بیرون آمد ، بیشتر مردم چنین باور کردند که راستی را یکانجمنی از فداییان برپاست که برای کشتن بدخواهان مشروطه آماده میباشد و عباس آقا چهل و یکم آنان میباشد . این باور دلهای درباریان را پر از ترس می گردانید و هر کس بزنگی خود بیم میداشت ، آرزوی درآمدن بمیان آزادیخواهان میکرد . این بود سران ایشان با هم گفتگو کرده راهی اندیشیدند که بمیان آزادیخواهان در آیند .

نمیدانم در میان خود چه گفتگوهای کردند و چه نهشهایی نهادند . آنچه در بیرون پدیدار شد این بود که احتشام السلطنه رئیس مجلس و امیر اعظم (که از دیر گاه خود را آزادیخواه نشان میداد) جلو افتاده بزرگان درباریان را بخانه علاءالدوله (برادر احتشام السلطنه) خواندند و در آنجا گفت و شنیدها کرده نامه ای بمحمد علی میرزا نوشتند در این زمینه : « که امروز قدرت و شوکت سلاطین عظیم الشان روی زمین را می بینیم که بواسطه این اساس مشروطیت باین عظمت نایل شده اند ، و از محمد علی میرزا خواستار گردیدند که ایشان نیز بمشروطه خواهان پیوندند و بمشروطه کوشش کنند ، و چنین نوشتند » بخدای احد و احد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزار ساله در تلف چاکران صحیح است که نمک پرورده دودمان سلطنت و پشت در پشت خانه زاد دولت جاوید آبتیم ، اما در اینکه زاده این وطن و شریک این آب و خاکیم شکی و حرفی نیست ، و چنین خواستار شدند که « مقرر شود تمام وزرای مسئول در یک مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر ممتد بپایند ، با حضور چاکران تکالیف کلی و جزئی را که دیگر راه عذر و حرفی برای هیچکس نماند معین کنند ... »

این نامه ، یا بگفته خودشان « عرضه داشت را امیر اعظم بنزد شاه برسد و از او پاسخ ، یا بگفته خودشان « دستخط » پایین را آورد :

« مجلس مشروطیت را شاهنشاه مرحوم نورالله مضجعه بملت مرحمت فرمود ما هم امضاء نموده ایم و از آنوقت کمال همراهی را داریم و مجلس را اسباب سعادت و ترقی مملکت میدانیم حال آنکه شما حاضر همراهی و خدمتگذاری شده اید چه ضرر دارد ما هم آنها درجه مساعدت را می نمایم بطوریکه نوشته اید وزراء و وکلاء و امراء بنشینید و

رفع اختلاف بکنید . »

باین دستاویز درباریان خود را مشروطه خواه نشان دادند ، و انجمنی بنام « انجمن خدمت » بر پا گردانیدند و از آنسوی روز شنبه پنجم مهر (۱۹ شعبان) که از روی سال شماری ماهی (قمری) ، درست یکسال از آغاز گشایش مجلس میرفت ، اینان « لایحه » ای با سیاه آن « عرضه داشت » و « دستخط » بمجلس فرستاده پرگی طلبیدند که همگی بدانجا روند ، و چون مجلس پرگید ، پانصدتن کما بیش رو بآنجا نهادند .

نمایندگان با شادی و خرمی اینان را پذیرفتند و نوازش و مهربانی در بیخ نگفتند . بهبهانی و حاجی امامجمعه و تقی زاده و دیگران گفتارهای سپاسگزارانه رانده خوشنودی نشان دادند . از ایسو هم سپهدار و امیر اعظم گفتارها راندند ، از سراسر مجلس شادی و خرمی نمودار میشد ، و چون همان روز تلگرافهای اندوه آمیزی از خوی و ارومی رسیده و پیش از در آمدن اینان در مجلس خوانده شده بود ، برخی نمایندگان را اندوه و شادی بهم آمیخته زاروزار میگریستند .

مجلس باشادمانی بسیار بی پایان رسید و درباریان که از آنجا بیرون آمدند در حیاط بهارستان نیز از مردم نوازش و خوشنودی بسیار دیدند . همان روز خود ایشان بشهر ها تلگراف فرستاده این همدستی و یگانگی را مژده دادند . در همه جا مایه شادمانی گردید .

پس پسین روز سه شنبه هشتم مهر (۲۲ شعبان) دسته ای از آنان دوباره بمجلس آمدند و از روی سوگند نامه ای که نوشته بودند همگی سوگند یاد کردند که « بیداً قلماً قداماً سراجها حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن » باشند ، و اگر کاری با خشبیج این سوگند از ایشان سرزند « بلعنت خدا و رسول گرفتار » باشند .

اینک نامه های آنان را از روی روزنامه مجلس در اینجا می شماریم :



پ ۱۴۱

احتشام السلطنه

جلال الدوله ، آصف الدوله ، امیر بهادر جنگ ، ظفر السلطنه ، موثق الدوله ، اقبال الدوله

علاءالدوله ، سپهدار ، سردار فیروز ، وزیر افخم ، امیر اعظم ، وزیر مخصوص ، مؤتمن الملك ، سردار منصور ، محتشم السلطنه ، قوام الملك ، مجیر الدوله ، صدر السلطنه ، علاء السلطنه ، آجودا نباشی توپخانه ، علیرضاخان گروسی ، سالار السلطنه ، حاجب الدوله ، مدیر تشریفات ، معین السلطنه ، معین الدوله ، سالار اعظم ، سالار نصرت ، حمید الملك ، فارس السلطنه ، لیث السلطنه ، سیف الممالک ، قولر آغاسی ، سالار نظام ، بهادر نظام ، فتح السلطنه ، حاجب الدوله ، مختار - الدوله ، حشمت الدوله ، مجید الممالک ، وزیر دربار مدیر الملك ، معاون الدوله وزیر مخصوص ، ابراهیم خان امیر تومان ، سردار مسعود ، مؤتمن الملك ، وزیر نظام ، سردار کل ، عزیز السلطان ، سردار مفخم ، نصر الملك ، اعزاز الدوله ، شماع السلطنه ، سهم الدوله ، سهام الدوله ، حمزه آقا ، حسینقلیخان نواب ، آصف السلطنه .

حبل المتین میبوسد : جناب امیر بهادر جنگک چون از یاد کردن قسم فارغ شد پایین آمده بموم تماشاچیان که حیران قنوت آنها شده بودند خطاب کرد که قرعه این فال میمون بنام من بیرون آمده دوروز دیگر بطرف ارومیه حرکت کرده جان و سر بر کف دست بطرف مقصود خواهم شتافت و شاید دیگر خدمت برادران نرسد و با کمال شرف جانبازی کنم شهادت خود را همراه من سازید که از عهده این خدمت وطن بیرون آیم .

بیچاره مردم فریب این دروغها را میخورند و با این نمایشهای فریبکارانه دلهای خود را پراز شادی می گردانیدند . نمایندگان مجلس از ساده دلی یا از بی پروایی این بازی را راست پنداشته بآن پذیرایی میپرداختند ، و خواهیم دید که بیشتر همین سوگند - خوران ، بویژه امیر بهادر جنگک و اقبال الدوله ، پس از اندکسی بدشمنی های آشکاری ، بامشروطه برخاستند .

چنانکه گفتیم این نمایش بیش از همه نتیجه ترسی بود که از گلوله عباس آقا در دلهای درباریان جا گرفته بود ، و چنین میپنداشتند که عباس آقا های دیگر فراوانند . ولی سپس که دانستند نیست ایمن گردیده باز دشمنی و بدخواهی آغاز کردند . این يك نمونه است که عباس آقا چه کار بزرگی را انجام داده بود .

يك کار تاریخی دیگری که در همانروزها در تهران رخ داد گرفتن چهل عباس آقا بود . روز یکشنبه سیزدهم مهر (۲۷ شعبان) که سی و هفت روز از خودکشی آنجوان می - گذشت هنگام پسین بازارها را بستند و همه آزادخواهان و دیگران رو بسوی آن جنوان گزاردند .

انجمن آذربایجان کور را با گل آراسته و چادرهای بزرگی برای پذیرایی از مردم آماده گردانیده بود . انجمنها و شاگردان دبستانها دسته دسته می آمدند و دسته های گل می آوردند . حبل المتین می بوسد : جمعیت صحرا را فرا گرفته بود که جای عبور نبود . عده جمعیت به یکصد هزار نفر تخمین زده شد . . . چایی و قهوه و سایر لوازم از همت وطن پرستان سبیل بود . . . خوانچه های شیرینی زیاده از حد و شماره نثار شد . . . شادروانان

حاجی ملک المتکلمین و سید جمال نطقها کردند . شاعران شعرهایی خواندند . بهاء الواعظین شعرهایی خواند که چند بیت آن را بر گزیده در پایین مینویسیم .

ای مزار محترم هر چند بزم مسامی لیک ازین نوگل که خفت اندر تو شاد و خرمی
جای دارد در تو آنکو عالمی رازنده کرد عیسیت خوابیده در دامن تو مسانا مریمی
ای جهان غیرت ای عباس آقا کز شرف زخم قلب ملک و ملت را تو شافی مرهمی



پ ۱۴۲
علاء الملك

ترك ایرانی نژاد ای آنکه همچون تهمتن معلی فر فرسیدون محیی جاء جمی
گفت تاریخ عزایش را بزاری خاوری کرد از شش لول احیا عالمی را آدمی
در این هنگام دنباله قانون اساسی نیز در مجلس بی پایان رسید . يك قانون که آنهمه کشاکش بر سرش رفته ، و آنهمه امیدها بآن بسته می بود انجام یافت و روز پانزدهم مهر

(۲۹ شعبان) دارالشوری تلگراف پایین را بشهرها فرستاد :

« بحمدالله والمنه ضمیمه قانون اساسی که سعادت و سلامت ایران را پایه و مایه و حافظه
« بیضه اسلام و حامی حوزه دین قدیم و مروج احکام شریعت غرای محمدی است و استحصال
« ترقی مملکت و استحكام و استقلال دولت و استقرار حقوق ملت منحصرأ در روی این »
« اساس مقدس استوار خواهد شد امروز که بحساب شمس روزاول سال دوم افتتاح مجلس
« شورای ملی ایران است بحسن تصادفی که از جمله علایم غیبی است که توجه اعلای این »
« اساس مقدس است به صحنه مبارکه اعلی حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی »
« خلدالله ملکه و سلطان موشح گردید جا دارد عموم ملت از صمیم قلب بشکرانه این »
« موهبت عظمی و حسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی و متابعت
« نامه بقوانین مملکتی قرارداد خود راشایسته و سزاوار این چنین عطیه مقدسه معرفی
« کنند . » (شورای ملی)

اکنون باذربایجان باز میگردم . در این یکماه (از نیمه شهریور تا
انجمنهای ایالتی نیمه مهرماه) در آنجا نیز داستانهای رخ می داد . سپاه عثمانی
همچنان در خاک ایران می نشست و کردان در پیرامون ارومی
همچنان بیدادگری مینمودند . اقبال السلطنه همچنان سرکشی مینمود و دسته های انبوه
از کردان او بدیه های خوی ریخته هر زمان آبادی دیگری را تاراج میکردند . اسماعیل-
آقا ، یا بگفته کردان سیمکو ، نیز بسرکشی برخاسته در پیرامون های سلماس بتاخت و تاز
میپرداخت . در همان هنگام در خود تبریز نیز کارهایی می رفت .

اگر چه در میان اینها داستان خوی از همه بزرگتر است ، ولی چون بسخن درازی
نیاز میدارد نخست از تبریز گفتگو کرده سپس بآن داستان خواهیم آغاز کرد .
در تبریز در این هنگام آرامش میبود . فرمانفرما دل بستگی بکارها نشان می داد و
انجمن نیز با او همدستانی مینمود . دسته مجاهدان بآرامش گراییده باستواری بنیاد
دسته بندی های خود میکوشیدند . پس از آن کشاکش که در میان قفقازیان با علی مسیو و
همدستانش . در باره سر دستگی پیش آمد و با فیروزی علی مسیو و همدستان او پایان
پذیرفت اینان بهتر دانستند که رویه بسامانتری بدسته خود دهند ، و این بود دست کیفر باز
کرده ، از مرکز غیبی ، فرمان کشتن چند تن از مجاهدان را دادند که با دست همراهانشان
کشته گردیدند .

یکی از کشتگان یوسف خز دوز بود که از سر دستگان مجاهدان بشمار میرفت
و خود مرد زبان داری میبود و در انجمن و دیگر جاها پیش افتاده سخن میگفت . « مرکز
غیبی » خود سربهایی ازو سراغ میداشت و این بود دستور کشتنش را داد و چون روزنامه
انجمن این سرگذشت را با جمله های نیکی برشته نوشتن کشیده و چنین پیداست که همان
نوشته خود « مرکز غیبی » است اینک همانرا در پایین می آوریم :

« مشهدی یوسف خز دوز تبریزی که از چندی باینطرف کسوت فدا کاری را محض
پیشرفت خیمالات خود در بر کرده بود نقشه افعال او هر دقیقه با دست مفتشین مخفی در
دایره قضاوت فرقه مجاهدین فی سبیل الله مکشوف و هر روز صفر عسبان را در نامه اعمال
او میگذاشتند تا اینکه حدود قانونی این سلسله نجیبه بآخر رسیده و خط اعدام بنام وی
کشیده شد . .

مقارن روز چهارشنبه دوم ماه درحینیکه مشارالیه از میدان معروف « هفت کچل »
عبور می نموده است یکنفر از مجاهدین مانند هیکل غضب راست در مقابل حریف ایستاده
و خبردار کرده است : ملتفت باش تیر اجل را که قرعه فنا بنامت کشیده شده و
رفتنی هستی .

گناه کار تا می رود چیزی بگوید یا جنبشی کند گلوله از ضلع چهارم و قلبش گذشته
از پشتش بدر می رود و متعاقب آن يك گلوله دیگر خورده جان بجهان آفرین تسلیم میکند
دیگر یوسف خز دوز نیست . .

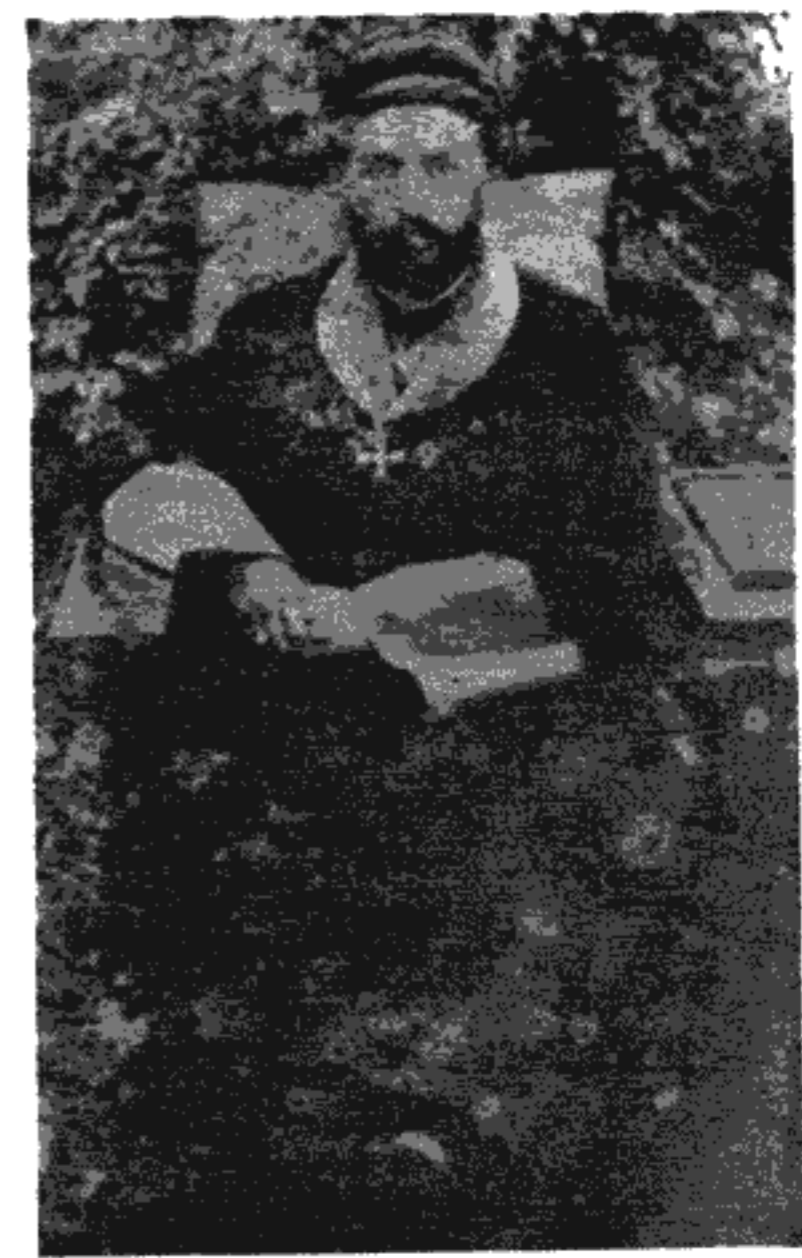
این داستان روز نوزدهم شهریور (۲ شعبان) رخ داد . در همان روزها انجمن
ایالتی شش تن را برای فرستادن بخوی و ماکو برگزیده روانه گردانید که نامهای ایشان
را با داستانشان خواهیم آورد .

روز بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) ختم با شکوهی برای عباس آقا چیدند که
داستان آنرا نوشتیم .

روز پانزدهم مهر (۲۹ شعبان) تلگراف دارالشوری در باره قانون اساسی رسید که
مردم بشادمانی برخاستند و یکدسته از آزادیخواهان با موزیک بازارها را گردیدند و
شادیا نمودند . نمایندگان انجمن بتلگرافخانه رفته بدارالشوری و محمدعلیمیرزا
تلگرافهای سپاسگزاری فرستادند .

در همان روزها در تبریز به برگزیدن نمایندگان « انجمن ایالتی » از روی قانون
آغاز کردند ، و چون این داستان گذشته ای در تاریخ مشروطه میدارد ، و آنگاه همپس
برگزیدن ، در تبریز دنباله ای پیدا کرد اینست آن را با گشادی و درازی می نویسیم :
چنانکه نوشته ایم نخستین شهری که انجمنی برای نگهبانی بکارها و سر رشته داری
برپا کرد تبریز بود . در این شهر همپسکه مشروطه گرفته شد و « نظامنامه انتخابات » رسید ،
کسانی را برای بکار بستن آن « نظامنامه » و برگزیدن نمایندگان دارالشوری نامزد
گردانیدند و خانه ای برای نشستن آنان اجاره کردند ، و چون از کارشکنی محمدعلیمیرزا
که آن زمان در تبریز می بود بیم می داشتند ، همان خانه را بنام « انجمن ملی » قانونی برای
خود ساخته هر شب سران آزادیخواهان در آنجا گرد آمدند و در زمینه پیشرفت کوششهای
خود بسکالشی و گفتگو پرداختند ، و در اینمیان برخی کارهایی ، از بیرون کردن امامجمعه و
میرهاشم از شهر و مانند این ، انجام دادند .

محمدعلیمیرزا از این رفتار آنان سخت آزرده میگردید ، و این بود چون پس از یکی دو هفته کار برگزیدن نمایندگان برای دارالشوری پایان پذیرفت پیام فرستاد که انجمن را ببندند ، و انجمن نشینان که یکی از ایشان حاجی میرزا حسن مجتهدی بود ، آن پیام را بکار بسته از انجمن پاکشیدند . ولی مجاهدان و آزادیخواهان خرسندی ندادند و



پ ۱۴۳

مارشیمون پیشوای آسوریان

شبانہ بشورش برخاستند ، و چنانکه در جای خود نوشته ایم (۱) با فشار محمدعلیمیرزا راناگزیر از بازگرفتن سخن خود گردانیده باز انجمن را برپاساختند .

(۱) بخش یکم صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵

اینان میخواستند در تبریز (و در دیگر شهرها نیز) يك انجمنی از برگزیدگان توده برای نگهبانی بکارهای آنجا بر پا باشد . بویژه در آن هنگام که آغاز جنبش می بود . و آزادیخواهان در هر شهری بيك-کانونی نیاز می داشتند . این بود در شهر های دیگر نیز ، به پیروی از تبریز انجمنهایی بنیاد یافت که رشته کارها را بدست گرفت . دارالشوری گاهی ایراد به پیدایش این انجمنها میکرد ، بویژه با انجمن تبریز همچشمی آشکار نشان میداد . ولی این کانون آزادی که سپس « انجمن ایالتی » نامیده شد در اندک زمانی شایندگی بسیاری از خود نشان داده در برابر دارالشوری بالا افراشت ، و رشته شورش و جنبش را در سراسر ایران بدست گرفته با کاردانی آن را راه برد ، و چون در چند پیشآمد به پشتیبانی از دارالشوری برخاسته آن را از گرفتاری رها گردانید ، از اینرو جایگاه خود را هر چه استوارتر گردانید . سپس چون قانون اساسی که دارالشوری آن را پرداخته بود ، پراکنده شد این انجمن کمیهای بسیاری در آن پیدا کرده بخورده - گیری برخاست ، و چنانکه نوشته ایم (۱) بکمرشسته پیشنهاد هایی کرد که یکی از آنها بر پا شدن انجمنها در شهرها بود ، و بدینسان خواست رویه قانونی بخود دهد ، و در نتیجه آن پیشنهاد بود که دارالشوری ناگزیر شد دنباله ای بقانون اساسی بیفزاید ، و چنانکه میدانیم این دنباله بزرگتر و ارجدار تر از خود قانون اساسیست ، و کشاکشهایی را که بر سر آن رفت در این تاریخ نوشته ایم . از این گذشته دارالشوری قانون جداگانه ای برای « انجمنهای ایالتی و ولایتی » بگذاشت که در خرداد ماه ۱۲۸۶ (ربیع الثانی ۱۳۲۵) پایان پذیرفت .

از همان هنگام می بایست انجمنهای خود سرانسه در هر شهری که می بود از میان رفته انجمن هایی از روی این قانون برگزیده شود . ولی چون در آن قانون دو گونه انجمن ، یکی ایالتی و دیگری ولایتی پیش بینی شده ، و این دانسته نمیبود که در کجا آن و در کجا این بر پا باشد ، از اینرو کار بدیر می افتاد تا دارالشوری در این زمینه نیز قانون گزارد ، بدینسان که چهار جا را که آذربایجان و خراسان و فارس و کرمان میباشد « ایالت » ، و جاهای دیگر را « ولایت » شناخت ، و این اگر چه مایه رنجش گیلاتیان گردید و در رشت آشوبی پدید آمد ، ولی دارالشوری پروا ننمود و از اندیشه خود باز نکشت .

بهر حال در این هنگام در تبریز آن قانون را بکار می بستند و کسانی را برای « نظارت » بر میگزیدند ، بدینسان انجمن تاریخی و بسیار کارآمد تبریز که باید نامش همیشه در تاریخ باز ماند آخرین روزهای خود را می پیمود ، و خواهیم دید که از برگزیدن انجمن قانونی چه نتیجههایی برخاست .

(۱) بخش یکم صفحات ۱۹۴-۱۹۵

که مجتهد بنام خوی میبود رفته بی هیچ انگیزه‌ای او را کشت . همچنین آقا ضیاء برادر حاجی امام‌جمعه را از پا انداخت



پ ۱۴۴

شاهزاده ضیاء الدوله یکی از هواخواهان آزادی

از این رفتار چشم مردم خوی ترسیده بسیاری از توانگران و شناختگان از شهر گریختند و یا رونهان کردند ، چنانکه کسی نیارست برام انداختن جنازه کشتگان رود و با يك خواری آنانرا بخاك سپردند . بدینسان آشفتگی بسیاری رخ داد . از یکسوا این آدمکشی بیجا ، و از یکسو رسیدن پیاپی گریختگان از جنگ و زنان و بچگان بینوای تاراج دیده .

اکنون بداستان خوی میپردازیم . چنانکه گفته‌ایم خوی از شهرهایی میبود که در دلبستگی بجنبش مشروطه و در کوشش پیروی از تبریز مینمود و آزادبخواهان آنجا غیرت و کردانی نیکی از خود نشان میدادند ، و در این آخر ها چنین رخ داد که میرزا جعفر زنجانی باشی تن دیگر از خود خویان ، از باکو از سوی کمیته اجتماعون عامیون ، ایرانیان بآنجا در آمد . این میرزا جعفر در باکو نگهبان يك کاروانسرای (اوده باشی) میبوده . ولی از هوشیاری و بخردی القبا خوانده سوادی میداشته ، و این بود چون ایرانیان جزیی برپا کردند او یکی از پیش گامان گردید ، و در سایه غیرت و کردانی جایگاهی در میان دیگران پیدا کرد ، و چون کمیته بهریکی از شهرها فرستادگانی از خود می فرستاد ، میرزا جعفر را هم با شش تن از خود خویان بآنجا فرستاد ، و اینان هنگامی رسیدند که کردان اقبال السلطنه در دبه های خوی تاراج و کشتار دریغ نمیگفتند ، و از تلگرافهای گله و ناله که بتهران فرستاده میشد نتیجه بدست نمی آمد .

میرزا جعفر از همان روز رسیدن مردانه بکار پرداخت . نخستین کار او آن تلگراف و لایحه در باره اتابك بود که نوشته ایم . سپس باین شد که : از مجاهدان و خویان دسته هایی پدید آورد و خود بجلوگیری از اقبال السلطنه کوشد . این بود دسته هایی پدید آورده از حکمرانان نیز سه توپ و چند صد سرباز گرفت ، و آنها را بدو بخش گردانیده يك بخش را با دو توپ بسکمن آباد و دیگری را با يك توپ بقرا ضیاءالدین فرستاد که در برابر کردها لشکر گاه ساختند . فرمانده لشکر سکمن آباد میر اسدالله قراعینی و فرمانده لشکر قرا ضیاء الدین پسرش میرهدایت بود که هر دو از پسر و پدر بدلیری شناخته میبودند . سپس خود میرزا جعفر نیز روانه سکمن آباد گردید که از نزدیک بکارها سرکشد .

این يك کار غیرتمندانه‌ای از میرزا جعفر و خویان بود . با همه جنگ ناآزمودگی و کمی شمار و افراد بجلوگیری از کردان تاراجگر و خونخوار برخاسته بودند . ولی افسوس که فیروزی نیافتند و میرزا جعفر جان در آن راه گذاشت .

چگونگی آنکه روز آدینه بیست و یکم شهریور (۴ شعبان) ناگهان کردان از هر سو بلشکر گاه اینان تاختند و با شلیک گلوله کسان بسیاری را بخاك انداخته سپس بچادرها ریختند و گروهی را نیز دستگیر گردانیدند . توپ و افزار و کاجال هرچه بود بتاراج بردند در این جنگ نزدیک شصت تن از مجاهدان کشته شدند . از کردان نیز بهمین اندازه کشته شده بود . یکی از کسانی که دستگیر افتادند خود میرزا جعفر بود .

بدینسان لشکر گاه سکمن آباد بهم خورد و بازماندگان شکسته و پریشان خود را بخوی رسانیده چگونگی را آگاهی دادند . فردای آن روز در خود خوی يك داستان بسیار نابجای دیگری رخ داد ، و آن اینکه یکی از مجاهدان بخانه حاجی میرزا ابراهیم

در این هنگام آشفتگی سخت بود که فرستادگان انجمن ایالتی تبریز با نجا رسیدند چنانکه گفتیم انجمن ایالتی شش تن را که شاهزاده مقتدرالدوله و شیخ الاسلام و حاجی جلیل مرندی و سالار معزز و وثوق الممالک و حاجی اسماعیل نماینده خوی بودند برگزیده برای چاره جوئی با شوب و نابسامانی کارهای خوی و ماکو فرستاد. شیخ الاسلام (عبدالمیر) داستان این سفر را بایک زبان شیرینی نوشته که به چاپ رسیده و ما اینک کوتاهشده آن را خواهیم آورد.

این فرستادگان شب آدینه بخوی رسیدند که همان روز شکست سکمن آباد بود، و فردایش هم داستان کشته شدن آقا میرزا ابراهیم و آقا ضیاء رخ داد. اینان از همان روز بکار پرداختند. نخست برای جلوگیری از کردان که در دیه ها بیدادگری دریغ نمیگفتند و کینه خویبان را از مردم بینوای آنها میجستند، نامه ها نوشته خواهش کردند که دست از تاراج بردارند و از جنگ دست کشیده نتیجه میانجیگری فرستادگان را بیوسند. نیز بکسان کشتگان راه دهند که هر کسی کشته خود را پیدا کند و بخاک سپارد. سپس با اقبال السلطنه نامه نوشته فشار آوردند که سربازان و دیگر دستگیرشدگان را آزاد گردانند. میرزا جعفر را که دستگیر کرده بودند چون دلبرانه سخن می گفته و لابه نمی نموده نکه نداشته جوان کار آمد غیرتمند را کشته بودند.

از این فرستادگان مقتدرالدوله و برخی دیگران از درباریان پیغمین می بودند و از درون دل بمشروطه گرایشی نمیداشتند، و در شیخ عبدالامیر و حاجی جلیل مرندی نیز آن گرمی که میبایست یافت نمیشد. اینان اگر مشروطه را میخواستند با شورش همدستان نمی بودند، از اینرو بر رفتار دلبرانه مجاهدان خوی ارج نمیگزارند و بجای پشتیبانی بانان روی سرد نشان میدادند، و پافشاری مینمودند که باید جنگ بریده شود و کشاکش با آشتی پایان رسد، و فرمانفرمان نیز از تبریز با تلگراف با اینان همدستانی می نمود، و چنین نهاده شد که خویبان ده تن بنمایندگی برگزینند تا همراه فرستادگان ^{بچورس} رفته با سران کردان و گماشتگان اقبال السلطنه بگفتگو پردازند و بجنگ پایان دهند. خویبان خرسندی نمیدادند. ولی چون فرستادگان سخت میگرفتند خواه و ناخواه نمایندگان برگزیدند، و فرستادگان پس از ده روز درنگ در خوی روانه گردیده آهنگ چورس کردند. لشکر قراضیاء الدین برپا میبود و فرستادگان را پیشواز نمودند و بنوازش پرداختند. ولی فرستادگان روی سردی بانان نشان داده دستور پراکندن دادند. سپس در چورس که در آن نزدیکی است نشیمن گرفتند و با سران کردان که در قراضیاء الدین در نیم فرسخی می نشستند بنامه نویسی و پیام فرستی پرداختند، و پس از گفتگوهای فراوان و آمدن و رفتن، و میهمانی دادن پس از آنکه یکماه کمابیش در آنجا می بودند نتیجه این شد که بکشاکش پایان داده چنین نهادند که کردان دیگر بتاراج و کشتار دیه ها پردازند و راهها را ایمن دارند، و سربازان و دیگران که دستگیر شده بودند اقبال السلطنه را

گرداند، و آنچه از روستایبان بتاراج رفته بانان باز گردانند و زیانهای آنان را بپردازند، و کسانی که در بیرون از جنگ کشته شده اند بیازماندگانش دیه بدهند، و چون اسماعیل آقا شکاک (سمیکو) نیز در سلماس و قوتور سر بر آورده تاراج و کشتار میکرد و سپاه فرستادن بسراو دشواری میداشت از اینرو چنین نهادند که او را با نوازش رام گردانند، بدینسان که دولت فرمانروایی قوتور را باو سپارد، با این شرط که دیگر بدکرداری نکند و آنچه از مردم برده و ربوده بانان باز دهد، و اقبال السلطنه بپایند که او این شرط را بکار بندد.

در میانه پیمان نامه ای نوشته شد و هر دوسو دستینه نهادند، و اقبال السلطنه سربازان رخت نو پوشانیده با دیگر دستگیران روانه گردانید، فرستادگان نیز چون کارهای خود را بپایان رسانیده بودند آهنگ بازگشت بخوی و تبریز کردند.

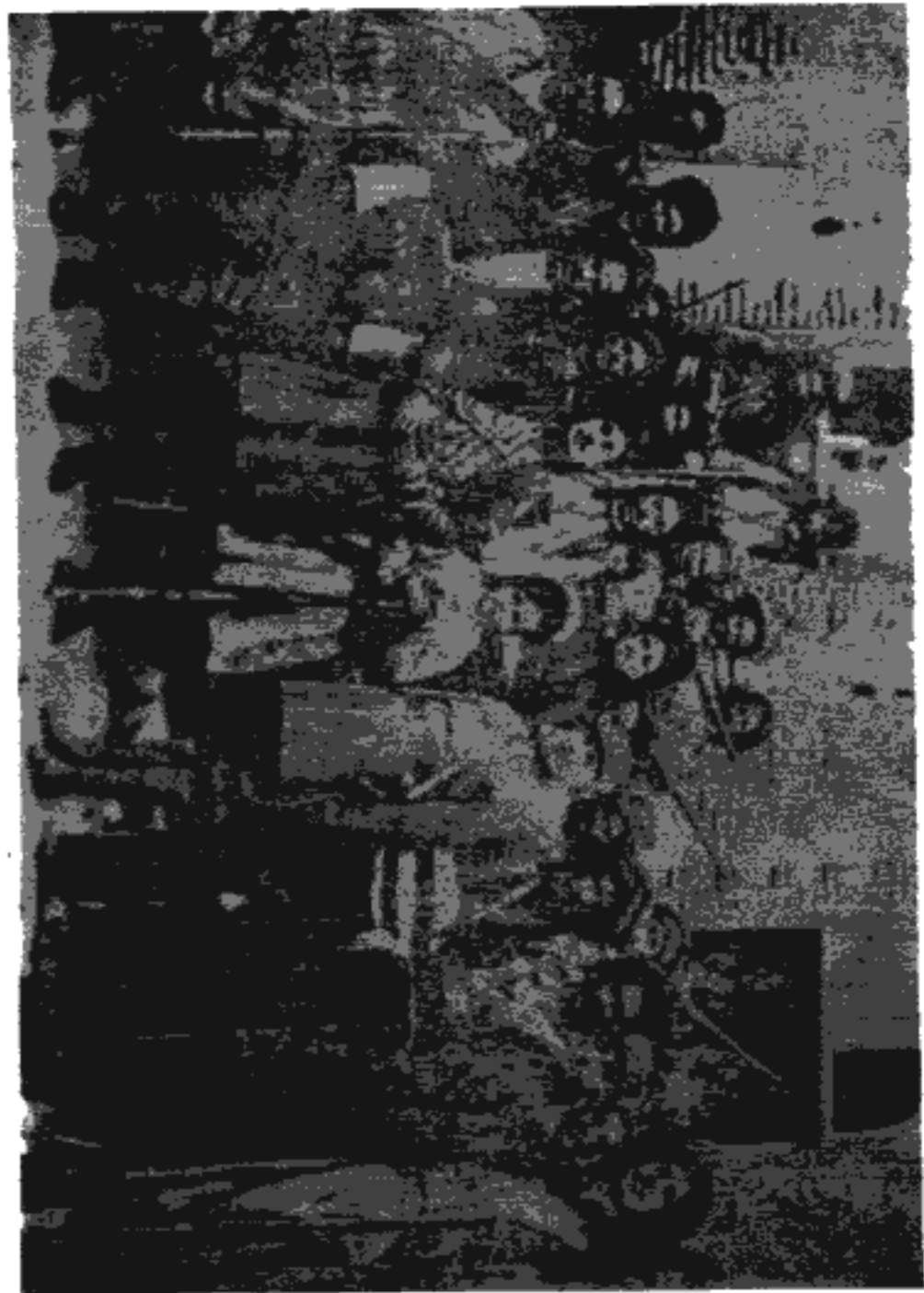
بدینسان جنگ خویبان با اقبال السلطنه پایان رسید. چنانکه گفتیم این يك خیزش دلبرانه ای از مجاهدان خوی بود که براهبری میرزا جعفر کردند و اگر تادیری پیش میرفت مجاهدان روز بروز آزموده تر و دلیر تر میگردیدند، و این نمونه ایست که شورش ایران چه ژرفا میداشت. ولی افسوس که گرفتاری میرزا جعفر و کشته شدن او، و سپس نیز دل مردگی فرستادگان تبریز آنرا نا انجام گذاشت. تنها نتیجه که از آن بدست آمد از میان رفتن جوان دلیر میرزا جعفر بود. از آنسوی چنانکه فرستادگان از جستجو بدست آوردند در جنگ سکمن آباد از کردان یکصد و هشت تن و از مجاهدان و همدستان ایشان پنجاه تن کمابیش کشته گردیده بودند.

در هنگامیکه فرستادگان در چورس و قراضیاء الدین با کردان **پاسخ اقبال السلطنه** در گفتگو می بودند، چون در تبریز در انجمن از آشفتگی کارهای **به تلگراف فرمانفرما** خوی و بسته بودن بازار آنجا دلنگی در میان میبود میرزا آقا اسپهانی که هنوز در تبریز می زیست و با آنکه بنمایندگی دارالشوری برگزیده شده بود بخواهش برخی مردم از رفتن باز می ایستاد خواستار شد که خود بخودی بیاید و بچاره آشفتگی کوشد، و این بود همراه میرزا غفار زنوزی و میر یعقوب مجاهد (در بان انجمن) روانه گردید، و چون هنگامی بخوی رسید که گفتگوی آشتی در چورس پیش رفته بود با کمی اندرز مردم را بیاز کردن بازارها واداشت، و این يك هنری ازو شمرده گردید و در تبریز هوادارانش بستایش پرداختند، و سپس میرزا آقا خود تنها روانه ماکو گردید که اقبال السلطنه را ببیند، و در این رفتن بود که چنانکه سپس بزبانها افتاد از اقبال السلطنه پولی گرفت، و خواهیم دید که این کار و مانند های آن مایه رسوایی او شد.

اقبال السلطنه از این پس آرام نشست و با انجمن تبریز فروتنی پیش گرفت که گاهی تلگراف یا نامه می نوشت. ولی از درون همچنان دشمن مشروطه میبود و خواهیم دید که

سال دیگر که جنگ میانه تبریز و محمد علی میرزا میرفت او نیز سپاهی بسر سر این شهر فرستاد .

چنانکه نوشته ایم فرمانفرما همان روزهایی که به تبریز رسید تلگرافی باقبال - السلطنه فرستاد ، و چون آن تلگراف در خوی مانده و باقبال السلطنه نرسیده بود



پ ۱۵۴

اسمعیل آقا (سیمکو)

(این پیکره در سالهای آخر زندگانی او برداشته شده)

فرستادگان پس از رسیدن بانجا تلگراف را نیز بوی فرستادند . او يك پاسخ درازی داد که گناه را بگردن خویبان انداخت و اینک در پایین آن تلگراف را می آوریم :

« حضور مبارك نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده اعظم فرمانفرما سردار كل ،
 « روحی فداء تلگراف مبارك در سیم ماه شرف صدور یافته بود در نهم ماه زیارت گردید ،
 « مذمت و ملامت فرموده بودند که چرا تا حال احوالات و وضع این سرحدات را معروض ،
 « نکرده ام اولاً چطور میشود مثل نواب مستطاب اشرف والا روحی فداء شخص بزرگ ،
 « ومحترم و سردار كل مملکت آذربایجان تشریف فرما بشوند چاکریک اظهار انسانیتی ،
 « نکرده احوالات سرحد را عرض نکنم مگر از هر نقاط تفصیل عرض شده است مخایره ،
 « را توقیف و بستخانه ها را ضبط کرده اند دیگر از کجا بحضور مبارك برسد از آنوقت ،
 « که نواب مستطاب اشرف والا روحی فداء از تهران خیال حرکت مملکت آذربایجان ،
 « فرموده اند تلگرافخانه و بستخانه ها توقیف است آنهم محض اینست عرایضات چاکر ،
 « بجاهای لازمه نرسد الحمد لله از سایه دولت و ملت تردد آدمهای چاکر از همه جا ،
 « مقطوع و ممنوع بوده استدعا دارم اول حکم این را بفرمایید در هیچ قانون در هیچ ،
 « طریقه مسدود کردن راه عرایض مردم جایز نیست و ثانیاً احوالات این صفحات آرزوی ،
 « قاعده نیست که عرض شود و در عریضه تلگرافی هم گنجایش نمیکند همین قدر هست ،
 « هر قدر از چاکران شکایت کرده اند همه را اهالی خوی کرده اند و شکایت هم مینمایند ،
 « هیچیک از حرفهای آنان نه اصل دارد و نه فرع در حالی دنیا با چاکر مدعی شده است جهت ،
 « آنرا هم نفهمیده ام که چرا مدعی گری میکنند و بچه جهت میخواهند ما کورا خراب ،
 « نمایند اهالی خوی یکسالست بچاکران پیچیدگی دارند دست نمیکشند گاه به نمک - ،
 « خوارگان صد ساله محرك شده انبار غله و تنخواه که داشتیم داغون کرده گناه خود ،
 « چاکران را بخارجه تبعید نموده اند قلعه را محاصره کرده نزدیک بود عمارتهای ،
 « دوست ساله را خراب و خودمان و اهل و عیالمان را اسیر نمایند کار نوعی فراهم آمده ،
 « بیاری خدا ممکن نکرده اند حالا چهار ماه است که چاکر معاودت بما کو کرده از آن ،
 « تاریخ تا حال هی فزون کشی است که بسر ما کوم میکنند اگر سکوت نمایم جان و مال ،
 « و عیال مبرود و املاک کلیه مخروبه میشود بمقام دفاع میآیم آنوقت هم طرف سؤال ،
 « و جواب میشوم آیا دو دست سال است خدمت کرده حالا یاغی دولت بوده ایم یا اینکه ،
 « بشهر های همسایه صدمه و ضرر زده ایم بچه سرباز و توپ و اهالی را بسر ،
 « چاکران میآورند چنانکه در آخر وقت يك اردو بمحال سکمن آباد یکی را بمحال ،
 « چاپاره که علاقجات هردو محال که تعلق بچاکران هست حرکت داده اند آنکه اردوی ،
 « محال چهار پاره است قتل و غارت نموده اند سهل است بکنفر سید معتبری در ما کو ،
 « بوده در آن دهات اقامت داشت او را کشته اند حالا از طایفه آن پانصد نفر جمع شده ،
 « میخواهند بخوی رفته انتقام خود را بردارند بيك درجه جلو گیری نموده ام تا اینکه ،

« مراتب بحضور مبارك عرض شود آنکه احوالات سکن آباد است با بادیهای ایل ،
 « میلان ریخته بعد از قتل وغارت زیاد سی نفر مرد پانزده نفر از زنان اگراد خارج از ،
 « قاعده مقتول کرده اند در صورتیکه اهالی عیال کسی را با نظورها بکشند بعد ناچار ،
 « مانده بمقام دفاع برآمده دعوی سخت کرده شکست با آنها داده تمام اهالی اردو را ،
 « گرفتار نموده آنکه سواره قراجه داغ و سرباز است رهائی داده و اهالی را ول نموده ،
 « محض بجهت نمونه یکصد وسی و پنج نفر از سرباز صاحب منصب پسر حاجی حیدرخان ،
 « پسر لطفعلی خان از این قبیلها گرفته الآن حاضر تر و شاهد معتبر تر از این که نمیشود ،
 « اگر آنها تخطی بداره ماکو نموده اند آنها مقررند هر گاه چاکران بخاک خوی ،
 « تجاوز نموده ایم چاکران مقصر است هیئت محترمه که مأمور شده اند البته آمده اند ،
 « تحقیقات بحقیقت نمایند آنها هم برای العین دیده که اردوی خوی در کدام خاک بوده ،
 « اند مثل مشهور است خودشان میزنند خودشان گریه میکنند بیاری خدا و از سایه مبارک ،
 « چاکران از این قبیل آدمها هیچ ملاحظه ندارد در نیمساعت خوی را نیست هم میکنم وساکت ،
 « هم مینمایم بالکلیه از یاد فراموش نمایند از یکطرف ملاحظه دولت را دارم از یکطرف هم ،
 « در نزد ملت چاکران را بد نما میکنند زیاده از این اغتشاش نمی شود که اینها مینمایند چاکران ،
 « سهل است در داخله خودشان چرا اینطورها می نمایند اینها هم خائن دولتند هم خائن ملت خیانت ،
 « که بدولت نموده اند اینست که تمام قورخانه و توپخانه دولت را داغون نموده اند تلکرافخانه ،
 « پستخانه را ضبط کرده اند و باین سرحد سه دولت اغتشاش افکنده اند خیانت که ،
 « بملت دارند اینست که مجتهد علماء و سادات و فقراء ملت را بقتل میرسانند مال ،
 « مردم را مال الله نموده نه بدولت نه بمجلس اطاعت ندارند بیقاعده گیهای آنها را ،
 « باین شکل دولت برای العین دیده باز با آنها تنبیه نکرده مؤاخذه نمیفرمایند در مقابل ،
 « آنها هیچ مقصود و غرضی ندارم که بچاکر مذمت و سلامت وارد مینمایند البته ،
 « بخلاف کار باید تنبیه شود و اگر نباشد زیاد میکنند از این حرکتی (۲) دارم دولت ،
 « یا معتبرین ملت چرا از ایران صرف نظر کرده اند اجامر و اویاش را ول کرده ،
 « از بهر صنف (۲) اگر مانع نباشند که بتر از این مینمایند اینها اگر برای مشروطه است ،
 « مشروطه چنین نمیشود و کسی هم بمشروطه مانع نیست والا مقصود مخروبه شدن ،
 « ماکو این خانواده است هر جا چاکران برود بزرگ خودتان (۲) بسی اطاعتی ،
 « نمینمائیم دو کلمه دستخط مبارك مرحمت فرمایند چاکران با عموم ولایت بدولت ،
 « روس و عثمانی کوچ نمائیم آنها هم بیایند از تازه اینجا را آباد نمایند و اگر ،
 « چاره دیگر نیست استدعاست بزودی تکلیف چاکران را مشخص فرمایند امر مقرر ،
 « شده بود جهت اصلاح میان ماکو و خوی معین بوده اند اگر چه اهالی خوی میبالتی ،
 « گزاف بچاکران خسارت زده اند و معهذا بر حسب امر مطاعه چاکران حاضر است ،
 « هیئت محترم شرحی نوشته محل ملاقات را خواسته بودند که معین نموده ام که طرفین ،



پ ۱۴۶

کامران میرزا پادوئن دیگر

(آنکه در دست چپ از ایستاده آقا بالاخان سردار افخم است)

« حاضر شده اصلاح شود همین قدر هست چاکران بیدی هیچوقت راضی نیستیم و ،
 « طالب خیر هستیم طرف مقابل بدون جهت چاکران را بدنام میکنند . (مرتضی قلی) ،
 « در این میان کشاکش مرزی با عثمانی رنگ دیگری بخود می گرفت .
 « **دنباله کشاکش مرزی** پس از شکست مجد السلطنه در بیرون ارومی (که داستان آنرا
 « نوشتیم) دیگر کسی بجلو گیری بر نمی خواست ، و این بود عثمانیان
 « هر زمان آبادی دیگری را می گرفتند و کردان از تاراج دست بر نمیداشتند . انجمن ارومی
 « بیای پی دادخواهی میکرد و تلکراف پهریز و تهران میفرستاد و انجمن و فرمانفرما فشار

بدارالشوری میآوردند. ولی نتیجه‌ای دیده نمیشد. زیرا دولت پروایی نمی نمود و هر زمان نوید دروغی دیگری میداد. بفرمانفرما گفته بودند از تهران لشکری خواهند فرستاد که همراه لشکری که از آذربایجان برای نگهداری مرز و سرکوب کردن رود، ولی نشانی از آن لشکر دیده نمیشد. در مجلس بارها سخن میراندند و تندبها مینمودند لیکن سودی نمیداد و دربار همچنان خونسردی نشان میداد.

شگفتتر آنکه میرزا رضا خان ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول گفتاری بیک روزنامه روس فرستاده داستان را از ریشه دروغ می‌شمرد و چنین گفت: «آنچه در این باره نوشته میشود انجمن تبریز ساخته و پراکنده میگردد» (۱) با آنکه در این هنگام روزنامه های روس و انگلیس نیز از پیشامد سخن میراندند و از آنسوی «کمیته اتفاق و ترقی» آزادیخواهان عثمانی از پاریس «بیاننامه» بدارالشوری و انجمن تبریز فرستاده رفتار دولت خود را بیدادگرانه ستوده بیزاری مینمودند. با اینحال ارفع الدوله پیشامد را نمی‌پذیرفت و به پرده‌کشی میکوشید.

این رفتار سفیر ایران دلیل دیگر است که میانه محمدعلیمیرزا و سلطان عبدالحمید سازش میبوده. عبدالحمید از ترس آنکه پیشرفت مشروطه در ایران جنبش آزادیخواهی را در عثمانی نیرومند ترگرداند از همدردی و همدستی با محمدعلیمیرزا باز نمی‌ایستاد، و این فشارهای مرزی بآن عنوان میبود. یکروز نامه فرانسه‌ای در مصر سندی بدست آورده چنین میگفت که عبدالحمید نامه‌ای بمحمدعلیمیرزا نوشته که او را بیافشاری در برابر آزادیخواهان دلیر ترگرداند، و چون روزنامه های تهران این داستان را از آن روزنامه فرانسه‌ای ترجمه کرده بچاپ رسانیدند دربار یا وزارت خارجه بیاسخی برنخواست، و این دلیل است که آن نوشته بیپایه بود.

از آنسوی، چنانکه در برخی روزنامه‌ها نیز نوشته شده، در زمان عبدالحمید عثمانی يك افزار سیاسی در دست دولت نیرومند آلمان میبود، و چون این دولت از پیمان روس و انگلیس درباره ایران که گفتگوش از دیرگامی در میان می بود خرسندی نمیداشت، بنام همچشمی چنین میخواست که او نیز در کارهای ایران دست دارد، و از اینرو عثمانی را بمرزشکنی وامیداشت. میباید گفت: در این پیشامد عبدالحمید و محمد علی و دولت آلمان هر سه بهره‌مند میبودند.

از همینجا دولتهای روس و انگلیس بی یکسویی ننموده نمایندگان ایشان در استانبول و تهران بادولتهای عثمانی و ایران گفتگو می‌کردند، و همانا در سایه گفتگوهای ایشان بود که دولت عثمانی از زور آزمایی در گذشته خرسندی داد که داستان با گفت و شنید و رسیدگی پایان یابد، و روز سی‌ام شهریور (۱۳ شعبان) بود که وزیر امور خارجه ایران به مجلس آمده آگاهی داد که در نتیجه کوشش وزارت خارجه و میانجیگری

(۱) جمله‌هاییست که حمل‌المشین تهران از يك روزنامه روسی ترجمه کرده.

نمایندگان روس و انگلیس چنین نهاده شد که عثمانیان سپاهیان خود را از خاک ایران پس‌کشند و بسکاشکش و دو سخنی که در میان می‌بود در کمیسیون با بودن نمایندگان روس و انگلیس پرسیدگی شود. نمایندگان از این آگاهی خرسندی نمودند. دولت محتشم السلطنه را بسر نمایندگی در آن کمیسیون نامزد گردانید، و او نخست پذیرفت، و سپس باز ایستاد و بار دیگر پذیرفت و سرانجام در آغازهای ابان ماه از طهران روانه گردید. عثمانیان نیز ظاهر پاشا نامی را بسر نمایندگی فرستادند.

چنانکه گفتیم این زمان در عثمانی نیز دسته‌ای بنام «اتفاق و ترقی» با آزادیخواهی میکوشیدند و این همان دسته است که مشروطه را در آن کشور بنیاد نهاد. در این هنگام بیشتری از سران ایشان از خاک عثمانی گریخته و در اروپا میزیستند و کمیته دسته‌که سر رشته را در دست میداشت در پاریس برپا میبود، و چون این مرزشکنی از عبدالحمید دیده شد آزادیخواهان عثمانی، چه بنام همدردی و چه بنام همسایگی، بهواداری از ایران برخاستند و کمیته «بیاننامه‌ای» بزبان ترکی برای دارالشوری و انجمن تبریز فرستاد که آنها نیز پاسخ دادند، و چون نیازی بآوردن متن آن «بیاننامه» و پاسنخهاش نیست در اینجا نمی‌آوریم. لیکن خواهیم دید که همین آزادیخواهان عثمانی در جنگهای آزادیخواهان با محمدعلیمیرزا نیز همدستی با ایرانیان کردند و یکدسته از ایشان بخوی بیاری آزادی خواهان درآمدند.

در همان آغازهای ابان ماه در تهران کابینه نیز دیگر گردید. چنانکه گفتیم کابینه مشیرالسلطنه کابینه کار آمدی نمی‌بود و در نزد مجلس آبرو و ارجی نمیداشت، و چون این کابینه بکار پرداخت چند روزی نگذشت که کارکنان وزارت خارجه از سعدالدوله ناخرسندی نمودند و به ایستادگی و بیافشاری برخاستند، و چون سعدالدوله پس از بیرون رفتن از مجلس در دربار و دیگر جاها بیدگوییها از مشروطه و دارالشوری پرداخته و بدینسان دل‌های آزادیخواهان را آزرده گردانیده بود کسی به پشتیبانی از او برنخواست و شاه او را برداشته علاءالسلطنه را بار دیگر وزیر خارجه گردانید که مجلس نیز آنرا پذیرفت.

با اینحال کابینه ارج و آبرویی نداشت، و دانسته نیست چه شد که آنان بکنار رفتند و محمدعلیمیرزا ناصرالملک را بسروزی برگزید که او نیز وزیرانی را برگزیده روز شنبه سوم ابان ماه (۱۸ رمضان) بمجلس آورد و بدینسان بشناسانید:

ناصرالملک رئیس الوزراء و وزیر مالیه، آصف الدوله وزیر داخله، مشیرالدوله وزیر خارجه، صنیع الدوله وزیر علوم و اوقاف و فواید عامه، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه، مؤتمن‌الملک وزیر تجارت، مستوفی‌الممالک وزیر جنگ.

نمایندگان خرسندی نمودند و چون ناصرالملک در اروپا درس خوانده بود و در آنروزها بیک اروپا دیده ارج می‌گزارند چه رسد به يك درس خوانده در آنجا، از اینرو ارجمندش می‌شماردند، و در این هنگام نیز جز پاسداری ننمودند. يك کار شگفت وزیر

گردانیدن آصف الدوله بود زیرا اینمرد همانست که از بدخواهان بنام آزادی شمرده می شد که در ماههای نخست مشروطه، مجلس پا فشاری کرده برداشتن او را از والیگری خراسان خواستار گردید، و سپس بعنوان فروش دختران قوچانی او را با دیگران بیازپرس و داوری کشیدند که مجلس پروای بسیاری بآن مینمود و بارها در نشست گفتگوی آنرا بمیان میآورد، تا آنجا که چون گرایشی از فرمانفرما وزیر عدلیه بآصف الدوله نمودار گردید در مجلس تقی زاده با او برخاش کرد. چنین کسی اکنون بعنوان يك وزیر قانونی بمجلس شناسانیده میشد. از این شگفتتر آنکه نمایندگان هیچیک زبان بایراد باز نکرد (همانا بیاس جایگاه ناصر-الملك). تنها روزنامه آدمیت که میرزا عبدالمطلب یزدی مینوشت يك گفتار درازی در این باره بچاپ رسانید. این نمونه دیگری از سستی مجلس میباشد.



پ ۱۴۷

احمد میرزا ولیعهد

از هنگامیکه اتابک کشته گردید چنانکه گفتیم درباریان بترس برخی نیرنگها که افتاده از دشمنی بامشروطه می پرهیزند. خود محمد علی میرزا نیز شناخته گردید همان رفتار را مینمود، و چنانکه خواهیم دید بمجلس نیز آمد. لیکن در همانحال در ماه ابان برخی نیرنگها سرزده دانسته شد آن نمایشها جز رویه کاری نیست، و چون ترسبکه از کشته شدن اتابک در دلهاشان پدید آمده بود کمتر گردیده باز در پی دشمنی با آزادیخواهان میباشد. یکی از نیرنگها این بود که کسانی از درباریان، از اقبال الدوله و وزیر مخصوص و ناصر السلطنه، و سعید السلطنه و مفاخر الدوله و دیگران، به پیروی از شیوه آزادیخواهان، انجمنی بنام «انجمن قنوت»

بنیاد نهادند که خواستشان جز کوشش بزیان مشروطه نمی بود، و مرتضوی نماینده مجلس که در نتیجه يك کشاکش بازنویان (برسرملك) رنجیده بود، و میرزا جواد ناطق که این زمان در تهران میزیست و او نیز از مشروطه خواهی دل سیری مینمود بآنان پیوستند، و همانا خواست اینان نبرد با آزادیخواهان و برانگیختن مردم بکشاکش ترك و فارس میباشد، و چون بدخواهیشان از گام نخست پدیدار بود و روزنامهها (از حبل المتین و روح-القدس) به بدنویسی از آنان برخاستند. در تهران این زمان انجمن های بسیاری می بود و اینها هر کدام نماینده ای برگزیده يك انجمن مرکزی برپا میکردند. در این انجمن نماینده انجمن آنان را نپذیرفتند، و چون بیشتر آنان از تبریزیان میبودند «انجمن آذربایجان» که آذربایجانیان برپا کرده بودند، و خود يك بنیاد نیرومندی میباشد جلوه گیری از کارهای آنان برخاسته تلگراف پایی را بتبریز فرستاد:

«انجمن ایالتی ملی آذربایجان این اوقات در طهران بعضی از تبریزیها بخیال، و تأسیس انجمنی موسوم به قنوت از اشخاصی معلوم الحال بتحریرک تأسیس شده لازم بود، که خاطر محترم آن انجمن مقدس مستحضر و اسم یکی دو نفر از مؤسبین را که «مفاخرالملك و حاجی محمد تقی صراف و امثال آنها است عرضه داریم و انجمنهایی که «هواخواه مشروطیت هستند محرك را معلوم نموده و نماینده آن انجمن را نپذیرفته اند، اگر تلگراف یا لایحه ای از آن انجمن بتبریز برسد مؤسبین آن انجمن و مقصود، آنها را چنانکه اطلاع دارید مستحضروان خیالات آنها مطلع باشند.»

«(انجمن اتحادیه آذربایجان)»

در همانروزها یکداستان دیگری رخ داد، و آن اینکه سید علی یزدی که از ملایان بنام و مردمدار تهران میباشد و بدربار بستگی می داشت که برای دعا خواندن و مانند آن بنزد محمد علی میرزا میرفت و درباریان پولهای بزرگی باو می رسانیدند روز شنبه دهم ابان (۲۵ رمضان) در مسجد شیخ عبدالحسین بمنبر رفت و آشکاره بیدگویی از مشروطه و مجلس پرداخت و از تقی زاده و مستشار الدوله و دیگران نامبرده «کافرشان» خواند، و از عباس آقا نامی برده جایگاه او را «در طبقه هفتم جهنم» نشان داد، و چون روح القدس کار عباس آقا راهم ارج «ضربت علی» در جنگ خندق ستوده بود ازو نیز یاد کرد و «کافر» نامید. چون طلبه های مدرسه شیخ عبدالحسین در پای منبر، و بهواداری و نگهداری آماده میبودند کسی پاسخی نتوانست، و بدخواهان مشروطه همانرا دستاویزی ساخته بجنب و جوش برخاستند، چون بیم میرفت که اینکار سید علی آقا دو تیرگی در خود تهران پدید آورد مجلس بجلوه گیری برخاست و بشهرستانی دستور داد از مسجد رفتن او جلو گیرد، و بدینسان داستان پایان پذیرفت.

چنانکه روح القدس و حبل المتین نوشتند این کار نیز با نگیزش انجمن قنوت و به پشتیبانی دربار میباشد. زیرا سید علی آقا بستگی نزدیک بدربار و درباریان میداشت و با پولهای

درباریان خانه وزندگان خوش بسیجیده بود .

از اینجا انجمن قنوت بسیار بدنام گردید . میرزا جواد ناطق که از پیشگامان جنبش تبریز بوده و آن جایگاه و آبرو در میان آزادیخواهان میداشت در شمار بدخواهان آزادی درآمد .

در همان روز ها حاجی شیخ محمد واعظ که در جنبش تهران پسا در میان داشته و با دو سید در همه جا همگامی نموده ، و سپس داستان مدرسه حاجی ابوالحسن معمار و کشته شدن سید عبدالحمید در سر دستگیر کردن او پیش آمده بود ، و از اینرو یکی از پیشگامان مشروطه شمرده میشد ، او نیز برگشته در منبرها از مشروطه بد میگفت و بسید جمال واعظ و دیگران نکوهش درین نمیداشت ، بلکه نامهای طباطبایی و بهبهانی را نیز با بدی میبرد . بدینسان او نیز از بدخواهان آزادی شمرده گردید .

این میرساند که بسیاری از پیشگامان آزادی معنی مشروطه را نمیدانستند و دلبستگی بآن نمیداشتند ، و برخی از آنان جز از روی هوس بآن کار برنخاسته بودند ، و از اینرو در این هنگام دلگیری از آن نموده باز میگشتند و این بار بهوس دشمنی آغاز میکردند . درباره حاجی شیخ محمد و مانندگان او نوشته ایم که مشروطه را جز بممنی « رواج شریعت » نمیگرفتند و نتیجه آنرا جز گرمی بازار خودشان نمی شماردند ، و اکنون که وارونه آن را میدیدند ناگزیر باز میگشتند و بمردم چنین می گفتند : « ما نمیدانستیم مقصود این لامذهبان چیست » ، یا میگفتند : « آن مشروطه که ما میخواستیم این نیست . باینها و طبیعیها داخل شدند و نمیگزارند » .

بهر حال این کارها میرسانید که محمد علیمیرزا و درباریان دست از دشمنی بر نداشته اند و در نهان همچنان بد خواهند . از اینرو آزادیخواهان دوباره اندوهناک گردیدند ، و آن امید ها که بهمراهی درباریان بسته بودند از میان رفت . چنانکه گفته ایم این یکی از خامبهای تهرانیان می بود که بجای آنکه دسته ای بندند و نیرویی پدید آورند و بر سر درباریان کوبند میخواستند که بازبان خواهش و لابه ، و یا از راه پند و اندرز به مشروطه خواهیشان وادارند ، و چون نومید میشدند آنزمان هم بناله و زاری میپرداختند و یا زبان بدشنام و بدگویی باز میکردند . چنانکه در همانروز ها که این نیرنگها از دربار نمودار گردید روزنامه روح القدس يك گفتار بیباکانه ای نوشت که روی سخن را با محمد علیمیرزا میداشت ، گفتاری که هیچ سودی بمشروطه خواهان نداشت ولی بهای خون نویسنده اش (سلطان العلمای خراسانی) گردید . زیرا پس از بیرون آمدن آن گفتار روزنامه را بستند ، و وزیرء لوم در دادگاه دادخواهی نموده رسیدگی طلبید . سلطان العلماء بدادگاه خوانده شد و چون بمحمد علیمیرزا عنوان « قصابی » داده بود دلیلش پرسیده گردید . سلطان العلماء ابراد گرفت که میبایست « هیئت منصفه » بخوانید ، و باین بهانه گردنکشی از پاسخ کرد و در نتیجه آن رسیدگی انجام نیافت .

سپس نیز که پس ازدوماه روزنامه اش بیرون آمد داستان دادگاه را نوشت و بمحمد علیمیرزا بدگویی درین نگفت این بود در پیشامد بمیادمان مجلس که سلطان العلماء نیز یکی



۱۴۸۸
ظل السلطان

از گرفتار شدگان بود در باغشاه او را هر شب شکنجه میکردند و سپس نیز بانبار فرستادند که در آنجا بپاهش انداختند و بدبخت باسختی بدرود زندگی گفت . بهر حال چون آن گفتار عنوان تاریخی پیدا کرده همه اشرا اینجا میآوریم .
این گفتار در شماره ۱۳ آن روزنامه که پنجمین چهاردهم آبان گفتار روح القدس (۲۹ رمضان) بیرون آمد ، زیر عنوان « نطق غیبی با اشاره لاریبی » بچاپ رسیده بدینسان :

« مگر بگوش سلیمان ز من رساند باد نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد ،
 « ایگاش در این مملکت یک شاه پرست پیدا میشد چند کلمه بدخواهی روح القدس ،
 « را بشاه داد خواه میرساند ، مارا نه هوای سلطنت است و نه خیال وزارت در حفظ وطن ،
 « و حمایت هم وطنان بجان بکوشیم و از حرف حق گفتن چشم نپوشیم میان رعیت و بنده ،
 « فرق است اطاعت شهوات نفسانی بر بنده لازم است نه بر رعیت زیرا که رعیت بنده نیست ،
 « و آزاد است بلکه با خود شاه هم مساویست فقط حقوق پاسبانی سلطان را باید پاداش ،
 « داشته باشند در صورتیکه شاه هم بوظیفه شبانی و پاسبانی خود عمل کند (گوسفند ،
 « اژ برای چوپان نیست) (بلکه چوپان برای خدمت اوست) رقابت سلاطین با یکدیگر ،
 « جهت توسعه مملکت و رفاهیت رعیت است رعیت را برای آسایش و زندگانی دو چیز است ،
 « (یکی مال و دیگری جان) سلاطین سابقه ایران چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ ،
 « این دو چیز همیشه لواء جهانگیری افراخته داشتند و رعیت را در سایه خود آورده ،
 « میداشتند چون ودایع حق را که ملت باشد از شر دشمنان حفظ میکردند (بظلاله ،
 « فسی الارض) شدند - سلاطین لاحق هم پیروی و تاسی بایشان کردند و از مملکت ،
 « و رعیت خود بهره مند شدند و تمام سلاطین عالم را مطیع و بساج ده خود نمودند ،
 « چنانچه داستان شاپور ذوالاکناف و دیگر سلاطین بر این گفته گواهد است - هر پادشاه ،
 « که از وظیفه خود کوتاهی کرد عاقبت بکیفر غیبی گرفتار شد مانند خسرو پرویز ،
 « و شاه سلطان حسین صفوی - پس ملت در همه قرون و ازمنه در بستر امن و امان بکمال ،
 « راحتی مینمودند پاسبانان با کمال جد و جهد حمایت و حفظ آنها را می کردند - این ،
 « شیوه مرضیه و جبه همت تمام سلاطین بود تا عهد سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه در ،
 « زمان پادشاهی این دو تاجدار هم اگر چه پاره ای صدمات و لطمات بملت رسید و قطعه ای از ،
 « وطن عزیزشان بیاد فنا داده شد باز تا اندازه ای ملت راحت بودند جان و مالشان تا ،
 « حدی محفوظ بود - دور سلطنت که بناصرالدین شاه رسید ورق برگشت ستاره ،
 « بدبختی ملت طالع شد جماعت تن پرور پرست فطرت بی شرف معاون قوه باطنی سلطان ،
 « شدند و ذالت ذاتی ظاهر ساختند دست آمدی بودائع پروردگار گشودند جان و مال ،
 « ملت مظلومه را قسمت کردند - ابتدا جهت تحصیل پارک و کالسکه و مبل اطاق ،
 « مثل دزدان اموال ملت را بنارت بردند و قطعه قطعه خانمان رعیت را با جانب فروختند ،
 « و تا اواخر سلطنت شاه مظفر عدل پرور تمام اموال ملت بنارت رفت (سکه و خرس ،
 « و خوک) مقوایی خریدند شد عاقبت سلطان المستبدین باریس الخائنین گرفتار آه ،
 « ملت مظلومه شده هر دو هدف گلوله وطن پرست غیبی گشتند - شاه نیک فطرت و ،
 « صدراعظم نیکو سجیت آثار ملت دوستی و وطن پرستی را بیادگار نهادند (تعرف ،
 « و الاشیاء باضدادها) این دو شاه و دو صدراعظم آثار خیریه و شریه بسوه خاتمت و ،
 « حسن عاقبت سرمشق و منشأ تاریخ برای سلاطین آتیه گذاشتند - چون سلطنت به ،

« اعلیحضرت رسید مال ملت تمام غارت شده غیر از یک جانی برای ملت باقی نمانده است ،
 « در این عهد دست بجان ملت زده شد - یکطرف اقبال السلطنه بحکم مرکزی مشغول ،
 « ریختن خون ملت شد - یک سمت عثمانی تحریک شده اطفال ملت را ذبح و اهل بیت ،
 « ملت را اسیر و چقدر از ملت رانف کرد - یکجانب وزیر نظام مأمور قتال و اغتشاش ،
 « خراسان میشود - از طرف دیگر جهان شاه خان از طهران بزنجان رفته اهل زنجان ،
 « را قطعه قطعه نمود - تا ملت بخواهد خود را از گرگان داخله نجات بدهد گرفتار ،
 « سگان و گرگان خارجه میشود - از هر گوشه دردمندی و از هر کناره آه مستمندی ،
 « بلند است لبلانهاراً مشغول دعا گوئی این دوره سلطنت هستند .

« آه دل مظلوم بسوهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند »

« خوب است قدری از مستی سلطنت بهوش آمده چشم باز کرده نظری بدولت ،
 « خود و باقی دولتها بنمائی - آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده مشغول ،
 « قصابی گشته اند - یا تمام ملل عالم مثل ملت بخت برگشته ایران اسیر ظلم و شهوت ،
 « نفسانی پادشاه خود هستند - ندانم چه باعث شده که تمام ممالک اروپا بادی و وسعت ،
 « خاک و ازدیاد نفوسند جز ایران که هر سال و ماه قطعه ای از خاکش قسمت دیگران ،
 « و نفوش طعمه گرگان و آبادیش مبدل بخرابی میشود - کدام پادشاه مستبد ،
 « جهه استبداد و خود سری سر و تاج روی استبداد خود نگذاشت - یا ،
 « کدام پادشاه مشروطه بواسطه مشروطیت باعسی درجه شاهنشاهی و امپراطوری ،
 « نرسید - آیا بغیر از وسیله مشروطیت امپراطور زاپن بر امپراطور مستبد روس غالب شد - ،
 « یا بجز فائده مشروطیت دولت انگلیس یا دولت دیگر آباد و رشک دول مستبده گردید ،
 « ندانم اعلیحضرت ما بتصور چه فایده و خیال چه نتیجه از مشروطیت سر بیجان و با رعیت ،
 « دست در گریبان شده است - مگر ندانسته که رعیت و پادشاه هر دو بنده پادشاه حقیقی ،
 « هستند (ان اکرمکم عند الله اتقاکم) »

« دادگر آسمان که داد بده داد داد که تا خاکیان رهند ز بیداد »

« مگر نفهمیده که هیچ سلطانی با رعیت نمی تواند طرف شود چرا که « یدالله ،
 « فوق ابديهم) »

« گر ندهد داد خلق دادگر خاک دادگر آسمان بگیرد از او داد »

« مگر ممکن نیست که داستان لوی شانزدهم در این مملکت اتفاق بیفتد زیرا که ،
 « (ان الله عزیز ذواتنقام) »

« سرش بر قتل و تاراج داشت سحر که نه تن سر نه سر تاج داشت »

« مگر یقین نکرده که از خون فدائی نمره (۴۱) فدائی بزرگتر برای بزرگتر ،
 « از کار آن فدائی تولید شده و منتظر اتمام حجت است - بنظر و فراست سلطانی بایده ،
 « فهمیده و درک نموده باشد که با ماران و افعیان ظاهر خوش خط و خیال و باطن پرزهر ،

« قتال باز کردن جائز نباشد و خلوت کردن و مصلحت بینی نمودن از دزدان این ملک »
 « و نمایندگان اجانب صلاح نیست زیرا که دزد بازار آشفته میخواید و بیگانه منفعت »
 « خویش میطلبید - البته فهمیده است رعیت را از رعیتی این دولت و دیگر دولت فرقی »
 « نیست بلکه ذلتشان مبدل بعزت میشود اما با تسلط اجانب سلطنتی برای شاه باقی »
 « نمیماند (کوس لمن الملکی به بوق قلندری) (عزت سلطنتی بذلت رعیتی) مبدل میشود »



ب ۱۴۹

سیدعلی آقا یزدی

« اگر اعلیحضرت پادشاه را تقرب و خاندان او را به پیشخدمتی بیگانه شرف و افتخار »
 « است لیکن ما ملت را از رعیتی و تسلط خارجه نهایت تنگه و عار است - حمیت ملیت »
 « باعث حفظ سلطنت این خانواده است والا باغ مشروطیت که از دوماه قبل آب نیاشامیده »

« بینهایت تشنه شده وقت آنست که بتوسط باغبانان فدائی غیبی شاداب و سیراب شده »
 « گلها و ریاحین در باغ مشروطیت شکفته شود - یا طبیب حاذق غیبی عضو شقاقلوس را »
 « قطع کند تا باقی اعضا از آن مرض سالم بماند همان به از گفتن لب به بندم باین دوربای »
 « اکتفا نمایم »

ظالم زستم همیشه لات آمده است رخ رفته پیاده با ثبات آمده است
 مشروطه طلب با سب و بیست سوار چون کشته وزیر شاه مات آمده است

در همان روزها مجلس يك کار بزرگی را بانجام رسانید ، و آن
آمدن محمدعلی میرزا به مجلس اینک بودجه کشور را که « کمیسیون مالی » از ششماه باز بان
 آغاز کرده و بتازگی پبایان رسانیده بمجلس آورده بود براست
 داشت ، و در این بودجه برای نخستین بار در رفت دولت بادر آمد آن
 یکسان گردانیده شده بود .

چنانکه گفته ایم در سالهای پیش ، در آمد دولت پانزده کرور و در رفتش بیست و يك کرور و
 نیم میبود که هر ساله شش کرور و نیم کم میآمد که میبایست جای آنرا باوام گرفتن
 برگردانند . مجلس خواستار میبود که باین کمی چاره اندیشیده شود که دیگر نیازی بوام
 نیفتد ، و کمیسیون خواست مجلس را بکار بسته از چهار راه از دررفتهای سالانه هشت کرور
 کم گردانید بدینسان :

(۱) سالانه پس گزافی که شاهزادگان و دیگران میگرفتند از هر یکی اندکی کاست . مثلا
 شماع السلطنه ۱۱۵ ، و ظل السلطان ۷۵ ، و نایب السلطنه ۲۹ هزار تومان در مییافتند و همچنین
 دیگران کمیسیون بهر یکی ۱۲ هزار تومان سالانه نهاد .

(۲) فرمانروایان در هر شهرستانی که میبودند مالیات صد سال پیش آنجا را بدولت
 میپرداختند ولی خودشان چند برابر آنرا از مردم می گرفتند . کمیسیون دست آنان را کوتاه
 ساخته چنین نهاد که آنچه از مردم گرفته میشود بدولت برسد .

(۳) تبولرا برانداخت که در جای دیگری روشن گردانیده ایم .

(۴) بسیاری از درباریان و نیرومندان جوو گندمی را که میبایست بنام مالیات بدولت
 پردازند نه پرداختند پولش را از روی بهای صد سال پیش میپرداختند . کمیسیون چنین نهاد
 که خود جنس را پردازند .

گذشته از این راه سیصد و هشتاد هزار تومان نیز از دریافتی دربار کم کرد . زیرا
 از هشتصد هزار تومان پول و اند گزافی جنس که دربار سالانه میگرفت هشتاد هزار تومان
 آن برای دررفت دستگاہ و لبعهد میبود که در تبریز نشستی ، و چون اکنون ولعهد در
 تهران در نزد پدر خود میزیست کمیسیون دیگر انگیزهای برای پرداختن آن پول نمیدید
 دوپست و چهل هزار تومان صرف جیب مظفرالدین شاه یا بهتر گویم : برای پول پرانیهای
 او میبود و کمیسیون اکنون جایی برای آن پول پرانی نمیدید . شصت هزار تومان

برای ساختن و بسیجیدن «خلمت» میبود که کمیسیون آنرا نیز فزونی میدانست .

کمیسیون این پولها را کم گردانیده برای دربارتها يك کروور یا پانصد هزار تومان سالانه نهاد که سی هزار تومان از آن خود شاه ، و بازمانده از آن کارداران و بستگان دربار باشد . گذشته از جنس که همچنان بایستی داده شود .

محمد علی میرزا در آنروزها باین کار مجلس ایرادی نگرفت و ناخرسندی هم ننمود . ولی خواهیم دید که سپس که میخواست بار دیگر بامجلس بنبرد پردازد ، همین را بهانه کرد و سالانه کارکنان شترخانه و صندوقخانه و قاطرخانه و فراشان و دیگر کارداران کوچک را نپرداخت ، و آنان را بدشمنی با مجلس برانگیخت . بهر حال روزیکشنبه هفدهم ایان (۳ شوال) که نوشته کمیسیون در مجلس خوانده شد نمایندگان اندک گفتگویی در پیرامون آن کرده با خشنودی برآست داشتند . رئیس الوزراء و دیگران نیز خشنودی نمودند .

در همان روزها گفتگو از آمدن محمد علی میرزا بمجلس میرفت . چنانکه گفتیم از زمان کشته شدن اتابک شاه نیز رفتار خود را دیگر کرده از نبرد آشکار دست برداشته بود و برای خشنودی آزادخواهان در آرزوی آمدن بمجلس میبود ، و روز نوزدهم ایان را برای این کار برگزیده بودند . مجلس به برگ و ساز میپرداخت که پذیرایی با شکوه باشد و يك « طاق نصرت » در جلو بهارستان بسته میشد . چنانکه گفتیم نمایندگان مجلس و آزادخواهان تهران باینگونه رویه کاریها ارج بسیار مینهادند ، و هر زمان که از شاه یا از درباریان يك چنین گرایشی میدیدند خود را فریب داده از درون دل شاد میشدند .

روز دوشنبه نوزدهم ایان (۵ شوال) چنانکه نهاد بودند نخست وزیران و دیگران بمجلس آمدند و سپس ظل السلطان و ولیعهد و خوبشان دیگر شاه رسیدند . سپس خود شاه در کالسکه روبازی نشسته آهنگ مجلس کرد . در راه مردم گاهی آواز سه « زنده باد » در می آوردند . بدینسان بدر مجلس رسید . نمایندگان و وزیران پیشواز کردند ، و چون بمجلس درآمد پس از پذیرایی نخست ناصر الملک سپاسنامه ای از سوی شاه و سپس حاجی سید نصرالله پاسخی از سوی مجلس خواند . پس از همه آنها ، شاه چون پس از تاجگذاری بمجلس نیامده و این نخستین بار آمدن او میبود ، چنانکه نهاد شده بود سوگند دبستی بمشروطه خورد که « تمام هم خود را مسروف حفظ استقلال ایران نموده ... قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهدار و برطبق آن قوانین مقرر سلطنت کند . » نشست بدینسان پایان یافته شاه باز گردید . ولی خواهیم دید که چگونه او این پیمان و سوگند را شکست ، بلکه باید گفت : این پیمان و سوگند جز برای فریب نمی بود و دلش از آن آگاهی نمیداشت .

دوتیرگی در میان تبریزیان

در اینجا باز با ذریعجان بر میگردیم : در آنجا نیز داستانهایی در کاررویدادن می بود . عثمانیان در مرز روز بروز جلوتر می آمدند و کردان همچنان با شوب و تاراج می پرداختند . با همه آهنگ محترم - السلطنه از تهران ، ایشان در کار خود می بودند . حاجی صدخان مراغه ای سردار مقتدر که حکمران ساوجبلاغ میبود بفرمانفرما تلگراف کرده نوید مباد که کردان را « قسمی تنبیه نماید که چشم جهاننایان روشن شود ، و لسی خواهیم دید که با چه رسوایی از ساوجبلاغ بگریخت .

در این هنگام در شهر تبریز دوتیرگی « مشروطه و استبداد » نیرو یافته می سترسید و رویه کشاکش بخود می گرفت . چنانکه گفته ایم از روزیکه حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران بامشروطه دشمنی نمودند انبوهی نیز از مردم شهر پیروی از آنان کرده از مشروطه رو گردانیدند ، و کم کم کینه آنرا در دل گرفتند . و در اینجا و آنجا زبان بیدگویی گشادند . ایشان عنوانی جز اینکه « مشروطه خواهان لامذهبی » نمی داشتند ، و هر رفتاری را که از ایشان میدیدند ، زاست و دروغ ، دلیل « لامذهبی » ایشان می گرفتند ، و چون در این میان مشروطه خواهان نیز روز بروز از دین دلسرد گردیده بی پروایی بیشتری نمودند ، و برخی از آنان خود کسان بیباکی می بودند ، ازینرو رفته رفته بشماره بد خواهان مشروطه می - افزود تا آنجا که يك دوتیرگی سترسیایی گردید .

مردم کینه توز تبریز بدو بخش شده ، چه بسا که پدر با پسر ، و برادر با برادر دشمنی مینمودند . در بازار که دکانداران پهلو بپهلوی هم بسر میبردند همگی دو تیره گردیده ، چه بسا که در یکدکان کشاکش مشروطه و استبداد بر پا می گردید . می بایست بگویم که کارزا بنادانی رسانیده بکردارهای نکوهیده ای بر میخاستند . این نخست از مشروطه خواهان سرزد که چون يك پیشرفت در کارشان پدید می آمد جمله « مستبدین زنجبیل حاضر است » را بروی متوایی یا جلواری نوشته از جلو دکانها می آویختند (۱) . در چراغانها دانه های زنجبیل را از گوشه های درفشها آویزان میکردانیدند ، و یا بشقای از زنجبیل پر کرده در جلو دکانها می گزاردند ، خواهیم دید که سپس هم بدخواهان مشروطه این رفتار را بامشروطه خواهان کردند .

تبریز در این هنگام بيك سر بازارخانه بیشتر میمانست تا بيك شهر . زیرا در هر کویی روبه رفته هزارتن و دوهزارتن تفنگچی مشق دیده پیدامیشد که اگر کشاکش و دوتیرگی با آنان رسیدی بایستی بجای زنجبیل دانه های گلوله را بروی بکدیگر کشند و کار از بدگویی گذشته به خونریزی کشد .

از آنسوی پیش از زمان مشروطه در شهرهای ایران گروهی به نام « لونی » ، « مهدی »

(۱) در تبریز « رشک » را « درد دل » خوانند ، و چون یکمان مردم درمان درد دل زنجبیل است از اینرو ، اگر کسی رشک برد و یا خشمناک گردید گویند : « زنجبیل لازم شد »

خوانده میشدند ، که یکدسته خودش و گردنکشی می بودند . اینان بخود کامکی سر فرو نیاورده آزادی خود را نگه میداشتند ، و می باید گفت : نیک و بد باهم می بودند ، زیرا بسیاری از آنان مردان غیرتمندی می بودند که بیداد کدخدایان و فراشباشیان را برتفاوته آزادگی و گردنفرازی را بیهای جان خریدار میشدند . اینست بدلگرمی زور و دلیری خود بکدخدا و فراشباشی سر فرو نیاورده جداسر و آزاد می زیستند ، و چه بسا که با پیروان



پ ۱۵۰

عارف فروزینی (یکی از آزادپخواهان تهران
(این پیکره در سالهای دیرتر در تبریز برداشته شده)

کدخدا و حکمران زد و خورد کرده از آنان کشته و از شهر گریزان میگردیدند ، و همچون شیران و پلنگان در کوه و بیابان گردیده با زور بازو خوراک بدست آورده زندگی بسر می بردند . لیکن برخی هم از بدنهادهی باین راه در آمده زور و توانایی خود را در مردم - آزاری بکار میبردند . اینست نیکو و بد توأم میبودند که همگی را نتوان ستود و نتوان نکوهید . ولی این نیکی در همگی آنان بود که از مرگ ترسیدندی .

در تبریز از اینگونه لوتیان همیشه فراوان بوده اند و کسانی از آنان نامی پیدا کرده اند . یکی از آنان حاجی اللهیار است که در زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه می زیسته و خود مرد بی آزار و غیرتمندی می بوده . یکی از داستانهای او اینست که رجبعلی نام داروغه ای از تهران به تبریز آمده که بسیار بیدادگری و چپسری مینموده و همیشه زبانش بدشنام بازمی بوده . حاجی اللهیار روز روشن پاداره او که در یکی از دالان های بازار میبوده رفته و با قمه او را میکشد و خود را بیرون می اندازد . این داستان در تبریز هنوز بر سر زبانهاست و آن دالان بنام «قائلی دالان» (دالان خون آلود) خوانده میشود . دیگری از آنان «حلاج اغلی» بوده که دو یا سه برادر میبوده اند و در زمان والیکری امیر نظام گروسی تا دیر گاهی بدولت گردنکشی کرده و گریزان در پیرامون های شهر میزیسته اند و والی دست بآنان نمی یافته است . داستان آنان نیز در تبریز شناخته و نام «حلاج اغلی» بر سر زبانهای می بود . اگر کسی بدیگری چپسری نشان میداد آندیگری پاسخ داده میگفت : «حلاج اغلی نیستی که من از تو بشرسم» . دیگری از آنان ستارخان میبود که پیش از مشروطه سالهایی گریزان بوده و با دولت گردنکشی ها کرده ولی سپس از آنراه باز گشته در شهر با خرید و فروش اسب زندگی می کرد ، و اکنون یکی از سر دستگان مجاهدان بشمار میرفت . دیگری نایب محمد در اهراب میبود که همگی او را به نیکی میشناختند و پاش میداشتند دیگری کاظم دوانگر اغلی و حسن کبابیز در کوی دوجی میبودند که بسیار دلیر و بنام ، و خود با ستارخان همچشمی و دشمنی می داشتند . دیگری عباس و یوسف در کوی حکماوار که هر دو از شاگردان ستارخان میبودند که یکسفر با او ، گریزان و گردنکشان ، از کوه و بیابان تا مشهد رفته و باز گردیده بودند ، و اینان هم اکنون از آنراه باز گشته و در شهر با دسترنج خود زندگی بسر میبردند . همچنین در قراملک واسکو و دیگر جاها از این لوتیان فراوان میبودند .

پیش از زمان مشروطه که در میان کویهای تبریز همچشمی رواج می داشت و هر کویی خود را جدا میگرفت ، این لوتیان نیز در آن همچشمیها پا در میان میداشتند و خود بازار گرمی برای کالاهایشان پیدا میکردند . ولی چون مشروطه پیش آمد آن همچشمیها از میان رفت و این لوتیان نیز در کنار ماندند و خواه ناخواه بخاموشی گسراییدند . بسیاری از آنان نیز بمیان مجاهدان در آمدند و از هوا داران مشروطه شدند . لیکن

اینزمان که دوتیرگی از راه خواستن مشروطه و نخواستن آن بمیان آمده بود بیسم آن میرفت که بار دیگر میدان برای همچسبهای لوتیان باز شود ، و چون این زمان کینه بیشتر میبود ناگزیر کار بجنگ و خونریزی انجامد .

این بیم جای خود را گرفت و همچسبی کویها که از میان رفته بود برپا شدن انجمن در این هنگام از راه دیگری باز گردید . چگونگی آنکه میر - هاشم دوچپی که از زمانیکه از تهران باز گشته بود بار دیگر با مشروطه همراهی مینمود و بانجمن و دیگر نشستها میآمد این روزها باز از در بدخواهی و بد رفتاری در آمده در کوی خود انجمنی بنام « اسلامیة بنیاد نهاد ، و این نتیجه اش آن گردید که دوچی که يك کوی بسیار بزرگ و نیرومندی میبود از دیگر کویها جدا گردیده با آنها بهمچسبی و دشمنی پرداخت ، و سرخاب که در پهلوی آنت بسوی وی گرایید . بدینسان يك دوتیرگی آشکاری در شهر پدید آمد .

دستاویز میر هاشم ، چنانکه از نام اسلامیة پیداست هواداری از دین میبود . مشروطه خواهان را «لامذهب» خوانده مردم را بدشمنی با آنان بر می انگیزخت . اما انگیزه این کار : چنین گفته

میشد که میر هاشم میخواست که نمایندگان انجمن ابالتی که این زمان برگزیده میشدند ، بدلخواه او باشند که جز خودش و همداستانش برگزیده نشوند ، و چون آزادیخواهان ارجی باین درخواست او نمیکزاردند ، ناچار رنجیده شده بدشمنی



۱۵۱ پ

حاجی میرزا آقا بلوری

(هر دو پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

میکوشید . لیکن چنانکه سپس دانسته شد يك انگیزه بزرگتر دیگری در میان میبود . چگونگی اینکه محمدعلیمیرزا که این زمان باز نقشه ای برای برانداختن مجلس میکشید همبخواست در تبریز نیز آشوب و نا بسامانی باشد که آزادیخواهان سرگرم و گسرفشار گردیده نتوانند بتهران یادری نمایند ، و برای اینکار میر هاشم را برگزیده و با دست حاجی ابراهیم صراف که یکی از توانگران دربار شناس میبود پول برایش فرستاده بوده . همانا از آغازهای ابان ماه بود که میر هاشم بکار پرداخت . چنانکه گفتیم در دوچی لوتیان بنامی میبودند ، و اینان بنام همچسبی دوچی و امیر خیز ، و همچنین بنام دوتیرگی

شیخی و متشرع . با ستارخان که لوتی کوی امیر خیز و خود شیخی میبود ، کینه و دشمنی دیرینی میداشتند ، و چون ستارخان این زمان در میان مجاهدان و آزادیخواهان می بود ، میر هاشم باسانی توانست لوتیان دوچی را بدشمنی با مشروطه خواهان برانگیزد . آنان خود در آرزوی چنین انگیزنده ای میزیستند و چون در این هنگام پاسخده سامان و ایمنی شهر آزادیخواهان میبودند اینان برای بهم زدن آماده گردیدند .

همانا این درس از تهران داده شده بود که اگر نوانند بستگان روس که در تبریز فراوان میبودند آزار و زیان رسانند که بهانه بدست دولت روس دهند . محمد علی میرزا در دشمنی با مشروطه تا آن اندازه پامیفشرد که از جداسری کشور نیز چشم میپوشید . بهر حال بارها بدر رفتاری از این لوتیان دیده میشد و روز شنبه بیست و چهارم ابان (۹ سوال) یکداستان تنگ آلودی رخ داد . چگونگی آنکه کاظم دواتگراغلی با سه تن از لوتیان دیگر دوچی در جلو منازهای مجدالملک با تپانچه تیر اندازیهایی کردند و اکبروف نام آموزگار دبستان روسی را کتک زده زخمی کردند . این آگاهی چون بکونسول روس رسید ، بی آنکه پرسشی در آن باره از والیکری یا از انجمن کند و یا يك آگاهی دهد ، در زمان با بیست و پنج تن قزاق روس سوار گردیده بیرون تاخت و دستور به بستگان روس فرستاد که هر کس تفنگ و افساز خود را برداشته بیرون آید .

خواستش پدید آوردن جنگی در میان تبریزیان و بستگان روس میبود . از اینرو چون بجلو منازهای مجدالملک رسید از درشکه پایین جسته دستور داد قزاقها فشنگ بتفنگها گزارده و آماده شلیک ایستادند ، و خود زبان باز کرده دشنام بسیار بنام ایران و اسلام بیرون ریخت . اگر کسی پاسخی دادی کار بخونریزیها کشیدی . ولسی تبریزیان چون خواست روسیان را میدانستند همگی خاموش ایستادند در آن میان تاجر باشی روسی رسیده کونسول را با زبان باز گردانید .

این داستان نیک میرساند که روسها در پی بهانه جویی میباشند و پیروان میر هاشم نیز میکوشند که بهانه بدست آنان بدهند . کونسول پس از آن دژ رفتاری باز فشار آورده لوتیان دوچی را میخواست گرفته باو سپارند . انجمن بفرمانفرما فشار میآورد که سامان و ایمنی را در شهر استوارتر گرداند و بسدکاران را دنبال کرده بکیفر رساند که بهانه روسها بریده شود . ولی فرمانفرما بکاری در این زمینه نمی پرداخت .

این نخستین میوه بدخواهیهای میر هاشم و مردم دوچی بود . از همان روزها دو تبرگی در شهر روبه دشمنی بخود گرفت و از هر سو کوششهایی آغاز یافت . دسته های مجاهدان دوچی و سرخاب که میبودند و تاکنون همگامی با دیگر مجاهدان مینمودند از این پس جدا گردیده از تفنگچیان میر هاشم شمرده شدند . چند روز پس از این یکداستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه گروهی از سید و

ملا و دیگران در مسجد صادقیه گرد آمده بنام اینکه در شهر ایمنی نیست بهیاسوی برخاستند و بازارها نیز بسته گردید. دانسته نبود از کجا سرچشمه میگردند ولی دانسته بود که خواستشان پدید آوردن آشوب میباشد. آن رفتار میرهاشم بدخواهان مشروطه را دلبر میگردانید که بزبان آن کوششهایی کنند. هر چه بود انجمن و سران آزادی پابمیان نهاده جلو گرفتند و بازارها باز گردید.

چنانکه گفته ایم از چندی باز نمایندگان برای انجمن اپالئی از روی قانون برگزیده میشد. این کار روز آدینه چهاردهم آذر (۳۰ شوال) انجام گرفت که کسان پایین برگزیده شدند:

اجلال الملك، بصیر السلطنه، مؤتمن همایون، افتخار الاطباء، حاجی امین التجار، میرزا علی اکبر، معین الرعایا، حاجی مهدی کوزه کنانی، حاجی محمد حسین ساعتساز، حاجی رحیم باکوچی، حاجی میرزا ابوالحسن انگی (۱)

این کسان چنانکه از نامهاشان پیداست چند تنشان بازرگان و بازرمانده از درباریان و یا از ملایان میبودند، و این میرساند که با همه جنبش و تکان در تبریز هنوز هم بنام و لقب ارج میگزاردند. از اینسوی حاجی میرزا ابوالحسن انگی همرد حاجی میرزا حسن و امام جمعه میبود، و در این هنگام برگزیدن او بنمایندگی در انجمن نمونه ای از نیرومندی بدخواهان مشروطه شمرده میشد. چنانکه گفتیم بدخواهان مشروطه در این زمان چیرگی نشان میدادند. در همان روزها در تبریز گذشته از اسلامیه انجمنی هم بنام «انجمن سادات» برپا شده بود که پیاپی در روزنامهها «لا یحده» بچاپ میرسانید و خود را می نمود. این انجمن نیز رویهمرفته بدخواه مشروطه میبود.

در این هنگام در ساوجبلاغ یکداستان شگفتی رخ داد که فرمانفرما ناگزیر شده خود آهنگ آنجا کرد. چگونگی اینکه حاجی صمد خان سردار مقتدر مراغه ای که فرمانروای ساوجبلاغ میبود، و در تلگرافهای خود بفرمانفرما دلگرمی داده میگفت کردان را و قسمتی تنبیه نماید که چشم جهانیان روشن شود، روز چهارشنبه نوزدهم آذرماه (۵ ذی قعدة) ناگهان شهر را با توپخانه و قورخانه بگردان سرکش گزارده و خود با بستگانش بیرون آمد، و همانا این رفتار را با دستور شاه کرد. زیرا صمدخان، چنانکه او را خواهیم شناخت ا یکمرد ترس و ناتوان نمی بود و در کارها تا میتوانست پا میفشرد. پس این زیونی در برابر یکدسته کرد جز بدخواه نتوانستی بود. از آنسوی همین صمد خان چون پس از این رفتار پنهان آمد محمد علی میرزا ازو بازپرسی نکرد و بکیفری بزخواست، بلکه چنانکه خواهیم دید پس از چند ماهی لقب «شجاع الدوله» باو داده بر تبریز فرستاد.

(۱) بایستی دوازده تن باشند ولی نام یکی از آنان بدست نیامده.

چون این رفتار پست از صمد خان رخداد کردان سرکش بدستور عثمانیان بشهر درآمده درفش عثمانی را در آنجا برافراشتند، و در شهر دست بناراج گشاده بیازرگانان تبریزی و دیگر نا کردان آزار بسیار رسانیدند.

همان شب فرمانفرما بتلگرافخانه درآمده با تهران گفتگوها نموده چنین پیشنهاد کرد که خود آهنگ ساوجبلاغ کند. از شاه و از مجلس پاسخها باو رسید، و این بود که فردا هر اندازه از سوار و سرباز که در دسترس میبود گرد آورده آماده رفتن گردید. از تهران نیز نویدها میرسید که قزاق و سرباز روانه گردانند و از یابوری باز نایستند.

از اینسوی این داستان در مجاهدان سخت هنایید و همگی بر آن شدند که با فرمانفرما همراه گردیده تا ساوجبلاغ بروند، و چون گمان دیگری نمی بردند با دلخواه

و آرزو با مادیکی پرداختند. انجمن نیز به پیشامد ارج گزارده از هر راه بکوشش میپرداخت و بفرمانفرما پشتیبانی دریغ نمیگفت عصر آنروز فرمانفرما روانه گردید. ولی بهمراهی مجاهدان خرسندی نداده آنان را باز گردانید. با اینحال دسته هایی تا سر درود همراهی نمودند، و چون فرمانفرما تا خرسندی مینمود از آنجا باز گشتند. نمایندگان انجمن و دیگر سران نیز که تا آنجا همراه میبودند باز گردیدند.

در کتاب «بلوای تبریز» مینویسد که خواست فرمانفرما از این رفتن آن میبود



پ ۱۵۲
سید محمد ابوالضیاء

که قورخانه و افزارهای جنگ را از تبریز بیرون برد که در دسترس آزادخواهان نماند . میگوید شش هزار تفنگ و یک کرور فشنگ و چهار توپ همراه برده دوست و هشتاد هزار تومان پول ، بنام این لشکرکشی ، از انجمن گرفت و این برای آن کرد که انجمن تهیدست بماند .

این سخن با جانفشانی هایی که از فرمانفرما در ساوجبلاغ دیده شد (و ما آنها را خواهیم نوشت) نمی سازد ، ولی از نیرنگ بازیهای محمد علی میرزا دور نمی باشد . بویژه چنانکه خواهیم دید در همین روزها دربار یک نقشه نوی را برای برانداختن مشروطه میکشید و از آنسو نویدهایی که بفرمانفرما بنام فرستادن قزاق و لشکر داد همه دروغ میبود که یکی را بکار نیست . بلکه در این هنگام گرفتاری آذربایجان ، امیر بهادر هشتصد تن سوار خود را از قراجه داغ بنهران خواست . بیگمان محمد علی میرزا جز بیر انداختن مشروطه نمی کوشید و بداستان ساوجبلاغ اندک ارجی نمیگذاشت . اینست باسانی توان پذیرفت که خواستش بیرون کردن قورخانه از تبریز میبوده . درباره فرمانفرما هم میتوان گفت که آن جانفشانی ها را بنام نگهداری آبروی خود میکرد بهر حال چنانکه خواهیم دید فرمانفرما با همه کوشش و جانفشانی چندان کاری نتوانست ، و بیشتر قورخانه و افزار را که برده بود پس از چند ماه باز گردانید که بدست دوچیان و هواداران شاه افتاد ، و این خود دلیل دیگری بر راستی سخن «بلوای تبریز» میباشد . چند روز پس از بیرون رفتن فرمانفرما بود که از تهران آگاهی های اندوه انگیزی ، درباره « آشوب میدان توپخانه » ، رسیدن گرفت و آزادخواهان تبریز بیک کار بسیار خردمندانه ای برخاستند و محمد علی میرزا را در جای خود نشانند ، و ما چون اینها را جداگانه خواهیم نوشت در اینجا بآن نمی پردازیم . در اینجا آنچه میباید نویسیم سرگذشت اندوه انگیز شادروان سید محمد ابوالضیاء می باشد که در همان روزها رخداد . چنانکه نوشته ایم ابوالضیاء یکی از پیشکامان آزادخواهی و خود از کوشندگان در آن راه میبود ، که پیش از آغاز مشروطه بهمدستی سید حسینخان روزنامه « عدالت » را مینوشت . سپس در زمان مشروطه نیز از کوشش باز نایستاده ، از چندی باز ، بهمدستی حاجی میرزا آقا بلوری روزنامه « مجاهد » را بنیاد گزارده بود که از روزنامه های آبرومند تبریز شمرده میشد .

در این روزها در آن روزنامه گفتاری زیر عنوان « مکتوب از نجف » نوشته شد که چون بدگویی از سید کاظم یزدی کرده او را « این ملجم سیرت » می ستایید مایه آشوبی در میان مردم گردید .

چنانکه نوشته ایم سید یزدی در رده آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندانی شمرده میشدی و گروهی انبوه از ایرانیان از « مقلدان » او میبودند . داستان « تقلید » را نوشته ایم . اندکی پیش از مشروطه مجتهدان دیگری که میبودند ، از شیخ معقانی و

فاضل شریانی ، در گذشته و این سه تن جای آنان را گرفته بودند که انبوه ایرانیان « تقلید » به آنان میداشتند . بلکه پس از زمان مشروطه چون آخوند و حاجی شیخ پروای خشکه دینداران ننموده بهواداری از مشروطه برخاسته بودند ، کسان بسیاری از پیروان



ب ۱۵۳

نایب حسین کاشی با پیروانش

(این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

آنان نیز برگشته ازسید یزدی پیروی می نمودند . از اینرو خواهندگان او بسیار فراوان میبودند ، و از اینرو چون آن شماره «مجاهد» بیرون آمد ، اینان رنجش سختی نشان دادند . گفته میشد کسانی چون آنرا شنیده اند با دو دست بسر خود کوفته اند . این نمونه ای از دل بستگی مردم بمجتهدان نجف میبود . برخی از خود مشروطه خواهان نیز از آن گفتار رنجیدند و بسیاری از آنانکه در میان دینداری و آزادیخواهی جایی میداشتند بیکبار از آزادیخواهان بریده بدشمنان ایشان پیوستند .

گناه سید محمد بسیار بزرگ شمرده میشد . انجمن نوینی که گفتیم برخی از نمایندگان چندانی که میبایست دل بستگی بمشروطه و آزادی نمیداشتند ، و یکی از آنان انگجی میبود که خود از ملایان و مجتهدان شمرده میشد ، اینان چه بنام دلجویی از مردم و چه از راه فهم و باور خود ، دشمنی سختی با ابوالضیاء نشان دادند ، و با آنکه آشوب تهران در میان ، و سران آزادیخواهی سرگرم آن میبودند ، اینرا کنار نگزارده سست کاری نمودند . انجمن نوشته ای بنام بیزاری از آن گفتار بیرون داد که سرا پا زشتگویی از ابوالضیاء میبود ، و در روزنامه انجمن بچاپ رسید . سپس ابوالضیاء را بسا انجمن آورده بسا بودن انگجی و دیگران بیازپرس پرداختند ، و با دستور انگجی پاهایش را بفلك بسته چوب زدند ، و باین دژ رفتاری بس نکرده دستور دادند که از شهر بیرونش گردانند . بیچاره ابوالضیاء ناسزایی را که در زمان خود کامکی ندیده بود در زمان آزادی دید .

این سخن از آقای بلورست که ابوالضیاء را پس از چوب خوردن من بخانه خود آوردم و باو دلداری داده بنوازش پرداختم ، و چون چند تن از سواران شاهسون را بر گمارده بودند که او را از شهر بیرون برند من دانستم که اگر این بدست شاهسونان سپرده شود ، چون نام او را ببیدیتی شنیده اند ، بیگمان در راه او را خواهند کشت . از اینرو شبانه ابوالضیاء را از شهر گریزانیدم و بدست شاهسونان ندادم .

گفتار نهم

چگونه بار دیگر کشا کس آفاز یافت؟

در این گفتار سخن رانده میشود از « آشوب میدان توپخانه » و از داستانهای دیگر که پس از آن رخ داد تا پیشامد بباران دارالشوری

چنانکه گفته ایم کشتن عباس آفا اتابك را ترسی در دلهای درباریان بدخواهیهای سعد پدید آورد ، و در نتیجه این ترس بود که آن آرامش سه ماهه رخ الدوله و امیر بهادر داد . ولی چون داستان اتابك کهن گردید ، « و يك فدایی » دیگری و دیگران که گمان میرفت پدید نیامد کم ترس از دلها بیرون رفت ،

و محمد علیمیرزا و درباریان و دیگر بدخواهان مشروطه نیز دوباره بدخواهی آغاز کردند ؛ در این هنگام گذشته از شاپشال و امیر بهادر و اقبال الدوله و مجلل-السلطان و دیگران که کرد شاه را گرفته او را به استادگی در برابر مجلس دلیرتر میکردانیدند ، سعدالدوله نیز یکی از دشمنان بزرگ مشروطه گردیده در برانگیختن شاه به دیگران پیشی می جست .

اینمرد از هنگامی که از مجلس کناره جست ، با مشروطه دشمنی نشان میداد . ولی چون وزیر خارجه گردید و کارکنان آزادیخواه آن وزارتخانه او را نپذیرفتند کینه او با مجلس و مشروطه بیشتر گردید و در کوششهایی که بهمدستی دیگران در دربار میکرد پافشاری بیشتر نمود .

ازدیر باز این سخن در زبانها میبود که سعدالدوله و امیر بهادر نشستهای نهانی برپا میکنند و بزبان مشروطه نیرنگها میریزند ، گفته میشد حاجی شیخ فضل الله نوری ، و بلکه حاجی شیخ مرتضی آشتیانی نیز با آنان همراه میباشند . این گفتگو در مجلس نیز بمیان آمد و نام سعدالدوله آشکاره برده شد .

چنانکه گفتیم کمیسیون مجلس سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه دربار کم گردانید ، و محمد علیمیرزا آنرا بروی خود نیاورده رنجشی ننمود ، و پس از این کم گردانیدن بود که او بمجلس رفت و در آنجا سوگند خورد . لیکن در این هنگام که سعدالدوله و همدستان او بکار پرداختند این کم گردانیدن را يك دستاویز نیکی برای خود دانسته بسودجویی از آن برخاستند . بدینسان که باسترداران (قاطرچیان) و شترداران و

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

فریشان و سرایداران و دیگر اینگونه کارکنان کسم ارج دربار چنین وانمودند که مجلس سالانه آنان را بریده است و محمد علی میرزا را بان واداشتند که از پرداختن پول بانان سرباز زند . درحالی که آن سبصد و هشتاد هزار تومان از جاهای دیگری بریده شده و به سالانه ایشان هیچ پیوستگی نمیداشت.

با این سخن آندسته از کارکنان دربار را که گروه انبوهی و خود مردان ناتراشیده و دژ آگاهی می بودند ، بدشمنی با مشروطه و مجلس برانگیختند . ایشان بدسته بندی پرداخته باینسو و آنسو میرفتند و بمشروطه و مجلس دشنام میدادند . هرچه گفته میشد که از شما چیزی کاسته نشده نمی نمایید ، یکروز هم بخانه ناصرالمک رفتند . بیشتر می بیش از اندازه نمودند . تیولداران و دیگران که از مشروطه رنجیده بودند باد پائش اینها میزدند .

از آنسوی سعدالدوله و عمدستان اوشبها باهم نشسته نیرنگها می ریختند . حاج شیخ فضل الله و سید علی یزدی و بنیاد گزاران و انجمن قنوت ، نیز هر یکی نشستهای بر پا مینمودند و بگفتگو میپرداختند . روی هم رفته يك جنبش نهائی بزبان مشروطه در میان بود ، و چند دسته باهم میکوشیدند .

در این میان محمد علی میرزا نمایندگان را از مجلس بدربار خواست و چند تنی ، که یکی از آنان حاجی سید نصرالله میبود ، به آنجا رفتند . محمد علی میرزا نخست گفتاری را بده سپس دستخط و دراری را که از پیش نوشته و آماده گردانیده بود به یکی از درباریان دستور داد که بخواند . خواستش از گفته و نوشته دو چیز میبود : یکی آنکه مجلس از مرز خود میگذرد و بکارهای دولت با قوه مجریه در می آید . دیگری اینکه انجمن ها که بر اوانی بنیاد یافته مایه آشوب پاینخت میباشند . میگفت از روی قانون اساسی مجلس باید تنها قانون گزار و بکار دیگری نیردازد . ولی این مجلس با بند آن نمیباشد . انجمنها نیز آسایش و ایمنی شهر را بهم میزنند و بهمه کارها از سیاسی و دولتی در می آیند . اگر اینها برای نگهداری مجلس است من خود سوکند خورده ام و آن را نکه خواهم داشت .

پیدا است که این سخنان را که رویه قانونی میداشت سعدالدوله یاد داده ، و خواستشان این بود که آزاد بخوانان را بنام قانون دست بندند و این ایرادها بیکبار بیجا نمی بود . زیرا نا پوشیده نیست که مجلس تنها بقانون گذاری بس نکرده بکارهای دولت یا قسوه مجریه نیز در می آمد . ولی این از راه ناچاری میبود . زیرا دولت تا نمیتوانست از کار باز میبایستاد و پروای قانون نمینمود ، و مجلس ناچار شده بفشار و سختگیری میپرداخت . گذشته از آنکه این مجلس نخستین مجلس و خود بنیاد گزار مشروطه و قانون میبود که نمی توانست بر رفتار ساده دیگر مجلسها بس کند . بویژه در برابر یکدولتی که سر رشته دار آن محمد علی میرزا میبود . آن گفته شاه جز عنوان نیرنگ نمیداشت و خود نیز میدانست که مجلس بکار ناچاری بر نخواست است .

اما انجمنها راستست که اینها در هر پیشامدی جنب و جوش مینمودند ، و برخی از آنها بسیار بیمایه بوده جز مایه آشوب نتوانستندی بود ، از آنسوی چنانکه خواهیم دید در روز سختی کاری نیز از دست آنها بر نیامد ، با اینحال خود پشتیبانی برای مجلس شمرده میشدند و بهر حال بایستی باشند . آزاد بخوانان تهران راهی بهتر از این برای کوششهای خود نیافته این را برگزیده بودند . بهر حال در چنان هنگام شورش گله از آنها بیجامی بود .

این گفتگو روز چهارشنبه پنجم آذر (۲۰ شوال) بود . شاه گفته های خود را با این سخن پایان رسانید : شما هم بروید در این سه چهار روزه مذاکرات لازمه نموده رای خودتان را تا روز یکشنبه بیاپید و اطلاع دهید .

فردا پنجشنبه در مجلس گفتگو از این زمینه بمیان آمد و دستخط شاه خوانده شد . نمایندگان سخنان بسیاری گفتند ، در این زمینه که مجلس جز به پایای خود نپرداخته و از مرز خود نگذشته . انجمنها نیز مایه آشوبی نمی باشند ، چنانکه آشوبهای بسیاری در همین تهران رخ داده که انجمنها در هیچیکسی از آنها دست نداشته اند . از اینگونه سخنان بسیاری رانده بان شدند که پاسخی نوشته بشاه بفرستند . سپس در نشستهای دیگر همین گفتگو را دنبال کردند و سرانجام پاسخی نوشتند ، در این زمینه که مجلس هیچگاه پا از مرز خود بیرون ننهاده . این دولتست که باید مرزی برای خود شناسد و جلو کار مجلس را نگیرد .

اما انجمنها از روی قانون



۱۵۴۰

مؤتمن الملک

(یکی از نمایندگان دوره یکم)

اساسی آزاد است ، ولی هر گاه بیقانونی نمودند باید دولت جلو گیرد . این نامه را نوشته بادست نمایندگان بدربار فرستادند . از دربار بار دیگر نر می و دورویی نموده چنین گفته بودند : خواست ما آرامش و سامان کشور و آسایش مردم است و آرزو ما خواست دیگری نمیداریم . بدینسان پرده کشی نموده بودند

سست کاریهای
مجلس

لیکن با اینحال راستی پوشیده نمانده، پیدا میبود که يك نقشه بیم آوری در میان میدارند، و هر زمان نشانه دیگری پدیدار میگردد. از جمله در این روزها شاه بامیر بهادر عنوان «کشیچی باشی» داد، بیآنکه وزیر جنگ آگاه گردد، و او نیز از آذربایجان هفتصد تن سواره به تهران طلبید، آن بی پروایی بوزیر جنگ، و این طلبیدن سوار، هر یکی نشان دیگری از بدخواهی و کوششهای بدخواهانه دربار میبود.

فرستادن قزاق و سواره بساوجبلاغ، که بفرمانفرما نوید داده بودند بیکبار در کنار مانده، بجای آن در هر کجا که یکی از هواداران دربار میبود دستور میفرستادند که مردم را باشوب برانگیزد. شیخ محمود ورامینی که از دیر باز بدشمنی بمشروطه برخاسته و در آنجا بنام شده بود شاه «خلعت» برایش فرستاد. در همان روزها کاغذی بدست وزیران افتاد که گفته میشد با خط خود شاه بوده، که به تنگابن برای پسران سپهدار نوشته و بانان دستور داده که مردم را باشوب برانگیزند. رویهمرفته در هیچ جا از راهزنی و دزدی جلو نمی گرفتند، و چنانکه در جای خود خواهیم آورد در همین روزها بود که نایب حسین کاشانی فرصت بدست آورده بگردد آوردن پیروان و همدستان پرداخت.

یکی از نویسندگان اروپایی که این هنگام در تهران میزیسنه این داستان را نوشته چنین میگوید: «آنچه بیک اروپایی شگفت می نماید آنست که با نبودن هیچگونه جلوگیری، نه خون ریخته میشد و نه آشفتگی در کارها رخ می داد. مردم بیکبار خود سر میبودند. ولی آسایش و ایمنی نیز بحال خود میبود. اگر چنین حالی در یکی از کشورهای اروپا رخدادی سراسر کشور بخون آغشته شدی، و آتش و شمشیر همه چیز را از میان برداشتی» (۱)

شگفتنتر آنکه در برابر آمادگیها و دشمنیها که از دربار و هواداران آن پدیدار میشد، مجلس جز بی پروایی نشان نمیداد و برای جلوگیری بر نمیخواست. با آنکه در یکی از نشست های نهانی مجلس در این زمینه سخن بمیان آمد و ناصرالملک که سر وزیر میبود، پرده بر راستی نکشیده آشکاره گفت میداند که در نهان کوششهایی بزبان مجلس کرده میشود. آن سواره خواستن امیر بهادر که دلیل آشکاری بآمادگی دربار میبود در مجلس نیز گفتگو از آن بمیان آمد و برخی نمایندگان آنرا دستاویز گرفته بسختان تندی برخاستند. لیکن بهمان تندگویی بس کرده بیاد نیاوردند که باید در پی چاره جلوگیری باشند.

مجلس توانستی آزادیخواهان را بخردن تفنگ و افزار جنگ و دارد، و یا از

شهرهای دیگر تفنگچی بخواد، و بهرحال بسیج نیرو کند. توانستی محمدعلیمیرزا را بنام سوگند شکنی از پادشاهی بردارد. و بایک کار دلیرانه نقشه های او را از هنایش اندازد، چنانکه همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد و محمدعلیمیرزا را دست بسته گردانید.

در این هنگام ظل السلطان در تهران، در آرزوی تاج و تخت میزیست، و در آنراه برخی کوششهای نهانی مینمود (چنانکه روزنامه تمدن را بنوشتن گفتار در باره خود برمی انگیزد). مجلس توانستی او را همدست خود گرداند و برخ محمدعلیمیرزا کشد و بدینسان دست و پای او را بندد.

ولی بهیچیک از این راهها بر نخاست ورشته را بدست پیشامدها سپرد. بگفته برخی از خودشان، میخواستند کار را باستمدیدگی از پیش برند و نیازی به بسیج نیرو نمیدیدند. این يك اندیشه خامی می بود که در دل های برخی از پیشروان جا میداشت. چون از نخست همیشه کار را با جوش و جنب و شور و خروش پیش برده بودند، این دستاویزی بسایشان داده میخواستند جز از آن راه بکاری نپردازند.

بدتر از همه آنکه در همان روزها انجمن های تهران در یکجا گرد آمده، پس از گفتگو بشاه نامه ای فرستاده در آن خواستار شدند که سعدالدوله و امیر بهادر را از دربار بیرون گرداند، و چنین نوشتند که اگر بیرون نکنند خودتوده بکار خواهند برخاست. سپس نیز همین انجمنها هر روز در مدرسه سپهسالار گسرد آمده ملك المتکلمین و سید جمال گفتار هامیرانندند و از شاه و دربار بد گوییها میکردند، و بنام «ملت ایران» پیامها بوی میفرستادند. همه اینها را میکردند و هیچگاه بیادشان نمی افتاد که بنیرو نیز نیاز میدارند. توگفتی هیچ نمی فهمند که شاه اگر بخواد آنان را بازور تفنگ از هم پراکند و مجلس را از ریشه کند. توگفتی چنین چیزی را باور نمیکردند. در اینجاست که باید گفت بسیار خام میبودند.

شگفتنتر آنکه چه مجلس و چه این انجمنها، باری آگاهی بشهرها نمی فرستادند و از آنها یاری نمی طلبیدند. همانا از خام اندیشی نیازی نمیدیدند، و همان جوش و جنب و شور و خروش خود را برای جلوگیری از دربار بسنده می پنداشتند.

حال بدینسان پیش میرفت، تا روز شنبه بیست و دوم آذرماه (۸ ذی القعدة) کابینه ناصرالملک، که آشوب را نزدیک دیده از آن دوری میخواست، از کار کنار گرفت و چگونگی را بشاه آگاهی داد، و خواهیم دید که فردای آنروز چه غوغایی برخاست.

این نمونه ای از رفتار ناصرالملک میباشد. اینمرد همین اندازه میخواست که با آزادیخواهان دشمنی ننماید و آنانرا نرنجاند و بیش از این همراهی نشان نمیداد. مردیکه در انگلستان درس خوانده و معنی راست مشروطه و سود های آنرا میدانست، جدایی میانه آن با خود کامپی نمی گذاشت، و کمترین دل بستگی بمشروطه ننموده کمترین

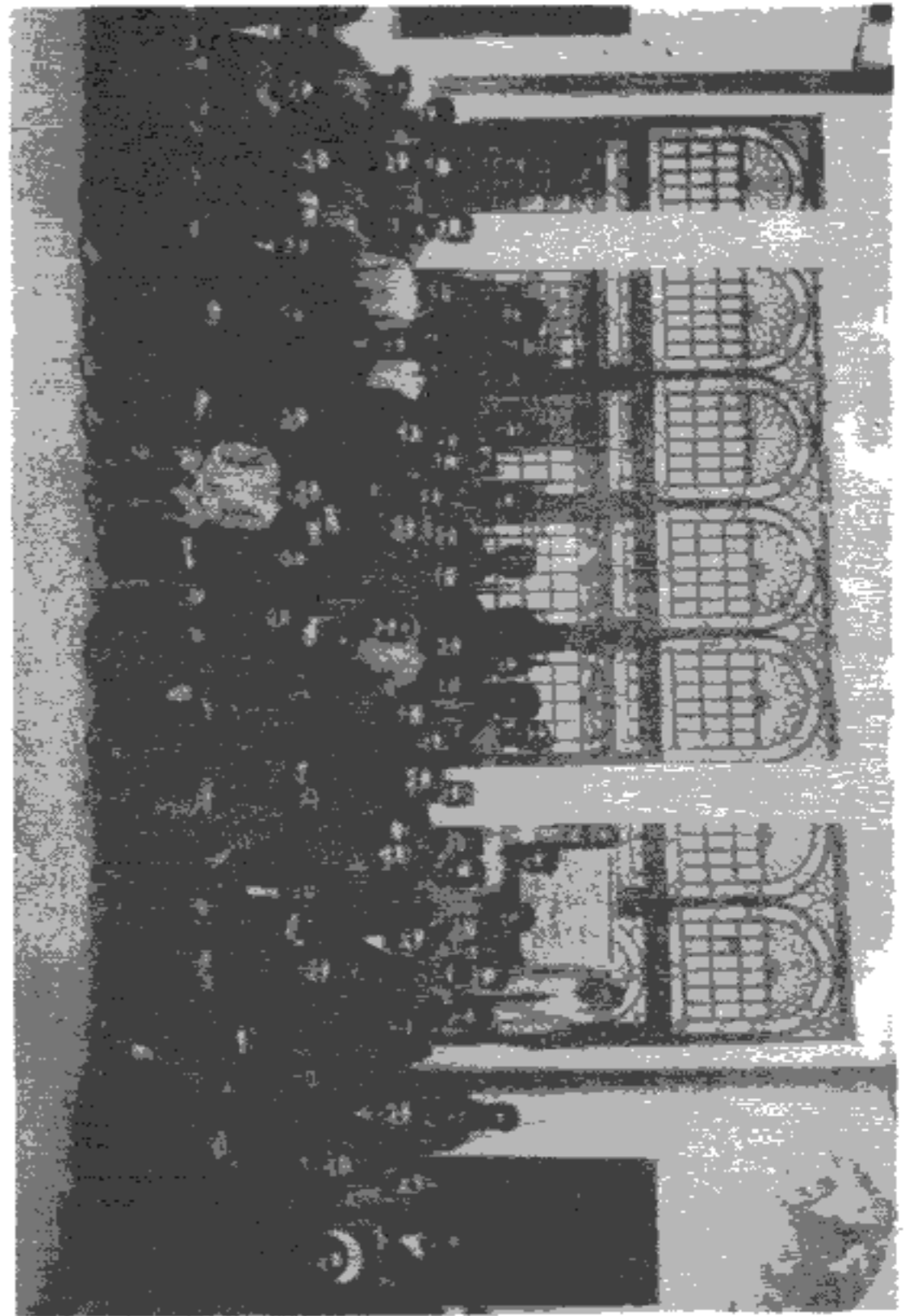
زیان را در راه آن بخود هموار نمی گردانید . با اینحال مردم ارجی باو و مانند گانش میگزاردند و آنانرا دلسوز کشور و توده می شماردند .

چنانکه گفتیم بدخواهان بسیج افزار میگردند ، و چون پایان یافت روزیکشنبه بیست و سوم آذرماه (۹ ذی القعدة) بکار برخاستند .
تاختن بمجلس و آغاز آشوب
 امروز آفتاب تازه برآمده بود که دسته ای از اوباشان سنگلج به پیشروی مقتدر نظام ، و گروهی از بیسرها و سامانان چاله میدان بسردستگی صنیع حضرت ، هر کدام از کوی خود راه افتاده رو بسوی مسجد سهسالار روانه شدند ، و چون از خیابانها گذشته به آنجا رسیدند دو دسته بهم پیوسته یکی گردیدند .

چنانکه گفته ایم در این روزها مدرسه سهسالار جایگاه انجمنها میبود که روزها در آن گرد میآمدند . امروز نیز انبوهی از باشندگان آنها در مدرسه میبودند ، و چون این دو دسته در آمدند دانستند که از سوی بدخواهان فرستاده شده اند ، لیکن پروا ننمودند . اما اینان چون زمانی بودند و بیاسودند ، ناگهان بهیاهو برخاستند و بمجلس و مشروطه دشنامها سرودند ، و با این هاپهوی و عربده از مدرسه بیرون آمده رو بسوی مجلس نهادند . مجلسیان دربرویشان بستند ، و اینان رسیده چند گلوله بدر زدند ، سپس سنگ باران پرداختند . ولی چون یکی دوتن از مجاهدان با تفنگ بالای مناره ها رفته شلیک آغاز کردند ایستادگی نیارسته همچنان عربده کمان و دشنام دهان بازگشتند و رو به میدان توپخانه نهادند .

زیرا در میدان توپخانه استرداران و شترداران و زنبورکچیان و فرایشان و توپچیان و غلامان کشیکخانه و سربازان فوج امیر بهادر و دیگران که گروه بس انبوهی میبودند ، گرد آمده چادرهای دولتی را می افراشتند ، و آشپزخانه بزرگی برپا میگردانیدند . این نقشه محمد علمیرزا میبود که با دست اینان مجلس و مشروطه را براندازد . از اینرو میدان توپخانه را کانونی برای خود میگردانیدند . از آنسوی در نتیجه هیاهو بازارها بسته و دشمنان مشروطه از هر سو رو بمیدان آورده باینان می پیوستند . استرداران و شترداران نا تراشیده دژ آگاه ، و اوباشان سنگلج و چالمیدان ، و دینداران عسائی تیره درون بهم آمیخته ؛ با يك شادی و جوش و خروش میآمدند و میرفتند ، و پیای دشنام و نفرین بمشروطه و آزادی از دهان بیرون میریختند . سپس چون چادرها افراشته گردید و دستگاه سامانی گرفت سید محمد یزدی و سید اکبر شاه و دیگران از روضه خوانان و واعظان ، بمنبر رفته بشیوه خودشان بسخن پرداختند و از نکوهش و بدگویی بمشروطه باز نایستادند . گویا این جمله ها از همان روز بزبانها افتاد ؛ « ما دین نبی خواهیم ، مشروطه نمی - خواهیم » .

اینان در اینحال ، در دربار و مجلس نیز کارهایی رخ میداد . در دربار امیر بهادر



پ ۱۵۵

این پیکره نشان میدهد جشن دبستانهای تبریز را که در حیاط انجمن با بودن اجلال الملک (و دیگران گرفته شده . این پیکره در آغازهای سال ۱۲۸۷ برداشته شده .)

بفیروزی خود بالیده از اینسو بآنسو میشتافتند ، سعدالدوله پاشا از همسکالی و راهنمایی باز نمی‌ایستاد . امروز لیاخوف فرمانده بریکاد قزاق نیز در دربار دیده می‌شد . قزاقان را که گفته بودند بساوجبلاغ فرستند برای امروز در تهران نگه داشته بدستاوین جلوگیری از آشوب ، درمیان توپخانه پیاسپانی گزاردند .

امادرمجلس ، چنانکه گفتیم هیچگونه آمادگی درمیان نمی‌بود . با اینحال نمایندگان ایستادگی و پافشاری نمودند . بدینسان که شادروانان بهبهانی و احتشام السلطنه و دیگران که برای کارهای کمیسیون به بهارستان آمده بودند ، از پیشآمد نترسیده پراکنده نشدند . دیگران نیز از بیرون بآنجا شناخته همگاری نمودند . همچنین آزادبخواهان از دور و نزدیک آهنگ آنجا کردند . چنانکه بدخواهان مشروطه درمیدان توپخانه گرد می‌آمدند نیکخواهان نیز در بهارستان و مدرسه سهسالار گرد آمدند . این رفتار مجلس دایرانه و بخردانه میبود .

یکی از نمایندگان آذربایجان (همانا مستشارالدوله) داستان آنروز مجلس را نوشته و بتوریز فرستاده که در روزنامه انجمن بچاپ رسیده و ما اینک بخشی از آنرا در اینجا می‌آوریم :

« صبح یکشنبه ... زودتر از هرروز وارد مجلس شدم دیدم رئیس و چند نفر از رجال دولت مثل معین الدوله و غیره در آنجا هستند آقای آقا سید عبدالله هم تشریف آوردند »
 « معلوم شد در مسجد سهسالار مرحوم که در اتصال مجلس است از انجمنها جمعیتی در کار »
 « جمع شدن هستند و صنایع حضرت و مقتدر نظام هم بآنجا آمده با جمعیت خود در جای »
 « مخصوص از حیاطهای مسجد حاضرند رئیس محض اینکه از فتنه و فساد جلوگیری کرده »
 « باشد علاءالدوله و معین الدوله برادرش را پی جمعی از محترمین فرستاده ظل السلطان »
 « بمناسبت قرب منزل حاضر شده و رفته اند عند الملك و نایب السلطنه را بیاوردند که »
 « پیغامی از طرف مجلس باعلیحضرت هما یونسی ببرند آقای آقا سید عبدالله که در آن »
 « دقیقه صنایع حضرت را یکی از خبرخواهان و طرفداران خود فرض میکردند کسی را »
 « فرستادند او را از مسجد بحضور آقا آوردند . »

« آن خبیث آمد و آقا را فریب داد که من برای مدافعه مجلس آمده ام از سوء - »
 « قصدی که مقتدر نظام دارد با سایرین و لسی همینکه بیرون رفت بفاصله ده دقیقه در »
 « خوابان بیرون مجلس هنگامه و غوغایی بلند شد و متعاقب آن غوغا هجوم اراذل و اوباش »
 « بدرمجلس و شایک تفنگ و طپانچه بدرمجلس . »

« معلوم است درحالتیکه در تمام مجلس سه تفنگ سرباز بی تفنگ و جمعی قزاق ، »
 « بی تفنگ با چند نفر وکیل بی خیال و آقای آقا سید عبدالله و چند نفر از محترمین باشند »
 « وقوع چنین سوء قصد و جسارتی علی الفلله چه انقلاب و هرج و مرجی تولید میکند فوراً »
 « درمجلس را بستند و حاضرین بفکر مدافعه برخاستند ... از طرف حاضرین انجمنها که »

« درمجلس بودند گویا فقط دو سه نفر بسا تفنگ در روی سنگرهای مسجد و مناره ها »
 « قبل از وقت حاضر شده بودند يك تفنگ که از طرف آنها خالی شد جمعیت در مجلس را »

« متفرق ساخت و »
 « اراذل و اوباش »
 « جسارت خودداری »
 « در دربار مجلس »
 « نکرده هیاهوکنان »
 « و بمشروطیت بد - »
 « گویا نیرو بمیدان »
 « توپخانه نهادند... »
 « هر دقیقه قصد هجوم »
 « بمجلس در افواه و »
 « اذهان جاری و با »
 « تلفن هر آن خبر »
 « موحشه میرسید. از »
 « این طرف چهار »
 « تفنگدار به تهیه لوازم »
 « مدافعه مسارعت »
 « کردند ابتدا خاطر من »
 « و مباد که هشت قبضه »
 « تفنگ بسا قدری »
 « تفنگ که تهیه کردیم »
 « تصور کردیم که »



پ ۱۵۶

حاجی ملك المتكلمين

« قشون سلم و تور هم با ما برابری نمیتوانند فوراً تفنگهای بی تفنگ سربازان را پر »
 « کرده ببرج و باروی مسجد فرستادیم جوانان غیور از انجمن آذربایجان خصوصاً »
 « حاضر و مسلح شدند خلاصه آن روز را با تمامی قوا بطوریکه هر دقیقه را قیمتی بود »
 « پس گران و هر آنی را اضطرابی فراهم جهد بلبغ کرده هر جا آدمی و اسلحه که »
 « سراغ میشد فرستاده حاضر میکردند بقسمیکه تا غروب بیست قبضه تفنگ مهیاشد . »
 « لیکن مجلس باز هم شیوه خام خود را بکار میبرد . احتشام السلطنه »
 « میکوشید که یکی از ظل السلطان یا کامران میرزا را بفرستادگی »
 « بنزد شاه فرستد ، و از پیشامد آشوب گله کند و جلوگیری از آن »
 « را خواستار گردد . در این حال نیز از دلگرمی و امیدمندی بسخن »

پافشاری مجلس و پایداری آن

دست برنمیداشت. ظل السلطان و دیگران آنرا نپذیرفتند و احتشام السلطنه ناچار مانده دوبرادر خود علاءالدوله و معینالدوله را فرستاد، و اینان چون بجلو شاه رسیدند محمد علی میرزا دشنامها شمرده دستور داد علاءالدوله را بفلك بسته چوب بسیار زدند (۱) و سپس هردو را بدست قزاقها سپرده روانه مازندران گردانید.

این آگاهی چون بمجلس رسید آزادخواهان بشور و خروش برخاستند. احتشام السلطنه با يك سنگینی بآرام گردانیدن آنان کوشید، و یکرشته سخنان نیکی سرود. در همان هنگام آگاهی رسید که شاه ناصرالملک را باز داشته. ناصرالملک و وزیران که دبروزکناره جویی نمودند شاه از آنان خشمناک گردیده، و این بود امروز آنان را بدربارخواست. ناصرالملک بیبانه ناخوشی از رفتن باز مایستاد، ولی سرانجام ناگزیر گردید و رفت. محمد علی میرزا باونیز دشنامها داده دستور چوب زدن داد. سپس گفت او را دراطاق حاجبالدوله بازدارند. همچنین بوزیران دیگر پرخاش و تندید بسیار نمود ولی آنانرا باز نداشت. (۲)

ناصرالملک چون هوا خواه مشروطه شمرده میشد آزادخواهان از این نیز افسرده گردیدند. کسانی باز نافهمی نشان داده پیشنهاد کردند که چندتن از علمای نمایندگان را برگزیده برای اتمام حجت، بدربار فرستند. از اینروش تنرا، که یکی از آنان حاجی امامجمعه خویی بود، برگزیده روانه گردانیدند. ولی اینان بنزد محمد علی میرزا راه نیافته باز گردیدند.

در این هنگام چون روزپایان میرسید، کسانی از آزادخواهان پیشنهاد کردند که نمایندگان و دیگران شب را بخانه های خود نرفته و در بهارستان بسر برند، و بسیاری از ایشان بخروش برخاسته بنمایندگان گفتند: ما از شما جدا نخواهیم گردید. این يك اندیشه بسیار بخردانه میبود و نمایندگان آنرا پذیرفتند. اگر آنشب نمایندگان بخانه های خود رفتندی چه بسا شبانه دستگیر شدند.

آنشب را همگی در بهارستان ماندند و توانگران از خانه های خود خوراك خواستند و چندان فراوان آوردند که بهمگی داده شد. به گفته جبل المتین بیست هزارتن مردم میبودند که همگی شام خوردند. از آنسوی دسته ای از جوانان، که به گفته جبل المتین به

(۱) چنانکه گفته ایم علاءالدوله در زمان فرمانروایی خود در تهران سیدقندی را بفلك بسته چوب زده بود که یکی از انگیزه های جنبش مشروطه آن داستان شمرده میشود، و اکنون بدینسان کیفر از دست محمد علی میرزا می یافت. این علاءالدوله بمشروطه دل بستگی نمیداشت ولی چون اینزمان بیکار، و برادرش احتشام السلطنه رئیس مجلس میبود بامشروطه خواهان همراهی می نمود. معینالدوله نیز همین حال را میداشت.

(۲) ناصرالملک بیش از چند ساعتی در بازداشت نماند که سفیر انگلیس بنزد محمد علی میرزا رفته، بنام اینکه اودرانگلستان درس خوانده و دارای فلان نشان از دولت انگلیس میباشد، رهایش گردانید. و او بهیچي نپرداخته فردایش نهرانرا گزارده آهنگ اروپا کرد.

چهارهزارتن میرسیدند پاسبانی را بگردن گرفته همه شب را بیدار ماندند و از پای نشستند. امشب برای اینان یکشب بیم انگیزی بود. زیرا چنانکه گفتیم بیست تفنگ بیشتر نمیداشتند، و اگر از سوی اوباشان تاختی روی دادی دانسته نیست کار بکجا کشیدی. شکفت است که محمد علی میرزا در آن روز و شب دستور تاختن بمجلس را نداده.

اما بدخواهان، آنان نیز شب را در توپخانه بسر دادند. لیکن آنان ایمن و دل آسوده میبودند. زیرا گذشته از آنکه خود يك گروه بس انبوهی میبودند و بسیاری از آنان تپانچه و تفنگ همراه میداشتند، دسته هایی از قزاق و سرباز، با توپها در پیرامون آنها پاسبانی مینمودند. در اینجا نیز دیکهای پلو بر سرباز و خوراك فراوان میبود. در بیشتر چادرها دستگاہ باده خواری برپا و با سرگرمی و بیخودی بسر میبردند گاهی نیز کسانی تیربهاو شلیک میکردند.

فردا دوشنبه انبوهی در مجلس دیگر فزونتر گردید. مردم دسته دسته رو بآنجا آوردند. بهارستان و مدرسه سهسالار پر گردیده گروهی نیز در جلوخان مجلس ایستادند. انجمنها در مدرسه جا گرفته هر یکی اطاقی را برای خود برگزیدند. نیز شماره تفنگها بیشتر گردیده تفنگداران در پشت بامها و بر سر مناره ها و خانه های پیرامون سنکر بستند.

نیز کمیسیونها برای جنگ و خواریار برگزیدند و رشته را بدست آنها سپردند. در این روز درفش بزرگ مجلس را بر سردر افراشته، يك پارچه سفیدی نیز بنام آسایش خواهی بروی آن کشیدند. چون نشست مجلس آغاز یافت، باز گفتگوی فرستاده فرستادن را بمیان آورده، همان شش تن دیروزی را با نوشته ای از سوی مجلس بار دیگر روانه گردانیدند. مردم که در بهارستان و جلوخان و مدرسه انبوه میبودند جوش و خروش از خود نشان میدادند و کسانی بآنان گفتارها میراندند.

پس از نیمروز، آن شش تن همراه عضدالملک، بازگشته از شاه نوشته آوردند، در این زمینه که انجمنها بهم خورد و نمایندگان پراکنده گردند، تا شاه نیز اوباشان را پراکنده گرداند، و پس از آن نشسته روبه ای بکارها دهند. میخواست بدینسان نیروی مشروطه خواهان را از میان برد، و بآنان چیره گردد.

شکفت است که کسانی از نمایندگان پیشنهاد میکردند که خواهی شاه پذیرفته شود: چنین میگفتند: «حسب الامر خوبست اطاعت شود تا فتنه و فساد مرتفع گردد». دیگران آنرا نمیپذیرفتند. چنین نهادند که در کمیسیونی گفتگو شود، و این کمیسیون يك اندیشه بیخردانه ای بیرون داد، بدینسان که انجمنها بهم خورد و نمایندگان شهرابخانه های خود رفته فردا باز آیند. ولی چون این سخن بمردم گفته شد خرسندی ندادند و چنین گفتند: «مانه خود بخانه همامان رویم و نه شما را گزاریم».

این نمونه ایست که در این مجلس چه کسان بی ارجمی میبودند. مردان پست نهاد بجان خود ترسیده، و آنگاه چنین عنوان مینمودند: «ما همیشه با مظلومی قدم زده حقوق

مشروع خود را طلب نموده ایم و هیچ وقت راضی با انقلاب و اغتشاش نیستیم ، شما شب را بخانه های خود روید مانیر میرویم ، اگر سالم ماندیم فردا دوباره باز میآییم . این افسانه « مظلومی » دستاویزی برای آنان شده بود . جای سپاس است که در میان توده انبوه از اینگونه بی ار جان کم میبودند .

بهر حال دوباره دل بپا فشاری نهادند و برای شب با مادگی هایی پرداختند . محمد علی میرزا بخواست خود نتوانست رسید .

پیوستن ملایان باوباشان

از آنسوی اوباشان امروز بخانه های حاجی شیخ فضل الله و حاجی میرزا ابوطالب زنجانی و سید علی یزدی و ملامحمد آملی و دیگر ملایان ریخته ، هریکی را خواه ناخواه ، بمیدان توپخانه آوردند ، چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل الله وسیدعلی آقا خود در نهان همدست بدخواهان میبودند ، و ملامحمد آملی و بسیاری دیگران از نخست دشمنی با مشروطه مینمودند ، و این يك پرده کشی میبود که خودشان بمیدان نیابند و اوباشان رفته آنان را بیاورند . همان روز بهبهانی کس بنزد حاجی شیخ فضل الله فرستاده او را بمجلس خواند . حاجی شیخ فضل الله بهانه آورده نیامد ، و بقران سوگند خورد که بمیدان نیز نرود . لیکن اندکی نگذشت که اوباشان آمدند و او را با خود بردند .

محمد علی میرزا و این ملایان میخواستند و انمایند که ماکاری نمیداریم و این مردماند که مشروطه را نمیخواهند و از آن بیزاری مینمایند ، نویسنده حاجی شیخ فضل الله که داستان را برای پسر او در نجف نوشته چنین میگوید : « آمدند بخانه حضرت حجة الاسلام آقا ... ایشان هر قدر ابا و امتناع نمودند از اینکه تشریف ببرند مردم قناعت نکردند ایشان را بهر نحوی بود بدوش کشیدند تا وسط دالان بردند بواسطه ازدحام و هجوم مردم حضرت حجة الاسلام ضعف کردند در وسط دالان مدتی توقف نمودند تا حال ایشان بجا آمد با کمال کسراحت بردند در میدان توپخانه محلی که آقایان دیگر نیز اجتماع داشتند ... » .

از حاجی میرزا ابوطالب نیز نامه ای در دست است که بیرادر خود در زنجان فرستاده و در آنجا در پاسخ خورده گیران چنین می نویسد : « بلی در میدان توپخانه که يك ساعت و چیزی در آنجا بودم زیاده از هزار نفر معمم ، و از علمای معروف تهران اینها می بودند جناب آخوند ملامحمد آملی ، جناب سلطان العلماء طهرانی ، جناب آقا سید ابراهیم قزوینی ، جناب حاجی شیخ عیسی چالمیدانی ، جناب حاجی شیخ فضل الله ، جناب آقا سیدعلی ، جناب آقا سید مهدی امام و رئیس مسجد نوریه ، جناب آقا سید محمد ولد آقا سیدعلی اکبر دیگر از قبیل جناب آقایی علی اکبر بروجردی و آخوند ملامحمد پیشماز و ائمه جماعت و مدرسین و طلاب و سادات همان قدرها که عرض شد چطور میشود که تمام آنها اشرار شدند و فلان راشی و مرتشی و فلان سفیه عامی از اخیار سبحان الذی لا تنقضی عجایب ملکه . »

این حاجی میرزا ابوطالب چنانکه از نوشته اش پیداست ، نیز از بدخواهان مشروطه می بود ، ولی خود مرد با فهم و دوران دیشی بشمار میرفت ، و می توان باور کرد که بدخواه خود بمیدان توپخانه نرفته . ولی درباره حاجی شیخ فضل الله و دیگران باور کردنی نیست . زیرا در این هنگام معنی مشروطه روشن گردیده و این ملایان دانسته بودند که با دستکاه ایشان ، بلکه پاکیش شیعی ، سازشی در میان نیست . از اینرو انبوه آنان بر انداختن مشروطه را از درون دل خواستار میبودند .



پ ۱۵۷

لیاخوف

بهر حال با پیوستن این ملایان بیدخواهان دستگاه آنان ارج دیگر یافت ، و آشوب بار دیگر رویه کشاکش مشروطه و کیش گرفت . سید محمد یزدی یا سید اکبر شاه بمنبر رفته می گفت : « زنا بکن ، دزدی بکن ، آدم بکش ، اما نزدیک این مجلس مسرو ، ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ، اوباشان پیاپی آواز بهم انداخته میگفتند : « مشروطه نمی - خواهیم ، ما دین نبی خواهیم ، جهودان را که بخانه هاشان ریخته و بسا زور بمیدان آورده بودند ، بآنان نیز این جمله را یاد میدادند ، و چون آنان جمله دوم را نمیگفتند ، پشت گردنی میزدند . هر کسی را که کلاه ماهوت کوتاه بسر و سرداری بتن می دیدند مشروطه خواه شماره بازاریش می پرداختند و جیب و بغلش را تهی میکردانیدند . کم کم به بیباکی افزوده هر کسی را از رهگذریان می یافتند عبا و کلاهش را می ربودند و دست بجیب و کیسه اش می بردند . با دستور پیشوایان خود بداره روزنامه ریخته آنها را تاراج می کردند و تابلوها را آورده در میان میدان آتش میزدند . بدینسان روز را پایان می رسانیدند .

شب سه شنبه باز هردوسو در جایگاه خود ماندند . در مجلس چنانکه گفته ایم امشب را تفنگچیان بیشتر می بودند . جوانان بفرآوانی بیاسپانی پرداخته و در آن سرما و شب دراز از پا نشستند . در میدان نیز بدخواهان در چادرها نشسته ملایان در یکسو و اوباشان در سوی دیگری بسر میبردند .

فردا سه شنبه انبوهی در بهارستان و پیرامونهای آن بیشتر گردید . پایداری دوروزه مجلس بمردم دل داده بآنجا می کشانید . امروز شماره تفنگها نیز بیشتر گردیده بصدها رسید ، و از صدها بهزارها انجامید ، چنانکه هنگام شام دو هزار و هفتصد تفنگ می داشتند . امروز کارکنان تلگرافخانه ، و همچنین کارکنان و آگون شهری و راه آهن عبدالعظیم ، دست از کار برداشته بنام همدردی بمجلس آمدند . ولی احتشام السلطنه آنان را باز گردانید که بکارهای خود پردازند . از هر باره شکوه و نیروی آزادیخواهان رو بفرزونی می بود ، لیکن مجلس باز هم دست از کار خنک خود بر نمیداشت . زیرا امروز ، بنام ستمدیدی و دادخواهی و اینکه پیرامونیان شاه او را به بیمان شکنی واداشته اند ، نوشته ای نوشته سفارت خانه ها و نمایندگان سیاسی فرستادند و از دولتهای اروپا « معاونت معنوی » خواستار شدند .

اما بدخواهان ، آنان نیز امروز به نیرو افزودند ، زیرا بکدسته بزرگی از ورامین با شیخ محمود ورامینی بآنان پیوستند که برای ایشان چادرهای جداگانه افراشته دستگاه باده خواری جداگانه درچیدند . درصورت اسرافیل می نویسد که یکی از سردستانان ایشان فریاد زده می گفت : « مجلس را خراب می کنیم و قالبهای آنجا را میدهم پالان الاغهای ورامین کنند .

سید محمد یزدی و اکبرشاه و دیگران امروز هم بمنبر رفته نکوهش و بدگویی

بسیار از مشروطه می کردند ، نویسنده حاجی شیخ فضل الله در نامه اش به پسر اومی نویسد : مردم بارها میخواستند بمجلس تازند و آنجا را بهم زنند ، و سید محمد یزدی و دیگران همین را آرزو می کردند . لیکن حاجی شیخ فضل الله خرسندی نمیداد و از آنان جلو می گرفت . می باید گفت : این سخن نیمش راست و نیمش دروغست . این راستست که سید محمد و دیگران ویرانی مجلس را میخواستند و مردم نیز آماده ریختن بانجامی بودند ، ولی از محمد علمیرزا دستور نمی یافتند نه اینکه حاجی شیخ فضل الله جلو می گرفت . محمد علمیرزا از یکسو این آشوب را برانگیخته ، و از سوی دیگر سودجویی از آن



نمیخواست ، و همچنین دودل می ایستاد ، گفته میشد سعدالدوله گفته دوتوپ؛ سر بهارستان فرستاده و با بمباران مجلس را پراکنده سازند ، ولی محمد علی میرزا با آن خرسندی نمی داد و میتوان گفت که از برانداختن مشروطه سالك می داشت و آشکاره با آن دلیری نمی نمود .

امروز در میدان توپخانه خون نیز ریخته گردید . میرزا عنایت **آدمکشی در میدان توپخانه** نام جوان زنجانی که بمیان ایشان رفته ، همچون دیگران ، گوش بپاوه بافیهای سید محمد یزدی میداد ، با دست او باشان تکه تکه گردید . انگیزه داستان روشن نیست . میدانیان می گفتند : نخست او تیر انداخت و بکبفر آن بود که کشته گردید ، ولی مشروطه خواهان این را نپذیرفته اورا بیکباره ستم دیده و بیگناه می شماردند . نویسنده حاجی شیخ فضل الله چنین می نویسد: « عصریوم یازدهم سید محمد آقا بالای منبر بود و میدان توپخانه پر بود از مردم از هر قبیل خود این بنده نیز پای منبر ایستاده بودم یکنفر از بین زنها بلند شد و شلول بیرون آورده بطرف سید که روی منبر ایستاده بود دست او را گرفتند . با اینکه دست او را گرفته بودند سه تیر بطرف سید خالی کرد ولی بسید نخورد طولی نکشید که این شخص را مردم با قداره پاره پاره کردند و جسد او را بدرخت میدان مشق آویزان کردند در بین اینکه مردم مشغول باین شخص بودند ، از طرف دیگر مجلس شخصی شش لول توی این جمعیت خالی کرد اورا عقب کردند او خود را باطاق حاجی سید علی آقا انداخت مردم عقب کردند حاجی سید علی آقا نگذاشت باو صدمه بزنند . امروز بلوا خیلی بزرگ شد . گفتند یکنفر دیگر نیز کشته شد ولی صدق و کذبش معلوم نشد . بهر حال این خبر بحضرت حجة الاسلام رسید ایشان فرستادند جنازه مقتول را از درخت پایین آورده و اورا دفن نمودند .

حاجی میرزا ابوطالب نیز در آن نامه اش می نویسد : « اما قتل نفس که نوشته است (گویا یکی از روزنامه ها) بنده در آن روز نبودم دو نفر در مجمع تیر خالی کرده بودند یکی سر باز خورده بود که گویا هردو را کشتند . یکی دیگر چادر زنانه در سرش بوده میان زنها نشسته تیری بجانب آقا سید علی خالی کرده بود نخورده بود زنها او را گرفته بودند و مردم اورا کشته بودند من در خانه جناب آخوند ملا محمد . . . بودم وضو می گرفتم صدای دو تیر را شنیدم عقب تیر شلیک تفنگ شد . هر کس را فرستادم از ترس نرفت هایهوی بلند شد بعد معلوم شد اینطور بوده است . محاربی را کشته اند . این قتل نفس محترم شده ، **اللعنة الله علی الکاذبین** »

این نوشته های ایشانست . ولی باسانی نتوان باور کرد ، بویژه با ناسازگاری که در میان دو نوشته میباشد . از آنسوی چنانکه خواهیم آورد ، در باز پرس و رسیدگی که از صنیع حضرت و همدرستان او کرده شد ، دانسته گردید انگیزه کشته شدن میرزا

عنایت جز بد نهادی او باشان نبوده . همانا اینها را برای پاسخگویی بخبرده گبران ساخته اند .

در روزنامه جبل المتین می نویسد : میرزا عنایت هفتصد تومان اسکناس با خود میداشت که در میان او باشان از جیبش در آورده به بفلش گذاشت و آنان این را دیدند ، نیز ساعت او و زنجیرش از زر می بود ، و اینها او باشان را بکشتن او داداشت . می نویسد : نخست با رولور باو تاخته چند تیری زدند و سپس با قداره زخمهای بسیار رساندند ، و چون او بیجان افتاد پسر نقیب پیش آمده و دیگران را بکنار رانده چنین گفت : « ای حضرات مسلمانان شاهد باشید و در نزد جدم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون آوردم ، این را گفت و با کارد چشم آن جوان را کند . سپس او را از درخت آویختند که هر یکی از او باشان قداره ای باومی زدند .

هم در این روز به علی آقا نام صراف زخمهایی زدند که تا دبری در بستر می خوابید . نیز اسمعیل نام شاگرد درزی را تا لاله زار دنبال نموده از پشت سر زخمهای کاری رسانیدند .

عصر امروز تلگرافهای شهرها رسیدن گرفت ، و چنانکه یاد خواهیم کرد این تلگرافها بیش از هر چیزی ، مایه ترس محمد علی میرزا گردید .

روز چهارشنبه باز هردو سو در جای خود می بودند . امروز انجمن عبدالعظیم با گروهی بیاری مجلس آمد ، و بگفته جبل المتین سه چهار هزار نفر همه مسلح و مکمل ، می بودند . همچنین از شمیران و شهریار و دیگر پیرامونهای تهران تفنگچپانی آمدند . تلگرافها از شهرها پیایی می رسید ، و محمد علی میرزا ناگزیر گردید که آشتی خواهد ، و از اینرو امروز نظام السلطنه مسافری را که پیر مردی می بود پسر وزیر بر گزید که کابینه بر پا گرداند ، و چون وزیران بر گزیده شدند شاه نظام السلطنه و آنان را وا داشت که با مجلس بگفتگوی آشتی پردازند ، و چون مجلس با همه چیرگی که این زمان یافته بود از شیوه ناستوده خود دست برنمیداشت ، و همچنان خواستار آشتی و آرامش می بود ، آن شش تن که از روز نخست بر گزیده شده بودند ، روانه دربار شدند که با وزیران گفتگو آغاز کنند . مجلس چند چیز میخواست : ۱ - سعدالدوله از تهران بیرون رانده شود ۲ - امیر بهادر از کشیکچی باشیکری برکنار و دستش از کارهای دولتی کوتاه گردد ۳ - با او باشان که بر سر مجلس آمده و یا دستگاه توپخانه رادر چیده اند کیفر داده شود ۴ - دو یست تن سپاهی برای نگهبانی مجلس (از جوانانی که در آن چند روز بیاسبانی مجلس پرداخته بودند) پدید آورده شود ۵ - علاوه الدوله و معین الدوله بتهران باز گردند .

این گفتگو آغاز شده ، ولی دستگاه میدان توپخانه همچنین بر پا می بود ، مگر او باشان بزشتکاری های گذشته نمی پرداختند . روز پنجشنبه اینان چادر های خود را فرو

آوردند و مردم را پراکنده گردانیده ملایان خود با اوباشان بدربار پناه بردند که شب آدینه را در آنجا می بودند. ولی روز آدینه را دوباره بازگشته در میدان اچادرا فراشتند، و یازگروهی را بر سر خود گرد آوردند. انگیزه این رفتن و بازگشتن آن بوده که چون تلگرافهای تبریز بسر بازان آذربایجانسی رسید، و آنان را از پشتیبانی به بد خواهان بازگردانید (چنانکه آن تلگرافها را خواهیم آورد)، و از آنسوی محمد علی میرزا نیروی ایستادگی را از دست داده باشتاب باشتی میکوشید، ملایان و اوباشان ماندن خود را در میدان بیم آور دیده بدربار پناهندند. لیکن از آنسوی وزیران بودن آنان را با گفتگوی آشتی که در میان



پ ۱۵۹

میبود ناسازگار یافته بماند نشان در آنجا خرسندی ندادند، و این بود تا گزیر مانده دوباره بازگشتند، و خواهیم دید که با چه رسوایی دوباره از اینجا رفتند.

روز یکشنبه که در تهران آشوب برخاست محمد علی میرزا دستور داد که شهرها آگاهی دادند، که چون کابینه بهم خورده هر کس از فرمانروایان هر سخنی دارد بکسره بخود شاه رساند، نیز دستور داد که تلگرافخانه ها آگاهی از آشوب بهیچ شهری نرسانند، گویا همانروز نخست بهیجانی و طباطبایی تلگراف کوناه پایین را بتلگرافخانه فرستادند که همه شهرها رسانده شود:

«مفسدین اقدام بمخالفت، دولت درصدد خلف عهد.»

همچنین نمایندگان آذربایجان تلگراف پایین را فرستادند:

«انجمن ملی تبریز مجلس مبعوثان و مشروطه در مخاطره، امیر بهادر جنگ وسعد والدوله در تصور قتل و غلبه بمجلس مبعوثان و وکلاء اقدام علاج فوق العاده لازم.» ولی همانا این تلگرافها رسانده نشد. چیزیکه هست چون در تلگرافخانه

بیشتر کارکنان هواخواه مشروطه میبودند، پنهانی از چگونگی آگاهی شهرها دادند. این بود نخست قزوین چگونگی را دانسته، سپس رشت و تبریز آگاهی یافتند و شهرهای دیگر نیز آگاهی رسانیدند. در همه این شهرها مشروطه خواهان بجوش و خروش برخاسته تلگرافهای همدردی فرستادند، و در بسیاری از آنها باندیشه یاور فرستادن به تهران افتادند.

لیکن انجمن تبریز، برای چاره بیک کار بخردانه برخاست و آن اینکه بهمداستانی سران مجاهدان (بلکه براهنمایی آنان)، محمد علی میرزا را بعنوان اینکه سوگند خود را شکسته، از پادشاهی ابردشت و این کار را در زمان تهران، بخود محمد علی میرزا و بدارالشوری آگاهی داد، و از آن سوی سران آزادی در تلگرافخانه نشسته همه شهرهای رشت و قزوین و اسپهان و یزد و شیراز و مشهد و خوی و ارومیه و دیگر جاها تلگراف کرده خواستار گردیدند که در این باره همداستان گردند و هم - آوازی نمایند.

اینکار نتیجه بسیار نیک و زودی داد زیرا از همه شهرها این خواهش را پذیرفتند، و از همه آنها تلگراف بیزاری از پادشاهی محمد علی میرزا، بخود او و بدارالشوری فرستاده گردید. از دارالشوری درخواست میشد که جانسی او را برگزینند.

این تلگرافها که از روز سه شنبه رسیدن گرفت در محمد علی میرزا سخت هتایید. بویژه تلگرافهای بیزاری از شاهی او، که سخت بیمناکش گردانید، و چنانکه گفتیم در نتیجه این تلگرافها بود که روز چهارشنبه کابینه را برپا و وزیران را بگفتگو با مجلس و به میانگیری برانگیخت، و چون انجمن تبریز پافشاری نشان میداد و تلگرافهایی هم میرسید، محمد علی میرزا از در زبونی آمده دست بدامن نمایندگان روس و انگلیس زده آنان را نیز بمیانگیری واداشت.

آنچه بیم محمد علی میرزا را بیشتر میگردانید، این بود که ظل السلطان از دیر باز بآرزوی تاج و تخت افتاده، و چنانکه از کتاب آبی برمیآید، در این باره با نمایندگان روس و انگلیس گفتگو نیز می داشته است. محمد علی میرزا میترسید در این هنگام او پیش افتد و بهمدستی با پیشروان آزادی پادشاهی رسد. در حالیکه آزادخواهان از ظل السلطان خشنود نمی بودند و گمان آنکه پادشاهی او خرسندی دهند بسیار کم میرفت. نمایندگان روس و انگلیس می پنداشتند که میانه ظل السلطان و این پیشامدها بهم بستگی هست، در جاییکه نمیبود و آن گمان بنیادی نمیداشت.

بهر حال کار انجمن تبریز بسیار بجا بود، و انجمن بآن پس نکرده یکمشت دیگری بگردن خود کامگی نواخت، و آن اینکه همه سر دستگان آذربایجانی که بسا سرباز و سواره زبردست خود در تهران، و دلگرمی بیشتر محمد علی میرزا و امیر بهادر بآنان میبود تلگراف فرستاده آگاهی داد که اگر دست بدارالشوری بازکنند، خانه های آنان در

« قرار داده‌اند که تفنگ برداشته مسلمانان را قتل عام بکنید اولاً بدانید که اگر »

« بمشروطه صدمه برسد ماها ،
« آذربایجان را مجزی خواهیم نمود ،
« و ثانیاً اهل و عیال و اولاد و اطفال ،
« شماها کشته خواهند شد تا لثاً شماروی ،
« خانه و زندگی نخواهید دید کمک ،
« کردن شماها بمجلس مثل کمک ،
« کردن با اولاد فاطمه علیه السلام است ،
« و مخالفت شماها مثل مخالفت اولاد ،
« معاویه است خودتان مختارید از ،
« برای خاطر دو سه نفر که دور ،
« اعلی حضرت را گرفته‌اند بمسلمانان ،
« تفنگ انداختن و خانه خود را خراب ،
« کردن ابتداً صرفه نخواهید برد - انجمن ،
« مجاهدین آذربایجان . »



ب ۱۶۰

« از رشت بتبریز - انجمن ،
« محترم اینکه اظهار فرموده ،

« بودید که تلگراف انجمن ، آقای محمد ابراهیم قفقایی (از آزادیخواهان تبریز)
« مطابق با تلگراف و اقدامات ملت آذربایجان نیست آن تلگراف اول بود که مخابره ،
« شده بود تلگراف عدیده شد صورت آخرین تلگراف عیناً درج میشود بمقام رفیع ،
« مجلس مقدس اقدامات حیرت‌انگیز که از شاه مشهود شده مخالف با قواعد مشروطیت ،
« و فصول قوانین اساسی در حقوق سلطنتی است سه روز بوده با هزاران جان کندن ،
« اهالی را اسکات و دو تلگراف فوری بشاه عرض شده تاکنون جوابی نرسیده یکدفعه ،
« تمام اهالی حاضر تلگرافخانه بکلمه واحده قسمی هیجان نموده تاکنون در گیلان ،
« مشاهده نشده از و کلاً جداً خواسته‌اند عرض میکنم بموجب قانون مشروطیت که محمد ،
« علیمیرزا خودش امضاء کرده و قسم یاد نموده حالا مخالفت کرده باید بر سر سلطنت ،
« متکی نباشد و ما ملت او را از سلطنت خلع و از ساحت شوری استدعا داریم عاجلاً ،
« سلطانی مدین و بشارتش را تلگرافاً مخابره فرمایند . انجمن ملی گیلان »

« از تبریز بتهران - جماعت سربازان فوج پنجم شقایق و سایر برادران من سی ،
« سال است همقطاریم نان و نمک خورده‌ایم ماها مسلمانیم در راه برادری شما مینویسیم ،
« دیروز انجمن مقدس تبریز بتهران و صاحب‌منصبان اطلاع داده دیشب هزار نفر مجاهد ،
« مرا از خانام برداشته بیاسنج آوردند و بخانه‌های شما میبرند که اسامی سربازان مقیم ،

آذربایجان ویرانه ، و زنان و فرزندان‌شان را دستگیر خواهند گردانید .

این تلگراف نیز بجا افتاد ، و چنانکه دیدیم در نتیجه این بود که ملایان و اوپاشا
از بازماندن در میدان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خوابانیدند و بدریسار پناهیدند ،
لیکن محمدعلی میرزا چون می‌تربید نکهرداری آنان در دربار نیارست ، و گفتیم که دوباره
بمیدان باز گشتند . کنون رویه برخی تلگرافها را در پایین می‌آورم :

« از قزوین به تبریز (۱۳ ذوالحجده) - حضور مبارک انجمن محترم مجاهدین ،
« آذربایجان کثرالله امثالهم شیخ فضل‌الله باشباه تقی‌ش (؟) و بنحریک دولت میدان ،
« توپخانه را گرفته بنیان مشروطیت متزلزل تمام طهران و قزوین تعطیل عمومی تلگرافخانه ،
« طهران توقیف جان و کلاه در معرض تلف مجاهدین تا آخرین قطره خون حاضر بجنبید ،
« کار از دست میرود منتظر جواب انجمن مجاهدین قزوین . »

« از رشت به تبریز - حضور اعضای محترم انجمن نرسد آذربایجان شیدالله ارکانه ،
« ارکان دارالشوری در تزلزل حضور و کلاه طهران در تلگراف خانه غیر ممکن است ،
« از طرف دولت اقدامات فوری و فوری میشود تعطیل عمومی شد و اقدامات مجدانه را حاضر ،
« ثبات قدم لازم اجتماعین عامیون . »

« از تهران به تبریز - اساس مشروطیت متزلزل مجلس شورای ملی دوچار حملات ،
« مستبدین پنجهزار تفنگدار از فداییان ملت پامهای مجلس را سنگر کرده متوقف ،
« ادارات دولت و بازارها تعطیل عمومی طهران نمونه محشر از اطراف متصل مردم ،
« بهواخواهی وارد میشوند حیات جان نثار که پنجروز است متزلزل باقی نتیجه ،
« کار را اطلاع میدهم (تقی‌زاده) »

« از تبریز بهمه شهرها - شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم و حالا نقض عهد ،
« ملت آذربایجان او را بجهت این خیانت از سلطنت خلع و به قناسل و نجف اطلاع شما هم ،
« او را خلع و سفارت خانه‌ها را اطلاع دهید (انجمن ملی تبریز) »

« از رشت بهمه شهرها - وکلای دارالشوری دچار مخاطرات لذا اهالی گیلان با ،
« تمام قوای خود در شرف حرکت بطهران شما هم حرکت نموده و کلاً را از مخاطرات برهانید ،
« (انجمن ملی رشت) »

« از تبریز بطهران - حضرت مستطاب آقای تقی‌زاده عجلتاً هزار مجاهد سواره ،
« مسلح مکمل با استعداد کامل حاضر در حال عزیمت و فدا نمودن جان بيمقدار خودشان ،
« هستند منتظر اجازه میباشد . طرفداران دارالشورای کبری . »

« از تبریز بطهران - بعموم صاحب منصبان سرباز و توپچی و سوارغیور آذربایجان ،
« عرض مینمایم که ای هموطنان و ای برادران دینی دو سال است همه قسم سختی کشیده ،
« اول پله مشروطه را قدم گذاشتیم و شماها رفته‌اید که ماها را آسوده دارید دیشب ،
« خبر رسیده که چند نفر مستبد از خدا بیخبر دور اعلی حضرت را گرفته و شمارا آلت کار ،

« در بار تهران راه بده یکی یکی بگویم و آنهازن و بچه شانرا آتش بزنند و میگویند »
 « سربازان بمجلس و ملت یاعی شده اند ملاحظه عیال و اطفال خودتان را کرده فوراً بر »
 « گردید که تلگرافاً حرکت شما را بتبریز خبر بدهند بمجاهدین امر شود مرا بر گردانند »
 « و الا من اسیرم و باید اسامی تمام سربازان آذربایجان را صورت بدهم و مجاهدان »
 « انتقام بکشند امروز هزار نفر مجاهد بطرف امر حرکت دادند که باتفاق انجمن امر »
 « مجاهدین آنجا را برداشته بخانه سواران قراجه داغی ابوابجمعی امیر بهادر تبریزند »
 « در خیال قتل وغارت خانه حاجی میرزا رفیع خان مباشر شاه هستند خانه اشرا آتش »
 « زدند کس و کار مفاخر الملك داروغه را کشتند شما هم تکلیف خودتانرا بدانید . »

« (اقبال لشکر) »

برای آنکه دانسته شود که این تلگرافها چه نتیجه ای دادودر شاه و پیرامونیانش چگونه نماینده جمله هایی را از کتاب آبی انگلیس در اینجا میآورم . در باره یکشنبه سیام آذر میگوید : « در اینمیان کار بس خطرناک گردید . انجمن تبریز فیروزانه خواست خود را ، درباره برانداختن شاه ، بهمه جارسانید ، و شهرهای بزرگ که مشروطه خواهی در آنها ریشه دوانیده همه بخروش برخاستند . از شیراز و اسپهان و کرمان و قزوین و مشهد ورشت تلگرافهای پیاپی رسید ، و همه میگفتند آماده ایم که دسته ای جنگجو بتهران روانه گردانیم . »

درباره سه شنبه دوم دیماه میگوید : « در نیمه های روز دانسته شد مشروطه خواهان خود را چیره دیده ، وخواسته اند این چیرگی را هرچه بیشتر گردانند و پاسپانان شاه را بیم داده اند که هر گاه دست از همراهی پاشاه بر ندارند زنان و کودکان ایشان گرفتار خواهند بود . بریکاد قزاق را هم بدینسان بیم داده اند و آشکاره گفتگو از کشتن شاه مینمایند . درباریان بسیار افسرده میبودند ، و شاه بجان خود میترسید و کسان و پرستارانش از وی دوری گزیده بودند و از هر سو گفته میشد شاه بیش از یک هفته زنده نخواهد ماند . »

درباره روز چهارشنبه سوم دیماه میگوید : « شاه از اندرون بیرون نیامد . در دوبار که وزیر مختار هولند پرک دیدن خواست که درباره بست نشینی سعدالدوله گفتگو کند بدستاورز بیماری پرک نداد . »

پیروزی آزادی
خواهان و پایان
آشوب

چنانکه گفتیم ، در اینمیان وزیران بایر گزیدگان مجلس آنها کرده گفتگوی آشتی را پیش می بردند . شاه زبون گردیده آنچه خواست مجلس می بود بیچون وچرا می پذیرفت ، و تنها بازماندن امیر بهادر را در کشیکچیباشیگری درخواست میکرد . از کتاب آبی برمی آید که یکی هم میخواست بیرون کردن برخی از نمایندگان را از مجلس بطلید ، ولی از ترس گفتن نیارسته . ترس وی چندان میبود که

از ملایان و اوباشان توپخانه نگهداری نیارست ، و روز شنبه فرستاد که دوباره چادرها را برچیدند ، و آنان که کارشان برسوایی کشیده روی رفتن بخانه های خود نمیداشتند ، در نزدیکی توپخانه درارک چند خانه ای باچاره گرفتند و با آنجا رفتند .

شاه بیکیار سپرانداخته سرفرود آورده بود . لیکن چون سران آزادی تبریز در تلگرافخانه نشسته ، از مجلس پاسخ درخواست خود را درباره برداشتن شاه میخواستند ، و از اینسوی تلگرافهای تبریز به سرکردگان آذربایجانی در آنان سخت هنایید ، که آشکاره بیزاری از هواداری شاه مینمودند ، و آنگاه با همه گفتگوی آشتی ، هنوز انجمنهای تهران از مدرسه سهسالار پراکنده نشده و بازارها باز نگردیده مردم نتیجه باز پسین را می بیوسیدند ، و پاد آواز در خواست تبریزیان بتهران افتاده در همه جا گفتگو از برداشتن شاه میرفت ، محمد علی میرزا بدست و پا افتاده بنکهداری خود میکوشید ، و چنانکه از کتاب آبی پیداست در این هنگام نمایندگان سیاسی روس و انگلیس پا بمیان گزاردند باز ماندن او را در پادشاهی میخواستند (همانا برای آنکه ریشه آشوب از ایران کنده نشود) ، و نامه ای در این باره ، بهمدستی مشیرالدوله نوشته بنزد رئیس مجلس فرستاده اند ، در نتیجه این کارها یکرشته از گفتگوها در پرده رخ داده ، و ما می بینیم که در نشست روز شنبه ۲۹ آذر (۱۵ ذی القعدة) که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه میرفته و برخی نمایندگان تندی مینموده اند تقی زاده بجلوگیری برخاسته و چنین گفته : « این مذاکرات که میشود فعلا لازم نیست ... نتیجه در مجلس خصوصی گرفته و بهمه اطلاع داده میشود ، و سپس در نشست روز دیگر آگاهی داده شده که گفتگو بی پایان رسیده ، و شاه وهمچنین نمایندگان مجلس ، قرآن مهر کرده اند و پس از گفتن این ، وزیران نوین با قرآنیکه شاه در پشت آن با خط خود سوگند نامه نوشته بود ، بمجلس در آمده اند . اینست نخست آن سوگند نامه و سپس سوگند نامه نمایندگان که این نیز در پشت قرآن میبود خوانده شده ، و ما اینک آن سوگند نامه ها را در اینجا میآوریم .

سوگند نامه شاه :

« چون بواسطه انقلابی که این چند روزه در تهران و سایر ولایات ایران واقع ، شده برای ملت سوء ظن حاصل شده بود که خدای نخواست ما در مقام نقض و مخالفت ، از قانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن و اطمینان خاطر عموم ملت باین ، کلام الله مجید قسم یاد می کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیتاً در کمال ، مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آن را بهیچوجه غفلت نکنیم هر کسی برخلاف ، مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم هر گاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند ، در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شرط و قسمی که از وکلای ملت گرفته ایم ، مسئول خواهیم بود لیله هفده ذی قعدة ۱۳۲۵ »

سوگندنامه نمایندگان :

« در این موقع که بندگان اعلیحضرت شاهنشاه محمد علیشاه قاجار خلدالله ملکه ،

« بواسطه بروز انقلابات برای دفع ،
 « سوء ظن عموم ملت بکلام الله مجید ،
 « قسم یاد فرموده اند ما و کلای ملت ،
 « امضا کنندگان ذیل نیز باین کلام الله ،
 « « مجید قسم یاد میکنیم مادامی که ،
 « « قوانین اساسی و حدود مشروطیت ،
 « « را اعلی حضرت اقدس همایونی ،
 « « حامی و معجری و نگهبان باشند ،
 « « بهیچوجه خیانت بااساس سلطنت ،
 « « ایشان نکنیم و حدود و حقوق پادشاه ،
 « « متبوع عادل خودمان را موافق ،
 « « قانون اساسی محفوظ و محترم ،
 « « بداریم و هر گاه مخالفت این عهد ،
 « « و قسم را بکنیم نزد خدا و رسول ،
 « « مسئول باشیم ۱۷ ذوالقعدة .»



پ ۱۶۱

معاذ السلطنه (از نمایندگان مجلس یکم)

« ۱۷ ذی القعدة ، نوشته میشود بکرازی میدارد . چنانکه از کتاب آبی بر می آید چنین
 نهاده بوده اند که شاه خود بمجلس بیاید و سوگند را در آنجا خورد ، و چون می پنداشته اند
 که آمدن او و کارهایش تا پس از هنگام شام خواهد کشید (چنانکه نشستهای خود مجلس ،
 از کوتاهی روز تا بشام و پس از آن کشیدی) تاریخ سوگند نامه ها را شب هفدهم
 گزارده اند ، لیکن سپس شاه از آمدن بمجلس ترسیده و سرباز زده ، از اینرو تنها به آوردن
 سوگندنامه بس کرده اند .

این نمونه دیگری از بی ارجی مجلس میباشد . بجای آنکه از پیش آمد بهره
 جوید و محمد علی میرزا را از تخت برداشته ریشه آشوب را بر اندازند ، و از آنسوی دست
 بیگانگان را از کشور کوتاه گرداند ، بدینسان افزار دست بیگانگان شده ، و این بدتر که
 آزادیخواهان را فریب داده و این کارها را در پرده انجام داده است .

بهر حال پس از خوانده شدن سوگندنامه ها ، وزیران نوین شناسانیده شدند بدینسان :

نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، شاهزاده
 ظفر السلطنه وزیر جنگ ، قائم مقام وزیر تجارت ، مشیر الدوله وزیر خارجه ، صنیع الدوله
 وزیر علوم و فواید عامه ، مخیر السلطنه وزیر عدلیه .

پس از شناسانیدن اینها ، نمایندگان بیکرشته گفته های بیهوده و بی ارجی پرداختند .
 یکی از « ملت » سپاس گزارد ، و دیگری از « دولت » ستایش کرد ، و سومی الحمد لله -
 الذی هدانا لهذا ... خواند و با این سخنان مجلس بی پایان رسید ، و این شکفت که هیچ
 یادی از کاردایی آزادیخواهان تبریز ، و نامی از هوشیاری مشروطه خواهان قزوین و رشت
 بمیان نیامد .

همان شب یافردای آن مجلس تلگراف کوتاه پایین را به شهرها فرستاد :

« از نبات غیورانه بلاد نهایت تشکر حاصل اختلاف مرتفع شرایط و منویات ،
 « دارالشورای ملی حاصل تجدید قسم و حکمیت کلام الله مجید نهایت اطمینان حاصل پس ،
 « « مثل سابق هر کسی مشغول کار خود مرفه الحال باشند (دارالشورای کبری) ،
 « همچنین مشیر الدوله وزیر خارجه تلگراف پایین را بنمایندگان ایران در کشورهای
 بیگانه فرستاد :

« اختلافی که بین ملت و دولت حاصل شده بود بحمد الله تعالی بخوبی رفع شد ،
 « « که اعلیحضرت همایونی و مجلس شورای ملی بامضای قرآن مجید حفظ اساس مشروطیت ،
 « « را موافق قانون اساسی متعهد شدند اطمینان بعمل آمد کابینه جدید مشغول اصلاحات
 « « شد - مشیر الدوله ،

چنانکه گفتیم در تبریز سران آزادی هر روز در تلگرافخانه
ایستادگی تبریز و می نشستند و از تهران پاسخ می طلبیدند و چون بر سخن خود
بیهودگی آن ایستادگی میداشتند بسیاری از مجاهدان آماده میکردیدند که
 اگر نیاز افتاد بتهران روند . روز دوشنبه باز اینان در تلگرافخانه
 می بودند که تلگرافی از حاجی میرزا آقا فرشی بیکی از کسانش رسید ، که در آن داستان
 آشتی و پایان یافتن آشوب را آگاهی میداد . سپس نیز تلگراف دارالشوری آمد (گشاده تر
 و درازتر از آنچه بدیگر شهرها فرستاده بودند) که پس از سپاسگزاری چگونگی را باز
 مینمود . تبریزیان از این تلگرافها خرسند نشدند . کسانی گفتند بهتر است نمایندگان را
 بتلگرافخانه خواسته گفتگو کنیم ، و ما اینک تلگرافهایی که در میان ایشان آمد و رفت
 کرده در پایین میآوریم .
 از تبریز بتهران :

« خدمت و کلای محترم آذربایجان ضاعف الله تعالی اقتدار هم دونفراز و کلای محترم ،
 « که رمزارند در تلگرافخانه خیلی زود حاضر شوند زیاده برده دقیقه معطل نخواهند شد .
 « « انجمن ایالتی آذربایجان ،

پاسخ از تهران :

« حاضر بعد از عرض سلام منتظر فرمایشات هستیم مستشار الدوله - حاجی میرزا - ، آقا ابراهیم ،

پاسخ از تبریز :

« بعد از عرض سلام تلگراف شورای ملی و رمز جنابانعالی رسید خواستیم حضوراً ، مذاکره بشود فعلاً وضع حالیه چیست اطمینان بچه وسیله حاصل فرموده اید شرایط چه ، چیزی است ملت در سر کلمه که گفته اند ایستادگی دارند یکی دو کلمه رمز هم بفرمایید تا ، معلوم شود جنابانعالی هستید . انجمن ایالتی آذربایجان ،

پاسخ از تهران :

« وضع حالیه اینست که دیشب وزرا قرآنی را که شاه مهر کرده بود بمجلس ، آوردند شرحی که از مجلس مسوده شده بود در پشت قرآن نوشته و مهر فرموده بودند ، اصول شرایط این است رعایت و اجرای کامل قانون اساسی و اداره شدن تمامی دستجات ، قشونی در وزارت جنگ و تبعید سمدالدوله و عدم دخالت امیر بهادر به مشاغل دولتی و ، تنبیه اشرار و مجازات کسانی که محرك اشرار بودند تأسیس يك عده محفوظ (؟) مخصوص ، برای مجلس و اعاده علاء الدوله و معین الدوله که اخراج شده بودند عجلتاً بملاحظات که ، عقلاء تصویب میکنند شرایط اصلیه اینهاست البته در ضمن مطلب دیگر زیاد است از ، دیروز جمعیت اشرار متفرق شده مشدیها در محلی جمع شده و پشت سنگر هستند الواد معمم ، در حیاطی توی ارك نشسته اند بازار قرار بود باز شود ولی مردم متفرق میشوند و اجرای ، شرایط را میخواهند از هفتاد انجمن تهران نمایندگان در مسجد سپهسالار حاضر آقا بان ، حجج الاسلام و و کلاء در مجلس مشغول تهیه اسباب اطمینان اهالی هستند در این دوروز ، قرار است مجلس رسمی در دربار با حضور سفراء منعقد شده تحلیف مجدد رسماً بعمل آید . ، حاجی میرزا آقا ابراهیم مستشار الدوله ،

پاسخ از تبریز :

« با این تفصیل که تلگراف فرموده اید ما در بین المحذورین واقع شده ایم آنکه ، ملت است متفق کلمه در اجری و انجام کلمه آخری ایستادگی دارند بهیچ عذری متقاعد ، و اسکات نمیشوند و از آن طرف هم بیاره محذورات متعذر میشوید نمیدانیم تکلیف ما چه ، چیز است . انجمن ایالتی آذربایجان ،

پاسخ از تهران

« از مراتب حسیات غیورانه موکلین خود نهایت امتنان و امیدواری داریم ولی ، با اعتماد اینکه در این مدت از جانفشانی و حسن خدمات این بندگان رضایت و اطمینان ، داشته و دارنده آنها استدعا داریم به سلیقه و عقیده های مختلفه صلاح اندیشی ماوشما ، را مختل نفرمایند مجلس مقدس نگهبان حقوق تمامی ایران است وقتی این چنین وظیفه مقدسه ،

« و سنگین را میتواند بتمامه بموقع اجراء گزارد که عموم ملت صوابدید و کلاهی خود را ، صلاح دانند تا امروز مقاومت آحاد و افراد ملت و اوامر مجلس مقدس در سر حد کمال ،

« و باعث حیرت و غیبه ملل گشته ،

« است البته در این موقع هم این ،

« شیوه مرضیه را رعایت و اهمیت ،

« و عظمت دارالشورای خود را باین ،

« اسلوب صحیح و قایه خواهند کرد ،

« مرخص شده بمجلس رفتیم که در ،

« حفظ حقوق ملت در چنین موقع ،

« باریك آنی غفلت نشود و انشاءالله ،

« از توجهات حضرت (امام عصر ،

« عجل الله فرجه) آنچه صلاح ملتست ،

« مرعی و معمول خواهد شد نتیجه ،

« اقدامات بعد از این را متدرجاً ،

« بمرض خواهیم رسانید ،

« مستشار الدوله ابراهیم ،

« حاجی میرزا آقا ،

این پاسخ آخرین تهران خوانده نیست .

اینان که خود فریب خورده بودند

بدینسان دیگران را می فریبیدند .

ب ۱۶۲

ممتاز الدوله (رییس سوم مجلس یکم)

مستشار الدوله اکنون زنده است ، ولی همانا پس از سی و پنجسال هنوز نمیدانند که

آنروز چه فریبی خورده بود و چه فریبی بدیگران میداد . چنین مجلس و چنین نمایندگان

سزاشان همان بود که پس از چند ماهی دیدند و با رسوایی از هم پراکندند .

باری همان روز روز دوشنبه سمدالدوله که بایستی از تهران بیرون رود ، از دربار

بیرون آمده خود را بسفارتخانه هولند رسانید و در آنجا بستی نشست . آن روز بازارها

باز خواستی شد . لیکن چون همان روز ، بار دیگر اندک جنبشی از اوپاشان دیده شد

مردم بازار را نگشادند . ولی از فردای آن روز بازارها باز ، و انجمنها که در مدرسه

سپهسالار می بودند بهبانی بانجا رفته ، دستور پراکندگی داد . فردا چهارشنبه هفتصد

تن کمابیش سواره با تفنگ و فشنگ از ساوه به یاری دارالشوری رسیدند . (۱) روز پنجشنبه

دسته مجاهدان قزوین خواستندی رسید .

(۱) این را تنها در روزنامه «ندای وطن» آورده . و در حیل المثنی و روزنامه مجلس یادی

از آن نشده .



چنانکه نوشته‌ایم در قزوین آزادیخواهی ریشه دوانیده جوش و جنب نیکی از آنجا پدیدار میشد، و در این پیشامد نیز بیگ کار بجایی برخاستند، و آن اینکه میرزا حسن «رییس المجاهدین»، با صدتن از مجاهدان آنجا سواره بیاری دارالشوری آهنگ تهران کردند. گفته میشد اینان پیشروانند که اگر دارالشوری پرگه دهد دسته‌های دیگری نیز خواهند رسید. میرزا حسن خود دیروز رسیده و امروز سوارانش خواستندی رسید. از اینرو انجمنهای تهران به پیشواز برخاستند و بایدک و افزار پذیرایی بجلو رفتند، و آنان را باشکوه بسیاری از خیابان‌ها گذرانیده به بهارستان رسانیدند. امروز مجلس برپا میبود، مجلسیان سپاسگزاری نمودند و ستایشها سرودند، ولی بنام اینکه دیگر آشتی رو داده و نیازی نبودن آنان در تهران نمانده پرگه دادند که به قزوین بازگردند.

این نمونه‌ای از سهش مردم است. ولی افسوس پیشروانی که این سهشها را براه نیکی اندازند و از آن بهره بردارند، کم می‌بودند و اینان نیز در برابر ناپاکیهای بزخی از وزیران و نمایندگان مجلس کاری نمیتوانستند. کوتاه سخن آنکه مجلس در این پیشامد بی‌ارجی بسیاری از خود نشان داد.

در این پیشامد از همه رسواتر ملایان بودند. اینان که بدشمنی

پایان کارملایان

مشروطه بادربار همکار گردیده و با اوپاشان باده‌گسار همنشین شده بودند، محمد علی میرزا چون ناگزیر شد با مجلس آشتی کند اینان را زیر پا گزارده لگد مال گردانید. چنانکه گفتیم روز پنجشنبه چادرها را کنده بدربار پناهندند، ولی فردا درباده بمیدان بازگشتند، و یکشب یا دو شب در اینجا میبودند که باردیگر با دستور شاه چادرها برچیده گردید، و اینان ناچار مانده‌خانه‌هایی در ارك باجازه گرفتند، و چند روزی نیز آنجا ماندند. محمد علی میرزا اینان را فریفته میگفت: «چنین نهاده‌ایم که فرستادگانی از مجلس بیایند و با شما بنشینند و روبه بهتری بکارها دهند». ولی چون در پیمان آشتی چنین نهاده شده بود که اینان را از هم پراکنند و باوپاشان کیفری داده شود، محمد علی میرزا ناگزیر می‌بود بیکیاره از اینان بیزاری جوید. از اینرو روز پنجشنبه چهارم دیماه (۲۰ ذی‌القمده) اینان ناگهان از ارك بیرون آمده آهنگ مدرسه مروی کردند، و همگی با آنجا در آمده و اطافها را از دست طلبه‌ها در آورده نشیمن گرفتند، در اینجا نیز منبری گزارده و ملایان بمنبر رفته بسخن‌گویی پرداختند. لیکن در اینجا رنگ سخن را دیگر گردانیده از زشتگویی و زبان‌درازی خودداری می‌نمودند. مثلاً سید علی آقا چنین میگفت: «مردم چند فصل از این نظامنامه مخالف با شرع اقدس است ما حاضر شده‌ایم که مجلسی تشکیل شود که چند نفر از رؤسای مجلس و چند نفر از ما در آن مجلس حاضر شده و با حضور چند نفر حکم هر کس را که ملت انتخاب کرد مذاکره نماییم و چنانکه گفته ما صحیح بود قبول نمایند

و عیوب مجلس را رفع نمایند و چنانکه صحیح نبود ما میرویم در خانه‌های خود». همان‌کسانیکه در میدان توپخانه آشپزخانه بسیار بزرگی راه انداخته هر روز دیکهای پلو را بار میکردند، اینجا بیچیزی و نداری از خود نموده نوشته‌ای بروی در مدرسه چسبانیدند، بدینسان: «هر کس در راه خدا باین مشت مردم که محض حمایت شرع در این جاگرسنه نشسته‌اند میتواند از صد دینار تا يك تومان اعانه بدهد که عندالله ضایع نخواهد شد». حبل‌المین مینویسد این یکدروغی بیش نمی‌بود و در اینجا نیز دیکهای پلو را بر سر بار میداشتند.

فردای آنروز تلگرافهایی نوشته بهمه شهرها فرستادند، و بنام هواداری از «شرع» از مردم یاری طلبیدند. بگفته حبل‌المین با آن گرسنگی دانسته نیست از کجا پول آوردند که باینهمه تلگراف دادند. شگفت آن بود که سید محمد یزدی بمنبر رفته میگفت. در بیشتر شهرها بوپژه در تبریز مردم بهواداری ما بازارها را بسته‌اند. در جاییکه در همه جا مردم بیزاری از آنان مینمودند و این تلگرافها که فرستادند از همه جا پاسخهای بیزاری رسید که روزنامه‌های مجلس و حبل‌المین آنها را بچاپ رسانیدند. از خوی يك پاسخ درازی رسید که سراپا نکوهش و سرزنش بملایان میبود. از استرآباد کلاترنامی تلگراف فرستاد:



پ ۱۶۳

«حاجی شیخ فضل‌الله خدانورا و اتباع تورا بدرک فرستد تا مسلمانان آسوده شوند». باری روزهای پنجشنبه و آدینه را اینان بازادی میگذرانیدند و از روز شنبه دولت سربازانی بگرد مدرسه گزارده از آمد و شد جلو گرفت. سه روز نیز بدینسان گذشت. و چون گفته میشد میخواهند با همان انبوهی بسفارت روس روند و در آنجا بست نشینند، و این خودکار ننگ‌آلودی بودی و چه‌بسا نتیجه‌های بدی را در پی داشتی، برخی از وزیران بمدرسه رفته حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران را دیده باین واداشتند که خود مردم را پراکنند، و آنان پذیرفته شب چهارشنبه دهم دیماه شبانه مردم را پراکنده و خود نیز

بخانه هاشان رفتند .

در همین روزها دوسید از تهران تلگرافهایی بنجف به آخوند و دیگران فرستاده از حاجی شیخ فضل الله و رفتار او گله کرده بودند . از نجف پاسخهایی رسید که در روزنامه‌ها پراکنده شد ، و من اینک یکی را در پایین مآورم :

حجة الاسلام بهبهانی و طباطبایی تلگراف ثانی واصل نوری چون مخمل باسایش و مفداست تصرفش در امور حرامست (محمد حسین نجله میرزا خلیل) (محمد کاظم خراسانی) (عبدالله مازندرانی) .

چون بایستی سر دستگان او باشان گرفته شوند و صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران پنهان شده بودند ، تنها حاجی معصوم نامی از آنان دستگیر گردید . بدینسان آشوب میدان توپخانه پایان پذیرفت . لیکن این زمان يك گرفتاری دیگری پدید آمد ، و آن اینکه او باشان که گریزان و نهان میبودند ، شبها بیرون آمده هر که را می یافتند میزدند و لخت میکردند ، و چون پشتشان بشاه و پیرامونیان او گرم می بود ، و مجلل السلطان پیشخدمت شاه نگهداری و پشتیبانی از آنان در بیخ نمی گفت ، بسی با کانه بهر سیاه کاری بر می خاستند . چنانکه بهاء الواعظین را که یکی از نمایندگان مجلس میبود کتک زده سروریش را بخسفتند ، و در شب چهارشنبه هفدهم دیماه (۳ ذیحجه) هشت تن از آنان بخانه فریدون زردشتی که یکی از بازارگانان میبود ، رفته و آن بیچاره را بیدار گردانیده نخست پانصد و شصت تومان پولش را گرفته و سپس در برابر چشم زتش باقمه اورا کشتند . پیدامیبود که کشندگان همان او باشان میباشند . از آن سوی شیخ محمود بورامین رفته در آنجا آسوده می زیست . رویهم رفته دیده میشد که دربار بکیفر دادن او باشان کردن نگزارده ، و پیمان او در این باره جز فریب نمی بود . از شهرها در این باره تلگراف می رسید و در مجلس نیز گفتگو میرفت ، ولی نتیجه نمیداد .

در این میان چون رنجش مردم از محمدعلیمیرزا فروتر گردیده
گرفتاری سر -
دستگان او باش
و کیفر ایشان
 زبانها بیدگویی باز می بود ، (بویژه با پیش آمد ساوجبلاغ که خواهیم آورد) ، روزنامه های تهران ، بویژه مساوات ، در پرده - دری انداره نمی شناختند و آشکاره سخن از برداشتن شاه میراندند ، و داستان لوی شانزده را یاد می کردند ، عضدالملک رییش ایل قاجاریه و شعاع السلطنه برادر شاه ترسیدند که بفرجام کار ، پادشاهی از خاندان قاجار بیرون رود ، و بدست و پا افتاده ، چگونگی را بمحمد علی میرزا بساز نمودند . عضدالملک آشکاره باو گفت پادشاهی بارنجش بی اندازه مردم نند نیست ، و فرجام رفتار بدخواهانه او را با مجلس روشن گردانید . این گفته ها در محمد علی میرزا هناییده او را واداشت که بار دیگر با مجلس دوستی و آشتی نماید و از آزادبخواهان بدلجویی پردازد . از اینرو روز دوشنبه بیست و سوم دیماه (۹ ذیحجه) نشستی در دربار برپا کردند که دوسید با

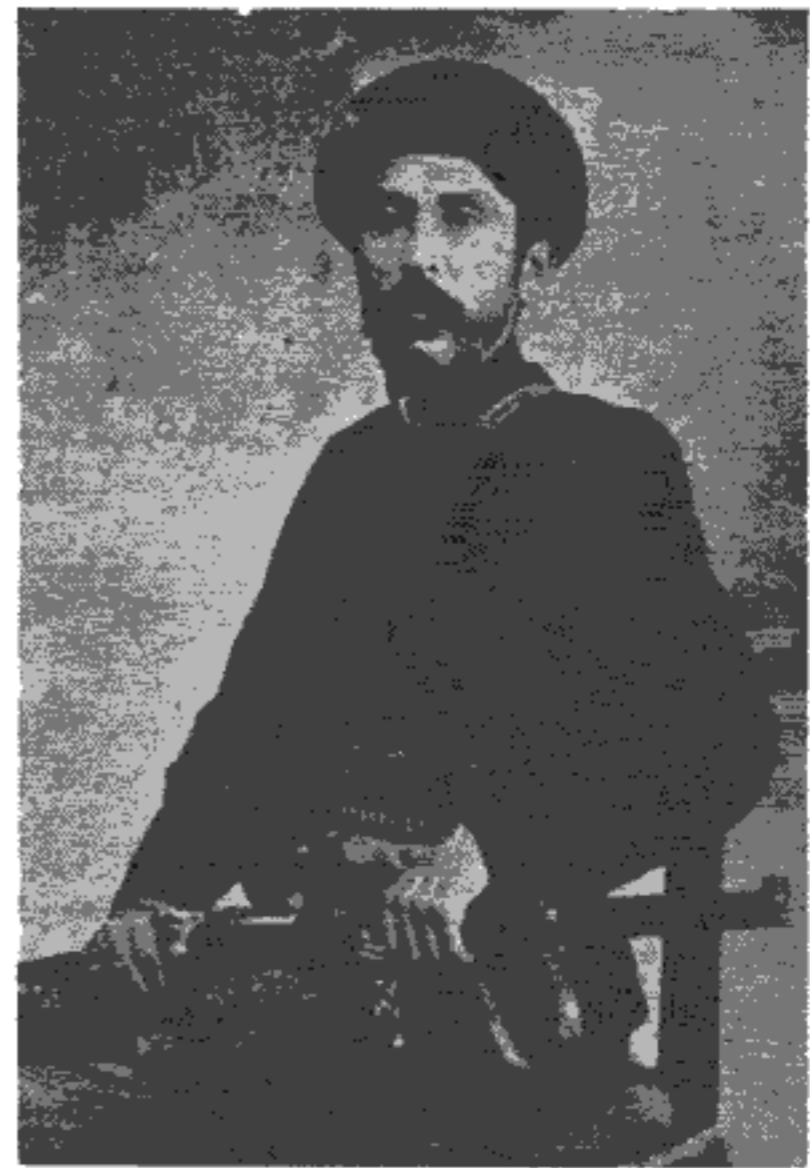
احتشام السلطنه و برخی از نمایندگان می بودند . شاه نیز خود با آنان بروی زمین نشست و با یکزبان فروتنی بسخن پرداخت . دوسید بشیوه خود سخنان دلجویانه گفتند . شاه نیز نخست از بدبازی برخی از روزنامه نویسان و آزادبخواهان رنجیدگی نمود ، و از اینکه مجلس بجلوگیری نپرداخته گله کرد ، و سپس چنین گفت : « امروز در حضور شما بکلام الهی سوگند یاد می کنم که تا جان در بدن دارم آنچه مقدور است با ملت و مجلس خود همراهی کرده خائنان را باستان سلطنت بار ندهم و جدو جهد در حفظ سرحدات و اجرای قانون نموده بخواست خدا ایران را چنان امن و آرام سازم که اسباب رشک جهانتیان گردد ، این را گفته برای بار سوم بقرآن سوگند خورد . از این سوی بهبهانی نیز ، بنام توده ایران ، بیاد سوگند پرداخت . محمدعلیمیرزا در ارج نهادن باین روز و باین کار تا آنجا پیش رفت که گفت : « فی الحقیقه امروز را باید اول روز جلوس سلطنت و تاجگذاری و ساعت اول تأسیس و برقراری مشروطیت و موقع را منتقم شمرد ، بدینسان سخنان بیپایی میرفت تا نشست بی پایان رسید ، و پس فردا که مجلس برپا گردید ، یاد این نشست بمیان آمد ، و نمایندگان بشیوه بیخردانه خودشان ، باز امیدمندیها نمودند ، و چاپلوسها کردند ، و برای آنکه مژده این مواهب ملوکانه ، را بدیگران نیز برسانند چنین نهادند که دو سید بنجف ، و مجلس شهرهای ایران چگونگی را تلگراف کنند .

از گفتن بی نیاز است که اینها جز رویه کاری نمی بود و نتیجه ای را در پی نخواستی داشت . تنها نتیجه آن نشست این بود که محمدعلیمیرزا بیکبار دست از نگهداری او باشان برداشت ، و ظفر السلطنه که هم وزیر جنگ و هم فرمانروای تهران میبود فرصت یافته دستور داد او باشان را سخت دنبال کردند . چون انجمن های تهران در این باره با - فشارهایی مینمودند ، کارکنان شهربانی بهمراهی کسانی از آنان ، از فردای آن روز بچستجو پرداختند ، چنانکه گفتیم مجلس پیشخدمت شاه از سران او باشان نگهداری می کرد ، و چون این دانسته میبود اینان نخست بخانه او رفتند و يك غلام سیاهی را دستگیر کرده بیاز پرس کشیدند ، و از گفته های او این دانستند که صنیع حضرت که یکی از سران او باشان می بود دیشب را در آن خانه گذرانیده ، ولی بامدادان آهنگ خانه پدرزن خود کرده که شب آینده را در آنجا بسر برد . این را دانسته شبانه با دسته ای از پولیس و سرباز و زاندارم با آنجا شتافته گرد خانه را گرفته و کسانی از پشت بام پایین رفته در اتاقها بگردش و جویش پرداختند ، ولی جسته خود را نیافتند . چون میخواستند باز گردند یکی چشمش برخت های او افتاد که در گوشه ای نهاده ، و دانست که خود او نیز در خانه میباشد و این بود دوباره بچستجو پرداختند ، و او را از میان زنان بیرون آوردند و با همان چادر ورخت زنانه با خود برداشته شهربانی آوردند .

از این آگاهی آزادبخواهان شادمان گردیدند . از آن سوی مقتدر نظام و دیگران دانستند که رهایی نخواهند داشت ، و سه تن از آنان که مقتدر و سید کمال و اسماعیل خان بودند

بخانه ظفر السلطنه پناهندند. ولی ظفر السلطنه آنان را نگاه نداشته بههربانی فرستاد که باصنیع حضرت و حاجی معصومخان، هر پنج تن را بعدلیه فرستادند.

کشته شدن فریدون زردشتی مایه رنجی برای مجلس شده بود. زیرا زردشتیان در تهران و دیگر جاها دست از کارهای خود برداشته گرفتاری کشندگان او را میخواستند. در این روزها چون از غلام سیاه مجلل باز پرسها رفت، دانسته شد کشندگان او از همان اوپاشان میدان توپخانه میباشند که او را بنام کینه تویزی با مجلس و قانون اساسی (که برای بزردهشتیان داده بود) کشته اند، و چون نامه های آنان دانسته شد بههربانی بدستگیر کردن آنان نیز کوشید.



پ ۱۶۴

میرزا حسن رئیس المجاهدین

آن پنج تن که بعدلیه فرستاده شده بودند، دادگاه حاجی معصوم خان را بیگناه شناخته، ولی در باره چهار تن دیگر روز دو شنبه سیزدهم بهمن (۲۹ ذی الحجه) حکم پایین را داد:

« چون در تاریخ ۹ شهر ذی قعدة ۱۳۲۵ جماعتی مفسد و اشرار و عوام کالانعام در « مقام شورش و طغیان و مخالفت اساس مقدس و مشروطیت برآمده بترك رعایت حرمت اشهر « حرم گفته و برخلاف میل اولیای دولت و رؤسای ملت به مجلس مقدس شورای ملی شیدالله « ارکانه حمله برده استعمال اسلحه و شلیک نمودند و از آنجا بمیدان توپخانه رفته و جماعتی « معممین شورش طلب به معاونت احتشاد و اجتناد و عنوان انقلاب جهاد دعوت نموده در مقام « عربده و حرکات و وحشیانه برآمدند (علی آقا صراف) و (اسمهیل خیاط) را بموجبی « مجروح سخت و (عنایت الله) مظلوم را در اسوه احوال مقتول و آویزه درخت « نمودند و چه در (بهارستان) و چه در (میدان) و چه در مجامع و محافل توطئه و تمهید « و مجالس مواضع اشخاص مفصله ذیل خسروخان مقتدر نظام اسمعیل خان سید محمد خان صنیع « حضرت سید کمال منشاء مخاطرات و مطرح مذاکرات و برهم زن انتظام و انگشت « نمای خاص و عام و باعث وحشت و اضطراب ملت و اسباب انقلاب مملکت و بفسدی و « مخالفت مشروطیت معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند و از جانب ... اعلیحضرت « و اقدس همایون شاهنشاه مشروطه خواه ... بحکم عدل و نصفت بموجب دستخط ... « ملوکانه مقرر شد که در محکمه جزا به محکمه و استنطاق اشخاص مزبوره قیام و پس « از ثبوت تقصیر بقانون شرع انور بمجازات آنها اقدام شود و در استنطاق اعم از « اقرارات آنها در حق خود یا اظهارات و اخبارات در حق یکدیگر بر محکمه جزا « ثابت و محقق گردید که مشارالیهم آمر و ناهی ارادل و اوپاش و پیشرو و قائد اجامر و « الواط و مباشر امور و مهیج و محرک شورش طلبان و مفسدین و مصدر امور وحشیانه « بوده و خلاف نظم و امنیت و مخالفت قوانین مقدسه مشروطیت را مرتکب واحداث فتنه « عظیمه را مدبر بوده اند و جنابان مستطابان افاضت نصابان حجج الاسلام و المسلمین « و مقتدر الانام ذخایر الایام که هوف الارامل و الایتام آقای آقا سید عبدالله مجتهد و آقای آقا « میرزا سید محمد مجتهد و آقای امام جمعه و آقایان دیگر متع الله المسلمین بطول بقائهم « در باب مجازات آنها مرقوم فرموده اند که اولاً بضرب و تعذیب زاجر موجبی که موجب « عبرت بر مفسد و جلوگیری ازین قبیل مفسد و اعمال نامشروع بوده باشد در حق آنها « علناً معمول شود و بعد الزجر تحت الحفظ و مغلولابه (کلات) برده شوند و مدت ده سال « در آنجا محبوس باشند لهذا محکمه جزا تصدیقاً و امثالاً مقرر میدارد بنحویکه از « محضر منور علماء اسلام و مجمع مقدس حضرات حجج الاسلام دامت برکاتهم حکم « مجازات در حق آنها صادر شده است عاجلاً بموقع انفاذ و اجرا گذارده شود و علاوه « بر آن هر يك از این اشخاص که بشئون و امتیازات نظامی و غیر نظامی نایل هستند «

« از شئون و امتیازات انفکاک ابدی خواهند داشت . فاعتر و ایا اولی الابصار »
« محل مهر محکمه جزا صدق الملك (رئیس محکمه جزا) »

شیخ علی قاضی ارداقی - احمد بن محمد مهدی - معاون حضرت - محسن مجد الممالک
پیداست که این محکم، بدربار و بمالایان و دیگر بدخواهان مشروطه بسیار گران
می افتاد . ولی همان روز در حیاط عدلیه با بودن وزیر عدلیه و وزیر جنگ و نمایندگان
انجمنها و چند صد تن از تماشاچیان بکار بسته شده بهر یکی از آن چهار تن دو هزار
شلاق زدند ، و سپس هر چهار را خسته و کوفته بروی گاری نشانده روانه کلات
گردانیدند .

اما کشتندگان فریدون ، چون میبایست باز پرس و رسیدگی بیشتر کردند داستان
آنها را در جای خود خواهیم آورد .

در اینجا باز از آذربایجان سخن میرانم . دو اینهمه در آنجا
نخستین خونریزی نیز ، چه در ساوجبلاغ و چه در خود تبریز ، بگرفته داستانهایی
در تبریز رخ میداد ، اما در تبریز چنانکه گفتیم میرهاشم دسته جدا کرده
از کارشکنی باز نمایستاد و لوتیان دوجی میدان یسافته آنچه
می توانستند ، از بهم زدن ایمنی خودداری نمی نمودند . کونسول روس همچنان پافشاری
کرده گرفتن نایب کالم و همدستانش را میخواست و از آنسوی تفنگداران دوجی به پشتیبانی
از آن برخاسته نا فرمانی و ایستادگی نشان میدادند . هر زمان آشوب دیگری رخ میداد
و لوتیان شبانه بدرخانهها زفته از توانگران پول می ستندند .

کونسول میگفت کسانی شبانه بدر کونسولخانه رفته و آهنگ کشتن او را داشته اند ،
و همین را بهانه گرفته بیست و پنج تن قزاق به تبریزخواست و شماره پاسبانان کونسولخانه
را دو برابر گردانید . این داستان در تهران در مجلس بگفتگو گزارده شد و از
وزیر خارجه پرسش رفت ولی او پاسخ روشن نتوانست و همانا داستان با آگاهی از
دربار میبود .

فرمانفرما تا در تبریز میبود اندک جلو گیری میرفت ، و چون او رفت انجمن
جلو گیری را از بیگلربیگی خواستار شد ولی نتیجه ای دیده نشد ، و خود پیدامیبود که کار
بخونریزی خواهد کشید ، در این میان عید قربان رسید . چنانکه میدانیم در زمان خود
کامکی در این عید شتری میکشند . بدینسان که جانور بی زبان را با منگوله و زنگوله
آراسته و سوارگانی از پس و پیشش افتاده ، با سرنا و دهل ، بکروز و دو روز در بازار
می گردانیدند و شادیهها مینمودند ، و روز قربان میکشند که هنوز جان از تنش در نرفته
درباریان بر سرش میریختند و هر تکه ای از گوشنش در دست دیگری میباندند . سرش را
هم برای ولیعهد یا شاه می بردند . این يك کار خونخوارانه بدی میبود و از اینرو انجمن
از آن جلو گرفت . ولی میرهاشم که دستگاه فرمانروایی برای خود چیده و بدلتگرمی

پول محمد علی میرزا و زور تفنگداران دوجی و سرخاب خود را در جهان دیگری میدید
فرمان شتر قربانی داده و کهنه درباریانی بدانسان که همه ساله میکردند شتر را کشتند
و سرش را برای او بردند و از او «خلعت» و پاداش گرفتند .

از این کار مردم دانستند میرهاشم هوای دیگری میدارد و هیچ گاه رام نخواهد
گردید . همان روز لوتیان و اوباشان دوجی بی بازار ریخته با شلیک گلوله دکانها را
بندانیدند . شب نیز در مغازه های مجید الملك شلیک بسیار کردند و دسته ای بدرخانه حاجی
مهدی آقا رفته آنرا آتش زدند . انجمن ناچار شد بچاره برخیزد و فشنک بمجاهدان
بخشیده دستور جنگ و جلو گیری داد ، و از روز آدینه بیست و ششم دیماه (۱۲ ذیحجه)
جنگ در میان دوسو آغاز گردید .

دوچیان مغازه های سید حمزه راستگر گرفته مجاهدان نیز در چند جاسنکر بسته
بودند . گلوله چون تکرک می بارید و چه بسا ره گذریان بیگناه که نابود شدند . انجمن
توپی بروی پهل قاری ، که در میان دوجی و دیگر کویها میبود فرستاد ، و چون تا آن
روز تبریزیان جنگ ندیده و آواز توپی نشنیده بودند ، و چون گفته شد : « فلان شهر را
بتوپ بستند » انبوه مردم چنین پنداشتند که با يك توپ نمی از يك شهر ویرانه گردد ، از
اینرو بیم سراسر شهر را فرا گرفت . با اینهمه توپ را هم آتش نکردند .

دو روز جنگ برپا بود و بیست تن کما بیش از دوسو کشته گردیدند . از مجاهدان بنام
حاجی خلیل فرشچی کشته شد و او نخستین قربانی مجاهدان آذربایجانست . این مرد
حجره در بازار میداشت و یکی از توانگران بشمار میرفت . با اینحال بنام غیرت و
آزادیخواهی بمجاهدان پیوسته با آنکه سالتش بیش از پنجاه میبود سنگینی تفنگ و فشنک
را بخود آسان میگرفت ، و در این جنگ که بیشتر کسان ترسیده پا بجلو نمی گزاردند
او دلیرانه پا بجلو می گزارد ، و از اینرو با گلوله ای که برش خورد افتاد و جان داد .
پس از دو روز آرامش روی داد . ولی همچنان بازارها بسته و آمد و شد بریده ،
و سنگرها بجای خود میبود . شبانه اوباشان بدر خانه هارفته پول میگرفتند . چند روز
با اینحال گذشته روز پنجم بهمین بار دیگر در میان جنگ و تیراندازی آغاز یافت و باز
دسته ای کشته گردیدند .

در اینمیان نمایندگان انجمن در تلگرافخانه با تهران در گفتگو می بودند و در باره
آرامش شهر چاره میطلبیدند . از دربار اجلال الملك را که نماینده انجمن نیز میبود
رئیس شهربانی برگزیده رشته کارهای شهر را باو سپردند و او بیدرتنگ بکار برخاسته
جلو جنگ را گرفت . از آنسوی چون محرم فرا میرسید و بایستی کویها بسیج کار
کنند تا دسته های سینه زنی بیرون آورند ، این خود سایه دیگری بفسر و نشستن آتش
جنگ گردید .

از آغاز محرم بازارها نیمه باز و نیمه بسته می بود . ولی دسته های سینه زن

آمد و شد می کردند. از آن سوی اجلال الملک در اندک زمانی سامان بکارها داده بهمه پاسبانان رخت شیک بکسان (از ماهوت مشکی با کمر بند چرمی و دکمه و نشان) پوشانید ، و سر-دسته ها بآنان گمارده همه را بکار انداخت . (در زمان مشروطه نخستین شهربانی بسامان در تبریز بنیاد یافته و این آغاز آن میباشد) . نیز دسته‌هایی را از سوار شاهسون و از قزاق به پشتیبانی شهربانی برگزیده بگردش در شهر واداشت . کوتاه سخن : در چنان هنگام دشواری ، اجلال الملک کاردانی نیکی از خود نشان داده شهر را پس از آن آشفتنگی آرامش آورد . من نیک بیاد میدارم که چگونه این دسته‌ها با موزیک در بازارها میگردیدند و آرامش را برپا میگردانیدند .

این جنگ در تاریخ مشروطه ارجمند است . زیرا بازبانهایی که رسانید یکسودی در بر میداشت ، و آن اینکه مردم جنگ را دیده از ترس بیجایی که درباره آن میداشتند بیرون آمدند . نیز مجاهدان جنگ را دیده آزموده گردیدند و برای یک جنگ بزرگتر دیگری آماده شدند . در نتیجه این جنگ بود که پس از بمباران مجلس چون شاه سپاه بسر تبریز فرستاد این شهر ، همچون دیگر شهرها ، دست و پای خود را گم نکرد و آن ایستادگی را نشان داد . در این جنگ یکی از سردستانان سنارخان میبود که چون کاردانی و دلیری از خود نشان داد بنام و آوازه اش افزود . همچنین مجاهدان قفقاز در این جنگ کاردانی از خود نمودند .

ولی با این جنگ و خونریزی لوتیان دوجی دستگیر نگردیدند . **ایستادگیهای دوجیان** زیرا در کوی خود ایستاده باینسو نمی آمدند و راستی آنکه آمد و شد در میان دوجی و سرخاب بسا دیگر کویها بر بسته شده و دو تیرگی اینزمان رویه سخت تری بخود گرفت . اجلال الملک میدید که اگر بخواهد بدستگیر کردن لوتیان پردازد دوباره جنگ در خواهد گرفت ، از اینرو چشم پوشی نموده همین اندازه میکوشید که دوباره آشفتنگی رخ ندهد . در ده روز محرم نیز که دسته‌های دوجی و سرخاب بیبازار میآمدند ، دوجیان تاملی توانستند خشم و کینه نشان میدادند . بویژه روز تاسوعا که شیر بیبازار آورده بودند .

ما در این تاریخ از داستان دسته‌های سینه زنی محرم که یکی از گرفتاریهای زمان خود کامگی میبود و تا سالها پس از مشروطه نیز بازمی ماند ، سخنی نرانده ایم ولی در اینجا باندک سخنی نیازمندیم .

این دسته‌ها که از درهم آمیختن نادانیهای شیعیگری و هوسبازی های عامیگری و خودنماییهای لوتیگری پدید آمدی در همه شهرهای ایران رواج میداشت ، ولی در تبریز رواجش بسیار بیشتر میبود . از یکم محرم تا دوازدهم آن کارها خوابیده باین پرداخته میشد .

این دسته‌ها که از هر کویی یکی برخاستی برخی از آنها را «ویژ گیاه» میبود .



پ ۱۶۵

این پیکره نشان میدهد اجلال الملک را با محمد خان مهربین قزاق و سرکردگان شهربانی و قزاقان (این پیکره در همان روزها برداشته شده)

مثلا همان دوچی روز تاسوعا شیر بیازار آوردی بدینسان که مردی را پوست شیر پوشانیده بروی تختی نشانده باخود گردانیدندی. این ویژه آن کوی میبود که دیگری آنرا نیاوردی. گفته شدی که آن پوست از آن کوی دیگری میبوده و دوچیان از دست آنان ربوده اند، و از اینرو بنگهداری آن کوشیدندی. روز تاسوعا که بودی انبوهی از مردان آن کوی (بویره از سیدان) بدسته در آمدندی، بدینسان که از دوسو دست بکمر بند یکدیگر انداخته زنجیره بس درازی پدید آوردندی، و شیر را بمیان انداخته، شمر خوانان و سینه کویان روانه گردیدندی. لوتیان با تپانچه هایی بکمر همراهی نمودندی. در شعرهایی که خواندندی روی سخن بشیرداشتندی و در «هر گردان» آن گفتندی:

«ایشیر پش بوگون هرایه امداد ایله آل مصطفایه»

این شعرها در تبریز زبانزد همگی میبود، و از اینرو چون در همان کشاکشهای مشروطه خواهی شعرهایی از اینسو و از آن سو ساخته شدی بیشتر آنها با این وزن و قافیه بودی و باهمان آهنگ سینه زنی خوانده شدی.

باری روز تاسوعا دوچیان که بشیوه همه ساله شیر آورده بودند گردنکشیها و خودنماییهای بسیاری میکردند و چون در شعرهای خود باین لنگه میرسیدند: «لعنت بپله قوم بیحیایه» (لعنت بچنان گروه بیشرم) دست بسوی آزادبخواهان داشته آنان را نشان میدادند، و بدینسان کینه میجستند.

پس از ده روز محرم نیز در آن کوی روزنامه ای بترکی آغاز کردند. که چون بعنوان پرسش و پاسخ درمیان بکمرد عامی بایک ملا نوشته میشد، و عامی ملا را «ملاعمو» بنامید روزنامه نیز بهمان نام شناخته گردید. در این روزنامه که بترکی تبریزی نوشته می شد همه نکوهش و بدگویی از مشروطه خواهان میرفت و خرده ها بآنان گرفته میشد. چون رنجش میرهاشم همه از بر گزیده نشدن بنمایندگی انجمن میبود بیش از همه بنمایندگان انجمن پرداخته میشد. من تا هشت یا نه شماره آنرا دیده ام. ولی همانا بیشتر بیرون آمده.

گذشته از آن گاهی نیز بفارسی چیزهایی مینوشتند و با سنگ به چاپ رسانیده می پراکنده، و چون یکی از این نوشته های فارسی اکنون در دست منست برای نمونه بخشی از آنرا میآورم. این نوشته زیر عنوان «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق» نوشته شده و چنین آغاز میشود:

«ای برادران هوشمند وای منتقدان قرآن مبین چشم عبرت گشوده و راه غیرت، پیموده و نام ایرانیت خود را که زیاده از شش هزار سال است که حمیت و غیرت شما، ایرانیهها ناسخ تواریخ سایدول گردیده و شما ایرانی نبودید که مدتهای مدید با سلاطین، متعدد در میدان حمیت کوس برابری زده و سراطاعت سلاطین مستبد فرود نیاوردید و، حالا آن حمیت ملت پرستی و غیرت وطن داری شما را چه شده که اسیر پنج و شش،



ب ۱۶۶

این پیکره نشان میدهد یکدسته از زنجیر زنان نهران را چون از دسته سخن رانده شده (این پیکره را که در سالهای نخست مشروطه برداشته شده) آورده ایم

« نفر (قفقازی) خانه بدوش شده و تصور نسازید که اینها هرگاه ژولیک وجیب بر نبودند ،
 « مکانی بخود معین میکردند و کسی بایشان تصاحب میساختی . . . ببینید کار مسلمانی ،
 « چطور شده که جناب مستطاب عالی آقای حاجی میرزا ابوالحسن آقا مشهور به انگچی ،
 « میفرمایند که آیا یوکیلان ملت در کدام شریعت (اهل محله سرخاب و شتربان) واجب -
 « القتل شدند که حکم قتل ایشان را داده اید میر تقی چسایچی و ایت خلیل در جوابش ،
 « بگویند که شرح لعمه و شرایع خواندن نیست . که تو بدانی و ترا با این کار هارجوع ،
 « نباشد و یکنفر مسلمان با تعصب در آنجا جواب میر تقی را ندهد که بلی آقای چایچی اصل ،
 « مقصد از مشروطه شرح لعمه و شرایع خواندن و شرع انور را جاری نمودن است و ،
 « چای تلخ فروختن نیست که تو بدانی و توهین حضرات آقایان علماء و سادات را مگر ،
 « در مشروطه طبیعی مذہبان و در قانون مفسدین واجب میدانند چنانکه جناب مستطاب ،
 « آقا میرجواد آقای پیشنماز مقصودیه که در زمان استبداد امر بمعروف و نهی از منکر ،
 « نمودن ایشان را کسی انکار ندارد در جنگ ثانوی بجهت اصلاح به محله شتربان آمده ،
 « و حقیقت ایشان را دیده و در مراجعت با اهل سرخاب و شتران گفته که جنگ نسازید که ،
 « من رفته و اهل آن محلات را ساکت کنم ایشان فوراً فرموده جناب مشارالیه را اطاعت ،
 « کرده و ساکت شدند اما اهالی محله جناب مزبور بحرف او اعتنا نکرده و ساکت ،
 « نشدند جناب معزی الیه بدون غرض شخصی مفسدان و کیل نما را ایراد میکردند که ،
 « چرا فرمان قتل و غارت اهل محله سرخاب و شتربان را واجب میدانند . (علی مسیو) ،
 « در جوابش میگوید که توهم بلاشیی^۱ آمده و در محله ماچیز دارشدی و حالا از محله ،
 « سرخاب و شتربان حرف لاطایل آموخته ای اهل تبریز مگر شما ها این علی مسیو را ،
 « نمیشناسید و نمیدانید که مسیو چه معنی دارد و در لغت فرانسه مسیو بمعنی آقا است اما ،
 « آنکسی که از اصل و نسب خاج پرست باشد موسیو را مقدم دارند مثل مسیو پسرین و ،
 « غیره و آنکه از اسلام بخاج پرستی برگشته موسیو او را مؤخر سازند این ظاهر حال ،
 « و اسم آن لامذهب و از شرح سیئات باطن او قلم نویسندگان عاجز است از آن جمله تعزیه -
 « داری حضرت سیدالشهداء علیه آلافا التحیه والثنا را همیشه استهزاء نموده و نوحه -
 « خواندن را منع و ملامت سازد چنانکه کرات در مجالس مذاکره کرده که من بعد از سفر ،
 « اسلامبول یکروز بعنوان تقیه بدست دلشیرش رفته ورنجیدم از آن تاریخ غسل توبه ،
 « نمودم که دیگر از این غلطها نکنم لامذهبی که تعزیه داری آن حضرت را غلط کاری ،
 « نامیده و از اسلامیت برگشته باشد به کفر او دیگر دلیل و برهان لازم نیست و از خبائث ،
 « فطری آنقدر تلاش کرده که اساس تعزیه داری سیدالشهداء علیه السلام را پسر مرده ،
 « و پرشکسته نموده . »

فرمانفرما در ساوجبلاغ

اما در ساوجبلاغ ، چنانکه نوشتیم فرمانفرما به احمد انجا از
 تبریز روانه گردید ، و چون بمیانندواب رسید یکدسته از سواره
 را از پیش فرستاده فردای آنروز که دوازدهم یا سیزدهم دیماه
 می بود خود با بازمانده سپاه بدانجا شتافت . مردم شهر که از
 درون هواه خواه ایران میبودند به پیشواز شتافته شادبها نمودند و بدینسان شهر دوباره
 بدست آمد . لیکن محمد فریق پاشا سرکرده عثمانی که در چند فرسخی نشسته و پیاپسی
 کردان را با شوب بر میانکیخت ، این بار کوشش بیشتر گردانید و کردان در آبادیهای
 بیرون ساوجبلاغ آنچه توانستند دریغ نگفتند . آبادیها را ویران گردانیده کسانی را
 خون ریختند . سپس بیشرمی را از اندازه گذرانیده بفرمانفرما پیام فرستادند که شهر
 را بما باز گزار و برو . فرمانفرما با آنکه هزار و دویست تن بیشتر همراه نمیداشت و
 کردان ده برابر فزونتر میبودند پاسخ درشتی داده فرستاده را بساز گردانید . این بود
 روز شنبه بیستم دیماه ناگهان دوازده هزار تن بیشتر روی شهر آورده همه پشته های
 پیرامون را گرفتند و بکار جنگ پرداختند . فرمانفرما سواره و سرباز را بگوشه های شهر
 بخش کرده دستور جنگ و جلو گیری داد ، و خود نیز تفنگ بدست آمده ایستاد . دو توپ
 در سرای حکومتی نهاده آتشفشانی میکردند ، و چون یکی از توپچیان با گلوله زده شد
 فرمانفرما خود پشت توپ جا گرفت . دوازده ساعت جنگ برپا بود و صد تن کما بیش از
 اینسو کشته شدند . با این حال کردان کاری از پیش نبرده باز گشتند . ولی در دبه ها همچنان
 تاراج میکردند و راهها را بسته بودند . همانروز که این جنگ میرفت میانه ساوجبلاغ و
 میانندواب راه را زده قورخانه و هشت هزار تومان پول را که برای فرمانفرما فرستاده
 شده بود بنما کردند .

در این میان چشم فرمانفرما و مردم ساوجبلاغ براه میبودند از تبریز یا تهران
 یاوری رسد . ولی بیست روز گذشت و جز دسته اندکی از شاهسون با نجا نرسید . محمد
 علی میرزا روز فردای نشست بیست و دوم دیماه بشیرینکاری ، خود بتلگرافخانه دربار
 رفته و بمران ایلها و سرکردگان سوار آذربایجان تلگرافها زده بود که بیاری فرمانفرما
 شناهند . ولی چون رویه کاری میبود در بیرون نتیجه دیده نمیشد .

از آنسوی دولت رفتار نیرنگ آمیزی پیش گرفته چنین میگفت : « عثمانیان چون
 آگهی جنگی فرستاده اند نباید ما با سپاه آنان جنگ کنیم و تنها باید بسرکوب ایلهای
 نافرمان کوشیم . بفرمانفرما نیز دستور فرستاده بودند که جز با کردان جنگ نکنند .
 در حالیکه عثمانیان آشکاره مرز را شکسته بخاک ایران درآمده بودند . از آنسوی در
 باره ساوجبلاغ چون از کردان کاری پیش نرفت خود فریق پاشا بکار برخاسته با سپاه و
 توپ رو بسوی شهر آورد . فرمانفرما کسی فرستاده پیام داد که شما هنوز آگهی جنگی
 نفرستاده اید ، چگونه بسر شهر میآید ؟ فریق پاسخ داد : آگهی جنگی بالاتر از این

چه باشد که با بیست هزار سپاه و شش توپ تا نیم فرسنگی شهر آمده‌ام. اگر تا شش ساعت دیگر از شهر بیرون نروی بیدرنگ جنگ آغاز خواهیم کرد.

از این پاسخ فرمانفرما را تاب ایستادگی نمانده شهر را رها کرد و بمیان‌دواب بازگشت. بدینسان یکدستان ننگ آلودی رخ داد. عثمانیان بشهر درآمده استوار نشستند، و این شکفت که باز می‌گفتند، ما بخاک ایران نگذشته‌ایم. محمد علی میرزا و وزیرانش نیز می‌گفتند: عثمانیان هنوز آگهی جنگی نفرستاده‌اند:

فرمانفرما در میان‌دواب نشسته سپاه گرد می‌آورد. در این هنگام از حاجی محمد - رضا نامی از بازرگانان کاشان کاری رخداد که باید نامش در تاریخ بماند، و آن اینکه از عراق پانصد تومان پول برای فرمانفرما فرستاد که در راه جنگ بکار برد، فرمانفرما پول را پذیرفته باتلگراف سپاس گزارد.

از آنسوی چنانکه گفتیم در این کشاکش با عثمانی دولتهای روس و انگلیس و آلمان نیز دلبستگی می‌نمودند، و گذشته از این لشکر کشبها و کوششها گفتگو‌هایی نیز در تهران و استانبول کرده می‌شد. نیز کمیونی در نزدیکیهای مرز برپا و گفتگو از خط مرز می‌رفت. عثمانیان اگر برخی از خاک ایران را از آن خود می‌شماردند ساوجبلاغ از آن جمله نتوانستی بود. از اینرو عثمانیان ناگزیر مانده روزیکم اسفند ساوجبلاغ را رها کرده پس نشستند، و کردان سرکش نیز بشیوه همیشگی خود از در پشیمانی درآمده باردیگر بایران بستگی و فرمانبرداری نمودند. شکفت تراز همه آنکه چون این آگاهی به تهران رسید محمد علی میرزا دسناویزی برای شیرینکاری پیدا کرده دستخط، پایین را بمجلس فرستاد:

« احتشام السلطنه تلگرافی الان مبنی بر حرکت فریق از ساوجبلاغ رسیده چون
 « برای دولت و ملت مژده بود فرستادم ملاحظه نمایید و فردا در مجلس علنی قرائت
 « نماید که ملت بدانند من آرام و راحت خود را حرام کرده در مراجعت فریق و در این
 « پشیمانی طوایف یاغی بدون خونریزی چقدرها اقدامات و زحمات را کشیده‌ام امیدوارم
 « با همراهی و اتحاد معنوی مجلس مقدس با دولت همه کارها اصلاح شود شهر محرم -
 « الحرام ۱۳۲۶ »

بدینسان بیک کار ناکرده می‌نارید. در حالیکه همانروزها کردان در پیرامون - های ارومی تباہکاری بی اندازه می‌نمودند و پیاپی تلگرافهای ناله از مردم میرسید. همچنین نایب حسین کاشانی و پسرانش در کاشان درستگری بچیزی دریغ نمی‌گفتند و آواز مردم بسداد خواهی بلند می‌سود. از آنسوی عثمانیان با آنکه ساوجبلاغ را رها کردند از خاک ایران بیرون نرفتند و از کمپسیون و کوششهایش نیز نتیجه‌ای به دست نیامد.



ب ۱۶۷

این بیکره نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته از کردان در ساوجبلاغ

رخداد هشتم اسفند

محمد علی میرزا همچنان با مجلس رفتار نیکومی نمود ، و میبوان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس نومید گردیده ، و خواه و ناخواه کردن بنکهداری آن گزارده بود . زیرا چنانکه گفتیم هر پیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری بسوی دوستی با مجلس برمیداشت . از جمله در آغاز های اسفند چون مجلس توانست « قانون انطباعات » را بپایان رساند شاه آنرا فرستاده « دستخطی » بنام خشنودی و خرسندی از کار های مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند ۲۴ محرم ۱۳۲۶) در مجلس خوانده گردید . لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می بود داستانی رخداد که بیکبار آب را گل آلود گردانید . آن روز محمد علی میرزا برای گردش آهنگدوشان - تپه را داشت ، و چون با شکوه و دبده از دربار بیرون آمد يك كالسکه دودی (اتومبیل) از جلو و کالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سر آن ، و غلامان کشیکخانه با امیر بهادر در پیرامون روانه گردیدند ، با این شکوه و آرایش که راه میرفتند چون خیابان باغ وحش (۱) را بپایان رسانیده خواستند بخیا بان ظل السلطان به پیچند ، در همانجا ناگهان نارنجکی بزمین خورد و با يك آوای سختی ترکیب . دوتن کشته شده و چند تن زخم یافتند و شیشه های اتومبیل خورد گردید . هنوز آوای آن پریده نشده نارنجک دیگری چند گام دورتر ترکیب که باز چند تن کشته شده چند تن زخم یافتند . شاه که در کالسکه شش اسبی میبود گزندی باو نرسید ، و همین که آوای نارنجک را شنید از کالسکه پایین آمده پیرامونیان گردش را گرفتند ، و بیمناک و شتابزده خود را بخانه کالسکه چپ باشی که در آن نزدیکی میبود رسانیدند . غلامان کشیکخانه همینکه آوای نارنجک را شنیدند از هم پراکنده در اینجا و آنجا دست بتاراج و چپاول بازیدند ، سپس چون شنیدند که شاه زنده است دوباره باز گشتند و شورش و بهم خورد گیها که پدید آمده بود از میان برخاست . شاه ساعتی در خانه کالسکه چپ باشی آسوده سپس با پای پیاده بدربار رفت . و همان روز خود او با تلگراف داستان را بشهر ها آگاهی فرستاد . از آنسوی در تهران چون چگونگی دانسته شد آزادیخواهان بشیوه همیشگی خود ، ناخرسندی از آن نمودند ، و مردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزندی در گذشته به شادی پرداخته چراغان کردند ، فردا در بهارستان پیش از نیمروز نشست ویژه ای برپا کرده فرستادگانی را برگزیده بنزد شاه فرستادند که از پیشآمد افسوس و همدردی نشان دهند و از آسوده جستن شاه سپاسگزاری نمایند . سپس تلگرافها بشهر فرستادند و از همه جا خواستار چراغان و جشن گردیدند . به تبریز سه تلگراف رسید . یکی از بهبهانی ، دیگری از احتشام السلطنه ، دیگری از نمایندگان آذربایجان این بود انجمن دستور چراغان داد ، و خود تلگرافی بنام افسوس و شادی بشاه فرستاد . پسین آنروز که نشست همیشگی مجلس برپا گردید بار دیگر گفتگو از پیشآمد کردند ،

(۱) همان خیابانی که اکنون پهناور گردیده و بنام خیابان پستخانه خوانده میشود .

و برخی نمایندگان از چاپلوسی یاساده دلی بسخنیان پوچی برخاستند . کسانی میگفتند : چنین کاری از ایرانی سرنمیزند . کنندگان بیکمان بیگانه میبوده . مجلس پا فشاری مینمود که جستجو و رسیدگی نیکی شود و کنندگان بدست آیند ، و چون دو بمب انداخته شده بود یاد « دونفر » کرده میشد .

شهربانی از همان روز آدینه بجستجو پرداخته بود . خانه ای که نارنجکها از آنجا انداخته شده بود درش را بسته یافتند و چون چند روزی بیوسیدند و کسی بانجا نیامد خودشان در را باز کرده بدرون رفتند و در آنجا برخی اقرار نارنجک سازی با یکریش ساختگی بدست آوردند ، دوسه روز دیگر چهارتن از آذربایجانیان را که با گاری بسفر میرفتند ، از عبدالعظیم بتهران آوردند ، و در شهربانی بند کرده بیازپرس پرداختند . سه تن از آنان بنامهای مشهدی محمد و مشهدی عبدالله و اکبر ، از مردم اسکو ، و یکی بنام زینال از مردم قره داغ میبود . شهربانی اینان را کنندگان آن کار میشمرد ، ولی آنان چیزی بکردن نمیگرفتند . از آنسوی چون انجمن های تهران پافشاری مینمود که باز پرس آشکار باشد و فشار و سختگیری در میان نباشد ، ناگزیر نتیجه ای بدست نیامد ، و پس از چند روزی هر چهارتن رها گردیدند .

شهربانی بهر که گمان بمب سازی میبرد شبانه بخانه اش فرستاده دستگیر میساخت ، و آزاد بخوانان بنام پشتیبانی از قانون باین رفتار شهربانی ایراد میگرفتند ، و خواهیم دید که این خود زمینه کشاکشی را پدید آورد .

محمد علی میرزا روزهای نخست خونسردی نشان داده آنرا دستاویزی برای رنجیدگی از مجلس و آزادیخواهان نمی گرفت . ولی چون از جستجو نتیجه بدست نیامد بدلشنگی آغاز کرده يك نامه گله آمیزی بمجلس نوشت که در آن چنین میگفت :

اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود لابد بعضی اقدامات مجدانه بممل خواهد آمد که خیانت مجرمن هویدا و اغراض مفرضین آشکار و پیداشود .

چنانکه سپس خواهیم دید از همه جستجوهای شهربانی درباره این رخداد نتیجه روشنی بدست نیامد . ولی آنچه در سالهای دیرتر دانسته شده آنست که نقشه این کار را « حیدر عمو اغلی » کشیده و بمبها نیز اوساخته بوده و بمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمد عمو اغلی میبود) بوده اند ، و همانا اینان را بتهران کمیته باکو فرستاده بوده است .

این نمونه دیگری از این کار های حیدر عمو اغلی است ، و میرساند که او يك شورشخواه راست و شایایی می بوده و بکار های بزرگ می کوشیده . پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او می بود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه های بزرگی را در پی داشتی . این بمب اگر محمد علی میرزا را از میان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ

دیگری بخود گرفتنی .

در اسفند ماه در شیراز نیز خونها ریخته گردید . چنانکه گفته ایم قوام الملك شیرازی یکی از دشمنان بنام مشروطه بشمار میرفت ، و در سایه پافشاریهایی که مجلس کرد دولت او را بتهران خواست . لیکن در تهران از قوام بازخواستی یا بازپرسی نرفت و او پس از چند ماهی دوباره بشیراز بازگشت ، بی اینکه مجلس یا آزادیخواهان ایرادی گیرند . این شیوه مجلس میبود که کسانی را که دشمن مشروطه می شناخت و دنبال میکرد ، پس از چندی گذشته را فراموش کرده دل با آن نیک می گردانید . هر کس را که بتهران میخواستند و می آمد چندی میماند و دیگر کسی با او کاری نمیداشت . بگفته روزنامه جبل المتین ، تهران یکی از « مطهرات » گردیده بود که اینگونه گناهکاران را پاک میکردانید .

پس از بازگشت قوام بشیراز دوباره کشاکش و دوتیرگی در آنجا سخنی گرفت . راستش آنکه مشروطه خواهی در شیراز ریشه ندوانیده شیرازیان بیش از همه کینه ها و هوسهای خود را دنبال میکردند . يك « انجمن اسلامی » که بر پا کرده بودند در میان بنیاد گزاران آن دشمنی و دوتیرگی پدید آمده پیاپی با تلگراف بدگویی از یکدیگر می کردند ، از آنسوی کسانی که از پیش با قوام و خاندانش دشمنی میداشتند در این هنگام فرصت یافته بنام مشروطه خواهی بکینه جویی میکوشیدند .

کار آشوب و سبکسری در شیراز بجایی رسید که شیخ یوسف نامی را که بنام نمایندگی بتهران فرستاده بودند یکدسته تلگراف کرده بیرون کردن او را از مجلس میخواستند . نیز بدخواهان قوام در شاه چراغ بست نشسته ، و سید عبدالحسین لاری را که یکی از ملایان شکوه دوست و نامجو میبود بیاری خود خواسته ، و او با هفتاد تن تفنگچی آمده و بامهای شاه چراغ را سنگر کرده با شهر بجنگ می پرداخت ، سه ماه بیشتر این کشاکش در میان میبود .

در اسفند ماه تلگراف آشتی بتهران فرستادند و گمان میرفت که آشوب پایان یافته لیکن چند روزی نگذشت که داستان کشته شدن قوام رخ داد . بدینسان که روز شنبه شانزدهم اسفند (۴ صفر) هنگامی که قوام در باغ دیوانخانه و دسته انبوهی در پیرامون او می بودند ناگهان جوانی نزدیک گردیده چهارتیر باو زد و در زمان خود را هم کشت . پیرامونیان قوام بهم برآمدند ، سپس که بجستجو پرداخته رخت و تن کشنده را کاویدند از جیب بفل او کاغذی بیرون آمد که در روی آن می نوشت : « نعمت الله بسروجردی نمره ۱۹ قاتل نصرت الدوله پسر قوام الملك شیرازی »

این يك کار شگفتی میبود ، چنانکه سپس دانسته شد ، این نعمت الله نوکر معتمد دیوان میبود ، چون معتمد دیوان از دشمنان بنام قوام میبود بسا انگیزش او به پیروی از



ب ۱۶۸

این بیکره نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته از کردان در ساوجبلاغ

عباس آقا کشته اتابک باینکار برخاسته . ولی در اینجا بیش از همه کینه های دو تن کار گریز بود .

پسران قوام کشته پدر را از زمین برداشته بدستاویز آن، خانه هایی را از بدخواهان خود تاراج و کسانی را دستگیر گردانیدند ، و بدینسان دوباره کشاکش و کینه تسوزی



پ ۱۶۹

نعمت الله بروجردی کشنده قوام

پدیدار گردید . سپس روز نوزدهم اسفند در بزم سوگواری قوام ، باز داستانی رخ داد و دو تن از ملایان بنام آنجا کشته گردیدند . يك پسر قوام هم زخمی شد . صاحب اختیار که این زمان والی فارس میبود در تلگراف خود بمجلس در بساره این داستان میگفت :

«پرویز در فاتحه قوام الملك سید احمد دشتکی تیری بسالار السلطان زد که مشغول معالجه اند دو تیر هم باقا شیخ باقر خورد و دو نفر هم مقتول شدند سید مزبور را مردم قطعه قطعه کردند .»

ولی انجمن اسلامی در تلگراف دراز خود داستان را بوارونه این باز نموده چنین مینوشت : «امروز صبح برخاستن از مجلس فاتحه در حسینیه قوام الملك از پشت بام و فضای حسینیه حکم بشلیک مینماید که جناب شیخ محمد باقر حجة الاسلام و حاجی سید احمد مبین الاسلام را تیرباران نمایند . آقا شیخ محمد باقر دو تیر بر میدارد و گلوله خودشان بیای سالار السلطان میخورد دو نفر مرد یک نفر زن مقتول می شوند حاجی مبین اسلام فرار میکند پانصد قدم از حسینیه دور میشود آقا بيك سر کرده اشرار سواره رسیده بضر بگلوله کار او را میسازد بعد تفنگچیها رسیده نقش او را تیرباران نموده بند به پای سید مظلوم بسته می آورند بدرب حسینیه بدار میزنند ، پس از یکساعت حکم میرسد جنازه او را آتش بزنند آن بی مروتها او را با نفض آتش زده خاکسترش در خندق بیساده میدهند .»

چون دانسته نیست کدام یکی از این ها راست تر است ما هر دو را در اینجا آوردیم .

بدینسان سال ۱۲۸۶ بپایان میرسید . در پایان های اینسال در سرکوبی و رامینی ها تهران برخی کارهایی هم رفت که اینجا می آوریم :

چون برخی از نمایندگان مجلس ، از سعدالدوله و دیگران ، کنار جسته بودند مجلس باین شد که کسانی را بجای آنها خودش برگزیند و در آخرهای بهمن - ماه کسان پایین را برگزید :

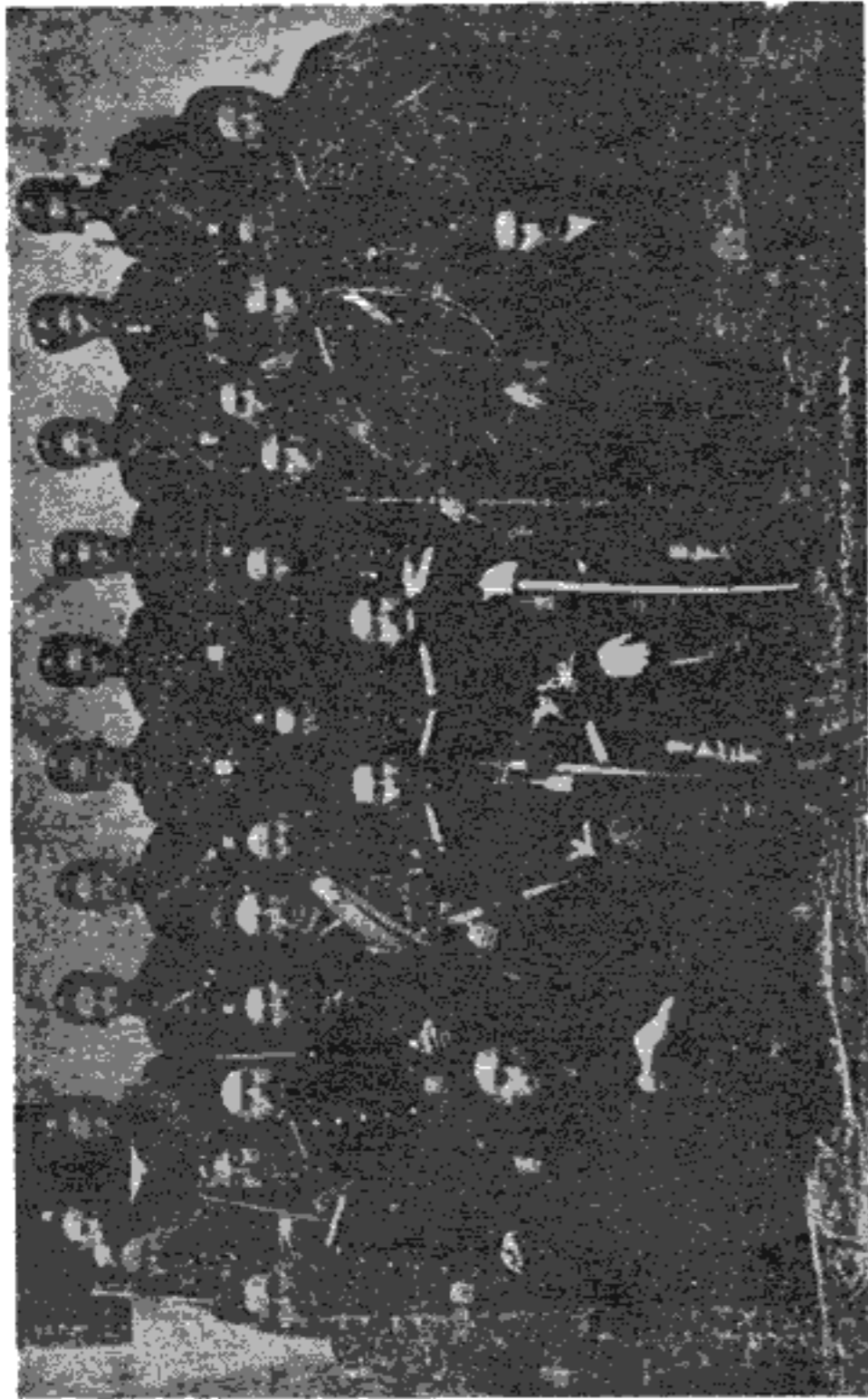
حکیم الملك ، مستوفی الممالک ، شیخ حسین یزدی ، مؤتمن الملك ، شاهزاده امان الله میرزا ، معاضد السلطنه ، مجد الملك ، حسین قلبخان نواب .

نظام السلطنه برخی از وزیران را دیگر گردانیده در نشست شبیه نهم اسفند (۲۶ محرم) مجلس کابینه نوین را بدینسان شناسانید .

نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، ظفر السلطنه وزیر جنگ ، صنیع الدوله وزیر مالیه و قواید ، مخیر السلطنه وزیر علوم ، مؤتمن الملك وزیر تجارت ، مؤید السلطنه وزیر عدلیه .

شیخ محمود ورامینی که نامش را برده گفته ایسم یکی از دشمنان پافشار مشروطه میبود در پیشامد میدان توپخانه با گروهی از پیروان بیاری او باشان آمد ، چون دستگاه میدان توپخانه بهم خورد اینان بورامین باز گشتند ، و با آنکه دستگیری همه این بدخواهان شرط آشتی میانه مجلس و شاه میبود کسی باینان نپرداخت . با اینحال شیخ محمود آسوده نشست و پیروانش در آن پیرامونها باشوب برخاستند . سپس نیز آشکاره نافرمانی نموده

واحتشام السلطنه میبود که جز نرم رویی و رویه کاری چشم نبایستی داشت .
در نیمه دوم فروردین باردیگر در تهران هیاهویی برخاسته کشاکش در میان دربار
وانجمنها برپا گردید . چنانکه گفتیم محمد علی میرزا از پیش آمد بمب سخت دل آزرده



پ ۱۷۰

این پیکره نشان میدهد نمونه‌ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۸۸ برداشته شده ولی
نمونه همان شهربانی نخست است)

از دادن مالیات سر باز زدند . با آن نرم رویی که محمد علی میرزا و درباریان با مجلس
و مشروطه مینمودند اینان جز درشتی نشان نمیدادند . چون آوازه این نافرمانی بهر جا
میرسید و کسانی با آن پیرایه‌ها بسته می‌گفتند شاه در ورامین سپاه آماده میگرداند
که بتهران بخواهد و بنیاد مشروطه را براندازد از اینرو مجلس به دولت فشار آورده
سرکوب آنان را خواست . با همه ناخرسندی درونی محمد علی میرزا وزیران ناگزیر
گردیده دسته‌ای از قزاق و سر باز با دو توپ بسر آنان فرستادند ، و این سپاه چون
بامزاده جعفر رسید ورامینیان خیره سرانه در برابر اینان ایستادند و سنگر پدید آوردند .
لیکن همینکه جنگ آغاز یافت و آوای توپ بلند گردید شیخ و پیروانش سراسیمه گردیده
رو بپراکندگی آوردند و هر یکی بسوی دیگر رفت . شیخ محمود نهانی خود را به تهران
رسانیده آهنگ خانه طباطبایی کرد و در آنجا بستی نشست . ولی طباطبایی باو پناه نداد
و شیخ ناگزیر گردیده خود را به بهارستان انداخت و بدانجا پناهِید .

این در آخرهای اسفند بود . پس از روزهای نوروز که نشست مجلس بر پا گردید
گفتگو از شیخ محمود و پناهِش او بمیان آمد ، و شکفت بود که برخی از نمایندگان بشبوه
سست نهادانه خود از و هواداری می‌نمودند . ولی دیگران پاسخ داده چنین نهادند که
به عدلیه فرستاده شود . و چون او خود نمیرفت با زور فرستادند و با دستور عدلیه به
زندانش سپردند .

بدینسان یکی از سر دستگان میدان توپخانه کیفر یافت . شکفت آنکه مجلس که
باینان کیفر میداد بحاجی شیخ فضل الله و سید علی و دیگران نمی‌پرداخت ، و محمد علی میرزا
که سرچشمه همه بدخواهیها میبود گمان بد نبرده بداتسانکه گفتیم بنگهداری میکوشید .
این یکی از ایرادهایی میبود که برخی روزنامه‌های تندرو میگرفتند .

نایب حسین کاشانی که نامش برده ایم از فرصت سود جسته در کاشان دسته‌ای
برای دزدی و راهزنی پدید آورد ، امروزها ناله کاشانیان از دست او و پسران و پیروانش
بلند میبود ، و چون دولت پروایی نمیکرد ملایان کاشان ناگزیر مانده «فتوای جهاد» دادند
که خود مردم بدور گردانیدن آنان کوشند . ولی پیداست که مردم یارای چنین کاری
نمی‌بودند .

بدینسان سال ۱۲۸۶ بپایان آمده سال ۱۲۸۷ که در تاریخ مشروطه
باز کشاکش در میان ایران یکسال بیماندی میباشد فرا رسید . در هفته‌های نخست
انجمنها و دربار سال داستانی رخ نداده آرامش میبود . در این روزها احتشام -
السلطنه رئیس مجلس چه از « ریاست » و چه از نمایندگی مجلس
کناره جویی کرد . چون برخی از روزنامه‌ها بنرم روییهای او با محمد علی میرزا خرده
میگرفتند از این رنجیده خود را بکنار کشید . در نشست شبانه پانزدهم فروردین میرزا
اسماعیل خان ممتازالدوله بجای او برگزیده گردید . لیکن این نیز از رده صنایع الدوله

میبود و شهربانی سخت گرفته پیدا کردن بمب اندازان را میخواست ، و شهربانی بهمان دستاویز شبانه سرباز و پولیس بخانه‌های این و آن میفرستاد و دستگیر میکرد و بیازپرس میکشید ، این داستان همچنان پیش میرفت تا شب چهارشنبه نوزدهم فروردین (۶ ربیع الاولی) هنگام نیمشب بخانه چهارتن از کارکنان چراغ گاز (که یکی از آنان حیدر عموغلی و دیگری ضیاء السلطان نامی می‌بود) ریختند و با دژ رفتاری هر چهارتن را گرفتند و شهربانی برده بزنجیر کشیدند. فردا نیز هر چهارتن را بکاخ گلستان (نشین محمد علی میرزا) بردند که در آنجا بیازپرس پردازند .

این آگاهی چون پراکنده گردید انجمنهای تهران بار دیگر به جنب و جوش آمدند ، و بعنوان آنکه چند اصل ، از قانون اساسی شکسته شده (زیرا بخانه مردم ریخته و آنگاه در کاخ گلستان بیازپرس پرداخته بودند) زبان بایراد ورنجیدگی گشادند. فردا پنجشنبه شورش بزرگتر گردیده انجمنها باز در مدرسه سپهسار گرد آمدند و بمجلس لایحه ، فرستادند . چنین پیداست که همدستان حیدر عموغلی ، یا بهتر گویم کارکنان کمیته باکو در تهران ، دست در کار میداشتند و میخواستند که نگزارند باز پرس وجستجو پیش رود و پرده از روی کار بیفتد . هرچه هست مجلس وزیران را بنشست خاسته چگونگی را پرسید . وزیران ناآگاهی نمودند و دانسته شد شاه یکسره دستخط بحکمران تهران نوشته و او دستور شهربانی داده ، بی آنکه وزیر عدلیه یا داخله آگاه باشد. مجلس این را ایراد دیگری گرفت .

بهر حال روز آدینه بیست و یکم فروردین (۸ ربیع الاولی) دستگیران را از کاخ گلستان بعدلیه آوردند ، و در اینجا با بودن نمایندگان از مجلس و توده مردم ، بازپرسها نمودند . چون آزاد بخوانان همچنان شور و خروش میکردند ، برگزیدگانی از سوی مجلس با وزیران نشسته چنین نهادند که حکمران تهران و رئیس شهربانی که قانون اساسی را شکسته بودند هر دو در عدلیه دنبال کرده شوند و کیفر قانونی یابند .

ولی محمد علی میرزا باین نهش سرفرو نیاورده با وزیران درستی نمود و چنین گفت : « من خودم با مجلس بکنار خواهم آمد . » وزیران از این پرخاش و درشتی از کار کنار جویی کردند و در خانه‌های خود نشستند. این بود باردیگر کارشورش و جوش بالا گرفت. انجمنها در مدرسه سپهسالار داد هیا هو و سخن پرداز می‌دادند. گاهی خروشیده گاهی مینالیدند . در مجلس پیاپی گفتگو کرده میشد . چندتن هم بنزد شاه رفته با خود او سخن پرداختند. شاه میگفت : اکنون که «ملت» نمیخواهد کسانیرا که آهنگ کشتن من میداشتند دنبال کنم من نیز چشم می‌پوشم ، و پیداست که این سخن را از روی رنجیدگی میگفت .

یکهفته بدینسان میگذشت ، و چون از باز پرسهای آن چندتن کسه همچنان پیش میرفت نتیجه‌ای بدست نیامد و چنین دانسته شد که بیگناه بوده‌اند ، از اینرو خشم شاه کمی فرو نشست ، و چون وزیران پافشاری میکردند که خواهشهای مردم پذیرفته شود ، و بی

این بکاری نمی‌پرداختند ، محمد علی میرزا خواه ناخواه دستور داد که حیدر عموغلی و دیگران را رها کردند ، و بخواش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران و رئیس شهربانی را بعدلیه آورده بکنار قانون شکنی کیفر دهند چند روزی هم بر سر آوردن آندوتن بعدلیه و باز پرسشان گفتگوها و نمایشها میرفت و خروشها از انجمنها دیده میشد ، تا آن نیز انجام گرفت و بی هیچ نتیجه‌ای پایان پذیرفت . بدینسان کشاکش پایان رسید و انجمنها که از خروشیدن و نالیدن سیر شده بودند پی کارهای خود رفتند .

ولی این يك فیروزی بزرگی از انجمنهای تهران شمرده گردید که در روزنامه‌ها ستایش آن را نوشتند و نمایندگان آذربایجان با تلگراف درازی داستان را به تبریز آگاهی دادند . در برخی نوشته‌ها که به تبریز میرسید به تبریزبان راهنمایی میشد که پیروی از رفتار تهرانیان کنند ، و در نتیجه این ستایشها و راهنماییها بود که در تبریز هم بانجمن سازی آغاز گردید ، و خواهیم دید که چند انجمن برپا شد .

بهر حال داستان بمب وجستجو از بمب اندازان در اینجا خاتمه پذیرفت. محمد علی میرزا نیز دیگر دنبالش نکرد ، و همانا از همین روزها بود که بالیاخوف و نمایندگان سیاسی روس بگفتگو پرداخت و نقشه بمباران مجلس را آغاز کرد .

در آن هنگام که در تهران این کشاکش میرفت در آذربایجان ، **داستان بیله‌سوار** در مرز بیله‌سوار يك داستان تنگ آلود خونینی رخ میداد . چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و سوم فروردین ماه (دهم

ربیع الاولی) دو ساعت از نیمروز گذشته دویقلازف کاپیتن روس بعنوان آنکه اسبش بخاک ایران گریخته بی آنکه بگمرك ایران آگاهی دهد ، باشش سوار روس از مرز گذشته تا نیم میل در خاک ایران پیش آمد . دوکس از ایل قوجه بیگلو در آن نزدیکی اسب میچرانیدند ، دویقلازف بنام آنکه اسب گریخته او با سبهای ایشان پیوسته بایشان نزدیک گردید ، و همینکه رسید یکی از آن دو تن را با گلوله زده از پا در آورد . آن دیگری که میخواست بگریزد او را هم زد . یکدسته از قوجه بیگلو در این هنگام در بازار بیله‌سوار داد و ستد میکردند ، و چون از چگونگی آگاه گردیدند بخونخواهی کسان خود شتافتند ، و در میانه تیراندازی رخ داد و دویقلازف بادوتن روس کشته شدند . يك سالدات زخم‌دار خود را به پاسگاه روس رسانیده از چگونگی آگاهی‌داد. پاسداران روس در زمان به بیله‌سوار تاخته دست بکشتار گشادند. سی و هفت تن را بیگناه کشته و گمرکخانه را با یکصدوسی و پنج خانه نفت ریخته آتش زدند و سراسر دیه را تاراج کردند. چهار روز پس از آن باردیگر بخاک ایران تاخته در دیه «زرگر» هفده تن را کشته و دویست و هفتاد خانه را آتش زده سراسر دیه را تاراج کردند. سپس از آنجا به «شیرین سو» که گذرگاه شاهسونان است رفته بیست تن راهم در آنجا کشتند . سه روز دیگر باز به «جواد کنده» ریخته پس از تاراج و کشتار هفتاد و پنج خانه را آتش زدند . بدینسان دست بپنداد بجان و دارک روستاییان بیچاره

گشاده در اندک زمانی چند دیه را ویرانه گردانیدند .

دولت این داستان را تا چندی پوشیده میداشت تا آگاهی برخی از نمایندگان رسید و آنان در مجلس بگفتگو گزاردند . مجلس وزیران را خواست که بیایند و چگونگی را بگویند . وزیران چون آمدند وزیر خارجه اندکی از داستان را گفته پاسخ داد که با سفارت روس در گفتگو می باشیم و فلان سر کرده را نیز با چهار صد سوار از آذربایجان به بیله سوار فرستاده ایم . با این سخنان داستان پایان یافت .

این پیشامد از یکسو میوه پیمان روس و انگلیس . و از یکسو نتیجه کشاکش دربار با مجلس و رو آوردن شاه بسوی روسیان می بود ، و بهر حال يك لکه تنگی در تاریخ جنبش مشروطه پدید آورد . ننگ آور تر آن بود که روسیان کشته شدن دو یقلازف و دوسالدا را بهانه گرفته بدولت ایران فشار می آوردند ، و سپاه در نزدیکی مرز نکه داشته درخواست هائی سختی ، از دستگیر کردن کشندگان آنان و پرداختن بیست هزار منات تاوان و مانند اینها ، از والی آذربایجان می کردند ، و شکفت آنکه با اینحال دوستی ایران و روس پایدار مانده سفیر روس در تهران در کشاکش های شاه و مجلس میانجیگریهای دوستانه می کرد . پیداست که خواستشان جز فشار آوردن با آذربایجان نمی بود .

در این هنگام آذربایجان از هر باره در فشار میبود . زیرا هنوز از زمستان شاهسونان تاخت و تاز می کردند ، و اکنون که بهار فرا رسیده بود میدان تاخت و تاز را هر چه پهناورتر میگردانیدند . در سراسر اردبیل و قره داغ و خلخال و سراب راههار بسته یکایک دیه ها را تاراج می کردند و تا چند فرسخی تبریز پیش می آمدند .

فرمانفرما والی آذربایجان که پس از گریز از ساوجبلاغ در میان دو آب نشسته ، با هردشواری که میبود ، بسیج سپاه کرده نوید میداد که با همان سپاه بر سر شاهسونان رود ، این زمان او نیز کناره جویی مینمود و آن سپاه را پراکنده میگردانید .

در ارومی که محشم السلطنه فرمانروایی آنجا را نیز میداشت تنها در خود شهر اندک آرامش و سامانی میبود ، و در پیرامونها گردان آمدن بهار را فرصت شمارده آنچه میتوانستند تاراج و کشتار دریغ نمی گفتند . تلگرافی که انجمن ارومی در هفتم اردیبهشت (۲۴ ربیع الاولی) به تبریز فرستاده ، اگرچه از سرپای آن زبونی میبارد و پیداست که چند تن بیکاره پست نهادی بنام انجمن دست در کارها میداشته اند ، چون اندازه گرفتاری آن پیرامونها را نیک میرساند جمله هایی را از آن در اینجا میآوریم :

«... آتش بیداد در ارومیه و اطراف افروخته تمامی دهات را قتل و غارت زاید بر ، دو هزار از مرد و زن و بچه سر بریده و شکم دریده .. الآن فقط در قرینین شیطان آباد ، و داس آغیل زیاده بر یکصد نفر جنازه مسلمان آغشته خون بی حفاظ و غسل و کفن میمانند ، راه های شهر از چهار طرف مسدود و هر چه مال التجاره و غیره در راه بود کلا بردند ، و مسافرین را سخت کرده هی سرمیبردند ، شکم می درنید و از طرف حکومت هم اقدامی ،

و که شفای صدر حاصل نماید نیست ... امشب نیز هجوم آورده یکطرف شهر را بردند ، و سیم تلگراف را بریده اند اگر چند روزی بدینمنوال بگذرد باید کل یا کل لحم اخیه ، مبتأ گردد . ای وای که درد دل بسیار و محنت و غم بیشمار انجمن ملی ارومی ،

در تبریز انجمن ایالتی دل بحال ارومی وارد بیل سوزانیده شب و روز تلاش میکرد که چاره ای سازد ، ولسی چون دولت همداستان نمیبود کاری پیش نمیرفت . پس از فرمانفرما مقتدر الدوله در تبریز جانشین والی میبود . انجمن او را بیکاره دانسته به تهران پیشنهاد کرد که حاجی نظام الدوله که رئیس لشکر نیز میبود جانشین والی باشد . از تهران پذیرفتند و او دست بکار زده از شقایق و دوفوج سرباز خواست که بر شاهسونان بفرستد . و با آنکه این کار را با آگاهی وزارت جنگ کرد و روز نگذشت که يك تلگراف تند وزشتی از امیر نظام رسید که فوجها را به تهران « برای رکاب » فرستید . این دلیل آشکاری بود که دولت آذربایجان را در میان آشوب میخواهد . از آن سوی چون این زمان نقشه بمباران مجلس کشیده میشد باین سربازان در تهران نیاز میداشتند .

محمد علی میرزا تنها آرامش آذربایجان را نمی خواست ، برای آنجا گرفتاری های دیگری نیز می بسیجید و نبرتها نیز بکار میبرد ، یکی از این نبرتها داستان گریز رحیمخان از تهران و آمدن او با آذربایجان بود که در همین روزها رخ داد ، رحیم خان

گریز رحیمخان از تهران



را گفتیم که در نتیجه شورش تهرانیان دستگیر کرده در عدلیه بزنجیر کشیدند. ولی چون چندی گذشت برخی از نمایندگان و سران آزادی، بشیوه فراموشکاری خودشان، کم کم بزحیمخان نیز دلسوزی می نمودند و آرزوی میانجیگری میداشتند. رحیمخان پیام میفرستاد که اگر پسران من آدم کشته اند پس چرا من در بند باشم؟! و آنگاه آنچه در باره قره داغ بزبانها انداختند دروغ میبود. چهار تن بیشتر، آن هم از خودکسان پسران، کشته نشده، (با آنکه ما تلگراف انجمن تبریز را در آن داستان آورده ایم که شماره کشتگان را از مردم بی گناه تادویست تن می شمرد).

هرچه بود این گفته های رحیمخان در بسیاری از سران آزادی می هنایید. سپس چون آشوب توپخانه رخداد او باشان بزنداد عدلیه رفته او را با سالار مفخم بجنوردی رها گردانیدند. لیکن چون سپس مجلس فیروز در آمده محمد علی میرزا زبونی و ناتوانی نشان میداد، برای آنکه رحیمخان را دوباره بزنداد باز نگردانند یکدروغی بدینسان پراکنده گردانیدند: «آن روز چون رفته اند زنجیر رحیمخان را بردارند نگزارده و گفته است مرا «ملت» بند کرده و باید «ملت» آزاد گرداند». بکروزنامه چاپلوس نیز اینرا نوشت و بگوش همگی رسانید.

از آن سوی نظام الملك وزیر عدلیه که میدانیم از افزارهای کار محمد علیمیرزا بشمار میرفت، و چون در پیشامد تاخت و کشتار پسر رحیمخان والی آذربایجان بوده بود، به بیگناهی رحیمخان در آن باره گواهی میداد، و یک نوشته ای هم نوشت. این بود که کمسیون عدلیه پرک داد که رحیم خان از بند آزاد گردد. این در آخر های دیماه بود پس از چند روزی هم شاد روان طباطبایی رحیم خان را همراه خود برداشته بمجلس آورد. در آنجا رحیم خان بشیرین زبانها پرداخته بترکی گفت: «مرا بفرستید زبان میدهم که بمرز ساوجبلاغ رفته گردان را سرکوبم». نمایندگان زودباور فریب این سخنان او را خوردند و حاجی امامجمعه خوبی که در میانه ترجمان میبود سنایش از او کرد. سپس برحیم خان سوگند قرآن داده پیمان از او گرفتند که گامی به دشمنی قانون اساسی برندارد.

بدینسان رحیم خان پاک گردیده بشمار مشروطه خواهان در آمد. در تهران آزاد میزیست، ولی گفته بودند که بیرون نرود. لیکن در آغاز های اردیبهشت ناگهان سراغی از او از راه قزوین رسید که با شتاب روانه آذربایجان میبود، و هر که را از راهروان میدیده لغت میکرد و درهمه جا سیمهای تلگراف را میکسیخته. محمد علی میرزا باو دستورهایی داده روانه آذربایجان میگردانید بود.

این آگاهی در تهران مایه افسوس آزادیخواهان گردید. از آن سوی رحیمخان چند روزه خود را بقره داغ رسانیده بکسان خود پیوست لیکن هنوز نیرنگ نا انجام میبود، و میبایست کارهای دیگری نیز کند. این بود بدیه اسبلان که دوسه فرسخی تبریز

است آمده از آنجا نامه ای بانجمن نوشت که پشیمانی او را بپذیرند و زینهار بدهند تا به تبریز بیاید و دست بدست «ملت» گزارد.

این نامه چون به تبریز رسید نمایندگان انجمن بسکالشی نشسته اینان نیز که در ست نهادی و فراموشکاری همرد؛ نمایندگان دارالشوری میبودند همگی بیک زبان از رحیم خان ستایشها کردند، و این بود فردا چهارشنبه شانزدهم اردیبهشت (۵ ربیع الاخری) چند تنی از نمایندگان انجمن ایالتی و از دیگران بدیه اسبلان رفتند و رحیمخان را که با دوپست و پنجاه تن سواره با آنجا آمده بود دیدار کردند و فردا پنجشنبه او را برداشته بشهر آوردند، و دوسه روز پس از آن که نشست بر پا گردید رحیم خان در اینجا نیز بشیرین زبانیهایی برخاست و نویدهایی از خود داد. نمایندگان نیز هر یکی بنوبت خوشآمد گوییهایی کردند. کوتاه سخن آنکه رحیمخان در اینجا نیز پاک گردید و یکی از پناهگاههای «ملت» شد.

اینمرد بیکبار بیسواد و نادان میبود و از نادانیهای او داستان های خنده آوری بر سر زبانهاست. با این حال چه در تهران و چه در تبریز با چاپلوسی و شیرین زبانی نمایندگان کوتاه اندیش سست نهاد را فریفته افزار کار خود گردانید.

در همان روزها مخبر السلطنه از تهران بوالیگری تبریز، برگزیده شده و از راه گیلان و قفقاز روانه گردیده بود و چون روز نوزدهم اردیبهشت (۸ ربیع الاخری) بتبریز خواستی رسید، از سوی انجمن درس پل آجی پذیرایی باشکوهی کرده شد و چون نام او بنیکی رفته و از تهران سفارشها شده بود مردم نیز شادمانی نمودند. مخبر السلطنه نیز ارجشناسی نشان داده از راه بانجمن آمد و در آنجا زمانی میبود تاروانه شمس العماره گردیده و هم از فردا بکار برخاسته همگی را از خود خشنود گردانید.

در همان روزها یک دژ رفتاری از کارکنان شهربانی رخ داد. چون کسانی بدگویی از اجلال الملك کرده بودند کارکنان شهربانی از سرکردگان وزیرستان، باشوب برخاسته و رختهای دولتی را از تن کنده در بازارها و کوچه ها بهیاهو و غوغا پرداختند، کسانی در منازعه های مجید الملك شلیک نموده مردم را هراسان گردانیدند. مخبر السلطنه بدستبازی انجمن آشوب را فرونشاند، لیکن برخی از ایشان همچنان لگام گسیختگی مینمودند، و شب یا روز آزار و گزند از مردم دریغ نمی گفتند. از جمله خیل نام که «ایت خلیل» نامیده می شد، و خود در بیباکی و دلیری و ستمگری کمتر مانند میداشت و مردی تناور و بلند بالائی میبود، در گزند و آسیب بمردم اندازه نمی شناخت، و چون روز روشن مست شده و تپانچه بدست در بازار بید مستی برخاسته بود، با دستور مخبر - السلطنه دستگیرش کرده بزنداد سپردند. این مرد یکی از لوتیان شمرده میشد و در جنگ گذشته که با دوچی و سرخاب رفت دلیری بسیار از خود نشان داده و سپس یکی از

کردگان شهربانی گردیده بود، و چون دادخواهان بسیاری میداشت در همان زندان خفته‌اش کرده بسزایش رسانیدند. (۱)

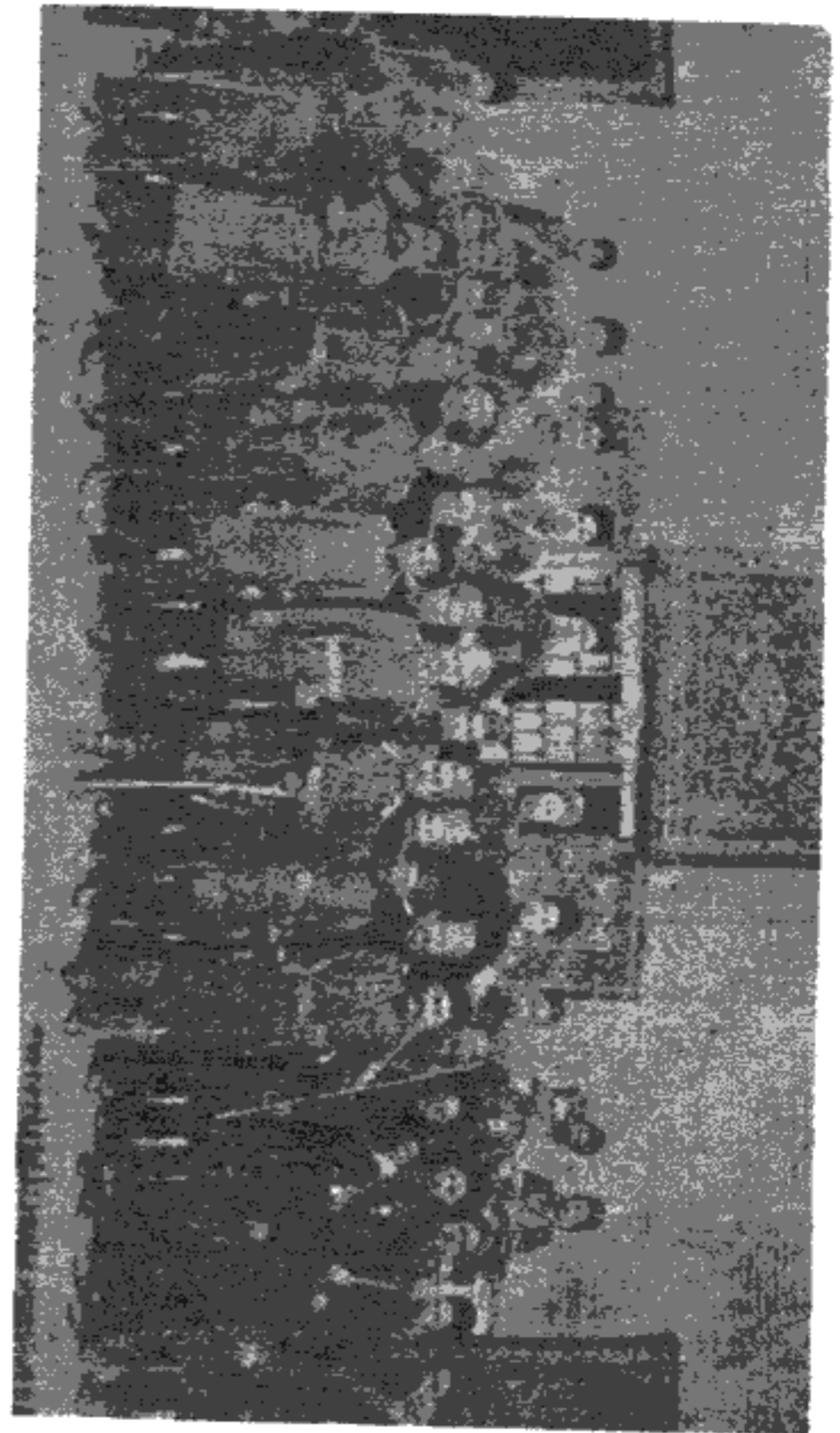
سپس چون روسیان همچنان فشار می‌آوردند و دولت میخواست برای دلجویی از آنان لشکری بر سر شاهسونان فرستاده شود مخبر السلطنه با نمایندگان انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که رحیمخان را برای آن کار فرستند، چیزیکه هست دو تن نیز از سوی انجمن همراه او سازند که نگران کارهایش باشند. بدینسان رحیمخان نقشه خود را بپایان رسانید، و انجمن که فریب او را خورده بود، هشتصد تفنگ و دو توپ و هیجده هزار تومان پول باو داده روانه قره داغ گردانید که سواره و سرباز گرد آورده بر شاهسونان رود. لیکن خواهیم دید که رحیمخان در قره داغ نشست تا هنگامیکه با دستور محمد علی میرزا بر تبریز آمد و آن توپها و تفنگها را در ویرانی انجمن بکار برد.

بیگمان رحیمخان از تهران با دستورهایی از محمد علی میرزا و برای همین کار بیرون آمده بود. لیکن دانسته نیست که مخبر السلطنه آگاهی از آن نیرنگ می‌داشته یا نمی‌داشته است.

نیرنگ دیگر محمد علی میرزا در باره تبریز آمدن امام جمعه و مجتهد باین شهر بود که اندکی پس از داستان رحیم خان رخداد. چنانکه نوشته‌ایم آزادیخواهان اینان را از تبریز بیرون کرده بودند. امام جمعه از روزی که رفته بود در قزلجه میدان که چند فرسخی تبریز و بر سر راه تهران است می‌نشست. اما مجتهد چنانکه باز نموده‌ایم بنهران رفته در آنجا بهمدستی حاجی شیخ فضل الله و دیگران داستان بست نشینی عبدالعظیم را پدید آورد. پس از بیرون آمدن از بست نشینی دیگر نامی از او در میان نمی‌بود، و گویا در شمیران نشسته بی یکسویی مینمود، و ما نمیدانیم این هنگام از کجا و به چگونه نقشه بازگشت او به تبریز بمیان آمد. آنچه در بیرون دیده شد این بود که روز پنجشنبه دهم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاولی) بمجلس درآمد، و آقای بهبهانی، که بیگمان در بیرون با او سخنانی رفته بود، در میان گفتگو چنین گفت: «لیکن در باب جناب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آقا اهالی آذربایجان استدعا کرده و استغاثه نموده‌اند که تشریف ببرند. چون در واقع پیشوا و آقای مملکت هستند و خوب نیست بیش از این بی پیشوا بمانند حال بمجلس تشریف آورده اند و البته مجلس مقدس هم تصویب و تأکید مینماید که تشریف ببرند». ممتاز الدوله هم در همان زمینه جمله‌هایی رانده چنین گفت: «هر چه زودتر تشریف ببرند بهتر است».

این داستان گذشته از آنکه خامی شادروان بهبهانی را میرساند و بیگمان فریب دربار را خورده بود، خود يك کار شگفتی میباشد. زیرا تبریز در این هنگام يك پشتیبان

(۱) در پیکره ۱۶۵ در پشت سر محمد خان سر کرده قزاق (از دست چپ او) دیده میشود.



پ ۱۷۲

این پیکره نشان میدهد نمونه‌ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۹۰ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)

ارجمنندی برای مشروطه و دارالشوری شمرده میشد، و این نمی‌سزید که بی‌آگاهی از خود تبریزیان خرسندی برفتن مجتهد بانجا داده شود. شگفت تر از آن خاموشی تقی‌زاده و دیگران است که نمایندگان آذربایجان شمرده میشدند.

هر چه بود حاجی میرزا حسن با شتاب آماده رفتن گردید. برخی نمایندگان چگونگی را با رمزبشیریز آگاهی دادند. تبریزیان خرسندی ننمودند و انجمن ایالتی آن را بتهران آگاهی داد. نیز برخی انجمنها خود تلگرافهایی فرستادند. لکن این تلگرافها تا تهران برسد حاجی میرزا حسن از آنجا بیرون آمده بود، و چون تبریزیان پافشاری می‌نمودند که او را از قزوین بازگردانند و نمایندگان را بتلگرافخانه خواسته

بودند، از تهران تلگراف بسیار درازی رسید که خواهش میکردند تبریزیان از سرنا خرسندی درگذرند، و بشیوه همیشگی خود سودهایی برای این رویه کاری نا بجا می‌شمرند. از آنسوی حاجی مخبرالسلطنه بدست‌اوین قانون اساسی هواداری از مجتهد و بازگشت او مینمود. از اینرو تبریزیان ناگزیر مانده بخاموشی گراپیدند، و در این میان امیدمند می‌بودند که اگر پذیرایی و پیشواز نیکی از او کنند، باشد که دوتیرگی از میان تبریزیان برخیزد و کینه‌های کهن فراموش گردد.

در این میان امامجمعه نیز آماده بازگشتن بشهر گردید. چون حاجی میرزا حسن باز میگشت

نخواست او باز نگرردد. بویژه که حاجی مخبرالسلطنه بنام قانون هیچگونه جلوگیری را سزا نمی‌شمرد نخست روز یکشنبه سوم خرداد (۲۳ ربیع الاخری) امامجمعه بشهر درآمد. آزادپخواهان نیز پذیرایی برخاستند، و بگفته روزنامه انجمن ده هزار تن کما بیش مردم به پیشوازشتافتند بودند. از اینرو او هم یکسره بانجمن ایالتی آمد و سخنانی از روی مهر و خوشی، یا بهتر گویم، از راه رویه‌کاری، در میان او با نمایندگان رانده شد.

سپس یکشنبه دیگر که دهم خرداد (۳۰ ربیع الاخری) میبود حاجی میرزا حسن بشهر خواستی رسید. در اینجا انجمن ایالتی و دیگرانجمنها و سردستانان همگی پذیرایی برخاستند، و سراسر شهر بجنبش درآمد. پیشواز بسیار با شکوهی کردند. نمایندگان انجمن تا باغ حاجی ابراهیم صراف پیش رفته در آنجا دستکاه پذیرایی درچیده، و توده مردم تا یکفرسخ از بیرون شهر جلورفته سرراه رافرا گرفته بودند. با آنکه آزادپخواهان کینه را زها کرده از در آشتیخواهی درآمد بودند بد خواهان مشروطه باز کینه جویی نشان میدادند و همچشمی بی‌اندازه می‌نمودند حاجی میرزا حسن را روی تخت روان نشاندند مردم آنرا روی دوش راه‌میبردند، بگفته روزنامه انجمن پیشوازی باین شکوه کمتر دیده شده بود.

بدینسان نقشه‌های محمدعلی میرزا در باره تبریز، یکی پس از دیگری با دست دو سید و مجلس شوری و مخبرالسلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی انجام میگرفت. همین آمدن امامجمعه و مجتهد، بجای آنکه دوتیرگی را از میان بردارد، آنرا بدتر گردانید و بدخواهان مشروطه از آمدن آنان بگستاخی افزودند، و خواهیم دید که یکماه نگذشته همین ملایان بجه دشمنی با مشروطه برخاستند.

در این هنگام یکی هم از گرفتاری‌های آذربایجان حکمرانی حاجی محتشم‌السلطنه در ارومی میبود. این مرد بیرنگه که امروز پس‌ازسی و چند سال رییس مجلس شوری است، آنروز یکی از هواداران خود کامگی و از کارکنان ذربار میبود، و از اینرو در ارومی نشسته بجای آنکه دست باز کند و از همان مردم شهری و روستایی و از سرباز و سواره که در دسترس میداشت، سپاهی سازد و کردان تاراجگر را دور راند با پرویی و بیشرمی تلگراف بتبریز فرستاده پس از باز نمودن بیدادگریهای دلگداز کردان چنین می‌نوشت: «دولت و ملت که نتواند پنجهزار نفر در سرحد خود برای حفظ رعیت خودش تدارک کند باید این روزها را ببیند».

اکنون باز تهران می‌آییم: در اینجا در شهریورماه یک نیرنگی از حاجی سید محمد یزدی به آشکار افتاد، اینمرد که در نیرنگبازی سید محمد یزدی و پلبیدی کمتر مانند میداشت بیش از دیگران با مشروطه دشمنی مینمود و هر زمان بکار دیگری برمیخواست، یکبار در تبرماه گذشته چنین نیرنگی اندیشیده بود که آگهی‌هایی با ژلاتین از زبان مجاهدین قفقازی، تبریزی بسازد، در این زمینه که «ما بهایی هستیم و این کوششها را برای آشکار کردن دین خود بکار میبریم، ایرانیان باید بهایی شوند و گرنه همگی کشته خواهند شد»، و آنها را در تهران و دیگر جاها پراکنده کنند، تا بدینسان مردم عامی را بمجاهدان بدگمان گردانند نیز محمد علی میرزا کسی را با پول بنزد عبدالبها (عباس افندی) که هواداری از او مینمود بفرستد که «لوح»‌هایی بنامهای برخی از سران آزادی در تهران و تبریز نوشته از



ب ۱۷۳

ماشاء الله خان کاشانی

کوششهای آنان در راه پیشرفت بهاییگری سپاس گزارد و نوید فیروزی دهد ، و ، این دلوح، در پستخانه گرفته شده چگونگی بمردم آگاهی داده شود .

این نیرنگ را آنزمان اندیشیده بود ، و چون ایرانیان با بهاییان دشمنی سختی می نمودند و بهر کاری که بدگمان میشدندی آن را از بهاییان دانستندی ، نتیجه بزرگی را از پشت سر این نیرنگ می ببوسید . لیکن در آن روزها در نهران کاری با شکار افتاد و پیش از آنکه بکار بسته شود دانسته گردید ، و حبل المتین تهران (در شماره ۴۶ خود) سر گفتار خود را در آن پاره نوشت ، آنزمان نا انجام ماند . با اینحال حاجی سید محمد دست از آن برداشت و امسال بار دیگر آن را بکار بست .

چگونگی آنکه در نیمه های اردیبهشت یکی از مشروطه خواهان شبانه کسانی را در بازار دید که آگهیهای بدیوارها می چسبانند . او چون یکی از آنها را خواند روی سخن بمحمد علی میرزا میداشت و نزدیک باین جمله هایی مینوشت : « ما گروه بهاییان که از زمان ناصرالدینشاه در پی آزادی و آشکار گردانیدن دین خود میبودیم و دچار کشتار و تاراج میگردیدیم ، و سپس نیز این رنجها را در راه مشروطه بردیم همه برای این میبود که همچون دیگران آزاد باشیم . مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم ، و چون خواست ما پیش نرفته ناگزیر شده آن بمب را انداختیم ... اگر بما آزادی داده نشود از هیچگونه کشتن و سوزانیدن و برانداختن باز نخواهیم ایستاد ... ، و کسانی را از سران آزادی یاد کرده چنین نوشته بود که از بهاییانند .

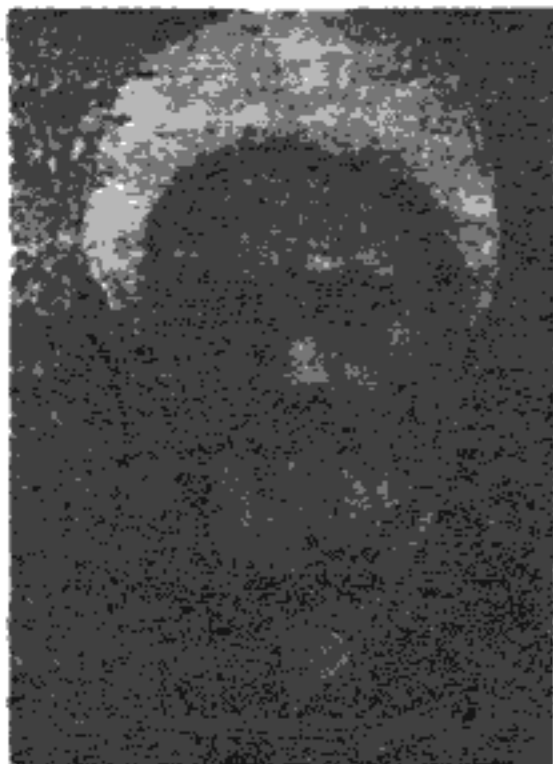
آنمرد چگونگی را دریافت ، و فردا بعدلیه رفته و آگاهی داد ، و جای خشنودی بود که با اندک جستجویی یکی از چسبانندگان آگهی بدست افتاد ، و او دیگران را هم نشان داد که همگی دستگیر شدند و بزیر باز پرس آمدند ، یکی از آنان برادر زاده حاجی سید محمد ، و دیگری سید آهنتاب خلخالی میبودند . این سید خلخالی نیز یکی از نیرنگبازان میبود ، که از آغاز جوانی بعنوان اینکه آهن تافته را با دست بر میدارد و گزند نمی یابد خود را بدربار مظفرالدینشاه بسته پول گزافی درمییافت . سپس هم خود را بمحمد علی میرزا بسته بود (۱)

اینان گفتند : آن آگهیها را سید علی آقا بما داده بود ، ولی چون سید علی را بعدلیه خواستند نا آگاهی نموده سوگند یاد کرد . این بود بگرفتاران سخت گرفتند و یکی از ایشان راستی بمیان نهاده گفت که نیرنگ از آن حاجی سید محمد میباشد . بعدلیه حاجی سید محمد را دستگیر گردانیده بیاز پرس کشید ، و پس از چند روزی در دادگاه رسیدگی شده چنین نهاده شد که دستار سیاه را که نشانه « سیدی » میبود از سر او بر دارند و با زنجیر در زندان نگاهدارند . بدینسان این سید نیرنگباز بزنجیر و زندان افتاد .

(۱) پس از برافتادن محمدعلی میرزا نیز در میان مشروطه خواهان میبود که در تبریز و

در همانروزها داستانی نیز برای شیخ محمود ورامینی رخ داد . چگونگی آنکه ماشاءالله خان کاشانی که گرفتار شده و در زندان عدلیه نگاهش میداشتند در آخر های

اردیبهشت شبانه با چند تن دیگری از آنجا بگریختند و خود را رها گردانیدند . پس از این پیشامد از عدلیه دستور داده شد که برخی زندانیان بزرگ گناه را که یکی از آنان شیخ محمود میبود ، در آنجا نگاه نداشته بانبار دولتی بفرستند و چون آنان را بیرون میآوردند شیخ محمود که مرد سرکش و خیره رویی می بود زبان بدشنام و ناسزا بمشروطه و عدلیه بکشاد ، و این بود او را بعدلیه آورده چوب بسیاری زدند و سپس نیز روانه انبارش گردانیدند .



پس از چند روزی هم با یک

پ ۱۷۴

شکوه بزرگی کیفر کشندگان فریدون شیخ ابراهیم زنجانی (یکی از نمایندگان دوره یکم) زردشتی که نه تن میبودند بکار بسته گردید . چنانکه گفتیم کشندگان او را گرفته بودند در عدلیه بیاز پرس و رسیدگی میپرداختند و چون پایان پذیرفت دادگاه بهریکی از ایشان باندازه گناهش سزایی نوشت که در روز سوم خرداد (۲۳ ربیع الثانی) در حیاط عدلیه با بیون چند هزار تن از تماشاچیان روان گردید . بدینسان که بکسانی از آنان هزار و صد ، و بکسانی کمتر از هزار تازیانه زده تنهای همگی را بختند . سپس دوتن از ایشان را در تهران بزندان فرستاده هفت تن دیگر را با تن خسته روانه کلات گردانیدند .

بدینسان بسیاری از سران آشوب توپخانه و از اوباشان آنجا کیفر مییافتند ، و اینها چون نمونه پیشرفت مشروطه و قانون میبود در مردم نیک میهناید . اگرچه این کیفر کشندگان فریدون بهواداران کیش شیعی بسیار برخورد ، و اینکه بکیفر کشته شدن یک زردشتی بدنه تن شیعی تازیانه زنند با آنان گران افتاد ، و یکی از داغهای دلهاشان همین میبود ، لیکن رویهمرفته از این کیفرها نتیجه های نیکی بدست میآمد .

در همانروزها بار دیگر یک شیرینکاری از محمد علی میرزا ، و در برابر او یک شیرینکاری از مجلس سرزد . چگونگی آنکه چون روز بیست و پنجم اردیبهشت (۱۴ ربیع الاخری) روز زایش شاه می بود ، و ما گفته ایم که سال گذشته در همین هنگام کشاکش

در میان دربار و مجلس میبود و از اینرو مردم جلوگیری از جشن و چراغانی کردند، امسال را خود محمد علی میرزا پیش افتاده بمنوان آنکه با آن پیشامد های مرزی (داستان بیله سوار و ساوجبلاغ و ارومی) جشن نباید گرفت، و بلکه باید در رفت آن جشن را بیازماندگان کشتگان داد، با تلگراف بوالیان و فرمانفرمایان دستور خودداری فرستاد نامه ای نیز از وزارت داخله در همان زمینه بمجلس نوشته گردید. لیکن مجلس چنین نهاد که بشکرانه این موهبت و رأفت کبرای ملوکانه، در همه جا جشن با شکوهی گرفته شود. این بود در تهران و تبریز و شهرهای دیگر جشنهای بزرگی گرفتند و شادیهان نمودند، و نام این بیخردی راه نجابت ملت، گزاردند.

در حالیکه در همان هنگام بهر گوشه ای از ایران آشوبی بر پا **آخرین دوروی** و چنانکه گفتیم ناله از هر سو بلند میبود. گذشته از پیشامد های از **محمد علی میرزا** تنگ آور بیله سوار و ارومی، و گذشته از تاخت و تاز شاهسونان و راهزنیهای نایب حسین کاشانی و مانند اینها، در پیرامون خود تهران دزدان و راهزنان فراوان گردیده ایمنی از میان برخاسته بود. بلکه در خود پایتخت بار دیگر اوباشان دست بکار زده شبها رهگذران را لخت میکردند. در برابر این همه آشوب از محمد علی میرزا جز بی پروایی دیده نمیشد، بلکه چنانکه گفتیم از کوشش دیگران نیز جلو می گرفت. با این نشانه های آشکار از بدخواهی او مجلسیان و سران انجمن خود را فریب داده بایک نمایشی از شاه بخوشدلی برمیخواستند.

اگر راستی را بخواهیم همینان از دوون دل، گمان نیکی بمحمد علی میرزا نمیداشتند. ولی چون مردان جانفشانی نمی بودند و بکندن ریشه بد خواهیهای دربار دلیری نمی داشتند، از اینرو خود را فریب داده بد انسان بنمایشهای رویه کارانه محمد علی میرزا ارج می گزاردند.

در همانروزها کابینه نظام السلطنه چون کاری از پیش نمی برد و خود را در فشار میدید، کناره جویی کرد. از آنسوی چون آشفتنگی کارها از اندازه گذشته، و برخی روزنامه ها همچنان گفتارهای تندی می نوشتند، و روزنامه مساوات کارش با محمد علی میرزا بداد گاه کشیده بود، و حبل المتین که پیکر روزنامه خونسرد و میانه روی میبود گفتار زیر عنوان «نفس آخر ایران و یا خاتمه حیات ایرانیان» مینوشت، باز کسانی از شاهزادگان و قاجاریان بتکان آمده چنین خواستند که بکوشش پردازند و روز شنبه نهم خرداد (۲۹ ربیع الاخری) نشست بزرگی در خانه عضدالملک رییس ایل قاجار بر پا گردانیده بگفتگو پرداختند. سران اینان گذشته از عضدالملک، امیراعظم، علاءالدوله، معینالدوله، سردار منصور، جلال الدوله (پسر ظل السلطان) بوده چنین میگفتند: این گرفتاریها که از درون و بیرون به ایران رو آورده تا شاه دل با مجلس پاک نگرداند و باتوجه همدست نگردد چاره نخواهد پذیرفت، و از آن سوی هم کسانی در دربار بدخواه

مشروطه اند و آنان شاه را نمی گزارند که با مجلس دل پاک گرداند. میگفتند. باید کاری کرد که شاه آن چندتن را از دربار دور گرداند، و تا این نتیجه بدست نیامده ما نباید از اینجا پراکنده گردیم.

از اینرو فردا نیز همان نشست را میداشتند، و در اینمیان انجمنها نیز پا بمیان گزاردند و نمایندگانی از خود بآنجا فرستادند و کار بزرگتر گردید. از آنسوی محمد علی میرزا چون این داستان را شنید آنرا بر انگیزخته ظل السلطان شمرد و بسیار بیمناک شد، زیرا چنانکه گفته ایم ظل السلطان درشت و پنجسالگی خواهان تاج و تخت می بود، و این هنگام اگر چه بوالیگری فارس رفته از تهران دور میزیست لیکن کسانش همچنان میکوشیدند، و چون پسرش



پ ۱۷۵

در این نشستها یکی از سرجنابان **میرزا محسن (از نمایندگان مجلس یکم)** شمرده میشد این محمد علی میرزا را بدگمان میکردانید.

روز دوشنبه همچنین نشست برپا میبود، و پسین آنروز عضدالملک همراهمشیرالدوله که پس از نظام الملک پسر وزیر برگزیده شده بود، بنزد شاه رفته درخواست شاهزادگان و قاجاریان را رسانیده بیرون کردن امیر بهادر و شاپشال و چندتن دیگری را که فهرست کرده بودند از دربار خواستار گردید. محمد علی میرزا چون این روزها با روسیان در گفتگو بوده و آخرین نقشه را برای برانداختن مجلس میکشید (وهمانا این نشست خانه عضدالملک اندیشه او را استوارتر گردانیده بود)، برای پرده پوشی بآن راز، این درخواست را پذیرفته دستورداد که آن چندکس در دربار نمانند بیرون روند، و مشیرالسلطنه با فرمان او آگهی پایین را نوشته با مهر خود بیرون فرستاد:

« این بنده مشیرالسلطنه که رئیس الوزراء هستم در خدمت حضرت اشرف آقای «عضدالملک مدظله العالی و سرکار والا نیرالدوله شرفیاب خاکبای جواهر آسای مبارک» «همایونی ارواحنا فداء شده مطالب دولتخواهانه امراء و وزراء و اعیان و عموم ملت» «را معروض داشته، مستدعیات راجع بتصفیه دربار در حضور همایونی مقبول افتاد و «داشخاص مفصله ذیل را: امیر بهادر جنگ. شاپشال. علی بك. موقر السلطنه. امین الملک» «مفاخر الملک از دربار معدلت مدار تمهید و از نوکری معزول فرموده و امیدواریم بعد»

د از رفع این سوانح کلیه امور مملکتی اصلاح شود.

چون این آگاهی پراکنده گردید آزادخواهان بی آنکه گمان دیگری بر ندیشادی برخاستند... نااطقان اینسو و آنسو دویده و آن آگاهی را بمردم خوانده بهمکسی مژده دادند و همچنین در خانه عضدالمک درباریان و شاهزادگان آنرا فیروزی خود شماره سخت بنازیدند. بگفته روزنامه مجلس «صدای زنده باد شاهنشاه عادل، پاینده باد اعلیحضرت محمد علی شاه سلطان مشروطه خواه ملت نواز گوش فلک اثیر را کبر می ساخت»

این بود آخرین فریبکاری محمد علی میرزا. شب آن روز پس از نیمه شب امیر بهادر با بیست تن غلامان تفنگدار بزرگنده رفته در سفارت روس بستی نشست. آن چند تن دیگر نیز هر کدام پناهگاهی بخود جستند و روپنهان گردانیدند. ولی خواهیم دید که جز برای دوسه روز نمی بود.

در همان روزها يك كوشش بدخواهانه ای، که خوددنبال نیرنگ **يك كوشش بدخواهانه** محمدعلیمیرزا می بود، از نمایندگان روس و انگلیس دیده از نمایندگان بیگانه شد که می باید در اینجا بنویسیم. ما این داستان را یکی در کتاب آبی میبایم که سفر انگلیس بوزیر خارجه آن دولت آگاهی داد و دیگری در کتاب پروفیسور براون که از زبان تقیزاده آورده. سفیر انگلیس چنین میگوید: آن روز مسیو دوهارتویک که بدیدن من آمده بود گفت شاه خود را از دست رفته میداند. من بسیار آرزو مندم که جان او را نگهداری کنیم. بگمان مسیو دوهارتویک کار بسختی بی اندازه انجامیده و هنگام آن رسیده بود که دو سفیر پا بمیان گزاریم. او بهتر می دانست تلگراف کرده (چون در قلهک میبودند) از مشیرالدوله، که با آنکه از پنجروز پیش کناره جویی نموده بود باز در کارهای وزارت خارجه دست میداشت، گاه برای دیدار خواهیم. من گفتم: بسیار خرسندم که چنین کاری کنیم ولی گمان ندارم از گفتگو با مشیرالدوله نتیجه بدست آید. زیرا او گفته های ما را درست نخواهد رسانید. پس بهتر است در آن نشست رییس مجلس نیز بوده باشد. مسیو دوهارتویک گفت. برییس مجلس بیش از مشیرالدوله امیدمند نتوان بود، پس بهتر است عضدالمک هم بوده باشد این بود بمشیرالدوله تلگراف کردیم که برای سه و نیم پس از نیمروز با آنان نیز آگاهی دهد، و من چون در آن ساعت بخانه مشیرالدوله رسیدم دیدم مسیو دوهارتویک آنجاست. ولی ممتاز الدوله، عضدالمک بیبانه های بیجایی از آمدن خودداری کرده اند. (پروفیسور براون مینویسد: اینان گفته بودند. باید همه گفتگوی سفیران بمیانگیری وزیر خارجه باشد، و بدیشان خشکه پارسایی سیاسی نشان داده بودند). مسیو دوهارتویک بسخن پرداخته بوزیر خارجه چنین گفت: ما بنمایندگی از دو دولت دوستار ایران بیمناکگی این را امر که کشور ایران در پیش میدارد بشما آگاهی میدهم. این راه پایان بسیار بدی خواهد داشت.

امیدمندیم شما بنام وزیر خارجه همکاران خودتان و مجلسیان را از بیمناکگی این راه آگاه گردانید.

(براون گفته های سفیر روس را بدینسان میآورد: بجان شاه ایمنی نمانده. برای چه مردم نوکران و بستگان او، بویژه امیر بهادر، را که همچون سگ پاسبان نگهداریش میکند، از او دور میگردانند؟! انجمنها از مرز خود گذشته میخواهند شاه را از شاهی بردارند. ما چنین چیزی را نخواهیم بر تافت، و اگر چنین کاری رخ دهد دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکارهای ایران بیازد، و این بهمراهی دولت انگلیس خواهد بود. مینویسد: سپس هم سفیر انگلیس جمله هایی درباره خامی نمایندگان مجلس و بد رفتاری انجمنها گفت).

سفیر مینویسد: چون از آنجا برخاستیم مسیو دوهارتویک گفت: گمان نمی کنم مشیرالدوله سخنان ما را کم و بیش برساند. پس بهتر است از عضدالمک نیز دیداری کنیم میگوید: بخانه عضدالمک رفته در آنجا نیز سخنان خود را رساندیم.

براون در پایان سخن خود مینویسد: پس از رفتن دو سفیر مشیرالدوله بمجلس شتافته پیام ناگواری را که میداشت بممتازالدوله و تقیزاده و مستشارالدوله رسانید، و این دوتن باز پسین، از آنجا که يك توده بیمار بهتر است تا يك توده مرده، باین شدند که در برابر شاه تفنگه و افزار جنگه بکار نبرند.

چنانکه گفتیم این داستان از هر باره شکفت آور است. خود داستان يك نیرنگی از سوی سفیر روس بوده و از اینسوی تقیزاده در باز گفتن به براون بدستبردهایی در آن پرداخته و آنرا دستاویزی برای کارهای خود نشان داده. سفیر روس خواستش بیم دادن میبوده. زیرا چنانکه راه پورتهای لیاخوف را خواهیم آورد در همین روزها روسیان بهمدستی دربار نقشه بر انداختن مجلس را میکشیدند، و چنانکه در بند سوم راهپورت دوم نوشته گردیده میخواسته اند چنان باشد که آزادخواهان اندیشه ایستادگی را رهاکنند. سفیر انگلیس چون از آن نقشه آگاهی نمیداشته همانا که فریب همکار خود دا خورده است. هر چه هست دستاویز دو نماینده در این کوشش، در میان خودشان جلوگیری از پیشرفت آرزوی ظل السلطان میبود که نشست های خانه عضدالمک را بآن درخواست میشارده اند، و جلوگیری از آنرا بایای خود می دانسته اند. لیکن راز نهان همانست که باز نمودیم.

اما تقیزاده چون روز بمباران مجلس از خانه بیرون نیامده و ناشایستی از خود نشان داده بود، در لندن در نزد براون و دیگران بهره کشیهای پرداخته و از آنجمله این داستان را با دستبرد باز گفته است. اینکه سفیر روس بگوید... دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکارهای ایران بیازد، که براون از گفته تقیزاده مینویسد، باور کردنی نیست. زیرا گذشته از آنکه چنین سخنی از يك نماینده سیاسی آنها با بسودن

يك نماینده سیاسی دیگر دور است ، اگر چنین سخنی گفته شده بودی ، سفیر انگلیس آن را پنهان نداشته در نامه خود بوزیر خارجه انگلیس اینها را نیز نوشتی .
 آنگاه گفتم که سفیر روس چنین سخنی را گفته آیا ممتازالدوله و تقی‌زاده خرسندی دادندی که تنها با يك بیم دادن آن سفیر دست از مشروطه بردارند ؟ آیا پاسخ نگفتندی ، ما برای نگهداری مشروطه ناگزیریم بد خواهان را از دربار بیرون گردانیم ، آیا دولت روس می خواهد ما بنکهداری مشروطه نکوشیم ؟ ! ، آیا در برابر چنین پاسخی سفیر



پ ۱۲۶

ارشدالدوله (رئیس انجمن مرکزی تهران)

روس چه توانستی کرد ؟ ! .

روسیان اگر خواستندی در کار های درونی ایران دست دارند ، نیکرفتاری با محمدعلی میرزا جلو آنرا نگرفتی ، و اگر نخواستندی و یا نیارستندی بر داشتن محمد علی میرزا از پادشاهی یا بیرون گردانیدن امیر بهادر از دربار هیچ نتیجه بدی را در پی نداشتی .

پس از همه اینها چنانکه نوشتیم این گفتگو روز چهار شنبه سیزدهم خرداد (۳ جمادی الاولی) بوده ، که هنوز محمدعلی میرزا بیاعشاه نرفته و با مجلس نبرد آشکاری آغاز نکرده بود ، و چنانکه دیدیم گفتگو درباره بیرون کردن امیر بهادر و دیگران میبوده ؛ و هنوز تمامی از جنگ کردن با محمدعلی میرزا یا نکردن در میان نمی بوده ، پس اینکه براون مینویسد : « تقی‌زاده و مستشارالدوله از آنجا که بگتوده بیمار بهتر است تا بگتوده مرده ، باین شدند که در برابر شاه تفنگ و افزار جنگ بکار نبرند ، چه معنی دارد ؟ ! . . . آیا نه آنست که تقی‌زاده دو داستان را که از هم جداست بهم آمیخته است ؟ ! . . . »

از این نیز بگذریم : چنانکه خواهیم دید پس از رفتن شاه بیاعشاه خود تقی‌زاده از کسانی میبود که پافشاری در جنگ کردن مینمود . چیزیکه هست چون روز جنگ فرا رسید از ترس جان از خانه بیرون نیامد و ناشایستی از خود نشان داد . پس چگونه میتوان گفت که از ترس دست یازیدن روسیان بکارهای ایران جنگ نکردن با محمدعلی میرزا را بهتر دانسته است ؟ ! . این خود بدی دیگری از تقی‌زاده است که برای پرده پوشی بناشایستی خود تاریخ را آشفته گردانیده است .

بامید سود با جنبش همراهی کرده بودند خود را بکنار کشیدند ، و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او در تهران بدشمنی آشکار نیز برخاستند .

از سوی دیگر اتابك سر وزیر گردیده از روی يك نقشه ای پافشارانه با مجلس بنبرد برخاست و از اینجا ایستادگی دربار در برابر مجلس رویه دیگری بنخود گرفت . اینهاست آنها یکه مشروطه كوچك را (از داده شدن فرمان مشروطه تا بمباران مجلس) بدو دوره جدا گانه بخشیده نه ماه نخست آنرا از چهارده ماه باز مانده جدا میگرداند .

در این دوره دوم مجلس نیز ارج خود را از دست داد زیرا آن شور آغاز جنبش در نمایندگان فرونشسته ، و از اینسوی چون گفتگواز قانون و شریعت بمیان می آمد ، بیشتر اینان یا از راه دلبستگی بکیش و یا از روی مردم فریبی ، هواداری از شریعت مینمودند . گذشته از اینکه بسیاری در نهان با اتابك بستگی میداشتند و هوای او را نگه میداشتند . کارهاشان آنها بود که يكايك نوشته ایم . در هر پیشامدی ناشایستی از خود نشان میدادند و در برابر دربار زبون درمی آمدند ، و چون تبریز بفریادشان رسیده از گرفتاری زهاشان میگردانید ، باز ناشایستی از سر میگرفتند . خودشان کاری نمیکردند و کارهای دیگران را نیز بی نتیجه میگرداندند .

بیخردانه تر از همه آن شیوه ای میبود که برای خود برگزیده و همی خواستند که هیچگاه بجنگ و خونریزی نزدیک نشوند ، و تنها بازبان پسند و اندرز دشمنان را آرام گردانند ، و این بود همیشه فریب میخوردند ، و چنانکه دیدیم کار بجایی رسید که از رحیم خان بیسواد نیز فریب خوردند .

راستی آنست که بیشتر این نمایندگان گرفتار اندیشه های قلندرانه ، و مغزهاشان آکنده از شعر های صوفیان و خراباتیان و دیگران میبود ، و از چنین کسانی شورش خواهی بر نیامدی : آنان شایند ؛ نمایندگی در يك مجلس که میبایست رشته جنبش و شورش يك كشوری را بدست گیرد نمی بودند . اگر در میانشان چند تنی جوان و خون گرم پیدا میشد اینان نیز هر کدام پابند دیگری میداشتند .

بناشایستی مجلس يكم گواه همین بس که نتوانست و یا نخواست در تهران و دیگر شهرها نیز جوانان را بمشق سربازی وادارد . بارها گفتگو رفت و روزنامه ها گفتار نوشتند ، و از نجف «فتوی» آمد . لیکن همه اینان بیهوده گردید این کار تنها در تبریز پیش رفت ، و شگفت است که مجلس بآن نیز خرسندی نشان نمیداد .

در تهران مردم نیز پیروی از نمایندگان کرده یگانه کوششی که پیش گرفته بودند انجمن ساختن ، و در پیشامد ها بهایهوی و شور و خروش برخاستن بود . چنانکه خواهیم دید در روزهای آخر شماره انجمن های تهران بيكصد و هشتاد رسیده بود . نيك اندیشید که در يك شهر بيكصد و هشتاد انجمن چه معنی تواند داد ؟ . . . بجای آنکه همگی شان يك انجمن

گفتار دهم

جستجو از حال مردم

در این گفتار بکوتاهی سخن رانده میشود از دیگر گونی که در جنبش آزادیخواهی پس از نه ماه از آغاز آن پدید آمده بود و از حال برخی روزنامه ها .

چنانکه گفته ایم ، از آغاز داده شدن مشروطه تا نه ماه کمابیش از آن ، یکدوره ویژه ای میبود (که ما داستان آندوره را در بخش يكم بپایان رسانیده ایم) . زیرا در آن نه ماه :
 ۱) جنبش مشروطه همگانی شمرده میشد ، و چنانکه نوشته ایم ، گذشته از شهرها در بسیاری از دیه ها نیز مردم جنبیده شور و خروش از خود نشان میدادند .

۲) ملایان مشروطه را در رواج شریعت دانسته و در همه جا با مردم همدستی مینمودند بگفته یکی : خوانی را که در چیده می شد از بهر خود می پنداشتند و یاوری بدر - چیدنش میکردند .

۳) دشمنان مشروطه جز درباریان نمی بودند ، و آنان بدشمنی آشکاره گستاخی نمی نمودند . محمد علی میرزا نیز در کار شکنی پافشاری بسیار نشان نمیداد .

لیکن پس از آن دوره که با سر وزیر اتابك پایان پذیرفت ، از يكسو جنبش دهها که بسیار سرسری میبود فرونشست ، و شهرهای كوچك نیز خاموش گردیدند . تنها در شهرهای بزرگ که در هر یکی انجمنی میبود نام مشروطه برده میشد ، و در اینها نیز همچنان چند گونگی (بدانسان که در بخش يكم باز نموده ایم) نمایان میبود . از مشهد و همدان و زنجان و مراغه و سبزوار و ایستگونه شهرها آوازی شنیده نمیشد . از کرمانشاه و شیراز و اردبیل و ارومی بیش از همه آواز آشوب بر می خاست . اسپهان همچنان بنمایش و رویه کاری بس میکرد . تنها تبریز و خوی و تهران ورشت و قزوین میبود که مشروطه - خواهی در آنجا ریشه دو اندیده و کوششهایی بکار میرفت .

از يكسو هم ملایان بفریب خوردن خود پی برده این دانستند که مشروطه در رواج شریعت نیست و آن خوان نه برای آنان در چیده میشود ، و از اینرو انبوهی از آنان که

باشند ، و آنکه با مادگیهای کوشند ، هر گروهی برای خود انجمنی می ساختند ، و از کوشش بهایهوی بس میکردند .

شگفتتر این بود که پس از پیشامد میدان توپخانه ، که در نتیجه شاهکار انجمن ایالتی تبریز محمدعلی میرزا از درزبونی در آمد و بدستگیری صنیع حضرت و دیگران گردن گزارد ، و آنان را دستگیر کردند و کیفر دادند ، و سپس نیز بکشندگان فریدون زردشتی و بسید محمد یزدی و برخی دیگر کیفر داده شد ، انجمن های تهرانی اینها رامیوه کوشهای خود پنداشتند ، و خود را فیروز شماره گردن افراشتند ، و سپس که در پیشامد گرفتاری بمب اندازان باز در برابر دربار بالاافراشته در اینجا سخن خود را پیش بردند ، بیکبار فریب خورده آن دسته بندیهای پوشالی خود را يك نیرویی بشمار آوردند ، و نازش و بالش بیشتر کردند در روزنامه ها ستایش از انجمنها میرفت و نمایندگان مجلس فیروزیهای اینان را بشهرها با تلگراف آگاهی میفرستادند .

کار بجایی رسید که در تبریز هم کسانی بانجمن سازی برخاستند و چند انجمنی بنامهای اتحاد ، قدرت ، مشورت ، مساوات ، حقیقت و مانند اینها برپا گردید . نقیخان رشیدالملک که از فرمانروایی اردبیل برداشته شده بود ، بتبریز آمده در اینجا سر بمیان مشروطه - خواهان در آورده انجمنی بنام «حشمت» برپا گردانید ، و چون سپس همین نقی خان را در لشکر عین الدوله در میان دشمنان مشروطه خواهیم دید ، از اینجا پیداست که این انجمنها پیش از همه دستاویزی در دست سوجدویان میبود . چنانکه در تهران نیز علیخان ارشدالدوله که سپس او را هم یکی از افزارهای بزرگ کار محمد علی میرزا خواهیم دید رئیس انجمن مرکزی میبود و خود بهمه انجمنها سروری میداشت .

در جای که يك کسی با يك انجمن ساختن و یا در يك انجمن نام نویساندن از شمار آزادیخواهان رفتی و در همه جا نوازش و مهربانی دیدی و هر سودی که خواستی بدست آوردی چرا نبایستی رشیدالملک و ارشدالدوله و رحیم خان و حاجی میرزا حسن و دیگران مشروطه خواهی ننمایند و کار خود را از پیش نبرند ؟ ! . . . درجایی که آزادیخواهان برای فریب خوردن آماده می ایستادند چرا بایستی اینان از فریب دادن خود داری نمایند ؟ ! . . اینان از یکسو با دربار بستگی میداشتند و از یکسو با آزادیخواهان آمیزش و همدستی مینمودند .

بلکه در روزهای آخر کسانی از نمایندگان مجلس نیز همین رفتار رامیکردند . چون از کارهای محمدعلی میرزا این دریافته بودند که بيك تاختنی بر سر مجلس خواهد برخاست هر یکی از راه دیگری بستگی با دربار پدید می آوردند ، و چنانکه خواهیم دید همین نمایندگان در «خرده خود کامگی» در تهران مانند وزیانی با آنان برسید .

نمایندگان آذربایجان که با آن پیمان و سوگند از تبریز روانه گردیده ، و با آن شکوه و پذیرایی بتهران رسیده بودند برخی از آنان نیز نامردیهای از خود مینمودند :

یکی آنست که چند روز پیش از بمباران مجلس بنام «مرخصی» روانه تبریز گردید (وراستی را از تهران گریخت) و چون به تبریز رسید ، با آنکه این شهر ایستادگی مینمود ، نماینده در اینجا نیز نایستاد و همراه چند تن تفنگچی خود را بجلفا انداخت و از آنجا روانه قفقاز و استانبول واروپا گردید . آن دیگری خود را افزار کار بیگانگان گردانیده جز با دستور فلان سفارت کار نمیکرد . آن دیگری نهانی با دربار راه میداشت . یکی دیگر را میگویند که با چادر زنانه خود را بدربار انداخته با محمد علی میرزا دیدار کرد و با او نهش نهاد . اینهاست نمونه های از نامردیهای نمایندگان .

یکی دیگر از نمایندگان تبریز میرزا آقا اسپهانی میبود که تبریزیان فریبش را خوردند ، و با پذیراییها نگاهش داشته سپس نیز بنمایندگی بمجلس فرستادند . لیکن کمی نگذشت که دانسته شد درماکواز اقبال السلطنه پولی گرفته ، و از اینسو چون بتهران رسید در بهان بادربار بستگی یافت و بزبانها افتاد که محمد علی میرزا را ببر انداختن مجلس دلیرتر میگرداند . کار رسوایی این مرد بجایی رسید که در روزنامه پول گرفتنش را نوشتند ، و شعر چاپلوسانه ای که در ستایش ارفع الدوله سروده بود بچاپ رسانیدند ، و سرانجام انجمن ایالتی تلگرافی بدارالشوری فرستاده از نمایندگی او از سوی آذربایجان بیزاری نشان داد .

چنانکه نوشته ایم در ماههای نخست جنبش مشروطه یکرشته روزنامه هایی در تهران و دیگر جاها پدید آمد که بنیاد گزاران آنها تنها این میخواستند که روزنامه ای درست دارند و دانسته های خود را بیرون ریزند و اینست در گفتارها که مینوشتند بیشتر به «حدیث» و فلسفه و شعر و «اصول» و اینگونه چیزها میپرداختند ، و هر یکی از آنان مشروطه را با دانش های خود درمی آمیخته و بدانسان که میخواست معنی میکرد . این روزنامه ها که نامهای بسیاری از آنها را شمرده ایم تا دوره دوم می بودند و هر یکی چند ماهی پراکنده شده از میان میرفتند . در این دوره هم کسی یا کسانی پیدانشدند که معنی درست مشروطه را بمردم بفهمانند و يك چیزهای سودمندی در آن باره بنویسند .

روزنامه های مجلس و حبل المتین و صور اسرافیل و روح القدس و تمدن و ندای وطن در تهران و انجمن در تبریز که از دور نخست یا اندکی پس از آن آغاز شده بودند همچنان پیش میرفتند و تا نزدیکهای بمباران چاپ می یافتند . گذشته از آنها در تهران روزنامه مساوات ، و در تبریز «مجاهد» و «اتحاد» و «حشرات الارض» بیرون آمدند .

مساوات را سید محمد رضای شیرازی مینوشت ، و او چنانکه می شناسیم یکمرد بیباک و خیره سری میبود ، و در نوشتن این روزنامه نیز بیباکی و خیره سری بسیاری از خود مینمود . این نیز همچون مدیر روح القدس شاخ بشاخ محمد علی میرزا انداخته زور بتندنویسی می زد . چنانکه در یکی از شماره های روزنامه خود . داستان لویی شانزدهم

پادشاه فرانسه و گریختن او از پاریس و سرگذشتش را نوشت و در پایان آن روی سخن را بمحمد علی میرزا گردانیده بگفته‌های بیم‌آمیزی پرداخت. بلکه از جمله‌های ریشخند‌آمیز نیز باز نایستاده چنین نوشت:

«مگر تصور میشود که بعد از این ایرانی دست از حقوق مشروع خود بردارد و دزدان را بیمکافات آسوده گذارد. نه والله نه بالله هر کس این خیال و تصور باطل را در خاطر مقدس پادشاه ما القا نماید بجمیع انبیاء و اولیاء و ارواح مقدسه دنیا سوگند و بروج عدالت و حقیقت مساوات قسم است که خیانت صریح بمقام سلطنت نموده و اگر این قسمها را باور بدارند بایران پرستی شاپشال و بدانش امیر بهادر و بی‌پاک دامنی سعدالدوله و بدیانت اقبال‌الدوله و بعصمت و عفت آصف افخم و برحم و مروت ظفرالسلطنه و بنیرت و عصمت قوام‌الدوله و بخلق نازنین حاجب‌الدوله قدیم و برساله عملیه حجة الاسلام آقا میرزا مصطفی و به نیکنمایی و تقوای مجتهد تبریزی و بارواح طیبیه اعضای انجمن مقدس فتوت قسم یاد میکنم...»

این نمونه‌ای از نوشته‌های اوست. در شماره ۲۱ روزنامه‌اش گفتار درازی زیر عنوان «شاه در چه حالت است؟» نوشته باز سخنان تند و زشتی درین گفت، و چون محمد علی میرزا از عدلیه دادخواهی کرد و از دادگاه سید محمد رضا را خواستند او نرفت و در یکشماره از روزنامه خود سراپا ریشخند بدادگاه نوشت (شماره ۲۲ که با دستور مجلس یا دولت باز داشته شد) و باین بس نکرده بیک کار بسیار زشت‌تری برخاست و آن اینکه یک چلوار بزرگی بنام «استشهادنامه» آماده گردانید، که در آن گواهی مردم را درباره «بدکاره بودن ام‌الخاقان»، مادر محمد علی میرزا، خواستار گردید، و آنرا بدست یکی داده بی‌بازار فرستاد که مردم آگاهی خود را نویسند و مهر کنند، و بدینسان بیک کار سراپا رسوایی برخاست.

این در روزهایی بود که محمد علی میرزا در نهان بایاخوف و روسیان گفتگو میداشت، و بیگمان یکی از چیزهایی که او را بروسیان و خواست آنان نزدیکتر گردانیده همین بوده. محمد علی میرزا بارها این رسوایی را یاد میکرده ورنجیدگی خود را باز مینموده. بدینسان دشمن را بخود برمی‌آغلانیدند بی آنکه در اندیشه ایستادگی نیز باشند و نیرو بسیجند. از یکسو مجلس بامحمد علی میرزا آنست نهادی را مینمود و از یکسو روزنامه‌ها این تندیهایی بی‌اندازه را نشان میدادند.

روزنامه صور اسرافیل و روح القدس نیز اینگونه گفته‌ها را مینوشتند. سید جمال و ملک‌المتکلمین نیز، در منبرها هر گونه بدگویی میکردند. بهاء‌الواعظین بالای منبر محمد علی میرزا را «پسر ام‌الخاقان» می‌نامید.

اما روزنامه‌های تبریز، چنانکه نوشته‌ایم «مجاهد» را ابوالضیا مینوشت که با آن سرگذشت دچار آمد و روزنامه نیز از میان رفت. «اتحاد» را انجمن اتحاد بنیاد گزارد

که از نیمه‌های اسفند ۱۲۸۶ بیرون آمد. در تبریز چون بادوچی جنگ رفت و سامان شهر بهم خورد تا دو ماه کمابیش روزنامه‌ای از سوی آزادیخواهان بیرون نمی‌آمد و تنها روزنامه تبریز «ملاعمو» میبود که از سوی اسلامیه نوشته میشد، و بدینسان میگذشت، تا انجمن اتحاد این روزنامه را بنیاد گزارده بیرون داد، و پس از چند روزی هم «انجمن» باز بیرون آمد، و تا زمان جنگ و آشوب هر دو پایدار میبود. «حشرات الارض» را حاجی میرزا آقا بلوری بنیاد گزارده، این نیز نگاره دار و شوخی‌آمیز میبود، و به پیروی از «ملانصرالدین» گفتارهایش از زبان غفار و کیل که یک دیوانه بازار گرد بنامی در تبریز میبود نوشته میشد. این روزنامه از نیمه دوم اردیبهشت ۱۲۸۷ آغاز کرد و تا زمان جنگ و آشوب بیش از ده واند شماره بیرون نیامد.

در تبریز در این دوره برخی روزنامه‌هایی نیز بترکی بیرون آمد ولی هر کدام بیش از چند شماره نپایید. کسانی میگفتند چون تبریزیان ترک زبانند اگر روزنامه‌ها بترکی باشد بهتر فهمند، و آنگاه یکی که میخواند دیگران نیز گوش دهند. ولی آزمایش وارونه آنرا نشان داد و روزنامه‌های ترکی پس نرفت.

بنام‌ترین این روزنامه‌ها «آنادیلی» بود که سید حسین خان مدیر عدالت در چند صفحه کوچک مینوشت. روزنامه «ملاعمو» را هم گفته‌ایم که بترکی نوشته میشد.

درباره دبستانها در آذربایجان همان کوشش و پروا که باز نموده‌ایم برپا میبود. بویژه در تبریز که بدبستانها تا میتوانستند ارج می‌گزاردند و ازدادن پول برای پیشرفت آنها باز نمی‌ایستادند. در همین بخش پیکره‌ای را (پیکره ۱۵۵) بچاپ رسانیده‌ایم که نمایندگان دبستانها به انجمن ایالتی آمده‌اند، و در آنجا با بودن اجلال‌الملک (رییس شهربانی و فرماندار شهر) و دیگران پیکره برداشته‌اند.

سران آزادی در تبریز بدو چیز بیش از همه ارج می‌گزاردند: یکی دبستانها و شاگردان آنها، و دیگری مجاهدان و دسته بندی‌های ایشان و این هر دو سودمند و بجا میبود.

پایان بخش دوم

بخش سوم

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

گفتار یازدهم

چگونه مجلس بنوب بسته شد؟

در این گفتار سخن رانده میشود از داستان
بمباران مجلس شوری و آنچه پس از آن
داستان در تهران رخ داد.

از روزیکه جنبش مشروطه خواهی در ایران آغاز گردید، محمدعلی-
میرزا که آنزمان ولیعهد می بود روی دشمنی نشان داد. زیرا از
آغاز زندقانی با فرمانروایی خود کامانه بار آمده و همیشه مردم
را زیر دست خود دیده بود، و این بار دشوار می افتاد که مردم
سری افزاند، و در برابر او ایستاده سخن از کشور و کارهای آن رانند، و خود کسی نمی-
بود که معنی مشروطه یا سررشته داری توده را نیک بداند و از سودهای آن آگاه باشد،
و بنام دلبستگی بکشور و نیرومندی آن از هوسهای خود چشم پوشد. یکمرد کوتاه اندیشی
بیش نمی بود. از سوی دیگر روسیان که در دربار ولیعهدی دست میداشتند رشته اندیشه و
سهشهای این دردست آنان می بود، که بدستگیری شاپشال او را بهر راهی می گردانیدند،
و چون دولت روس با جنبش توده، چه در کشور خود و چه در ایران، سخت دشمن می بود،
از ایترو در این هنگام محمد علی میرزا را بخود نگزارده دشمنیش را بسا مشروطه بیشتر
می گردانیدند. بویژه پس از آنکه پیمان ۱۹۰۷ را با انگلیس بستند و خود را دردست -
درازی بشمال ایران آزاد دانستند، که چون جنبش توده را یک سنگی در پیش پای خود
میپنداشتند برداشتن آن می کوشیدند.

گذشته از اینها محمدعلی میرزا بکیش شیعی و بکارهای بیمعنای آن، از روضه خوانی،
و زیارت عاشورا و شمع بمسجدها بردن و مانند اینها، دلبستگی بسیاری میداشت و زش
ملکه در این باره از او کمتر نمی بود، و همیشه کسانی از ملایان رویه کار بدربار و اندرون راه
می داشتند، و چون پس از چند ماهی از آغاز مشروطه، ملایان از آن رو گردانیدند و جدایی
میان کیش و مشروطه افتاد، این انگیزه دیگری بدشمنی محمد علی میرزا گردید

باری محمد علی میرزا از گام نخست با مشروطه بدخواهی مینمود و می کوشید، و چه
هنگامیکه در تبریز میبود و چه پس از آنکه به تهران آمد، هر چند زمان یکبار نقشه ای
برای برانداختن مجلس می کشید، و چنانکه یکایک نوشته ایسم در هر باره آزادبخوانان



پ ۱۷۷
ستارخان گرد آزادی

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

تبریز را در برابر خود میدید. باز پسین نقشه او شورش استرداران و داستان میدان توپخانه بود که باز آزادیخواهان تبریز با يك شاهکاری از میدان بیرونش کردند. پس از آن محمدعلیمیرزا تا دیرزمانی، بخاموشی گراییده با مجلس رویه کاریهایی میکرد، و می توان گفت که از برانداختن مجلس نومید گردیده دیگر نقشه ای را دنبال نمیکرد. لیکن پیشامدهایی که یکی از آنها داستان بمباندازی و دیگری بد زبانیهای مساوات و دیگر روزنامه ها بود دوباره او را بتکان آورده باردیگر باندیشه برانداختن مجلس انداخت. بویژه که در این هنگام روسیان پاپیش گزارده چنین کاری را خواستار می بودند.

چنین پیداست که از دهه دوم خرداد ۱۲۸۷ (جمادی الثانی ۱۳۲۶) این گفتگودر میان محمدعلیمیرزا با سفارت روس و رییس بریکاد قزاق (کلنل لیاخوف) آغاز یافته است، و آنچه محمدعلیمیرزا را در این بساره پافشارتر گردانیده پیشامد خانه عضدالملک بوده. زیرا چنانکه گفتیم محمدعلیمیرزا آن نشستها را با انگیزش ظل السلطان و برای شاه گردانیدن او میسرمد. بگمان اودرمیان ظل السلطان و آزادیخواهان سازش پیدا شده که پادشاهی باو دهند، و اینست قاجاریان و اعیانها با عضدالملک در آن راه می کوشند. می توان پنداشت که روسیان برای پیشرفت خواست خود، این بدگمانی را در دل او پدید آورده بودند.

هرچه بود محمدعلیمیرزا در نقشه خود پافشار گردید. لیکن او از دو چیز می ترسید: یکی آنکه انگلیس و دولتهای اروپایی که ایران را يك کشور مشروطه شناخته بودند رنجیدگی نمایند و زیان بایراد بازکنند. دیگری آنکه آزادیخواهان سرکردگان را بیم دهند و از کوشش بزبان توده بازگردانند (چنانکه در داستان میدان توپخانه همین را کردند). روسیان بهر دو چاره نشان داده چنین نهادند که شاه چون مجلس را برانداخت يك آگهی پراکنده گرداند که آنرا بهر دستگیر گردانیدن چندتن تباهاکار کرده است و گرنه مشروطه را برنینداخته است و سه ماه دیگر دوباره مجلس گشاده خواهد گردید. از آن سوی برانداختن مجلس بادست لیاخوف باشد که بریکاد قزاق را بکار اندازد، و بسربازان نیاز بسیاری نباشد.

این بریکاد قزاق تاریخچه ای میدارد که در اینجا فرصت گفتن نیست. این دسته سپاه از زمان ناصرالدینشاه بسادست سرکردگان روسی پدید آورده شده و از روز نخست کوشش رفته بود که سپاهیان چشم بسته فرمان از سرکردگان روسی برند و دلبستگی بایران و ایرانیکری در میان نباشد. از اینرو روسیان باین سپاه لگرم می بودند، و پیشرفت خواست خود را از دست آنان می ببوسیدند.

چنانکه دیدیم نشستهای خانه عضدالملک باین نتیجه انجامید که قاجاریان و آزادیخواهان بیرون کردن شش تن را که یکی از آنان امیربهدر می بود، از دربار خواستار گردیدند، روز سه شنبه دوازدهم خرداد (۲ جمادی اولی) عضدالملک همراه



پ ۱۷۸

این پیکره نشان میدهد بکدسته از سرکردگان قزاق را با لیاخوف و یکی از پسران محمدعلیمیرزا را (گویا محمدحسن میرزا باشد)

مشیرالسلطنه (سر وزیر نوین) بدربار بنزد محمدعلیمیرزا رفتند، و خواست قاجاریان و آزادیخواهان را باز نمودند. محمدعلیمیرزا بیدگمانی افزوده چنین پنداشت که خواست آنان دور گردانیدن پیرامونیان اوست که تنهایش گزارند و باسانی از مباحث بردارند. این بود بسیار بیمناک گردید. ولی چون ناگزیر می بود پذیرفت و چنانکه دیدیم فردای آنروز مشیرالسلطنه نوشته ای در همان زمینه بیرون داد و آزادیخواهان بشادی بزرگی برخاستند. ولی محمدعلیمیرزا از همان هنگام باندیشه چاره افتاده بهم سکالی شاپشال و لیاخوف چنین نهاد که از شهر بیرون رفته در باغشاه سپاه بسر خود گرد آورد، که هم خود را نگه دارد، و هم نقشه بر انداختن مجلس را بیابان رساند، و خواهیم دید که فردای آنروز از شهر بیرون رفت. بدینسان یکدوره نوینی برای کشاکش مشروطه و خود کامگی باز گردید که سیزده ماه کمابیش کشید و در میان خونهای بسیار ریخته گردید، و سرانجام محمدعلیمیرزا دست از پادشاهی برداشته خود را بکنار کشید. مادر این بخش داستان این یکدوره را هرچه گشاده تر خواهیم نوشت.

روز پنجشنبه چهاردهم خرداد (۴ جمادی الاولی) در تهران يك **بیرون رفتن محمد**
علیمیرزا از تهران روز شگفتی بود در اینروز با ممدادان مردم تهران از خواب برخاسته بکارهای خود پرداختند. کسی بیم نداشته نمیدانست چه رو خواهد داد. ولی چون سه یا چهار ساعت از روز گذشت (ساعت هشت و نیم) ناگهان غوغای بزرگی از کانون شهر برخاسته در سراسر آن پیچید؛ یکدسته سربازان سیلاخوری پاچه ها را ورمالیده، آستین ها را بالا زده، فریادکنان و دادزنان، بیکبار از خیابان درالماس بیرون جستند، و در خیابانها باینسو و آنسو دویده آواز بکیر، ببند، راه انداختند. بهر کسی رسیدند زدند و یالختش کردند. گاهی نیز تیرهایی بهوا انداختند. پشت سر ایشان دو فوج قزاق سوار، تفنگها بر سر دست، با یکتوب همراه خود پدید آمده، تاختکنان راه بسوی دارالشوری پیش گرفتند، چنانکه هر کسی میپنداشت بکندن بنیاد مجلس می شتابند. در همان هنگام يك تیپ قزاق پیاده میدان توپخانه را فرا گرفتند.

این غوغاها و تاختها که بیکدم روی داد مردم راهراسان گردانیده سراسر شهر را بجنبانید. در خیابانها هراس همگی را گرفته و هر کسی بی پناهگاهی می شتافت. دکانداران دکانها رامی بستند. شاگردان از دبستانها بیرون ریخته ترسان و لرزان بسوی خانه های خود می دویدند. درشکه ها تند کرده پروای رهگذران نمیداشتند و هر کسی می پنداشت جنگ آغاز شده بزودی آواز توپ و تفنگ از پیرامون مجلس خواهد برخاست. در گرما گرم این آشفتگی بود که ناگهان کالسکه شش اسبه شاهی از درالماسی بیرون شتافت، شاه درون کالسکه نشسته لیاخوف و شاپشال با شمشیرهای آخته بدست در چپوراست، و سوارگان قزاق در پس و پیش، باشتاب روانه گردیدند و چون بمیدان

توپخانه رسیدند بدست چپ پیچیده بخیبان فرما فرما (۱) و از آنجا بقزاقخانه (۲) درآمدند. قزاقان نوای «سلام» نواختند. ولی اینان جز اندکی درنگ نکرده دوباره راه افتادند. و از در شمالی بیرون رفته خیبانها را بشتاب در نور دیده خود را بیباغشاه رسانیدند.

آن دسته قزاقان که بسوی مجلس تاخته بودند از کنار مجلس گذشته و خیبان را تا آخر پیچیده از درون بیرون رفتند و پس از نیم ساعت از دروازه دیگر باز گشتند. کم کم آرامش پدید آمده سربازان و سوارگان و همه درباریان از هر کجا دسته دسته روی بیباغشاه نهادند. دکانها را که بسته بود دوباره باز نمودند.

شاه میخواست از شهر بیرون جسته در باغشاه لشکر بیاراید و به آسودگی با مشروطه نبرد کند. پس از ظهر دستخطی از شاه بیرون داده شد بدینسان:

و جناب اشرف مشیرالسلطنه چون هوای طهران گرم و تحملش بر ما سخت بود از اینرو بیباغشاه حرکت فرمودیم پنجشنبه ۴ جمادی الاولی عمارت باغشاه،

همانروز سیمهای تلگراف را پاره نمودند تا خبر شهرهای دیگر نتوانند رسانید سیم کمپانی که از آن انگلیسیان می بود آن را هم پاره کرده بگردن گرفتند که تا واوتش را بپردازند. نیز قورخانه و افزار جنگ را از شهر بیباغشاه کشیدند. پیدا میبود که نقشه بیمناکی در کار است و شاه آخرین زور خود را در بر انداختن مجلس بکار خواهد برد. هم پیدا می بود که همه سوگندها و پیمانها پشت پا زده و اینست شاپشال را که از دشمنان بزرگ مشروطه می بود و بخواهی عضدالملک و دیگران دوروز پیش او را با کسان دیگری از دربار بیرون رانده بود اکنون با شمشیر برهنه بپهلوی کالسکه شاهی انداخته است.

چون این غوغا در شهر پیچید، از همه جا کسانی از باشندگان انجمن ها، با افزار جنگ یا بادست تھی، بمسجد سهسالار شتافتند، و باز انبوهی پدید آمد. ولی چون دیدند گزند، در پیش رو نیست پراکنده شدند. اما مجلس، چون پسین همانروز بر پا گردید در برابر چنین پیشامدی بیک رفتار خشکی پرداخت، و من بهتر میدانم برخی از گفته های نمایندگان را در اینجا بیاورم:

«رییس - در جلسه قبل اینجا مذاکره شد که يك هیئتی از طرف مجلس مقدس بروند بخانه جناب آقای عضدالملک این هیئت رفته و معلوم شد تمام مقاصد امرا و وزرا را اعلیحضرت همایونی قبول فرموده و قتیکه جناب عضدالملک و آقای مشیرالسلطنه حضور مبارک اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده بودند این هیئت و کلا را اعلیحضرت همایونی خواسته بودند لهذا هیئت مزبور هم از آنجا بحضور همایونی شرفیاب شده بی نهایت اظهار تشکر از این رفیع غایله نموده اند و دیروز هم جناب مشیرالسلطنه بدربار رفته مشغول تنظیم امورات بودند و بوزیر دربار هم پیغام داده شد که بروند بدربار مشغول

(۱) خیابان سپه امروزی.

(۲) همانجا که امروز کاخ وزارت خارجه و باغ ملی برپاست.

تنظیم در بارشوند و امروز صبح هم موکب همایون بجهت سیاحت بیباغشاه تشریف فرما شدند گویا زمان تشریف فرمایی از سربازهای سیلاخوری بعضی حرکات ناشایست بروز کرده که کسبه میخواستند آنکس را ببندند و اینجا اطلاع حاصل شد بتوسط تلفون غدغن شد که بازارها را ببندند بجهت آنکه مسئله مهمی نبوده و وقوع اینحرکات مورد اعتنا نیست که داکین بسته شود و بعد جناب مشیرالسلطنه را هم که برحسب دستخط اعلیحضرت همایونی رئیس الوزرا هستند ولی هنوز در مجلس معرفی نشده اند و روزشنبه با هیئت منتخبه خودشان در مجلس مقدس معرفی خواهند شد بمجلس احضار شدند درباب



پ ۱۷۹

شادروان بهبهانی

نظم شهر با حضور حکومت و رئیس اداره نظمیه مذاکرات لازمه بعمل آمده قرار شد که سیصد نفر از قوج و صد نفر قزاق در تحت اداره نظمیه باشند که شهر را کاملاً منظم بدارند و راه شمیران را هم قرار شد بسردار فیروز سپرده شود که آنخط را در کمال امنیت حفظ کند چون این خبر اهمیت پیدا کرده بود لهذا محض اطلاع آقایان و کلاه محترم تفصیل را اظهار داشت که مسبوق شده و بدانند مسئله اهمیتی نداشته .

حاج سید باقر - این سربازهای سیلاخوری مگر صاحب منصب ندارند که در این شهر اینطور حرکات وحشیانه کرده مردم را متوحش می کنند و صاحب منصب آنها مسئول نیست ؟ رئیس - در خصوص این مسئله هم بجناب رئیس الوزرا و وزیر جنگ اظهار شد که چرا این سربازان بواسطه بروز اینگونه حرکات مردم را متوحش میسازند ؟ جواب گفتند که میرویم در این باب تحقیق کرده آنها را بمجازات میرسانیم و من بعد صاحب منصب آنها را مسئول قرار میدهم که دیگر اینگونه حرکات از آنها بروز نکند .

ببینید چگونه خودشان را دست می انداختند ! آنها کارشکنی های آشکار را بروی خود نیاورده از اینکه شاه چند روز پیش از آن بدروغ درخواست هایی را پذیرفته بوده سپاسگزاری می نمودند .

شب همان روز امیربهدادر از سفارت روس بیرون آمده او نیز بیباغ شاه شتافت ، و بازارشته کارها بدست گرفت .

آدینه و شبیه با آرامی گذشت . شاه و درباریان با آمادگی می پرداختند . ولی مجلس بیش از این کاری نمیکرد که آزادبخوانان را آرام گردانیده از هر کوشش باز میداشت ، روز یکشنبه هفدهم خرداد (۷ جمادی الاولی) دسته ای از قاجاریان خانه عضدالملک همراهِ خود او بیباغشاه رفتند . محمد علی میرزا همان روز پنجشنبه که در بیباغشاه استوار گردید عضدالملک را بدانجا خوانده چنین گفته بود : ما که درخواست امیران و وزیران را پذیرفتیم و کسانی را که آنان میخواستند از دربار بیرون کردیم دیگر بهره چه در خانه شما فراهم نشسته اند ؟ .. چنانکه شیوه نوکرست بدربار بیایند و از ما نوازش یافته ایمن گردند . عضدالملک چون بخانه برگشت چگونگی را با قاجاریان و دیگران بمیان نهاد و آنان برفتن خرسندی نمی نمودند ، و گفتگو همچنان در میان میبود تا امروز چند تنی را از سران برگزیدند و با عضدالملک بیباغشاه فرستادند .

اینان بتزد شاه رفتند ، و سخنانی که گفتند و شنیدند ما نمیدانیم . ولی چون بیرون آمدند و میخواستند از باغ در آیند ناگهان قزاقان گردشان را گرفته سه تن را که جلال الدوله (پسر ظل السلطان) و علاء الدوله و سردار منصور باشند دستگیر کردند . عضدالملک هرچه کوشید و میانجیگری کرد سودی نداد و خود نیز با ایشان بماند .

همانروز تلگرافخانه را که در دست سردار منصور می بود شاه پول گزافی از مخبر - الدوله گرفته باو داد ، و پولها را بسربازان و قزاقان بخشید . فرمانروای تهران که

میرزا صالح خان باغمیشه‌ای (وزیر اکرم) می بود او را برداشته مصطفی خان حاجب الدوله را گذاشت . همان روز توپهایی نیز بیرون دروازه کشیدند . از آنسوی چون هنگام پسین مجلس برپا گردید مشیرالسلطنه با وزیران نوین با آنجا درآمده کابینه را بدینسان شناسانید: مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، مستوفی الممالک و وزیر جنگ ، علاءالسلطنه وزیر امور خارجه ، صنیع الدوله وزیر مالیه ، مشیرالدوله وزیر علوم ، مؤتمن الملک وزیر تجارت ، محتشم السلطنه و زیر عدلیه (ولی چون او در ارومی می بود بایستی دستیارش بکارپرداز)

شکفت بود که نمایندگان نپرسیدند : این کابینه بمجلس شناسانیدن چیست و آن توپ بدروازه ها کشیدن چه؟ . تو گویی در پارلمان انگلیس نشسته بودند که خونسردانه کابینه را پذیرفته گفتگودر پیرامون پرگرام دولت بمیان آوردند .

فردا دوشنبه قزاقان در شهر بگردش می پرداختند، و چون تپانچه «راه نجات» یا تفنگ همراه کسی می دیدند از دستش می گرفتند. امروز جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور را همراه قزاقان روان مازندران گردانیدند . نیز دستخطی از شاه ، زیر عنوان «راه نجات و امیدواری ملت» چاپ کرده در شهر پراکنده کردند که می باید گفت «آگهی جنگ» با مجلس و مشروطه می بود و ما اینک آنرا در پایین می آوریم :

راه نجات و امیدواری ملت

«ملت قدیم قوم ایران فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند البته خوشوقت نخواهند ، بود که دولت شش هزار ساله ایشان پای مال هوی و هوس مشتی خائن خود غرض خود خواه که بکلی از شرف ملیت دور و از حیثیت انسانیت مهجورند گردد البته راضی ، نخواهند بود که بدبختانه دستخوش خیالات فاسده دزدان آدمی کش شوند یکی ، بطمع وزارت و دیگری بخيال ریاست بعضی بملت جلب فائده برخی بواسطه کسب ، تسلط و اقدام بامور نامشروع ساده لوحان بیچاره را بمنابین مختلفه هر ساعتی بزبانی و هر روزی بیبانی فریفته آنانرا آلت کار و ایادی اعتبار خود قرار دهند بعموم فرزندان ، خود اعلام مینماییم که در اینصورت چندی نخواهد گذشت از دولت و ملت جز اسمی ، باقی نخواهد ماند و بکلی رشته قومیت و قوای مملکت از هم گسیخته خواهد شد چنانچه ، بسالهای دراز و اتلاف نفوس صنایع مملکتی و عقلائی ملت از عهده اصلاح آن نتوانند ، برآمد بدیهی است اشتباهی نخواهند داشت که شخص همایون مادر این مدت تاجه پایه در ، پیشرفت مشروطیت و آسایش و صلاح حمال مملکت اقدامات فرموده از هیچ اقدامی ، فروگذار نفرمودیم هرچه گفتند شنیدیم و هرچه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهل و انعامش نمودیم چه عهد ها بستند که نشکستند چه پیمانها که پیاپان ،

و نه بردند آیا دیگر از برای شما شبهه باقی مانده که معدودی مفسدین قصدی جز خراب کردن خانه شما ندارند آیا نمیدانید که نمیخواهند رابطه اتحاد حقیقی در میان دولت و ملت برقرار بماند صراحتاً بشما میگویم که بهیچوجه من الوجوه ممکن نیست بیش از این ، دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مفرضین صرف نظر فرماییم ،



پ ۱۸۰

این پیکره نشان میدهد یکدسته از سران اسلامیه را، آنکه در میانه چوب بدست ایستاده مقتدر الدوله و در دست چپ او میر هاشم و پس از وی رحیمخان است . در دست راست مقتدر الدوله تقیخان رشیدالملک و پس از او حاجی میرمناف ، و پس از او زرغام است .

« و این حرکات ناشایسته را بازیچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فشار ظلم مفسدین ،
 « ایران خراب کن بگذارم ایران بطوریکه دستخط فرموده و بموم دول اعلان فرموده -
 « ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است و کلا و مجلس شورای ملی ،
 « در کمال امنیت و قدرت بشکلی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد ما هم ،
 « جداً در اجرای دستخط و مرحمت سابقه خودمان جاهد و سعی تجار و کسبه رعایا ،
 « عموماً در امان و بکار خود مشغول مفسدین بی هیچ قبول و واسطی مخدول و منکوب هر ،
 « کسی از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد شد البته ملت نجیب ،
 « ایران و فرزندان عزیز من این اقدام حیوة بخش شاهانه را شایسته هر گونه تشکر ،
 « دانسته مقاصد حسنه ما را در نظر داشته و بهیچوجه از همراهی فروگذار نخواهند نمود ،
 « (محمد علیشاه قاجار)»

سیمهای تلگراف را که پاره کرده بودند مخبرالدوله دوباره بست و این راه نجات، یا «آگهی جنگ» را بهمه شهرها رسانید، که در همه جا فرمانروایان آنرا بچاپ رسانیده در شهر پراکندند. پیش از آن در شهرها آگاهی از چگونگی نمی بود. این یکی از نافعیهای مجلس بود که با آنکه از دو سه هفته پیش، نشانه هایی از این بدخواهی دربار، در بیرون پدیدار می بود خود را بنافهمی زده پروا نمیکرد و بشهرها آگاهی نمی فرستاد. بلکه چنانکه دیده ایم با فرستادن تلگرافهای سپاسگزاری آنان را می - فریبید، سپس چون شاه بیاعشاه رفت و پرده از کار برخاست باز بشهرها آگاهی نفرستاد تا سیمهای تلگراف بریده شد. این بود در شهرستانها مردم نا آگاه ماندند، تا روز سه شنبه این راه نجات بآنها رسید.

همان روز دوشنبه بهبهانی و طباطبایی تلگرافی برای تبریز و دیگر شهرها نوشتند که چگونگی را آگاهی دهند و یآوری خواهند، و چون دسترس بتلگرافخانه تهران نمیداشتند، آنرا با دست دوتن از مجاهدان گیلان بقزوین، بنزد میرزا حسن رییس - المجاهدین فرستادند که از تلگرافخانه آنجا بشهرها رساند، و اینان باشتاب روانه گردیده یکروز بقزوین رسیدند، و میرزا حسن نوشته دو سید را با تلگرافی از خود بشهرها رسانید. ولی پیداست که این دیرتر از نجات، رسید. اینک تلگراف دو سید را در پایین می آورم:

« خدمت علمای اعلام و حصون اسلام انجمن ولایتی و سایر انجمنها تبعید چند نفر ،
 « از دربارها از قبیل امیربهدر که از اول مشروطیت بشدت مشغول افساد و اخلاص روابطه ،
 « بین ملت و سلطنت بوده دست فسادشان بدامن خارج دراز گشته استقلال مملکت را ،
 « در معرض خطر عاجل گذاشته بانواع وسائل مناسبه از حضور همایونی استدعا شده بود ،
 « چند روز قاطبه امرا و سرداران در منزل حضرت اشرف عضدالمک متحصن و تبعید آنها ،
 « را از دربار استدعا نموده و قبول شد ولی بازار قوه بفعل نرسید روز پنجشنبه اعلیحضرت ،
 « بصورت خیلی موحشه بگفتند بیاعشاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی ،

« در آنجا تشکیل داده دیروز یکشنبه در موقع شرفیابی چند نفر از سران امرا را امر ،
 « بتوقیف فرموده بیرون دروازه ها توپ گذاشته از حالت حاضره موحشه خیلی اهالی ،
 « مشوش سیمها مقطوع اقدامات درباریان کلیناً بانهدام اساس مشروطیت و مجلس ،
 « قریب وقوع (عبدالله الموسوی بهبهانی) (محمد بن صادق طباطبایی)»

چنانکه در راپورت های لیاخوف خواهیم دید، در همین روز دو شنبه (که ۲۶ مای روسی می بود) محمد علی میرزا اورا بیاعشاه خواسته باز پس اندیشه خود را در باره پذیرفتن پیشنهاد روسیان و سپردن کار بدست لیاخوف آگاهی داد.

روز سه شنبه نوزدهم خرداد (۹ جمادی الاولی) انجمنهای تهران بجوش و جنب پرداخته باز بمدرسه سپهسالار آمدند. نخست انجمن شاه آباد که از انجمنهای بزرگ و بنام می بود با افزار جنگ و رده و شکوه آمده سپس انجمن های دیگر پیروی نمودند، و هر انجمنی یکی از حجره ها را گرفته لوحه خود را بر در آن آویخت. روز نامه مجلس می نویسد: یکصد و هشتاد لوحه بشمار آمد. از اینجا توان دانست که چه انبوهی در میان می بوده. از حیاط مدرسه دری بهارستان باز کرده بودند و هر دو حیاط پر از آدمی می بود، و بشیوه همیشگی ملك المکلمین و سید جمال و دیگران بمنبر رفته بمردم گفتار می راندند و باز سخن از شکسته شدن قانون اساسی بمیان آورده خرده ها بشاه می گرفتند.

چهارشنبه و پنجشنبه بدینسان سپری گردید. اینان در مدرسه و بهارستان در کار شور و خروش می بودند، و از آنسوی فزاقان همچنان در شهر گردیده بدست هر که افزار جنگ می دیدند می گرفتند و بدین دستاویز آزار بمردم رسانیده چه بسا جیبها و بنلها را تهی می گردانیدند. شاه ولیاخوف بسیج کار خود می کردند. از اینسو مجلس با خون سردی روز گزارده بیکرشته گفتارها و بیامها بس می کرد.

روز آدینه بیست و دوم خرداد (۱۲ جمادی الاولی) غلامرضا خان سرهنگ فزاقخانه از سوی شاه بمجلس آمده چنین پیام آورد: « گرد آمدن انجمنها در مدرسه و بهارستان نیکی نمیدارد. بویژه که پاره جوانان افزار جنگ همراه می دارند. آنان پراکنده شوند تا ما خودمان با مجلس گفتگورا دنبال نموده بپایان رسانیم، و در همان هنگام با دستور شاه توپها بدروازه های دوشان تپه و شمیران گزارده گردید.

این پیام و توپ کشی هنایش شگفتی کرد، و در زمان بهبهانی و طباطبایی و تقیزاده و ممتازالدوله و مستشارالدوله و دیگران بمدرسه شتافته از مردم خواستار پراکندگی شدند. مردم نپذیرفته بنوعا برخاستند. بهبهانی نیز دودل گردید. لیکن تقیزاده ایستادگی کرده چنین وانمود که رازهایی در کار است، و از هر راهی بود مردم را از آنجا پراکند. تنها از هر انجمنی یکی دوتن بهر نگهداری کاجال و افزار بازماندند.

این کار، توده آزادبخواهان را سرافکننده و نومید، و دشمنان را پسرزنش و نکوهش دلیر گردانید. همان شب یوزباشی مهدی که از پیشگامان آزادی بوده، و در زمان سرزیری عین الدوله آسیب و گزند سخنی از دست دولتیان کشیده بود، (۱) از بس ترس و نومیدی، تریاک خورده خود را کشت، و نخستین قربانی دورنگی نمایندگان او بود. این پراکندن مردم جز از راه درماندگی نبود. مجلس را در این هنگام سرکلافه را گم کرده نمیدانست چه کند. ولی نمایندگان شکستی بخود راه نداده، آنرا یک شاهکار سیاسی وانمودند: «ملت را آنارشویست قلم داده بودند میخواستند میان ملل متمسکانه بدنام سازند. حال دیگر نمیتوانند کاری کنند. ملت مظلومیت خود را بمال اثبات نموده» (۲)



پ ۱۸۱

علی مسیو با دوپسرش (حاجی خان وحسن)

- (۱) داستان او در صفحه های ۸۶ و ۹۰ بخش یکم خوانده شود.
(۲) جمله هایت که تفسیر شده گفته است.

با این فلسفه باقی دل‌های خود را شاد گردانیدند. در روزنامه مجلس جمله های شکستی می نویسند که می باید در اینجا بیاورم:

«متفرق شدن عموم انجمنهای ملی روز جمعه ۱۲ شکست فاحشی بمفسدین بی ایمان»
«داد و سدی بسیار محکم جلو شرارت و فساد کشید. زبان بدخواهان که نسبت های تنگین»
«داده و شورش طلب فتنه جوشان می گفتند بسته گردید و بر دوست و دشمن معلوم شد که»
«ملت سر بلوا و آشوب ندارد و با شتم و استعمال قوه کار نمیکند بلکه همان قسم که»
«از روز اول بگریه و زاری حقوق مسلوبه خود را خواسته و گرفته اند بعد از این نیز»
«تغییر مسلک نداده و با مظلومیت و افتادگی از بزرگان خود و شخص اعلی حضرت جبر»
«کسور وارده برده اصل از قانون اساسی را مسئلت دارند ...»

ما که راپورتهای لیاخوف را در دست می داریم نیک میدانیم که شاه و او چه ارجی باین پراکنده شدن مردم میدادند. چرا بایستی ندهند؟! .. اگر این پراکنده شدن نبود و مجلس اسنوار ایستاده بسیج افزاری کردی آزادبخواهان بدلیبری افزوده روز بروز شماره جنگجویان بیشتر شدی. پاره ای از روی غیرت و مردانگی و پاره ای بآرزوی نام و آوازه تفنگ برداشته آماده کار شدند، چه بسا که کسانی از دولتیان باینسو گراییدندی چه بسا که شاه و لیاخوف کار را دشوار دیده از دنبال کردن نقشه خود باز ایستادندی. از کجا که خواست آنان از این پیام فرستادن و توپ کشیدن آزمایش نمی بوده که چون آن پراکنده شدن را دیده اند بدلیبری افزوده اند؟! .. از کجا که در میان سران آزادی کسانی با دربار راه نمیداشتند و این پراکندن مردم را بسود دربار نمیکردند؟! .. هر چه هست این یک لغزش و ناهمپی از سران مشروطه خواهی بود.

چنانکه گفتیم در اینمیان محمد علی میرزا با لیاخوف و سفارت روس راپورتهای لیاخوف گفتگو را دنبال می کرد و لیاخوف و کارکنان سفارت چگونگی را به پترسبورگ و تفلیس (که کانون لشکری قفقاز در آنجا میباشد) راپورت می فرستادند و پاسخ می گرفتند، و چون چهار تا از راپورتهای لیاخوف بدست افتاده و در دسترس ماست و اینها گذشته از آنکه خود یکسند تاریخی و سیاسیست، چگونگی نقشه را نشان می دهد. دوتای آنها را که یکی در نوزدهم خرداد و دیگری در بیست و سوم آن (۲۷ و ۳۱ مای روسی) فرستاده شده و خود درباره این گزارشهاست در پایین می آورم.

چنانکه دیده می شود این راپورتهای نهانی بوده، و اینکه بدست افتاده یک داستانی میدارد: پانوف بلناری که از آزادبخواهان روسپان می بود و سپس در ایران با آزادبخواهان و شورشیان ایرانی پیوست و مانامش را در جای خود خواهیم آورد، اینزمان بنام نماینده روزنامه «رج» روسی در تهران می زیست و بنزد لیاخوف آمد و رفت می کرد، از این راپورتهای آگاهی یافته و از هر راهی که بوده نسخه های آنها را بدست آورده و در زمان بنزد یکی از انگلیسیان که در پترسبورگ میزیسته فرستاده، و آن انگلیسی اینها را بزبان خود ترجمه کرده نسخه های آنها را بلندن بنزد پروفیسور براون فرستاده، و

چون براون و بکدسته از مردان سیاسی انگلیسی ، با خشبیج رفتار دولت خودشان ، از آزادی ایران هواداری نموده باین رفتار روس در ایران خرده گیری مینمودند ، آنها را دستاویز خوبی برای خود دانسته بیدرنگ پراکنده گردانیده اند . سپس براون هر دو از روسی و انگلیسی آنها را در کتاب خود « شورش ایران » بچاپ رسانیده . نیز شیخ حسن نامی از تبریزیان در کیمبرج آنها را بفارسی ترجمه کرده و بروزنامه شمس در استانبول فرستاده که روزنامه های دیگر فارسی از آن گرفته اند . سپس نیز بکتن از آزادیخواهان روس بنام « م . پاولویچ س . ایرانسکی » نسخه روسی آنها را در یک روزنامه نهانی روس پراکنده گردانیده ، و در نتیجه این دولت روس ناگزیر گردیده که آنها را دروغ ساخته بشناساند . ولی پیداست که این جز از راه ناچاری نبوده . هر چه هست ما هر چهار راپورت را در چند زبان در دست می داریم و فارسی آنها را از روی ترجمه شیخ حسن خواهیم آورد . در اینجا دوتا از آنها را می آوریم :

محرمانه راپورت نمره ۵۹

« جناب جلالتمآبا در بیست و ششم مه روسی (هشتم ژون فرنگی) اعلیحضرت شاه ، مرا با ترجمان اول سفارت بیباغ شاه دعوت کرد و با تقریرات دوستانه موافقت خود ، را به تکلیف سابق ، که پیش جنابعالی عرض کرده ام بشرط تدبیری که تخلیص گریبان ، از اعتراض دول اروپا بجهت تبدیل کردن حکومت مشروطه باستبداد قدیمی ممکن ، باشد بیان کرد و منضمّاً بموافقت خود گفت که خواهش اینست که هر قدر ممکن است ، خونریزی کمتر باشد ولی من باین خواهش اوجسارت کرده در جواب گفتم که خونریزی ، در این جنگ مجبوری و ضروریست . چون از باغشاه برگشتیم من وترجمان مذکور ، همانشب در سفارت ترتیبی بجهت معامله آینده با آشیانه دزدان که در این شهر با ، طنطنه عظیم مجلس نامیده میشود معین نمودیم در این ترتیب که يك اساسی است از ، برای اجرای کارهای آتیه اول قراری که داده شد این بود که تا دم آخر باید مجلس ، و طرفداران او را بکلی غافل کرده و بسفارت نیز نباید گذاشت خبری معلوم شود تا ، یکدفعه کار را بمخالفت کشانده و باستعمال قوه مرتبه عسکریه آشیانه دزدان و رشوه ، خواران را خراب و حامیانش را که مقاومت و ممانعت کنند بکشیم و آنها را هم که زنده ، مانند در عدلیه محکوم و با جزاهای بسیار سخت مجازات دهیم چون حال تمام مأمورین ، و شاه در دست است که همیشه در هر کاری اعم از اینکه خوب باشد یا بد مسامحه و ، عیب جویی کرده و باین جهت تمام کارها را ناتمام میگذازند لارم دیدیم که بعد از آنکه ، ترتیباتی که معین کردیم قبول شد از طرف شاه بخود من آزادی تامه در اجرای کار ، داده شود چنانچه مجبور نباشد که امر احدی را در این کار قبول کرده باشم ولو ، از هر که صادر شده باشد تا اینکه کار بکلی تمام شود اگر چه از اوامر سابق و تعلیماتی ،

« که جناب جلالتمآبا عالی داده اید موقع و حدود قوت بنده کاملاً معلوم است ولسی باز ، جسارت کرده و استدعا میکنم که حدودات مداخله بنده را در این کار که در دست دارم غیر از ، خدمات سری که در موقع خواهم کرد معین فرمایید . وقتی که ترتیبات کار را معین ، کرده ایم از طرف سفیر و شاه تصدیق شد صورت او را بدون تأخیر بجناب جلالتمآبا ، عالی میفرستم . منتظر اوامر عالی . کولونل و . لیاخوف . طهران - ۲۷ مه (روسی) ، نهم ژون فرنگی ۱۹۰۸ »

محرمانه راپورت نمره ۶۰

« جناب جلالتمآبا ترتیباتی را که از طرف بنده و ترجمان اول سفارت معین شده ، بود سفیر بعد از آنکه اجمالاً با پترسبورغ مخایره کرد و از پترسبورغ هم با تبدیلات ، خیلی مختصر تقریباً بدون اینکه اعتراضی بکنند صلاح دیده قبول کردند اما شاه مانند ، يك ایرانی بسیار تردد کرد میترسید از اینکه خونریزی خواهد شد بنا کرد بعضی ، و تصورات بیجا کردن یعنی صلح و غیره چون این را دیدیم مجبور شدیم که وسیله قطعی ، و آخری خود را بکار ببریم که این ترتیبات از طرف دولت روسیه قبول و بهترین ترتیبات ، برای حال حاضر ملاحظه شده است اگر شما قبول نکنید دولت روسیه دیگر بهیچوجه ، از شما حمایت نخواهد کرد و هر چه هم بعد از این بشما واقع بشود خود را ، مسئول نخواهد دانست وسیله قطعی ما بسیار مهم و مسئله مؤثر بود شاه بالطبع بدون ، تأخیر قبول کرد و آزادی کامل نیز بجهت اجرا و اتمام کار داد اساسی این ترتیبات ، بقرار ذیل است : »

« اول - با پولی که از طرف سفارت و شاه داده خواهد شد رشوت دادن بوکلای ، مهم مجلس و وزرا که در جلسه آخری ترتیبی را که بایشان داده خواهد شد قبول ، و بروفقش عمل کنند . »

« دوم - تا دقیقه آخر یعنی حاضر شدن کلیه ترتیبات بطور دوستانه با مجلس ، رفتار نمودن و چنین وانمود کردن که شاه با مجلس صلح کند و همچنین داخل مکالمه ، صلح شدن شاه با مجلس . »

« سیم - سعی کردن بارشوت یا وسایل دیگر بجهت خارج کردن مردمان مسلح ، از مجلس و مسجد و انجمنهای نزدیک . »

« چهارم - اقدامات کردن که رؤسای انجمنها را با رشوت و غیره با خود ، طرفدار نموده تا در روز موعود اعضای انجمن خود را نگاهداشته و نگذارند ، بیرون بروند . »

« پنجم - يك روز پیش یا در روز اجرای کار فرستادن قزاقها با تبدیل قیافت به مجلس ، و مسجد تا از آنجا بهوا شلیک نموده و هم بهانه برای هجوم و خراب کردن مجلس بدست ،

« بدهند وهم کسانی را که در مجلس و مسجد مقاومت خواهند کرد بکشند . »
 « ششم - کمال دقت و جهد کردن برای اینکه مبادا کسی بسفارت دول اروپا خاصه ،
 و انگلیس داخل شود ،
 « هفتم - وقتیکه تمام ترتیبات حاضر شد در يك روز معینی مجلس و اطراف او ،
 را با قزاق بریکاد و توپ محاصره و خراب کردن و کشتن کسانی را که در مقابل ،
 مقاومت کنند .
 « هشتم - تسلیم کردن خانهای رؤسای مشروطه طلبان و وکلای بعد از تخریب ،



پ ۱۸۲

میرهاشم باضرفام و برادرش سامخان

« مجلس سرباز و عوام ناس که غارت کنند . »

« نهم - گرفتار کردن رؤسای مشروطه خواهان و وکلای طرفداران مجلس را ،
 « و بدار زدن و نفی کردن آنها نظر با اهمیت موقع و شخصی ایشان . »
 « دهم - بجهت آسوده کردن خیال جمهور و دول اروپا اعلان کردن که مجلس دوباره ،
 « باز خواهد شد . »

« شاه موافقت خود را باین ترتیبات بیان کرد . و گفت بهتر است که سرباز و سوار ،
 « ایرانی هم در این کار اشتراک بکنند ولی بنده بملاحظه اینکه اینوقت برای بریکاد قزاق ،
 « بهترین اوقات است که وظیفه حقیقی خود را از پیش برده و رسوخ کامله خود را در حیات ،
 « سیاسی دولت ایران محکم و اجرای خیالات آینده را آسانتر کند قطعاً و مصراً رد کردم . »
 « اما در خصوص مداخله شخصی و فعلی بنده در روز یومباردمان (توپ بستن) سفیر راضی ،
 « نمیشد و میترسید که دول سائره اعتراض کنند ولی بنده امر جناب جلالتمآب عالی ،
 « را در نظر داشتم و بملاحظه اینکه کار را بدست افسرهای ایرانی ندم (اگرچه افسرهای ،
 « ایرانی قزاقخانه صداقت خالصانه بروسیه دارند ولی هرچه باشد باز هم ایرانیند ممکن ،
 « است که در موقع اجرای کار حسیات ملی آنها را مانع شده و کار را بکلی خراب کنند) ،
 « بمداخله شخصی و فعلی خود قرار دادم من جناب جلالتمآب عالی را امنیت کامله میدهم ،
 « که در بریکاد قزاقخانه که در دست بنده است افسر و غیر افسران نظام و صداقت مخصوص ،
 « بجهت کار دارند . »

« در صورتیکه مسامحه از خارج ظهور نکند موفقیت کار را مسئول منتظر اوامر ،
 « عالی - ۳۱ مه (روسی) کولونل . و . لیاخوف ،

مجلسیان که انجمنها را پراکنده گردانیدند امید می بستند که محمد

خواستن محمد علی میرزا از خشم و تندی کاسته نرمرویی خواهد نمود . لیکن او
علیمیرزا هشت بکستاخی افزوده فردای آنروز بیرون کردن هشت تنی از سران
تن را آزادی را خواستار گردید . خواستش بیرون کردن آنها از ایران

و یا سپردن بدست او میبود از آن هشت تن یکی میرزا جهانگیر
 خان مدبر صور اسرافیل ، دیگری سید محمد رضای شیرازی مدیر مساوات ، دیگری
 ملك المتكلمين ، و دیگری سید جمال واعظ ، دیگری بهاء الواعظین ، دیگری میرزا
 داود خان بود . اما دوتن دیگر را نشناخته ایم .

در روزنامه صور اسرافیل همیشه سخنان تندى نوشته میشد و از شاه و درباریان نزدیک
 بدگویی فراوان میرفت . این روزنامه از شاپشال نکوهش دریغ نگفته او را « جهود ،
 میخواند . این بدگوییها بیشترش از آن میرزا علی اکبرخان دهخدا میبود . ولی چون یکی
 از دوتن دارنده روزنامه میرزا جهانگیرخان میبود گناهها همه بگردن او می افتاد ، و
 خواهیم دید که جوان غیرتمند قربانی این راه گردید .

سید محمد رضا را نوشته‌ایم که مرد خیره رویی میبود و در روزنامه‌اش همه گونه سخنان تند مینوشت. داستان لویی شانزدهم پادشاه فرانسه را یادآوری کرده محمد علی میرزا را بیم میداد. گذشته از همه اینها چون در یکی از شماره‌های روزنامه‌اش پرده دری بسیار کرده بود محمد علی میرزا از عدلیه دادخواهی کرد، ولی سید محمد رضا گردن کشی کرده بداد گاه نرفت و بلکه يك شماره از روزنامه خود را (شماره ۲۲) ویژه ریشخند و بد نویسی بداد گاه گردانید. سپس بيك رفتار بیشرمانه‌تری برخاسته بدکاریهایی بنام محمد علی میرزا و مادرش ام‌الخاقسان بروی چلوار بزرگی نوشته بازار فرستاد که



پ ۱۸۳

شجاع نظام مرندی با پسر خود (موسی‌الرضا)

مردم گواهی خود را در پای آن بنویسند و مهر کنند. در میان آزادیخواهان اگر کسانی شایسته کشتن میبودند نخستینشان این مرد را باید شمرد.
ملك المتكلمين چون یکی از سخنرانان توده بشمار میرفت ناگزیر در میان گفته‌هایش از محمد علی میرزا نکوهش درینج نمیداشت. لیکن ما پرده دری از او سراغ نمیداریم. همانا کینه محمد علی میرزا از جای دیگر می‌بوده: پیش از سالهای مشروطه ملك المتكلمين



پ ۱۸۴

(این پیکره نشان میدهد مظفرالدینشاه و عین‌الدوله را در اوایل مشروطه)

بگردستان رفته زمانی در دستگاه سالارالدوله بسر میبرد. سپس چون عینالدوله در زمان صدراعظمی خود با محمدعلیمیرزا دشمنی نموده میخواست او را از ولیعهدی برانداخته دیگری را از پسران مظفرالدین شاه بجای او گزارد، سالارالدوله ملک را روانه تهران میگرداند که در آن باره بکوشد. این بود ملک در تهران نماینده‌ای از سالارالدوله میبود. ولی چون جنبش مشروطه بمیان آمد او نیز همراهی نموده سالارالدوله را فراموش گردانید. لیکن محمدعلی میرزا کینه او را فراموش نکرد. بود.

در باره سید جمال همین را باید گفت. او نیز از سخنرانان توده ولی پرده در نمی‌بود. بیشتر سخنان او را در روزنامه ویژه‌ای بنام «الجمال» چاپ کرده‌اند و مادر آنها گفته‌های زشتی نمی‌یابیم. در اینجا نیز انگیزه چیز دیگر می‌بوده؛ سید جمال با همه رخت آخوندی و پیشه واعظی باسلام و بنیاد گزار آن باور استواری نمیداشته، و این را گاهی در نهان باین و آن می‌گفته. از اینرو نامش به بیدینی در رفته و این محمدعلی میرزا را به کشتن او گستاخ میگردانیده. بویژه که خود یکی از بنیاد گزاران مشروطه بشمار میرفت و راستی آنست که زبان او در پیشرفت جنبش بسیار کارگرافتاده بود.

بهاء الواعظین نیز از سخنرانان شمرده میشد و چنانکه گفته میشود در منبرها پرده‌داری هم میکرد و محمدعلی میرزا را «پسر ام‌الخاقان» میخوانده.

میرزا داود خان یکی از پیشروان آزادیخواهی شمرده میشد ولی ما داستانی که انگیزه این اندازه دشمنی محمدعلی میرزا باشد نمیدانیم. از آنسوی می‌بینیم چون پس از بمباران مجلس این را گرفتند و در باغشاه در زیر زنجیر می‌زیست باو کیفری بیشتر از دیگران داده نمیشد.

در باره دو تن از هشت تن سخنان گوناگون در میانست. در کتاب آبی تقی‌زاده و مستشارالدوله را می‌شمارد، لیکن خود مستشارالدوله آنرا بر است نمیدارد. و ما نیز انگیزه‌ای نمی‌بینیم. کسانی هم نام حاجی میرزا ابراهیم آقا را برده‌اند. ولی ما آنرا نیز بی انگیزه می‌شماریم. مستر براون، ظهیرالسلطان و حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی و حاجی میرزا علی محمد برادر را نام می‌برد. لیکن بی گمان دروغست. پس از بمباران مجلس که کسانی از آزادیخواهان از ایران بیرون رفتند برخی از ایشان پایشان بلندن رسیده و مستر براون را دیده‌اند، و چون مستر براون پرسشهایی درباره پیشامدهای ایران میکرد اینان فرصت شماره‌ده‌اند که هر یکی دروغهایی بسود خود سازند و باو باز گویند. یکی از آنان ظهیرالسلطان بوده که یکداستان سراپا دروغی در باره بردنش بی‌باغشاه و فرمان دادن شاه بکشتنش ساخته و ببراون گفته. دیگری حاجی میرزا یحیی بوده که خود و برادرش را در آن هشت تن جا داده. از اینگونه دروغها در استانبول نیز پراکنده شده بوده. یک تن شیخ مرتضی نامی که اکنون در تهران است با ریسمانی گردن خود را کبود گردانیده و در استانبول می‌گفته مرا بی‌باغشاه بردند و ریسمان برگردنم

انداختند که خفه ام گردانند. ولی فلان پیشامدی نگزاشت و رهایم کردند. این را مایه نازش برای خود می‌شمارده است.

اگر بجای اینها، یکی از آن دو سلطان العلماء مدیر روح القدس و دیگری قاضی ارداقی را شماردندی بر استی نزدیکتر بودی، زیرا خواست محمدعلی میرزا آن کسانی می‌بود که گستاخانه رفتار میکردند و ما دیدیم که سلطان العلماء چه گستاخیهای نابجا مینمود. قاضی ارداقی اگر چه مرد بد زبانی نمی‌بود و بسخن نمی‌پرداخت. ولی در دادگاه در کبفر دادن به صنبح حضرت و دیگران پافشاری بیشتر می‌نمود. ما خواهیم دید که این دو تن را که دستگیر کردند در باغشاه هر دو را نابود گردانیدند.

هر چه هست مجلس باین در خواست محمدعلی میرزا کردن نگزاشت و خود نتوانستی گزارد. بودند برخی نمایندگان پستنهاده که میگفتند: بهتر است این چند تن را بگیریم و بسپاریم و بکشاکش پایان دهیم. بهبهانی پاسخ داد و گفت: ما اگر این درخواست در باره را بپذیریم هر زمان درخواست دیگری خواهند کرد. این بود پایداری نمودند. بویژه که در این روزها آواز تبریز و دیگر شهرها برخاسته و بیای پی تلگرافها به مجلس و دیگران میرسید و این مایه پشت گرمی و استواری مجلس میگردد.

چنانکه گفتیم تبریز و دیگر شهرها تا چند روزی از پیشامد **خروش تبریز** آگاهی نداشتند. در تبریز تا دوشنبه هیجدهم خرداد (۱ جمادی الاولی) هیچگونه آگاهی نمی‌بود. در این روز رییس انجمن ایالتی بتلگرافخانه رفته میخواست با نمایندگان انجمن اردبیل در پای تلگراف گفتگو کند و در آنجا دانست که سیمها کار نمی‌کند. در این میان مخبر السلطنه رسیده او نیز میخواست با تهران درباره پیشامد بیله سوار گفتگو کند. و باو هم پاسخ دادند تلگراف کار نمیکند. کسی را بتلگرافخانه کمپانی فرستادند از آنجا هم این پاسخ را شنیدند دانستند شورش بزرگی در تهران رخ داده. رییس تلگراف این اندازه میدانست که شاه با دسته‌ای از سوار و قزاق از تهران بیرون رفته در آنجا لشکر گاه زده. این دانش خود بیم را بیشتر میگرددانید.

فردا بامدادان انجمن برپا گردیده در پیرامون پیشامد گفتگو آغاز یافت. شیخ سلیم گفت: کنون شاه یکتن از توده بشمار است، و چون قانون را شکسته باید کیفرش داد. دیگری که دلبری باندازه او نمیداشت گفت: امروز جای این سخن نیست. برای آگاهی یافتن از تهران راهی می‌جستند. یکی گفت: کسی را بپاکو فرستیم از آنجا از رشت آگاهی روشنی بدست آورد. دیگری گفت: یکی را بقزوین روانه سازیم. . . در این گفتگو می‌بودند که ناگهان رییس تلگراف از در آمده، تلگراف شاه را که برای مخبر السلطنه فرستاه بود، (همان راه نجات) که یاد کرده‌ایم) آورد.

نمایندگان چگونگی رادانسته از اینکه سیمها بکار افتاده فرصت یافته بتلگرافخانه

شناختند، که نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه تهران خواهند وبگفتگو پردازند ولی نمایندگان در تهران چگونه یارستندی بتلگرافخانه آیند. از آنسوی چون آگاهی در شهر پراکنده گردید آزادبخوانان بشور و خروش بزرگی برخاستند. تبریز را روز آزمایش فرا رسیده بود. تبریزیان از روز نخست خود را نگهدار و پشتیبان مشروطه نامیدند و کنون می بایست بکار پردازند. آنروزکه نمایندگان آذربایجان از این شهر روانه می گردیدند درمیانه پیمان بندی رخداد. آنان بگردن گرفتند که بروند و در تهران بنگهداری مجلس و مشروطه کوشند و اینان بگردن گرفتند که باداراک و جان، تا بازپسین چکه خون خود، در نگهداری آنان پافشارند. کنون اگر چه آنان چنانکه بایستی نکردند ولی اینان نبایستی از سخن خود بازگردند. نبایستی پیمان خودرا بشکنند. اگر چه دو تبرگی در شهر افتاده بیم جنگ درونی میرفت، ولی این دستاویز پیمان شکنی با نمایندگان نتوانستی بود.

تبریز چنانکه پیمان نهاده بود بالای مردانگی افراشت. همان روز علمای آزادخواه تلگرافی بشاه فرستاده در آن چنین نوشتند: « صدمه ای که از این مخالفتها خدا نکرده ملحوظست جزء اعظم متوجه بخانواده سلطنت است. »

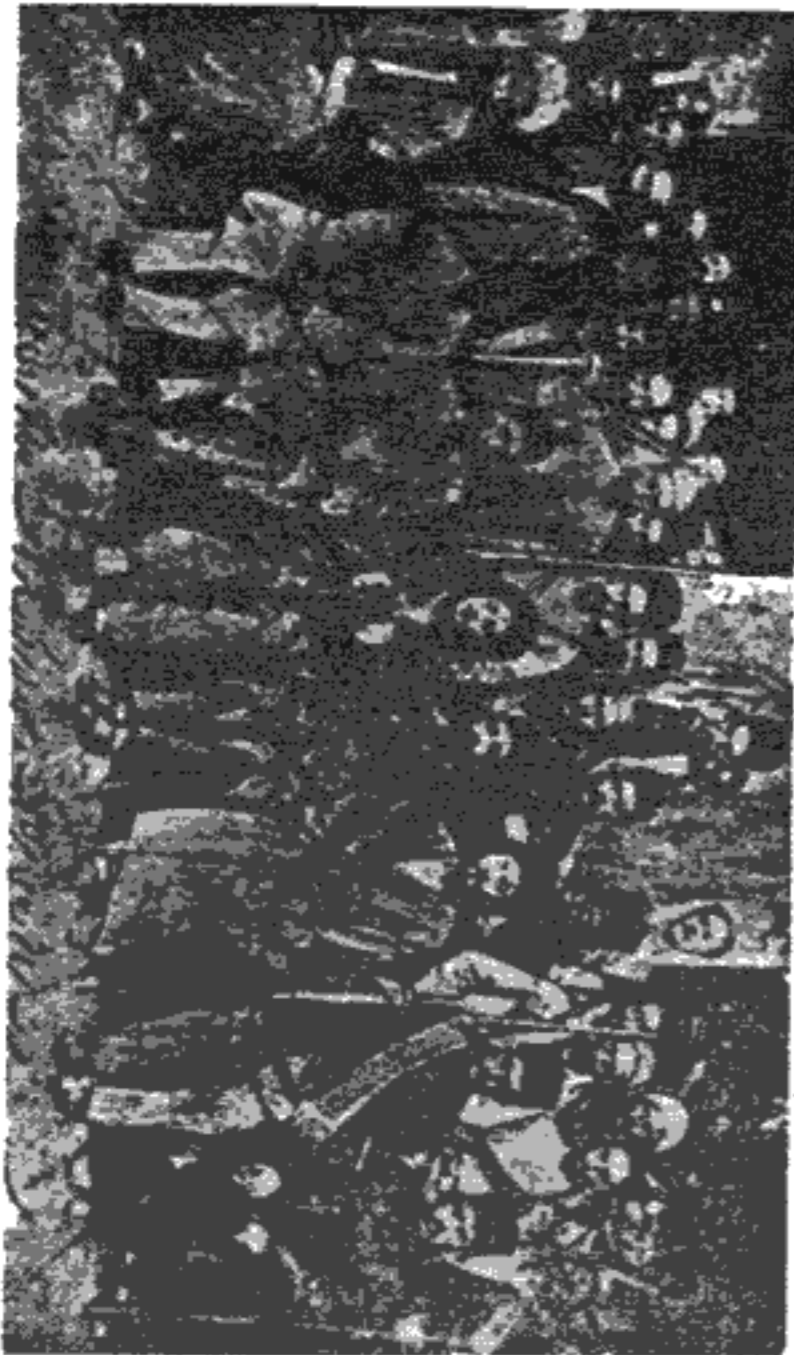
تبریزیان درون کار را نمیدانستند، و از اینکه سفارت روس پنا دُرکار میدارد و نقشه پادست لیاخوف روانیده خواهد شد آگاه نمی بودند. بلکه ناشایستگی مجلس و نمایندگان خود را نیز نمیدانستند. از اینرو باز به اندیشه چند ماه پیش افتاده، چاره را بیزاری از پادشاهی محمدعلیمیرزا شماره، فردا چهارشنبه بیستم خرداد (۱۰ جمادی الاولی) تلگراف پایین را بانجمنهای شیراز و خراسان و اسپهان و کرمان فرستادند:

« رفتار و حرکات مخالفانه و خائنانه این شخص خائن دولت و ملت و وطن مسبوق، شده بلادرتك با اقدامات مادی و معنوی مؤثره قیام نمایند که دارالشوری و مبعوثین محترم، ملت در خطر مهاجمات خائنین موقع غیرت و فطرت است که از برکت يك قوه متحده ملی، عموم ملت ایران را از شر و فساد خائنین مستخلص نموده و بسعادت ابدی نائل شویم. »
« انجمن ایالتی آذربایجان، »

این تلگراف نتیجه آنرا داد که از همه شهرها آواز بیزاری از پادشاهی محمدعلیمیرزا برخاست، و چنانکه خواهیم دید تلگرافها در میان شهرها بآمد و رفت آغازید. رشت پیش از تبریز آگاهی یافته بخروش برخاسته بود و این زمان کارهای خود را آگاهی می داد.

فردا پنجشنبه شورش در شهر بیشتر گردید، و چون سردستانان تلگرافخانه را نشیمن گرفته بودند مجاهدان دسته دسته بانجا می آمدند و می رفتند. از تهران پاسخی که می بیوسیدند نرسید. نمایندگان از آمدن بتلگرافخانه ترسیده آمرزش طلبیدند. امروز انجمن تلگراف پایین را بنجف برای علما فرستاد:

« شاه نقض قسم قرآن مجید و مخالفت مجلس در صدد تخریب اساس مقدس مشروطیت، ملت آذربایجان باتفدیه جان و مال درمداغه حاضر و منتظر امر مبارک آقایان هستیم. »
« انجمن ایالتی آذربایجان، »
از قزوین رئیس المجاهدین بتلگرافخانه آمده آگاهیها می فرستاد. بدستیاری او تلگراف پایین را برای سرکردگان آذربایجانی در تهران فرستادند:



پ ۱۸۵

این بیکره نشان میدهد بکسته از سران اسلامیه را (همان کسانیکه در بیکره ۱۸۰ سرپا ایستاده بودند)

« از تلگرافخانه قزوین بنوسط رئیس المجاهدین بموم سوار و صاحبمنصبان ،
 « کشیکخانه آذربایجان حاضرین اردوی تهران بموجب این تلگراف بهمه آن برادران ،
 « دینی و وطنی اعلام و اخطار میشود بر تمام ملت غیور آذربایجان ثابت و محقق شده است ،
 « شاه بنای مخالفت و عصیان را که با اساس مقدس مشروطیت و دارالشورای کبری گذاشته ،
 « باتکا و اطمینان شماها می کند توضیحاً و صراحتاً می نویسیم که اگر بمجرد وصول این ،
 « تلگراف بدارالشورای کبری ملتجی و تلگراف بانسانه گرفته مخایره نمودید قیما والا ،
 « بدانید که معامله يك خاین ملت و وطن در آذربایجان باخانه و کسان شماها شده بهیچ چیز ،
 « شماها ابقا نخواهد شد البته این ننگ ملی را که باعقاب شماها نیز متوجه خواهد شد از ،
 « خود بردارید . انجمن ایالتی آذربایجان »

دانسته نیست این تلگراف بسرکردگان رسیده . اگر هم رسیده نتیجه ای از آن
 پدیدار نگردیده . چنانکه گفتیم این بار بسرکردگان آذربایجانی پروای چندان نمی -
 نمودند ، ورشته بیش از همه در دست قزاقان می بود .

تبریز بيك شور و خروش ژرفی پرداخته میخواست با نیروهایی که اندوخته بود ،
 و با همه توانایی خود بدارالشوری یاری کند . ولی دوری از تهران ، و نا آگاهی از
 چگونگی کارها ، و پس از همه تنها بودن ، کوششهای او را بی نتیجه می گردانید . بازمانده
 خروش تبریز را خواهیم نوشت باید در اینجا بشهرهای دیگر پرداخته نمایشهای بیپای
 آنها را باز نماییم ، و برخی از کارهای دارالشوری را بنویسیم :

تلگرافی که انجمن ایالتی در باره بیزاری از پادشاهی محمد -
شورش شهرها یا **علیمیرزا فرستاد** ، چنانکه گفتیم ، همه شهرها را با آواز در آورد ،
نمایشهای بیبا و از همدان و اسپهان و شیراز و رشت و کرمانشاهان و استرآباد و
 عراق و زنجان و دیگر جاها ، تلگرافها به تبریز و تهران یا بشهر -
 های دیگر رسیدن گرفت . این شهرها که هیچگونه آمادگی نمیداشتند ، و از آزادخواهی
 یا مشروطه طلبی جز هابیهی راه انداختن و تلگراف بابتجا و آنجا فرستادن را نیاموخته
 بودند ، (و چنانکه خواهیم دید جزا ز رشت ، بازمانده کمترین ایستادگی از خود ننمودند)
 باز بکار افتاده تلگرافهای لاف آمیز فرستادند و نوید های دروغی دادند . بیش از همه ،
 اسپهان جلف کاری می نمود . اینها نه تنها بیزاری از پادشاهی محمد علیمیرزا می نمودند
 و برداشته شدن او را میخواستند و اسپهان پیش افتاده نایب السلطنه نیز (گویا ظل السلطان
 را) پیشنهاد می کرد ، در رویه کاری اندازه نشناخته نوید فرستادن نیرو بیاری دارالشوری
 می دادند ، و اسپهان سخن از فرستادن پنجاه هزار تن می راند . در اینمیان ظل السلطان
 نیز همبازی نموده تلگرافها می فرستاد . ما برای نمونه بگرفته از آن تلگرافها را
 در اینجا می آوریم :

از شیراز به تبریز (۲۲ خرداد) :

« خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی دامت توفیقاتهم ، تلگراف مبنی بر نقض ،
 « عهد و خلاف قسم محمد علیمیرزا رسید خیلی غریب است که ملت نجیب ایران با این ،
 « خلافهای متواتره و متکثره که هر روز ملاحظه می نماید باز آنرا بسلطنت شناخته بودند ،
 « ملت فارس که بالغ بر چهار کور است از اتراک و اعراب و عموم رعایا با ملت آذربایجان ،
 « هم رأی و عقیده است چون اهالی آذربایجان در اینگونه موارد پیشقدم بود ، اند و بهر ،
 « طریقی دستور العمل بدهند از جان و مال بهیچوجه مضایقه ندارند (از دوست يك اشارت ،
 « از ما بسردوبدن) »

« اردویی مرکب از بیست هزار نفر قشقای اعزاب و سایر ایلات مستعد حرکت طهران ،
 هستند در حفظ حقوق مجلس مقدس و اساس مشروطیت از بذل جان و مال خودداری نخواهند ،
 « داشت و انجمن ایالتی فارس و عموم ملت) »

از اسپهان به تبریز (۲۲ خرداد) :

« خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی دامت برکاتهم بمجرد استماع خبر وحشت اثر مخالفت ،
 « محمد علیمیرزای خاین با مجلس مقدس دارالشورای کبری شیدا که ارکانه انجمن ولایتی ،
 « و سایر انجمنهای ملی و عموم ملت در هیجان کلیه ادارات دولتی را تعطیل رؤسای آنها ،
 « توقیف قولا واحداً به آواز بلند با شماها هم آواز من بعد ممکن نیست این شخص خاین ،
 « هواپرست که لیاقت هیچ کاری را ندارد چه رسد بسلطنت مملکت اسلامی او را بسلطنت ببندیم ،
 « از حالا ببعد تعیین سلطان از طرف پارلمان باشد تلگرافات متعدده بمرکز لازمه مخایره ،
 « نموده ایم . (انجمن ولایتی اصفهان)

از شیراز به تبریز و دیگر جاها (۲۴ خرداد) :

« بموم ایالات و ولایات ممالک محروسه ایران اخبار می شود که این خیانت ظاهری ،
 « و سعی در خرابی مملکت محمد علی میرزارا (جز) بچگونگی نمیتوان حمل کرد چنانکه عقلای ،
 « مملکت حکم بچگونگی خمری او کرده اند . در اینحال استدعای خلع این مجنون خاین و معرفی ،
 « شاهنشاه جدید از مجلس مقدس شده است ملت سلحشور از اطراف از سواره و پیاده مجتمع ،
 « برای حرکت بدار الخلافه شده اند عنقریب بالغ بر پنجاه هزار نفر خواهد شد ساعت بساعت ،
 « سواره و پیاده از اطراف می رسد . »

« از طرف عموم ملت (انجمن ایالتی فارس) ،

از رشت بکرمانشاه :

« انجمن ولایتی اساس مشروطیت از کارشکنی محمد علیمیرزا در تزلزل دارالشوری ،
 « دچار نفوذ استبداد است عموم ملت در اجسرای نیات مقدس دارالشوری حاضر مجاهین ،
 « با تمام قوا مصمم عزیمت بتهران بسایر انجمنها اطلاع دهید . « مجاهدین »

از اسپهان بکرمانشاهان

« انجمن ملی کرمانشاه ما نایب السلطنه را معین کردیم چهارده ولایت امضا نمودند »
 « فقط کرمانشاه باقی ماند فوراً جواب (انجمن ملی اصفهان) »
 از شیراز به تبریز (۲۲ خرداد)
 « در جواب با کمال امتنان زحمت می‌دهم از این تلگراف نهایت امتنان حاصل شد. »
 « در راه ملت پرستی همه قسم امتحان داده‌ام امتحان فرزند هم لازم بود که خوب به »
 « برادران عزیزم مکشوف شود و مفاخرت مینمایم و هیچ وجه نگرانی نیست بلکه : سر »



پ ۱۸۶
 باقر خان

« وپس که نه در راه عزیزان بود بارگرائیست ... (ظل السلطان) »
 از شیراز به ...

« در همراهی ملت و خلاص علاءالدوله و جلال‌الدوله اگر مسامحه شود نه خسرو »
 « بماند نه خسرو پرست (ظل السلطان) »
 می‌توان گفت که بیش از پانصد تلگراف از اینگونه در میان آمد و شد میکرد. از همه شگفت‌تر تلگراف‌یست که رحیمخان بدارالشوری فرستاده و من در پایین می‌آورم .
 از اهر بتهران (۲۳ خرداد) :

« توسط وکلای محترم آذربایجان حضور مبارک مجلس شورای ملی شیدااللهارکانه »
 « این خادم وطن امروز در اردوی اهر هزار نفر سوار مسلح و هفتصد نفر سرباز برای »
 « انتظام امور قرجه داغ و مشکین وارد بیل حاضر نموده چون بعضی اخبار راجع بحرکت »
 « مستبدین بر خلاف مشروطیت شنیده میشود برخود لازم دانسته که باین چندکلمه »
 جسارت نمایم .

« سر که نه در راه عزیزان بود بارگرائیست کشیدن بدوش »

« حمد میکنم خالق را امروز به این ذره بیمقدار توانایی کرم فرموده بمحض »
 « اشارت از طرف ملت خود در مدت سه روز اقل سه هزار نفر سوار جنگ دیده و غالب با »
 « تفنگ پنج تیر حاضر نموده تماماً جز برای ربودن گوی نیکنامی و شرف ملت خواهی »
 « آرزویی ندارد از فضل الهی میتوانم علاوه از مصارف این عده سوار هم بر حسب لزوم در این »
 « موقع تحمل مخارج دو هزار پیاده تفنگچی را نموده و کمک بملت مظلوم خود نمایم . »
 « همین قدر عرض میکنم (گوش بر حکم و دیده بر فرمان) منتظرم و تا آخرین نفس که در خود »
 « و بازماندگانم باشد در او امر مقدسه و کلای دارالشورای ملی گوش نهایت آرزو دارد هم ندای »
 « غیبی مژده رساند (رحیم بیا) خادم همان هستم که از تهران به تبریز چهار روزه آمدم »
 « حالا از دوست يك اشارت از من بسردویدن . »

« (رحیم چلبیانلو سردار نصرت) »

این تلگرافها که بیشترش جز لاف و فریب نمیبود در تهران ارج می‌گزاردند ، و باین نمایشهای بیجا مینازیدند . با این حال تلگرافها را در مجلس نمیخواندند و بهیچیکي پاسخ نمیدادند. آن بیزاری که تبریز و دیگر شهرها از پادشاهی محمد علی میرزا مینمودند کمترین پادآوازی در مجلس نیافت. نمایندگان همچنان روز می‌گزاردند ، و چون پیش از آنکه محمد علی میرزا بی‌باغ شاه رود و این کشاکش آغاز یابد کمیسیون بنام رفیع‌الختلاف، برپا گردانیده بودند که مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و غیرالدوله و دیگران بمجلس می‌آمدند، و از اینسوی مستشارالدوله و ممتازالدوله و دیگران یا آنان می‌نشستند و گفتگوها می‌کردند ، در اینهنگام نیز امید بیشتر مجلس بآن گفتگوها

بی‌روایی مجلس
 در برابر این
 درخواستها

می بود ، و از میانجیگری مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و مانندگان ایشان که جر سود خود در بند هیچی نمی بودند و هر دو سو را فریب می دادند ، نتیجه می بیوسید . يك کشور بزرگی رشته خود را بدست آنان داده بود و آنان رشته خود را بدست این رویه کاران می سپاردند .

اگر راستی را خواهیم در این هنگام نمایندگان مجلس و سران آزادی بچند دسته می بودند : یکدسته دل از مجلس و مشروطه کننده ، و اینان نه تنها کاری انجام نمیدادند کارشکنی نیز می نمودند . همینانند که پس از برافتادن مجلس از شاه نه تنها گزند نمی دیدند نوازش و پاداش نیز یافتند . یکدسته اگر هم با دربار بستگی نمیداشتند خود کسان بیرنگی می بودند و مشروطه و خود گامگی را با یکدیگر می دیدند و ناگزیر در این هنگام خود را بکنار می گرفتند . یکدسته مشروطه را می خواستند ولی جان خود را بیشتر دوست میداشتند و در این هنگام تا می توانستند کناره جویی نشان میدادند . چندتنی نیز از دست بیگانگان میبودند که در هر پیشامدی جز پیروی از دستور آنان نمی نمودند . يك نیم بیشتر نمایندگان از اینگونه می بودند که در خور هیچ امیدی نمی بودند .

تنها یکدسته اندکی از جان و دل مشروطه را میخواستند و اینان نیز سر رشته را کم کرده نمیدانستند چه کنند ، بویژه که با آن دسته های دیگر در آمیخته در اندیشه و کوشش جدا سر و آزاد نمی بودند .

يك نمونه ای از حال نمایندگان رفتار حاجی میرزا آقا فرشی بود که در همان روزها بعنوان اینکه « امورات شخصی اینجانب در تبریز مختل است » از مجلس « مرخصی » طلبید ، و چون برخی نمایندگان پیشامد را یادآوری کرده ناخرسندی مینمودند در پاسخ گفت : « تا این انقلاباتست نخواهم رفت » . لیکن همینکه « مرخصی » داده شد بیدرنگ روانه آذربایجان گردید که هنگامیکه بمباران رخ میداد او در راه می بود ، و چون به تبریز رسید در این شهر نیز نمانده بیدرنگ روانه جلفا گردیده که از آنرا « بارو پاشا » و چون نماینده مجلس شمرده میشد حسینخان باغبان با چند تن تفنگچی تاجلفا همراهش رفتند .

اگر نيك نکریم مجلس هنوز هم گمان نمی برد که محمد علی میرزادست بتوب و تفنگ خواهد زد و چون همیشه با نماینده فرستادن و « لایحه » نوشتن کار خود را پیش برده بود این بار نیز جز در آن اندیشه نمی بود ، چنانکه در همین روزها به نوشتن يك « لایحه » (گویا باخامه مستشارالدوله) کوشیده می شد که بنام رنجیدگی از قانونشکنی های شاه و خرده گیری بر رفتار او به دربار فرستند . چون تلگرافهای تبریز و دیگر شهرها مایه دلگرمیش گردیده بود در « لایحه » تا اندازه ای زبان تند بکار می برد .

بهر حال از روز شنبه بیست و سوم خرداد (۱۳ جمادی الاولی) چون روز های سوگواری میبود ، سه روز بازارهای تهران را بستند . ولی آرامش برپا میبود و قزاقان

همچنان در شهر میگردیدند و افزار جنگ از مردم می گرفتند . در همان روزها توپهای قزاقخانه را نیز بیرون آورده بباغشاه فرستادند ، و از « ذخیره » تفنگ و فشنگ و رخت سربازان و سواران بخشیدند . روز دوشنبه میرزا سلیمان خان ربیس « انجمن برادران دروازه قزوین » را که مستوفی لشکر و دستیار وزیر جنگ نیز می بود ، دستگیر کرده



ب ۱۸۷

این پیکره نشان میدهد سید عبدالرزاق را که یکی از آزادیخواهان خونگرم تهران می بود و در روز بمباران در جنگ یا در میان داشت و سپس باستانبول رفت (این پیکره در بازگشت از تهران همراه مجاهدان گیلان برداشته شد و آنکه در پهلویش استاده دانی اوسید حسینخانست)

بی‌اعتماد بردند و در آنجا زنجیر بگردنش زده نگه داشتند. او نخستین کسی از آزادبخواهان بود که دستگیر افتاد.

همان روز در بازار جار کشیدند: «هر کسی فردا دکان خود را باز نکند و مشغول کار خود نشود افواج و سواران مالش را بیغما برده و صاحبان آنها هیچ قسم حق شکایت ندارند». این جار بزازان و دیگر بازاریان را بترس انداخته خواستند از فردا بازار را بازکنند، ولی شادروان بهبهانی دل با آنان داد. از آنسوی «انجمن اصناف» با آگاهی انجمنهای دیگر يك آگهی چاپ کرده در بازار پراکنده کردند، در این زمینه: «ما چون بنكهداری قانون اساسی سوگند خورده‌ایم در این هنگام که چند بندی را از آن قانون شکسته‌اند، باید ایستادگی نماییم و بازار را باز نکنیم و از بیمی که می‌دهند ترسیم. این آگهی در بازاریان هنابید و بازارها همچنین بسته ماند.

در همان روزها لایحه‌ای که مجلس آماده میگردانید پایان پذیرفت، و این بود شش تن را از علمای نمایندگان برگزیدند که آنرا بنزد شاه برند و پاسخ گیرند، و این شش تن روز سه‌شنبه بیست و ششم خرداد (۱۶ جمادی الاولی) با آن لایحه روانه دربار گردیدند، و ما اینک نسخه آن را در پایین می‌آوریم:

«مجلس شورای ملی مورخه پانزدهم جمادی الاولی ۱۳۲۶»

«بشرف سده سنیه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه»

«درحالتیکه از دولت چند هزار ساله ایران نمانده بود مگر اسمی بلا مسمی و قوای»
 «حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی‌قیدی داخله باسفل مراتب سقوط رسیده و سلاسل»
 «امنیت و استقلال آن خنثی بود یموعی موسوم به اراده ملوکانه که آنهم در مقابل تندباد»
 «اغراض اجانب سفیل و سرگردان رو بمخاطرات عظیمه سیر مراتب مضره مینمود چون»
 «مشیت خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء نفرموده بودند ندای غیبی اسلامیت و»
 «ایرانیات افراد اهالی را از خواب غفلت طولانی بیدار و براهی هدایت فرموده که هادی»
 «عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با»
 «وجود اختلاف مدارك بی بمخاطرات و مهالك برده بیک حرکت غیورانه از فضاحت»
 «بی حسی خودپرا دور ساخته منتبه باین دو اصل اصیل استقلال ملت و استحکام قومیت»
 «شدند که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیمه‌ایست که بموهبت الهی از طرف مات»
 «به شخص پادشاه مفوض شده است. لاجرم خواستار تغییر مسلک سلطنت شدند و اعلیحضرت»
 «شاهنشاه مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت منتهی»
 «بزرگی بر ملت نهاده نام خود را برحمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل»
 «این عطیت و تتمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلیحضرت»
 «همایونی ذخیره کرده بود این است که مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در»

«اواخر ولایت عهد و اول جلوس میمنت مانوس رضای شاهانه را به تصدیق مشروطیت»
 «جالب شده و در ۲۷ ذیحجه حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان»
 «عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده با کمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند. در صورتی»
 «که جهانیان منتظر بودند که از این تجاذب حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل و باین»
 «سرمایه سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل گردید آثار ترقی و تمدن به سرعت و سهولتی»
 «که شایسته نجات ملی و فطانت جنلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش»
 «عمومی فراهم گردد روز بروز اغتشاش ولایات و ناامنی طرق و شوارع و انقلابات»
 «سرحدات زیادتیر و در خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی و»
 «هیئت دولت و مجلس شورای ملی است و قسایمی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در»
 «صور و علل آنها شور دقیق و غسور عمیق بعمل آید هر يك از آنها لکه مبرمی است که»
 «از انتساب آن بادنی مقربین دربار هر چند قلم ایرانی را شرم آید تاریخ که در محور»
 «حقایق امور متحرك لایزال است بدبختانه در ثبت و ضبط آن شرم و ترجم نخواهد»
 «داشت تعداد آن قبایح و تذکار آن فضایح را چه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم»
 «و وقعه میدان توپخانه و غیره و غیره هنوز در السنه و افواہ مثل سال وبا و طاعون در»
 «عداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور و سرکوز اذهمان است از اثرات آن»
 «اتفاقات فضیحه هنوز دل‌های رمیده رعیت آرام نیافته و جراحت های وارده بر قلوب ملت»
 «کاملاً التیام نپذیرفته بود که باز مفسدین بی ایمان امان نداده برای اخلال روابط بین»
 «پادشاه و رعیت وقایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذی‌العقده را بوجهی شدیدتر»
 «تجدید و در ظرف دوروز از حاصل زحمات دوساله قسمت کلی را بهدر داده از جمله اصل»
 «(نهم دهم دوازدهم چهاردهم و بیست و سوم را) که روح قوانین اساسی است نقض نمودند»
 «مجدداً نونهای امید را که بهزاران آب تدبیر و خون دل در قلوب رعایا میروید از بیخ و بن»
 «برانداخته بجای آن یأس و حیرت و یأس و شدت نشانند و مخصوصاً در موقعی که سرحدات»
 «مملکت دچار مخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث»
 «نمودند که خاطر مقدس همایون را مثل مساعی و کلای ملت و وزیرای دولت و قوای»
 «مادی و منسوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند و بر»
 «مقاصد سوء خود بپردازند بدبھی است که دوام این حال ملازم است با اضمحلال دولت»
 «قدیم و قوم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب»
 «حیات حب الوطن من الایمان آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق»
 «خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هر چه در اوست آلت بازیچه»
 «چند نفر مفسد درباری به بیند دستخط همایون که روز جمعه بر تفرقه معدودی رعایا که»
 «بطور صلح و سلم جبر کسور واقعه بر قوانین اساسی و اعاده حقوق رفته خویش را منظملاً»
 «استدعا میگردند بهر تدبیر و اصول بود از طرف مجلس شورای ملی که در طی تمامی»

« طرق چاره ساعی است بموقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل ،
 « سرشك از رخ پاك کردن است درحالتی که خون دلها در فوران و کلیه ایران در هیجان ،
 « است نقض قوانین اساسی از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایرانرا با ناله و افغان ،
 « پر کرده که اگر این ناله و فریادهای یکجا جمع شوند خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی ،
 « از آن ظهور تواند کرد . »
 « بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده و انتظار مردم طهران و فشار ،
 « ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلیه امور آن بآن درتزايد و فرصت و مجال ،
 « را از دست میبرد . آنچه بطور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی ،



ستارخان

« اینهمه خرابیها و تکرر اتفاقات ناگوار که شأن عهد و شیشه دلها را یکجا می شکند و ،
 « حرمت قانون با نوامیس سوگند اسلامی یکسره بر طرف میکند دو چیز است :
 « اولاً شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ ،
 « شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمام اوقات باید در مجاری قانون سیر ،
 « نماید تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ بمعنی رسد (اصل چهل و چهارم شخص پادشاه ،
 « از مسئولیت مبری است و وزراء دولت در هر گونه از امور مسئول مجلس هستند) (اصل ،
 « چهل و پنجم کلیه قوانین و دستجات های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای ،
 « وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است) (اصل ،
 « پنجاه و هفتم اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضر ،
 « تصریح شده است) (اصل شصت و چهارم وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را ،
 « مستمسک قرارداد سلب مسئولیت از خودشان نمایند) در صورتیکه کلیه امور از جزئی و کلی ،
 « در مجرای وزارتخانه ها فیصل پذیرفت مسئولیت نیکو بود آن از شخص همایون شاهنشاهی ،
 « مرتفع و بر عهده وزراء تحقق مییابد و قدس مقام منبع سلطنت بشما میماند والا ،
 « در صورت بی اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است ،
 « که از طریق عقل و عدل خارج است و در اساسی که به تجارب هزار ساله عقل و حکمای جهان ،
 « مرتب شده است البته تصور چنین امر بی رویه و عجیب نمیکند که فعل عمرو را زید ،
 « مسئول باشد . »

« ثانیاً آنچه به یقین پیوسته است اغراض مفسدین چند که دشمن ملک و دولت و ،
 « خائن شخص شخیص همایونی هستند در میان نیت پاك و فطرت تابناک همایونی که از ،
 « مزایای سلاطین عظیم الشأن است و حقوق رعایای صداقت شمار حایل و حاجیند و هر ،
 « ساعت خاطر مقدس ملوکانه را بر صرافت هایی جلب میکنند که با خیر و صلاح عامه ،
 « فرسنگها مسافت دارد و هر دقیقه با لقاء شبهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول ،
 « مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته باقتضای خودخواهی و استبداد ذاتی خودشان ،
 « یا دروازه خدمت به مصلحت غیر متابعت قوانین مملکتی را گویا در حضور مبارک مغایر ،
 « شئون سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهر فرصتی که میبایند خاطر مقدس را بر ابقای ،
 « الفاظ و انهدام معانی اصول قانون و امیدارد لهذا مادامی که کشور واقعه بقوانین اساسی ،
 « جبران نشده و اعاده احترام قانون بعمل نیامده است و در آینده کلیه امورات در مجاری ،
 « قانونی حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که بر حفظ ،
 « تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و مثل آنچه تا حال واقع شده باردیگر نقض عهد ،
 « قانون نخواهد شد مجبوریست تامه وارد خواهد بود که وکلای ملت باقتضای وظایفی ،
 « که دیانتاً و وجداناً باشهادت خداوند و توسط قرآن مجید بر عهده گرفته اند عدم امکان ،
 « تحمل خود را به فشار فوق العاده مسئولیت یک ملت بموکلین خود اعلام نمایند . اسماعیل ،
 « محل مهر ممتاز الدوله . »

این لایحه را که بردند در بیرون در میان مردم گفته میشد : شاه باز پسین نشسته‌های پروایی بفرستادگان ننموده ، ولایحه را گرفته نخوانده . بلکه خود بدرون رفته و وزیران را با آنجا خواسته و خشمناک چنین گفته : این کشور را پدران من باشمشیر گشادند . من نیز پسر همان پدرانم ، و کشور را دوباره باشمشیر خواهم گشاد . چنانکه انجمنها مرا از پادشاهی برمیدارند من نیز خود را پادشاه نمیشناسم تا دوباره تاج و تخت را بدست آورم .

لیکن در مجلس وارونه این گفته شد . همانروز که نزدیک بشام نشست برپا گردید ممتازالدوله چنین آگاهی داد که چون لایحه را داده اند شاه فرموده : « من همانطور که از سابق کمال همراهی و مساعدت را با مجلس مقدس داشتم حالا هم دارم و خواهم داشت . من خود عاشق این اساس هستم و جواب لایحه صادر و فرستاده خواهد شد ، و چون یکی از نمایندگان پرسید که چرا لایحه خوانده نشده ممتازالدوله پاسخ داد که شاه آنرا از سر تا پای خوانده است .

پیدا است که ممتازالدوله بشیوه همیشگی مجلس برویه کاری و پرده کشی کوشیده . با آن حالیکه کشاکش پیدا کرده بود چنین پاسخی از محمد علی میرزا چه جا میداشت؟! ..

آنکاه گرفتم که او چنین پاسخی داده ، آیا درخور پذیرفتن میباشد؟! .. اگر شاه و کمال همراهی و مساعدت را با مجلس مقدس ، میداشت پس آن توپ کشیدن و نیرو بسیجیدن با بهره میبود؟! ..

روز چهارشنبه باز توپهایی را از میدان توپخانه بیاعشاء بردند . روز پنجشنبه بیست و هشتم خرداد (۱۸ جمادی الاولی) که باز مجلس برپا گردید نامه‌ای از سوی انجمنهای تهران رسیده بود ، در این زمینه که تلگراف هایی که بتلگرافخانه داده میشود میگیرند ، ولی نمیفرستند ، و با پس از چند روزی میفرستند . نمایندگان در آن باره بسخنائی پرداختند ، و شکفت آنکه گفتند : باید از « وزیر مسئول » در این باره بازخواست شود .

سید حسین یکی از نمایندگان پیشنهاد کرد که تلگراف هایی که از شهرها رسیده خوانده شود . تلگراف هایی را میگفت که بنام بیزاری از شاهی محمد علی میرزا میرسد . ولی ممتازالدوله نپذیرفته پاسخ داد : « تلگرافاتی که از ولایات و ایالات رسیده یکی دو تا نیست بلکه سیصد و چهارصد تلگرافست و هنوز هم مقتضی نشده که در مجلس قرائت شود » در همان مجلس تنها يك تلگرافی از تبریز خوانده گردید که اینک در پایین می آوریم :

« از تبریز ۱۸ جمادی الاولی - نمره ۲۶۶ وضع شهرحالتی پیدا کرده که از تحریر ، و تقریر عاجزیم از طرفی جوانان ملت داوطلبانه سواره و پیاده برای وقایه مقصود ، مقدس و حراست دارالشوری جان برکف گرفته در حرکتند و از طرفی کمیسون اعانه ، و تشکیل و اهالی با کمال بشاشت بدان اعانه بریکدیگر سبقت میجویند علم الله و شهد ، و زن های غیوره آذربایجان امروز شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالاً ،

« گردن بند و گوشواره و دست بند است که بصندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم میکنند ، و تمام اهالی با جان و مال در حفظ مقصود مقدس حاضرند و البته آن حضرات هم از ، و وقایع طهران ما را محروم نفرمایند . (انجمن اتحادیه تبریز) »

روز شنبه سیام خرداد (۲۰ جمادی الاولی) که باز مجلس برپا گردید ، و همانا باز پسین نشست آشکار آن بود ، چون حاجی سید محمد نامی از ملایان ، از نجف بازگشته و امروز را بدیدن مجلس آمده بود ، مجلسیان به پذیرایی از آن پرداختند و بسخنانستایش آمیز مفتی پرداختند ، و بدینسان نشست پایان رسید .

بدینسان مجلس خود را از پیشامد بیگانه میگرفت ، و بدینسان بی یکسویی مینمود . همینکه شاه گفته بود : « کمال همراهی و مساعدت را با مجلس مقدس دارم ، » یا گفته بود : « جواب لایحه صادر و فرستاده خواهد شد ، » بهانه بدست مجلس میداد که آنهمه بسیج افزار و نیرو را که در باغشاه کرده میشد ، و سختگیریها را که در شهر میرفت ، نادیده انگارد و بهیچ کوششی برنخیزد ، چنین مجلسی سزایش همان میباشد که یافت .

لیکن با این بی پروایی و بی یکسویی مجلس در این روزهای باز پسین ، در بیرون یکرشته آمادگیهای میرفت . آمادگیهای نارسایی که خواهیم دید نتیجه ای از آن بدست نیامد . چگونگی آنکه در روزهای باز پسین اندیشه محمد علی میرزا درباره برانداختن مجلس پیکبار بی پرده گردیده نزد هر کس بیگمان شده بود ،

آمادگیهای نارسایی که در بیرون میرفت

و دیگر جایی برای ست نهادی و بی پروایی باز نمیماند . از اینرو یکدسته از دل بستگان مشروطه یا از نمایندگان و سران آزادی ، و همچنین کسانی که گمان آسیب و گزند در باره خود می بردند ، بتکان آمده بچاره میکوشیدند . همانا از روزیکه لایحه را بنزد شاه بردند و آن رفتار را دیدند ، اینان پی بخشم درون محمد علی میرزا برده دانستند که چاره جز ایستادگی نیست و این بود باندیشه افتادند .

راستی آنست که در این هنگام در تهران ، آزاد بخواهان يك توده نیرومندی می بودند . اگر چه سامانی در کارشان نمی بود ، با آنحال خود نیرویی بشمار میرفتند ، و در میان نشان کسان جنگجو و زیر دست بسیار یافت می شدند . بویژه در میان آذربایجانیان که مردان دلیر پناهی می بودند . اینان نه آن می بودند که در برابر بریکاد قزاق و فوج سیلاخور زبون گردند ، چیزیکه هست سرانی برای راه بردنشان نمیداشتند .

چنانکه دیدیم روز آدینه بیست و دوم خرداد (۱۲ جمادی الاولی) با يك نوشته‌ای از شاه بترس افتادند و انجمنها را از مدرسه سهساله پراکندند ، و این کار که جز زبونی از خود نمودن و مردم را دلشکسته گردانیدن نمی بود ، تقبیزاده برایش فلسفه می سرود : « ملت مظلومیت خود را بدینسان پکهنه از روزهای گرانبهارا بسا

ست نهادی بسر بردند، که می باید آنها را هفته زبونی، بنامیم (در برابر هفته جوش و خروش، تبریز که خواهیم یاد کرد)، و سپس که پی بنادانی خود بردند دوباره بتلاش افتاده



ب ۱۸۹

این پیکره نشان میدهد باقر خان را با کسانی از سران مجاهدان خیابان (دو تن که در میان ایستاده اند یکی باقر خان و دیگری هاشم خان است. در دست چپ میر هاشم خان حسن دلی و در دست راست باقر خان میر علی اکبر خان می باشد. دو تن که یکی از این دو یکی از آنور ایستاده اند محمد جعفر بیگ و برادرش هستند که از دیه آمده و در جنگهای تبریز دلیرانه پا در میان میداشتند)

از روز آدینه بیست و نهم خرداد (۱۹ جمادی الاولی) دوباره انجمنها را بگرد آمدن در مدرسه خواندند. این بود انجمنها رو بمدرسه آوردند و بار دیگر انبوهی در آنجا رخ داد. لیکن در اینجا نیز يك نافرمانی از سران دیده شد، و آن اینکه بمردم سپردند که هیچکس افزار جنگ همراه نیاورد، که تو گفتی مردم را بعروسی خوانده بودند.

بدتر آنکه در این هنگام نیز یکسختی در میانشان نمی بود. گذشته از اینکه گروهی از نمایندگان پستی نموده می گفتند: «آن هشت تن بیرون روند و خشم شاه فرو نشیند»، دیگران که در اندیشه ایستادگی می بودند سخن یکی نمیداشتند. شادروانان بهیانی و طباطبایی بشیوه همیشگی خود «ایستادگی ستمکشانه» میخواستند و بجنگ خرسندی نمی نمودند. حاجی میرزا ابراهیم آقا و تقی زاده و کسان دیگری جنگ را میخواستند. بویژه تقی زاده که چون رئیس «انجمن آذربایجان» می بود و پشتگرمی بدلیری آذربایجانیان می داشت پافشاری آشکار درباره جنگ می کرد.

پیدا است که چاره جز جنگ نمی بود. چیزیکه هستدیر کرده بودند، و آنکه چنانکه خواهیم دید بسیج کار نمی کردند. اینان امیدشان بیاوری شهرهای بود و تلگراف فرستاده یاوری می طلبیدند و دشواری آنها بدیده نمی گرفتند. از اینسو در تهران دو کمیسیون یکی بنام «نظام» و دیگری بنام «جنگ» از سردار معظم خراسانی و از دیگر اروپا دیدگان پدید آورده بودند که در حیاط شمالی بهارستان در بالاخانه ها برپا میشد، و اینان بکارهایی پرداخته امیدهایی بمردم می دادند.

مستشار الدوله می گوید: شاه می گفت بان هشت تن من پول دهم که از ایران بیرون روند، و خود آنان نیز خرسندی می دادند، ولی تقی زاده نگذاشت. می گویم: این گناهی از تقی زاده نبوده. اگر آن هشت تن از ایران بیرون رفتندی باز محمدعلیمیرزا دست نکشیدی. گناه تقی زاده آن دو دلش بوده که مردم را نیز سرگردان می گردانید. از یکسو دلش میخواست بیک کاری بر خیزد و نامی در آورد، از سوی دیگر بجان خود سختی می ترسید و تا می توانست از زبان و آسیب می گریخت.

یک چیز شگفت تری در این هنگام آنست که بسیاری از آزادیخواهان از خامی اندیشه، باور نمیکردند که سربازان و قزاقان فرمانبرداری از لیاخوف کرده، راستی را با مجلس بجنگ خواهند پرداخت، و در این هنگام چنین میخواستند که دلهای آنان جویند و رام خود گردانند. گواه اینسخن جمله هایست که در روزنامه های آنروز می بینیم.

روزنامه تمدن «سفرای دول متحابه» را بیاری میخوانند. نویسنده حبل المتین بخود دل داده می گوید: «ترسی بخود راه نده از سربازی که پس از چند سال هیزم شکنی و حملی لباس پوشیده و هیچ تیراندازی نمیداند چه میهراسی؟!... هفتاد نفر هم از همان سیلاخورها در این چند روزه تفنگها را برداشته فرار کرده اند. آسوده باش که نزدیک است باصطلاح عوام کفگیر بته دیک بر خورد و پولهایی که برای این اعمال شنیع تهیه

شده عنقریب تمام می‌شود. قاطرچیان و اشرار و اوباش هم پس از سه‌کشیه پول متفرق خواهند شد. صور اسرافیل در گفتاری که گویا از خامه خود میرزا جهانگیرخان باشد قزاقان ایران را بحلالزادگی و پدر و مادر داری ستوده از چنان کسانی دور می‌شمارد که «گلوله بسینه سادات بنی‌فاطمه و علمای واجب‌الاطاعه خود» زنند و «برای ماهی شش تومان بدبختی آن جهانی و آتش قهر و غضب الهی را برای خود آماده نمایند». سپس بقزاقان می‌گوید: اگر شما سنگدلی نموده سینه‌های ما را آماج گلوله‌های خود گردانید «ما هم از این جانبازی و فداکاری عاری نداریم و هیچوقت نمی‌گوییم که چرا ما مغلوب مستبدین و بی‌دینها شدیم چرا که برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند و عنقریب خواهند رسید. ما میخواهیم با بدنهای خود زیر سم اسبهای آنها را نرم و مفروش کرده و زمین تهرانرا برای تشریفات مقدم این میهمانهای تازه رسیده از خون‌گلی خود زینت دهیم و بان برادرهای مهربان بگوییم و افتخار کنیم که ما بیم پیش صفای شهدای راه آزادی، ما بیم او این حامیان دین اسلام و ما بیم اشخاص که بمقدم میهمانان گرامی خود جان قربان می‌کنیم و ما حاضر هستی را برطبق اخلاص می‌نهم».

در این روزها یکمردانگی بسیار بجایی از سه تن علمای نجف سرزد. **یکمردانگی بجایی** چگونگی آنکه مشروطه‌خواهان در میان کوششهای خود یکی هم بنجف از علمای نجف تلگراف فرستاده از آخوند خراسانی و حاجی‌تهرانی و حاجی‌شیخ مازندرانی یاوری می‌طلبیدند. چنانکه دیدیم یک تلگراف انجمن ایالتی آذربایجان فرستاد. انجمنهای تهران ورشت و دیگر جاها نیز پیروی می‌نمودند. دوسید با شادروان افجه‌ای نیز تلگراف پایین را فرستادند:

«چند روز است اعلیحضرت بدون بهانه با هیئت موحشه در خارج ذروازه تشکیل، اردو چند نفر از امرا را بعد از دو سه روز حبس تبعید ملت در کمال استیحاخ و خوف، قتل نفوس فوق‌العاده ولایات ایران تعطیل عمومی اقدامات مجدانه سریع‌التایج، فوراً لازم است داعی عبدالله الموسوی البهبهانی الراجی جمال‌الدین‌الحسینی محمد بن، صادق‌الطباطبایی»

در نجف علمای سه‌گانه بتکان آمدند. ولی چکار توانستندی جز آنکه «فتوا» بیاری مجلس دهند. سه سید پاسخ پایین را فرستادند:

«تلگراف موحش موجب ملالت فوق‌العاده گردید. با اقدامات غیر مترقبه آنچه «متوقف علیه حفظ اسلام و مسلمین است معمول فرمایید عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجتاً «را سریعاً اطلاع محمد حسین محمد کاظم عبدالله المازندرانی»

نیز تلگراف پایین را فرستادند:

«تهران توسط آقایان حجج‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی و افجه‌ای دامت برکاتهم»

«عموم صاحبمنصبان و امراء و قزاق و نوکرهای نظامی و عشایر و سرحد داران ایران»
 «ایدهم‌الله تعالی بسلام وافر مخصوص میداریم همواره حفظ حدود و نفوس و اعراض و»
 «اموال مسلمین در عهده آن برادران محترم بوده و هست و همگی بدانند که همراهی»
 «با مخالفین اساس مشروطیت هر که باشد ولو بسا تعرض بر مسلمانان حامیان این»
 «اساس قویم محاربه با امام عصر عجل‌الله فرجه است باید تحرز و اهدا بر ضد مشروطیت»
 «اقدام ننمایند»



پ ۱۹۰

دو تن از مجاهدان تبریز (آنکه از دست چپ‌ایستاده یوسف‌خانست که اکنون نیز هست. آندیکری عباس‌علی چرن‌دایست)

سپس تلگراف آشکارتری فرستاده پادشاه و بدخواهیهای او را کردند . همچنین بتلگراف انجمن تبریز و دیگر تلگرافها با چنین «فتواهایی» پاسخ دادند . اگرچه این تلگرافها در روزنامهها بچاپ نرسید ، ولی آزادیخواهان در تبریز و تهران آنها رامیان مردم پراکندند . این بود محمدعلیمیرزا به بیم افتاده ترسید «فتواهایی» بدتر از اینها داده شود و روز بیست و هشتم خرداد (۱۸ جمادیالاولی) تلگراف درازی بعلمای نجف فرستاد که در پایین کوتاه شده او را (۱) می آوریم :

« از قراریکه بمرض رسیده در اینموقع که برای جلوگیری اشرار و ایجاد امنیت ، داخله پاره اقدامات کردیم مفسدین فرصت را از دست نداده . . . با نقل پاره عنوانات ، از آن طرف در مزاج عوام القاء بعض شبهات می نمایند . . . در هنگام ارتحال پدر ، تاجدارم . . . قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بوده از صحن شاهنشاه منفسور ، نگذشته بلکه بواسطه بعض عوایق نمیگذشت . . . من چون مخصوصاً ترقی دولت و حضانت (؟) ملت را در ایجاد و استقرار مشروطیت میدانم خودم بنفسه متصدی این امر ، شده . . . قانون اساسی را در حالتیکه پدر تاجدارم را رمق و قدرتی باقی نبود قلم را ، در دستش گزارده بعد از آن هم از ساعتی که بتخت سلطنت جلوس کردم تمام هم خود ، را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و با آن قدرتیکه در قوه داشتم و اسباب فراهم ، بود از پیشرفت این اساس تصور نورزیدم تا مشروطیت دولت که آزادی ملت است ، قرار یافت و مستحکم شد . لیکن متأسفانه این آزادی را که از لوازم استقرار ، مشروطیت بود جمعی مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسده خود که ، مابین و منافی اساس شرع مقدس اسلام بوده قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر ، رسوخ دادند . خلاصه وقتیکه در متمم قانون اساسی دیدند مذهب رسمی اهالی ، ایران مذهب مقدس جعفری . . . است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیر ممکن ، خواهد بود . . . انجمن بابیه تشکیل داده گفتگوی آزادی طایفه بمیان آوردند . . . چنانکه ، پاره از اعمال آنها مستحضر شده اید . . . حسب وظیفه شخصی لازم دانستم که بیش از این ، تحمل و سکوت را جایز ندانم . . . و چون میدانم که برای حفظ حدود (؟) و منطله ، کردن برخاطر های محترمه پاره اشتباه کاری خواهند کرد . . . لهذا یاد آور میشوم که ، مشروطیت دولت را من خودم با کمال میل و رغبت امضا کرده و در استقرار این اساس ، و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی با تمام جدخواهم کوشید انشاءالله تعالی از برکت ، توجهات مخصوصه و ادعیه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و ، سعادت دولت و ملت خودم موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدسه همه نوع استمداد جویم . »

(۱۸ جمادیالاولی ۱۳۲۶ محمدعلیشاه قاجار)

(۱) نسخه ای از این تلگراف که در دست ماست غلطهای بسیاری میدارد و اینست همه آنرا

نیاورده ایم .

این تلگراف نمونه بیشرمیت . خود را هوادار مشروطه مینماید و مشروطه خواهان را «بابی» می نامد . چنین می پنداشته که با این دروغها به علما فریب خواهد داد . ولی علمای سه گانه که از چگونگی آگاه می بودند و در پشتیبانی از مجلس و مشروطه مردانه پامی فشاردند پاسخ شایسته پاییز را فرستادند :

« طهران توسط جنابان حجج الاسلام بهبهانی و طباطبایی و افجهای دامت برکاتهم ، حضور مبارک اعلی حضرت شاهانه خلدالله ملکه بعد از ادعیه خالصه عرضه میداریم پرواضحت ، که اقدامات مجدانه داعیان محض حفظ دین مبین و قوت و شوکت دولت و ترقی ملت ، و ترفیه حال رعیت و صیانت نفوس و اعراض مسلمین بوده مکرراً هم این معنی را نصاً ، و خلوصاً تلگرافاً و کتباً بمرض رسانیده و بجواب مساعد نایل نشده حالا دستخط تلگرافی ، زیارت و موجب کمال تأسف و حیرت گردید زیرا که معلوم شد بار انفاس خاینین اثر ، سمیت خود را بخشیده لزوماً خالصانه عرض مینماییم اگر اظهارات ملوکانه همان قسم ، که مأمول است مبنی برواقعیت و بر مضمون قول حضرت شاد ولایت علیه افضل الصلوات ، و السلام خیرالمقال ماصدقه الفعال تطابق داشت چنین روزگاران سیاه برای این دولت ، و ملت دست نمیداد و اتسلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین باین حد منتهی نمیشد ، چنانکه هم کامله در اینموقع واقعاً باصلاح مملکت متوجه بود این اغتشاشات مملکت ، و ویران ساز خصوص آذربایجان که هزاران نفوس و اعراض تلف شده و میشد و ، سرحدات مملکت چنین بیصاحب نمی ماند و پای اجانب بمملکت باز نمیشد در تهران بآن ، امنیت بچنین هیئت موحش تشکیل اردو نمیفرمودید . دفع مفسدین و قلع و قمع فرق ، ضاله بابیه خذلهم الله تعالی را بوزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بر وفق ، قوانین مشروطیت اسهل مایکون و موجب مزید استحکام اتحاد بین دولت و ملت بود ، مگر گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بابیه منتشر می نمود بمرض اقدس ، نرسیده هزاران افسوس که مفسدین نمک نشناس محض پیشرفت مقصود خودشان ساخت ، اقدس ملوکانه را بچنین اقدامات موجهه باس کلی و تکرر نقض عهد و ایمان مؤکده ، آلوده و این عهد فرخنده را که سزاوار بود سر دفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامی ، ابدیه نمیشد (؟) و علی ای حال بدیهیست حفظ دین مبین و استقلال دولت ائسنا عشریه ، شیدالله تعالی ارکانها بعدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام آن بر قاطبه ، مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجباتست و این اقدام اخیر گرچه موجب ، باس کلی است لیکن چنانکه مفسدین باز هم ذات اقدس را بحالت دین پروری و ، مملکت داری بگذارند امید است که انشاءالله تعالی بحسن تدارک و اقدامیکه کاملاً ، موجب رفع وحشت عموم باشد مبادرت فرموده گسیختگی کلی را که خدای نخواست ، تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اموال ملت اقتضای دیگر خواهد داشت رضا ، نخواهند داد انشاءالله تعالی و الامر لمن له الامر . یکشنبه ۲۱ ج ۱ نجل خلیل محمد ،

د کاظم خراسانی عبدالله مازندرانی .
چنانکه دیده میشود این تلگراف در ۲۱ جمادی الاولی و دو روز پیش از بمباران
از نجف فرستاده شده و دانسته نیست که به سید رسیده است یا نه .



۱۹۱۲

شادروان سید جمال الدین افجه‌ای

لایحه ای را که مجلس برای شاه فرستاد و شاه بایستی پاسخی
پاسخ لایحه مجلس دهد ، گوید در روزهای آخر بود که پاسخ فرستاده شد . در روزنامه
از شاه ها که چگونگی مجلس و کارهای آنرا تا روز سی ام خرداد
(۲۰ جمادی الاولی) نوشته اند ، ما یادی از این پاسخ نمی بینیم ،
و پیداست که پس از آن فرستاده شده . برخی (۱) می گویند : پاسخ را سپاه کرده اند
ولی فرصت فرستادن نیافته اند . هر چه هست چون نسخه آن پاسخی اکنون در دسترس
است (۲) ما آنرا در پایین می آوریم :

«السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان»

« محمد علی شاه قاجار ۱۳۲۶ »

« بمجلس شورای ملی لایحه مشتمله بر مکتوبات خاطر و کلای ملی از پیشگاه ،
و همایونی گذشته با اینکه تمام مردم ایران و دایمی است که پروردگار عالم بحکمت بالغه حفظه
و حراست و آسایش و امنیت قاطبه آنرا بر عهده مکلفه ما و گذار فرموده و هیچگاه مقصده
و نیت ما جررفاء حال و آسایش عموم اهالی نبوده و مقصود همان نکته واحد بروز محبت ،
«متحد و تکمیل تربیت عامه است ولی جواب بعضی از مطالب اظهاریه را لزوماً مقرر ،
«و هیئت دارالشوری را ملتفت میفرماییم که در چندین جا از حدود معینه تجاوز شده است ،
«اولاً عزت و ذلت هر قوم و ملت و بقا و فنای هر دولت و سلطنتی به نص آیات کریمه محصر ،
«است به مشیت و حکمت خلاق عالمیان جلت عظمة که دست قدرت و احاطه تصورات ،
«بشریه از پیرایه این نکته کوتاه بوده و خواهد بود پس نهایت کراهت دارد که بدون ،
«رعایت حشمت سلطنت از مسلك نگارش و قاعده بیان عدول کرده متذکر چنین عبارتی ،
«باشوند (امنیت و استقلال منتهی بمویی بوده) و حال آنکه علاوه بر اینکه در مقابل زحمات ،
«و ضرب شمشیر نیاکان سلطنت ایران را ارث محقق و حق مسلم نفس نفیس خود میدادیم ،
«تا موقعی که مشیت خلاق احدیت بمقتضای آیه کریمه : قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك
«من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعزمن تشاء بيدك الخير انك على كل شئی قدير . علاقه ،
«گرفته رشتن انتظام آسایش این ملت در کف کفایت شخص همایون ما باشد استقلال ،
«و ثبات سلطنت و محافظت قوم و ملت خود را از همان قوه و بهمان اراده از لیه مستدام ،
«و بیزوال میدادیم و بهمین ملاحظه عطفوت پدران بود که محض تکمیل اشاعه عدل و ،
«داد و فراهم شدن موجبات رفاه و ترقیات ملی و استخلاص از ذلالت جهل و نادانی آراء ،
«عموم را راضی شدیم که در کلیه امور مداخله داده شود بدینجهت از روی نهایت جود ،
«و سخا سلطنت خود و دولت ایران را بتمام دول عالم در عداد دولت (کنستی تسویون) ،
«اعلان فرموده و برای تحدید حدود جریان امور مملکتی و نظام جمهور که عبارت است ،

(۱) اعتصام الملك که رئیس کتابخانه مجلس می بود و چند سال پیش درگذشت .

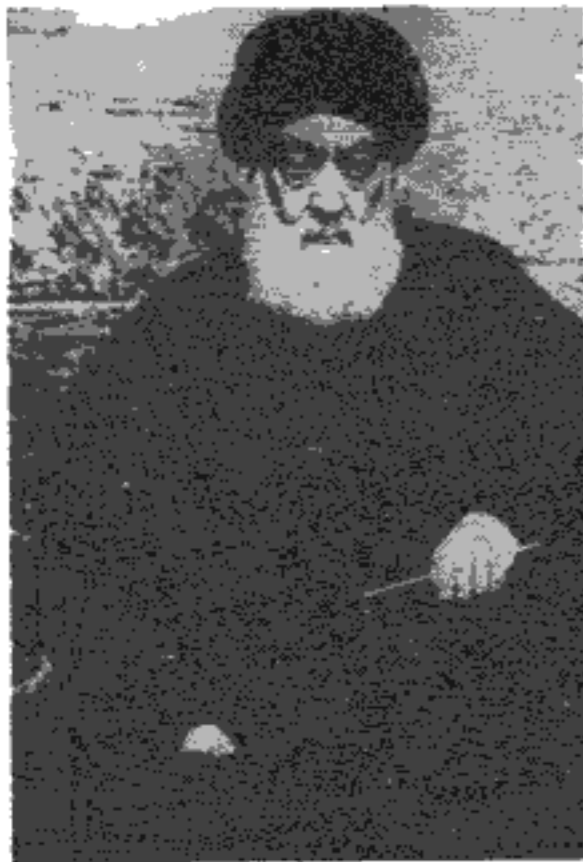
(۲) این نسخه در کتابخانه مجلس است و ما از روی نسخه ای که حاجی محمد آفانخجوانی
برداشته بودند و فرستاده اند در اینجا می آوریم .

« از سه قوه قانونیه اجرائیه قضائیه قانون اساسی را در نهایت رغبت و حرمت پذیرفته ،
 « و ممضی داشتیم که در تحت قاعده مقررہ اصل بیست و هشتم این سه قوه منفصلاً از هم ،
 « در نتیجه واحده نظم ملک و ملت جاری و ساری باشد یعنی به تصریح قانون اساسی ،
 « جریان امور را از همان سه مجری مترصد و ترقیات مملکت و نجات ملت خود را از آن ،
 « راه منتظر شدیم و در این مدت آنچه را قانون مصرح بسود متابعت نموده حتی مسئولیت ،
 « را بحکم قانون از ذمه خود خارج دانسته و در کلی و جزئی هر چه از طرف هیئت مبعوثه ،
 « باسم ملت صحیح یا سقیم پیش آمد اعتراض نداشته نهایت همراهی را با مستدعیات ،
 « ملیه در پیش وجدان خود بساقتضای تکلیف مقررہ بعمل آورده منتظر حصول ،
 « نتیجه بودیم .

« چون بنا بمتابعت قانون اساسی و از روی حلم و بردباری که خلاق عالمیان ،
 « در وجود ما ودیعه قرار داده هر قدر اصلاح امور و رفع انقلابات مملکتی را از قوای ،
 « ثلثه مترصد شده نتیجه جز بعکس ندیدیم بلکه در هر مسئله که پیش آمد نقض ،
 « قانون اساسی مکشوفه و بی پروا از طرف هیئت مبعوثه و ملت بیعلم مشهود افتاده ،
 « و برخلاف تمام قوانین عالم بتحریرک جهال کم طرف باغواهی مفسدین پرمایه (؟) باستظهار ،
 « انجمنها هر مطلب مختصری را وسیله هیجان عمومی قرار داده در مدارس شهر و ،
 « گاهی در محوطه خود مجلس تشهیر سلاح کرده مرتکب هزار گونه حرکات بیقاعده ،
 « شدند و بهمین جهت شیرازه نظام مملکت را چنان از هم گسیخته کردند که اداره نمودن ،
 « آن با شکالات و زحمات بی اندازه برخوردار است از جمله یکی از تکالیف واجب ،
 « دارالشوری که مقدم و الزام تکالیف میباشد وضع قانون قضائیه که عبارت از عدلیه ،
 « باشد بود تا باین درجه هر کس بخیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار نماید بکلی ،
 « از این تکلیف اصلیه تقاعد شده و هنوز اداره عدلیه قائم نگردیده است و بهمین علت ،
 « با وجود مشروطیت جان و مال و ناموس و شرف عموم در مخاطره و فریاد و اعدائنا ،
 « به تریسا میرسد و بواسطه مداخله هر کس در اجرائیات برای احدی امنیت باقی نمانده ،
 « در صورتی قانون بعدم مسئولیت و تقدیس شخص سلطان تصریح میکنند با مسئولیت هیئت ،
 « مجریه که عبارت باشد از دولت و مجلس شورا که جز وضع قوانین لازمه و نظارت امور ،
 « تکلیفی ندارد در هر امری شخص سلطان را طرف قرار داده و در امورات شخصیه ،
 « مداخله نموده مواد چندی از قانون را در این مورد نقض کردند بحکم قانون اساسی ،
 « قوه اجرائیه و انتخاب وزراء که بسطنت مفوض است هر کس را ما خواستیم مصدر شغل ،
 « امری نسبت بدقایق مقتضیات وقت و صلاح جریان نظم امور با رعایت روابط دول ،
 « خارجه قرار بدهیم بخلاف قانون و با هزار وسایل بعضی اقدامات غیر مقتضیه کردند ،
 « که حاجت تذکار نبوده بلکه حلم و حشمت سلطنت مانع از تصریح و تشریح کیفیات آنست ،
 « و بخلاف اصل هشتم و نهم در چند مورد رفتار شده و به تبعیض عمل گردیده قانون

« تصریح کرده سلطان مقدس است و اصل دهم مصرح است که در مواقع ارتکاب جنحه ،
 « و جنایت قوه نظمی اقدامات فوریه بعمل آورده و در مقدمه وقعه بومب استنطاق و ،
 « محاکمه مرتکبین بنا بتوضیحات روزنامه مجاکمات چه حرکات و قیحانه که بعمل میآید ،
 « که جز عظمت و همت و بغیر رفت ذات ملوکانه نسبت بملت که منزله فرزند خود ملاحظه ،
 « میشود هیچ قانون و قاعده اغماض چنین خیانتی را تجویز نمیکرد اصل هشتم اتحاد ملت ،
 « را در مقابل قانون متساوی نموده اصل دوازدهم مجازات را منحصر بطریقه مجوز ،
 « قانون کرده در چند مورد این هردو اصل نقض شده با اینکه مداخله در اجرائیات از ،
 « وظیفه مجلس خارج بوده بنقض اصل پانزدهم لایحه و نوشتجات عدیده از طرف هیئت ،
 « مبعوثه صادر شده چنانچه نقض اصل شانزدهم متضمن همین فقره شده است قانون تصریح ،
 « کرده سلطان مقدس است در اصل بیستم هر روز و هر ساعت هزار نقض و بی حرمتی ،
 « بمفاد قانون عمل آمده وجهاً من الوجوه جلو گیری نشده است شاهد مسئله جرایم ،
 « منتشره و نطق نطائین است عموماً علناً حتی در حوزة و ساحت مجلس نیز از مدلول ،
 « اصل بیست و یکم در مسئله اسلحه عدول و نقض گردیده علاوه بر اینها بزرگترین ،
 « نقض قانون از کلامه مصرحه تقدیس سلطنت اشاعه و اظهار همین عبارت عدم ،

« همراهی شخص ما با مشروطیت ،
 « است که از روی کمال عدم مبالا ،
 « در مقام ابراز چنین عقیده است ،
 « باغرض سقیم بر نمیآیند که مدال ،
 « میدارد بی اطلاعی هیئت مبعوثه را ،
 « از مسائل سیاسی و اصول قواعد ،
 « جهانیانی دوره حاضر و مایوس ،
 « می نماید شخص همایون ما را از ،
 « استداد و اطلاعات لازمه و کلای ،
 « ملت خود زیرا هنوز تا این درجه ،
 « بروابط دول و حقوق بین الملل و ،
 « لوازم ملکداری ملتفت نشده اند که ،
 « بر فرض محال خدا نکرده شخص ،
 « ما با مجلس با مشروطه مساعد نباشیم ،
 « و لکن برای بقای شرف و استقلال ،
 « سلطنت و حفظ مقام قول و قلم خود ،
 « در میان ملل معظمه سعی بحفظ ،
 « (کنستی توسیون) خواهیم بود و ،



شادروان طباطبایی

« هرگز هتك این حرف و ثقلت این تهمت را که از روی کمال بی اطلاعی ناشی شده بر خود »
 « قبول نکرده و جمعی که تا این درجه از اسامی مسائل مهمه مملکت بی اطلاع بوده و با »
 « تبییض اصول قانون با اختلاف مواقع معتقد باشند رشتہ نظم اکناف مملکت چندین هزار »
 « ساله و موجبات رفاه و امنیت جماعت کثیره ملت را که خداوند در عهده کفایت شخص همایون »
 « ما مقرر و مسئول معین فرموده از دست نداده و بیشتر از این متحمل هواپرستی اشخاص »
 « قلبی از مفرضین نخواهیم بود تا بمشیت قادر متعال و توجهات ائمه هدی و تأییدات »
 « حضرت حجة عجل الله فرجه سلطنت خود را از روی حقیقت منظم و قانون اساسی را بدون »
 « تبییض بموقع اجرا گذاریم تا عموم ملت از فواید آن بهره مند و در مهمل امن و امان »
 « آسوده و مرفه الحال باشند . »

از روز های یکشنبه سی و یکم خرداد و دوشنبه یکم تیر (۲۱ و ۲۲ جمادی الاولی) ، چون روزنامه ها بچاپ نرسیده آگاهی روشنی نمیداریم . پیداست که در این روزها چیرگی شاه بیشتر و سخنی کار فزونتر میبوده که روزنامه ها بیرون آمدن نتوانستند .

در این روزها مجلس بنام میانجیگری ، نهانی برپا میشد و گفتگوهای میان آن با دربار ، بنمایندگی مؤتمن الملك و مشیرالدوله (که این دو برادر نیز کار میانجیگری را برگزیده هر دو سو را از خود خشنود می گردانیدند) و دیگران میرفت و پیداست که هیچ نتیجه ای بدست نمی آمد .

از آن سوی آزادیخواهان در مسجد سپهسالار و بهارستان انبوه می بودند ، و نهانی تفنگ و فشنگ نیز با خود می آوردند . دیگر پرده دریده شده و کاربردشمنی آشکارا انجامیده بود . تقی زاده و دیگران امید بسیار بیاوری شهرها می بستند . تلگرافها در میان شهرها در میان آنها با تهران همچنان در آمد و رفت میبود . از تهران تلگراف های سهش انگیز بهمه شهرها فرستاده میشد ، و از آنها نیز پاسخها میرسید . تبریز ورشت واسپهان و شیراز و قزوین و همدان و کرمانشاه همگی نوید فرستادن یاور میدادند . این نویدها که (جز از آن تبریز) بیپا می بود در تهران با آنها ارج گزارده میشد و مایه پشت گرمی میکردید . اسپهان گذشته از تفنگچی ، پنجاه هزار تومان پول برای در رفت جنگه نوید میداد . آقا نجفی و دیگر ملایان با تلگراف « فتوای جهاد » برای نگهداری مشروطه میفرستادند در همان هنگام امید یاوری از علمای نجف نیز میرفت . زیرا چنانکه گفتیم سه سید ، و همچنین انجمن های تبریز ورشت و دیگر جاها تلگراف کرده چگونگی را آگاهی داده بودند .

در این روزهای بازپسین که چیرگی دربار بیشتر و ترس فزونتر شده بود با تلگراف با قزوین و ساوه گفتگو میرفت که آنها چون نزدیکتر بودند تفنگچیان خود را زودتر فرستند . کار را در هنگامش نکرده و اکنون بدینسان گرفتار فشار شده بودند .

در همان روزها دو کاری نیز از محمد علی میرزا سرزد : یکی آنکه چون حاجی میرزا حسن و دیگران از ملایان تبریز تلگرافی در نکوهش از مشروطه و مجلس و اینکه مشروطه خواهان بی دینند فرستاده بودند شاه دستور داد آنرا بچاپ رسانیدند و در شهر پراکندهند ، و این يك شکستی بآزادیخواهان گردید ، زیرا به تبریز امید بسیار می بستند ، و چون از دو تأثیرگی در میان ملایان و آزادیخواهان نيك آگاه نمیبودند ، اینرا بوارونه امید خود یافتند ، و خواهیم آورد که نمایندگان آذربایجان در همین زمینه تلگراف گله آمیزی به تبریز فرستادند .

دیگری اینکه روز دو شنبه یکم تیرماه که خود باز پسین روز مشروطه و مجلس میبود شاه تلگراف پایین را با دست فرمانروایان و حکمرانان شهرها فرستاد :

« این مجلس برخلاف مشروطیت است . هر کس من بعد از فرمایشات ما تجاوز کند ، مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود . »

از این تلگراف پیدا بود که چه اندیشه ای را با مجلس می دارد . شب آنروز هم مشیرالدوله و مؤتمن الملك آمده آگاهی دادند که شاه در برانداختن مجلس پسا فشاری میکند و فردا بکار خواهد برخاست گویا همان شب بود که کابینه نیز از میان رفت و مشیرالسلطنه کابینه دیگری را پدید آورد که وزیران اینان بودند :

مشیرالسلطنه رئیس الوزرا و وزیر داخله - علاءالسلطنه وزیر خارجه - امیر بهادر جنگ و وزیر جنگ - قوام الدوله وزیر مالیه - محتشم السلطنه وزیر عدلیه - مشیرالدوله وزیر پست و تلگراف - مؤتمن الملك وزیر فواید عامه و تجارت - مشیرالدوله وزیر علوم و اوقاف .

چنانکه دیده میشود صنیع الدوله و مستوفی الملك نبودند ، و این دانسته نیست که خود نخواستند یا شاه نپذیرفته است . (چنانکه ما این دسته را می شناسیم این گمان دوم نزدیکتر بفهم می باشد) . نیز دیده میشود که مؤتمن الملك و مشیرالدوله که سپس از سران مجلس و دولت مشروطه بشمار خواهند رفت ، در چنین کابینه ای وزیر میبودند . بدینسان روزهای بازپسین « خرده مشروطه » پایان میرسید و اکنون بداستان بمباران رسیده ایم . ولی می باید در اینجا به تبریز باز گردیم و پیشامدهای آنجا را نیز تا این زمان نوشته سپس بداستان بمباران پردازیم .

چنانکه گفتیم از روز سه شنبه نوزدهم خرداد (۹ جمادی الاولی) بود « **هفته شور و خروش** » که تبریزیان از پیشامدهای تهران آگاه شدند ، و از همانروز در تبریز سران آزادی در تلگرافخانه نشستند و با تهران و بادیکر شهرها به تلگراف فرستادن پرداختند . روزهای چهارشنبه بدینسان گذشت ، ولی از روز آدینه بیست و دوم خرداد (۱۲ جمادی الاولی) شهر حال دیگری بخود

گرفت. از این آدینه تا آدینه دیگر در تبریز يك جوش و خروش پیمائندی در میان میبود، و از اینرو آنرا هفته شور و خروش، می نامیم (بدانسان که در تهران همین را هفته زبونی، نامیدیم).

آروز آدینه، مجاهدان با افزارهای جنگی، آماده و بسیجیده، دسته دسته، بتلگرافخانه میآمدند، و چون از تلگرافهایی که میرسید آگاه میشدند، سخت میخروشیدند: ما چرا دور ایستاده ایم؟! آنهمه کوششها در دو سال برای چنین روزی میبود، از تلگراف چه برخیزد؟! چرا خود بهران نرویم؟! چرا بیاری دارالشوری نشنابیم؟! این اندیشه نخست از خود آنان سرزد، و مرکز غیبی، و انجمن ایالتی نیز خرسندی دادند. همانروز چنین نهادند دفتری در سر بازخانه باز کنند که هر که خواهان چنین سفری باشد نام خود را در آن بنویسند. نیز دفتری برای اعانه، باز کنند که در وقت سفر بسیجیده گردد.

از امروز کانون شورش سر باز خانه گردید که از هر روز در آنجا انبوهی پدید میآمد، و میدانی بان پهناوری پراز مردم گردید. کسی تا ندیده با گفتن نخواهد دانست چه شور و تکانی در میان میبود. چه پیش از نیمروز و چه پس از آن، مردم

چون انبوه میشدند ناطقان بگفتار می پرداختند و خونها را بجوش می آوردند. در یکسوم مجاهدان بنام نویسی می پرداختند. در یکسوم توانگر و کمچیز هر کسی باندازه، تومان و خواش خود، پول صندوق می پرداختند. بهتر است در این باره گفته های پرفسور براون را بیاورم: در یکروز از پهن تا شام، تنها از مردم بی چیز هزار و سیصد تومان داده شد، فردای آروز ده هزار تومان پرداخته گردید، تلگراف و انجمن اتحادیه، را بدارالشوری در پیش نوشته ایم که میگوید: زنان نیز در این شور و خروش هم آواز می بودند، و کسانی از آنان گردن بند و گوشواره و بازوبند خود را می آوردند و صندوق میدادند که



پ ۱۹۲

شادروان سید حسن شریفزاده

فروخته شود و پولش در راه روانه گردانیدن مجاهدان بکار رود.

یکی از ناطقان که در این روزها شناخته گردید سید حسن شریفزاده بود، که در سر بازخانه با گفتارهای آتشین خود دلها را بتکان می آورد و غیرتها را بیدار میکردانید.

سپاهی که بهران خواستی رفت نقیخان رشید الملك را بسر داری آن برگزیدند. چنانکه نوشته ایم این مرد در آن روزها در میان آزادیخواهان می بود و با نیرنگ و دو رنگی روزمی گذاشت. ستارخان با پنجاه سواره و باقرخان با پنجاه سواره و محمدقلیخان آقبلاغی با دسته هایی از سواران در آن لشکر می بودند. شماره آنان کمتر از هزار نخواستی بود، ولی چون شتاب میکردند همینکه سیصد تن آماده گردیدند، روز بیست و هفتم خرداد (۱۷ جمادی الاولی) با شکوه بسیار و سهش سرشار از شهر بیرون رفته در واسنج که دو فرسخی شهر است لشکر گاه زدند، که از دیگران نیز هر که کارهایش را بپایان رساند بانان پیوندد.

از تهران جز آگاهیهای دروغ نمیرسید. در يك تلگرافی گفته میشد: «از طرف عموم ملت پشاه اعلان شد که هر گاه تا ۴۸ ساعت دیگر حقوق ملت ادا نشود و آنچه از قانون اساسی نقض شده است بجای خود نباید آنوقت ملت بتکلیف خود رفتار خواهند کرد».

از تقیزاده تلگراف رمز بسیار درازی رسید که در آن چنین می گفت: «دارالشوری بجهت و اتمام حجت پشاه اعلان نمودند که این حرکات منافی با قانون شرع و قانون اساسی موجب و افتضاح مقام سلطنت می باشد لازم است که آنچه نقض قانون گشته جبران نماید تا مردم و اطمینان حاصل نمایند شاه در افعال و حرکاتش مصر، لذا انجمنها تمام نمایندگان خود را بمجلس فرستاده کسب تکلیف کرده اند. بجهت عدم انعقاد (؟) شاه بقانون شرع و اساسی، کلیتاً اهالی بی تکلیف مانده انقراض اسلام را معاینه دیسه خلع او را جداً خواستار شدند» «همچنین از ولایات و ایالات متواتر تلگرافات سخت در خلع شاه می رسد. مجلس هم باشاه» «در مذاکره سخت است قشون ملی از هر طرف در شرف حرکت میباشد. از همه مجدتر همدان» «قزوین رشت شیراز است بدیهیست که در کلیه امورات حقه آذربایجانها گوی سبقت از» «دیگران برده اند من الله التوفیق و علیه التکلان (فدای ملت تقی زاده)»

این تلگراف برای شورانیدن تبریزیان می بود که هر چه زودتر سپاه بفرستند. آقای تقیزاده که در تهران از نیروی آماده آزادیخواهان سود جویی نمی توانست، و خواهیم دید که روز جنگ از ترس جان بیگبار از خانه بیرون نیامد، این تلگراف دروغ آمیز را می فرستاد، و هیچ نمی اندیشید که فرستادن سپاه از تبریز با چه دشواریهایی روبرو تواند بود.

تبریزیان خودشان خواهان می بودند و ایسن توانستندی که سه چهار هزار سپاه بهران بفرستند. ولی از یکسو خود شهر از آزادیخواهان تهی گردیده بدست بدخواهان افتادی و از یکسو آنها از تبریز تا تهران در راه و گردنه ها دچار شاهسونان و

دیگران گردیده پیش از رسیدن بنهران آسیب بسیاری دیدندی، و پس از همه اینها هنگامی رسیدندی که مجلس از میان برخاسته بودی.

تبریزیان هنگامیکه بدینسان سرگرم جوش و خروش می بودند و میخواستند سپاه بنهران فرستند و با دشمنان آزادی بجنگند، ناگهان پرده برخاسته دانسته گردید، که محمدعلیمیرزا در آن نقشه خود تبریز را فراموش نکرده، و برای اینجا نیز دستگامی درچیده، و تبریزیان باید در شهر خود باین دستگاه پردازند و نیازی بر رفتن تهران نمی باشد. آمدن حاجی میرزا حسن و امام جمعه را به تبریز نوشته ایم. آن آمدن برای این بود بود که در هنگامی بهمدستی ملایان و دیگر بدخواهان مشروطه بتلاش برخیزند. این بود روز آدینه بیست و نهم خرداد (۱۹ جمادی الاولی) يك نشست بزرگی در خانه مجتهد برپا گردید. همگی مجتهدان و ملایان بنام در آنجا بودند. همچنین میرهاشم که گفته ایم در دوجوی و سرخاب دستگاه فرمانروایی میداشت با پیرامونیانی بآنجا آمد. نیز اجلال الملك رئیس شهربانی و کسان دیگری از آزادیخواهان دانسته و نادانسته بآنجا رفتند. چون هنگامش رسید مجتهد پرده از کار برداشته بسخنائی پرداخت در این زمینه که مشروطه با اسلام سازش ندارد، و اکنون که شاه بکندن بنیاد آن برخاسته ما نیز بیاری شاه برخیزیم، و تلگرافی برایش فرستیم. ملایان که خود دشمنان مشروطه می بودند این پیشنهاد را با خوشرویی پذیرفتند، و تلگرافی نوشته شد که همگی بان دستینه نهادند، و تو گفتی يك با یای و رجاوندی را بپایان رسانیده اند بخود بخود بالیدند.

هنگام نیمروز که نشست پایان پذیرفت و باشندگان پراکنده می گردید ناگهان داستانی رخ داد، و آن اینکه يك سیدی با تپانچه بدست آهنگ کشتن میرهاشم کسرد و تبری باو انداخت که چون سوار الاغ می بسود برانش خورده نکشت. پیرامونیانش ریخته آن سید را بانقی مسکر نامی که از همراهان وی میبود دستگیر کردند. و با خود برداشته روانه دوجوی گردیدند. بدینسان در تبریز زمینه برای جنگ و خونریزی آماده گردید.

این سید تیرانداز چنانکه میگویند از مردم زنجان و خود یکی از فرستادگان کمیته قفقاز میبود. اینمرد از آنجا برای کشتن سید هاشم آمده و بی آنکه نژاد سیدی دارد دستار سیاه بسرببچیده خود را سید می شناسانیده. از دیرباز در پسی فرصت میکشته تا امروز بدست آورده. ولی چسود که تیرش بآماج نخورد، و خود که گرفتارشده همانشب در اسلامیه با شکنجه کشته گردید. در روزنامه «ملا عمو» که هنوز پراکنده میگردد، در پایان يك نسخه ای رویه باز پرس از تقی مسکر را آورده است که اینک من نیز در پایین میآورم:

«صورت استنطاق که در محضر عموم علمای اعلام و سادات ذوی العز و الاحترام،

« و سایر مسلمین در مسئله سوء قصد بجناب مستطاب آقا سید هاشم سلمه الله تعالی تاریخ،
 « ۲۰ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶ از تقی مسکر که از مرتکبین بوده بقرار ذیل است،

« سؤال - اسم شما چیست و بچه کار مشغول هستید؟ ...»

« جواب - بنده تقی مسکر، مس ساخته میفروشم.»

« سؤال - خیلی خوب دلیل اینکه شما میخواستید آقا میرهاشم را بقتل رسانید چه بود؟ ... در حق شماها بدی کرده بود یا دلیل دیگر داشت؟»

« جواب - در حق من بدی نکرده»

« بود خدا روی باعث راسپاه نماید که»

« مارا وادار این کار کرد.»

« سؤال - از قراریکه معلوم میشود»

« شما را باین کار تحریک کرده اند»

« جواب - بلی با چهار نفر ذیل»

« در تلگرافخانه حاضر شده مشغول»

« خدمت بودیم: مهدی محمد، حلاج»

« خیابانی، سید زنجانی، میرزا»

« جواد ساعتساز، من تقی مسکر»

« که اشخاص ذیل مارا فریب دادند:

« بصیر السلطنه، میرزا محمدعلیخان،

« شیخ سلیم، میرزا اسماعیل، برادر»

« میرزا محمدعلیخان حاجی حسین،

« که علما و آقا سید هاشم بدست»

« شده میخواهند مشروطه را از میان»

« بردارند باید مجتهد و حاجی میرزا»

« محسن آقا و میرزا صادق آقا و آقا»



پ ۱۹۴

شاپشال

میرهاشم را کشت و سد خیالات آنها را کرد، هر کس این کار را بکنید علاوه بر اینکه پول زیاد خواهدیم داد در آتیه وجه معتد به و شغل و منصب بزرگ خواهد برد. از این حرفها آنقدر زدند و مارا وادار این امر کردند»

« سؤال - غیر از شما کس دیگر بود؟»

« جواب - همین چهار نفر بودیم لاغیر»

آن تلگراف را که ملایان فرستادند، چنانکه گفتیم محمدعلیمیرزا بان ارج بسیاری گزارده دستور داد بچاپ رسانند و در تهران پراکنده کنند، و گفتیم که این با آزادیخواهان گران افتاد و آذربایجانیان سرافکننده گردیدند، بویژه با آن تلگرافهایی که از علمای

اسپهان میرسید ، و خواهیم دید که نمایندگان آذربایجان در این باره تلگراف گله آمیزی فرستادند .

همان روز آدینه هنگام پسین مجتهد و امامجمعه و میرزا صادق و **دسته بندی ملایان** برادرش میرزا محسن و دیگر ملایان بنام ، هر یکی با دسته ای و **و خیزش اسلامیه** از پیرامونیان در دوچی گرد آمده ، اسلامیه ، را نشیمن گرفتند ، و به پشتیبانی میرهاشم و تفنگچیان دوچی ، با مشروطه درفش دشمنی افراشتند . دانسته شد حاجی میرزا حسن از محمد علی میرزا دستور هایی داشته و با او بهم بستگی میدارد .

فردا شنبه سی و یکم خرداد (۲۱ جمادی الاولی) تکان دیگری در شهر پدید آمد . زیرا پیشنمازان از هر کوی ، هر یکی با پیروانی ، روبرو دوچی نهاد آهنگ اسلامیه کردند . اینان که از پیدایش مشروطه بازارهاشان از گرمی افتاده دلهاشان پر از کینه می بود ، اکنون فرصت کینه جویی بدست آورده ، و خود دیدنی میبود که هر کدام چند تن عامی نافهمی را پشت سر انداخته ، آن و نعلین ، های پوست خربزه ای را بزمین می - کشیدند و راه میپیمودند . بیشتری از آنانکه تاکنون با مشروطه راه میرفتند . نیز بریدند و با نسو رفتند . برخی نیز از نفع الاسلام و حاجی میرزا ابوالحسن انگچی بی یکسویی نموده خانه نشینی برگزیدند . با مشروطه خواهان جز کسان اندکی از ملایان و دستار بندان نماند . همچنین درباریان کهن و بدخواهان مشروطه از هر کجا که میبودند بدوچی شناختند قراملک که در میان کویهای تبریز بدلیز پروری شناخته شده ، مردم آنجا چون همه عامیند بنام دینداری یکدسته از کار آمد ترین جوانان خود را با تفنگ و افزار ، همراه ملاشان با اسلامیه فرستادند .

همانروز یا فردای آن ، شکرالله خان شجاع نظام با سواران برگزیده مرند ، و سامخان و برادرش ضرغام و حاجی فرامرزان با سواران جنگه آزموده قرجه داغ فرا رسیدند . نیز سرکردگان دیگری با آنان پیوستند . دانسته شد محمد علی میرزا در آن نقشه خود تبریز را فراموش نکرده ، برای اینجا نیز اندیشه هایی کرده است .

کوتاه سخن : اسلامیه نیرو اندوخته سر بر افراشت . سراسر دوچی پراز تفنگدار گردیده کوچک ها تنگی نمود . لوتیان دوچی در پشت بامها و در دیگر جاها بسنگر بندی پرداختند . ملایان در اناقاها نشسته به فتوای جهاد پرداختند . چون دستاویز دیگر نمی یافتند برای بر آغلا نیدن سواران مرند و قره داغ مشروطه خواهان را « بابی » خوانده « فتوی » بکشتن ایشان دادند . در اینجا نیز کسانی را از سران آزادی فهرست کرده چنین گفتند : « باید اینها از شهر بیرون روند »

چون هنوز جنگه آغاز نشده و راهها بسته نگردیده ، از همه جا دسته دسته بدیدن آنجا می رفتند ، من نیز که نویسنده این کتابم با کسانی از یاران بشماشا رفتیم و آن آشوب

و انبوهی را بادیده دیدیم . ملایان در يك اتاق بزرگی نشسته پیاپی نکوهش از مشروطه می سرودند . و هر کدام بخود نمایی سخنی می گفت : آن یکی آیه قرآن میخواند ، و این یکی حدیث ، یاد می کرد . سومی خوابی که دیده بود باز می گفت . چهار می سوگند میخورد که آزاد بخواهان بایند و جز با شکار گردانیدن کیش خود نمی کوشند . برخی که زیر کتر و سنگینتر می بودند سر کج گردانیده چشمها بپایین دوخته ، سبجه می گردانیدند و لب می جنبانیدند . حاجی میرزا حسن و امامجمعه و میرزا صادق و دیگران ، بالا دست اتاق را پر کرده با رفتار و گفتار خود چنین می فهمانیدند که برای انجام يك پایای بزرگی در آنجا گرد آمده اند . سرانجام از قرآن « استخاره » کردند و این آیه در آمد : « اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدير » . از این آیه بسیار شادمان گردیدند .

میرهاشم چون گلوله خورده بود در خانه خود می خوابید . ولی لوتیان و سر - دستگان دوچی در تکیه می بودند و می آمدند و می رفتند ، و پیدا می بود که بآباد گیاهی می کوشند .

اینان با تهران بهم بستگی میداشتند ، و پیاپی بدستکاری تلگراف از محمد علی میرزا و از کارهای آگاهی می یافتند . نه همچون مشروطه خواهان که جز از تلگرافهای دروغ آمیز از تقی زاده و دیگران نمی یافتند و از تهران آگاهی روشنی نمیداشتند .

چنانکه گفتیم از یک هفته پیش آزاد بخواهان هر روز در سربازخانه گرد می آمدند ، و بنام نگهداری از دارالشوری و یاور فرستادن بتهران شور و خروش می نمودند ، و چون روز آدینه نشست خانه مجتهدان و آن رفتار ملایان رخ داد ، سران آزادی بچگونگی پی برده دانستند که با ملایان و دوچی جنگی رخ خواهد داد از فردا شور و خروش رنگ دیگری گرفته این بار بیش از همه بدگویی از ملایان می کردند و تبارداری حاجی میرزا حسن و امامجمعه و حاجی میرزا محسن را بیاد مردم می انداختند ، شادروان شریف زاده با آواز بلند می گفت : « مردم چون سگ خون خورده هار گردد . ایسن ملایان از بس خون دل شما را خورده اند هار گردیده اند و مردم را می گزند . آن رفتار زشت ملایان میدان داده بود که هیچ باک و پروایی ننمایند و زبان و بدی ملایان را باز نمایند .

در این میان يك کاری از مخبر السلطنه سرزد ، و آن اینکه گفت : « برای جلوگیری از زد و خورد انبوهی سربازخانه را بهم زدند » . آزاد بخواهان چون باو بدگمان نمی بودند سخنش را پذیرفتند ، و یکروز سربازخانه را تهی گزارند ، و لی چون دیدند نتیجه ای ندارد و ملایان همچنان در کار می باشند باردیگر بجای خود باز گشتند . انجمن بهتر دانست که ستارخان و باقرخان و محمدقلیخان را که درواسنج لشکر گاه می داشتند بشهر خوانند ، و اندیشه ای را که بنام یاور فرستادن بدارالشوری در میان می بود ، بکنار گزارد ، و این

بود دستور فرستاد بشهر بازگشتند. تبریز با تهران یکی نمی بود: در اینجا چند هزار مجاهد ورزیده، با سروسامان، آماده می بودند؛ و خواهیم دید که چه مردان دلیر و کارذاتی از میان ایشان برخاست. از آنسوی سران آزادی کسانسی همچون علی-میر و

حاجی علی دوا فروش و مانند ایشان می بودند که پروای جان و دارا را کنار گزارده از هیچ فداکاری باز نمی ایستادند. آری در اینجا نیز مردان سست نهاد و ناپایدار، در میان پیشروان می بودند، و همینان در آغاز کار مایه شکستی گردیدند، ولی خواهیم دید که زود از میدان در رفتند و آن شکست بزودی بسته گردید.

روز های شنبه و یکشنبه بدینسان گذشت که آنان در دوچی و اسلامیه و اینان در نیمه دیگر شهر و در سر بازار خانه می جوشیدند و میخروشیدند، و هر یکی بآماجی می کوشیدند.

دوچیان بیدادگری آغاز کرده گفته می شد کسی را کشته اند. ولی از این سودست نمی گشادند روز دوشنبه تلکراف پایین از تهران رسید:

«دیروز از طرف شاه تلکرافی بامضای علمای تبریز از مجتهد و حاجی میرزا محسن، و میرزا صادق امام جمعه، حاجی میرزا رضا، حاجی میرزا تقی، حاجی سید احمد، حاجی میرزا علی، و اصغر، حاجی میرزا ابوالحسن، آقاسید علی، حاجی میرزا احمد، حاجی میرزا عبدالحسین، و میرزا یوسف، میرزا حسن، میرزا عبدالحسین، آقاسید رضی، شیخ العلماء طبع و نشر شده مشتمل بر تقویت دولت و مخالف مشروطه. از این تلکراف عموم آذربایجانیهای طهران؛ سرافکننده در کوچه و بازار مرضی سرکوبی مردم شده اند. بالعکس تلکرافی از علمای اصفهان رسیده و سربلندی آنها شده که در آن تلکرافات فتوای کفر و ارتداد سربازان»



پ ۱۹۵

حاجی سیدالمحققین (یکی از علایان مشروطه خواه تبریز)

« و سواران افواجی را که بکمک مستبدین و موجب احضار آنها از ولایات بطهران میاید، داده آنها را در حکم قشون کربلا و انصار بنی امیه و تیراندازان ببدن مطهر حضرت، و سیدالشهدا علیه السلام شمرده اند و علاوه پنجاه هزار تومان پول نقد برای مخارج، و بدارالشوری بیانک حواله داده اند عموم ولایات ایران بدون استثناء غیر از تبریز با تمامی و قوا باجان و مال حاضر فداکاری و جان نثاری مجلس شورای ملی بوده و مصمم حرکت تهران، هستند دست از این نفاق بردارید و در این موقع باریک نگذارید بتحریر و اغوای انگشت. « های مستبدین شقاق و اختلاف در میان بیاندازند و دشمنان خارجی موقع پیشرفت مقاصد، در جنگ خانگی پیدا کنند عیب وطن بد بخت ماهمین است که از همه ولایات زودتر می درخشد، و از همه زودتر ضایع میشود جسارت را ببخشید، سوزدل در این فرصت تنگ باظهار این، و مطالب مجبور میکند. کار در تهران بسختی کشیده و هنوز بجایی منجر نشده و پانزده روز، است در تهران تعطیل عمومی است و سه روز است باز عموم تجار و کسبه و اصناف شب و روز در مسجد سهسالار مجتمع اند.»

« (وکلای آذربایجان)»

این آخرین تلکرافی بود که از نمایندگان آذربایجان به تبریز رسید. این تلکراف از یکسو نشانست که آن تلکراف ملایان چه هنایش بدی در تهران کرده بوده، و از یکسو نمونه است که نمایندگان هنوز بخود نیامده پی به نادانیهای خود نبرده بودند. چنانکه نوشته ایم حاجی میرزا حسن را تبریز به مجلس فرستاد، و چون تبریزیان از آشوب انگیزی او ترسیده به آمدنش خرسندی نمیدادند همان نمایندگان بتلکرافخانه آمده پافشاری نمودند که تبریزیان از سرناخرسندی بگذرند، و چون حاجی میرزا حسن آمد امام جمعه و دیگران نیز آمدند. راستی آنست که این گرفتاری را برای تبریز نادانی نمایندگان پدید آورده بود. با اینحال آنان زبان گشاده دیگران را نکوهش میکنند. شگفت تر آنکه بان نمایشهای بی پای اسپهان و دیگر شهرها ارج گذارده تبریز را با این آمادگیهایی که میداشت (و خواهیم دید که چکارها کرد)، پایین تر از آنها می شماردند.

بهر حال این تلکراف در نوبت خود خشم آزادیخواهان را بعلایان بیشتر گردانید همان روز آنرا باسخنانی از سوی خودشان چاپ کرده در شهر پراکندند. بدینسان تبریز نیز باز پسین روزهای «خرده مشروطه» را بی پایان رسانید، و ما پیش آمدهای این شهر را از روز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی الاولی) تا پایان جنگها در گفتارهای آینده خواهیم نوشت. در اینجا باز بتهران بازمی گردیم که داستان بمباران را بنویسیم.

روز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی الاولی) در تاریخ مشروطه یکروز بیمانندی بود، کشاکش آزادیخواهی و خودکامگی که از دو سال باز در میان میبود، امروز رویه جنگ و خونریزی بخود گرفت، و مشروطه و مجلس پس از دو سال ایستادگی از پا افتاد.

سه شنبه دوم
تیرماه



پ ۱۹۶

شجاع نظام با دو پسر خود موسی‌الرضا و شجاع لشکر
(شجاع لشکر در پیش آمد بعد با خود شجاع نظام کشته شد . موسی‌الرضا که سپس
شجاع نظام گردیده بود هنوز زنده است)

باری روز سه شنبه از آغاز روز قزاقان و سربازان گرد مجلس و مسجد سپهسالار را
گرفتند و همچنین سر راه‌ها را بروی آمدوشد بستند؛ ماما تقوف آگاهی نویسن روسی که این
زمان در تهران می‌زیست و داستان این پیشامد را نوشته در این باره آگاهی‌های نیکی را بما
میدهد. کوتاه شده گته‌های او اینست:

« در ساعت هشت شب شاه لیاخوف را بی‌اغشاه خواسته دستور کار فردا را داد ، و او
چون بخانه خود (در نزدیکی قزاقخانه) باز گردید سرکردگان روسی قزاقخانه را بنزد
خود خواسته چگونگی را بمیان نهاد ، و پس از سکالشی با آنان ، چنین دستور داد که

محمد علیمیرزا که از بیست روزباز ، دشمنی آشکار گردانیده بود ، امروز چون زمین را
آماده میدید بکار پرداخت . از آنسوی چنانکه گفتیم آزادیخواهان ، پس از یک هفته زبونی ،
در روزهای آخر به بسیج‌هایی پرداختند ، و با همه دیری که رخ داده بود شصت تن کما بیش
تفنگدار گرد آوردند ، که در میان ایشان مردان جنگ آزموده و دلیر نیز میبودند . از جمله
چند تن از افسران قزاقخانه (ابوالفتح زاده و دیگران که نام‌هاشان خواهیم برد) ، که از دو
سال باز ، از قزاقخانه بیرون آمده بودند ، و این زمان به آزادیخواهان همراهی می نمودند .
همچنین میرزا صالح خان وزیر اکرم که محمد علی میرزا او را از حکمرانی طهران برداشته
بود با چند تن از نوکران کار آمد خود با مجاهدان همراهی نشان میداد .

اینان يك نیروی میبودند ، و یکدسته از آنان در بالاخانه‌های عمارت شمالی مجلس (۱)
و یا در پشت بامهای مجلس و مسجد و فراز مناره‌ها سنگر گرفته بنگهداری مجلس میکوشیدند .
یکدسته دیگر که آذربایجانیان میبودند ، در پشت بام حیاط و انجمن آذربایجانیان ، که در
آن نزدیکی میبود (۲) سنگر بسته و همچنین خانه‌های ظل السلطان را در دست میداشتند .
میرزا صالح خان در خانه‌های بانوی عظمی (خواهر ظل السلطان می‌نشست و در همانجا سنگر
می‌داشت .

اینان اگر سران کاردانی داشتندی و سامانی در میانشان بودی ، در آن میان بیگمان
بشماره‌شان افزودی ، و بی گمان چیرگی بهره آنان گردیدی . لیکن چنانکه گفتیم سران
کاردانی نمیداشتند و سامانی در میانشان نمیبود ، خواهیم دید که تقی زاده و دیگران چه رفتاری
کردند . از آنسوی بسیاری از تفنگداران روز جنگ رو نمانده نیامدند . یکدسته از آنان
که نگهداری مجلس میکردند شبها بخانه‌های خود رفته تنها هفتاد تن کما بیش برای نگهبانی
می‌ماندند . شب سه شنبه نیز بیش از هفتاد تن نمانده بودند ، و با ممدادان که جنگ برخواست
از آن شماره کاست که نیفزود .

یکی از آنان (که گویا هنوز زنده است) تاریخچه‌ای از زندگانی خود نوشته که بدست
من افتاده . مردك در این باره چنین مینویسد: «صبح که شد خبر آوردند که در مجلس را گرفتند .
من بتمجیل رخت سربازی خود را پوشیده همینکه خواستم تفنگ خود را از سر میخ بردارم
دیدم نیست . فریاد کردم تفنگ من کو ؟ .. زنم قرآن روی دست با اتفاق دخترهایم آمد جلو و
گفت آقا جان من میدانم کسی با تو همراهی نخواهد کرد بکننه خواهی رفت طرف مجلس
در بین راه تو را خواهند کشت ... در این بین صدای توپ بلند شد . من رفتم بالای بام خانه
رو بمجلس نشستم و مشغول گریه شدم »

(۱) آنجا که اکنون چاپخانه مجلس است .

(۲) کاخی که اکنون وزارت خانه فرهنگ است خانه ظل السلطان می بود ، و در بالاترا
آن (رو بسوی جلوخان بهارستان) خانه‌های بانوی عظمی می بود که اکنون نیز هست در روبروی
اینها انجمن آذربایجان میبود که آن حیاط نیز اکنون هست .

فردا با امدادان میر پنجه علی آقا (۱) بدسته قزاقان خود (۱۲۰ تن) روانه گردیده مدرسه سهسالار را فرا گیرد. چهار توپ آتشبار در میدان جلو مجلس گزارده شده، سواران زیر دست میر پنجه قاسم آقا دسته بدسته گردیده خیابانهای پیرامون مجلس را فرا گیرند و مردم را از انبوه شدن بازدارند. این دستورها در ساعت دو و نیم شب داده شد.

فردا در ساعت پنج میر پنجه علی آقا با دستور شبانه، با قزاقان خود روانه گردیده، با آنکه مجاهدان بیمشلیک میدادند پروان نموده بحیاط مدرسه رفت و آنجا را فرا گرفت، و از این فیروزی خود آگاهی بفرمانده (لیاخوف) فرستاد. ولی پس از چند دقیقه یکدسته از آزادخواهان از درون مدرسه بیرون ریخته با فشار خود قزاقان را پس رانده از مدرسه بیرون گردانیدند و در را بستند. میر پنجه علی آقا چون دستور میداشت تیر نیندازد ایستادگی نتوانست. قزاقان در پشت در رده کشیده ایستادند.

چون آگاهی از این نافیروزی بلیاخوف رسید، فرمان داد دسته‌های دیگر قزاق، که ۲۵۰ سواره و ۲۵ پیاده و ۴ توپ می‌بود، آهنگ مجلس کردند و در ساعت ۷ بود که اینها بجلو مجلس رسیدند. هم‌در زمان خود لیاخوف (بگفته براون باشش تن‌از سر کردگان روس با درشکه) بانجا آمدند، و لیاخوف میدان بهارستان و آن پیرامونها را بازدید و بدستور او، از چهار توپ یکی را در خیابان دروازه دولت، دیگری را در خیابان روبروی آن، و سوم و چهارم را در خیابان شاه آباد، نهادند و دهانه همه آنها را بسوی مجلس گردانیدند، و گرداگرد هر توپی دسته قزاق، از سواره و پیاده جادادند. پس از اینکارها لیاخوف (بدرشکه نشسته) باز گردید که بیباغشاه رود و بشاه آگاهی برد. اینها گفته‌های ماماننوفست. ولی می‌باید گفت: شماره‌های قزاقها را بسیار کم گردانیده. در آن هنگام شماره قزاق کمتر از دوهزار تن نمی‌بوده. از آنسوی از سربازان یادی نکرده، در حالیکه یک فوج سربازان سیلاخوری همراه قزاقان می‌بودند که لیاخوف آنها را بنگهداری درهای شرقی مسجد و مجلس و آن پیرامونها گمارد. نیز ما میدانیم که علیخان ارشد الدوله (همان مردیکه تا چندی پیش از سرجنبانان آزادخواهان بشمار میرفت و رئیس انجمن مرکزی می‌بود) با دیگران از نزدیکان محمدعلیمیرزا در جنگ پا در میان می‌داشتند.

ماماننوف می‌گوید: گمان ایستادگی نمیرفت و از اینرو به قزاقان دستور تیراندازی داده نشده بود. لیکن این باخشیج را پورتهای لیاخوف است. از آنسوی با آن آمادگی مجاهدان و با آن سنکربندیها چگونه گمان ایستادگی نمیرفت؟! آری این شکفت است که قزاقان سنکری نیستند و با گفته ماماننوف سازگار می‌آید. می‌توان پنداشت کسانی

(۱) سه برادر می‌بودند: علی آقا، قاسم آقا، کاظم آقا که هر سه از سرکردگان قزاقخانه می‌بودند. قاسم آقا همانست که در اینجا نامش برده‌ایم و سپس در قزوین با دست آزادخواهان کشته شد. کاظم آقا نیز در واسنج در «شب حسن دلی» کشته گردید. علی آقا همانست که تا پاریس زنده و بنام «سراشکر نقدی» شناخته میشد.

که از خود نمایندگان و آزادخواهان با دربار راه میداشتند، برای شیرینکاری بدربار چنان دلگرمی می‌دادند.

قزاقان و سربازان نمیگزاردند کسی از مجلس بیرون رود. سپس سختگیری را بیشتر گردانیده کسی را بیرون هم راه نمیدادند. **آغاز جنگ** ولی تا این هنگام کسانی که آمدن میخواستند آمده بودند، و ما از

آنان نامهای بهبهانی و طباطبایی و حاجی امامجمعه خوبی و حاجی میرزا ابراهیم آقا و مستشارالدوله و ممتازالدوله و میرزا محمد سادق طباطبایی و حکیم‌الملک را میشناسیم.



پ ۱۹۷

سید حسن تقی‌زاده

(گویا این پیکره از سال ۱۲۸۸ پس از بازگشت از اروپا در تهران یا تبریز برداشته شده است)

شادروانان بهبهانی و طباطبایی هر یکی دسته‌ای از خویشان و پیروان همراه آورده بودند از آنسوی یکدسته از سران آزادی از میرزا جهانگیرخان و ملک المتکلمین و قاضی ارداقی و دیگران که بجان خود می‌ترسیدند، از چند روز پیش بمجلس پناهنده خود در آنجا می‌بودند. با آنکه بیشتر نمایندگان بیخبرتی نموده امروز بمجلس نیامدند باز در آنجا انبوهی می‌بود در بیرون نیز مردم هوا خواهی بمجلس می‌نمودند و دسته‌هایی برای آمدن بمجلس آماده می‌شدند.

دوسید و دیگران بشیوه همیشه خود بجلو گیری از جنگ و خونریزی می‌کوشیدند. آقای بهبهانی کسی را پیش قاسم آقا فرستاده بنزد خود خواند. بر او می‌گموید: قاسم آقا آمد و گوش بسخن بهبهانی نداد. ولی این گفته از مستشار الدوله است که آنکس باز نکشت. و ما ندانستیم آیا پیام آقا را بقاسم آقا رسانید یا نه. بمجاهدان سخت سپرده میشد که پیشدستی نکنند و بهر حال از تیراندازی با افسران روسی خودداری کنند.

این نیز یک خامی ایشان بود که میپنداشتند نباید افسران روس را بزنند.

هر دوسو آماده ایستاده ولی جنگی رخ نمیداد در آن میان شادروان سید جمال - الدین افجه‌ای، آن پیرمرد غیرتمند، سوار الاغی از خانه خود (در پامناز) بیرون آمده و با گروه انبوهی از مردم که بچند صد تن میرسیدند، دنبال او افتاده آهنگ بمجلس کرده بودند اینان برای آنکه از یکراه کم قزاق‌تری روانه شوند، از کوچه مسجد سراج الملك و از تخت - بر بریها بخیا بان پستخانه در آمده از آنجا خود را بجلو خانه ظل السلطان رسانیده - بودند افسران روسی خواستند آنان را باز گردانند، و چون دیدند گوش نداده همچنان می‌آیند، برای بیم دادن دهانه توپ‌های را بسوی آنان بر گردانیدند و آتش کردند. این توپ هوایی (یا بی گلوله) بود و گزندی از آن بکس نرسید. ولی از آوایش الاغ افجه‌ای بزانو در آمده و او از روی الاغ پایین افتاده و پیروان او بهم در آمدند. در آن هنگام يك افسر روسی تپانچه خود را در آورده يك تیری بهوا انداخت، و این نشان جنگ شده قزاقان بیکبار به شلیک پرداختند و از آنسوی مجاهدان نیز پاسخ دادند و بدینسان خونریزی آغاز گردیده، يك هنگامه شگفتی برخاست، زیرا از یکسو افجه‌ای و پیرامونیانش که زیر آتش مانده بودند سه تنی از ایشان، (که یکی جوان آموزگاری میبود) با گلوله قزاقان از پا افتادند و یکتن نیز زخم سختی برداشت، و خود افجه‌ای که در میان مانده بود، کسان وزیراکرم در خانه بانو عظمی را باز کرده او را با پسران و بستگانش بدرون بردند و بدینسان از گزند رها نیدند. پیرامونیانش باز گشته از هم پراکندند. از یکسو قزاقان که سنگری نمیداشتند تیراندازان زبردست مجلس و انجمن آذربایجان بسیاری از آنان را از پا انداختند، چنانکه قزاقان ایستادگی نتوانسته خود را بخیا بان کشیدند ولی يك افسر روس در پهلوی توپ دست و پای خود را کم نکرده با توپ بشلیک پرداخت. جنگ سختی در گرفته ورشته از دست رفت. اسبهای توپخانه که بار گلوله و قورخانه میداشتند از زیر

درختها (۱) بیرون شتافته میان میدان پبایی بخون غلطیدند.

در گام نخست فیروزی درسوی آزادیخواهان پدیدار گردید. چیرگی اینان تا بجایی رسید که کسانی بیرون ریخته خواستند توپ‌های را بکشند و بسوی مجلس برند. اگر خامی را کنار گزارده افسران روسی را زدندی بیگمان فیروزی بهره آنان بودی. خود داری از زدن آنها این نتیجه رامیداد که بیباکانه در میدان بایستند و قزاقان و توپچیان را باز گردانند و بشلیک و آتش فشانی وادارند.

از آن سوی لیاخوف که آگاهی از جنگ یافته بود شتابزده خود را بمیدان رسانید، و چون چگونگی را دید فرمان داد همه توپها از چپ و از راست گلوله افشانی کنند و کسانی را بیاغشاء دوانید که توپهای دیگری نیز بیاورند. توپ‌های که در دهانه میدان نهاده بود و گلوله مجاهدان فرصت آتش فشانی نمیداد آنرا هم کشیده در پناهگاه خیا بان جا دادند و به آتش فشانی پرداختند.

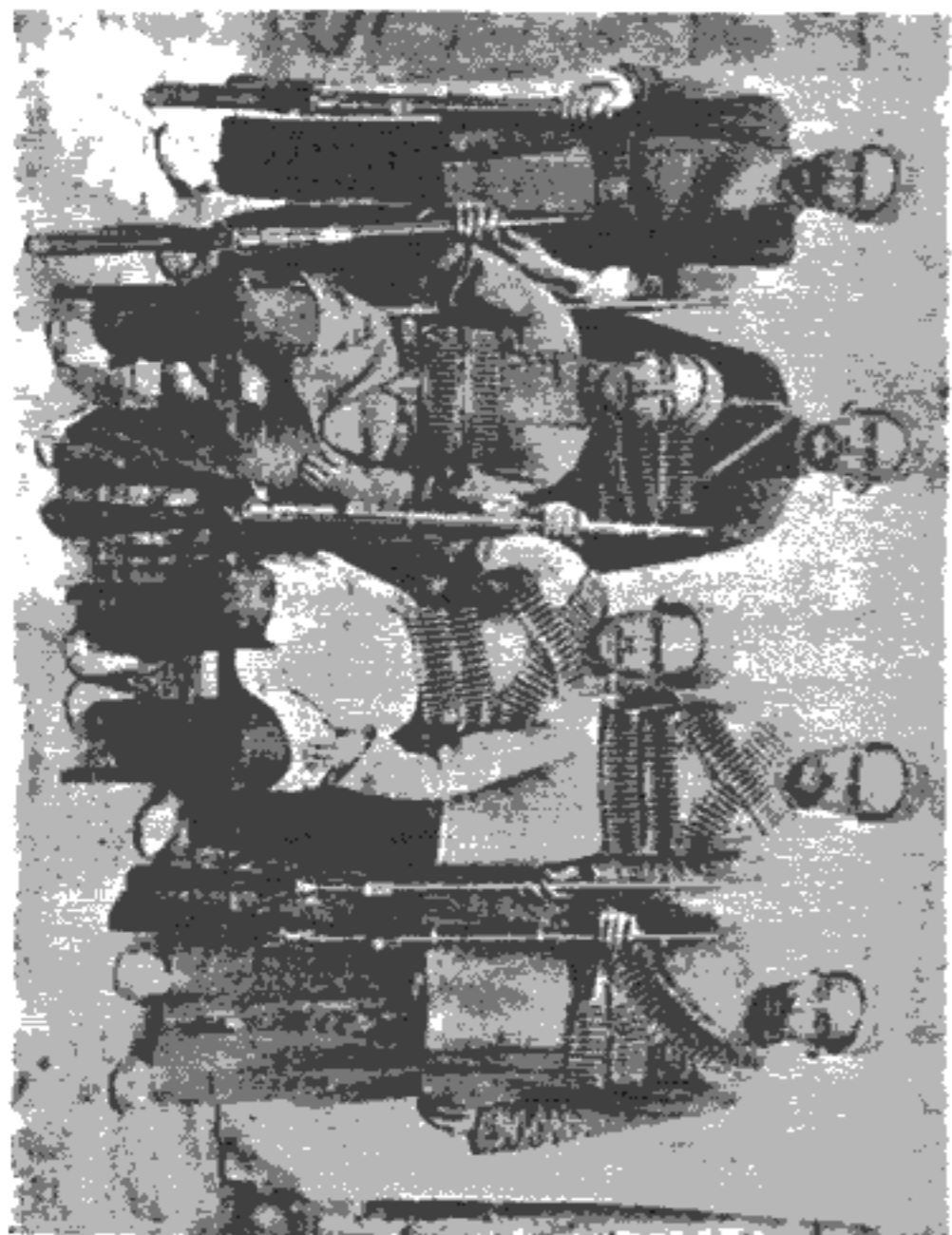
یکساعت کمابیش جنگ پیش میرفت، و در آن میان بهبهانی و طباطبایی شکست آزادیخواهان و دیگران که در مجلس میبودند، چون کسان جنگ نادیده میبودند و گلوله های توپ که بمجلس میافتاد مایه ترس بسیاری از ایشان میشد، دیوار پشت مجلس را شکافته از ویرانه هایی که آن زمان می بود گذشته خود را بپارک امین الدوله رسانیدند، و بدینسان مجلس تهی گردید. تفنگدارانی که از آنجا و از مناره های مسجد جنگ میکردند و خود دسته کمی میبودند، این را دیده و ایستادگی نتوانسته سنگر تهی گردانیدند و بدینسان جنگ از آنسو فرونشست.

ولی انجمن آذربایجان و میرزا صالح خان و کسانش همچنان ایستادگی مینمودند، و دلیرانه میجنگیدند. این بود لیاخوف دستور داد توپها را از خیا بان شاه آباد بمیدان کشیده روی آنرا بسوی انجمن و خانه های بانو عظمی گردانیدند. نیز دسته‌ای از قزاقان رابه پشت بام قراولخانه (۲) فرستاد که از آنجا جنگ آغاز کنند.

ماماننوف مینویسد: «توپ چند گلوله انداخت و بزودی در یکی از پنجره های عمارت ظل السلطان (گویا از خانه های بانوی عظمی میبوده) تیرانداز زبردستی با تفنگ ماوزور پیدا شد و توپچیان یکی پس از دیگری می‌افتادند. میر پنجه فرمانده توپخانه پهلوی سرهنگ لیاخوف بسختی زخمی گردید. پس از بر گردانیدن توپ باین خانه، و گلوله بارانیها با تفنگ بانجا بود که توانستند تیرانداز هر اس انگیز را که بیش از ده تن رازده بود دور کنند.

بدینسان جنگ میرفت، و در همان هنگام توپهای دیگر همچنان مجلس را بمباران (۱) فراموش نشده که تاده و اندسال پیش در میدان جلو بهارستان درختها می‌بودند که بریدند و بجایش گل کاشند.

(۲) در جلو خان مجلس در آنجا که بخیا بان صفی علیشاه می‌بیجید قراولخانه ای میبود.



پ ۱۹۸

چند تن از مجاهدان تبریز

سلطان العلمای خراسانی مدیر صور اسرافیل که از اداره روزنامه خود در خیابان چراغ برق میجنگید و نارنجکی بقزاقها پرانیده بود .
 میرزا صالح خان وزیر اکرم که از خاندان کلانتر باغ همیشه تبریز میبود (سپس لقب آصفالدوله میداشت) ، و گفتیم که مردانه بازادیکخواهان پیوست و دلیرانه جنگهایی کرد .
 آن تیرانداز هراس انگیز، که مامانتوف میگوید ده تن بیشتر راکشت، باشد که خود همین مرد میبوده .

اینان کسانی هستند که ما شناخته ایم . چنانکه گفته ایم از سنگر مجلس یکساعت ، و از انجمن آذربایجان و از خانه وزیر اکرم چهار ساعت جنگ رفت و از قراقان گروهی کشته

میکردند و هر گونه ویرانی پدید میآوردند . نیمساعت به نیمروز که جنگ چهار ساعت کشیده بود انجمن آذربایجان و دستکاه میرزا صالح خان نیز خاموش گردید ، و جنگ بیکبار پایان پذیرفت . لیکن توپها همچنان آتش میبارید و درها و پنجره های خانه های بانوی عظمی و ظل السلطان و حیاط انجمن را فرو میکوفت . پس از دیری توپها خاموش گردیده نوبت تاراج رسید . سربازان سیلاخوری و دسته های انبوه دیگر بمبارت بهارستان درآمده دست بکنند و برداشتن و بردن گشادند و هر چه یافتند تاراج کردند همچنان خانه های ظل السلطان و بانوی عظمی و انجمن آذربایجان را تاراج کرده در ها و پنجره ها را کردند . نیز انجمن مظفریه را که یکدسته هم از آنجا تیر اندازی می کردند تاراج کرده آسیب رسانیدند .

چنانکه دیده میشود آزادیکخواهان از بی سامانی و بیسری زبون گردیدند ، و گرنه آنان دلیرهای نیکی از خود نمودند . کسانی که در این جنگ پادرمیابان داشته اند و ما نام هاشان میدانیم در پایین مینویسیم .

ابوالفتح زاده (اسدالله خان) پادو برادر خود ، این مرد از مهاجران و خود در قزاقخانه سر تیب میبوده . ولی از دو سال پیش بالیاخف راه نرفته پادو برادرش از قزاقخانه بیرون آمده بودند ، و امروز در میان جنگندگان بالاخانه های مجلس میبودند .

حسنخان پولادی . این مرد در قزاقخانه سرهنگ میبوده ، و او نیز از دو سال پیش بیرون آمده بود و امروز در میان جنگندگان می بود .

منشی زاده . این در قزاقخانه از کارکنان دفتری میبوده و او نیز بیرون آمده و امروز در میان جنگندگان میبود .

حاجب السلطان که با یکدسته از تفنگداران مظفرالدینشاهی از انجمن مظفریه می - جنگیدند و چون تیراندازان زبردست میبودند تیرهاشان همه بآماج میخورد .

اسماعیل خان سرابی که او نیز در میان تفنگداران انجمن مظفری میبود و سپس خواهیم دید که در پیشامد دیگری گرفتار گردیده پدار آویخته شد .

حامدالملک که سپس در میان مجاهدان بنام می بود و در کاشان با دست نایب حسین کشته گردید .

سید عبدالرزاق که جوان غیرتمندی میبود و سپس باستانبول گریخت و از آنجا بمجاهدان گیلان پیوست و به تهران آمد ، و پامیرزا علیمحمد خان سر تیب کشته گردید .

خواهرزاده میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل (گویانامش اسدالله خان میبود) که در همان جنگها کشته گردید .

شجاع لشکر خلخالی که در انجمن آذربایجان یکی از جنگندگان بسیار دلیر و میبوده و سپس گریخته بپاکورفت .

مسبب خان که او نیز آذربایجانی میبود و سپس یکی از سردستگان گردید .

گردیدند. ولی از آزادبخواهان ماتنها خواهرزاده میرزا جهانگیرخان را شناخته‌ایم که کشته گردیده.

در باره قزاقان مامانتوف می‌گوید: «بیش از ۴۵۰ تن پادرمیان جنگ نداشت. از این شماره ۲۴ تن کشته شده با از زخم مرد، که از جمله دوسر کرده در میان ایشان بودند ۳۵ تن قزاق و ۵ سر کرده سخت زخمی شدند. نیز ۴۰ قزاق و کراوسف و کیل باشی روسی (که از سرش زخمی شد) زخمهای سبک برداشتند. سی‌اسب کشته شده. می‌گوید: «این اندازه نابودی برای جنگ چهار ساعت سنگین است». ولی چنانکه گفته‌ایم باین شماره های مامانتوف باور نتوان داشت، این هنگام يك آگاهی نویسنده انگلیسی بنام داوید فریزر نیز در تهران می‌زیسته، ولی او داستان را بکوتاهی نوشته می‌گوید: «جنگ را تنها یکمشت مجاهدان انجمن آذربایجان کردند، و با نداشتن پشت گرمی بیش از آنچه کردند نتوانستندی کرد». «آندسته هایی که سوگند خورده بودند مشروطه را با جان خود ننگ دارند از آنان هر چه کمتر گسوییم بهتر است. راستی را کسی هم کاری از آنان نمی‌بوسید».

در کتاب آبی انگلیسی مینویسد: «نخست تیر را يك سر بازی (باشد در روی هوا) در کرد، و پس از این تیر بود که مجاهدان شلیک کردند». لیکن ما گفتیم که نخست تیر را يك افسر روسی انداخت، و این چیز است که کسانی با چشم دیده بودند و ما از آنان پرسیده‌ایم. مینویسد: «سرکردگان روسی بیباکانه در جاهای بیمناک آمد و رفت می‌کردند. یکی از نمایندگان بمن گفت: «آزادبخواهان نتوانستندی لباخوف را هر زمان که خواهند بزنند. اگر آن سرکردگان کشته شدند بیگمان نتیجه دیگر گونه شدی. این خودداری از زدن ایشان از آنرا بود که میپنداشتند اگر آنان را بکشند دولت روس بکارهای ایران دستی خواهد یازید».

در همان هنگام که جنگ پایان رسیده و تاراج آغاز می‌شده، **مامانتوف چه دیده؟** مامانتوف خود بنمایشا رفته است، و چون نوشته های او در این باره نیز دارای ارجح تاریخیست و چگونگی را روشن میگرداند پیش از آنکه بدستانهای دیگر پردازیم، آنها را نیز در اینجا می‌آوریم می‌گوید:

بامدادان چون آواز شلیک توپ و تفنگ برخاست، من دوست میداشتم سوار شده تاجنگ گاه شتابم. ولی دلیری نکرده بتماشا از پشت بام که تنها دودهای گلوله ها را از دور میدیدم بس کردم، تا پس از زمانی شکیبیدن نتوانسته از کوجهای تهی تهران خود را بجلو مجلس رسانیدم. «توپخانه مجاهدان را که در خانه ظل‌السلطان سنگر می‌داشتند زیر آتش گرفته بود. سربازها از خانه هایی که توپ و بران ساخته بود همچون مورچه هر چه بدستان می‌آمد بیرون میبردند. متکا و قالی و مبل و کاجال بفرآوانی روی تکل توپ مسی سربازان گزارده شده بود. روی يك جعبه تسوپ يك دستگاه پیاپو شکسته

نهاده بودند. در میدان جلو مجلس نزدیک بیست لاشه اسب افتاده بود. در پهای خون موج میزد و هنوز بزمین فرو نرفته بود. قزاقان زخم‌دیده و کشته شده را بقزاقخانه فرستاده بودند. تنها يك مرده پهلوی قزاقخانه افتاده، و از گیجگاه شکسته آن خون سرخ و سیاهی روان میبود

خانه‌هایی که نگهداران مجلس از آنها تیر انداخته بودند پرده غم‌انگیزی را نشان میداد پاره دیوارها افتاده و پاره‌ای شکاف برداشته بود، يك شیشه در پنجره‌ها دیده نمی‌شد. درها از جاکنده شده پشت بامها از تکه‌های گلوله‌های سوزان و افشان سوراخ سوراخ شده بود. بویژه خانه های ظل‌السلطان که پس از دستبرد سربازان بیش از همه جا ویرانی یافت نه تنها همه کاجال آنرا بردند، بلکه تا چارچوب‌ها و درها و پنجره‌ها و تخته‌های کف اطاقها و سقفها را کردند و بردند.

رفتار قزاقان بسیار نیکو میبود. هنگامیکه سربازان پاره پاره شاهی که دیر بجنک گاه رسیده سرگرم تاراج میبودند، اینان در جنگ مردانه ایستادگی نموده، و با سرفرازی فیروزمندی در این جنگ سخت و ناگهان بود که بخانه‌های خود رفتند.

پس از دیدن اینها مامانتوف بقزاقخانه شتافته در آنجا هنگامه دیگری برپا میبوده و ما گفته‌های او را در این باره نیز می‌آوریم. می‌گوید:

راستی را چنانکه در بالا گفتیم گزندیکه قزاق دیده بود بسیار گران و همه بیمارستان از زخمیان سخت پر شده بود. آنهایی که زخمشان سبک بود بخانه‌های خود رفتند. دو پزشک ایرانی و دکتر ویسیوشکو از بس زخم بستند راستی از پا درآمدند. در چادرها و اطاق کارخون موج میزد و بوی گوشت تازه می‌آمد. کشتگان را در دو رده در حیاط سربازخانه نزدیک بیمارستان گذاشته و انبوهی از مردم دور ایشان گرد آمده بودند بسیاری باواز بلند گریه میکردند و دیگران چشمه‌ها را اشک آلود می‌داشتند. من با سختی جلورفتم. کشتگان در خون غلطان یا مغزهای شکافته و دستهای خونین خود خواستار کینه جویی می‌بودند. . . من میخواستم برگردم در همان هنگام چشم بقزاقی افتاد که دیوانه‌وار مردم را پس و پیش میکرد. چشمهای او میدرخشید و قمه برهنه‌ای را در دست میفشرد این قزاق با ناله آهسته خود را بروی کشته يك و کیل ریش داری انداخت که دو نوار بر سر دوش بود. و کیل روسی که پهلوی من ایستاده بود آهسته بسکوشم گفت: «برادر او پس از جنگ زمانیکه میخواست بقزاقخانه برگردد در خیابان چراغ گاز کشته شد». هنگامیکه قزاق قمه خود را بفرق شکافته برادرش تکیه داد من بیگمان بودم که او دیوانه شده. چند کلمه زیر لب گفته تیغه درخشان قمه خود را بخونی که هنوز از زخم برادرش روان بود آغشته قمه را غلاف کرد و از سر مرده برادر برخاسته از میان مردم که هم‌درد او شده بودند بسوی در میدان مشق روان گردید. یکی پهلوی من ایستاده بود گفت: رفت کینه باز جوید نمیشود او را نگاهداشت. کنون هیچی نمی‌فهمد. يك سیدی برادر او را

همانها هستند که وکیل راکشند. دستور فرمانده تیپ بسیار ساده بود: «در میدان مشق ایشان را دارزید تا همه ببینند». دستگیران را با توسری بیرون بردند و ایشان دل بمرک نهاده هیچ نمیگفتند. هر دو بلند بالا میبودند. سرها را پایین انداخته با ضربت قنداق تفنگ بیرون رفتند. در چشم ایشان بیوشش مرگ آشکاره دیده میشد. همینکه ایشان را از خانه فرمانده بیرون بردند انبوهی از مردم گرد آنان را فراگرفت که با فریادی وحشیانه بسوی قزاقخانه میرفتند. در حیاط قزاقخانه انبوهی هر دقیقه بیشتر میشد و ناگهان پهلوی نعشهای کشتگان ایستاد. هیاهوی شگفتی برپا گردید. درخش شوشکه ها و قمه ها دیده شد. دستگیران را در یکچشم زدن تکه تکه کردند. تیغه های خونین در هوا میدرخشید و دوباره بدن های پاره پاره ایشان فرود می آمد قزاقان برای آنکه بتوانند به تنهای آن بیچارگان شمشیر فرود آورند نزدیک بود یکدیگر را بزنند سپس هم آن تنها را بسدر میدان مشق کشیده چندین گلوله طپانچه هم بآنها نواختند. شنیده می شد فریاد میکردند: «خون در عوض خون» کینه برادران خود را باز میجویم. دم در قزاقی را که برادرش کشته شده بود دیدم روی سنگ نشسته سر را بدست تکیه داده در اندوه فرو رفته و قمه آغشته بخون تازه او بروی زمین افتاده بود. هنگام پسین مرده های قزاقان را جفت جفت در تابوتهای ساده چوبی گذاشته با آرامش با درشکه ها بگورستان بیرون شهر بردند...

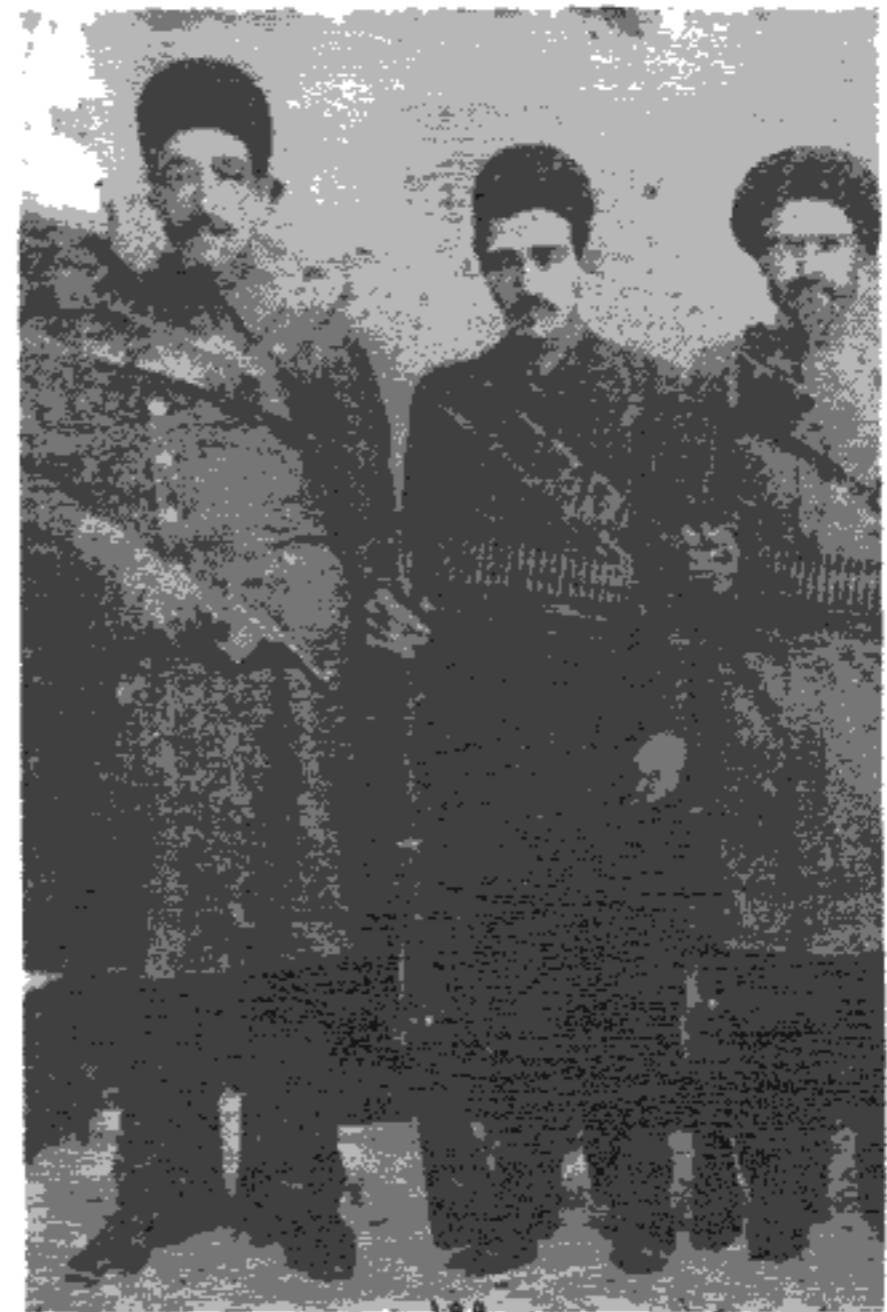
تا اینجاست گفته های مامانوف. جای افسوس است که ما ندانسته ایم این دو تن که بدینسان در راه آزادی کشته شده اند کیان میبودند.

در آن هنگام که این پیشامد ها در قزاقخانه رخ میداد یکرشته چه بر سر دوسید و داستانهای دلگداز دیگری در پارک امین الدوله و دیگر جاها دیگران گنشت؟.. در کار رخدادن میبود. ما هیچ نگفتیم نمایندگان و دیگران که با دوسید از مجلس بیرون رفتند چشاند و چه بر سرشان گذشت. این داستان را در جایی ننوشته اند و ما آنرا از مستشار الدوله پرسیده ایم، اینک خود گفته های او را می آوریم. چنین می گوید:

همان روز چون آفتاب برآمد کسی از مجلس به خانه ما آمده آگاهی آورد که قزاقان بمجلس آمده اند زودتر بیاپید. بدرخانه های دیگران نیز رفته و آگاهی داده بودند. من برخاسته رخت می پوشیدم که حاج میرزا ابراهیم آقا در خانه را زد و پیام داد: «من رفتم شما هم زودتر بیاپید». او رفت من نیز رخت پوشیده روانه شدم. در مجلس کسانی از پیش آمده بودند، کسانی هم پس از من رسیدند. در آنجا می بودیم و چون جنگ آغاز شد کسانی که بر سر طباطبایی و بهبهانی میبودند بیتابی می نمودند. ما برای آنکه از هیاهو آسوده شده بلکه چاره ای بیاندیشیم خواستیم ایشان را بجای دیگری فرستیم. در پیش آمد توپخانه جایی را از دیوار عمارت بهارستان شکافته راهی بزمینهای

کشت و نتوانستند کشته را دستگیر کنند.

پس از چند دقیقه دو تن را بخانه فرمانده تیپ آوردند. سه قزاق طنابی را که بگردن و دست ایشان بسته بود سخت نگاهداشته و قزاق چهارمی دو قبضه تفنگ شکاری در دست میداشت. ایندو تن را در خیابان چراغ گاز تفنگ بدست گرفته بودند. در قطار فشنگ دیگر نداشته ولی تفنگهای ایشان هنوز گرم میبود. فرمانده تیپ گفت: بخدا سوگند خورید که اشتباه نکرده اید. قزاقان گفتند سوگند میخوریم که این دو تن



ب ۱۹۹

سه تن از مجاهدان تبریز

آنکه در میانه ایستاده میرزا علی اکبرخان (اکنون آقای عطائی) است

مشت یا قنداق تفنگ می نواخت و آن یکی فرصت نداده از آنرومشت یا سیلی میخواست پانید. میدیدم سر لخت آقا سید عبدالله در هوا این ورمبرفت آن ورمبرگردید. در همه این آسیبها تنها سخنی که از زبان اینان بیرون می آمد جمله « لاله الله » بود. بویژه بهبهانی که



پ ۲۰۰

این پیکره نشان میدهد ستارخان را با باقرخان و میرهاشم خان و دیگران (این پیکره در میانه های جنگهای تبریز برداشته شده)

پشت مجلس که آن زمان جز پاره کلبه های روستایی وار در آنجا نمی بود باز کرده بودیم. این زمان همان جارا دوباره شکافتیم و بهبهانی و طباطبایی و امام جمعه و دیگران را با دسته انبوهی از مردم که در مجلس می بودند همه را بیرون فرستادیم. چندتنی باز مانده میخواستیم چاره ای بجویم. ولی اندکی نگذشت که یکی از پیش آقایان آمده پیام آورد که مادر جای آسوده ای هستیم شما هم بیاید تا با هم بسکالیم و راهی پیدا نماییم. ناگزیر شدیم مجلس را رها کرده مانیز بآنجا رویم و چون دنبال پیام آورنده روانه شدیم مارا بیارک امین الدوله (۱) رسانید که آقایان آنجا می بودند. امین الدوله سخت ناخرسند می بود و می گفت: « خانه مرا خراب کردند ». با آقایان گفتگو کرده پس از چند راهی که پیشنهاد شد و پسند نیفتاد سرانجام چنین نهادیم که ایشان از بیراهه خود را بعدالظلم رسانیده در آنجا بستی نشینند که شاید مردم نیز بآنجا شتابند و انبوهی فراهم گردد. باین آهنگ آقایان روانه شدند، ولی پس از دیری باز گشتند و چنین گفتند: بر سر راهها سوار گزارده شده.

می گوید: از لافهایی که هواداران جنگ زده نویدهایی که « کمسیون های نظام و جنگ » داده بودند ما دل اسنوار داشته هرگز گمان نمی کردیم جنگ بآن زودی پایان رسد و چون گاهی غرشهای دلشکافی بگوش میرسید می پنداشتیم غرش بمب های بیست که نوید داده بودند. امید بی اندازه می داشتیم که از جاهای دیگر نیز جنگ آغاز خواهد شد و از پشت سر یآوری بمجاهدان مجلس و انجمن آذربایجان نموده خواهد شد. چه اندازه دلشکسته شدیم زمانیکه خبر یافتیم بهارستان بدست افتاده و تاراج کرده میشود. سپس آواز توپ و تفنگ فرو نشسته دانستیم کاریکسره گردیده.

پروفسور براون نوشته: امین الدوله بقزاقخانه تلفون کرده آگاهی داد که آقایان در خانه من هستند. مستشار الدوله می گوید: او گفت: « اجازه میدهید من بخانه نیرالدوله بروم و برگردم؟ ». گفتیم « بروید », ولی نمیدانم آیا از آنجا تلفونی کرده است یا نه. میگوید: بهر حال در گرما گرم این ترس و سرگردانی بود که ناگهان در پارک را کوبیدند و همینکه گشوده گردید ناگهان دسته انبوهی از سرباز و نوکر و جلودار و مردم بیسروپا بدرون ریختند ماکه در حیات ایستاده بودیم با هیاو و اشتلم رو بسوی ما آوردند. کسانی که تفنگ یا ششلول همراه میداشتند شلیک می نمودند. همین که نزدیک شدند هنگامه دلگدازی برپا شد که بگفتن راست نیاید. بیش از همه به دستار داران پرداخته تو گویی کینه همه را از ایشان باز می جستند: می زدند، دشنام میدادند، رخت از تنهاشان می کنند. من کنارتر ایستاده بودم و چون مرا از شمار ایشان نمی گرفتند کاری با من نداشتند. ولی از آسیبی که با آقایان میرسانیدند دلم نزدیک بسود بترکد. بهبهانی و طباطبایی و امام جمعه خوبی را چندان زدند که اندازه نداشت. یکی از اینرو سیلی یا

(۱) پسر میرزا علیخان امین الدوله.

هرگز جمله دیگری بر زبان نراند. پس از آنکه از زدن سیر شدند آن زمان بکندن ریشهها پرداختند. دسته دسته موها را می کنند و دور میانداختند. در این میان کسانی را هم باشوشکه یا با ابزار دیگری زخمی ساخته بودند که خون از سر یا از گردن یا از رویشان روان میگردد. در این هنگامه دلگداز بود که حاج میرزا ابراهیم آقا را کشتند (۱) گویا او شلول همراه داشته و دست باز کرده بیباکانه خوتش را ریخته اند. ولی چندان شلوغ و درهم میبود که من از چنان رخدادی آگاه نشدم تا سپس آنرا از دیگران شنیدم.

پس از دبری که این هنگامه برپا بود و آنچه ناکردنی بود کردند خواستند ما را از آنجا بیرون برند. در این هنگام بود که مرا نیز شناخته بدیگران افزودند و چون روانه شده بنزدیکی در پارک که میدانچه ای می باشد رسیدیم ناگهان هنگامه دیگری در آنجا رو نمود که نزدیک بود همه ماها نابود شویم قاسم آقا با دسته ای قزاق در آنجا ایستاده و قزاقان که خویشان خود را از دست داده دل پر از خون میداشتند همینکه ما را با آن حال دیدند دست بشوشکه ها برده بر ما تاختند. بی گمان همه ما را ریز ریز نمودندی اگر نبود که قاسم آقا بجلوگیری برخاسته داد زد: «کاری نداشته باشید»، و چون دید گوش ندادند که پسر کردگان فرمان داد: «جلو قزاقرا بگیرید»، سرکردگان شوشکه ها را کشیده خود قاسم آقا نیز شوشکه کشیده بمیان ما و قزاقان درآمدند و بسا شوشکه و تازیانه ایشان را از ما برگردانیدند، و چون غوغا فرونشست و اندک آرامشی پدید آمد، امیر پنجه قاسم آقا رو بدستگیر کنندگان ما نموده پرسید: «آقایان را برای چه گرفتید؟! اعلیحضرت که اینان را نخواسته کسی پاسخ نداد. قاسم آقا گفت آقایان از بامداد همچنان گرسنه و بیچایی هستند و این همه آسیب دیده اند جایی در این نزدیکی پیدا کنید که ناهاری خورند و اندکی بیاسایند. بدین عنوان ما را از آنجا بیرون آوردند. در یکی از کوچه ها (گویا این خیابان کمال الملک بوده) دری را زدند. خانه خدا بیرون آمده و چگونگی را دانسته راه نداد. در در دوم نیز همان رفتار را کردند. ولی چون در سوم را زدند چند زنی بیرون آمده همینکه ما را با آن حال دیدند در باز کردند و آنچه ناگفتنی بود بقاسم آقا گفتند: «ای نا مسلمانان! اینان پیشوایان دین ما هستند! نمایندگان مجلس ما هستند! آیا چه کرده بودند باین حال انداخته اید؟!». قاسم آقا بی آنکه رشته بردباری را از دست دهد چنین گفت: «خواهران! جای این گفتگوها نیست. در باز کنید آقایان اندکی بیاسایند و نان و چایی برایشان داده شود».

می گوید: خانه از آن سیدعلی نامی می بود. خود او نیز بیرون آمد و ما را بدرون برده در زیر دالان که حوض خانه نیز می بود جا دادند و در زمان آب آورده رو و دست

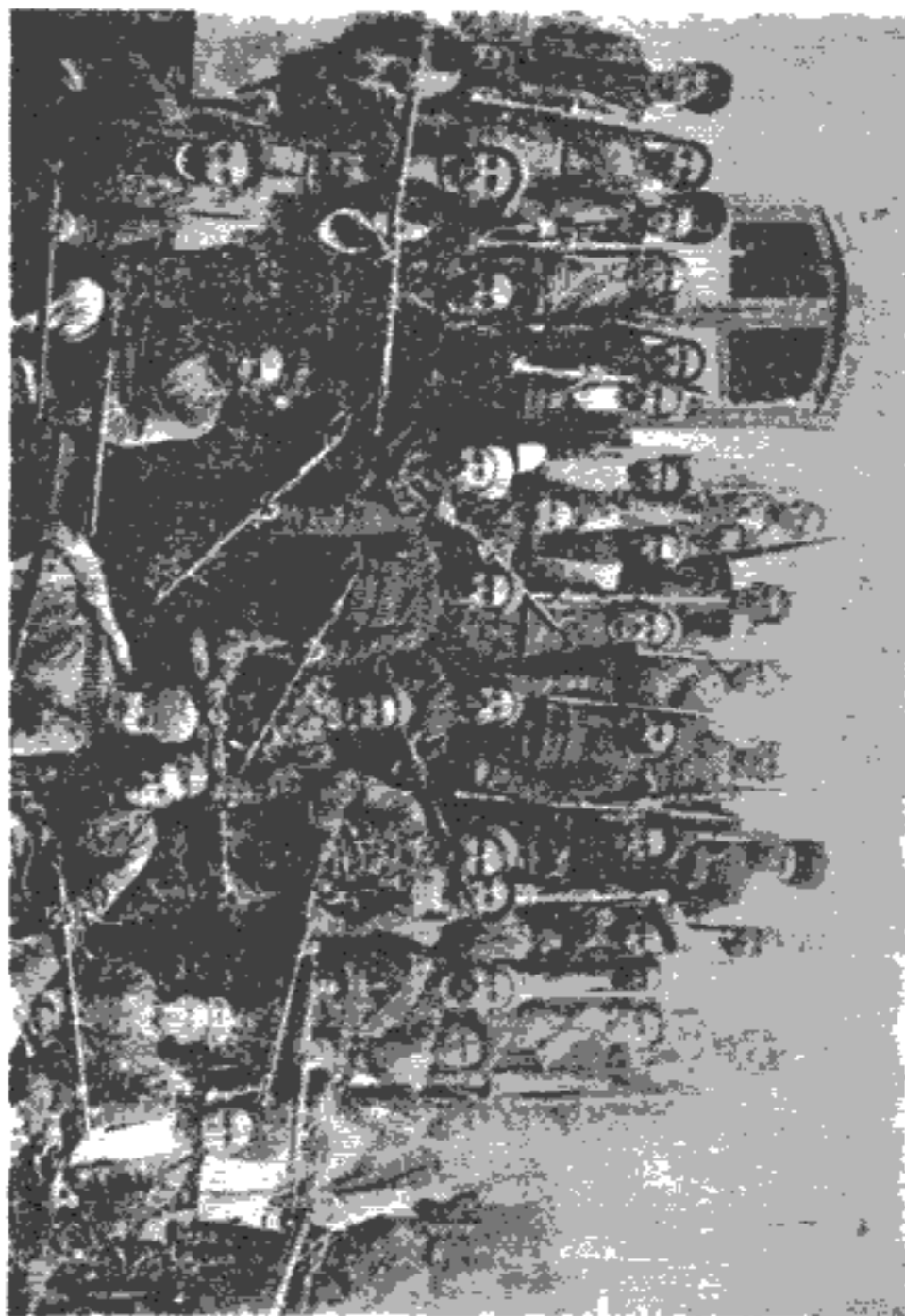
(۱) چنانکه دیگران می گویند چون او تفنگ در دست میداشت قزاقان در آغاز آمدن نخست او را کشته اند.

و پای ما را شستند. بادزن آورده باد زدند. نان و چایی آوردند. قاسم آقا آنچه مهربانی بود دریغ نمیداشت، چون اندکی بیاسودیم بقزاقان دستور داد هر چه درشکه از اینجاها می گذرد جلو در بیاورند تا آقایان را هر دوسه کسی که خانه هاشان نزدیک می باشد در يك درشکه نشاند. بخانه هاشان بفرستیم. قزاقان پی فرمان رفتند. ولی مردی در آنجا که گویم گماشته نظمی بوده رو بقاسم آقا کرده چنین گفت: نمی توانیم آقایان را بخانه هاشان بفرستیم من باید تلفون به باغشاه کرده دستور خواهم. این گفته بیرون رفت. پس از دبری درشکه ها دم در ایستاده بودند. ولی آن مرد باز گفته آگاهی آورد که باید آقایان را بباشاه ببریم. قاسم آقا سخت ناخشنود گردیده ولی ایستادگی نتوانست. ما را در درشکه ها نشاند. راه باغشاه را پیش گرفتند. در میان راه مردم بنماشای ایستاده بودند و کسانی آنچه نشایست بود دریغ نمیگفتند با اینحال بدر باغشاه رسیدیم. در آنجا بود که هنگامه سومی برپا گردید. سربازان سیلاخوری و توپچیان و سوارگان قره داغی و جلو داران و دیگر ناخواران درباری و مردم بیس و پا در آنجا گرد آمده و فرصت یافته هر کس را از آزادیخواهان که می آوردند کینه دو ساله را از او باز میجستند. همینکه ما از درشکه ها پیاده شدیم بیکبار گرد ما را فرو گرفتند هر یکی از ما گریباتش در دست صد تن افتاد. جای خرسند نیست که بیکدیگر فرصت میدادند و ما را از دست همدیگر می ربودند. و گرنه بیکچشم زدن نابود میشدیم در اینجا هم حشمة الدوله بفریاد ما رسید. زیرا او در آن نزدیکی می بوده و همینکه ما را در دست اینان می بیند بیباغ بازگشته داد میزند و دیسگران را بیاری خود میخواند. در سختی بیچارگی و گرفتاری بود که یکدسته از بزرگان درباری بیرون ریخته ما را از دست آنان رها نیدند و با يك حالی که بگفتن نباید بدرون باغ رسانیدند. در آنجا هر کسی را بجایی بردند و بند نمودند. مرا هم بچادری بردند که ابوالحسن میرزای شیخ الرییس و شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله در آنجا می بودند. شیخ الرییس را زنجیر درازی بگردن زده و سر آن را بدرختی بسته بودند. سه تن در آنچادر بسر می بردیم.

اینست گفته های مستشار الدوله. ولی این تنها سرگذشت سرگذشت میرزا جهانگیر یکدسته است. یکدسته دیگری که میرزا جهانگیرخان و خان و دیگران ملک المتکلمین و قاضی ارداغی و برخی دیگر می بودند، و با دو سید و دیگران تا پارک امین الدوله همراهی نمودند سرگذشت اندوه آور دیگری داشتند که می باید آنرا نیز بیاوریم، و چون این داستان را نیز از زبان میرزا علی اکبرخان ارداغی که خود برادر قاضی، و در همه جا با وی همپا می بوده شنیده ایم، در اینجا نیز همان گفته های او را می آوریم. می گوید:

چون برادر قاضی از کسانی می بود که بمجلس پناهیده همراه میرزا جهانگیرخان و ملک المتکلمین و دیگران شب و روز در آنجا می زیست من ناچار می بودم ناهار و شام

برای او ببرم و روزی چند بار بمجلس میرفتم . روز دوم تیر ماه بشیوه هر روزه روانه شدم ، ولی چون بنزدیک مجلس رسیدم قزاقان جلوم را گرفته راهم ندادند . در این میان درشکه آقای بهبهانی رسید که کوروك آنرا خوابسانیده و دسته ای گرد آنرا فرا گرفته بودند . چون اینان پروای جلوگیری قزاقان را نکرده همچنان پیش رفتند من هم



پ ۲۰۱

این بیکره نشان میدهد مشهدی محمدصادق را با دسته خود . آنکه درمیانه نشسته خود اوست و آنکه از دست چپ او سرپا ایستاده شاطر محمد حسین برادرش میباشد که در جنگهای آنسال کشته گردید

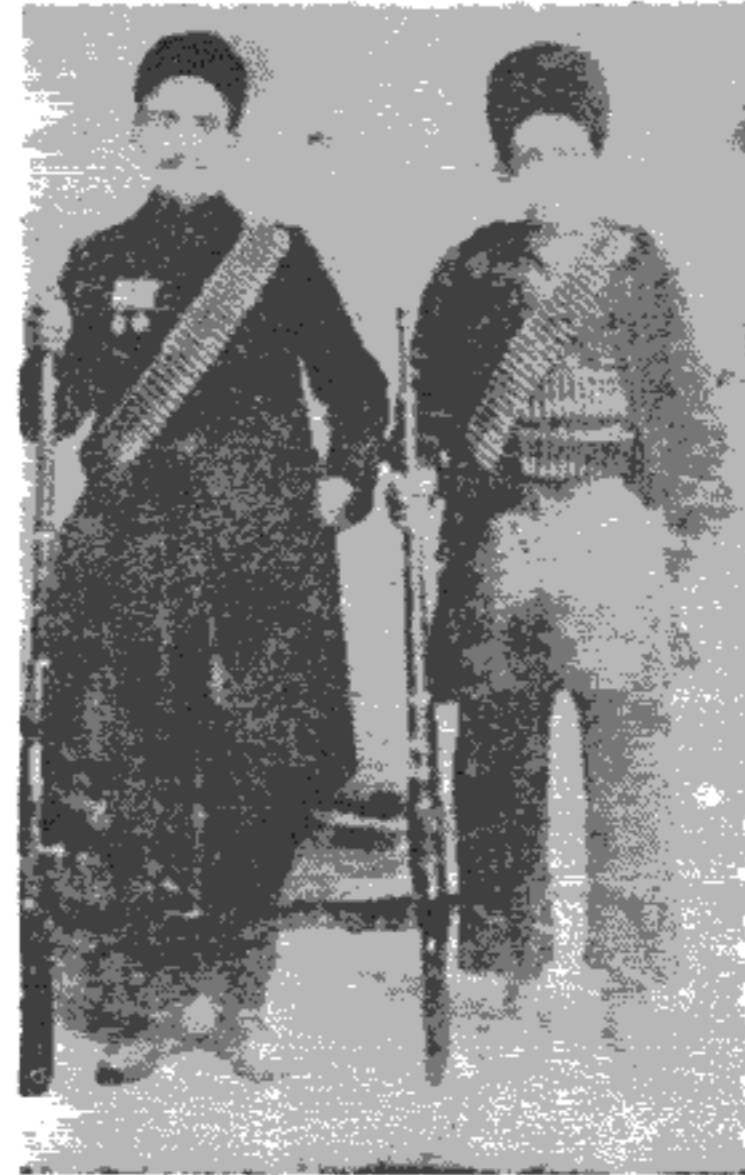
با آنان در آمیخته خودرا بمجلس رسانیدم . در اینجا همراه برادرم و دیگران می بودم تا جنگ آغاز شد ، و چون آقابان بهبهانی و دیگران از آنجا بیرون میرفتند همه از دنبال ایشان بیرون رفتیم . در پارك امین الدوله ما را که ملك المتكلمین و میرزا جهانگیرخان و برادرم قاضی و آقا محمد علی پسر ملك و من می بودیم بیک بالاخانه برده در آن جانشین دادند . امین الدوله نزد ما آمده مهربانی کرد لیکن بهبهانی اورا نزد خود خواست و چون رفت و باز گشت چنین گفت : آقا میفرماید چون شاه این چندکس را سخت دنبال میکند و مردم دیدند که اینان باین خانه در آمدند چه بسا که خبر بدهند و پی دستگیریشان بیایند ، بهتر است ایشان را جای دیگری بفرستید . امین الدوله این را گفت و ما را از آنجا پایین آورده بنوکری سپرد که بجای دیگری برساند . نوکر ما را تادم در آورده در آنجا عمارت نیمه سازی را در آن سوی خیابان نشان داد که جای ایمنی میباشد . این گفته خویشان باز گشت و در را بروی ما بست . ما چون گمان دیگری نمی بردیم آهنگ عمارت نیمه ساز نمودیم . ولی چون آنجا رسیدیم دیدیم همه جای آن بازاست . چنانکه رهگذریان همگی ما را میدیدند . در آنجا دانستیم که خواست امین الدوله بیرون کردن ما بوده . خانه سید حسن مدیر حبل العنین تهران در آن نزدیکی می بود . کسی از دنبال او فرستادیم و او چون آمد ما را در آن حال دید سخت غمگین گردید ، و ما را همراه برداشته بخانه خود برد . در آنجا که اندک ایمنی پیدا کردیم ملك و میرزا جهانگیر و برادرم بچاره جویی پرداختند . یکی می گفت : سفارت انگلیس برویم . برادرم خرسندی نداده گفت : من زیر بیرق بیگانه نمیروم . پس از گفتگوی بسیار چنین نهادند تا فرورفتن آفتاب در آنجا درنگ نمایند و چون آفتاب فرو رود و تاریکی پیش آید تنها تنها بیرون رفته و از خندق گذشته از بیراهه خود را به عبدالعظیم برسانند و در آنجا بست نشینند . پس از این نهش اندکی آرام گرفتیم . ولی چیزی نگذشت که ناگهان هپاهویی در بیرون برخاست و آگاهی آوردند که قزاقان گرد خانه را فرا گرفته اند . برادرم و ملك و میرزا جهانگیر هر سه گفتند : قزاقان برای گرفتن ما آمده اند روا نیست بخانه بریزند و دست و پای زنان و بچهگان را ببلرزانند . این گفته همگی برخاستند و با پای خود از خانه بیرون شتافتند . سر کرده قزاقان امیر پنجه قاسم آقا می بود . دستور داد ملك و میرزا جهانگیرخان و برادرم را هر یکی را يك قزاق بترك اسب خود برگرد . بایشان هیچگونه آزار نرسانیدند ، ولی من و آقا محمد علی را با حاجی محمد تقی بنکدار که اورا هم از جای دیگر گرفته و همراه آورده بودند به پیادگانی از نوکران درباری که همراه می بودند سپرد و اینان نخست رختهای ما را کنده و کفشها را از پایها بمان در آوردند و لخت و پابرهنه جلو خود انداختند .

قزاقان با آن سه تن از پیش و ما با این دسته از پشت سر ایشان راه افتادیم . در جلو سفارت یکدسته ارمنی و اروپایی ایستاده بودند . میرزا جهانگیر خان ایشان را دیده خواست گفتاری رانند ، ولی همینکه آواز برداشت : « ما آزادیخواهانیم ... »

قزاقی از پشت سر شوشکه بر پشت سراو فرود آورد که خون بتندی روان گردید و گفتار نا انجام ماند. بدینسان ما را بقزاقخانه رسانیدند.

هنگامی می بود که قزاقان مجلس کار را بی پایان رسانیده بانجا بر میگشتند (۲) و از

کشتاری که داده بودند بخون آزاد بخواهان - تشنه می بودند و همینکه ما را دیدند با شوشکه های آخته بر سر آن سه تن تاختند. قزاقانی که ما را آورده بودند بجلو گیری بر خاستند ولی کسی نمیتوانستند جلو ایشان را بگیرند و همه ریز ریز میشدیم اگر نبودى که سر کردگان از اطافها چگونگی را دیده خود را بیابین رسانیدند و بقزاقان داد زدند؛ « اینها را اعلیحضرت خواسته باید بباغ شاه ببریم کاری نداشته باشید. بدینسان ما را رها گردانیده بجایی بردند و زنجیر بگردن هر يك زدند، ولی قزاقان همچنان آزار مینمودند. دسته دسته نزد ما آمده دشنامهای ناسزا بیرون ریخته سخنان دلشکن میسرودند. برادرم



پ ۲۰۲

دوتن از مجاهدان تبریز

آنکه از دست چپ ایستاده نقی خان مارالانست که اکنون نیز هست. در دست راست اصغر نامی است که گفته میشود روسیان بدارش زدند.

(۱) چنین پیدا است که قاسم آقا نخست ایشان را دستگیر کرده و به قزاقان سپرده روانه قزاقخانه گردانیده و سپس بگورتن آقایان بهبهانی و دیگران شتافته. گویا کسانی در پی ملک المتکلمین و همراهان او بوده و جایگاه ایشان را آگاهی داده اند.

خودداری نتوانسته با آواز بلند گفتار آغاز کرد. در این زمینة « در ایران بگانه اداره بسامان قزاقخانه را می شناختیم. آیا چه رواست از چنان اداره این بسامانها دیده شود؟! ما را بفرمان شاه دستگیر کرده اید و بباغ شاه خواهید برد و ما نمیدانیم شاه ما را خواهد کشت یا خواهد بخشید. هر چه هست باشد. این دشنامهای بیشرمانه برای چیست؟ این گفتار را که با آواز بلند میخواند و پاره سر کردگان نیز بشنیدن آن آمدند نیک هنایید و قزاقان را از پیرامون ما دور کردند و پاسبان گمارده سپردند کسی را نزدیک نگزارند. نیز کسانی آمده زخم سر میرزا جهانگیر خان را که همچنان خون می آمد بستند و مهربانها کرده چایی و سیگار آوردند. ساعتی بدینسان گذشت و یکساعت بفریب مانده آمدند که بر خیزید شما را بباغ شاه ببریم. چون برخاستیم ما را آوردند بمیان قزاقخانه در آنجا توپهایی نهاده بودند و ما را دوتن دوتن بر روی آنها سوار کردند و زنجیرهای گردنهامان را به آنها بستند. قزاقان میگفتند: با این توپهاست که مجلس را ویران کردیم و شمارا نیز دم اینها خواهیم گذاشت. در اینمیان که میخواستند ما را روانه گردانند يك سر کرده روسی رسیده و آنحال را دیده بر آشت و دستور داد که ما را از روی توپ پایین بیاورند. بادستور او ما را بیکدسته قزاق سواره سپردند و روانه کردند. از خیابانها که میگذشتیم مردم دشنام میدادند، خپو میانداختند، خاکروبه میریختند. چون بجلو باغشاه رسیدیم یکی از سربازان سیلاخوری باقمه زخمی بر پیشانی برادرم زد که خون روان گردید.

در باغشاه ما را بچادری رسانیدند که کسان بسیاری (از پیروان آقایان بهبهانی و طباطبایی و دیگران) در آنجا میبودند. ما نیز در میان ایشان جا گرفتیم. ولی هیچکس با دیگری سخن نمیکفت و هر یکی بخود فرورفته بیم جان خویش را می داشت. پس از دبری که هوا تاریک شده بود کسی آمده ملك المتکلمین و میرزا جهانگیر خان و برادرم قاضی را جدا کرده برد. بیگمان بودیم که برای کشتن میبرند و همگی اندوهگین گردیدیم. ولی سه ریح نگذشت که هر سه را باز گردانیدند. آنکس که ایشانرا باز آورد بقزاقان چنین گفت: فرمانده تیپ میفرماید اینها که گرفتار شده اند در اینجا در امان من هستند کسی نباید بایشان آزار برساند، بلکه باید پذیرایی از ایشان کنید و نگهداری نمایید. نیز میفرمایند کار این سه کس جداست و با دیگران یکجا نباشند. این پیام بسیار بجا افتاد. زیرا پیش از آن قزاقان دشنام و آزار درین نمیداشتند ولی این زمان بمهربانی پرداختند و توتون و کاغذ سیگار آورده بهمه ما بخش کردند. ملك و میرزا جهانگیر خان و برادرم قاضی را که دورتر از ما جدا گانه نگهداشته بودند من دم بحال برادرم با آن زخم میسوخت. از سر کرده ای که پاسبان ما میبود خواهش کردم بگزارد نزد او رفته زخمش را ببندم و چون آنجا رفتم سیفاری پیچیده و آتش زده برادرم دادم، برای زخمش هم که خون همچنان می آمد پیراهن دراز عربی که در برداشت از دامن آن پاره کرده اندی را سوزانیده بر روی زخم نهاده و اند دیگری را دستمال کرده زخم را با آن بستم.

با این حال می‌بودیم و هر یکی بخود فرورفته در دریای غم غوطه می‌خوردیم . پس از دیری یکدسته قزاق یکدو کفان بسوی ما آمدند و چون نزدیک رسیدند ایستادند و گرد ما را گرفته گفتند : برخیزید و راه افتید . همگی برخاسته راه افتادیم . بسیاری از ماتنهاشان می‌لرزید و چنین می‌پنداشتیم در این تاریکی همه را بکشتن خواهند برد . ولی دیدیم بسوی یک عمارتی برده به یک اطاق بزرگی رسانیدند و در آنجا شام آورده سپس هر هشت تن را در یک زنجیر گداگرد اطاق نشاندند . میان اطاق کوبیدند و گفتند : « بخوابید . هر کس از جای خود برخیزد با گلوله زده خواهد شد » . همگی دراز کشیده خوابیدیم ، و خدا میداند که چه شبی بماند گذشت .

این نیز سرگذشت یکدسته بوده . چون کسان دیگری نیز هر کدام

سرگذشت‌های

سرگذشت دیگری داشتند آنها را نیز مینویسم :

دیگران

ممتازالدوله و حکیم‌الملک که گفتیم ، با دو سید و دیگران تا پارك امین‌الدوله همراه می‌بودند . در آنجا چون قزاقان ریختند

و آن هنگامه برپا گردید ، این دو تن خود را در پشت موها نماندند ، و پس از آنکه قزاقان رفتند و پارك تهی گردید ، بدست‌یاری یکی از نوکران امین‌الدوله که با نوکر ممتازالدوله دوستی میداشت خود را باطاق او میرسانند و تاشب در آنجا مانده شب در تاریکی بارختهای ناشناس بخانه نوکر ممتازالدوله می‌روند ، که از آنجا نیز بسفارت فرانسه رفته ، پس از چندی روانه اروپا میشوند .

سید محمدرضای مساوات که گفتیم یکی از هشت تن خواسته‌های محمد علمیرزایمیبود و اگر بدست افتادی بکیفر دژ سخیبهای خود شکنجه‌های سخت دیدی ، همانا از پیش از جنگ در جایی نمان شده بود و سپس بارخت ناشناس از راه مازندران خود را بپاکو میرساند که از آنجا نیز در تبریز آمد .

سید جمال واعظ که از نیز یکی از هشت تن می‌بود همچنان پیش از جنگ نمان گردیده بوده و سپس بارخت ناشناس از شهر بیرون آمده و آهنگ بروجرد میکند که در آنجا کشته میشود و داستان‌ش را خواهیم آورد .

میرزا داودخان که او نیز یکی از هشت تن شمرده میشد . از سرگذشتش آگاهی نمی‌داریم ، ولی خواهیم دید که گرفتار گردید و در باغشاه بادیگران می‌بود .

شیخ مهدی پسر مشروطه‌خواه حاجی شیخ فضل‌الله ، در آنروز جلوی یکدسته افتاده بیاری مجلس می‌شناخته و ما از سرگذشتش آگاهی نمی‌داریم . جز اینکه در میان گرفتاران و در باغشاه می‌بود که مستشارالدوله نامش را برده است .

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس که به آزادیخواهی شناخته میشد چنانکه دیدیم او نیز در میان گرفتاران می‌بوده که مستشارالدوله نامش را می‌برد .

سید حسن مدیر حبل‌المتین را دیدیم که بمیرزا جهانگیرخان و دیگران جا داد .

ولی چون قزاقان بگرفتن آن چند تن آمدند سید حسن در آب انبار نمان شده بود که همانشب یا فردا خود را بسفارت انگلیس رسانید .

سید جمال‌الدین افجه‌ای که بدانسان بیاری مجلس می‌آمد و همراهانش دچار گلوله باران گردیدند ، و میرزا صالح خان در خانه‌اش را بازگردانید و او را پاکسانی بدرون برد ، پسر بزرگ‌ترش (سید مهدی) که همراه می‌بوده بازمانده سرگذشت را چنین می‌گوید : « ما را در یک حوضخانه‌ای جا دادند ، وزیر اکرم پاکسانش از بالاخانه‌ها سرگرم جنگ می‌بودند . در آن گرفتاری ناهار نیز پخته بودند ، و برای ما سفره گسترده . ولی پیداست که کمتر یکی خورد . تا نزدیکهای نیمروز در آنجا می‌بودیم ، آنگاه فهمیدیم که خانه تهی گردیده و دیگر کسی نمانده . چون بیرون آمده باز جستیم دیدیم میرزا صالح - خان و کسانش خانه را گزارده بیرون رفته‌اند . ما نیز جای درنگ ندیده از این خانه بآن خانه راهی پیدا کرده ، با سخیبهای خود را بیرون انداختیم . پدرم چند زمانی در خانه زنی از همسایگان پنهان می‌زیست تا سپس بیرون آمد و بسا دستور محمد علمیرزا از تهران بیرون رفت .

یکداستان شکفت رهایی یافتن این میرزا صالح خان و دیگر جنگنده گانست . اینها چنانکه با زیرکی و زبردستی جنگیدند که کشته بسیار کم دادند ، بازینرکی نیز خود را از تهران بیرون انداختند که هیچیکی بدست نیفتادند . (بجز از مدیر روح‌القدس و آن دو تن که مامانتوف داستان کشته شدنشان را نوشته است) .

اینها سرگذشت‌هاییست که ما دانسته‌ایم . پیداست که سرگذشت‌های دیگری نیز بوده . رویهمرفته در آنروز همه کسانی که با آزادیخواهی شناخته بودند ، چه آنانکه بیرون آمده در جنگ پا در میان داشتند و چه آنهایی که در خانه نشستند و رو نمودند ، ناچار شدند نمان گردند ، و سپس بسیاری از آنان بپاکو یا باستانبول رفتند . یکدسته نیز با همه بودن در مجلس یا در میان آزادیخواهان راه با دربار میداشتند ، و این بود در این هنگام ایمن می‌بودند و در تهران مانده آسوده می‌زیستند .

یکداستان دیگری که باید یاد کنیم پناهیدن تقیزاده و کسانس **پناهیدن تقیزاده** بسفارت انگلیس میباشد . چنانکه دیدیم این نماینده جوان آذربایجان بسفارت انگلیس در روزهای باز پسین خواهان جنگ می‌بود . با اینحال در اینروز از خانه بیرون نیامد و رخ ننموده . در حالیکه گذشته از نمایندگی رئیس انجمن آذربایجان نیز می‌بود که در جنگ پا در میان خواستی داشت ، و بهر حال بایستی بیرون آید . شکفت تر آنکه می‌گویند : تقیزاده از داستان جنگ پیش از دیگران آگاه شده بوده ، اینست بامدادان نوکر خود را بخانه‌های کسانی می‌فرستاده و پیام میداده : « امروز جنگ خواهد شد زودتر بیایید ، با اینحال خود او بیرون نیامد . در این باره میرزا علی‌اکبرخان دهخدا نویسنده گفتارهای سوراسرافیل و کسانی دیگری نیز باوی همراهی کردند . براون

نوشته : تقی‌زاده دبر رسید و قزاقان راه ندادند . ولی ما از چنان چیزی آگاه نمی‌باشیم ، و آنچه میدانیم هر که آمد و خواست راه پیدا کرد و تقی‌زاده که خانه‌اش در پشت مجلس میبوده (۱) میتوانسته زودتر از دیگران بیاید .

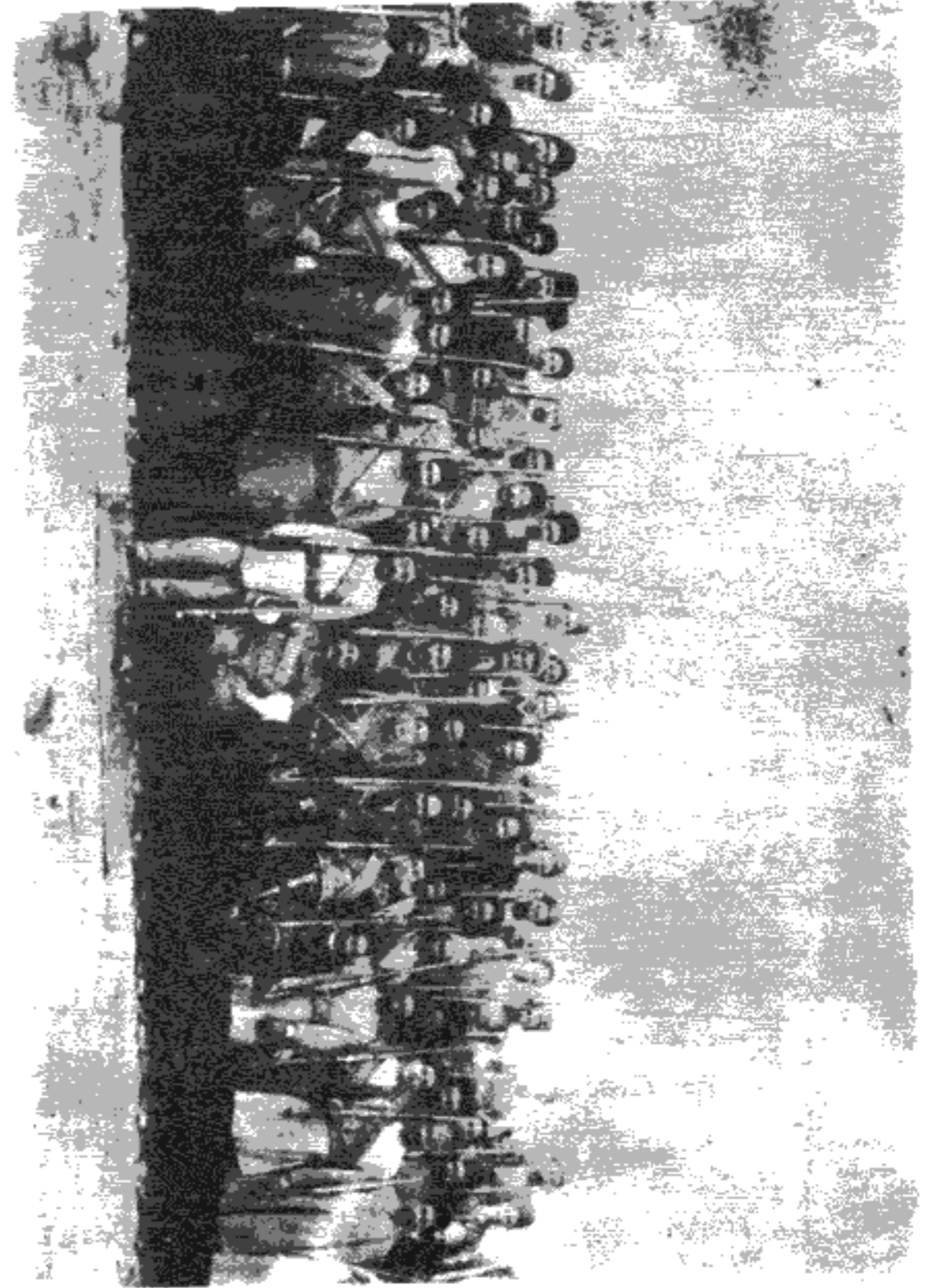
باری ما در این باره نیز گفته‌های سید عبدالرحیم خلخالی را که دستیار مدیر مساوات و در آنروز با تقی‌زاده همراه میبوده در دست می‌داریم که خود آنها را می‌آوریم . میگوید : در آن روز من خواستم ببهارستان بروم از هر سو که آهنگ آنجا را کردم راهم ندادند . در این میان که باز می‌گشتم در خیابان دوشان تپه بنوکر تقی‌زاده برخورد کردم که مرا آواز داد . پرسیدم آقا کجاست ؟ گفت : در خانه . همراه او روانه شده بخانه تقی‌زاده رسیدم . امیر حشمت و میرزا علی‌اکبر خان دهخدا و چند کسی دیگر هم در آنجا میبودند . نشستم گفتگو میکردیم که ناگهان آواز شلیک برخاست و دانستیم جنگ آغاز شده همچنان در آنجا میبودیم تا جنگ پایان رسید ، و چون همه آن پیرامونها را سربازان فرا گرفته بودند کسی را یارای بیرون رفتن نمی‌بود و ما همچنان گرسنه نشسته نمیدانستیم چه باید کرد . چندان ترس بسر ما چیره شده بود که با چشم خود دیدم موعای سر دهخدا سفید گردید . بدینسان تا یکساعت بغروب بسر دادیم و چون به تنگی افتاده بودیم علی‌محمد خان داوطلب گردید (۲) بیرون رفته چاره‌ای بجوید و چون او رفت و از آنسوی تار یکی فرا میرسید ما هم بدانسر شدیم از خانه بیرون بیاییم ، ولی در آن میان علی‌محمد خان باز گشته در شبکه‌ای همراه آورد که چهار تن : تقی‌زاده و دهخدا و من و یکی دیگر (۳) در آن نشستم و علی‌محمد خان که شاپو بسر نهاده بود پهلوی در شبکه جا گرفته ما را بسفارت انگلیس رسانید . امیر حشمت که در در شبکه جا نیافته پس مانده بود اندکی دیرتر او نیز بما پیوست و بدینسان از بیم و نگرانی در آمده آسوده گردیدیم .

در کتاب آبی در این باره چنین مینویسد : در پیرامون ساعت نه پیامی از تقی‌زاده... بمآزور استوکس رسید که او و سه تن از همراهانش میخواهند بسفارت پناهانده شوند . زیرا سپاهیان در جستجوی ایشان هستند و هر دقیقه‌ای بیم آن میرود که دستگیر شوند و اگر در سفارت پذیرفته نشوند بی‌گمان کشته خواهند شد . مآزور استوکس از روی دستوری که داشت پاسخ داد . چندی نگذشت که تقی‌زاده و شش تن دیگر که سه تن ایشان مدیر حبلمنن و نایب مدیران روزنامه‌های مساوات و صور اسرافیل بودند از در همیشه سفارت‌خانه در آمدند و با ایشان راه داده شد . بیگمانست اگر با ایشان راه داده نشدی

(۱) خانه تقی‌زاده در روی روی مجلس میبوده . دو روز پیش از بمباران آنها را کرده خانه‌ای در که‌های پشت مجلس میگیرد .

(۲) برادر میرزا محمدعلی‌خان تربیت و خویشاوند تقی‌زاده می‌بود که در دبیرستان امریکاییان درس خوانده و زبان انگلیسی را خوب میدانسته و خواهیم دید که سال دیگر یکی از سردستانان مجاهدان گردیده بود و در کشاکش اعتدالی و انقلابی کشته شد .

(۳) نام آنکس را یاد نکرده .



ب ۲۰۳

این پیکره نشان میدهد شکرالله خان شجاع نظام مرندی را با تفنگچیان مرند (آنکه در میان نشسته خود شجاع نظام است. از دست چپ او یکم و دوم پسرانش میباشند . سوم شناخته نیست . چهارم محسن خان کوزپشت است که در تیراندازی بسیار آزموده می‌بود و کسان بسیاری باتیر او کشته شدند).

پیش از سه تن از آنان سرنوشت میرزا جهانگیرخان و ملك المنكلمين را که فردای آن روز بی رسیدگی خفه کرده شدند پیدا کردند ،
سید حسن مدیر جیل‌المتین را خلخالی میگوید فردای آنروز بسفارت آمد و این راست تر است ، و بهر حال چنانکه میدانیم او از همراهان تقی‌زاده نمی‌بود .
بدینسان روز تیره دوم تیر ماه پایان رسید . بدینسان جنبش چند ساله تهران



پ ۲۰۴

این پیکره نشان می‌دهد دو تن از سران مجاهدان سران تبریز را . (آنکه از دست راست ایستاده مشهدی محمد علیخان و آن دیگری اسد آقا خان است . چنانکه خواهیم نوشت در جنگها یکجشم اسد آقا را گلوله برد و این پیکره پیش از آن داستان برداشته شده)

خاموش گردید . از کارها بی‌که در اینروز رخداد یکی هم این بود که در آن جنگ و کشاکش بادستور محمد علیمیرزا شیخ محمود و رامینی وسید محمد یزدی ، که از سر جنبانان آشوب میدان توپخانه میبودند ، ودوسه تن دیگری را که بادستور عدلیه در بند وزنجیر میبودند ، رها گردانیده بی‌اغشاء بردند و در آنجا شاه بشیخ محمود و سید محمد مهربانها نمود و بهریکی خلعتی داد . نیز برای بازگشتن صنیع حضرت و یارانش که در کلات می بودند تلگراف فرستاده شد .

لیاخوف چون فیروز در آمده بنیاد مشروطه را بر انداخته بود
فردای آنروز رشته همه کارها در دست او میبود . روز چهارشنبه سوم تیر ماه (۲۴ جمادی الاولی) در تهران فرمانداری نظامی برپا گردید .

آگهی در این باره در بیست و دوم جمادی الاولی (یکروز پیشتر از بمباران) با دست لیاخوف نوشته شده و بچاپخانه رفته بود و امروز در شهر پراکنده گردید .

« مردم نمیبایست در خیابانها در یکجایی گرد آیند . اگر کسانی نافرمانی نمودندی سپاهیان بایستی باشلیک تفنگ پراکنده‌شان گردانند . کسی نمی بایست افزار جنگ همراه خود دارد . آنانکه با سپاهیان ستیزیدندی سپاهیان یارستندی آنانرا بزنند »

همه نشانه های مشروطه از میان برخاسته ، نه روزنامه‌ای ، نه انجمنی ، نه گفتاری ولی کارها بسامان و آرامش پدیدار می بود . امروز جارکشیدند که بازارها باز شود ، و بازاریان از ترس فرمان بردند و بازارها را باز کردند . قزاقان در شهر گردیده از دست اندازی سربازان سیلاخوری و سوارگان قره داغی و دیگران نیز جلو می گرفتند . تنهاخانه های راکه خود شاه فرمان میداد تاراج می کردند . امروزخانه های جلال الدوله پسر - ظل السلطان ، و ظهیرالدوله شوهر خواهر ظل السلطان راهم تاراج کردند . و آنچه میبود سربازان و قزاقان بردند . شکفت آنکه بخانه ظهیرالدوله توپ بستند و پس از آن بتاراج دادند . با آنکه کسی در آنجا برای ایستادگی نمی بود . خود ظهیرالدوله در کیلان میبود و فرمانداری آنجا رامیداشت .

چنانکه گفتیم دشمنی محمد علیمیرزا پیش از همه با ظل السلطان میبود ، و این چون خویشی با او میداشت و از هواداران او شمرده میشد ، این زیان را دیده . اینکه گفته‌اند از « انجمن اخوت » که در آنخانه برپا میشد گلوله بقزاقان انداخته بودند ، و با پسر ظهیر - الدوله (ظهیر السلطان) از آزادیخواهان میبود دروغست .

امروز محمد علیمیرزا « دستخط » پایین را بمشیرالسلطنه سر وزیر نوشت :

« چون ایجاد انجمنهای بی نظامنامه اسباب هرج و مرج شده بود و روزنامه ها ، و ناطقین بکمک آنها نزدیک بود رشته انتظام مملکت را بر هم زنند ، و چون زمام امور در تحت قوه مخصوص ما در دست معدودی از عقلا باید باشد هرچه خواستیم از ، فسادات آنها جلوگیری کنیم و انجمنها را بوظایف خود بیاوریم بواسطه حمایت مجلس ،

« از آنها ممکن نشد تا آنکه برای برقرار کردن نظم و آسایش عموم که از طرف «
 « باریشمالی بما تفویض شده است خواستیم مفسدین را دستگیر نمایم مجلس از آنها ،
 « حمایت نمود و عده‌ای از اشرار مجلس را پناه گاه قرار داده در مقابل قشون دولتی سنگر ،
 « بسته بمب و نارنج و آلات تاربه استعمال کردند ماهم از امروز تا سه ماه دیگر مجلس ،
 « را منفصل نموده پس از این مدت وکلای متدین ملت و دولت دوست منتخب شده با ،
 « مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح شده مشغول انتظام گردد .»

چنانکه مبدانیم این « دستخط » نویسی دنباله نقشه‌ایست که با لیاخوف و سفارت
 روس کشیده بودند ، و برای جلوگیری از ایراد دولتهای بیگانه بود . با این نوشته دو
 چیز را میفهمانیدند : یکی آنکه از راه ناچاری بوده ، که بمجلس دست باز کرده‌اند .
 دیگری اینکه مشروطه را برینداخته ، بلکه شاه از روی قانون، مجلس را کناره گردانیده
 و پس از سه‌ماه - بمجلس سنا - دوباره گشاده خواهد شد .

نیز همان روز یا فردای آن « دستخط » دیگر برایشیتر السلطنه نوشت که در پایین
 می‌آوریم :

« مقصود خاطر ما امنیت مملکت و آسودگی عامه رعایا و اقداماتی که در دستگیری ،
 « مفسدین و اشرار شده بجهت آسایش و رفاهیت آنان بوده برای اینکه مردمان بی‌تقصیر ،
 « و رعایای سلامت خواهان از تزلزل و اضطراب خارج شده از رأفت و مرحمت ذات ،
 « ملوکانه بهره‌مند باشند بموجب این دستخط عفو عمومی را شامل حال کافه مردم داشته ،
 « تصریحاً مقرر می‌فرماییم از تمام متهمین اغماض می‌فرماییم در حق آنها هم که گرفتار ،
 « شده‌اند مجلس استنطاقی از اشخاص بی‌غرض منصف تشکیل خواهیم نمود بدقت غور - ،
 « رسی کامل نمایند هر کس بی‌تقصیر است مرخص شود بشرط آنکه اهالی از حدود قانونی ،
 « که از طرف حکومت نظامی منتشر میشود تجاوز ننموده مرتکب حرکت خلاف ،
 « قاعده نشوند »

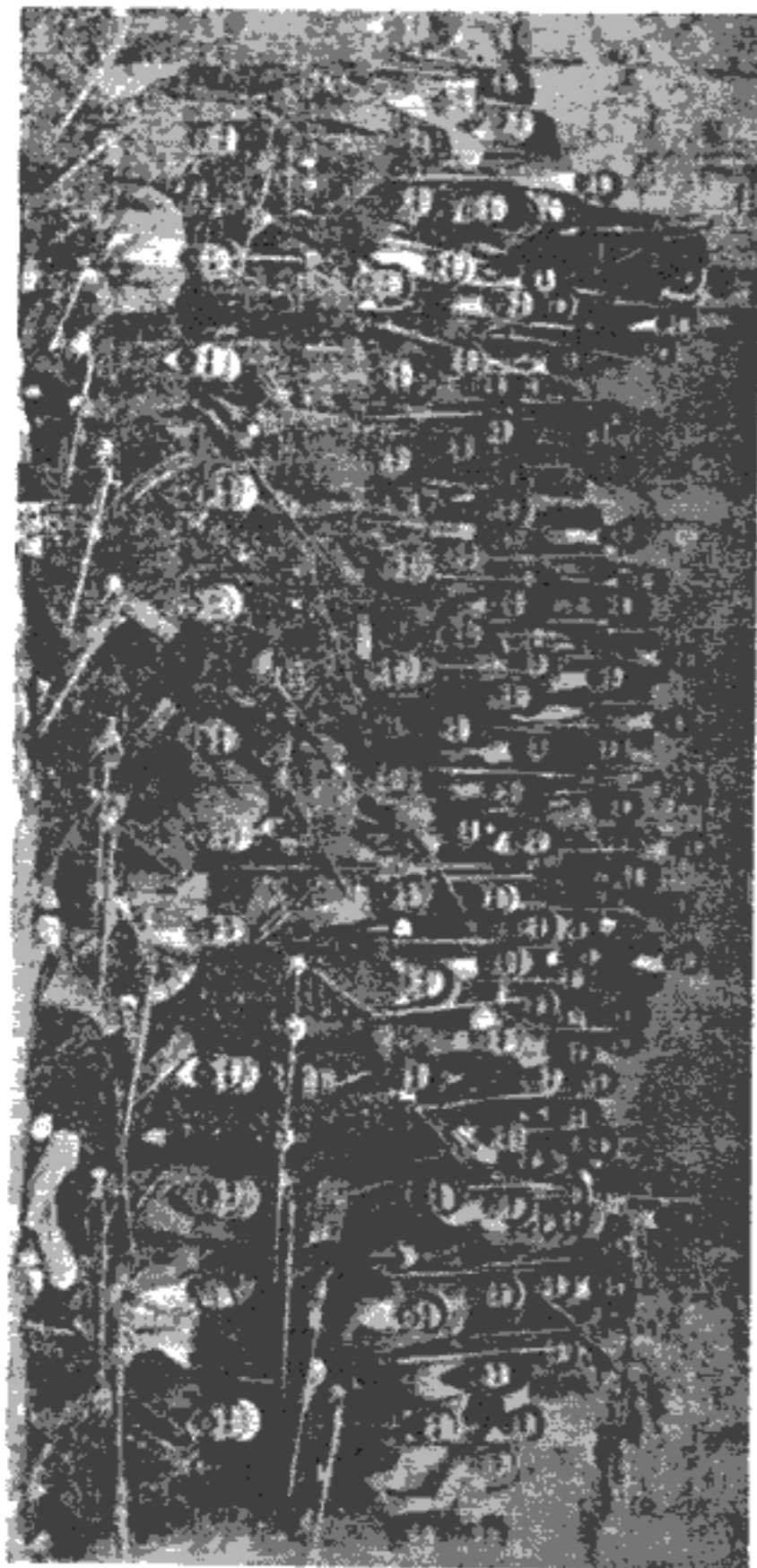
با این نوشته « عفو عمومی » بمشروطه خواهان می‌داد . ولی این نیز جز رویه کاری
 نمی‌بود ، و جز بسته شدن زبان بیگانگان خواسته نمیشد .

چون این دو « دستخط » برای بیگانگان می‌بود ، رونوشتی از آنها بسفارتخانه‌ها
 فرستادند ، و از آنسوی علاوه السلطنه وزیر خارجه هر دورا با تلگراف بهمه جا رسانید .

امروز در شهر همچنان جستجوی آزادخواهان میکردند و هر که
 کشته شدن ملك و را می‌یافتند دستگیر کرده بباغشاه می‌بردند . از آنسوی ، امروز

میرزا جبهانگیر خان ملك المتكلمین و میرزا جهانگیر خان را ، بی آنکه باز پرس کنند
 و یا بدآوری کشند ، نابود گردانیدند . در این باره سخنان پراکنده

بسیار است . ولی ما چون داستان را از میرزا علی اکبرخان ارداقی ، که خود در باغشاه
 با آن دوتن و با دیگران همزنجیر می‌بوده پرسیده‌ایم همان گفته‌های او را می‌آوریم می‌گوید:



شب چهارشنبه را که با آن سختی پایان رسانیدیم بامدادان از خواب برخاستیم و قزاقان هر هشت تن را بیک زنجیر بسته بودند بیرون میبردند و چون آنان را بر میگردانیدند هشت تن دیگری را میبردند. حاجی ملک المتکلمین و برادرش قاضی بخوردن تریاک عادت میداشتند برای هر دو تریاک آوردند. و چون اندکی گذشت دو تن فرارش برای بردن ملک و میرزا جهانگیرخان آمدند و ایشان را از قطار بیرون آورده بگردن هر یکی زنجیر دستی (شکاری) زده گفتند: «برخیزید بیایید» گویا هر دو دانستند که برای کشتن میبرندشان. ملک دم در با آواز دلکش و بلند خود این شعر را خواند:

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر بارگه عدوان آیا چه رسد خذلان

این را خوانده پا از در بیرون گذاشت. ماهمکی اندوهگین گردیدیم و این اندوه چند برابر شد هنگامیکه دیدیم آن دو فرارش زنجیرهایی را که بگردن ملک و میرزا جهانگیر خان زده و ایشان را برده بودند برگردانیده در جلو اطاق بروی دیگر زنجیرها انداختند و ما بیگمان شدیم که کار آن بیچارگان به پایان رسیده.

در این هنگام بود که برای نخستین بار گفتگو میان گرفتاران آغاز گردید. حاج محمد تقی از برادرش پرسید: «دیشب که شما را بردند کجا رفتید و باز گشتید؟». برادرش گفت: ما را نزد لباخوف بردند که میخواست ما را ببیند. خود سخنی نگفت ولی شاپشال که پهلویش میبود میرزا جهانگیرخان شماتت نموده گفت: «من جهود زده ام؟» (۱) سپس سر کرده ای که ما را برده بود را پورت گفتار مرا در قزاقخانه به لباخوف داد، و چون ما را برگردانیدند بیگمان بودیم هر سه را خواهند کشت. کتون نمی دانم چرا مرا بکشتن نبردند!؟

این داستان است که آقا میرزا علی اکبرخان یاد می کند و ما آنرا از هر باره راست می شماریم. مامونتوف نیز می نویسد، «سرگذشت این دو تن بسیار ساده بود. امروز ایشان را بیباغ بردند و پهلوی فواره نگاه داشتند. دو دژخیم طناب بگردن ایشان انداخته از دو سو کشیدند. خون از دهان ایشان آمد و این زمان دژخیم سومی خنجر بدلهای ایشان فرو کرد مدیر روزنامه راهم بدینسان کشتند.» (۲)

در جای دیگر مینویسد: «من بشاپشال ژنرال آجودان شاه گفتم: سرکی مار کوچیک نام این دو تن مدیر روزنامه و ناطق که بکیفر رسانیدند چه بود؟» گفت: «صور اسرافیل مدیر روزنامه و ملک المتکلمین را میبرسید؟ گفتم: آری. گفت: «شاه پا فشاری داشت که با ایشان کیفر دهد. ولی دیگران را در بند نگاه خواهند داشت تا مجلس آینده باز شود.»

(۱) شاپشال چنان که پاولویچ ایرانسکی نوشته از تیره «کارایم» میبود. ولی در ایران او را

جهود شناخته بودند و در صور اسرافیل نیز او را جهود زاده می خواند.

(۲) دانسته نیست کدام مدیر روزنامه را میکوبد.

آگاهی از کشته شدن این دو تن با آنحال چون در شهر پراکنده گردید ترس مردم هر چه بیشتر شد و نمایندگان مجلس و سردستانان آزادی هر کدام بچستن پناهگاهی پناهنده میگردیدند و چون بیشتر ایشان سفارت انگلیس پناهنده میشدند، و چنانکه در کتاب آبی می نویسد بامداد این روز چهل و سه یا چهل و چهار تن دیگر بر شماره بست نشینان آنجا افزوده بود، از این جهت لباخوف کسانی را از قزاق و سرباز در پیرامون در سفارت بیاسبانی بر گماشت که جلوگیری از رفتن مردم با آنجا نمایند و این داستان دنباله ای پیدا کرد که یاد آنرا در جای خود خواهیم کرد.

با این پیشامدها باغشاه «کانون خود کامکی» گردید محمدعلیمیرزا

کینه های دو ساله می جست. از آنسو در باریان ستمگر پست نهاد که از

گردند؟ .. مشروطه رنجشهای بسیار میداشتند، اکنون فرصت یافته با کسانی که

بدستان می افتاد دژ رفتاری بی اندازه می کردند.

چنانکه دیدیم دیروز کسان بسیاری را با این باغ آوردند، و امروز هم دیگران را با آنان

افزودند و ما بهتر میدانیم که نخست بدستان این دستگیرشدگان پرداخته آنچه دانسته ایم

بنویسیم تا سپس بدستانهای دیگر رویم. کسانی که در آن روزها در باغشاه می بودند، اگر

دیدهای خود را نوشتند کتاب شگفتی پدید آمدی. ولی ما چون آگاهی کم میداریم بکوتاهی

خواهیم نوشت:

شادروانان بهبهانی و طباطبایی، با آن هواداریها که در دو سال با محمدعلیمیرزا نموده

و با آن فریبها که از او خورده بودند، چون بنیاد گزار مشروطه شمرده میشدند در نزد او

از گناهکاران بزرگتر می بودند. با اینحال چون عنوان سیدی و ملایی می داشتند محمد

علیمیرزا نتوانست بیش از آنکه کرده بود بکند. بهبهانی سه روز در بند میبود و پس از آن

روانه خاک کلهرش گردانیدند. طباطبایی چون زن شاه (دختر کامران میرزا) پشتیبانی باو

مینمود از دمبکه بیباغ رسید آسوده و گرامی میبود و پس از سه روز رها گردیده درونک نشست،

و سپس آهنگ خراسان کرد. پس او میرزا محمدصادق بفرمان شاه از ایران بیرون و روانه

اروپا گردید. حاجی امامجمعه خویی رها گردید و در تهران بزندگی پرداخت. مستشار

الدوله ماهها در بند می بود تا او نیز رها گردید و محمدعلیمیرزا او را بنویسندگی خود

برگزید. از شیخ مهدی و ابوالحسن میرزا آگاهی نمیداریم و همین اندازه می دانیم که

آنان نیز رها گردیده از ایران بیرون رفتند.

اما قاضی ارداقی و آندسته از گرفتاران بازمانده ذابطن ایشان را از گفته میرزا

علی اکبرخان می آوریم. میگوید:

همان روز که ملک و میرزا جهانگیرخان را کشتند در یکی از اطاقها دادگاهی برای

باز پرس و رسیدگی بر پا گردانیدند که باشند گاتش ایقان می بودند:

مؤید الدوله حکمران تهران، شاهزاده مؤید السلطنه، سید محسن صدرالاشراف،



محقق شهربانی، میرزا احمد خان (اشتری). (۱) از همان روز کسانی را که در پیرامون آقایان طباطبایی و دیگران گرفتار گردیده و از آنان کاری سر نزده بود یکایک بان اطاق برده پرسش هایی نموده رها میکردند. آقا محمد علی پسر ملک را هم پس از حادثه پدرش رها کرده بودند. بدینسان از شماره ما بسیار کاست. در این میان یحیی میرزا را که گرفتار کرده بودند نزد ما آوردند و این هنگام بود که همه را که بیست و دو تن میبودیم با زنجیر و آن حال آسیب دیدگی برده نهاده پیکره ها از ما برداشتند. (۲) پس از آن سید یعقوب شیرازی را هم پیش ما آوردند. این بیست و اند تن همچنان در زیر زنجیر روز می گزاردیم. ناهار و شام بهریکی کرده نانی با خیار میدادند و روزانه دوبار هشت تن و هشت تن با زنجیر در گردن بیرون می بردند، و باید اندیشید که ما چه رنجی میکشیدیم و چه شرمندگی نزد هم میداشتیم. در این میان شکنجه و آزار هم دریغ نمیکردند. بویژه در باره چند تنی و بویژه در باره بیچاره مدبر روح القدس و ضیاء السلطان. دادگاهی که برپا شده بود در زمینه سه چیز جستجو داشت و همپخواست با شکنجه و فشار از کسانی آگاهی ها پیدا کند. آن سه چیز یکی اینکه بمب را بشاه که انداخته؟ دیگری آنکه بنیاد گزارانجمن خانه عضدالملک که بوده؟ سوم تفنگ بمجاهدان که میداده؟ اینها می بود آنچه دنبال می نمودند. و گرنه بداستان مشروطه و مجلس نمیپرداختند. چون مدبر روح القدس و ضیاء السلطان را گمان کرده بودند در زمینه نارنجک انداختن بشاه آگاهی میدارند آنانرا زیر شکنجه سخت گرفته هر شب بیرونشان برده و بسه پایه بسته کتک بی اندازه میزدند و با آنکه فریاد های دلخراش ایشان باغشاه را فرامیگرفت از آنهمه وزیران و امیران کسی بدادشان نمی رسید. مارا بدبختی خودمان یکسو و حال جگر سوز این بیچارگان یکسو. سرانجام هم لقمان الملک حکیم شاه بود که دلش بحال آن بدبختان سوخته باخشم گفت تاکی تنهای ما خواهد لرزید و تاکی دست

(۱) میرزا احمدخان (یا آقای اشتری) را که اکنون نیز هست از عدلیه برده بودند و از بگرفتاران دلسوزی بسیار نشان میداده است.
(۲) پیکره ۲۰۶

پیکره ۲۰۶ نشان میدهد یکدسته از گرفتاران باغشاه را. (چنانکه دیده میشود در خود پیکره شماره هایی گزارده شده و اینک نامهای آنان از روی شماره ها یاد کرده میشود: (۱) قاضی- ارداقی (۲) مدبر روح القدس (۳) میرزا حسن نوکر آقا بالاخان سردار (۴) شیخ ابراهیم پسر عموی روح القدس (۵) آقا مجید سیکار فروش (۶) آقا علی سرباز (۷) شریف صحاف (۸) میرزا محمد علیخان مدبر روزنامه ترقی (۹) مشهدی باقر تبریزی (۱۰) حشمت نظام (۱۱) شاهزاده ناصر- الصالک (۱۲) میرزا علی اکبر خان معتمد دیوان (۱۳) میرزا محمد علی پسر حاجی ملک- المتکلمین (۱۴) نایب باقرخان (۱۵) میرزا داود خان (۱۶) یحیی میرزا (۱۷) میرزا بزرگ تبریزی (۱۸) شیخ ابراهیم طالقانی (۱۹) حاجی خان خیاط (۲۰) علی بیگ نوکر مستشارالدوله (۲۱) حاجی محمد تقی بنکدار (۲۲) میرزا علی اکبرخان برادر قاضی. از این بیست و دو تن آنچه ما میدانیم اکنون ۱۳ و ۲۱ و ۲۲ زنده اند)

از جان این بیچارگان نخواهید برداشت؟ . . در نتیجه خشم و گله او دست از شکنجه آنان برداشتند. این لقمان الملك که خدا روانش را شاد دارد نیکی دیگری هم با ما کرده، و آن اینکه ماها جز يك پیراهن و يك زیرشلواری در تن خود نمیداشتیم که پس از چند روزی پوسید و از هم درید و همگی بحال بدی افتادیم. آن شادروان بهریکی پیراهن و زیرشلواری تازه فرستاد و با این کار خود آبروی ما را باز خرید.

سردسته پاسبانان ما سلطان باقر نامی بود که شکنجه را هم او میداد. شبی بشیوه همیشه بیچاره مدیر روح القدس را برده و با کتک سراپای تن او را خسته و کوفته با اینحال زیربغلش را گرفته باطاق آورد و بر سر جای خود رسانیده خواست زنجیر را بگردنش بیندازد. در اینمیان لند لند نموده و دشنام داده میگفت: «آخرش نگفتی . . .» بیچاره روح القدس با حالیکه میداشت و نالان و ناتوان افتاده بود زبان بلا به باز نموده گفت: «جناب سلطان آخر من چه میدانم که بگویم؟!»، باقرخان از این سخن برآشفته و دست بشلاق برده بیست و سی شلاق دیگر بر تن کوفته آن بیچاره فرود آورد. سپس خشم خود را نخورده رو بدیگران آورده و از هر چند یکی را شلاقهایی نواخت، بحاجی محمدتقی، برادرم قاضی، بیحیی میرزا، بمیرزا داود خیابان، باقرخان. در این شب بیحیی میرزا حالی نشان داد که همه را در شکفت انداخت. زیرا تا چند شلاقی که باقرخان بر سر و روی او مینواخت خم با بروی خود نیاورده در اینمیان باقرخان قدری واپس رفته و پاها را گشاده تر گذاشت که این خود میرسانید کتک فراوانی با او خواهد زد. بیحیی میرزا با آرامی سر خود را از زیر زنجیر پیچانیده رو بدیوار کرد و پشت خود را بدم شلاق داد. در اینمیان باقرخان بیکار نایستاده همچنان شلاق را فرود میآورد و تا شصت و هفتاد شلاق پیاپی نواخت با آنکه جز پیراهن يك لارخت دیگری بر تن او نمیبود. ما بیگمان بودیم که از خود رفت. ولی همینکه باقرخان کتک هارا زده از در بیرون رفت بیحیی میرزا رو بر گردانیده با چهره گشاده و آرامی چنین گفت: «رفت آن نامرد؟». ما را از اینحال شکفتی گرفت و این شکیبایی و آرامی او مایه دلنداری همگی شده نیمی از اندوه ما کاسته گردید. سپس هم لب بسخن باز کرده داستانهایی از رنج و فداکاری آزادبخواهان فرانسه سرود و با این رفتار و گفتار خود آب بر آتش دلها ریخت.

این بیحیی میرزا پوست سفید و چهره گشاده و زیبایی میداشت و رفتارش زیباتر از آن میبود. از روزیکه نزد ما آمده یگانه مایه دل آسودگی ما سخنان او بود که پندها سروده و داستانها رانده آن سختی هارا بر ما آسان می کردانید. همان شب که آن شلاقها را خورد و با اینهمه رشته گشاده رویی و شیرین زبانی را از دست نهشت ما بشک افتادیم آیا آن شلاقها بر تن این گزندی نرسانیده و برای آزمودن پراهنش را بالا زده بودیم سراسر پشت او کبود و سیاه گردیده و کوفته شده و از آنجا شکفت ما بیشتر گردیده.

دوازده روز بدینسان بسر بردیم و روز سیزدهم برادرم قاضی را کشتند. چگونگی

آنکه برادرم بامداد و شام اندکی تریاک خوردی. این بود هر روز تریاک برای او می آوردند. پس از چند روزی رضا بالا رییس نظمی که بسا برادرم از دیر زمان دوست میبودند با آنجا آمده حال ما را پرسید. برادرم با زبان او سفارش بخانه مان فرستاد که قوطی که در آن حب های تریاک ساخت دواخانه شورین میبود برایش بفرستند. این کار انجام گرفت و قوطی را آوردند که هر روز بامدادان دو حب از آنها میخورد. شبها برادرم قرآن میخواند و چون آواز خوشی میداشت قزاقان نیز گوش میدادند. شب دوازدهم چون چند آیه قرآن خواند از دلنگی که او میداشت و ما همگی میداشتیم از شعرهایی که روضه خوانان میدارند:

چون شد بساط آل نبی در زمانه طی آمد بهار گلشن دین را زمان دی

خواندن گرفت. ما

همگی گریستیم. قزاقان

نیز اندوهگین گردیدند.

فردا که شد سلطان باقر

خان آمد و پرسید دیشب

که روضه خوانده؟

را پورتش را با علی حضرت

داده اند چگونگی را

برایش گفتیم گفت دیگر

نباید چنین کاری کنید

سپس برادرم گفت آن

قوطی حب را بده نزد

من باشد برادرم راضی

نمیشد. باقرخان با فشاری

کرده قوطی را ازو

گرفت و هنگام شام

آمده دو حب بیرون

آورده داد. ولی برادرم

آنها را نخورده تریاکی

که از پس انداز نزد من

بود گرفته خورد. شب

زمانی که خوابیده بودیم

باقرخان آمده ما را

بیدار کرد و با خشبیج



پ ۲۰۷

لقمان الملك

همیشه مهربانی نمود و گفتگوهای شیرین بمیان آورد. ما شوند این کار او را ندانستیم. بامدادان که برخاستیم چون تریاک دیگری نبود برادرم آن دو حب دیشبی را که نزد من میبود گرفته خورد. یکریع نگذشته که ناگهان حالتش بهم خورد و داد زد مرا بگیرید. ما گردش را گرفته نمیدانستیم چه چاره نماییم. ذرا این میان دیدیم خبر بیاقرخان رسیده و از خواب برخاسته بدانجا شتافت و بی آنکه پرسشی نماید یا در شکفت باشد زنجیر از گردن برادرم باز کرد و او را برداشته و برد و پس از یکساعت خبر دادند که مرده است. این زمان دانستیم آن آمدن دیشبی باقرخان بهرچه میبوده.

پس از این داستان زمانی هم ما در بند میبودیم تا از همه مان آنچه بایستی بپرسند پرسیدند و چون نتیجه ای بدست نیامد من و یحیی میرزا و میرزا داودخان را از آنجا بخانه مؤیدالدوله حاکم تهران فرستادند. در آنجا از هر یکی پایبندنده گرفته رها نمودند. درباره یحیی میرزا محمد علی میرزا اندیشه دیگری میداشته، ولی حشمتالدوله از او هوا داری مینمود، و این بود پس از رهایی بگمرک آستارا فرستادندش و از آسبهاییکه دیده بود جان بدر نبرده پس از زمانی در گذشت. مدیر روح القدس را بانبار فرستادند که بیچاره را در آنجا نابود ساختند. (۱) دیگران را یکی پس از دیگری آزاد کردند. این بود گفته میرزا علی اکبرخان.

این هم اندکی از سرگذشت دستگیرانست. اکنون می باید

رنجش میانه

بداستان بست نشینان پردازیم: در تاریخ مشروطه یکی از کارهای

محمد علی میرزا

ناستوده پناهندن بسفارتخانه های بیگانگان بوده. این را

و انگلیسها

در آغاز جنبش نخست در تهران کردند، و سپس در تبریز پیروی

نمودند، و در این پیش آمد نیز دسته هایی بان برخاستند. این

کار را در آن زمان زشت نمی شماردند با این حال مردان گردنفرازی از آن باز می ایستادند، و ما دیدیم که میرزا جهانگیرخان و همراهانش از رفتن بسفارت انگلیس خودداری نمودند.

چنانکه دیدیم کارکنان دولت روس در برانداختن مشروطه بمحمد علی میرزا یاوریها میکردند، و این نتیجه آنرا داد که کارکنان انگلیسی نیز بهوا داری از آزاد بخوانان برخاستند، و این سفارتخانه را بروی پناهندگی باز گزاردند. بلکه دیدیم که درشکه با غلام سفارت برای آوردن تقی زاده فرستادند. لیاخوف قزاق و سر باز برای جلوگیری گماشت. با این حال کسانی راه یافته و خود را بدرون سفارت میرسانیدند، گذشته از تقی زاده و همراهان او، از کسان بنام بهاء الواعظین و معاضد السلطنه و صدیق الحرم و میرزا مرتضی قلی (نماینده اسپهان) بانجا پناهندند. از آنسوی بسیاری از مشروطه خواهان

(۱) مدیر روح القدس را بیک چاهی انداخته بودند که در آنجا پس از چند روزی شکنجه

گرسنگی و جان کنی در گذشته است.

در قلهک که نشیمن تابستانی سفارتست چادر زده نشیمن گرفتند و کم کم بشماره آنان بسیار افزود. راستش آنکه کسانی اینرا مایه نازش می پنداشتند و با یکدیگر همچشمی مینمودند، و چون دوستان یا بیشتر در آنجا فراهم شده بودند بنمایشهایی می پرداختند. بی ارجکان در روز جنگ نامردی نموده روپنهان گردانیده و مایه شکست مشروطه شده بودند، و اکنون بیخردانه بخودنمایشهای بیهوده ای، آن نیز در زیر درفش بیگانه، می پرداختند.

بهر حال محمد علی میرزا و لیاخوف از این رفتار سفارت رنجیدند، و لیاخوف قزاقانی فرستاد که گرداگرد سفارت را گرفتند و سختگیری بسیار کردند، و این رفتار او بسفارت گران افتاده سفیر را واداشت که رنجیدگی نماید و از دولت خود داد خواهد. از اینسوی محمد علی میرزا نیز تلگرافی بشاه انگلیس فرستاد که در آنجا چنین میگوید: «دسته ای از آشوبگران را ظل السلطان برانگیخته میخواستند مرا از تاج و تخت بی بهره گردانند، و چون من بسرگرفت آنان برخاستم سفارت انگلیس غلامان خود را فرستاده آشوبگران را به پناهندن بسفارت میخواند، و این خود دست یازیدن بکارهای ایران می باشد.» پادشاه انگلیس پاسخی داد که در آنجا میگوید: «بست نشینی در ایران همیشه بوده است، و آنانکه در سفارت تهران می باشند اگر زینهار بانها داده شود از آنجا بیرون خواهند رفت. ولی اینکه سپاهیان شما گرد سفارتخانه را گرفته اند و هر کس از آنجا بیرون می آید میگیرند این خودنا پاسدار بست که نمی توان بر تافت، و هر گاه بزودی رفتار دیگری پیش نگیرد دولت من ناچار خواهد بود بکارهایی برخاسته ارج بیرق خود را باز گرداند.»

این کشاکش دنباله درازی پیدا کرد. انگلیسیان با فشاری نموده میخواستند که دولت ایران از راه رسمی آمرزش بخواهد، و از آن سوی دربار پناهندگان گفتگو در میان می بود و انگلیسیان به کشته شدن ملک و میرزا جهانگیرخان بی هیچ باز پرس و داوری ایراد گرفته می گفتند: با این حال مردم را سزاست که بجان خود ایمن نباشند و بسفارت پناهند. محمد علی میرزا با فشاری می نمود که آنان از سفارت بیرون آیند، و درباره تقی زاده و چند تن دیگری میخواست چند سالی از ایران دور باشند. سفارت ایستادگی می کرد که زمان دور راندگی آنان بسیار بیش نباشد. بدینسان گفتگوها میرفت، تا سرانجام برخی از پناهندگان خود بدربار میانجی برانگیختند و بیرون رفتند. معاضد السلطنه بیرون رفته آهنگ اروپا کرد. درباره امیر حشمت و چند تن دیگری (از آذربایجانیان) نهاده شد که باذربایجان باز گردند. در باره تقی زاده و دهخدا و بهاء الواعظین و صدیق حرم و مدیر حبل المتین چنین نهاده شد که محمد علی میرزا در رفت سفر پردازد و از ایران بیرون روند، و جواز تقی زاده که بی نیازی نموده پولی نکرقت، دیگران گرفتند، (و بلکه بنوشته کتاب آبی فروتنتر از آن میخواستند)، و همگی در کالسکه های دولتی نشسته همراه غلامان سفارت از راه گیلان روانه قفقاز شدند،

و چون بباکو رسیدند هریکی بسوی دیگری رفتند .

بدینسان سفارت تهی گردید . ولی در قلهک همچنان کسانی میبودند و دربار نیزارجی نمیتهاد . چون راپورت سوم لیاخوف در این زمینه است و خود میسراند که در این رنجش انگلیسیان بازخواستی از لیاخوف رفته است آنرا در پایین می آورم :

محرمانه

راپورت شماره ۲۲

« جناب جلالتمآبا در خصوص سؤال جناب جلالتمآب عالی در حق معامله قزاقها ، در جنب سفارت انگلیس و مانع شدن ایشان که کسی بسفارت التجا نکند بنده شرف ،

دارم که تفصیل ذیل ،
 « را عرض کنم از ،
 « راپورتی که سابق ،
 « دادم جناب جلالتمآب ،
 « عالی مسبوقید که ،
 « قرارداد شده بود که ،
 « تمام سفارت در روز ،
 « اجرای کار محاصره ،
 « شوند که کسی نتواند ،
 « داخل شده و التجا ،
 « کند اما جهت مواظبت ،
 « مخصوص که در حق ،
 « سفارت انگلیس شده ،
 « است اینست که در ،
 « پنجم ژون (روسی) ،
 « (هجده ژون ،
 « (فرنگی) سفیر از ،
 « سفارت مرا بتلفون ،
 « دعوت کرد و گفت ،
 « نظر با اطلاعاتی که ،
 « بایشان رسیده سفارت ،
 « انگلیس بویی از کار ،
 « برده و میداند چه واقع ،
 « خواهد شد و قرار ،
 « داده است کسانی را ،



پ ۲۰۸
ستارخان

« که پناه میبرند قبول کرده و حمایت نمایند که موفقیت ما را ناقص و ضعیف کند و باین ،
 « جهت سفیر به بنده امر کرد که سفارت انگلیس را بیشتر مواظبت کنم . اما در خصوص ،
 « اینکه سفیر به بنده گفت (چنانچه راپورت دادیم) که عوض محاصره کردن سفارت انگلیس ،
 « بهتر بود که دکاکین و خانه های اتباع روسیه را که در اطراف سفارت انگلیسند محاصره ،
 « کنیم تا مانع دخول مردم بسفارتخانه انگلیس شود . »

« در وقت قرار دادن ترتیبات این فکر بنظر نیامد من اعتراف میکنم که این ترتیب ،
 « بهتر و عاقلانه تر بود زیرا هم مردم را از دخول بسفارت مانع میشد و هم سفارت را از ،
 « حق پروتست کردن محروم میکرد ما این ترتیب را در آن وقت تشبث نکردیم بجهت ،
 « اینکه در آن موقع باریک که ما مشغول این ترتیبات بودیم بفکر هیچکس نیامد . شرف :
 « دارم از اینکه صورت اسماء افسرانی را که در زمان اجرای کار خدمات شایان خودشان ،
 « را از سایرین ممتاز کرده اند و بنده ایشان را لایق میدانم که با نشان دولت روسیه ،
 « مکافات شوند تقدیم خدمت کنم منتظر اوامر عالی کولونل و . لیاخوف ،

از کارهایی که در آن روزها در تهران رخ داده و ما باید یاد کنیم یکی آنکه با دستور
 باغشاه گورهای عباس آقا کشنده اتابک و سید عبدالحمید و حاجی سید حسین کشته های
 نخست راه آزادی را کننده استخوانهای آنها را بیرون آورده دور انداختند .

نیز صنایع حضرت و همراهان او که با دستور علی میرزا از کلات بیرون آمده
 بودند و در هر کجا حکمرانان پیشواز و پذیرایی به آنان میکردند چون بتهران خواستندی
 درآمد محمد علی میرزا کالسکه دولتی و اسبهای بدکی دم سرخ به پیشواز ایشان فرستاد ،
 و چون آنان بباغشاه رفتند نوازش و دلجویی نمود . یکروز هم اینان بدیدن دستگیران
 باغشاه رفتند و بآنها سرکوفتهایی زدند .

در اینجا داستان تهران را پایان میرسانیم می باید دانست این کار
 ندانی و زیونی مجلس شوری در برابر محمد علی میرزا ، وشکست
 تهران توانستی داشت
 آزادخواهان تهران در برابر قزاق و سرباز ، يك لکه سیاهی
 بدامن تاریخ ایران نشاند ، و خود دنباله های بسیاری در پی
 توانستی داشت .

مردمی که از سه سال پازیه جنبش آزادیخواهی برخاسته و آوازه شورش بسراسر جهان
 انداخته ، و نمایندگان آن در مجلس «خطابه» می خواندند : « ما پیمان با خون بسته ایم ... » (۱)
 و روزنامه هایش آن بیباکیها را می نمودند ، در برابر چند هزار قزاق و سرباز از پا افتاد
 و رنجهای سه ساله را در چهار ساعت بیهوده گردانید . این چیزی بود که بهر کس می سزید
 آنرا بزبان آورده بایرانیان با دیده دیگری نکرد .

از آنسوی این پیش آمد گذشته از آنکه مشروطه را از میان میبرد و ایرانیان دوباره

(۱) عنوان يك «خطابه» ایست که یکی از نمایندگان در مجلس خوانده .

بایستی گردن بیوغ بردگی دربار گزارند ، برخی دشواریهایی نیز در سیاست کشور پدید آوردی . ما در این کتاب سیاست نپرداخته‌ایم . ولی در اینجا میباید نویسیم که در نتیجه این زبونی آزادیخواهان ، چه بسا که ایران بیکبار آزادی خود را از دست داده در میان دو همسایه بخشیده شدی .

زیرا محمد علی میرزا که مجلس را برانداخته رشته کارها را بدست گرفت ، خود او جز افزاری در دست روسیان نمی‌بود ، و پیداست که انگلیسبان بآن حال خرسندی نداشتند و پیداست که کارهای دیگری رخ دادی .

برای آنکه دانسته شود این پیشامدها تا چه اندازه از ارج ایرانیان ، در دیده دیگران کاست ، یکی دو جمله از روزنامه «تایمس» را میآورم . این روزنامه که بزرگترین روزنامه لندن ، و خود زبان نیمرسمی دولت انگلیس است در همان روزها دو سه گفتاری درباره ایران نوشته که سرپای آنها نکوهش و بدگوییست . در یکی از آنها که دو روز پس از داستان بمباران (۲۵ ژون) نوشته ، پس از آنکه نکوهشها از مجلس میکند و ناشایستگی آنها باز مینماید ، از گفته‌های خود چنین نتیجه میگیرد : « این نمونه‌ای بدست داد از آنکه شرقیان شایسته زندگانی آزاد نمیباشند » . ببینید چه جمله زهر آلودی نوشته است .

آنچه این تنگ‌را بدتر می‌گردانید این بود که چون در تهران این داستان رخداد ، و آگاهی از آن بشهرها رسید ، در بیشتر آنها بی هیچگونه ایستادگی دستگام مشروطه را برچیدند و آن هاپهویها بیکبار فرونشست . و این نمونه‌ای از رویه‌کارهای توده ایران میبود و زبان همگی را بیدگویی باز گردانید .

جای خشنودیست که این لکه سیاه را از دامن ایران ، ایستادگیهای مردانه تبریز بسترده ، و اینست ما بآن شهر و ایستادگیهایش ارج می‌گزاریم و پیشامدهای آنجا را بازتر و گشادتر خواهیم نوشت . در اینجا را پورت چهارم لیاخوف را که در همین زمینه است و می‌رساند که روسیان چه خشنودی از فیروزی لیاخوف و قزاقهایش می‌داشتند در پایین می‌آوریم :

۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ طهران محرمانه را پورت ۶۳
« جناب جلالتمآبا تلگراف عالی را در حضور افسرهایی که در راه روسیه و ،
« اجرای خیالات او حاضرند تن و جان خود را فداکنند در خصوص اینکه اعلیحضرت ،
« امپراطور مناسب دیده‌اند که در تلگرافیکه جناب سردار قفقازیه در خصوص خدمتگذاری ،
« بریکاد قزاق در تخریب مجلس با اعلیحضرت امپراطور کرده بودند با دستخط خودشان ،
« مرقوم فرمایند « آفرین قزاقها » « تشکر با افسران شجاع » خواندم تمام ایشان غرق ،
« مسرتی شدند که تعریفش خارج از امکان است و چنان صدای خود را بزنده باد بلند ،
« کردند که تا مدتی دراز عکس صدای زنده باد آنها مسموع بود شدت مسرت افسرها »

« را بیان کردن غیر ممکن است افسرها متفقاً قرار داده‌اند که بنده از جنایعالی خواهش ،
« کنم که از جناب سردار قفقازیه خواهش کنید حسیات صادقانه افسران را در راه اوامر ،
« تاجدار روسیه عظمی و تمام هستی خود را برای انجام فرامین امپراطور اعظم خودشان ،
« فداکنند عرض نمایند . متشکرالطاف اعلیحضرت امپراطور اعظم . کولونل و . لیاخوف ،
« در اینجا باید چند سخنی هم از شهرهای دیگر رانیم . چنانکه
« در شهرهای دیگر گفتیم از روزیکه محمد علی میرزا بی‌اغشاه رفت و در میان او با
« مجلس کشاکش برخاست از همه شهرها تلگراف می‌آمد ، و همه
« آنها نوید ایستادگی ویاوری میدادند . ولی اینها همه رویه‌کارانه میبود . در آن شهرها
« (بجز از تبریز ورشت) آمادگی در میان نمی‌بود ، که اگر هم خواستندی نتوانستندی ، چه رسد
« بآنکه نمیخواستند و جز در پی رویه‌کاری نمی‌بودند .



پ ۲۰۹

یار محمد خان با چند تن از بختیاران

(آنکه در جلو شصت تیر نشسته یار محمد خانست . این پیکره در سال یازدهمین زندگانی یار محمدخان سال ۱۲۹۰ - در سفر کرمانشاهان برداشته شده)

همینکه محمدعلیمیرزا در تهران مجلس را برانداخت با دستور او در شهرها حکمرانان دست گشادند و انجمنها را بستند، و قانون را از میان برداشتند، با آزادبخوانان آزارها رسانیدند، دوباره چوب و فلک را بکار انداختند، دستکاه خودکامگی درچیدند در هیچ شهری ایستادگی از آزادبخوانان دیده نشد، مگر در رشت که اندک جنگی نیز رفت و ماداستان آنرا در کتاب آبی چنین مینویسیم :

روز ۲۴ ژون آگاهی از کودتای شاه رسید (پس از گذشتن سه روز از تاریخ کودتا). نگهبانان در جلو خانه حکمران گزارده سه توپی هم در چند جا بر گماردند. روز ۲۷ دستور داده شد مردم بازارها را بکشایند. ولی کسی گوش نداد. حکمران يك دسته سرباز فرستاد که ناچارشان گردانند و این بود جنگی رخ داد که سه تن کشته گردید و چهارده تن زخمی شدند. روز ۲۹ بازارها باز شده آرامش برپا گردید.

شکست تر آنکه حکمران گیلان در آن هنگام ظهیرالدوله می بوده که از هواداران مشروطه بشمار میرفت، و این رفتار از وی بوسیده نمیشد. به نوشته براون يك کشتی جنگی روسی به بندرانزلی آمده بحکمران آگاهی داد که اگر انجمن و آزادبخوانی را برنجیند او خود بکار پرداخته خواهد برچید، و بدینسان ظهیرالدوله را ناچار گردانید.

اسپهان و شیراز که با انگیزش ظل السلطان آن تلکرافهارا میفرستادند و آن نویدها را میدادند، کمترین ایستادگی از خود ننمودند. و همان ظل السلطان بیش از این نکرد که دست بدامن دولت های همسایه زده برای جان و دارک خود زینهارخواست.

در شهرهای آذربایجان نیز جز از تبریز همین حال رفت. در همه جا حکمرانان انجمنها را بستند و با آزادبخوانان سخت گرفتند، بر تراز همه داستان اردبیل می بود. در آنجا امیر معزز گروسی بدژخویبهایی برخاسته نام زشتی از خود در تاریخ گزاشت (۱).

میرزا محسن پسر میرزا هادی امام که جوانی آزادبخوا می بود دستور داد بینی او را سوراخ کرده ریسمان گذرانیدند و همچون شتر با این مهار در بازارش گردانیدند. سپس او را بچوب بسته چندان زدند که پس از دو روز بدرود زندگی گفت.

ملا اماموردی مشکینی یکی از ملایان غیرتمند و مشروطه خواه آذربایجان میبود در روزهایی که دارالشوری از شهرها یآوری میخواست و در تبریز آن جوش و خروش میرفت، این مرد که بشهر آمده بود نوید داد که بمشکین رود و از سواران قره داغ یآوری آورد و آهنگ آنجا کرد. ولی چون آگاهی از بمباران مجلس رسید کسانی، بشیرینکاری در پیش دولتیان، آن مرد غیرتمند را دستگیر کردند و با دستور امیر معزز اردبیل آوردند، و در اینجا با يك رسوایی که کمتر دیده شود در بازارها گردانیده، سپس در نارین قلعه در پشت بام مدارش زدند. بدینسان دو داستان دلگداز یکی پس از دیگری رخداد.

(۱) این امیر معزز پدر سرتیپ پاندر است که در پیشامد شهریور ۱۳۲۰ در جنوب مردانگیها از خود نمود و کشته گردید. در تاریخ نام نیک پسر و نام زشت پدر هر دو خواهد ماند.

در همان روزها میرزا ابراهیم ارباب از آزادبخوانان در زندان میزیست. با دستور امیر معزز خانه او را تاراج کرده هر چه میداشت سواران و فراشان بردند.

این شهرها نه تنها در این هنگام ایستادگی ننمودند، تبریز که ایستادگی نمود و یازده ماه در جنگ و کشاکش می بود، با اینکه از گرجیان و ارمنیان و ترکان و قفقازیان یآوری آمدند، از این شهرها کسی نیامد. تنها کسانی که از شهرهای ایران بیاری تبریز آمدند پارمحمدخان کرمانشاهی و همراهان او بودند که چون داستانش به پیشامدهای تهران همبستگی دارد در اینجا می نویسیم :

در آنروزها که مجلس همه شهرها تلکراف فرستاده یآوری می طلبید پارمحمدخان با يك برادر و يك دوست خود که نامهای هر دو حسین خان می بود، تفنگ و اسب خریدند و با يك نوکر آهنگ تهران کردند که بیاری دارالشوری برسند. ولی چون بقم رسیدند در آنجا از داستان بمباران آگاهی یافته ناگزیر گردیدند که خود را نهان دارند، ولی چون چند روزی گذشت آوازه ایستادگی های تبریز با آنجا رسید، و این بود پارمحمدخان و همراهانش مردانه آهنگ تبریز کرده از بیراهه خود را با آنجا رسانیدند، و تا پایان جنگهای تبریز در آنجا می بودند و همیشه دلبرها و مردانگیها مینمودند.

در پایان گفتار شعرهایی که در همان روزها در تهران بنام ظهیرالدوله پراکنده شده و خود یادگاری از مشروطه و تاریخ آن می باشد در اینجا می نویسیم.

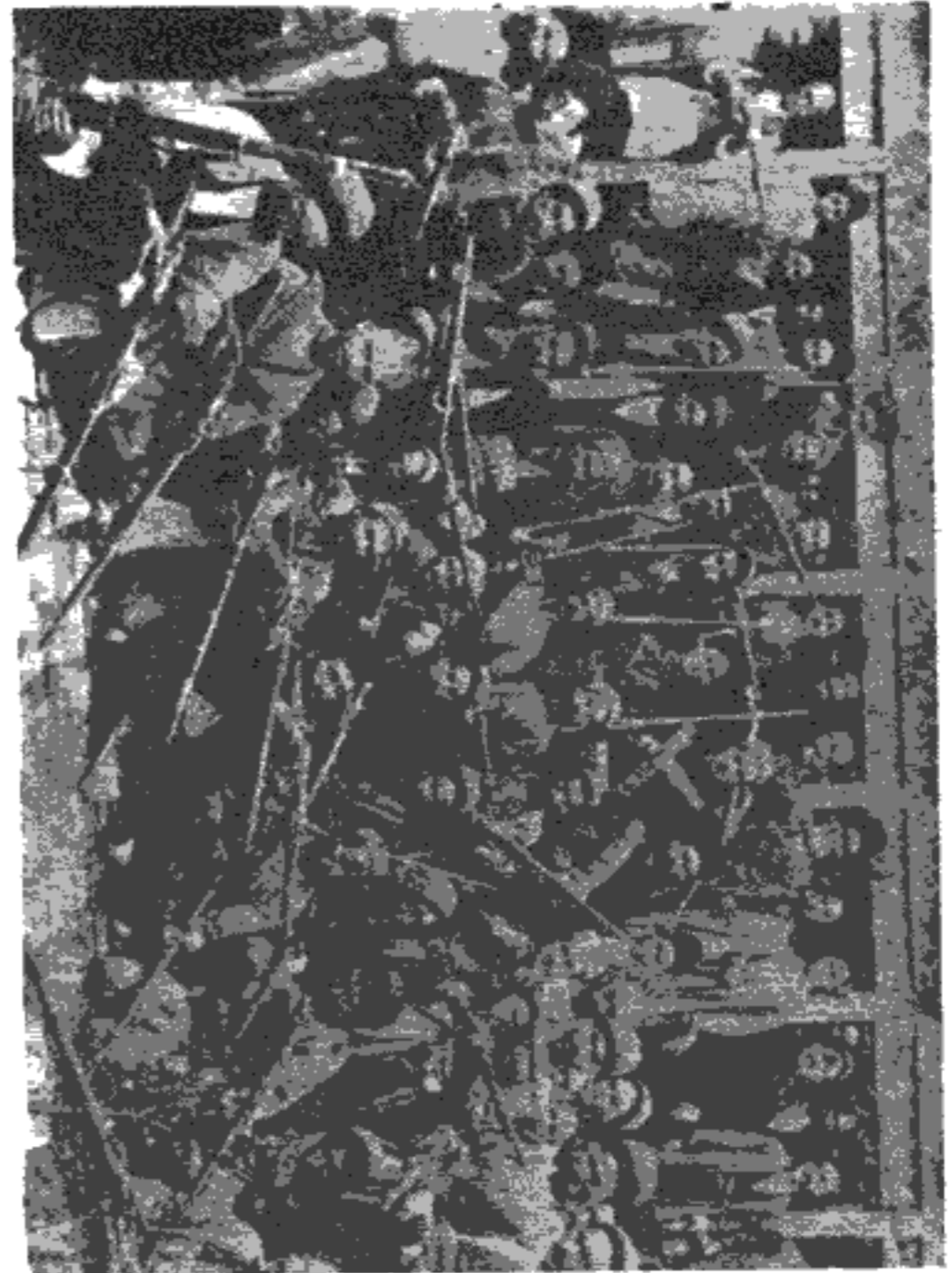
چنانکه گفتیم در تهران پس از بمباران روزنامه ها از میان رفت. تنها يك روزنامه دولتی بچاپ میرسید که جز آگاهیهای درباری را نمی نوشت. سپس نیز روزنامه «اقیانوس» بیرون آمدن آغازید. ولی جز از چند شماره بیرون نیامد. چون در این شهر روزنامه ای نمی بود پیشامدها در جایی نوشته نمی شد. ولی چون در تبریز و استانبول و دیگر جاها روزنامه ها بیرون می آمد و از تهران نیز آگاهیها برای آنها فرستاده میشد، از اینرو کارهایی که در تهران رخ میداد پس از اندکی در روزنامه های تبریز و استانبول نوشته می شد. این شعرها نیز در تهران دست بدست پراکنده شده و نسخه های آن با استانبول و تبریز فرستاده شده که در تبریز در نامه «ناله ملت» و در استانبول در نامه «شمس» چاپ یافته است و ما از روی آنها در اینجا می آوریم :

بمرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا
مگر بمرض حضور تو نارسانده کسی
چنانکه می نیستند زارع و دهقان
نخست چونکه شود سبز لاغریست و تنک
گله بمرزعه کدخدای ده چوپان
نظر بمصلحت دهقنت یله سازد
بروید از نو و سرسبز زو شود بستان
چونکه وعده نموده خدای در قرآن
چوبگذرد دوسه روزی از آن همان گندم
سپهر پنجه زده هفت سنبل آرد بار

که ای شهشه دوران و جانشین کبان
که گندمی که نمایند زیر خاک نهان
چنانکه می نیستند زارع و دهقان
گله بمرزعه کدخدای ده چوپان
بروید از نو و سرسبز زو شود بستان
چونکه وعده نموده خدای در قرآن

بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی
چو سر ز خاک برآورد امر فرمودی
که خاک مجلس و مسجد همی دهند بباد
بیک اشاره که از روی خواهش نفست

ز بعد بندگی قرن های بی پایان
بمردمی همه اهریمنان بی ایمان
کشند مردم مظلوم را ز پیر و جوان
بسی خراب بشد خانه های بی گنهان



پ ۲۱۰

این پیکره نشان میدهد ستارخان را با تفنگچیان خود . (در دست راست ستارخان مشهدی محمدصادقخان و در دست چپ او فرج آقازنوزیست. پیرمرد ریش سفیدی که در آخرین رده دیده میشود حاجی عباس لاکه دیزجی است که سرگذشت او در بخش یکم این تاریخ آورده شده)

شها چراندی اگر سبز حاصل ملت
بسی قویتر و سرسبز تر ز اول بار
جزای هر عملی مثل آن بود بی شک
خراب کردی اگر خانه ای ز بی گنهی
یکی لطیفه نغز این بود که خانه ما
ولی بمملکت ما تو چون شهنشاهی
خراب گردد و ویران تو مرده یا زنده

بهوش باش که رویاندش خدای جهان
اگرچه چند صباحی عقب افتاده است آن
که میدهد بسزاوار مجزی منان
جسارتست شود خانهات اگر ویران
هزار زرع بود فی المثل بحدیث مکان
بود تو را بمثل خانه ملکت ایران
بقول عام کشیدم برات خط و نشان

زبان درازی شد خسروا ببخش مرا
بکن هر آنچه دلت خواست خانه آبادان

و دیگر جاهای بلند را در کنار رودخانه سنکر گرفته گلوله بارانیدن آغاز کردند . در این جنگ شجاع نظام پشاهنگ می بود و خود او از بالای مناره گلوله می بارانید ، و چون در تیراندازی آزموده میبود کمتر تیری از او باآماج نمیخورد . همچنین تفنگداران مرند و قراملک و دوجی در جنگ زبردستی می نمودند .

از اینسوی مجاهدان مناره های مجیدالملک و دیگر جاهای استوار را سنکر گرفته در جلو آنان ایستادگی می نمودند . نگهداری این بخش را باقرخان و مجاهدان خیابان و نویر بگردن گرفته بودند . در امیرخیز و آن پیرامونها ستارخان جلوآنان را می گرفت .

گفتار دوازدهم

بزرگ در تبریز چگونه آغاز یافت ؟

در این گفتار سخن رانده میشود از جنگهای تبریز ، از آغاز آن تا هنگامیکه عین الدوله با آنجا رسید و از دیگر رخدادهای آن زمان .

چنانکه دیدیم محمدعلی میرزا برای تبریز نیز نقشه کشیده و بکار **آغاز جنگ و بهم خوردن انجمن** بستن آنرا بدست ملایان و سرکردگان آذربایجانی داده بود . از آنرو در اینجا نیز دولتیان و آزادبخواهان در برابر یکدیگر می ایستادند . روز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی الاولی) که در تهران بمباران رخداد ، در اینجا نیز دولتیان جنگ آغاز کرده بسرمجاهدان تاخندند . همانا آنان با تهران راه میداشند و از پیشامدهای آنجا آگاه میشدند ، و این بود در هر دو شهر در یکروز بجنگ پرداختند . از تلگرافهایی که در دست میداریم یکی آنست که محمدعلیمیرزا بمیرهاشم فرستاده و از چیرگی خود مزده داده ، و ما آنرا در پایین می آوریم :

« جناب مستنطاب شریتمدار آقا میرهاشم آقا سلمه الله تعالی با کمال قدرت فتح کردم ، مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله را بکربلا فرستادم سید محمد را بخراسان ، ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم مفسدین تماماً محبوس شما هم با کمال ، قدرت مشغول رفیع مفسدین باشید و از من هم هر نوع تقویت بخواهید حاضر منظر ، جواب هستم جنابان حجج الاسلام سلمه الله را احوال پرسم همین تلگراف را بایشان ، نشان دهید . محمدعلیشاه قاجار »

این تلگراف روز دوم یا سوم بمباران فرستاده شده ، و پیداست که پیش از آن تلگرافهایی در میانه می آمده و می رفته

اگر بنقشه تبریز نگاه کنیم مهرانرود که از میان شهر میگذرد کویهای دوجی و سرخاب و ششکلان و باغمیشه در شمال آن نهاده . همه این کویها هوادار خود کامگی و در دست دولتیان میبود . از کویهای شمال رودخانه تنها امیرخیز هواخواه مشروطه میبود که اگر آنرا بکنار می گزاردیمی بستر رودخانه خط مرزی میان دولتیان و آزادبخواهان بشمار می رفت ، و اینست بیشتر جنگها و خونریزیها در نزدیکیهای این رودخانه رخ داده است . همان روز نخست نیز که دولتیان بجنگ پرداختند مناره های سید حمزه و صاحب الامر (۱)

۱ - سید حمزه بارگاهی و صاحب الامر مسجدیست که هر دو مناره های بلند میدارند



پ ۲۱۱

سه تن از مجاهدان تبریز

(دوتن نشسته که یکی از ایشان تقیوف است و در رخت قزاقی میباشد)

از این ایستادگی چه نتیجه خواهند گرفت .

روز سه شنبه ششم تیر (۲۷ جمادی الاولی) باردیگر جنگ با سختی آغاز یافت. در این روز بود که دو سوچند بار یکدیگر را از جا کنده پس راندند و در هر بار کسانی از اینسو و از آنسو کشته گردیدند. خانه حاجی میرزا حسن در نزدیکی بازار نهاده و در این هنگام در دست دوچیان میبود. او چون خود در اسلامیه نشسته «فتوی» میداد دسته‌ای از سواران در خانه او سنگر بسته بنگهداری آنجا می‌کوشیدند، و گاهی نیز فرصت یافته بیرون می‌ریختند و در آن پیرامونها دست بتاراج میکشادند. چنانکه روز پیش بخانه حاجی میرزا علی‌نقی گنج‌ای و بیاره‌ای منازعه‌ها ریخته تاراج کرده بودند. امروز مجاهدان خیابان و مارالان بر آن بودند که ایشان را از آنجا بیرون رانند. اینست فشار سختی آورده پس از جنگ و خونریزی سخت سواران را از آنجا بیرون کردند، و برای آنکه دوباره بازنگردند گذشته از تاراج بویرانی نیز کوشیدند. خانه‌های حاجی ملک‌التجار که در آن نزدیکی، و خود او از بنیاد گزاران اسلامیه میبود، نیز تاراج گردید.

در آنمیان جنگ همچنان پیش میرفت. سواران باردیگر غیرت نموده بمجاهدان تاختند و آنانرا از خانه‌های حاجی میرزا حسن بیرون راندند ولی یکساعت نگذشت که دوباره مجاهدان بازگشته سواران را پس نشانند و با آنجا دست یافتند. در این رفت و بازگشت گذشته از آنکه کسان بسیاری کشته گردیدند، یکداستان دلگدازی نیز رخ داد.

چگونگی آنکه سواران چون بازگشته دوباره بخانه حاجی میرزا حسن دست یافتند، خواهرزاده میرزا آقا بالا خیابانی که تازه جوانی دلیر و خود از مجاهدان می‌بود، از آنجا گریختن نتوانسته خودرا در تنگنا دید، و چون سواران نزدیک شدند دوتن را با گلوله از پا در آورد، و خود از ترس جان به بخاری (درون دیوار) پناهیده در آنجا گرفت، و همانا می‌خواست به پشت بام راه یابد. ولی سواران رسیده چند تیری زده او را کشتند و سپس به تنش آتش زدند. مجاهدان چون باردیگر با آنجا دست یافتند و کشته او را باینحال دیدند سخت تکان خوردند. میرزا آقا بالاخان و خویشان او از خشم ندانستند چه کنند همان ساعت تن نیم‌سوخته را بروی تابوتی نهاده بیرون آوردند، و برای آنکه دژ رفتاری دولتیان را نشان دهند آنرا در کوچه‌ها و بازارها گردانیدند و همچنان بکونسول‌خانه‌ها بردند. سپس میرزا آقا بالاخان و کسان او بهمین دستاویز بیک سیاهکاری برخاستند:

حاجی میرزا محمد برادر امام‌جمعه جوان آرام و بی‌آزاری میبود، و در این پیشامدها دانسته نیست بهرچه با اسلامیه نرفته و در خانه خود مانده بوده، که مجاهدان او را بادوتن از کسانش که یکی میرزا رضای داش آتانی و دیگری برادر او شیخ‌الاسلام میبودند، دستگیر گردانیده بدست میر ابوالحسن فشنگچی که از سردستان آزادبخواهان شمرده میشد سپرده بودند و میر ابوالحسن آنان را در خانه خود نگه میداشت. تا امروز (یا فردای آن) میرزا آقا بالا و خویشان او، که دیوانه وار باینسو و آنسو می‌دویدند، باین

تا نزدیکیهای فرورفتن آفتاب جنگ بر پا و گلوله همچون تگرگ میبارید. دولتیان که خواستشان پیش آمدن و شهر را گرفتن میبود هر زور می‌داشتند بکار می‌زدند، و چه بسا گامهایی پیش می‌آمدند، لیکن پافشاری مجاهدان را شکستن نمی‌توانستند.

هنگام فرورفتن آفتاب آرامش رویداد، و در آنمیان از راه تلگرافخانه آگاهی از بمباران مجلس و بهم خوردن مشروطه در تهران پراکنده گردیده مایه نومیدی بسیاری از مشروطه خواهان گردید. بسیاری از سردستانان و نمایندگان انجمن سخت ترسیدند و هریکی باندیشه جان و دارک خود افتاد. انجمن ایالتی که می‌بایست در چنین هنگامی پشتیبان مجاهدان باشد و بآنان دلداری دهد بهم خورد، و نمایندگان هریکی خود را بنهانگاهی کشید. اجلال‌الملک و بصیرالسلطنه در کونسولخانه روس، و میرزا حسین واعظ در کونسولخانه فرانسه بست نشستند. اینان کار را پایان یافته و مشروطه را از میان برخاسته می‌دانستند. ولی مجاهدان ترسی بخود راه نداده دست از ایستادگی برنداشتند، و کسانی از علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی مهدی آقا و دیگران رشته پشتیبانی را از دست ندادند.

فردا بامدادان که باردیگر دولتیان بجنگ پرداخته فشار آوردند، مجاهدان همچنان جلو گرفتند و تا شام جنگ سختی رفت.

روز سوم که پنجشنبه چهارم تیرماه (۲۵ جمادی الاولی) می‌بود همچنان زد و خورد رفت و ستارخان و باقرخان هریکی در جایگاه خود پافشاری نشان دادند.

شجاع نظام و سرکردگان اندازه دلیری مجاهدان را نشناخته چنین می‌دانستند که باندک فشاری شهر را بدست گرفته و آنچه لیاخوف در تهران کرده بود اینان در تبریز خواهند کرد، ملایان اسلامیه نشین که بخون مشروطه خواهان تشنه می‌بودند امید می‌بستند که بزودی آنان را در زیر دست داشته «فتوی» بخونشان خواهند داد. ولی در این سه روزه بنافهمی خود پی بردند. در این سه روزه دانسته شد کار تبریز جز از کار تهران میباشد.

در اینمیان یک گرفتاری دیگری برای آزادبخواهان کوششهای پاخبتانوف کونسول روس می‌بود، که بدستیاری تاجر باشی و دیگر بستگان خودشان، بنام میانجیگری، آزادبخواهان را بدست کشیدن از جنگ و آمرزش خواستن از محمدعلی‌شاه میخواندند، و این فریبکاریهای او مایه سستی بسیاری از آزادبخواهان می‌گردید. لیکن مجاهدان باین نیز پروا نمی‌نمودند.

جنگ همچنان پیش می‌رفت. روزها زد و خورد برخاسته گلوله همچون تگرگ میبارید. و شبها شلیکهای هوایی خواب و آرام از هر کسی می‌ربود. خانه‌هایی که میان سنگرها و با در نزدیکیهای آنها نهاده بود همه تهی گردیده و مردمش بجای دیگر میکوچیدند ترس همگی را فرا گرفته کسی نمیدانست پایان این جنگ چه خواهد بود، و مجاهدان

شدند که این سه تن را بخون خواهرزاده خودشان بکشند، و هر سه را از میرزا ابوالحسن بازور گرفته بخیا بان بردند میرزا رضا از نیمه راه فرستی یافته بگریخت و جان بدربرد. ولی میرزا محمد جوان و شیخ الاسلام پیر بیگناه کشته گردیدند.

این یکی از سیاهکاریهای مشروطه خواهانست. مجاهدان درباره تاراج خانه های حاج میرزا حسن و ملک التجار دستاویزها می داشتند، با اینحال سردستگان بآن خرسندی ندادند و تا توانستند از آزار و کاپال تاراج یافته در انجمن مساوات گرد آوردند که بجای خود باز گردانند، و در این باره که هیچ دستاویزی نمی بود پیداست که بآن خرسندی نمیدادند. ولی در آن آشوب و نابسامانی جلوگیری نتوانستند. میرزا آقا بالا در سایه همین زشتکاری خود همیشه در میان آزادیخواهان بدنام میبود.



پ ۲۱۲
عین الدوله

روزهای یکشنبه و دوشنبه (گویا) بآرامش گذشت. روز سه شنبه آمدن بیوکخان و نهم تیرماه (یکم جمادی الاخری) باز جنگ در گرفت، و در گرما گرم سختی جنگ و تاراج گلوله ریزی سواران پیش تر آمده بخانه های اجلال الملك و معین - الرعايا و امین التجار، که هر سه از نمایندگان دارالشوری میبودند، دست یافته بتاراج پرداختند، (۱) و در اندک زمانی هر سه را از کالا و کاپال تهی گردانیدند. سپس از خانه امین التجار به سرای آقاء که یکی از سراهای بزرگ و آباد بازار تبریز و پراز کالاهای بازگانی می بود، راه باز کرده حجره های بازگانی را با جاروب تاراج روفتند و جز در حجره های خود اسلامی نشینان چیزی را باز نگزاردند. در این سرا بیش از همه فرش های کرمانی می بود و بخشی از آنها بشجاع نظام رسید که بار کسره بمرند فرستاد.

چون این آگاهی در شهر پراکنده گردید مردم دانستند که سواران بهر کجا که دست یابند تاراج خواهند کرد، و بازاریان و بازرگانان حجره ها و دکانهای خود را تهی گردانیده کالاها را بخانه های خود کشیدند، و آنان که نتوانستند بیمناک ماندند.

چنانکه گفتیم ملایان مشروطه خواهان را «بابی» خوانده بسواران می گفتند: «جان مال ایشان حلاست»، و این بود سواران هیچ باکی از تاراج و کشتار نمی کردند. در همان روزها شجاع نظام میرزا ابوالحسن پزشکی را که اندک آگاهی از دانشهای اروپایی می داشت و در دوچی می نشست، چون از هواخواهان مشروطه میبود شجاع نظام دستگیر گردانیده بنام آنکه بایست نابودش گردانید. چون تلگرافیکه او بشاه فرستاده نمونه نیکی از بیباکی دولتیان در کشتن مشروطه خواهانست آنرا در پایین میآوریم:

« طهران توسط حضرت مستطاب اشرف سهسالار اعظم وزیر جنگ بخاکهای مبارک »
« بندگان اعلی حضرت قدر قدرت شهریاری ارواح العالمین فداء میرزا ابوالحسن حکیم نواده »
« میرزا سلمان حکیم رئیس و مدرس تمام بابیها بوده گرفته دادم تبر باران نمودند »
« غلام خانه زاد شکر الله »

بایبان (که همان بهاییان خواسته میشود)، در جنبش مشروطه در آشکار بی بسویی می نمودند و در نهان هوا خواه محمد علی میرزا میبودند، و ملایان نام آنان را بمشروطه - خواهان گزارده بدینسان خونهاشان می ریختند.

همان روز نهم تیرماه بیوکخان پسر رحیمخان با هفتصد تن از سواره و سرباز قره داغ، بیاری دولتیان بکنار شهر رسید. چنانکه دیدیم رحیمخان از تهران گریخته به تبریز آمده، و در اینجا مشروطه خواهی از خود نموده سوگند خورد، و از انجمن توپ

(۱) کسانی گفته اند: این تاراجگری سواران پیش از داستان تاراج خانه حاجی میرزا حسن بود و آن سواران بودند که آغاز به تاراج کردند نه مجاهدان، ولی در یادداشت ها همین است که ما نوشته ایم.

وقورخانه و پول گرفت که بقره داغ رفته در آنجا لشکری آراید و بسر شاهسونان رود. نیز دیده ایم که در کشاکش باز پسین مجلس با محمد علیمیرزا تلگراف همدردی بمجلس فرستاد. ولی اینها همه دروغ و فریب میبود. رحیمخان با محمد علیمیرزا نهشهایی می داشت و برای چنین روزی آماده می گردید.

چون جنگ تبریز بزودی پایان پذیرفت شاه تلگراف باو فرستاد که بسراين شهر بیاید. ولی رحیمخان کار را کوچکتر از آن دانسته خود در اهر نشسته پسرش را فرستاد. و این که یکی از دشمنان بنام مشروطه می بود، همینکه رسید و در باغ صاحب دیوان (در شرق شهر) جا گرفت، دست پراهنی و تاراج باز کرده جلو آمد و شد را بست، و از هر باره در شهر سخنی پدید آمد.

فردای آنروز بیوکخان آماده جنگ گردیده از راه خیابان بشهر تاخت. باقرخان سنگری در میان خیابان پدید آورده دسته ای از مجاهدان را با توپ در پشت آن جاداده بود، و چون سواران بیوکخان بتاخت پرداختند چندان ایستادند که تا به تیررس رسیدند، و این هنگام با توپ و تفنگ بشلیک برخاسته دسته ای را از ایشان بجا انداختند. سواران روی بر تافته گریختند و مجاهدان دنبالشان کرده باز بسیاری را کشتند. از هفتاد تا هشتاد تن سوار کشته گردید و بیوکخان شرمند و سرفکنده بیباغ صاحب دیوان بازگشته بازار تاراج و راهزنی را گرمتر گردانید.

اینروز که باقرخان و خیابانیان با اینجنگ سرگرم می بودند، سواران دوجی فرصت یافته باز بجنگ و فشار برخاستند، و پیش آمده از دم توپخانه تا کوی مسجد همه منازه ها و دکانها را تاراج کرده کالای انبوهی بردند. این خود زیان بزرگی برای تبریزیان بود و چند صد خاندان را بیچیز گردانید.

فردای آنروز بیوکخان با سواران خود، با ممدادان بیاغمیسه تاختند و در آنجا دست بنساراج گشادند. چنانکه گفتیم باغمیسه یکی از کویهای هوا خواه دولت میبود و تفنگداران آنجا در دوجی همدوش دیگران با مشروطه خواهان جنگ میکردند و اینست گمان گزند و زیان از سوی سواران با آنجا نمیرفت. لیکن بیوکخان که کارش تاراجگری میبود جدایی میانه دوست و دشمن نمی گزاشت، و چون دیروز بخیبان دست یافتن نتوانسته بود امروز کینه آنرا از باغمیسه می جست. مردم تازه از خواب بیدار شده و از همه جا نا آگاه نشسته بودند که ناگهان آواز شلیک تفنگ برخاست، و بیکیبار سواران بخانه ها ریخته بیباک و بی پروا بتاراج پرداختند. مردم بیش از آن نتوانستند که دست زنان و فرزندان خود گرفته بیباغها گریزند. سواران هر چه یافتند برداشتند و همه را بار چهار پایان کرده با کسانیکه برای همین خواست همراه آورده بودند بقره داغ فرستادند.

در همین روزها از تهران آگاهی رسید که محمد علیمیرزا مخبر السلطنه را از

والیگری آذربایجان برداشته و عین الدوله را که دشمن بزرگ و بنام مشروطه می بود بوالیگری اینجا برگزیده و او با شتاب روانه گردیده.

مخبر السلطنه از روزیکه به تبریز رسیده بود با مشروطه خواهان بنیکی راه میرفت و این بود نزد آمان ارجی پیدا کرد، و پس از بهم خوردن شهر و پیش آمدن جنگ او خود را بکنار کشیده در خانه یکی از اعیانها میزیست. ولی چون این آگاهی رسید دیگر نمانده از راه جلفا روانه اروپا گردید. از آنسوی محمد علیمیرزا مقتدر الدوله (را همان کسیکه خود را بمیان آزادپخواهان انداخته بود، و این هنگام در دوجی می زیست) بجانشینی والی برگزیده کارهای شهر را باو سپرد.

باز در همان روزها فوج ملایر که محمد علیمیرزا از تهران فرستاده بوده به بیرون شهر رسیدند.

چنانکه گفتیم رحیمخان کارشهر را بسیار کوچک می شمرد، و از اینرو **رسیدن رحیمخان** خود در اهر نشسته نخست ضرغام وارشد، و سپس پسرش را فرستاد. **به بیرون شهر** برای آنکه دانسته شود، رحیمخان با چه نگاهی با ایستادگی مجاهدان مینگریست تلگراف او را که روز چهاردهم تیر (۶ جمادی الاخری) به پسرش بیوکخان و بضرغام کرده است در پایین می آوریم:

« جناب نصر الممالک و ضرغام نظام با وجود شما محمد قلی (۱) و ستار و باقر، گرفتار نشود جای تعجب است حتماً گرفتار نمایید بقیه سواران الآن روانه میشود در گاه بیکه را روانه نمایید البته سیصد نفر مأمور نمایید هر جا باشد حکماً و حتماً بگیریید منتها ده نفر کشته شود در باره آنها بهیچوجه توسط قبول نکرده فردا اگر خبر مرده یا زنده آنها بمن نرسد تمام خدمات شما ناقص است در این باب حرف قبول نخواهد کرد، باز هم تاکید میکنم بطور سخت اگر یکنفر از سوار باحدی از فقرا وضعاً متعرض شود، مؤاخذة سخت از شما خواهم نمود. سردار نصره »

نه تنها رحیمخان کارشهر را باین کوچکی میپنداشت. دیگران نیز همین پندار را میداشتند. همان روز عین الدوله مقتدر الدوله را بتلگرافخانه خواسته در میان سخنان خود چنین میگفت: « این ستار چه قابل است در مقابل اینهمه استعداد در ولایت ایستاده است... »

هر چه بود، چون جنگ بدرازی کشید، و از بیوکخان و سواران او جز تاراجگری و راهزنی کاری دیده نشد، روز شانزدهم تیرماه (۸ جمادی الاخری) مقتدر الدوله ناچار شده رحیم خان را بتلگرافخانه خواست و از خواستار گردید که خود او به تبریز آید. گویا همان روز بود که رحیمخان پسرش را باهر خواست، و فردا خود او با سواره و

(۱) این محمد قلی که نامش پیش از ستارخان و باقرخان برده می شود محمد قلیخان آغبالغیست که از زیر دستان رحیمخان می بوده و پسر آمده با آزادپخواهان پیوسته بود.

سرباز انبوهی که نگرده سرخود میداشت ، و با توپهایی که از انجمن ایالتی گرفته با خود برده بود ، باشکوه و دیدبه بسیاریه تبریز رسید ، و درباغ صاحب دیوان فرود آمد ، و از آمدن او دشمنان مشروطه به پشتگرمی افزودند .

اکنون هجده روز بود که در تبریز جنگ برخاسته و همچنان میرفت . در این چند گاه آزادیخواهان و مجاهدان آنچه میتوانستند و می یارستند کوشیده و ایستادگی و شکیب نشان داده بودند . لیکن روز بروز دشمن نیرومندتر گردیده بسختی کار میافزود ، و این بدتر که روزنه امیدی بازمی بود .

باید فراموش نکرد که مشروطه از سراسر ایران برچیده شده ، و در همه جا ایرانیان بار دیگر کردن بیوغ خود کامکی گزارده ، و این تنها تبریز میبود که ایستادگی می نمود . در همین شهر نیز گذشته از اینکه يك نیم مردم بسوی دولت گراییده با آزادیخواهان می جنگیدند ، در میان آن نیم دیگر نیز دسته های انبوهی ارجی بمشروطه نگزارده ، و یا آنرا از میان برخاسته می پنداشتند ، از اینرو بایستادگیهای دلیرانه مجاهدان معنایی نمیدادند ، و نتیجه آنرا جز از بهم زدن آرامش و ایمنی شهر و بسختی انداختن خاندانها نمی دانستند ، و از اینرو اینان نیز فشار بمجاهدان می آوردند ، و زبان از ریشخند و نکوهش باز نمیداشتند .

پس از همه اینها برخی از بستگان روس ، که چون قفقازی و مسلمان می بودند با تبریزیان همه گونه آمیزش میداشتند ، با دستور کونسول روس (پاخیتانوف) ، بمیان مردم افتاده ، بنام آنکه ایستادگی در برابر دولت سودی نخواهد داشت ، آنان را باین میخواندند ، که دست بهم داده بکار برخیزند و جنرال کونسول روس را میانجی گردانیده از شاه آمرزش و زینهار طلبند ، تا از زبان و آسیب در ایمنی باشند .

ببینید در میان چه سختیهای پافشاری می نمودند . راستی را باید بجوانمردی آنان « آفرین » خوانیم . بویژه اگر بیاد آوریم که سرجنابان و نمایندگان انجمن ، بیشترشان مشروطه را پایان یافته پنداشته از روز دوم تیر ماه که داستان تهران را شنیده خود را بکنار کشیدند ، و برخی از ایشان بکونسولخانه ها پناهندند ، و تنها این مجاهدان و چند تن از سردستان میبودند که مردانه پا می فشاردند .

باری چون رحیمخان به بیرون شهر رسید ، و آوازه از آمدن او و از انبوهی سپاه و افزایش ، در شهر افتاد ، ترس مردم بیشتر و فشار آنان بمجاهدان فزونتتر گردید . همچنین کارکنان کونسولخانه روس ، که چند تن از آنان بازرگانان بنامی ، از حاجی حبیب لك و حاجی محمد رضا شکویی و حاجی ابراهیم صراف و حسن آقا تاجر باشی و دیگران ، میبودند بکوشش افزودند . بویژه حسن آقا تاجر باشی که در خیابان می نشست ، و چون مرد دارایی میبود روضه خوانیها بر پا میگردانید و بدینسان در میان مردم آن کوی جایگاهی می داشت ، و از اینرو در این هنگام بمیان افتاده با ملا حمزه که (یکی از



پ ۲۱۳

این پیکره نشان میدهد حیات ارك را با توپها و مجاهدان (آنکه از دست چپ در جلوتوپ ایستاده خلیل خانست که سردهسته مجاهدان ارك و خود مرد دلیری می بود و اکنون در تبریز زنده می باشد .)

«خدا را بعهده کفایت جنابمیزی الیه مفوض فرموده اند داعیان نیز جداً از آنجناب خواستار ، شدیم که صرف همت کرده با اقدامات مجدانه دفع اشرار و قلع و قمع ماده فساد نماید ، و که هم خدمت محوله از ولینعمت خود انجام داده و هم بجهت تحصیل اسباب آسودگی ، مسلمین رفع اضلال مضلین نزد خداوند جل و علا حائز ثنویات اخرویه و نایل درجات ، و رفیعه بوده باشد هر نحو رأی شریف آنجناب در اتمام این امر اقتصا کند مختار است ، و کسی را حق بحث و اعتراض نیست . تحریراً فی ۱۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۶»

«مهر حاجی میرزا حسن و مهر حاجی میرزا کریم»

این ملایان خونخوار می پنداشتند (و آرزو می داشتند) که سرباز و سواره در شهر دست بکشتار خواهند گشاد ، و این بود جاهایی را از خانه های ملایان و دیگران بر میگزیدند که بیرق سفیدی بنام بیرق اسلام ، در آنجاها زده شود ، و کسانی که با آنجا پناهند در زینهار باشند . نیز از اسلامیة بیرقهای سفید کوچکی باین و آن می فرستادند که بالای درخانه اش گمارد و در زینهار باشد . چون یکی از نامه هایی که در این زمینه ها نوشته شده در دست است آنرا در پایین می آوریم :

«بر عموم محلات اعلان و اخبار داده شده چون رأی مبارک اعلیحضرت اقدس شهرباری ، ادام الله سلطانه بر عفو و اغماض اهلست و نمی توان راضی بر صدمه مخلوق خدا شد و ، از برای دفع شر اشرار که چند نفر معدودی هستند نباید عموم اهالی متزلزل بشوند ، بخصوص اشخاصیکه تسلیم شده اند در زیر بیرق اسلام سایه داده شده و در امان هستند ، در منزل جناب مستطاب آقا میرزا صادق آقا سلمه الله هم که بیدق اسلام و امان زده ، میشود هر کس در سایه آن بیدق رفت و تسلیم شد ابداً کسی را حق تعرض و مزاحمت ، نیست . مهر اسلامیة مهر حاجی میرزا حسن»

از روز دوازدهم و روزهای پس از آن یکایک آگاهی نیست . آنچه میدانیم جنگ همچنان برپا می بود . لوتیان دوجی و سواران دولتی هر زمان که فرصت می یافتند ، رو بیکسویی آورده دست بتاراج میکشادند . در این روزها بود که بامدادان چند دسته از آنان ، از چند سو بی بازارچه صفی و راسته کوچه ، که عمارت انجمن ایالتی و خانه حاجی مهدی آقا در آنجاها می بود ، رو آوردند و جنگ کنان پیش آمدند ، از خانه حاجی مهدی آقا ، پسرش حاجی حسن آقا با چند تفنگچی بجنگ و جلو گیری پرداختند . نیز پاشا بیک که از مجاهدان دلیر می بود از آن نزدیکها بجنگ برخاست . ولی از سوی انجمن چون کسی برای جلو گیری نمی بود بآن درآمده بتاراج پرداختند و هر چه یافتند بردند . لیکن در آنمیان بستارخان و دیگران آگاهی رسید ، و ستارخان از یکو ، و اصرمسکین (۱)

(۱) یکی از سران مجاهدان می بود و باین نام خوانده میشد .

سردستان خیابان و خودروضة خوان می بود) و دیگران گفتگومی کرد ، در نتیجه کوششهای این بود که ملاحمزه و دیگران خرسندی دادند که دست از جنگ کشیده تفنگ و افزار دیگری را بر حیمخان سپارند و راه در آمدن بشهر را بروی او باز گزارند ، و کونسول روس نوید داد که بهمگی آنان زینهار داده شود ، و از کسی بازخواستی نرود . باقرخان و میرهاشمخان باین کار خرسندی نمیدادند .

ولسی چون کارها شوریده و ترس بمیان مردم لغتاده بود سخن ایشان پیش رفت . باقر خان ناچار شد بخانه میرهاشمخان پناهید که در آنجا دستهای باشند و خود را نگه دارند . بدینسان رخنه در کار مجاهدان پیدا شد و رشته از هم گسیخت . کونسول روس بیرقی بخیبان فرستاد که در میدان افراشته شد . از



ب ۲۱۴

ایلدرم خان (یکی از توپچیان ارک)

نشین که خود را فیروز و مردم را در چنگ خود میدیدند بفرمان روایی پرداختند . چون محمدعلیمیرزا رشته کارهای شهر را بر حیمخان سپرده بود ، حاجی میرزا حسن مجتهد و امامجمعه نیز از سوی خود رشته را باو سپاردند ، و نوشته ای که در این باره نوشته اند چون در دست ماست در پایین می آوریم :

« هوالله چون شهر تبریز و اطراف خیلی بی نظم شده و اشرار در هرزگی طغیان ، نموده و از برای احدی از وضع و شریف امنیت نمانده و نظم شهر و اعاده امنیت بجهت ، قوت ماده فساد صعبیت بهم رسانیده و در تأخیر آن مخاطرات عظیمه مترقب بود و بالفعل ، شخص با عزمی که بتواند این امر مهم را انجام دهد در این شهر نبود مگر جناب جلالتمآب ، اجل آقای سردار نصرت زیداجلاله که دارای استعداد کامل و کفایت و کاردانی او در ، اینموقع کراراً مجرب شده بود لهذا چنانچه اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهرباری ،

با مجاهدان و یجویه از سوی دیگر بجنگ گناه شتافتند ، و لوتیان و سواران را پس راندند .

نیز در اینروزها بود که با دستور اسلامیه نشینان فتح الله آسیابان که یکی از لوتیان دوجی میبود به بیرون شهر رفته آنها را از آسیابها بازگردانید و بدینسان نان در شهر نایاب گردیده سختی بیشتر شد .

شگفتناز آنکه رحیمخان از ناهمی باین پیشامد خرسندی نمیداد و در آمدن رحیمخان چنین میخواست که بخیابان تاخته با جنگ بشهر درآید و آن را بشهر کاری آسان میسرمد ، و چون کونسول که بکارهای ایران دست می یازید چنین بهانه می آورد : «در تبریز بستگان روس بسیارند و اگر شهر با جنگ گرفته شود بآنان نیز گزند خواهد رسید ، رحیمخان پیشنهاد می کرد که بستگان روس از خیابان بیرون روند . این بود کونسول همان روز بیستم تیرماه (۱۲ جمادی الاخری) نامه ای باو نوشته و با زبان «دیپلوماسی» دستور باو داده ، و چون همان نامه اکنون در دست ماست (۱) آنرا در پایین می آوریم :

۱۲ جمادی الاخری ۱۳۲۶

« جناب جلالمتآب اجل دوستان استظهارا مشفق مکرما »

« مقصود دوستاند که در این چند روزه متحمل زحمات شدم برای این بود ، که تبعه روس را در محله خیابان که چندین خانوار در نقاط مختلفه خیابان اقامت دارند محافظه نمایم و ببرقی که دادم برای این است تبعه روس در نشانه همان ، بیری از حمله و قتل و غارت محفوظ بمانند در این ضمن کلیه اهل خیابان بدوستاند ، و قول دادند که تماماً اطاعت کرده و تسلیم سردار خواهند شد حالا هم در اطاعت و تسلیم باقی هستند و در تسلیم اسلحه ابدأ حرفی ندارند توپ هم که در خیابان مانده ، است بدون عذر تسلیم حکومت خواهند کرد بمقیده دوستاند مطلب را بجنابمالی ، اشتباه گفته اند در عالم خیر خواهی که دوستاند شخصاً به بندگان اعلیحضرت شریاری ، خلدالله ملکه و سلطانه دارم و بملاحظه دوستی که با جنابمالی دارم لازم دیده زحمت ، میدهم اگر بخواهید باینطورها در خیابان رفتار نمایید و در حالت اطاعت و تسلیم ، به خیابانی ها سخت بگیرید تمام مردم مضطرب شده و خدا نکرده نتیجه بد بظهور رسیده ، انجام مأموریت جنابمالی دچار اشکالات عمده خواهد شد دوستاند در کارهای داخله ، ابدأ مداخله ندارم ولی در عالم خیر خواهی اظهار میدارم که در این موقع مهم باید ، از روی نهایت احتیاط رفتار فرمائید محله خیابان که اظهار اطاعت مینمایند چرا ، مجبور میفرمائید که مجدداً بمقام شورش برآیند اسکات شورش خیلی اشکال دارد با ،

(۱) پس از کشتن رحیمخان (در سال ۱۲۸۰) کاغذهای او بدست آقای بلوری افتاده بود

و ازو بمن رسیده است .

« تجربه ای که دارید با اظهارات دوستاند بخوبی ملتفت باشید دوستاند بقین دارم که از اهل ، محله خیابان حرکت بیقاعده ای ظاهر نخواهد شد و در تسلیم توپ و اسلحه حاضر هستند ، احتیاط در موقع جنگ وظیفه نظامی سردار اردو است اینک اظهار فرموده اید تا یک ، ساعت دوستاند اتباع روس را از خیابان خارج نمایم خودتان میدانید در محله خیابان ، اتباع روس زیاد هستند و بیرون کردن آنها در یک ساعت امکان ندارد لازم است ، جنابمالی در این کار خیلی احتیاط فرمائید که زحمات بهدر نرفته و اسباب تکدر خاطر ، مبارک همایونی فراهم نیاید چیزی که باسانی ممکن است بموقع اجرا گذاشت شخص ، عاقل چرا باید خود را دچار اشکالات نماید در خصوص مسئله مهوده که اشاره فرموده ، بودید جواب آنرا هم در موقع ارسال مینمایم مختصراً اظهار میدارم خیابانی ها ، سنگرها را برداشته اند و غیر از تسلیم خیال دیگر ندارند تبعه روس هم که چندین ، خانوار با اهل و عیال در خیابان اقامت دارند ممکن نیست در یکساعت خارج شوند و ، اگر دوستاند حکم نمایم که اتباع روس از خیابان بیرون بروند آشوب بزرگی حاصل ، و برای جنابمالی زحمت فوق العاده فراهم خواهد شد و همین سرهنگ را هم که حامل ، مراسم است مأمور فرمائید توپ را تحویل بگیرد تاجر باشی هم حضوراً تفصیل را ، عرض خواهد نمود زیاده چه زحمت افزا شود (۱)

« مسئله مهوده ، که در این نامه نام میبرد ، همانا فشنگ دادن است که در تلگرافهای شجاع نظام و دیگران نیز یاد شده . چون در تبریز در دست دولتیان فشنگ کم میبود از کونسولخانه روس بآنان فشنگ داده میشد .

کوتاه سخن : مجاهدان خیابان ، و به پیروی از آنان مجاهدان مارالان و نویر ، تفنگ بزمین گزارده راه خیابان را بروی دولتیان باز کردند . روز دو شنبه بیست و دوم تیرماه (۱۳ جمادی الاخری) رحیم خان با همه سواران و سرباز قره داغ باد بدبه و شکوه از خیابان گذشته بشهر در آمد . همچنین سهام الدوله با فوج ملایر که از تهران رسیده بودند بدرون شهر آمدند . رحیمخان در باغ شمال که در میان شهر و دارای عمارت های دولتی بود نشیمن گرفت . از فردا سه شنبه در نویر و آن پیرامونها ، در سرگذرها و کوچها ، نگهبانان از سواره و پیاده گماردند ، دست بکار زده بگرفتن تفنگ و افزار های دیگر از مردم پرداختند . خانه شادروان علی مسیورا که در نویر میبود ، تاراج کردند . مردم از ترس آنکه خانه هاشان بتاراج رود بسر در بیرقهای سفید زدند . از مجاهدان هر کسی در آن نزدیکیها می بود خود را نهان گردانید . پیداست که رحیمخان و دیگران مزده این فیروزیرا بنهران فرستادند ، چون تلگرافی از مقتدر الدوله جانشین والی در دست است که روز بیست و سوم تیرماه بشاه فرستاده آنرا در اینجا می آوریم :

« طهران - عرض جواب بخاکپای جواهر آسای اقدس اعلی ارواحنا فداه تصدق ،

(۱) در پشت نامه و روی پاکت مهر چهارگوشی « پاخبانوف » زده شده .

« نظامی بکوچه ها و گذرها سوار گذاشته شد که هر کس با اسلحه هستند گرفتار و »
 « اسلحه را ضبط نمایند و از تصادفات حسنه است که دیشب پسر میر نصیر دچار سوارها »
 « شده از طرفین تیراندازی کرده مشارالیه تیرخورده بدرک واصل گشته (۱) چون مسجد »
 « مصمص خان در حدود ارمنستان و بقونسولخانه نزدیک است هنوز صلاح نشده که »
 « قوه قهریه در منع اجتماعات آنجا در همان نقطه استعمال شود ولی در گذرگاههای »
 « آن مسجد سوار و استمداد گذاشته شد و تا این ساعت که ظهر سه شنبه است کسی »
 « بمسجد آنجا جمع نشده یکساعت قبل برادر و پسر علی مسیو هم گرفتار و محبوس »
 « شدند و انشاء الله از اقبال بیروال اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی ارواحنافداه منجبات »
 « دفع اشرار و انتظام شهر یزودی فراهم خواهد شد فعلا این غلام در دیوانخانه شب و »
 « روز با اجزاء کار بانجام اوامر مقدس مشغول و سردار نصرت در باغ مواظب اجراء »
 « مأموریت خود و آنی از همدیگر غفلت نداشته همگی جان در کف گرفته بجان نثاری »
 « داشتغال داریم چیزی که اسباب نکس کارها و اختلال امر خیابازخانه و غیره شده بی پولی »
 « است آن ده هزار تومان حواله گمرک هم هنوز نرسیده حاجی ابراهیم هم بواسطه »
 « بستن بازار پول ندارد هر گاه مجددا وجهی مرحمت میشد کار خوب پیشرفت میکرد »
 « همان طور که دیروز بعرض خاکپای مقدس رسانده باز هم تذکاراً جسارت می نماید که »
 « اجتماعات در مسجد مصمص و بعضی مفاصد دیگر تماماً ناشی از تحصن بصیرالسلطنه و »
 « اجلالالملک در قونسولخانه است (۲) و تا دفع آنها از آنجا نشود ریشه فساد قطع »
 « نخواهد شد امر فرمایند بهرطور هست بدفع و تبعید آنها از کجا پرداخته شود . »
 « غلام جان نثار (منوچهر) »

دولتیان با این فیروزی کار را پایان یافته می شماردند ولی نچنین

پافشاری گردانه ستارخان می بود . راستست که در نتیجه این پیشامدها انبوه مجاهدان نومید گردیده تفنگهای خود را بزمین گزاردند ، ولی ستار خان که از

سالها در تبریز بدلقری شناخته بوده ، و در این جنگهای بازپسین

کاردانی و مردانگی بسیار ازو سرزده بود ، با دسته کوچکی از پیرامونیان خود می ایستاد ، و پروایی از این پیشامدها نمیداشت . در این دو روزه که دیگر کویها دست از جنگ کشیدند و دولتیان بشهر در آمدند مجاهدان قفقازی و برخی از دلیران بنام - از حسین

(۱) میرعلی اکبر پسر میر نصیر بقال سالها زنده دس از این پیش آمدها که مجاهدان

فیروزی یافتند او یکی از سرکمیران می بود .

نمیدانم میر نصیر یس دیگر میانه مجاهدان میداشته یا مقتدرالدوله را یورت دروغ داده .

(۲) اجلال الملک و بصیرالسلطنه چون در دربار نیز شناختگی میداشتند و این زمان در

کونسولگری روس می نشستند بهم آن میرفت شاه یکی از ایشان را بجان نشینی والی در تبریز بگمارد از این راه است که مقتدرالدوله ریشه آنان را می کند و گرنه ایشان را در این هنگام ، دستی

در کارها نمی بوده

« خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم دستخط جهان مطاع مبارک زیارت شد ، »
 « راپرت از دیروز که دو شنبه بود طرف عصر سردار نصرت آمده وارد باغ شمال شد ، »
 « این غلام جان نثار باتفاق سهام الدوله رفته با او ملاقات و تا دو ساعت از شب گذشته ، »
 « در آنجا بترتیب اجرای اوامر مقدسه مشغول بود همان طور که مقرر فرموده بشکل ، »



پ ۲۱۵

این پیکره نشان میدهد ستارخان را بایکدسته از پیرامونیان خود « این پیکره در همان روزهایی که ستارخان تنها بود برداشته شده و او را با بیشترى از کسانی که بگردرس بازمانده بودند نشان میدهد . در دست راست ستارخان شهدی محمد علی خان و پس از او حسین خان باغبانست در دست چپ او پاشا بیک است »

باغبان و دیگران ، که سر فرو آوردن بدولتیان نمیخواستند بامیرخیز پناهیده در نزد او میبودند . اینان با همه اندکی استوار می ایستادند . از آنسوی ارك را ، که خود يك سنگر بسیار استوار و جایگاه قورخانه می بود ، چند تنی از مجاهدان نگه می داشتند ، و از همدستان ستارخان می بودند . همچنین شادروانان حاجی شیخ علی اصغر و میرکریم در این چند روزه مسجد صمصام خان را جایگاه گرفته ، برخی از مردم پراکنده را با آنجا می خواندند ، و بنام مشروطه خواهی گفتارها می راندند ، و این يك پشتیبانی از ستارخان



پ ۱۱۶
ستارخان با کلاه فدایی

شمرده میشد .

دولتیان باین ارج نمیگزاردند ، و هرکسی می پنداشت ستارخان یا دستگیر می گردد و با گریخته جان بدر می برد . هیچ کس گمان نمی برد که او در برابر آنهمه دشمنان خواهد ایستاد و فیروزه خواهد گردید .

راستی هم این ایستادگی گردانه ستارخان يك کار بزرگی می باشد . در تساریخ مشروطه ایران هیچ کاری باین بزرگی وارجداری نیست . اینمرد عامی از یکسو اندازه دلیری و کاردانی خود را نشان داد ، و از یکسو مشروطه را به ایران باز گردانید . مشروطه از همه شهر های ایران برخاسته تنها در تبریز باز می ماند . از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز باز پسین ایستادگی را می نمود . در سایه دلیری و کاردانی ستارخان باردیگر بهمه کوی های تبریز باز گشته ، سپس نیز بهمه شهر های ایران باز گردید . آن لکه سپاهی که در قتیجه زیونی و کاردانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران ، بدامن تاریخ ایران نشسته بود ، اینمرد با جانبازیهای خود آنرا پاك گردانید . بی شوند نیست که مادر این تاریخ بانمرد ارج بیشتر می گزاریم . ستارخان نه تنها مشروطه را با ایران باز گردانید ، سدها کسان را از کشته شدن و از گزند و آسیب رها نید . ملایان با آن تشنگی که بکشتن و آزردن مشروطه خواهان می داشتند ، و محمد علیمیرزا و درباریان با آن کینه ای که از تبریزبان در دل می پروردند ، اگر فیروز در آمدندی بکارهای بسیار برخاستندی .

از کسانی که در آنروزها در نزد ستارخان پشتیبان او بوده اند ، گذشته از مجاهدان که یاد کردیم ، ما نامهای علی مسیو و حاجی میرزا علی تقی گنجه ای و حاجی محمدبالا و کربلای حسین فشنگچی را شنیده ایم .

باری ستارخان ایستادگی می نمود و با تفنگداران و سواران که در دوچی گرد آمده بودند پیای جنگ میرفت . روز چهار شنبه بیست و چهارم تیرماه (۱۶ جمادی الاخری) که باردیگر دولتیان بامیرخیز ناخته بسنگر های ستارخان فشار می آوردند و گلوله باران سختی می بود ، چون از پیشرفت نومید گردیدند بتوپ اندازی پرداختند . این نخست بار بود که دولتبان توپ بکار بردند ، و چون تبریزیان تا آن هنگام نام توپ را شنیده و چنین پنداشتندی که با يك شلیك و دوشلیك يك شهری را ویران توان کرد ، از این توپ اندازی ترس بی اندازه در دلها پدید آمد ، لیکن از این جنگ نیز نتیجه ای بدست نیامد ، و هنگام شام هردو گروه بجای خود نشستند .

فردا آرامش بود . گویا در این روز یا فردایش بود که پاخیتانوف آگاهی داد که بامیر خیز خواهد آمد . ستارخان بسیج پذیرایی کرده کسانی را از سردستگان نیز برای بودن و گفتگو کردن خواند . کونسول چون در آمد پس از نشستن و حال پرسیدن چنین آغاز سخن کرد : «امروز بخیا بان رفتم و بدوچی رفتم و اکنون نیز باینجا آمدم که از شما

بستگان روس بیرق دولت خود را زده بودند. ستارخان میخواست با خوابانیدن آنها مردم را دوباره بشوراند و این یکی از شاهکارهای او بود. چنانکه گفتیم مجاهدان بگرد سر او کم می‌بودند، و بی گمان شماره‌شان به بیست تن نمی‌رسید، و با این دسته اندک بیرون آمدن او بکوچه‌ها جزیبی باکی شمرده نشدی. زیرا چنانکه گفتیم سواران و سربازان در شهر می‌بودند، و دولتیان برای گرفتن او بهر کوشش برخاستندی جای خشنودی بود که

ما سواران و سربازان
بر خوردی رخ نداد.
از آنسوی همینکه او در
کوچه نمودار گردید
و مردم خواست او را
دانستند با نبوهی پی‌او-
را گرفتند و آواز بزنند
باد بلند گردانیدند.
ویک هیاهوی بزرگی
پدید آوردند. بدینسان
بیرق خوابانان تادم
علی قاپو پیش رفته از
آنجا کسی را با پیام
بنزد باقرخان فرستاد
و خود باز گردید.

نتیجه این کار آن
بود که مردم دوباره
بتکان آمدند، و گرد
نومیدی را از خود
فشانده برای کوشش
آماده گردیدند. در آن
دو سه روز سربازان
ملا و سواران قره‌داغ
مردم را بسیار آزرده،
بنام جستجوی طبانچه
و افزار جنگ جیب و
کیسه هر کسی را تهی

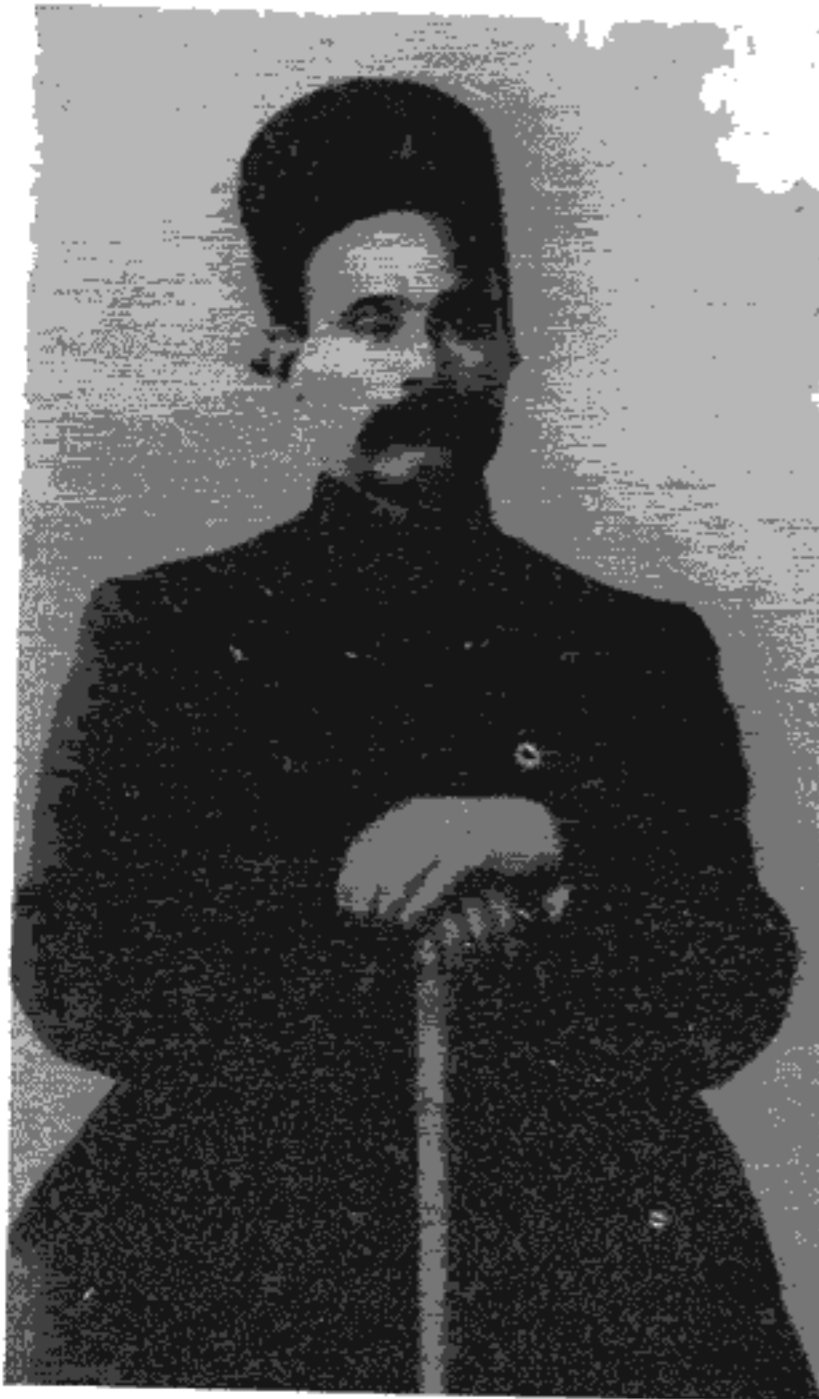
پیمان گیرم که بجنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد با گفتگو پایان پذیرد. ستارخان پاسخی ساده داده گفت: «ما هیچگاه بجنگ پیشدستی نمی‌کنیم و همیشه از آن سوی شما می‌تازند و ما جلوشان می‌گیریم». سپس حاجی شیخ علی اصغر و دیگران نیز سخنانی راندند. کونسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کونسولخانه فرستاده شود و او بدرخانه خود زده در زینهار دولت روس باشد، و نوید میداد که سرقره سورانی آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد. ستارخان چنین گفت: «جنرال کونسول من میخواهم هفت دولت بزرگ بیرق ایران بیاید. من بزرگ بیرق بیگانه نروم». کونسول که این پاسخ را نه بیوسیده بود خیره ماند، و چون برخاست برود ستارخان هفت تن از سواران قره‌داغ را که در جنگها دستگیر کرده بودند با و سپرد که همراه نوکران خود بدوچی رسانند. کونسول از این رفتار بسیار شادمان گردید.

از ستارخان در آنروزها کارهای ارجدار و شکم‌سوزده که بر سر زبانهاست. یکی اینکه عباسعلی نامی را از نوکران او دوچیان فریب میدهند که ناآگاهان او را بزند و خود را بدوچی رساند و او فرصتی بدست آورده در جایی که ستارخان تنها می‌بوده گلوله‌ای باو زده خود می‌گریزد. گلوله کشنده نبوده ولی زخمی باز می‌کند. ستارخان زخم را بسته برای آنکه مایه دلشکستگی نشود از یاران خود پنهان میدارد.

فردای آنروز که آرامش می‌بود، ستارخان بیک کار ارجدار دیگری باز شورانیدن
ستارخان تبریز را
برخواست. کاری که فهم و کاردانی او را بادلبری و مردانگی در
یکجا نشان میداد. آنروز ستارخان با پیرامونیان خود در خانه
حاجی مهدی آقامی بود. هنگام پسین بیرون آمده با خوابانیدن بیرقهای
سفید پرداخت. حاجی حسن آقا (پسر حاجی مهدی آقا) در این باره نامه‌ای به نویسنده این
تاریخ فرستاده چنین می‌نویسد:

«آنروز ستارخان با جمعی مجاهد بخانه ما آمد و تفصیل کونسول روس و پیشنهاد او را
گفت. چون ناهار خوردیم گفت: میخواهم امروز بروم و بیرقهای سفید را بخوابانم. در آن
میان که ما گفتگو میکردیم و مجاهدان گرداگرد اطاق نشسته بودند حسین بیک نام مجاهد
قره‌داغی فشنگ را فراموش کرده از لوله در نیاورده بوده، و چون میخواست تفنگ را پاک کند
ناگهان گلوله در رفت و بسقف اطاق خورد. اینکه در میان آن همه جمعیت گلوله بهیچکس
نخورد ستارخان آنرا بفال نیک گرفته گفت: حتماً بیرق‌ها را خواهیم خوابانید. این گفته
با مجاهدان بیرون رفت، و چون در بازارچه صفی‌خانه حاجی محمدرضا شکویی می‌بود و او
بیرق روس افراشته بود ستارخان با گلوله زده آنرا پایین انداخت. سپس به بیرق‌های سفید
پرداخته یکایک سر نکون گردانید.....»

چنانکه گفتیم از اسلامیه برای خانه‌هایی بیرق فرستاده، و بسیاری نیز خودشان
بیرق ساخته بالای در افراشته بودند. در بسیاری از کوچه‌ها یک دری بی بیرق نمی‌بود.



ب ۲۱۷

باقرخان

گردانیده بودند. از این دژ رفتاری مردم بیاد زمان خود کامگی و بدی های آن افتاده در بیشتر دلها آرزوی بازگشت مشروطه نیرو گرفته بود، این کار دلیرانه ستارخان با آرزوهای آنان سازگار افتاد و بسیار همنابید.

همچنین پیامی که ستارخان بباقرخان فرستاد بسیار بجا افتاد، و مجاهدان خیابان که از کرده خود پشیمان می بودند دوباره تفنگها را برداشته آماده جنگ و کوشش شدند.

فردا روز آدینه بیست و ششم تیر (۱۸ جمادی الاخری) یکداستان بهتر دیگری رخ داد. امروز باز در مسجد صمصامخان گروهی فراهم آمده سخنها رانده میشد. برخی از مردم از کار دیروزی ستارخان دلیر گردیده شور و خروش می نمودند و از دژ رفتاریهای سواز و سرباز مینالیدند. سپس چنین نهادند که با همان انبوهی بخیا بان بنزد باقرخان روند. شادروان میر کریم جلو افتاده با آن گروه روانه گردیدند، و در راه هر که رادیدند با خود باز گردانیدند، و بدینسان از نو بر گذشته تا بخیا بان رسیدند و در آنجا بشادروان باقرخان چنین گفتند: «ما آمده ایم که با سواران و سربازان جنگ کنیم که پاکشته شویم و یا بکشیم». باقرخان با آن دلداری داده مهربانی نمود. در همان هنگام یکداستانی رخداد، و آن اینکه پنجتن از سواران رحیمخان بخیا بان آمده بوده اند. مردم می خواهند آنها را بگیرند. سواران دست بتفنگ برده بجنگ می ایستند. ولی مجاهدان فرصت نداده دستگیرشان می کنند، که چهارتن را کشته و یکتن زنده اشرا بنزد باقرخان آوردند. می گویند: آن یکتن با زبان لابه چنین می گفت: «من هم بایی شدم». ولی باین لابه اونیز گوش ندادند او را هم کشتند.

این پیشامد نشانه آن بود که خیابانیان برای جنگ رحیمخان آماده اند، و این بود اندکی نگذشت مجاهدان از خیابان و نو بر و دیگر جاها بتکان آمدند و همگی رو بباغ شمال آورده گرد آنجا را فرا گرفتند، و بیکبار بجنگ و شلیک پرداختند رحیمخان در باغ نشسته، توگفتی از هیچ جا آگاهی نمیداشت، و همینکه آواز شلیک برخاست سواران بهم برآمده ندانستند چه کنند. اندکی این سوو آنسو دیدند، و سرانجام چاره جز گریختن ندیدند. چون باغ شمال از سوی جنوب به بیابان می پیوست، از آنجا خود را بیرون انداخته جان بدر بردند. رحیمخان و سرکردگان نیز همین رفتار را کردند. مجاهدان هنگامیکه بباغ درآمدند دیکهای ناهار را بروی اجاقها، و ساورها را در حال جوش، و چادرها را افراشته دیدند.

بدینسان رحیمخان و لشکریانش از شهر بیرون رفتند. بدینسان خیابانیان شکسته خود را باز بستند. بدینسان کوششهای پاخیتانوف بیکبار بیهوده گردیده.

رحیمخان چون باین رسوایی از شهر گریخت بباغ صاحب دیوان
جنگهای سخت رفت، و ما نمیدانیم چه تلگرافی بتهران فرستاد. يك تلگرافی از محمد علیمیرزا باو در دست ماست که با آنکه تاریخ نمیدارد خود میرساند که درباره همین پیشامد و در پاسخ تلگراف رحیمخان و مقتدرالدوله زده

شده و ما اینک آنرا در پایین می آوریم.

«جناب امیرالاعضاء العظام سردار نصرت دام مجده عریضه تلگرافی که بخاکهای،
 «جواهر آسای اقدس همیون شاهنشاهی ارواح العالمین فداه بود ملاحظه فرمودند جواب،
 «این جانب را این طور دستخط فرمودند که عیناً درج میشود جناب وزیر اعظم تلگراف،
 «سردار نصرت و مقتدرالدوله را ملاحظه فرمودیم حالا که مفسدین و اشرار این طور،
 «جسارت نموده و این قسم اقدامات سفیهانه کرده اند عاجلاً تسکراف نمایید با کمال،
 «قوت قلب و قدرت مشغول قلع و قمع اشرار باشند و نتیجه اقدامات خودشان را معجلاً اطلاع،
 «بدهند تا این جا دستخط قضا آیت مبارک است زیارت خواهند کرد حالا خودم هم بشما،
 «رحمت میدهد که انشاءالله تعالی همت کنید و تا ورود اردوی طهران کارها را انجام،
 «بدهید و نگذارید ناقص بماند بلکه انشاءالله آمدن اردو بهیچوجه لارم نباشد و از وسط،
 «راه حکم شود مراجعت کنند و از مثل شما صاحب منصب و سایر صاحب منصبان آذربایجان،
 «راضی نشوید که قشون عراق بیاید فتح کند و این ننگ بجهة قشون آذربایجان بماند،
 «دولت همیشه با قشون آذربایجان فتح هرات و بخارا کرده خداوند روی مفسدین را،
 «سیاه نماید که این بی غیرتی را بجهت قشون آذربایجان گذاشته بالجمله امیدوارم شماها،
 «راضی نشوید و کار را زودتر تمام و همه قسم خودتان را مورد عواطف شاهانه بدانید،
 «و در باره هر کدام که خدمت کرده اند بصوا بدید شما هر چه بخواهید قبله عالم ارواجتا،
 «فداه مرحمت خواهند فرمود مشیرالسلطنه»

از هر باره پیدا می بود که بکینه آن شکست بجنگهای سختی خواهند برخاست.
 ستارخان و باقرخان نیز بآمد گیهای کوشیدند و بچند جا، از ارك و مسجد جهان نشاء (مسجد کبود) و دیگر جاهای بلند، توپ کشیدند، و بشماره سنگرها افزودند.

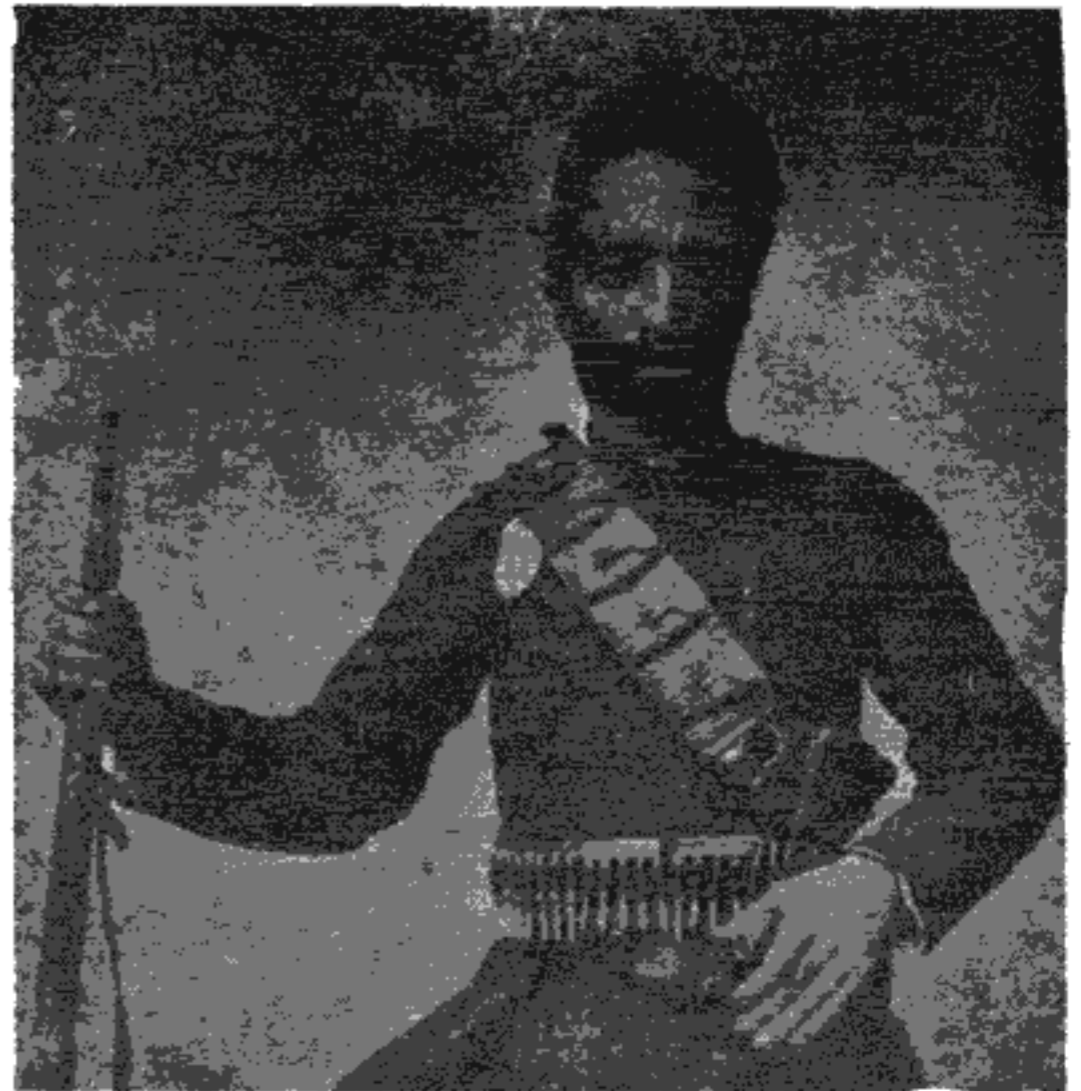
دو روز بآرامش گذشت. ولی چنانکه بیم میرفت از روز دو شنبه بیست و نهم تیر (۲۱ جمادی الاخری) جنگهای سختی برخاست. این بار دولتیان بیش از همه روز خود را در برانداختن ستارخان بکار میبردند، و این بود در دوچی گرد آمده از آنجا بامیر خیز فشار می آوردند. از آغاز روز آواز تفنگ شنیده میشد و کمی نگذشت که نوپها نیز غریبند گرفت و گلوله ها از دو سو آمد و رفت آغاز کرد.

فردا سه شنبه که خود رحیمخان نیز به دوچی آمده بود جنگ سخت تری آغاز یافت.
 امروز یکداستان دلگدازی نیز رخداد. چگونگی آنکه یکدسته از بازاریان بیدست و پا که از بیکاری بتنگی افتاده بودند در مسجد گرد آمده چنین گفتند: «آنانکه در اسلامیه نشسته اند علمای ما هستند، آنان چگونه خرسندی میدهند اینهمه خونها ریخته شود و اینهمه دکانها تاراج گردد؟! ما رویم و خودمان را بیاهای ایشان اندازیم و لابه کنیم که تلگراف بتهران کنند و این گرفتاری را بیابان رسانند، اینها را کسانی از ساده دلی میگفتند، و کسانی هم سودی از پشت سر آن کار برای مشروطه چشم می داشتند. این

بود گروه انبوهی بتکان آمدند و سیدها را قرآنها بدست جلو انداخته ، با فریادهای «یا علی» و «یا صاحب الزمان» راه افتادند . یکدسته از زنان نیز میخواستند همراه باشند ، ولی آنان را بازگردانیدند .

این گروه انبوه همچنان می رفتند ، و کسانی هرچه خواستند جلو گیرند نتوانستند ، و چون بسنگرهای دوچپان نزدیک شدند ، آنان پروایی بفریادهای اینان ننموده از پشت بامها بشلیک پرداختند و بیکبار چهل و هشت تن از آنانکه در جلو می بودند ب خاک افتاده در خون خود دست و پا زدند . دیگران بهم درآمده با ترس و هراس فراوان باز گشتند . جنگ تا هنگام شام پیش می رفت .

فردا چهارشنبه باز جنگ آغاز گردید و باز تا شام زدو خورد در میان می بود . در اینجنگها یکی از کارها این می بود که دیوارهای خانه ها را شکافته از این یکی بآن یکی رفته ، ناگهان از جلو سنگر دشمن ، یا از پهلوئی آن سر در می آوردند . پیشرفتها و



تاختها از این راه بودی . روزها که تا شام بدینسان می جنگیدند و آواز توپ و تفنگ بریده نمیشد ، شبها نیز از سنگرها شلیکهای هوایی می کردند ، و چه بسا که شب نیز جنگ در گرفته رویهمرفته کمتر زمانی خاموشی رخ میداد .

پنجشنبه یکم مرداد (۲۴ جمادی الاخری) آرامش بود ، باز تاجر باشی روس بنام میانجیگری می آمد و می رفت روز آدینه تسانیمروز آرامش می بود ، ولی سپس ناگهان جنگ برخاست و آواز توپ و تفنگ از هر سو بلند شد . امروز دولتیان نقشه ای کشیده و ناگهان بمالی قاپو و میدان توپخانه در آمده بودند که میانه خیابان و امیر خیز را ببندند و از آن راه بخوابان تاخته کینه پیش آمد باغشمال را از باقرخان بجویند . این بود چه از سوی امیرخیز و چه از سوی خیابان جنگهای سختی رفت ، و دولتیان بسی آنکه کاری کنند بار گشتند .

شنبه سوم مرداد (۲۶ جمادی الاخری) بار دیگر جنگ برخاست ، امروز دولتیان درباره ستارخان نقشه کشیده بودند ، و از اینرو از چند راهی خانه ها را شکافته و جلو آمدند و انجمن حقیقت را که جایگاه ستارخان می بود از چند سو گرد فرو گرفتند ، از چند سو بجنگ و تیراندازی پرداختند . در همان هنگام توپها نیز میفرید و گلوله بر سر امیرخیز می بارانید . بلکه سواران یک توپی با خود آورده از نزدیک سنگرهای ستارخان را می کوبیدند . چون محمد علی میرزا از دیر کردن کار خشمناک می بود و برحیم خان و سرکردگان سخت می گرفت ، امروز بآن می بودند که باری امیر خیز را از میان بردارند و بدینسان بی باکی می نمودند . ولی ستارخان همچنان پا می فشرد و از این سنگر بآن سنگر رفته گلوله می انداخت ، و تا شام می کوشید تا سواران کاری نتوانسته باز گردیدند . در « بلوای تبریز » (۱) می نویسد : هفتاد هشتاد تن از دولتیان کشته شده از مجاهدان تنها چهارتن کشته گردیدند

تلگرافهایی از رحیمخان و شجاع نظام و ملایان در باره این جنگها در دست است که اینک در اینجا می آورم :

رحیمخان در باره جنگهای سه روز نخست در پاسخ « پرسش تهران » تلگراف می کند :

«بمرض خاکپای اقدس مقدس اعلی همایون شاهنشاهی ارواحنا فداء بیست و یکم ، شهر سامخان و حسین پاشا خان را با یکصد و پنجاه نفر سوار از باغ صاحب دیوان ، بحفظ اسلامی فرستاده بودم امیر خیز و یازده محله هجوم آور شده دعوا کرده بودند ، آنچه شکستی بود باهالی امیر خیز و سایر محله ها داده بودند و خیلی زیاد از آنها ،

(۱) حاجی محمد باقر و جویه ای کتابی بنام «بلوای تبریز» در همان روزها نوشته و در همان سال بچاپ رسانیده ، که داستان جنگها را تا چهارماه در بر میدارد و ما از آن چیزهای بسیاری برداشته ایم .

« بقتل رسانیده بودند » .

« یوم سه‌شنبه بیست و دوم خود غلام بایک هزار سواد و دو بیست سرباز باسلامیه آمده ،
 « بازده محله همانطور که آمده بودند باز هجوم آوردند جنگ مغلوبه شد از اقبال بی‌زوال ،
 « غلام آنچه که غلبه و شکستی بود بآنها دادم و چند نفر از آنها بقتل رسید . از سوار غلام ،
 « حسین پاشا خان سرهنگ بیرامقلی سلطان که صاحب منصب کافی و کار آمد بودند ،
 « تصدق خاکپای مبارک همایونی ارواحنا فداء شدند و چند نفر هم مجروح است . چنانکه ،
 « تلگرافاً هم بمرض خاکپای مبارک رسانیده ام و پریروز چهارشنبه بیست و سیم باز ،
 « خیابانها و امیر خیز و سایر محله ها با کمال استعداد دولتی که از پارسال ضبط کرده اند ،
 « آمده که خانه شاهزاده مقتدرالدوله را داغون نمایند سوار از هر طرف رفته تا غروب ،
 « دعوی سخت شده بخدمت الله از آنجا هم شکست عظیم یافته و چند نفر آدم آنها مقتول شد و ،
 « بکنفرم از سوار تصدق خاکپای مبارک شد دیروز پنجشنبه حسن آقا تاجر باشی آمده بود ،
 « که خیابانها میخواهند تسلیم باشند از دیروز رفته تا حال مراجعت نکرده و دیروز ،
 « هم مختصر دعوا شد غلام نگذاشتم امروز جمعه هم منتظر آمدن تاجر باشی هستم و از ،
 « بکطرف سوار که پنج روز است بمرافه فرستاده ام منتظرم که قورخانه توپ را برساند ،
 « بیشتر از این نبودن فشنگ و جیره سوار است قسم بنمک یا محک الان معطل فشنگ هستم ،
 « فشنگ و جیره جسارت عرض می‌نمایم مرحمت نمیکرما بید خود غلام آنقدر می‌توانست که ،
 « از خود صد هزار دانه فشنگ گرفته سوار دادم همه در این دعاها تلف کردند استدعا ،
 « از خاکپای مبارک اینست عاجلا فشنگ و پول مرحمت فرمایند که زیاده از این اسباب ،
 « معطلی نباشد و تلگرافاً امر مقرر فرمایند امیر معزز هزار سوار اردبیل و فوج اردبیل که ،
 « بتلام مرحمت شده عاجلا حرکت بدهد هفتصد سوار و فوج پنجم ایلات در باغ صاحب دیوان ،
 « اردوست اردوی اهر امروز بآنها ملحق شود صحت راپورتها همینطور بود و جسارت شد . ،
 « غلام جان نثار رحیم چلبیانلو مهر یار رحیم »

در حاشیه دوباره می‌نویسد :

« جسارت دیگر اهالی محله ها هر روز با توپ دعوا می‌نمایند چنانچه چند توپ ،
 « بخانه شاهزاده مقتدرالدوله انداخته اند دعوی آنها دعوی دولتی است . مهر یا رحیم . ،
 « در این تلگرافها بیش از همه میکوشیده اند که بناتوانی های خود پرده کشند و
 « بهانه ها آورند و نویدها دهند . مثلاً روز یکم مرداد که آرامش می بود شجاع نظام
 « درباره آن چنین تلگراف می‌کند :

« تهران بتوسط حضرت مستطاب اشرف سپه سالار وزیر جنگ دام ظلّه بخاکپای ،
 « مبارک کار گزاران اعلی حضرت قدر قدرت ظلّ الهی ارواحنا فداء از مساعدت اقبال ،
 « بی‌زوال همایونی روح العالمین فداء و توجه حضرت حجت عجل الله فرجه طرف را ،
 « بنوعی مضطر نمودیم که با کمال ضعف و اسطه بحضور حضرت حجج الاسلام انداخته ،

« که تسلیم شوند .

« سگ کیست این روبه جیله بند که شیر زبان را رساند گزند ،
 « امید که فردا ختم عمل را بمرض رسانیده خاطر خطیر همایونی ارواحنا فداء را ،
 « آسوده نماید غلام خانه زاد شکر الله مهر شجاع نظام ،
 « فردا آدینه درباره جنگ آنروز تلگراف می‌کند :

« طهران توسط جناب مستطاب اشرف وزیر جنگ سپهسالار مد ظلّه خاکپای ،
 « مبارک بندگان اعلی حضرت قدر قدرت شهر یاری ارواحنا فداء اهالی اشرار محلجات ،
 « تماماً عقب نشسته اند از مفسدین در محله امیر خیز جمع شده اند امروز جمعه اغلب سنگرهای ،
 « سنار را گرفته ام دو فقره سنگر بسته توپ شرا بئل کشیده اند اتصالاً می‌اندازند ولی درست ،
 « نمی‌توانند بیاندازند الله لحمد بجایی صدمه نرسانیده ولی توپهایی که غلام بسته ام ،
 « تمام کرده اگر مقتضی رای مبارک باشد از سفارت بجنرال قونسول امر شود ده بیست ،
 « هزار فشنگ بدهند بر ختم عمل چیزی نمائند غلام خانه زاد شکر الله ۲۶ ج ۲ »

در باره جنگ سخت
 روز شنبه مجتهد و امام
 جمعه تلگراف میکنند :

« جناب مستطاب ،
 « اجل اکرم آقای ،
 « سپهسالار اعظم ،
 « دامت شوکت امروز ،
 « شنبه اربعه تا عصر ،
 « تنگ جنگ بود و ،
 « سواران شجاع نظام ،
 « با جمعی تفنگچیان ،
 « شتر بان نایب کاظم ،
 « و نایب حسن خان ،
 « شتربانی حمله کامل ،
 « و فتح نمایان کردند ،
 « ضریح نظام با ،
 « سواران خود نیز ،
 « جنگ خوب نموده و »



پ ۲۱۹

اسماعیل خونی (یکی از مجاهدان دلیر تبریز)

« خیلی جلو رفتند امروز بامیر خیز خیلی سخت روز بود حاجی موسی خان هجوانی امروز ،
 « در هنرطاق و مرندیها خیلی جای تحسین بودند . ،
 « خادم شرع حسن خادم شرع عبدالکریم مهر امام جمعه مهر مجتهد ،

روزهای یکشنبه و دوشنبه چهارم و پنجم مرداد (۲۷ و ۲۸ جمادی - باز جنگهای سخت الاخری) تاختی از سوی دولتیان رخ نداد ، و جنگ از سنگرها پیش میرفت و توپ و تفنگ بار مبرک در همان حال حاجی ابراهیم سراف نمایندگان از رحیمخان برای گفتگوی آشتی آمده بود ، امروز یکشنبه پاشا بیک که یکی از مجاهدان دلیر و خود نگهبان بازار می بود ، چون در جنگهای دو روز پیش زخم برداشته بود در گذشت . مجاهدان از مرگ او اندوهناک گردیدند . این از پاکدلی های مجاهدان می بود که یکدیگر را دوست داشتند و کسیکه شایندگی می نمودی پیش دیگران ارجمند می گردیدی . این پاشا بیک در اندک زمانی در دلها جا پیدا کرده بود . ستارخان نگهبانی بازار را بمشهدی محمد علی خان سپرد .

روز سه شنبه ششم مرداد (۲۹ جمادی الاخری) جنگ از سوی خیابان آغاز گردیده آواز شلیک برخاست و توپها نیز فریدن گرفت . امروز شجاع نظام پیشکام گردیده می - خواهد هنری نماید . اینمرد بیش از دیگر سرکردگان آرزومند چیرگی بشهر میبود و بیش از دیگران می کوشید در روزهای جنگ خود او از بالای مناره صاحب الامر به تیراندازی پرداختی و کمتر گلوله او بنشانه نخوردی . محسن خان کوژ پشت از سواران ار نیز همین رفتار را کردی . این دو تن از شهرکسان بسیاری را کشته بودند .

نخست دولتیان از راه سید حمزه و ششکلان بفشار و پیشرفت پرداختند . ولی سپه مجاهدان به پیشرفت پرداخته از سواران هشت تن را کشته و گروهی را زخمی گردانیده پس راندند . تا هنگام پهن فیروزی از اینسو می بود . ولیکن بسواران پاور رسیده دوباره فشار آورده ، و چون چند تن از دلیران مجاهدان کشته گردیدند ، نوبریان که در این جنگ پیشکام می بودند نایستاده باز گشتند ، و نتیجه این سستی آن گردید که سواران بمغازه های نوساز مجیدالملک که پراز کالاهای بازار گانی میبود دست یافتند و همه را تاراج کردند .

مجاهدان از این پیش آمد سرافکننده بودند . ولی دولتیان آنرا فیروزی خود شمرده شادمانی می کردند .

فردا چهارشنبه باز سواران بجنگ و پیشرفت پرداخته بدروازه باغمیشه تاختند ، و چون باقر خان بکینه رفتار دیروزی نوبریان کسانی را بیاری آنان نفرستاد امروز نیز سواران دست یافتند و در آن پیرامونها تاراجهایی کردند .

در این دو روز از سوی ستارخان جنگی نرفت و اینست شجاع نظام تلگراف پایین را برای شاه فرستاد :

« بتوسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم مدظله بخاکپای مبارک بندگان ، اعلیحضرت قدر قدرت ظل اللهی ارواح المالمین فداء دیروز خیلی شکست خورده اند ، بطوریکه امروز که روز چهارشنبه دو ساعت بغروب مثل اینست که نیست و نابود شده خبر ،

د آورده اند که ستار نابکار هم مرده چون غسال آورده اند چشمتش را بسته اند بنمش نگاه ، و نکند احتمال هست که اصل داشته باشد بعد از رسیدگی بمرض میرسانم از اقبال بیزوال ، و تا حال نه صدای تفنگی هست نه توپ را پورت امروز همین بود بمرض خاکپای ، دمبارک رساند غلام خانه زاد شکرالله ،

روزهای پنجشنبه و آدینه آرامش میبود . ازدوچی حاجی میرمناف برای گفتگوی آشتی آمده بود و نشستها برپا می گردید . گفته میشد دولتیان قورخانه نمیدارند ، و راستی آنست که بادستور محمد علیمیرزا فشنگ از کونسولخانه می گرفتند که شجاع نظام در يك تلگراف خود سپاس می گذارد ، ولی گلوله توپ کم میداشتند . در « بلوای تبریز » در اینجا می نویسد : تاکنون سی و چهار جنگ رخ داده : شانزده جنگ با تفنگ تنها باز مانده با تفنگ و توپ هر دو .

روز شنبه ستارخان پیشدستی کرده دستور جنگ داد تا شام از سنگرها جنگ میرفت روز یکشنبه باز آرامش بود . روز دو شنبه دوازدهم مرداد (۵ رجب) سواران بآرزوی تاراج از راه بازار بجنگ و فشار برخاستند . ولی حسینخان دلیرانه ایستادگی نمود و چند ساعت جنگ کرده همگی را پس راند . اینجوان باسربازو پای برهنه از سنگری بسنگری رفتی و هر کجا که کار سخت بودی خود بجنگ ایستادی .

در این روزها از یکسو آگاهی از داستان دلگداز ملا اما مویری به تبریز رسیده مایه اندوه آزادیخواهان گردید ، و از یکسو مرده از فیروزی آزادیخواهان عثمانی و مشروطه شدن آنکشور آمده دلها را پر از شادی گردانید .

فردا سه شنبه دو ساعت از روز گذشته باز توپهای دولتی بنفش پرداخت . از اینسو نیز با توپ پاسخ دادند . تا پسین اینهنگامه برپا ولی تفنگ اندازی نمیشد . هنگام پسین دسته ای از سواران از کوچه حاجی میرزا جواز مجتهد باهنگ تاراج پیش آمدند و مجاهدان بجلوگیری پرداختند و جنگ سختی رویداده آواز تفنگها با غرش توپها توأم گردیده در شهر پیچید . پس ازدیری سواران ایستادگی نتوانسته باز گشتند . بنوشته « بلوای تبریز » امروز نوزده تن از سواران نابود شدند .

چهارشنبه همچنان توپ باران میکردند . گفتنی از دست یافتن نومید گردیده میخواهند شهر را با توپ ویرانه سازند . تا پسین این هنگامه برپا می بود و غرش توپها از هر سو شنیده میشد . هنگام پسین سواران و سربازان و تفنگچیان دوچی و سرخاب دست بهم داده از عالی قاپو و میدان توپخانه بتاخت سختی پرداختند . مجاهدان جلو گرفتند و جنگ بس سختی رفت . در این گیر و دار شاد روان میر هاشم خان بیاری مجاهدان رسید و کار جنگ بالا گرفت . پس از زمانی سواران شکست یافته روی برتاقتند و بیست تن کما بیش از ایشان نابود گردیدند .

قورخانه بسیاری که فرمانفرما از شهر همراه برده و در مراغه گزارده بود اینزمان

آن را بدوچی رسانیدند و گشایش در کار دولتیان پدید آمد، و این بود باز در جنگ پیش دستی میکردند. شب پنجشنبه از کسوف مجتهد آواز جنگ و شلیک شنیده میشد و سواران همیخواستند خود را بی بازار رسانند و مجاهدان جلو میگریفتند. نیز در راسته کوچه و آن نزدیکیها سواران پیش آمده مجاهدان ایستادگی نموده جنگ می کردند و تا دو ساعت هنگامه بر پا بود تا از سواران چند کس کشته گردید و دیگران باز گشتند.

روز پنجشنبه همچنان توپهای دولتی بفرش پرداخته پس از دیری از اینسوی نیز بمباران آغاز شده تا غروب جنگ توپ بر پا بود. پسین امروز دسته‌ای از روستاییان اسبران و گبوی داوطلبانه نزد ستارخان آمده خواستار تفنگ شدند و در شمار مجاهدان جا گرفتند.

روز آدینه شانزدهم مرداد از یکساعت بظهر توپها غریبند گرفت تا غروب همچنان آتش میبارید.

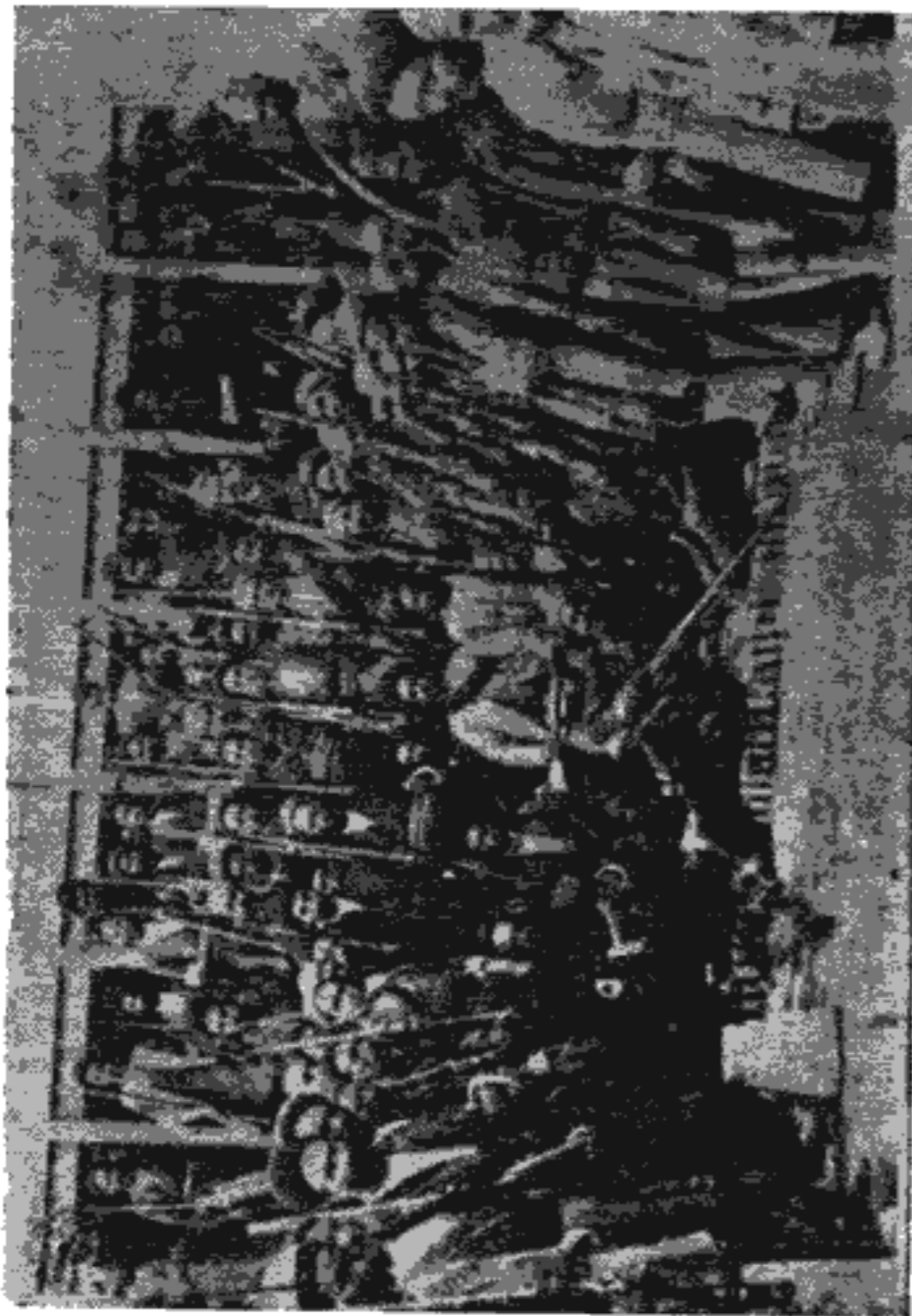
بدینسان گاهی جنگ و گاهی آرامش میبود. در این روزها پاره تلگرافهایی از تلگرافهایی که شجاع نظام و رحیمخان و دیگر اسلامیه نشینان، تهران برای شاه یا امیر بهادر فرستاده بودند بدست آزادیخواهان افتاده. بدینسان که نوشته های آنان را که با مهرهای خودشان

میبود از تلگرافخانه گرفتند، و چون سندهایی بشمار میرفت با دستور انجمن پیکره از آنها برداشتند و بمردم پراکندند. (۱) از این تلگرافها برخی را در بیشتر آورده ایم، و اینک سه تلگراف از مقتدرالدوله و میرهاشم و رحیمخان میآوریم:

تلگراف مقتدرالدوله

« طهران - خاکبای مهر اعتلای اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون، شاهنشاهی، ارواحنا فداه از نمک خوارگی و دولنخواهی دیگر طاقت طاق شده ناچار است که همه چیز را بی پرده بمرض رساند تبریز و اطراف بکلی خراب و تمام شد شجاع نظام، سفیه مرندی را قبله عالم ارواحنا فداه کاملاً می شناسد دو نفر عالم بیچاره را که از مقتضیات سیاسی و مملکت داری بی اطلاع اند آلت اجرای مقاصد فاسده و منافع شخصی، قرارداد آنچه بایست نشود کردند هزار مرتبه داد و فریاد کرده و از دامن حضرات گرفتیم، و حتی از نمایندگان دول خارجه التماس و تعلق کردم که نشستن حضرات آقایان در اسلامیه و دخالت و بسامور سیاسی صحیح و وظیفه ایشان نیست عرایض غلامانه قبول، نیافت ده کرور بلکه متجاوز ضرر وارده داخله و غیره است دبروز که تلگراف رأفت،

(۱) اکنون بیشتر آن نوشته‌ها در دست نویسنده است. آن زمان به سید محمد تقی طباطبایی رییس انجمن سپرده شده و از خانواده او بمن رسیده. در آن تلگرافها دریای همه آنها بقارسی با بفرانسه نوشته میشود. «بفرانسه ترجمه شده». دانسته نیست ترجمه را بنزد که می فرستاده اند. مراون گمان کرده که بنزد کونسول روس می فرستاده اند.



پ ۲۲۰

ستارخان با پیرامونیان خود

« آمیز اعلیحضرت ظل اللهی ارواحنا فداه را فرستاده مراحم ملوکانه بهمه ابلاغ و غدغن کرده ام که بر حسب امر قدرت همایونی تفنگ اندازی موقوف شود تمام سوار و سرکرده‌ها قبول و اطاعت کرده غیر از شجاع نظام که شب اقلادو هزار تبر هوایی، از سر بام و توی منزل خود خالی کرده و تمام شهر را بوحشت انداخته و حتی گلوله هوایی، بمنزل خود سردار نصرت آمده بیایه دیوار خورده بنمک اعلیحضرت قبله عالم قسم است و هر گاه خانه و جان و اهل عیال غلام در راه خدمت دولتی و استقلال سلطنت برود ابداً»

تلگراف رحیمخان

« طهران بعرض خاکپای اقدس مقدس اعلی ارواحنا فداء اقدامات دو روز قبل ،
 « تمام اشرازمجالات باتوپ و تفنگک بیکدفعه سرمحله شتربان و سرخاب ازدحام و تامنازه ،
 « های مجیدالملک یورش آورده منازها را غارت و بامهای آنجاها را سنگر کرده ،
 « بودند از اینطرف سوار جلوگیری نموده بعد از زرد و خوردزیاد دو نفر سرباز از اینطرف ،
 « و پنج نفر هم از اشرازمقتول بملاوه زخمدار زیاد شکست شده فرار کردند فعلا دوروز ،
 « است اشراز بکلی تا یک اندازه مغلوب و مضطرب بوده اند از غلام این دو روز را ،
 « بعلم نبودن فشنگ اقدام و دنبال نشده اکثر سوار تفنگشان روسی فشنگشان بکلی ،
 « تمام الان یکمدد فشنگ روسی در همه سوار پیدا نمی شود غلام تاکنون آنچه از قوه ،
 « به فعل آمده تحصیل و مصرف کرده حالا از هیچ جا ممکن ندارد حضرت اجل سپه - ،
 « سالار اعظم مغایره کرده بودند از جنرال قونسولگری سی هزار فشنگ دریافت دارم ،
 « ندادند مطلب جوابیه ایشان را که بغلام نوشته بود عیناً جهت اطلاع خاطر مقدس ،
 « درج شده »

« در مسئله معهوده مثل اینکه چندین دفعه خواهش کرده اید و دوستدار جواب داده ام ،
 « با دلیلی که در پیش خود دوستدار است از قبول آن معذورم و در قبول آن نتیجه خوبی ،
 « نمیدانم در هر حال تکلیف خودتان است برای سواره اسباب مدافعه فراهم بیاورید ،
 « غلام بعد از پاس مراتب را بحضرت آقای سپه سالار اعظم تلگرافاً عرض نموده هنوز ،
 « جواب نرسیده حالا نمیدانم تکلیف غلام در خصوص فشنگ و حقوق سوارچه چیز ،
 « است با این قحط و غلای شهر سوار بیچاره چه بکنند جسارت بعرض شد غلام ،
 « رحیم چلبیانلو مهریار رحیم »

از این تلگرافها پیداست که چه رنجشهایی در میان سران دولتیان می بود که هر یکی
 « از دیگری بد میگفته ، و هر یکی خود را کاردان ترمیشمارده . از تلگراف رحیمخان معنی
 « مسئله معهوده ، بیکبار روشن میگردد . کونسولگری فشنگ بدولتیان میداده .
 « چیزیکه هست در این بار نداده .

اینکه در این تلگرافها از بسی پولی و بی فشنگی مینالیده اند تا اندازه ای دروغ
 « می بوده ، و چنین میخواستند که در برابر نا فیروزیها دستاویزی یاد کنند . نیز تا توانند
 « پول و فشنگ بیشتر بدست آورند .

روزنامه حبل المتین کلکته نسخه تلگرافی را از محمد علی میرزا بر رحیمخان پراکنده
 « گردانیده که روزنامه های شمس استانبول و انجمن تبریز نیز نوشتند . و آن تلگراف تاریخ
 « ۹ جمادی الاخری ، را میدارد که باید گفت در روزهای نخست جنک فرستاده شده
 « چیزیکه هست ما دلیل براستی آن تلگراف ندیده ایم ، و در میان تلگرافهایی که شاه با
 « سروزیر یا دیگری در آن روزها برای رحیمخان فرستاده و اکنون در دست هاست ، این

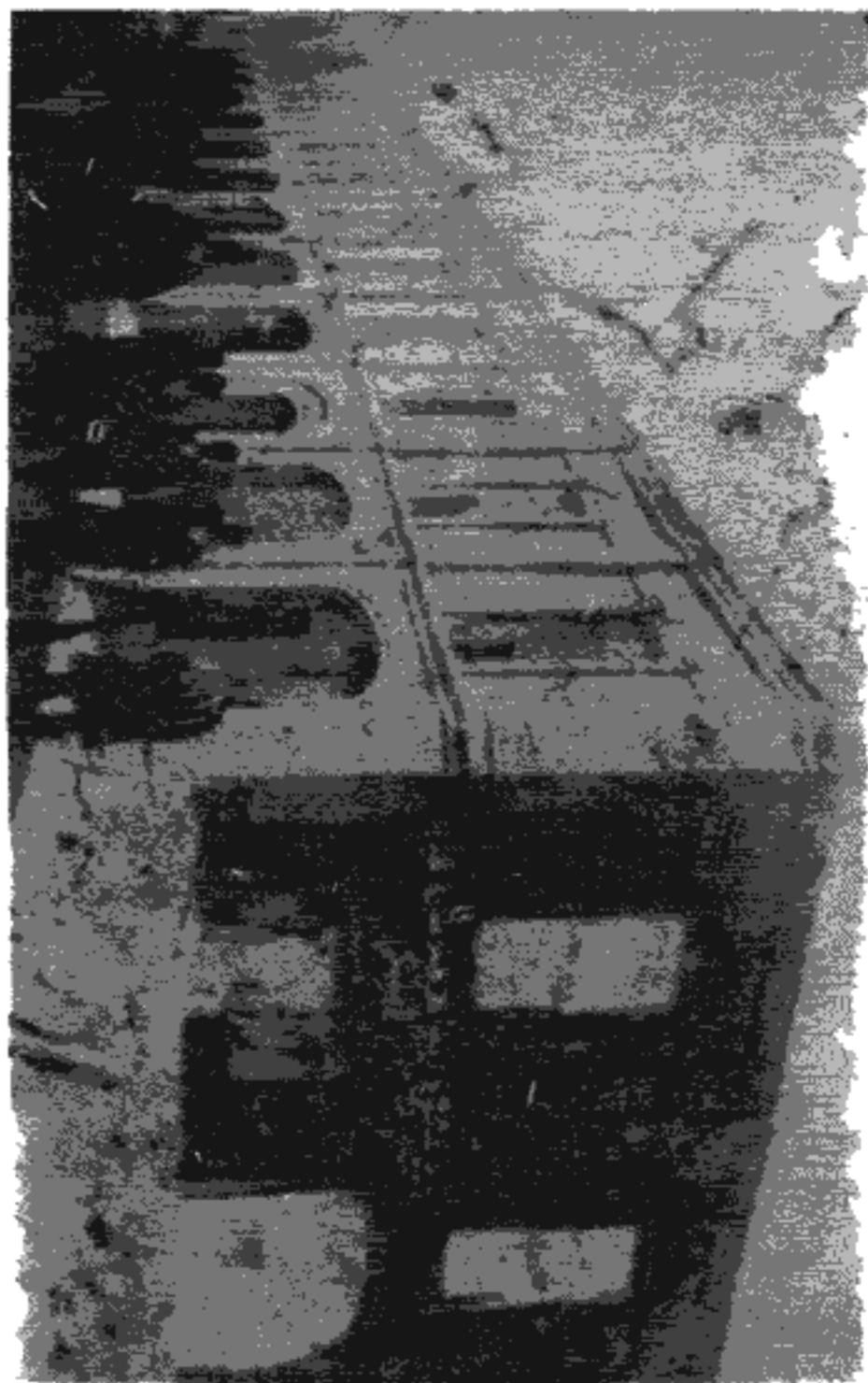
« واهمه ندارد و قابل مذاکره نمیداند ولی خرابی و ویرانی مملکت از حدگذشت تمام ،
 « این کارها محض جلب منفعت شخصی است که بدولت و رعیت خیانت مینماید باز بنمک ،
 « مبارک یاد قسم میکند مخصوصاً سوء قصدی بجان غلام دارد که غفلتاً بوسیله ممکنه بسا ،
 « قتل خانزاد آشوب دیگری علاوه بر انقلاب حاضر بیندازد انشاء الله بعد از چند روز ،
 « دیگر که شاهزاده عین الدوله وارد میشود صدق عرایض غلام معلوم خواهد شد تصریحاً ،
 « عرض مینمایم چه خانها و چه منازها و بازارها بتاراج رفته و می رود هر وقت عرض به ،
 « آقایان کرده ام عوض اینکه عرایض مصلحانه را بمیزان عقل بسنجند و صلاح مملکت ،
 « را در نظر بگیرند هزار گونه ناملایمات از خود آقایان و دیوانه مرندی شنیده ام روزی ،
 « نیست که کاغذهای رسمی از نمایندگان دول خارجه نرسد ولی حضرات هیچ ملنفت این ،
 « نکات نیستند کسی که با خیالات غلام همراه است سردار نصره و جناب آقا میرهاشم ،
 « است استدعای غلامانسه دارم توجه عاجل فوری بفرمایید که مملکت زیاده از این ،
 « ویران نشود . »

تلگراف میرهاشم

« طهران- توسط جناب مستطاب اکرم اعظم آقای سپهسالار امیر جنگ دام اجلاله- ،
 « العالی وضع شهر کما فی السابق اشراز از سنگرهای خودشان و ارک در تیر و توپ- ،
 « اندازی کوتاهی ندارند از این طرف هم معارضه بمثل میشود باین وضع بی ترتیب ،
 « گویا تصفیه امور امکان ندارد نه حاکم با کفایتی و نه وزیر لشکر بسا سیاستی از همه ،
 « بدتر اطوار ناملایم این دو نفر آقایان میباشد که ابدأ از اعمال غرض و نفسانیت دست ،
 « بر نمیدارند ساعتی نیست که فرقه ای از دوستان را مغرض نکنند هر کس بخیال خود اقدام ،
 « میکند نه مصرف تنخواه معین است و نه ترتیبی در کار است احدی چه دوست چه دشمن ،
 « جای امیدواری از ایشان ندارند تمامی استعداد معین حتی نان سوارها و عموم توقعات ،
 « بعهدہ دعاگو افتاده اهالی سرخاب بکلی و اغلب ناس بواسطه حرکات ایشان از اسلامیه ،
 « اعراض نموده خود دعا گو هم چندان تردد ندارم ولی از خارج مردم را بهر وسیله جمع ،
 « و امیدوار مینماید تنخواه حواله شده را مال خود فرض کرده بطور دلخواه مصرف ،
 « میکنند و بشئون ایشان برخوردن هم اقتضا ندارد تا حال سه مرتبه رشته کار را بکلی ،
 « جمع کرده تمامی امور تصفیه شده بود که بی کفایتی حکومت و اقدامات ناملایم آقایان ،
 « مجدداً تغییر داد حالیه غیر از اینکه حاکم کافی با اردو بیکه در راه است برسند علاجی باین ،
 « ترتیب بنظر نمیرسد لهذا اقامت دعاگو جز زحمت بی ثمر و خوندل اثری نخواهد داشت ،
 « استدعا از درگاه عالم پناه آنکه مرخص فرمائید چند روزی با در نعمت آباد بدفع گلوله ،
 « که در موضع موذی مانده بپردازد و یا آنکه عازم زیارت آستان مقدس بوده باشد . اقل ،
 « هاشم الموسوی »

را نمی‌بینیم . اینست میدانیم راستست یا ساخته ، و بهر حال آنرا در پایین می‌آوریم :

« رحیمخان سردار نصرت دستورالعملهای شفاهی که وقت حرکت از طهران فرموده‌ایم ،
 « البته فراموش نکرده . حالا هم دستورالعمل میدهم که در سرکوبی مخالفین دولت از ،
 « هیچ اقدامی فروگذار ننما ، بقسمی با مخالفین دولت سلوک بنما که تا دیر بازاهاالی ،
 « فراموش ننمایند از قتل و سزاهای عبرت‌آمیز و خرابی خانه ها و تاراج شهر فروگذار ،



پ ۲۲۱

مناره های مجیدالملک پس از تاراج یافتن و سوخته شدن

« ممکن که نزد احدی مسئول نیستی . همان وضعیکه (کولونل لیاکوف) در طهران کرد ،
 « و البته شنیده سرمشق خود قرار ده . هر قدر زودتر شهر را امن نمودی و مخالفین دولت ،
 « را بیشتر سرکوبی کردی زیاده . مورد مراحم ملوکانه ما خواهید بود . شرط و شروط ،
 « مصالحت و تأمل یعنی چه ؟ رعیت باید نزد احکام دولت تسلیم محض باشد و مخالفین ،
 « دولت باید با منتها سختی سزای عبرت نساك ببینند . مشورته با جنرال قونسول روس ،
 « بنما زیست و تحصن را بهیچ مشمار .»

روزنامه انجمن که این تلگراف را در آخرهای شهریور ماه بدست آورده چاپ کرده در پای آن می‌نویسد :

« شاهان دستورالعملهای شفاهی و تلگرافی عقیم ماند و نقشه لیاخوف در آذربایجان ،
 « تطبیق نگردید .»

«خداکشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد»

آن تلگراف چه راست و چه دروغ ، این چند جمله که روزنامه انجمن در پاسخ آن نوشته شایسته است که در تاریخ جنبش مشروطه بازماند .

چنانکه دیدیم تبریزیان باین جنگ ناپیوسان و ناخواهان درآمدند .

سامانی که بکارها زیرا ناگهان جنگ پیش آمد ، و در آن میان انجمن ایالتی بهم داده شد

خورد و مخبرالسلطنه از شهر بیرون رفت ، ستارخان و باقر خان تنها آن توانستند که جلو دولتیان را گیرند و خود را نکه دارند ،

و بدیگر کارها کسی نپرداخت ولی این زمان چون از یسکو مجاهدان به پایداری خود

امیدمند گردیده و از یسکو از تهران آگاهی میرسید که محمد علی میرزا بسیج سپاه برای

فرستادن با آذربایجان می‌کند و از ما کو آگاهی میرسید که اقبال السلطنه آهنگ تبریز را

میدارد ، و از اینها فهمیده میشد که جنگ بدرازی خواهد کشید ، از اینرو کسانی از سر-

دستگان و دیگران گرد آمده باین شدند که سامانی بکارها دهند . هنگامیکه آن جنگهای

سخت میانه دولتیان با ستارخان و باقر خان میرفت اینان بکارهای خود می‌کوشیدند .

چنانکه گفتیم نمایندگان انجمن بجان خود ترسیده هر یکی بجایی پناهند . سپس نیز

لوتیان دوچی آمده انجمن را تاراج کردند و بیرقش را خوابانیدند . ستارخان از کارهای

ارجداری که در آن روزهای گرفتاری کرد یکی این بود که بیرق دیگری بسیجیده با

شکوه و نمایش بانجمن فرستاد که بالای درش افراشتند و حسین خان باغبان را با یکدسته

از مجاهدان گزیده بنگهداری آن بیرق گماشت . این نشانی از ارج گزاری او بانجمن می-

بود . در این روزها هم آرزو میداشت که دوباره انجمن برپا گردد و بکارها دیده بانی

کند و چون نمایندگان بدانسان پراکنده بودند و این کار آنان گذشته از بدیش جز

کناره جویی معنی نمیداشت ، این بود نمایندگان دیگری پا پیش نهاد انجمن را برپا

گردانیده . چون در این هنگام برگزیدن (از روی دستور قانون) نشدی ، و آنکاه هر کسی

برگزیده شدن را نپذیرفتی ، ناچار کسانی خود خواستار گردیده نمایندگی را پذیرفتند ، که ما از آنها جز نامهای میرزا محمد تقی طباطبایی و حاجی مهدی آقا و سید حسینخان عدالت و میرزا اسمعیل نوبری را نمیدانیم . میرزا محمد تقی رئیس انجمن گردید .

برای پیشرفت کارها به پول نیاز میبود . مجاهدان تاکنون پول نمی گرفتند و این نشانی از مردانگی ایشانست که توانگر و بیچیز ، بی هیچ چشمداشتی آن جانفشانیها را می نمودند . ولی این همیشه نتوانستی بود و بایستی ، برای بیشتر آنها روزانه داده شود . از آنسو برای خریدن فشنگ و تفنگ و دررفتهای دیگر نیز نیاز پول می داشتند .

از اینرو کمیسیون بنام « کمیسیون اعانه » برپا گردانیدند که رسیدهها چاپ کرد ، و از روی دفتر و حساب از توانگران پول گرفتن پرداخت و برای مجاهدان (هرتنی روزانه چهار قران) مزد نهاد . نیز در امر خیز و خیابان ناوایی باز کرد که مجاهدان نان از آنجا گیرند .

در میان مجاهدان تاکنون فرماندهی و فرمانبری نمی بود ، و آنان با یکدیگر جز برادرانه راه نمی رفتند . آری کسانی در آن یکماه جنگ کاردانی و دلیری از خود نشان داده برتری بدیگران یافته بودند ، ولی نام برتری در میان نمی بود . در این هنگام هر گروهی را دسته دسته گردانیده بهر ده یا بیست تن یک فرماندهی (از همانان که در سایه دلیرها و کاردانیهای خود برتری یافته بودند) برگزیدند .

مجاهدان که از نخست می بودند خودشان تفنگ - از پنج تیر و ورندل و مانند آن - میداشتند و فشنگ نیز خودشان می خریدند . ولی چون در این روزها کسان دیگری با آنان می پیوستند و در جنگ همگامی می نمودند برای آنان در انبار ارك را باز کرده يك گونه تفنگی بیرون آوردند که « شاسپوه » نامیده می شد . مسیو شاسپو نامی در فرانسه در چهل و اند سال پیش ، این تفنگها را ساخته و چند سالی رواج میداشته تا جای خود را به گونه بهتری داده ، و گویا در همان هنگام برای ایران خریداری شده که در انبار می خوابیده . اینها فشنگهای کاغذی می خورد و در برابر پنج تیرهای آلمانی و روسی کاری از آنها پیش نمی رفت . تفنگسازان تبریز کالیبر آنها را دیگر می گردانیدند که فشنگ ورندل می خورد . ولی از این نیز سود بسیاری دیده نمیشد ، و این تنها غیرتمندی مجاهدان میبود که کاری پیش می برد .

چون مجاهدان بفشنگ نیز نیاز میداشتند چند جایی را برگزیدند که هر کسبکه نیاز پیدا کرد فشنگهای تهی شده را بدهد و فشنگهای پر بگیرد ، و غدغن گردید که هیچ کس گلوله هوایی نیندازد .

نیز ستار خان غدغن کرد که مجاهدان بکسی چیرگی نکنند و کسی را نیازارند و از هیچ چا چیزی نگیرند .

نیز مجاهدان را بدستههایی بخشیدند که همیشه یکدسته در سنگرها باشند و دیگران

با سایش پردازند ، مگر هنگام جنگ که همگی بسنگرها شناهند .

نیز بهر کوی دروازهها ساخته بالای آن سنگرها پدید آوردند .

تبریز يك شهر بازرگانست و بازارهای بسیار و سراهای بزرگ پر از کالاهای بازرگانی می داشت ، و این بود سواران و سربازان همیشه در آرزوی دست یافتن با آنجا ، و تاراج کردن می بودند ، و هر زمان که فرصت می یافتند خود را با آنجا می رسانیدند . از اینرو مجاهدان در بازارها سنگر پدید آوردند ، که آن بخشبکه در دست اینان میبود آسوده بماند ، و ستارخان نگهداری بازارها را بحسین خان که این هنگام کم کم بنام میگردید ، سپرد و او پاشا بيك را با یکدسته بی بازار گماشت .



پ ۲۲۲

دستگاه آزادیخواهی که با آخرین پایگاه ناتوانی خود رسیده و از آنجا باز گشته بود ، روز بروز بتوانایی افزوده کارها بهتر میگردید بسیاری از کسانی که روهان کرده یا بکونسولخانهها پناهیده بودند بیرون آمده دوباره در کوشش همدستی می نمودند . مجاهدان روز بروز آزموده تر گردیده بدلیبری می افزودند . چنانکه دیدیم چون دولتیان توپ بکار بردند اینان نیز توپها از ارك بیرون آوردند و بکار گزارند ، و از میان آزادیخواهان توپچیان آزموده و کاردانی پیدا شد . یکی از آنان مهدیخان میبود که (ارمنی خوانده میشد) و او یکی از آزادیخواهان با ارج بشمار میرفت . دیگری محمدخان توپچی امیر خیز میبود .

دیگری جوان روسقایی میبود که ستار خان از چابکی او خشنودی نموده لقب «ایلدرم» (درخش) داد ،

مجاهدان قفقازی (یا بهتر گویم « از قفقاز آمده ») که سردسته شان مهدی حاجی می بود ، و در این جنگها دلیری و چابکی بسیار نشان میدادند گاهی بمب یا نارنجك نیز می ساختند ، و چون سواران و سربازان دولتی تا آن روز بمب ندیده بودند از آن بسیار می ترسیدند .

چنانکه دیدیم و سپس نیز خواهیم دید سرکردگان دولتی **جنگهای سخت تر** که با تبریز می جنگیدند و کاری نمی توانستند ، از این

ناتوانی خود سخت خشمناک می بودند و از اینرو هر چند روزیکبار نیروهای خود را بهم ریخته بکوشش و جانبازی بیشتری آماده گردیده بيك جنگ سختی

برمی خاستند و تا شام می کوشیدند ، ولی کاری نتوانسته باز می گردیدند و چند روزی با جنگهای سنگری بسربرده باز بیک جنگ سختی آماده می شدند . از اینرو جنگهای تبریز که یازده ماه کشیده در میان آنها روزهای برجسته ، و در میان اینها نیز روزهای برجسته تر هست ، و یکی از روز های برجسته تر روز شنبه هفدهم مرداد (۱۰ رجب) میباشد که اینک داستانش را می نویسیم :

در اینروزها بدولتیان از یکسو قورخانه از مراغه آورده ، و از یکسو نصرالله پورتچی با چند صد تن از سواران جنگ آزموده شاهسون بیابوری آمده بود ، از اینرو بار دیگر بتکان آمده باین شدند که بیک تاخت میداندار تروسخت تری بامیرخیز برخیزند ، و بیشتر از آنچه تا کنون کوشیده بودند بکوشند . تا ستارخان را از میان بردارند ، و برای اینکار شنبه هفدهم مرداد را بر گزیدند .

شب شنبه آرامش بود و بامدادان همه سرکردگان از رحیمخان و شجاع نظام و حاجی موسی خان مرندی و علیخان هجوانی و ضرغام و نصرالله خان پورتچی و دیگران پیروان خود را آماده گردانیده ، از روی نقشه ای که کشیده بودند نخست یکدسته را بخیاپان فرستادند که با اینجا جنگ کنند و نگزارند بافرخان بیابوری بیاید ، و بازمانده را بسرامیر خیز روانه کردند ، حاجی و یجویه ای این جنگ را بکشادگی نوشته و نامه های کوچه ها و بازارچه ها را نیز یاد کرده ، و چون بیشتر آن کوچه ها و بازارچه ها اکنون در تبریز پایدار است ، من همان نوشته های او را با اندک کوتاهی آورده . برخی جمله ها نیز از خود می افزایم :

شش هفت هزار تن از سواران جنگ آموخته و از مردان تناور و بلند بالا هر گروهی از راه دیگری رو بسوی امیر خیز و جایگاه ستارخان آورده بیکبار شلیک آغاز کردند ، چنانکه گفته ایم در این جنگها دیوار ها را می شکافتند و از خانه های بخانه های گذشته پیش می رفتند ، و این بود هر دسته ای کلنگچپانی برای سوراخ کردن دیوار همراه می داشتند و چون خانه هایی که در جنگ گاه نهاده بیشتر اهی می بود این کار را باسانی میتوانستند . اینان تامی توانند پیش میروند و توپها می غرد و آواز آنها در سراسر شهر پیچیده و هر کسی از دور و نزدیک می داند که جنگ سختی برخاسته است . دولتیان میخواهند که سواران دسته ای از جلو انجمن حقیقت (جایگاه ستارخان) و دسته دیگری از دست راست آن ، و دسته سومی از دست چپ در آیند که از سه سو گرد آنرا گیرند ، و راهها را بسته نگزارند کسی بیاری برسد . اینست از همه راهها پیش می روند و با همه سنگرها جنگ میکنند . ولی در آن میان یکدسته انبوهی سواره و سرباز قره داغی بسرکردگی ضرغام و یکدسته از تفنگچپان خود دوچی بهمراهی کاظم خان و نایب حسن (از لوتیان بنام دوچی) آهنگ دروازه استانبول که دست راست سنگر های ستارخان بود کرده دو سنگر را در سر راه خود از میان برداشتند . از آنسوی سواران پورتچی که در این جنگ پیشاهنگ می بودند از راه دیگری به پیشرفت پرداخته خود را ببازارچه استانبول رسانیدند ، و از

هر سوی سوراخ باز کرده بشلیک پرداختند . توپها را نیز با خود آورده در آن نزدیکی بکار گزاردند . مجاهدان که در این سنگرها می بودند ناگهان دشمن را نزدیک خود یافتند با آنکه بیست و پنج تن بیش نمی بودند خود را نیاخته ایستادگی نمودند و بجلو دروازه شتافته به تیراندازی پرداختند . ستارخان که از این غوغا خم با برو نیاورده شیردلانه می کوشید دستور داد توپ را از میدان اسب فروشان بجلودروازه کشیده بشلیک پرداختند . سواران که آزموده جنگ می بودند دود و تاریکی را فرصت شماره کرده هر چه پیشتر آمدند و بیکبار شلیک کرده تیر را همچون تگرگ بر سر مجاهدان بارانیدند و ناگهان از کچیز خانه ای سوراخ باز کرده پشت سر مجاهدان را نیز گرفتند و از هر سو میدان را بر ایشان تنگ گردانیدند . مجاهدان ایستادگی نتوانسته توپ را گزارده رو بگریز آوردند . مگر دوجوان از مردم و یجویه یکی ستار و دیگری عباس که نگرینتند و توپ را سنگر گرفته بزد و خرد پرداختند . ستار گلوله خورده از پا افتاد ولی عباس بکتنه ایستادگی کرده و چون فشنگش نماند دست بخنجر برده با سواران در آویخت ولی رهایی نتوانسته دستگیر گردید . سواران بتوپ دست یافته شادی کفان بدوچی کشیدند و آن را فیروزی بزرگی شماردند . نیز ببازارچه استانبول آتش زده سوزانیدند . چون بدینسان چیره شدند همه کاروانسراهای آنجا را فرا گرفته یکسره با انجمن حقیقت بجنگ پرداختند . و از آنسوی دسته های دیگر از سواران قره داغ و مرند و از دیگران که از چند کوچه پیش آمده و

بالا دست انجمن را گرفته و همچنین دسته هایی که از روبرو پیش آمده بودند همگی بیکبار آتش فشانی می کردند و بهر دم چندین هزار گلوله بر سر انجمن می بارانیدند . آواز گلوله ها بهم در آمیخته تو گویی کوهی از جا کنده می شد در همان زمان توپها نیز خاموش نه نشسته باغرشهای پیاهی لرزه بدلا می انداخت . گاهی نیز بمبئی ترکیده با آوای خارا شکاف دیوار ها و خانه ها را شکاف میداد . هنگامه بزرگی می بود سرکردگان بیکمان بودند که کار را یکسره خواهند کرد و آخرین زور خود را می زدند . در چنین هنگامی ستارخان بیش از دوازده تن بر سر خود نداشته با اینحال خم با برو نیاورده مردانه می کوشید و پاسخ گلوله ها را داده فرصت پیش آمدن بدشمن نمی داد . امروز یکی از روزهایی بود که دلیری بی اندازه از ستارخان پدید آمد . این کار هر کس نیست که بدانشان دشمنان گردش را گیرند ، و او خود را نبازد و گامی پس نگزارد .



پ ۲۲۳

غلامخان اهرانی (یکی از سر دستگان مجاهدان)

این بیکره در سالهای دیرتر برداشته شده و رخت تن او رخت شهر بان است

دوست و دشمن کار را نزدیک ببایان می پنداشتند ، و امیر خیزیان از ترس خانه های خود را گزارد دست بچکان خود را گرفته از میان آتش بیرون می شتافتند . از آنسوی در کویهای نزدیک که از آواز توپ و تفنگ سختی کار بیشتر پی برده بودند ، از خانه های خود بیرون ریخته در سرکوچه ها گرد آمده با دلهای پر از ترس و بیم نتیجه را می پیوسیدند .

حاجی محمد باقر نویسنده «بلوای تبریز» که بجنگگاه نزدیک و در آنروز از خانه بیرون می بوده ، چون داستان شکست مجاهدان و برده شدن توپ را می نویسد چنین می گوید : «من با چند تن در سر و بجویه ایستاده بودیم . مرد و زن کوچک و بزرگ که از جنگ گاه گریخته ، شتابان و نالان رو بسوی و بجویه آورده بودند گروه بگروه میرسیدند . در اینمیان مجاهدان که از چنگال مرگ رسته بودند فرا رسیدند . سرور و ایشان از گرد و دود ناپدیدار می بود . دلداریشان دادیم . از کشته شدن ستار و از دستگیر افتادن عباس بسیار دلسوخته می بودند و افسوسها می خوردند ، می گوید : در این هنگام جنگ هر چه سخت تر گردیده بود و با آنکه دوری ما از آنجا بیش از هزار گام می بود گلوله ها پیاپی از بالاسرما می گذشت .

سواران دم دروازه استانبول هشت کاروانسرای بزرگ را بدست آورده و سنگر گرفته گلوله پسر سنگر های ستارخان می باریدند . از آنسوی دسته های دیگری از چند کوچه دیگر پیش رفته و خود را بکوچه بزرگ امیر خیز که جایگاه ستارخان در آنجا می بود رسانیده از کاروانسرا و مسجد به تیراندازی پرداختند .

بدینسان پیرامون ستارخان گرفته شد . ولی او همچنان می ایستاد و خود را نکه - می داشت . در این هنگام تنگی بود که ناگهان حسینخان باغبان با دسته خود بیاری رسید ، و از آنسوی مجاهدان و بجویه که از دروازه استانبول گریخته بودند با یکدسته دیگری دوباره آمدند .

حسینخان که نگهبان سنگرهای بازار می بود ، گویا ستارخان با تلفون باو آگاهی داده بود که در چنین هنگام نیازی با مهدی محمد علی خان و دیگران بیاری رسیدند . چون گرد ستارخان گرفته شده بود اینان پشت سر سواران جایی را سنگر گرفته از آنجا به تیراندازی پرداختند ، و بدینسان جنگ هر چه سختتر و میدان آن هر چه پهناورتر گردید . مهدی محمد علیخان می گوید :

« در بازار جنگ چندان سخت نبود . ستارخان تلفون کرد سنگرها را استوار گردانیده بیاری امیر خیز شتافتیم . هنگامی رسیدیم که سواران یورتچی دروازه استانبول را گرفته و توپ را نیز برده و از آن سوی سواران مرند و قره داغ و دیگران تا دم دیوار انجمن حقیقت رسیده بودند . تا آن روز دولتیان این اندازه پیشرفت نکرده بودند . ما از سمت بازار که رسیدیم دم کوچه قره چیلر دسته ای تفنگچی ایستاده ولی همگی خود را باخته

بودند . حسینخان بی آنکه در جایی بایستد پیش میرفت تا دم کاروان سرایی رسید . از آنجا نکذاشتیم جلوتر برود ، و در زمان دیوار کاروان سرا را شکافته بدرون رفتیم . از این کار ما تفنگچیان دل پیدا کرده آنان هم پیش آمدند و جنگ سختی کردیم . نیم ساعت نکشید که دروازه استانبول را گرفتیم . سواران یورتچی که در کاروانسراها میبودند به تنگنا افتادند ما خود را بروی پل رسانیدیم سوار و سرباز که آن کوچه ها را گرفته بودند رو بگریز آوردند . یورتچیان که در تنگنا میبودند از درون کاروانسراها لابه آغاز نموده سوگندهای خنده آور می دادند . زیرا چون ما را بایی شنیده بودند چنین سوگند میدادند : « شما را بحضرت خودتان » . ما نساچار شدیم در آن گیر و دار مسلمانان خود را با آنان باز نماییم . این زمان بدلگرمی بیشتر لابه میگردند و پیمان می - نهادند که بار دیگر بجنگ نیایند - این بود راه دادیم و دوستان بیرون رفتند . ما نیز از اینسوی آسوده گردیده بسوی امیر خیز پرداختیم و این هنگام از خیابان نیز بیاری رسیدند و تا غروب آفتاب جنگ می کردیم تا همه دولتیان را از امیر خیز پس رانندیم بلکه چند سنگری هم از ایشان ویران کردیم .

چنانکه گفتیم امروز دسته هایی نیز بخیبان و نوبر هجوم برده بودند و از آنسوی نیز جنگ بر پا می بود تا هنگام پسین خاموش گردید .

بنوشته «بلوای تبریز» امروز ده ساعت درست جنگ بر پا بود . بیست تن کما بیش از مجاهدان و هفتاد تن از دولتیان کشته گردیدند . عباس را که گفتیم دستگیر کردند در بوچی سر بریدند . بازارچه استانبول سراسر سوخته صد دکان کما بیش از میان رفت . نیز خانه هایی در امیر خیز تاراج یافت . از کسانی که امروز دلوری کردند و در «بلوای تبریز» نامهای ایشان را می برد مهدی سیف الله و کربلایی عبدالملی و مهدی حسین و حاج حمدالله از کور در لویان بودند . کور در لویان درو بجویه می نشینند و بیشتر مردان دلبری هستند ، و چون مجاهدان که در دروازه استانبول شکست خورده بگریختند کور در لومی بودند اینان همگی را برگردانیده خودشان نیز با آنان پیوستند و بخونخواهی عباس و ستار جانفشانیها کردند ، و از امروز دسته دیگری از آنان تفنگ برداشته بمجاهدان پیوستند .

شب یکشنبه مجاهدان بروی ویرانه های بازارچه استانبول دیده بانی میکردند . از سوی امیر خیز خاموشی می بود و آوازی شنیده نمی شد . ولی از سوی خیابان و نوبر از سنگرها آواز تفنگ بر میخواست .

روز یکشنبه سرکردگان بار دیگر بجنگ برخاسته هنگامه دیروزی را تازه گردانیدند . در این یکماه و نیم و بیشتر که رحیمخان و شجاع نظام و خرغام و حاجی موسی خان که هر یکی سرکرده بنام می بود با تبریز جنگیده کاری از پیش نمی بردند محمد - علی میرزا پسایی تلگرافهای نکوهش بنام ایشان می فرستاد و این روزها چون آمدن

عین‌الدوله از راه دریا و اردبیل نزدیک شده و سپهدار نیز با لشکری از تهران میرسید، این سرکردگان می‌ترسیدند اگر کار تبریز با دست عین‌الدوله یا سپهدار به پایان رسد آنان سر فرازی یافته و اینان همیشه بد نام باشند، و دیدیم که مشیرالسلطنه در تلگراف خود بر حیمخان همین‌را می‌نوشت، از اینرو دست بهم داده و خواب و خور بر خود حرام



پ ۲۲۴

این پیکره نشان میدهد ستارخان را با پیرامونیان خویش (آندو تن که در جلو نشسته اند یکی فرج آقاودیکری نقیوسف)

ساخته می‌خواستند از هر راهی باشد پیش از رسیدن عین‌الدوله و سپهدار به شهر دست یابند و چون پیش از همه ستارخان را مایه شورش می‌شناختند بیش از همه با او می‌پرداختند و اینست با همه خستگی از جنگ دیروزی امروز را نیز بجنگ برخاستند.

امروز نیز سواره و سرباز را بچند دسته کرده از راههای بسیار بسوی امیرخیز پیش رفتند تا انجمن حقیقت را گرد فرو گیرند و يك توپ را نیز همراه بردند. در آغاز تاخت شلیک نمی‌کردند ولی چون پیش رفتند بشلیک پرداختند، و نخست توپی بمسجد ابریلو که یکی از سنگرهای مجاهدان بود بستند. گلوله توپ در مسجد ترکیده مجاهدان تاب ایستادن نیاوردند، و چون از آنجا بیرون آمدند دسته‌ای از سواران که بستر خشک رودخانه را گرفته و آمده بودند، آنرا سنگر گرفتند. در این هنگام جنگ با سختی آغاز شده سواران و سربازان که از هر سوی پیش آمده و خود را تا نزدیکی انجمن رسانیده بودند همگی بشلیک پرداختند و توپها غریب‌ن گردیدند. ستارخان دستور داد بسا توپ دیوار مسجد را از پشت بشکافتند و مجاهدان به گلوله باران پرداخته دسته‌ای از سواران را در آنجا از پا انداختند. امروز از سوی منازعه‌های مجیدالملک و عالی قاپو و از بالای خیابان نیز جنگ پیش میرفت و از هر گوشه آوای تفنگ و غرش توپ بر می‌خاست. ولی سخت‌ترین جنگ در امیر خیز روی میداد و دولتیان امیدوار می‌بودند اگر دیروز توپ ستارخان را گرفته‌اند امروز خود او را گرفته یا خواهند کشت. این بود از سه‌سو گرد انجمن حقیقت را گرفته با سختی جنگ می‌کردند و با آنکه از سوار و سرباز بی‌پایی کشته میشد پروا نمی‌نمودند. امروز نیز چند بمبی ترکیده در هر بار کسانی را از دولتیان نابود ساخت. امروز هم حیمخان با دسته خود بیاری ستارخان شافت و دلیرانه از پل گذشته در کوچه توتلوخ خانه‌ای را سنگر نموده پشت سر سواران را گرفت و گزند بسیاری بایشان رسانید. تا غروب گبرودار برپا بود تا سواران شکست یافته بجای خویش باز گشتند.

اما در خیابان مرد - حیمخان بادسته انبوهی از سواره با يك توپ از بالای خیابان پیش رفتند. تا پسین جنگ سختی برپا می‌بود تا حیمخان نومید گشته باز گردید. همچنان از دروازه باغ‌میشه بسوی عالی قاپو میدان کارزار گرم می‌بود و در اینجا نیز کاری از پیش نرفته دولتیان تهیدست باز گردیدند. امروز در این جنگ میرهاشم خان خیابانی و مشهدی محمد صادق چرندابی بادسته‌های خود دلیری بسیار نمودند.

بنوشته بلوای تبریز امروز تادویست و چهل و دو کس از دولتیان نابود گردید. ولی از مجاهدان شش تن کشته و پنج تن زخمی شد.

این دو جنگ نتیجه آنرا داد که از یکسو دولتیان بنا توانی خود پی برده، این دانستند که باید رسیدن عین‌الدوله و سپهدار را بیوسند. از یکسو نیز مجاهدان اندازه نیروی خود را دانسته باستواری دل افزودند، و همین ایستادگی دو روزه بسیاری را واداشت

که تفنگ بگیرند و بمجاهدان پیوندند .

شب دوشنبه دوساعت از شب گذشته بیکبار از همه کوبهای مشروطه خواه آواز اذان برخاست . از سرخیابان تا آخر لکه دیزج و حکماوار که یکفرسنگ و نیم راهست کمتر خانه ای بود که يك يادوكس بانك الله اكبر بلند نمی گردانید . کمتر زمانی اذان باین فراوانی در شهری شنیده شده .

این کار برای آن بود که هواداران دولت که مشروطه خواهان را بایی میخواندند در این راه پافشاری می نمودند و باین بدنامی سواران و سربازان را بتاراج شهر دلیر و بخون مردم تشنه می گردانیدند . کسانی چنین اندیشیدند که مردم را بگفتن اذان وادارند و بدینسان دامن شهر را از لکه بدنامی پاک گردانند . ولی این شگفت که اذان نابهنگام را برگزیدند . از امشب تا دیر زمانی همه شبها این کار را می کردند .

از روز دوشنبه نوزدهم مرداد (۱۲ رجب) تا یک هفته روزها آرامش **کشته شدن نایب محمد اهرابی** بود ، و تنها یکی دوبار شبانه اندك جنگی رخ داد : در این روزها سرکردگان دولتی از فیروزی خود نومید گردیده و دست از جنگ کشیده رسیدن عین الدوله را که تا اردبیل آمده بود ، می بیوسیدند . از آنسو نمایندگان از سوی عین الدوله ، از اردبیل آمده با ستارخان و پیشروان آزادی گفتگو میکردند .

بدینسان یک هفته گذشت . ولسی روز دوشنبه بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) يك داستان نابیوسیده ای برخاست ، و آن زد و خورد با نایب محمد اهرابی و کشته شدن او با برادرش می بود .

چنانکه در جای دیگری هم گفته ایم لوتیان در تبریز فراوان ، و اینان که گردن از یوغ بیداد پیچیده بازور از جان گذشتگی زندگانی آزادی برای خود می بسیجیدندی ، کسانی از ایشان بمردم آزاری گراییده از توانگران پول خواستندی و به نا توانان چیرگی کردند ، و در کوچه و برزن بیدمستی برخاسته دست نامردی بسوی زنان دراز می ساختندی ، و اینان بدنام و بی ارج می بودند . ولی کسانی نه تنها آزاری بمردم نرسانیدندی ، به ایشان نگهداری هم کردند ، و دست بیدادگری فرایشان از زنان برتافتندی ، و بزنان پشتیبانی نمودندی ، و دزدان و دغلاکاران را دست بستندی ، و اینان نیکو نام و ارجمند می بودند .

یکی از نیکنامان در آغاز مشروطه و پیش از آن نایب محمد اهرابی می بود . این مرد با همه چیرگی در کوی اهراب و لیلوا و چرنداب و آن پیرامونها جز نیکی بمردم کوی و نگهداری از آنان دریغ گفتی . برادرش نایب علی که او نیز لوتی و جوان دلیری می بود پاره بدبها میداشت . ولی مردم از بدی او نیز چشم می پوشیدندی .

چون مشروطه آغاز شد و سپس میانه دوجی و سرخاب با دیگر کوبها دو تیرگی

برخاست و لوتیان هر یکی بسوی گراییدند نایب محمد بهیچ سوی نگراییده بر کنار ایستاد . ولی چون داستان اسلامیه پیش آمد نایب محمد بنام دینداری و هواداری از مجتهد و دیگران با آزادیخواهان روی خوشی نشان نمیداد و کوی اهراب را دروازه نهاده و استوار گردانیده دم از خود سری میزد ، و کسی را از آن کوی نمیگذاشت بمجاهدان پیوند : کسانی که پیوسته بودند از ترس او نمیبارسند بخانه های خود بروند . سپس چون کمیسیون اعانه بر پا گردیده از توانگران پول میطلبدند بسیاری از اینان با اهراب پناهندند و به پشتیبانی نایب محمد از پرداخت اعانه باز ایستادند و تفنگدارانی که برای گرفتن اعانه با اهراب میرفتند . کسان نایب محمد آنان را گرفته بند میکردند . کم کم کار اهراب بالا گرفته از بدخواهان مشروطه در آنجا گرد آمدند . ستارخان با نایب محمد دوستی میداشت و در این هنگام نمیخواست با او از در دیگر باشد و بارها کسی را فرستاده از او خواستار می شد رفتار خود را دیگر گرداند . مهدی محمد علیخان میگوید : یکبار من با حاجی محمد میراب رفته از ستارخان پیام رسانیدیم ولی سودی نپخشید و نایب محمد و برادرش روز بروز بگردنکشی افزوده رفتار بدتری پیش گرفتند . چنانکه از ترس ایشان مجاهدانی که از اهراب می بودند بخانه های خود رفتن نمیتوانستند مهدی هاشم حراچی که سرسته مجاهدان آنجا می بود او را با پسرش گرفته آزار کردند . در این میان گفته شد نایب محمد «فتواء» های علمای نجف را پاره کرده و دور انداخته . کوتاه سخن اهراب مایه ترسی برای آزادیخواهان گردید و این هنگام بیم آن میرفت که دولتیان از بیرون شهر با آنجا راه یافته توپ و تفنگ فرستاده دوجی دیگری از اهراب پدید آورند . از آن سوی کله شکیب مجاهدان لیلوا و چرنداب و کوچه باغ و مجاهدان خود اهراب لیریز گردیده پیش از آن آزار نایب محمد و برادرش را بر نمی تافتند . این بود ستارخان با همه دوستی با ایشان ناچار گردید جلو نگیرد و مجاهدان را از کار خود باز ندارد ، و اینان نقشه کار را کشیده شب دو شنبه دسته ای از مجاهدان با اهراب رفته بامدادان دروازه آنجا را بروی دیگران باز کردند . از اینسو حسین خان باغبان و مهدی محمد علیخان و اسد آفاشنگی ، هر یکی با چند تن از تفنگداران از سوی گورستان گچیل و از دیگر سو پیرامون خانه نایب محمد را گرفتند . نایب محمد در گرما به میبوده ، همینکه داستان را شنید بیرون آمده همراه برادرش نایب علی و با تفنگدارانی که میداشتند از خانه خودشان و از بالای دروازه بجنگ و ایستادگی پرداختند . ولی دو ساعت بیشتر نکشید که خود را در تنگنا دیده ناچار شدند بگریزند ، نایب محمد را در خود اهراب با چند زخم بکشتند . نایب علی تا کوچه باغ گریخته میخواست خود را بقرا ملک برساند در آنجا مجاهدان رسیده از پا انداختند . خانه نایب محمد را آتش زدند . ولی همینکه کار به پایان رسید ستارخان چارچی فرستاده بمجاهدان سخت سپرد که بهیچ کسی آزار نرسانند .

با آن نیکنامی که نایب محمد میداشت بیشتر مردم بکشته شدن او افسوس خوردند .

ولی از آنسو او بیزیان نتوانستی بود . يك چیز دیگری که مایه خرسندی میکردید این بود که جنگ بزودی پایان یافت ، و جز خود آن دو تن کشته نگردید . پس از پایان کار نیز بهیچ کس آزاری نرسانیدند بلکه دسته‌ای از جوانان آنجا خود بمجاهدان پیوستند

گفتار سیزدهم

چه جنگهایی با عین الدوله و سپهسالار رفت ؟

در این گفتار سخن رانده میشود از گفتگو -
هاییکه با عین الدوله رفت و جنگهاییکه
با او و سپهدار رخداد تا هنگامیکه اسلامیه
بهم خورد .

در آن هنگام که در شهر با اهراب جنگ میرفت و مجاهدان بیک

رسیدن عین الدوله فیروزی دیگری میرسیدند ، در بیرون شهر در سه چهار فرسخی
و سپهدار یک نمایش دیگری در میان میبود ، و برای دولتبان و هواداران

خود کامکی مایه دلگرمی پدید می آمد . زیرا در آنروز عین الدوله

اتابک پیشین ایران و دشمن بزرگ مشروطه ، «فرمانفرمای کل» آذربایجان از راه اردبیل،
و سپهدار (یا نصرالسلطنه) یکی از سرداران بنام دولت، و دشمن بنام مشروطه و دریس کل
نظام آذربایجان ، از راه تهران بسعدآباد میرسیدند .

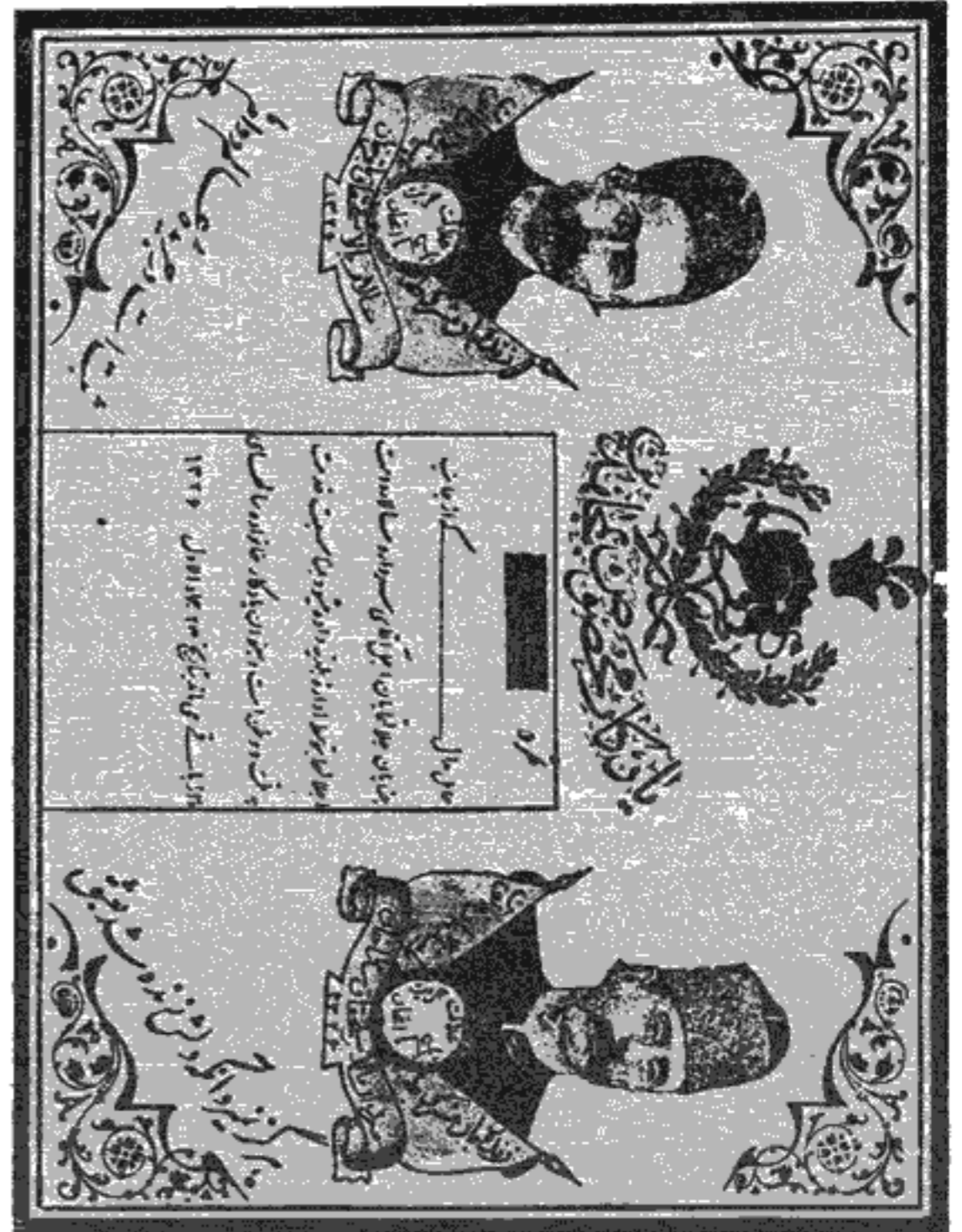
چنانکه گفته ایم محمد علیمیرزا چون مجلس را برانداخت و برای تبریز اندیشه هایی
میداشت عین الدوله را که در زمان مظفرالدین شاه «صدر اعظم» ایران بوده و با جنبش
مشروطه خواهی آن دشمنها را کرده بود بفرمانفرمایی آذربایجان برگزید و او را
برای این کار بهتر از هر کس دیگری دانست .

محمد علیمیرزا چنین میپنداشت که شجاع نظام و رحیمخان و دیگران ریشه
آزادینخواهان را از تبریز خواهند برانداخت و عین الدوله با آرامش و آسایش بشهر
در آمده رشته را بدست خواهد گرفت . ولی سپس که ناتوانی رحیمخان و سرکردگان
دانسته شد ، این بار سپهدار را «دریس نظام آذربایجان» برگزیده دستور داد که با
سپاهیان روانه گردد .

عین الدوله پس از برافتادن از صدر اعظمی ، بخراسان رفته در فریمان که از آن
او می بود نشیمن گرفت ، و همانا که میخواست از کارها بکنار باشد و در مشروطه پابمیان
نکزارد . ولی این هنگام که تلگراف محمد علیمیرزا رسید ، چنانکه دستور او میبود ،
از راه دریا روانه گردیده خود را باستارا و از آنجا باردبیل رسانید . پیش از آمدن او
آوازه اش بهمه جا رسیده و سران ایله او دیگران آماده گردیده بودند که بپذیرایی برخیزند

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

و همراه او بسر تبریز بیایند. بلکه چنانکه گفتیم نصرالله خان پورتچی که یکی از سران شاهسون می بود هنوز پیش از رسیدن او، روانه گردیده در دوجی بدولتیان پیوسته بود. عین الدوله از حال شهروندان پا فشاری مجاهدان آگاهی نمیداشت و چنین میپنداشت که خواهد توانست تبریزیان را با نویدها دلگرم گرداند و آشوب را فرونشاند، و این بود سه تن از اردبیلیان را که وکیل الرعایا و صام السلطنه تالش و مصباح السلطنه



باشند بنام فرستادگی پیش از خود فرستاد که به تبریز روند و با ستارخان و دیگران گفتگو کنند، سپس امیر معزز حکمران اردبیل و دیگران را همراه گردانیده خود نیز روانه گردید که روز دوشنبه بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) بمعدآباد رسید، و چون سپهدار نیز از تهران رسیده بود در آنجا با یکدیگر دیدار کردند. دسته‌های سپاه که از تهران فرستاده بودند سپس خواستندی رسید.

فردا سه شنبه بیاسنج دو فرسخی شهر آمدند. مقتدرالدوله و دیگران از شهر به پیشواز آمده بودند، سپهدار از آنجا آهنگک باغ صاحب‌دیوان کرده عین‌الدوله آنروز را در بیاسنج مانده فردا چهارشنبه روانه گردید. از شهر همه سرکردگان دولتی با سواران و سربازان خود به پیشواز آمده سر راه برده ایستاده بودند و او را با شکوه بسیاری بیابان رسانیدند.

سه تن فرستادگان عین‌الدوله پیش از خود او بشهر آمده با ستارخان و باقرخان و نمایندگان انجمن بگفتگوهای پرداخته بودند، و ناگفته پیداست که به نتیجه‌ای نرسیده بود. با اینحال عین‌الدوله رشته گفتگو را نبرید و تا چندی کسانی درمیانه می‌آمدند و می‌رفتند و گفتگو می‌کردند. خواست او این بود که اگر نتوانست آزادیخواهان را با نوید رام گرداند و بی آنکه رنجی کشد کار خود را پیش برد و اگر توانست، باری آنان را سرگرم دارد تا دسته‌های سرباز و سواره که از تهران راه افتاده بودند، و همچنین سپاه ماکو فرا رسند که بتواند بچنگ‌های بزرگی پردازد. با این اندیشه میبود که رشته نمرویی را نمیبیرد. از آنسوی آزادیخواهان خواست او را میدانستند، و چون شنایی در کار نمیداشتند آنان نیز به‌ریدن رشته گفتگو بر نمیخواستند.

چون آن گفتگوها جز رویه کاری نمیبود و نتیجه‌ای از آنها بدست نیامد، و از آنسوی کسانی که بنام میانجیگری می‌آمدند و می‌رفتند بیشترشان مردان دو رویی میبودند که همخواستند هر دو سو را از خود خشنود گردانند، از اینرو آنها را در اینجا نخواهم آورد. کوتاه سخن آنکه عین‌الدوله از در فریبکاری درآمده پیشنهاد میکرد، که تبریزیان افزارهای جنگی را باو سپارند و خودشان فروتنی نموده از شاه آمرزش خواهند، و نوید میداد که اگر چنین کردند او نیز دوباره از شاه مشروطه برای مردم خواهد گرفت، و در این گفته‌های خود پیاپی یاد درافت ملوکانه می‌کرد، و از مهربانی و دلسوزی محمد - علیه‌برضا بنوده سخنها میگفت. تبریزیان پاسخ داده میگفتند: مشروطه دو سال پیش گرفته شده و کسی را نزد که آنرا از میان بردارد، و چون محمد علی میرزا نافرمانی بقانون اساسی کرده و مجلس را بهم زده ما چندان پافشاری خواهیم کرد که ناچار گردد و دوباره مجلس را بگشاید. میگفتند: عین‌الدوله اگر يك والی قانونیست نخست باید شجاع نظام و شرغام و رحیمخان و دیگران را که بسر شهر آمده و دست بکشتار و تاراج گشاده‌اند دستگیر گردانیده بعدلیه سپارد، و اگر قانونی نیست ما نیز او را نتوانیم پذیرفت.

این بود کوتاهشده گفتگوهای دوسو .

این گفتگوها در میان میبود و از آنسوی دسته های سواره و پیاده پشתיبانیهایی که به با توپخانه و قورخانه ، از تهران میرسیدند و به نیروی عین الدوله تبریز می نمودند می پیوستند . سپاه ماکو نیز روانه گردیده در راه می بود . بدینسان دولتیان نیروی بزرگی می بسیجیدند ، و خود پیدا می بود که بجنگهای بزرگتر و سخت تری خواهند برخاست . چیزی که هست مشروطه خواهان نیز این زمان بسیار نیرومند می بودند . گذشته از آنکه مجاهدان روز بروز آزموده تر می گردیدند و بشماره شان می افزود ، و گذشته از آنکه کارها سامانی بخود گرفته بود ، يك رشته پشתיبانی های ارجداری از بیرون نموده می شد که می باید در اینجا آنها را نیز باز نمایم :

در تهران چون مجلس با آن زبونی از میان رفت و با يك تکانی دستکاه مشروطه از همه جا برچیده شد ، در اروپا و دیگر جاها نام ایران خوار گردید ، و ایرانیان نزد مردم سرافکننده گردیدند . لیکن چون در پی آن آگاهی از ایستادگیهای مردانه تبریز رسید ، این مژده ای به ایرانیان بود و در همه جا از هندوستان و شهرهای قفقاز و خاک عثمانی و کشورهای اروپا ایرانیان بجنبش آمدند و بهوا داری تبریز برخاستند . بویژه که کم کم تبریز فیروزی یافت و روز بروز پاد آواز گردیدهای ستارخان و دیگران برون نامه های اروپا افتاد . اینها در همه جا مایه شادمانی ایرانیان غیرتمند گردید . بویژه در استانبول و قفقاز که چون ایرانیان در این دو جا بسیار می بودند تکانی در میان ایشان پدید آمد و نتیجه های پیدا شد .

در استانبول ایرانیان انجمنی بنام « انجمن سعادت ایران » بنیاد نهادند ، که این انجمن ، در بیرون از ایران خود را نماینده انجمن ایالتی آذربایجان شناسانیده ، میان تبریز و نجف و شهرهای اروپا و دیگر جاها میانجی گردید . بدینسان که هر آگاهی که از انجمن تبریز میرسید آنرا بهمه جا می پراکند ، و هر درخواستی که انجمن تبریز میکرد آنرا بپارلمانهای اروپا میرساند . گذشته از اینها از ایرانیانی که در شهرهای عثمانی یا در کشورهای اروپا و یا در هندوستان می بودند پول « اعانه » برای تبریز گرد می آورد و آنرا با تلگراف میرسانید .

این کارها هر کدام پشתיبانی ارجداری می بود و مایه دلگرمی تبریزیان می شد . باید نام « انجمن سعادت » در تاریخ مشروطه ایران بماند . جای افسوسست که ما نامهای بنیاد گزاران و راهبران آنرا نمیدانیم و از برخی که پرسیده ایم آگاهی استواری نشنیده ایم و رویهم رفته بیشتر کار را بازرگانان آذربایجان می کرده اند .

آنچه بکوششهای انجمن سعادت یسوری میکرد ، این بود که در عثمانی نیز آزادیخواهان چیره درآمده و مشروطه در آنجا روان گردیده بود . از اینرو هیچگونه

جلوگیری دیده نمی شد. نیروی انجمن تا بانجا رسید که ارفع الدوله که ما می شناسیم چه دشمنی با مشروطه می داشت، از ترس خود مشروطه خواهی می نمود و بدرخواست های انجمن کردن می گذاشت. سه هزار منات هم «اعانه» برای تبریز پرداخت.

یکی از کارهای ایرانیان در استانبول آن بود که روزنامه ای بنام «شمس» بازبان فارسی بنیاد نهادند، که اگرچه ناشایندگی از خود نمود، و همانا دارنده و نویسنده آن (سید حسن تبریزی) زود فریب میخورده و بیاس خواهش بچشمداشت سود از هر کسی بستایش میپرداخته، (چنانکه از حاجی صمدخان نیز بستایش برخاسته و گناههای او را شسته و پاک گردانیده)، با اینحال در آن هنگام در استانبول بیکروزنامه فارسی نیاز بسیار می بود، و این روزنامه نیز باوری به پیشرفت کار تبریز کرده است.

اما در قفقاز، چنانکه گفته ایم: در این هنگام گذشته از دیگر ایرانیان که از سالهای پیش بفرآوانی در قفقاز می بودند، گروهی از آزادیخواهان تهران و گیلان گریخته و خود را بانجا رسانیده بودند. از آنسوی چنانکه گفته ایم ایرانیان در اینجا باهمادی (خریبی) بنام «اجتماعیون عامیون» میداشتند که پیشواشان نریمان نریمانوف می بود، و این باهماد است که دسته هایی از باشندگان خود را برای پیشرفت دادن بجنبش مشروطه به تهران و تبریز و دیگر جاها فرستاده بود، که هم اکنون یکدسته از آنان بنام «مجاهدان قفقازی» در تبریز جنگ می کردند.

از اینرو این باهماد بجنبش مشروطه خواهی ایران هرگونه دل بستگی می داشت، و چون ایستادگیهای تبریز را شنید جوانمردانه بکوششهایی برخاست که باوریهایی کند. همچنین آزادیخواهان تازه رسیده از ایران، و دیگر ایرانیان بکوشش پرداختند. اینان از یکسو پول (اعانه) گرد می آوردند. از یکسو باهماد میکوشید که با دست کسانی تفنگ و فشنگ و تپانچه و بمب به تبریز برساند. نیز می کوشید که دیگر باهمادهای آزادی خواه و شورش طلب قفقاز را به پشتیبانی از تبریزبان برانگیزد.

این کوششهای باهماد به نتیجه های روشن و سودمندی رسید. زیرا **یاوریهایی که** کسانی از آزادیخواهان قفقازی (که جز ایرانی می بودند) **بیآوری دیگران کردند** تبریز شتافتند. ما از آنان آیدین پاشا و برادرش ابراهیم آقا را شناخته ایم که از مردم قارس می بودند و در همان روزها به تبریز درآمدند و در اینجا از سردستانان گردیدند.

گذشته از اینها باهماد «سوسیال دموکرات» روسی که از سالها در آن کشور

بیکره ۲۲۶ نشان میدهد ابراهیم آقای قاری را با دسته مجاهدان خود (این بیکره در سال ۱۲۹۰ برداشته شده. در آن روز این دسته که بیشترشان از مجاهدان برگزیده می بودند در جنگ شام غازان فیروز درآمد. بودند و بیاد بود آن این بیکره را برداشته اند. ما چون از ابراهیم آقا بیکره دیگری در دست نمیداریم آن را در اینجا آوردیم)

پدید آمده و در راه بر انداختن دستگاہ خود کامگی رومانوفها بکوششهای سختی برخاسته و قربانیهای بسیار داده بود، و این زمان يك باهماد بسیار نیرومندی بشمار میرفت و در شهرهای قفقاز شاخه ها میداشت باین شد که بشورش ایران پشتیبانی نشان دهد و دست همدردی بسوی تبریزبان دراز گرداند. هنوز پیش از آنکه کمیته باهماد اندیشه های در این باره بیرون دهد بسیاری از کارگران که بستگان آن باهماد می بودند خود خواهش می کردند که بیآوری تبریز فرستاده شوند. این بود کمیته نوشته ای بیرون داد که از کارگران و دیگران، یکدسته از آنانکه سپاهیکری کرده اند و جنگ آزموده می باشند و همچنین از کسانی که از افزار سازی و بمب سازی آگاهی دارند با تفنگ و فشنگ و دیگر افزارها بیاری تبریز فرستاده شوند.

در نتیجه این نوشته، کمیته تفلیس صد تن کما بیش از گرجیان را آراسته روانه گردانید. اینان تا مرز ایران با راه آهن آمدند، و از رود ارس نهانی گذشته خود را بخاک ایران رسانیدند، و چون از آنجا تا تبریز که هجده فرسنگ راه است پسر از هوا خواهان دولت می بود، آنان ناچار گردیدند پیاده از بیراهه روانه گردند، و جای خشنودی بود که بی آنکه بزد و خوردی بر خورند خود را بتبریز رسانیدند.

آمدن اینان از چند راه مایه دلگرمی مجاهدان گردید: از یکسو دانستند که در همه جا باین کوششهای جوانمردانه آنان ارج گزارده میشود، و آگاه گردیدند که در میان روسیان و گرجیان و دیگر توده ها همدردانی میدارند و این کشاکش میانه آزادی و بردگی در بسیار جاها پیش میرود. از یکسو این صد تن گرجی هر یکی مرد جنگنده دلیری میبود که در جنگها کاردانی بسیار نشان میداد. گذشته از همه گرجیان «لابراتوار» بمب سازی همراه می داشتند، و چنانکه گفته ایم بمب در این جنگها بسیار کارگر می افتاد.

رویه مرفته از رسیدن این مردان دلیر به تبریز تکانی در میان مجاهدان پدید آمد. یکی از چیزهایی که از همان روزها میان مجاهدان رواج گرفت کلاههای مدی بود که بنام «کلاه فدایی» نامیده میشد و در برخی از پیکره ها بر سر سنار خان و دیگر مجاهدان پیدا است. آنچه ما دانسته ایم این کلاه در میان شورشیان بلغار (چته ها)، که در همان زمانها بعثمانی شوریده در راه آزادی میکوشیدند رواج میداشته و ما نمیدانیم آیا گرجیان یا چه کسان دیگری آنرا به تبریز آوردند.

این یکدسته گرجیان، گویا در آغازهای مرداد ماه بود که به تبریز رسیدند، و گویا در جنگهای باز پسین که در امیرخیز می رفت پا در میان می داشتند. (۱)

(۱) «م» . یاولویج ایرانسکی «که ما بیشتر آگاهیها را از کتاب او بدست آورده ایم، مینویسد: «کمیته با کونیز بیست و دو تن راروانه گردانید». گویا اینان همانند که بگیلان فرستاده شده اند. ما از آمدن آنان به تبریز آگاهی نمیداریم.

تبریز در این هنگام گذشته از پول و جنگجو به تفنگ و فشنگ نیز نیاز میداشت. زیرا چنانکه از تلگرافهای رحیمخان و شجاع نظام نیز پیدا می بود سواران دولتی بیش از همه تفنگهای پنج تیرروسی می داشتند. در حالیکه در برابر آنها در دست مجاهدان پنج تیر بسیار کم می بود، و بیشتر تفنگهای اینها همان شاسپو می بود که نوشتیم، از اینرو مہیاست تا توانند تفنگهای پنج تیر بدست آورند، و در این باره از یکسو باهماد



پ ۲۲۷

اسماعیل میایی

این بیکره نشان میدهد اسماعیل میایی را (از دست راست میایی و آن یکی یکتا از عثمانیاست)

اجتماعیون عامیون، یاوری می کرد، که کسانی از باشندگان آن از جان خود گذشته از بیراهه تفنگ به تبریزی رسانیدند، و یکی از این باشندگان مشهدی اسماعیل میایی می بود که با اند بسیاری از تفنگ و بمب همراه دو تن دیگر به تبریز می آمد، و در میان راه با دست کسان شجاع نظام گرفتار گردید که بمرند برده بزدان انداختند و پس از دیر زمانی او را با شکنجه کشتند، و بدینسان مرد دلیر جان خود را در راه آزادی از دست داد. از یکسو نیز برخی از بازرگانان قره باغی، با انگیزش ستارخان، بققاز رفته و تفنگ بسیار بار کرده باهر دشواری می بود به تبریز می رسانیدند، و اینان اگر چه جز در پی بازرگانی خودشان نمی بودند چون بکار آزادبخواهان می خوردند ستارخان ارجشناسی و پشتیبانی از آنان دریغ نمیگفت.

از هر باره قفقازیان بیآوری میکوشیدند. در جاییکه از شهرهای خود ایران کمترین پروایی دیده نمیشد از شهرهای بیگانه این پرواها می رفت.

یک پشتیبانی بجای دیگری که در این هنگام به تبریز کرده شد، از پشتیبانی که علمای شوی علمای نجف بود. چنانکه گفته ایم پیش از آنکه محمد علی نجف نمودند میرزا مجلس را بتوپ بندد تلگرافی بنجف فرستاد و از نجف پاسخ تندی رسید. سپس علمای نجف در هوا داری از مشروطه پا فشارده «فتوا» فرستادند که سرباز و سوار و قزاق و سرکردگان فرمانبری باو نمایند و آشکار نوشتند: «همراهی با مخالفین مشروطه و اطاعت حکمشان در تعرض بمجلس خواهان بمنزله اطاعت یزید بن معاویه است»، و این را با تلگرافهای پیاپی بهمه جا رسانیدند.

پس از بمباران مجلس علما سخت رنجیدند و باز تلگرافهای درازی میانه ایشان با دربار رفت، و این بار علما بسختان تند تری برخاسته ناخشنودی خود را از شاهی محمد علی میرزا، بلکه از خاندان قاجاری، به آشکار آوردند.

در این میان چون آوازه ایستادگی تبریز، و اینکه محمد علی میرزا پیاپی سپاه بسر آن شهر می فرستد بنجف رسید، علمای سه گانه فرصت را از دست نداده بیاری تبریز برخاستند و باز «فتوا» ها فرستادند، در این زمینه که رفتن بسر تبریز بمنزله جنگ با امام زمان، و بستن راه خوار و بار برای آن شهر در حکم بستن آب فرات بروی اصحاب سیدالشهداء، میباشد.

این تلگرافها در سواران و سربازان نهناپیدا و آنرا از فرمانبری بشاه و بسرکردگان خودشان باز نداشت، و چه بسا که بگوشهای ایشان که مردم بیسوادی می بودند نرسید. از این باره سودی از آنها دیده نشد سود اینها از راه دیگر بود.

در آنروزها انبوه مردم ایران، بویژه در شهرها، پیروی از کیش می داشتند، چون ملایان در تبریز و دیگر شهرها بدشمنی با مشروطه برخاسته بودند و مشروطه خواهان

را ، بیرون از دین یا «بابی» می‌نامیدند ، اگر این «فتوا» های علمای نجف نبودی کمتر کسی بیاری مشروطه پرداختی ، همان مجاهدان تبریز بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند ، و دستاویز ایشان در آن کوشش و جانفشانی این «فتوا» های علمای نجف می‌بود . همان ستارخان بارها این را بزبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم» . همچنین بازرگانان توانگر که پول بنام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از «فتوا» های علما می‌کردند . سود بزرگ تلگرافهای علمای نجف از این راه می‌بود .

چنانکه گفتیم انجمن سعادت میانجی درمیانه تبریز و نجف می‌بود ، و هرچند روزی یکبار سرگذشت این شهر و سال آنرا با تلگراف باقاپان آگاهی می‌رسانید . از آن سوی در خود نجف انبوهی از طلبه ها که بگرد سر این سه دسته مجتهد می‌بودند هواداری بسیار از مشروطه می‌داشتند و به تبریز و پیشامد های آن دلبستگی نشان میدادند . پس از مشروطه شدن کشور عثمانی حال نجف نیز دیگر گردیده ، آن چیرگی که سید کاظم یزدی و بدخواهان مشروطه می‌داشتند ، این زمان نصیب بود . از اینرو ، گذشته از تلگرافهای علما ، خود نجف يك كانون دلگرمی برای تبریزیان شمرده میشد .

همین حال نجف و رفقا علمای سه گانه مایه دل لرزی برای محمد علی میرزا می‌بود ، و بیگمان او بدلقوبی از علما کوششهای نهانی بکار برده و فیروزی نیافته است . حاجی شیخ فضل الله نوری که پس از بسته شدن مجلس دوباره پابمیان نهاده بود و اینزمان آبرو و شکوه بسیاری می‌داشت ، در نامه ای که نویسنده او برای پسرش در نجف (آقا ضیاء الدین) فرستاده چنین می‌نویسد : «شهر در کمال امنیت تمام بلاد ایران بحمد الله در نهایت انتظام عمده توجه باخبارات عتبات عالیاتست ، چندی قبل تلگرافی از طرف حجة الاسلام والمسلمین روحی فداء مخایره شده بجناب عالی در کشف اخبارات آنجا تا حالا جواب نرسیده خیلی عجیب است . با آن تأکیدات اکیده چگونه مسامحه فرموده اید . البته جوابهای صحیح کافی که باعث قوت قلب شاه بوده باشد مخایره فرمایید باکی از قیمت اجسرت تلگراف نداشته باشید» .

برای آنکه نمونه ای در دست باشد یکی از تلگرافهای علمای نامبرده را در پایین می‌آورم :

«بعموم ملت حکم خدا را اعلام میداریم . الیوم همت در رفع این سفاک جبار و ،
 «دفاع از نفوس واعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات بکماشنگان او ،
 «از اعظم محرّمات و بذل وجهد در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزله جهاد در رکاب ،
 «امام زمان ارواحنا فداه و سرمویی مخالفت و مسامحه بمنزله خذلان و محاربه با آنحضرت ،
 «صلوات الله و سلامه علیه است اعاز الله المسلمین من ذلك انشاء الله تعالی الاحقر نجل - ،
 «المرحوم میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی»

این تلگراف در ماه آذر (چند ماه دیرتر) فرستاده شده و همان هنگام در روزنامه ها و در دیگر جاها بچاپ رسانیده ، سپس نیز پیکره از نوشته آن برداشته در همه جا پراکنده اند . از اینگونه تلگرافها فراوان بوده است .

در این روزها که عین الدوله بیاسنج رسیده و سپاهیان دولتی از هر سو آهنگ تبریز می‌داشتند ، برخی از نمایندگان انجمن که هنوز پی باندازمیتوانایی مجاهدان نبرده بودند به بیم افتاده ، بمیانگیری انجمن سعادت از علمای نجف خواستار شدند



ب ۲۲۸

این پیکره نشان میدهد ستارخان و باقر خان و میرهاشمخان و دیگران را (گویا این پیکره در حیاط کمیسیون اعانه برداشته شده)

که خودشان بیاری مشروطه بایران بیابند ، و از استانبول نیز این اندیشه خام را دنبال کردند . از آنسوی شیخ سلیم ، که پس از در آمدن رحیمخان بدرون شهر گریخته و از بیراهه خود را پنجف رسانیده بود ، در آن باره پا فشاری نشان داد ، ولی شادروان آخوند که مرد دورانندیش و با فهمی میبود این را خام شماره نپذیرفت ، و برای آنکه خواهش شیخ سلیم و دیگران را بیکیباره نادیده نماند ، با آن دوتن دیگر سکالیده چنین نهادند که حاجی سید علی تبریزی (برادر حاجی سیف‌العلماء خیابانی) که یکی از شاگردان بنام آخوند شمرده میشد ، با گروهی از طلبه آهنگه ایران کنند ، و این نهش را با تلگراف باستانبول و تبریز آگاهی فرستادند . از آنسوی حاجی سید علی نیز با همراهان خود تا خاتقین که مرز ایران و عثمانی میبود پیش آمده از آنجا گذشتن نتوانست و در همانجا درنگ کرد .

امید او این می بود که چون آوازه آهنگه او بایران برسد مردم بتکان آمده به پیشواز خواهند شتافت و او را با یارانش بایران خواهند آورد ، و در پیشروی او با دولتیان بجنگ خواهند پرداخت ، ولی از مردم چنین تکانی دیده نشد . از اینرو او نیز از خاتقین باینسونگذشت هرچه هست همان اندازه نیز مایه دلگرمی برای تبریزیان میبود . بدینسان از چند راه به تبریز پشتیبانی رفت . از آنسوی در خود

انجمن تبریز یا شهر بنیاد کار از هر بساره استوار میبود . زیرا چنانکه بارها **جانشین مجلس** گفته‌ایم مجاهدان با سرهای پرشور و دل‌های پاک بکوشش برخاسته جز پیشرفت کار را نمیخواستند و از جانفشانیها باز نمی‌ایستادند .

سردستان که در پشت سر سنگر می‌کوشیدند و پول و نان و افزار می‌سیجیدند همگی دابستگی بمشروطه داشته بهر خود سودی نمیخواستند . ستار خان و باقر خان بایکدیگر برادرانه راه می‌رفتند و دویی در میان ایشان نمی بود . اینها چیزهاییست که اگر نباشد هیچ کاری پیش نرود .

در نتیجه پشتیبانیها از بیرون و این استوارها از درون میبود که مشروطه خواهان خود را نیرومند دانسته از عین‌الدوله و لشکرهای او باک نمیداشتند و با دل‌های استوار در پی کارهای خود میبودند .

در این روزها چون انبوه ایرانیان که بیرون از کشور می بودند ، وهمچنین علمای سه گانه نجف و باهماد های آزادیخواه قفقاز ، تنها تبریز را قانون قانونی ایران می شناختند و همگی روپسوی اینجا می داشتند ، انجمن ایالتی تبریز ، در نبودن مجلس شوری ، خود را جانشین او گردانیده ، و این عنوان را بهمه جا شناسانید ، و از همه جا آن را پذیرفته بمراسم داشتند . از این پس تبریز عنوان دیگری پیدا کرده تنها در پی نگهداری خود نبوده در پی آن نیز می بود که مشروطه را بایران بازگرداند ، و از چیرگی بیگانگان جلوگیری ، و رشته کارهای کشور را در دست دارد . در اندک زمانی تا اینجا

پیش آمده بود .

در همین روزها با دستور انجمن ایالتی روزنامه‌ای بنام « ناله ملت » (۱) بنیاد یافت . از روزیکه اسلامیه سر برافراشت و از شهر ایمنی برخاست روزنامه ها بریده شدو چاپخانه ها بسته گردید . در تبریز يك چاپخانه سربی بزرگی می بود (که گویا شادروان سعید سلماسی آنرا پر پا گردانیده بود) . آن را نیز روز تسراج مغازه های مجیدالملک سواران قره داغ و مرند تسراج کردند و بهمزدند .

تاکنون روزنامه‌ای نمی بود تا « ناله ملت » آغاز یافت . این روزنامه چنانکه از نامش پیداست بیش از همه بهر نوشتن ستمگریهای دولتیان و ستمدیدی توده می بود . ولی کم کم زمینه دیگر گردیده بیش از همه زبونی دولتیان و فیروزی توده در آن نوشته گردید .

پس روزنامه انجمن نیز دوباره به پراکندن آغاز کرد . و چون این زمان چاپخانه سربی نمی بود ، آن نیز بروی سنگ چاپ می‌یافت .

با آنکه نیمی از شهر در دست دوچیان و دولتیان می بود ، و در پیرامون شهر لشکر گاه ها ساخته میشد ، مشروطه خواهان پروا ننموده بدینسان کارهای خود را پی می‌کردند . بهشگامیکه در سراسر ایران روزنامه‌ای نمی بود (جز از روزنامه های دولتی دز تهران) بدینسان در تبریز دوروزنامه نوشته میشد . در همان هنگام برخی دفترچه ها نیز بچاپ رسیده در میان مردم پراکنده می گردید ، و چنانکه خواهیم دید چاپخانه اسکندانی نقشه تبریز را آماده می گردانید که با نشان دادن کویها هوا دار مشروطه و پیرو خود کامگی و باز نمودن جایگاه توپها بچاپ رساند ، که اکنون نسخه‌های آن در دست ماست .

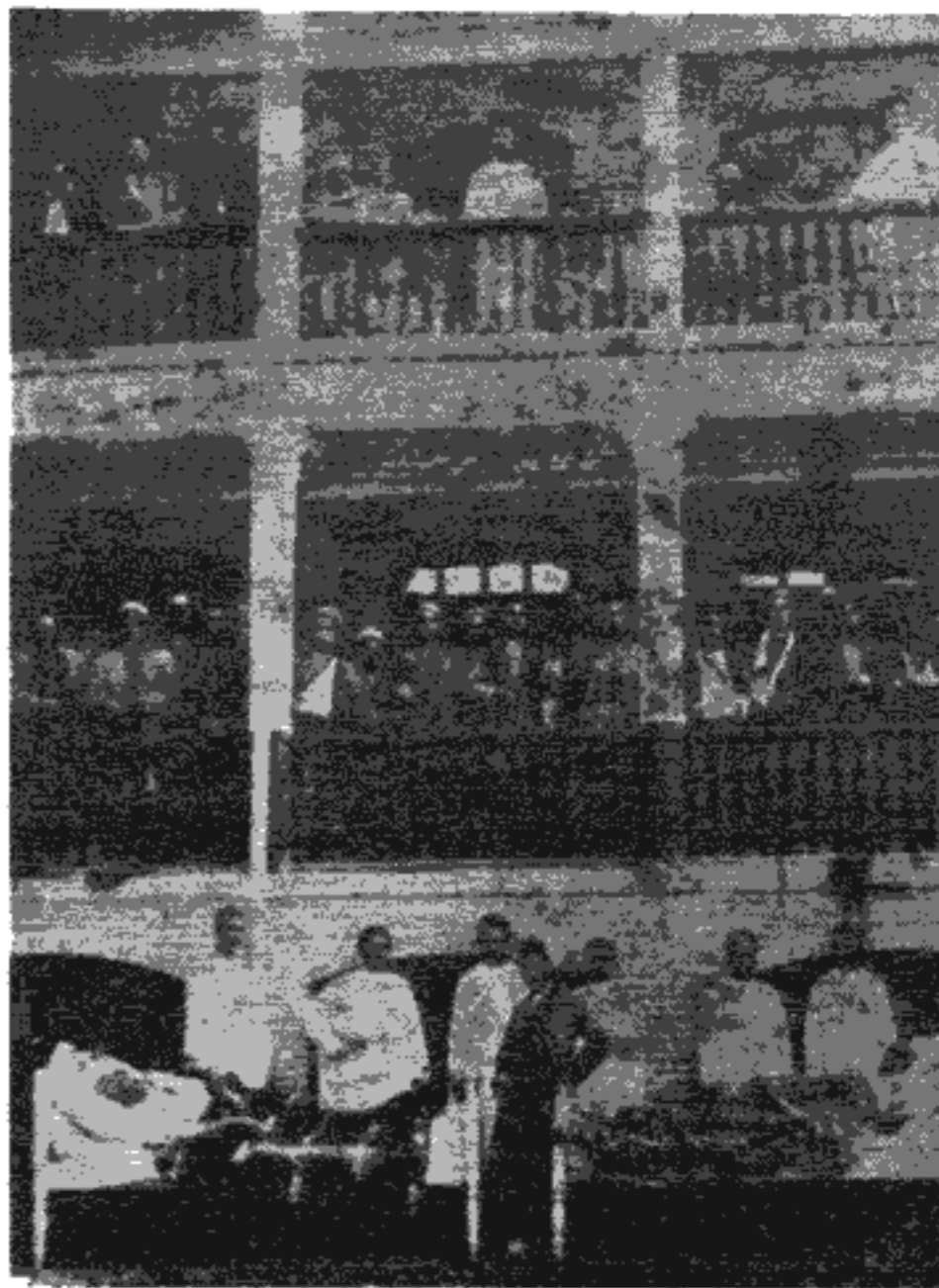
چون نام روزنامه بر دم بهتر میدانم دو تکه شعرهایی را که در همین روزها سروده شده و در روزنامه‌ها چاپ یافته در اینجا بیاورم .

يك تکه از آنها شعرهاییست که میرزا جعفر آقا خامنه‌ای در نکوهش ملایان اسلامیه نشین گفته بود و در همان روزها در « ناله ملت » بچاپ رسیده بزبانها افتاد و ما بیت‌هایی را از آن در پایین می‌آوریم :

من ایخدا بتو نالم ز زاهدان ریایی	که عالمی بفریبند با قبا و ردایی
بخلق حرمت می‌می‌کنند ذکر ولی خود	زخون بیگنهان مست هر صبا و مسایی
بگام موعظه آزار مور را نپسندند	بقتل و غارت شهری کنند حکمروایی
دهند مردم بیچاره را به پنجه جلاد	نه شرمشان ز پیمبر نه بیمشان ز خدایی
بپاکه خون شده جاری بجای آب بتبریز	بعکم شاه و بفتوای چند شیخ کذایی
ببندگان خدا بسته گشته راه معیشت	ولایتی شده مفلوک و مبتلا بسکدایی
خدا که امر عبادش حواله کرده بشوری	حرام بشمرد این ابلهان ریش حنایی

(۱) شماره نخست بنام « نوای ملت » بیرون آمده از شماره دوم نامش را « ناله ملت » گردانیدند

بلی ز گاو مجسمه جو فضیلت انسان
 که آدمی نه بریش است و نی قبا و کلایی
 تکه دیگر شعرها بیست پر مغز بزبان ترکی که گوینده اش دانسته نیست ، و گاهی
 گفته میشود گوینده آن مشهدی محمد علی مطبوعه چی بوده ، که یکی از مشروطه خواهان
 شمرده میشد و در این هنگام یکی از باشندگای کیسیون « اعانه » می بود ، و سپس چنانکه
 خواهیم دید یکی از نمایندگان انجمن ایالتی گردید . در آنروزها این شعرها در یکی از
 جوشها و خروشها خوانده شده و بمردم خوش آمده بزبانها افتاده . سپس « ناله ملت »
 آنها را چاپ کرده که ما از آنجا میآوریم :



پ ۱۲۹

بخشی از بیمارستانی که آزادیخواهان بنیادگزاره بودند

ای ستمگر اولما راغب ملتون افنا سنه

پادشاه سن گیت گلن بیگانه لیر دعوا سنه

مسلمون قانی مباح اولماز باترما اللرون

اولما چوخ مغرور شاهم محترک فتوا سنه

اوتوزایل نازون چکن شهره عجب وپردون عوض

خطه تبریزی دوندردون بلا صحرا سنه

سهل سانما اینگلن مظلوم قاتندن حذر

قورخ او گوندن غرق اولورسان سنده قان دریاسنه

وقت او وقتدر کیم سنون هم اولسون اقبالون نگون

چونکه ظلمون چخموسان پسر ذروه اعلا سنه

بز اگر فیض شهادت درک ایداخ سیزسمی ایدون

ای بیزیم اولادیمیز مشروطتون اجرا سنه

دیر دیلیر فتوی مجاهد قتلنه آل یزید

رسمدور تقلید ایندر هر کیمسه اوز مولا سنه

نیز گویا در همین روزها بود که بیمارستان پاکیزه‌ای برای مجاهدان در یکی از
 عمارتهای خوب تبریز بنیاد نهادند که کسانی را که بیمار می شدند و بسا زخم بر میداشتند
 با آنجا می فرستادند ، و پزشکان بنامی را بکار گماردند .

اکنون بدنباله پیش آمدها می پردازیم ، چنانکه گفتیم روز دوشنبه

دنباله پیشامدها بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) با اهراب جنگ رفت و نایب محمد

و برادر کشته شدند . فردا سه شنبه شهر آرام و در سنگرها خاموشی بود .

چنانکه گفته ایم امروز دویست و پنجاه تن از مردم اهراب تفنگ برداشته ، یا از ستارخان

گرفته بمجاهدان پیوستند . نیز کوی باغمبشه که در آغاز جنگ بسوی دولتبان گراپیده و

اکنون پشیمان شده و کسانی از آنجا گریخته بمجاهدان می پیوستند ، امروز نیز سی تن از

ایشان بنزد باقرخان آمده تفنگ گرفته مجاهدی پذیرفتند .

چهارشنبه ۲۸ مرداد باز آرامیست . عین الدوله پیام فرستاده چهارکس از نمایندگان

نزد او بروند تا گفتگو بشود . امروز خبر رسیده سپاه ما کوازخوی روانه می شوند .

شب پنجشنبه دوساعت بسفیده بامداد مانده ناگهان از سنگرها شلیک بس سختی

برخاست و تا یکساعت ونیم همچنان آواز تفنگها بگوش مبرسید و چون روز شد دانسته گردید

سواران شبیخون آورده و همیخواسته اند در آن دل شب کاری از پیش ببرند مجاهدان

جلو گرفته پس گردانیده اند . روز پنجشنبه آرامی بود .

در اینروزها چنانکه عین الدوله در دشت شاطرانلو لشکرگام میساخت ستارخان و

باقرخان نیز آرام ننشسته باستواری شهر میکوشیدند . امروز ستارخان دستور داد سنگر

دیگری در امیرخیز برای توپ گزاردن بسازند .

آدینه‌سی‌ام‌مرداد در شهر جنبش بیمانندی برپا بود. دیروز در مسجد صمصامخان چنین نهاده‌اند که مردم از همه کویها بدیدن انجمن بیایند ، و این نمایشی بود که میخواستند در برابر عین‌الدوله بدهند ، نیز مردم را بشورانند و از ترس بیرون آورند . اینست امروز از کویها دسته‌ها راه افتاده . سادات و پیرمردان در جلو و تفنگداران آراسته و آماده در پشت سر ایشان با موزیک و فریادهای شادی روبه انجمن می‌آمدند و چون همه دسته‌ها گرد آمدند حاج شیخ علی‌اصغر و حاج مهدی آقا گفتارها پرداختند . حاج مهدی آقا در پایان گفتار چنین گفت : ای مردم غیرتمند من زندگیم به پایان رسیده و چشم براه مرگ هستم ، شما می‌سپارم دست از « حقوق » خود برندارید . یگانگی نموده مشروطه را نگهدارید تا فرزندان شما آسوده زیسته نام شما را بنیکی یاد کنند . زیر بیرق خود کامگی نروید که دشمن دین و زندگانی شماست ... از اینگونه سخنان گفته اشک از دیدگان فروریخت . مردم نیز بگریه در آمدند . آن پیرزنده دل فریاد برآورده چنین گفت . نه . شما گریه نکنید ! شما برس « حقوق » خود ایستادگی نمایید ، از این راه که جوانان در آن بخون خود غلطیدند باز پس نگردید . مردم فریاد برداشتند : تا زنده‌ایم دست از مشروطه بر نداریم و تا ما نیز با جوانان نرسیم از کوشش باز نایستیم . تا نبروز این نمایش برپا میبود تا مردم دسته دسته بکویهای خود بازگشتند .

شنبه سی و یکم مرداد آرامی بود . در این روز داستان شگفتی پیش آمد و آن اینکه آوازه آشتی در گرفته دسته‌ای از دوچپان به اینسو آمدند و با مشروطه خواهان آمیزش نموده دست بهم سوختند ، و همراه آنان تا انجمن آمده در آنجا از ایشان پذیرایی شد . کسی ندانست سرچشمه این کار چیست . در « بلوای تبریز » می‌نویسد : نخست نایب علی‌اصغر با حسینخان این‌کار را کردند ، بدینسان که از سنگر با هم بکله‌گزاری پرداختند ، و نایب اصغر سنگرخود را رها نموده به اینسو آمد و حسینخان او را بانجمن آورده گوسفند برایش سر برید ، و چون شربت و چایی خوردند دوباره تا سنگرش رسانید . پس از رفتن ایشان از اینسو تقی‌وف یکی از سردستانان مجاهدین باهنگام باز دید روانه آنسو می‌گردد . مشهدی محمد علیخان می‌گوید : من و او با هم می‌بودیم سواره می‌رفتیم باسلامیه ، می‌گوید ولی چون بیازارچه سرخاب رسیدیم ناگهان ما را تیرباران کردند .

تقی‌وف از سویی و من از سوی دیگری گریخته جان بدر بردیم

نمایندگان که عین‌الدوله خواسته و یازده تن از شهر نزد او رفته بودند بازگشتند و سخنانی را که از عین‌الدوله شنیده بودند بازگفتند .

شب یکشنبه یکم شهریور (۲۵ رجب) یکساعت و نیم از شب گذشته ناگهان از سنگرها شلیک بس سختی برخاست و تا یکساعت بیشتر همچنان آواز شنیده می‌شد . فردا دانسته شد دولتبان از سنگرهای خود شلیک کرده‌اند و مجاهدان پاسخ ایشان را

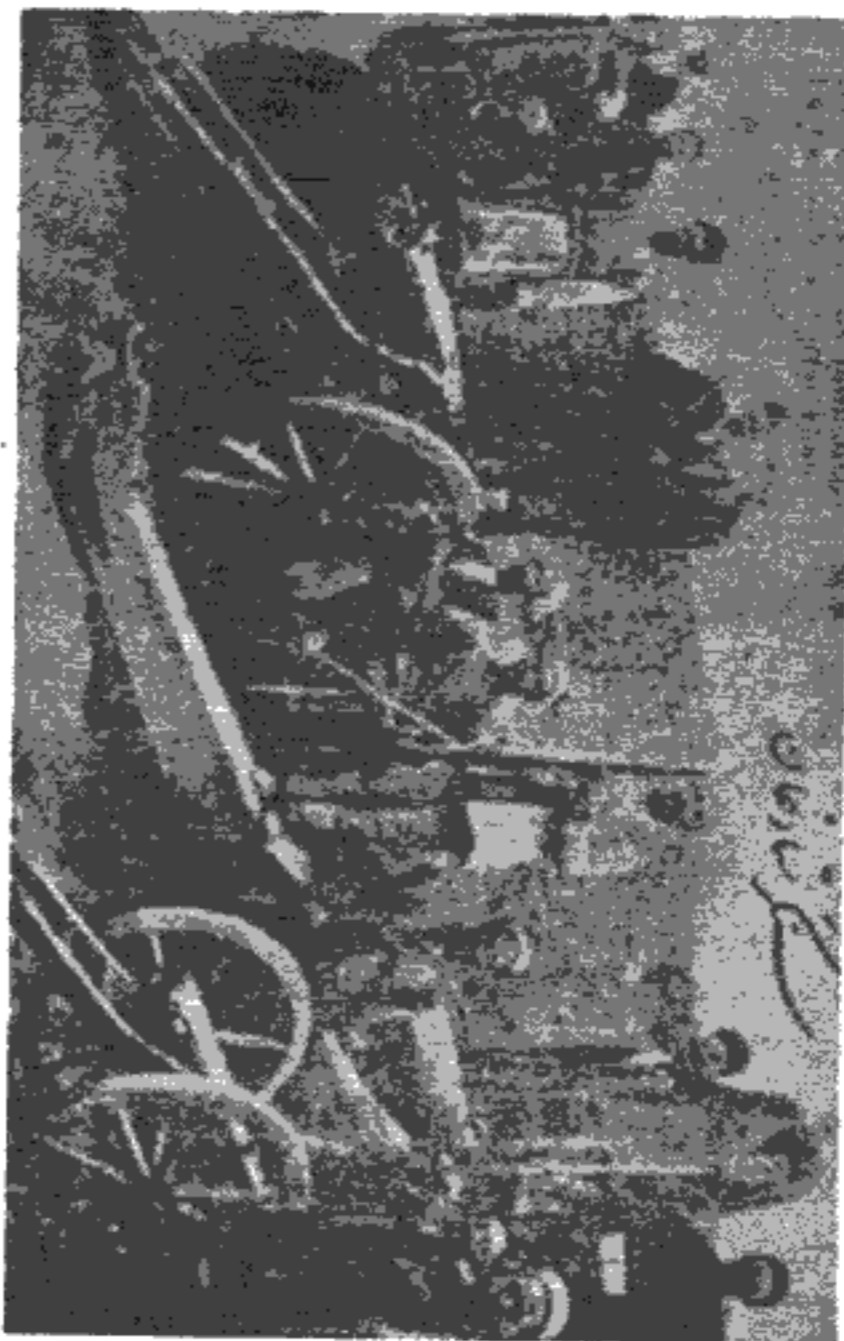
داده‌اند . ستارخان دستور داد که بار دیگر پاسخ آن شلیک‌ها را ندهند و تفنگ و فشنگ تپا نگردانند . امروز در انجمن نمایندگان و دیگران گرد آمده پاسخ گفته‌های عین‌الدوله را آماده می‌کردند و نوشته‌ای نیز بنام توده نوشته شده با دست دو نماینده برای او فرستادند . همین روز حاج جلیل مرندی چون از انجمن بیرون می‌آمد در ارمنستان بدست یکی از مجاهدان مرندی کشته شد ، و چون آن داستانی میدارد در اینجا مینویسم : در تبریز مردی بنام آقا حسن گنجه‌ای میبود که دیه‌هایی در نزدیکیهای جلفا می‌داشت ، و چون از بستگان روس شمرده میشد بروستاییان و دیگران از ستمگری باز نمی‌ایستاد . پس از جنبش مشروطه حق‌پردی نامی که با کمیته و اجنماعیون عامیون ، ایرانیان در باکو نیز راه میداشت ، بنام مجاهدی سر برافراشت ، و چون سرگردان و دلیری می‌بود دست ستمگری آقا حسن و برادرش را از روستاییان کوتاه گردانید . از اینرو آقا حسن و برادرش با او دشمنی بسیار پیدا کردند ، و در چند ماه پیش از این چنین رخ داده بود که حاجی جلیل که از نمایندگان انجمن شمرده میشد از سوی انجمن سفری با آنجا کرد ، و چون با خانواده گنجه‌ای دوستی میداشت او را واداشتند که حق‌پردی را فریفته بخسانه آنان برد ، و آنان فرصت از دست نداده با گلوله ناگهانی دشمن خود را کشتند . حق‌پردی پیروانی میداشت که از کشته شدن او داسوخته گردیدند و یکی از آنان بنام فیض الله به تبریز آمده امروز فرصت یافت و حاجی جلیل را بخون حق‌پردی کشت ، و چون داستان چنین می‌بود کسی هم بی‌اخواستی نپرداخت .

روز دوشنبه دوم شهریور در سنگرها آرامش ، ولی در انجمن شور و خروش برپا می‌بود . دو تن نماینده که نزد عین‌الدوله رفته و نوشته توده را برده بودند شبانه بازگشته و پاسخ آن نوشته را آورده بودند .

چنانکه گفتیم مشروطه خواهان بعین‌الدوله میگفتند : « باید رحیم‌خان و شجاع نظام و دیگران را گرفته بسزاشان رسانی ، و در نامه‌ای که از زبان توده نوشته بودند ، باز همین را خواسته بودند ، و پیداست که عین‌الدوله چنین درخواستی را نتوانستی پذیرفت ، و این بود هنگامی که پاسخ نامه رسید ، چون خواسته میشد که در برابر عین‌الدوله نمایشی داده شود ، کسانی بهیاهوی پرداختند که اکنون که عین‌الدوله نمی‌خواهد سزای آدمکشان و تاراجگران را بدهد ، و راهها را باز کند ، ما خودمان سزای آنانرا داده راهها را باز خواهیم کرد ، و باین عنوان مردم را نیز بشورانیدند ، و پس از یکرشته هایهویی چنین نهاده شد که فردا هر کسبکه دستش به تفنگی میرسد آنرا بردارد و بانجمن بیاید که همگی یکجا بر دولتبان تازند و تا آنان را از میان برنداشته‌اند باز نگردند . بدینسان مردم را بهر يك نمایشی آماده گردانیدند . امروز در مسجد صمصام خان نیز در همین زمینه شور و خروش مبرفت .

گشته شدن
شریفزاده

روز سه شنبه سوم شهریور (۲۷ رجب) یکروز پر خسروشی بود . امروز چنانکه نهاده بودند مردم از همه جا رو بانجمن آوردند . هر کسی دستش رسیده تفنگی برداشته . حیاط انجمن و کوچه ها همه پر گردید . دسته هایی از مجاهدان نیز بدانجا شتافتند . پیاپی فریاد می زدند : « باید جنگ کرد ، باید بردشمن تاخت ، اگر جلو مردم را باز گزاردندی بیگمان تا باغ صاحب دیوان پیش رفتندی . ولی پیداست که نتیجه چشیدی . ستارخان نیز بانجا آمده بارام گردانیدن مردم کوشیده چنین گفت : « تا دشمن پیش نیاید من جنگ



پ ۲۲۰

یکی از سنگرهای نوب امیرخیز

نکنم ، من ریخته شدن خون مردم نمیخواهم ،

مردم پافشاری می داشتند و پیاپی فریاد می زدند : ناطقان بگفتار پرداختند . شریفزاده هم سخنی راند ولی چه سخنی که پتیاره جانش بود . مشهدی محمدعلیخان که در آنجا بوده چنین میگوید : حیاط انجمن پر از مردم و تماشاچی میبود . مجاهدان دسته دسته می رسیدند . زمانیکه دسته محمد صادق چرندابی بر روی پنجره تالار رسید شریفزاده سخنی آغاز کرد و در پایان گفتار چنین گفت : « نکوبید جنگها کرده کار را از پیش برده ایم . هنوز آغاز جنگهای ماست . . . » مجاهدان خواست او را در نیافته سخت بر آشفتند . مشهدی محمد صادق فرصت نداده از پایین کلمه های درشتی پرتاب کرد . از درون اطاق هم حاجی محمد میراب و حاج علی اکبر دباغ تندی نمودند که این بیدین چه میگوید ؟ من دم پنجره ایستاده بودم شریف زاده را بزمین نشانده خودم در جای او ایستادم و بسخن پرداختم و گفته شریفزاده را معنی نموده بمجاهدان نکوهش کردم . همچنین کربلایی علی مسیو به حاج محمد و دیگران نکوهش کرد . کار بجایی رسید که مشهدی محمد صادق هم بالا آمده همگی از شریفزاده چشم پوشی طلبیدند . جوش و خروش فرو نشسته مردم پراکنده شدند . شریفزاده که در روزهای بیم بکونسولخانه فرانسه پناهیده و هنوز در آنجا می زیست همراه حاج مهدی آقا از انجمن بیرون آمده روانه گردید . ولی بقونسولخانه نرسیده ناگهان عباسعلی آهنگر و سه تن دیگر جلو او را گرفتند و با گلوله از پایش در آوردند . شوند این داستان درست دانسته نشده . کسانی میگویند از اسلامیه پول فرستاده عباسعلی و همراهان او را باین کار واداشته بودند . مشهدی محمد علیخان می گوید : در آن هنگام که برخاش و گفتگو میان شریفزاده با مشهدی محمد صادقخان در انجمن برخاست یکی از مجاهدان بیرون شتافته بعباسعلی آهنگر و همراهان او که در ارمنستان مست کرده و در قهوه خانه نشسته بودند آگاهی برد ، و چون ایشان با محمد صادق خان دوستی داشتند بهسواى او برخاسته آهنک انجمن کردند . ولی چند گامی برنداشته به شریفزاده برخوردند و مست و خشم آلود گرد او را گرفتند . آهنگر دشنامهایی شمرده بیکی از همراهان که او نیز عباسعلی نام می داشت دستور داد با گلوله ورندل از رانش زده بیچاره را از پا انداخته خودش آن گریخته بیرون رفتند .

هرچه بود جوان بیگناه بخاک افتاده بخون خود غلطید . بصدای تیر مردم ریخته او را برداشتند و بکونسولگری فرانسه بردند که دو ساعت بیشتر زنده نبود و در گذشت . نمایش آن روز با این نتیجه اندوه آور پایان یافت . چنانکه گفته ایم اینجوان در سایه گفتارهای تند خود جایگاهی میان آزادیخواهان یافته بود .

همان روز پسین تنگ ناگهان از همه سنگرها شلیک بسیار سختی برخاست و بیگم سراسر شهر پر از آتش گردید . دولتیان از همه جا بجنگ برخاسته و برای نخستین بار سپاه عین الدوله نیز از سمت خیابان بفشار پرداختند . همانا عین الدوله سپاه رامی آزمود

ویا بگفته روزنامهها «رأفت ملوکانه» را که همراه آورده بود بدینسان ب مردم می‌رسانید. از لشکر گاه شاطرانلو دو تیر توپ انداختند و از خیابان پاسخ آنها را با توپ دادند. تا یک ساعت این غوغا برپا می‌بود تا فرونشست. سواران که پیش‌تاخته بودند کاری نتوانسته پس نشستند. همچنین از سوی امیر خیز و دروازه استانبول بهره‌ای نبرده باز گشتند. بنوشته بلوای تبریز در خیابان بیست و پنج تن سوار و دو تن سرباز، و در امیر خیز هفت تن از ایشان کشته گردیدند. ولی از مجاهدان بکسی آسیب نرسید.

باید دانست که مجاهدان چون از پشت سنگر جنگ کردند و بیباکی نمودند از آنان کمتر کشته شدی. لیکن این نیز هست که کشتگان خود را نتوانستند کمتر نشان دادند.



پ ۲۳۱

شادروان علی مسیو با - ایران آزادیخواهان تبریز و دیگران

(این پیکره در سال ۱۲۸۵ برداشته شده و اینست ضرغام نیز در میان ایشان دیده میشود تا مایه زبان درازی بد خواهان نکرد، این شمارشهای حاجی و بیجویه از آن راه است. این آنچه را که از کسی شنیدی نوشتی. اینست شماره کشتگان دولتیان را نیز کمتر میدهد. دولتیان کشتگان خود را تا توانستند با خود بردند و این نشدنی بود که مجاهدان از همگی آنها آگاه باشند.

شب چهارشنبه در شهر آرامش، ولی همه آزادیخواهان از پیش آمد کشته شدن

شریفزاده افسرده میبودند. روز چهارشنبه همچنان آرامش بود؛ کشتگان شریفزاده را که نهان شده و سپس خود را بطویل ستارخان رسانیده در آنجا بست نشسته بودند ستارخان دستگیرشان کرده بانجم فرستاد، و در آنجا پس از باز پرس هردو عباسعلی را بمجاهدان سپردند که درارمنستان با گلوله از پادر آوردند و تنهای ایشان را بدار آویختند. آن دو تن دیگر را رها کردند.

شب پنجشنبه پنجم شهریور سه ساعت از شب گذشته شلیک بسیار سختی از سنگر - های دولتی برخاسته تا سه ساعت آواز شنیده می‌شد تا خاموش گردید. روز پنجشنبه انجم سه بیرق سه رنگی (سرخ و سفید و سبز) که نشان مشروطه شمرده میشد و روی آنها «زنده باد مشروطه» نوشته شده بود آماده گردانیده یکی را برای امیرخیز و دیگری را برای خیابان فرستاد که با شکوه فراوانی برده در آخرین سنگر برافراشتند بیرق سوم را بسردر انجم افراشتند. برای دل دادن ب مردم هر زمان نمایش دیگری پیش می‌آوردند. نیز امروز سنگرهای تازه که میساختند با انجام رسیده سه توپ و یک خمپاره در امیرخیز دم گرمابه حاجی کاظم نایب و دو توپ بزرگ در خیابان بالای مسجد کبود و یک توپ در مارالان در سنگر آنجا بکار گزارند. نیز توپهایی بر بالای ارك استوار کردند. چون روز سوم از مرگ شریفزاده جوان میبود چهار هزار مجاهد بر سر خاک او رفته برایش آمرزش خواستار شدند.

در این روزها با آنکه با عین الدوله گفتگو میشد و نمایندگان در آمد

ورفت میبودند، در میان جنگها بریده نمی‌شد و چه شب و چه روز،

کمتر زمانی آرامش میبود. ما در این کتاب یادداشتهای حاجی

و بیجویه‌ای را، که پیشامدهای چهار ماهه را روز بروز یادداشت

کرده، می‌آوریم، و چون جز از آن یادداشتهای دیگری از یکمرد «درباری اردبیلی» (۱)

که همراه عین الدوله تا با سمنج آمده و دو ماه کما بیش در آنجا می‌زیسته، و او نیز پیشامدهای

دوماهه را روز بروز برشته نوشتن کشیده در دست می‌داریم، این دو یادداشت را که با هم

میسنجیم در بسیار جاها جدا از هم می‌باییم. مثلا درباره فلاشب حاجی و بیجویه‌ای می‌نویسد:

«آرامش بود»، این درباری اردبیلی می‌نویسد: «شهر یکپارچه آتش بود». بدینسان

ناسازگار هم می‌باشد.

چگونگی آنست که درازی تبریز بیش از یکفرسنگ می‌باشد و در بخش بزرگی

از آن درازا سنگرهای دوسو میباشند، و چنین نمی‌بود که هر جنگی که رخداد همه

مردم شهر بدانند. چه بسا در سوی خیابان جنگ رخ می‌داد در و بیجویه و امیرخیز از آن

آگاه نمیگردیدند. همچنین بوارونه آن. بویژه در شبها که هنگام خواب میبود و جز

(۱) اینمرد از اردبیل همراه عین الدوله آمد و یک کتابی نوشته که با خط خود نزد منست و ما

اورا در همه جا «درباری اردبیلی» خواهیم نامید.

میبود تا دولتیان شکست یافته باز پس نشستند ، و مجاهدان فرصت نداده ایشان را دنبال کردند و از چند سو بششکلان و چهار منار پیش رفتند . نیز از سوی امیر خیز از کوچه لکتر به پیشرفت پرداختند و در هر سویی پیشرفت بسیار کرده بسنگر هایی از دولتیان دست یافتند . ولی پاره مجاهدان در خانه های امام جمعه و برادر او و دیگر خانه ها سرگرم تاراج شده بسواران فرصت دادند که بازگشته گرد آنان را گیرند . بدینسان فیروزی ناانجام مانده کسانی از مجاهدان تباہ گردیدند . چنانکه گفتیم ستارخان و باقر خان میخواستند پیش از آنکه سپاه ماکو و لشکر های تهران برسد دوجی را از میان بردارند و درون شهر را از دشمن بپیرایند و این بود دستور این پیشرفت را داده بودند . ولی چون این زمان هر گونه کسی ، میانه مجاهدان می بود بسیاری از ایشان دست بتاراج گشاده کار را ناانجام گزاردند . بگفته حاجی و بجویه ای امروز یازده کس از مجاهدان کشته و سه تن گرفتار شدند ، و از سواران هشتاد تن کمابیش نابود گردید ، نیز مجاهدان پانصد باب دکان را از بازار که بدست دولتیان و کمینگاه سواران می بود آتش زدند و خانه هایی را در دوجی تاراج کردند .

شب پنجشنبه دوازدهم شهریور (۷ شعبان) از سنگرها آواز شنیده میشد و جنگ



ب ۲۳۲

ضرغام بایکدسته از پیرامونیان خود

(این پیکره پیش از جنگ برداشته شده بوده)

جنگهای نزدیک مردم را بیدار نمیکردانید . حاجی و بجویه در و بجویه میبوده و درباری اردبیلی در باسنج . هر کدام از جنگهای یکسو آگاه میشده اند . رو بهمرفته میتوان گفت که در این روزها جنگ بریده نمی شد ، را اگر در یکجا آرامش می بود در جای دیگر زردوخورد میرفت . در اینروزها اندیشه های گوناگونی در سرهای دولتیان و مشروطه خواهان پیدا شده این جنگهای پیاپی را نتیجه میداد : سرکردگان دولتی که در دوجی میبودند ، از رحیمخان و شجاع نظام و دیگران ، با آنکه پیش از آن زور خود را بشهر زده و از فیروزی نومید شده بودند ، این هنگام که عین الدوله و سپهدار رسیده و از نام و آوازه آنان ترس و بیم در بسیاری از دلها پیدا شده بود ، دوباره آن سرکردگان با امید افتاده چنین میخواستند ، که اگر بتوانند پیش از رسیدن لشکرهای تهران ، کار را بپایان رسانند که بیکبار بدنام نگردند .

از آن سوی ملایان اسلامیه که بخون مردم تبریز تشنه میبودند ، از روزی که عین الدوله رسید او را آسوده نمیگزاردند ، و چون میدیدند او شتاب نمینماید رحیمخان و دیگران را برمی انگیختند .

از اینسو نیز ستارخان و باقرخان که این زمان نیک نیرومند گردیده از روی اندیشه بکارها میکوشیدند ، چون می شنیدند از یکسو سپاه ماکو در راهست و از یکسو دستهای سوار و سرباز از تهران میرسد ، دور اندیشانه چنین میخواستند که پیش از رسیدن آن لشکرها دوجی را از جلو برداشته ، باری از درون شهر ایمن باشند ، و این بود اینزمان چیرگی از خود نشان داده گاهی نیز ایاتان جنگ را آغاز میکردند ، در نتیجه اینها بود که جنگ پیاپی شده دنبالاش بریده نمیشد . در این هنگام دولتیان بیشتر شبها بجنگ میپرداختند . اکنون باز رشفه داستانرا دنبال می کنیم :

از شب آدرینه ششم شهریور (۳۰ رجب) تاسه روز همچنان ، شبان و روزان جنگهای کوچکی میرفت . شب دو شنبه نهم شهریور (۳ شعبان) دو ساعت و نیم از شب گذشته بیکبار شلیک بسیار سختی برخاست که سراسر شهر را بشوراند و مجاهدان از هر سو بیرون شتافته خود را بیاری سنگرها رسانیدند . سه ساعت کمابیش جنگ میرفت تا آرامش یافت ، و چون روز شد دانسته گردید هفده تن از سوار و سرباز کشته شده اند .

سه شنبه دهم شهریور از چند سمت ، از مارالان و منازل های مجیدالملک و دیگر جاها جنگهای سبکی کرده میشد . پنج تن از سواران کشته گردید و دو تن دستگیر افتادند . بگفته « بلوای تبریز » از مجاهدان کسی آسیب ندید .

چهارشنبه یازدهم شهریور (۶ شعبان) از روزهای بسیار سخت بود . باامدادان سواران عین الدوله از سرخیابان و جنگجویان دوجی از سمت ششکلان و پل سنگی از چند راه بخیبان تاخت آوردند و جنگ بیمناکی در گرفت و تا نیمروز بازار کشتار گرم

سختی در میان میبود. از ارك سه تیر توپ انداختند، و چنین گفته میشد که دولتیان هم از سوی دوجی وهم از بیرون شهر به پیشرفت پرداخته‌اند. در یکی از یادداشتها در باره این شب چنین می‌نویسد: «الحال که از شب سه ساعت می‌رود لاینقطع تیر تفنگ است که از چهار طرف شلیک میشود. باعتبار من اقل کم تا این ساعت يك کرور تفنگ از طرفین خالی شده بلکه مضاعف. امشب شب بسیار هولناک است، روز پنجشنبه آگاهی رسید سپاه ما که از دیری آوازه‌اش پراکنده شده بود پیشرو آن از صوفیان باینسو گذشته و در نزدیکی دیه خواجه میرجان چادر زده‌اند، و از اینسو مجاهدان ساوالان و خواجه دیزج که در جلو آنان ایستاده‌اند در دیه ساوالان میباشند.

امروز سنارخان و باقرخان دستور دادند از این پس هر مجاهدی دست بتاراج گشاید همراهانش او را بزنند. نیز هنگام پسین دسته‌ای از لشکر گاه عین الدوله بخیا بان تاخت آوردند. باقرخان دستور داد چهار توپ انداختند که کسانی از ایشان کشته شده و دیگران باز گشتند.

شب آدینه یکساعت از شب گذشته از سوی دروازه استانبول تیراندازی سختی آغاز شده و مجاهدان که در خانهای خود می‌بودند همگی بیرون آمده بیاری سنگرها شتافتند در همان هنگام از سر خیابان و مارالان و از سوی باغمبشه و دیگر جاها سواران بتاخت پرداخته مجاهدان بجلوگیری کوشیدند و از هر سوی آواز تفنگها بهم در آمیخته در شهر پیچید، و چون جنگ پس سختی میبود از سنگر نوین امیر خیز توپ را کاشاد دادند و تیر بسوی دوجی انداختند. تا دو ساعت آشوب بر پا میبود.

روز آدینه در بازار مجاهدان چون برای ناهار رفته بودند سواران فرست یافته سنگرهای ایشان را گرفتند. نیز بر کاروان سرای در عباسی دست یافته استوار نشستند، کربلایی حسین خان و مهدی محمد علیخان چگونگی را دانسته بر سر آنان شتافتند و با آنان در آویخته تا غروب جنگ سختی کردند و سه تن از ایشان را کشته دیگران را بجای خود باز گردانیدند. نیز دسته‌ای از دم مقبره تاخت آوردند و در راسته بازار جنگ در گرفت. نیز از بالای دباغخانه زد و خوردهایی رفت. «بلوای تبریز» می‌نویسد: در این شب و روز رویهم بیست و پنج تن از دولتیان کشته شدند. درباری اردبیلی هم میگوید: هشت تن از مجاهدان کشته و چند تن دستگیر شدند.

شب شنبه چهاردهم شهریور باز دولتیان به شبیخون برخاسته از همه سنگرها تیراندازی و فشار آغاز کردند و جنگ سختی در گرفت. تا بامداد آواز شلیک شنیده میشد روز شنبه باز نمایندگان از پیش عین الدوله رسیده پیامهایی آوردند. امروز دانسته شد تیمچه خرازیها که در دست دولتیان می‌بود شبانه سواران دیوار آن را شکافته و بجز از چهار حجره که از بازارگانان اسلامی نشین میبوده دیگر حجره‌ها را باز و هرچه از پول و کالا یافته‌اند پاك برده‌اند. روزنامه انجمن می‌نویسد. چون هر چه راسته و چار سوا

در دست سواران می‌بود چابیدند از امروز دست بتاراج کاروانسراها و تیمچه‌ها باز کرده‌اند.

همان روز هنگام نیمروز ناگهان آواز تفنگ از سنگرهای دولتیان برخاسته جنگ آغاز شد و در میان باران گلوله غرش توپها نیز از دوجی و امیر خیز برخاست، و در یکدم شهر پراز غرش و آواگردید. بگفته «بلوای تبریز» امروز یکصد و شش تیر توپ انداختند.

شب یکشنبه پانزدهم شهریور (۹ شعبان) بار دیگر جنگ برخاست. **یک جنگ شبانه** ولی جنگی که تا آنروز مانند‌اش رخ نداده بود. یکساعت و نیم از شب گذشته بیکیار از همه سنگرها، از سر خیابان تا آخر امیر خیز

سخت تر که يك فرسنگ بیشتر است شلیک آغاز شده سراسر شهر پس از آواگردید و در همان هنگام سواران رحیمخان و شجاع نظام بهمراهی دسته انبوهی از سپاهیان، لشکر عین الدوله، که از پیشتر بخشی از ایشان بکوی دوجی و بخش دیگری بمارالان و آخر خیابان فرستاده شده بودند بفشار و تاخت پرداختند. از دوجی غرش توپ برخاسته گلوله‌های آتشین بر سر خانها ریختن گرفت. آواز تفنگ چنان پیایی میبود که تو گفتمی اسفند بروی آتش ریخته‌اند. آواز تفنگ و غرش توپ بهم در آمیخته تو گویی شهر را از جا میکند. گاهی نیز آوای خارا شکاف بمب بر آنها افزوده میشد. بیچاره مردم چه حال می‌داشتند و در آن تاریکی بزنان و بچگان چه ترسی رومیداد؟! فریاد یا الله از خانه‌ها بلند گردیده و کسی نمیدانست چه رو خواهد داد. همانا عین الدوله میخواست امشب کار را بکسر نماید و بیش از همه بخیا بان که در سر راه است پرداخته از چند سو بتانجا فشار می‌آورد. امشب خیابانان غیرت و دلیری بی‌اندازه نمودند. بسویژه میره‌اشم خان که بیباکانه به دشمنان تاخته آنانرا پس نشاند و سنگری را که از دست مجاهدان در آورده بودند از ایشان پس گرفت. بدینسان از کوشش خود نتیجه نبرده بجای خود باز گشتند. چنانکه گفتیم این جنگ از همه جنگهای دیگر سخت‌تر و هراس انگیزتر بود. از شگفتی‌هاست که بگفته بلوای تبریز امشب صد و شصت و چهارتن از دولتیان کشته شد. ولی از مجاهدان کسی را سراغ ندادند کشته شده باشد. امشب گذشته از توپ و تفنگ هجده بمب نیز ترکیب.

روز یکشنبه آرامش بود. مردم که در مسجد صمصامخان فراهم می‌آمدند تاراجگری

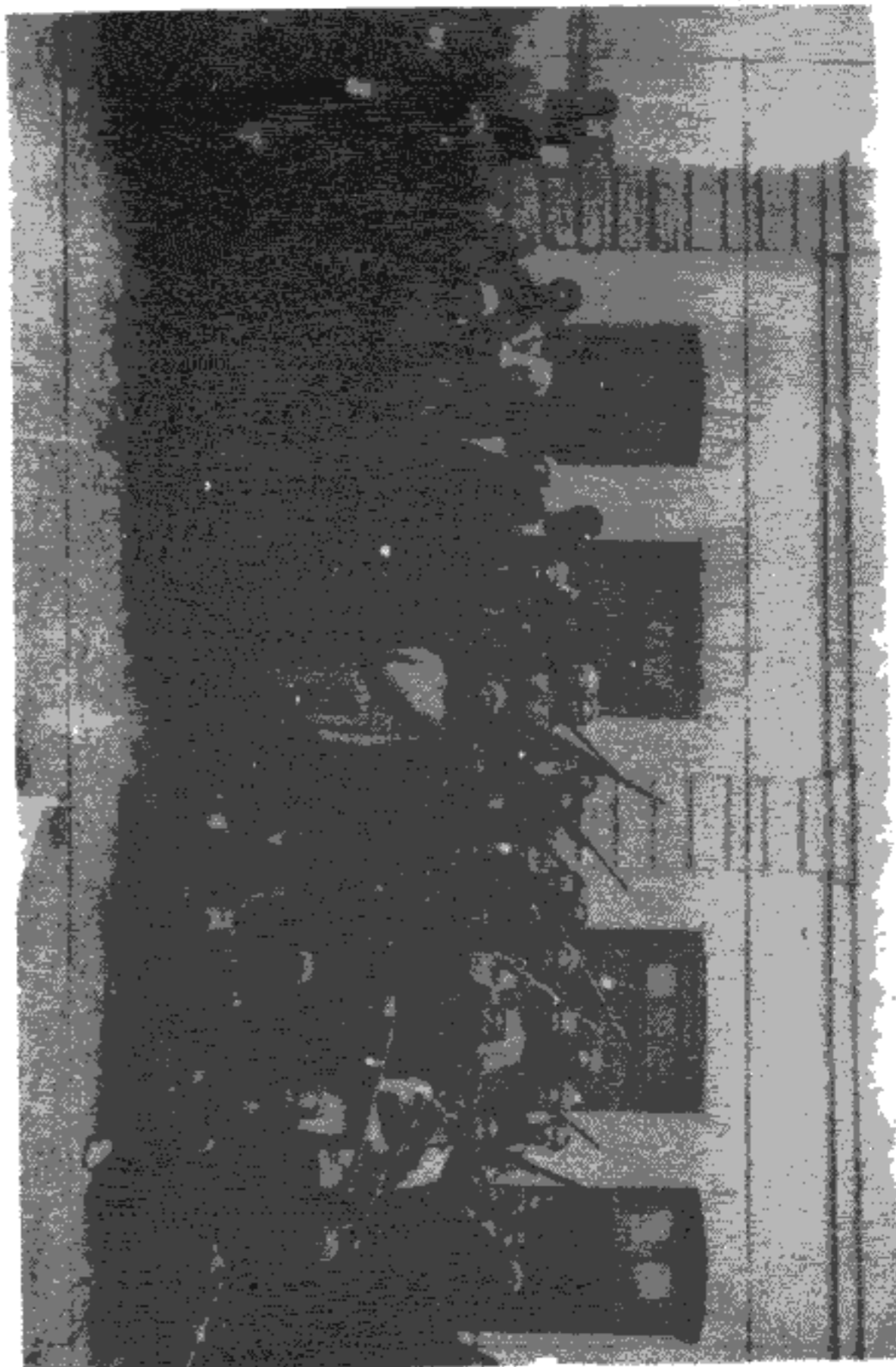
سواران و شبیخون‌های سرکردگان و فریبکاری عین الدوله را گفتگو کردند، و چون هنوز با او رشته بریده نشده بود چنین خواستند که گفتگو را بیایان رسانده کار خود را با او بکرویه گردانند و چنین نهادند که نمایندگان از او بشهر طلبند و آخرین سخن خود را با او پیام فرستند، و چنین نهادند که فردا مردم در خیابان در مسجد کریمخان گرد آیند.

شب دو شنبه شانزدهم شهریور از سنگرها تیراندازی میشد. امشب نیز سواران دیوار سرای بزرگ حاج سید حسین را شکافته حجره‌های آنجا را بچاروب تاراج روفتند.

از جمله معین الرعا یا که خانه اش دو ماه پیش ناراج شده بود امشب حجره اش نیز تاراج شد و گذشته از کالای بازرگانی پول و زرینه ابزار و پارچه جواهر نیز بقاراج رفت.

روز دوشنبه جنگ سختی در بازار میرفت. از آن سوی چنانکه نهاده بودند در شهر جنبش پدید آمده مردم از هر کوی در خیابان گرد آمدند. مسجد کریمخان پر گردیده در کوچه ها نیز مردم دسته دسته ایستادند. نمایندگان عین الدوله نیز آمدند. گفتارهای بسیاری رانده شده آنچه گفتنی میبود گفتند. تاراج تیمچه و کاروانسرا را یاد کردند. شبیخون های سرکردگان را بمیان آوردند. چون نیمروز فرا رسید انبوهی پراکنده شده سردستگان همراه نمایندگان عین الدوله به خانه میرهاشم خان رفتند. در آنجا نیز گفتارهایی رانده شد. از جمله حاجی قفقازی زبان بسخن باز کرده چنین گفت: «تاجان در تن داریم در نگهداری مشروطه خواهیم کوشید. شاهزاده عین الدوله که بحکمرانی آذربایجان آمده اند بیایند و درون شهر نشینند و بقانون مشروطه فرمان رانند. هر کسی که گناهکار است فرمان دهند دستگیرش نماییم تا باز پرس شود و کیفر ببیند. نه آنکه در بیرون شهر نشیند و پاپی لشکر گرد آورد، و ایل های شاهسون و قره داغ و سواره و پیاده مرندی و کردان شکاک و جلالی را خواسته و باین همه بس نکرده از تهران و قزوین و زنجان و بختیاری و کبکوند و پشت کوه نیز سپاه بخواند و در شاطرانلو لشکر بزرگی آراسته در آرزوی کشتار مردم بیدست و پا باشد. ما را از این لشکرها چه باله! این سی هزار سپاه جای خود اگر صد هزار هم باشد ترس نخواهیم کرد و دست از حقوق خود بر نخواهیم داشت. ما میخواستیم ایران چون دولت های اروپا نیرومند گردد. این سخنان از دهان جوان غیرتمندی در می آمد که بروی آنها ایستادگی نموده سالها کوشید و سرانجام ببالای دار رفت.

پس از گفتگوی بسیار چنین نهادند که نامه ای از زبان مردم بعین الدوله نوشته با نمایندگان بفرستند. چنانکه گفته ایم عین الدوله از روزیکه رسیده سخن از نیکخواهی میگفت و چنین وای نمود که جنگ و خونریزی را دوست نمیدارد. و ما میدانیم که این جز رویه کاری نمی بود و چنین میخواست که با سخن روز گزارد تا سپاهایی که خواستندی رسید برسند. این را ستار خان و باقر خان و سردستگان شهری نیز میدانستند. چیزیکه هست چون عین الدوله بکمرد بنامی میبود و خود از درون دل با محمد علی میرزا دشمنی میداشت. مشروطه خواهان گاهی امید می بستند که بتوانند او را بسوی خود کشند. و از اینرو رشته گفتگو را با او تمییز بدند. لیکن در آن میان دانسته شد که عین الدوله نه کیست که بمشروطه گراید، و در گفتگوها جز سخنان دو رنگی از او دیده نمیشد. زیرا از یکسو چنین نشان میداد که بارفتاریکه رحیمخان و شجاع نظام در شهر کرده و کشتار و



پیکره ۲۳۳ نشان میدهد ستارخان را با تفنگچیان خود (این پیکره پس از شکست اردوی

ماکودر جلوی عمارت روسیان در سرپل آجی برداشته شده)

تاراج دریغ نگفته بودند ، همدستان نمیباشد ، و از یکسو در بودن او همان رفتار بریده نشده بود .

راستش آن بود که انجمن از گرایش او بمشروطه نومید گردیده میخواست بیکیار رشته را ببرد ، و در همین زمینه نامه‌ای از زبان توده نوشته میشد ، که این نامه تا روز پنجشنبه آماده گردید ، و روز آدینه نوزدهم شهریور (۱۴ شعبان) که روز جنگ با سپاه ماکومی بود و شهر گرفتاری سختی میداشت ، چهار تن از سردستانان ، که شیخ محمد خیابانی و میرزا محمد تقی طباطبایی و سید حسینخان عدالت و میرزا حسین واعظ میبودند آنها برداشته همراه نماینده سیاسی انگلیس آهنگ باغ صاحب‌دیوان کردند ، و در هنگامی که جنگ در شهر با سختی بسیار پیش میرفت ، آنان در آنجا بگفتگو پرداختند . عین‌الدوله باز همان سخنان دو رنگ را میگفت ، ولی در پایان اندیشه خود را بی پرده گردانید و چنین گفت که تا مجلس در تهران باز نشده انجمن تبریز را بهیچ عنوان نتواند شناخت . انجمن نیز ، چند روز پیش از آن ، همه کنسولخانه‌های تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان ، بنامه و بتلگراف آگاهی داده بود که چون باید قانون اساسی همیشه در کار باشد ، عین‌الدوله را که نه از روی قانون باذربایجان فرستاده شده ، بوالگیری نمی شناسد ، و همان مخبرالسلطنه را که از روی قانون فرستاده شده بود والی آذربایجان دانسته در نبودن او اجلال الملك را بنایب الایالتی بر می گمارد . نیز تلگرافی در همین زمینه به وزارت داخله فرستاد ، بدینسان آمد و رفت و گفت و شنید با عین‌الدوله بریده شد ، و پیدا بود که پس از این جنگهای دیگر سخت تری خواهد رخ داد . بویژه سپاههایی که خواستندی رسید رسیده بودند . فوج قزوینی بسرکردگی انتصار السلطان ، سواره و سرباز بختیاری بسرکردگی سالار جنگ ، یکدسته قزاق ، سواره های سنجایی و چکنی باغ صاحب‌دیوان رسیده ، و سپاه ماکو نیز که از دیر باز نامش میرفت تا نزدیکی شهر پیش آمده بود .

مشروطه خواهان با آنکه بخواست خود دست نیافته دوجی را از میان برنداشتند بودند ، باز ترس بخود راه نمیدادند . ولی انبوه مردم سخت در هراس میبودند و بد خواهان مشروطه که در همه کویها بفراوانی یافت میشدند ، در همین روزها بار دیگر بجوش و جنب پرداخته تاملتوانستند دل‌های مردم را پر از بیم میگردانیدند . بویژه پس از آنکه سپاه ماکو از صوفیان گذشت و آن بیدادگری را که خواهیم آورد در ساوالان کرد ، که عنوان بزرگی بدست بدخواهان افتاد .

در همین روزها انجمن ایالتی آذربایجان بیک کاراجدار دیگری پرداخت . چگونگی آنکه چون شنیده میشد محمد علیمیرزا از تنگدستی و بی پولی ناچار گردیده و امی بخواهد ، و با نمایندگان روس و انگلیس گفتگویی در تهران مبرود که بنام پیشکی ، باندازه چهار صد هزار لیره باو پرداخته شود ، انجمن تبریز که خود را بجای دارالشوری گزارده بود ،

بجولوگیری يك نوشته‌ای بنمایندگان دولت‌های بیگانه نوشته ، و آنها بچاپ رسانید و بهمه کنسولخانه ها فرستاد ، کوتاه شده آن اینکه : تادار الشوری باز نشود و پرك ندهد محمد علی میرزا نخواهد توانست بنام ایران وامی بگیرد ، و اگر پولی از این باره باو پرداخته شود در آینده توده آنها نخواهد پذیرفت . سپس تلگرافی در همین باره بپارلمان و سنای فرانسه فرستاد که اینك نسخه آنها در پایین می آوریم :

«پاریس مجلس مبعوثان ، مجلس سنا در موقعیکه شاه مجلس ملی را باتوب منفصل و ساخته و میخواست برای منقرض ساختن قوای ملی از دول متحابه قرض کرده تجهیز سلاح ، و قشون نماید ما ملت ایران بعموم ملل حریت پرور عالم اعلام میکنیم که این وجه ، نظر باینکه باعث اضمحلال يك ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانی خود جان سپاری ، و میکنند ملت ایران هم بهیچوجه خود را ذمه دار این استقراض نخواهد دانست »

«انجمن ایالتی آذربایجان»

سپاه ماکویکی از نامهای بیست که در تاریخچه جنگهای آزاد پخواهان

سپاه ماکو تبریز دارای برجستگی ، و باسپاههای گوناگونی توأم بوده . سپاه

ماکو که گفته میشود کسانی که در آن روز در تبریز بسوده اند ،

داستانهای بسیاری را بیاد توانند آورد . بیاد توانند آورد آن ویرانیها را که در سر راه خود از خوی تاثیر برز کردند ، بیاد توانند آورد آن آتش را که در ساوالان افراشتند ، بیاد توانند آورد آن چابکی و تندی را که در ناختن بشهر از خود نمودند ، بیاد توانند آورد آن ترس و تکانی را که بشهر انداختند ، پس از همه بیاد توانند آورد آن سیلی خشم را که از دست مجاهدان خوردند و باز گشتند اگر صمد خان و سپاه او را بکنار گزاریم . در یازده ماه جنگهای تبریز ، هیچ سپاهی در برابر شهر آن دلیری و چابکی را نشان نداد و هیچ سپاهی نیز آن سیلی سخت را از دست شهر نخورد .



شده سه هزارتن ، از دلیرترین جنگجویان را دربر ، و پنج توپ کاری را باتوپچیان ورزنده همراه میداشت ، اقبال السلطنه آن دشمن کهن مشروطه بسیجیده و آنرا بسر - کردگی خواهرزاده اش عزو خان ، (همان جوانی که زمانی خود را از مشروطه خواهان نشان میداد) ، بستبریز فرستاده بود که هم در چنین هنگام درماندگی شاه باویساوری کند و ارج خود را نزد او فزونتر گرداند ، و هم کینه از مشروطه خواهان بسته دل خود را خنک سازد .

این سپاه ازدیز بازارماکو براه افتاده ، از خوی باینسو بهرآبادی که میرسیدند آتش میزدند و تاراج میکردند تا بنزدیکی های تبریز رسیدند ، و این بود از دیر باز آوازه آمدن آنان بشهر رسیده مایه بیم سخنی دردلهای مردم شده بود ، و ما اینک داستان رسیدن آنان را باجنگی که کردند مینویسیم :

روز دوشنبه شانزدهم شهریور (۱۰ شعبان) که گفتیم در بازار جنگ سختی رفت ، و از آن سوی مردم در خیابان در برابر نمایندگان عین الدوله بنمایش می پرداختند ، فردا سه شنبه آرامش بود ، ولی امروز آگاهی رسید که سپاه ماکو تاصوفیان (شش فرسخی تبریز از سوی شمال غرب) پیش آمده اند . نیز دسته های سپاه از تهران (بختیاری و قزاقی و دیگر دسته ها) بیاسنج رسیده اند .

از چندی پیش گروهی از روستاییان ساوالان و خواجه دیزه والوار که دیههایی در بیرون تبریز ، از سوی صوفیان میباشد ، شهر آمده و از ستارخان تفنگ و فشنگ گرفته و در دیههای خود سنگرها پدید آورده بودند ، و چون سپاه ماکو بصوفیان رسیده بود امروز آنان جلو پیشرو آن سپاه را گرفتند و زنان و فرزندان خود را بشهر فرستادند .

روز چهارشنبه هجدهم شهریور (۱۲ شعبان) در شهر جنگی نبود . لیکن در بیرون يك داستان بسیار اندوه آوری رخ داد . چگونگی آنکه سپاه ماکو از صوفیان برخاسته به پیشرو خود پیوست ، و مجاهدان که در ساوالان می بودند با ایشان بجنگ ایستادند . لیکن با آن سپاه بسیار برابری نتوانسته شکست خوردند و در اندک زمانی بیست و هشت تن از آنان کشته شد و هفتاد و پنجتن دستگیر افتادند ، عزو خان دژ خیمانه دستور داد که چهارتن از سران اینان را بدهانه توپ گزارده گوشت واستخوانشان بهسوا پزانیدند . غرنب توپها از دو فرسخی شهر را تکان میداد ، و چون آگاهی از چگونگی رسید بسیاری از مردم سخت هراسیدند .

این خود لغزشی می بود که یکدسته روستاییان ناآگاه را ، که جز تفنگ افزاری نمیداشتند در برابر آن سپاه بکمارند ، و من نمیدانم این لغزش از که سرزده بوده .

روز پنجشنبه آرامش بود . امروز سالار ارفع (۱) که عین الدوله او را بسر درود

(۱) میرزا عبدالله خان فرزند نظام العلماء با آنکه بسیاری از خاندان ایشان در سوی مشروطه می بودند و او نیز پیش از این مشروطه خواهی می نمود این زمان بدولتیان پیوسته بود

(يك فرسخی تبریز از سوی غرب) فرستاده و او در آنجا نشیمن گرفته بگرد آوردن سواره و سرباز می پرداخت با دسته های خود بقراملك فرود آمد . قراملكیان که خود دشمن مشروطه می بودند چون اینان نیز رسیدند لشکر گاهی از آن سوهم پدید آمد . از آنسوی امروز شجاع نظام از دامنه کوه سرخاب خود را بلشکر گاه سپاه ماکو رسانیده با عزو خان دیدار کرد ، و همانا میخواست راهها را باز نموده دستور تاخت فردا را بدهد . چه شجاع نظام در این سه ماه بسیاری از روزها را از بالای مناره صاحب الامر جنگ کرده و همیشه شهر را از آن بلندی تماشا کرده و راهها را نيك شناخته و آنگاه آیین جنگ مجاهدان را بهتر از دیگران یاد گرفته بود .

از این کارها پیدا بود که يك تاختی بنهر از چند سو خواهد بود ، و بهتر است ما نیز در اینجا حال شهر و لشکر گاهها را نيك بسنجیم و بدیده گیریم : اگر بنقشه شهر نگریم گذشته از دوچی و سرخاب و ششکلان و باغمیشه که در دست دولتیان است و سراسر مسافت را يك فرسنگ کما پیش سنکر بسته و تفنگچی نشانده اند در سه جای دیگر نیز دولتیان لشکر گاه میدارند . یکی باغ صاحب دیوان و دشت شاطرانلو در شرق که عین الدوله و سپهدار با سپاهیان انبوه از سوار و سربازجا میدارند . دیگری میان ساوالان و پل آجی در شمال غرب که سپاه ماکو لشکر گاه گرفته اند . سومی قراملك در غرب شهر که سالار ارفع با دسته های خود نشیمن کرده . سپاه ماکو که پیش می آمد رو بسوی امیر خیز می داشت . چنانکه لشکرهای عین الدوله و سپهدار رو بخیا بان میداشتند . دوچی و آن کویها بهر دو از خیابان و امیر خیز راه میداشت . آن دسته در قراملك بهنگام فرصت میتوانستند از راه گامیشاوان یا حکماوار خود را بامیر خیز برسانند . رو بهمرفته جای امیر خیز سخت تر و بیمناک تر می بود . باید گفت روز سخت فرا رسیده بود و تبریز می بایست بار دیگر دست از آستین بر آورد و به این سخنی هم چیره در آید .

در این هنگام شماره دولتیان را سی هزار می گفتند . اما مجاهدان بیگمان بیش از ده هزار می بودند و باشد تا پانزده هزار می رسیدند .

روز آدینه نوزدهم شهریور برای تبریز یکروز بسیار سخت و پر

یکی از روزهای سخت تبریز میخواستند بهربهایسی سرآید بشهر دست یابند ، چنانکه دیدیم

از دیروز بسیج تاخت میکردند ، و هنوز یکساعت از آفتاب نمیرفت

که ناگهان غرش توپها برخاسته از هرسو جنگ آغاز شد . سپاه ماکو از جلو گاو میشاوان تاسر پل آجی سراسر دشت را گرفته و توپها را بکار گزارده پیایی گلوله های شرا بل می بارانند ، و همان هنگام کسردان سواره و پیاده شلیک کنان جلو می آیند . گلوله های توپ در بالای سر لاکه دبزج و گاو میشاوان و عمو زین الدین ترکیده همچون تندر آوایش سراسر آن کویها را فرا می گیرد . سواران و سربازان مرنده و قره داغ و شاهسون و دیگران که در

دوچی هستند همگی بجنک برخاسته از همه سنگرها گلوله می بارانند . از آنسودسته‌های انبوهی از ایشان همراه ضرغام و حاجی موسی خان و دیگر سرکردگان ، با چند نقب زن از چندین راه هجوم بامیرخیز آورده دیوارهای خانه‌ها را شکافته بسنگرهای ستارخان

نزدیک میشوند ، و انجمن حقیقت را از اینسو و آنسو گرد گرفته گلوله‌ها همچون تکرک می بارانند و تا زور میدارند میکوشند که ستارخان را کشته یا از جای خویش بیرون رانند. آواز تفنگها بهم پیوسته چنانست تو گویی شهر را از جا خواهند کند . در این گبرودار توپها نیز از دامنه کوه سرخاب بخروش برخاسته گلوله می بارد . از آنسوی لشکرهای عین الدوله و سپهدار از مالاران و سرخیابان و راه قورچیچای به پیشرفت پرداخته جنگ سختی می کنند . توپها نیز بسالای تپه‌ها غرش

کسره و پیسایی گلوله میریزند .



پ ۲۳۵

سالار جنگ بختیاری

تا امروز جنگی باین سختی رو نداده است . سراسر شهر تکان خورده دسته دسته مردم از خانه‌ها بیرون ریخته میدانند چه باید کرد . بسیاری از ایشان شهر را از دست رفته میدانند و در جستجوی چاره میباشند که باری خود و خاندان‌شان را رها گردانند . آنانکه از مشروطه دل‌خوش نمیدارند فرصت جسسه آشکاره بدگویی میکنند و دشنام و آزار بآزادی-

خواهان درینغ نمیگویند . بویژه در بخش غربی شهر که توپهای سپاه ماکو تکان سختی بمردم داده و چنین پیداست که اندکی نخواهد گذشت و آن سپاه خود را بشهر خواهد رسانید . خوب بیاد میدارم که در این هنگام در میدان حکما وار ایستاده و حال سراسیمگی مردم را تماشا می کردم . در این کوی هنوز سنگر بسته نشده و امروز جنگی در میان نمیبود و توپهای سپاه ماکو که بالای سر گامیساوان می ترکید ، آوایش چنان در همه جا میپیچید که مردم می‌پنداشتند کردان نزدیک شده‌اند و اینک فرامی‌رسند ، و این بود دسته انبوهی از ایشان چنین میخواستند از راه باغها به بیرون شهر شتابند و از فرمانده سپاه زینهار از برای خور خواهند ، که در همان هنگام نایب یوسف با تفنگداران شلیک کنان از پشت سر رسیدند و آنان را از هم پراکنندند .

جنگ سختی پس میرفت . سپاه ماکو دودسته شده دسته‌ای از راه گامیساوان پیش آمده دسته دیگری رو بسوی پل آجی میداشتند ، که از آن راه بشهر در آیند . آن دسته چون بنزدیکی رسیدند توپ از سنگر گامیساوان گلوله باران کرده نگراشت جلو بیابند . گروهی بخاک افناده دیگران باز گشته بدسته دوم پیوستند و همگی یکی گردیده بسنگر سر پل فشار آوردند . مجاهدان در سر پل ایستادگی نتوانستند و سنگرها را گزارده پس نشستند . کردان از پل گذشته کاروانسرا و خانه های آنجا را سنگر گرفتند ، و قورخانه خود را آورده در کاروانسرا جادادند . این شکست بس بیمناک بود و اگر کردان بیک تاخت بیباکانه دیگری برخاستندی بنزدیکی امیرخیز رسیدندی و آن هنگام بودی که ستارخان میان دو آتش فتنده جز گریز چاره‌ای نیافتی . در این هنگام بسیار سختست که از ملا اباذر که یکی از ملایان مشروطه خواه میبود یک دلیری گردانه رو داده . بدینسان مجاهدان که سنگرها را رها کرده تا باغها خود را پس کشیدند ، این مرد جایی را سنگر گرفته بتنهایی ایستادگی کرد تا زمانیکه دسته هایی از شهر بیاری رسیدند ، و چنین گوینداگر این دلیری ملا اباذر نبودی جلو کردان را چیزی نگرفتی

در این میان پیکار بس خونینی در خود امیرخیز پیش میرفت . ستارخان با همراهان خود میانه آتش دست و پا زده بادشمن که از هر سوی پیش آمده بود جنگ بس سختی میکردند در این پیکار بود که گرجیان که بمب می انداختند یکی از بمبها بدیوار خورده بزمین افتاد و ترکیده خود بمب انداز را که مسیو چلیتو نامیده میشد با دو گرجی دیگر سخت زخمناک گردانید . در این هنگام گرفتاری ستار خان سپاه ماکو را فراموش نکرده پروای آنان نیز میداشت ، و چون دانست مجاهدان پس نشسته و کردان از پل باینسو گذشته‌اند دسته هایی را از شهر پی هم با آنجا فرستاد ، در آن هنگام که مجاهدان رشته را از دست داده و نومیدانه بیباغها پس کشیده بودند ، و تنها ملا اباذر در برابر کردان ایستادگی میکرد ناگهان مهدی محمد علیخان و کربلایی حسینخان و دیگران هر یکی بسا دسته ای از سواره و پیاده پی هم رسیدند و بمجاهدان که دل خود را باخته بودند ، دل داده و بسا

را معلوم ننمودیم و چند نفر از مجاهدین مقتول و مجروح شده اند . در باره جنگ امیر خیز می نویسد : « آنچه از کشته های شان وقت گیر برده اند معلوم نشد ولی بیست و چهار نفر از کشته ها باقی مانده بودند که شب دادند ببرند و دفن نمایند . »

خود بر زمگاه باز گردانیدند، و باغها را سنگر گرفته از هر سو گلوله بر سر کردان بارانیدند دوباره بازار ستیز گرم گردید مجاهدان میخواستند کردان را از آنجا بلند نموده تا آنور پل برسانند . کردان پا فشارده ایستادگی میکردند . در اینمیان ستارخان در امیر خیز دشمن را شکسته و باز گردانید و از آن گرفتاری بیرون آمد و در زمان دستور داد توپ را از سنگر امیر خیز به پل آجی برسانند و خویشتن با چند تن سوار اسب شده بآن زمگاه رسانیدند . توپچی لشکر گاه کردان را در آن سوی پل نشانه گرفته پیاپی هم چهار تیر انداخت . در این هنگام آفتاب بافق نزدیک شده و جنگ بسخت ترین جای خود رسیده بود مجاهدان از رسیدن ستارخان جان دیگر گرفته و خود او بجنگ در آمده دلبری بیمانندی مینمودند . کردان که کسانی از ایشان بخاک افتاده و دیگران از هر سو خود را میان آتش میدیدند ایستادگی نتوانسته روی بر تافتند . مجاهدان از دنیا شان شتافته بسیاری را در همان حال بخاک انداختند . مشهدی محمد علیخان می گوید : « پنج تن از ایشان تفنگها را انداخته زینهار طلبیدند . »

عزوخان که این شکست را از پیش دانسته و توپها و بنه را راه انداخته بود او نیز با سرکردگان نایستاده رو بگریز آوردند . قورخانه را که اینور پل آورده بودند بدست مجاهدان افتاد که توپچی توپ پنجم را با گلوله خود ایشان انداخت . حسینخان و دیگران از دنبال کردان تاخته و چون شب فرا میرسد چندان دور نرفته باز گشتند .

این بود داستان ماکو . با آن چابکی خود را شهر رسانیدند و بدین چابکی مجاهدان بیرونش راندند . مشهدی محمد علیخان می گوید . کسانی که امروز دلبری نمودند گذشته از خود ستارخان و ملا ابادر ، اسد آقا و مشهدی ابراهیم امیر خیزی و محمد آقا امیر خیزی بودند . مشهدی محمد ابراهیم تیر برداشته مرد . از مجاهدان در این جنگ بیش از سه تن کشته و چهار تن زخمی نگفته اند . ولی از کردان بگفته مشهدی محمد علیخان صد و بیست تن کما بیش کشته شدند . (۱) این خود شکست است که چنان انبوهی باین آسانی رو بگریز آورد و بیکبار ده فرسنگ بیشتر پس نشیند . باید گفت کردان که تبریزیان را بهیچ نمی شمردند چون ناگهان آن زبردستی را دیدند و بیکبار خویش را در برابر چندین صد تن مردان از جان گذشته یافتند چنان ترسیدند که ایستادگی نتوانستند . سالها کردان پادان جنگ خونین را کرده و از بیباکی مجاهدان شکستی می نمودند .

اماد رسوی خیابان و مارالان در آنجا نیز تا عصر تنگ جنگ و خونریزی برپا میبود تا دولتیان کاری پیش نبرده و از راهی که آمده بودند باز گشتند حاج و بیجویه ای مینویسد : « اگر چه بسیاری از دلیران طوایف شاسون و غیره بخاک هلاک افتاده بودند ولی تعدادش

(۱) حاج و بیجویه مینویسد . « بر روایت صحیح سیصد نفر بخاک هلاک افتاده بوده ، پیداست که گفته های گوناگون شنیده و آنچه را که فزونتر از همه یافته پذیرفته .



پ ۲۳۶

این بیکره نشان میدهد سر پل آجی را . با کشتگان سپاه ماکو (این بیکره گویا در روز ۱۵ مهر برداشته شده)

در باره سالار ارفع و دسته های او در قراملک که چرا بجنگ پرداختند حاجی مینویسد: «ایشان که منظر سپاه ماکو بودند شکست اینان را دیده در جای خود مبهوت و متحیر مانده هر کس بجانب مقر خود معاودت نمودند». ولی من در این باره چیزی بیاد نمی دارم.

شب شنبه که پانزدهم شعبان و از جشنها بشمار می بود مشروطه -
پس از آنروز خواهان دو جشن گرفتند و ستارخان «نامه فیروزی» بحاجی مهدی آقا کوزه کنانی نوشت. همان شب با همه فرسودگی در نیمه شب ناگهان شلیک بسیار سختی از سوی میدان مشق برخاسته و پیدا بود که جنگ خونریزانه ای در کار است. تا دو ساعت این شلیک بر پا میبود تا نزدیک بامداد آرام گرفت. فردا دانسته شد دسته ای از سوار و سرباز پیش آمده میخواستند اند میدان مشق را از دست مجاهدان بیرون کنند و دیوارها را شکافته خود را تا آن نزدیکی رسانیده بوده اند، مجاهدان آگاهی یافته بجلوگیری برخاسته اند و آن جنگ خونین روداده. بگفته حاج و بجوایه ای از سواران سی و چهل تن کشته شده و دیگران کاری از پیش نبرده باز گشته اند. همانا سرکردگان شکست سپاه ماکو را ندانسته چنین میخواستند شبانه سنگر استواری را از دست مجاهدان در آورده فردا که سپاه ماکو بار دیگر به پیشرفت خواهد پرداخت از اینسوم دسترسی بشهر دارند.

روز شنبه پیش از در آمدن آفتاب ستارخان با چند تن سواراسب شده آهنگ سرپل آجی کردند که اگر از سپاه ماکو توبی در آن پست و بلندبها بازمانده بدست آورند، ولی هر چه گردیدند چیزی نیافتند. عنو خان پیش از گریختن توبها و دستگیران ساوالان را روانه ساخته بوده. چون خواستند باز گردند به شش تن سواره ماکو برخوردند که دیشب را در گوشه ای پنهان شده و اینک میخواستند خود را بیرون اندازند. ستارخان یکی را با تیر زده پنج تن دیگر را دستگیر کرده همراه خود بشهر آورد.

از آنسوی سرکردگان از دوجی با دسته ای از سواره و سرباز بار دیگر آهنگ امیر خیز کرده آهسته و نهان دیوارها را شکافته تا نزدیکی انجمن حقیقت رسیدند و ناگهان شلیک سختی کردند مجاهدان پاسخ داده بجنگ پرداختند و تا نیم ساعت جنگ بر پا بود تا سواران باز گشتند و بگفته بلوای تبریز شانزده کس از ایشان کشته گردید. گویا شکست سپاه ماکو را ندانسته ستارخان و مجاهدان را افسرده و دلشکسته پنداشته میخواستند مگر کاری انجام دهند.

روز یکشنبه در شهر آرامش بود. ولی از سر پل آجی آواز تفنگ شنیده میشد و چنین میگفتند شجاع نظام میخواستند با دسته ای از دامنه کوه سرخاب بمرند رود و مجاهدان تیر انداخته نگزارده اند.
 روز دوشنبه باز آرامش بود. چیرگی مجاهدان در روز آدینه و شکست سپاه

ماکو نتیجه هایی در پی میداشت، و یکی از آنها این بود که دولتیان اندازه نیرومندی مشروطه خواهان را دانسته ودل افسرده شده بودند، رایست خواهیم دید که تا چند روز بخاموشی گراییده بجنگی برخاستند، و این بار مجاهدان پیشگام گردیده از روز سه شنبه بقراملک تاخند که داستانش را خواهیم نوشت. درباری اردبیلی، لشکر گاه عین الدوله را پس از این جنگ، ستوده چنین می نویسد: «از حرکات رؤسا و سرداران امید قلبه و فتح دیده نمیشود». همرمینویسد: «آقایان اسلامیه را اعتقادی بر این بود اگر مختصر حمله ای باهل شهر شود فوراً تسلیم خواهند شد و این اسیران را بعین الدوله وارد می آوردند در صورتیکه همان روز از هر طرف بلکه از هر سنگر که دولتیان داشتند هجوم برده کاری نساخته بافتضاح تمام رو بفرار گذاشتند برای آقایان اسلامیه ثابت شد باکیها پنجه میزنند». در همین چند روزه بود (گویا در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهریور) که مشیرالسلطنه سر وزیر محمد علیمیرزا عین الدوله و سپهدار را بتلگرافخانه خواست و تا پایان روز میانه آنان با سر وزیر تلگراف می آمد و میرفت، و چنانکه سپس دانسته شد مشیرالسلطنه، از زبان شاه پرخاش کرده که چرا کار شهر را با انجام نمیرسانید، و از اینسوی سختی کار و باز گشتن سپاه ماکو و کم بودن قورخانه را بهانه آورده اند. نیز سپهدار گفته است که کونسول انگلیس میگوید دولت هنگامیکه مجلس را بست نوید داد که دو باره باز گرداند، و پیشنهاد کرده است که برای رام شدن تبریزیان شاه مجلس را باز کند، و این گفته های او بمحمد علیمیرزا گران افتاده و این بوده یک تلگراف پرخاش آمیزی باو فرستاده، که نسخه این تلگراف را اقبال لشکر از باسمنج بشهر آورد و در اینجا بدستها افتاد که پاسخهایی در برابر آن نوشته با خود تلگراف، در یک دفترچه ای بنام «رافت ملوکانه» بچاپ رسانیدند، و ما هم تلگراف شاه را در پایین می آوریم:

«سپهدار اعظم از تلگراف رمز شما تعجب کردم از روز اول سلطنت دستخطی»
 «که در اعطاء مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمدی بود. بعد»
 «لامذهبان بنای خود سری گذاشتند خواستند دین و دولت را از میان ببرند هر چه بدلایل»
 «و نصایح خواستم آنها را متقاعد کنم نشد تا اینکه بفضل الله و کمک حضرت حجت عجل الله»
 «فرجه بطوریکه لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت را کردم حالا شما می نویسید»
 «که کونسول می گوید دولت وعده داده است مجلس شوری با آنها بدهد قانون با آنها»
 «بدهد عدلیه بدهد همگی صحیح است دولت گفته است بسفرهم امروز کتباً اعلان شده»
 «است دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت و مطابق با شریعت نبوی صلوات الله»
 «باشد خواهد داد و بر سر قول خود استوار هم هست ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم»
 «خودشان را مشروطه طلب گذاشته اند در تبریز علم خود سری افراشته اند حالا من»
 «با آنها تملقا و مجبوراً بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود رفتن دین و آیین مسلمانی»
 «و اینکه تاریخی بگذارم معاذ الله نخواهد شد عجب از غیرت شما عجب دولتخواهی میکنید همان»

« است که مکرر گفته‌ام تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستیم »
 « ولو اینکه دو کروور خرج شود بعد از فضل خدا قشون و نوکر و سوار و غیره هست که »
 « بتواند این خدمت بزرگ را بدین و دولت انجام بدهد مخصوصاً در مراسله سفرای قید »
 « شده است که اولیای دولت ایران وقتی میتوانند این ترتیب مجلس مرتب کنند که »
 « آذربایجان منظم و رفع اشرار شده باشد که بفرانت خاطر مشغول ترتیب مجلس باشند »



پ ۲۳۷

این پیکره نشان میدهد سربل آجی را با کشتگان سپاه ما کو (این پیکره گو یار روز ۱۷ مهر برداشته شد).

« شما توی اطاق نشسته دست بسروی دست گذاشته اید چه باید کرد اگر اردوی ما کو »
 « را یکنفر مأمور گذاشته بودید میان آنها بود ابدأ مراجعت نمی کردند بر نمیگشتند حالا »
 « هم باتلگراف اقدامات از طرف من شده است ولی در محل شما هستید باید دست و »
 « پا بکنید و بهر شکلیست آنها را مراجعت بدهید امروز هم بسا آن صورتیکه »
 « دیروز سه سالار اعظم داده فشنگ و تفنگ و گلوله و توپ بسا صد نفر سوار »
 « فرستاده شد باز هم اگر استمداد میخواهید اطلاع بدهید تکلیف آخری است »
 « که نوشتم . »

از قراملك باره نام برده ایم . این آبادی در غرب تبریز نهاده و با
قراملك و همکاو آنکه کوی از شهر بشمار است باغها و زمینهای بسیاری آنرا
 از شهر جدا میکنند . مردم اینجا بیشتر با گندم کاری و باغبانی و
 گله داری زیند و کسان مهمان نوازی باشند و همیشه جوانان دلیر میان ایشان فراوانست .
 اینکه اینان هواخواه دولت درآمدند از روی بستگی بوده که حاج میرزا حسن مجتهد می داشتند
 چنانکه گفتیم او چون از تهران باز میگشت روی دوش خود شهرش آوردند . سپس هم که
 اسلامیه بر پاشد قراملكیان باز هواداری کرده هشت تن از دلیران بنام را با تفنگ و
 ابزار جنگ همراه آخوند کوی بدوچی فرستادند که تا دبری در آنجا میبودند و در جنگها
 شرکت میکردند . لیکن چون کار جنگ بدرازی کشید و اینان نتوانستند از باغ و کشتزار
 خود دور باشند از پیراهه بقراملك باز گشتند و با تنهایی و دسترس نداشتن بدوچی همچنان
 با مشروطه خواهان دشمنی می نمودند .

در این میان پیش آمد هایی در همکاو ار که کوی دیگری در غرب شهر می باشد
 (کوی که مادر آنجا می نشستیم) رو میداد که باید آنها را هم باز نماییم ، و اگر ریشه
 داستان را بخواهیم باید از چند سال پیش آغاز کنیم . همکاو هزار و دوست خانه کمابیش
 دارد ، و از دیر زمان در این کوی کشاکش شیخی و مشرع در کار میبوده و چه بسا زد و خورد
 نیز رو میداده .

در چند سال پیشتر نیز يك کشاکش رخ داده بود که کینه آن از میان نرفته ، و
 این هنگام در پیش آمدها کار گر میافتاد . چگونگی آنکه حاجی محمود نامی که سر دسته
 شیخیان می بود خواهر زادگانی میداشت و یکی از آنان یوسف نام که جوان تناور و
 سفید روی می بود ، لوتیکری آغاز کرده بود . یکسروزی این یوسف دست بسوی
 زنی از مشرعان یازیده بود . مشرعان شوریدند و باز کشاکش بر پا گردید و چون خاندان
 ما از چند پشت در این کویها پیشوایی میداشت خواه و ناخواه پای پدر من و حاجی میر
 محسن آقا (از خویشان نزدیک پدرم) بمیان آمد و چون ثقة الاسلام از دسته شیخی هوا داری
 می نمود حاجی میرزا حسن نیز از این دسته هوا داری کرد . به محمدعلیمیرزا که آنسال
 را پتهران رفته بود تلگرافها فرستادند و پس از چند زمانی نتیجه آن شد که یوسف را

خريطة شهر تبریز بحال انقلاب

در ۲۷ شهریور ۱۳۰۲

LA CARTE DE TAURIS.
PENDANT LA REVOL-
UTION. 27 SEPTEMBRE.

(1903)



تبریز
فراه
کوه باغینا
اصفهان

علامه	شرح
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع تبریز
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع اصفهان
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع مشهد
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع قم
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع شیراز
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع کربلا
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع نجف
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع مدینه
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع مکه
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع یمن
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع اندلس
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع مغرب
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع شرق
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع جنوب
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع شمال
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع غرب
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع شرق
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع جنوب
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع شمال
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع غرب
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع شرق
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع جنوب
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع شمال
<input type="checkbox"/>	مسجد جامع غرب



بنارین قلعه اردبیل فرستادند که چندی در آنجا بود تاها گردیده باز گشت. در این میان عباس نامی از میان خود متشرعان که او نیز جوان تناور و بلند بالا ولی سیاه چهره می بود بلوتیکری پرداخته و چون او نیز روزی بزنی دست دراز کرد با همه خوبیها که مادرش دختر عموی پدرم میبود او را نیز از کوی بیرون کردند. در این زمان ستارخان از شهر گریزان و در بیرونهای ناهان میزیست. عباس و یوسف هر دو نزد او رفته شاگردش را پذیرفتند و او اینان را همراه گردانیده گریزان و ناهان از بیراهه روانه مشهد گردیدند تا پس از چندی باز گشتند. پس از بازگشت از این سفر بود که ستارخان از لوتیکری دست کشیده در شهر بخرید و فروش اسب پرداخت. همچنین یوسف و عباس هر دو پی کار رفتند. عباس بر سر دبه های یکی از بازرگانان توانگر میرفت و خانه و زندگی خوبی آراسته و رفنارش هم نیکو شده بود. در همین زمانهاست که او داستان سفر خودشان را بمن که نویسنده این کتابم باز گفته. اینها پیش از جنبش مشروطه میبود. سپس در زمان مشروطه در آن هنگام که ستارخان از باسمنج برگشته با دوچی جنگ آغاز کرد عباس در دبه میبود. ستارخان او را خواسته و چون دلبری و بیباکی او را می شناخت همسراه خود نکهداشت، یوسف نیز به نزد او آمد و شد میکرد. لیکن پس از یکماه یا بیشتر عباس به حکماوار آمده دیگر نزد ستارخان برنگشت. بکروز هم پیش حاجی میرمحسن آقا که پس از پدرم جانشین او میبود آمده چنین گفت: از ستارخان توپ و تفنگ و پول گرفته ما نیز در اینجا سنگر بسته و تفنگچی گرد آوریم، ولی چون کار را استوار کردیم دهن توپ را بسوی شهر برگردانیم. حاج میرمحسن آقا با آنکه هوا دار دولت می بود بان پیشنهاد خرسندی نداده گفت: مردم زیر پا لگد مال شوند. عباس چون نومید شد پس از چند روزی بقراملك رفته بدشمنان مشروطه پیوست. نیز کسان دیگری از حکماوار با آنجا رفتند. از اینسو یوسف رفتن آنان را بسود خود دانسته به سراسر کوی چیره گردید و دسته ای تفنگچی پدید آورد. چیزیکه هست عباس سروای او را نداشت و هر چند روز یکبار به تنهایی یا همراه یکی دو تن به حکماوار آمده و گردیده باز میگشت، و این چیزی بود که خشم یوسف را فزونتر و دشمنی میان قراملك و شهر را سخت تر میگردانید. باز یکروز عباس همراه یکسوار قره داغی به حکماوار آمده بیباکانه گردش میکرد که ناگهان در میدان به یوسف و دسته او بر خورد. اینان بیدرنگ مسجد را سنگر کردند، و عباس و آن قره داغی خود را به پشت درخت نارونی کشیدند که بیک چشم زدن از آنسو یکی از تفنگچیان یوسف و از اینسو یک عطار بیگناه گلوله خورده بخون غلطیدند. در این هنگام من در گوشه ای از میدان ایستاده و این جنگ و شلیک را تماشا میکردم و دیدم همینکه شلیک پایان یافت عباس و آن سواره آرام و آهسته راه خود را گرفته باز گشتند، و با این کاری که کرده بودند نگرینخته بلکه بخانه عباس رفته چند ساعتی درنگ کردند و یوسف چون اندازه دلبری و بیباکی او را میدانست تفنگچی بسرش نفرستاد.

بدینسان قراملك پناهگاهی برای دشمنان مشروطه گردیده، و جنگ باقر ملك چنانکه گفتیم زوزهای آخر سپاه نیز از سوی عین الدوله با آنجا فرستاده شده بود. چون پس از شکست سپاه ماکو دولتیان از جنگ کم امید گردیده این بار، بیش از همه به بستن راهها و جلوگیری از رسیدن خواربار بشهر می کردند، چنانکه عین الدوله و لشکر او راه هشترود و گرمرود و سراب، و سالار ارفع راه سرد رود و اسکو، و پسر شجاع نظام راه مرند و جلفا را گرفته از آمد و شد کاروانیان جلومی گرفتند، در چنین هنگامی قرا ملکبان نیز راه انزاب و آرونق را بسته خوار بار بشهر راه نمیدادند و رهگذران را لخت میکردند.



پ ۲۳۸

شادروان حاجی علی دوا فروش

(این پیکره پس از جنگ حکماوار برداشته شده که در آن جنگ شادروان حاجی علی زخمی شده بود)

ستارخان بارها پیام پندآمیز فرستاده بود ، و یکبار نیز کسانی از قراملك به شهر آمدند و گفتگو رفت و نتیجه ای نداد . ولی چون شکست سپاه ماکو پیش آمد ، و پس از آن شهریان بدلیبری افزودند ، و از آنسو دولتیان خاموش می بودند ، ستارخان بهتر دانست که با جنگ قراملك را از پیش بردارند .

این بود روز سه شنبه بیست و چهارم شهریور (۱۸ شعبان) هنگام پسین دسته هایی از مجاهدان ناگهان آهنگ آنجا کردند . قراملكیان دلبرانه ایستادگی نمودند و جنگ سختی در گرفت . باغها و کشتزارها که بدرازی نیم فرسخ کمابیش میانه شهر و آن آبادی نهاده پر از آتش گردیده از هر سو گلوله آمد و شد میگرد . هنگام غروب جنگ فرونشسته مجاهدان باز گردیدند .

فردا بیست و پنجم شهریور (۱۹ شعبان) از نیمروز دوباره مجاهدان رو بقراملك آوردند . سر کرده این جنگها حسین خان ، و چهارصد و پانصد تن از مجاهدان با او میبودند . بار دیگر جنگ سختی آغاز شده مجاهدان به جوی گودی که آب آبی را بقراملك میرساند و این هنگام خشک میبود در آمده به پیشرفت پرداختند . از آنسوی قراملكیان بیباکانه بجلو گیری برخاستند . گلوله بغراوانی میریخت و غرش توپ پیایی شنیده میشد . پیداست که بزنان و بچگان روز سختی میبود ؛ قراملكیان بیش از اندازه دلیری مینمودند ولی مجاهدان بیباکانه پیش رفتند تا خود را بنزدیک آبادی رسانیدند ، و چون روز باخرمی رسید حسین خان دسته هایی را پنهانسانی گزارده باز گشت .

امروز از عباس دلیرهای شکفتی رخداد . قراملكیان داستانهایی از او می گفتند . امروز او بامدادان سواراسب شده از بیراهه آهنگ باسمنج می گتد که از عین الدوله توپ و سپاه بخواهد ، ولی در نیمه راه آواز شلیک توپ را شنیده باز می گردد ، و هنگامی میرسد که مجاهدان خود را بخرمنگاه قراملك رسانیده بودند و او بیدرتنگه بکار پرداخته خود را به پشت دیواری میرساند ، و از آنجا یکتنه به تیراندازی می پردازد و جلو مجاهدان را می گیرد .

روز پنجشنبه باز مجاهدان بجنگ قراملك شتافتند . ولی چون کسانی از آنجا برای گفتگو نزد ستارخان آمده بودند ، و از آنسوی از یکساعت به نیمروز در خود شهر جنگ و تاخت آغاز شد اینست جنگ قراملك را تا انجام گزارده باز گشتند .

در این سه روزه جنگ با قراملك چون بیشتر مجاهدان از حکماوار میکذشتند من پتماشا می ایستادم ، و از اینکه آنانرا میدیدم دلیر و مردانه دسته دسته آمده میکذشتند گاهی شاد می شدم که از ایران از میان بازاریان و برزگران چنین مردان شیردلی برمیخیزد و گاهی غمگین میکردیدم که این شیر دلها در راه برادر کشی بکار میرود . بیاد میدارم روز دوم بر سر کوچه ایستاده بودم حسینخان با دسته ای پیاده رسید از رخسار مردانه آن جوان و از سنگینی و استواری او شادمان گردیدم و افسوس که همان یکبار بود که او را

دیدم . حسین خان پیش از نه فشنگ در کمر بند خود نمیداشت ، یکی از یارانش گفت : « خان ! بآنه فشنگ بچنگ میروی ؟ » پاسخ داد : « مگر من پیش از نه تن خواهم گشت ! » پشت سرایشان اسد آقا سواراسب سفید فشنگی می آمد . نامش را شنیده و خودش را ندیده بودم . در شگفت شدم که جوانی با این سال کم دارای آن آوازه گردیده .

در این جنگها بود که شاطر محمد حسین برادر مهدی محمد صادق که بدلیبری شناخته شده و از سر دستگان بشمار میرفت کشته گردید .

باری چنانکه گفتیم روز پنجشنبه نزدیک نیمروز ناگهان دولتیان از سر خیابان و از بازار و از منازله های مجیدالملک و از چند راهی که بامبرخیز می رفت پیش آمده غوغای سختی بر پا کردند . نیز توپها را از دامنه کوه سرخاب بغرش آورده آتش بر سر شهر بارانیدند . یک تاخت ناگهانی و پس بیمناسکی بود شاید می پنداشتند مجاهدان در سوی قراملك سرگرمند و در شهرچندان نیرویی نیست و میخواستند مکر کاری پیش برند ، یا خواستشان این بود که مجاهدان را بیازگشت از جلو قراملك وادارند . هرچه بود سخت بیباکانه می کوشیدند . ستارخان و باقرخان ایستادگی نموده و جلو تاخت را گرفتند . از اینسوهم توپها غریبند گرفت . تا غروب جنگ بر پا بود و آنزمان فرو نشست . از مجاهدان چند تن کشته شده و چند تن زخم برداشتند . از دولتیان بیشتر از اینان کشته و زخمی شدند .

روزهای آدینه و شنبه جنگی برنخواست . شب یکشنبه جنگهایی

بخاک سپردن سختی در سوی خیابان میرفت . درباری اردبیلی می نویسد : « از

مسیو چلیتو صدای توپ و تفنگ تا صبح نتوانستیم بخوابیم . محشر غریبی راه

انداخته بودند . تا دمیده صبح صدای تفنگ می آمد . » مینویسد :

« راه باغمیشه را مجاهدان سد نموده تردد احدی ممکن نیست . جمعی از اهل شهر بیباغ

آمده اند . شاهراده ، جواد خان حاجی خواجه لو را بیباغمیشه مأمور فرمود هر طور است

راه مترددین باز و مسوانج را از پیش بردارد . در این روزها گفتگو از بازگشت سپاه

ماکو می رفت ، که اقبال السلطنه با دستور محمد علی میرزا دوباره نیرو بآنها افزوده و باز

گردانیده ، و آنها همچنان دپهها را آتش میزنند و پیش می آیند . نیز در این روزها نان

کمباب گردیده بخاندانهای سخت میکذشت .

روز دوشنبه سیام شهریور (۲۴ شعبان) داستانهایی در کار دادن می بود . از

یکسو در سوی پل سنگی سواران (همان سواران حاجی خواجه لو گویا) پیش آمد با

خیابانیا جنگی میرفت که سه ساعت کمابیش برپا میبود ، تا سواران نومید شده باز گشتند ،

و از دو سو کسان بسیار کشته شدند .

از یکسو امروز عین الدوله بشهر التمامتوم چهل و هشت ساعت فرستاده و کسانی را

نیز بیباغ خواسته بود که با زبان پندهایی دهد ، که داستان آنها خواهیم نوشت .

در آنمیان در یکسوی شهر يك نمايش باشکوه بيمانندی ميرفت و مشروطه خواهان کشته یکی از گرجیان را با پاس و پذیرایی که تا امروز ماندهش دیده نشده بود بگورستان می بردند . این یکی از داستانای شنیدنیست که مشروطه خواهان تبریز ، در میان آنهمه گرفتاریها خود را نیاخته هر کاری را که می بایست و می شایست با انجام می رسانیدند .

چنانکه گفتیم مسیو چلبتو که یکی از سردستانان گرجیان و از بمب اندازان ایشان می بود ، روز آدینه نوزدهم شهریور ، در گرمای جنگ با يك بمبی که بدیوار خورد و ترکیب سخت زخمی گردید و در بیمارستان میخوابید تا دیروز یکشنبه بدرود زندگی گفت . آزادبخوان از مرگ آنمیهمان ارجمند اندوهناک شدند و از دست دادن چنان یابوری ، فسوس خوردند ، و امروز که جنازه او را بخاک خواستندی سپرد بیک نمايش باشکوهی برخاستند . بدینسان که مردم درارمنستان و لیلواکه سر راه می بود گرد آمدند چندانکه کوچه ها همه پر گردید . در پشت بامها هم زنان و فرزندان با بوهی گرد آمدند . نیز یکدسته از مجاهدان که توانسته بودند بسنگر نروند در سر راه از اینسو و آنسو بهره ایستادند .

از آنسوی چون جنازه را از بیمارستان بیرون آوردند نخست بپرق سه رنگ ایران را بجلو انداخته در پشت سر آن هزارتن از مجاهدان - هر چهار تن در يك رده - تفنگها را سرازیر گردانیده ، با يك دسته موزیک روانه شدند ، پس از ایشان جوانان ارمنی با طاقنماهایی از گل بدستهایشان سرود خوانان راه افتادند ، و پس از آنان دسته های انبوهی از مسلمان و مسیحی جنازه را دنبال میکردند . در سر راه در چند جا گفتارهایی بترکی و ارمنی خوانده شد و بیکره ها برداشته گردید ، و با این شکوه و پذیرایی او را تا بگورستان رسانیدند و بزیر خاک سپاردند .

در روزنامه « ناله ملت » مینویسد : « الحق و الانصاف که آذربایجان نه بلکه ایران تا بوده جنازه احدی را از بزرگان و اشراف و رجال مملکت بدین وضع و ترتیب و عزت و اجلال حمل ننموده و در حق هیچیک از شهدای حریت این احترام فوق العاده را مرعی نداشته اند ... »

شب سه شنبه دو ساعت از شب گذشته بیکبار از همه سنگرهای دولتیان از سرخیابان گرفته تا امیر خیز شلیک و جنگ آغاز گردید و تا نزدیک بامداد همچنان سراسر شهر پر از غوغا بود . درباری اردبیلی می نویسد : جواد خان حاجی خواجه لوکه از سوی عین الدوله برای باز کردن راه بساغمیشه فرستاده شده بود امشب از سختی کار جنگ در شهر ماندن نتوانسته با سواران خود گریخته بلشکرگاه آمد و مایه بیم و ترس دیگران گردید .

روز سه شنبه هنوز آفتاب در نیامده در بیرون پل آجی جنگ آغاز گردید . در این



پ ۲۳۹

این بیکره نشان میدهد یفرم خان و کری خان با دو تن دیگر از سردستانان فدائیان ارمنی

چند روزه که آوازه بازگشت سپاه ماکو افتاده هر روزه آگاهی تازه‌ای میرسید ستارخان دسته‌ای را از سواران به آنا خاتون میفرستد که اگر سپاه ماکو بانجا رسید آگاه شوند و جلوگیری کنند و این سواران در پیرامون آنا خاتون میبودند که پیش از آمدن آفتاب چهارصد تن کما بیش سواره را می‌بینند رو بانجا می‌آیند . اینست بجنگ بر می‌خیزند . از آنسوی رحیمخان و شجاع نظام با دسته‌هایی از سواره از دوچی بیاری سواران دولتی میرسند . از اینسونیز مجاهدان سرپل بیاری سواران آزادی مشتاقند . تا پس از ظهر جنگ سختی در میان می‌بود و از سنگر امیر خیز توپهایی نیز انداخته شد .

چنانکه گفتیم محمد علی میرزا بین الدوله فشار می‌آورد که شهر را التما توم عین الدوله بگیرد و پرخاشها میکرد . پیاپی تلگرافها ازو میرسید . از سوی دیگر ملایان اسلامیه نشین که بخون مردم شهر تشنه میبودند ، پیاپی پیام داده از عین الدوله گرفتن شهر را میخواستند . عین الدوله از زوزیکه آمد آنچه توانسته کرده و آنچه زور میداشت بکار برده بود . ولی ملایان که از جنگ و چگونگی آن نا آگاه می‌بودند و محمد علی میرزا که از آن دور به پیشامدها نگاهی نمی‌کرد چنین میدانستند که عین الدوله هنوز همه توانایی خود را بکار نبرده ، و با تبریزیان نرمرویی نموده است و این بود آن فشار را می‌آوردند . هر چه بود عین الدوله خود را ناچار دید که یکبار دیگر زور آزمایی کنند و بسا شهر بجنگد ، بسویژه که سپاه ماکو نیز بازگشته شهر نزدیک شده بود .

لیکن بهتر دید که این کار خود را برویه دیگری اندازد و بمردم شهر التما تومی فرستاده چنین وانماید که تاکنون دست نگه داشته و آنچه تواند نکرده است . ولی اگر شهریان شیمانی ننمایند و گردن بفرمان او نگزارند آنچه تواند خواهد کرد ، و این بود چنانکه گفتیم روز دو شنبه سیام شهریور (۲۴ شعبان) آگاهی نامه‌ای نویسانیده در درسی وشش نسخه بکسانی در شهر فرستاد ، در این زمینه که در آن یکماه او هر چه خواسته است « رأفت ملوکانه » را بمردم تبریز برساند و آنان را با زبان پند براه آورد نتیجه نداده و مردم دست از نا فرمانی نکشیده و با سپاهیان دولت بجنگ دلیری نموده‌اند ، و اینست دولت ناچار شده تبریزیان را بگردن کشی شناسد و بانان گوشمال دهد و اینست او آگاهی میفرستد که اگر از سر دسته فردا که روز سه شنبه بیست و پنجم شعبانست تا چهل و هشت ساعت تفنگ و فشنگ را به کنار نهادند و اراک دولتی را سپردند کار خوبی کرده‌اند ، و گرنه لشکرهای دولتی پشهر در آمده آنچه می‌باید در باره گسردنکشان خواهند کرد . کسانی که بی یکسو هستند و بالای خانه های خود بیرق سفید افرارند ، و یا در باغ شمال و یا در مسجدها گرد آیند که لشکریان ایشان را شناخته گزند نرسانند ، و هر کسی که بسا تفنگ و افزار جنگ در برابر لشکریان ایستادگی نماید هرگز آمرزیده نشده کشته خواهد گردید .



پ ۲۴۰

شادروان بخشعلی خان یکانی با چند تن از پیروان خود (این پیکره هم گویا در زمان های دیرتر برداشته شده)

گزارده بسفارت خانه های خود در تهران تلگراف کردند و از دولت برای خودشان و بستگان ایمنی طلبیدند . از آنسوی چون انجمن ایالتی تلگراف پایین را باستانبول فرستاد :

« دولت قتل عموم ملت را از بیست و پنجم ماه چهل و هشت ساعت اعلان داده ملت ، حاضر مقابله ،
« انجمن ایالتی ،

از جمله « قتل عموم ملت ، ایرانیان استانبول بترس افتاده سراسیمه شدند و انجمن سعادت تلگرافها بنجف و دیگر جاها فرستاد و در همه جا ایرانیان را بیمناک گردانید . از اینسوی در خود تبریز بدخواهان آزادی که در همه کویها میبودند بتکان آمدند ، که برخی التما توم را دستاویز ساخته چیزهایی از خود افزوده مردم را بترس می انداختند . و برخی نیز ترسیده نمیدانستند چه کنند . در حکما و ارخانواده ما که بدخواه مشروطه می بودند بتکان آمدند و بر آن شدند که زنان و بچگان خود را بقراملك فرستند که روز در آمدن سواران بشهر در خانه های خود نباشند ، و چون کسی از مردان بزرگ ، از ترس مجاهدان نمی یارست از شهر بیرون رود و از دولتیان در آنسوی می ترسید ، مرا که آنروز هفده ساله می بودم ناچار گردانیدند که آن زنان را که بیش از شصت و هفتاد تن می بودند ، با بچگان شان بقراملك رسانم ، و من نیز آنان را از میان باغها راه نموده بقراملك رسانیدم . در آنجا نیز سر دستگان پاس داشتند و مهربانی نمودند . ولی مردم عامی بد زبانهای بسیار کردند . از يك كوپه ای که می گذاشتیم يك زنی گفت : « چرا علیا ولی الله نگفتید که این گونه گرفتار شوید ؟! » ، دیگری گفت « اینها همگی با بیند ، دوشب در آنجا در خانه خویشان خود ماندیم و در این دو روز بود که من داستان جنگهای قراملك و دلبریهای شگفت آور عباس و دیگران را شنیدم . عباس بنام خویشاوندی بدیدم آمد . پس از دو روز چون از التما توم نتیجه ای نشد بار دیگر باز گشتیم .

باری از شهر پاسخ پایین را نوشته بباغ صاحب دیوان فرستادند :

« حضور بندگان حضرت مستطاب اشرف والا شاهزاده عین الدوله دامت شوکت ،
« اعلام بانظام نواب مستطاب اشرف والا که منشور قتل و قتل و قتل اعدام مسلمین اهالی ،
« دارالسلطنه تبریز بود عز وصول یافت میفرمایید هر چه خواستم شما ها را با انواع ،
« پند و اندرز از طریق عصیان باز داشته برآفت و مرحمت ملوکانه امیدوار و متقاعد نمایم ،
« نشد و شما با کمال تمرد دولت را مجبور کردید بنظر مخالفت شما نگرسته قلع و مع ،
« شما را مستلزم سلامت حال و استقبال خود بدانند ملت هم با کمال توقیر و احترام عرض ،
« میکنند که مناظر قراء و قصبات منهبه و وضحه زن های مسلمانان دیگر طاقت این را ،
« در ماها نگذاشته که زیر بار تحمل این رأفت های شایان پادشاهی برویم ما هم هر قدر ،
« خواستیم به تامل و تانی فریاد مظلومانه خود را به گوش وجدان حضرت والا رسانیده ،
« ایشان را در باره استیفای حقوق ملی نایل یک سعادت ابدی نمائیم میسر نشد بنا بر این ،

« در مقابل اظهارات حضرت والا جز تکرار این فرمایش حضرت فخر المجاهدین ،
« سیدالشهداء علیه افضل الثناء جوابی نداریم :

« اذکانت الا بدان للموت انشأت فقتل امره الله بالسيف اجمل ، (۱)

« از این قبیل التما تومها گوش ملت پر شده دیگر حالت پذیرایی این تهدیدات ،
« را ندارند منتظر اقدامات فعلی هستیم :

« آنکه در بحر قلزم است غریق چه تفاوت کند ز بارانش ،

« والسلام علی من اتبع الهدی ،

آنچه باید در اینجا باز نمود آنست که در این زمانها در میان آزاد بخوانان بستارخان و باقرخان ارج بسیار می گزاردند ، و در باره ستارخان پیاپی خوابها دیده میان مردم می پراکنده ، و در زبان مردم و در نوشته ها ستارخان را « سردار » یا « سردار اعظم » و باقر خان را « سالار » یا « سالار اجل » یاد میکردند . بویژه پس از داستان شکست سپاه ماکو که توده مردم ستار خان را با دیده دیگری میدیدند و کسانی او را انگیزه شده از سوی خدا می پنداشتند و خوابها در این باره میدیدند و نام او را با پاس بسیار به زبان میراندند ، اینست ما نیز از این پس این دو تن را با نام سردار و سالار خواهیم خواند . اگر چه نامهای « سردار ملی » و « سالار ملی » که انجمن بایشان داد پس از پیش آمد دوجی و یکماهه . تر از این تاریخ بود ولی بهترین نامها آنست که توده بنام خوشنودی و سپاسگزاری ؛ - بدهد . ما نیز پیروی از توده را بهتر می شماریم تا پیروی از انجمن را .

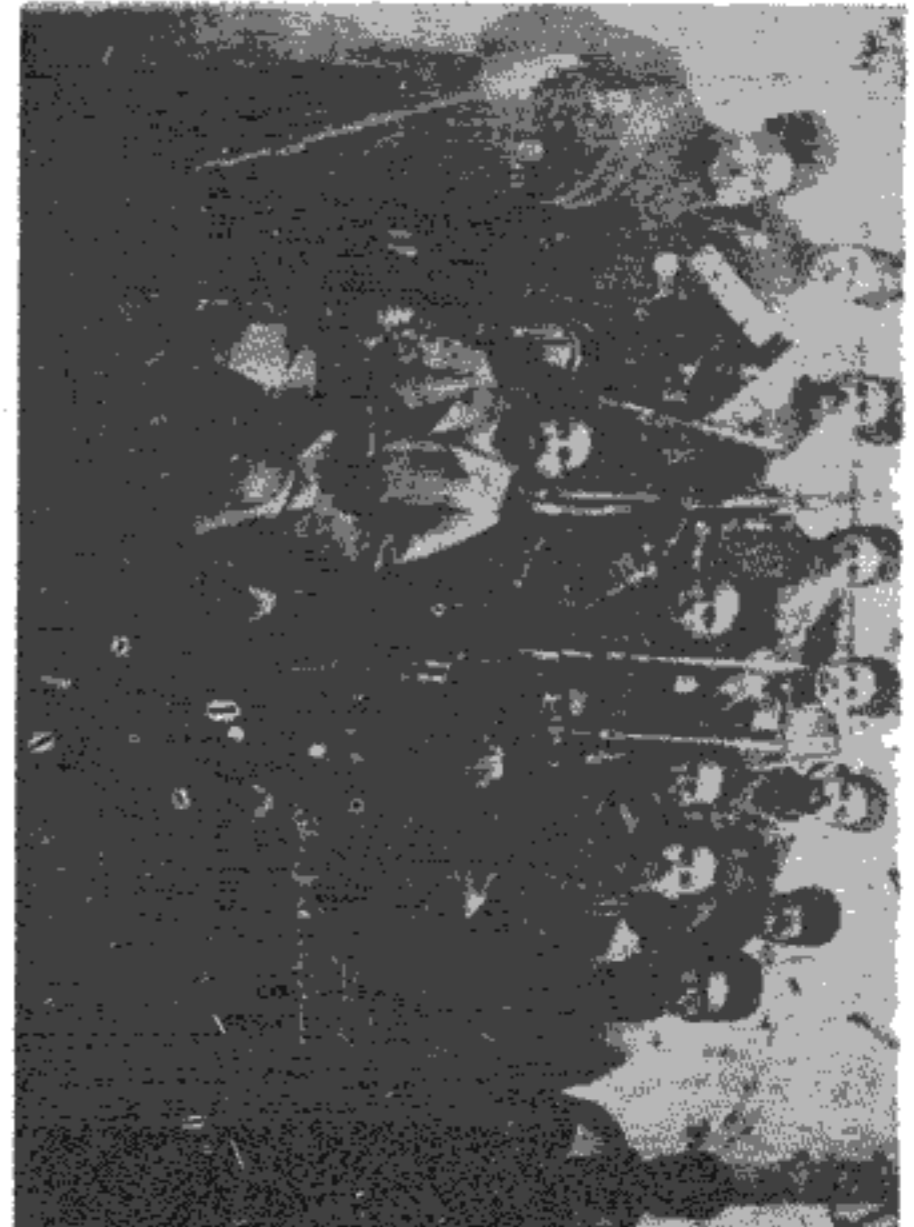
مشروطه خواهان چون آن پاسخ را فرستادند چشم براه جنبش چشم براه التما توم دولتیان نشستند .

شب چهارشنبه یکم مهر (۲۴ شعبان) با همه مهلتی که عین الدوله داده بود از همه سنگرها جنگ برپا و تا نزدیکی بامداد آواز شلیک بلند می بود . این جنگهای شبانه هتایش دیگری در شهریان میداشت ، و در آن آرامش شب آواز تفنگها دیگر گونه شنیده میشد . چنانکه گفته ایم در این شبها دو ساعت از شام گذشته از بیشتر خانه ها آواز اذان بر میخاست و بسا رو میداد که آواز اذان با شلیک تفنگ بهم در آهسته غوغای شگفتی برپا میکرد .

روز چهارشنبه در شهر شور دیگری برپا و مردم همه گفتگوی فردا را می داشتند که جنگ آغاز خواهد شد و بآبادگی میکوشیدند . از آنسوی در بیرون شهر دولتیان بیچاره نشسته سپاه جا بجا میکردند . از آنجمله دسته هایی را از قزاق و سوار از لشکر - گاه شاطرا نلو بدوچی میفرستادند . نیز چون سالار ارفع بایستی بادسته های خود از قراملك بناخت پردازد ، عین الدوله سوارانی را از راه جنوب شهر پیش او می فرستاد . چون از شهر آن سواران دیده میشدند از سنگر مارالان توپی بسوی ایشان انداختند . نیز امروز (۱) تنها که برای مرگ آفریده شده چه خوشتر که آدمی در راه خدا پاشمشیر کشته شود .

سپاه ماکو از صوفیان بسر خاسته روانه شهر گردیدند ، و در آناخاتون که جسا برای ایشان آماده شده بود فرود آمده بسنگر بندی پرداختند . از سنگر امیر خیزدو تیرتوپ بسوی ایشان انداختند . بگفته بلوای تبریز با زبان گلوله پیام خوش آمدیده فرستادند . درباری اردبیلی مینویسد : امروز بار دیگر تلگراف از محمدعلیمیرزا رسید که باید کارشهر دو روزه پایان پذیرد :

شب پنجشنبه غوغای بیمانندی بود و تاسفیده بامداد گلوله بر سر سنگر هامیبارید . امشب کمتر کسی خواب بچشمش رفت . روز پنجشنبه که سردسته مهلت سپری می شد از دولتبان



تکائی دیده نشد . سردار و سالار دستور دادند برای یادآوری چند تیر توپ از سنگرهای شهر بلشگر گاه شاطرانلو و آنا خاتون ودوچی انداختند ، و چون پاسخی از آنسو نرسید اینان نیز خاموش شدند . گویا عین الدوله چشم براه لشکریایی میبود که بایستی امروز برسند . از جمله دسته های انبوهی از سپاه ماکو امروز رسیدند . از اینسو در شهر شور بیشتر از دیروز برپا شده دسته دسته مردم از کویها بانجمن آمده جانبازی از خود نشان میدادند و پاره ای از ایشان کفن بگردن انداخته بودند . واعظان بگفتار پرداخته مردم را بآرامی خواندند .

شب آدینه سوم مهر (۲۷ شعبان) همچنان شلیک شنیده میشد ولی منجاهدان کمتر پاسخ میدادند . گاهی نیز غرش توپ یا بومب بگوش میرسید .

روز آدینه روز بس پرشور و بیمناکی بود . بهنگامی که آفتاب تازه دمیده سراز کوهسار بیرون میآورد و هنوز بیشتر مردم پس از بیداری دیشب آرامش هنگام بامداد را فرصت جسته در خواب میبودند ، که ناگهان غرش نخستین تیر از دهانه توپ دوچی آرامش و خاموشی را بهم زده آوایش در سراسر شهر پیچیده پیاپی آن تیر دوم و تیر سوم غرش خود را بگوشها رسانید : اندکی نکشید که توپهای دشت شاطرانلو بکار پرداخته گلوله های پیاپی بر سر مالاران و خیابان بارانید . نیز از سپاه ماکو توپها بفرش برخاست .

هر کسی دانست داستان چیست : بمباردمائی که دیروز بایستی آغاز گردد امروز آغاز گردیده . چهارده توپ از سه جایگاه (دشت شاطرانلو ، دامنه کوه سرخاب ، آنور پل آجی) گلوله میباراند . از اینسوی توپهای شهر نیز از چند جا پاسخ پرداختند . امروز دیگر جنگ رسمیت . جنگی است که دولت آگاهی آنرا از پیش پراکنده . سرکردگان که این زمان شاید بیش ازسی تن از ایشان در پیرامون تبریز فراهم میبودند . امروز داد دولتخواهی خواهند داد . چهار ساعت کما بیش تنها گلوله باران توپ در کار بود . ولی در دو ساعت بظهر آواز شیپور ازدوچی آگاهی پیشرفت را داد ، و ناگهان از سراسر سنگرها از سر خیابان گرفته تا پل آجی جنگ و شلیک آغاز شده هنگامه ای برپا گردید که کسی که ندیده با گفتن نخواهد دریافت . شجاع نظام که همیشه در این جنگها پشاهتنگ می شد با پانصد تن سواره و سرباز از مرندی و شاهسون با طبل و شیپور بسنگرهای بازار که بیش از چهل و پنجاه تن پاسبان نمیداشت تاخته از هر سوی آتش بارانیدند . نیز دسته ای قزاق از پشت بام بازار به پیش آمدن پرداختند . از آنسوی از منازعه های مجیدالملک و عالی قاپو و سوی پل سنگی و چندراه دیگر به خیابان و نوبرتاخت آوردند . در همان هنگام لشکر های دشت شاطرانلو از سراسر مالاران و از بالای خیابان فشار سختی میآوردند . از اینسو امیر - خیز که بیش از همه بایستی بدانجا پردازند و از میان بردارند از دو سوتاخته های بسیار بیمناکی بانجا میشد ؛ یکی از سوی پل آجی که سپاهیان ماکو همچون سپل راهی گردیده رو

بسوی پل آجی پیش میآمدند . دیگری از سوی دوچی که باز از چند راه ، از جلو و از چپ و از راست بفشار پرداخته و دیوارها را شکافته تا نزدیکی انجمن حقیقت پیش آمده بودند ، و آنچه زور میداشتند بکار میبردند . در بلوای تبریز می نگارد : امروز خود در حیمخان تفنگ برداشته بجنگ برخاسته بود و با سواران خود از راه دوازده دوچی تاخت آورده و تویی را در گورستان سید ابراهیم نهاده بسنگرهای مجاهدان می بست . چنانکه هفده توپ بر سنگرهای دروازه استانبول زد و مجاهدان و یجویه و کوردلو که در این سنگرها می بودند خود را نباخته از جا در نرفتند . يك گلوله توپ بسنگر برخورد و آن را از هم پراکند و خود آن ترکیده حاجی آقا جوان دلیر کوردلو را از هم پراکید ، چنانکه خون آن جوان و پاره های گلوله و سنگهای سنگر را با هم در یکجا بسروروی مشهدی حسین و مشهدی سیف الله کوردلو زد . ولی ایشان پروا نکرده از کار خود باز نماندند . نیز می نویسد : در سوی کوچه اهرانچی (شمال انجمن حقیقت) مجاهدان که در سنگر پیش سرگرم تیراندازی می بودند و آنجا بالاخانه ای میبود گلوله توپ يك ور آنرا برداشته محمد جعفر نام مجاهد را با خود برد . دیگر مجاهدان ایستادگی نتوانسته بگری میب - اندازی که همراه می بود گفتند بمب بیاندازد ، و گرجی که زبان نمیفهمید خواست ایشان دریافت . مجاهدان جای ایستادن ندیده بسنگر دیگر پس کشیدند . ولی سواران گرجی را زده جنازه او را باسلامیه بردند . سردار دستور داد دوباره بمب انداز و تفنگچی بان رزمگاه خونین در آمده با هر کوشش میبود سواران را از آن کوچه و خانه بیرون کردند . در این هنگام گلوله پهای محمد خان برادر زاده سردار خورد و آن جوان دلیر از با افتاد احمد نام مجاهد او را برداشته تا انجمن حقیقت رسانید .

در گرما گرم این کشاکشها سالار ارفع با دسته های خود از سواره و سرباز همراه تفنگداران قراملك و اسکوازراه حکماوار و آخنی (اخنخو) پیش آمدند ، و چون در حکماوار جز در چند جا سنگر بسته نشده و جز مجاهدان کمی در اینجا نمی بودند کسی جلو گیری نکرد ، و آنان خود را بدرون کوی رسانده به پیشرفت پرداختند . قراملكیان و تفنگداران خود حکماوار (که به دولتیان پیوسته بودند) و لوطیان اسکو پیشرو میبودند و شلیک کنان پیش میآمدند ، پشت سر آنان دسته های دیگر می رسیدند ، و بهر کسوجه که دست می یافتند تاراج میکردند و بیباکانه پیش میرفتند و چنین میخواستند اگر سپاه ماکو بشهر در آمد اینان خود را بانان رسانند .

این خود نشدنیست که ما بخواهیم حال شهر را در امروز چنانکه بوده بستاییم سی هزار تن از یکسو پانزده هزار تن از سوی دیگر بجنگ پرداخته گلوله برسریکدیگر می بارانند ، و گاهی که آتش باران تندی می گیرد دست کم در هر دقیقه چهل هزار تفنگ تپی میشود و غرش های توپ و آوای نارنجك نیز در آنها در میآمیزد . مردم دسته دسته در تکان و جنبشند و بهمدیگر که میرسند چگونگی جنگ را می پرسند . مجاهدان گروه ،

گروه از اینسو بانسو میشتابند . چه بسا زخمی یا کشته که بدیده بر میخورد . چه بسا ناله ها و گریه ها که شنیده میشود . چهره ها برافروخته و چشمها از اینسو و آنسو در جستجو است . کسی نمیداند از پس آن کشاکش چه نمایان گردد . اگر چه ترس باندازه روز بیستم شهریور نیست ولی جنگ با دامنه تر و پا فشاری دولتیان بیشتر و فریاد و غوغا بلند تر است .

بدینسان جنگ و خونریزی پیش می رفت ، و چون تاخت را دولتیان نافیروزی دولتیان کرده بودند ، در آغاز روز فیروزی در سوی ایشان می بود ، و در بیشتر جاها پیشرفتهایی کرده ، و هر یکی از سردستانان مزده



ب ۲۴۲

عین الدوله با ارفع الدوله

فیروزی خود را بعین الدوله یا بسپهدار میفرستاد . ولی کم کم مجاهدان در هر کجا بآنان چیرگی نموده بازگشت دادند و هنگامیکه روز از نیمه میگذشت نشانه‌های فیروزی در سوی مجاهدان نمایان گردیدن آغازید .

نخستین مژده از رزمگاه بازار نیمساعت پس از نیمروز رسید حسینخان بامجاهدان دولتیان را شکسته و باز پس رانده اند ، و شیپورهایی که می نواختند بنشانی فیروزی از دشمنان گرفته اند . سپس مژده از چیرگی خیابانیان رسید که دشمن را از هر سو باز پس رانده اند .

سردار و همراهان او نیز در امیرخیز با همه انبوهی که دشمن میداشت و آن پافشاریها که مینمود ، در سایه دلیری و ایستادگی همه را پس نشانند . سپاه ماکو با آن دلیری که می جنگیدند و با آن گلوله باران سخت که می نمودند و با همه پیشرفتی که یافتند خود را بشهر نتوانستند رسانید . از سوی مغازه های مجدالملک که سواران مرند و بورتچی و سربازان قزوین بسنکرها نوبرتاخته بودند در گرمای گرم جنگ بمب بسوی آنان انداخته شده هفت تن بظاک افتاد و دیگران باز گردیده روبروافتند . چهارتن از کشتگان ایشان که بازمانده بود حاجی خان پسر علی مسیو (سرکرده مجاهدان نوبر) داد شسته و کفن کرده بظاک سپردند .

اما در حکماوار که قرا ملکبان و دسته های سالار ارفع تادرون کوی پیش آمده بودند ، در نزدیکی میدان بزرگ از سنکر گلوله‌ای به عبوضعلی اسکویی که یکی از لوتیان بنام آذربایجان و در اینجنگ از پیش جنگان می بود رسیده او را سخت زخمی کرد و او را چون باز گردانیدند دیگران هم بازگشتند (۱) و چون از شهر نیز آگاهی از پیشرفت دولتیان نمی رسید اینان ایستادن نتوانسته هنگام پسین بقراملک باز گردیدند .

اینست داستان یکروز دیگر از روزهای بیمناک تبریز . اینست نتیجه التماس عین الدوله بنوشته بلوای تبریز امروز سی تن کما بیش از مجاهدان کشته شده و بهمان اندازه‌ها زخمی گردیدند . ولی از دولتیان سیصد تن کما بیش نابود شدند . امروز پانصد و چهل توپ کما بیش انداخته گردید .

در استان بول و فقاز و عتبات و پاریس و لندن که ایرانیان و ایران دوستان نگران می بودند انجمن ایالتی بدستگیری انجمن سعادت بهمه جا مژده فیروزی تلگراف کرد . از آنسوی در تهران که امیدها باین جنگ بسته و محمد علی میرزا چشم بسراه تلگرافهای مژده آمیز میبود نمیدانم عین الدوله چه آگاهی فرستاد و چه بهانه‌ای پیش کشید . دو تلگرافی که در همین روزها از تهران بر حسینخان فرستاده شده و ما آنها را در دست میداریم

(۱) چنانکه نوشتیم اینان در حکماوار بتاراج میپرداختند ، و تاراجگران تا نزدیکی خانه ما رسیده و در خانه ما را می زدند و می شکستند که گلوله خوردن عبوضعلی رخداد و تفنگچیان تاراجگران باز گردیدند ، و خانه ما از تاراج ایمن ماند ،

از آنها پیداست که در باغشاه امید بی اندازه بامروز بسته و آنرا آخرین روز ایستادگی تبریز بشمار می آورده اند . سپس هم سرکردگان با همه شکستی که یافتند و کاری از پیش نبردند جان فشانیهای خود را بتهران آگاهی داده و چشم براه پاداش بوده اند . اگر هم دیگران این کار را نکرده اند رحیمخان کرده . آن تلگرافها را در اینجا می آوریم . یکی از آنها در این باره است که چون پیش از رسیدن عین الدوله به تبریز دولتیان فشنگ کم داشتند گویا رحیمخان از کیسه خود فشنگ خریده و بسواران داده بوده و این زمان تلگراف کرده از تهران پول آنها را می طلبیده ، نیز پاداش های دیگر میخواست . در پاسخ آن حاجب الدوله که در دربار هوادار رحیمخان بشمار میرفت شب بیست و هشتم شعبان (شب پیش از جنگ) تلگراف پایین را فرستاده و چنین پیداست که همان شب میانه باغ شاه و سرکردگان گفتگوی تلگرافی فراوان در کار بوده :

« از باغ - جزو حضوری - خدمت جناب اجل آقای سردار نصرت دام اقباله . الان ،
 « که سه ساعت از شب رفته است تلگراف شما را پیش جناب اجل آقای سپهسالار اعظم ،
 « دام اقباله ملاحظه کردم الحق عجب موقع این شکایت است عجب موقع خدمتگذاری حالا ،
 « چه این توقعات است اگر قیمت فشنگ شما عیب کرد یا اگر مورد مرحمت نشدید تمام دارایی ،
 « من در تبریز و طهران مال شما بخدا در این موقع ابدآجای اینگونه اظهارات نیست تمام ،
 « سوار و قشون ایران در این موقع جان بکف ایستاده شما این قسم تلگراف می کنید ،
 « تعجب است و حالا صریح بشما مینویسم دولت از دادن فوج و سوار و قیمت فشنگ و غیره ،
 « بهیچوجه از شما مضایقه نخواهد کرد . از روی غیرت و حمیت خدمت میکنید و اسم ،
 « خودتان را در میان تمام سرداران ایران بلند میکنید از مال نترسید که من ضامن ،
 « شما . شما تا بحال همه نوع خسارات مالی و جانی تحمیل شده‌اید در این مورد که آخر ،
 « کار است از این عنوانات شما می ترسم عذر بهانه بدست نیفند و شمارا سبب قرار ندهند ،
 « در پیشرفت کار کوتاهی نشود زحمات شما در این مدت هدر نرود و بنده هیچ صلاح نمیدانم در ،
 « اقدامات فردا کوتاهی از طرف شخص شما بشود قهرمان حاجب الدوله ،

تلگراف دیگر در این باره است که گویا پس از جنگ رحیمخان جانفشانیهای خود را بتهران آگاهی داده امیر بهادر در پاسخ آن شب یکم رمضان (پنجم مهر) تلگراف پایین را می فرستد :

« جناب جلالتما ب سردار نصرت دام مجده تلگراف شمارا خوانده خدای متعال ،
 « میداند که از محاسن خدمات و بروز رشادت و غیرت شما چقدر مسرور شدم در حقیقت ،
 « تمام چاکران و خانه زادان دولت باید مراسم جان نثاری و مردانگی از شما تعلیم بگیرند ،
 « که بهیچوجه فرو گذاری نکرده‌اید انشاء الله بقدری مراحم کامل ملوکانه ارواحنا فداه ،
 « شامل احوال شما خواهد شد که مافوق بر آن منصور نباشد سپهسالار اعظم ،

« روزه بگیرد اینکه گاهی بار دو می‌روند مضر نیست باید روزه بگیرد و نماز را تمام کند ،
« والسلام (مهر حاجی میرزا حسن) »

از اینجا هویدا است که آدم کشیها و تاراجگریها که میکرده‌اند آنها را گناه نمیشمارده
همی خواسته‌اند در هر کاری بادیستور شرع راه روند .

باری در این زد و خوردها بیش از همه سپاه ماکو دلیری مینمود ، و چون راه شوش
جلفا را که از روی پل میگذشت روسیان ساخته و خانه‌هایی در این ور و آن ور بنیاد نهاده
بودند ، کردان آنخانه هارا پناهگاه گرفته دلیرانه بچنگ میپرداختند . از اینسوی سردار
سخت میپرهیزید که بآن بنیاد های روسی گزند می‌برد و بهانه بدست روسیان افتد ،

اینست از توپ بستن بآنجا خود داری میکرد و این خود بدلیبری کردان میافزود . در این
روز در گرما گرم جنگ ناگهان سواران و سربازان دولتی از قراملک بیرون تاخته خواستند
توپرا از سنکر کامیشاوان بر بایند نکه بانان توپ بجلو گیری پرداختند و جنگ سختی در-
گرفت . دولتیان کاری از پیش نبرده از لاکه دیزج مالهایی تاراج نموده باز گشتند . بدینسان
تا غروب خروش توپها و آوای تفنگها از چند سوی شهر شنیده میشد .

روزهای دوشنبه و سه شنبه آرامش بود . در ایندو روزه بار دیگر نمایندگان از
عین الدوله رسیده گفتگوی آشتی می نمودند . از یکسو ناتوانی و درماندگی در برابر
ایستادگی آزادخواهان ، و از سوی دیگر پیش آمد های تهران و فشار نمایندگان سیاسی
انگلیس و روس پشاه (که در جای دیگر یاد خواهیم کرد) ، عین الدوله را و میداشت که
دوباره رشته آشتی بچینانند ، ولی چون راستی در کار نمی بود و به نتیجه ای نیا نجامید مانیز
بآن نمی پردازیم .

شب چهارشنبه غوغای بس سختی بر پا بود . سواران از دوچی و ششکلان و باغ همیشه
بزور آزمایی برخاسته از چند جا تاخت آوردند . مجاهدان بجلو گیری پرداخته ایشانرا
باز پس نشانیدند و سنگری از دست ایشان در آوردند . ولی در آرمیان سواران فرصت
یافته دلاله زن بازار بزرگی را که در دست ایشان می بود تاراج کردند . نیز از سوی
امیر خیز تاخت بکردند و پس نشستند . روزنامه انجمن مینویسد : آنروز دسته های تازه
از سواران بسنگرها فرستاده شده و اینان می بودند که میخواستند زور خود بیازمایند . روز
چهارشنبه آرامش بود .

روز پنجشنبه نهم مهر چون در جنگهای چند روزه سواران ماکو خود را باین ور
پل آجی رسانیده در خانه های روسی و در کاروانسراها استوار نشسته بودند ، مجاهدان
می کوشیدند از آنجا بیرونشان رانند ، و بچنگ برخاسته بودند . سردار کی فرستاد که
دست از جنگ بردارند .

روز آدینه آرامش در کار و چون راه سرد رود باز شده گندم و خوردنی بشهر میآمد
اندک فراوانی هم پدیدار بود . یکی از گرجیان که در جنگ زخمی شده و در گذشته بود ،

جنگ سوم مهر ماه که باشکست دولتیان بپایان رسید دوره دیگری
باز گشت سپهدار در تاریخ جنگهای تبریز باز کرد : مردم از ترس در آمده این
از هواداری دولت دانستند که یکشهری چون درفش مردانگی برافراشته دست یافتن
بآنجا کار بس دشواری میباشد . هواداران دولت نومید شدند . نام
عین الدوله خوار گردید . سپاه ماکو همچون دیگر سپاهها بشمار رفت . مردم دوچی بستوه
آمده بگله برخاستند . ترانه های ریشخند آمیزی به زبانها افتاد و بچگان بر سر کوچه ها خواندند :
« اردوی ماکو دوشو بدی لنکه
در همین زمانهاست که سپهدار
نیز از هواداری دولت بیزار می گشته
با دسته های خود از کنار تبریز باز
گشت . هم خواهیم دید که مجاهدان
که تا این هنگام بیش از همه بجلو گیری
می پرداختند از این زمان عنوان تاختن
گرفته و بیک رشته فیروزیهای بیایی
رسیدند .



پ ۲۴۳
باقر خان سالار

روز آدینه که آن جنگ بزرگ
رو بداد شب شنبه باز از سنکر ها
آواز تفنگ شنیده می شد . روز شنبه
هنگام نیمروز بار دیگر جنگ آغارو
دولتیان از مارالان و سرخیابان ،
و اراپنسو از راه پل آجی بازار زمهره
گرم ساختند ، و خود شکست مینمود
که پس از آن سوغای دیروز بار دیگر
بزور آزمایی پردازند تا غروب
هنگامه بر پا و غرش توپ و آوای
تفنگ در کار بود تا آرام گردید .

روز یکشنبه پنجم مهر با آنکه روز یکم رمضان و مردم شهر و بسیاری از دولتیان
روزه میکردند ، باز از نیمروز تاخت و جنگ برخاستند .

شنید نیست که در این هنگام که رمضان رسیده بود همانا رحیم خان از حاجی میرزا
حسن پرسیده که روزه بگیرد یا نه ، و نماز را درست بخواند یا کوتاهاش ، و حاجی میرزا حسن
باخط خود پاسخی نوشته که چون در دست ماست همان را در پایان میآوریم :

« جناب سردار نصرت مدتی است در شهر تبریز است باید نمازش را تمام کند و »

امروز جنازه او را با شکوه بسیاری راه انداخته زیر خاکش کردند .

در این روزها سپهدار از عین الدوله کناره جسته آهنگ بازگشت میداشت ، پس از زور آزمایی روز سوم مهر که به نتیجه نرسید عین الدوله و سپهدار بیکبار نومید شده بودند ، و سپهدار چون رنجیده نیز میبود میخواست باز گردد ، و در نهان با سردار و سالار و سردستانان آزادی پیامهایی بهم میفرستادند .

مشهدی محمد علیخان میگوید : نخست سپهدار با زبان رشیدالملك پیام فرستاد که میخواهم بشهر آمده با شما دیداری کنم و این جنگ خامگی را بیابان برسانم . اینان پاسخ میدهند خودش نیاید و کسی را بفرستد تا بدانم چه میخواهد . اینست که منتصر - الدوله پیشکار او همراه رشیدالملك بشهر آمد و با سالار و سردار و پاره نمایندگان انجمن گفتگو کرد ، در این زمینه که سپهدار بشهر آمده باز ادبخواهان یاری کند و بادولت بچنگد . اینان گفتند این لشکرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفته اگر چند برابر هم باشد بشهر دست نیاید . در شهر نیازی بیاری سپهدار نیست . اگر او میخواهد کاری انجام دهد به تنگابن رفته از آنجا بیری آزادیخواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود . این پاسخی است که سردار و سالار دادند و نمایندگان انجمن و دیگران آنرا برآست داشتند ، و پس از چند روزی سپهدار از کنار تبریز باز گردید ، و خواهیم دید که در تنگابن بچه کارهایی برخاست .

روزهای شنبه و یکشنبه و دوشنبه آرامش بود . از یکسو بودن **فیروزیهای پیایی** ماه روزه و از سوی دیگر افسردگی سرکردگان کار جنگ را ست گردانیده بود ، لیکن راهها را باردیگر بسته و شهر را در تنگنا انداخته بودند . در این روزها میانه دوجی و ششکلان و باغمیشه با کویهای دیگر اندک آمد و شدی رومیداد و این راهی بود که کسانی آنچه را در این نور پیدا نمیکنند از آنور خریداری نمایند . لیکن چه بسا که باندک بهانه ای این راه را نیز می بریدند .

روز سه شنبه چهاردهم مهر (۱۰ رمضان) در شهر آرامش بود ولی در سمت پل آجی چون کاروانی از مردم ایروان قند و نفت و این چیزها را برای شهرها می آوردند و سپاهیان ماکو جلوایشان را گرفته نمی گزاردند . شهر بیابند دسته ای از مجاهدان بیاری کاروان شتافته با کردان جنگهایی کردند ولی کاری از پیش نتوانستند برد .

شب چهارشنبه آرامش بود . ولی هنگام بامداد اندک شلیکی کردند . روز چهارشنبه پیش از نیمروز آرامش بود . هنگام پسین در سوی خیابان ناگهان جنگ سختی آغاز گردید و مجاهدان سر قله را از دست دولتیان در آوردند . اگر نقشه را نگاه کنیم در سوی شرقی شهر میانه بیلانکوه و باغمیشه کوهی بنام «قله» نهاده که مهرانرود از دامنه شمالی آن میگذرد این کوه بهنگام جنگ جای بس استوار است و دولتیان که آنرا در دست میداشتند امروز میخواستند سنگری در آنجا پدید آورند . مجاهدان خیابان آگاهی یافته

دسته ای از ایشان از راه قوریچای بانجا تاختند و با سواران بچنگ پرداختند . سماعت زدو خورد برپا بود و سواران با آنکه صدتن کمابیش و خود چند برابر مجاهدان میبودند ، ایستادگی نتوانسته پراکنده و پریشان رو بگریز آوردند . مجاهدان سر قله را بدست آورده سنگری در آنجا برپا کردند . توپی نیز بدانجا برده بکار گزاردند .

این فیروزی از آنرو گرانبهاست که راه آمدو شد را میانه دوجی و باغ صاحب دیوان می برید . اینست به دولتیان ناگوار افتاده بان شدند که همان شب دوباره تاخت آورند و آنجا را از دست مجاهدان بیرون آورند ، و چون دو ساعت ونیم از شب گذشت ناگهان با نیروی بزرگی به جنگ و تاخت پرداختند و تا چند ساعت زور آزمایی بس سختی می کردند ولی کاری از پیش نبردند . با دست تھی باز گردیدند و دو تن از ایشان کشته شدند .

روز پنجشنبه در شهر آرامش برپا و آزادبخواهان شادمان میبودند ، ولی دولتیان تم از دست دادن قله را می داشتند .

شب آدینه هفدهم مهر (۱۳ رمضان) آغاز شب آرامش بود ، ولی نیمه شب بهنگامی که ماه خود را باوج آسمان رسانیده با تباش قشنگ خویش سراسر شهر را سبمین ساخته و مردم در آن دل شب در بستر آرامش غنوده بودند ، ناگهان غرش توپ و نارنجک تند رو وار در هوا پیچید و خفتگان را بیدار ساخت . جنگ بیشتر در سمت خیابان رومیداد ولی از همه سنگرها آواز شلیک برمیخواست

چنین گفته میشد که عین الدوله با سرکردگان گفتگو کرده و بانس بوده که فردا بامداد از همه سو شهر تازند و بکیفر از دست دان سر قله باردیگر جنگ بزرگی برپا کنند . این سخن چه راست و چه دروغ چون بگوش سالار رسید پیشدستی کرده دسته ای از مجاهدان را بر سر لشکر گاه عین الدوله فرستاد . اینسان چندان بلشکر گاه نزدیک شدند که چادرها و روشنایی چراغها را می دیدند و از آن نزدیکی ناگهان با تشبهران



ب ۲۴۴

سید جلیل اردبیلی

(یکی از مشروطه خواهان طهران و از بنیاد گزاران انجمن آذربایجان)

بوده که فردا بامداد از همه سو شهر تازند و بکیفر از دست دان سر قله باردیگر جنگ بزرگی برپا کنند . این سخن چه راست و چه دروغ چون بگوش سالار رسید پیشدستی کرده دسته ای از مجاهدان را بر سر لشکر گاه عین الدوله فرستاد . اینسان چندان بلشکر گاه نزدیک شدند که چادرها و روشنایی چراغها را می دیدند و از آن نزدیکی ناگهان با تشبهران

پرداختند. از آنسوی خود سالار با دسته‌یی از سرقله جنگه و شلیک آغاز کردند. دولتیان که چنین تاختی را گمان نمی بردند، سراسیمه گردیده بهم بر آمدند ولی ایستادگی کرده بجنگ پرداختند. سه ساعت جنگ سختی برپا و آوای تفنگ و غرش توپ و نارنجک بهم در آمیخته شهر را تکان میداد. پیش از سفیده بامداد مجاهدان بازگردیدند.

این نیز فیروزی دیگری از مجاهدان بود. زیرا این چیرگی از آنان و تاختنشان بسر لشکرگاه عین‌الدوله، در دولتیان سخت هناییده بیکبار دل‌های ایشان را پر از ترس و نومیدی گردانید.

پس از جنگ روز سوم مهر در لشکرگاه عین‌الدوله افسردگی پدید آمده بود، و این تاخت شبانه مجاهدان آنرا بیشتر گردانید، و این بود از اینروز بسیاری از سربازان و سرکردگان باهنگ گریز افتادند و چنانکه دریاری اردبیلی می نویسد هرشب یکدسته از آنان گریخته خود را بیرون می انداختند، و عین‌الدوله در کار خود درمانده نومیدانه روز می گذاشت.

شب آدینه که بدینسان پرشورو فیروزی آور بود روزش پرشورتر و فیروزی آورتر گردید. در این روز بود که فیروزی بزرگتری بهره مشروطه خواهان گردید.

باز پسین شکست سپاه ماکو

گفتیم سپاهیان ماکو خود را بر سرپل آجی رسانیده در آنجا استوار نشستند و هر زمان دلیرانه جنگ آغاز میکردند. اینان دشمن‌هراس انگیزی می بودند و چون راه جلفا را گرفته بکاروانیان راه نمیدادند در شهر قند و چای و نفت و دیگر کالای روسی نایاب شده بود. آنگاه آزادیخواهان از قفقاز و گرجستان که بیاری تبریز مرشاقفتند و یا تفنگ و فشنگ می آوردند اینان جلو رامیگرفتند. پس از همه اینها روسیان بسته شدن راه جلفا را دستاویز گرفته در این هنگام باریک پیاپی ایراد میکردند. از هر باره بایستی بچاره این دشمن پرداخت و چون دسته ای از ایشان در خانه های روسی جا گرفته بودند بایستی کاری کرد که با نخانه ها نیز زیانی نرسد. کاری باین سختی مجاهدان آنرا باسانی انجام دادند.

شب آدینه چهل تن از ایشان با دستور سردار از راه گامیشوان روانه گردیده اسبهای خود را در آن آبادی گزارده و از رود آجی گذشته بروی پشته های آنور سنگر گرفتند. از اینسوی چون روز شد دویست تن از جنگجویان قره آقاج و چرنداب و لیلوا همراه سرکردگان خود از مهدی محمدصادق خان و حسن آقا قفقازی و حاجیخان پسر علی مسیو و مدد علیخان و دیگران بفرماندهی حسین خان باغبان باهنگ جنگ بر سرپل آجی تاختند.

بنه و لشکرگاه سپاه ماکو در آنجا تون می بود. ولی دسته هایی از ایشان پیش آمده و در آنسوی رود سنگر میداشتند. نیز دسته ای از یکه تازان پهل را گذشته در اینسو

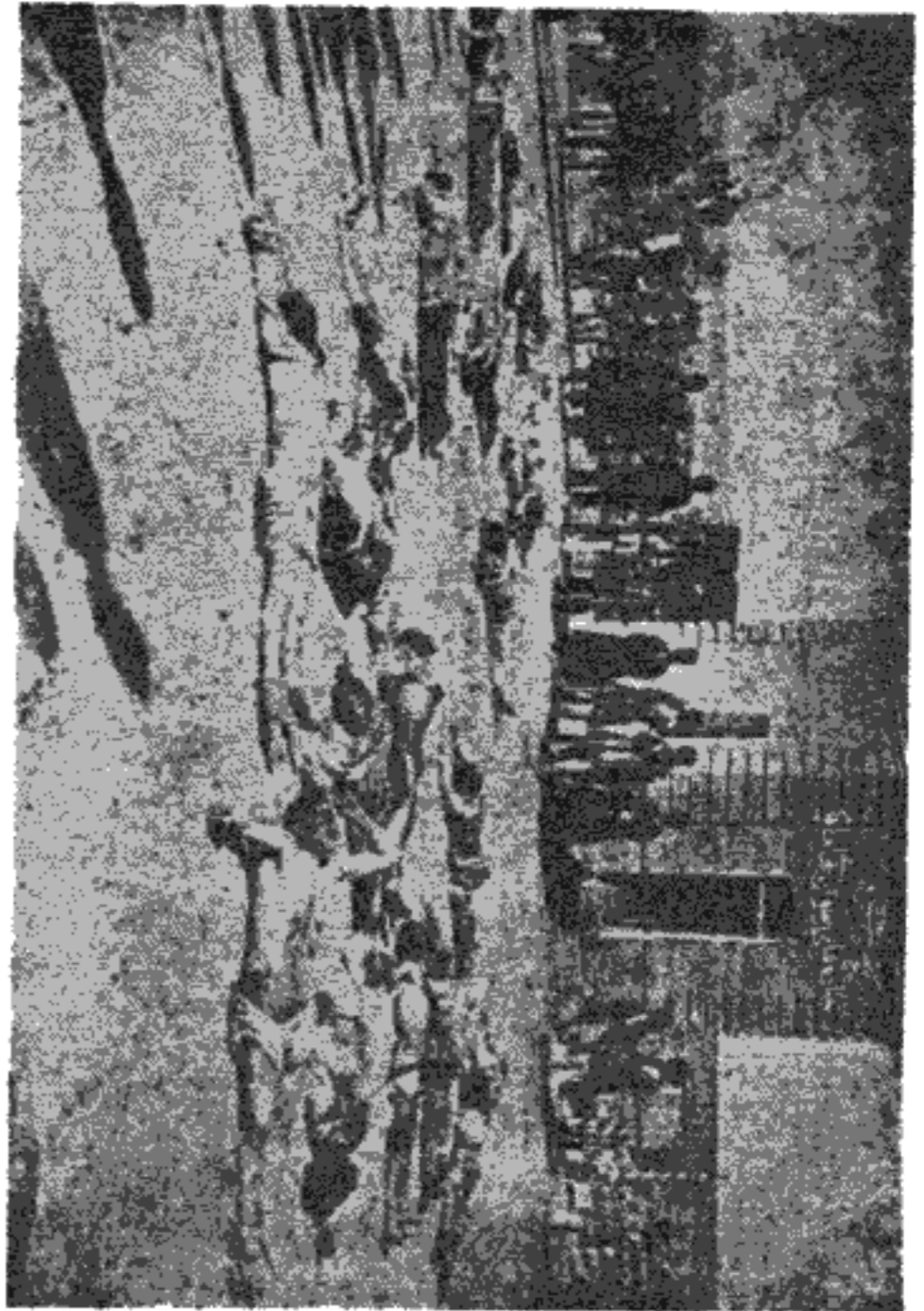
کاروانسرا و خانه های روسی را پناهگاه خود کرده بودند. دو ساعت از روز گذشته ناگهان جنگ آغاز شد. مجاهدان بستر جویها و سبزه زارها را سنگر گرفته جنگ کفان پیش میرفتند. کردان پاسخ داده جلوگیری می کردند. توپ ها نیز آمد و شد می کرد. آن دسته که در خانه های روسی جا می داشتند دلیرانه میجنگیدند، و چون مجاهدان پرهیز میکردند که توپ با نخانه ها ببندند این خود دلیری ایشان را فزونتر می گردانید. این یکی از خونریزترین پیکارهاست. مجاهدان اگرچه دویست یا سیصد تن در برابر هزار تن بیشتر می بودند با آن جنگ آزمودگی که داشتند و جانفشانی که می نمودند هر یکی از ایشان برابر چند تن بشمار می رفت. هفت ساعت هنگامه برپا بود. هنگامه ای که هر کس دیده هرگز قراموش نخواهد کرد. کردان دلیری و ایستادگی بی اندازه نمودند. ولی مجاهدان چیرگی کرده ایشان را از جاکنند. آن دسته که در خانه های روسی جا می داشتند با همه استواری جای خود و با آنکه توپ با ایشان بسته نمی شد سی و هفت تن از پا افتادند تنها چهارتن توانستند گریخته نیمه جانی بدر برند. چون اینان از میان برخاستند دسته های آنور رود ایستادگی نتوانسته آنان نیز هر کس توانست سوار اسب شده رو بگریز آورد. در این میان از اشکرگاه آنا خاتون توپ انداخته میشد ولی دلیری نکشید که گریختگان با نجا رسیدند و از ترس و لرزی که اینان میداشتند سراسر لشکرگاه را ترس فرا گرفت و یکساعت نکشید که از آنجا نیز رخت بر بستند.

در این گیرودار سردار خود را برزمگاه رسانیده از مزده فیروزی شادمان گردید و مجاهدان را نواخته به حسین خان که این فیروزی نتیجه دلیری و مردانگی او می بود مهربانی بسیار نمود، و چون ایشان میخواستند از دنبال کردان بروند جلوگیری کرد. امروز حسین خان جانفشانی بی اندازه نمود و توگفتی میدانست که آخرین جنگ فیروزانه اوست دلیری و مردانگی دریغ نمی گفت. اینست همه او را دوست میداشتند و پیاپی نام «حسینخان» بزبانها میرفت.

در این جنگ با آنکه تاخت از مجاهدان می بود و کردان از پشت سنگر بجلوگیری می کوشیدند، از آنان بیش از پنج تن کشته نشده چهار تن هم زخمی بودند. ولی از کردان هشتاد تن بیشتر کشته بر جا ماند و کسی چه میداند که همان اندازه هم زخمی همراه نبرده باشند. چنانکه گفتیم سی و هفت تن از دلیران یکه تاز در خانه های روسی کشته شده و تنهاشان در جلو خانه ها بر روی زمین خوابیده بود، و رویهمرفته در اینسو و آنسوی پل پنجاه تن بیشتر افتاده بودند. گذشته از آنانکه از دم پل تا آنجا تون در راه افتاده و شماره آنان سی تن کمایش میبود، نیز چهارده تن دستگیر شده بودند که نزد سردار آوردند و سردار با آنان مهربانی کرد.

در این هنگام دسته دسته مردم رو با نجا آورده چهار پنجهزار تن گرد آمده بودند و شادمانی مینمودند، یکی از پرشورترین روزهای تبریز می بود. آنچه از گریختگان اسب

و تفنگ و چادر بجا مانده بود بهره مجاهدان گردید . کسانی از بیسر و پایان رخت‌های کشتگان را می‌کنند ، و چون کردان راه کاروان را بسته و در آن دو هفته هرچه بارهای قند و نفت آمده بود همه را در کاروانسرا فرود آورده بودند ، در این هنگام کسانی دست بآنها یازیدند . سردار بانگ زد : « اینها از آن بازرگانان است مبادا کسی دست بزند » . این گفته و نگاهبان بآنها گماشت .



پ ۲۴۵

این پیکره نشان میدهد بخشی از کشتگان سپاه ماکورا (این پیکره پس از جنگ ۱۷ مهر برداشته شده)

بدینسان سپاه ماکو بار دیگر از کنار تبریز برخاست و عزو خان که با آن گردن - کشی بر سر شهر تاخته بود بدین سرافکنندگی بازگشت . این شگفتی که در این جنگ و کشاکش از لشکر عین‌الدوله و سرکردگان دوچی جنبشی دیده نشد . همانا تاخت جنبشی لشکر عین‌الدوله را از سازمان انداخته و سرکردگان دوچی نیز سر بگریبان فرورده در اندیشه خود میبودند .

شب شنبه هیجدهم مهر (۱۴ رمضان) آرامش بود . روز شنبه مردم شادمانی داشتند . قند و نفت و کبریت که از چندی پیش کمیاب و گران شده بود امروز فراوان و ارزان بفروش میرفت . امروز مردم دسته دسته بر سر پل آجی آمد و رفت میکردند . سردار نیز ملایی را همراه مرده شور و گورکن و کسان دیگر بآنجا فرستاد که کشتگان را شسته و کفن کرده نماز بخوانند و بخاک سپارند . سپس خود او همراه سالار که از خیابان آمده بود سوار شده بآنجا رفتند و جایگاه جنگ و کشتگان را تماشا کردند . این کشتگان گورستانی در یکسوی پل آجی پدید آوردند که تا سالها باز میماند . نویسنده که دو هفته دیرتر رفتم آنجا را دیدم و هنوز نشانه های خون و گلوله های موی سردر اینجا و آنجا دیده میشد .

امروز آقا میرزا علی اکبر مجاهد و کسان دیگری از اسلامیه بنمایندگی آمدند که گفتگوی آرامش و آشتی کنند . پیدا میبود دولتیان زبون گردیده و در کار خود درمانده اند .

شب یکشنبه نوزدهم مهر (۱۵ رمضان) یکساعت ونیم از شب گذشته ناگهان شلیک بسیار سختی از همه سنگرها آغاز گردیده **روز گشته شدن حسینخان** سپس غرش توپها برخاست . از سر خیابان تا آخر امپرخیز از همه جا آتشفشانی میشد . دولتیان آخرین زور خود را بکار می بردند . آنانکه از مجاهدان در خانه های خود می بودند همگی بیرون دویده بسوی سنگرها شتافتند . دوساعت کمابیش هنگامه بر پا میبود تا خاموش گردید .

روز یکشنبه روز بس شگفتی بود ، روزی که غم و شادی بهم در آمیخت ، روزی که با همه فیروزمندی یک نیم مردم شهر اشک از دیده بارانیدند . آری در این روز بود که حسینخان آن جوان شیر دل از دست رفت .

پس از گرفتن سرقله و بیرون کردن سپاه ماکو سردار و سالار باین شدند که دولتیان را از دوچی بیرون رانند . باری درون شهر را ایمن گردانند ، و فرمان دادند از سوی خیابان و نوبر به شکلان و سرخاب تازند و آن دوکوی را که میانه دوچی و خیابان نهاده و سواران شجاع نظام و رحیمخان در آنجا سنگرهای بس استواری می داشتند ، بدست آوردند . هنوز آفتاب نزده خود سالار با سیصد تن از مجاهدان بر سر قلعه شتافتند که از آنجا نگزارند سپاهیان عین‌الدوله بیاری شکلان و دوچی آیند . از آنسوی یوزباشی تقی از

که گردش را فرو گرفته بودند بیباکانه بجنگ می پرداخت ، ولی پس از اندکی چند گلوله از سرش خورده و در همانجا از پا افتاد . این پیشامد یکی دوساعت پیش از فرو رفتن آفتاب رخ داد .

از آنسوی یاران او چون بازگشتند بیادش افتادند ، و هرچه جستند سراغی نگرفته چنین پنداشتند دستگیر افتاده ، و برای چاره باینسو و آنسو شناقتند . در اندک زمانی



پ ۲۴۶

این بیکره نشان میدهد یکدسته از کشته شدگان سیاه ما کو را (این بیکره پس از جنگ ۱۷ مهر برداشته شده)

سردستان مجاهدان با دوپست و پنجاه تن از سوی پل سنگی ، و حاجی خان قفقازی و مهدی حسن قفقازی که هردو از دلیران میبودند بادوپست و پنجاه تن از راه باغمیشه ، و حاجی خان پسر علی مسیو و زینل و اسدالله که این دو نیز دلیرها نموده و از ناماوران گردیده بودند با دسته های خود از دربند تلگرافخانه ، هر سه دسته بشکلان هجوم آوردند . یوزباشی تقی با سوارانی که درخانه مقتدرالدوله سنگرمیداشتند در آویخته جنگ بس سختی کرد ، و در چهل و پنج دقیقه آن سنگر استوار را گرفته سواران را از آنجا بیرون راند . در همان هنگام میرهاشمخان همراه يك تفنگچی بسنگری درروی پل قاری تاخت آورده با همه گلوله یاران خود را نزدیک آنجا رسانید ، پشت سراو حاجی خان قفقازی تاخت آورد و چهارتن از تفنگداران آن سنگر را با گلوله از پا انداخت . سواران این بی باکی را دیده ایستادگی نتوانسته و سنگر را رها نموده جان بدربردند . همچنین پسر علی مسیو از دربند تلگرافخانه که « داش سنگر » می نامیدند پیش رفته کار را به سواران مغازه های مجدالملک سخت گردانید . در همین جا تا دو ساعت پس از ظهر خونریزی سختی برپا میبود تا سواران ایستادگی نتوانستند و مغازه ها را که از سنگرهای بس استوار بشمار میرفت رها کرده بسوی دوچی گریختند . این فیروزی راه ششکلان را بروی مجاهدان بازگردانید . یوزباشی تقی که از بالا پیش میرفت اینان نیز از پایین به پیشرفت پرداختند ، و بسنگرهایی که پرمیخوردند هریک را با اندک زدو خورد بدست می آوردند تا سراسر آن کوی را از دولتیان پیراستند ، و بیرق سرخ آزادیخواهی در میان آنجا افراشتند . دو ساعت بغروب جنگه پایان رسید .

در این جنگها از سواران دولتی چهل تن کما بیش کشته گردید ، و از مجاهدان چهار تن کشته شده چند تن نیز زخم یافتند . بدینسان فیروزی آسانی بدست آمد . ولی افسوس که در همان هنگام اندوه بزرگی در کار رودادن می بود و تلخی آن همه چیز را از یاد مردم برد .

چگونگی آنکه امروز از سوی بازار نیز جنگه برخاسته کربلایی حسین خان و مهدی محمد علیخان و اسدآقاخان از سنگرهای خود بجنگه برخاسته به پیشرفت کوشیدند ، که اینان هم خود را بسرخاب رسانند . سنگرهای اینجا بسیار استوار می بود و جنگه بس سخت تری در گرفت . مجاهدان در آن پیچا پیچ بازارها و کاروانسراها از چند راه به پیشرفت می کوشیدند و بازار خونریزی تا چند ساعت گرم میبود . حسین خان با دسته ای خود را تا دم پل نظام العلماء رسانید و در آنجا خود او به کاروانسرای (بکاروانسرای خرمايي) درآمد تا از آنجا دیواری را شکافته بجنگه پردازد . در این میان بیکار سختی در کار می بود و یعقوب نامی از دلیران آزادیخواهان گلوله خورده از پا افتاد . مجاهدان تن خون آلود او را برداشته بازگشتند ، و از بس سراسیمگی بجستجوی حسینخان نیفتادند و جای او راه نمی دانستند . این هنگام آن جوان تنها مانده و با یکدسته از سواران مرندی

خبر پراکنده گردید و هر کسی شنید افسوس خورد . مجاهدان از سنگرها دویدند ، و از سراسر شهر جوش و خروش برخاست .

شامگاهان در انجمن هنگامه‌ای می بود : مجاهدان چند هزار تن گرد آمده نام حسینخان را بزبان می‌دارند ، و چون اورا زنده می‌پندارند گروهی میخواهند بیکبار بدوچی تازند و گمگشته خود را بدست آورند : گروهی آنها اندیشه خامی می‌شمارند و از هر سو آوازی بر میخیزد . سرانجام بآن شدند که نامه‌ای با نایب اصغر (از سردستان دوچی) نویسند و حسینخان را از او بخواهند . این جوان در این چند ماه دردلها جا برای خود باز کرده دشمنانش هم او را گرامی می‌داشتند . از جمله نایب اصغر او را دوست میداشت و پیامها برایش می فرستاد . تقیوف و مشهدی صادقخان که اینان نیز با نایب اصغر دوستی میداشتند نامه‌ای نوشتند و باو فرستادند و بزودی پاسخ بازگشت :

« فدایت شوم تقیوف و مشهدی صادق کاغذ شما رسید خیلی تمکین شدم خدا شاهده
 « است بنده آمدم دیدم کربلایی حسین خان را آدمهای شجاع نظام زده‌اند آورده‌اند ،
 « از سر زخم‌دار شده است خیلی افسوس خوردم فوری دادم مرده شور تمام کرده دفن ،
 « کردم خاطر جمع باشید کربلای حسین خان مرده خدا میداند من چطور شدم ، خدا ،
 « رحمت نماید ، شما سلامت باشید .. (۱) »

از این پاسخ خروشا فرونشست و ناله‌ها برخاست . دیده‌ها اشک باریدن گرفت . تبریز پر از سوگواری گردید .

این جوان در جنگها پیشرو ، و دلیری اودر سختی‌ها گره‌گشا می بود . روزنامه‌ها او را « نمونه غیرت آذربایجان » می‌شماردند ، جانفشانیهای او را در هنگامه‌های هفدهم و هجدهم مرداد ، و جنگهای سپاه ماکو ، و در پیکارهای قراملک و در دیسکر رزمها یاد کرده‌ایم . آخرین یادگار او جنگ روز آدینه و نابود کردن سپاه ماکو میباشد که هر کس پیش چشم میداشت . جوانی باین دلبری و کاردانی از برد باری و کم گوئی تو گوئی کودک نا توانی می بود . در جنگها چون فیروزی میجست دست دهش گشاده مجاهدان را با پول می نواخت . می‌گویند آنروز که کشته شد چهل روز می بود که بخانه خود نرفته و شبی را در بستر بسر نبرده بود ، و در آن روزها فرزندی برایش زاییده شد که روی او را ندیده چشم از جهان پوشید . بیجا نمی بود مردم آنها دوستش میداشتند و از مرگش اینهمه زاری میسر

از پیش آمده‌های امشب گرفتاری نمایندگان اسلامیه است . چنانکه گفتیم میرزا علی اکبر با سه تن دیگر از پیشمازانی بنمایندگی از اسلامیه برای گفتگوی آشتی آمدند . در اینشب چون خیر دستگیری حسین خان پراکنده شد کسانی از مجاهدان پی آن چهارتن رفته و ایشان را بانجمن آوردند ، باین عنوان که گرونکه دارند تا حسینخان

(۱) همین نوشته نزد حاج حسن آقا کوزه‌کنانی می بوده اکنون در نزد ماست .

را رها گردانند . سپس چون خبر کشته شدن حسینخان رسید از سیاهدلسی خواستند این بیچارگان را بکشند . و آیدین پاشا که آماده این کارها می‌بود بخون آنان تشنه گردید . یکدسته جلوگیری کردند و حاج حسن آقا (فرزند حاج مهدی آقا) تلفون سردار کرده آنان را بخانه خود برد و بدینسان از مرگ رهاشان گردانید .

روز دو شنبه بیستم مهرماه مجاهدان با همه خستگی و فرسودگی که از جنگهای دیروز می‌داشتند و از مرگ حسین خان سخت **بهم‌خوردن اسلامیه** و **وتاهی شدن دوچی** افسرده می‌بودند باز جنگ و تاخت را از سر گرفتند و از ششکلان و امیرخیز و بازار از هر سوبه پیشرفت برداختند . تا فرو رفتن

آفتاب پیکار برپا بود و مجاهدان سنگرهای را از دولتیان گرفته و بگوشه‌هایی از دوچی دست یافتند . از گشتگان امروز آگاهی نمیداریم و تنها اسدآقارا می‌دانیم که گلوله به چشمش خورده آن را تباہ ساخت . این جوان که بارها نامش را برده‌ایم از همدستان حسینخان و مشهدی محمدعلیخان میباشد و در نتیجه دلیریه‌ها که از خود می‌نمود نامش بزبانها افتاده و این زمان یکی از سر دستگان بشمار میرفت . گلوله که از چشمش خورده در گردنش پهلوی رگ گیر کرده بود که از پشت سر شکافته آنرا بیرون آوردند ، و خود او زمانی در بستر می‌خوابید تا برخاسته دوباره تنگ بدست گرفت ، و با همه يك چشمی همیشه دلیریها میکرد و یکی از بهترین سرکردگان شمرده میشد .

شب سه شنبه بیست و یکم مهر (۱۷ رمضان) از سوی خیابان جنگ برپا و آواز توپ پیایی شنیده میشد . خیابانینان باز بلسگر گاه تاخته جنگ میکردند . ولی دز سوی امیرخیز آرامش می‌بود . باینحال پاسی از شب رفته آواز توپی از آنجا شنیده شد . مردم معنی آنرا نفهمیدند تا فردا دانسته شد که همانشب دوچی تھی گردیده و اسلامیه - نشینان و سرکردگان دولتی و دیگران همگی از آنجا گریخته‌اند .

چگونگی این بود که از چند روز پیش مجتهد و امامجمعه و دیگران از جنگ نکردن دولتیان خشمناک بوده از عین الدوله بشاه رنجیدگی می‌نمودند . محمد علیمیرزا آنان را بنگرافخانه باسمنج میخواهد و دانسته نمیشود که چه تلگرافهایی در میانه آمد و رفت میکند . ملایان با چشم خود می‌بینند که سرکردگان همگی افسرده و نومیدند ، و سپاهیان شبانه گریخته می‌پراکنند ، و میدانند که دولتیان پاری جنگ با شهر نمی‌باشند ، از اینرو دیگر با اسلامیه بازنگشته در همانجا می‌مانند و بدیگر ملایان آگاهی داده آنان را نیز میخواهند . از یکسوی چون روز دو شنبه مجاهدان آن چیرگی را نمودند و باز پیشرفتهایی کردند رحیمخان و شجاع نظام ولوتیان دوچی ، از ماندن در شهر بیم داشته امشب آنان نیز بباسمنج میگریزند ، و مردم دوچی و سرخاب نیمه شب از چگونگی آگاه شده دوچیان بستارخان و سرخابیان بی‌اقرخان می‌پناهند . آن توپ برای آگاهانیدن از این پیشامد بوده است . یکدسته از مجاهدان همانشبانه از چگونگی آگاهی یافته پیش از

دمیدن روشنایی بدوچی رفته بعمارت اسلامیة آتش میزنند .

چنانکه سپس دانسته شد همان شبانه کسانی از بدخواهان شناخته شده مشروطه که از دوچی یا سرخاب نگرینخته بودند ، با گناه و بیگناه ، دستگیری گردانند و آیدین پاشا آنانرا بارک برده میکشد . یکی از این کشته شدگان که ما نامش را دانسته ایم حاجی سید حسن سرخابی بوده است .

روز سه شنبه از روزهای بسیار خوش تبریز بود . مردم از سفید بامداد گریختن دولتیان و تهی شدن دوچی و سرخابرا دانسته و هنوز آفتاب نرزه از خانه ها بیرون ریختند و شور و شادی سراسر شهر را فرا گرفت . گذشته از پیشرفت کار مشروطه و چیرگی آزادیخواهان شهر از جنگ و سنگربندی رها گردیده و راههایی که از چهار ماه بسته میبود



حسین باغبان

امروز باز شده و مردم از تنگنا درآمدند . هر کس امید بی بست که بازارها باز گردیده و دادوستد و پیشه آغاز خواهد شد و ازدل شادمان میگردد . دسته دسته مردم رو بدوچی و سرخاب آورده بتماشامی شتافتند و چون بسنگرهای پیچاپیچ گذشته و حال دیوارهای سوراخ سوراخ و خانه های درهم کوفته را از نزدیک میدیدند سختی کار جنگ را بهتر می یافتند .

از آنسوی در دوچی و سرخاب بدستور سردار بیرق های قرمز بالای بامها پرچم گشاده ، و مردم در سایه زینهار که از سردار و سالار گرفته بودند آزادانه بیرون ریخته باماشاییان در آمیخته باخویشان و آشنایان خود دیدار میکردند و شادمانی مینمودند .

با آن انبوهی کسی یارای آزار کسی نمیبود . خانه های میرهاشم و حاج میرمناف و حاجی محمد تقی صراف و کسان دیگری از پیشروان اسلامیة نشینان بتاراج رفت ، و در این کار دست خود دوچیان نیز در کار بود ، اجلال الملك سوار شده برای جلوگیری بانجا شتافت . ولی کار از کار گذشته و آنچه نمیبایست شده بود . لوحه اسلامیة را از جای خودکنده و بانجمن ایالتی آوردند و در اینجا وارونه آویختند . چهار توپ و یک خمپاره که از دولتیان بجا مانده بود بامبرخیز و خیابان بردند .

این روز برای حسینخان در کوی لبالوا ختم نهاده بودند . نزدیک غروب سردار بانجا رفته ختم را برچید .

روز چهارشنبه سردار و سالار کسانی را بدوچی و سرخاب فرستادند که جلوگیری کرده نگزارند همچون دیروز دست بتاراج باز شود . نیز جارچیانی از انجمن بانجا رفته جار کشیدند که هر که دست بتاراج باز کند یا بیکی از مردم دوچی و سرخاب آزاری رساند سزای سخت خواهد دید . نیز به انجمن جنگ دستور دادند هر چه از کالای تاراج رفته بدست بیاید گرد آورده به دارندگان آنها برسانند .

امروز دانسه شد عین الدوله و سرکردگان بسا لشکر از باغ برخاستن لشکر صاحب دیوان بیرون آمده در باسمنج گسرد آمده اند . این نشان دیگری از ناتوانی دولت و از نومیدی دولتیان بود . چگونگی این بوده که چون مجتهد و دیگر ملایان از شهر گریخته در باسمنج گرد آمدند چگونگی را بمحمد علیمیرزا آگاهی دادند . محمد علیمیرزا بعین الدوله خشمناک گردیده روز سه شنبه تلگراف فرستاد که یاملایان را بشهر باز گردانند و در اسلامیة بنشانند ، و یا از والیکری آذربایجان کنار جوید . این تلگراف همینکه رسید بعین الدوله کناره جوئی آشکار گردانید ، و بدینسان لشکر بیسر گردیده به ناسامانی افزود .

همان روز مجتهد رحیمخان و دیگر سرکردگان را در تلگرافخانه باسمنج فراهم آورده نشستی برپا گردانید ، و چون سخن آغاز یافت هر یکی از ایشان بگفتار دیگری پرداخت . یکی لاف ازدلبری زده چنین گفت: فردا آقایان را برده در اسلامیة مینشانیم . دیگری از جانبازی های پدرانشان داستان سرود . سومی از تبودن فشنگ سخن راند .

محمد علی میرزا دوباوه دستور داده بود که چون عین الدوله کنار جسته سرکردگان اگر بتوانند ملایان را برده در اسلامیه بنشانند ، و اگر نتوانند لشکر را از شهر کوچانیده در یک جایی نشیمن دهند تا از تهران والی فرستاده شود . سرکردگان پس از گفتگو این دو را برگزیدند ، ولی دوباوه بایک دشواری روبرو گردیدند ، و آن اینکه اگر کسی همپایه عین الدوله در لشکر گاه نباشد سرکردگان با یکدیگر راه نروند و رشته از هم گسیخته گردد ، و این بود چنین نهادند که بنزد عین الدوله رفته از او بخواهند که دو باره فرماندهی را بپذیرد و باین آهنگ کسانی بنزد او فرستادند . ولی عین الدوله نپذیرفت .

بدینسان روز سه شنبه پایان یافت . شب چهارشنبه خیابان بار دیگر بر آنان تاختند و باز جنگ و چیرگی پرداختند .

فردا با ممدادان سرکردگان در باغ جای ماندن ندیده هر یکی با دسته خود روانه باسمنج گردیدند ، و در آنجا هر یکی از رحیمخان و شجاع نظام و دیگر سرکردگان آذربایجان ، باتلگراف از شاه پرك گرفته بخانه های خود رفتند که بهنگام نیاز دوباوه باز کردند ، و آنچه از کالا و کالچال تاراج کرده بودند بار کرده با خود

بردند و چون تلگرافی که در این باره از تهران

برحیمخان رسیده در دست ماست آنرا در پایین میآوریم :

« از باغ بیاسمنج - جناب امیرالامراء العظام رحیم خان سردار نصرت تلگرافی »

« که بخاکبای جواهر آسای قبله عالم روحنا فداء نموده بودید از شرف لحاظ انور »
 « بلوکانه گذشته از دولخواهی شما تمجید فرمودند مقرر شد حقیقت این است که سوار »
 « ابوابجمعی شما خیلی خسته شده اند و استدعا کرده بودید که مرخص فرمایند شما با »
 « سوارجمعی خودتان بروید بقراجه داغ و آنجا را منظم نگاهدارید بملاوه راه قراجه داغ »
 « را از بردن آذوقه بشهر محافظت کنید و نگذارید ببرند و رفع کسالت خودتان و سوار »
 « جمعی خودتان را بکنید تا اینکه فرمانفرمای آذربایجان برسد که این دوروز با اردوی »
 « آراسته انشاء الله حرکت مینماید شما هم خودتان را حاضر نموده بمجرد احضار باید »
 « با ابوابجمعی تازه نفس که خودتان استدعا نموده اید روانه شوید و از قرار دستور العمل »
 « ایالت رفتار خواهید نمود . صدراعظم بتاريخ شب ۲۰ شهر رمضان سنه ۱۳۲۶ »

اما سرکردگان و سپاهیانیکه از تهران آمده بودند ، بسیاری از آنان هم بر خود پراکنده شدند ، و بازمانده را سالار جنگ بختیاری با خود برداشته بجانقور که چند فرسخی شهر است برد . عین الدوله چند روزی در باسمنج مانده سپس بقزله میدان رفت از تهران آگاهی میدادند که عبدالحسن میرزای فرمانفرما بوالیگری آذربایجان برگزیده شده بالشکرهایی خواهد رسید . ولی سرکردگان چون دیدند آمدن فرمانفرما بدیر خواهد کشید ، و از اینسوی از مجاهدان بیم بسیار میداشتند با تلگرافهای پیاپی از شاه خواستار شدند که بار دیگر عین الدوله را بوالیگری باز گرداند ، و بخود عین الدوله لایه ها نموده خواستار شدند والیگری را بپذیرد . در نتیجه اینها عین الدوله از قزله میدان آنسوتر نرفته بار دیگر رشته والیگری و فرماندهی را بدست گرفت ، ولی چون رسیدن سپاه و قورخانه را از تهران می بیوسید در همانجا که می بود نشیمن برگزید .

این بوده داستان برخاستن عین الدوله و لشکرهای او از کنار شهر . بدینسان دوره نخست لشکرکشی دولت بر سر تبریز بپایان رسید . این حال عین الدوله و لشکرهای او بیش از هر کسی ، حاجی میرزا حسن و امام جمعه و ملایان دیگر و میرهاشم و بنیاد گزاران دیگر اسلامیه گران می افتاد . زیرا با آن کینه ای که از آزادیخواهان در دل میداشتند ، و با آن تشنگی که بخون مردم از خود نشان میدادند ، و با آن کوششها که در چند ماه گذشته بآرزوی دست یافتن بشهر کرده بودند ، اکنون بدینسان از شهر بیرون افتاده نمیدانستند چکند . بدتر آنکه بجان خود ایمن نبوده می ترسیدند . از اینرو در باسمنج ماندن نتوانسته هر یکی بجای دیگر رفتند . حاجی میرزا حسن بکند رود ، و امام جمعه بقزله میدان رفته میرهاشم و دسته انبوهی از سران دوجی آهنگ تهران کردند .

از آنسوی چون روز چهارشنبه آگاهی از بیرون رفتن لشکریان از باغ ضاحیدیوان بشهر رسید دسته هایی از مجاهدان و از دیگران بان باغ رفته بکندن عمارت و دیوارهای آنجا پرداختند که اگر باز لشکری بر شهر آمد آنجا را نشیمنگاه نگیرد ، و از همان زمانست که آن باغ ویرانه گردیده و از میان رفته .



ب ۲۴۸

شجاع نظام

سری از آزادیخواهان گماردند . تلگرافخانه که از کار افتاده بود بکار واداشتند . در آن چهار ماه ویرانیهای در شهر رویداده خانه ها و کوچه های نزدیک بچنگگاهها کوبیده شده و بسیاری از آنها بخون آلوده گردیده ، و درها و پنجره های بازارها و کاروانسراها شکسته و مغازه های مجدالملک با آتش سوخته بود . رو بهمرفته از سر خیابان تا نزدیکی امیرخیز ویرانه ها بهم می پیوست . قاسم خان والی رییس بلدیة سا یسک چابکی بآباد گردانیدن اینها پرداخت و سنگرها که درمیان شهر می بود همه را برداشت . بازارها را در اندک زمانی بحال پیش آورد که چون رمضان بپایان رسد همگی باز گردد . درمیان این شادیها چیزیکه مایه افسوس همگی میشد نبودن حسینخان و کشته شدن

گفتار چهاردهم

چگونه مشروطه خواهان بشهر گشایی برخاستند ؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود از افتادن مشروطه خواهان شهرهای آذربایجان را ، و از دیگر پیشامدهای آنزمان تا هنگامیکه لشکرها دوباره مره شهر را گرفتند .

تهی شدن دوچی و سرخاب از ملابان و دولتیان و برخاستن عین الدواه خوشترین روز - از کنار شهر ، یکدورنوی را در تاریخ کوششهای تبریز ، بلکه در های تبریز تاریخ مشروطه باز کرد . مشروطه خواهان پس از چهار ماه کوشش بدینسان فیروز درآمدند ، و مشروطه پس از آنکه باخرین پایه رسیده بود و بیم برافتادش میرفت بدینسان نیرومند گردید .

این پیشامد نتیجه هایی را در پی میداشت :

نخست : مشروطه خواهان در تبریز میدان یافته به برپاگردانیدن اداره ها و دیگر کارهای بزرگی پرداختند .

دوم : آزادیخواهان در همه جا شادمان گردیده از برافتادن مشروطه بی بیم شدند ، و در تهران و دیگر جاها جنبشها آغاز یافت .

سوم : بیگانگان که بکوششهای تبریزیان ارج نکرده امید می به پیشرفت آن نمیداشتند از این فیروزی ناچار گردیدند اندیشه و گفتار خود را دیگر گردانند .

در پاره سامان شهر ، از همان روزیکه دوچی و سرخاب از دولتیان تهی گردید ، ستارخان و باقرخان و انجمن ایالتی بان کوشیدند که در شهر ایمنی در کار و بازارها باز گردد . دشمنها که کسانی با آزادیخواهان کرده بودند اینزمان همه آنها پرده کشیده دنبال نکردند . با مردم دوچی و سرخاب و ششکلان مهربانی بسیار نمودند . مردم قوامک که ایشان نیز زینهار خواسته بودند سردار زینهار داده از گذشته چشم پوشید . گذشته از سپارشهای پیشین روزیکشنبه بیست و ششم مهر (۲۲ رمضان) در شهر جار کشیدند که هر کسی از آزادیخواهان که یکی را بیازارد کبفر سختی خواهد دید . نیز کسانی از سوی سردار و سالار دوچی و ششکلان گمارده شدند که مبادا کسی از مجاهدان و سردستان در آنجا بمردم آزاری پردازد .

در همان روزها بگشادن اداره های نظمی و عدلیه و بلدیة و معارف کوشیده بهر کدام



ب ۲۴۹

فرمانفرما

(این بیکره در زمانهای پیشتر برداشته شده)

آنچنان می بود . از سوی سردار و سالار و دیگران پیاپی ختمها بنام او گزارده میشد . همان روزیکه دوچی تهری گردید انجمن ایالتی چگونگی را با تلگراف بانجمن سعادت آگاهی داد . و آن انجمن بنجف و دیگر جاها آگاهی فرستاد ، و این بود در این روزها پیاپی تلگرافهای خجسته باد از قفقاز و استانبول و نجف و پاریس میرسید . در تهران و دیگر شهرها که فشار خود کامکی فرصت نمیداد مردم نیمه نهانی شادمانی می نمودند ، و چنانکه خواهیم دید از این هنگام در همه این شهرها آزادیخواهان بدلیبری افزودند و در بیشتر جاها تکانهایی رخ نمودن گرفت .

انجمن سعادت کوششهای خود را دنبال می کرد و باز « اعانه » می رسانید ، و یکی از کسان بنامی که « اعانه » با دست انجمن فرستاد شیخ خزعل خان بود که در خوزستان خود سرانه فرمان می راند . این تنها کسی بود که از درون ایران « اعانه » به تبریز می فرستاد .

یکی از کارهای شکست تبریزیان در این هنگام آن بود که تلگراف درازی به محمد - علمیرزا فرستاده باز شدن مجلس را خواستار شد . چنانکه گفته ایم پس از بمباردمان مجلس محمد علمیرزا نوید داد که سه ماه دیگر دوباره مجلس را بگشاید . ولی چون سه ماه بپایان رسید در دوم مهرماه (۲۷ شعبان) فرمانی بنام سدر اعظم بیرون داده این بار هم نوید باز کردن مجلس را به بیست و سوم آبان (۱۹ شوال) داد و در این فرمان چنین میگفت :

« ولی چون اشرار تبریز بقدری هرزگی و شرارت و خونریزی کرده و شهر را « منشوش و منقلب نموده اند که دولت نمیتواند از تنبیه اشرار و مفسدین صرف نظر نماید ، اینست که دستخط می شود که تا شهر تبریز منظم و اشرار آن قلع و قمع و اهالی مظلوم ، « آنجا از شر اشرار آسوده نشوند و امنیت را اعاده ننمایند شهر تبریز از این حکم ، « مستثنی خواهد بود . »

این هنگام که تبریز چیره در آمد ، و پیداست که شاه چه خشمی از آن داشته تبریزیان تلگراف می کنند که چون شهر ایمنی یافته چنانکه نوید داده بودید مجلس را بازکنید این يك سرزنش بسیار بجایی بوده و ما اینك خود آن تلگراف را در اینجا می آوریم :

« طهران بربرر معدلت تخمیر همایونی خلدالله ملکه الان متجاوز از چهار ماه ، « است که شرح گذارشات خطه آذربایجان بملاوه اینکه باعث خرابی ملک و ملت و انهدام ، « اساس عمران مملکت و تعطیل تجارت شده خاطر خطیر همایونی را نیز دچار انواع ، « ملال و تشویش نموده است و یقین است که اگر پای اشرار و مفسدی چند که محض پیش ، « بردن اغراض شخصی خود بانواع تساویلات مسئله را کاملاً برخلاف نفس الامر قلمداد ، « کرده و موضوع حقیقی را در پیشگاه مقدس آن پدر مهربان پوشیده و پنهان می داشتند ، « در میان نمی بود هر آینه کار خرابی ملک و ملت باین درجه از محور اعتدال خارج نمیشد ، « و بالاخره هم بحمدالله بر ضمیر منیر اعلیحضرت اقدس همایونی مکشوف افتاد که مقصود

« از تمام خودنمایی و عرض چاکری جز بستن کوله بار تمتع چیز دیگری نبود چنانچه ، « طرف خود را بستند هر يك راه هم آنرا در پیش گرفته بسمتی در گذشتند و مهمترین ، « حاجتی که این اولاد مظلوم اعلیحضرت ملوکانه در دست دارند اینست که همینکه با توجه ، « امام زمان علیه السلام پای این چند نفر مفسد دولت و ملت کش از میان خارج گردید ، « کوس اتحاد حقیقی اولاد در میان تمام اهالی کوفته شد و ثانیاً باب مخادمت در میان ، « رعیت مطیع و پادشاه مهربان فراز گشت از آنوقت اعلیحضرت امر اجرای قانون انتخاب ، « و کلاه را تعلیق بنظم آذربایجان میفرمودید حال دگر گویا برای تردید خیال آن پدر ، « تاجدار هیچ موضوعی در کار نباشد چه اهل تبریز با اتحاد کلمه فعلا در قلب خود جز محبت ، « پادشاه و انتظار افتتاح دارالشوری و تطبیق قانون اساسی ندارند بنا بر این در عالم ، « شاه پرستی و دولتی خواهی ملت آذربایجان که در حقیقت بمثابه قندیل ممالک محروسه ، « است مستدعی هستند که اعلیحضرت اقدس ملوکانه بجای مقاومت ملال انگیز برای ، « تشکیل ملت بدبخت بيك همت ملوکانه امر به انعقاد دارالشوری ملی و انتخاب و کلاه ، « نمایند که هم این فرصت نیکو را واسطه اتحاد آمیزش میان دولت و ملت قرار دهند ، « و هم باین تدبیر سدرایت این بلوای عمومی را بسایر ولایات فرموده باشند . »

مادر این کتاب از رویه سیاسی پیشآمدها کمتر سخن رانده ایم .

پروایی که در باره ولی باید دانست که انگلیس و روس با هم پیمانی ، که در سال **بیگانگان مینمودند** پیش میان خود بستند از همچشمی دست برنداشته بودند ، و چون روسیان هواداری به محمد علی میرزا می نمودند در برابر آنان انگلیسیان نیز هوای مشروطه را می داشتند . راستست که يك تکان ژرفی در ایران ، پسود همسایگان نبود و انگلیسیان نیز بچنان تکانی خرسندی نداشتندی . با آن حال در آن کشاکش که بنام مشروطه خواهی و خود کامکی برخاسته بود ، آنان سود خود را در هواداری از آزادیخواهان می شناختند که اینها را در برابر محمد علی میرزا سر پا نگه دارند .

از اینرو چون دارالشوری آن ناشایستگی را نشان داد و بادست لیاخوف بان آسانی بر افتاد ، انگلیسیان از آزادیخواهان نومید شده سیاست شان رنگ تاریکی گرفت . زیرا محمد - علمیرزا ، کلید های ایران را در دست داشته خود را بدامن روس انداخت ، و این يك شکست سیاسی برای ایشان میبود . از اینرو روزنامه های انگلیسی زبان ریشخند و بدگویی بایرانیان باز کردند ، و بدستاویز آن ناشایستی از ایرانیان ، همگی آسیا بیانرا ناشاینده آزادی خواندند . این بدتر که پس از آن پیشامد کسانی از نمایندگان دارالشوری ، از تقیزاده و دیگران ، که خود را پاروپا رسانیده بودند برخی از آنان از دولت انگلیس درخواست باوری بمشروطه ایران می کردند . و در اینجا بود که روزنامه تیمس بایشان پاسخ داده میگفت : انگلیسیان با روسیان اگر چه در آسیا راه همچشمی و کشاکش

در جنگ هفدهم مهر که با سپاه ماکو می رفت نگذاشت توپی بخانه های روسی بزنند با اینحال روزنامه های روسی آرام ننشسته به بهانه تراشی میکوشیدند . گاهی از بسته بودن راه جلفا و از زیان آن به بازرگانی روس گفتار می نوشتند . گاهی از سختی کار بستگان روسی در تبریز گله ها میکردند و دروغها میراندند . گاهی آزادیخواهان را بدنام می کردند که بکونسولخانه ها خواهند ریخت یا عیسویان را خواهند کشت . اینها در آغاز شورش بود . سپس چون نیکرفتاری آزادیخواهان با اروپائیان شناخته شده و آوازه آن پروژنامه های اروپا افتاد ، این زمان روسیان رفتار سواران را دستاویز گرفتند و بگله پرداختند که کاروانها را لخت میکنند و دارایی بستگان روس را بتاراج میبرند و براه شوسه زیان رسانیده اند .

این بود در این هنگام که مشروطه خواهان اندک آسایش یافته بودند بان شدند که جلواین بهانه را نیز بگیرند ، وانجمن کمیسیون برپا گردانید که زبانهایی را که به بستگان روسی یا انگلیسی ، از سواران دولتی یا از هر کسی رسیده بود جستجو کند و اندازه هر یکی را بدست آورد تا بهر کسی پرداخته شود و بسا تلگراف بودن چنین کمیسیون را بلندن و پترسبورگ و استانبول و پاریس آگاهی داد . نیز نامه ای بکونسول روس در تبریز فرستاد در این زمینه که چون در جنگ با سواران ماکو اندک آسیبی بعمارت روس رسیده خواستاریم اندازه آنرا آگاهی دهید تا پرداخته شود .

این کمیسیون گذشته از کار خود ، بگرفته از کالاهای تاراجی را که سواران نتوانسته بودند از شهر بیرون برند گرد آورد و بدارندگان رسانید .

نیز در همان روزها انجمن برای دلگرمی دادن بیازرگانان بیگانه و بازکردن راه دوستی با دوائها تلگرافی به سفیران و نمایندگان بیگانه در تهران فرستاد که ما اینک نسخه اش را در پایین میآوریم :

« طهران خدمت مستطاب اجل ارفع سفیر کبیر دولت علیه عثمانی دام اقباله - ،
 « العالی در این مدت چهار ماه انقلابات تبریز که ملت در راه استیفای حقوق خود ،
 « مشغول مجاهدات بود بقدر امکان درباب وقایه و حفظ حقوق اتباع خارجه نیز لازمه ،
 « دقت و اهتمام بعمل آمده و بشهادت عموم نمایندگان دول معظم اگر تعرض هم بحقوق ،
 « اجانب شده باشد از طرف اشرار و آنها بیکیه مغل و مانع تجارت دنیا هستند بوده ،
 « است و الان چگونگی خیالات ایشان در نظر اعلیحضرت همایونی مکشوف و بحمدالله ،
 « در سایه ثبات عزم ترقی خواهان داخل شهر از وجود اشرار و سواران قرداغی و سایر ،
 « مفسدین پرداخته شده از طرف ملت بحفظ روابطی که من قبل در میان دولت ایران و ،
 « دول کامله الوداد موجود بوده است رعایت خواهد شد و امیداست که بعد از این درهر ،
 « مقامی که قدرت ملی در آنجا نفوذ داشته باشد در باب جریان معاملات و محافظه حقوق ،
 « اتباع و تجار خارجه موجبات سهولت فراهم و انشاءالله این خادمان ملت در ،

می بویند در سیاست اروپایی همدست و همراه میباشند و پیمانها در میان میدارند ، و هرگز نخواهد شد که بیاس دلخواه آزادیخواهان ایران دولت روس را رنجیده گردانند .

در سایه این راز ها بود که چون تبریز در برابر محمدعلیمیرزا بایستادگی برخاست و ستارخان و مجاهدان آن دلیرها را می نمودند ، انگلیسیان از بدگمانی که در بساره ایرانیان پیدا کرده بودند ارجی نمی نهادند ، و يك آگاهی نویسی از تایمس در اینجا هر چه در تبریز میدید با زبان نکوهش و ریشخند برشته نوشتن کشیده ، و بهر کاری رنگ دیگر

داده پروژنامه خود میفرستاد . ولی چون روز بروز با فشاری تبریزیان بیشتر می گردید انگلیسیان خواه و نا خواه پروای آن مینمودند و اندک ارجی میگزاردند ، و بدینسان میبود تا این فیروزی باز پسین پیش آمده دوچی تهی گردید وعین الدوله از کنار شهر برخاست و در این هنگام بود که انگلیسیان پروای بیشتر کردند ، و یکدسته از ایشان به پیشوایی مستر لنچ نماینده پارلمان و کمیته ای ، بنام ایران پدید آوردند از آنسوی تایمس نیز زبان خود را دیگر گردانیده ، این زمان بجای نکوهش و ریشخند بستایش و ارجگزاری پرداخت . نمونه هایی از این نوشته های رنگا رنگ آن روزنامه را پروفیسور براون در کتاب خود آورده است . این نتیجه دیگری

از آن فیروزی تبریزیان میبود .



ب ۲۵۰

شیخ خزعلخان

يك رفتار شونده دیگری که در این هنگام از مشروطه خواهان سرزد و سیاست پیوستگی مبداشت ، آن بود که چون روسیان از دبر باز شورش آذربایجان را بهانه گرفته میخواستند سپاه از مرز بگذرانند ، و بگرفته گفتگو ها در آن باره میان ایشان با انگلیسیان میرفت ، آزادیخواهان سخت هوشیار بوده میکوشیدند که بهانه ای بدست آندولت ندهند ، و بیش از همگی ستارخان در این باره کاردانی و هوشیاری از خود نشان میداد ، و چنانکه گفتیم

« طرفداری و ترویج منافع تجارتنی عموم دول معظمه کوتاهی نخواهیم کرد »

« انجمن ایالتی آذربایجان »

تبریزیان میدانستند محمد علیمیرزا دست از کینه چوبی برنداشته فرستادن جعبه برای است و دوباره بسیج سپاه میکند که سر شهر فرستد ، میدانستند شجاع نظام که دیر یا زود ، دوباره گسرد شهر گرفته خواهد شد . این بود همیکوشیدند خوارپارگرد آوردند تا در آن روز بتنگی نیفتند . از آنسوی در این هنگام بسیاری از شهرها و آبادیهای آذربایجان تکان خورده آماده جنبش میبودند . تبریزیان میخواستند آنها را بکاردارند و دامنه شورش را تا آنجاها رسانند . این بود چنین نهادند که دسته‌هایی را بیرون فرستند .

در این میان رحیمخان و شجاع نظام و دیگران که از کنار شهر برخاسته بودند ، هر یکی در گوشه‌ای آتش چپاول و ستم میافروختند . رحیمخان در اهر نشسته کسانش راه میزدند و دیه‌ها را تاراج مینمودند . شجاع نظام در مرند لشکرگاه زده راه جلفا را می‌بست . عین‌الدوله که گفتیم بقزلقه میدان رفت چون بکدسته قزاقی از طهران رسیده بودند دوباره بازگشته و در باسنج جاگزیده راه تهران را می‌گرفت و سپاهیانش آبادی‌ها را ویران میکردند . اینها هر کدام مایه گرفتاری و نا بسامانی می‌بود . ولی بیش از همه کارشجاع نظام گران میافتاد .

چه راه جلفا نزدیکترین راه بازرگانی میانه اروپا و آذربایجان بشمار رفته بستن آن زیان بزرگی بکارهای بازرگانی میداشت . از آنسوی از بستگی آن راه قند و شکر و نفت و کبریت و اینگونه افزارهای زندگی در شهر نایاب می‌گردید . نیز جنگجویان گرجستان و قفقاز که از این راه بیاری می‌شتافتند و تفنگ و افزار جنگ می‌آوردند جلو ایشان گرفته می‌شد . پس از همه چند که گفتیم روسیان بستگی این راه را دستاویز گرفته و هر روز نغمه دیگری می‌سرودند .

شجاع نظام در بیرون مرند لشکرگاه زده از سراسر آن پیرامونها سوار گرد می‌آورد ، و چنین آگاهی داده که هر که نیاید خانه‌اش را تاراج خواهد کرد . از آنسوی هر کاروانی که از تبریز یا جلفا می‌رسید چهارپا و کالا همه را نکه میداشت ، و این بدتر که پروای خودی و بیگانه نمیکرد و چون کسانی از بازرگانان انگلیسی و اتریشی بسراغ کالاهای خود رفتند پاسخ می‌داد که بسا دستور تهران آن کار را می‌کند و هرگز آنها را رها نخواهد کرد . پیداست که دربار قاجاری چه اندیشه شومی را در سرمیداشت و از درماندگی و نومیدی بچه پستی‌ها تن درمیداد .

این گفتگو در کتاب آبی و در روزنامه‌های آنروزی بسیار آمده که محمد علیمیرزا و پیرامونیان شوم او آخرین چاره کار خود را درازی دست بیگانه بایران میدانستند و با دست خود زمینه پدید می‌آوردند .



۲۵۱ پ

عمارت اسلامی پس از ویرانی

تبریزیان چون آن را می‌دانستند از رهگذر راه جلفا نگرانی بسیار میداشتند ، و این بود پیش از همه بشجاع نظام پرداختند و با يك نقشه‌ای او را برانداختند . این یکی از شاهکارهای تاریخ مشروطه و خودداستان شگفت و شیرین است . درزبانها آرایه‌هایی به آن می‌بندند ، ولی ما از کسانی که خود آنرا از نزدیک دیده و دانسته‌اند جسته‌ایم و خواهیم نوشت : سبف‌السادات نامی که از سیده‌های بنام و توانگر دوچی ، و خود با شجاع نظام دوستی میداشت ، مهر او از خانه‌اش بدست حسن نام مجاهدی می‌افتد ، و او آنرا

بنزد حیدر عمواعلی (که پس از بمباران مجلس به قفقاز گریخته و از آنجا به تبریز آمده بود) می آورد؛ عمواعلی از دیدن آن نقشه‌ای بسانده‌اش می‌رسد و آنرا با دست کسانی از سران آزادی بکار می‌بندد، بدینسان که بدست‌یاری گرجیان بمبی برویه‌جمبه ساخته، نامه‌ای نیز با مهر سیف‌السادات نوشته هر دو را، نوشته و بمب، از پست برای شجاع نظام می‌فرستند.

میرزا اسماعیل نویری بگردن می‌گیرد که جمبه را به پستخانه رساند و نگران راه انداختن آن باشد. میرزا علیخان پستخانه آنرا گرفته با دست چارپار روانه می‌گرداند. روز سه شنبه پنجم آبان (یکم شوال) بود که این جمبه و نامه بمیرند برسید. شجاع نظام آنروز در لشکر گاه میبود و هنگام شام همراه نزدیکان و سرکردگان خود بخانه بازگشت. از آنسوی حاجی میرزا محمود خان رییس پست که با شجاع نظام خویشی نیز می‌داشت همراه پسر خود (آقای هادی صابر) همان شبانه جمبه و نامه را برداشته بنزد او آورد. آقای صابر (۱) می‌گوید: «وزن جمبه بزوی آن ۶۷۰ مثقال نوشته شده بود». می‌گوید: «ما چون بخانه شجاع نظام درآمدیم شجاع لشکر (پسر بزرگتر شجاع نظام) و علیخان هوجقان (یکی از سرکردگان بمیرند) و جبریل بوداغیان (از بازارگانان تبریز که مهمان میبود) و آقوب ارمنی (از کسان جبریل) و برخی دیگر در اطاق میبودند، ولی شجاع نظام در ایوان نماز میخواند. چون نمازش را پایان رسانیده باطاق درآمد، پدرم نامه و جمبه را باو داد. گرفت و گفت: «امانت‌هایست که خودم بسیف‌السادات سپرده بودم»، و پیش از آنکه کاغذ را بخواند خواست جمبه را بکشاید. پدرم دوراندیشانه گفت: بهتر است بمیرند و در بیرون بازکنند. بوداغیان نیز همان سخن را گفت. ولی شجاع نظام بی پروایی نموده پاسخ بریشخند آمیز داد. سپس پسرش شجاع لشکر فرمود آنرا بازکنند.

این شجاع لشکر، بوارونه پدرش، جوان بافهمی میبود و بمشروطه کشته شدن شجاع گراشی میداشت، و گاهسی کسانی را از آزادبخواهان از ستم نظام و دیگران پدرش رها میگردانید. چون او دور اندیشی نموده، جمبه را که بجلو خود گزارده بود در بازکردن آن دودلی نشان میداد شجاع نظام بریشخند و سرزنش دست بسوی او بسازید و گفت: «خوخ!»، شجاع لشکر ناچار شد جمبه را باز کند. ولی همینکه کارد بریسمان قوطی کشیده آنرا برید بیکبار بمب ترکیبده آوایش تا چند فرسخ رفت و سراسر شهر را بشکان آورده مردمرا هراسان گردانیده. خود شجاع نظام شکمش دریده و رانش برگشته بود. چون کسانش می‌رسند اندک جانی میداشته و آب می‌تلبد و لسی تا بیاورند درمی‌گذرد. شجاع لشکر از سر تا زانو چهل واند زخم برداشته و با اینهمه حائش بهتر از پدرش بود. تا شش ساعت زنده

(۱) آقای هادی صابر که اکنون در تبریزند یادداشتی در آن باره نوشته و فرستاده

میمانند که سخن میگفته و از پدرش گله میکرده. علیخان زخمهایی داشته و چون او را بخانه اش در هوجقان میبرند، پس از يك شبانه روز می‌میرد. میرزا احمد خان نامی زخمهایش را درمان کردند و بهبودی یافت. بآرون جبریل از چند جا زخمی شده بود، فردا او را به تبریز آوردند و بدرمان پرداختند و کتون در تهران است. آقوب تراشهای به چشمش فرو رفته و از درد آن چندان در شکنجه میبود که سر بدیوار میکوبید. برای چاره چشمش را بیرون آوردند و بیچاره تا کتون با يك چشم زیست می‌کند. دوتن پیشخدمت از ترسی که میداشته‌اند دوری گزیده و نزدیک پنجره ایستاده بوده‌اند و چون جمبه می‌ترکد هر دو را بی‌اغچه پرت میکنند، و لسی کبچیک گزندی نمی‌بینند و هر دو آسوده می‌مانند. در آنجا که جمبه را نهاده بودند فرش از هم شکافته و گودی در زمینه اطاق پیدا شده و سقف اطاقها تکان خورده و بدادیها (رویه درونی سقف) همه فرو ریخته بود. اما رییس پست و پسرش، آقای صابر چنین می‌گوید: هنگامیکه بمب ترکید من یکبار دیدم همه اطاق بسر ما می‌ریزد و همه درها و پنجره‌ها خورد شده، و ما در یکجای جهان دیگری هستیم، چون دست بتن خود مالیدم سراپا رخمی و خون آلود گردیده بودم و دودی که از بمب برخاسته بود و بگلوی ما میرفت بسیار بدتر از زخمها میبود. در همان حال دیدم عبدالله خان فراشبازی شجاع نظام با چراغی در دست باطاق درآمد و چون حال همگی را دید بیکبار چنین گفت: «خانه‌ات خراب شود حاجی محمود خان آخر خانه ما را خراب کردی». از این سخن او من به بیم افتاده خواستم از هر راه که باشد پدرم را از آنجا بیرون برم، و چون از حال پدرم و از سرگذشت او جستجو کردم دیدم از جاییکه میبود پنج ذرع پرت شده و او نیز در میان زخم و خون دست‌وپا میزند. در همان هنگام همگی زنان و بچگان خاندان شجاع نظام بفریاد و گریه پرداخته بودند. نخست جستجوی حال شجاع نظام می‌کردند، و چون او مرده بود رو بسوی شجاع لشکر آوردند. شجاع لشکر زخمهای بسیاری میداشت. گذشته از بمب فشنگهایی که در قطار کمرش می‌بود ترکیبده پاک به تنش فرو رفته بودند. با اینحال سخن میگفت، و در همانحال بیشتیبانی از ما برخاسته گفت: «بحاجی‌خان آزار نرسانید. باعث قضیه پدرم بود. از بس ظلم کرده بود گرفتار شد». این سخن او مایه رهایی ما گردید. من بهرنجی که بود خود را بخانه‌مان رسانیدم و چهار تن را فرستادیم که پدرم را درون گلیسی گزارده بخانه آوردند. بهر حال این حاجی میرزا محمودخان نیز پس از ششماه رنج بهمان آسیب درگذشت.

بدینسان مشروطه خواهان از شجاع نظام کینه جستند، و کسانی هم بیگناه باتش او سوختند. چنانکه دیده ایم اینمرد پیش از دیگر سرکردگان بتبریز آمد، و بیش از دیگران با مشروطه خواهان دشمنی مینمود، و در کشتن و تاراج کردن پافشاری بسیار میکرد. از اینرو تبریزیان کینه بسیاری از او در دل میداشتند و چون روز ششم آبان (۲ شوال) با تلفن مرگ او را آگاهی دادند در شهر شادمانی رخ داد، و میرتقی قلیج با

یکدسته از مجاهدان سوار شده برای آگاهانیدن مردم با موزیک در بازارها گردید. در این میان دوسه روز راهها باز و قند و نفت و دیگر چیزها بفرآوانی به تبریز رسید و مردم از تنگی درآمدند. لیکن پس از دو سه روز دوباره راه بسته گردید. زیرا محمدعلیمیرزا چون آگاهی از کشته شدن شجاع نظام یافت لقب و جایگاه او را به پسرش موسی الرضاخان داده دستور فرستاد که همچنان راه را بسته دارد، و این جوان که هنوز بیست سال نمیداشت بهمدستی پیرامونیان خود بکار پرداخت، تا هنگامیکه مجاهدان مرند را بکشادند. چنانکه در جای خود خواهیم نوشت.



پ ۲۵۲
دو تن از مجاهدان تبریز

گشاده شدن سلماس و مرند

در ماه آبان در هرگوشه‌ی از آذربایجان پیشامد دیگری از نیک و بد در کار و دادن میبود. در این ماه تبریز چند دسته بیرون فرستاد که هر یکی از آنها داستان دیگری داشت. دسته نخست بر سر سلماس رفته با فیروزی آنجا بکشادند آرونق و انزاب که در پهلوی تبریز نهاده و کسانی از آنجا بمجاهدان پیوسته بودند، چون نعمت‌الله خان نامی در آنجا با مشروطه دشمنی مینمود، سردار دسته‌ای را از مجاهدان بر سر او فرستاد، و اینان رفته نعمت‌الله و برادرش را از میان برداشتند و در آنجا بیرق آزادیخواهی برافراشتند، و چون انبوهی بر سر ایشان گرد آمد آهنگ گشادن سلماس کردند. از آنسوی حاجی پیشماز که از ملایان مشروطه خواه آنسامان می بود و از دیر زمانی خود را بقرا باغ ارومی کشیده در آنجا ووز میگزاشت، اینهنگام دسته‌ای بر خود گرد آورده او نیز از سوی دیگر روسلماس آورد، در این زمان سلماس و خسوی بدست اقبال السلطنه، و او امیر امجد نامی را بحکمرانی آنجا فرستاده بود. امیر امجد در خوی و گماشته‌ای از او در سلماس نشیمن میداشت. ولی در اینهنگام چون آهنگ آزادیخواهان را دانست سپاهی بر سر کردگی حاج حیدر خان امیر تومسان بدانجا فرستاد و پسر خود را نیز همراه ساخت. لیکن مجاهدان پروا ننموده شب شنبه بیست و سوم آبان (۱۹ شوال) یک ساعت پیش از سفیده بامداد سلماس تاخته جنگ کنان شهر درآمدند و امیر تومسان و سپاه او را نیز شکسته باز پس گردانیدند. بدینسان سلماس گشاده شده در آنجا انجمن برپا گردید.

دسته دوم بر سر کردگی قلعه وان باشی نامی بمرآغه فرستاد شد که در آنجا بیرق آزادی برافرازند و نیز غله دیوانی آبیچار روانه تبریز دادند. چون این دسته با همه فیروزی کار ندانی از خود نمودند و آسیبها دیدند داستان آنان را جداگانه خواهیم آورد.

دسته سوم بر سر مرند بود. چون پسر شجاع نظام راه پدر را میپیمو و راهرا همچنان بسته داشته با مشروطه خواهان کینه و دشمنی بی اندازه مینمود، سردار فرج آقای زنوزی را که از قفقاز آمده و میان مجاهدان نامآور شده بود، با گروهی از مجاهدان روانه کرد که مرند را بکشایند، و چون زنوز و جلقا که از آنسوی مرند است، در این زمان در دست آزادیخواهان میبود اینان از بیراهه خود را بزنوز رسانیده گروهی را هم از آنجا با خود برداشتند و آهنگ مرند کردند. از اینسو پسر شجاع نظام دلیری نشان داده آهنگ ایشان کرد. و تا یک فرسخ پیش رفت، و در آنجا بمجاهدان برخوردند جنگ سختی در میانه روی داد. ولی مرندیان ایستادگی ننموده باز گشتند. پسر شجاع نظام بمرند درآمد و فردا کسان خود را برداشته بسوی خوی بگریخت، از آنسوی مجاهدان که تا اردکلو یک میلی مرند رسیده بود مردم پیشواز نموده ایشان را شهر آوردند. بدینسان مرند بدست آمده راه جلقا گشاده گردید. این جنگ روز یکشنبه یکم

آذرماه (۲۷ شوال) بود (۱).

بدینسان فیروزیها پی هم رخ میداد. لیکن در همان هنگام برخی داستان های اندوه انگیزی نیز روی می نمود. زیرا دشمنان مشروطه بازم بیکار ننشسته دست از کینه جویی برنداشته بودند. از جمله ضرغام و برادرش سام که همراه رحیمخان از کنار تبریز بقره داغ رفتند این زمان با چند صد سوار همراه خود در چند فرسخی شهر دبه هارا بنام می کردند و هر دبه ای که ایستادگی می نمود با جنگ و کشتار با آنجا دست می یافتند. یکی از آنها دبه مجونبار بود که ارمنی نشین است و کلیسای بزرگ و استواری دارد. روز چهارشنبه بیستم آبان (۱۶ شوال) ناگهان گرد آنجا را گرفتند. ارمنیان بچنگ برخاسته هشت ساعت دلیرانه ایستادگی کردند. ولی چون شماره سواران فزونتر می بود سرانجام شکست یافتند و زنان و فرزندان خویش را بکلیسا گرد آورده آبادی را برای تاراج با نان و اگزاردند. سواران دبه را بنام کردند و بکلیسا چهار توپ زدند. ولی به آنجا دست نیافتند. در این پیش آمد هیجده تن از ارمنیان (سه زن و پانزده مرد) کشته شده ده تن زخمی گردیدند. از سواران نیز دسته ای بخاک افتادند.

در آن هنگام که آن فیروزیها و این ناگواریها در بیرون رخ میداد
آرامش و سامان در درون تبریز آرامش و سامان بی مانند می بود و مردم
در درون شهر از هر باره در خوشی می بودند. نان و خواربار نیز فراوان یافت
 میشد. آن شهری که یکماه پیش پر بیم ترین شهرهای ایران شمرده
 میشد کنون ایمن ترین شهری می بود. در این باره چه بهتر که نوشته های کتاب آبی را
 بگوای آورم. مستر راتسلاو جنرال کسنول انگلیس در نامه خود بسفیرشان در بیست و
 هفتم آبان (۲۳ شوال) چنین مینویسد -

« در درون شهر ایمنی هر چه بهتر برپاست، و راستی کوی مسیحان و بیگانگان،
 « چندان ایمن و آسوده است که تاکنون هرگز نبوده... همه بیگانگان از رفتار و کردار،
 « آزادیخواهان در این چند گاه شورش خوشنودی مینمایند. جر روسیان کسی سخن از
 « ترس نمیراند.»

تنها خرده ای که نماینده بریتانی به آزادیخواهان تبریز گرفته داستان «اعانه»
 است که بازور و سختی از توانگران گرفته میشد. در این باره در روزنامه «ناله ملت» نیز
 نوشته شده، و خود مشروطه خواهان پوشیده نمیداشتند که در آن باره سختی بسیار
 می کنند. چه این سختی ناچاری میبود. آنهمه در رفت جنگ را که بایستی دهد؟.. از
 آنسوی گله و ناله از برخی توانگران که بدخواه مشروطه می بودند سر میزد. دیگران خودخواهان
 مشروطه میبودند و بدخواه پول میپرداختند. زیرا گذشته از مشروطه خواهی این میدانستند

(۱) درباره یادداشت ها ۲۸ شوال نوشته اند. ولی گویا روز درآمدن مجاهدان را بمرند

خواسته باشند.

که اگر جلوگیری مجاهدان نباشد سواران قره داغ و مرند وارد بیل بشهر دست یافته آتش
 بهستی آنان می زنند و گزندهای بدتر دیگر رسانند.

نیز مستر راتسلاو در نامه خود گله اجلال الملک را « از کارهای خود سرانه باقرخان»
 مینویسد. در این باره در روزنامه شمس استانبول نیز سخنانی نوشته میشد. اجلال الملک که
 در آغاز جنگ بجان خود ترسیده و بکونسولخانه روس پناهییده و سپس در سایه جانبازیهای
 ستارخان و باقرخان ایمنی یافته بلکه بفرمانروایی نیز رسیده بود. همانا چشم میداشته است
 که ستارخان و باقرخان خود را زیر دست او شمارند و از او دستور گیرند.

یکی از داستانهای شگفت
 تاریخ مشروطه ایران همینست که
 دسته بسزرگی از درباریان کهن و از
 دیگران، که بمیان مشروطه خواهان
 آمده بودند، یگانه کار خود فرمانروایی
 و آقایی میدانستند، و این بود بهیچ
 کوششی بر نخاسته دیگران را و -
 میداشتند، و هر زمان که بیمی پدیدار
 میگردد خود را بکنار کشیده میدان
 را بمجاهدان و کوشندگان باز
 میگرداند. لیکن همینکه بیم از جلو
 برمبخواست و زمینه بفرمانروایی
 آماده میگردد بیدرنگ خود را
 بمیان میانداختند و کوشندگان
 را بکنار زده رشته کارها را بدست
 خود میگرفتند. بلکه زبان باز
 کرده ایرادها بآن کوشندگان



پ ۲۵۳

بگرفتند. همین اکنون که در تبریز میرزا اسماعیل خان یکانی (از آزادیخواهان بنام)
 جنگ و خونریزی میرفت، در تهران (این بیکره در استانبول در هنگام کوچ برداشته شده)
 بگذشته از حاجی سید نصرالله تقوی و حسینقلی نواب و مشیرالدوله و مؤتمن الملک و
 تقی زاده و میرزا علی اکبر خان دهخدا و دیگران، ناشکیبانه چشم براه میداشتند که زمینه
 آماده گردد و باز آنان پا بمیان گزارند و رشته را بدست گرفته مشروطه را راه برند.
 سدها از این کسان در میان میبودند.

ما در نوشته های خود اینان را میوه چین مینامیم. زیرا داستان ایشان داستان
 کبست که در همسایگی او باغبانی باشد، و آن باغبان رنجه کشد و درختی پرورد، ولی

همینکه زمان میوه داری رسید این پا بجلو گزارده و باغبان را کنسار زده خود بچیدن میوه پردازد .

چنانکه نامش را بردیم یکی از این میوه چینان تقیزاده می بود . اینمرد را دیدیم که روز بمباران مجلس آن نا شایستگی را از خود نشان داد . و سپس نیز بسفارت انگلیس پناهیده خوار و زبون از ایران بیرون رفته یکسره آهنگه لندن کرد . در این چندماه که در تبریز آن کوششها و خونریزیها رفت اودر لندن می نشست . ولی همینکه تبریز از دولتیان پراسته گردیده در شهر ایمنی رخ داد ، از لندن بیرون آمده . گویا در آذر ماه بود که خود را بتبریز رسانید . این شگفتی که بجای آنکه از کوششهای سردستگان و مجاهدان خشنودی نماید و او نیز گرهی از کار بکشاید از همان آغاز رسیدن ، خشک پارسایی از خود نشان داده بستارخان و مجاهدان ایرادها میگرفت . بستارخان چنین گفته بود : « فرج آقا در مرند شراب میخورد » . ستارخان گفته بود . « من فرج آقا را برای پیش نمازی نفرستادم »

در تبریز در آنزمان آگاهی از رفتار ناشایست او در پیشامد بمباران نیافته بودند ، و او را یکی از سران بیباک مشروطه خواهی شماره پاس بسیار می داشتند ، و کارها از او می بیوسیدند . ولی او خود خواهانه کناره جسته در خانه می نشست و از پشت پرده بکار شکنی می کوشید . یکی از بهانه هایی که پیدا کرده بود اینکه مجاهدان خانه تاراج می کنند .

چنانکه گفته ایم مجاهدان (آنانکه از نخست این نام را پذیرفته بودند) بیشترشان مردان پاکدامن و بی نیازی میبودند که هیچگاه دست بدارا کس نزدندی و ازدیکران نیز بجلوگیری کوشیدندی . چنانکه چهار ماه بیشتر بخش بزرگی از بازار در دست اینان می بود که اگر خواستندی دکان ها را باز کرده پول و کالای فراوان برداشتندی . (چنانکه دولتیان میکردند) ولی شنبده نشد که بیک دکانی دستبرد زده باشند . لیکن حاجی میرزا حسن و امامجمعه ومیرهاشم و دیگران که در اسلامیه نشسته ، و خود آنان سوارانرا بتاراج شهر میفرستادند مجاهدان که خانه های آنانرا تاراج کردند جای هیچ ایرادی نمی بود . در جنگ چنانکه دشمن را کشند دارا کش را هم تاراج کنند . این تاراج کردن از یکسو پرو بال دشمن را کنند است و از یکسو مایه دلخنی جنگندگان تواند بود .

ولی تقیزاده همین را دستاویزی ساخته بستارخان و باقرخان بد میگفت ، و بدینسان یکدسته را از آنان جدا گردانیده بهر خود گرد می آورد . حیدر عموغلی که از تهران با وی بهبستگی میداشت ، در اینجا نیز باو پیوسته در نهان باستارخان دشمنی مینمود .

بدتر از همه اینها آنکه میرزا محمد علیخان تربیت که از خویشان تقیزاده ، و از افزارهای دست او می بود ، و او نیز همچون تقیزاده بلندن و کانونهای سیاسی آنجا راه میداشت ، و تقازگی از آنجا بازگشته در تبریز میزیست ، او هم باستارخان دشمنی می کرد

وما می بینیم نامه ای به پروفیسور براون نوشته که نکوهش بسیار از ستارخان و کارهایش کرده ، و او را « لوتسی » و « تاراجگر » و « قره داغی » خوانده و از سراون خواهش کرده که چیزی در ستایش او ننویسد ، و در پایان نامه تقیزاده را گواه گفته های خود نشان داده که پیداست با دستور او نوشته ، و براون ترجمه این نامه را در آخرهای کتاب خود آورده است (۱)

باید دانست تقیزاده و تربیت و چند تن دیگری ، گذشته از خود خواهی که دامنگیرشان شده باین کارشکنیها و امیداشت ، انگیزه دیگری در کارشان می بود ، بسا آمدو رفتی که آنان بلندن میکردند ، و همچون کبوتر دو برجه گاهی در آنجا و گاهی در اینجا میزیستند ، ناچار می بودند که پیروی از شههای مردان سیاسی انگلیس نمایند ، و بد گویی از مجاهدان که یکدسته جانبازانی میبودند در بنج نکویند .

بهر حال ستارخان با آن بیسوادیش جریمه نیکی از خود نشان میداد و رفتار بسیار ستوده میکرد ، و در خور آن خورده گیریها که میشد نمی بود ، بساقر خان هم اگر چه برخی درشتخویبها از او سر میزد ، رو بهمرفته رفتار و کردارش در خور ستایش می بود .

اگر ما بخواهیم اندازه نیک رفتاری آزادخواهان را بدانیم باید بیاد آوریم ، که در این هنگام چهل هزار تن کم و بیش بنام مجاهد در آذربایجان می بودند . در خود تبریز شماره شان از بیست هزار می گذشت . پیداست که در میان اینهمه مردان کسان بد کردار و مردم آزار نیز می بودند ، و ناچاری می بود که برخی کارهای زشت از ایشان سرزنند ، چیزیکه هست ستارخان و بساقر خان و دیگر سردستگان و پیشروان تا میتوانستند جلو میگرفتند . داستان قلعه وان باشی و دستگیری او را که يك نمونه از رفتار ستارخان و دیگر سران با بد کردارانست خواهیم آورد . همانسالار بك تفنگچی که سی و چهار قران پول از کسی سنده بود پس از کیفر دادن او را بیرون گردانید و پول را بخود آنکس پس فرستاد . مجاهدان قفقاز با آن جایگاهی که میداشتند یکی از ایشان دختری را فریفته و برده و نگه داشته بود چون دانسته شد مجاهدان باو بر آشفند ، و با دستور ستارخان دستگیرش گردانیده بانجمن سپردند که پس از رسیدگی تیربارانش کردند . از اینگونه داستانها فراوانست .

در سایه این نیک رفتاریها بود که ستارخان اگر گاهی بیرون میآمد مردم باشادی بسیار بتماشایش میایستادند و در چند جا گوسفند زیرپایش سر میبردند .

از سخن خود دور نیفتیم : یکی از پیش آمدهای آبانماه بود که از استانبول ایرانیان نشانی (یا مدالی) برای ستارخان فرستاده بودند ، و میر تقی قلعج با موزیک و شادی آنرا بامبر خیز برده بسینه اوزد .

(۱) آن نامه بی نام چاپ شده . ولی ما میدانیم که نویسنده اش تربیت بوده .

نیز در آخرهای این ماه، چون چهل حسینخان بود بزم سوگواری با شکوهی بنام او و ملا اماموردی و شریف زاده و مشهدی اسماعیل میایی و دیگر کشتگان آزادی برپا گردانیدند.

نیز در آخر های این ماه میرزا احمد عمارلو با دو تن دیگر از طلبه های نجف، بنام نمایندگی از حاجی سید علی که همچنان در خانقین می نشست به تبریز رسیدند.

بدینسان ابانماه پایان رسید. در آذر که سرما آغاز کرده گاهی

برف نیز میبارید شکست و فیروزی توأم بودند. یکی از فیروزیها گشادن خوی بود که باسانی انجام گرفت. چنانکه نوشته ایم پیش

از بمباران مجلس، خوی یکی از کانونهای آزادیخواهی شمرده میشد. ولی چون مجلس

بمباران یافت دستگاه

مشروطه از آنجا نیز

برچیده شد. و اقبال -

السلطنه امیرامجدنامی

را با یکدسته از کردان

بفرمانروایی آنجا

فرستاد. از سرگذشت

مجاهدان و آزادیخواهان

آنجا و ذر رفتاری کردان

با آنان آگاهی روشنی

نیافته ایم. جز اینکه

میرزا حسین طبیب که

یکی از مشروطه خواهان

شناخته میشد او را نیز

دستگیر کرده بزدان

سپردند، و چون

میخواستند فردا او را

بدهان توپ گزارده

تکه های تنش را بهوا

پرانند، مرد غیرتمند

شبانه در زندان خود را

کشت و از یکچنان مرگ دردناکی آسوده گردانید. یکی از کشتگان راه آزادی اوست.

بهر حال خوی و سلماس و آن پیرامونها نیز بدست دولتیان افتاده، امیرامجدبنام

اقبال السلطنه در آنها بفرمانروایی برخاست، و می بود تا چنانکه گفتیم مجاهدان در آبانماه سلماس دست یسافتند. اقبال السلطنه چون از چگونگی آگاهی یافت آنرا برتافته، سپاهی از ماکو بسرکردگی عزو خان و اسماعیل آقا (سیمکو) و نعمت الله خان ایلیخانی بر سر مجاهدان فرستاد، و این سپاه که سه هزار تن سواره و پیاده را در بر میداشت، آهنگ سلماس کرده در جنگی که در میانه آنجا و خوی روی داد، پس از خونریزی بسیار مجاهدان را شکستند و باز پس گردانیدند، که بدز دیلمقان پناهیده به نگهداری خود پرداختند. عزو خان نیز در کهنه شهر، در برابر آنان لشکر گاه زد و کسان او در آن پیرامونها بتاراج و ویران کردن پرداختند. بدینسان کار بمجاهدان سخت گردید. لیکن در همان روزها آوازه رسیدن میرزا نورالله خان و قوچعلیخان از سوی مسرند پراکنده گردیده، عزو خان با مجاهدان بگفتگوی آشتی پرداخت و در آن میان سپاه خود را بیرون برد.

اما سپاه مسرند آنان بخوی تاخته با یک دلیری آنجا را بگشادند و چون خود میرزا نورالله خان در این باره یادداشتی بنزد نویسنده فرستاده کسوتاهشده آنرا در پایین میآوریم.

می گوید: کمیته اجتماعیهون عامیون، و انجمن ایرانیان، در باکو باین شدند که خوی را بگشایند و مرا با ابراهیم آقا برای اینکار برگزیدند. من با دستور کمیته از باکو روانه گردیده بجلفا رسیدم. ابراهیم آقا با دسته ای در علمدار (نزدیکی جلفا) نشسته از ترس یکانیان که در سر راه میبودند پیش رفتن نمی یاراستند. قوچعلیخان یکانی با برادرانش بنخسعلیخان و شیرعلیخان که بیست ساله و هفده ساله می بودند، از سوی امیرامجد نگهداری راه جلفا و خوی را میداشتند و در جلفا می نشستند. من با ایشان بگفتگو پرداختم و هر سه را هوادار آزادی گردانیدم. آنان با ما پیمان همدستی بسته برای کار آماده گردیدند.

پس از این آمادگی با هم بسکالشی نشسته چنین نهادیم که «ایواغلی»، را که شهرکی در چهار فرسخی خوی می باشد بگشاییم. و از آنجا نقشه گشادن خوی را بکشیم، و از روی این نقش ابراهیم آقا را با یکدسته در علمدار گزارده من با قوچعلیخان همراه خلیلخان هرزندی و مشهدی اسماعیل گرگری و عباس خان علمداری، که هر کدام بیست و سی تن گرد سر میداشتند، روانه گردیدیم. شب را در قره بولاغ سه فرسخی (ایواغلی) خوابیده بامدادان راه افتادیم. و یکسره «با یواغلی» تاخته با اندک جنگی آنجا را بدست آوردیم و نشیمن کردیم.

بخسعلی خان را با دو بیست تن در سر راه خوی یکفرسخی بیاسبانی گزارده بودیم. یکدسته هزار تن کما بیش از خوی بر سر او آمدند و جنگ سختی در آنجا رخ داد. بخسعلیخان دلیرانه ایستادگی نمود و اراپنسو نیز کمک برایش فرستادیم. در نتیجه دشمن شکست یافته پس نشست. لیکن همه دبه های پیرامون ایواغلی را گرفته بودند. ما پس از سکالشی



پ ۲۵۴

قوچعلیخان

(این پیکره دیرتر از آن زمان برداشته شده)

دویست و پنجاه تن از دلبران مجاهدان را برگزیده از بیراهه خود را به دیزجدز که میانه سلماس و خوی نهاده است رسانیدیم ، و از آنجا پس از اندکی آسایش شبانه آهنگ خوی کردیم ، و چون میدانستیم امیر امجد و دیگران آگاهی نیافته‌اند و شبانه همگی در خوابند ، یکسره خود را بنزدیکی شهر رسانیده از دیوار در که بلند می‌بود بالا رفته بیکبار هیا هولند کردیم ، و بدانسان بشهر ریخته آنجا را بدست گرفتیم . امیر امجد بایک پیراهن و زیرشلواری از سوراخ دیوار خود را بیرون انداخته گریخته بود

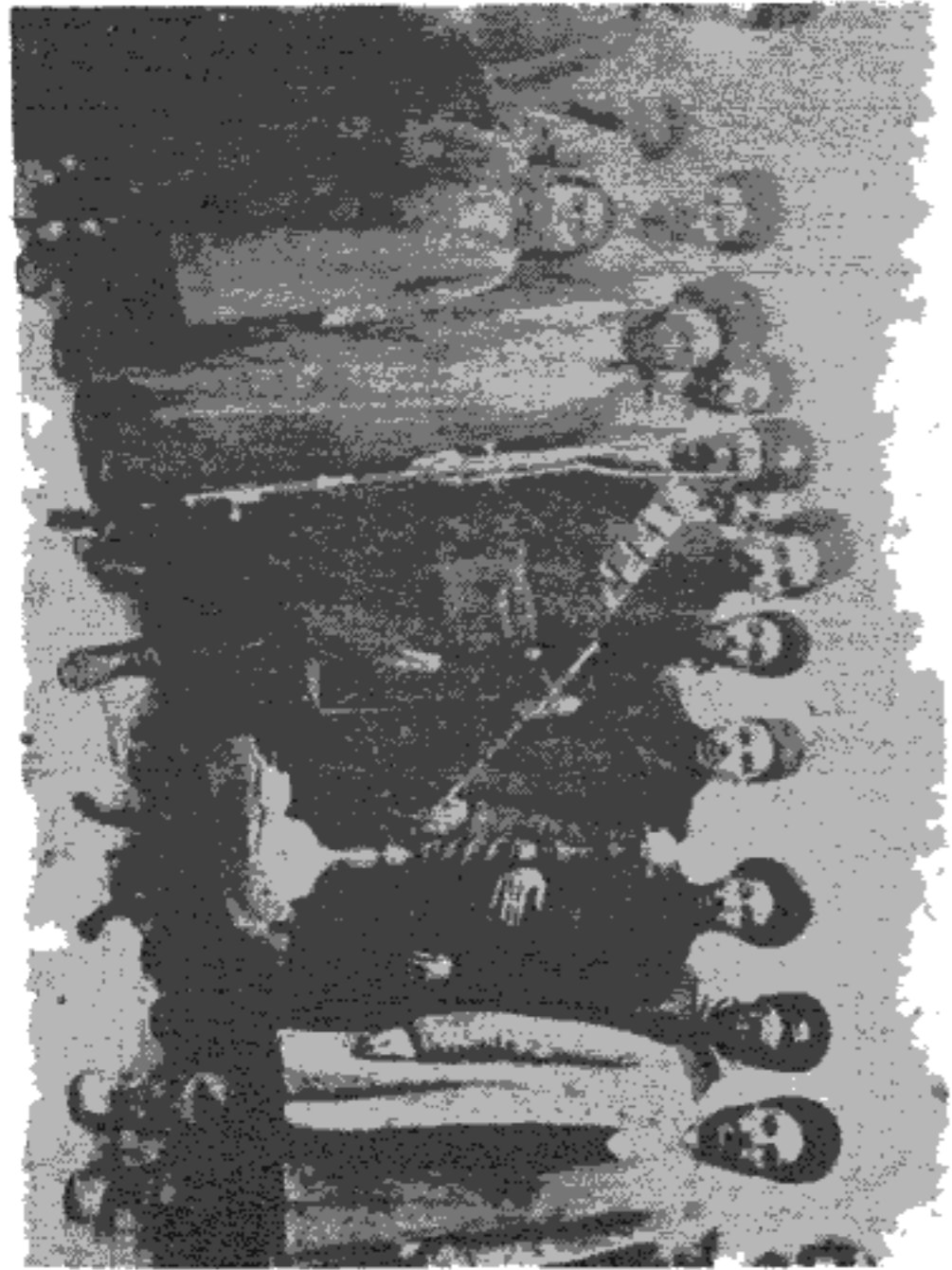
باری شب هفدهم آذرماه (۱۳ ذوالقعدة) بود که مجاهدان بدینسان باسانی بخوی دست یافتند . چنانکه گفتیم فرمانده این سپاه میرزا نورالله خان و قوچمیلیخان میبودند که با یگانیان باین کار پرداختند . شادروان بخشعلیخان با همه کمسانی در این جنگها دلیری بهیاری از خود می‌نمود ، و از همان هنگام نام آور گردید . فردای آن روز کسانی را از سرشناسان بدخواهان کشته و خانه هایی را نیز تاراج کردند .

نیز همزمان روز عزروخان و دیگران که از سلماس باز می‌گشتند در بیرون خوی ناآگاهان با مجاهدان برخوردند ، و در میانه جنگ در گرفته از ماکویبان کسانی کشته شدند ، و عزروخان در اینجا نیز شکست خورده توپ و قورخانه را گزارده خود با همراهان ، با رسوایی بیرون رفتند .

این فیروزی دیگری برای مشروطه خواهان بود و چنانکه خواهیم دید از این هنگام خوی بار دیگر کانون آزادی گردید ، و تا پایان جنگهای تبریز همیشه در آنجا نیز جنگهایی با ماکویبان در میان میبود .

در همان روزها در سابه این فیروزیهای آزادپنخواهان ، در ارومی نیز جنبش پیدا شده حاجی محترم السلطنه ، آن مرد دو روی پست نهاد انجمن را در آنجا باز نمود . ولی این تا زمانی بود که تبریزیان دست به بیرون می‌داشتند . سپس که شهر دوباره بتنگنا افتاد او نیز دوباره انجمن را بست .

چنانکه گفتم : ندانم عین الدوله پس از کتاره جستن و تا قزلجه میدان شب حسن دلی رفت ، دوباره بکار آمده با سپاهی که پیش میبود و از تهران تازه می‌رسید ، بار دیگر بواسننج آمد و در آنجا بیوسان نشست که لشکرها را دیگری نپذیرسد . در آن هنگام که تبریزیان دسته‌های مجاهدان را باین شهر و آن شهر می‌فرستادند و مرند و سلماس و خوی و مراغه را می‌گشادند ، و از پیرامونهای شهر غله کشیده می‌آوردند ، عین الدوله همچنان در واسننج می‌نشست ، و تماشا میکرد ، و چنانکه شیوه او میبود که در زمان ناتوانی سخن از آشتی بمیان آوردی ، گاهی پیامهای نیک خواهانه می‌فرستاد و چنین وامی نمود که به جنگ و خونریزی خرسندی نمی‌دارد . در این هنگام در لشکر او گذشته از دیگران بکدسته قزاق با توپخانه و آمادگی می‌بودند . داستان این قزاقان آنست که چون عین الدوله با فشار محمد علی میرزا التماوم



پ ۲۵۵

ستارخان با پیرامونیان خود

به تبریز داد و سپس روز سوم مهر بان جنگ برخاسته کاری از پیش نبرد ، محمد علی میرزا از عین الدوله نومید گردیده ، از آنجا که پشتگرمیش به بریکاد قزاق می‌بود و آنان را در همه جا گره گشا می‌پنداشت ، چهار صد تن قزاق را با شش دستگاه توپ بفرمانداری میربنجه کازم آقا (برادر قاسم آقا و علی آقا) روانه آذربایجان گردانید . اینان روز بیستم مهر (همان روزیکه در تبریز با دوجی آخرین جنگ می‌رفت) با شکوهی از تهران راه افتادند ، و در هنگام بیرون آمدن ، لیاخوف گفتاری بانان راند ، در این زمینه که او چون دیده شاه از پیشامد تبریز سخت اندوهناکست بگردن گرفته که گرفتاری تبریز را از میان

بر دارد ، و چون سیاست جلوگیری رفتن خود او است این دسته را میفرستد که با دلیریهای همیشگی خود بکار پیشرفت دهند ، و این گفتار او بود که پروژنامه های انگلیسی افتاد و تا چندی سخنانی درباره آن میرفت .

بهر حال این دسته بیاسنج رسیده در لشکر عین الدوله می بودند ، و چنانکه گفتیم عین الدوله دست بکار نزده با سخنان دو رویانه روز می گذاشت . تبریزیان نیز بکارهای دیگری پرداخته پروای او نمیداشتند . مگر یکبار شادروان حاجی حسین خان مارالانی ، چون نزدیک بیاسنج می بود ، شبانه بلشکر گاه دولتی تاخت و با شلیک و هیاهو آشوبی بمیان دولتیان انداخت ، و چنانکه می گویند چند تن را کشت و چند تن را دستگیر کرده بشهر آورد .

این کار حاج حسین خان ترس عین الدوله را بیشتر گردانید ، و اینست که بگفتگوی آشتی بیشتر پرداخت و کسانی را بمیانگیری برانگیخت . لیکن گفته هایش ارجی نداشت و آزادپنخواهان این می دانستند که کاری بدست او نیست و محمد علی میرزا تا تواند دست از جنگ برنداشته سر بمشروطه نخواهد آورد . چنانچه در همان هنگام پیای سواره و سرباز و توپ و قورخانه از تهران روانه میساخت . از اینرو میرهاشم خان با سالار گفتگو کردند که فریب عین الدوله را نخورده تا لشکرها بروگرد نیامده بر سرش تازند و باشد که او را از باسمنج بیرون رانند . در این باره سردار نیز همدستان گردید ، اینست بسیج کار را کرده شب شانزدهم آذر (۱۲ ذوالقعدة) با همه سرما و یخ بندان دسته هایی را برگزیده روانه کردند . از جمله آیدین پاشا بادسته ای از نارنجک اندازان از امیر خیز فرستاده گردید باینان چنین دستور دادند که آهسته و آرام راه پیموده خود را تا باسمنج رسانند ، و در آنجا ناگهان بجنگ و شلیک پردازند . از تبریز تا باسمنج دو فرسنگ بیشتر است . مجاهدان این راه را بخاموشی و آرامی پیمودند و تا گورستان باسمنج که آغاز لشکرگاه و توپی در آنجا نهاده بودند پیش رفتند ، لیکن دسته پیشرو که سر کرده ایشان حسن دلی نام می داشت اینمرد بسیار بی باک و این هنگام مست نیز می بود . از اینرو همینکه بتوپ نزدیک رسد بدمستی آغاز کرد و بر روی توپ سوار شده با فریاد و غوغا بمجاهدان دستور داد : « توپ را بکشید » ، و چنانکه میگویند توپچی را با گلوله از پا انداخت . بهباهوی او دولتیان بیدار شده بهم بر آمدند و هراسناک بکوشش برخاستند و شیپور کشیده به جنگ پرداختند ، و بیک شلیک چند تن از مجاهدان بخاک افتادند . خود حسن دلی بروی توپ تیر خورده بدرود زندگی گفت . مجاهدان پاسخ شلیک را دادند ولی جای ایستادن ندیده روی برگردانیدند . در همان هنگام توپچی خود را بتوپ رسانیده و بگلوله افشانی پرداخت . چنانکه دسته ای از مجاهدان در میان روخوانی و بر سر راه از پا افتادند و دیگران زخمی و خون آلود خود را رها نمودند . کسانی به نعمت آباد شناخته شب را در آنجا بسر دادند . دیگران خود را بشهر رسانیدند . دسته هایی که از پشت سر میآمدند چگونگی

را دانسته از راه بازگشتند . بدینسان تلاشها بهبوده گردیده آن همه جانها نیز نابود شد . از آنسوی در لشکر عین الدوله میز پنجه کاظم آقا از سرش تیر خورده همان دم جان سپرد و جنازه او را بتهران بازگردانیدند . چنانکه نوشته اند چهل تن کمابیش در این جنگ کشته یا زخمی شد ، و با آنکه مجاهدان بنقشه خود پیشرفت دادن نتوانستند ، باز لشکر عین الدوله سخت بهم خورد که اگر قزاقها نبودند دیگران همگی از هم پراکنده هر کسی بسویی گریختی .

از این پس دولتیان هوشیار افتاده بنکهداری خود کوشیدند ، و چون دسته دسته سپاه از تهران میرسید بسنکر بندی پرداخته در برابر سنگرهای خیابان و مارالان در ساری داغ و آن کنارها سنگر پدید آوردند . در این هنگام در بسیاری از شهرها جنبش نمودار شده بیم بر آشفتگی میرفت . از جمله در تهران دسته بندیها شده مردم آماده شورش میبودند . در رشت گروهی از آزادپنخواهان در کونسولگری عثمانی نشیمن میداشتند . در تالش نیز دیر باز جنگ و خونریزی پیش میرفت . در خراسان شورش آغاز میشد . از هر سو دشمنی بشاه قاجار مینمودند . ولی محمد علی میرزا بهیچیکسی پروا ننموده تنها به تبریز می پرداخت و پیای سپاه و سرک و ساز باذربایجان میفرستاد . در روزنامه اقیانوس در همین روزها فهرستی از لشکرهایی که باذربایجان فرستاده میشد یاد کرده که ما آنرا در اینجا میآوریم :

ده سپاه نصرت پناه که مأمور آذربایجان شده اند

۱) سواره بختیاری که برای تهیه آذوقه جلوتر رفته اند ۲۵۰ نفر (۲) فوج ده اوند سرکردگی جناب آنتخاب الدوله (۳) فوج فدوی و فوج مخبران و همدان سرکردگی جنابان سردار اکرم و منصور الدوله (۴) توپخانه دو باطری سرکردگی جناب ناصر الممالک (۵) فوج فراهان سرکردگی جناب ناصر الدوله (۶) ایضا سواره بختیاری ۳۵۰ نفر (۷) سواره قزوینی سرکردگی جناب غیاث نظام (۸) اردوی مراغه سررداری جناب شجاع الدوله سردار مقتدر (۹) اردوی قراجه داغ سررداری جناب سردار نصرت (۱۰) اردوی قزاق بفرماندهی جناب کاظم آقا .

ریاست سواره کلیه با جناب سردار ظفر است و ریاست پیاده با جناب سردار ارشد . امارت کسل قشون و اردوی حاضر تبریز که در تحت ریاست جنابان امیر ممزز و سالار جنگ است با جناب اجل آقای امیر افخم است . تمام رؤسا و سرکردگان و فرماندهان کلا در تحت امر و فرمان حضرت مستطاب اشرف امجد والا بندگان شاهزاده عین الدوله فرمان روای کل مملکت آذربایجان دامت شوکته میباشد .

بموجب خبر تلگرافی جناب اقبال السلطنه ماکویسی سه اردو حرکت داده است که یکی بخوی و دیگری بمرند و سومی بصوفیان رسیده است و سرکردگی آنها با جنابان سالار مکرّم و ایلیخان است .

این سرکردگان هریکی با سپاه خود پس و پیش بیاسنج در میآمدند. از جمله شجاع الدوله (حاجی سمدخان) در چهاردهم آذر (۱۰ ذی القعدة) چاپاری از تهران رسیده پس از دیدن عین الدوله روانه مراغه گردید که سوار و سرباز از آنجا گرد آورد و خواهیم دید بچه کارهایی پرداخت.

يك كاری که در همان روزها در تبریز رخداد و مسی باید در اینجا بنویسیم این بود که برخی از نمایندگان انجمن بکنار رفتند و دوباره دوازده تن که در پایین یاد میکنیم، از سوی کمیسیون اعانه و سران آزادی، برگزیده شدند و ستارخان و باقرخان نیز پیروی از مردم نموده خرسندی نشان دادند. اینک نامهای دوازده تن که میشماریم:

میرزا محمد تقی طباطبایی، شیخ محمد خیابانی، مشیرالسادات، شیخ اسمعیل هشتروندی، حاجی شیخ علی اصغر، میرزا اسماعیل نوبری، میرزا حسین واعظ، حاجی مهدی آقا، حاجی میرزا علیقلی گنجه‌ای، حاجی میرزا ابراهیم ناهباز، مهدی محمدعلی مطبوعه، حاجی میرزا محمد علی اصفهانی. میرزا محمد تقی این بار نیز رییس برگزیده شد.

چنانکه در پیش گفتیم قلعه و انباشی نامی را همراه آقا میرکریم با

داستان مراغه دسته تفنگچی روانه مراغه کردند که غله آنجا را بشهر بازکنند.

نیز مردم را

بمشروطه خوانند. اینان نخست به بناب رسیدند. در آنجا مردم پیشواز باشکوهی کردند و چون دو روز در آنجا ماندند روانه گردیده در بیست و پنجم آبان (۲۱ شوال) بمراغه رسیدند. مراغیان نیز پیشواز کرده پذیرایی کردند و خواه و ناخواه سربمشروطه فرود آوردند. حسام نظام نامی بحکمرانی گمارده شده انجمنی برپا گردید. حاج میرزا محمد حسن مقدس که ملای پارسای گوشه نشینی میبود او را هم بانجمن آوردند. هر روز در مسجد حجة الاسلام مردم گردمی آمدند و بر منبر سنایش از مشروطه میشد.

در این میان قلعه و انباشی و کسانی از همراهان او دست از آستین در آورده آزار بمردم دریغ نمی گفتند،



پ ۲۵۶

عین الدوله

واز توانگران بهر دستاویز پول میگرفتند. با آنکه دم از آزادیخواهی میکردند بر مردم چیرگی مینمودند. توگویی شهر را باشمشیر گشاده اند از آزار و تاراج باز نمیایستادند. مراغیان آنچه از مشروطه شنیده بودند از اینان و ارونه آن را دیدند. این بود زبان بگله و بدگویی باز کردند.

در مراغه خانواده حاجی کبیر آقا بدخواه مشروطه می بودند، و چون میانه آن خانواده و پیروانشان بامقدس و پیروانش کینه و دشمنی در میان می بود، در این هنگام، بانگیزش اینان یا بهرانگیزه دیگری، مجاهدان بکینه جویی از آن خانواده برخاستند، و حاجی میرزا ابوالفضل و میرزا محمد پسران حاجی کبیر آقا را با گلوله زخمی گردانیدند. این بدرفتاری دشمنی مراغیان را بیشتر گردانید.

در همان هنگام آگاهی رسید که سیف‌العلمای بنایی که از بدخواهان بزرگ مشروطه و خود در آن پیرامونها دارای جایگاهی میبود، بهمدستی دیه داران و دیگران، از آمدن مجاهدان بمراغه و از رفتار بد آنان بترس افتاده ابوطالب خان چاردولی را برای بازگردانیدن مجاهدان به تبریز، بکاربرانگیخته اند. و او بادسته ای از سواران خود بتزدیکیهای بناب آمده و در آنجا دسته های دیگری باو پیوسته اند و گروه انبوهی پدید آمده، و آنان آهنک مراغه میدارند.

از این آگاهی مشروطه خواهان مراغه بترس افتادند، و مجاهدان برای نزدیک بودن به تبریز یا بهر اندیشه دیگری، آهنک بناب کرده و از مراغه بیرون آمدند. میر آقا صدرالسادات که از مشروطه خواهان مراغه می بود بایکدسته تفنگچی با آنان همراهی نمود چون به بناب رسیدند مشروطه خواهان آنجا، از احدخان و حاجی سیف‌الله و دیگران به پذیرایی برخاستند، و چون شماره مجاهدان از تبریزی و مراغهای بیش از دوست تن نبوده، در حالیکه شماره دولتیان که بگرد سر ابوطالب خان چاردولی میبودند ده هزار تن گفته میشد. از اینرو کسانی بهتر دانستند، پیشامد را با گفتگو بی پایان رسانند. ولی نتیجه نداد، و چون دولتیان گرد بناب را فرا گرفتند ناچار جنگ آغاز گردید. سه روز مجاهدان ایستادگی کردند، ولی چون شماره شان بسیار کم می بود، و از اینسوی پیروان سیف‌العلمای از درون شهر یاری دولتیان میکردند، مجاهدان بیش از آن ایستادن نیارسته شبانه راه تبریز را پیش گرفته خود را بیرون انداختند. فردا دولتیان بدرون بناب ریخته خانه های احدخان و حاجی سیف‌الله و دیگران را تاراج کردند. این پیشامد در آغاز های آذرماه و نخست داستان اندوه انگیزی بود که در آن ماه رخداد.

پیش از آن آگاهی از بدکاریهای قلعه و انباشی و همدستانش به تبریز رسیده، از انجمن باتلگراف آنان را باز پس خواسته بودند، و چون این آگاهی از گریختن ایشان از بناب رسید، سردار مهدی محمد علیخان را بجلو ایشان فرستاد، و او اسد آقا خان را برداشته و تا گولان پیش رفته قلعه وان باشی را با چند تن از همراهانش دستگیر کرده با بند تا

تبریز آوردند. سردار دستور داد قلمه وان باشی را چوب زدند، و همراهان دیگرش را بزدان سپردند تا در عدلیه بکارهای آنان رسیدگی شود. کالاهای تاراجی در دست هرکسی میبود گرفته گرد آوردند.

سپس با آگاهی انجمن ایالتی حاجی حسین ارومچی را که یکی از بازرگانان مشروطه خواه می بود برگزید که بایکدسته از آزادپخواهان روانه گردند، و کالاهای تاراجی را رسانیده از مردم دلجویی کنند. حاجی حسین روانه گردیده و چون بدو فرسخی مسرافه رسید خود در آنجا نشسته کمانش را بشهر فرستاد. آنان از مرافیان بد دلجویی پرداختند و از گذشته آمرزش میجستند و نتیجه نیکی بدست می آمد.

لیکن در آن میان نامه ای از سمد خان بحسام نظام رسید، در این رسیدن حاجی سمد زمینه که از تهران باهنگام مرافه بیرون آمده و تا میانه رسیده، و **خان به مرافه** در آن نامه دستور میداد که اگر بتوانند آزادپخواهان را از مرافه بیرون رانند. چون سمد خان و خاندانش از سالها در مسرافه فرمانفرمایی داشته سواران و سربازان آن پیرامون ها سپرده بایشان میبود، پیداست که این نامه چه نتیجه ای داد. و چگونه بد خواهان را شورانیده کار را بمشروطه خواهان سخت گردانید.

در پی آن نامه، روزی بامدادان محبلمبخان سرکرده «سواران رکاب» با سواران خود بشکان آمدند و در میدان «خان حمامی» آماده جنگ ایستاده، بمیانجگیری حسام - نظام با آزادپخواهان تبریزی پیام فرستادند که باید از شهر بیرون روید. اینان جای ایستادن ندیدند و خواه و ناخواه از شهر بیرون آمدند.

از آنسوی دوسه روزی نگذشت که حاجی سمد خان بمرافه رسید. محمد علی میرزا باولقب «شجاع الدوله» داده از تهران فرستاده بود که بپاید و سواران و سربازان مرافه و آن پیرامونها را گرد آورد، و بسرتبریز برد و ریشه مشروطه را براندازد، و این بود که همینکه از راه رسید دست به بیداد باز کرد. بوپژه که مشروطه خواهان با خاندان او پدی کرده دایی زادگانش (همان پسران حاجی کبیر آقا) را زخمی کرده بودند.

نخست کسی که زهر خشم و کینه او را چشید شادروان میرزا محمد حسن مقدس بود، چون او را گرفته بنزد سمد خان آوردند دشنامهای بسیاری گفت. سپس دستور داد دستار از سرش برداشتنه و ریش و سبیلش را کنند، و در آن سرمای یخ بندان زمستان تسوی حوض انداخته فراشان با چوبها چندان زدند، که پیر مرد پارسا بیکبار از توان افتاد، و در حال جان کندن بیروش آوردند و ریسمان بهایش بسته کشان کشان تا میدان ملا رستم برده، در آنجا از درخت نارون آویزان کردند. بدینسان پیر مرد پارسا را باشکنته جان گزایی از زندگی بی بهره گردانید.

این نمونه ای از دژخویی و پدنهادهی سمد خان بود. از این بیدادگری، مشروطه

خواهان مرافه که بیشترشان تبریزیان آنجا می بودند بجان خود ترسیدند و بیشتری پنهان شدند. ولی فراشهای سمدخان پی آنان گردیده می یافتند و می کشیدند و بزدان برده زنجیر بگردنشان می زدند. از کسان بنام میرزا عبدالحسین خان انصاری و ملا عبدالاحد - خان معلم و حاجی علی چایچی و حاجی میرزا حسن شکوهی و مشهدی علی تبریزی و مشهدی صادق تبریزی و حاجی حمید تبریزی را گرفتند.

داستان دستگیر شدن

اینان و رفتاری که در

دستگیری با آنان

می رفت دلگداز

است. (۱) سمد خان

باندازه دژخیمی و

خونخواری آزمند و پول

دوست نیز میبود، و

این مشروطه خواهان

را که گرفته بود، از یکسو

میخواست کینه جوید و

از یکسو میکوشید

از توانگرانشان پول

بگیرد. از اینرو حاجی

حمید و حاجی علی که از

بازرگانان توانگر

میبودند پس از چند روز

زدان و بند، هر یکی

دوهزار و هفتصد تومان

(که آنروز پول هنگفتی

شمرده شدی) داده خود

را رها گردانیدند.

دیگران نیز هر کدام

بادادن پول و یا برانگیختن

میانجی رهایی یافته

بیرون رفتند. تنها حاجی میرزا حسن شکوهی و میرزا عبدالحسین خان انصاری کارشان

(۱) شادروان حاجی میرزا حسن کتا بچه ای در این باره نوشته است.



پ ۲۵۷

سمدخان

میرزا حسن شکوهی و میرزا عبدالحسین خان انصاری کارشان

بدشواری افتاد. صمدخان با این دوتن، کینه بسیار میورزید.

حاجی میرزا حسن گناهی رواج دادن بکتابهای ابراهیم بیگ و طالبوف و گفتار نوشتن بروزنامه جبل‌المتین می‌بود. از اینرو پول بسیار گزافی (ده هزار تومان) از او خواستند، و چون نمیداشت و نمی‌توانست بدهد، بنزد حسام نظامش بردند با دستور او ریش و سبیلش را کردند، و سپس پاهایش را بچوب بسته بسیار زدند. این‌گزنند و شکنجه چند بار رخ داد، و سرانجام پس از آمد و شد و میانجیانی صمدخان بشهزار تومان خرسندی داد، و در زیرچوب نوشته از شکوهی گرفت، و چون برادر و پسرش را نیز بزندان انداخته بودند خود شکوهی رانگه داشته آنان را آزاد گردانیدند که بروند و با فروش کاجال و افزار و یا گرفتن وام ازین واز آن پول بسپجند.

اما میرزا عبدالحسین بسرگذشت مقدس دچار آمده اونیز با شکنجه کشته گردید. شکوهی مینویسد: اومردی بادانش و فرهنگسی میبود وبمشروطه دلپستگی بسیار داشته در راه آن بسیار کوشیده بود. مینویسد: «بیچاره را از نزد اهل و عیالش گرفته بودند. سه‌چهار پسر صغیر داشت که از ترس بزندان نمی‌آمدند. یکروز باهزار سفارش و تأکید یک پسر خود جلال نام را که ده ساله بود بزندان آورد. پسر می‌ترسید. به نزد خود خوانده مهربانی نمود و برویش خندید. در حالی که از دلش خون میگریست. دلداری بآن بچه داده روانه گردانید. از دیدن اینحالت ماهمگی بگریه افتادیم، بسیار گریستیم.

مرد غیرتمند، همانا دانسته بوده که سرگذشتش چه خواهد بود. زیرا فردای آن روز با دستور صمد خان از زندان بیرونش بردند، و لختش گردانیده بحوض یخ بسته انداختند، و فراشان چوب و دکنگ بدست گرفته پیایی زدند، چندانکه از توان رفته بجان کندن افتاد. آنگاه ریسمان پپایش بسته کشان کشان بردند، و در میدان ملارستم از درخت نارون آویزان گردانیدند. (۱)

حاجی میرزا حسن و دیگران که پول میپرداختند، بایستی درمراغه نیز نمائند و همگی بیرون روند. صمد خان دستور داده بود تبریزیان را در مراغه نگذارده بیرون رانند.

در همان هنگام، صمد خان بگرد آوردن سواره و سرباز میکوشید، **جنگهای شیرمین** که آهنگ تبریز کند. مردی که در ساوجبلاغ در برابر سپاه بیگانه **وسر درود** آن ناشایستگی را نشان داده شهری را بی جنگ بعثمانیان سپرده بود (۲) اکنون همه هوش و جربزه خود بکار انداخته میکوشید که با آمادگی بسیاری برای کندن بنیاد مشروطه بشتابد. چون دسته‌هایی از سواران

(۱) همان درخت نیز اکنون پایدار است.

(۲) بخش دوم صفحه ۴۸۵ دیده شود.

کرد و چهار دلو و گورانلو و از سواران خود مراغه و از سربازان فراهم شدند که روی هم رفته چهار هزار بیشتر می‌بودند، دو توپ نیز همراه برداشته از مراغه بیرون آمده بخانیان رسید.

از آنسوی در تبریز چون داستان در آمدن او بمراغه و آهنگی را که میداشت شنیده بودند سپاهی از مجاهدان بسرکردگی محمد قلیخان آغبلاغی و حاجی خان قفقازی بسپجیده روز شانزدهم آذر (۱۲ ذوالقعدة) بسوی مراغه فرستاده بودند، و اینان بخانقاه رسیده در آنجا می‌نشستند و حاجی حسین ارومچی نیز با ایشان می‌بود. چون دو سپاه بهم رسیده و بیش از یک فرسنگ و نیم در میانشان نمیبود، گویا روز یکم دی ماه (۲۷ ذوالقعدة) بود که جنگ در گرفت.

مجاهدان با آنکه شماره شان هزارتن کمابیش می‌بود، و آنگاه بجنگ دشت و کوه آموخته نشده بودند، پروایی ننموده پیش جنگ شدند، و هنوز آفتاب ندمیده به پیشرفت برخاسته سواران تاخندند، زد و خورد سختی در کوههای پیرامون خانیان در - گرفت که تا دو ساعت بر پا بود و مجاهدان شکست خوردند. یکدسته از آنان بسوی کنار دریا گریخته خود را باب انداختند و نابود گردانیدند، یکدسته با گلوله های سواران از پا افتادند، یکدسته انبوهی دستگیر سواران گردیدند، تنها چند تنی بودند که توانستند خود را بیرون اندازند و به تبریز رسانند.

آنانرا که کشته بودند بشیوه جنگهای کهن سرها شان را بریدند، و در توپرها گزارده برای صمدخان بردند. آنان را که دستگیر کرده بودند سواران تفنگ و فشنگ و رختهاشان کنده در آن سرمای سخت زمستان، برهنه رهاشان میکردند که بیشتری از آنان نیز در بیابانها از سرما یا از گرسنگی مردند، و برخی نیز با همان حال به تبریز رسیدند چهار تن یا بیشتر از گرجیان بسبب انداز نیز دستگیر افتادند که چون زبان نمی‌دانستند درمانده بودند، و سواران تیره درون هریکی را با شکنجه‌هایی کشتند.

این شکست نخستی بود که مجاهدان از صمد خان یافتند، و چون آگاهی از آن به تبریز رسید بازادبخواهان بسیار گران افتاد از آنسوی بدخواهان مشروطه که در شهر فراوان میبودند فرصت یافته باز بجنب و جوش افتادند، و بستایش از صمد خان و کارهای او برخاسته چشم بسوی او دوختند. دوباره امید در دلهای ایشان پدید آمد. بویژه که در همان روزها رحیمخان نیز با سواران و سربازان قره داغ باردیگر باز گشته و بلشکرگاه عین‌الدوله پیوسته بود، و از تهران نیز سپاه و قورخانه پیایی باسمنج میرسید.

صمد خان پس از شکستی که بمجاهدان داد دو روز در خانقاه مانده بدهنوارقان آمد، و از آنجا نیز پس از چند روزی بخسروشاه رسید. در اینجا حاجی احتشام لبقوانی با یکدسته سوار و سرباز، که عین‌الدوله از باسمنج فرستاده بود باو پیوست.

مجاهدان در برابر آنان در سردرود، (دو فرسخی تبریز) میایستادند. ولی سنگرهای

استواری نداشته بهمان بس کرده بودند که دیوارهای باغها را سوراخ کنند و در پشت آن بایستند .

روز هفدهم دیماه (۱۴ ذوالحجه) صمد خان و حاجی احتشام ناگهان تاخت آوردند و جنگ در گرفت . مجاهدان دلیرانه ایستادگی نمودند . ولی چون دولتبان انبوه تر میبودند و از آنسوی سر بازان اسکوکوچه باغهای سرد رود را نیک می شناختند و بان



پ ۲۵۸

این پیکره نشان میدهد بستر يك رودخانه را پس از جنگی که روی داده همانا سواران بخانهها ریخته و بتاراج پرداخته با پشته بارهامی رفته اند که مجاهدان رسیده بشلوک پرداخته اند . و چنانکه دیده میشود برخی بچکان نیز کشته شده . (گویا پیشامد در یکی از دیه هارخ داد) .

پیرامونها بهتر از هر کس آشنا میبودند ، و کسانی از ایشان در آن چند روزه بدستاویز داد و ستد بسرود آمده سنگرهای مجاهدان را یاد گرفته بودند ، از اینرو چون جنگ آغاز شد از کوچه باغها به پیشرفت پرداختند و از پشت سر مجاهدان در آمده از هر سوی سرد رود را فرا گرفتند . این بود مجاهدان بیش از هفت هشت ساعت ایستادگی نتوانسته شکست یافتند . کسانی از ایشان کشته گردیده از بازماندگان دسته‌ای خود را بیرون انداختند و دیگران گرفتار شدند از ایشان نیز سواران کسانی را کشته و کسانی را لغت کرده رها گردانیدند .

از آنانکه گرفتار شدند یکی حاج حسین ارومچی و دیگری اصغر خان (مسکین) و سومی نایب حسین یا پوشقانی بودند . این یکی را همانجا کشتند . ولی حاج حسین و اصغر خان را با حال بدی بمراغه فرستادند و در آنجا بزندان سپردند . نیز دوتن نماینده علمای نجف (شیخ جلال نهاوندی و سید ممین) دستگیر افتادند که بمراغه فرستاده شدند . مهدی محمد علی خان میگوید : من پای تلفون میبودم با حاج حسین و اصغر مسکین گفتگو میکردیم . ایشان سختی کار را آگاهی میدادند . ناگهان حاج حسین گفت : « کار از کار گذشته کمک هم سودی ندارد » . این گفته تلفون را رها کرد . من چگونگی را بستار خان آگاهی دادم . بباقر نیز کسی فرستادیم و چون او بیامد هر سه سوار گردیده تا خطیب پیش رفتیم . در آنجا گریختگان می رسیدند . ستارخان بسر کردگان بد گفت . ولی سودی نداشت . تا غروب ایستادیم . ستارخان گفت برویم بسرود رود . باقرخان و من نپسندیدیم و او را برداشته بشهر باز گشتیم .

بدینسان صمد خان خود را به پیرامون شهر رسانیده در سردرود لشکر -

آمادگی‌های

دوسو

گاه ساخت و بجلوگیری از آمدن خواربار بشهر کوشید . آزادبخوهان در برابر او « خطیب » را که از آبادی‌های نزدیک شهر است ، و در غرب آن بسر راه سرد رود نهاده سنگر بندی کرده مهدی هاشم

حراچچی و مهدی شفیق قناد را با دسته‌هاشان به نگهداری آنجا گماردند . مردم خطیب در آن هنگام زمستان خانه‌های خود را رها کرده بشهر آمدند . تنها نایب اکبر ریش سفید آنجا که خود مرد دلیری می بود با دسته‌ای تفنگچی برای پشتیبانی مجاهدان بازماندند .

قراملکیان که گفتیم پس از تهی شدن دوچی رو بستارخان آورده ازو آمرزش و زینهار خواستند ، و او بسی هیچگونه بازخواستی زینهار با آنان داد ، در این هنگام باز دشمنی از سر گرفتند و با صمد خان بهمبستگی یافتند . عباس حکماواری و دیگران که گریخته بودند دوباره در آنجا گرد آمدند . صمدخان نیز سر کردگانی را با سواران نشان با آنجا فرستاده دستور داد راه آرونق و انزاب را ببندند ، و از آنسوی نیز بچنگند . آزادبخوهان در برابر آنجا نیز در حکماوار سنگر بستند و مجاهدان گزاردند ، و بروی يك بلندی که

« دشگرداغی » نامیده شود توپ کشیدند .

چیرگی های پیاپی صمدخان اورا بنام گردانیده ، هوا خواهان دولت اورا بعین الدوله برتری می نهادند و باو امید بیشتر می بستند . آزادبخواهان نیز اورا بد خواه ترشمرده بیش از همه پروای او می کردند .

از روزیکه این سردرود رسید عین الدوله نیز گفتگوی آشتی و نیکخواهی را رها کرده ، او نیز جنبش کرد و آمادگی نشان داد چنانکه گفته ایم این زمان سپاه انبوهی بسر او گرد آمده و قورخانه و افزار بسیار از تهران رسیده بود . در همان روزها رحیمخان باز با سواران و سربازان قره داغ باو پیوست .

بدینسان دوباره گرد شهر گرفته شد ، و این هنگام تنها راه جلفا بروی شهر باز می بود که از آن راه قند و شکر و نفت ، و گاهی نیرتفنگ و فشنگ می آمد . در آن سه ماه خواربار در شهر فراوان گردیده نان را هرمنی هشت عباسی می فروختند . ولی چون راه سرد زود و قراملك بسته گردید گندم گران و کمیاب گردید و نان در نانواییها بسیار کم شد . نیز دیگر خوراکیها گران و کمیاب شد . روی هم رفته از هر باره سخنی باز گشت .

باید دانست محمد علی میرزا چون مجلس را برانداخت کار تبریز را کوچک می شمرد ، و این بود چاره آنرا از شجاع نظام و رحیمخان و ملایان اسلامیه میخواست . ولی سپس که دانسته شد کار بزرگتر از آن میباشد سپهدار را فرستاد ، و بعین الدوله فشارها آورد ، و با اینحال کاری از پیش نرفت . این بود چشم از آن آمادگیها پوشیده این بار بیک آمادگی بزرگتری برخاست . چنانکه دیدیم نخست دسته قزاق را فرستاده پشت سر آن پیاپی سواره و سرباز روانه گردانید و بجای سپهدار علیخان ارشدالدوله را بفرماندهی و سرداری برگزید که روانه شود . از سوی دیگر صمدخان را روانه گردانید که سپاهیان مراغه و چاردولی و کردستان و آن پیرامونها را گرد آورده اونیز از سوی دیگری فشار بشهر آورد . این بود این زمان نیروی دولتیان بسیار بیشتر از پیش شده بود . در تبریز شماره سپاهیان دولتی در این باره میان سی و پنج هزار و چهل هزار گفته میشد .

شجاع نظام و رحیمخان که از پول و قورخانه در تنگی می بودند ، این دستهها از پول گلهای نداشته ، از قورخانه نیز در بهترین حال می بودند ، زیرا تفنگها و فشنگهایسی که مظفرالدین شاه در چهار سال پیش در آخرین سفر خود بااروپا بکارخانه های فرانسه سفارش داده بود ، این زمان بتهران میرسید و محمدعلی میرزا سپاهیان بخشیده بسر تبریز میفرستاد . تفنگهای « لوبل » که در تبریز بنام « سه تیر » شناخته گردید آخرین بیرون داده کارخانه های فرانسه می بود و قشنگترین تفنگها بشمار میرفت . بیشتر دولتیان از این تفنگ ، یا پنج تیر بسدوش میداشتند ، و رندل و تفنگهای کهنه دیگر دیده نمیشد . از آنسوی دسته های قزاق چند شصت تیر (مسلسل) میداشتند که آنها را نیز از

فرانسه خریده بودند ، و گویا نخست بار می بود که در ایران شصت تیر بکار میرفت . از چیزهای شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضا خان سواد کوهی می بود .

که سپس بیادشاهی ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت . و خود بیست سال با توانایی و کاردانی بسیار فرمانروایی کرد .

اینها آمادگی های دولتیان می بود ، از اینسو آزادبخواهان چنانکه گفته ایم از آنکه در آغاز جنگ می بودند بسیار نیرومندتر گردیده از هر باره به استواری افزوده بودند . بویژه پس از بهم زدن دستگاه اسلامیه و تهی گردانیدن دوچی که



ب ۲۵۹

چون دسته هایی به بیرون آفا بالاخان سردار افخم (یکی از بیدخواهان بنام مشروطه) فرستادند و سلباس و خوی و مرند را گشادند ، بار دیگر شماره شان افزود . زیرا دسته هایی از روستاییان بشهر آمده تفنگ گرفته بمجاهدان پیوستند . از آنسوی در همین روزها که سخن میرانیم یکدسته ارمنی که « کمینه داشناقسیون » به پیروی از « کمیته سوسیال دموکرات » روسی از قفقاز فرستاده بود بسردستگی کری خان به تبریز رسیدند .

در این هنگام خود « شورش » نیرومندتر گردیده ، گذشته از جنبش هایی که در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان پدیدار می بود ، در قفقاز در میان ایرانیان و هندستانی که از گرجیان و روسیان می داشتند ، تکانی پیدا شده و در همین روزها بود که با معزالسلطان و دیگران گفتگو میکردند و بنیاد شورش کیلان را می گذاردند . نیز در همین روزها بود که در اسپهان جنبش پیدا شده و سمام السلطنه و بختیاران بآن شهر دست یافته بودند . پیداست که اینها گذشته از هر چیزی باستواری دل های تبریزیان می افزود .

در باره تفنگ و افزار جنگ نیز ، در آن چندماه پیشرفت رخ داده پنج تیر فراوان شده بود .

از قفقاز چه با دست آزادیخواهان و چه بدستبازی بازارگانان ، تفنگک و فشنگ و پانچه بسیار آورده میشد . ستارخان تا میتوانست بآن بازارگانان همراهی نموده دل میداد . از آنسوی شادروان میرهاشمخان خودبازرگانی برگزیده و فرستاد و تفنگکهای بسیاری آورانید . در خود تبریز هم تفنگکهای پنج تیر ساخته بیرون میدادند . این بود کم کم تفنگکهای کهنه « شاسپو » از میان رفت و ورندل ومانند آن بسیار کم شد . رویهمرفته مجاهدان آراسته‌تر و بهتر از پیش شدند ، و چندان کمی از دولتیان نداشتند ، شصت تیر و توپهای تازه درآمده که دولتیان می‌داشتند آزادیخواهان نیز بمب و نارنجک بکار میبردند . رویهمرفته آمادگی‌های دوسو بیشتر شده بود ، و از همین روزها یکرشته جنگهای دیگری آغاز گردید که ما در گفتار جداگانه خواهیم آورد . در اینجا می‌باید اندکی بتهران پردازیم و پیشامدهای آنجا را بکوتاهی بنویسیم .

چنانکه گفته‌ایم محمد علیمیرزا چون مجلس را بتوپ بست ، برای

مجلس شورای کبرای دولتی بستن زبان دولتهای اروپا چنین وانمود که مشروطه را برنبنداخته ، و تنها مجلس را بهم زده که پس از سه ماه دوباره مجلس باز

خواهد شد . لیکن چون سه ماه پایان یافت این بار هم بدوماه دیگر

نوید داده در دوم مهرماه (۲۸ شعبان) فرمانی بنام صدر اعظم بیرون داد ، در این زمینه که چون مجلس در نوزدهم شوال بازخواهد شد باید زمینه آنرا آماده گردانید ، و در همان فرمان فهمانید که قانونها بحال خود باز نخواهد ماند و مشروطه « بروفق شرع انور » خواهد بود . نیز در آن فرمان تبریز را برکنار گردانیده آگاهی داد تا « تبریز منظم و اشرار آنجا قلع و قمع » نشود در « انتخابات » بهره نخواهد داشت .

سپس چون دو ماه نیز پایان یافته نوزده شوال نزدیک شد روز شانزدهم ابان (۱۲ شوال) در باغشاه نشستی برپا گردانیده گروهی از سرجنابان تهرانرا با آنجا خواندند ، و بنام اینکه نوزدهم شوال نزدیکست و باید نمایندگان برای مجلس برگزیده شود سخن بمیان آوردند ، و چون از پیش با هم نهاده بودند حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران آواز بلند کردند که مشروطه با « شریعت » سازگار نیست ، و تلگرافهای بسیاری را که با دستور حاجی شیخ فضل‌الله و بمیانگیری او ، از ملایان کرمان و همدان و شیراز و دیگر شهرها بفرآوانی رسیده بود ، بیرون ریختند . شکفت تر آنکه گفته میشود یک تلگرافی نیز بنام مردم تبریز خواندند .

نتیجه این نشست آن بود که چلوار بزرگی را گرفتند و بروی آن « عریضه » ای بشاه نوشته خواستار شدند که از مشروطه چشم پوشد و بایسران باز نگرداند ، و همگی باشندگان خواهان و ناخواهان آنرا مهر کردند ، و بدینسان نشست پایان رسید .

سپس برای روز بیست و هشتم ابان (۲۴ شوال) مردم را باز برای نشست خواندند این بار خود محمد علیمیرزا نیز آمد . در آنجا نیز گفتگو از نخواستن مشروطه رفت

و باز درخواستی یا « عریضه » ای بمهر مردم رسانیدند ، و چنین نهاده شد که شاه در بالای آن پاسخ نویسد و آنرا بچاپ رسانیده در شهر بپراکنند . این کار را انجام دادند و ما اینک نوشته شاهر در پایین می‌آوریم :

بسم الله تبارک و تعالی

« جنابان مستطابان حجج اسلام سلمه الله تعالی عزم ما همه وقت بتقویت اسلام و « حمایت شریعت حضرت نبوی صلعم بوده و هست حال که مشکوف داشتید تأسیس مجلس با « قواعد اسلامی منافست و حکم بحرمت دادید و علمای ممالک هم بهمین نحو کتبا و تلگرافاً ، « حکم بر حرمت نموده‌اند در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان « همچو مجلس نخواهد شد . لیکن بتوجهات حضرت امام زمان عجل الله فرجه در نشر « عدالت و بسط معدلت دستور العمل لازم داده و میدهم آنجنابان تمام طبقات را از این « عزم خسروانه مادر نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد بقانون دین مبین اسلام ، « حضرت خاتم النبیین صلعم اطلاع بدهید . محمد علیشاه قاجار ،

باهمین رویه کارهای خنک که

ما کوتاه شده آنرا آوردیم ، خود -

را دل آسوده گردانیدند و محمد -

علیمیرزا بهانه ای بدست آورده از

نویدی که در باره باز کردن مجلس

داده بود بیکبار سر باز زد . لیکن

بافهم و اندیشه کوتاه خود بر آن شد

که مجلس بنام « مجلس شورای

کبرای دولتی » از درباریان واعیان

و بازارگانان پدید آورد ، که در

دربار بنشینند و در کارهای دولتی

بسکالش و گفتگو پردازند ، و این

خود جانشین دارالشوری باشد . از

اینرو پنجاه تن کمابیش از آنکسان

را فهرست کردند و بهربکی نامه

فرستاده بباشندگی در آن مجلس

خواندند که روز یکشنبه هشتم آذر (۴

ذوالقعدة) ، که روز گشایش آن مجلس

خواستی بود بدربار روند و پس از

آن هفته ای دوروز در مجلس باشند و



گفتگو کنند .

نامهای آنکسان در روزنامه ها برده شده ولی ما نیازی بشمردن آنها نمی بینیم . چنانکه دانسته ایم این مجلس تادیری برپا میشد ، و پیداست که جز گفتگوهای بیهوده ای بمیان نمی آمده ، و باشندگان بیش از همه بخود فروشی و برتری جویی بیکدیگر می پرداختند . ما نمونه ای از گفتگوهای آنجا در دست می داریم که در پایین می آوریم :

یکی از باشندگان صدرالسلطنه می بوده ، که تا چند سال پیش در تهران میزیست او یکی از درباریان بنام شمرده میشد و زمانی هم بسفارت در امریکا رفته بوده . نوشته ای از این مرد در دست است که کوتاه شده آنرا در پایین می آوریم :

« هو غزلی که باید انشاء الله تعالی روز سه شنبه در مجلس شورای مملکتی صدر -
« السلطنه از حفظ برای امین دربار درملاء بلند با کمال رشادت بخواند بدون اندیشه ؛
« گناه کردن پنهان به از عبادت فاش اگر خدای پرستی هواپرست مباش ... »
غزل را تا باخر آورده است و آنکاه چنین مینویسد :

« ۱۷ شمر است ۲ ذیحجه ۱۳۲۶ »

همانا امین دربار در نشست پیش با سخنی حاجی صدرالسلطنه را آزرده است ، و این چون بخانه برگشته این غزل سمدی را که هفده بیت است از بر کرده است که در نشست دیگری « در ملاء بلند با کمال رشادت » برای او بخواند و کینه خود را بجوید . از اینجا توان پنداشت که همچون بزهای دیگر اعیانها و درباریان ، بیشتر گفتگوها در آن مجلس شورای کبری شعرخواندن و بهمدیگر نیش زدن و هنر خود را نشان دادن بوده است .

چنانکه گفتیم ایستادگی تبریزیان در برابر محمدعلیمیرزا و فبروزی - تیر خوردن حاجی های آنان در همه جا مردم را بتکان آورده بود . در تهران با شیخ فضل الله همه سخت گیری هایی که میرفت ، انبوهی از مردم زبان باز کرده از تبریزیان ستایش میکردند و مشروطه خواهی نشان میدادند . بویژه پس از بهم خوردن اسلامیه که گریزندگان از دوجی خود را بتهران رسانیدند ، و آن خواری و زبونی ایشان مایه دلیری آزادخواهان گردید .

درماه ابان چون تلگراف از نجف رسیدم آگاهی از مرگ شادروان حاجی میرزا حسین تهرانی داد و در تبریز و همه شهرها ختم های باشکوه درچیدند ، در تهران آزادخواهان آنرا دستاویز ساختند و بازارها را بسته در چند جا ختم های بسیار باشکوه گزارده در آن میان سبش های خود را به بیرون می آوردند و گفتگو از مشروطه میکردند .

در روزهایی که محمدعلیمیرزا با دستیاری حاجی شیخ فضل الله و دیگران آن رویه کاریها را که در بالا یاد کردیم بانجام میرسانیدند در بیرون مردم باین نمایشها پرداخته بودند ، و تا می توانستند بدگویی از محمدعلیمیرزا و حاجی شیخ فضل الله می کردند .

در همانروزها يك داستان نا بیوسانی نیز رخ داد . چگونگی آنکه سید علی آقا یزدی که گفته ایم یکی از ملایان بدخواه مشروطه و از بنیاد گزاران آشوب میدان توپخانه می بود ، بعنوان ختم برای حاجی تهرانی در خانه خود چادری افراشت و در خانه را برای آمد و شد مردم بگشاد و در آن میان بهواخواهی آشکار از مشروطه پرداخت ، و از دوسید و دیگران ستایش برخاسته در زیر پرده بمحمدعلیمیرزا نکوهشها کرد . این کار او مایه شگفت هر کس بود و محمدعلیمیرزا چون آنرا شنید فراشانی فرستاد که چادر او را خوابانیدند ، و خانه او را بزیر نگهبانی گرفتند . اینها نیک نشان میداد که محمدعلیمیرزا در دیده ها بسیار خوار شده و هوادارانش نیز از سستی کار او آگساز گردیده اند .

بدینسان میگذشت تا در آذرماه این سید علی آقا بمبدالعظیم رفته در آنجا بستی نشست ، و بیری مشروطه خواهی افراشته مردم را بر خود گرد آورد . همچنین صدر - العلماء و دسته های دیگری بشیوه دیرین خود بسفارت عثمانی پناهیدند و در آنجا انبوه شده بازار گشتن مشروطه کوشیدند .

در نتیجه این داستانها در تهران نیز رشته از هم گسیخت و برخی آزادخواهان به چیرگی هایی برخاستند . از جمله کسانی آهنگه کشتن حاجی شیخ فضل الله کردند . چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل الله دشمن بزرگ مشروطه میبود ، که گذشته از کارهایی که در زمانهای پیش کرده و از ناچاری پابکنار گزارده بود ، از آغاز خرده خود کامگی دوباره پامیان گزارده از هر راه بکنندن بنیاد مشروطه کوشیده بود . چنانکه در پیش آمد اخیر محمدعلیمیرزا را از باز کردن مجلس باز داشت و شهرهای ایران را بر آغالا نیده ملایان راه بهزاری از مشروطه و فرستادن تلگرافها بدربار برانگیخت .

می توان گفت : این هنگام رشته کاهای محمدعلیمیرزا بوش از هر کسی در دست این می بود . محمدعلیمیرزا در آن ایستادگی که در برابر آزادخواهان و علمای نجف و نمایندگان سیاسی دولتهای اروپا می نمود پیش از همه بدلگرمی از پشتیبانی این می بود . از اینرو بسیار پاش می داشت و بهر گفته اش گوش میداد و در هر کاری اندیشه او را میخواست . در بیرون نیز مردم با انبوهی بدرخانه او میرفتند و می آمدند ، و او در سایه این پیش آمدها شکوه و جایگاه بسیاری پیدا کرده در آمدن و رفتن بکالسکه می نشست و همراهان بسیار با خود برمیداشت . میتوان گفت : این مجتهد شیمی بآرزوی دیرین خود رسیده آنچه از سال ها خواسته یافته بود .

از اینرو برخی از آزادخواهان که ما نیک نشناخته ایم نقشه کشتن او را کشیده جوان بیباکی را بنام کریم دواتگر ، با کسانی بآن کار برانگیختند ، و آنان شب شنبه نوزدهم دی (۱۶ ذوالحجه) ، فرصتی جسته بکار برخاستند ، ولی به نتیجه ای که میخواستند نرسیدند ، و چون سرگذشت را محرر حاجی شیخ فضل الله برای پسر او در نجف نوشته است ، و آن

نوشته در دست است اینک کوتاه شده آنرا میآوریم :

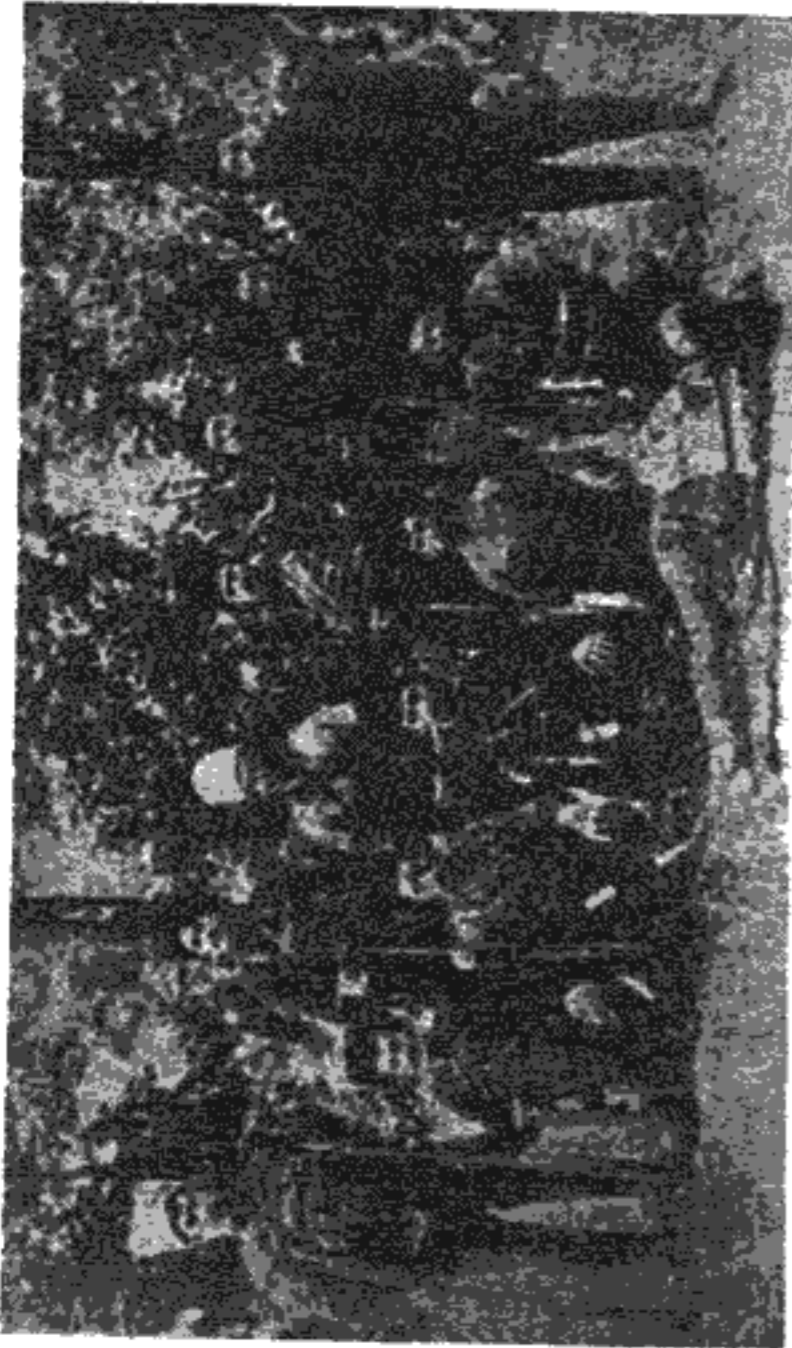
می نویسد : روز آدینه حاجی شیخ فضل الله بدیدن کسانی رفته بود و شب چون دوساعت گذشته ، همراه پسرش حاجی میرزا هادی و سه تن دیگر از ملایان پیراموش ، و چند تن نوکر که چراغ میکشیدند ، بجلو خان عبدالملك رسیده پیاده گردید ، یکی از سوی جلو پیش میآمد و چون بحاجی شیخ فضل الله رسید شش لول خود را کشیده تیری بسوی او انداخت ، و او از گزند تیر سرپا ایستادن نتوانسته بزمین نشست و میرزا هادی بنگهداری او پرداخت ، و چون چند تیر دیگر نیز انداخت دو گلوله به میرزا حاجی آقا دماوندی (۱) (یکی از ملایان پیرامون او) رسیده او را هم زخمی گردانید ، و چون همراهان حاجی شیخ فضل الله بسر او ریخته خواستند دستگیر کنند يك گلوله از زیر گلولی خود زد که از استخوان گونه بیرون جهید . همراهان او که در آن نزدیکیها میبودند داستان را چنین دیده بگریختند . در این میان همسایگان باواز تیر بیرون ریخته از چگونگی آگاه گردیدند و هر سه از زخمیان را برداشته بخانه حاجی شیخ فضل الله بردند ، تیریکه باو خورده از زیر ران چپ گذشته بیرون آمده بود و زخمش کاری نمی بود . میرزا حاجی آقا از پا و از شانه زخم برداشته حال او نیز بد نمی بود . ولی خود زنده حالتش بد میبود و ز آسیب گلوله سخن گفتن نمی توانست . این بود هر چه پرسیدند پاسخی نگرفتند ، و تنها از مهرش دانستند که نامش کریم است . فردا نیز جستجوهای کرده دانستند پیشه دوائگری داشته است . بهر حال او را نگهداشتند . و چون زخمی بهبودی یافت زنجیر بگردنش زده بزدان فرستادند . حاجی شیخ فضل الله بکشتن او خرسندی نمیداد و گویا در زندان میبود تا تهران بدست آزادیخواهان افتاد . حاجی شیخ فضل الله و میرزا حاجی آقا نیز پس از چندی بهبودی یافتند .

این بود برخی از رخداد های تهران ، و چون در همان هنگامها **يك كار شگفتی از يك كار شگفتی هم از آزادیخواهان قفقاز رخداد که در پایان گفتار آزادیخواهان قفقاز آنرا نیز میآورم :**

چنانکه گفته ایم محمد علی میرزا میخواست از روس و انگلیس وامی گیرد . روس و انگلیس که از سالیان دراز وامدادن بایران را ، افزاری برای انجام آرزوهای سیاسی خود گرفته و تا آن هنگام چند بار وام داده بودند ، از دیر باز میکوشیدند که بار دیگر وامی دهند و بچیرگی خود افزایش دهند ، و چنانکه میدانیم از آغاز باز شدن مجلس چند بار این گفتگو را در آنجا بمیان آوردند ، و در هر بار مجلس بجلوگیری کوشید . لیکن پس از بسته شدن مجلس باز آن گفتگو در میان میبود . محمد علی میرزا نیز از بی پولی و تنگدستی آن وامی خواست . چنین گفتگو میرفت که پولهایی بنام « پیش قسط های » آن وام بمحمد علی میرزا بپردازند تا کار او راه بیفتد ، و سپس که دوباره مجلس

باز شد و آنرا به نيك داشت و قانونش گذرانید بازمانده را بپردازند ، و برای گروینز « جواهرات » دولتی را نام می بردند .

چنانکه گفتیم انجمن تبریز بجلوگیری از این کار برخاسته تلگرافها بپارلمانهای اروپا فرستاد . نیز علمای نجف « فتوایی » در آن باره بشهرها فرستادند . همچنین در خود کشورهای روس و انگلیس آزادیخواهان زبان بخرده گیری باز کردند . در نتیجه اینها



پ ۲۶۱

این پیکره نشان میدهد یکدسته از فداییان ارمنی را (این پیکره در سال ۱۲۹۰ برداشته شده و آنکه در کنار سرپا ایستاده پتروس خانست که آنسال به تبریز آمده بود)

(۱) اکنون در تهران است و بنام خطیبی شناخته میشود .

دو دولت گام پس گزاردند و از پرداخت پول باز ایستادند. از آنسوی از زمانیکه داستان بمباران مجلس با دست لیاخوف رخ داده بود، چون روزنامه های انگلیسی بر قنار او ایراد های بسیار می گرفتند، برخی از روزنامه های روسی نیز با آنان هم آواز شدند، و از دولت خواستار گردیدند که لیاخوف را بازگرداند.

این آوازه ها در روسستان محمد علی میرزا را به بیم انداخت. زیرا خود را بلیاخوف و نیروی او نیازمند می دید. از اینرو علاءالملک را برگزیده بنام «سفارت فوق العاده» به پترسبورگ فرستاد که در آنجا با دیدن این و آن، و با راندن گفتار در نشستها اندیشه مردان آزادیخواه روس را، چه در باره بازخواستن لیاخوف و چه در زمینه دادن وام، بسود او گرداند، و علاءالملک رفته بکارها و گفتارهایی پرداخت که در روزنامه های روسی نوشتند.

چون داستان وام در نزد آزادیخواهان در خور چشم پوشی نمی بود، و محمدعلیمیرزا اگر پول بسیار بدست آورده بتواند پیش افزودی، از اینرو کمیته ایرانیان در باکو چنین خواست که کسی را از ملاپان آزادیخواه ایرانی، بنام نمایندگی از سوی علمای نجف روانه پترسبورگ گرداند، که رفته در آنجا با سر رشته داران روسی بدیدار و گفتار پردازد، و ناخشنودی علمای نجف را در باره وام دادن بانها برساند، و چون سیاستگران روسی میخواستند اگر خودشان بنام دولت وامی ندادند سرمایه داران اروپا را وادارند که با گرفتن گسرو (جواهرات) وامی بمحمدعلیمیرزا دهند، آن نمابنده از این نقشه بجلوگیری کوشد.

این اندیشه را که مباداشند در همان روزها میرزا علی اکبر اردا قی با میرزا عبدالملکی مؤبد بیدگلی از گیلان بیساکو رسیدند. میرزا علی اکبر را میشناسیم که در پادشاه از گرفتاران بوده، و چون از آنجا رهایی یافت با دستور محمدعلیمیرزا در تهران نمانده روانه رشت گردید. لیکن در آنجا نیز سردار افخم (آقا بالاخان) که یکی از دشمنان بنام مشروطه می بود، او را آسوده نگزارده بقفقاز فرستاد. اما مؤبد، اینمرد زمانی در نجف می بوده و درس میخوانده، ولی بی آنکه مایه ای اندوزد با ایران باز گشته بود، و در اینجا گاه در دبستانها آموزگاری کردی، و گاه خود را بامیر بهادر بستی و شاهنامه برایش درست گردانیدی (۱) سپس در جنبش مشروطه با آزادیخواهان می بوده که میآمده و میرفته، و از اینرو پس از بمباران نهانی میزیسته تا همراه میرزا علی اکبر بگیلان رفته، و از آنجا بقفقاز رسیده، رویهم رفته یکمرد آشفته سری می بود که در خور کار بزرگی

(۱) شاهنامه ای که امیر بهادر بچاپ رسانیده با دست این بوده است. این مؤبد کتبی در تاریخچه زندگانی خود نوشته که با خط خودش در دست هست. ولی سراپا دروغ و خود ستایست. همین داستان رفتن به پترسبورگ را نوشته ولی چنین وا می نماید که راستی را علمای نجف او می شناخته اند و بنماینده برگزیده اند. گزاره های دیگر نیز می نویسد.

نمی بود. لیکن آزادیخواهان بریش پهن و انبوه و دستار بزرگ او ارج گزاردند، و همان را برگزیده رختهای گرانبهای پاکیزه برایش خریدند و پول گزافی بکیسه اش ریختند، و پانوف را که از ایران بیرون رانده شده و اینزمان در قفقاز با آزادیخواهان ایرانی همدمی می نمود و دلسوزی های بسیاری نشان میداد بنام ترجمان همراه او گردانیده روانه کردند.

بدینسان مؤبد به پترسبورگ رفت، و در آنجا خود را بنام شیخ میرزا علی فرستاده ویژه علمای نجف شناسانیده، براعتمایی پانوف در یک میهمانخانه با شکوهی فرود آمد و بامردان سیاسی روس، بویژه با آزادیخواهان ایشان، بآمد و رفت و گفت و شنید پرداخت،

و در روزنامه ها گفتارها نوشت که همه این کارها را پانوف بنام ترجمانی اومیکرد. کم کم نام او به روزنامه ها افتاد. روسیان به جستجو پرداخته از ارفع الدوله در باره او پرسشهایی کردند. ارفع الدوله پاسخ فرستاد که در نجف چنان کسی نبوده است. از آنسوی روز نامه های انگلیسی در باره او بگفتگو پرداختند. تا چند هفته این گفتگوها در میان میبود تا روسیان در یافتند که نمایندگی او از نجف

دروغست و همانا میخواسته اند او را



پ ۲۶۲

صمصام السلطنه بختیاری

بگیرند که پانوف آگاهی میگرداند، و او را در رخت ناشناسی بسراه آهنی نشانیده

پهرون میفرستد . خود نیز جداگانه پهرون می‌آید . بدینسان هردو بباکو بازگشتند . لیکن در آنجا نیز ماندن نتوانستند و کمیته مؤبد را باستانبول فرستاد . پانوف نیز بکپلان آمد که درشورش آنجا دست داشت .

این داستان شیخ میرزا علی را که با همه هیاهویش سود بسیاری نداشت براون و دیگران بگشادی نوشته ، ولی پی برپشه‌آن نبرده و از اینکه شیخ میرزا علی همان مؤبد بیدگلی می‌بوده ناآگاه مانده‌اند .

گفتار پانزدهم

چگونه تبریز بار دیگر تکیه گنا افتاد ؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود از جنگهایی که بار دیگر در پیرامون شهر با دولتیان می رفت ، و از رخداد های دیگر تا زمانیکه جنگ ها پایان پذیرفت ...

چنانکه گفتیم چون سمد خان بسرد رود رسیده در آنجا و در قراملك لشکر گاه ساخت ، دوباره گرد شهر گرفته شد . می باید گفت . دور نوین دیگری در تاریخ جنگهای تبریز باز گردید . از همان هنگام يك رشته جنگهای دیگری آغاز شد که در این گفتار بداستان آنها خواهیم پرداخت .

تبریز و خوی
وسلماس

چنانکه گفتیم در این جنگها آمادگی های دوسو بیشتر میبود و جنگها نیز بزرگتر رخ میداد . (اگرچه جنگهای گذشته سخت تر از اینها می بود) . از آن گذشته در این دوره در خود شهر آرامش و آسایش می بود و جز در کنارها جنگ نمی رفت ، و اداره ها همه بر پا گردیده کارها از روی سامانی که در شهرهای ایران کمتر مانندش دیده شده انجام میگرفت . آزادیخواهان شایندگی بسیاری از خود نشان میدادند .

سید محمد رضای شیرازی که از تهران گریخته بقفقاز رفته بود ، امروز ها خود را به تبریز رسانید ، و روزنامه خود را در اینجا برآه انداخت ، و در شماره نخست آن که در تاریخ چهارم بهمن (یکم محرم ۱۳۲۷) بیرون داده گفتار درازی درباره سامان شهر و پسندیدگی کارهای آزادیخواهان نوشته است . چنانکه گفته ایم سید محمد رضا مرد گردنکشی میبود . در تبریز ، با آنکه از تبریزیان هر گونه مهربانی دید و خود پناهنده تبریز میبود ، باز بستارخان و دیگران زبان درازی ها میکرد و رشک میورزید . با این نهاد بدش در این هنگام از ستایش بکارهای آزادیخواهان خودداری نتوانسته است .

می نویسد : «تمام مصادر امور از انجمن مقدس و حضرت سردار و حضرت سالار و مجاهدین و سایر مراکز خوشبختانه حس نموده اند که اداره نمودن يك مملکت امکان نخواهد داشت مگر بتجزیه امور و تفکیک قوای مقننه و قضائیه و مجریه از همدیگر ... » سپس آغاز می کند بیاد کردن یکایک اداره ها :

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

انجمن ایالتی را میگوید هفته شش روز دو ساعت از روز گذشته تا ساعت چهار از شب برپاست و بکار میکوشد .
اجلال الملك را میگوید سردار و سالار برگزیده بهمداستانی انجمن همه کار های شهری را با او سپارده اند .
شهربانی را میگوید کنونرا چهار صد جوان نیرومند آراسته با رخت های ویژه خود بنگهداری ایمنی میکوشند .
از ایمنی شهر سخن رانده می گوید بازرگانان و بازاریبان و دیگران با دلگرمی و ایمنی بسیار بکار پرداخته اند و روستاییان که بشهر می آیند و خواربار می آورند تا کنون مانند این ایمنی رانده بوده اند .

شهرداری را
مینویسد که با همه
گرفتاری شهر بچنگ
با یک پافشاری بی مانند
با آباد گردانیدن شهر
و هموار گردانیدن راهها
و سنگ گسترده بکوچه
ها سرگرم میباشد .
بیمارستان را که
در کوی ارمنستان بنیاد
یافته بوده مینویسد: دارای
هفت اتاق بالاوین و
پایین می باشد که بیست
و پنج تخت خواب با هر چه
نیاز هست میدارد .
کمسیون جنگی
را میگوید بهمداستانی
انجمن ایالتی برپا
گردیده در زیر دست
سردار و سالار بکار
میپردازد .

عدلیه را میگوید
تازه بر پا گردیده و



۲۶۳ پ
معز السلطان

رئیس آن ضیاءالعلماء می باشد .

از کمیسیون های «مالیه» و «اغانه» نیز نام برده ستایش مینویسد .

یک چیز که مساوات فراموش کرده ننوشته سامان و آراستگی دسته های مجاهدان بوده : با آنکه ایرانی و قفقازی و گرجی و ارمنی ، و شهری و دیهی بهم آمیخته بودند با همدیگر رفتار برادرانه می کردند ، و با همه تخم پاشیهایی که از سوی میوه چینان رخ میداد رشته همدستی را از هم نمی گسیختند .

یک نمونه نیکی از سامان و آراستگی تبریز در آن جنگ و گرفتاری بیرون آمدن روزنامه های «ناله ملت» ، «انجمن» ، «مساوات» و چاپ شدن دیگر نوشته ها ، و باز گردیدن دبستانها می بود که مساوات این را نیز فراموش کرده است .

کوتاه سخن : در این دوره شهر از هر باره در سامان و آرامش میبود . از آنسوی در این دوره تبریز تنها نبوده خوی و سلماس نیز با آن همدوش می بودند . چنانکه گفتیم این زمان راه شوسه مرند از تبریز تا جلفا نیز در دست آزادیخواهان میبود که بیاز بودن آن ارج میکزاردند و دلبستگی می نمودند . از آنسوی دولتیان بگرفتن این راه و یا آشفته گردانیدن آن بسیار میکوشیدند و کارکنان روسی شوسه با آنان همدل و همدست میبودند . این بود در آخرهای دیماه یکدسته از ماکو بییان در گلفرج که دیهی در مرز است گردآمده آشوب برپا کردند و راهرا بستند . یکبار نیز در نزدیکی جلفا پست را زدند . همگی میدانستند که این کارها برای بهانه دادن بدست روسیاست که سپاه از جلفا بگذرانند . از اینرو از تبریز حاجی میرزا آقا بلوری را که از بازرگانان و خود از سردستان مشروطه خواهان می بود همراه رضاقلیخان سرتیب یکانی و برادرش محسن خان گوزپشت (که اینزمان سردار پناعبده در تبریز می بودند) روانه آنجا گردانیدند . اینان بجلفا رفته بکارهای آنجا رسیدند . سپس ماکو بییان را در گلفرج شکسته بیرون راندند . بدینسان بکارها سامان داده بمرند آمدند و در آنجا نزد فرج آقا ماندند .

لیکن خواهیم دید که چندی نگذشت مرند و جلفا از دست رفت و آنچه ماند و با تبریز همدوشی نمود خوی و سلماس بود .

سلماس را چنانکه گفتیم حاجی پیشنماز و دیگران نکه میداشتند ، خوی نیز همانکه گشاده گردید ، حیدر عمواغلی که از تبریز بمرند رفته بود خود را با آنجا رسانیده رشته کارها را بدست گرفت ، (گویا با دستور کمیته باکو) . در آنجا نیز عدلیه و شهربانی و مالیه و دیگر اداره ها برپا گردید . نیز عمواغلی با چابکی و کاردانی بسیار به بسیج نیرو پرداخت که شهر را در برابر گردان و ماکو بییان که آبادیهایی نزدیک را گرفته بودند نگه دارد ، و از همان روزها جنگهایی آغاز یافت که داستان آنها را جداگانه خواهیم آورد .

امیرحشمت (یا سعیدالمالک) که او نیز از تهران بقفقاز رفته و از آنجا به تبریز رسیده بود انجمن ایالتی او را بفرمانروایی خوی برگزید ، و این روانه گردیده با عمواغلی

بهدستی پرداخت .

صد خان که روز پنجشنبه هفدهم دیماه (۱۴ ذی الحجه) بسر رود رسیده در آنجا استوار گشت ، با همه سرما و زمستان بیش از يك هفته باسودگی نپرداخته ، پنجشنبه دیگر جنگ آغاز کرد ، و تا سه روز در میانه رزم و پیکار مبرفت . چون داستان این جنگها را روزنامه انجمن نوشته و ما آگاهی یا یادداشت دیگری در دست نمیداریم کوتاه شده آن نوشته را در اینجا میآوریم :

« روز پنجشنبه (۱۴ ذی الحجه) چهار صد تن از سواران ناگهان به لاله که در نیم فرسخی سوی غربی شهر است تاخت آوردند و پس از خوردن گوشمال سختی از دست مجاهدان راه گریز را پیش گرفته بسرود باز گشتند .

روز آدینه شش تن از دسته داشناقساقان ارمنی بسر کردگی فدایی بنام گری که بتازگی از قفقاز رسیده اند برای دیدن سنگرهای سوی خطیب بدانجا رفته بودند ، و چون بر پشته ای که به اخمه قبه (۱) نگرانست بالامیروند و بانسو نگاه میکنند ، سواران دولتی را می بینند که در آن دبه انبوه شده اند . از آن سوی سواران اینان را دیده نزدیک پیانصد تن رکاب کشیده جلو ریز برایشان مینازند . بهادران فدایی از اسب پایین آمده با همه اندکی بجنگ می ایستند و دشمن را آتش گرفته چندان چابکی میکنند که سواران دست و پا کم میکنند . در این میان مجاهدان آگاهی یافته از چندسو بشلیک میپردازند . سواران چاره جز گریز ندیده رو برمی گردانند . چند تنی از ایشان کشته شده دیگران خود را بسرود میرسانند . شماره کشتگان ایشان دانسته نیست . ولی از فداییان ارمنی یکی زخم سبکی برداشته است .

همانا این دوشکست بخود خواهی صمدخان برمیخورد که روز شنبه همه نیروی خود را بکار انداخته نزدیک نیمروز از سوی اخمه قبه تاخت میپردازد . مجاهدان آگاه شده بجلوگیری برمیخیزند و یکساعت پس از نیمروز جنگ بس بزرگ میگردد و خود سردار سوار شده بر زمگاه میشتابد .

فداییان داشناقساقان و سوسپال دیموکرات از ارمنی و گرجی همگی همراه او میروند و نیز حاجی پیشماز سلماسی و بلال آقا کهنه شهری که این روزها به تبریز آمده بودند روانه میگردند . نخست بار بود که جنگ بآیین نظام کرده میشد . همه دسته ها زیر فرمان سردار میبودند ولی سرکردگان از بزرگ و کوچک هر یکی در جای خود کار میکردند . مجاهدان سواره هم پیاده شده در صف جنگ میکردند . سه ساعت درست پیکار بسختی برپا و هر دو سوی ایستادگی میکردند . ولی یکساعت بغروب دولتیان سستی نشان دادند و پیدا بود پایشان از جا در رفته . مجاهدان بیکبار بیرون تاختند و جنگ کنان آنان

(۱) دیهی است در غرب تبریز در آن سوی خطیب

را پس نشانده یازده سنگر از دست ایشان گرفتند . از سواران انبوهی کشته شده و زخمی گردیدند و دیگران رو بگریز آوردند . شماره کشتگان دانسته نیست . نوزده اسب گلوله خورده میان بیابان افتاده ،

اینست آنچه روزنامه انجمن نوشته . ولی مساوات که دو جنگ آخری را او نیز یاد کرده روز شنبه را مینویسد دولتیان پیش از در آمدن آفتاب با همه نیروی خود بجنگ برخاستند . درباره کشتگان این جنگ هم راپورت بلدییه را بدینسان می آورد؛ یازده تن رابدییه اخمه قبه برده در آنجا بخاک سپرده اند . نیز نوزده کسی را در خلیجان (۱) و سیزده کسی را در خود سردرود زیر خاک کرده اند که رویهمرفته بیست و چهار کشته داشته اند جز از زخم داران .

ولی از سوی مجاهدان هر دو روزنامه مینویسند که کسی کشته نشده . مساوات



ب ۲۶۴

سران بختیاری

(آنکه در میانه ایستاده سردار بهادر است)

(۱) دیهی در نزدیکی سرد رود .

مینویسد : سه تن زخم بی‌زیان برداشته‌اند .

از بیست و هفتم دی خاموشی بسود . پس از یک‌هفته هم محرم فرارسید . و هر دو سو بکارهای آن ماه پرداختند . در شهر سوگوارى و دسته بندى از سالهای پیش کمتر نبود و دوازده روز همچنان سرگرم بودند . در باسمنج و سردرود نیز همین کار را داشتند . اینست تا پانزدهم بهمن آسایش و خاموشی بود . در آغاز محرم حاجی صمد خان آگهی بچاپ رسانیده و پراکنده کرده که بهترین نمونه از گمان و رفتار دولتیان درباره مشروطه خواهان میباشد و نیک میرساند که چگونه صمدخان به زور خود امیدمند میبود و شهر را در چنگ خود میبنداشت اینست آنرا در اینجا می‌آوریم :

بسم الله الرحمن الرحيم

عظم الله اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین علیه السلام

« این بنده که حاجی صمد خان مراغه هستم و با اردو و استعداد بجهت تنبیه اشرار ، از جانب سنی‌الجوانب اعلی حضرت قدر قدرت قوی شوکت همایونی ارواح العالمین فداء ، بر سرد رود آمده ام محض اعلان و اطلاع آقایان اهالی شهر تبریز مکنون ضمیر خود ، را می‌نویسم که اولاً عموم اهالی تبریز رعیت پادشاه جمجاه اسلام پناه هستید و مکنون ، ضمیر پادشاه اسلام اینست که عموم اهالی آسوده و مرفه الحال بوده و مشغول دعا گوئی ، ذات ملکوت صفات اقدس همایون باشند و امثال بنده را که مأمور این امر فرموده‌اند ، مقصود اینست که با اشرار تنبیه شده و فقرا و ضعفاء تماماً در امن و امان آسوده و راحت ، باشند لهذا این اعلام را بعموم اهالی و دوستان و سایرین که اهل وطن هستند و در یک ، مذهب و ملت هستیم باید موافق شریعت نبوی و اثنا عشری راه برویم و متمردین و ، خائنین که بمیال و اولاد و مال و جان و عرض و ناموس مردم دست‌درازی مینمایند بیاری ، خداوند تبارک و تعالی بالمره آنها تنبیه و قلع و قمع بشوند و در این میانه مبادا خدا ، نکرده بیکنفر از اهالی فقیر و ضعفاء تبریز تعدی بشود اینست که اطمینان از جانب ، خود و دولت میدهم که هر کسی قادر است اهل و عیال و خانه و اثاث‌البیت خود را بر ، دارد و از شهر خارج برود . از سرد رودالی هشت‌رود بهر جا برود جان و مال او در ، امن و امان خواهد بود . و اگر نتواند از شهر بیرون بشود و موقع تنبیه اشرار برسد ، خودشان و اهل و عیال خودشان بیکطرف کشیده و معلوم نمایند که مطیعین هستند یا ، اینکه علم و بیبرق نصب نمایند که با اهالی اردو معلوم شود که اینها یاغی دولت و ملت ، و شریعت نیستند باز در امن و امان خواهند بود و اگر غیر از این نمایند و زر و بیال ، هر کسی بگردن خود و خدا و رسول در میانه بنده و آنها شاهد باشند که خودشان ، را بی‌جهت بمیان بلا و آتش انداخته‌اند آنوقت هر کسی اختیار خود را دارند . این ، نکته را باید شما حالی شوید نه تنها بنده در این عقیده هستم تمام مأمورین دولت ، مأموریتشان اینست که در حق علما و اعیان و فقراء که مذهب دین محمدی ص دارند و ،

« تغییر اعتقاد نکرده‌اند و بمذهب جدید فریفته نگشته‌اند و مال و عیالشان در امان و ، حراست مأمورین دولت خواهند بود و این تعلیمات از جانب بندگان حضرت اشرف ، و اقدس والا آقای عین‌الدوله صاحب اختیار کسل دامت شوکته بمعموم رسیده اینک بنده ، در این اعلان سبقت می‌نمایم محض ملاحظه هم ولایتی بودن و بعضی که مرا میشناسند و ، اطمینان دارند و بسایرین هم اطمینان خواهند داد . محرم ۱۳۲۷ مهر شجاع‌الدوله ، چون دوازده روز محرم پبایان رسید دولتیان بی درنگ بکار

جنگ شانزدهم برخاستند . عین‌الدوله از چپر گبهای صمد خان بخود بالیده پیاپی آگاهی تهران میفرستاد و نامه بشجاع‌الدوله نوشته خرسندی مینمود . نیز ازدادن بر گه و ساز و از افزودن به نیروی او خودداری نمیکرد

چنانکه پس از رسیدن او بسرد رود توپ بزرگی را از باسمنج برایش فرستاد ، (گذشته از چهار توپ کوچک که خود شجاع‌الدوله از مراغه همراه آورده بود .) و همیشه پیک میانه سرد رود و باسمنج آمد و شد کرده نامه‌ها میبرد و می‌آورد . هم با آگاهی از عین‌الدوله و شاید بدستور او بود که روز آدینه شانزدهم بهمن (۱۲ محرم ۱۳۲۷) ناگهان سپاه صمد خان بشلیک برخاستند و آشوب بر پا گردانیدند . زیرا در این جنگ از سپاهیان باسمنج نیز می‌بودند . بلکه چنین گمان می‌رود که سواران رحیمخان در آن عمدستی داشتند .

شنیدنیست که از آغاز این جنگها بیشتر آدینه پسر آشوب می‌بود و بسیاری از جنگهای بزرگ در آنروز رخ میداد (۱) . این آدینه نیز از روزهای پر آشوب تبریز است . در روزنامه ناله ملت جنگ امروز را زیر عنوان « سیزدهم محرم » بدرازی نوشته و ما چون یادداشت دیگری در دست نمیداریم و از خود چیزی نمیدانیم نوشته ناله ملت را ساده‌تر و کوتاه‌تر در اینجا می‌آوریم . می‌نویسد :

همینکه دهه عاشورا پبایان رسید صمد خان بخود نمایی یا برای آزمایش آزادبخواهان ، دست بکار زده دستور داد چند تنی از پیش قراولان سپاه در بالای تپه‌هایی که بر سنگرهای خطیب نگران ، ولی از گلوله رس دور میباشد خود را نمودار سازند و اگر توانستند از هجوم بشهر خودداری نکنند . پیداست این نقشه‌ای می‌بود که میان خود میداشتند . پاسبانان سنگرهای خطیب همینکه چشمشان بسپاه دشمن افتاد بشلیک پرداختند . دسته‌هایی از مجاهدان درون شهر نیز با آنان پیوستند . شلیک کنان روبروی پشته‌ها نهاده دشمن را چند سنگر پس نشانند . چون این چپرگی را یافتند دلیرتر گردیده ، بامید آنکه بر سردرود دست یابند از پیشرفت باز نایستادند . بی‌آنکه بدانند همه سپاهیان سر درود و بیشتر لشکریان باسمنج به بیابان درآمده و امروز را میانه خودشان از بهر زور آزمایی با آزادبخواهان برگزیده‌اند .

(۱) آدینه بیستم شهریور ، آدینه سوم مهر ، آدینه هفدهم مهر گذشته . آدینه‌های دیگر نیز خواهد آمد .

مجاهدان سواره پسر دور رفتن را نیک شماره کرده برای نگهداری سنگر از دهته خطیب باز گردیدند ، و تنها یکدسته پیادگان بودند که با سپاه آماده و آراسته و با دسته‌هایی چند برابر خودشان ، سرگرم جنگ شدند و رفته رفته از بنگاه خود دور افتادند. در این میان ناگهان سوار دشمن چون سبل فراز و نشیب را پر کردند و دایره و آراز هر سوبهم پیوسته گرد مجاهدان گرفتند ، و خود در این هنگام بود که اندازه دلیری و جانفشانی زادگان تبریز را نیک آزمودند ، زیرا هر یکی از پیادگان که بمیان صدها دشمن افتاده سخت میکوشید ، نه تنها رهایی خود را از آن گیرودار میخواست بلکه تا میتوانست از دشمنان بپاک می‌انداخت .

در این گیرودار پنج تن از مجاهدان کشته شده چهارده تن دستگیر افتادند . لیکن همان هنگام نساگهان دو سپهسالار آزادی (۱) با دسته‌ای از جنگ جویمان گرجی وارمنی از راه رسیده بسی آنکه فرصتی دهند سپاهیان دشمن را که تیب تیب پراکنده ، و هرسد با پنجاه تن از ایشان چند مجاهدی را گرد فرا گرفته بودند ، پیاد گلوله گرفتند و از بیرون لاله و خطیب تا فرار آخمه قبه که بیشتر از یکفرسنگ راه است جنگ کنان باز پس راندند . بدینسان

لشگری که چیره شده بود اکنون خود را زیون

(۱) سردار و سالار

میدید و پنجه مرگ ناگهانی را بخود نزدیک می‌یافت .

با همه دلیری و جنگ آزمودگی که سواران میدارند رهایی از آن گیرودار پس سخفان می نمود . زیرا تا نیم فرسنگ از بنگاه خود دور شده و دشمنی با این دلیری و توانایی در برابر میداشتند ، و این بود جای درنگ ندیده روی بگریز آوردند و هر دسته‌ای بسویی شناختند. در همان حال مجاهدان از دنبال تاخته پیاپی می‌گشتند و دست از شلیک برنمیداشتند . اینست آنچه ناله ملت نوشته . مساوات نیز چند سطر می نوشته است . ولی این جنگ پر شورتر و سخت‌تر از آن بوده که این روزنامه‌ها نشان داده‌اند . بگفته خود ناله ملت این جنگ یکی از پیش آمدهای بزرگ بشمار میرود . در آنروزها تبریزیان بجنگ خو گرفته بودند ، و آنچه رخ میداد ارج چندانی نمیکزاردند . از آنسوی در روزنامه‌ها شماره کشتگان را کمتر مینوشتند . چنانکه در کتاب آبی نیز نوشته در این جنگ پنجاه تن کما بیش از مجاهدان کشته یا زخمی شدند با دستگیر افتادند ، که باید اینان را هم کشته شمرد زیرا صمد خان هر که رامیگرفت نکه نمیداشت .

اما کشتگان از سوی دولتبان ناله ملت آنرا تا یکصد و سی تن بلکه بیشتر می‌پندارد و انجمن ایالتی که باین جنگ ارج گزارده مژده فیروزی باستانبول فرستاده شماره آنان را یکصد و چهل تن میگوید . تلگراف انجمن رادر پایین می‌آوریم :

«صد و چهل تن از استبدادیان مقتول مغلوبین مراجعت ملت غالب انجمن .»

پس از این تا آخر بهمن جنگ بزرگی روی نداد . ولی لشکریان صمد خان که پشته‌هایی را از شمال تا جنوب سنگر گرفته و در بیشتر آنها همیشه نگهبان میداشتند ، و مجاهدان در برابر ایشان در خطیب سنگرها پدید آورده بودند ، کمتر روزی میبود که از سنگرها بزد و خورد برنخیزند و آواز شلیک بلند نکرده‌اند . همین حال را امیداشت سنگرهای فراملك با حکماوار . چه مجاهدان و چه سواران بجنگ خو گرفته باسانی بان در می‌آمدند و گذر زمانی بیکار می‌ایستادند .

در این روزها عین الدوله رحیمخان را از باسمنج روانه الوار گردانید که راه جلغا را بگیرد ، و او نخست بسر درود آمده یکی دوشب با سواران خود در آنجا بسر داد ، و چنانکه گفتیم گویا سواران او در جنگ شانزدهم بهمن همدست بودند ، و از آنجا از راه فراملك و مایان روانه الوار گردید ، و در آن دیه که بر سر راه شوسه سه فرسنگ دور تر از شهر است نشیمن گرفت و راه جلغا را که تنها راه بازی می‌بود بروی شهر بست . مجاهدان در برابر او پل آجی راستنگ راه ساختند .

در همین روزها مجاهدان خواستند بمب را در باره صمد خان

آزمودن بمب

بیازمایند ، و او را از راهی که شجاع نظام رفته بود روانه گردانند ،

در باره صمدخان

ولی کاری نتوانستند . حاج صمدخان سنگری را برای خود بر گزیده

روزهای جنگ همراه سرکردگان در آنجا می‌ایستاد و فرمان

ب ۲۶۵

قوجعلیخان و مشهدی باقرخان



جنگ میداد. مجاهدان آنجا را شناخته بمبی زیر خاک کردند که چون شجاع الدوله با کسانش آید ترکیده او را نابود سازد. قضا را نیمه شب روباهی از آنجا گذشته و همینکه بایش بسیمی از بمب که بیرون میبود برمیخورد نارنجک ترکیده تن نا توان آن جانور را از هم میدرد. بدینسان تیر آزادپخواهان بسنگ بر خورد.

کسانی که نزد شجاع الدوله بدهاند میگویند: نیمه شب آوایی شنیده شده زمین سخت لرزید. صمد خان از خواب بیدار شد ولی ندانست چه رخ داده، تا فردا از سنگرها چگونگی را آگاهی آوردند، و او سخت شاد گردیده نامه ای بمژده تندرستی برای عین الدوله فرستاد، و او هم پاسخ نوشت.

ولی آزادپخواهان نومید نگردیده به آرمایش دیگری برخاستند، و آن اینکه چون سواران صمد خان در تپه های نزدیکتر سنگرهای میداشتند که روزهای جنگ در آنها میایستادند و بکلوله ریزی میپرداختند مجاهدان در یکی از آنها بمبی نهان کردند، و برای آنکه سواران را تا آنجا بکشانند روز شنبه بیست و چهارم بهمن (۲۱ محرم) یار محمد خان کرمانشاهی با دسته هایی از سواره و پیاده هنگام دمیدن آفتاب از سنگرهای خود بیرون شتافته در پیشاپیش سنگرهای دولتیان بنمایش پرداختند، و کم کم پیش رفته نزدیکتر شدند. سواران آمادگی اینان را دیده آنان نیز آماده گردیدند و شیبور کشیده از سردرود سواره خواستند، و چون شماره شان انبوه گردید به آهنگ پیکار جلو آمدند و همینکه کسانی از ایشان به آن سنگر رسیدند ناگهان نارنجک ترکیده سنگر را بهوا پرانید. حاج بهیمی خان سرهنگ دهخوارقانی که از سردستان سپاه صمد خان بشمار میرفت چشمهایش گزند یافته نابینا گردید و دوسه تن از سواران کشته شدند. سواران دیگر از سراسیمگی نایستاده باز گردیدند.

در ناله ملت زیر عنوان «خرق الارض یا دره آتش فشان» این داستان را با آب و تاب بسیار نوشته مساوات نیز یاد آنرا کرده. ولی گفته های هردو پرگرافه است. جنگهایی که در خطیب رخ میدادی سردار از پشت بام خانه خود یا دوربین تماشا میکردی. امروز هم چگونگی را می پایید و امیدوار می بود بمب گزند بسیار بدولتیان خواهد رسانید. ولی آنچه درخواست او بود رخ نمیدهد.

بدینسان بهمن بی پایان میرسید. در همین روزها لشکرهای باسمنج نیز به آمادگی میکوشیدند و گاه و بیگاه از آنسو نیز بجنگ برمیخواستند. اگر درست بسنجیم حال گرفتاری که در تابستان تبریز را می بود باز گردیده و تنها این جدایی در میان می بود که در تابستان دوجی از شمال بتگه دولتیان گردیده و بیشتر جنگها از آنجا رخ میداد و اکنون سنگرهای لاله و اخمه قبه از غرب آن حال را میداشت. این زمان نیز هر روز که جنگ میشد چه بسا که از همه سنگرها شلیک برمیخواست. چنانکه روز سی ام بهمن (۲۷ محرم)

همین حال در میان واز همه سنگرهای خیابان و مارالان و خطیب و حکماوار و پل آجسی زدو خورد پیش میرفت.

در این روزها چون راه بسته شده هیچگونه خواربار شهر در نمی آمد نسان در نانوایا کمیاب گردید و گندم و جو و برنج و اینگونه خوردنیها بسیار گران شده بود. نیز



۲۶۶

این پیکره نشان میدهد امیرحشمت را با کسانی از آزادپخواهان (این پیکره در سلماس برداشته شده)

در آن هنگام زمستان انگشت (ذغال) نایاب شده مردم ناگزیر درخت های بارور را بریده بجای انگشت بکار می بردند . نیز مجاهدان در هرسوکه می بودند درختها را بریده در سنگرها میسوزانیدند . بدینسان زندگی بر مردم سخت گردیده از هر باره در فشار میبودند . با اینهمه شکیبایی نموده افسردگی نشان نمیدادند . انجمن میکوشید جلوگیری از انبارداری کند . خود مردم نیز بیشترشان نیکی و پاکدلی نشان میدادند .

براون می نویسد که يك نانوائی که نان را کراتر از نرخ خود فروخته بود با دستور ستارخان تیرباران کردند . باید دانست که این نانوائیان گندم از انبار می گرفتند و اینست بایستی نان را بنرخ شهرداری فروشند . ولی نان پزیهایی در مارالان و دیگر جاها در نرخ آزاد میبودند . نانواها يك من هشت عباسی میفروختند ولی جلو هر دکانی زن و مرد انبوه گردیده و کسی تا چند ساعت نمی ایستاد نیمن نان نمیتوانست گرفت .

بهر حال نانوائی گرانفروش یکی بیشتر نبوده ، و کسانیکه آن روز در تبریز بوده اند نیک یاد میدارند که مردم تا میتوانستند از دست بینوائیان می گرفتند و کمتر اندیشه پول اندوزی را میداشتند . بلکه کسانی رادمردیهای شگفت مینمودند (چنانکه داستان حاج جواد را خواهیم آورد) .

رحیمخان چون در الوار نشست راه جلفا را بست و پستها که از اروپا **جنگ الوار** میرسیدند در مرند بامید باز شدن راه می ایستادند . این راه که آزاد میخواستند آنها دلبستگی بیازکردنش می داشتند و آنها تلاش کرده بودند نشستن رحیمخان در الوار همه آن رنجها را بیهوده میگردانید . از آنسوی سواران رحیمخان در الوار و ساوالان و مایان و همه آبادیهای نزدیک آزار و بیداد بمردم دریغ نمی گفتند و ناله روستاییان از دست آنان بلند میبود .

اینست سردار باین شد که بچاره او کوشد ، و چون بلوری و فرج آقا با دسته های خود در مرند می بودند بایشان نوشت نزدیکتر آیند و روزی که از شهر جنگ آغاز شود ایشان نیز از پشت سر بر الوار تازند ، و باشد که رحیمخان را از میان بردارند .

این یکی از جنگهای بزرگ بشمار است . با اینهمه در روزنامهها یاد آن نکرده اند و ما روزش را نمیدانیم ، و تنها در کتاب آبی می بینیم که آنرا روز دوشنبه سوم اسفند (۲۲ فوریه) می نویسد . در این روز سردار همراه کسانی از دلیران و گرجی وارمنی ، بادسته های از مجاهدان پیش از درآمدن آفتاب از شهر روانه گردیدند ، و چون بنزدیکی الوار رسیدند دسته دسته در اینجا و آنجا سنگر گرفته بجنگ پرداختند . ما از داستان آگاهی درستی نمیداریم ولی این میدانیم پیکار بس خونینی برپا و تاشب از دوسو سخت میکوشیدند آواز گلوله که برخاسته بود مردم از شهر بیرون ریخته در بیرون پل آجی انبوه شدند و همگی چشم براه داشته ناشکیبانی مینمودند . امروز بار دیگر گردی، از ستارخان نمودار گردید نامش بزبانها افتاد . این گواهی را درباره او کونسول انگلیس نیز داده

و در کتاب آبی می بینیم که ستایش بسیار از دلیریهای امروزی او کرده چنین می گوید : سردار با دسته اندکی از دلیران ارمنی و گرجی از دیگران دور افتاده در تنگنا مانده بوده . سواران جای او دانسته میخواستند بمیان درآمده راه بازگشت او را ببندند ، و هر گاه توانستند زنده دستگیرش گردانند . باین آرزو کوشش بسیار میکردند و با انبوهی بجنگ درآمده گرد سردار را گرفته بودند . سردار و همراهانش که برهائی خود میکوشیدند چند تن از دلیران گرجی و ارمنی بخاک می افکندند . سواران به چیرگی افزوده پافشاری بیشتر میکنند . سردار خود را نباخته رشته خون سردی را از دست نمیدهد و به همراهان خود دل داده نمیکسزاد سراسیمه شوند . در همان هنگام دسته های دیگر از مجاهدان چگونگی را در یافته می کوشند سواران را از میان بردارند و آنان را از تنگنا بیرون آرند . در این گیرودار است که خونریزی بس سختی رخ میدهد .

چنین میگویند خود رحیمخان جنگ میکرد و بسیار امیدمند می بوده که راه بازگشت را بمجاهدان بسته دارد . ولی دلیری سردار و خون سردی او با جانفشانی مجاهدان توأم گردیده امید را بنومیدی میرساند .

چنانکه گفتیم ستارخان و مجاهدان رفته بودند که رحیمخان را از الوار بیرون رانند ، و در گرما گرم جنگ چشم براه میداشتند که دسته بلوری و فرج آقا رزم کنان از سوی مرند پیش آیند . ولی باین آرزوی خود نرسیده تنها آن توانستند که خود را از تنگنا که افتاده بودند بیرون آورند . ستارخان میکوشید که جنازه های ارمنیان و گرجیان را در آنجا نگذارد بشهر بیاورد . نیز چون هنگام رفتن سوار درشکه می بوده خرسندی نمیداد که آنرا باز گزارد . بر همینها ایستادگی مینمود و همچنان جنگ میکرد . تا دو یا سه ساعت از شب رفته همچنان کوشش و کشاکش در کار بود تا دو سو از هم جدا شدند ، و بهنگامیکه مردم سخت نگران میبودند سردار بشهر بازگشت .

جانفشانی او در این روز چندان بزرگ بود که میرزا محمد علیخان تربیت در نامه خود ببراون بانکوهشایی که از ستارخان می نویسد از دلیری امروزی ستایش می پردازد . اما دسته های مرند و اینکه بیاری سردار و مجاهدان نتوانستند رسید داستان این بوده که آنان با پانصد و شصت تن که در آنجا گرد می بودند ، از آنجا باهنگه یابوری روانه می گردند . ولی در نزدیکی های الوار بضرغام و برادرش سام خان که با هفتصد سواره بیاری رحیمخان شتافته بودند ، برخورد با آنان بجنگ می پردازند و دلیرانه ایستادگی نشان می دهند . سپس چگونگی را به تبریز آگاهی داده بصوفیان و از آنجا بمرند باز میگردند .

کوتاه سخن آنکه کوششها همه بیهوده گردید و رحیمخان همچنان در الوار باز مانده ، بلکه از این پیشامد دلیرتر گردیده دو سه روز دیگر باز مجاهدانرا شکسته بصوفیان نیز دست یافت .

پس از جنگ الوار دو روز بیشتر نگذشت که از ششم اسفند (۴ صفر) بکرشته جنگهای سخت و بزرگتری آغاز گردید . میتوان گفت : از این تاریخ باز دور نوینی در تاریخ جنگهای تبریز گشاده شد .

جنگهای ششم اسفند

چنانکه گفته ایم محمد علی میرزا ارشدالدوله را بفرماندهی لشکرهای گرد تبریز برگزیده بود . اینمرد که عمه محمد علی میرزا (دختر ناصرالدینشاه را) نیز بزنی گرفته و بدربار بسیار نزدیک شده بود ، بمحمد علی میرزا دلداری داده بگردن گرفته بود که بآذربایجان بیاید و آتش شورش تبریز را فرو نشاند ، و این بود با لقب نوین سردار - ارشد ، روانه گردیده در این روزها بباسمنج رسیده بود ، و چنانکه گفته میشد گردنکشی بسیار نموده بعینالدوله و دیگران نکوهش میکرد که در آن هفت ماه کاری از پیش نبرده اند ، و بخود امید می بسته که در يك جنگ بشهر دست خواهد یافت . از اینرو از روزیکه رسیده دست از آستین برآورده بسیج کار میکرد و چون بباسمنج از شهر دور و توپها از آنجا کارگر نمیتوانست بود ، او بارنج را در نزدیکی شهر برای سنگر بندی ولشکرگاه شایسته ترمیدید . در این روزها از تهران نیز پیای سفارش رسیده محمد - علی میرزا کار شهر را یکسره میخواست . ارشدالدوله عینالدوله را با دسته اندکی در بباسمنج رها کرد و خوبستن بسا سواره و پیاده و توپخانه بارنج درآمد در آنجا بنیاد سنگر بندی نهاد ، و چون از این آمادگیها پرداخت بهمدستی شجاعالدوله از روز پنجشنبه ششم اسفند بجنگ و گلوله باران پرداخت .

شهریان از رسیدن ارشدالدوله و از نویدهایی که در تهران بمحمد علی میرزا داده بود آگاهی میداشتند و کوششهای او را امیدانسته و در روزنامهها نامش را می بردند ، ولی از اینکه از روز پنجشنبه بجنگ و هجوم خواهند پرداخت آگاه نمیبودند .

در این پال سرمای زمستان زودتر سپری شده و در این هنگام که هنوز یکماه تا بهار میماند هوا از بارش ایستاده برف یا بارانی نمی آمد ، و بیشتر روزها هوا روشن و در کوجهها از تابش آفتاب بخوا آب میشد . در این روز پنجشنبه هم هوا روشن و آفتاب درخشان ، و تا سه ساعت از روز گذشته آرامش در کار میبود . ولی در آنساعت ناگهان از بارنج شلیک آغاز و توپها پیای غریبند گرفت . نیز از سوی سرد رود تاخت بس سختی رونمود . ارشدالدوله شهر را بتوپ بسته ذمام گلوله می بارانید ، و چنان می پنداشت که با همان گلوله باران مردم فریاد برداشته زینهار خواهند خواست . ولی صمد خان بتاخت برخاسته آرزوی رسیدن بدرون شهر را میداشت .

سختی روز در این تاخت اوست ؛ چند هزار سوار و سرباز به بیابان ریخته باطل و شبپور شلیک کنان پیش می آمدند ، سرکردگان با شمشیری کشیده برپشته ها ایستاده پشت سر سپاه را گرفته بودند . خود حاج صمد خان تا باغ حسین خان پیش آمده از آنجا



پ ۲۶۷

این پیکره نشان میدهد ستارخان و باقرخان را با گروهی (این پیکره در تهران برداشته شده)

به تماشای رزمگاه ایستاده بود. سواران و سربازان گلوله باران بسنگرهای خطیب ناختمند. مجاهدان بجنگ درآمده از همه سنگرها بجلوگیری کوشیدند. ولی در برابر آن آتش ایستادگی نتوانستند. خواه و نا خواه سنگرها را رها کرده بسوی شهر پس کشیدند و بسیاری از ایشان آماج تیرشده بھاك افتادند. سواران تا باغهای خطیب بلکه تا خود آبادی پیش آمده آن پیرامون را فرا گرفتند. مجاهدان پراکنده و پریشان تا چهاربخش (یکی از کویهای تبریز) پس نشستند. کم کم خیر در شهر پراکنده شده آشفتهگی در کارها پدید آمد. مجاهدان دست و پا گم کرده ندانستند چه باید کرد، و چون گلوله پیاپی رسیده سواران همچنان پیش میآمدند کسانی در آنجا هم جای ایستادن نمیدیدند.

در چنین گیروداری ناگهان سردار بایکتن نوکراسب تازان خود را بانجا رسانید، و بی آنکه به گریختگان پردازد و یا درجایی درنگ کند همچنان پیشرفت و با آنکه گلوله پیاپی میریخت درنگ ننموده اسب تاخت، و چون بجایی رسید که دولتیان پدیدار شدند از اسب پایین آمده خود را بباغی کشید، و دیواری را سنگر کرده بکننه بجنگ پرداخت و توگویی سپاهی بجنگ درآمده در اندک زمانی جلو تاخت را بست. بکه تازان از دولتیان که راه شهر را باز دیده گام بگام شلیک کتان پیش میآمدند در نخستین تیری یکی از ایشان را از پا در آورد. سپس فرصت نداده دیگری را پهلوی او خواباند. پشت سر هم چند تن را بھاك انداخت. سواران کار را سخت دیده بایستادند و هر چند تن به پشت دیواری درآمده بپیکار پرداختند. در این میان کسانی از دلیران مجاهدان سردار را در راه دیده از پشت سراو برزم بر گشته بودند. از جمله یار محمد خان کرمانشاهی و حسن کرده ریگی از اینان هم سنگری گرفته جانبازانه بجنگ درآمده، و از این گوشه و از آن گوشه بگلوله باران پرداختند. نیز گرجیان خود را رسانده به بمب اندازی برخاستند. همچنین از سوی خیابان یکدسته بیاری شتافتند. تا دیری جنگ بس سختی برپا و دولتیان که فیروزانه پیش آمده و خود را تا کنار شهر رسانیده بودند باسانی باز پس نمیگردیدند. از اینسو مجاهدان سخت ترین جانفشانی را میکردند. خود سردار، آن میکرد که شایسته نامش می بود. سواران خواه و نخواه پس نشستند و مجاهدان خود را بسنگرها رسانیدند. در این میان توپچی نیز گلوله افشانی آغاز کرد. نمیدانم این خون ریزی چند ساعت کشید. این میدانم دولتیان پس از فیروزی شکست یافتند و با همه پافشاری و دلیری که از خود نمودند جلو شکست را نتوانستند گرفت، و پس از کشته شدن انبوهی، دیگران چاره جز گریختن ندیدند. بگفته روزنامه انجمن چندان بتنگی افتاده بودند که بیشتر ایشان تفنگ و فسنکرا ریخته جان بدر میبردند.

این خود شکفت بود که ستارخان در چنان هنگامی خود را برزمگاه رسانید. در این باره حاج محمد علی بادامچی چنین میگوید: آنروز من پیش ستارخان بودم. چون جنگ برخاست او با دوربین خطیبرا میبایید. بکبار دیدم بانگ بر آورد: «بچهها را



پ ۲۶۸

یکدسته از فداییان ارمنی در سلماس

کشتار کردند» (اوشاقلیری قردیلر) این گفته داد زد: «رشید زود باش اسب بیار»، پرسیدم: چه «روداده؟» پاسخ داد: «مجاهدان شکست خوردند و میگریزند و دولتیان از پشت سر گلوله به آنان میبارانند». این گفت و آماده رفتن گردید. در این میان رشید مهتر اسب را پیش کشید. ستارخان سوار شده و رشید را بروی اسب دیگری پشت سر انداخت و بتاخت روانه گردید، و چنانکه ما دیدیم در سخت ترین گیر و دار خود را برزمگاه رسانید و جلو تاخت را گرفته دولتیان را با آن پریشانی بازگردانید.

درباره این جنگ سخن بسیار است. امروز باردیگر هنرشکفتی از ستارخان پدیدار شد. چنان گویند چون برزمگاه رسید و با آن همه گلوله باران درجایی نایستاد. رشید از پشت سر پیاپی داد میزد: «سردار گلوله می آید پیاده شویم»، و او گوش نداده همچنان میرفت. این هنگام که سنگر گرفته بجنگ پرداخت بهر گلوله یکی از پیشتاژان دولتیان را بخاک انداخت. چنانکه در نخستین تیر حمزه خان که یکی از دلیران بنام و در این جنگ از پیشاهنگان میبود از پا افتاده و سپس دیگران پهلوی او خوابیدند. کسان حمزه خان میکوشیده اند لاشه او را از میان بردارند و همراه ببرند. ستارخان فرصت نداده هر که جلومی آید از پامیانندازد.

بجای حمزه خان از مجاهدان نیز حاجی شفیق قنصاد آن راد مرد پیر از پا افتاد. کسانی میگویند در همان آغاز تاخت که سواران تا سنگرها نزدیک شدند حاجی شفیق چون بمجاهدان دستور ایستادگی میداد و اینسو و آنسو میشتافت در جلو سنگر با گلوله از پا درآمد. دیگران میگویند پس از رسیدن سردار در آن کشاکش سخت کشته گردید. چنانکه گفتیم جنگ از سه ساعت از روز گذشته آغاز شد و مجاهدان یکساعت بیشتر ایستادگی نتوانستند که باز پس نشستند. ولی ستارخان نزدیک نیمروز خود را برزمگاه رسانیده و پس از آن تا پسین همچنان جنگ برپا میبود تا سواران پریشان گردیده از میان برخاستند. در این هنگام در میدان جنگ چهارده کشته از دولتیان بازمانده و از نشان خون بروی برفها پیدا بود که بسیاری از کشتگان را بیرون برده اند. سپس هم از باغها کشته های دیگری پیدا گردید. اینست شماره کشتگان را از دولتیان در روزنامه مساوات تا یکصد و پانزده شماره است. خود سردار در تلگراف خود باستانبول چنین میگوید:

«دیروز پنجشنبه (۴ صفر) دولتیان از دو طرف خطیب و باسمنج حمله سخت و شکست فاحش برداشته خصوصاً در خطیب پانصد نفر بیشتر از آنها مقتول و بافتح عظیم و دعوی ختم نمود ستار»

دولتیان چنین کشتاری ندیده بودند. چهارفورقون (عرب چهار اسبه باری) پر از کشته نموده بشهر آوردند و در گورستان کجیل بخاک سپردند و گویا جنازه حمزه خان نیز میان اینان میبود.

در این روز سربازی را دستگیر کردند. چون زخمی بود به بیمارستان فرستادند. سپس که از او بازپرسی کردند آشکاره میگفت: بما گفتند شما بیدین شده اید، و باین نام ما را بجنگ شما آوردند.

هنر نمایی سردار در این روز باردیگر در مردم هنایید و بار دیگر زبانها به آفرین و ستایش باز شد.

مشهدی محمد علیخان میگوید: «امروز من در خطیب نمیبوم. ولی اگر بودمی من نیز گریختمی. اینست با خود میاندیشم که ستار خان شدن کار آسانی نیست». این

گواهی از کسی است که خود او در جنگ ها بوده و بدلیبری نامور شده.

شنیدنیست که دریازده ماه جنگ همواره ستارخان بجنگها در می آمد و در آن همه پیکار ها بیش از یکبار زخم بر نداشت، و چنانکه گفتیم آنرا هم پنهان میداشت تا مردم ندانند. اینست کسانی او را در زینهار خدا میپنداشتند، و همین پندارها عنوان دیگری به پیشرفت کارهای او میبود.

چنانکه گفتیم در گپرو دار امروز از بارنج نیز بمباردمان آغاز شده ارشد الدوله بویرانی شهر میکوشید. چند توپ بر دامنه کوه کشیده پیاپی گلوله میریخت. نیز از سنگرها تفنگچیان جنگ میکردند. ولی چون سنگرهای خیابان و مارالان بسیار استوار میبود بتاخت نمیتوانستند برخاست.

فردا آدینه هفتم اسفند (۵ صفر) در سوی خطیب آرامش بود. پس از آنروز سمد خان باگزندیکه دیده بود باین زودی جنگ نتوانستی کرد. ولی از سوی خطیب و خیابان جنگ و بمباردمان همچنان پیش میرفت ارشدالدوله امیدوار میبود شهر را خواهد گرفت و پیاپی گلوله های شراپنل و شنیدر را میفرستاد. چنین میگویند: در این دو روز پانصد گلوله توپ بر سر شهر ریخت. ولی شهریان ارج نکزارده بکار خود میبودند و از سنگرهای خیابان پاسخ توپها را می دادند. گلوله ها از پس ریخته بود کم کم بچه ها بازیچه اش می شماردند و هر کدام که نا ترکیده میافتاد برداشته بخانه هاشان میبردند. هنوز هم کسانی از آن گلوله ها می دارند. روزنامهها که از آرزوهای خام و امیدهای بیجای ارشد الدوله آگاهی میداشتند و این تلاشهای او را میدیدند از سرزنش و ریشخند باز نمی ایستادند. در این روزها روزنامه ای بنام «محاک غیرت» در تبریز چاپ شد که تکوینهای فراوان از ارشد الدوله در برمیداشت ولی همانا یک شماره بیشتر بیرون نیامد.

چنین میگویند: او پهلوی توپ ایستاده و چون گلوله ها پیاپی بر سر شهر میریخت از توپچی می پرسید: «آیا زینهار نمیخواهند؟...» در اینمیان گلوله ای از توپ شهر به سنگر خورده توپ را با توپچی از میان برداشت ارشد الدوله سراسیمه خود را کنار کشید. بنوشته مساوات این روز دوازده تن از دولتیان کشته شده از شهریان تنها دو تن کشته گردید.

روز هشتم داستان دیگری در کار بود. از سوی شرقی بمباران خاموش شده ولی جنگ با تفنگ بسختی پیش میرفت. ساری داغ که در بیرون بارنج و بچند کوی سرکوبست دولتیان میخواستند آنجا را سنگر گیرند. مجاهدان پیشدستی کرده از سرقله با آنجا تاخته کوه را گرفتند. دولتیان بکوه دیگری در آن نزدیکی رو آورده هم میخواستند آنجا را سنگر کنند. مجاهدان از این نیز بجلو گیری کوشیدند و در گرما گرم کشاکش و جنگ دو دسته چندان بهم نزدیک شدند که آواز یکدیگر را می شنیدند. اینست آنچه مساوات نوشته

اما از سوی غربی حاجی صمد خان دسته‌ای از سپاه خود را با سرکرده‌ای در سرد - رود نشانده خود او با توپخانه و انبوه سپاه آهنک قراملک کرده در آنجا پنگاه گرفت نیز شام غازان که در شمال غربی آنجا نهاده و از آبادیهای نزدیک شهر است و تاکنون تهی می‌بود ، محبعلیخان را پادسته‌هایی بدانجا فرستاد که شبانه درآمده نشیمن گرفتند و سنگر ساخته جای خود را استوار کردند . پیدا بود که دولتیان نقشه نوی را کشیده‌اند

و صمد خان میخواهد این بار از اینسویها بشهر تازد ، و چنانکه سپس دانسته شد چگونگی این بوده که چون سلطان عبدالحمید در استانبول مشروطه عثمانی را برانداخته بود محمدعلیمیرزا آنرا دستاویز گرفته و نامه‌ای بعین الدوله نوشته و چنین گفته عثمانیان مشروطه را برانداختند ، ولی شما با آنکه خودتان از خانواده پادشاهی می باشید به برانداختن شورش تبریز دلسوزانه نمی‌کوشیده . عین الدوله از این نامه بتکان آمده و بصمد خان پیام فرستاد که برای گفتگو بسرد رود خواهد آمد ، و همراه سالار جنگ بختیاری بانجا آمده که دوشب مانده ، و با صمدخان فراهم نشسته و این نقشه را کشیده‌اند که او بقرا ملک رفته شام غازان



ب ۲۶۹

حاجی علی عمو

را نیز بگیرد ، و روز دوازدهم صفر (۱۴ اسفند) ، او با سپاهیان خود از قرا ملک و شام - غازان و سرد رود ، و عین الدوله و ارشدالدوله از باسنج و بارنج ، و رحیمخان از پهل آجی بیگ تاخت همگانی پردازند .

بدینسان نقشه تاخت بزرگی (همچون تاخت سوم مهر) کشیده‌اند و چون لوتیان قراملک از آغاز جنگ هوای دولت را داشته زیانها در آن راه کشیده بودند و از آنسوی در این نقشه‌ای که کشیده شده بود ، نیاز بسیار بجانشانیهای آنان می‌بود ، برای دلجویی از آنان با پیشنهاد صمد خان ، عین الدوله بهریکی لقبی از « رشیدالایاله » ، و « منصور دیوان » و مانند اینها داده و فرمانها نوشته شده . عین الدوله دوشب در سرد رود میبوده و باز - گشته . صمد خان نیز کوچیده بقراملک در آمده و سپاه بشام غازان فرستاده . ایسن بوده

چگونگی آن داستان .

گویا در همان روزها بود که عین الدوله یکدسته از قزاق را با يك شصت تیر بسرکردگی رضا خان سوادکوهی (رضاشاه پهلوی) بقراملک فرستاده دکتری (پزشکی) نیز همراه آنان گردانید . نیز سواران سراب را با سرکرده شان حاجی اسماعیل خان سراپی بانجا فرستاد .

از آنسوی مشروطه خواهان اگرچه از اندیشه دولتیان آگاه نبودند ، ولی از آن کوچ صمدخان دانستند که اندیشه تازه‌ای در مغز صمد خان پیدا شده ، و این بار تاختها از راه حکماوار و آخنی (اخنجو) خواهد بود . از اینرو در حکماوار باستواری سنگرها افزودند و در آخنی سنگر هایی پدید آوردند . نیز اهراب را بمشهدی هاشم حراجچی و لیلوارا بمشهدی صادق خان سپردند که در آنجاها نیز سنگر سازند .

چهاردهم اسفند از روزهای بیمانند جنگهای تبریز است . امروز دولتیان بکار بکه در سوم مهر برخاسته بودند برخاستند ، و با همه توانایی خود بگرفتن شهر کوشیدند . لیکن اینروز سخت تر و پرهیاهوتر از سوم مهر بود . اینروز صمدخان از سه راه به پیش آمدن پرداخته خود را تا درون شهر رسانید ، که اگر توانستی پایداری کند کار را با آزاد بخوانان بسیار دشوار گردانیدی . اینروز هم چشم باغشاه برای می‌بود و از عین الدوله تلگراف مژده گرفتن شهر را می‌بیوسید .

روز چهاردهم اسفند

چنانکه گفتیم اینروز را دولتیان برای تاختن بشهر برگزیده بودند ، ولی شکفت بود که مجاهدان پیشدستی کرده تا جویهای قراملک پیش رفتند و جنگ را اینان آغاز کردند ، و من ندانستم آیا از آهنک دولتیان آگاه نمی‌بودند ، و یا برای جلوگیری از سپاه صمد خان تا آنجا پیش رفتند .

هرچه بود ایسن یکی از بزرگترین جنگهاست ، و من چون آنرا با دیده دیده‌ام گشاده تر خواهم نوشت .

شب چهاردهم اسفند هوا صاف و سنگرها آرام میبود ، ولی چون میخواهیدیم من با خود میاندیشیدم فردا آدینه است و شاید جنگ بزرگی برپا گردد و از یک هفته پیش که صمدخان بقرا ملک در آمد هر روز بیم میرفت که از این راه بناخت پردازد و آشوبی برپا گرداند اینست مردم بیمناک می‌زیستند و من امشب بیم بیشتر گردیدم . خوابیدم و هنوز یکساعت بدمیدن بامداد میماند که من باواز هیاهو در کوچه بیدار شدم ، چون گوش دادم مجاهدان با گامهای سنگین خود دسته دسته میگذشتند و با هم سخن میگفتند . دانستم از شهر تاختی خواهد شد ، همگی بیدار شده نشستیم و چراغ روشن کردیم . سفیده بامداد تازه مبد مید که غرش توپ از سنگر حکماوار برخاست . پیاپی آن شلیک تفنگ آغاز شد میان حکماوار و قراملک نیم فرسخ یا کمتر دوریست . يك نیمه از این دوری از سوی حکماوار

باغها و درختستانها و يك نیمه از سوی قراملك زمینهای باز و کشتزار هاست . در این نیمه جوی های ژرف فراوان کنده شده که آب از رود آجسی برای زمینهای قراملك و حکماوار می برند . مجاهدان باین جویها درآمده جنگ میکردند . از آنسوی دولتیان از سنگرهای خود در کنار قرا ملك پناسخ میدادند . چون گوش میدادیم گلوله همچون دانه های تگرگ میریخت و توپها پیاپی می غرید . هوا روشن شده ولی آفتاب هنوز ندمیده بود . من از خانه بیرون آمدم گرما گرم بیکار می بود . آواز شلیک سخت بگوش می رسید ، گاهی نیز گلوله ای سوت زنان از بالاسر میگذشت که پیدا می بود از راه دوری می آید . آفتاب دمید و یکساعت گذشت من دوباره بیرون آمدم و در شکفت شدم که آواز تفنگها نزدیکتر گردیده و گلوله ها سوت زنان فراوان تر می گذرد . در این میان غرش توپ برید و آواز تفنگ کم شد .

درینا چه روی داده ؟ . دیری ایستاده چیزی در نیافتم . همه جا را خاموشی گرفته بود . بشکفتم افزود و ندانستم چه پیش آمده ؟! در این میان از کوچه غوغایی برخاست . بیرون شتافتم مجاهدان را دیدم دسته دسته باز میکردند . دانستم شکست خورده اند . کسانی شتابزده می گذشتند . کسانی چند گامی برداشته دوباره می ایستادند و چنین می گفتند : « کجا برویم ؟ . زن و بچه مردم را بکه سپاریم ؟! » به سر دسته شان که آیدین پاشا میبود و اینزمان جلو تر از دیگران می رفت بد می گفتند . حکماواریان نیز سراسیمه ایستاده نمی دانستند چه بکنند و چه بگویند .

چندان ایستادم تا همگی در گذشتند . مردم نیز به خانه خود رفته درها را استوار بستند . در کوچه کسی نماند . ده دقیقه گذشت و اردور سردولتبان پیدا شد : یکه تازان یکایک می آمدند . بیخ دیوار را گرفته نزدیک میشدند .

چند گامی برداشته يك تیر شلیک می کردند . دیگر نایستاده بدرون رفتم و دروا بسته از پشت آن بتماشا ایستادم . مردان تناور و بلند بالا و جوانان دلیر و استوار يك بيك میگذاشتند . اینان از سواران سراب و هشرود و از تفنگچیان قراملك می بودند . مجاهدان اینجاها را رها کرده نایستاده بودند . اینان نیز با ساسی پیش میرفتند . پشت سر ایشان کردان و چهار دولیان و سواران و سربازان مراغه و مردم بیکار قراملك میرسیدند . اینان جنگ نکرده بتاراج میپرداختند از آغاز کوی تاراج کنان پیش آمده تا اینجا رسیده بودند . بهر دری میرسیدند آنرا میزدند و چون باز نمیشد شکسته بدرون می ریختند ، و آنچه می یافتند بتاراج میبردند . در این بخش حکماوار چون بیشتر مردم کشاورزند گااو گوسفند و اسب و خر فراوانست . تاراجگران چون بهر خانه ای در می آمدند نخست بسراغ طویله رفته چهار پای آنرا باز میکردند و سپس باطاقها و انبارها پرداخته هر چه میدیدند برمی داشتند و بر آن چهار پایان و یا بر چهار پایان خود بار کرده راه می افتادند . چه بسا دارنده خانه راهم دستگیر کرده برای رسانیدن بارها همراه میبردند . حکماواریان چون

بیکار دیگر دچار تاراج شده و آزموده بودند شکیبایی نموده داد و فریاد نمی کردند . بسیاری از خانواده ها خانه خود را رها کرده برای آنکه در یکجا باشند بخانه های خویشان خود شتافته بودند . در اینگونه خانه ها ویرانکاری نیز میکردند . آنچه را نمیتوانستند برد شکسته یا پاره می ساختند .

من از پشت در غوغای بیگمراگان را میشنیدم و چون در خانه ما خویشان و همسایگان گرد آمده و زنان و بچگان بسیار می بودند اندوه ایشان میخوردم و بان میکوشیدم کسی را بدرون نگذارم . اینست از پشت در دور نمیشدم . در اینمیان در را بسختی کوفتند . من باز کرده بیرون آمدم . کردی با روی باریک و بسالای بلند و رختهای پاکیزه در جلو ، و کردان دیگری با چهره های درشت و سهمناک و پیراهنهای قرمز و آستینهای دراز بالا زده هر یکی تفنگی بدست گرفته در پشت سر او ، و راهنمایی از تفنگداران قراملكی همراه ایشان در جلو در ایستاده بودند . اینان تاراجگر نمی بودند . یکی از سرکردگان کرد با



ب ۲۷۰

کربلایی علی «دیزی قیم»

نوکران او می بودند و نشیمن میخواستند . اینست چون در باز شد جلو تر آمدند و خواستند بدرون در آیند . من راه را گرفتم و خود را نباخته بسخن درآمده چنین گفتم : « در اینجا برای شما نشیمن نشود . اینخانه جا برای چهار پایان ندارد . و آنگاه همه اطاقها پر از زن و بچه و تنها مردشان منم ، کرد باین سخنان ارجی ننهادند پا پیش گذاشت . ولی آن رهبر قراملكی نزدیکتر آمده مرا دید و شناخت . نام پدر مرا بزبان راند : « خدا بیامرز دش پدر ما بود ! » . این گفته کردان را دور گردانید . سپس خود باز گشته بامن چنین گفت : « شاد در را نبندید . اگر در باز شد کسی بشما کار نخواهد داشت . در کوچه هم نایستید گلوله می آید . . در پناه در ایستاده خودتان و خانه را نگه دارید . این گفته راه افتاد (۱) من سفارش او را بکار بستم و تاهنگام پسین از میان دولتنگه در دور نشده خانه را نگه داشتم .

(۱) این جوان مرد نامش صادق (قره صادق) می بود . روزهای اخیر که در تبریز می بودم او را در زندان سراغ گرفته بدیدتش رفتم . ولی افسوس که نمیتوانستم دستی از او بگیرم و کنون نمیدانم زنده است یا مرده .

وزخمیان و کشتگان را که از آنجا میگذرانیدند همراه ما دیدم. یکبار نیز چون آگاهی آمد خانه خواهرم را تاراج و شوهر او را که در خانه تنها میبود دستگیر کرده بقصراملك برده‌اند برای دیدن آنخانه رفتم و چه در آنجا و چه در میان راه دژ رفتارهای کردان و دیگران را بسیار دیدم. چنانکه نهاده صمدخان و عین‌الدوله می‌بود، امروز جنگ از هر سو آغاز شده بود. از شام‌غازان و سردرود نیز سپاهیان صمد در آمدن صمد خان خان پیش آمده جنگ می‌کردند. از آنسوی از بارنج و باسنج به حکماوار ارشدالدوله و عین‌الدوله بکار پرداخته بودند. همچنین رحیمخان ازسوی پل آجی جنگ می‌کرد. از شش‌جا توپهای دولتی گلوله بشهر می‌بارانید و از اینسوی توپهای شهر پاسخ میدادند. رو به‌مرفته از چهار سوی شهر زد و خورد می‌رفت. ولی سختی بیشتر در سوی حکماوار می‌بود.

در اینجا چنانکه گفتیم مجاهدان که پیشدستی کرده بودند، شکست خورده به حکماوار باز گشتند، و چون آیدین پاشا که سر کرده آنان می‌بود نایستاده همچنان میرفت، مجاهدان در اینجا نیز جلوگیری از دولتیان نتوانستند. اینست سواران باسانی باینجا درآمدند، و از دوراسته (راسته اره‌گر و راسته میدان) که پیش می‌آمدند در هر دو از اینسر تا آنسر فرا گرفتند. در اینجا در این هنگام تنها ازسوی دیزج و آنور گورستان اندک ایستادگی شده آن را نیز مجاهدانی می‌کردند که تنگ گریز را به‌خود روا نهموده از آنجا ها نگذشته بودند. من میان در ایستاده می‌دیدم زخمیانی را میگذرانیدند. یکبار هم جنازه کربلایی آقا علی سر دست قراملکی را دیدم که آوردند و گذرانیدند. این آقا علی مردی خوش‌چهره و بلندبالا و دلیری، و بتازگی از عین‌الدوله لقب رشیدالایاله دریافت کرده بود. در همان هنگام عباس حکماواری که از رویش تیر خورده بود باز گشت و چون با همه بودنش میانه دولتیان خانه ایشان نیز بتاراج رفته و ماسد و خواهرانش در خانه مامی بودند، با آنجا که رسید لکام اسب را نگاه داشته با چهره خونین سراغ مادر بدبخت خود را گرفته چنین گفت: «اینان آمده‌اند ولی نتوانند بمانند. من رفتم بمادرم بگویند بیایند قراملك». این گفته راه افتاد. این شکست که شکست دولتیان را پیش بینی میکرد، با اینکه در این هنگام ایشان تازه در آمده و خود را فیروز می‌پنداشتند و امیدوار می‌بودند که روز دیگر براسر شهر دست خواهند یافت. اینست دسته دسته از قراملك به حکماوار می‌آمدند و در پی جا گرفتن می‌بودند. نیز جنگجویان در اینجا و آنجا سنگرها پدید می‌آوردند. در همان هنگام بود که توپ نیز آورده در حکماوار گزارده، و دیری نگذشت آگاهی رسید که خود حاج شجاع‌الدوله با سرکردگان می‌آید. حکماواریان که خانه‌هاشان بتاراج رفته بود و آنهمه آزار میدیدند، ناگزیر شدند به پیشواز شناخته گوسفند زیر پایش قربانی کنند و در اینکار حاج میرمحسن آقا پیشوا می‌بود. شجاع‌الدوله

با دبدبه و شکوه بسیار و با موزیک بهکماوار درآمده از راسته اره‌گر روانه گردید، و تا میدان حاج حیدر که نزدیک بسنگرهای دهنه دیزج و سرگورستان می‌بود فرود آمد، و در آنجا نشیمن گرفته سرکردگان گردش درآوردند و موزیک نغمه آغاز کرده همی‌زدند و همی‌نواختند.

این داستان حکماوار است. اما خطیب و آخونی، در آنجا جنگ سخت تر و ایستادگی مجاهدان بیشتر بوده. ولی ما از آنها آگاهی نمی‌داریم و تنها گفته مشهدی محمد علیخان که خود جنگ می‌کرده در دست است که آنرا می‌آوریم: می‌گوید از اذان بامداد جنگ آغاز شده دولتیان تاخت آورده بودند. حاج محمد میراب و مشهدی هاشم حراچی که با دسته‌های خود در خطیب می‌بودند تا دیری زد و خورد کرده و



پ ۲۷۱
سردار اسعد

ایستادگی نتوانسته بازگشته و بسیاری از ایزارایشان بدست دولتیان افتاده بود (بنوشته کتاب آبی توپ را با خود باز آورده بودند). مرا ستارخان دستور داد با دسته خود بسوی شام غازان رفته. زمانی رسیدیم که در آنجا نیز مجاهدان شکست خورده و یار محمد خان کرمانشاهی با سه چهار تفنگچی تنها مانده بودند. همانساعت دولتیان بیریق خطیب را که بدست آورده بودند، همانجا بر سر دیوار زدند تا شکست مجاهدان را در آنجا بیا آگاهی دهند و چند جمله نیز بر زنتش پرتاب کردند. جنگ با سختی پیش رفته دولتیان از هر سو فشار می آوردند؛ از این سو بمبی انداختند و اندک آرامشی رخ داد. در اینمیان بمب انداز تیر خورده بیفتاد و جنگ دوباره سختی گرفت، و چون دولتیان خطیب را گرفته بودند از آنسوم از راه باغها پیش آمدند. چند تن از ماها تیر خورده بیفتاد. آنها را برداشته همراه یار محمدخان پس نشستیم. دولتیان هم شیپور کشیده پیش میآمدند. ما در باغ «سازنده» اندکی ایستادگی نموده دوباره پس نشستیم و باخونی رسیده در آنجا ایستادیم، و هر چند تن سنگری گرفته جنگ پرداختیم. عباسقلیخان قراچه داغی با پنج و شش تن در یک دکانی، و من و میرزا علیخان یاور اف با هفت تن در پشت بام گرمابه‌ای، بتنگنا افتادیم و از هر سو گرد ما را گرفتند. پیاپی داد میزدند: «خود را بسپارید». در این هنگام میرهاشم خان خیابانی و حاج خان پسر علی مسبو هر کدام با دسته‌ای رسیدند و جنگ در آمده دشمن را سرگرم کردند. ما نیز دل بخود داده بیکبار بیرون تاختیم و خود را از آن تنگنا بدر انداختیم.

کوتاه سخن آنکه تا نزدیکی نیمروز حکماوار و آخونی و خطیب همگی بدست کسان صمد خان افتاد. اگر بنقشه نگاه کنیم صمد خان در این هنگام در میدانی بدر ازای یکفرسنگ و پهنای نیم فرسنگ پیش آمده و خود را بدرون شهر رسانیده بود. حکماوار و آخونی و خطیب در یکسو افتاده، میتوان که با یکخط آنها را بهم رسانید و چنانکه گفتیم اگر صمدخان در اینجاها استوار شدی کار بشهریان دشوار گردیدی.

چنانکه گفتیم مردم تبریز جنگ خو گرفته در روزهای سخت نیز در شهر چه بازارها باز و هر کس بکار خود میپرداخت. امروز هم با آنکه شورش برخواست؟ از پیش از دمیدن آفتاب رزم آغاز شده از چند سو غرش توپ و آوای تفنگها بر میخواست مردم در کار خود میبودند. اگر چه از بهر آدینه بازارها بسته کسی در آنها دیده نمیشد، ولسی در کوچه‌ها مردم بحال هر روز آمدوشد می کردند و مجاهدان دسته دسته از اینسو بآنسو رفته بر زمگاهها می شتافتند. تا سه چهار ساعت از روز حال این می بود. ولی همینکه آگاهی از شکست مجاهدان در آمدن صمد خان به حکماوار سراکنده شد کم کم در شهر تکانی برخاسته ناگهان جوش و خروش پدید آمد؛ هر چند تن که بهم میرسیدند همین گفتگو را میداشتند. دسته دسته مردم بکوچه‌ها ریخته اینسو و آنسو میدویدند. در انجمن انبوهی رو داده خروش سختی

در کار میبود. اگر تفنگ و فشنگ بدست آمدی هزاران کسان بیدرتنگ به مجاهدان پیوستندی. ملایان که کمتر جنگجویی کند در اینروز کسانی از ایشان نیز تفنگ گرفتند. یکی از آنها بکوچه افتاده داد میزد و مردم را بجنگ می شورانند. از هر سو پیشروان آزادی بیرون شتافته بچاره می کوشیدند و مردم را می شورانیدند. کم کم در سراسر شهر مردم بجنبش آمده گروه گروه رو بسوی حکماوار نهادند. ولی از اینان چه بر میآید؟! این گروه را جز سردار آزادی که میتواند گشود؟! بیینیم او در چه کار است؟

باید دانست که یکی از دور اندیشها میانه سردار و سالار این بوده که سالار در برابر دولتیان سنگر های استوار مار پیچی پدید آورده و در پشت آنها ایستادگی میکرد و تاخت را باسانی بر میگرداند. اینست خیابان و آنسوی شهر کمتر تاراج دیده، و جز از تاختهایی که در تابستان در آغاز جنگ با آنجا هارخ داد، باردیگر دولتیان از آنسوی بدرون نتوانستند نهاد. ولی سردار پسنگر بندی ارج ننهاد، این خود شیوه جنگی او می بود که دولتیان را بدرون شهر کشانیده در پیچ و خم کوچه ها و کوچه باغها بتنگنا انداخته از آنها کشتار کند، و چنانکه دیده ایم بارها این کار را کرد، و باید خستوید که هر بار نتیجه نیکی گرفت. امروز هم پیش آمدن صمد خان نزد او چندان بیمناک نمی بود و شاید مایه خشنودیش نیز میشد. چیزیکه هست صمد خان از چند راه تاخت آورده و بی اندازه پیش آمده بود و این ناچار مایه بیم می شد. از آنسوی انبوهی از مردم شهر بترس افتاده رشته از دست میرفت. درو بجویه که نزدیک حکماوار است مردم بهم بر آمده برخی خانواده ها در اندیشه گریز می بودند. صمد خان تا آن اندازه نزدیک شده بود که گلوله ها از سر خانه ستارخان میگذشت. دیگر جای ایستادن نمی بود. خود او با چند تن از خانه بیرون آمده از راه پل منجم و چوست دوزان روانه گردید. در نیمه راه بسا آیدین پاشا رو برو شده او را بسیار نکوهید. ولی نایستاده جلوشتافت، و از راه امپرس زین الدین خود را بدیزج رسانید. در آنجا چنانکه گفتیم دسته ای از مجاهدان ایستادگی میکردند. در این هنگام روز از نیمه می گذشت. ستارخان ببالاخانه ای در آمده از آنجا بجنگ پرداخت. ولی چون دور می بود کاری از پیش نرفت. پایین آمده باز به پیشرفت پرداخت و با همه بیمناکی باک نکرده خود را ببالاخانه دیگری رسانید. در این میان مجاهدان نیز بجوش آمده از هر سو دسته دسته میرسیدند، و آنانکه در آن نزدیکی میبودند هر یکی از راه دیگری میکوشیدند. در این گرما گرم گرفتاری بود که حاجی علی عمو، آن پیر مرد غیرتمند، بکارشگفتی برخاست.

این مرد که از مردم حکماوار و یکی از بازرگانان و توانکران بشمار میرفت چون از هواداران مشروطه و خود مرد غیرتمند می بود، از چندی پیش تفنگ گرفته در جنگها همدست میشد. امروز هم چون مجاهدان شکست خوردند و از حکماوار بیرون میرفتند، او بنگهداریشان میکوشید و فریادها میکشید. ولی آنان گوش نداده بیرون رفتند، و

چون دولتیان در پشت سر میبودند او نیز نایستاده روانه دپلج گردید، و آنجا همدست دیگران میکوشید تا سردار آمد. در این هنگام که سردار بدانسان میکوشید و مجاهدان هر یکی از راه دیگری جانفشانی میکرد، حاجی علی عمو نیز سر از پا نشناخته با آن سالخورده گی در غیرت و چابکی به جوانان پیشی می جست. توپی که در سنگر حکماوار می بود و مجاهدان بهنگام گریز بیرون برده بودند، این زمان در آنسوی گورستان بر سر راه و بجوبه میخواستند. حاجی علی عمو از باغی بیباغی گنشت و با آنکه گلوله پیاپی می ریخت پروای جان نکرده خود را به سرتوپ رسانید، و آنرا کشیده به پشت دیواری آورد. مجاهدان یاری نموده آنرا بسنگری کشیدند و توپچی در پشت آن ایستاده بگلوله باران پرداخت. بهنگامی که سردار از بالاخانه، و دیگر مجاهدان هر کدام از

گوشه ای، باگردان میچکیدند و گرما گرم گلوله ریزی می بود، ناگهان توپ بفرش برخاست و این شگفت که بگلوله نخست آسیب سختی بدولتبان رسانید. در نزدیکی دروازه حکماوار در بالاخانه بسیار بلندی چندتن از جنگجویان دولتبان سنگر کرده از آن بلندی فرصت بکسی نمیدادند. توپچی در نخستین گلوله آن بالاخانه را آماج و آتش آنجا را خاموش گردانید. بالا سر دروازه سنگر بیمناسکی نیز با سه گلوله گره ناد و شرابنل از هم فرو ریخت. در این دو سنگر چندتن از پیشتاژان سپاه صمد خان نابود شدند.



پ ۲۷۲

ابوالقاسم خان (یکی از سرکردگان بختیاری)

گلوله دیگری در دروازه راشکافته و در پهلوی در همان بالاخانه چندتن کرد را با خاک یکسان ساخت. در این میان گلوله های جانستان سردار پیاپی بر سر کردان می ریخت، و از چند سوستگرهای دولتبان زیر آتش میبود. از آنسو مهدی محمد علیخان واسد آقا و حاج حسن آقا کوزه کنانی و دیگران از راه آخونی بهکماوار در آمده آنان نیز جنگ میکردند. چنانکه گفتم در شهر جوش و خروش بزرگی برخاسته، آزادبخواهان از توانگر و کمچین، واز ملا و کلاهی بتکان آمده، انبوهی از آنان با تفنگ و بی تفنگ رو بانسو آورده، و تا نزدیکیها رسیده بودند. مجاهدان دمبدم به پشتگرمی و دلیری می افزودند. بکدسته از آنان از دیزج دیوار های خانه ها را شکافته از خانه ای بخانه ای گذشته همچنان پیش می آمدند که ناگهان خود را بسر نشیمنگاه صمد خان رسانند. دولتبان ایستادگی مینمودند و توپ ایشان نیز کار میکرد. ولی پیدا می بود که پایداری نخواهند توانست و باید بازگردند.

چنانکه گفتیم چون نزدیک نیمروز شجاع الدوله بهکماوار در آمد **گریز صمدخان** و در آن هنگام یکساعت بیشتر آرامش رویداده جنگ بازا ایستاد. دولتبان باندیشه شب افتاده نشیمن برای خود جستجو میکردند. از اینسو حکماواریان سختی افتاده میدیدند که اگر اینان شب را بمانند، جز آزار و زیان نخواهند دید، و در آن سرمای زمستان باید اطاقهای گرم را بگردان و چار دولیان رها کرده خودشان آواره باشند. اینست اندوه خورده نمیدانستند چه باید کرد، و این زمان که بیکبار آواز تفنگ سختی گرفت و ناگهان غرش توپ ها برخاست روزنه امیدی برویشان باز شده خرسند گردیدند، و من میدیدم باهم گفتگو میکردند، و کسانی چنین وا مینمودند که آواز تفنگ سردار را می شناسند و این خود اوست که برزمگاه شتافته، بدینسان بهم دل میدادند. در این میان جنگ سخت تر گردیده چنانکه گفتیم مجاهدان از راه دیزج نزدیکتر می آمدند، و از آنسو کسانی از دولتبان راه قراملك را پیش گرفته باز میکشند ناگهان توپ راهم پایین آورده باز گردیدند. دبری نگذشت که خود شجاع الدوله با سرکردگان و سوارانی که کرد رسمی داشت شتابزده راه بر گرفتند و پسا بهتر گویم رو بگریز آوردند. در این هنگام مجاهدان چندان نزدیک شده بودند که هر گاه صمدخان ده دقیقه دیگر ایستادی خود او دستگیر شدی. اینست پروای باز ماندگان ننموده بدانسان شتابزده راه افتادند.

من در این هنگام فرصت یافته برای آگاهی از خانه حاج میر محسن آقا تا آنجا رفته بودم، و چون باز میکشتم گریز صمدخان را دیدم. اینان که از راه اره گر آمده بودند اکنون از اینراه باز می گشتند. خود صمد خان در جلو و سرکردگان و سواران در پشت سر رفتند می گذشتند.

پس از اندکی مجاهدان نمودار شدند که دسته دسته می رسیدند. در پشت سر آنان

انبوه مردم می‌بودند که با هایهوی شادمانی پیش می‌آمدند . در اندک زمانی سراسر کبوجه‌ها پرگردید ، و هنگامه بیمانندی بود . چون کسانی از کرد و سرباز ، در خانه‌ها باز مانده و نتوانسته بودند بگریزند ، مجاهدان بجستجوی ایشان بیجا يك خانه‌ها سر میزدند . همه درها باز و مردم دسته دسته از این در بآندر می‌رفتند . گاهی نیز کردی یا سربازی را دستگیر نموده کشان کشان بیرون می‌آوردند که می‌کشند یا نگاه میداشتنند . حکماواریان با آنهمه زیان‌دهدگی از دولتیان ، در این هنگام تا می‌توانستند کردان و سربازان را پنهان داشته بدست نمی‌دادند . از خود مجاهدان نیز ، بسیاری از کشتن جلو می‌گرفتند ، خود سردار چندکسی را از مرگ رها گردانید . بلکه بگفته کتاب آبی دستگیری را که میخواستند تیرباران کنند او خود را بمیان انداخت و نزدیک بود آماج گلوله گردد .

سخن کوتاه کنم : پس از آن شکست و زیان این فیروزی شکوه دیگری داشت ، و این زمان دهها هزارکس در حکماوار گسرد آمده و بدینسان شادی می‌نمودند ، و حکماواریان که از بیرون رفتن دولتیان تاراجدیدگی را فراموش کرده خشنود می‌بودند ، از هر سو خروشهای شادی برمیخواست . من نیز که خانه خودمان را از تاراج نگه داشته و کنون این پیروزی مشروطه را میدیدم از هر بار خشنود و خرسند می‌بودم . ولی ناگهان پشامندی جهانرا در برابر چشم تار و دیده‌هایم آشکار گردانید .

چگونگی را با کوتاهی می‌آورم : حاجی میر محسن آقا که امروز بجلو حکماواریان افتاده به پیشواز صمد خان رفته و قربانی زیر پایش بریده بودند این يك گناه بزرگی از او شمرده میشد . نایب یوسف که چنانکه گفته‌ایم گذشته از دشمن کهن شیخی و منشرع ، خودش و داپیش حاجی محمود دشمنی سختی با خانواده ما می‌داشتند ، این فرصت را از دست نداده بکینه جویی برخاستند . بویژه که در جنگهای امروزی مهدی عباس برادر بزرگتر نایب یوسف که از مجاهدان بشمار میرفت کشته شده بود .

در این هنگام که انبوه آزادیخواهان به حکماوار ریخته آن شور و خروش در میان می‌بود نایب یوسف ، بسر خود یا با پرگی از سردار ، با چند تن از تفنگداران بسر خانه حاجی میر محسن آقا ریختند . من میان حیاط خودمان ایستاده بودم ، و مجاهدان و مردم که دسته دسته بیرون می‌آمدند ، و از آنکه خانه ما بتاراج نرفته در شکفت شده پرسشها میکردند ، ناگهان آواز شلیک از آنخانه برخاست . چند تبر پیایی در رفت و پشت سر آن فریادی بلند گسردید . من چگونگی را دانستم و بیتابانه اشک از چشمهایم سرازیر گردید و بسیار گریستم . پس از مرگ پدرم دومین بار بود که رشته تاب را از دست داده خود را بدامن گریه می‌انداختم . پس از دیری آگاهی آمد کسی کشته نشده . حاجی میر محسن آقا را دستگیر کرده برده‌اند . تازه میخواستم آرام گیرم که آگاهی اندوه آور دیگری رسید : مادر عباس که برای سرکشی بخانه تاراج شده خودشان رفته بود ، با



پ ۲۷۳

یفرمخان

دستور نایب یوسف دستگیرش کرده برده بودند . بیچاره پیرزن همان رفتن است که رفت و پس از چند ماهی تن تکه تکه‌اش از بن چاهی درآمد . خانه عباس و دیگرانرا که از حکماوار بدولتیان پیوسته بودند آتش زده ویرانه گردانیدند .

باری مجاهدان با این فیروزی به حکماوار درآمدند و تاغروب خانه‌ها را می‌جستند . از آنسوی دسته‌هایی گریختگان را دنبال کرده تا نزدیکی های قراملک پیش رفتند ، و بامید آنکه شاید در آن گیرودار بقراملک دست یابند دنباله جنگ را رها نکردند . ولی از

سنگرهای قراملك آتش کرده باتوپ و شمت تبرپاسخ دادند . از اینسوی توپ همکماوار را نیز بسنگر رسانیده بکار انداختند . ولی روز دیر شده جایی برای جنگ باز نمانده بود و مجاهدان بازگشتند . خود سردار هم تا آخر باغهای همکماوار رفته از آنجا باز گردید . در اینجا گذشته از کشتگان شش تن درست و سه تن زخمی دستگیر افتادند ، که آنان را بزندان شهربانی و اینان را بیمارستان فرستادند . اما کشتگان ، بهنگام رسیدن مجاهدان دوازده کشته در کوچه های همکماوار دیده میشد . ولی چنانکه گفته ایم بسیاری را هم بقراملك برده بودند ، که گفتیم یکی از آنان کربلایی آقا علی (رشید الاپاله) بود . بنوشته روزنامه ها امروز رویهمرفته یکصد و سی تن از سوی صمدخان کشته گردید . شتاب صمدخان در گریز با اندازه ای میبود که استرآبدارپش با ناهاریکه برایش آورده بودند نیز بدست مجاهدان افتاد که بشهر آوردند .

اینداستان همکماوار است . اما خطیب و آخونی چنانکه گفتیم در آنجا هم جنگ - های سخت در میان میرفت . در این روز یار محمد خان با آنکه در جنگ السوار زخم برداشته و تازه بهبود یافته بود ، دلیری های بسیار نموده قره آغاج و آن پیرامونها را از تاراج نگهداشت . پس از شکست در همکماوار ، دولتیان در آنجا نیز ایستادگی نتوانسته بازگشتند ، و مجاهدان تا نزدیکی شام غازان دنبالشان کرده از آنجا بازگردیدند . بنوشته ناله ملت در آنجا هم گذشته از کشتگان کسانیرا دستگیر کردند .

چنانکه گفته ایم امروز مشروطه خواهان همگی بتلاش برخاستند .
جانفشانیهای امروز ولی برخی از ایشان جانفشانی هایی کرده اند که باید نامهاشان برده شود . گفتیم که امروز کسانی از ملایان نیز تفنگ برداشته بجنگ شتافتند . از آنان نامهای حاج شیخ علی اصغر لبلوایی و شیخ محمد خیابانی و میرزا اسماعیل نوبری و میرزا محمد تقی طباطبایی و میرزا احمد قزوینی (نماینده علمای نجف) را در ناله ملت شماره .

از پیشتازان و دلیران نیز نامهای «حاجی خان فرزند علی مسبو ، نایب محمد خیابانی پسر حاج حسین حلاج ، مهدی میرکریم مجاهد ، حسین نام جوانی از تفنگچیان ارك ، آقای ابوالسادات ، مهدی محمد علی ناطق ، یار محمد خان کرمانشاهی ، حسین خان کرمانشاهی ، آقامیرهاشم خیابانی ، عباسقلیخان سرتیپ ، علی اکبرخان مینالو ، میرزا علیخان باوراف ، نایب حسن گماشته حجة الاسلام ، اسدآقا فشنگچی آجودان نظمیه ، مهدی حسن قفقازی ، یوسف چرانداپی ، شهباز گماشته سردار ، تقیوف ، محمد خان سرتیپ توپچی امیر خیز ، آیدین پاشا قفقازی ، میرزا حسین پسر حاج علی آقا قناد ، محمد قلبخان قره داغی ، حاج علی عمو ، حسن آقا پسر حاج مهدی آقا ، آقا عمو اغلی نکهبان انجمن ، را در ناله ملت میبایم . از حاجی خان پسر علی مسبو خود ستار خان ستایشها میکرده . حاج علی عمو را یاد کردیم که چگونه توپ را بیاف کشانید . چنانکه در روزنامه مساوات نوشته ،

رخنه بکارصمد خان پیش از همه از گلوله های این توپ افتاد . اینست جانفشانی حاج علی عمو و آن توپچی ارج بسیار داشته . از کسانیکه ناله ملت فراموش ساخته کربلایی علی همکماوار است که در میان تفنگنچیان و خود مرد دلیر و برومندی میبود و در اینروزجان - سپاریها میکرد . ستارخان از او ستایش کرد و او را « دزی قیم علی » (علی استوار زانو) نامید .

نیز امروز شادروان حاجی علی دوا فروش تفنگ برداشته بجنگ آمده بود که از بازویش زخمی گردید .

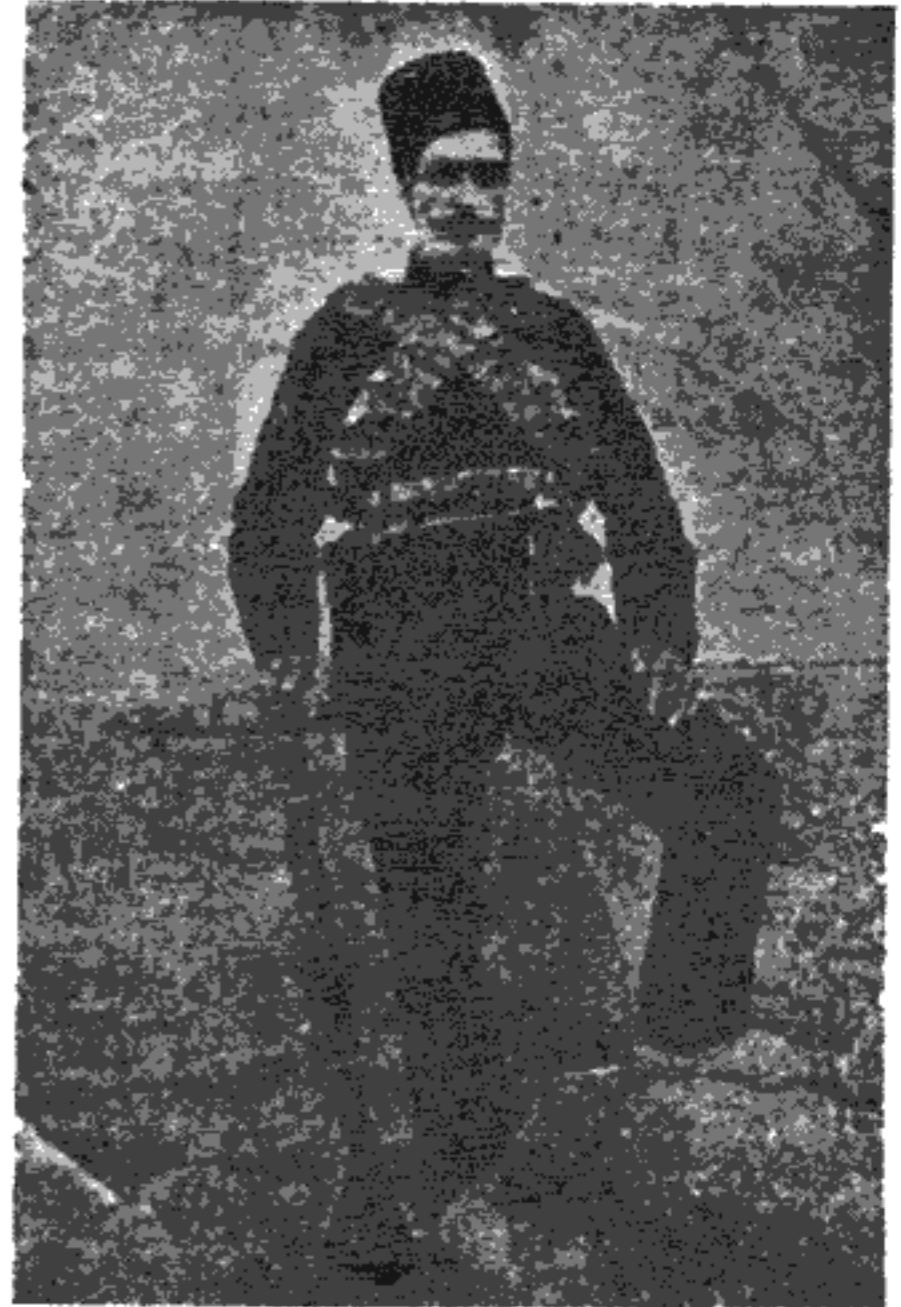
اینها هر کدام جانفشانی و مردانگی کرده . ولی بزرگترین جانفشانی از آن خود سردار بود . اگر او نیامدی از دیگران کاری ساخته نشدی . یگانی که دبیر سردار و در این روز همراه او بوده چنین میگوید : « در بالا خانه دوم سردار تنها میبود و کسی آن دلیری نمیکرد تا آنجا پیش رفته نزد او باشد . »

مستر راتسلاو کونسول انگلیسی این جنگ را ستوده چنین میگوید : « در این جنگ مانند دیگر جنگها از ستارخان دلبری بس شایسته پدیدار شد . چیزیکه هست او که سردار يك توده و همه آرزوهای مردم بسته بزندگی اوست چندانکه می باید خود را نمی باید . »

تاراجهایی که دولتیان از همکماوار کردند بیشتر آنها بقراملك فرستادند . لیکن کسانی هم فرصت نیافته هنوز با خود میداشتند ، و چون میگریختند نتوانستند همراه برد . سردار دستور داد اینها را در مسجد گرد آورده کم کم دارند ؛ هر کالایی را پیدا کرده بخودش دادند . در روزنامه مساوات چیزهایی نوشته از اینگونه که سواران گوشواره از گوش زنان در میآوردند . من که در همکماوار میبودم از چنین چیزهایی آگاهی نمی دارم و این گواهی را دریغ نمیگویم که کردان و چهار دولیان و یا سربازان و سواران هیچکدام اینگونه بد رفتارها نکردند . راست است خانهها را تاراج کردند و کسانی را بدستگیری بردند ، لیکن بد رفتاری دیگری هرگز رخ نداد . از اینسو مردم همکماوار نیز نه تنها رشته سنگینی و شکیبایی را از دست نهشتند ، کسانیکه خانه هاشان تاراج نشده بود ، مردانه بمبزابانی و مهمانداری پرداخته ازدادن ناهار و چایی خودداری ننمودند . این را در تاریخ خیوه خوانده ام که چون روسان به آنجا دست یافته برای تاراج بخانه های خان درآمدند ، یکی از نزدیکان خان شربت و میوه برای ایشان آورد . مانند آن در همکماوار رو داد که در هر خانه ای که سواران و سرکردگان نشیمن میگرفتند دارنده خانه بدلخواه ناهار و چایی میآورد . این آیین مهمان نوازیست که شرقیان در همه جا دارند . هنگام پسین نیز صمد خان گریخت خانه داران تا توانستند از کسان او نگهداری کردند . این را پس از انجام جنگ در قراملك شنیدم که يك زنی هشت سرباز را در تنور روزیرپشته یونجه پنهان داشته شبانه همراه یکی از خویشان خود از راه باغها روانه قراملك

کرده بوده .

گفتیم امروز از سوی خیابان نیز جنگ پیش میرفت . ببینیم در آنجا چه رو داده : در جای دیگری هم گفته ایم آگاهی مسا از خیابان در همه جنگها جز اندکی نیست . زیرا من خودم از آنجا دور میبودم و کسی هم آنها را ننوشته . در باره امروز هم جز آگاهی بسیار اندکی نمی داریم . با آنکه امروز در آنجا نیز جنگ بسیار سختی رخ میداده دولتیان از آنجا هم آهنگ تاخت داشته اند ولی راهی پیدا نکرده نتوانسته اند . در ناله ملت چنین مینویسد :



پ ۲۷۴

مشهدی محمد صادقخان (یکی از سردستانان مجاهدان تبریز)

و نخست گروهی از لشکریان دولت بر بالای ساری داغ آمده بسختی بسیار تیر اندازی آغاز کردند ، و از توپهایی که در برابر سنگرهای آزادیخواهان میداشتند پیاپی شلیک میکردند . آزادیخواهان با توپ پاسخ داده خمپاره نیز بکار میبردند . خود سالار برزنگاه در آمده مایه دلگرمی مجاهدان شدند . اینان دوسه بار شلیک بدشمن کرده نه تن از ایشان را بخاک انداختند . سپس آهنگ تاخت کرده بسوی فراز کوه که سنگر توپ نیز در آنجاست پیش رفتند و اندکی داشتند خود را با نجارسانند که ناگاه دولتیان شلیک کردند و یکی از پیشتاژان آزادی بنام جعفر خان گلوله خورده بیفتاد . مجاهدان چون خود را در بیرون و دشمنان را در پناه سنگر های استوار دیدند ناچار شده باز گشتند و سنگر پس استواری در دامنه کوه ساری داغ پدید آورده دست دولتیان را از آنجا کوتاه کردند . از شگفتی هاست که سالار تنها دوتن را از دست داده و بیک کوهی که از هر باره بسیار ارجدار است دست یافته ، و دشمنان را از دو سنگر پس نشانده ، و این در سایه پیروان فداکاری است که برگرد سر میدارد .

در کتاب آبی مینویسد : « روز پنجم مارس که بهکماوار تاخته شد دوباره خیابان را بمباران کردند . ولی در این بار آزادیخواهان بر سر توپخانه تاختند و اینست دولتیان ناگزیر شدند توپها را برگردانند . از روی همرفته پیداست که جنگ سختی در کار میبوده و با آنکه آهنگ تاخت از دولتیان سر زده بوده ، آزادیخواهان کاردانی و دلبری نشان داده و اینان نیز بآنان تاخته باز پس نشانده اند . این را هم گفتیم که با همه گرفتاری در خود خیابان میرهاشم خان با دسته ای از دلیران بیاری آخونی شتافته بود و تا آخر روز در آنجا دلیرانه میجنگید .

جنگ حکماوار چون بدانسان پایان رسید ، بهر دوسو درسهایی دشواری بزرگی که رخ مینمود آزموده . از یکسو دولتیان برای آخرین بار زور خود را آزموده این دانستند که شهر را بتاخت نتوانند گرفت ، و صد خان که پیش از دیگران دلبری می نمود آتش او نیز فرو نشست ، و از این پس بار دیگر آهنگ تاخت نکردند . تنها راه ها را ساخت گرفته بآن کوشیدند که شهر را از گرسنگی بستوه آورند و بزینهار خواهی وا دارند . از اینسو تبریزیان از سرگذشت حکماوار پند آموخته باور کردند که چون سوار و سرباز بشهر در آیند همه خانه ها را تاراج کرده زیان و آسیب در بیخ نخواهند گفت . اینست بجنیش بیشتری برخاستند ، و از آن روز تبریز حال دیگری پیدا کرد . زیرا دسته دسته بازاریان و دیگران خواستار مجاهدی شدند ، و چون انجمن از دسرباز میخواست مجاهدان را بمشق واداشته شیوه سپاهگیری بیاموزد و جنگهای پیاپی فرصت نمیداد ، در این هنگام که دسته های نوینی خواستار شدند انجمن خواست آرزوی خود را درباره اینان بکار بندد و دسته های ورزیده پدید آورد . این بود آگاهی پراکند که از شانزدهم صفر (هیجدهم اسفند) پسینها در سرباز خانه گرد آیند وزیر دست سرکرگان بمشق و ورزش پردازند . از آن روز

پسینها بازارها را بسته خواهندگان گروه گروه در سرباز خانه گرد می آمدند و هر یک دسته در زیر دست يك سر کرده بکار می پرداختند . بار دیگر سرباز خانه یکی از کانسونها گردید . در همین روز هاست که مستر باسکرویل و شاگردانش نیز باینجا آمدند و در این مشق ها بیاری پرداختند ، چنانکه داستان آنها در جای خود خواهیم آورد .

ابنان سرگرم کار می بودند ، و از آنسوی سردار و سالار و مجاهدان از پا ننشسته می کوشیدند ، در سوی خیابان جنگ پیش میرفت و کمتر روزی می بود که آواز توپ و تفنگ بر نخیزد . ولی در سوی حکماوار و آخونی و خطیب ، پس از روز چهاردهم اسفند دیگر جنگی رخ نمیداد . صمدخان هنوز از سراسیمگی در نیامده و گامی پیش نمی گذاشت . مجاهدان نیز آهنگ جنگ نمیداشتند . از فردای آن روز در حکماوار به استواری سنگرها و انبوهی تفنگداران بسیار افزودند . نیز در آخونی با استواری سنگرها کوشیدند . خطیب را هم بمشهدی محمد علیخان واسد آقا سپردند . مشهدی محمد علیخان در اینجا داستانی می گوید که شنیدنیست . روز چهاردهم اسفند که آنهمه جنگ و کشاکش رخ داد و دولتیان و مجاهدان هر گروهی در سوی خود کوشش بی اندازه کردند و هنگام غروب فرسوده و بیتاب بجای خویش باز گشتند ، از آنجا که در چنان هنگامی کمتر کسی پروای سنگر کند و هر کسی به بهانه فرسودگی بخانه خود رفته با سودگی پردازد ، و چه بسا که در سایه این بی پروایی داستان ناگواری رخ دهد ، از اینرو سردار شبانه با آن کوفتگی و فرسودگی آسوده ننشسته بسرکشی سنگرها بیرون می آید ، و از انجمن بهمه جا تلفون کرده آگاهی می گیرد و بهر کجا کسانی را میفرستد . از خطیب چون تلفونش را تاراج کرده بودند پاسخی نمیگیرد ، و آدمی را که میفرستند چنین آگهی می آورد که کسی در آنجا نیست . مشهدی محمد علیخان میگوید : من و اسد آقا آنشب را در خانه حاج ستار خامنه ای میهمان می بودیم که چون از حکماوار باز گشتیم با آنجا رفتیم . ولی هنوز شام نخورده بودیم که گفتند سردار خودش آمده شما را می خواهد . ما نگران شدیم چه رخ داده . خواهش کردیم او نیز بدرون آمد و چگونگی را باز گفت و خواهش کرد ما شبانه بخطیب برویم . شام را با هم خوردیم و پس از شام من بر اسب سردار و اسد آقا بر چهار پای که میزبان میداشت سوار شده روانه گردیدیم ، و بمجاهدان پیام فرستادیم بامدادان با آنجا بیایند . شب را در باغ سردابلو بسر دادیم و فردا چون مجاهدان رسیدند بسنگر بندی پرداختیم ، و دو توپ ، یکی دهن پر و دیگری هفت سانتیمتری ، آورده در آنجا نهادیم و سنگر را پس استوار گردانیدیم .

این نمونه ایست که ستارخان چه بیداری در کار خود میداشت و چه شایستگی از خود نشان میداد . در این زمان در شهر کار نان و خوردنی روز بروز سخت تر میگردد . در سالهای گذشته این زمان مردم بسیج جشن نوروز می پرداختند و بقالان برای جشن چهارشنبه آخر سال که در تبریز یکی از باشکوه ترین جشنها میبود ، بآمادگی بر میخواستند ، و

دکانها پر از خوردنیهای گوناگون می گردید . امسال را همه آنها تهی می بود و در شهر نه تنها نان و گندم و برنج ، دیگر خوردنیها نیز از کشمش و خرما و دانگیها ، کم بدست می آمد و بسیار گران بفروش میرفت . بسا اینهمه مردم بروی خود نیاورده شکیبایی می نمودند .

این می بود حال شهر پس از جنگ حکماوار ، یکداستان اندوه انگیزی در آنروزها از دست رفتن مرند و جلفا و دستگیر افتادن بلوری و فرج آقا بود . چنانکه گفتیم پس از جنگ الوار که مشروطه خواهان رحیمخان را از جلو برداشتن نتوانستند ، او بدلیری افزوده بصوفیان نیز دست یافت . در همان روزها پسر شجاع نظام که پس از گریختن از مرند ، در ماکو می زیست چون از ناتوانی مجاهدان در مرند و آن پیرامونها آگاهی یافت ، او نیز بنگران آمده سواران آنجا را بسر خود گرد آورد .

بدینسان فرج آقا و همراهان او در میان دو دشمن ماندند ، و با آنکه محمد قلیخان با صد سوار از تبریز بآنان پیوسته بود ، در مرند ایستادگی نتوانسته بزوز رفتند . پسر شجاع نظام در پانزدهم اسفند بمرند آمده از فردا بکار بگیرد و بیاید پرداخت و خانه هایی را تاراج کرد . از اینسوی سواران رحیمخان تا مرند پیش رفته دو دسته بهم پیوستند . فرج آقا و همراهانش به تنگی افتاده پایداری نتوانستند ، و فرج آقا و کسانی از سر دستگان دستگیر افتادند . بلوری که کسانی فریض داده نگزارده بودند خود را از مرند بیرون اندازد و نیز در آنجا گرفتار گشته آنچه نا دیدنیست از بدخواهان دید و سپس بدست رحیمخان افتاد که بگزند و شکنجه بی انازه دچار گردید .

ما این داستانها را نیک ندانسته ایم و اینک بکوتاهی یاد کردیم . ولی در این رشته جنگها فداییان ارمنی و گرجی و برخی مجاهدان جان فشانیهای بسیار کرده اند .

پس روز بیست و پنجم اسفند (۲۳ سفر) جلفا نیز بدست دولتیان افتاد . در همان روزها چند روزی سیم تلگراف هند و اروپا نیز بریده می بود و کسی نمی بارست برای بستن آن بیرون رود . از آنسوی ماکو بیان و قره داغیان در روستاها تا می توانستند آزار و ستم مردم دریغ نمی گفتند . بویژه در دیه هایی که گرایش بمشروطه پدید آمده بوده ، که بهمان دستاویز خاندانها را بر می اختند .

رحیمخان در روزهاییکه بالوار رسیده و با آنجا دست یافت ، در میان حاجی کریم نامی را بگناه گرایش بمشروطه دستگیر کرده او را بدهان توپ گزارده بود سپس خانه او را نیز پاك تاراج کردند .

این آگاهیها که بشهر میرسید مایه اندوه مشروطه خواهان میگردد . در این میان يك دشواری بزرگ دیگری در کار رونمودن میبود . چگونگی آنکه روسیان بسته شدن راه جلفا و نیز کمیابی خواربار را در شهر دستاویز گرفته بکله و فریاد پرداخته بودند ، و آزادیخواهان میدانستند که در پشت سر آن گله و فریاد چه تواند بود . روزنامه های روسی

گاه از زبان بازرگانان خود سخن میراندند ، گاه چنین وامی نمودند که چون در تبریز گرسنگی پدید آمده ، بیم آن میرود که گرسنگان بخانه‌های اروپاییان و بستگان روس بریزند و تاراج کنند . بارها از چنین بیمی بگفتگومی پرداختند .

این گرفتاری بزرگی میبود و همگی را باندیشه می‌انداخت . شادروان ثقة‌الاسلام که از آغاز جنگ بی یکسویی نشان داده خود را بکنار کشیده بود ، این زمان خاموشی نتوانسته باندیشه چاره جویی روز بیست و هشتم اسفند (۲۶ صفر) به محمد علی میرزا



پ ۲۷۵

محمد علی میرزا با پیرامون خود

تلگرافی فرستاده در آن سخنی کارشهر و بیمی را که از سوی بیگانگان در میان میبود باز نموده درخواست که سربه مشروطه فرود آورد و کشاکش را بپایان رساند .

از آنسوی علمای نجف که از سخنی کار تبریز آگاهی یافته بودند دست بسوی سپهدار و مصمصام السلطنه یازیده در بیست و چهارم اسفند (۲۲ صفر) تلگراف پایین بانان را فرستادند :
« نجف ۲۲ صفر توسط انجمن سعادت رشت جناب اشرف سپهدار اصفهان جناب ،
« مصمصام السلطنه تبریز محصور حمایت فوری دفاع عاجل بر هر مسلم واجب محمد کاظم ،
« خراسانی عبدالله مازندرانی »

ولی سپهدار و مصمصام السلطنه در حالی نمیبودند که یاوری به تبریز توانند مصمصام السلطنه در اسپهان نشسته رسیدن سردار اسد را که بنیاد گزار آن جنبش ، و این زمان از اروپا آهنگ ایران کرده در راه میبود ، میبوسید . سپهدار نیز در رشت آسوده نشسته چنین میخواست که اگر از دربار سپاهی سرش نترستند بتگانی بر نخیزد ، و معزالسلطان و فرمخان و دیگران باو چیرگی نمیتوانستند .

با این گرفتاری سال ۱۲۸۲ پایان یافت ، و ما پیشامدهای سال نو را جدا گانه خواهیم نوشت . در اینجا ناچاریم رشته را بریده کمی هم از خوی و سلماس و همچنین از تهران که این هنگام داستانهای بزرگی در آنجا نیز رخ میداد بپردازیم .

چنانکه گفتیم مجاهدان چون خوی را گشادند عموغلی از تبریز **جنگهای خوی** با آنجا رفت . نیز انجمن امیرحشمت را فرستاد . از آنسوی اقبال السلطنه آسوده نشسته دسته‌های کردان را با بادیهای پیرامون خوی فرستاد که تا سه فرسخ بدست گرفتند ، نیز با دستور او اسماعیل آقا شکاک (سیمکو) با کردهای خود به پیرامونهای خوی آمد .

عموغلی از یکسو نیرومی بسیجید که کسان بسیاری از یکان و آن پیرامونها پیایی می‌رسیدند و بمجاهدان میپیوستند . یکدسته از ارمنیان نیز بسردستگی سامسون نامی از سرجنبا نان داشناکسیون بانان پیوستند . همچنین کسانی از گرجیان بمب ساز با آنجا درآمدند . در ارومی نیز این هنگام جنبشی میان مجاهدان آنجا میبود ، و یکدسته از ایشان بسردستگی میرزا محمود سلماسی و مشهدی اسماعیل بیاری مجاهدان خوی شتافتند .

از یکسو نیز عموغلی بسامان شهر کوشیده با بدخواهان مشروطه که در خوی نیز فراوان میبودند و از دشمنیهای نهانی باز نمی‌ایستادند نبرد میکرد .

چنانکه گفتیم در اینجا نیز اداره‌های قانونی از عدلیه و شهرداری و شهربانی باز شد . نیز انجمن بریاست حاجی علی اصغر آقا از بازرگانان بنام خوی برپا شد . نیز به پشتیبانی عموغلی و مجاهدان میرزا حسین رشیده دبستانی برای بچگان بنیاد نهاد . میرزا آقا خان مرندی روزنامه‌ای بنام « مکافات » پدید آورده به پراکندن پرداخت .

اما جنگهای آنجا ، عموغلی نخست نامه هایی باقبال السلطنه و سران کرد نوشته

آنان را بهمدستی با مشروطه خواهان خواند ، و پیداست که نتیجه‌ای نداد و ناچار کار بسزد و خورد انجامید ، و گاهی نیز جنگهای سختی در میانه رفت . ما داستان آن جنگها را نیک ندانسته‌ایم و تنها آگاهیهای پُراکنده‌ای را در دست می‌داریم که در پایین مینویسیم :

در یادداشتی مینویسد : یکروز کردان در پیرکندی بتاخت و تازپرداختند . مردم دبه از مجاهدان باری تلبیدند . مجاهدان سواره و پیاده بانجا شتافتند و بهمدستی دیهیان بجنگ پرداختند پیکار خونین سختی رویداد . برف روی زمین را گرفته جز سفیدی دیده نمیشد . ولی چندان خون ریخته شد که توگفتنی پوشاک سرخ بزمین پوشانیدند . میگویند پانصد شصت تن ازدوسو کشته شدند . اینست آنچه در آن یادداشتست ، و بیگمان در شماره کشتگان گزاف گویی شده است .

خود عمواغلی و امیرحشمت از یک جنگی با تلگراف به تبریز آگاهی فرستاده‌اند و چنین می‌گویند : «دسته انبوهی از کردان و ماکوبیان با چند تن سرکرده بدیه‌های پارچی و حاشرود که یکفرسخی خویست ریختند و سیم تلگراف را نیز بریدند . شب بیست و یکم ذی‌حجه (۲۴ دیماه) دوپست و پنجاه تن از جوانان فداکار را بکندن بنیاد ایشان فرستادیم . اینان نیمه شب ناگهان گرد آنان را گرفتند و نزدیک به یکصد تن را کشته پنجاه سر اسب با تفنگ و چیزهای دیگر بناراج گرفتند و آنان را تا دو سه فرسنگ پس نشانده بازگشتند » .

میرزا آقا خان مرندی در یادداشت های خود مینویسد : بدخواهان مشروطه در خوی باکردان چنین نهاده بودند که شبی آنان از بیرون شهر تازند و گرد دزرافراگیرند و اینان از درون بیاری برخیزند و آزادبخواهان را بکشند و ریشه کنند ، و ماکوبیان نردبانها همراه خود آورده بودند که از باره دزفرا آیند ، ولی در جلو پافشاریهای عمواغلی و دلیریهای مجاهدان کاری نتوانسته ناچار شدند بگریزند .

نیز مینویسد : روزی بامداد کردها از دیه‌گری بوجاق به بدل آباد که بشهر پیوسته است تاخت آوردند . آزادبخواهان از مسلمان و ارمنی بجلوگیری شتافته چیره درآمدند ، و آنان را شکسته گریزانیدند . ولی هنگامیکه از دنبالشان میرفتند دسته‌های دیگری از کردان ، از سوی سکن آباد پشت سر اینان را گرفتند ، و آن‌دسته گریزنده نیز بازگشتند . بدینسان از دوسو مجاهدان را بکلواه گرفتند و در میانه جنگ سختی رفت . چند تن از دلیران بنام ارمنی با گروهی از مجاهدان مسلمان کشته شده دیگران با سختی خود را رها گردانیدند ، اگر پافشاری عمواغلی نبودی امروز دز بدست ماکوبیان افتادی .»

دریک تلگراف دیگری که به تبریز رسیده و در روزنامه انجمن چاپ شده داستان شگفتی را باز مینماید بدینسان : چند روز پیش اسبی با زینی بروی پشت و خورجینی بروی آن ، از دست مشروطه خواهان رها گردیده بسوی دشمنان تاخت . کردان همینکه

آنها دیدند سی و چهل تن بسویش دویدند و گرد آنها گرفتند ، و در آن میان که هر یکی میخواست پیشدستی کند و آنها بگیرد ، یکی زیرکی نموده خواست سوارش شود . ولی همینکه پا برکاب گذاشته خواست روی زین نشیند ناگهان خورجین با زین با یک آوای گوش خراشی ترکیده بیست و پنج تن را از کردها کشته چند تن رازخمی گردانید . بدینسان درخوی کوششهایی میرفت و رفته رفته جنگ باکردان

کشته شدن

سعید سلماسی

سخت تر میکردید . در این هنگام جوان غیرتمند سعید سلماسی با دستهای از جوانان آزادبخواه عثمانی فرماندهی خلیل بیك (۱) بیاری آزادبخواهان رسیدند ، در این زمان در عثمانی مشروطه

داده شده ولی سلطان عبدالحمید هنوز بر تخت جای میداشت و اینست دسته «اتحاد و ترقی» در نهان بکارهایی میکوشید ، و چون در نتیجه کشاکش مرزی میانه ایران و عثمانی ، سپاهیان عثمانی در نزدیکیهای قوتور جا میداشتند ، و جانفشانیهای آزادبخواهان ایران را از نزدیک تماشا میکردند ، کسانی از ایشان همراه میرزا سعید بیاری شتافتند .



پ ۲۷۶

سارخان و باقرخان با تنگداران

(۱) عموی انور پاشا می‌بود که سپس پاشا گردیده در جنگ جهانگیر گذشته با سپاهیان عثمانی بمراق و آذربایجان آمد .

سعید را نوشته ایم که یکی از جوانان مشروطه خواه بسیار غیرتمندی می بود ، و چون در استانبول بیازرگانی میپرداخت و بارها بخاک عثمانی میرفت ، عثمانیان او را می شناختند .

عمو اغلی و مجاهدان به پیشواز شتافتند و سه دسته ایرانی و ترک و ارمنی دست بهم داده بکوشش پرداختند . سپاهی در سعد آباد در برابر ماکوویان گرد آمده جنگ در میانه رخ میداد . خلیل بیک پادسته خود با آنجا پیوست . روز چهارشنبه هیجدهم اسفند (۱۶ صفر) جنگ بزرگی در میانه رخ داد ، و چون داستان آنرا در روزنامه مکافات نوشته ماکوتاه شده اش را می آوریم .

شب چهارشنبه سه ساعت پیش از بامداد مجاهدان از ترک و ایرانی به چند دسته شده بفرماندهی خلیل بیک همراه ابراهیم آقا و میرزا سعید ، از سعد آباد بتکان آمده از رود قوتور گذشته خود را بکنار دبه حاشرود رسانیدند . و هنوز آفتاب ندمیده بود که بادشمنان بجنگ پرداختند . مجاهدان سهش بسیاری از خود نشان میدادند . هم جنگ میکردند و هم پیای پی آوازه « زنده یاد ستارخان سردار ملی » بلند می داشتند ، خلیل بیک زود زود میگفت : « آرقا ، داشلار قورقما یون ، ورون ، یاشاسون مشروطه ، شادروان سعید از بس خونتس جوش میزد آرامش نتوانسته گاهی آواز به « یاشاسون حریت » بلند می کرد . گاهی بامجاهدان بسخن پرداخته می گفت : « برادران بزیند ، تترسید ، خونبهای ما پایداری مشروطه است ... نام نیک ما را در تاریخها خواهند نوشت » . گاهی روی سخن را بدشمنان گردانیده می گفت : « ای بیغیرتان کجا میگریزید؟! مگر می پندارید با گریختن از شما دست خواهیم برداشت؟! »

امروز یکی از سران کرد کشته شده چهار تن دیگر دستگیر افتاد . از مجاهدان دلیری بسیار دیده شد . در مکافات می نویسد : « در کنار رود قوتور آنقدر از دشمن کشته و زخمدار افتاده بوده که از جریان خون آنها رنگ آب تغییر داشت . راستی آنکه صد تن کما بیش از آنان کشته شده بود . از اینسونیز شادروان میرزا سعید باشش تن دیگر از مجاهدان کشته گردیدند . شادروان سعید با آرزوی خود رسیده خونتس را در راه آزادی بخاک ریخت . خلیل بیک درباره این جنگ تلگراف پایین را با استانبول فرستاده :

«وان ۲۸ صفر - عدم مخابرات تبریز اعلام (۱) بی شمار با پانصد سوار بجانب ، و صوفیان تعقیب حواله خوی محاربه صد نفر ماکویی مقتول و خطیب شهید میرزا سعید ، و سلماسی شهید . خلیل .»

اینهاست پیش آمد های خوی . در این هنگام برخی داستانها نیز در سلماس رخ میداد . چنانکه گفتیم سلماس نیز در دست مشروطه خواهان می بود که حاجی پیش نماز با

(۱) چنانکه گفته ایم انجمن سعادت در استانبول خود را کانون ساخته آگاهها از تبریز می گرفت و بهمه جا میفرستاد . این است خلیل بیک نیز حال تبریز را از آنجا می پرسد .

دسته ای آنجا را نگه میداشتند ، در این هنگام که رحیمخان صوفیان و آن پیرامونها را گرفته و سواران او در آرونق و انزاب و دیگر جاها پراکنده شده بودند ، از دژ رفتاری که این سواران با مردم میداشتند ، در آرونق و انزاب کسانی بشورش برخاسته از حاجی پیشنماز یاوری طلبیدند . پیشنماز خواهش ایشان را پذیرفته بیآوری شتافت ، و در جنگی سواران را شکسته تسوج را که بنگاه دولتیان شمرده می شد بدست آورد . این فیروزی در بیست و پنجم اسفند (۲۳ صفر) بود ، و از آن هنگام تسوج یکی دیگر از کانونهای آزادی گردید .

حاجی پیشنماز میخواست از آنجا بسر صوفیان رود و با راه را باز کرده به تبریز بیاید ، و پیای پی کشاکش میانه او با سواران رحیمخان رخ میداد . از اینسو در تبریز نیز چشم براه او دوخته امید می بستند که بتواند راه آرونق و انزاب را باز گرداند . ولی جز نومبیدی نتیجه نمی یافتند .

چیزی که هست دولتیان از سوی سلماس و تسوج بسیار بیمناک می بودند ، و نوشته هایی از عین الدوله در دست ماست که بر رحیمخان فرستاده است ، و در آنها چند جا یاد حاجی پیشنماز و کارهای او میکنند ، بر رحیمخان دستور میدهد که نیرویی با یک توپ بسر تسوج بفرستد . در یک نامه ای مینویسد : « از همه واجب تر دفع شر آن ، و حاجی پیشنماز سلماس است که بیشتر ، و او اسباب مفسده و شورشهای آن ، و حدود کشته دفع شر او را بکنید ، و سلماس هم بالطبع منظم می شود و ، و بار گردن ماکوویها قدری سبک ، می شود . »



پ ۲۷۷

جعفر خان (یکی از مجاهدان خیابان)

این جوان با همه بچه سالی در جنگهای دوره دوم دلیریهای بسیار می نمود و نامی یافته بود و گویا روزی در باغی از درخت زردالو بالا رفت که او را بهمان نام «اریک آغاجی» می خواندند . (پیکر در سالهای دیرتر با رخت پلیسی برداشته شده)

کشته شدن اسماعیلخان
 اما در تهران چنانکه گفتیم دسته‌هایی از آزادبخواهان بجنبش آمده برخی از آنان در سفارت عثمانی انبوه و برخی در عبدالعظیم گرد آمده بستی می‌نشستند، و مشروط می‌تلبیدند. در این زمان در تهران یکداستان شگفتی رخ داد. یک داستان که بخود معنایی نمیداشت، ولی مردم از دشمنی که با دربار میداشتند معانی بآن دادند. چگونگی آنکه بیرقهای سرخ رنگ دولتی که سه تا پهلوی هم بالای شمس‌العماره زده میشدی یکروز گروه انبوهی از کلاغها، قارقارکنان بسر آنها ریختند و بپاره کردن پرداختند. مردم با آواز قارقارگرد آمده بتماشا ایستادند و کم‌کم انبوه گردیدند، از آرك سه تیر بکلاغها انداختند، ولی نتیجه نداد و دو بیرق را بیکبار تکه تکه کردند.

سپس تا یک هفته انبوهی کلاغها از بالای تهران کم نمیشد و بهر کجا که بیرقی میدیدند بسر آن گرد میآمدند و بپاره کردن می‌پرداختند.

مردم اینرا نشان برافتادن خاندان قاجاری دانستند و بشهرهای دیگر نامه نوشته داستان را آگاهی دادند، و چون در روزنامه‌های ناله ملت و انجمن شعرهای شوخی آمیزی در این باره بچاپ رسانیده‌اند، ما نیز در پایین می‌آوریم:

الم تر کیف فعل بك ببیدق القاجار واكلوه اكله الجيفة و المرذار گویمت يك حكایت شیوا بود بالای قصر پاد شهی علم اول نشانه شاهبست سبند و بیست و شش ز بعد هزار در ششم روز از مه ذی قعد بیشمار از گروه زاغ وزغن چون ابابیل در حکایت فیل جمع گشتند و حمله افکندند چند تیر تفنگ خالی شد همه با چنگل و پر و منقار بدریدند و پاره بنمودند عبرتی گیر ای شه غافل	فمزقته العربان مزقا بالمنقار ان فی ذلك لعبرة لا ولی الا بصار کن روایت بدوستان از ما شیر و خورشید بیدقی برپا کاحترامش کنند در هر جا رفته از هجرت رسول خدا تیره و تار گشت روی سما وز کلاغان زشت بد سیما لشکر حق فرود شد ز سما گوشها گشت کسر ز قاقا قاقا ننمودند هیچ از آن پروا بگرفتند پرده را یکجا ماند چوب علم برهنه بیسا نکنه نترست در اینجا
---	--

بیگفتگوست که کلاغان نه آگاهی از مشروطه می‌داشتند، و نه دشمنی با محمد علی میرزا می‌نمودند. دانسته نیست بهر چه این کار را کرده‌اند. لیکن راستی را محمد علی میرزا رو بسوی برافتادن می‌داشت و روز بروز کارش دشوارتر میشد. اینزمان در بیشتر شهرها جنبش پدیدار می‌بود. گذشته از داستانهای اسپهان و رشت در مشهد جنبشی رخ

داده، و در استرآباد شورشی پیدا شده، و در شیراز سید عبدالحمین لاری پدید آمده بود.

بدینسان محمد علی میرزا روز میگزاشت و از ستیزه دست بر نمیداشت. در تهران بیشتر دکانها بسته می‌بود. روز یکشنبه دوم اسفند (۲۹ محرم)، دکان فشنگ فروشان آتش گرفت، و مردم بگمان آنکه بمبی انداخته شده رویگریز نهادند، و بازمانده دکانها نیز بسته گردید. فردای آنروز که دوشنبه سوم اسفند (۱ صفر) می‌بود داستان دیگری رخ داد، و آن اینکه سه تن را که بمب همراه خود می‌داشتند، در بازار دستگیر کرده بی‌اغشاه بردند، و سردسته ایشان را که اسمعیل خان سرابی می‌بود بی‌آنکه بیازپرس کشند و یا رسیدگی کنند، همان روز از دروازه باغ آویخته نابود گردانیدند.

این اسمعیل خان یکی از تفنگداران مظفرالدینشاه، و از کسانی می‌بود که روز بمباران مجلس در انجمن مظفری سنکر گرفته با قزاقان جنگیده بودند. دانسته نیست چگونه خود را از آنجا بیرون انداخته و در کجا میزیسته، و چگونه شناخته نمی‌بوده، داستان بمب را احمدالله خان شقاقی که از یاران و همراهان اومی بوده و تا دو سال پیش در تهران می‌زیست، چنین می‌گوید: اسمعیل خان مرا با خود بنزد سید ضیاء الدین پسر سید علی آقا یزدی (که گفته‌ایم پدرش در عبدالعظیم بستی می‌نشست) برده سید ضیاء بمبی از اشکاف بیرون آورده بما داد، که برده در چهارسو بزرگ در مفاز حاجی محمد اسمعیل (که از نمایندگان مجلس یکم ولی اینزمان هوادار محمد علی میرزا می‌بود) جا دهیم، و خواستش این می‌بود که چون بمب بترکد هم مفاز آتش گیرد، و هم باوای آن مردم سراسیمه شوند و دیگر بازار را باز نکنند.

کسانی را که اسمعیل خان به‌مراهی خود در انجام این کار برگزید، من بودم با چهارتن دیگر. شب نخست که برای گزاردن بمب رفتیم نتوانستیم و ناچار شدیم باز گشته هنگام سفیده بامداد دوباره آمده کار خود بانجام رسانیم، و جایگاهی برگزیده چنین نهادیم که بامداد همگی بآنجا بیاییم. هنگام بامداد من بیدار شده می‌خواستم بیرون بیایم، زخم پا فشاری کرد که روز یکم ماه صفر است نخست نماز یکم ماه را بخوان و سپس بیرون رو. من ناچار شده بنماز پرداختم، و بدینسان دیر کردم، و از اینرو چون بآن جایگاه رسیدم یاران رفته بودند، و چون از دنبالشان میرفتم در نیمه راه شنبدم سه تن از ایشان را کسرفته‌اند. می‌گوید: یکی از همدستان خودمان رفته و بی‌اغشاه آگاهی داده بود.

اما کشتن اسمعیل خان آن نیز داستانی میدارد: او را چون بی‌اغشاه بردند، چنانکه گفتیم شاه فرمود ببرند و بکشند، و فرایشان او را دست بسته بکشتنگاه آوردند، و چون بایستی مبرغضب برسد همچنان بسر پا نگاه داشتند. در آن میان یکی از فرایشان از بدنهادی و سنکدلی خنجری را از کمر بند کشیده با همه زور خود از پشت سر بشن او افرو

مجاهدان و تفنگداران، دسته های انبوهی از مردم دیگر، رو برزمگناه آورده کوشش میکردند، و آوای توپ و تفنگ و بمب با هیاهوی جوش و خروش بهم در آمیخته هنگامه

برد. بدبخت از ترس و درد ازجا جهید، و بسوی نیرالسلطان دویده فریاد کرد: «نگزار، مراکشند». بیچاه در کشتنگاه از مرگ میگریخت. ولی از این گریختن سودی نبود، و در همان هنگام میر غضب رسیده با همان حال خفهاش گردانید، و سپس از دروازه آویخت، محمد علی میرزا خود بتماشای کشته او آمد. آن دو تن همراه او در زندان می بودند و ما میدانیم کی رها شدند.

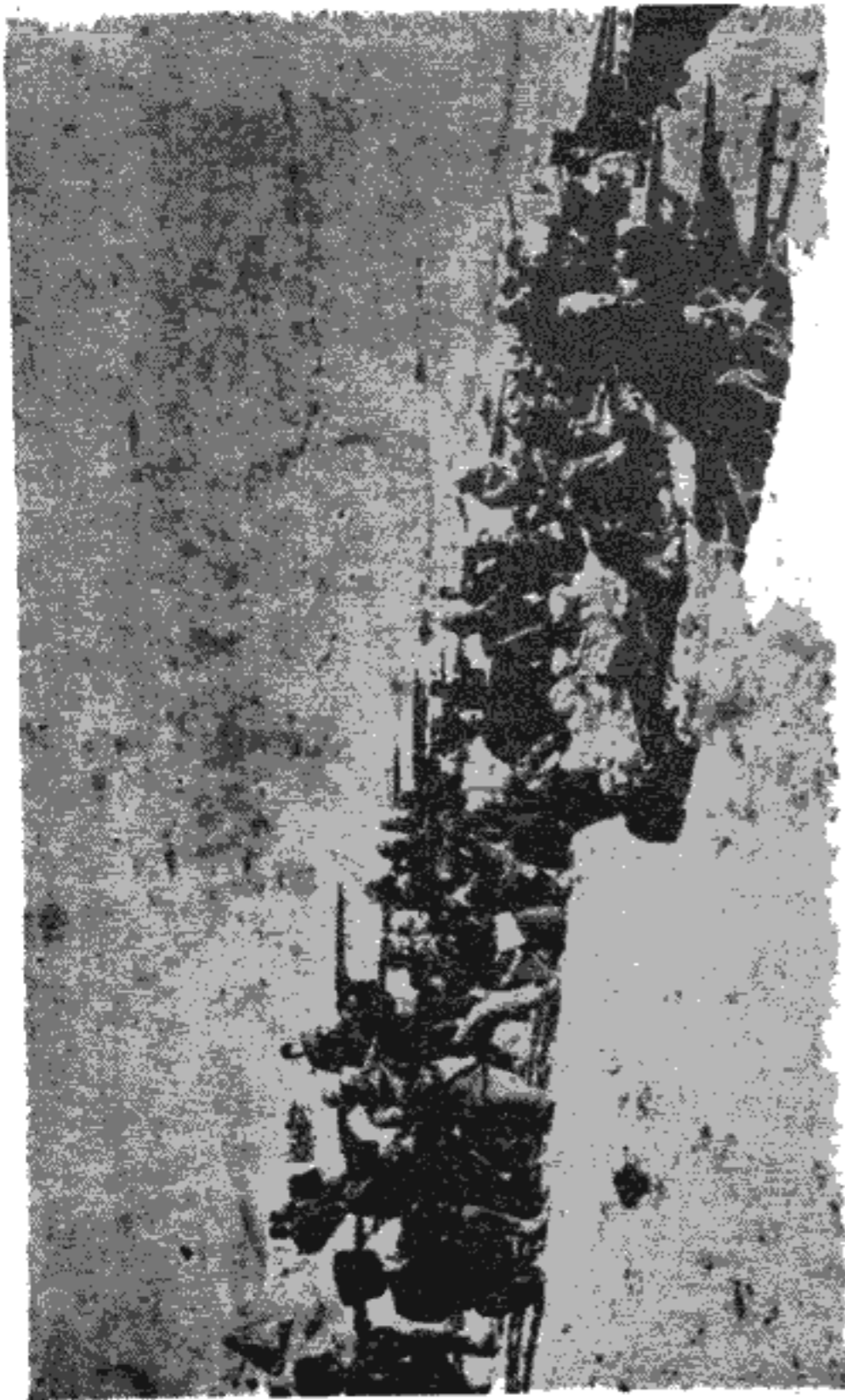
اکنون باردیگر به تبریز باز میگردم. چنانکه گفتیم کار خوار و پاردر
جنگ بزرگ
ساری داغ
 شهر سخت شده گرسنگی نمایان گردیده بود، و از آنسوی بهانه جوئی روسیان و آرزوی سپاه فرستادن ایشان با ذریه جان، بیم بزرگی شمرده میشد. نیز گفتیم ثقه الاسلام رو بسوی محمد علی میرزا آورده چاره را از اومی تلبد، علمای نجف دست بسوی سپهدار و مصمصام السلطنه می یازیدند. لیکن سردار و سالار و سردستانگان آزادی سختی کار را دریافته میدانستند که باید چشم بیاری دیگران ندوخته و به محمد علی میرزا امیدی نیسته گره را بادت خود بازکنند، و بر آن می بودند که از این پس پیایی بلشکرهای دولتی بتازند و بدستیاری کوشش و دلیری آنان را از جلو بردارند. این می بود اندیشه ای که پس از جنگ حکماوار پیش آمده و همگی بر آن همداستان شده بودند. از آغاز جنگ بیشتر زمانها مجاهدان بجلوگیری می ایستادند. ولی این زمان می بایست بتاخت پردازند. از آنسوی دولتیان، در این هنگام ایشان هم بستوه آمده و بان می بودند که پیایی جنگ کنند و کار را بکسر گردانند. اینست فروردین از آغاز تا انجام، همه با جنگ گذشته و در این یکماه کمتر روزیست که جنگ با گلوله باران توپها در کار نبوده. چیزیکه هست این جنگها از بس فراوان بود کسی داستان آنها را ننوشته و ما جز از چند پیش آمد بزرگی از بازمانده یادداشتی در دست نمیداریم و ناگزیریم تنها آنها را یاد کرده از بازمانده چشم پوشیم.

شب دوشنبه دوم فروردین (۲۹ صفر) دسته ای از مجاهدان خیابان به یکی از سنگرهای دولتیان تاخفتند و فیروزانه آن سنگر را بدست آوردند. روزنامه مساوات که این را یاد کرده می نویسد: «پنج کس از دولتیان را دستگیر کردند و دیگران کشته شده جز چند تنی جان بدر نبردند. نیز آنچه چادر و ابزار زندگانی میداشتند با بیست و هشت تفنگ بدست مجاهدان افتاد».

انجمن این فیروزی را با تلگراف آگاهی باستانبول فرستاد بدینسان:

«تبریز- شب ۲۹ احرار خیابان باردوی استبداد حمله سنگر بزرگ را متصرف شد»
 «نفراسیر ۳۴ مقتول، فرار غنایمشان ضبط نقاط ایران بتلگرافید انجمن ایالتی»

این يك تاخت کوچکی، و همانا برای آزمایش بوده. سپس روز چهارشنبه چهارم فروردین بتاخت بسیار بزرگی برخاستند و جنگی که بنام «جنگ ساری داغ» شناخته گردید در میان رخ داد. این یکی از روزهای پر شور تبریز بود. در این روز گذشته از



پ ۲۷۸

این بیکره نشان میدهد بخشی از سنگرهای مجاهدان را در ساری داغ در حال جنگ

بیمانندی پدید می‌آورد. این شگفتی که داستان آن را ننوشته‌اند و ما یاد داشتی درباره آن در دست نمی‌داریم. در این زمان در نتیجه سختی کارنان و شوریدگی زندگانی روزنامه‌های ناله ملت و انجمن بیرون نمی‌آمد، (۱) و مساوات که در آخرین شماره خود بیاد آن پرداخته بدو سه جمله کوتاه بسنده کرده. ولی آنسانکه در آن روز در تبریز می‌بودند میدانند چه جنگ خونین و سختی پیش میرفت و تا سالها نام جنگ ساریداغ، بزبانها می‌بود. مساوات گواهی داده که این از همه جنگهای ماه گذشته سخت‌تر بوده. سالار که خود او در این جنگ دست داشته بارها از سختی آن گفتگو می‌کرده.

چنانکه گفتیم این شور و خروش و تاخت و کارزار باهنگام آن بود که دشمن را از جلو بردارند و راهی را بروی شهر بازکنند. اینست بجزاز دسته‌هایی که برای پاسداری سنگرهای خود مانده بودند، دیگر مجاهدان همگی از هر جادراین جنگ دست‌میداشتند و بسیاری از ایشان شبانه بخیاپان ششافتنه بودند. از اینموی بامداد زود انبوه مردم در سرباز خانه گرد آمده، همراه نمایندگان انجمن و سر دستگان آزادی، موزیک را جلو انداخته خروش کنان (یا علی کشان) رو بخیاپان نهادند تا پشت سر مجاهدان بایستند. از مارالان و سر قله و دامنه ساریداغ جنگ سختی پیش میرفت. گلوله همچون تکرک میریخت. دولتبان چگونگی را از پیش دانسته و آنان نیز از همه لشکر گاهها دربارنج گرد آمده بودند. هر دو سو آخرین زور خود را بکار میبرد. مجاهدان باهنگام تاخت و پیشرفت میبودند، ولی دولتبان در این سمت سنگرهای بسیار استواری می‌داشتند و انبوه سوار و سرباز را در آنها جا داده ایننادگی سخت میکردند. و ها چه داغ، که در برابر ساریداغ نهاده و از آن کوه بلند تراست، دولتبان قله اش را سنگر ساخته از آن بالا فرصت تکان خوردن بکسی نمی‌دادند، و چون مجاهدان به پیشرفت میکوشیدند پیسای کشته میشدند. کسیکه در آن روز در جنگ بوده چنین میگوید: تنها در يك سنگر هفده تن کشته را پهلوی هم دیدم. تا غروب کشاکش و خونریزی بیمانندی پیش میرفت و از هر دو سو فراوان بخاک می‌افتادند. مجاهدان سنگرهای ساریداغ را بدست آورده دولتبان را از آنجا بیرون کردند، ولی بیش از آن کاری نتوانستند. این خود فیروزی ارجدار میبود ولی دلخواه مردم که باز شدن راه باشد بدست نیامد.

مشهدی محمد علیخان که خود در این جنگ بوده چنین می‌گوید: سنگرهای خود را در سوی خطیب استوار گردانیده و پاسبان گزاردند شبانه با پانصد تن مجاهد بخیاپان رفتیم. بامداد زود جنگ آغاز شد. مرا بسیاری حاج حسین خان بمسارالان فرستادند. علی مسبو و میرزا رحیم صدقیانی خوراک و ابزار بسنگرهای ما می‌رسانیدند. جنگ بسیار خونین می‌بود و امروز دولتبان دانستند که نیروی آزادخواهان چیست. همه لشکرها در یکجا گرد آمده جنگ می‌کردند. ولی تنها سواران قره داغی تا پایسان

(۱) ناله‌ملت از همان هنگام بریده شد ولی انجمن پس از دیری چند شماره بیرون آمد.

پا فشاری کردند. در میان ایشان نیز دسته‌ارشد. و ضرغام بیشتر دلیری می‌کردند. از سوی ما نزدیک بیگد و پنجاه تن کشته گردید که بیشتر ایشان را قره داغیان کشته و بیشتر از سرشان زده بودند. در سنگریکه خود من میبودم از یازده تن تنها سه کس زنده ماندیم و هشت تن کشته شدند. نان و آب که برای ما آورده بودند همگی بخون آلوده و ما تا غروب چیزی نخورده بودیم و چون غروب با صدسختی از سنگر پایین آمدیم دیدم اسد آقا تنها پهلوی علی مسبو و میرزا رحیم ایستاده گفتگو می‌کند، و من چون نزدیک ایشان رفتم، و چگونگی سنگرهای خودمان را از اسد آقا می‌پرسیدم ناگهان توپی آمده در نزدیکی ما آسیاب ویرانه‌ای را برانداخت. پشت سر آن گلوله بریختن پرداخت. مادوباره بجنگ پرداختیم ولی چون شب فرا رسیده بود زود آرامش پدید آمد، و ما سنگرهارا بحاج حسین خان سپرده بخطیب بازگشتم.

اینست آنچه آگاهی در باره این جنگ بزرگ می‌داریم و میتوان گفت در کمتر

جنگی مجاهدان اینهمه کشته میدادند.

در این جنگ

یکی از کشته شدگان

بنام از سوی دولتبان

فتح‌الله آسیابان بود که

نامش را برده و گفته.

ایم یکی از لوتبان مردم

آزار دوچی میبود، و

در آن آمادگیهای

اسلامیه از سر دستگان

بشمار میرفت. مجاهدان

در يك تاختی او را کشته

جنازه اش را آوردند.

فردای آنروز

از سوی غربی با کسان

صدخان جنگ برخاست

ولی چند ساعتی پیش

نکشید و آرامش رخ داد.

از دهه نخست

فروردین نشان گرسنگی

میان مردم پدیدار شد.

کسانی بارخساره های



پ ۲۷۹

مستر باسکرویل

کبود پزمرده و چشم های فرو رفته دیده می شدند . چنانکه گفته ایم هوا امسال بخوشی میگذشت و در این هنگام سبزه ها سرافراشته بود . کم کم گرسنگان بسبزه خواری پرداختند . بیابانها ریخته گیاه های خوردنی بویژه یونجه را چیده می خوردند . از این زمان تا بی و چند روز دیگر که راهها باز شد یونجه خوراک بینوایان میبود . مشهدی محمد علیخان می گوید : سنکر های ما در خطیب پهلوی یونجه زارها می بود . هر روز زنان و بچه گان دسته دسته با آنجا می ریختند و دستمالها را پر یونجه ساخته بر می گشتند . زنانی که بچه می داشتند بنوبت بچه های یکدیگر را نگهداری میکردند و دیگران بیونجه چینی میرفتند . پس از دیری در نزدیکی سنکر های ما یونجه نمانده و این زنان و بینوایان تا نزدیکی سنکرهای دولتیان رفته از آنجا یونجه می چیدند . یکروز هم جنگی رخ داد و یکی از زنان تبر خورد . تا سالها داستان یونجه خوردن در تبریز بر سر زبانها می بود . (۱) در این هنگام که نانی به بهای جانی بشمار میرفت ناوایی در تبریز رادمردی نموده که باید آنرا یاد کنیم . دکانها بیشتر بسته و چند دکانی که باز میشد در آنجا جز نان اندکی پخته نمی شد . ولی حاجی جواد که در میدان انکج دکان ناوایی می داشت روزانه از انبار خود ده خروار کما بیش نان پخته بهمان بهای ارزان پیشین (منی دوازده عباسی) به بینوایان می فروخت . مشهدی محمد علیخان میگوید : اگر حاج جواد این دستگیری رادمردانه را نمی کردی کار شهر بجای باریکی میرسیدی . این نیکی او کمتر از جانبازی مجاهدان نیست . دشمنان آزادی در شهر که این هنگام کوششهایی در نهان می کردند پول گزافی بحاج جواد پیشنهاد کردند که بگیرد و گندم خود را نهانی بایشان واگزارد . حاج جواد این کار را نمیتوانست . زیرا کسی را آگاهی از انبار و گندم او نمی بود . ولی از رادمردی فریب پول را نخورده دنباله کار نیک خود را از دست نهشت . می گویند : روزی سردار حاج جواد را بخانه خود خواند و با بودن کسانی از نمایندگان انجمن خواست باو سپاس گزارد و خرسندی نشان دهد و گفت : حاجی شما کاری کرده اید که نه تنها مرا ، سراسر مردم ایران را سپاسگزار خود ساخته اید . دیگران نیز جمله هایی را گفتند . حاج جواد با فروتنی پاسخ داد : « مگر این جوانان که خون خود را در راه مشروطه میریزند پدر و مادر نمی دارند ؟ مگر خون من از آنان رنگین تر است ؟ ! تا گندم دارم نان کرده به مردم خواهم داد سپس هم تفنگ بر داشته با جان خود در راه مشروطه کوشش خواهم کرد ، این را مینویسم تا دانسته شود آزادخواهان با چه غیرت و پاکدلی می کوشیدند . می نویسم تا آنانکه در این هنگام در تهران و دیگر شهرها آسوده میزیستند و لسی همینکه در سایه آن کوششها و جانبازیها محمد علی میرزا بر اقتصاد بیکیبار همگی بیرون ریختند و گرد خون یغما را گرفته بردند و خوردند و اندوختند و

(۱) چندسال پس از این جنگها روزی دیدم در بازار مردی با پاسبانی کشاکش میگردودر میان سخنان خود چنین میگفت : « یونجه خورده و مشروطه را گرفته ایم که کسی بکسی زور نگوید ».

انباشتند و اکنون هر یکی روزگار بسیار خوشی میدارد ، بدانند رنجهای چه کسانی را تپاه گردانیده اند .

چنانکه گفتیم در ماه فروردین جنگ پایپی میبود و گاهی هنگامه **جنگ آناخواتون** بزرگی برمیخواست . یکی از آن هنگامه ها روزیکشنبه پانزدهم فروردین (۱۳ ربیع الاولی) بود که از لشکرگاه دولتیان شهر را بکلوله توپ گرفتند و تا پسین بمباران سختی پیش میرفت . لژ شهر نیز با توپ پاسخ میدادند . بنوشته کتاب آبی این بار کلوله ها تا میدان شهر میرسید و گزندها میرسانید که کسانی هم از مردم بیگناه کشته گردیدند .

بار دیگر روز بیست و چهارم فروردین (۲۲ ربیع الاولی) بمباران آغاز شد و این بار چندان سختی نداشت و زود پایان رسید . ولی فردای آن روز (چهارشنبه بیست و پنجم) یکی از سخت ترین جنگها که بنام جنگ آناخواتون شناخته شده رخ داد . چنانکه گفته ایم از نیمه های بهمن رحیمخان به الوار آمده و در آنجا با سپاهیان خود نشین می داشت و راه جلفا را بروی شهر میبست . ولی چنانکه دیدیم رحیمخان بشهر پرداخته بیشتر با مجاهدان صوفیان و مرند و آرونق کشاکش میکرد ، و جز یکبار که سردار بر سر الوار رفت و جنگ در گرفت کارزاری میانه او با شهر رخ نمیداد . مجاهدان بر سر پل آجی سنکر گاهی میداشتند و هیچگاه آنجا را بی پاسبان رها نمی کردند . چیزی یکسه هست آنجا را باندازه دیگر سنکر گاهها نمیپاییدند . روز چهارشنبه بیست و پنجم فروردین (۲۳ ربیع الاولی) ناگهان حاج صمد خان با سپاه بس انبوهی از سواره و پیاده در آنجا پدید شد و جنگ بس سختی در گرفت . این داستانرا در روزنامه انجمن یاد کرده ولی پیداست که آگاهی درستی نمیداشته . یکی از نزدیکان صمد خان که آنروزها همراهش میبود در این باره چنین میگوید . شب چهارشنبه صمدخان مرا خواست و چون رفتم دستور داد که همه سرکردگان فرمانی نویسم در این زمینه که سه ساعت پیش از دمیدن بامداد با همگی سواره و سرباز زیر دست خود باطل و شیپور آماده روانه شدن باشند . من این فرمانها را نوشتم . صمدخان همه را مهر کرده بدست نوکران دادیم که برسانند . چون خواستم بازگردم پرسید : دانستی میخواهم کجا بروم ؟! میخواهم بروم به آناخواتون و ریشه تبریز را بکنم . دانستم مست است و پاسخی نگفتم و دستور گرفته بیرون آمدم . نیمه شب سه ساعت پیش از دمیدن بامداد همه سواره و سرباز آماده می بودند . خود او نیز سوار گردیده همراه سرکردگان باهنگ آناخواتون روانه گردید .

صمد خان که پیش از دیگر سرکردگان بگرفتن شهر میکوشید از آنجا که چند بار از راههای دیگر ناخت آورد و کاری پیش نبرد ، همانا گمان میکرد اگر ناگهانی از راه پل آجی بتازد بشهر دست خواهد یافت ، و چون از روزیکه بفرامنگ درآمد پایپی دسته های سواره و پیاده از مراغه و کردستان بلشکر او میپوستند و اینزمان نیروی بس

انبوهی می‌داشت، از این رو بیکار نشستن باو دشوار می‌آمد و خود را ناگزیر از ساخت دیگری میدید. این شگفتی که رحیمخان را از آهنکی که می‌داشت آگاهی نداده و با آنکه میخواست از نزدیکی نشینگاه او بناخت پردازد از وی باری نطلبیده بود. از اینجا میتوان دانست که بفیروزی خود باور می‌داشته و میخواست همه نیکنامی از آن او باشد.

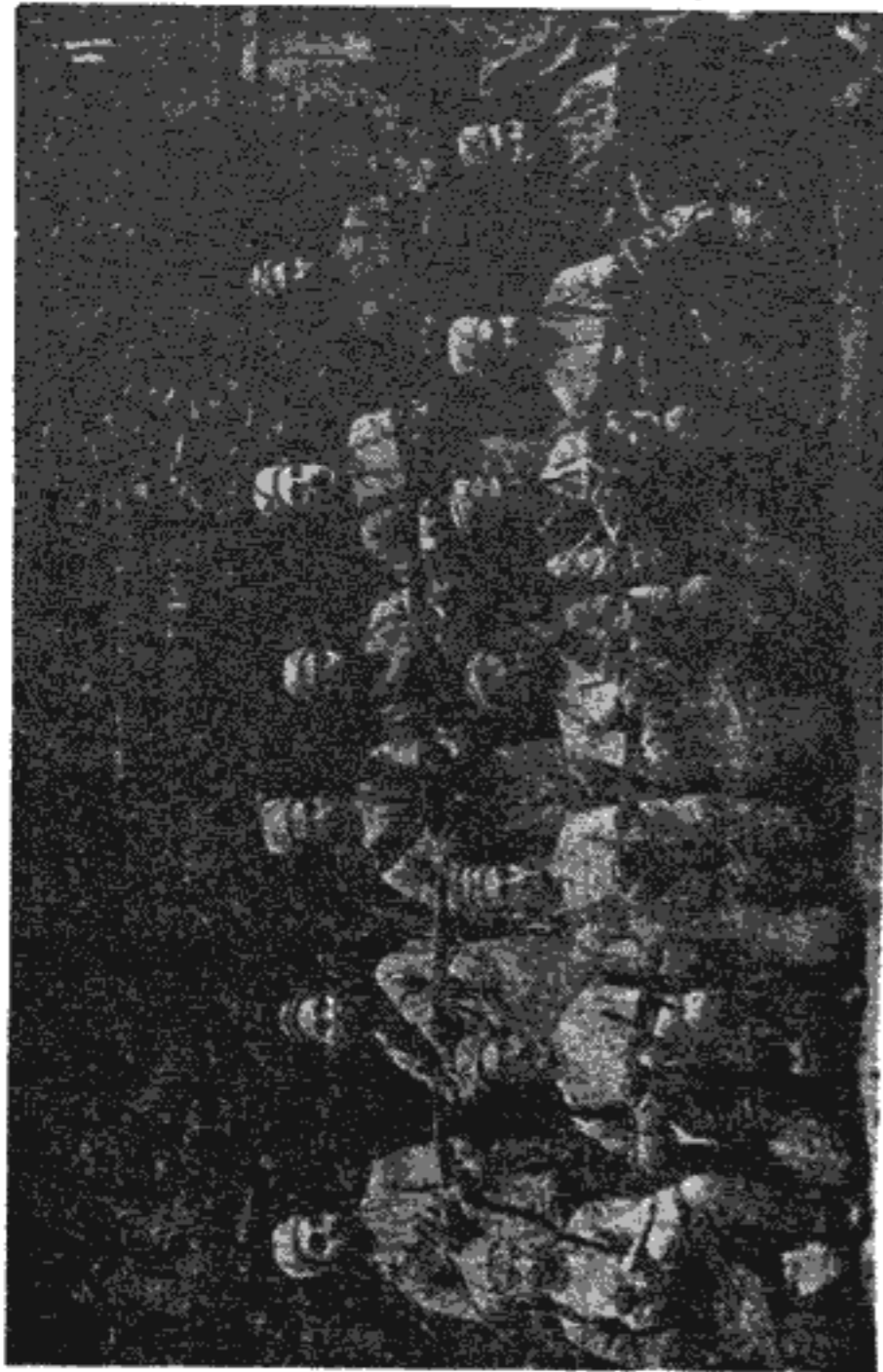
باری اینان با ناخواستون درآمده از آنجا رو بپهر آوردند. مجاهدان همینکه ایشان را دیدند بجنگ در آمدند و بیکبار آواز سختی برخاست. در شهر چگونگی را یافته بجنبش در آمدند و مجاهدان دسته دسته بیاری همکاران خود شتافتند. چون همچنان آواز شنیده میشد خود سردار با یکدسته سواره بر زمگاه شتافت. از رسیدن او تنور جنگ گرمتر گردید. اینان پشته‌هایی را پناهگاه ساخته و آنان دره‌هایی را سنگرگاه گرفته بودند و بیای گلوله بر سرهمدیگر میبارانیدند.

در اینمیان چون دانسته شد که سپاهیان قراملک است که از این راه تاخت آورده‌اند کسانی گمان کردند شاید قراملک بی پاسبان باشد، و اینست از راه شهر با آنجا تاختند و امیدوار میبودند کاری انجام خواهند داد. ولی صمدخان دسته‌هایی را بنگهداری آنجا رها کرده بود. از جمله دسته قزاق باشت تیر و توپچیان با توپها جای خود را می‌داشتند و همینکه مجاهدان نزدیک شدند بشلیک پرداختند. مجاهدان اندکی کوشیده چون دیدند کاری از پیش نخواهد رفت باز گردیدند.

اما در بیرون پل آجی زد و خورد تا سه ساعت بر پا می‌بود و با آنکه هر دو سو در بیابان میبودند پامیفشاردند، تا کم مجاهدان چیرگی نمودند و از سواران گروهی را از پا انداختند، از جمله شجاع‌الملک پسر قادر آقا سردسته کردان که مرد تنومند و دلیری میبود و بر اسب چابکی نشسته رزم آزمایی نیکی مینمود، تیری که می‌گویند از تفنگ سردار بوده او را از اسب زندگی پیاده کرد. کردان او را برداشته بیدرنگ باز گردیدند، دیگران را نیز پا از جا در رفته رو بر گردانیدند. مجاهدان به دلیری افزوده از دنبال ایشان تاختند و بسیاری از آنان را نابود ساختند. اگر رحیمخان از الوار بیاری ایشان نرسیدی و جلومجاهدان را نگرفتی جز اندکی جان بدر نبردندی. صمدخان نومید و رسوا خود را بقراملک رسانیده و این بار دوم میبود که بشکست سختی دچار میشد.

آن نزدیک حاج صمدخان چنین میگوید: ما در قراملک چشم بر راه سپاه میبودیم که باز گردند. هنگام پسین ناگهان شیون و مویه شگفتی شنیده شد. کسی را فرستادیم آگاهی آورد شجاع‌الملک کشته شده کردان سر برهنه و گل برومالیده شیوه کنان کشته او را می‌آوردند. بیرون آمدیم هنگامه شگفتی می‌بود. مویه و گریه کردان سراسر آبادی را فرامیگرفت. از آنسوی سپاهیان سواره و پیاده پراکنده و پریشان پی هم میرسیدند. پاره‌ای زخمی میبودند. صولت‌السلطنه سر کرده سوار گورانلو را تیری از کیجگاه

خورده و از پیشانی بیرون آمده با اینهمه نمرده بود، و پس از دیری هم بهبودی یافت. پس از همه خود حاج صمد خان رسید. گرد و خاک سر و رویش را پوشانیده و سبیلها فرو آویخته، پیدا میبود چه دلنگی میداشت، پس از دیری رحیم خان آمد و از صمد خان دیدار کرده بکله و نکوهش پرداخت که چرا بی آگاهی از وی بچنان کاری برخاسته. سپس آمرزش خواست که چون روز چهارشنبه است و سواران چلبیانلو در این روز از



پ ۲۸۰

این پیکره نشان میدهد یکدسته از آزادبخواهان تبریز (شاگردان باسکرویل) را (این پیکره پس از کشته شدن باسکرویل برای فرستاده شدن بآمریکا برداشته شده)

جنگ دووی میجویند (۱) اینست ما نتوانستیم از نخست بیاری شما بیایم ، و سپس چون کار به سختی رسید ناگزیر شده بیرون آمدیم . صمد خان پاسخی نمیداشت و ازو آمرزش خواست . کردان تن شجاع الملك را شسته کفن کردند و همچنان مویه وزاری میکردند و فردا آنها برداشته روانه کردستان شدند . (۲)

در نامه انجمن شماره کشتگان را از سپاه صمد خان سی تن کما بیش نوشته . ولی چنانکه گفتیم اواز سختی این جنگ آگاهی نداشتند و اینست میثوان پنداشت کشتگان پیش از آن بوده و بگفته کسان خود صمد خان این شکست او همپایه شکست روز حکما و ارب شمار میرفت . در همان روز از سوی خیابان مارالان نیز بمباران میشد . توپهای دولتیان از دامنه کوهها بیای گلوله میریخت و تا غروب همچنان آواز شنیده میشد .

گرسنگی در شهر افزون میبود . از نیمه های فروردین **آمادگی برای** کونسولگریهای روس و انگلیس ، با دستور سفارتخانه های خود **واپسین جنگ** از تهران ، بار دیگر با آزادی خراهان تبریز بگفتگو پرداخته بمیانگیری کوشیدند . ایشان امید میداشتند که آزادبخواهان از

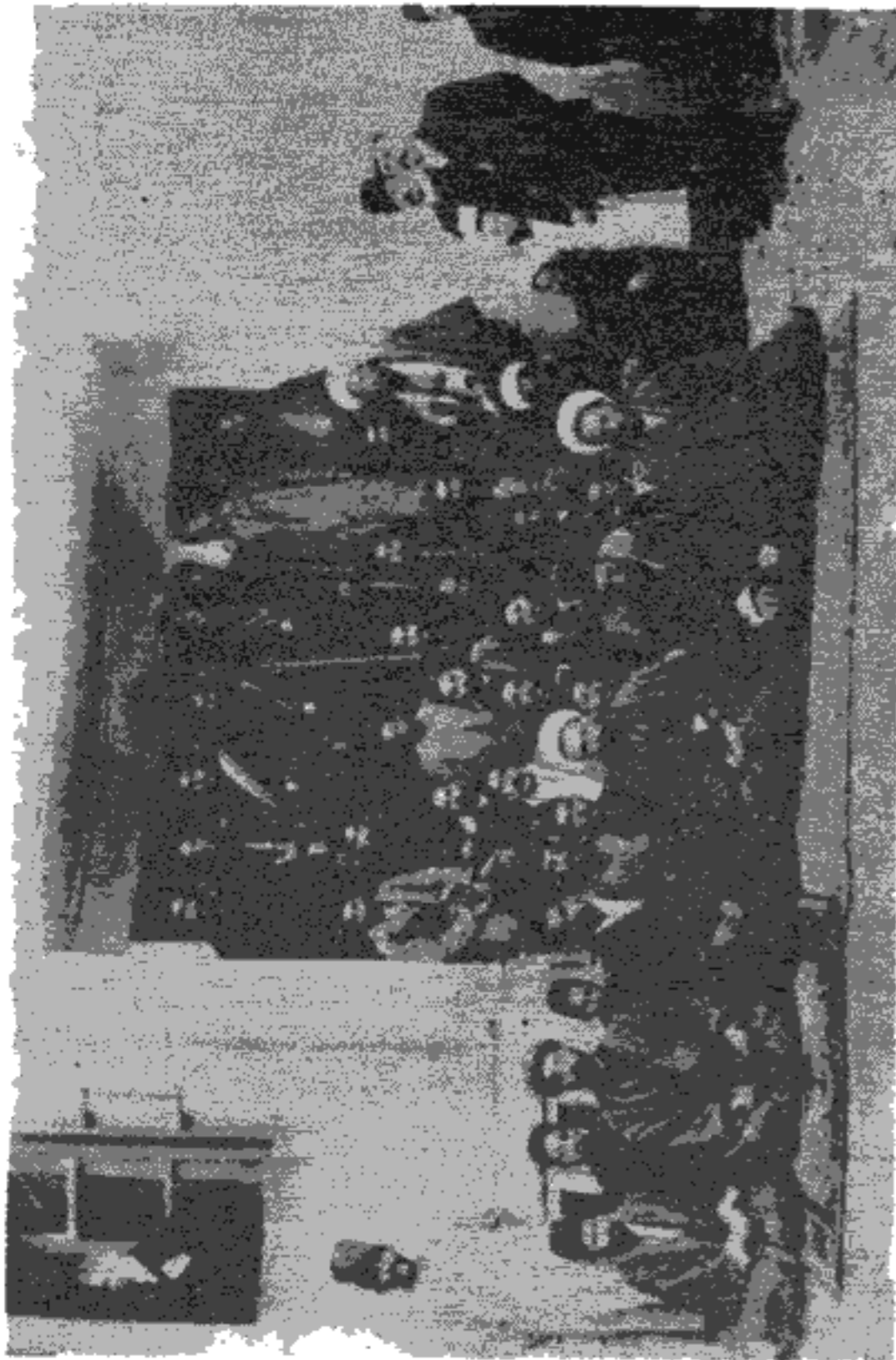
فشار گرسنگی در شهر ، در پی مشروطه نبوده آسانتر رام خواهند شد . لیکن اینسان سر رام شدن نمیداشتند ، و پس از گفتگوها برای آشتی چنین پیشنهاد کردند : (۱) شاه مشروطه را بپذیرد (۲) کسی را بگناه آزادبخواهی نگیرد (عفو عمومی) (۳) همه سپاهیان از پیرامون شهر برخاسته پراکنده شوند (۴) آزادبخواهان تفنگ و ابزار جنگی که از خودشان می دارند نگه دارند . (۵) والی که برای آذربایجان فرستاده شود با آگاهی از خود مردم باشد .

پیداست که محمد علی میرزا این چیزها را نخواستی پذیرفت . بویژه در این هنگام که امیدمند میبود شهر از گرسنگی ناگزیر شده درهای خود را بروی دولتیان باز خواهد کرد . از آنسوی در این روزها در استانبول سلطان عبدالحمید بسکندن ریشه آزادی برخاسته بود ، و بیگمان محمد علی میرزا از آن آگاهی میداشت و مایه پشت گرمی او میشد .

در بیست و یکم فروردین (۱۹ ربیع الاولی) کونسولهای انگلیس و روس و عثمانی در کونسولگری انگلیس با هم نشسته ، در باره بستگان خود در تبریز بگفتگو پرداختند و چنین نهادند که یکصد و هفتاد و پنج خروار آرد از دولت برای بستگان خود خواستار گردند ، و چون سفارتخانه های خود در تهران تلگراف کردند و آنان با در بار بگفتگو

(۱) چلییانلو دسته ای از مردم قره داغانند و شاید از نژاد کرد باشند و ما نمیدانیم این را از کجا داشتند که روز چهارشنبه جنگ میکنند .

(۲) کسانی که آشنایی بیژن گانهی کردان ولران میدارند میداند که اینان درسوگواری بمردگان خود اندازه نگه نمیدارند . بویژه هرگاه مرده یکی از پیشروان نشان باشد که شیون و مویه رنگشویگر می گردد و بتارهای شکفتی بر می میرند در شصتسال پیش این بطوطه راهش پلرستان افتاده و بیک چنین داستانی را دیده در کتاب خود یاد کرده . هنوز آن شیوه امروز میان کردان ولران رواج میدارد



پ ۲۸۶

این بیکره نشان میدهد سران آزادبخواهی تبریز را در تلگرافخانه کمیانی که برای گفتگو با محمد علی میرزا در باره در آمدن روسیان گرد آمده بودند . آنجا که در جلو نشسته اند از دست راست (۱) میرزا اسماعیل نویری (۲) حاجی مهدی آقا (۳) میرزا حسین واعظ (۴) تقیزاده (۵) معتمدالتجار (۶) ناشناخته است

پرداختند ، محمدعلیمیرزا آن را هم نپذیرفته و چنین پاسخ داد که بستگان بیگانه همگی از تبریز بیرون روند . کونسولها این دستور را بستگان خود دادند ولی آنان هیچکدام نپذیرفتند .

در این میان کونسولها بیکار نیایستاده سفارتخانه های خود را در تهران آسوده نمیگزاردند ، و چنانکه گفتیم ترسهای بیجا از خود می نمودند . ما چون کتاب آبی رامی- خوانیم میبینیم مستر راتسلو گاهی تلگراف کرده که انجمن نان و گندم از بستگان بیگانه خواهد برید ، گاهی آگاهی داده که بیم میدارد گرسنگان بکنسولگریها بریزند و بتاراج پردازند . ما نمیدانیم این دروغ ها از بهر چه بوده ؟ . این یکی از سرفرازهای ایرانیان است که در سختی ها و آشوبها بیش از همه بنکهداری بیگانگان کوشند . در آن ده ماه گرفتاری تبریز کمترین آزاری به بیگانه ای نرسید و در این هنگام نایابی خوراک هم اروپاییان و بستگان ایشان آسوده تر از دیگران می بودند ، و انجمن میکوشید تا بتواند جلوگیری از آن را گیرد و عنوان بدست دولتها ندهد . چه جای آن می بود که کسانی بکنسولگریها ریزند . هر کسی در آن روز هادر تبریز بوده میداند مردم با همه گرسنگی رشته شکیبایی و خودداری را از دست نهشته هیچگونه بدرفتاری از خود نشان نمیدادند .

این بیثباتی کونسولها به تبریزبان گران می افتاد و از فرجام آن سخت بیمناک می- ایستادند . از آنسوی حال بینوایان دلگداز می بود . انجمن آسوده نشسته از هر راهی می کوشید . روز بیست و ششم فروردین (۲۴ ربیع الاولی) نمایندگان با هم نشسته و کونسولهای روس و انگلیس را نیز بآنجا خواندند و بمیانجیگری ایشان بمحمدعلیمیرزا چنین پیشنهاد کردند : از جنگ جلوگیری شود و شاه دستور دهد عین الدوله روزانه یکصد و پنجاه خروار گندم بنام بینوایان بشهر روانه کند ، و کونسولها پابندانی کنند که از آن گندم چیزی بمجاهدان و آزادخواهان داده نشود ، و چون بدینسان آرامش رخ داد انجمن بهمداستانی آزادخواهان رشت و اسپهان و دیگر شهر ها با دربار بگفتگو پرداخته کشاکش را بپایان رساند . کونسول انگلیس این خواهش را با پیرایه هایی از خود به تهران فرستاد ولی محمدعلیمیرزا سرفرو نیاورد .

اینها تلاشهایی بود که انجمن برای جلوگیری از بهانه جویی بیگانگان و چاره - جویی به بینوایان و گرسنگان میکرد . از آنسوی شادروان ثقة الاسلام با دستور خود محمدعلیمیرزا ، همراه حاجی سیدالمحققین و حاجی سید آقا میلانی (یکی از ملایان بی-بکسو) بیاسنج آمده از تلگرافخانه آنجا با باغشاه در گفتگو میبود و بمحمدعلیمیرزا و وزیران تلگرافها در میانه میآمد و میرفت . ولی چنانکه گفته ایم مجاهدان اندیشه دیگر می داشتند و از راه دیگر می کوشیدند . در این هنگام سردار و سالار و دیگر سر - دستگان آماده میشدند که بار دیگر بناختی بر خیزند و تا نتوانند کوشش و جانبازی کنند . باین آهنگ بسیج کار میکردند ، و چون در این بسیج و آمادگی یکی از کارکنان مسیوهوار

باسکرویل آمریکاییست و خواهیم دید که در آن جنگ خونین نخستین قربانی او شد ، باید در اینجا داستان آنجوان و کارهایش را بنویسیم :

پیش از جنبش مشروطه ، و همچنین در سالهای نخست آن جنبش ، **هستر باسکرویل** مدرسه آمریکاییان در تبریز (عموریال اسکول) در نزد آزادی-خواهان ارجح میداشت ، زیرا یگانه جایگاهی میبود که زبان انگلیسی و دانشهای اروپایی درس داده میشدی ، و بسیاری از جوانان پیدار مغز بآنجا آمد و رفت میداشتند . (۱) در این هنگام نیز یکداستانی بهمبستگی میان آن مدرسه با جنبش مشروطه پدید آورد ، و آن پیوستن مستر باسکرویل ، یکی از آموزگاران آنجا ، بمجاهدان و کشته شدن او در راه مشروطه ایران بود .

این باسکرویل جوان بیست و پنجساله ای میبود که اندکی پیش از جنگهای تبریز ، برای آموزگاری ، از آمریکا باین شهر رسید ، و چنانکه همکشور او مسترشت نوشته است ، جوان غیرتمند تازه دانشکاه پرستون را بپایان رسانیده و گواهی نامه B . A . گرفته بوده و نخستین کارش همین بود که بآموزگاری در این مدرسه آمد .

جوان پاکدل میرزا بمبریر رسید و سراسر شهر را پر از جوش و جنبش یافت خوش بچوش آمد و با آزادی ایران دلبستگی پیدا کرد . بگفته مسترشت با شریفزاده سخت گرمی داشته ، و این کشته شدن او بوده که دل جوان آمریکایی را تکان داد و شب و روز نا آرام گردانیده ، و چون با کسانی از آزادخواهان که زبان انگلیسی میفهمیدند آشنایی میداشت با ایشان گفتگو کرده که یاوری بازادبخواهان کند ، که چون در آمریکا دوره سپاهگیری را بپایان رسانیده و در آن باره آگاهی می داشت جوانانی را زیر دست خود گرفته سپاهگیری یاد دهد .

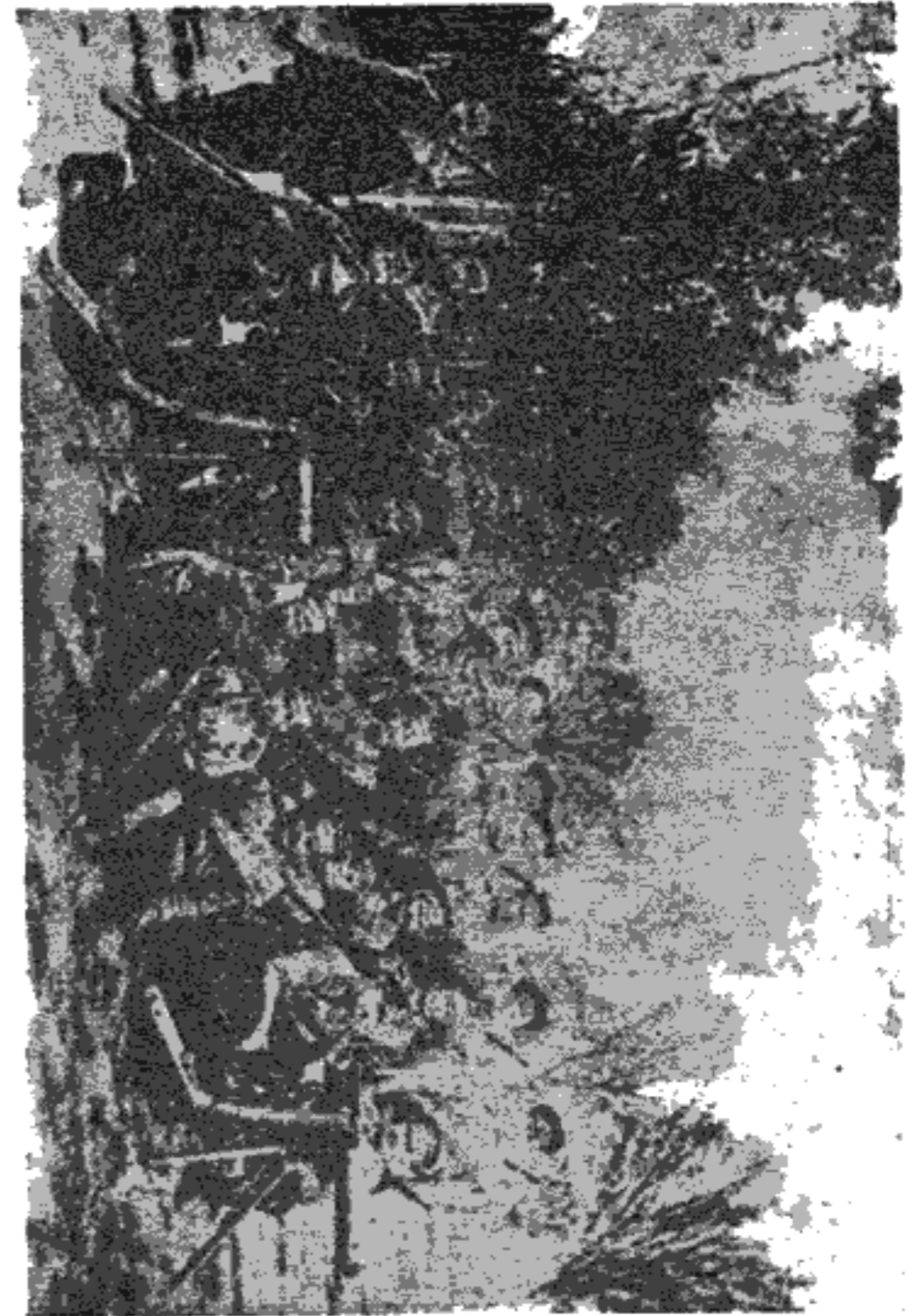
در این هنگام دسته ای از جوانان و بازرگانان زاده و توانگر زاده دست بدست هم داده گروهی پدید آورده بودند و پسینها بورژس و مشق میپرداختند .

گویا از ما بهمن بود که باسکرویل با این جوانان آشنا گردیده و بآن شد که ایشان را سپاهگیری یاد دهد و از همان روزها بکار پرداخت ، و برای آنکه کونسول آمریکا و مدرسه آگاهی نیابد حیاط ارك را برای این کار خود برگزید که هر روز هنگام پسین جوانان در آنجا گرد میآمدند و بمشق و ورزش می پرداختند . بدینسان کار باسکرویل پیش میرفت . جوان ساده درون آرزوی پس بزرگی در دل میپرورید . دسته خود را فوج نجات ، نامیده از بکایک آنان پیمان میگرفت که در هر جنگی پیشرو باشند ، و چون بدشمن نزدیک شوند در بند سنگر نبوده فدایی وار به ایشان تازند ، بکشند و کشته شوند ، و چنین کاری را از يك مشت جوانان توانگر زاده نا آزموده چشم میداشت .

چنانکه گفته ایم پس از جنگ حکماوار در شهر شوز دیگری پیدا شده دسته

(۱) شادروان شریفزاده یکی از آموزگاران آنجا شمرده می شد .

بازاریان و برزگران بارزوی مجاهدی افتاده بودند، و پسینها در سر بازخانه انبوه می شدند. در این هنگام باسکرویل همراه مستر مور انگلیسی (آگاهی نویسنده روزنامه تیمس) و شاگردان خود سر بازخانه آمدند، و چون کسانی از شاگردان باسکرویل خود ورزیده شده بودند، هر کدام آموزگاری دسته‌ای را بگردن می گرفتند. بدینسان در سر بازخانه از هر گوشه‌ای آوازهای «یکدوه برمیخاست



در اینمیان کونسول آمریکا از کار باسکرویل آگاهی یافته دلگیر گردید، و یکروز سین بهنگامی که سر بازخانه پسر از مردم شده و سردار و پاره نمایندگان انجمن در آنجا می بودند سر بازخانه آمد، و با باسکرویل روبه رو شده باو یاد آوری کرد که این درآمد او بکارهای ایران نافرمانی از قانون آمریکا است، و او را شایسته کیفر میگرداند، و خواستار گردید که به سر آموزگاری خود در مدرسه باز گردد. باسکرویل نچندان شوریده دل می بود که پروای اینسخن کند. آشکاره پاسخ داد چون ایرانیان در راه آزادی می کوشند من بایشان پیوسته‌ام و باک از قانون آمریکا نمی دارم. برخی میگویند: پاسپورت خود را در آورده بکونسول باز داد. سردار و نمایندگان انجمن هر کدام بنوبت خود سخنانی سرودند، بدینسان که ما از شما بی اندازه خرسندیم ولی نمیخواهیم در راه آزادی ایران زبانی بشما برسد، و دوست می داریم شما بجایگاه خود در مدرسه باز گردید باسکرویل باین سخنان گوش نداد، و از این هنگام از مدرسه و امریکاییان بریده یکباره با ایرانیان پیوست. اینست داستان باسکرویل. ما ارجی که می گزاریم بپاکدلی و جانبازی اوست، و گرنه خواهیم دید که از کوششهای او سودی بدست نیامد و جز دل بستگی مجاهدان نتیجه دیده نشد.

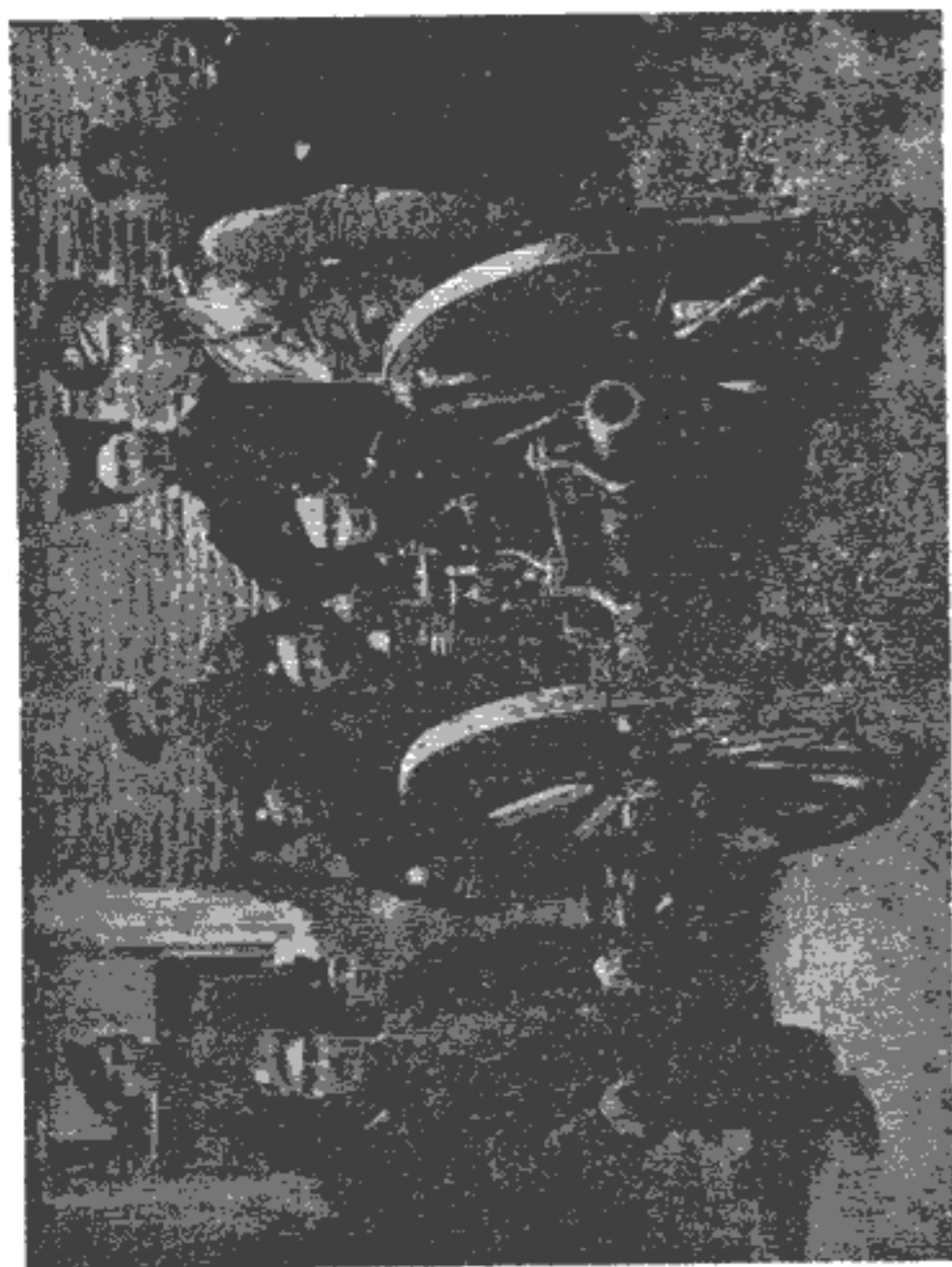
آنکس باسکرویل که با سادگی و پاکدلی باین کوشش برخاسته بود، کسانی از میوه چینان و دو رویان چنین میخواستند که او و شاگردانش را بروی ستارخان و باقرخان و مجاهدان کشتند و با دست این آنانرا پس رانند. یک چنین بدخواهی نزمی میان آمده بود.

سخن خود باز گردیم: چنانکه گفتیم سختی کار نان و دیگر خوردنیها و تلاشهای بیم آور کونسولهای روس و انگلیس سردار و سالار را بر آن واداشت که بار دیگر بجنگ بزرگی برخیزند، و این بار سوی غرب را بر گزیده بر آن شدند که به شام غازان که یکی از لشکرگاههای صمد خان می بود، تاخت ببرند و چون بسیج کار میگردند باسکرویل چنین خواست که دسته او در این تاخت پیش جنگ باشند، و بدانسان که بایشان باد راده بود بسنگرهای دشمن بنازند و چندان شور بر سر میداشت که از خوردن و خوابیدن باز ماند. شب و روز میکوشید و می اندیشید. سردار با آن آزمودگی میدانست که این اندیشه آرزویی بیش نیست و بدان ارجی نمی نهاد، ولی از نوازش و پذیرایی باسکرویل باز نمی ایستاد. چنانکه سه روز او را در خانه خود نگهداری کرد. این سخن از آقای یکانیست که چون امریکایی در آن سه روز همیشه بخود فسو رفته اندیشه میکرد و بخوردن و بخواب بسیار کم می پرداخت.

روز دوشنبه سیام فروردین بار دیگر تبریز پر از شور و هیاهو **جنگ عام غازان** بود. در اینروز واپسین جنگ میانه دولتیان و تبریزیان رخ میداد. **با واپسین جنگ** شب دوشنبه همه مجاهدان در قره آغاج و آخونی گرد آمده، بامدادان پیش از آنکه آفتاب بدمد از چند سو باشام غازان بکارزار پرداختند

سردار خواهد آمد و یکساعت پیش از دمیدن بامداد تاخت آغاز خواهد شد. ولی سردار دیر رسید و بامداد دمیده و روشنی نیمه تابیده بود که ما راه افتادیم. در همان هنگام مجاهدان دسته دسته هریکی از راهی پیش می‌رفتند. هنوز آفتاب ندمیده بود که بدشمن نزدیک شدیم.

کوچه باغی را گرفته پیش میرفتیم. این دست و آندست ما باغها می بود. در پایان کوچه باغ کشتزار پهناوری پدید شد. در آنسوی کشتزار سنگر توپ قزاق می بود که در



در این روز مجاهدان با شور تازه‌ای بکاردرآمده بر آن بودند تا دشمن را از جانکفند از پا نشینند. ولی افسوس که در گام نخست باسکرویل، جوان آمریکایی را از دست دادند، و این خود مایه داشکستگی گردید.

چنانکه گفته‌ایم باسکرویل، فوج نجات، آراسته و چنین میخواست که در این جنگ فوج او پیشاهنگ بوده هنرنمایی کند، و بسا این آرزو شب و روز نا آرام میزیست. ولی افسوس که آزمایش، تا آزمودگی او را نشان داد. آنهمه رنجها بیهوده شده خود او نیز بر سر این آزمایش رفت.

شمارهٔ پروان او تا سبصد تن میرسید. ولی چنین میگویند بیش از چهل و اند تن اندیشه او را نپذیرفته و باوی پیمان استوار نکرده بودند، و چون شب دوشنبه فرارسید باسکرویل بآمادگی پرداخته دستور داد پروان پیش از نیمه شب در شهربانی گرد آیند تا از آنجا بقره آغاج روانه گردند. سپس کسانی را نزد ستارخان فرستاده خواستار شد توپی بدست او سپارند. گفته‌ایم ستارخان با اندیشهٔ او همدستان نمی بود، و این میدانست که از جوانان نا آزموده جنگ ندیده چنان کاری بر نیاید. این هنگام نیز پاسخ داد: «میروید آمریکایی را بکشتن میدهید و توپ را بدشمن گزارده می‌گریزید». این گفته از دادن توپ باز ایستاد. از اینکار سردار بسیاری از پروان باسکرویل سست شدند و پیش از همه مستر مورکناره جسته بتماشا بس کرد. خود این مرد داستان درازی مینویسد که سبصد و پنجاه تن تفنگچی با او سپرده شده و او یکی از سرکردگان بشمار می‌بود، و امشب بیشتر ایشان نیامده، و او را تنها گزارده‌اند، و چنین وا مینماید که در جنگ همپای باسکرویل می‌بوده، و تبریزبان را «ترسو» ستوده زبان به نکوهش دراز می‌دارد. ولی همه اینها دروغ است و هر کس میدانند که این انگلیسی هیچگاه جنگ نکرده و تیری بدشمن نه انداخته، و بیش از این عنوانی نداشته که در ورزش و آموزگاری همراهی از باسکرویل می‌کرد، و امشب خود را بیکبارکنار کشید.

من از کسانی که در پیرامون باسکرویل می‌بودند و هنوز زنده‌اند، پرسشهایی کرده و اینک گفته‌های برخی از آنان را می‌آورم: علویزاده (۱) که از آغاز جنگ در میان مجاهدان و سپس با دسته باسکرویل می‌بود چنین میگوید: شبانه که بایستی در شهربانی گرد آییم از کسانی که پیمان فداگیری می‌داشتند چیز بازده تن نیامدند. دیگران با خودشان ترسیده پا پس گزاردند. با مادران و پدرانشان چون از آن آهنگ باسکرویل آگاهی میداشتند جلو پسران خود را گرفتند. ولی از دیگران دسته‌انبوهی فراهم شدند. نزدیک به نیم شب از آنجا روانه فرا آغاج شدیم. این محله سرتاسر پراز مجاهد و توپچی و جنگجو می‌بود. ما را بمسجدی راه نمودند که چند ساعتی در آنجا بیاساییم. باسکرویل دمی آرام نمی‌نشست و درون مسجد نیز ما را بمشق و ورزش وامیداشت. می‌گفتند:

(۱) آقای مهدی علویزاده پسر حاج میرمحمد علی اصفهانی که اکنون در تهرانست.

پیرامون آن قزاقها پاسداری می نمودند . ما از دور ایشان را می دیدیم . یکی در کنار ایستاده آتش گردون می چرخانید و پیدا می بود که مارا نمی بیند . همینکه کوچه باغ را به پایان رسانیده بدهنه کشتزار نزدیک شدیم باسکرویل فرمان دو داده خویشتن در جلو رو بسوی سنگر قزاقان دویدن گرفت . چند تنی از ما پی او را گرفتند ، و دیگران چون توپ و گلوله را در برابر می دیدند پیروی نکرده بیدرتنگ دو دسته شده دسته های بیابغهای این دست و دسته های به باغهای آندست در آمدند و پشت درختها و دیوارها را سنگر گرفتند اما باسکرویل همینکه تیری انداخت و چند گامی دوید قزاقی آماج گلوله اش گردانید ، و در آن هنگام که می افتاد فرمان دراز کش داد . آنچند تن که بدوری چند گامی در پشت سرش می بودند خوشبختانه در همان هنگام که برابر پشته ای رسیده بودند و در برابر آن دراز کشیدند . آواز باسکرویل بلند شد : « حاجی آقا (۱) من تیر خوردم » . این گفته دیگر خاموش شد .

در این میان قزاقان بیابای گلوله می بارانیدند . آن چند تنی که در میان کشتزار ماندند ما دیدیم همگی کشته خواهند شد . از پشت درختها و دیوارها بجنگ در آمدیم تما دشمن را بخود سرگرم سازیم ولی اینان در جای بسیار بدی گیر کرده و همگی در گلوله رس می بودند ، و قزاقان دست از سر ایشان بر نمی داشتند . در این میان حاجیخان پسر علی میو با دسته تفنگچیان خود از راه دیگری پیش رفته و دست راست دشمن را گرفته بودند ، و چون آنان بشلیک برخاستند قزاقان ناگزیر شدند بآنسو پردازند و ما در این میان فرصت بدست آورده برهائی آن چند تن و بیرون کشیدن تن خونین باسکرویل پرداختیم .

بدینسان جوان پاکدل امریکائی جان خود را باخت ، یک تیری انداخت با یک تیری هم از پا افتاد . از کسانی که در پشت سر او بوده اند من چند تن را می شناسم و اینک نام میبرم (۱) میرزا حاجی آقا رضازاده که ترجمانش می بود (۲) حسن آقا علیزاده (۳) حسن آقا حریری (۴) میرزا احمد قزوینی (۵) محمدخان (۶) حسینخان کرمانشاهی . (۲) این حسینخان یکی از دلیران مجاهدان و همانست که همراه پارمحمد خان به تبریز آمده بود .

این را علیزاده میگوید : در آن هنگام که ما در میان کشتزار افتاده بودیم قزاقان کوشیدند کشته باسکرویل را ببرند حسینخان نگذاشت و با دو تیر دوتن را از پا در آورد حاجی حسن آقا کوزه کنا و میرزا علی خان پستخانه و پاره کسان دیگر نیز در فوج

(۱) خواستش میرزا حاجی آقا رضا زاده (دکتر شفق کنونی) بوده که ترجمانش می بود
(۲) میرزا حاجی آقا دکتر شفق است . علیزاده بهمان نام خوانده میشود و اکنون در تهرانست . حریری بنام بیرنگ خوانده میشود و در تبریز است . میرزا احمد قزوینی همان نماینده علمای نجف میبود که سپس بنام «عمارلو» شناخته میشود و مرد . محمدخان اکنون بنام نیساری خوانده میشود و اکنون در تهران در شهر بانست .

باسکرویل می بوده اند ولی نمیدانیم در آن روز میان کدام دسته افتاده بودند . علویزاده خودش را میگوید در دسته میان باغها بوده .

مستمرور در پیرامون کشته شدن باسکرویل سخنانی میراند . در اینجا هم چنین می نماید که خود او در جنگ می بوده . ولی همه اینها دروغهایست که از پندار خود بافته است ، و چنانکه گفتیم او هیچکاره نمی بود و بجنگ هم پانگذاشت . نکوهشها که از ایرانیان کرده و از فداییان ارمنی بسنایشها پرداخته آنها نیز از همین گونه سخنانست و از روی فهم و راستی رانده نشده . این کار باسکرویل و آن تاختی که میخواست بسیار پردلانه می بود ولی بیباکی را هم در بر میداشت . گیرم که همگی شاگردانش پیروی از وی کردند و کسانی از ایشان در نیمه راه افتاده و کسانی خود را تا سنگردشمن رسانیدندی و بدانجا دست یافتندی پس از آن چه کردندی ؟ آیا توانستندی آنجا را نگاه دارند ؟ پرسشی است که باسانی پاسخ نمیتوان گفتن . هر چه هست برای اینکار مردان جنگ - آزموده می بایست . از یکدسته توانگر زادگان (یابگفته ستارخان ، حاجی زادگان) چه برخاستی ؟ !

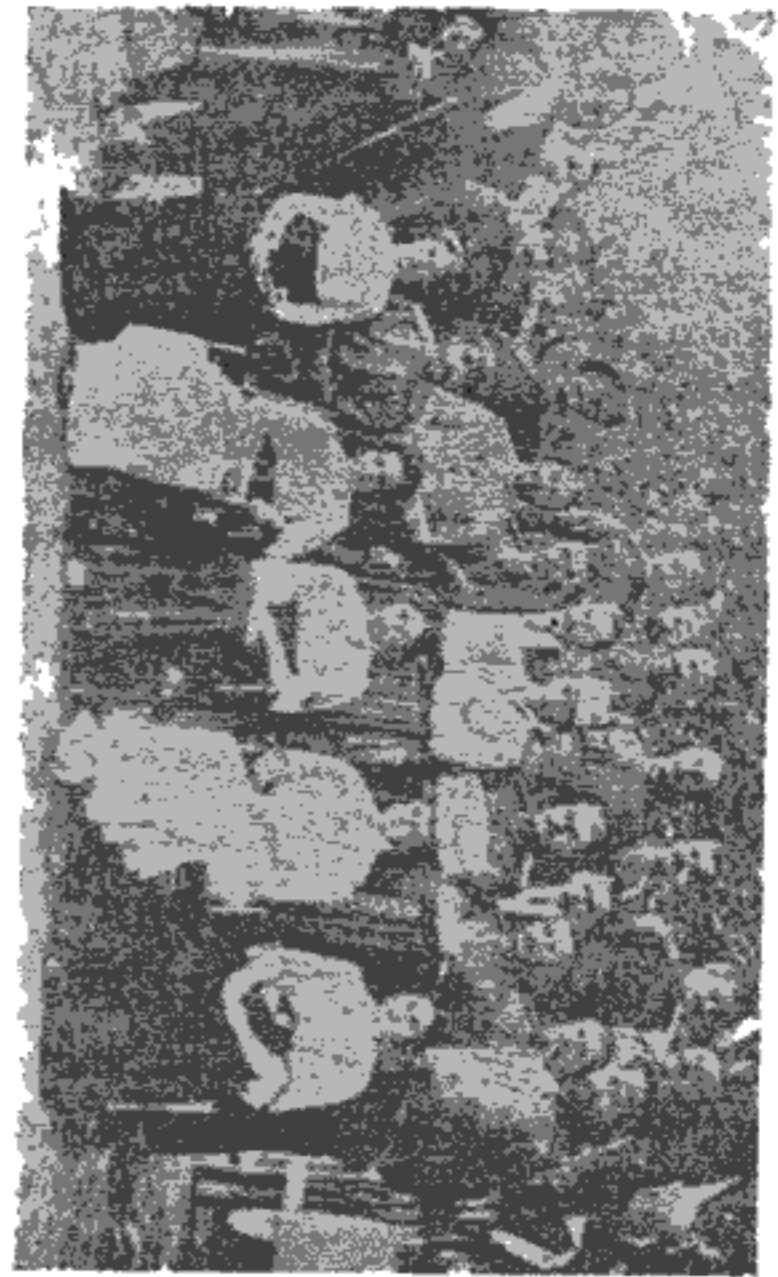
کشته باسکرویل را از رزمگاه در آورده همراه کسانی از پیروانش بشهر فرستادند . دیگران بجنگ ایستاده بیش از این با و نپرداختند .
دامنه جنگ
پیکار بسختی پیش میرفت ، دسته های از مجاهدان از این گوشه و آن گوشه دلیرانه می جنگیدند . خود سردار در «باغ سازنده» بالاخانه ای را گرفته . با دورین رزمگاه را میباید و بسر دستگان دستورهای میفرستاد . آواز تفنگ بهم پیوسته و توپها بیابای غرش مینمودند ، گاهی نیز آوای بمب بر میخواست .

این بار دوم بود که همه مجاهدان از سرداریان و سالاریان و از گرجیان و ارمنیان و قفقازیان و ایرانیان ، دست بهم داده بیکسو رو می آوردند ، دسته هایی از مردم تهیدست از پشت سر بیاری بر میخواستند . از آنسوی حاج صمدخان نیز همه نیروی خود را بکار انداخته دلیرانه ایستادگی میکرد . شاید دسته هایی نیز از لشکر گاه عین الدوله با رحیمخان با و پیوسته بودند . اینست دلیرانه پافشاری کرده فشار مجاهدان را بر میگرددانیدند و چه بسا ایشان بتاخت بر میخواستند .

گذشته از شام غازان از خطیب نیز جنگ میرفت . بلکه برای نخست بار دولتیان در برابر لیلوا و اهراب پیدا شده از آنسو نیز پیکار می کردند . تنور کشتار بسیار گرم شده زبانه میزد ، پس از سی و چند سال توگویی آواز ریزش گلوله های آنروز ، که از دور همچون ریزش تگرگ تند مینمود ، در گوش منست . در سراسر شهر آواز پیچیده هنگام بس شگفتی برپا میبود .

تاغروب همچنان خونریزی می شد و تیسر و گلوله در ریزش و آمد و شد می بود . هر دو سو ایستادگی سخت مینمودند و راستی اینکه کار به شهریان و آزادیخواهان دشوار

شده بود. زیرا با آن آهنکی که میداشتند و بیاز کردن راه میکوشیدند، هنوز کارچندانی انجام نداده و از سوی دشمن نشانی از سستی و زبونی پدیدار نشده بود. روزنامه انجمن از گفته یکی از بستگان سمدخان میآورد که هر گاه جنگ نیمساعت دیگر پیش رفتی سوار و سرباز چون از سه سو زیر آتش میبودند زینهار خواستندی. شاید هم این سخن راست باشد. ولی در بیرون نشانی پدیدار نمی بود، و بدانسان که مجاهدان به پیشرفت میکوشیدند دولتبان هم در جلو گیری پا می فشاردند. در این هنگام که غروب فرا رسیده ولی جنگ همچنان بر پا میبود کونسولهای روس و



پ ۲۸۴

یکدسته از روسیان بازان نشان

انگلیس با انجمن آمدند و نمایندگان رادیده تلگرافی از سفیران خود از تهران نشان دادند که میانه ایشان با محمدعلیمیرزا گفتگوروخ داد، و بر آن شده اند که شش روز جنگ کرده نشود و دولتبان راه خواربار را بروی شهر بازدارند تا آرامش و آسودگی در میان باشد، و از آنسوی با محمدعلیمیرزا دوباره گفتگو کرده کفکاش و دشمنی را بی پایان رسانند. دو کونسول میگفتند: و شرط این قرارداد آنست که آزادبخواهان از تاختن بدولتبان خودداری نمایند (۱). انجمن پیشنهاد را پذیرفته برای سردار آگاهی فرستاد، و سردار چنانکه شیوه اش می بود که همیشه در برابر پیشنهاد آرامش و آشتی خشنودی مینمود، بیدرنگ دستور فرستاد مجاهدان از جنگ باز ایستادند و سنگرهایی که از دولتبان گرفته بودند را نمودند و باز گشتند. بدینسان واپسین جنگ خونین بی پایان رسید.

داستان گفتگوی سفیران را با محمدعلیمیرزا در گفتار دیگری خواهیم آورد. در اینجا دنباله پیش آمدهای تبریز را می گیریم. مرگ باسکرویل به تبریزبان سخت افتاده همه را افسرده گردانیده بود. هزار کسی که از خود تبریزبان کشته می شد راه دیگری میداشت، و این چون میهمان بشمار میرفت هر کسی از آن پژمرده می شد. اینست سر آن شدند جنازه اش را باشکوه بسیاری ب خاک سپارند. با آنکه گرسنگی همه را دلگیر ساخته و در این روزها آگاهی های بیم آوری از سرحد جلفا میرسید، در بند اینها نشده خواستند روان جوان آمریکایی را از خود خشنود گردانند. روز سه شنبه را باین کار پرداختند و چون جنگی در میان نمی بود، باسودگی آنرا انجام دادند. سراسر راه را از شهر تا گورستان آمریکاییان مجاهدان اینسو و آنسو رده کشیده و با تفنگهای وارونه ایستادند. شاگردان باسکرویل و دسته فداییان او و ارمنیان و گرجیان و آمریکاییان و همه آزادبخواهان از بزرگ و کوچک بادسته های گل بدست پیرامون جنازه را گرفته روانه شدند. همه را اندوه گرفته پژمرده و افسرده می بودند. میانه راه در چند جا پیکره برداشتند و چون جنازه بدینسان بگورستان آمریکاییان رسید، در آنجا بکرشته گفتارهایی رانده شد و شور و خروش سترگی برخاست. از کسانیکه بگفتار پرداختند بارون سدراک از آزادبخواهان ارمنی می بود و چنین گفت: «من اکنون بی گمان شدم که مشروطه ایران پیش خواهد رفت زیرا خون پاک این جوان بی گناه در راه آن بخته گردید».

این بارون سدراک از نخست با مجاهدان همپای و با گفتارهای پر شور و مغز دار خود با آنان یاری میکرد. این جمله هم ازوست که در روزهای آخر که گرسنگی تبریزرا فرا گرفته و مردم که در یکجا گرد می آمدند بیشتر رخسارها پریشان و پژمرده می بود، بارون سدراک در سرپازخانه گفتار خود را باین جمله آغاز کرد: «ملت آج سکز آزاد سکز» (۲) (مردم گرسنه اید ولی آزادید).

(۱) انگیزه این شرط دانسته خواهد شد.

(۲) گویا در استانبول بزرگ شده بود و اینست بترکی استانبول سخن می گفته.

انجمن میخواست پولی بآمریکا برای مادر باسکرویل بفرستد. دکتر وانیمان که دیش سفید آمریکاییان در تبریز می بود خرسندی نداد. تفنگی را که آن جوان بدست میگرفت و بهنگام کشته شدن نیز در دستش می بود، پیدا کرده نامش را واپسگه در راه آزادی کشته شده، بروی آن نویسانده بیادگار برای مادرش فرستادند. نیز دسته ای از کسانی که زبردست او می بودند با رخت و کلاه ویژه خود پیکره ای برداشته اینرا نیز بآمریکا فرستادند (۱)

در این روزها جنگ بریده شده و چون گفتگوی آشتی در میان می بود پنداشته میشد اندوه باسکرویل واپسین اندوه باشد. ولی در همانروزها اندوه دردناک دیگری رخ داده داغ دیگر به دل آزادپخواهان نهاد.

بارها نام میرهاشمخان خیابانی را برده ایم. این مرد جوان که دلیری و زیبایی و کاردانی و ستوده خوینی را با هم میداشت این زمان جایگاه دیگری پیدا کرده پس از سردار وسالار یگانه کس شمرده می شد، و گفته ایم که رشته کارهای سالار در دست او می بود. روز چهارشنبه یکم اردیبهشت بهنگامی که سراسر شهر را خاموشی فرا گرفته و هیچگونه تکان و آوازی در میان نیز نمی بود او برای سرکشی بسنگر ساریداغ میروید و در آنجا به هنگامی که اسناده بوده از سنگر دولتیان گلوله ای می اندازند و آن از گونه راستش خورده از پشت سر بیرون می آید و مرد دلیر همانجا افتاده جان میسپارد.

این آگاهی چون بشهر رسید از مردم خروش برخاست و همچون روزی که حسینخان باغبان کشته شده بود همگی بهم بر آمدند. مجاهدان خیابان دسته دسته بساریداغ شتافتند تا جنازه را بیاورند. سخنی اینجا میبود که چگونه آگاهی را بخاندان و کسان او برسانند. این گفته از حاجی محمد جعفر خامنه ایست که من بخانه میرهاشمخان شتافتم و با پدرش دیدار کرده گفتم: میرهاشم خان زخم برداشته. آقا میرجعفر خود داری نموده پاسخ داد: اگر کشته نشده باکی نیست، در اینمیان چون تن خون آلود آنجوان را از کوه پایین آورده بنزدیکی رسانیده بودند و از بیرون آواز شبون و گریه برخاست، آقا میرجعفر چگونگی را فهمیده چنان بیتوان گردید که خویشتن داری نتوانست و بیخود و بیهوش بزمین افتاد. مادرش بیهشانه سنگی را برداشته بر سر خود کوفت چنانکه ما گمان کردیم سرش را از هم پاشید. پسر کوچکش میراحمد نام تفنگ را زیر چانه گزارده می - کوشید خود را بکشد نگزاردند. اینست نمونه ای از اندازه اندوه آن خاندان. این جنازه را نیز با شکوه بسیاری بخاک سپردند ولی ما چون آگاهی روشنی نمی داریم باین اندازه بس میکنیم.

در اینجا باید بار دیگر بتهران بازگردیم و بداستانهای آنجا میانجیگری نمایندگان پردازیم و چگونگی میانجیگری نمایندگان دولت را روس وانگلیس بنویسیم.

در تهران سال نوین ۱۲۸۸ با يك داستان خون آلود دلسوزی آغاز یافت، چگونگی آنکه یکدسته از مشروطه خواهان که در عبدالعظیم بستی مینشستند میرزامصطفی آشتیانی نیز با پیرامونیانی بآنان پیوسته بود. از این میرزامصطفی و همچنین از برادر بزرگترش حاجی شیخ مرتضی در داستانهای آغاز جنبش نام بسیار برده ایم، و چنانکه خوانندگان میدانند خانواده آشتیانی از پیشگامان جنبش بشمار میرفتند، و میرزا مصطفی کار دانیهای نیکی در پیشامد ها از خود نشان میداد. لیکن سپس اینان گام پس گزارده بودند، و چنانکه در میان مردم گفته میشد حاجی شیخ مرتضی بسوی محمدعلیمیرزا گراییده به پیشرفت کار او میکوشید.

با اینحال در اینهنگام که بار دیگر مشروطه خواهان بکوشش بر خاسته بودند، میرزا مصطفی برکناری نتوانسته چنانکه گفتم در عبدالعظیم به دیگران پیوست. بدینسان که با پیرامونیان خود خانه ای گرفتند و فرو نشستند، و چون نشیمنگاه از بست بیرون میبود، مفاخرالملك و رییس تجارت، که دستیار حکمران تهران نیز میبود، شب چهارشنبه چهاردهم فروردین صنیع حضرت را با کسانی از لوتیان تهران فرستاد که ناگهان برشان ریختند، و میرزا مصطفی را با سه تن دیگر کشتار کردند.

این پیشامد مایه اندوه همه آزادپخواهان گردید، و محمد علیمیرزا و پیرامونیانش همدردی نشان داده چنین وانمودند که از داستان آگاهی نداشته اند. نیز این پیشامد چشم کسانی را ترسانید که از مشروطه خواهی پاپس گزاردند.

از آنسوی چون در این ماه در تبریز جنگهای سختی میرفت، و نیز محمد علیمیرزا و پیرامونیانش از سختی کار خوار بار در شهر آگاهی میداشتند، از اینرو گوش بسوی آنجا دوخته بودند که مژده های شادی آور رسد. چنانکه گفته ایم اینزمان در بسیار جاها شورش برپا میبود. ولی محمد علیمیرزا سرچشمه همه آنها را تبریز دانسته پیش از همه باینجا میپرداخت.

روزها بدینسان میکفشت تا داستان گرسنگی تبریز رخ داد و تلگراف های کونسولهای روس وانگلیس بتهران رسید، و دولت های روس وانگلیس که از آغاز پیدایش شورش با محمد علیمیرزا گفتگو کرده همیشه یادآوری میکردند که با مشروطه خواهان کنار بیاید و با بازکردن مجلس آب بر آتش شورش بریزد، در اینهنگام بار دیگر پا جلو نهاده بگفتگو برخاستند، (و این یکرار است که دو همسایه بیایداری شورش خرسندی نمیدادند، و فرو نشاندن آنها بسود خود مینداشتند) و چون روز بروز کار سخت تر میشد روز دوشنبه سیام فروردین (همان روز پرشوری که در تبریز جنگ شام غازان رخ میداد)

دوسفر روس وانگلیس بنزد شاه شتافته پس از گفتگوهای بسیار (۱) خواستار شدند که شش روزه جنگ با تبریز بریده شود، و در اینچند گاه هر روز باندازه خوراک آنروز بنام بینوایان و بیچارگان گندم و خوردنی بشهر راه داده شود، تا فرصتی در دست بوده دوسفر با گفتگو میانچیکری کشاکش را پایان رسانند. محمدعلیمیرزا خرسندی نداده می گفت شورشیان فرصت بدست آورده بلشکرهای دولتی خواهند تاخت. میگفت من از چهارروز پیش بلشکریانی که در برابر تبریز هستند دستور داده ام دست از جنگ برداشته و چشم براه گفت و شنیدهایی که در زمینه آشتی می رود بایستند، ولی شورشیان از دیشب جنگ را آغاز کرده اند، و هم اکنون آتش پیکار در پیرامون تبریز زبانه میزند. این بود دوسفر شرط نهادند که اگر شاه پیشنهاد را بپذیرد شورشیان هم بجنگ و تاختن برنخیزند، و بگردن گرفتند که این خواهش را از آزادیخواهان بکنند.

اینست پسین همانروز با تلگراف بکونسولهای خود در تبریز دستور فرستادند و اینان به انجمن درآمده آن پیام را رسانیدند و چنانکه گفتیم آزادیخواهان خوشرویی نموده همان دم از جنگ دست برداشتند. همان روزها دولت روس بار دیگر دسته هایی را از سپاه خود به مرز فرستاده دستور داده بود به تبریز شتابند، ولی چون این پیمان و نوید با محمدعلیمیرزا پیش آمد انگلیسیان خواستار شدند از فرستادن آن سپاهیان بازایستند. دولت روس آن را پذیرفته دستور داد سپاهیان از جلفا نگذرند و در آنجا آماده بایستند. لیکن محمدعلیمیرزا نوید خود را بکار نسبت و با آنکه بسفران می گفت بعین الدوله دستور داده خوار و بار را بشهر راه دهند در تبریز نشانی از این کار دیده نمیشد و راهها همچنان بسته می بود. سفیران دوباره یادآوری کردند و شاه بار دیگر نویدهایی داد. ولی نتیجه همان بود که می بود. اینست دولت های روس وانگلیس از نوید گردیده بآن شدند که سپاهیان روس را بخاک ایران فرستند. و روز ششم اردیبهشت، سه باتالیان سرباز و چهار اسکادرون قزاق و دو باتری توپخانه و یکدسته مهندس، از جلفا گذشته روسوی تبریز بشتاب روانه گردیدند.

اما در تبریز چنانکه گفتیم جنگ خاموش شده در این چند روزه

رو آوردن
آزادیخواهان بکارهای دیگری پرداختند و با آنکه از وعده

تبریزیان به
باز شدن راه و رسیدن آذوقه نشانی پدیدار نشد همچنان خاموش

محمدعلیمیرزا
ایستاده نخواستند بهانه ای بدست بدهند. لیکن در این میان روز پنجم اردیبهشت نامه ای از کونسول انگلیس بانجمن رسید، در این زمینه چون دولت ایران از باز کردن راه خود داری مینماید دولت های روس وانگلیس بر آن سرند که خودشان راه خوار و بار را باز دارند.

از این نوشته نمایندگان انجمن و سردستگان بهم برآمدند و سخت دلگیر شدند

و سه تن از نمایندگان انجمن را که میرزا محمد تقی (رییس انجمن) واجلال الملك و حاجی علی قره داغی باشند نزد کونسول فرستاده خواستار شدند بدولت خود تلگراف کرده از زبان مشروطه خواهان خواستار گردند که از آهنکی که می دارند بازگردند، و بخود مشروطه خواهان فرصت دهند که با محمدعلیمیرزا کنار آیند و راه خواربار گشاده شود. در همان هنگام خودشان نیز همگی بتلگرافخانه کمپانی شتافته تلگرافی بمحمدعلیمیرزا در این زمینه فرستادند: شاه بجای پدر و توده بجای فرزندانست، اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد نباید همسایگان پا بمیان گزارند. ماهرچه میخواستیم از آن در می گذریم و شهر را به اعلیحضرت میسپاریم هر رفتاری با ما میخوانند بکنند و اعلیحضرت بیدرتنگ دستور دهند راه خواربار باز شود و جایی برای گذشتن سپاهیان روس بخاک ایران باز نماند، (۱)

راستی را این پیشامد به تبریزیان بی اندازه سخت افتاده نمیدانستند چه چاره کنند و برای جلوگیری از آن بهر گونه فداکاری خرسندی می بودند. حاجی مهدی آقا اشک از دیده فرو میریخت. ستارخان میگفت شما با محمدعلی میرزا کنار بیایید و پروای مرا هیچ نکنید. من بر اسب خود نشسته از راه و بیراه خود را از ایران بیرون اندازم و روانه نجف شوم.

تلگراف تبریزیان شب یکشنبه بمحمدعلیمیرزا رسید و چون خواستار شده بودند کسانی که از درباریان و دیگران در تلگرافخانه آمده با ایشان گفتگو نمایند روز یکشنبه محمدعلیمیرزا حاجی امام جمعه خوبی را بیاعشاء خواسته باو دستور داد بتلگرافخانه آمده با تبریزیان گفت و شنید کند. حاج امام جمعه خواستار شد شاه پاسخی از روی مهر بتلگراف تبریزیان بفرستد و بعین الدوله دستور دهد راه را بروی شهر باز کنند. در همان هنگام حاجی علی اکبر بروجردی از بستگان حاجی شیخ فضل الله در دربار میبود، چون حاجی امام جمعه از شاه خواستار شد که سر بمشروطه فرو آورد این مرد بستیزی پرداخته در آن هنگام سخت بیگرفته سخنان بیجایی آغاز، و چون دسته ای از درباریان نیز می بودند، پیکار و کشاکش بزرگ شد. پس از دیری محمدعلیمیرزا دوباره با امام جمعه دستور رفتن بتلگرافخانه داد. نایب السلطنه کامران میرزا وسعدالدوله وحشمت الدوله و فرمانفرما را نیز همراه او گردانید. از اینسو در تبریز حاجی مهدی آقا و تقی زاده و میرزا اسماعیل نوبری و معتمدالتجار و معین الرعایا و میرزا حسین واعظ و شیخ اسماعیل هشترودی و شیخ محمد خیابانی و حاجی اسماعیل امیر خیزی و میرزا محمد تقی واجلال الملك و حاجی میرزا علی تقی گنجه ای و حاجی میر محمد علی اسپهانی و حاجی علی روافروش و دیگران بتلگرافخانه کمپانی گرد آمده و گوش باواز دستگاه تلگراف می داشتند.

(۱) مانسخه این تلگراف را در دست نمیداریم و در اینجا نیاوردیم.

(۱) این گفتگوها را در کتاب آبی آورده در آنجا دیده شود.

خود محمد علی میرزا پاسخ پابین رداد :

« حاضرین تلگرافخانه - تلگراف شمارا در خصوص عبور قشون روس از سرحد ،
 « ملاحظه کردم این اندازه تزلزل و اضطراب وقتی جاداردم که ما از خیال آسودگی ،
 « شماها غافل باشیم چگونه میشود که کارهای بزرگی را کوچک شمرده و مهم ندانیم ،
 « تمام بهانه آنها ورود آذوقه بشهر و حفظ تبیه خودشان بود حالاکه جنگ را متارکه ،
 « نموده و ورود آذوقه را بشهر تأکید کردیم دیگر رفع اعتراض آنها شده و جلوگیری ،
 « خیالات آنان را البته با تمام قوا مسمم هستیم . خوبست شما هم با آقای نایب السلطنه ،
 « امروز قرار ورود نایب الحکومه شاهزاده عین الدوله و ترتیبات لازمه آسایش مردم را ،
 « بطوریکه وهن دولت نباشد عاقلانه بدهید که بتوانیم تابشور و صلاح شما و عین الدوله ،
 « برای آتیه مملکت فکر صحیحی بکنیم و سد طرق اغراض بشود و بهمین وسایل بشوایم ،
 « بگوییم که امر تبریز بخوشی گذشته خارجی متقاعد شود بحواس جمع یا شور و ،
 « صوابدید شماها بترتیب امورات شروع شود . »

نیز تلگرافی بعین الدوله بدینسان فرستاد :

« توسط حاضرین تلگرافخانه - شاهزاده عین الدوله این تلگراف را فوراً بسردارها ،
 « برسانید شجاع الدوله امیر تومان سردار نصرت امیر معزز سالار جنگ سردار ارشد چون ،
 « اظهارات از شهر تبریز رسید حقیقتاً تأثیر بخشید تبریز و آذربایجان خانه منست بیشتر ،
 « از این گرسنگی و استیصال تبریز را بهیچوجه نمیتوانم تحمل و سبر نمایم بوصول این ،
 « تلگراف بکلی جنگ را موقوف نمایید و راه آذوقه را باز نمایید و بلکه خودتان هم در ،
 « سهولت حرکت مال برای حمل آذوقه سعی و جاهد باشید . »

لیکن از این تلگرافها چه سود توانست بود؟! در همان هنگام که سیم تهران
 این پیامها را میرسانید سیم جلفا نیز پیام دیگری میآورد : « سپاهیان روس از پل گذشتند ،
 از این خبر گردنومیدی بر سر و روی همگی نشست ، و چون درباریان در تلگرافخانه تهران
 چشم برآه گفت و شنید میبودند این پیام را برای ایشان فرستادند :

« حضور آقایان عظام - کان الذی خفتان یکونا بعد از مخابره تلگراف والی الآن ،
 « خبر بدبختی غیر متوقع رسید و خاکستر مذلت بسر مملکت ... بیخته شد . انالله وانا الیه ،
 « راجعون منرضین ملک و ملت سلامت باشند . تمام الحاحات برای این بود که بلا نازل ،
 « نکردد . الآن خبر تلگرافی رسید که قشون روس از سرحد گذشت . تا حال سبصد و ،
 « پنجاه نفر گذشته و مشغول لشکر کشی اند . دیگر هیچ حواسی برای این جمع که ،
 « چون حلقه ماتم اشک حسرت بنتایج جهالت چند نفر مملکت خراب کن میریزند نمانده ،
 « مؤاخذت این زوال مملکت اسلام را با اولیای امور گذاشته میخواستیم مرخص بشویم و ،
 « بدرد خود و مصیبت وطن عزیز مشغول باشیم قلب در دست می لرزد دیگر تاب نوشتن ندارد ،
 « حاضرین تلگرافخانه - اگر عاجی دارید در تهران بکنید اگر فرمایشی دارید بفرمایید . »

پس از این پاره تلگرافهای دیگری در میانه آمد و شد کرده که چون ارج بسیاری
 نمیدارد در اینجا نمی آوریم . همان روز هنگام پسین نوشته پابین از کونسولگریهای روس
 وانگلیس بانجمن رسید .

« چهارم ربیع الثانی ۱۳۲۷ - انجمن مقدس ایالتی را با کمال احترام مصدع میشویم ،
 « امروز جناب مستطاب قدسی انتساب آقا میرزا محمد تقی سلمه الله تعالی رئیس انجمن ،
 « مقدس و جناب جلالتمآب اجل آقای اجلال الملك دام اجلاله العالی و جناب حاجی علی آقا ،
 « دام اقباله با دوستان ملاقات در بعضی فقرات سؤال و جواب و بالاخره از علت و سبب ،
 « عبور قشون روس از راه جلفا بخاک ایران استفسار نمودند جواباً تفصیل آنرا با ،
 « آقایان محترم اظهار داشتیم و حالا هم برای اطلاع انجمن مقدس ایالتی بانهایت احترام ،
 « زحمت میدهم بنا بوعده که اعلیحضرت شهر یاری خلد الله ملک و سلطانه در طهران بسفرای ،
 « دولت روس وانگلیس داده بودند لازم بود راههای آذوقه مفتوح و مجادله را موقوف دارند ،
 « ولی رؤسای اردوی دولتی ابدأ اجازه حمل و آذوقه بشهر نداده و شرایط ترک مجادله را مقدس ،
 « و محترم شماره اند . بنا بر این دولت انگلیس و روس بنا بملاحظه شرایط انسانیت ،
 « قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه به تبریز برای اهالی شهر و اتباع خارجه ،
 « باز شود و مسلم است با وجود سواران قراجه داغی حمل آذوقه و تأمین راه عابرین ،
 « ممکن نیست باین ملاحظه قرار گذاشته اند یک قوه کافی برای ترفیق حاملین آذوقه و ،
 « تأمین راه از شر اشرار تمین گردد تا اینکه راه مفتوح شود و پس از حمل آذوقه بشهر ،
 « و افتتاح راه ضمناً در وقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه را از ،
 « شر اشرار سوارهای دولتی که مسلماً در صورت ورود بشهر از ارتکاب هیچ قسم حرکات ،
 « ظالمانه مضایقه نخواهند کرد محافظه نماید و پس از اعاده آسایش و آسودگی و امنیت ،
 « این قوه بدون تأخیر و شرط و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی ،
 « نماید خاک ایران را ترک و بروسیه مراجعت خواهد کرد و اولیای دولت ما مقرر فرموده - ،
 « اند دوست داران بهمین قرار بانجمن مقدس ایالتی اعلان نموده و اطمینان بدهیم ،
 « ضمناً احترامات فایقه را تکرار می نمایم زیاده زحمت است مهر و امضای جنرال ،
 « قونسول انگلیس را تسلاو مهر و امضای جنرال قونسول روس اسکندر میلیئر »

پس از رسیدن تلگراف محمد علی میرزا بعین الدوله رحیمخان و
 سرفرود آوردن پاره سرکردگان تو گفتمی باور نمیکردند چنان دستوری از شاه
 محمد علی میرزا برسد آن را نمی پذیرفتند ، و برخی از ایشان که از چگونگی
 داستان آگاهی نمیداشتند و نمی پنداشتند مردم شهر از درماندگی
 بمشروطه رو بمحمد علی میرزا آورده اند بدربار تلگراف کردند که شهر از
 فشار گرسنگی نزدیک است بدست دولت بیاید ، باز کردن راه خواربار بزیان آن کار
 می باشد . از محمد علی میرزا دوباره تلگراف رسید که راه را باز کنند . از روز یکشنبه

نخست راه باسمنج باز و بیست و چند خروار آرد از آنجا بشهر درآمد. فردا از راههای دیگر نیز اندک گندم یا آردی آورده شد. روز پنجشنبه نهم اردیبهشت هنگام پسین سپاهیان روس به بیرون شهر رسیده در نزدیکی پل آجی چادر زدند. پیش از رسیدن ایشان لشکرهای صمد خان از قرا ملک برخاسته آن راه را باز کردند. فردای آدینه یکدسته از مهمانان تازه رسیده سوار و پیاده بشهر درآمدند و سرود خوانان از کوچه ها گذشتند ولی در شهر نمانده دوباره به پل آجی بازگشتند. سردار و سردستانگان آزادی نتوانستند پذیرایی و مهمان نوازی کردند، و بمجاهدان دستور سخت دادند که هیچگونه برخوردی با یکی از ایشان نکنند. بدینسان جنگ و کشاکش از تبریز برداشته شد و گرسنگی و ناپایی از میان برخاست. از آنسوی در نتیجه پکرشته گفتگوهایی که با محمد علیمیرزا در تهران و از تبریز کرده میشد و در سایه پیشرفتی که شورشیان گیلان و اسپهان رو بسوی تهران میداشتند، محمد علیمیرزا خواه ناخواه رام گردیده گردن بمشروطه نهاد و در نیمه های اردیبهشت بار دیگر دستخط مشروطه را بیرون داد و کاری را که بدلخواه و بیاس سود کشور و توده نکرده بود از راه ناچاری و پس از گذشتن هنگامی سرد. در بو در تبریز و دیگر شهرها دوباره بجشن و چراغانی پرداختند. نیز با نوشته دیگری چشم پوشی از شورشیان (غفوعومی) را آگاهی داد. کسانی را که از ایران بیرون رانده شده بودند در بازگشت آزادگردانید، نیز چون دوباره گفتگوهای میان مردم می بود که آیا همان مشروطه درست پیشین داده شده یا کم و کاستی در میان خواهد بود، محمد علیمیرزا بار دیگر نوشته بیرون داده در آن چنین ساز نمود: «مشروطیت ایران در روی همان یکصد و پنجاه و هشت اصل قانون اساسی برقرار است».

از اینسو در تبریز لشکرهای دولتی هر دسته ای از پس دیگری از کنار شهر برخاسته بجایگاه خود بازگشتند. محمد علیمیرزا میخواست در این هنگام عین الدوله بدرون شهر آمده عنوان والیگری داشته باشد. ولی تبریزیان نپذیرفتند، و او نیز روانه تهران گردید. در تبریز همچنانکه می بود اجلال الملك بنام نایب الایاله رشته کارها را در دست داشت.

بدینسان تبریز پس از یازده ماه جنگ و آشوب بدلخواه خود رسید و مشروطه را دوباره بایران بازگردانید، ولی افسوس که در آمدن روسیان بایران دلهای همه را پر از اندوه می داشت و کسی نمیدانست از این میهمانان ناخوانده چه زیانهای پدید خواهد آمد.

مانیز در اینجا سخن خود را پایان میرسانیم. **پایان بخش سوم**